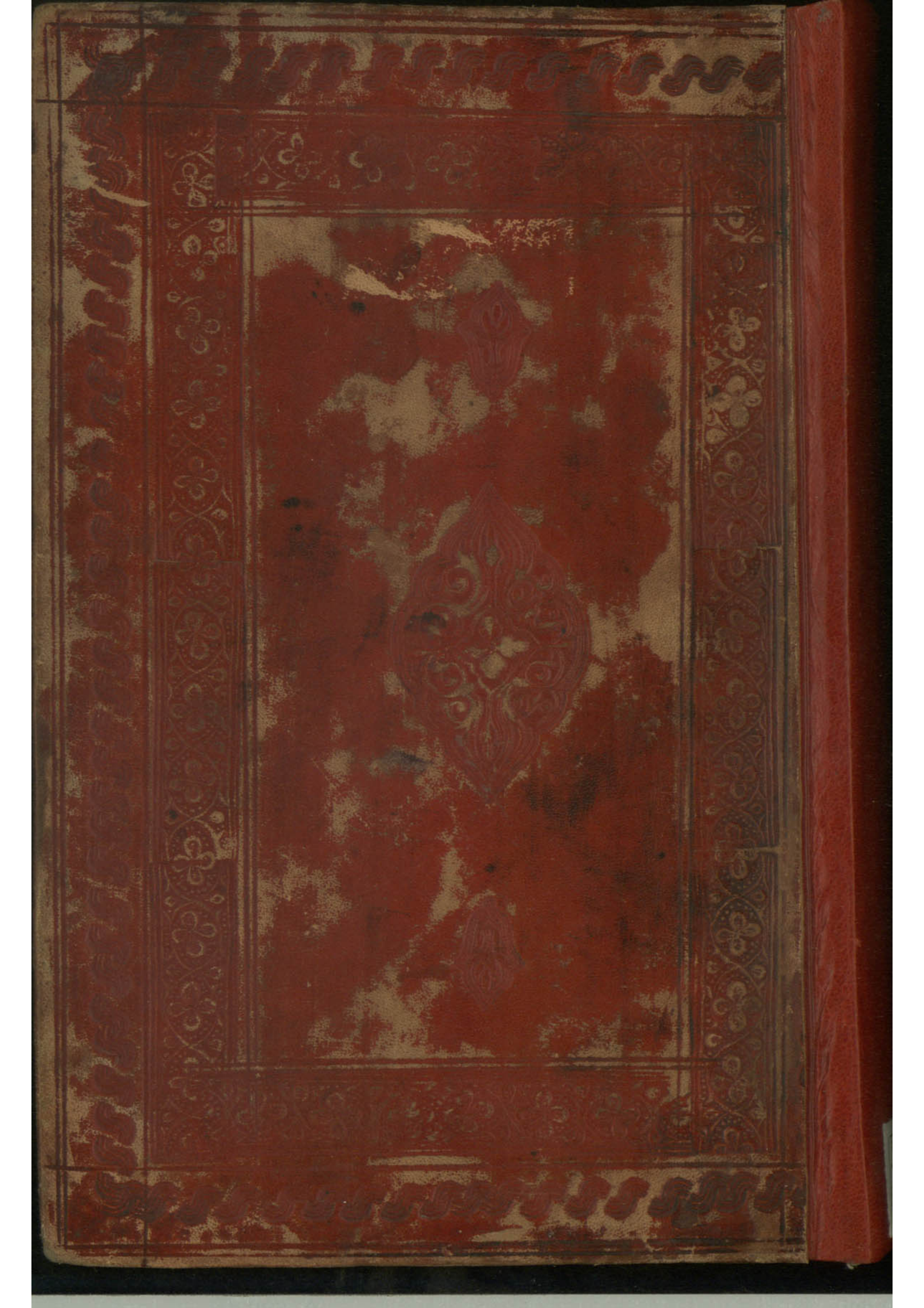
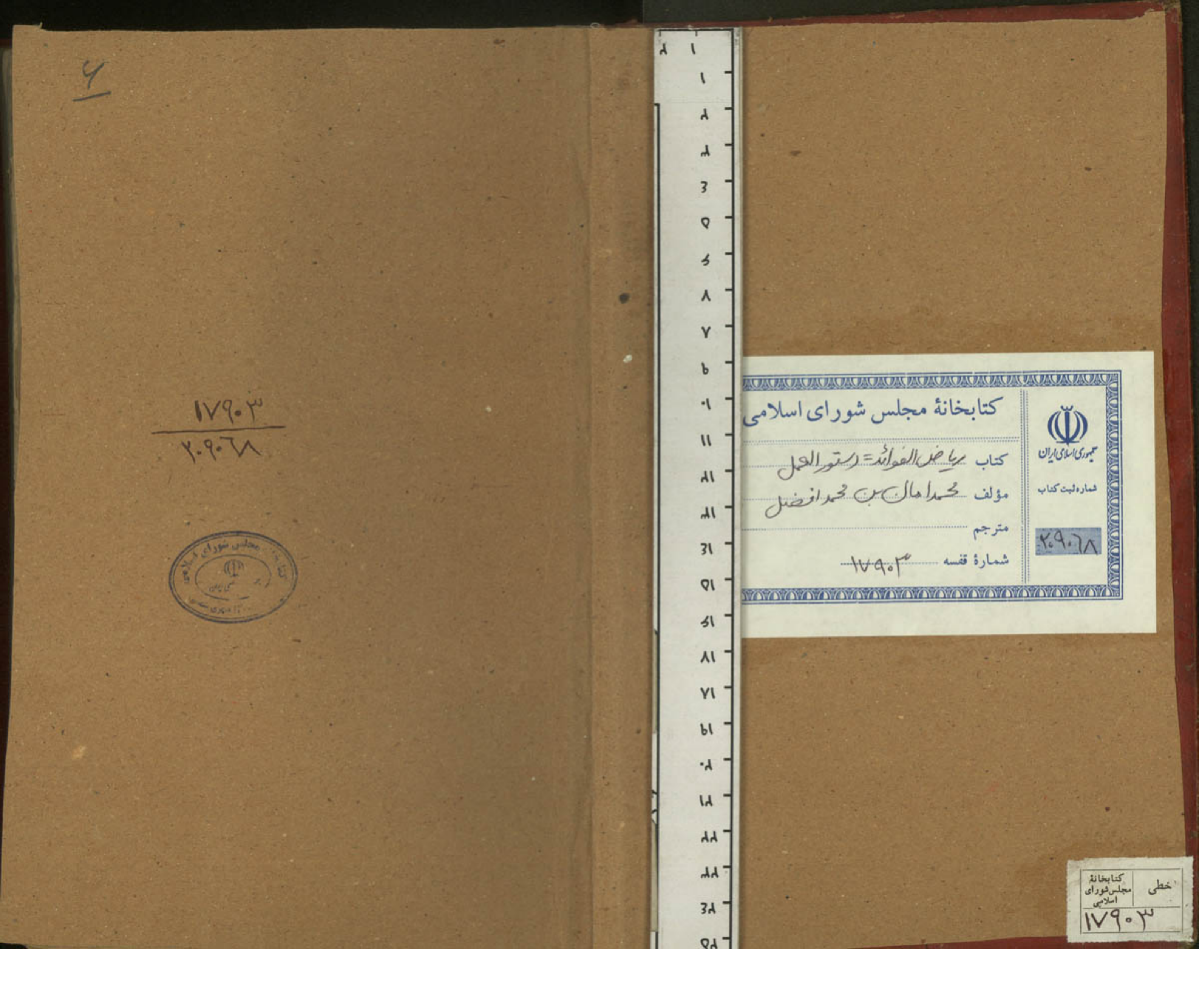




۱۷۹۰۳
۲۰۹۰۶۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۰۶۸
کتاب ریاض الفوائد = دستور العمل
مؤلف محمد امال بن محمد افضل
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۹۰۳
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۷۹۰۳


٦
۱۷۹۰۳
۲۰۹۰٦۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۹۰٦۸
کتاب ریاض الفوائد = دستور العمل
مؤلف محمد امال بن محمد افضل
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۹۰۳
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۷۹۰۳


خطی
۹۰۳


١٧٩٠٣
٢٠٩٠٦٨
خطی

ربّ یسّر بسم الله الرحمن الرحیم وتمّم بالخیر

سپاس بیقیاس حکیمی را که مغمومان الم عصیان را بدوای شفای رحمت نجات بخشیده و مسمومان
سم خورده نسیان را بتریاق لا تقنطوا من رحمة الله خلاصی داده و درود نامحدود بر وجود
شریفی که در شان اوست وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید بنده
شکسته دل خسته الراجی بفضل المنان محمد امان بن محمد افضل بن محمد عارف بن محمد حسین میرزا ابن محمد توکل سلطان
والی طالقان غفر الله لهم ولوالدیهم که چون مدتی چند در خدمت استاد کامل و مولانای فاضل اکمل فضلای
زمان افضل علمای دوران شیخ عبد الحق طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه بکسب علم مشغول شدم پس این
علم طب را بموجب حدیث نبوی کا العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان اولی واعلی دیدم خواستم که ورقی چند
درین علم بنویسم تا خلایق بدان نفع یابند و این گناه کار را بدعای خیر یاد آرند ازین سبب لاجرم بعد از تامل بسیار
از کتب مطولات حکمای متقدمین و متاخرین آنچه استحضار او ضروری است اختصارا و اقتصارا ازیرای
بغایت آورده درین اوراق جمع نمودم و بریاض الفواید موسوم ساختم و بر مقدمه و دو فن و خاتمه بنیاد
نهادم اما مقدمه در بیان ماهیت طب و موضوع طب و غرض او و آن مشتمل بر دو فصل است و فن اول
در بیان علم نظری و آن مشتمل بر هفت مقاله است و فن دویم در بیان علم عملی و او نیز مشتمل
بر هفت مقاله و خاتمه در بیان مسایل متفرقه و آن نیز مشتمل بر دوازده فصل است مقدمه که
مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان طب و غرض او فصل دویم در موضوع طب
و غرض او و فن اول نظری که مشتمل بر هفت مقاله است مقاله اولی در ارکان و امزجه و اخلاط
و اعضا و ارواح و افعال و قوی و آن مشتمل بر شش باب است باب اول در ارکان و آن مبنی
بر پنج فصل است فصل اول در بیان کیفیة ارکان فصل دویم در بیان آتش فصل سیوم
... در بیان آب فصل پنجم در بیان خاک باب دویم از مقاله

ها صل واقع

... در جا فصل ... در جیم فصل ... در خا
فصل ... در دال فصل دهم در ذال فصل یازدهم در را فصل دوازدهم در زا فصل سیزدهم در سین
فصل چهاردهم در شین فصل پانزدهم در صاد فصل شانزدهم در ضاد فصل هفدهم در طا
فصل هجدهم در ظا فصل نوزدهم در عین فصل بیستم در غین فصل بیست و یکم در فا
در قاف فصل بیست و دویم در کاف فصل بیست و سیوم در لام فصل بیست و چهارم در میم فصل
بیست و پنجم در نون فصل بیست و ششم در واو فصل بیست و هفتم در ها فصل بیست و هشتم
۱۲۸
در یا مقاله ششم از فن اول در ادویه مرکبات و آن مشتمل بر دو باب است باب اول
در شناختن درجه مرکب و سبب ترکیب و بقاء قوت مرکبات و طریق شناختن
آن و این باب مشتمل بر سه فصل است فصل اول در شناختن درجه مرکب
فصل دویم در اسباب ترکیب ادویه فصل سیوم در بقاء قوت مرکبات و طریق
شناختن آن باب دویم از مقاله ششم که از فن اول است در انواع ادویه مرکبات
و این باب مشتمل بر هفت فصل است فصل اول در نقوعات و مطبوخات
و نطولات و غراغر فصل دویم در ضمادات و ذرورات و دهنیات و مراهم
و طلاها و صبغها فصل سیوم در معاجین و جوارشات و مفرحات و یاقوتیات
و تریاقات فصل چهارم در اشربه و لعوقات و حسویات و حلویات فصل
پنجم در سفوفات و سنونات و کحل فصل ششم در اقراص و حبوب و شیافات
فصل هفتم در بخور و فتیل و فرازج و سعوطات و بیهوش دارو مقاله هفتم
از فن اول در فصد و حجامت و کی و این مقاله مشتمل بر سه باب است باب اول
در فصد و این باب مشتمل بر دو فصل است فصل اول در کیفیة فصد و طریق آن

در جوارشات
و مفرحات

واین باب نیز مشتمل [illegible] است فصل اول در کیفیة [illegible]
دویم در موضع حجامت وطریق وفایدهٔ آن باب سیوم از مقالهٔ هفتم از فن
واین باب نیز مشتمل بر دو فصلست فصل اول در کیفیة وسبب کی فصل
در مواضع کی وطریق ومنفعت آن فن دویم علمی وآن نیز مشتمل بر هفت مقاله است
مقالهٔ اول در امراض که از سر تا قدم مخصوص باعضا خاصهٔ اند دون اعضا آخر واین
مقاله مشتمل بر بیست باب است باب اول در امراض سر واین باب مشتمل بر سه فصل است
فصل اول در تقسیم امراض وعلامات آن فصل دویم در صداع سوء المزاج ساذج
فصل سیوم در صداع سوء المزاج مادی باب دویم از مقالهٔ اول که از فن ثانی است
در امراض دماغ واعصاب واین مشتمل بر دوازده فصل است فصل اول در سرسام
فصل دویم در سبات وسهر فصل سیوم در عطسه مفرطه فصل چهارم در سدر ودوار فصل
پنجم در کابوس وصرع وسکته فصل ششم در نزله وزکام فصل هفتم در نسیان وحمق و
رعونت فصل هشتم در مالیخولیا فصل نهم در فالج وشخوص فصل دهم در تشنج وتمدد
وکزاز فصل یازدهم در لقوه وخدر فصل دوازدهم در رعشه واختلاج باب سیوم
از مقالهٔ اول که از فن ثانی است در امراض چشم واین باب مشتمل بر سیزده فصل
است فصل اول در آداب حفظ صحت چشمها وضعف بصر ودمعه وغرب فصل
دویم در تکدر وحمرة وظلمة بصر فصل سیوم در رمد وورم فصل چهارم در ظفره ونفاخات
فصل پنجم در سلاق وشرناق فصل ششم در برده وشعیره فصل هفتم در شعر زاید ومنقلب
فصل هشتم در قمل وقمقام فصل نهم در جهر وعشا فصل دهم در سبل وظفره
فصل یازدهم در قروح چشم وغرب فصل دوازدهم در حرقه وجرب چشمها
فصل سیزدهم در حکه واورام اجفان وانتشار اشفار فصل چهاردهم در بیاض وبثور

فصل چهارم در سدر ودوار فصل ششم در نزله وزکام فصل هشتم در مالیخولیا

فصل چهارم در حرکة وسکون فصل پنجم در اعراض نفسانی
در استفراغ واحتباس طبیعی باب سیوم از مقالهٔ سیوم فن اول در اسباب
واین مشتمل بر هفت فصل است فصل اول در اسهال وادرار وقی فصل دوم در فصد
وحجامت وارسال علق وکی فصل سیوم در شراب فصل چهارم در جماع فصل پنجم در حمام
فصل ششم در ریاضت فصل هفتم در دلک مقالهٔ چهارم از فن اول در دلالات
حقیقت مریض واین مقاله مشتمل بر چهار باب است باب اول در بیان نبض واین
مشتمل بر دو فصل است فصل اول در نبض های مفرده ومرکبه فصل دویم در نبض های
ذات اسما باب دویم از مقالهٔ چهارم فن اول در بول واین نیز مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در آداب دیدن بول فصل دویم در شناخت اسباب مرض از بول باب
سیوم از مقالهٔ چهارم فن اول در براز وبقایا علامات داله واین مشتمل بر چهار فصل است
فصل اول در براز فصل دویم در عرق فصل سیوم در نفث ومخاط ومزه دهن فصل چهارم
در الوان وروایح بدن باب چهارم از مقالهٔ چهارم فن اول در علامات خیر وشر واین
مشتمل بر سه فصل است فصل اول در علامات که حدوث آنها باعث دفع علت
دیگر شود فصل دویم در علامات که حدوث آنها دال باشد بر حدوث امراض دیگر
فصل سیوم در علامات خیر وشر مطلق مقالهٔ پنجم از فن اول در ادویهٔ مفرده وآن
مشتمل بر دو باب است باب اول در تحقیق درجه وطریق شناختن مزاج دوا ودانستن
اسامی ادویه از روی اصطلاح اطبا وشناختن اوقات اخذ ادویه که کدام وقت باید
گرفت وکیفیة نگاه داشتن وشستن وسوختن واین باب مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در تحقیق درجات وطریق شناختن مزاج دوا ودانستن اسامی ادویه از روی
اصطلاح اطبا فصل دویم در طریق اخذ ادویه ونگاه داشتن وشستن وسوختن باب
دویم از مقالهٔ پنجم فن اول در خواص ومزاج ادویهٔ مفرده واین باب مشتمل بر بیست وهشت

فن اول در امزجه و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در کیفیة مزاج فصل دویم در
ادلات مزاج باب سیوم از مقاله اول فن اولی در اخلاط و آن مشتمل بر پنج فصل است فصل اول
در بیان کیفیة اخلاط فصل دویم در بیان صفرا فصل سیوم در بیان خون فصل چهارم
در بیان بلغم فصل پنجم در بیان سودا باب چهارم از مقاله اول فن اولی در اعضاء و این
مشتمل بر دو فصل است فصل اول در کیفیة تولد اعضا و سبب تولد پسر و دختر و توامان شدن
و مردن جنین هشت ماهه و زیستن هفت ماهه فصل دویم در مزاج اعضا باب پنجم از مقاله اول
فن اولی در ارواح و افعال و این مشتمل بر دو فصل است فصل اول در ارواح فصل
دویم در افعال باب ششم از مقاله اول فن اولی در قوی و این مشتمل بر سه فصل است
فصل اول در قوت طبیعی فصل دویم در قوت حیوانی فصل سیوم در قوت نفسانی
مقاله دویم از فن اولی در تشریح و آن مشتمل بر دو باب است باب اول در تشریح اعضاء
مفرده و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در تشریح عظام فصل دویم در تشریح
بقیه اعضاء مفرده باب دویم از مقاله دویم فن اولی در تشریح اعضاء مرکبه و آن مشتمل بر پنج فصل
است فصل اول در تشریح دماغ و چشم و گوش و زبان و ملازه و لب و بینی فصل دویم
در تشریح ریه و قلب فصل سیوم در تشریح حجاب صدر و معده و امعا فصل چهارم
در تشریح کبد و مراره و طحال فصل پنجم در تشریح بقیه اعضاء مرکبه مقاله سیوم از فن
اولی در تحقیق احوال بدن انسان از صحت و مرض و از واردات ضروری و غیر ضروری
و این مشتمل بر سه باب است باب اول در تحقیق احوالات انسان و این مشتمل بر چهار
فصل است فصل اول در صحت و مرض و نقاهة فصل دویم در اصناف و اعداد امراض
فصل سیوم در اسباب مرضه و علامات آن فصل چهارم در دستور علاج مریض باب
دویم از مقاله سیوم فن اول در اسباب ضروریه و این مشتمل بر شش فصل است
فصل اول در هوا و محیط فصل دویم در ماکول و مشرب فصل سیوم در نوم و یقظه

سرج و زیادتی لحم ملتحمه فصل پانزدهم در حول و جحوظ عینین فصل شانزدهم در خیالات و نزول ما
و انتشار و ضیق الحدقه باب چهارم از مقاله اول فن ثانی در امراض انف یعنی بیماریهای بینی
و این باب مشتمل بر هفت فصل است فصل اول در نقصان و بطلان شم یعنی نا آمدن بو به دماغ
فصل دویم در رایحه کریهه یعنی همیشه بوی بد معلوم کردن فصل سیوم در دوام رایحه
طیبه یعنی همیشه معلوم کردن که بوی خوش می آید فصل چهارم در قروح انف یعنی
ریش بینی فصل پنجم در جفاف انف یعنی خشکی بینی فصل ششم در باسور و ثولول
بینی و ابریان و لحم زاید در بینی مطلقا فصل هفتم در رعاف باب پنجم از مقاله اول که از
فن ثانی است در امراض اذن یعنی در بیماریهای گوش و این باب مشتمل نیز بر هفت فصل است
فصل اول در وجع اذن یعنی درد گوش فصل دویم در طرش یعنی کر شدن فصل سیوم
در دوی و طنین فصل چهارم در قروح اذن یعنی ریش گوش فصل پنجم در انفجار دم
یعنی جاری شدن خون از گوش فصل ششم در حکه اذن یعنی خارش گوش فصل هفتم
در دخول آب و هوام و رمل و زیبق اندرون گوش باب ششم از مقاله اول که از فن ثانی است
در امراض وجه و شفتین و فم و زبان و این باب مشتمل بر هژده فصل است فصل اول در باد شنام
فصل دویم در ماشری فصل سیوم در اورام شفتین فصل چهارم در تشقق شفتین فصل پنجم
در قروح و بثور شفتین فصل ششم در بواسیر شفتین فصل هفتم در قلاع و آکله فصل
هشتم در سیلان لعاب دهن فصل نهم در بخر فصل دهم در ورم لسان فصل یازدهم در استرخا
لسان فصل دوازدهم در جفاف لسان فصل سیزدهم در حرقة لسان فصل چهاردهم در تشقق
لسان فصل پانزدهم در بطلان ذوق فصل شانزدهم در غده تحت لسان و خروج
لسان فصل هفدهم در بثور و قروح لسان فصل هژدهم در حکه لسان باب هفتم
از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض لثه و دندان و این باب مشتمل بر هفده فصل
است فصل اول در آداب حفظ صحت اسنان یعنی دندان فصل دویم در وجع و قلع

فصل ششم در با[illegible]
شود دلقواول یعنی د[illegible]
دلحم زاید در بینی

اسنان فصل سیوم در تحرک و ضعف و سقوط بن گوشت اسنان فصل چهارم در درد و دندان
یعنی کرم دندان فصل پنجم در ضرس اسنان فصل ششم در آکله و تفتت اسنان فصل هفتم
در حفر اسنان فصل هشتم در تغیر لون اسنان فصل نهم در رفتن آب دهان فصل
دهم در صریر اسنان فصل یازدهم در حکه اسنان فصل دوازدهم در ورم لثه فصل سیزدهم
در قروح لثه فصل چهاردهم در تآکل و تعفن لثه فصل پانزدهم در نقصان گوشت لثه
فصل شانزدهم در لثه دامیه فصل هفدهم در استرخاء لثه باب هشتم از مقاله اول که از فن
ثانی است در امراض حلق و مری و این باب مشتمل بر پانزده فصل است فصل اول در خناق
فصل دویم در ذبحه فصل سیوم در ورم لهات فصل چهارم در استرخاء لهات فصل پنجم
در بثور حلق فصل ششم در بحة الصوت فصل هفتم در علق ناشب و در شیحه دم از ان
فصل هشتم در سوزش حلق و خشونت آن فصل نهم در شوک ناشب فصل دهم
در بند شدن لقمه و استخوان فصل یازدهم در نفث الدم فصل دوازدهم در قرحه حلق فصل سیزدهم
در استرخاء لوزتین فصل چهاردهم در ورم مری فصل پانزدهم در دشوار فرو بردن لقمه
و آنرا عسر البلع گویند باب نهم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض صدر و ریه و قصبه
و اضلاع و این باب مشتمل بر هشت فصل است فصل اول در سعال فصل دویم در ربو و ضیق النفس
و نفس انتصاب فصل سیوم در ذات الریه فصل چهارم در قرحه صدر و قصبه ریه فصل پنجم
در سل فصل ششم در ذات الصدر و ذات العرض و ذات الجنب و شوصه فصل هفتم در وجع
صدر یعنی درد سینه فصل هشتم در وجع اضلاع یعنی درد پهلوها باب دهم از مقاله اول که از فن
ثانی است در امراض قلب یعنی بیماریهای دل و این باب مشتمل بر چهار فصل است فصل اول
در سوء المزاج قلب فصل دویم در خفقان یعنی تپاک دل فصل سیوم در غشی یعنی بیهوشی فصل
چهارم در ضغطه باب یازدهم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض کبد یعنی بیماریهای جگر
و این باب مشتمل بر ده فصل است فصل اول در سوء المزاج کبد فصل دویم در ضعف کبد

علاج حلق و مری و خناق و ورم و بحة الصوت ۱۲

۳

فصل سیوم در اورام کبد فصل چهارم در دبیله کبد فصل پنجم در نفخ کبد فصل ششم در سده
کبد فصل هفتم در سوء القنیه فصل هشتم در استسقا فصل نهم در یرقان اصفر فصل دهم
در وجع کبد و صلابت آن باب دوازدهم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض
طحال یعنی بیماریهای سپرز و این باب مشتمل بر شش فصل است فصل اول در سوء المزاج طحال
فصل دویم در اورام طحال و صلابت آن فصل سیوم در نفخ طحال فصل چهارم در وجع طحال
فصل پنجم در سده طحال فصل ششم در یرقان اسود باب سیزدهم از مقاله اول که
از فن ثانی است در امراض معده و این باب مشتمل بر شانزده فصل است فصل اول
در سوء المزاج و ضعف معده فصل دویم در وجع معده و چسپیدن سوزن و علق در ان فصل
سیوم در اورام معده و صلابت آن فصل چهارم در تخمه فصل پنجم در کثرت جشا و جشاء
حامض فصل ششم در نقصان شهوت فصل هفتم در نقصان هضم و بطلان آن
و ضعف هاضمه و ماسکه و بطلان مسک فصل هشتم در شهوت کلبی فصل نهم
در فساد شهوت فصل دهم در جوع البقر فصل یازدهم در قی الدم و قی که از وجع شود
فصل دوازدهم در مغیه فصل سیزدهم در فواق و تثاوب و تمطی فصل چهاردهم
در عطش کاذب و عطش مفرط فصل پانزدهم در حیات متعدده فصل شانزدهم
در تهوع و قی و غثیان باب چهاردهم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض امعا یعنی
بیماریهای روده و این باب مشتمل بر دوازده فصل است فصل اول در قولنج فصل دویم
در ایلاوس فصل سیوم در التوائی فصل چهارم در مغص فصل پنجم در زحیر
فصل ششم در حب القرع فصل هفتم در اسامی اصناف اسهال بر سبیل اجمال
و معالجات آنها بر طریق اشتراک و علامات آنها و نشانهای ردائت و اقسامهای
ردی و غیر ردی فصل هشتم خاص در ضرب فصل نهم در سحج و قرحه امعا فصل دهم
در اسهال بلغمی و مراری و زلق امعا فصل یازدهم در اسهال دماغی و مائی و صفراوی

در نقصان هضم و بطلان آن و ضعف هاضمه ۱۲

۲

در عطش کاذب و عطش مفرط ۲۹۶ اگر عطش فرو نشود هندوانه و تربوز بخورد خیار بخورد

فصل دوازدهم در اسهال خونی که آنرا ذوسنطاریا و کبدی گویند باب پانزدهم از مقاله اول
که از فن ثانی است در امراض کلی یعنی در بیماریهای کرده و این باب مشتمل بر شش فصل است
فصل اول در سوء المزاج و ضعف کلی فصل دویم در اورام کلی فصل سیوم در وجع کلی فصل
چهارم در حرقه کلی فصل پنجم در قرحه کلی فصل ششم در حصاة کلی باب شانزدهم از مقاله
اول که از فن ثانی است در امراض مثانه و این باب مشتمل بر نه فصل است فصل اول
در سوء المزاج و ضعف مثانه فصل دویم در اورام و وجع مثانه فصل سیوم در قرحه مثانه فصل
چهارم در جرب مثانه فصل پنجم در حرقه مثانه فصل ششم در خلع مثانه فصل هفتم در ریح مثانه
فصل هشتم در جمود دم اندر مثانه یعنی بسته شدن خون در مثانه فصل نهم در حصاة
در مثانه باب هفدهم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض مجاری بول و این باب
نیز مشتمل بر نه فصل است فصل اول در حبس بول فصل دویم در عسر بول فصل
سیوم در حرقه بول فصل چهارم در سلس بول فصل پنجم در ذیابیطس فصل ششم
در تقطیر بول فصل هفتم در بول الدم فصل هشتم در بول المده فصل نهم در بول الفراش
باب هجدهم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض مقعد و این باب مشتمل بر هشت فصل است
فصل اول در بواسیر مقعد فصل دویم در ناصور مقعد فصل سیوم در اورام مقعد فصل چهارم
در شقاق مقعد فصل پنجم در استرخاء مقعد فصل ششم در خروج مقعد فصل هفتم
در دود و حکه مقعد فصل هشتم در اخراج ریح و غایط بلا اراده باب نوزدهم از مقاله اول
که از فن ثانی است در امراض ... و این باب مشتمل بر شش فصل است فصل اول در وجع الورک
فصل دویم در وجع رکبه فصل سیوم در عرق النسا فصل چهارم در نقرس فصل پنجم
در دوالی فصل ششم در داء الفیل باب بیستم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض
پشت و مفاصل و این باب مشتمل بر هفت فصل است فصل اول در اوجاع مفاصل
فصل دویم در تعقد مفاصل فصل سیوم در حدبه فصل چهارم در ریاح افرسه فصل پنجم

۹ ۳۲۲

در وجع ظهر فصل ششم در وجع اضلاع فصل هفتم در وجع کمر مقاله دویم از فن ثانی
در حمیات و این مقاله مشتمل بر چهار باب است باب اول در بیان کیفیت تپ و اسامی
آنها مشتمل بر دو فصل است فصل اول در کیفیت تپ فصل دویم در اسامی تپها باب
دویم از مقاله دویم که از فن ثانی است در تپهای ... و این باب نیز مشتمل بر دو فصل
است فصل اول در تپهای یومیه فصل دویم در تپ دق باب سیوم از مقاله دویم که از فن
ثانی است در تپهای رمادی و وبائی و این باب مشتمل بر شش فصل است فصل اول
در تپهای صفراوی فصل دویم در تپهای دموی فصل سیوم در تپهای بلغمی فصل چهارم
در تپهای سوداوی فصل پنجم در تپهای مرکبه و تپهای مختلفه و تپهای متعفنه که وقت چنگ
بر می آید و تپ لیلیه و نهاریه فصل ششم در تپهای وبائی باب چهارم از مقاله دویم که از فن
ثانی است در بحران و این باب مشتمل بر دو فصل است فصل اول در تعریف بحران و انواع
بحران فصل دویم در ایام بحران و ردائت و صلاحیت آن مقاله سیوم از فن ثانی در امراضی
که خاصه بمردان پدید آیند و این مقاله نیز مشتمل بر چهار باب است باب اول در امراض خصیه
و این باب مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در حکه خصیه فصل دویم در اورام خصیه
فصل سیوم در قرحه خصیه فصل چهارم در فتق باب دویم از مقاله سیوم که از فن ثانی است
در امراض ذکر و این باب مشتمل بر هفت فصل است فصل اول در حکه ذکر فصل دویم
در ورم ذکر فصل سیوم در قرحه ذکر فصل چهارم در سده مجرای ذکر فصل پنجم در اعوجاج ذکر
فصل ششم در استرخاء ذکر و علاج فصل هفتم در معظمات ذکر باب سیوم از مقاله سیوم که از
فن ثانی است در باه و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در نقصان قوت باه
و ضعف قوة باه و بطلان قوت باه فصل دویم در کثرت باه فصل سیوم در تدبیرات که
دافع ضرر جماع باشند باب چهارم از مقاله سیوم که از فن ثانی است در امراض متفرقه و آنچه از
ضعف باه که پدید آیند و این باب مشتمل بر دوازده فصل است فصل اول در ابنه فصل

در وجع کمر

در باب حمیات

در تپهای رادی و وبائی ۱۳

در حکه و اورام خصیه

۳۴

در استرخاء ذکر

دویم در غذیوط فصل سیوم در رقت منی فصل چهارم در خروج منی و مذی
بلااراده فصل پنجم در خروج ودی وقت انتشار فصل ششم در سرعت و حرقت
انزال فصل هفتم در کثرت احتلام فصل هشتم در عدم لذت جماع بوقت
فصل نهم در غشی عند الجماع فصل دهم در بلذذات فصل یازدهم در انعقاد
منی در مجرای قضیب یا در اصل قضیب فصل دوازدهم در ممسکات منی وقت
جماع مقاله چهارم از فن ثانی در امراضی که خاص بزنان حادث شوند و این مقاله
مشتمل بر پنج باب است باب اول در امراض ثدیین یعنی بیماری پستان و این باب
مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در استرخاء ثدیین یعنی سست شدن پستان های
زنان فصل دویم در حکه ثدی یعنی خارش پستان فصل سیوم در اورام ثدی یعنی آماسیدن
پستان فصل چهارم در قلت لبن یعنی کم شدن شیر عورت فصل پنجم در کثرت
لبن یعنی زیاده بودن شیر عورت باب دویم از مقاله چهارم که از فن ثانی در طمث
و این باب مشتمل بر سه فصل است فصل اول در قلت و بطلان طمث یعنی کم شدن
حیض و ناپدید شدن قبل از سن پیری فصل دویم در کثرت طمث یعنی بسیاری حیض
در درور یا در اعداد ایام فصل سیوم در وجع الطمث و غلظة الطمث یعنی درد در وقت
حیض در ابتدا و یا مادامی که ایام حیض باشند و غلیظ شدن خون آن حیض باب سیوم
از مقاله چهارم که از فن ثانی است در امراض متفرقه و این باب مشتمل بر ده فصل است
فصل اول در حبل فصل دویم در عقر و عسر الحبل فصل سیوم در کثرت شهوت
فصل چهارم در کثرت الاسقاط فصل پنجم در کثرت نفاس فصل ششم در جمود الولادت
فصل هفتم در منع قبول حبل فصل هشتم در عسر الولادت فصل نهم در احتباس
مشیمه و جنین میت فصل دهم در تدبیری که اسقاط حمل کند باب چهارم از مقاله
چهارم که از فن ثانی است در امراض رحم و این باب نیز مشتمل بر ده فصل است

فصل اول در ورم رحم فصل دویم در سرطان رحم فصل سیوم در قروح
و بثور رحم فصل چهارم در شقاق رحم فصل پنجم در بواسیر رحم فصل ششم
در حکه رحم فصل هفتم در نفخ رحم فصل هشتم در نتو رحم فصل نهم در اختناق رحم
فصل دهم در سیلان رطوبت از رحم باب پنجم از مقاله چهارم که از فن ثانی است
در امراض فرج و این باب مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در دفع نمودن بوی
بد فرج عورت فصل دویم در دفع نمودن رطوبات فرج و خشک ساختن آن فصل
سیوم در دفع برودت از فرج فصل چهارم در تنگ ساختن فرج عورت مقاله
پنجم از فن ثانی در امراضی که مخصوص به اعضاء معینه نباشند و این مقاله مشتمل
بر سه باب است باب اول در اورام و بثور و قروح و این باب مشتمل بر بیست و شش
فصل است فصل اول در بیان کیفیت و اسامی اورام و بثور و قروح
فصل دویم در اعلاج اورام بر سبیل اجمال و اشتراک فصل سیوم در فلغمونیا فصل
چهارم در حمره فصل پنجم در ترکیب هر دو که آنرا فلغمونیا حمره یا حمره فلغمونیا گویند فصل ششم
در اورام رخو بلغمی فصل هفتم در ورم صلب سوداوی فصل هشتم در اورام مفرغات
فصل نهم در سرطان فصل دهم در خنازیر فصل یازدهم در غده و سلعه فصل
دوازدهم در دمامیل و دبیله و خراجات فصل سیزدهم در طاعون فصل چهاردهم
در تشنج وجه و اطراف و اورام اصابع و داحس و نفخه فصل پانزدهم در علاج بثور
و قروح بر سبیل اشتراک فصل شانزدهم در جمره و نمله فصل هفدهم در طریکه آتشک
و آبله فرنگ و نار فارسیه گویند فصل هژدهم در شری و کلف فصل نوزدهم در جرب و جذام
و عرق مدنی فصل بستم در ثولول و بنات اللیل و نفاطات و سعفه و بثور الشباب فصل
بیست و یکم در قوبا و توشه و ریش بلخیه و خشکریشه فصل بیست و دویم در جدری و حصبه فصل
بیست و سیوم در قروح حادثه و شقاق برد فصل بیست و چهارم در قروح عتیقه و قروح متعفنه خبیثه

فصل پنجم در ناصور فصل ششم در حرق نار و مانند آن سوختگی آتش و آب و امثال آن چنانچه
غیر و قهوه و شوربا و سوختگی روغن و سوختگی شی مذاب نرم مثل قند سیاه و لک و سوختگی
انجره دیگ و سوختگی از آهک آب نارسیده باب دویم از مقاله پنجم که از فن ثانی است در قطع
و جروح و کسر و خلع و وثی و ضربه و سقطه و کوفتگی و فشردگی و آثار دم میت و تدبیرات
خدفه سنان و آبگینه و خراش شدن جلد و این باب مشتمل بر سه فصل است فصل اول در قطع
و جرح و کسر فصل دویم در خلع و وثی و ضربه و سقطه و کوفتگی و فشردگی و آثار دم میت
فصل سیوم در تدبیرات خلیدن خار و پیکان و سنان و آبگینه و خراشیده شدن جلد باب
سیوم از مقاله پنجم که از فن ثانی است در امراضی که سوای از اورام و بثور و قروح بر بدن
پیدا شوند و این باب مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در بهق ابیض و اسود و برص
فصل دویم در صنان و کثرت عرق و نتن عرق و قمل و قمقام بدن فصل سیوم در فساد
اطراف و خدر اطراف از برد و اورام اصابع از برد و اسقاط آنها از کثرت برف
و شدت برودت و اکله و حکه بدن و حکه انف و اطراف و اصابع از برد عارضی
فصل چهارم در سمن و هزال مفرط و تشنج جلد راس و تعشیر جلد مقاله ششم از فن ثانی است
در انواع امراض زینت و این مقاله مشتمل بر دو باب است باب اول
در امراضی که آنها تعلق بمو و ناخن دارند و این باب مشتمل بر سه فصل است فصل
اول در داء الثعلب و داء الحیه و صلع و تشقق شعر و سبوس سر و ریزیدن موی
بکم قوتی و سرعت شیب فصل دویم در علاج جعودت شعر و تدبیر سطولات و شققات
شعرها و خضاب نمودن و علاج قلت موی ریش و ابرو و عدم آنها و علاج
دور ساختن مویها و غیره مرقق و جالی فصل سیوم در سماجت اظفار و خال سفید
و تشقق آن باب دویم از مقاله ششم که از فن ثانی است در امراضی که تعلق برنگ دارند
و این باب نیز مشتمل بر دو فصل است فصل اول در کلف و برش و نمش و خیلان

واثار قروح و جدری و سوختگی و وشم و امثال آن فصل دویم در صفای لون و
حفظ رنگ بشره و تغیر از رنگی برنگی دیگر و امثال این مقاله هفتم از فن ثانی در سمیات
و این مقاله نیز مشتمل بر دو باب است باب اول در سمیات ماکوله و این باب مشتمل
بر سه فصل است فصل اول در اسامی سموم فصل دویم در احتراز از سموم فصل سیوم
در معالجات سموم باب دویم از مقاله هفتم در لذع حیوان و طرد هوام و این باب مشتمل
بر دو فصل است فصل اول در معالجات لذع حیوان و آدمی و چارپایه فصل دویم در تدبیرات
طرد هوام خاتمه در بیان مسائل متفرقه و آن مشتمل بر دوازده فصل است
فصل اول در تدبیر اصحاء فصل دویم در تدبیر مرضی فصل سیوم در تدبیر ناقهین
فصل چهارم در تدبیر مشایخ فصل پنجم در تدبیر مسافر و آب گردش فصل
ششم در تدبیر اعیا فصل هفتم در تدبیر اطفال و معالجات امراض آنها فصل هشتم
در تدبیر حبالی فصل نهم در تدبیر مرضعه فصل دهم در بعضی احوالات که بر انسان پدید
می آیند مثل گریه و خنده فصل یازدهم در ادویه مورثه امراض و بعضی طلسمات فصل دوازدهم
در مجربات متفرقه و اوزان و نصایح حکماء متقدمین مقدمه اما مقدمه از آن گویند که بیان
نموده شود درو ماهیت و موضوع و غرض آن علم که بیشتر در کتاب از آن بحث کنند پس چون
این کتاب علم طب بنیاد نهاده لابد بمقدمه حاجت افتاد تا بدانند حقایق علمی را که در کتاب
از آن ذکر کرده شود و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان ماهیت طب و غرض
آن بباید دانست که طب علمی است که شناخته شود بدان احوال بدن انسان از جهة
صحت و مرض و غرض وی همین شناختن احوال بدن انسان است و بس فصل
دویم در بیان موضوع طب و آن بدن انسان است که بروح و جسد مرکب شده
و اعراض ذاتی که مبحوث اند درین علم آن امراض و اسقام و علل که لاحق اند بدن انسان
و تدبیر حفظ صحت موجوده و علاج امراض حادثه و علم امراض و اسقام و شناخت

علل را نظری گویند و علم تدبیر و معالجات را عملی خوانند پس چون این کتاب مشتمل بر این هر دو علم است بدین واسطه بنیاد این نیز بر دو فن افتاد نظری و عملی **فن اول در علم نظری** و این فن مشتمل بر هفت مقالات **مقاله اول** در ارکان و امزجه و اخلاط و اعضا و ارواح و قوی و این مقاله مبنی بر شش باب است **باب اول** در ارکان و این باب مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول** در بیان کیفیة ارکان بباید دانست که ارکان اجسام بسیط اند و بسیط آنرا گویند که جزوی از اجزای او مشارک باشد مر کل را در اسم و در رسم چنانچه نار هر جزو او را اگر جدا کنند هم آن نار باشد و مرکب آنست که خلاف این بود یعنی اگر اجزای ترکیبی او از یکدیگر جدا کرده شوند مشارک نباشند مر کل را بلکه مغایر یکدیگر بوند چنانچه بخار اگر اجزای او را جدا کنند هر آینه اجزای مائی و هوائی که مغایر یکدیگر اند ظاهر شوند و این مرکب یا تام است یا غیر تام اما مرکب تام آنست که صورت نوعی او حافظ ترکیب او باشد و غیر تام خلاف این است و هر یکی از این دو مرکب منقسم میشود بر دو قسم یکی آنکه مرکب باشد بترکیب اول یعنی فراهم آمده باشد از اجزای بسیط و دوم آنکه مرکب باشد بترکیب ثانی یعنی فراهم آمده باشد از اجزای مرکبه اول را ترکیب اولی گویند و ثانی را ترکیب ثانوی گویند مثلا یاقوت که سبب حدوث این بخار ارضی است و آن مرکب است با اجزای بسیط و صورت نوعیه اش حافظ ترکیب اوست پس این و امثال این مرکب تام بترکیب اولی هستند و ذهب که مرکب است از اجزای زیبق و کبریت هیتی و امثال این مرکب تام اند بترکیب ثانوی بواسطه ترکیب یافتن از اجزای مرکبه و حافظ بودن صورت نوعیه او مر ترکیب او را و ابر که مرکب است از اجزای بسیط مائی و هوائی اما صورت نوعیه او حافظ ترکیب او نیست این را و امثال این را مرکب غیر تام بترکیب اولی گویند بواسطه ترکیب یافتن او از اجزای بسیط و عدم حفظ صورت نوعی او مر ترکیب او را و حلوا و امثال آنرا مرکب غیر تام بترکیب ثانوی گویند بواسطه ترکیب

در کیفیت ارکان

یافتن او از اجزای مرکبه و عدم حفظ صورت نوعی او مر ترکیب او را و این ارکان را که مراد از آن عناصر است و اجسام بسیط اند اصول و اسطقسات نیز گویند و آن چهار اند آتش و هوا و آب و خاک **فصل دویم** از باب اول مقاله اول که از فن اولی است در بیان نار یعنی آتش و آن گرم و خشک است و کره او فوق کرات عناصر دیگر است بسبب غایت لطافت که در وست و سطح محدب کره کره آتش مماس سطح مقعر کره فلک قمر است و فواید او در اشیاء و مرکبات آنست تا به بخشد گرمی و خشکی و حجودت و الوان در چیزها که در آنجا ضرور باشد و دفع کند ضرر رطوبات و برودات زایده را کما قال المحقق الطوسی ان منفعة النار فی الاجسام المرکبات من المحسوسات ان تعمل فیها بالحرارة و الیبوسة و تدفع بهما ضرر الرطوبات و البرودات الفاضلة و تنضج الاشیاء و تجمدها و تلونها علی تناسب الطبیعة **فصل سیوم** از باب اول مقاله اول که از فن اولی است در بیان هوا یعنی باد و آن گرم و تر است و کره او فوق کره آب و خاک است و تحت کره آتش چرا که به نسبت آتش کثیف و ثقیل و به نسبت آب و خاک لطیف و خفیف است و سطح محدب این مماس سطح مقعر کره آتش است و سطح مقعر این اکثر مماس بسطح محدب کره آب و بعضی بسطح محدب کره خاک است چرا که این هر دو عنصر بهم آمیخته بصورت یک کره شده و بعضی جسم کره خاک از آب بیرون مانده و فواید او آنست که دفع بخارات ضاره نماید از اجسام مرکبه مطلقه و باعث تفریح ذی روح شود و اعانت دهد بتموج الحرکة کما تحقق بکلام الفارابی ان عمدة منافع الهواء تلطیف دفع ضرر البخار من الاجسام المحسوسة المرکبة المطلقة و تفریح الحیوان و اعانت فی النمو بالحرکة **فصل چهارم** از باب اول مقاله اول که از فن اولی است در بیان ماء یعنی آب و آن سرد و تر است و کره این اکثر فوق کره خاک است و تحت کره هوا و سطح ظاهر این کره مماس بسطح باطن کره هوا است و سطح باطن این مماس سطح ظاهر خاک است چرا که از خاک لطیف و خفیف است و از نار و هوا کثیف و ثقیل

در بیان آتش

در بیان هوا

در ماهیت آب



وفواید او آنست که غذا دهد اشیا را از راه رطوبت در آنچه ضرورت است مثل اشجار و انفاد
حرارت و یبوست کند قدری که می باید و بکمال نشو رسانند از راه سیلانی که در وست کما
اشار الیه الشیخ الرئیس فی رسالة خواص الارکان اما الماء فمنفعته ان یجعل الاجسام المرکبة
رطبا و یعین علی النمو بالسیلان علی قبت کمال النشو و یدفع ضرر الحرارة و الیبوسة بقدر الحاجة

فصل پنجم از باب اول مقاله اول که از فن اول است در بیان خاک و آن سرد و خشک
است و کره آن اکثر زیر کره آب است و بعض زیر کره هوا بقدری که از آب بیرون افتاده
و سطح محدب او اکثر مماس سطح مقعر کره آب است و بعض بسطح مقعر کره هواست و این هر دو
کره اسفل یکجا گشته مثل کره واحد شده اند لیکن چون خاک از جمله عنصر کثیف و ثقیل تر بود
اکثر در آب فرو رفته بمرکز رسیده است و عناصر دیگر نیز راجع بمرکز اند اما بقدر لطافت و کثافت
و ثقل و خفت هر یک علی قدر مراتبهم ته و بالا مانده و اما فایده خاک آنست که حفظ صورت کند
بر هیئت طبعی و زود منحل نگردد کما ظهر من کلام اکثر المحققین ان الارض جسم اغلظ و ایبس من
جمیع العناصر و فایدتها ان تقبل الصورة و تحفظها الی مدة بقاء الطبیعة لانها لا تزول و لا تنحل بسرعة
وگاه باشد که هر یکی ازین عناصر اربعه مستحیل شود بسوی دیگر و این استحاله یا بی واسطه بود
چنانچه نار هوا گردد یا هوا نار گردد کما یظهر فی السراج و کور الحدادین اذا اشتدت منافذه
و النفخ یا هوا آب شود و آب هوا گردد کما فی الغمام اذا اخذ الهواء بردا و غلیان
القدر و الخرقة المبلولة بالماء مطروحة فی الشمس یا آب خاک شود و خاک آب کما فی بلاد الترکستان
یحدث من الماء حجر امرا و یصیر الحجر ماء اذا اعمل فی نار النوشادر و النورة و یا بیک واسطه بود
چنانچه خاک هوا شود و آب آتش گردد یا هوا خاک گردد و آتش آب شود بواسطه
عنصری که در میان هر دو عنصر بود یا بدو واسطه مستحیل شود چنانچه خاک آتش کما قال
ابو علی ابن سینا اذا وقع النار الشدید علی الاجزاء الترابی فتصیر نارا اما درین اختلاف است
بعضی میگویند که این استحاله دیر میشود و بعضی میگویند که از شدت حرارت نار اجزای خاک

در کدازآیند و آب شوند و آن آب بهوا مستبدل گردد و آن هوا بصورت آتش تغیر یابد
و هر یکی ازینها را صورت نوعیه و کیفیت معینه است که مانع است از اشتراک غیر آن
وگاه باشد که از امتزاج این عناصر احوالات و حوادثات پدید آیند کالرعد و البرق و الغمام
و المطر و الثلج و البردة و الزلزلة و الشهب و ذوات الاذناب و امثالها باب دویم
از مقاله اول فن اول در امزجه و این باب مشتمل بر دو فصلست فصل اول در کیفیت
مزاج و تقسیم آن بباید دانست که هرگاه این عناصر اربعه باهم بیامیزند و اجزای اینها صغیر
شده بایکدیگر مخلوط و مماس شوند فعل و انفعال درمیان اینها پدید آید و هر یکی از اینها حدت
کیفیت دیگری را بشکند و فعل و انفعال درمیان اینها تمام نشود پس کیفیتی که بعد از فعل و انفعال
یکدیگر پدید گردد آن کیفیت را امتزاج اول گویند اصطلاحا و کیفیته که بعد از امتزاج مرکبات
اولین پدید آید از امتزاج ثانی گویند اما مزاج مطلقا منقسم میشود بسوی معتدل حقیقی و بسوی
غیر آن اما معتدل حقیقی آنرا گویند که اجزای ارکان او مساوی باشند و وجود این محالست
چه اگر مرکب مساوی الارکان باشد پس هر یکی از ارکان مایل بحیز طبیعی خود بود و تخصیص
یک حیز ترجیح بلا مرجح گردد پس مرکب را هیچ حیز نباشد و این محال است لان کل جسم فله حیز
طبیعی و آنکه غیر این معتدل حقیقی است نیز منقسم میشود بدو قسم یکی آنکه حکما از امعتدل بالفرض
و التقدیر قرار داده اند دویم غیر معتدل محض اما آنکه معتدل بالفرض و التقدیرات آن منقسم
میشود بهشت قسم اول آنکه معتدل جنسی است بر وجهی که اعتدال او در خارج جنس او یافته
نشود چنانچه بگویند که انسان اعدل است از سایر کائنات دویم معتدل جنسی است بر وجهی
که مثل اعتدال او در جنس او باشد مثلا فرض کنیم که یک فرد انسان اعدل است از جمیع انسان
سیوم معتدل نوعی است بر وجهی که مثل اعتدال او در غیر نوع او یافته نشود مثلا بدانیم که ذکور
اعدل اند از اناث و چهارم معتدل نوعی است بر وجهی که مثل اعتدال او در نوع او یافته
نشود مثلا بگوئیم که یک رجل از دیگر رجال بهتر است پنجم معتدل صنفی است بر وجهی که مثل

اعتدال او در خارج صنف او یافته نشود مثلا فرض کنیم که رومی بهتر است از زنگی و ششم
معتدل صنفی است بر وجهی که مثل اعتدال او در صنف او یافته نشود مثلا فرض کنیم یک فرد
رومی بهتر است از دیگر رومیها و هفتم معتدل شخصی است بر وجهی که فرض کنیم یک شخص
معین که درین سن است بهتر و اعدل است از دیگر سنها و خویش هشتم معتدل شخصی است
بر وجهی که فرض کنیم یک شخص را حالتی که در ان عادل باشد به نسبت دیگر حالات خویش
و معتدل عضوی و سنی و فصلی و نفسی و غیره نیز ازهمین مشتق اند اگر نظر کنند خارج
ازین هشت نباشد و آنکه خارج است ازین اعتدال فرضی و غیر معتدل محض است آن نیز هشت
قسم است چهار ازان مفرد اند و چهار مرکب اما مفرد حار و بارد و رطب و یابس و مرکب
حار و رطب حار و یابس بارد و رطب بارد و یابس اند و اعدل انواع نوع انسان است
و اعدل اجناس جنس ذکور است و اعدل اصناف ساکنان خط استوا اند و آن
ابتداء عرضی اقلیم اول است پس ازان ساکنان باقی اقلیم اول پس ازان ساکنان اقلیم
رابع اند و لیس اما خط استوا آنرا گویند که اگر دایره عظیمه بین القطبین فرض کنیم و آن دایره
قطع کند کره ارضی را پس آن سطح محدب ارضی که از آب بیرون مانده است هر قدر که تحت
ان: آن دایره باید و محاذی مرکز بود بمقاطع کروی آن خط استوا باشد و باقی ارض را که از سوی



عرض شمالی است هفت قسمت نمایند و هر کدام را بجهت تعدد اقلیم گویند و ساکنان اقلیم
اول که معتدل اند بواسطه آنکه قریب بخط استوا است و اعتدال ساکنان اقلیم رابع بواسطه
آنست که مابین سه اقلیم حار که از طرف جنوب است و سه اقلیم بارد که از طرف شمال است
واقع شده و اعدل اسنان شبان اند و اعدل اعضا قلب است و اعدل جلد جلد انگشت
سبابه است **کلام** در بیان تغیر مزاج بحسب جنس انسان و سن باید دانست
که انسان سه جنس است رجال و نسا و خناثی اما رجال به نسبت نسا گرم و تر اند
و نسا به نسبت رجال سرد و خشک اند و خناثی به نسبت رجال مایل الی بردی و به نسبت نسا

تغیر مزاج جنس و سن

مایل بگرمی اما بحسب سن باید دانست که سن چهار اند از ابتداء تولد تا نشو تمام سن نمو است
و عروج قوی و درین اختلاف است قال المتقدمون کالارسطو و غیره ان سن النمو من ابتداء التولد
الی عشرین سنة و قال الشیخ و الفارابی منه الی ثلثین سنة و قال بعضهم ان النساء الی عشرین الی ثلثین
و از انتهای این تا آخر سال چهلم عمر که نه عروج است و نه نزول این را سن شباب و سن وقوف
گویند و از انتهای این تا چهل و دیگر سن کهولت است و از انتهای این که سال شصتم عمر باشد تا عمر طبیعی که
چهل سال دیگر است بحساب یکصد و بیست سال سن شیخوخت است و انحطاط اما در سن نمو که آن
مدت بالیدگی باشد مزاج گرم و تر است و در سن جوانی که شباب و سن وقوف گویند مزاج به نسبت
سن نمو خود گرم و خشک باشد و در سن کهول مزاج شخص به نسبت سن مقدم خویش سرد و خشک بود
و در سن شیخوخت بر مزاج شخص به نسبت سنهای دیگر خود سردی و خشکی غالب بود لیکن رطوبت
غریبه در شیخ قایم مقام رطوبت اصلی شود برای بقای عمر طبیعی و این سن را سن فنا نیز گویند و هر که بدین عمر رسد
او را شیخ فانی نیز گویند **فصل دویم** از باب دویم مقاله اول که از فن اولی است در ادلات مزاج
باید دانست که ادلات مزاج بر دو قسم ادلات اصلی و ادلات عارضی اما ادلات مزاج
عارضی در موقع خود گفته شود و ادلات مزاج اصلی آنچه ضروری اند گفته می آید و این ادلات
مزاج یا داخلی بوند یا خارجی داخلی چون حدت و جودت طبیعت و سرعت و بطوء افعال و اشکال
اینها و خارجی چون آنچه ادلات ظاهری بدن باید دانست که کثرت شعر سر بر ازدیاد نشان
حرارت و رطوبت مزاج باشد و کلان بودن سر و چشم و فراخی سینه و توانایی اعضا و فربهی
بگوشت و بری رگها و سرخی رنگ روی و بدن و کثرت شعر سینه و بدن و عانه و شهوت و رنگ
موی و حدت افعال و تهور و حرص اشیا خصوصا جماع و تعقل سلیم و سرعت حرکت قویه جلد
نیز دال اند بر حرارت و رطوبت مزاج اصلی و هر گرا چنین مزاج بود او را ابجب اخلاط دموی مزاج
گویند و کثرت شعر سر بجعودت نشان حرارت و یبوست مزاج باشد و خورد بودن سر و چشم
و تنگی سینه و لاغری بدن و زردی رنگ بدن و روی و پرآب بودن چشم و ازرق بودن چشم و شهوت کم

ادلات مزاج اصلی

مژکان وباریکی دست وپا وباریکی آواز ودوست داشتن ملذذات وحرص جماع بقلت
قوت باهیه وجودت طبیعت وحدت وسرعت افعال وقلت موی سینه وبدن وعانه
وغضب وفرح سریع این جمله دلالت میکنند بر گرمی وخشکی مزاج اصلی وهر کرا چنین مزاج بود
او را بحسب اخلاط صفراوی مزاج گویند وقلت شعر سر وکوتاهی وپری لب وکلانی دندان وخورد بودن
دست وپا وفربهی اعضا وشحم کثیر وحلم بسیار وکند بودن طبیعت وکلانی وبطوء افعال وخواب بسیار
وغفلت کثیر وکوتاهی قد وکوتاهی عقل وفطرت ولینة بدن وسفیدی رنگ وجبن وکسل بسیار
وسستی وتکاهل واسترخاء حرکت عضوی جمله دلالت میکنند بر سردی وتری مزاج وهر کرا چنین مزاج بود
او را بحسب اخلاط بلغمی مزاج گویند وقلت شعر با جعودت وکوتاهی قد وباریکی گردن ودست وپا وخورد
وغایر بودن چشمان وکمودت وسیاهی رنگ ولاغری بدن وقلت موی سینه وعانه وبدن وثقل وبطوء
افعال وترهل وتکاسل بسیار وبیخوابی وکینه وجبن وفکر فاسد وتخیلات وکم بودن قدرت جماع
وبسیاری اشتها وخشکی ووحشت عینین وتامل بی فایده وخاموشی وبدخلقی وبیهوده گویی و
وخوف ودوراندیشی وبطوء فطرت جمله نشان سردی وخشکی مزاج است وهر کرا چنین مزاج بود
او را بحسب اخلاط سوداوی مزاج گویند **کلام در اختلاف مزاج بسبب مسکن وفصول اربعه**
اکثر حکما بر آنند که مزاج اصلی هر کس بحسب اختلاف مساکن مختلف می باشد بشدت وضعف وبی تغیر
هر هر فصل تغیر پیدا کند چرا که مرد مسکن بر نسبت مکانی دیگر مزاج آخر دارد وهر فصل بر نسبت فصل دیگر
تغیر بهم میرساند پس مزاج بواسطه اختلاف مختلف می باشد **کلام در مزاج مساکن**
بباید دانست که مسکن مجاور بحر تر هوا بود وگرمی وسردی او بدستور ارضیت آن بلد باشد
که پیشتر گفته شود وبلد بحری رطب بود ومعتدل باشد در حرارت وبرودت وبلدی که از طرف
شمال او کوه بود حار باشد بواسطه عدم وصول باد شمال که سرد است وجریح جنوب
که گرم است وافتادن شعاع آفتاب بر آن وگرم شدن سطح کوه که متصل بلد است وکوه
که بطرف جنوب شهر باشد برعکس کوه شمال بود در جمیع احوالات مزاج وکوه مشرقی نیز

بد بود بواسطه منع ریح مشرقی که نیکو است وحبس باد مغرب که بد است وبسبب انفعال
آن بلد یکبارگی از برد لیل بشمس قوی چرا که آفتاب عقب کوه دیر میماند ویکمرتبه گرم شده بر آید
وکوه مغربی برعکس این باشد وبلد مرتفع ابرد است ومستوی الوضع اصح واعدل وبلد تربتیه
اگر تربتیه گرم وخشک بود وتربتیه فقط مرطوب ومتعفن ومسالک جبلیه نیز خشک بوند
وصحت کننده ابدان باشند وبلد رملیه وسنگریه نیز خشک باشند وکیفیت تغیر فصول
در سته ضروریه گفته شود انشاء الله تعالی وغذا هر یکی از صاحب مزاج اربعه بحسب
تغیر اسباب واسنان وفصول در بحث غذا بیان نموده آید **باب سیوم** از مقاله اول
فن اول در بیان اخلاط واین باب مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول** در کیفیت اخلاط
وسبب تولد آن بباید دانست که خلط جسمی است که میگردد بسوی وی غذا اولا وهر یکی از اخلاط
مشابه است ارکان را در کیفیت واخلاط چهار اند **صفرا** وآن گرم وخشک است کالنار فی جمیع
العناصر **ودم** آن گرم وتر است مثل الهوی فی الارکان **وبلغم** آن سرد وتر است کالماء فی
الاربعة **وسودا** آن سرد وخشک است مثل الارض من الاسطقسات وکیفیت تولد آنها
آنست که چون غذا در معده قرار گیرد حرارت قوه مطبخه در جوش آرد تا مانند کشک آب شود
وآنرا کیلوس گویند پس صافی از آن از راه عروق ماساریقا بکبد رود وثفل بامعا رود ودر براز
متبدل گردد وآن صافی را عمده هاضمه اول وبراز را فضله هاضمه اول گویند وآن صافی در کبد
نضج ثانی یابد وچهار قسمت شود بعضی چنانچه رغوه وآن صفرا بود وشی نضج متوسط وآن دم
بود وچیزی خام وآن بلغم باشد وجزوی سوخته وآن سودا باشد وهر خلطا از ای بمحل خود
از راه عروق که در میان کبد وآن محلها هستند برود وطبیعه مائیه در این وقت از دم جدا شود
واز راه عروق که در میان گرده وکبد هستند از آن راه بگرده فرستد واز آنجا بمثانه رود وبول شده
از احلیل فرو ریزد واین را فضله هاضمه ثانی گویند وپاره مائیه که همراه دم بجهت سیلان در عروق رود
ودم در عروق نضج ثالث یابد اجزاء که قابل متانت نباشد رسوب شده همراه آن آب برسبیل

رجع القهقری بارنگ کبد آیند و بگرده و مثانه شده و با بول آمیخته فرو ریزند و این رسوب را فضله
هاضمه ثالث گویند پس آنچه متین باعضا رسد برای بدل ما یتحلل و در هر جزو اعضا نضج رابع یابد
و آنچه قابل بدل بود قایم مقام ما یتحلل شود و جزوی که قابل البدل نباشد منی و عرق و تف و خلم
و رمص و اشک و وسخ شده از مخرجهای خود بیرون آیند لیکن منی از عام تمام اعضا در
خصیتین بیاید تا وقت حاجت صرف شود یا طبیعت دفع کند و یا تحلیل رود و این همه را
فضله هاضمه رابعه گویند و ورای دم سه خلط دیگر نیز حکم فضله دارند اما فضله کثیف نیستند بل هر یکی فضله
شریف است که در موقع خود بکار می آید و منی اشرف فضلهاست چرا که برای بقاء نوع بکار میرود
و مذی و ودی رغوه رقیق منی اند که برای تلیین مجرا و حفظ آن از حدت مواد صرف میشود
چنانچه وقت انعاظ قبل از جماع **فصل دویم** از باب سیوم مقاله اول که از فن اولی است
در بیان صفرا و آن رغوه دم طبیعی است و مزاج او گرم و خشک است و منقسم است
بدو قسم طبیعی و غیر طبیعی اما صفراء طبیعی سبک بود و رنگ او احمر ناصع باشد و رقیق
و حاد بود و غیر طبیعی بر چند قسم است یکی آنکه با خلاط بلغم آمیخته باشد و آنرا صفراء مُحّی گویند
و دیگر آنکه آمیخته بود با رطوبت رقیقه و آنرا مرّه صفرا گویند و چون صفرا بذات خود سوخته
شود آنرا صفراء کراثی و زنجاری گویند اما حرارت زنجاری زاید الاحتراق است از کراثی
و قریب بسم است و مکان سکونت صفرا مراره است و سبب فاعلی صفراء طبیعی حرارت
معتدل است و سبب فاعلی صفراء غیر طبیعی حرارت مفرطه بر حرارت سابقه و سبب مادی صفرا
اکل غذاء لطیف و سریع التعفن و حار و حلو و دسم و حریف و مالح است و سبب صوری هر
دو صفرا طبیعی النضج فاضل و غیر طبیعی النضج زاید مفرط از طبیعی و سبب غائی صفرا آنست
تا تلطیف و ترقیق دم نماید برای سیلان در مجاری ضیقه و داخل شود در غذاء اعضا که لازم
بود در آن شیء از صفرا مثل ریه و ریخته شود از مراره بر امعا و از حدت خود دغدغه نماید برای
اخراج فضله و پاک سازد امعا را از ثقل و رطوبات لزجه **فصل سیوم** از باب سیوم مقاله اول که

نسخه

در بیان صفرا

در بیان دم

اما دم طبیعی

از فن اولی است در بیان دم و آن صافی و عمده هاضمه کبدی است مزاج آن گرم و تر است و منقسم
است بدو قسم طبیعی و غیر طبیعی احمر قانی و معتدل القوام بود و مزه او حلو باشد و بدبو نبود و قریب باشد
باستحاله بدل ما یتحلل را و غیر طبیعی خلاف این باشد اگر بلغم در و آمیخته بود غلیظ باشد و اگر صفرا
مخلوط بود رقیق و مایل بزردی باشد و اگر خلط سوداوی در و آمیخته شود غلیظ و سیاه رنگ
بود و مزه دم در هر حال مایل بمزه آن خلط باشد که آمیخته شده مرارت و حرافت و ملاحت
وقت صفراویت و تفه در بلغمیت و عفوصت و حموضت وقت سوداویت پدید آید
و با خلط متعفن اگر جایز دیا بنفسه تعفن پذیرد بدبو گردد و مکان سکونت دم عروق اند و سبب
فاعلی دم حرارت معتدل باشد و سبب مادی دم اکل و شرب اشیاء لطیفه گرم و تر کثیر الغذا سریع
الانحدار قلیل الفضله و سبب صوری دم نضج تام به اعتدال لا بر سبیل افراط و نقصان و سبب غائی
دم آنست که گرم و تر نگاه دارد بدن را و غذا رساند تمام اعضا را بدل ما یتحلل و مستحیل شود بسوی اجزای آن

در بیان بلغم

فصل چهارم از باب سیوم مقاله اول که از فن اولی است در بیان بلغم و آن سرد و تر است و بر دو
نوع است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی آن باشد که قریب الاستحاله بود بسوی دم و مزه او تفه باشد مایل بقلیل
حلاوت و رنگ او سفید بود مایل بسرخی و این جنس سفیدتر ابیاض و رودی گویند و معتدل القوام
باشد در غلظت و رقت و بدبو نبود و غیر طبیعی خلاف این باشد بقدر تخالف امتزاج ماده آخر
و انواع او متعدد باشند بلغم شور و آن از اختلاط صفرا بود و لون او مایل بزردی باشد و حسی بودن
و کمد و اخضر از اختلاط ماده سوداست و مزه این بلغم مایل بحموضت و عفوصت و بلغم غلیظ تفه ا
ابیض خالص بر درات و دال است بر فجاجت و بلغم مایی دال است بر اشد فجاجت و بلغم مختلف
القوام از امتزاج بلغم شور و مایی پیدا شود و این را خراطی گویند و تعفن بلغم از اختلاط ماده متعفن بود و مکان
اصلی او در معده باشد و از آنجا در تمام بدن بالقدر حاجت برسد و سبب فاعلی بلغم حرارت ناقص بود و سبب
مادی بلغم اغذیه اکثر به سرد و تر است و قلیل الغذا و کثیر الفضله و ثقیل و بطی الهضم و غلیظ و لزج و سبب
صوری نضج ناقص بود و سبب غائی بلغم آنست تا نگاه دارد بدن را و سیراب کند بدن را وقت یبوست و ریاضت

در بیان سودا

و حرکت و واخل غذا از بعضی اعضا شود که لازم باشد در آنها مثل دماغ و نخاع و وقت فقدان غذا قایم مقام او گردد و نضج یابد و دم شود **فصل پنجم** از باب سیوم مقاله اول که از فن اول است در بیان سودا و آن سرد و خشک است طبیعی بود و غیر طبیعی اما طبیعی درد دم طبیعی است و رنگ او سرخ مایل بسیاهی بود و مزه او عفص و حامض باشد و سودای غیر طبیعی از احتراق هر خلطی از اخلاط پدید آید حتی اگر سودا طبیعی خود نفس سوخته شود سودا غیر طبیعی گردد و این از اصناف سودا بود و محل اصلی سودا طحال است و از آنجا بقدر حاجت بتمام بدن برسد و سبب فاعلی سودا حرارت مفرطه و احتراق زائده است و سبب مادی سودا اکل بارد و یابس کثیر الثقل و بطی الانحدار است قلیل الدسومت و حریف و کثیف و غلیظ الجوهر از اغذیه است و سبب صوری نضج مفرط فاسد و سبب غائی سودا آنست تا غذا دهد بعضی اعضا را که در این بجا لابد باشد و قسط از سودا مثل عظام و تشدد اعضا نماید و صلابت ابدان دهد و در بخته شود از طحال بر فم معده و بکشد معده را از راه عفونت خود تا قوت هاضمه در معده پدید گردد و معده را از راه حموضت خود تا قوت مشتهی پیدا شود و متنبه گردد بر طعام خواستن **باب چهارم** از مقاله اول که از فن اول است در بیان اعضا و این باب مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در کیفیت تولد اعضا و سبب تولد پسر و دختر و سبب توامین شدن و سبب مردن جنین بهشت ماهه و زیستن هفت ماهه باید دانست که چون عورت و مرد با هم جمع شوند و وقت ماندن حمل بود و منیهای هر دو یکجا شده در رحم عورت قرار گیرند و هر دو منعقد شوند بعد از انعقاد از آن منیین چهار نقطه پدید آید یکی بمنزله دماغ و یکی بموقع دل و یکی بموضع کبد و یکی محیط بر این سه نقطه پس قوت مصوره از نقطه که محل دماغ باشد شاخها و ریشها بر و یاند و صورت دماغ و نخاع و عصب و رباط و وتر و عظام ظهر و راس و وجه و حجب دماغ و عضلات مرتب نماید و از نقطه که موضع قلب باشد صورت قلب و شرائین پدید آرد و از نقطه که بجای کبد است صورت کبد و از شاخهای او شش و قصبه و غشا آورده پدید آرد و از نقطه که محیطات جسم عصبی جلد و اظفار و بقایا عظام و غضروف و اجسام عصبی پدید آرد باذن خالقها و همه اینها متولد اند و مخ

دم

و لحم متولد است از دم پس در رحم غذا میرساند طبیعت بدن جنین را از خون مادر براه ناف و مشیمه و بعد از تولد از دمی که حاصل میشود بسبب غذا او تحلیل میکردد و میکوید بشیر و بعد از فراغ آن از دم حاصل غذائی و آن منعقد میشود از حرو شحم و همین متولد اند از مائیت و سوت دم و منعقد میشوند از برد از این واسطه میگذار ندار حر پس چنانچه تکون اخلاط از ابتدا از امتزاج ارکان است همچنین تکون اعضا از ابتدا از امتزاج اخلاط است و آنکه طفل دو تا یا زیاده بر یک شوند آنست که نطفه در رحم یکجا نماند و در زاویه ها منقسم شود بهمان مقدار تقسیم جنین بهم رسند و آنکه طفل هفت ماهه بزید و هشت ماهه بمیرد سبب آنست که جنین در آخر ماه هفتم حرکت برای خروج کند اگر برآید بهتر و الا اعضا او ماوف شوند و بعد از چهل روز بحال کردند پس اگر بعد از اربعین در ماه نهم یا دهم حرکت کرد بسلامت بیرون آید و اگر قبل از اربعین در ماه هشتم حرکت کرد و بیرون آید اعضا او را کوفت قوی روی دهد و طبیعت از اصلاح آن عاجز آید لاچار بمیرد و سبب ذکور و اناثه آنست که اگر منی مرد غالب باشد صورت مرد بهم رسد و اگر منی زن غالب باشد صورت زن بهم رسد و در حالت تعادل صورت خنثی و انکه ایام تولد مختلف باشند بواسطه تخالف انجماد نطفه و اختلاف ضعف و قوت ماسکه کما تبین فی المطولات و اقل مدت حمل ششماه و اکثر مدت یکسال باشد بحسب تقویه طبیعت اعضا و آن اعضا دو قسم اند مفرده و مرکبه که تحقیق این هر دو در تشریح گفته شود و بعضی از اعضا رئیس اند و بعضی خادم رئیس و بعضی نه رئیس و نه خادم اند رئیس آن باشند که بقای نوع و شخص بر آنها موقوف باشد و آن چهار اند انکه برای بقای نوع و شخص اند سه عضو اند یکی از آن قلب است و خادم این شرائین اند برای ترویح نسیم و دفع بخار و فیضان روح حیوانی در تمام بدن و دوم کبد است و خادم این اورده اند تغذیه و فیضان روح طبیعی در تمام بدن و سیوم دماغ است و خادم این نخاع و اعصاب اند برای فیضان روح نفسانی در تمام بدن را انکه محض برای بقای نوع باشد هر واحد از انثیین است و خادم این مجاری و اوعیه منی اند و ورای این اعضا نه خادم اند و نه رئیس ملک مرؤس اند و مستفیض اند و موی از اعضا نیست و حدوث آن از آنست

ترایم

در بیان اعضا و کیفیت تولد آن

الجره واد خنه است که طبیعت آنرا از راه مسامات خفیه بصورت موی ساخته بیرون آرد و لهذا از طرف
علوی بواسطهٔ کثرت صعود بخار بیشتر می رویند و همچنین هر جای که محل حرارت بود موی بیشتر روید و از این
سبب است که خصیان و نساء عدیمة اللحیه باشند برای قصور حرارت و بخار و طفل برای قلت
اجزاء دخانی چرا که در طفل رطوبت بسیار است و آن مطفی است مر حرارت را که باعث
الجره و اد خنه می باشد و نسا بجوهر طبیعی خود بنسبت فی کور سرد و خشک اند و اد خنه قلیل دارند و آن
نیز دفع میشود به دم طمث و خصیان نیز بسبب عارضهٔ خارجیه از ذکور ابر داند بواسطهٔ قلت حرارت
که از عدم نضج منی بعد قطع خصیتین در اینها پیدا شده **فصل دویم** از باب چهارم مقاله اول که از فن اولی است
در مزاج اعضاء مفرده و مرکبه باید دانست که اعضاء مفرده چون دماغ و مزاج آن سرد و تر است
و نخاع آن نیز سرد و تر است اما تری او کمتر است از دماغ و سردی دماغ کمتر است از نخاع و عظم و غضروف
و عضله و عصب و رباط و وتر و شعر سرد و خشک اند و لحم و شحم و سمین و غشا تر اند و معتدل اند بعضی در حرارت
و برودت که سمین و غشا باشند و بعضی حار که لحم باشد و بعضی بارد که شحم باشد و اعضاء مرکبه بر دو قسم است
مرکب بیک ترکیب که از اعضاء مفرده یافته چنانچه چشم و زبان که مرکب اند از لحم و شحم و غیره و مرکب به دو ترکیب
که حصول وی از مرکبات یک ترکیبی باشد چنانک سر که مرکب است از چشم و زبان و گوش و غیره
و مرکب به سه ترکیب که وجود وی از مرکب دو ترکیبی باشد چنانچه تمام بدن که مرکب است از سر و غیره
و قلب احر و ارطب اعضاء مرکب است پس از آن کبد است و شش معتدلات اند در حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست و مراد که گرم و خشک است و طحال سرد و خشک است و گرده ها گرم و تر اند اما گرمی
اینها از کبد خفیف است و مثانه سرد و خشک است و در وی قوت جاذبه و ماسکه و دافعه است که بجاذبه
جذب بول کند و بماسکه نگاه دارد تا وقت جمع شدن و بدافعه دفع کند و انثیین گرم و تر اند و در آنها
بدو قوت جاذبه و مطبخه جاذبه جذب منی میکند از جمیع بدن که مکان اوست و بقوت مطبخه
بپزاند منی را تا قابل قبول صورت شود **باب پنجم** از مقاله اول که از فن اولی است در بیان ارواح
و افعال و این نیز مشتمل بر دو فصلست **فصل اول** در بیان ارواح باید دانست که روح

در بیان مزاج اعضای ترکیبی

در بیان ارواح

دو قسم است روح انسانی و روح غیر انسانی اما روح انسانی پس مراد از آن نفس ناطقه
است که حکما بیّن فی فن الکلی و عرّفوها بانها جوهر مجردة عن المادة یدرک الکلیات والجزئیات
واما غیر انسانی که مطلوب این علم است بخاریست لطیف که از نضج اخلاط بهم میرسد کما
تکوّن تکوّن الاعضاء من کثافتها و آن بخار بقلب میرسد و کیفیتی حاصل میکند و این را
روح حیوانی میگویند و از آنجا بعضی از بخار بکبد رسد و کیفیت خود را بکیفیت دیگر باتصال
کبد بهم رسد بگرداند و این را روح طبیعی گویند و بعضی از آن بدماغ رسد و کیفیت خود را بکیفیت
آنجا متبدل کند پس آنرا روح نفسانی گویند و این ارواح ثلثه معین اند مر قوای ثلثه را در اعمال
و افعال و از راه ضوارب و غیر ضوارب و اعصاب بکل بدن رسد و فایض بدن گردد
فصل دویم از باب پنجم مقاله اول که از فن اولی است در بیان افعال باید دانست
که فعل حرکتیست ارادی مر عضله را بانقباض برای اخذ مطلوب و بانبساط برای دفع
منافر اما افعال بر دو قسم اند یکی آنکه تمام شوند بیک قوت چنانچه جذب و دفع و دویم آنک
تمام شوند بدو قوت مثل فرو بردن لقمه که تمام میشود بجاذبه و دافعه جاذبه از تحت جذب کند
و دافعه از بالا دفع کند تا فعل تمام شود **باب ششم** از مقاله اول که از فن اولی است در قوی و این
مشتمل بر سه فصل است **فصل اول** در بیان قوت طبیعی و آن قوتیست که حادث میشود
در جگر از لطافت اخلاط و این منقسم است بدو قسم مخدومه و خادمه اما مخدومه پس یا برای
بقای نوع است یا برای بقای شخص اما آنکه برای شخص است یا تصرف میکند در غذا برای تغذیه
اجزاء جسم که آن احالت است بسوی مشابه متغذی بواسطه بدل ما یتحلل و این را غاذیه گویند یا تصرف میکند
در غذا برای تنمیه اجزاء جسم و آن زیادتی است در اقطار ثلثه بر هیأت که مقتضی آن جسم باشند
وکذا قال الشیخ فی رسالت تحقیقات المصطلحات ان النمو کیفیة تعرض للاجسام بتوسط
التغذیة و یزید فی الاقطار الثلثة حتی یتم نشوء علی تناسب طبیعی و این را نامیه گویند اما آنکه
برای بقای نوع است آن نیز تصرف میکند در غذا برای بقای نوع و این را مولده و مصوره

در بیان افعال

بیان قوی

بیان قوت طبیعی

بقای جسم

میکویند اما مولده بر دو قسم است یکی آنکه حاصل میکند منی را در ذکر و انثی و این را مولده جامعه
کویند و دیکر آنکه فصل میدهد هر جزو منی را از اجزاء دیکر بعد از استقرار و انعقاد منیین بقوت عاقده
و منعقده در رحم برای هر عضوی آن جزو قابل آن عضو باشد بقوت استعداد خویش و
اینچنین مولده را مغیره اولی کویند و اما مصوره پس آن قوتی است که تشکیل کند اعضا را بر شکل طبیعی
و یا بر شکلی که قریب باشد بر طبیعی را کما کان عند نسیان الطبیعة عن اعانة المصورة او عن نسیان
المصورة بنفسه بسبب الضعف کزیادة الاصبع و نقصانها و غیر ذلک من الامراض الترکیب
و این را مغیره ثانی کویند و اما خادمه پس آن چهار اند که خدمت میکنند مر غاذیه را جاذبه و آن قوتی
است که جذب و منافع کند از چیزی که داخل بدن شود از ماکول و مشروب و ماسکه آن قوتی
است که نکاه دارد شی نافع را تا مدت طبخ هضم و هاضمه آن قوتیست که مستعد کند غذا را
بر شکلی که مستحیل شود بسوی بدل ما یتحلل و دافعه آن قوتی است که دفع کند فضله را که بعد فعل جاذبه
و هاضمه باقی میماند و این قوای اربعه را خدمت میکنند کیفیات اربعه که حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست باشند و غاذیه با همه خادمه های خود خدمت میکنند نامیه را و این
هر دو خدمت میکنند مر مولده را فصل دویم از باب ششم مقاله اول که از فن اولی است
در بیان قوت حیوانی و آن قوتیست که مخصوص بقلب است و قلب بشکل صنوبری است
و در میان آن دو تجویف است یکی خورد است و یکی کلان اما آنکه خورد است مملو می باشد اکثر
آن از دم و قلیل از روح برای ترطیب آن و تجویف دویم که کلان است اکثر آن مملو از
روح میباشد و قلیل از دم پس در هر حالی بخار لطیف متشان اخلاط که درین تجویف
میرسد و متکیف میشود بکیفیتی که سزاوار است آن بخار را در این محل نامیده میشود بروح
حیوانی و بقوت حیوانی و از آنجا از مجاری خویش بتمامی بدن میرسد و مستعد میکند بدن را برای
قبول قوت نفسانی و با انبساط قلب و شرائین کشیده میکند نسیم بارده را برای حصول تفریح
و با انقباض رد میکند ابخره حاره را برای دفع ضرر و من آثارها الغضب و الشجاعة و الحیاء و الخوف

والشلم

در بیان قوت حیوانی

والشلم فصل سیوم از باب ششم مقاله اول که از فن اولی است در بیان قوت نفسانی و
آن قوتی است که بعد تغیر کیفیت بخار بکیفیت دماغی بهم میرسد و منقسم میشود بدو قسم مدرکه و محرکه
اما مدرکه که از روی وقوف و علم آنچه در ظاهر اند پنج اند لان یمکن ان یکون فی نفس الامر حاسة
اخری و لم نعلمها کما ان الاصم لا یعلم قوة السمع و آن قوتیست مودعه در عصب مفروشه مقعر صماخ
که مجبس است هوا در آن مقعر بسبب آن عصب مانند طبل پس هرگاه از تحرک اشیا یا از قلع و قمع
و قرع هوا بکیفیت صوت متکیف شود و در موج آید بعض اجزای هوائی دیکر از اجزای سابقه
مثل او شوند همچنین علی قدر تفاوت مجاورت هوا بکیفیت صوت کرفته بآن عصب رسد یا نرسد و ران
پس آن قوت سمع که در آن است درک کند از آن است که آواز قریب بلند نماید و آواز بعید پست نماید
بصر و آن قوتی است که در ملتقی اند دو عصب که روئیده شده اند از مقدم دماغ و مجوف اند و
هر یکی از دیکر به نسبت منبت خود قریب میشود تا آنکه تقاطع صلیبی در میان هر دو پدید آید
و هر دو تجویف یکی شوند و باز هر دو عصب بعد تقاطع به تغیر اطراف به هر دو چشم رسند و آن
تجویف که در تقاطع صلیبی است اندک از دیکر جا زیاده است خاص محل قوت البصر است
و این را مجمع النور میکویند پس این نور الابصار از آنجا با بین مردمک شده بشکل قبه بیرون آید
چنانچه راس او بقدر مردمک پیوسته در مردمک بود و قعده او متصل شود به مبصر و آنرا درک کند
لیکن در این شکل اختلاف است قال البعض ان هذه الشکل مصمت و قال البعض هو مرکب
خطوط مستقیم شعاعی یجتمعون عند المرکز و یفارقون عند المبصر علی تلک الشکل و البعض علی
انه یخرج شعاع البصر من مرکز العین خطا واحدا فاذا وصل الی المبصر صار سطحا بقدر اقطار المبصر
بسرعت تامه علی تلک الشکل و این هر سه مذهب اشراقیین اند اما کروه مشائین که ارسطو شیخ الرئیس
بر آنند که ابصار به انطباع است یعنی هر چه مقابل آن شود مثل آینه در آن منقش کردد و آن قوت که
در وراست او درک کند و بعضی از طایفه حکما بر آن رفته که ابصار نه بخروج شعاع است و نه به انطباع
بل هوا که در میان ابصار و مبصر است متکیف بکیفیت بصری کشته آله بصر کردد و بآن آلت صورت را



در آنجا رساند و قوت او ادراک کند شم و آن قوتی است در زایدتین که رسته اند از مقدم دماغ و صورت آنها شبیه است به پستان و هوا که در میان شامه و ذی رایحه است تکیف میشود برایحه و میرسد بآن زایدتین درک میکند آنرا قوت شامه که در آن هر دو زایدتین است و این قول اکثر حکما است و بعضی بر آنند که متجزی میشوند و انفصال می پذیرند اجزاء صغیر لطیف ذی رایحه و با هوا مخلوط شده به زایدتین میرسند و از آنجا قوت شم درک میکند و بعضی بر آنند که با استحاله هوا و بی تجزی و انفصال عمل میکند ذی رایحه بالخاصیت در شامه **و ذوق** آن قوتی است در عصب که مفروش است بر جرم لسان و درک میکند کیفیت طعم را بتوسط رطوبت لعابی که در دهن است بر نهجی که چون ذی طعم بزبان رسد اجزاء او آن با رطوبت مخلوط شده در جرم زبان نفوذ کند و از آنجا قوة ذوق که در عصب مفروش زبان است ادراک کند **و لمس** آن قوتی است در عصب که مخالط کل بدن است و درک میکند از آن چیزی را که به بدن میرسد و اکثر جمهور بر آنند که این قوت واحد است و قول اشان این آنست که قوت لمس منقسم بچهار قسم است الحاکمة بین الحرارة والبرودة والحاکمة بین الرطوبة والیبوسة والحاکمة بین الملاسة والخشونة والحاکمة بین اللین والصلابة والحاکمة بین الثقل والخفة **بحث حواس باطن** واما آنچه در باطن اند نیز از روی علم پنج اند وان لم یکن فی نفس الامر کذلک اول از آن پنج حس مشترک است و او را در یونانی بنطاسیا میگویند یعنی لوح نفس و آن قوتی است که قبول میکند صور محسوسه را و میرساند بخیال و آن بمنزله جاسوس است مر دیگر حواس باطنی را و محل او مقدم بطن اول است از دماغ پس از آن دویم خیال است و آن قوتی است که حفظ میکند صور محسوسه را که اخذ کرده است از حس مشترک بر وجهی که بعد غیبوبت اگر باز بیند یاد آرد و آن بمنزله خزانه است مر حس مشترک را و محل او آخر بطن اول است از دماغ و بعد از آن سیوم متصرفه است و آن قوتی است که ترکیب میکند بعضی اشیا را که مرتسم شده است در خیال با بعضی دیگر که مرتسم است در خیال یا بعضی معانی را که مرتسم است در حافظه با بعضی معانی دیگر که مرتسم است در حافظه و همچنین فصل میدهد بعضی صور را از صور

و معانی را از معانی چنانچه صورت آدمی که مرتسم است در خیال و آن تصرف کند بر وجهی که انسان ذو الانفین است یا بر وجهی که انسان بی راس است یا بداند زید را که مرتسم است در خیال بصفة شجاعة بتصرف از دیاد صفت دیگر که سخاوت است یا بداند زید را بتصرف در انتقاص صفت مثلا در خیال مرتسم است که زید عالم است و کاتب و در آن تصرف کند که عالم است و کاتب نیست و همین قوت را هرگاه استعمال کند عقل در مدرکات خود از ضم و فصل نامیده میشود بمتفکره و هرگاه که استعمال کند همین قوت را وهم در محسوسات خویش از راه ضم و فصل نامیده میشود بمتخیله و محل او مقدم بطن اوسط دماغ است و پس از این چهارم وهم است و آن قوتی است که درک میکند معانی جزئیه را که در محسوسات است مثلا بداند که این شخص ذی صداقت است یا ذی عداوت و محل او آخر بطن اوسط دماغ است و بعد از این پنجم حافظ است و آن قوتی است که حفظ میکند چیزی را که درک میکند آنرا وهم از معانی جزئیه غیر محسوسه که موجود اند در محسوسات و آن بمنزله خزانه است مر قوت وهمیه را و محل او بطن آخر دماغ است **اما محرکه** پس آن منقسم میشود بباعثه و فاعله و باعثه را قوت شوقیه گویند برای اینکه حدوث این از شوق بود و آن قوتی است که بر انگیزد قوت فاعله را برای طلب اشیا یا برای دفع اشیا که مرتسم است در خیال اما تحریک فاعله برای حصول لذت است سوا کانت ضارة فی نفس الامر او نافعة پس آنرا قوت شهوانیه گویند و اگر این تحریک برای دفع متخیلات است سواء کانت ضارة فی نفس الامر او مفیدة طلباً للغلبة پس آنرا قوة غضبیه گویند برای اینکه ابتنا این قوة از راه حمل بر شوق بسوی دفع منافر که آنرا غضب گویند و قوة فاعله قوتی است که متعدد میکند عضلات را از راه قبض و بسط و تشنج و ارخا بر تحریک اعضاء قابل الحرکة **مقاله دویم** از فن اول در تشریح اعضا و آن مشتمل بر دو باب است **باب اول** در تشریح اعضاء مفرده و آن مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در تشریح عظام و آن اجسام صلب اند سفید رنگ و تولد آنها از منی است و همه بدن مرکب با آنها است و در فارسی استخوان گویند

اما جمجمه یعنی کاسهٔ سر و آن مرکب است از هفت استخوان چهار از آن شکل دیوار مرو بایکدیگر
بدروز پیوسته شده و یکی بالای این هر چهار بسوی گردن قاعده گشته و دو از هر دو طرف شقیقه
که پیوسته است از آن قحف بدروز لامی و دالی و این استخوانها را قبایل الراس میگویند و
ولحی آن مطلق کله است و مرکب است از نزده استخوان و سی و دو دندان است کلهٔ بالا
چهارده استخوان و کلهٔ پایین دو استخوان و عدد دندان مختلف است بعضیها از زیر و بالا برابر باشند
و بعضیها را کم و بیش و آن دندان اجسام عصبانی اند سفید رنگ و بیرون برآمده که سخت شده اند
و بعضی میگویند که آنها اجسام عظمی اند و فایدهٔ آنها زینت دهان است و شکستن ماکولات صلب
و مضغ آن دست هر واحد از آن مرکب است به کتف و عضد و ساعد و رسغ و کف
و اصابع و آن ساعد مولف است بعظمین متلاصقین که می‌نامند آنها را زند اعلی را
و زند اسفل و رسغ و آن رسغ مولف است به هشت استخوان و کف مولف بچهار
استخوان است و پنج انگشت مولف به پانزده استخوان عنق و آن مرکب به هفت استخوان
است و آنرا فقرات العنق گویند ترقوه و آن مرکب است به دو استخوان صدر و آن مرکب است
از هفت استخوان ظهر و آن مرکب است از هفده فقرات استخوان و بیست و چهار اضلاع و آن
استخوان پهلو اند عجز و آن مرکب از سه فقرات استخوان است عصعص و آن مرکب است
فقرات است که دو از آن بلند شده و آنها را استخوان عانه میگویند یکی مابین فقرات عجز
و این هر دو استخوان است که آنرا استخوان مقعد گویند رجل هر واحد از آنها مرکب است از سی
و دو پاره و از آن جمله استخوان کلان فخذ و رکبه و ساق و قدم است اما فخذ یک استخوان
کلان است و رکبه یک استخوان محدب است و ساق دو استخوان است و قدم مرکب است
از دو کعب و عقب و استخوان زورقی و نردی و چهار استخوان پشت پا و پنج انگشت مرکب
بچهارده استخوان و این جمله عظام بدن انسان اند و منفعت آنها تشدید بنیه جسد و حفظ
آن جسد است فصل دویم از باب اول مقاله دویم که از فن اول است در تشریح بقیه اعضاء مفرده

ترقوه زیر گلوی هر دو پهلو ...

و از آنها غضروف است و آن جسم است ابیض اللون و نرم است از استخوان و سخت
است از دیگر اعضاء و فایدهٔ اش آن است تا واسطه باشد در اتصال استخوان که سخت
است با گوشت که نرم است لعدم الضرر و عصب و آن جسم است ابیض و ملایم است
در کشیدن و پیچیدن و سخت است در شکستن و فایدهٔ آن حس و حرکت اعضا است
و آن منقسم بدو قسم است یکی آنکه از دماغ رسته و آن هفت ازواج اند و می باشد
با آنها حس حواس خمسه و حس حرکت بعضی اعضاء و دیگر آنکه از نخاع رسته و آن سی و یک
ازواج و یک فرد است و می باشد با آنها حس و حرکت تمام اعضا که اسفل رفته اند اوتار
و آن اجسام اند شبیه به اعصاب روییده شده اند از اطراف لحم و عضل و پیوسته شده اند
با اعضاء متحرکه تا قبول کند اعضاء جذب و ارخاء را با انجذاب و استرخاء آنها رباطات
و آن اجسام اند شبیه به عصب آمده از استخوان بسوی لحم و فایدهٔ آن انفصال اطراف عظام
مفاصل است از اعضاء دیگر عضلات و آن اجسام لحمی الجسد اند و مرکب اند از اوتار و رباط
و اعصاب و منفعهٔ آن تحرک اعضاء است به معاونت اوتار و حس اعضاء است بمعاونت اعصاب
و کسوت استخوانها است عروق ضوارب که آن شرایین اند اجسام عصبانی اند دوتو و مجوف اند
و نیست مر جواهر ذات آنها را حس و حرکت رسته اند از قلب و به تمام بدن رسیده اند و در آنها
دم قلیل است و روح کثیر و منفعهٔ آن ها آن است که برسانند روح حیوانی را از قلب بسوی تمام
بدن و روح بخار قلب نمایند بحرکت عارضی انبساطی و ترویح قلب نمایند بحرکت عارضی انقباضی
که اخذ هوای جدید از آن میکند و عروق غیر ضوارب که آن اورده اند عروق
اجسام عصبانی غیر دوتو مجوف اند و رسته اند از کبد و نیست مر آنها را حس و حرکت و در آنها
دم کثیر است و روح قلیل و منفعهٔ آنها رسانیدن دم است مر اعضاء را از کبد و عروق
ماساریقا و آن اجسام عصبانی اند مجوف و باریک و مابین معده و جگر پیوسته اند و خالی اند
از دم و فایدهٔ آنها رسانیدن صافی کیلوس است از معده بجگر و همچنین رگها که مابین جگر و

وکرده و مثانه اند نیز خالی اند از دم و فایده انها انجذاب بول است از کبد بعد هضم ثانی
وهمچنین رگها که مابین کبد و مراره و طحال اند نیز خالی اند از دم و فایده آنها انجذاب
صفرا و سودا است از کبد لحم و آن جسمیست احمر اللون که متولد است از دم نضیج
و بسته شده است از حرارت و پوست و منفعت آن تسخین اعضا و حفظ عظام از آفات
بود شحم و آن جسمیست ابیض و ملایم که متولد است از مائیة و دسومة دم و بسته
شده است از برد و منفعت آن چرب داشتن و سیراب ساختن اعضاست که مجاور آن شحم اند
غشا و آن جسم عصبانی است رقیق عدیم الحرکة و مر او را حس قلیل است و منفعت
آن مصون داشتن تربیة اجزای اعضاست از مجاور خود جلد و آن جسم عصبانی
است و او کثیر الحس است و منفعت آن ستر اعضاست شعر و آن اجسام اند
که متولد اند از غلظت بخار و دخان کمی مر و منفعت آن یا زینت فقط است چنانچه
موی ریش و حاجبین و یا زینت مع النفع است چنانچه موی سر و هدب العینین
اما موی سر هم زینت است و هم طریق دفع بخار دماغ است از ان موی و مو هدب
پس آن زینت است و حافظ گرد و غبار از چشم نیز با نفع فقط است چنانچه موی تمام
بدن که بواسطه مسامات انهار او بخره تمام بدن میشود ظفر جسم عصبانی اند که بیرون
برآمده سخت شده اند و چنانچه موی بدن برای رد بخار اند همچنین ناخن برای دفع فضول
عصبی و عظمی اند و فایده اش محفوظ داشتن سر انگشتان و زینت آنها بتناول اجسام
صغیره و امساک آن باب دویم از مقاله دویم که از فن اولی است در تشریح اعضاء
مرکبه و آن مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در تشریح دماغ و چشم و گوش و زبان
و ملازه و شفتیه و انف اما دماغ آن جوهریست رخو و متخلخل ابیض اللون مرکب
است از مخ و شریانات و اورده و غشاء نرم که او را ام دماغ گویند و غشاء صلب که
ملاقی است از قحف و هیات دماغ مانند مثلث است قاعده او جانب مقدم راس است

و زاویه که با اتصال نقاقان است جانب مؤخر راس است و او را حس و حرکت
است اما حس بواسطه عصب نرم که با اوست و حرکت بواسطه عصب صلب که با اوست
و منفعت آن تولید قوت نفسانی است عینان یعنی هر دو چشم و هر واحد از ان مرکب
است از سبعت طبقات و ثلث رطوبات طبقه اول ملتحمه است که متصل است به هوا و طبقه
ثانیه قرنیه است و آن بعد ملتحمه است و لا لون لهما و طبقه ثالثه عنبیه است و آن در اکثر
سیاه می باشد و در بعضی ازرق و در بعضی سیکون و این بعد قرنیه است و بعد این
طبقه رطوبت بیضیه است که مشابهست به بیاض بیضه و طبقه رابعه عنکبوتیه است و آن
مشابهست به نسج عنکبوت و این طبقه بعد رطوبت بیضیه واقع شده و بعد این رطوبت طبقه
جلیدیه است و آن رطوبت صافی براق مشابه به برف است و بعد این رطوبت زجاجیه
است و آن مشابهست به زجاج گداخته و بعد این رطوبت ثالثه طبقه خامسه شبکیه است
و آن زنبور دار است مشبک طور و بعد این خامسه طبقه سادسه است که آنرا مشیمیه گویند
و آن مشابه بمشیمه است و بعد این سادسه طبقه سابعه است که آنرا صلبیه گویند و او پیوسته
است با استخوان که سطح خانه چشم و فایده چشم آنست که تا آلت شود مر قوت باصره را
و زینت دهد روی را اذنان یعنی گوشها و هر واحد از ان مرکب است از لحم و غضروف
و عصب حساس و منفعت آن قبول صوت است و جمع نمودن آن صوت تا داخل کند
در صماخ انف یعنی بینی و آن مرکب است از لحم و دو غضروف از هر طرفی یکی و عضله
و رباط و عصب و عروق و منفعت او آنست تا آلة شود مر شامه را و زینت دهد
جبین را شفتین یعنی دو لب هر واحد از ان مرکب است از لحم و عصب و عروق و فایده آن
آنست که امساک دهن کند و حفظ از اشیاء نامرغوبه نماید و زینت چهره دهد لسان
یعنی زبان و آن مرکب است از لحم و عروق و شریانات و عصب و غشا که متصل است
به غشاء مری و منفعت آن تقلیب طعام و معونت بر ازدراد و تکلم ملازه جسم است

مرکب از لحم رخو و عروق و سمین و فایده کشش آفت تا مانع آید ماکول و مشروب را از رفتن
بسوی قصبه ریه **فصل دویم** از باب دویم مقاله ثانی که از فن اولی است در تشریح ریه و قلب
اما ریه یعنی شش و آن مرکب است از لحم وردی اللون و غضروفهای قصبه ریه و شرائین و غشا
و نیست مر او را حس مطلق و غشا او را حس قلیل است و موضع آن طرف الیسر صدر متصل قلب
است و منفعت آن ترویح قلب است از حرارة غریزی بتوسط بادی که میکشد از راه قصبه و منفعت
قصبه همین است تا باشد آله مر تنفس را **قلب** یعنی دل و آن مرکب است از لحم و لیف و غشا و
صلب بظاهر جسم لحمی صورت مخروطی است که هیئة الصنوبر قعده او در وسط صدر است و راس
او جانب یسار زیر پنج اضلاع اعلی و لونش احمر یاقوتی و آن منبع حرارت غریزیست
و او را دو جوف اند یکی بطرف راست و آن مملو بدم کثیر و روح قلیل است و آنرا مجری است
بطرف ریه تا میرساند دم را بسوی ریه برای غذا او می آرد از آنجا هوا را لطیف برای ترویح قلب
و مجرای دیگر بطرف چپ و آن مملو بروح کثیر و دم قلیل است و منبت شریانهاست و منفعت او
آنست که فیضان روح حیوانی نماید در تمام بدن تا مستعد گرداند بدن را برای قبول آثار قوتهای نفسانی
فصل سیوم از باب دویم مقاله ثانی که از فن اولی است در تشریح حجاب صدر و معده و امعا
اما حجاب صدر پس آن مرکب است از لحم و عصب حساس متحرک و منفعت آن انبساط صدر است
و انقباض آن **معده** آن مرکب است از لحم و عصب و عروق و شرائین و صورت او مستدیر
الهیئت است و مشتمل است بر سه جزو مری و فم معده و قعر معده اما مری پس آن از فم معده
تا مقطع استخوان حلقوم است و فم معده از انتهاء مری تا ابتداء مقعرات و مقعر معده
از تحت فم تمام است و محل او از زیر حجاب صدر تا فوق سره است و منفعت او آنست
که هضم کند غذا را و کیلوس نموده برساند بجگر **امعا** و آن اجسام عصبانی اند مضاعف
مجوف و مرکب اند از لحم قلیل و عصب حساس و عروق و شرائین و آنرا باعتبار شکلها که دارد
شش نام می شمارند ازین بابت که معا را امعا میگویند و هر یک نام و عمل جداگانه دارد اول

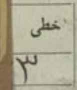
آنها **اثنا عشری** است او را البواب می نامند یعنی سر همه امعاست پس از آن **صایم**
و این را صایم بدو معنی میگویند بعضی بر آنند که طرف معا و اثنا عشری که مقدم است
و طرف اعور که موخر این است افتاده و همیشه خالی میماند و جذب ریاح از دیگر امعا میکند
و بعضی گفته سفل در سایر معا که می آید قرار میگیرد بقدری که آن معا هضم خود را تمام نماید و آنچه
حق خود است از آن بر گیرد مگر معاء صایم که درین هیچ که فضله قرار نمیگیرد و مدام خالی میماند بدین
سبب صایم میگویند پس از آن **اعور** است و بعد از آن **قولون** و بعده **دقاق**
و پایین همه **معاء مستقیم** است که بدبر منتهی شده و منفعت آن ماء فضله ماکوله است
فصل چهارم از باب دویم مقاله ثانی که از فن اول است در تشریح کبد و مراره و
طحال اما کبد یعنی جگر جسم آزورقی الهیئة ذو راسین و از او مقعر است و محدب از
طرف مقعر بمعده متصل گشته و از طرف محدب بسطح باطن ظهر اتصال پذیرفته و مرکب
است از لحم و عروق و شرائین و غشا و نیست مر او را حس اصلا و غشا او را حس
کثیر است و او را تجویفهاست و رنگ او مثل دم جامد است و آن منبت عروق
غیر ضوارب است آنها را اورده میگویند و موضع آن جانب ایمن است از معده و طرف
علوی آن ما بین حجاب صدر پیوسته بقصبه ریه و اسفل آن منتهی میشود تا خاصره و منفعت
آن تولید دم است برای تغذیه اعضا و گرم داشتن معده برای اعانت هضم و جذب
صافی کیلوس کردن از معده براه عروق که ما بین سطح ظاهر معده و سطح مقعر کبد است
و تمیز مائیه کردن از خون و خارج نمودن از عروقها که در سطح محدب اند بسوی کلی و مثانه
مراره یعنی زهره و آن جسم غشائی است و وعاء صفرا الطبیعی و پیوسته شده با یمن جگر
و منفعت او آنست که جذب کند صفرا را از کبد و نگاهدارد و آنرا برای ریختن بر امعا لدفع
الفضول کما مر فی منفعة الصفراء **طحال** و آن جسمی است مرکب از لحم و شرائین و متخلخل
کمد اللون و ذی غشا است و نیست او را حس و غشا او را حس کثیر است و موضع او جانب

الیسر در میان ضلع خلف و معده است و منفعت آن جذب سودا است از کبد تا برساند
در غذا بعضی اعضا و بریزد بر معده لتنبیه الاشتهاء کما مر فی السوداء **فصل پنجم**
از باب دویم مقالهٔ ثانی که از فن اول است در تشریح بقیه اعضاء مرکبه و بعضی از آن **کلیتان** اند
یعنی دو گرده و هر واحد از آن جسم است مرکب از لحم صلب قلیل الحمرة و شحم کثیر و عروق
و شریانات و نیست در ذات او حس و او راغب است از احس کثیر است و موضع
آن اسفل ظهر است و منفعت آن جذب بول است از کبد تا جاری نماید بسوی مثانه **مثانه**
و آن جسمیست مرکب از عصب و شرائین و مجوف است و موضع آن در میان عانه و دبر است
و منفعت آن جمع نمودن بول و اخراج آن است **انثیان** یعنی هر دو خصیه و آن جسم اند
مرکب از لحم ابیض اللون و شحم و عروق و شرائین و منفعت آنها انضاج منی است
قضیب آن جسم است مرکب از لحم قلیل و عصب و عروق و شرائین و منفعت او توالد
و تناسل و اخراج بول و لذت جماع است **رحم** یعنی بچه دان جسم عصبانی است موضع
آن ما بین مثانه و معاء مستقیم و سره است و او را کردن است مشابه بذکر معکوس
و منتهی بفرج شده که آنرا فم رحم میگویند و بر ملتقی از فرجی او انثیان اند که آنها را
لوزتین الفرج گویند و این هر دو آلت انضاج منی عورت را و در کردن آن شکنها
است بوقت طمث و اخذ نطفه و ولادت کشاده میشوند و آن رحم را زاویه ها
است اگر منی یکبارگی یکجا در آن رحم افتد یک صورت آراسته شود و اگر قطرها جدا گانه در
زاویهای رحم متعدد شده بریزند تو این حاصل آیند دو تا یا زیاده از آن بقدر تعدد
انقسام نطفه در زاویهای رحم و آن رحم را قوت جاذبه است و ماسکه پس هر گاه
مرد با عورت مجامعت نماید اگر وقت حمل رسیده باشد و فم رحم کشاده بود منی مرد
و عورت خارج گردد قوت جاذبه جذب کند و قوت ماسکه نگاهدارد و فم مذکور بند
شود صورت جنین باذن خالقها آراسته گردد کما ذکرنا فی فصل تولید الاعضاء

در بیان صحت و مرض

و منفعت آن سوا چیزی که ذکر یافت حفظ جنین است بر مدت طبعی از آلودگی
و آفات و او را وعاء الصبی نیز گویند فتبارک الله احسن الخالقین **مقاله سیوم**
از فن اولی در تحقیق احوال بدن انسان از صحت و مرض و از واردات ضروری
و غیر ضروری و آن مشتمل بر سه باب است **باب اول** در تحقیق احوالات انسان
و این مشتمل بر چهار فصلست **فصل اول** از این باب در تحقیق احوال ثلثه ر
بباید دانست که انسان را سه حالت است صحت و مرض و حالتی در میان این
هر دو است که نه صحت است و نه مرض و از الفاحت میگویند و اما حال پیر و صبی
و اعمی و اصم و گنگ مادر زاد و امثال اینها حال صحت است چراکه افعال آنها بر مجرای
طبعی آنهاست بر قدر استعداد آنها بخلاف بعضی که حال اینها را از نقاحت شمرده اند
اما صحت حالتی است که بحال باشند افعال طبیعی انسان و تغیر نیافته باشند از راه ازدیاد و انتقاص
و آن افعال طبیعی خوردن و آشامیدن و حرکت و سکون و خواب و بیداری و کلام و خاموشی
و نشاط و طرب و قبض و بسط است و امثال آن و مرض حالتی است که عکس این باشد
یعنی فتور باشد در افعال طبیعی خواه بازدیاد خواه بانتقاص مثلاً شخصی را سودا غالب آمد و
اشتهای او زیاده شد بر خلاف قیاس دوام پس این را مریض گویند بتغیر حالت از راه
ازدیاد یا شخصی را یبوست غالب شد و خواب او کم گشت پس این را مریض گویند از راه
تغیر حالت بانتقاص و علی هذا دیگر طریق تصور باید نمود خواه در فعل واحد خواه در مجموع یا
بر شدت یا به خفت هر را مرض گویند و گاه باشد که بتغیر اجسام و اوضاع نیز مریض گویند چنانچه
صحیح المزاج و مریض الترکیب باشد چه در اعداد و اوضاع اجسام اختلاف بود از راه ازدیاد
و انتقاص یا از راه قلت و کثرت یا از راه مفارقت و مواصلت یا از راه صغر و کبر
یا بتغیر شکل یا ازدیاد و انتقاص یا از راه عدمیت محضه مثلاً بجای پنج انگشت شش
انگشت باشند یا چهار این را مریض خوانند از روی اختلاف اعداد و این مرض را مرض

عدد گویند یا شش یا پنج انگشت درست اند لیکن ابهام بجای خنصر باشد یا انگشتی بجای انگشت
دیگر بود و این شخص را مریض بحسب اختلاف وضع گویند و این مرض را مرض وضع خوانند
یا شخصی کثیر النوم و کثیر الشعر گشت در صیف و در زمستان این را نیز مریض گویند به اختلاف
وضع از راه کثرت یا شخصی را انزال رود او در فصلی از فصول اربعه بر خلاف دیگر
فصول این را نیز مریض گویند به اختلاف وضع از راه قلت یا کسی را دندان از یکدیگر کشاده
برامدند نیز مریض گویند باختلاف وضع از راه مفارقت یا انکه کسی را دو انگشت با هم چسپیده
برآمدند نیز مریض گویند باختلاف وضع از راه مواصلت و این جمله امراض وضع گویند و امراض
سطوح مثلا املاست معده و خشونت زبان و امراض مجاری مثلا تنگ شدن مجرای
حلق و کشاده شدن حدقه و امراض تجاویف مثلا ضیق مثانه و اتساع کیسهای
انثیین این همه از اقسام امراض خلقة اند و کلان بودن سر از مقدار طبیعی و خورد بودن
دست و پا از قسم امراض مقدار است و این چنین شخص را نیز مریض گویند بحسب اختلاف مقدار
از راه صغر و کبر اما مرض تغیر شکل اعضا بی ازدیاد و انتقاص مثل مربع بودن سر و تریخ
بودن دست و پا است و مرض به عدمیت اعضا و شکل اعضا مثل اعمی بودن بدون چشم
یا نیز خم رسیدن بر چشم باشد و این همه از اقسام امراض شکل بود و امراض شکل نیز از
قسم امراض خلقة باشد پس جمله امراض ترکیب بر چهار نوع شد نه امراض عدد و امراض وضع
و امراض مقدار و امراض خلقة و این همه را مرض از آن نامند که افعال بر مجرای طبیعی در اینها
کم میگردد یا متغیر یا باطل میشود و حالت نقاهت حالت سیوم است چنانچه بالا
ذکر شد اما بعضی متقدمین نقاهت را نیز از مرض داشته اند و قائل دو حال اند چرا که میگویند
الحال الذی حصل بعد تمام المرض مایل الی الصحة و هو ایضا حال المرض لانها لا یکون
الافعال فیها علی المجرا الطبیعی و کلما کان کذالک فهو حال المرض فصل دوم از باب اول
مقالهٔ سیوم کلی از فن اولی است در اصناف و اعداد امراض بباید دانست که مرض منقسم



میشود بسوء مزاج مفرد و مرکب و مفرد بر سه قسم است یکی آنکه الحاق اولا باعضاء مفرده بود
و آنرا مرض سوء المزاج گویند دوم آنکه الحاق باعضاء مرکبه شود اولا و آنرا مرض ترکیب
گویند سیوم آنکه الحاق باعضاء مفرده و مرکبه شود معا و آنرا مرض تفرق الاتصال گویند
و مرض سوء المزاج نیز بر دو قسم است یکی ساذج دویم مادی اما ساذج آن باشد که حدوث
آن از اسباب خارجی بود مثل تپ یومیه جوعیه و عطشیه و همیه و خوفیه و مادی آن باشد که حدوث
آن از سبب مواد و اخلاط باشد مثل تپ مطبقه و محرقه و بلغمی و سوداوی و گاه باشد که یکی باعث شود
مر دیگری را پس اول را مرض و ثانی را عرض گویند که شدة الوجع یوجب الحمی او الحمی الشدیدة یوجب
الصداع پس در صورت اول وجع مرض باشد و تپ عرض و در صورت دویم تپ مرض
بود و صداع عرض و گاه باشد که یکی به نسبت سابقه عرض بود و به نسبت آخره مرض مثلا از سبب
ورم شدید تپ آمد و از سبب تپ صداع شد پس ورم مرض مطلق و صداع عرض مطلق
و تپ به نسبت ورم عرض و به نسبت صداع مرض باشد و مرض ترکیب و آن منقسم است
بچهار قسم امراض خلقة و امراض مقدار و امراض عدد و امراض وضع چنانچه مجملا بالا نیز گفته
شده اما امراض خلقة پس آن نیز چهار گونه باشد اول از آن امراض شکل است چنانچه حدبه
و دویم از امراض خلقة امراض مجاری است از این راه که کشاده شود چنانچه انتشار یا
تنگ شود چنانچه ضیق مری یا بند شود چنانچه سده سوراخ گوش اصم و سیوم از امراض خلقة
امراض تجاویف است از راه بند شدن چنانچه سدهٔ تجویف البطن موخر دماغ صاحب عدیم
الی فطر اما از راه تنگ شدن چنانچه صغر معده یا از راه کشاده شدن چنانچه اتساع کیس
انثیین یا از راه خالی شدن و پر شدن چنانچه خالی میشود قلب از دم و روح در فرح مهلک
و پر میشود در غم مهلک و چهارم از امراض خلقة امراض سطوح الاعضا است چنانچه
خشن بودن سطح ریه و املس بودن سطح مقعر معده اما امراض مقدار پس یا به زیادتی
است یا به نقصان و هر واحد از ین یا عام است یا خاص اما عام چون فربهی مفرط و هزال مفرط

وخاص چون عظم لسان والف و صغر ید و رجل اما امراض عدد آن نیز یا بزیادتی بود و نقصان
طبیعی چنانچه زیاده شدن و کم شدن انگشت خلقتاً یا بزیادتی و نقصان غیر طبیعی بود چنانچه برآمدن
گوشت همراه بینی و قطع آنها و تآکل آنها و اما امراض وضع یا در عضو معین باشد چنانچه رعشه هر عضو
وقت سکون یا سکون وقت حرکت و امراض تفرق اتصال پس آنها مختلف الاسما اند باختلاف
محلات مثلا اگر تفرق اتصال در جلد افتد اگر بسته بود خدش گویند و اگر گشاده بود سحج گویند
و اگر در لحم افتد جدید را جراحت و قدیم را قرحه گویند و اگر در استخوان و یا در غضروف واقع شود
اگر در عرض بود کاسر و فاسخ و مفتت گویند بحسب اعمال و هیات آن و اگر در طول باشد صادع
گویند و اگر در اعصاب و عروق واقع شود عرضی را بتر و طولی را باثق گویند و قلب بردشت
جراحت ندارد زیرا که مکان حدوث روح است و اما امراض مرکبه پس آن حادث میشوند از
اجتماع امراض چنانچه سل که حادث میشود از تپ دق و قرحه ریه و هر مرضی یا اصلی است یا به
شرکت چنانچه ذکر شده پس اختلاف می پذیرد حال مشارکت با خلاف حال متقدم زیرا که
ضرر او قبل ضرر این است و گاه برعکس شود چنانچه دمامیل سبب تپ شوند و آنها برطرف
شوند و تپ باقی ماند و شرکت یا از راه تعب رسیدن اعضا رئیسه بود و از این مرض کلی بدنی
تولد کند چنانچه تپ از محنت و جنون از غم و یا شرکت از راه مجاورت عضوی بعضوی باشد
چنانچه خراس در دست یا بسبب طریق یکی بسوی دیگر چنانچه آماس اصل گلو از درد
زبان یا ورم حالب از جراحت پا یا یکی خادم باشد مر دیگری را چنانچه از آفت دماغ ضرر
مر اعصاب را و برعکس این نیز یا طرف باشد یکی دیگری را چنانچه صداع از بخار معده حادث شود یا فرع
یکی دیگری باشد چنانچه بعلت مر قلب را و ازبیه مرکبد را و خلف اذن مر دماغ را و اطلاق
نام مرض را یا از جهت تشبیه است چنانچه داء الفیل یا بسبب محل چنانچه ذات الجنب یا از جهت خلط
است که سبب شده است مر آن مرض را چنانچه گویند مرض سوداوی یا بواسطه عروض آن حالت باشد چنانچه
صرع که معنی این افتادن است و در این مرض این حالت عارض میشود بیک بار مر مرض را صرع گویند و هر مرض را بجانب اعتبار حکما اول شروع

وانرا ابتدا گویند دویم حالت ازدیاد است وانرا وقت تزید گویند سیوم حالت
حالت توقف است از عروج و نزول و انرا وقت انتها گویند چهارم حالت نقصان
و نزول مرض است و انرا وقت انحطاط گویند و هر مرض را از اسباب چاره نیست
لاسیما در **فصل سیوم** از باب اول مقاله سیوم که از فن اول است **در اسباب مرض**
و علامات آن بباید دانست که اسباب مرض یا خارج اند یا داخل و خارج انست
که نه مادی بود و نه مزاجی بلکه غیر اینها باشد چنانچه اعراض نفسانی و حرارت شمس
و برودت هوا و ضربه و سقطه و امثال این و این نامند اینها را اسباب بادی
و اسباب داخل یا سابقه اند یا واصله و سابقه انرا گویند که در میان آنها و مرض
واسطه باشد چنانچه امتلا مرتب را که در میان این و تپ واسطه است و آن
عفونت باشد و واصله انرا گویند که در میان آن و مرض واسطه نباشد چنانچه نفس
عفونت مرتب را و از اسباب مذکوره حادث میشوند امراض سوء المزاج
و ترکیب و تفرق اتصال اما اسباب سوء المزاج ساذج حار حرارت شمس یا حرارت
مفرط از هوا و حمام و اکل اشیاء حاره و فرح مفرط و امثال این و اسباب سوء المزاج
ساذج بارد برودت هوا و اتصال بار بارد و قرب ثلج و اکل اشیاء بارده و
امثال آن و اسباب سوء المزاج ساذج رطب قلت ریاضت و اکل فواکه
رطبه و مقاربت رطوبات و امثال آن اما اسباب سوء المزاج مادی آن
نیز چهار گونه است سوء المزاج صفراوی و سبب آن کثرت صفرا و یغلیان یا
بتعفن از راه ماکولات صفراویه مثل اشیاء حلو و حاد و سبب سوء المزاج دموی
غلیان دم است و تعفن آن بواسطه کثرت غذا یا غذا دموی مثل لحوم و سبب
سوء المزاج بلغمی کثرت بلغم است و تعفن آن بواسطه اکل اشیاء بلغمیه و عدم استفراغات
و قلت حرارت و اختلاط خلط دیگر حاد مثل صفرا و سودا و سبب سوء المزاج سوداوی

کثرت سودا انفسه یا احتراق هر خلطی که باشد و اسباب امراض ترکیب یا از داخل
بودن مثل ضعف قوت مصوره و نسیان آن یا از خارج بود مثل اشیاء اکال
و حادم خشونت را و اشیاء ملین و مرخی مر ملاست را از راه اکل یا از راه استعمال
مثل موم روغن مالیدن و شبیه خوردن یا ضماد عفص و اکال کردن یا شب
اکال و عفص خوردن و همچنین اشیاء متشنجه مرض تشنجی را و اشیاء جنبه مرض اتساع
را از راه استعمال داخلاً و خارجاً و اسباب مرض تفرق اتصال یا از
داخل است چنانچه حدوث جذام از اکل اشیاء اکال و فساد خلط سوداوی
یا از خارج بود مثل قطع سیف و ضربه و سقطه و قس علی هذا البقایا اسباب المرض
اما علامات مرض حار صفراوی عارضی حرارت فم و قلق و اضطراب و نحس
و میلان رنگ بسوی سرخی و علامات مرض رطب دموی ثقل راس و انتفاخ اوداج
و تهیج وجه و میل بسوی غضب کثیر و برگشتن رنگ بسوی سرخی و علامات مرض بارد
بلغمی کم شدن اشتها و بطی گشتن افعال و مترهل گشتن اندام و سفید گشتن رنگ و ثقل
بدن و علامات مرض یابس سوداوی خشکی زبان و اضطراب و توحش و لاغر شدن
اندام و کمودت لون ظاهر بدن شدن و از علامات جیده منفعه امراض سوء المزاج
ساذج و مادی را انتفاع از برودت و حرارت است و انتفاع از حرارت در
برودت و انتفاع از برودت در یبوست و انتفاع از یبوست در رطوبت
فصل چهارم از باب اول مقاله سیوم که از فن اولی است در دستور علاج بباید دانست
که چون بسببی از اسباب مرضی عارض شود و دفع آن از راه علاج لازم گردد
تا باز آرد بصحت و آن علاج نباشد مگر شش وجه علاج به تدبیر و علاج بدوا و علاج
بعمل و علاج مرکب به تدبیر و دوا و علاج مرکب بدوا و عمل و علاج به تدبیر و دوا
و عمل بود مرکب و هر واحد ازین شش قسم از راه عمل یا داخلی بود یا خارجی

استعمال صح

در بیان دستور علاج

اما علاج به تدبیر که در خارج باشد مثل غسل نمودن به آب سرد یا گرم در حالتی که مطلوب بود
دران حالت آن آب و علاج به تدبیر که در داخل بود مثل شوربای چرب دادن
بعد کشادن قولنج و اما علاج بدوا که در خارج باشد مثل عمل نمودن بضمادات
و تدهین و آنکه در داخل بود مثل خورانیدن دوا و اما علاج بعمل که در خارج باشد
مثل جرح و کاسات و آنکه در داخل بود مثل عمل به میل کردن بعد قدح در نزول ماء اما علاج
به تدبیر و دوا که در خارج بود مثل تدهین کردن و لباس گرم پوشانیدن برای
محفوظ داشتن از هوا و آنکه در داخل بود مثل دوا مسهل خورانیدن و لبس ازار
بر قطونا دادن با شربت اما علاج بدوا و عمل که در خارج بود مثل شگافتن
اورام و مرهم نمودن و آنکه در داخل بود مثل حقنه کردن اما علاج به تدبیر و دوا
و عمل که در خارج بود مثل حجامت نمودن و دوا بر و گذاشتن و حفظ هوا
نمودن و آنکه در داخل بود مثل عمل نمودن به تبع اسفنج مرکبی را که در حلق
خار مانده باشد بعد شوربای چرب دادن و گاهی که هر واحد ازین اقسام
علاج در داخل هم بود و در خارج نیز و گاه باشد که بعضی ازین علاج در داخل
بود و بعضی در خارج کما سیجیئ فی المعالجات انشاء الله تعالی کلام در
بیان علاج به تدبیر وان تغیر دادن مریض است بدوا و عمل یا از انتقال مکانی
و هوائی بهوائی دیگر منتقل نمودن ملبوسات بقدر مزاج چنانچه جام گذاشتن
مر اهل جرب را و در ریگ گرم دفن نمودن مر مستسقی را و در مکان بارد و رطب
داشتن مر مدقوق را و لباس گرم پوشانیدن مر مفلوج و مشلوج را و تبدیل نمودن
اغذیه و اشربه بحسب مرض و وقت و سن و فصل و بلد و عادت و صناعت چنانچه
منع شرب آب کنند صاحب استسقاء و سوء القنیه را و منع غذا کنند کسی را که مرض
او از امتلاء و سده باشد چنانچه صاحب هیضه و قولنج را و غذا سریع الانهضام

در بیان علاج به تدبیر

کسی را که زمان راحت او کمتر بود چنانچه صاحب تپ نوبت را یوم نوبت و غذا از
سریع النفوذ دهند کسی را که قوت غذا بالفعل مطلوب باشد چنانچه صاحب ضعف اگر از
خلای کثیر معده حادث شده باشد و غذا از جرب و رطب دهند یابس مزاج را و ملین دهند
مرصاحب قبض را و قابض دهند صاحب تلین را و مشابه غذا از عادی دهند صاحب
عادت را و غذا از غلیظ دهند کسی را که مطلوب بود بطوء حس آن چنانچه مرض ... ش
دادن مرصاحب صداع را اگر از زکام حس ثبت شده باشد و غذا از زود هضم دهند مرضی را
که سهال بادو یا بود طعام لطیف و صالح و جید الکیموس دهند مرکسی را که تولید خون
مطلوب بود چنانچه مجدوم و مجنون را و طعام قلیل الغذا و کثیر المقدار دهند کسی را
که اشتها و قوت هضم بسیار داشته باشد و غذا امراو را کمتر سزاوار بود چنانچه
بقولات بارده صاحب جوع کلبی و جوع البقر را و رحالت حمی گرم استلائی و
طعام کثیر الغذا و قلیل المقدار دهند کسی را که قوت کثیر مطلوب بود و اشتها
و هاضمه کم باشد چنانچه در ناقه و شیخ ... و غذا اشیخ را بنسبت جوان
گرم و تر دهند و جوان را بنسبت پیر سرد و تر دهند و طفل را که در سن نمو باشد
غذا از سرد و خشک باعتدال دهند صاحب ریاضت و قوة و هاضمه قویه را غذای
قوی دهند و ضعیف هضم را ضعیف و در بلد گرم غذا از سرد دهند و در سرد گرم دهند
و رطب را یابس و یابس را رطب دهند و علی هذا القیاس بحسب مزاج و فصول
تغییر دهند چنانچه در تدبیر غذا و فصول گفته شد ان شاء الله تعالی و در صحت مثل کل دهند
و در مرض ضد آن و جایی که تحلیل مطلوب بود کار ریاضت و استفراغ نمایند و جایی
که جمع قوت مطلوب بود به دعت کار فرمایند

کلام در بیان علاج بدوا

باید دانست که در علاج نمودن بدوا رعایت و احتیاط چیز لازم است اول مقدار
و کیفیت دوا از راه قوت و ضعف مرض چه اگر مرض قوی بود دوای قوی استعمال

در علاج به تدبیر

شیرین

کند و اگر مرض ضعیف بود دوای ضعیف استعمال کند خواه از راه درجه دوا
خواه از راه کیفیت دوا و دیگر رعایت سن کند چه مثلا اگر جوان او پیر را مرض
حار بکیفیت و احد حادث شود تبرید جوان زیاده از ان کند که پیر و اگر مرض بارد
بکیفیت و احد پیر و جوان حادث شود تسخین پیر زیاده از ان کند که جوان
و همچنین فرق در رطوبت و یبوست و رعایت تشخیص کند مثلا قوی جسم را
زیاده از ان دهند که ضعیف جسم را و رعایت طرز مقدم و رعایت عادت
کند مثلا اگر کسی عادت مسهل داشته باشد مسهل او در کیفیت و مقدار زیاده
از کسی باشد که مسهل عادت ندارد و علی هذا العادت را هر دوای قوی و
کثیر خواص نمایند و رعایت مناعت کند مثلا اگر کار بدوای محلل افتد مرکسی را
که کسب حار داشته باشد محلل ضعیف دهند و به نسبت کسی که کسب قلیل
الحرارت دارد و بر رعایتهای ماسبق و رعایت فصول نیز باید که دیگر مراعات
ضروری است مثلا در فصلی که بارد باشد هر برودت که در مرض حار نمایند
کمتر از ان کنند که در فصل گرم و مرض گرم و در فصل حار برای دفع مرض بارد
اگر احتیاج بحرارت افتد کمتر از ان کنند که در فصل و مرض بارد و همین حکم
در رطوبت و یبوست نیز باشد و رعایت بلد نیز از جمله اینهاست مثل
بحفظ دستور ماتقدم و اگر مخالف اجناس شروط در وجس بهم رسد علاج
بر تفاوت نمایند یا به حدت کار فرمایند علی قدر اتهم مثلا تشخیص جوان
و ضعیف است و تشخیص پیر و قوی است و متحد اند در فصل و مرض و بلد پس علاج مساوی
کند و در دیگر امثال ... طریق کار بحدت فرمایند و اول مرتبه مرض را بر طبیعت
واگذارند یک روز تا سه روز که امراض مهلکه را و بعد از ان که بدوا حاجت افتد
اندام بدوای ضعیف کنند پس از ان بر قوی چه اگر اول استعمال دوای ضعیف

سخت

مرض مغلوب شد بقدر یا چیزی کم شده باشد و چیزی باقی مانده باشد پس الحکم باقی مانده بدوا از
قوی رفع شود اگر ابتدا بدوا از قوی اقدام نماید و مرض منتقل نگردد دوای ضعیف
بروکار نکنند مگر آنکه دوا از قوی مریض کم قوت را الحفظ داده باشند و مزاج آن مریض
متحمل قوة آن دوا باشد لابد بعد آن اگر دوا از ضعیف دهند کار کند و رعایت
مرض با تقدم و مرض دوام نیز واجب است مثلا کسی را در زمان متقدم زلق
الامعا بود پس از آن قبض شد و حاجت بمسهل افتاد باید که مسهل این بقوت
مقشره بود تا پس از اسهال قبض کند یا کسی را مدام در هر سال یا هر فصل
قولنج می‌شده او را اسهال شد پس قبض آید بدوای قابض مفتح کند نه بدوای قابض
ساده برای رعایت مرض دوام و رعایت مرض اشتراک کند اگرچه کم هم
باشد مثلا کسی را مرض رود او دو سعال باو مشترک است در دوای او احتراز
از حموضات نماید و دوای حلو اختیار کند و رعایت اعضا کند بجهت وجع مثلا
در دوای اعضا رئیسه یا مجاور آن دوای قوی از راه کیفیة و درجات
استعمال نماید چنانچه سم و زنجار و استفراغ او بمرتبه نماید و جرئت بر تبرید
و تسخین قوی نکنند و در دوای او مقویات او بار سازند و اخراج ماده کنند
بطریق که مناسب باشد مثلا امراض محدب کبد او را اولی برای مشارکه
[illegible] و مرض مقعر کبد باسهال اولی برای مشارکه معده و ادرار از عروق و جذب
ماده قریب العهد بطرف مخالف برای تقویت ماده و انصباب آن بر عضو ماوف
بهتر باشد و جذب ماده بعید العهد از نفس عضو مناسب بواسطه ضعف قوة
آن ماده و قلت خوف انصباب بر عضو ماوف و عضوی که مجاور اعضا رئیسه
یا مفرغ اعضا رئیسه بود در آن عضو حاجت بدوائی اند رادع نکارد استعمال
مناسب نباشد بواسطه خوف دفع ماده بسوی اعضا رئیسه و اگر عضو متخلخل

در نسخه ب

مجوف باشد در الجا دوا از لطیف بکار دارند مثل دماغ و زهره و اعضای زکی الحس را
١٣ دوا از حاد نباید که برای رعایت زکا مثل چشم و صماخ گوش و رعایت وقت کنند
مثلا ورم اگر در ابتدا بود عمل رادع کنند و ما بین ابتدا و انتها کم وقت زید است
١٤ بر خیات عمل نماید و در انتها و انحطاط محللات فقط علاج کند و رعایت ساذج
و مادی نیز ضروریست چه اگر مرض سوء المزاج ساذج بود عمل باطنی و تبدیل مزاج کنند
بالتفاوت و اگر مادی باشد باطنی و استفراغ و تحلیل کرده شود و ترتیب را نگاه دارند
مثلا سوء المزاج حار در ابتدا عسر الزوال و در آخر سهل الزوال باشد و بارد
خلاف این و یابس اخف و بعید الزوال است و رطب اثقل و سریع الزوال
١٥ پس در علاج ملاحظه نماید تا مدت زوال مرض و رعایت خلا و امتلاء در استفراغات
نگاه دارند و امالة ماده را اگر حاجت افتد از عضو شریف بسوی عضو خسیس کنند
و از خسیس بسوی شریف جایز نبود بواسطه خوف اعضا شریفه از زیرش
١٦ ماده مزمنه و رعایت عمر و فصل و مرض کنند مثلا وقت جوانی و مرض [illegible]
مادی و زمان صیف [illegible] اولی و پیری و شتا و امراض بارده عصبی بدلک
و ریاضت اولی و سن [illegible] و خریف و امراض علوی بمسهل اولی و در وقت
ربیع و امراض عروقی و اعضای [illegible] بعد از دوازده سالگی بفصد بهتر و باقی
دستور استفراغ جداگانه در موضع آنها گفته شود ان شاء الله تعالی و علاج مشترک
مرجع امراض را رویت محبوب و رویت آب جاری و سبزه و سماع غنا و
طیب [illegible] و فرح تام و بطلان حرکت مجددات بود کلام در بیان علاج
باید دانست که علاج بعضی از آنکه بدستکاری علاج کنند و آن بر دو نوع بود اشتراک
دوا و یا اشتراک دوا دارند باشد اگر [illegible] است مثل مرهم نهادن و حقنه کردن
و آنچه با اشتراک [illegible] است مثل قدح کردن و بخل سودن کما یعملون الجراحات

در بیان علاج

رعایت

والکحالون و جبیره بستن و دلک نمودن و فصد و حجامت و دیگر ازین قبیل است و دو ربعی بانها
برخلاف بعضی امورات نیز لازم است مثلاً در قدح دیدان وقت تا نجا که رسیده
باشد و همچنین در بدل دیگر موضع ساو قوت را رعایت شرط است و در فصد و حجامت
رعایت فصل و سن و قوت و خلو و امتلا شرط است و جبیره بندی و اخبار ازان
همان آفت عضو شرط است این است دستور علاج مریض بر طریق حکما اما صحیح را
برای حفظ صحت عمل کنند تا برسد به بر طبیعی و نافع را عمل کنند برای الکم تا باهم زند
قوت اصلی را که در صحت صحت است و این هر دو عمل شبیه اند بتدبیرات جاری کنند
و آن تدبیرات تغیر و تبدیل ستهٔ ضروریه از اوقات سعا ضروری و غیر ضروری که انها را
اسباب ضروری و غیر ضروری نیز گویند کما سنبیّن ان شاء الله **باب دویم**
از مقاله سیوم که از فن اول است در اسباب ضروری و این اسباب ازین رو
که نزد حکما شش اند ستهٔ ضروریه نیز گویند و این باب مشتمل بر شش فصل است
فصل اول ازین باب **در بیان هوا** بدانکه این هوای محیط است مرابدان ... و
مضطر است بسوی آن حیوان برای ترویح با ستنشاق و دفع بخار ... بتنفس
لیکن زمانی که این هوا صاف بود و آلوده نشده بغبار و بخارات ردیه اشجار
و تعفن انجاس و احباس و دخان محدث است فرحت و حافظت صحت او
که اختلاف به برد این هوا سببی از اسباب اختلاف به بر دحال کیفیت مزاج
هوا است و این اختلاف طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی مثل تغیرات فصول اربع
پس در هر فصل هوا موافق مزاج آن فصل تغیر نیز بر داز جهت فصول ... که نزد بود
اما ربیع آن حار و رطب و قوت دهنده دم و افضل فصول است بسبب لطافت
خونش و حدوث امراض درین فصل نه بواسطه رداءت است بلکه بواسطه لطافت
نشیر چرا که ماده که در شتا منجمد شده باشد درین موسم شروع بسیلان نماید و اکثر

در بیان هوا

امراض دموی و مادی پیدا آید مثل تب غب و وجع المفاصل و دیگر امثال آن و غذا و لباس
و مسکن و جمیع تدبیرها درین فصل سرد و خشک باید چرا که این فصل و هوای این فصل
گرم و تر است پس لاجار مضاد این سرد و خشک است مناسب بود **وصیف**
آن گرم و خشک است و قوت دهنده صفرا است و درین فصل اکثر امراض صفراوی
یا امراض دموی متعفن شده بسبب اختلاط صفرا پیدا آید مثل تب محرقه
و مطبقه و غذا و لباس و مسکن و جمله تدبیر درین فصل سرد و تر باید که مزاج این
فصل و هوای این فصل گرم و خشک است لا بد سرد و تر ضد این است موافق افتد
و خریف آن سرد و خشک است و سودا را مقوی است و درین فصل اکثر
امراض سوداوی تولد کنند مثل جرب سوداوی و خناق و تب ربع و مانند این
غذا و لباس و مسکن و سایر تدبیر درین فصل گرم و تر باید چرا که مزاج و
هوای این فصل سرد و خشک است و گرم و تر ضد این است موافق افتد و از خرج
طهیر و برد ... و ... محفوظ باید داشت که موجب فساد ابدان است
و شتا آن سرد و تر است و درین فصل بلغم و امراض بلغمی در هیجان آید
مثل نزله و زکام و سعال و ضیق النفس و فالج و غذا و لباس و مسکن و جمله
تدبیرات درین فصل گرم و خشک باید بواسطه برودت و رطوبت مزاج
فصل و هوا و درین فصل از جمله برودات و نوا که رطب و بارد لیل احتراز
کنند و شتا موافق بود مر جوانان را و صیف موافق بود مر پیران را و ربیع موافق
بود مر کهول را و خریف موافق بود مر صبیان را و غیر طبیعی مثل هوایی که در
اجتماع دراری شمس مختلف شود چنانچه در کسوف آفتاب یا به سبب اختلاط
اختلاط ابخرهٔ جیفه متعفنه فاسد شود و باعث حدوث وبا گردد و درین وقت
باصلاح مزاج هوا و اصلاح اخلاط ابدان کوشند از اغذیه و استفراغات و ...

اشجار مصلحه هوا گاه گاهی مختلف میباشد بواسطه اختلاف مزاج مساکن چنانچه اگر گرم
یا سرد یا خشک باشد بر طبق مزاج مسکن هوای آن مسکن نیز مثل آن باشد و ذکرنا امزاجهم فی
فصل الثانی من باب الثانی فی مقالة الاولی **فصل دویم** از باب دویم مقاله سیوم
که از فن اول است **در بیان ماکول و مشروب** یعنی خوردنیها و نوشیدنیها بدانکه
که اگر دوای آب خورده شود اگر در معده برود و بعد از فعل و انفعال اثر کند بکیفیت
فقط و تغیر شود از بدن و تغیر دهد بدن را و مستحیل نشود بسوی اجزای بدن از ا
دوای مطلق فقط گویند کالنوفل و اگر خورده شود و اثر کند باده فقط و بعد از فعل
و انفعال متغیر گردد از بدن و تغیر دهد بدن را و مستحیل شود بسوی اجزاء
بدن از اغذار مطلق گویند کالطعام و اگر وارد شود در معده و اثر کند بصورت
فقط و بعد از فعل و انفعال تغیر نیابد از بدن و تغیر دهد بدن را و مستحیل نشود
بسوی اجزا بدن پس اگر موافق بود مر طبیعت را و نفع فاز هرست کالجب
المخلصه و اگر مخالف بود مر طبیعت را و ضرر آن زهرست کالبیش و اگر وارد شود
در معده و اثر کند از راه ماده و کیفیت و تغیر یابد از بدن و تغیر دهد بدن را بعد از
فعل و انفعال و آخر شان او آن باشد که احاله پذیرد بسوی جزو بدن آن غذای
دوائی است کاللوز المر و اگر بعد وارد شدن در معده عمل کند بکیفیت و صورت
و بعد از فعل و انفعال تغیر دهد بدن را الجیشی و مستحیل نشود بسوی
جزو بدن و نباشد آخر شان او ضرر بدن را از ادویه سمی گویند کالسقمونیا
که اسهال میکند بصورت و [illegible] مسکنه بکیفیت و اقسام هر یکی از ادویه و سمیات
بمحل خود کفته آید انشاء الله تعالی اما **الکلام فی الغذا** پس آن منقسم میشود بسوی لطیف
و کثیف و لطیف آنست که خون رقیق ازو متولد شود و کثیف آنست که خون
غلیظ ازو متولد شود و هر واحد ازین هر دو یا کثیر الغذا است یا قلیل الغذا است

در ماکول و شرب

بجیشی

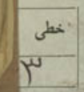
در بیان غذا

اما کثیر الغذا را آنست که اکثر او دم شود و قلیل الغذا آنست بر خلاف این و هر واحد
ازین اربعه یا جید الکیموس است یا ردی الکیموس و جید الکیموس آن باشد که خون صالح
ازو متولد شود و ردی الکیموس آن باشد که خون فاسد ازو متولد شود و امامثال لطیف
کثیر الغذا و جید الکیموس چون گوشت حلوان و لطیف قلیل الغذا و جید الکیموس
چون برنج و لطیف کثیر الغذا و ردی الکیموس چون نبات و لطیف قلیل
الغذا و ردی الکیموس چون خس و امامثال کثیف کثیر الغذا و جید الکیموس چون
گوشت و بره و کثیف قلیل الغذا و جید الکیموس چون نان میده و کثیف قلیل الغذا
و ردی الکیموس چون باقلی و کثیف قلیل الغذا و ردی الکیموس چون کرنب
و هر واحد ازین انواع هشت گانه سریع الانحدار است یا بطی الانحدار و
سریع الانحدار آن باشد که از معده زود به تحلیل رود و زود فرو شود و جزو بدل گردد چون
زردی بیضه نیمبرشت و بطی الانحدار بر خلاف این چون گوشت گاو و [illegible]
و [illegible] از جمله خوراک ادویه است نه از اغذیه پس برین تقدیر غذا جمله شانزده
نوع باشد و هر نوع ازین شانزده اقسام یا حارست یا بارد یا رطب است
یا یابس یا مرکب از حرارت و رطوبت یا مرکب از حرارت و یبوست
یا مرکب از برودت و رطوبت یا مرکب از برودت و یبوست و برین
تقدیر از روی اعتبار اطبا جمله انواع غذا بجمیع کیفیات حاصل [illegible] و
هشت باشند اما غذا حار و رطب موافق بود پیران را و حار و یابس کهول را
و بارد و رطب جوانان را و بارد و یابس المفاتی اما حار مطلق بارد مزاج
مطلق را و بارد مطلق حار مزاج مطلق را و رطب محض یابس مزاج محض را
و یابس محض رطب مزاج محض را و غذا صالح آنست که جمیع صفات محموده
مذکورات بر بدن مثل [illegible] و غذا ردی بر خلاف این مثل [illegible]

کاو و اسب قال ابقراط اردء الاشياء بجميع الوجوه من الماكولات
السبعة لحم البقر والفرس ولحم الفحل من اي حيوان
كان والجبن العتيق والبادنجان والكماة والجاورس
و كوشت كاو و كوسفند و ماهي خشك و كرنب و باقلي و جزرات و لوبيا و امثال اين
نيز از اين قبيل باشند و تدبير غذا آنست كه بهنجار اصحاب مشاكل و مرضي كه بغذا
كما قال الشيخ المناسب للاصحاء ان يختاروا من الشراب
وقات خبز النقي من الخشكار الحنطة ولحوم الخفيف
الذي مضى عليه يوما وليلة بعض النضج والخبز الذي
طبخ في الوقت ولا يحترزون عن قبل اي شيء
من الماكولات و افضل وقت غذا آنست كه در حالت قوت اشتها
بعد هضم طعام سابق خورند اما اكل طعام بسبب واجب ميكند تخمه و پيدا ميكند
در معده اخلاط رديه و وقت باز ماندن از طعام آنست كه هنوز باقي مانده باشد
در معده پاره از اشتها و واجب است كه وقت اختيار غذا معتدل باشد
در كيفيت چنانكه در صيف اطراف نهار و در شتا وسط نهار و باز نماند از غذا
وقت قوت اشتها زيرا كه تحليل ميدهد ارواح را و بعد از غذا احتراز بايد كرد
از رياضت و مشي قويه بواسطه آنكه كيلوس خام بعروق رود و وجع المفاصل
پيدا كند و از اجناس طعام بهتر آنست اقتصار كند بر طعام واحد و اختلاط
الوان طعام ننمايند براي اختلاف قوت غذا و متحير شدن طبيعت در از
هضم طعام مختلف و غذا را لذيذ كه طبيعت برو راغب است بهتر است
اگر كثرت نكند و اگر در غذا اختلاف و اختلاط كند اولي آنست مصلحات
كو شند چنانكه تلافي ضرر كند كشنيز و علي العكس و اصلاح حامض
باز عكس اين و تيز را به لقمه و بر خلاف اين و لحم را اصلاح دهند به نبات
چنانكه اگر از حلويات ثقل پديد آيد نيز نبات بايد داد و اگر ثقل از روغن
شود حامض خورانند خصوصا انار ترش و فايده مصلحات آنست كه دفع
ضرر يكديگر ميكند و ضرر طعام شور آنست كه سرعت ميكند در ظهور پيري
و اخلاط حاد در بدن پديد آيد و جرب قوي خوردن بلا دليل هوا
پديد آيد و حامض ارخار اعصاب پيدا ميكند و حلو صفرا بر انگيزد و حريف
صفرا سوخته پديد آرد و تفه اشتها كم كند و لازم است كه باشد غذا در صيف
بارد بالفعل و در شتا حار بالفعل و غذا صفراويها آبرود و ارطب مناسبت
و غذا بر دموي مزاجان بارد و قابض و بلغمي مزاجان غذا لطيف گرم و
خشك بهتر و سوداوي مزاجان گرم و تر صالح اللكيموس خوشتر و وقت
معتاد تغذيه بعضي گفته كه هر روز و شب يكبار بايد خورد و بعضي گفته كه هر روز
دو بار بايد خورد و اولي آنست كه در دو شبانه روز سه بار خوردن كما قال
الشيخ ان افضل معتاد الغذاء للاصحاء ان يكون في يومان
وليلتان ثلاث مرات ضحى يوم ووسط النهار وضحى يوم
اول النهار و آخره و اين اسلم طريق است از طريق ديگر بواسطه
آنكه ثقل از خوردن دو نوبت روزانه تولد شود و در خوردن يكنوبت
روز دويم تحليل رود و ضعف از خوردن يكنوبت روزانه حاصل شود
دفع آن بخوردن دو نوبت روز دويم كرده اما در سن نمو مناسب آنست
كه در شبانه روز دو نوبت غذا باشد بواسطه قوت معده و رعايت نمو و صفا
نيز در ليل و نهار دو سه بار اندك اندك مناسب است براي حفظ قوت و خفت
جسميه و قصور قوت هاضمه از امتلاء معده و بعد از غذا اشيء قليل و

و بعد از غذا بخواب نرفتن است براي آنكه بخارات بد صعود كند بدماغ خصوصا صاحب ضعف بصر را و بعد از غذا نيز

بارد يابس



اگر نمایند مناسب باشد برای الخدار طعام و لیس ازان اندک بعلطند تا معده فعل
خود تمام کند باید که اول بر پهلوی چپ بخوابند تا جگر بالای معده بیاید و بحرارت
خود اعانت نماید معده را بر نضج غذا پس ازان بر پهلوی راست بخوابند
تا ماهی که کیلوس از معده بکبد بی تصدیع رود و اکثر محققین اختلاط آن
منع نموده اند یکجا نباید خورد بلکه تا زمانی که یکی در معده هضم غذا ارد دیگر منع
خلاط نباید خورد و از ان غذا اشیاء لبنی و حموضات است اگر یکجا مستعمل
باشند زیرا که هر یکی از اینها مفسد جوهر دیگر است که در باب الجبن عمل
میکند با خلاط حموضت بواسطه آنکه حموضت در جنبیت مخلوط میگردد
و در آب اجزاء او می آید تا یکجا شوند در معده و منع است شیر با ماهی کما ثبت
بالکراف و اکثر تورث البرص و سرکه با برنج خوردن نیز منع است که سبب حدوث
قولنج و انذش کما قال دیسقوریدوس لا یجتمع الخل مع الارز
لانهما قابضان و اذا اجتمعا قابضان في المعدة فصار سببا
للقولنج و ازین است که گفت جالینوس الاکثار من القوابض موجب للقولنج
و منع است اجتماع مرغ با طرب و کبوتر بخته همراه با زخام و کله با انگور و سوبی
و الجبن با شیر و هریسه با انگور و گوشت چهارپا با گوشت طیور و گوشت
ماهی یس فی الدار با گوشت غیر اینها و این منع برای اختلاف کیفیت یکی با دیگری
مثل گوشت و شیر که گوشت سریع الانحدار خفیف است بنسبت شیر و شیر بطی
الانحدار و ثقیل است بنسبت گوشت یا برای شدت اجتماع کیفیت واحده
در معده زمان واحد مثل برنج و ربائی و بهی زغنت هر دو قابض و مورث قولنج اند
یا برای مفسد بودن یکی مر دیگر را بالخاصیت از بالکیفیه مثل خیر آب لیمو با شیر
با مرغ فقد پس هر چه ازین جنس باشد اجتماع اینها مناسب نبود کما قال صاحب کامل

الصناعة لا یجتمع الشیئان کانا في کیفیة واحدة مساویة
ضارة و الاشیاء الذي کان کل واحد منهم
مضادا و مفسد الغیره لانهم تورثون امراض الشاقة
و الجاریة و دال است برهمین قول استاد کامل افلاطون اذا
اجتمع الشیئان فنجرا و یقول الآخر اذا اجتمعت جنّان
فنجرا و طعام شبینه خوردن بدین خصوصا گرم کرده خوردن علی الخصوص
طعام متعفن و طعامی که سر دیگ مهر کرده بخته باشند نیز بد بود بواسطه حدوث
کثرت بخار و سمیته و اما دوای غذائی پس لازم نگیرند او را مگر برای تعدیل
مزاج مثل آش جو و مزورطبیخ بندی و ماء العسل بواسطه آنکه چون طبیعت
بدان آشنا گردد حکم غذا از مطلق پیدا کند پس هرگاه که وقت حاجت
آید نشود اثری زاید بر پس از مدام ظاهر نگردد کلام در بیان آب و منفعت آن باید دانست
که آب غذا نمیشود برای بساطت خود پس بلکه منفعت او آنست تا بدرقه شود
مر غذا را در مجاری ضیقه و ترطیب ابدان نماید بکیفیت خود و بصورت مادی
و وقت خوردن آب آنست که عطش غالب آید سواء کان ما بین
الطعام و قبله او بعده و قول اصح آنست که الخدار غذا آب نوشند
و علیه قول السمرقندي الماء عند انحدار الطعام
اجود کذلک قال القرشي الماء بین الطعام ردي و قبله
و بعده سواء بواسطه آنکه آب خوردن قبل النضج غذا را باطعمه
نقصان آرد پس لابد تا هضم اول تمام نشود و طعام منحدر نگردد خوردن آب
مناسب نباشد و مقدم از زمان هضم اول و شروع الخدار نزد بعضی دو ساعت
و نزد بعضی سه ساعت بیش و ساعت دو آزدهم حصه مقدار که نصف دوره فلک

اعظم بود که اتمام روز یا تمام شب باشد از هنگام تعادل لیل و نهار در مقدار
و قدر خوردن آب آنست که در معده امتلا نماید و عند الحکماء از چشیدن آب
نباید بلکه بعضی از محققین بر آنند که در تمام روز و شب از یک رطل تا دو رطل بحسب
مزاج نافع بود و باقی ضار و طریق خوردن آن آنست که در فرو بردن آب مرتبه
نکند آهسته بجرعه خورد اما صفراوی را جائز بود در میان طعام آب خوردن
اندک بجرعه تا تنبیه کند بر اشتها و اطفا نماید حرارت صفراوی معدی را
و آب را باید که دو روز نگاه دارند تا اجزاء ارضیه که بآن مخلوط اند ساکن
شوند بعد از آن روز سیوم بنوشند بهتر باشد و کثرت آب بد بود و
قلت آب نیک خاصه مر پیران و مبرودین و مرطوبین را و از کثرت آب
امراض کثیره مثلا بلادت ذهن و کسل بدن و خواب بسیار و بدهضمی
و امثال این دیگر امراض بارده رطب پدید آید و از قلت آب قوت حس
ماسکه و باصره قوی کرد و وقت صیف از عطش هلاک نشود و دیگر مثل این منافع
کثیر که مخصوص اند بقلت آب ظاهر شوند اما قلت آب سبب ازدیاد و محرورین را این
و امراض یابسه پیدا کند مثل شدت دوار و سقوط شهوه و ظلمت بصر و قلق و
اضطراب و بیخوابی و خوردن آب در بعضی مواضع بد بود و وقتی که ضرر خوردن
از ضرر ناخوردن کمتر باشد چنانچه نزد هلاکت و غشی و اول از آن مواضع بعد از
بیداری خواب خصوصا در شب و از این آب نزله و زکام و انتصاب نفس
و سعال پدید آید و بعد از جماع نیز منع است سستی اعصاب و امراض
گرده و مثانه پدید آید و بعد از ریاضت و بعد از حمام نیز نامناسب باشد و امراض
مثل خفقان و فالج پدید آید و بعد از فراغ غایت نیز ردی است ضعف معده
پیدا کند و بعد از استفراغات نیز همین حکم دارد و بعد از تنفس قویه

آب خوردن مهلک بود مگر بجرعه و آب خوردن بر جنبه ها نیز بد بود
خفته خوردن و بیک پهلو غلطیدن و بسوی پشت برگشته خوردن چرا که
مضر است بمنعقد گشتن در مجری بسبب حدوث الطوی مجری اما بهترین
آب آنست که از دریا بود اینچنین دریائی که بهن بسیار داشته باشد
و منبع بعید بود و از بلندی به پستی جاری باشد و شیرین بود در طعم و بر سنگریزه
و ریگ و زمین صالح روان باشد و بر کناره او درختان و کوهها مانع آفتاب نباشند
و جریان آب در میان درختان و اشجار نباشد برای حدوث تعفن بسبب
اوراق و اصول اشجار و صالح و پس از آب دریا آب چشمها که گشاده
باشند و آفتاب بر آنها رسیده باشد و بر سنگریزه ها بدوشند و جاری ای آید اما کاریز
که از منبع بعید خود گشاده بیاید و قدر یک میل اگر پوشیده برود زیر درختان نباشد
و آب کاریز به نسبت آب انهار ثقیل تر است برای آنکه آفتاب بدو نمی رسد
و در سایه جاری است و از دور پوشیده می آید اما کاریز که از منبع بعید خود گشاده
بیاید و قدر یک میل اگر پوشیده برود و آفتاب بدو رسد باک نبود و بعضی گفته
که آب باران از همه اینها بهتر است و لطیف تر لیکن سریع التعفن است
بسبب غایت لطافت که در اوست و چنین خوانده که او را در استعمال
آرند اصلاح نمایند بطبیخ و پس از آن آهن تاب سازند و سرد نموده نگاه دارند
و هر روز از ظرفی بظرفی دیگر بگردانند تا اجزاء مرکبه بو اسطه بخار ارضیه آمیخته
باشند از وجدا شوند و علیه رای ارکاغانس انه قال افضل الماء ماء المطر
ثم ماء البحار ثم ماء الانهار ثم ماء العیون ثم ماء المطر الذی یجمع علی الارض
الجبلیه لا لسنحویه و ماء الانهار ردی فی السقی و الطبیخ لانها نفاخ بسبب
بخار الارضیه و ماء البیر و الغدیر ثقیل لاختلاط بخار الارض و سترها عن الشمس

ولا آب که ایستاده بود در زیر درختان مدت طویل بد بود و شکم براند و آب
از کوهها زیر درختان با بیستان شده آید رنگ را زرد سازد و شکم را کلان
کرداند و آبی که از پستی بر بلندی رود آن آب ثقیل بود برای شکستن
قوت او و جمع باید کرد آب انهار را آب چاه تازه باشد که یکی تحلیل باید
و هر آب که در وزن سبک باشد بهتر بود از همان جنس جهت و اگر نتوان خواهد
که از کردن آب ایمن شود آب جوشیده و آهن تافته سرد نموده بخورد و خوردنیهای
قابضات مانع تعفن مثل سرکه و سماق و سکنجبین و شراب غوره هر روز اندک بخورد
لازم گیرد و باقی آب کردنش در خاتمه این کتاب میان فصل پنجم

تدبیره

که شامل تدبیرات مسافرست گفته آید ان شاء الله تعالی **فصل سیوم** از باب
دویم مقاله سیویم که از فن اول است **در نوم و یقظه** و آن خواب و بیداری است
باید دانست که خواب بخاریست از معده صعود کند و بدماغ رسد و محیط حواس شما
کرد و از راه ستر حواس شما را باطل کرداند چنانچه معطل شوند از حرکت و افعال
ارادی و بیداری برخلاف این است و نوم مبرد ظاهر و مسخن باطن بود
و یقظه برعکس این بواسطه آنکه در نوم حرارت رجوع میکند بداخل پس
بارد میشود ظاهر و در یقظه حرارت متوجه ظاهر میگردد پس سرد میشود
باطن و کثرت نوم کسل بدن و زردی رنگ لون و بلادت ذهن پیدا
کرداند و نوم نهار که طویل باشد بد بود صفرت لون و گرانی اعضا و دماغ
و کزاز اطراف پیدا آرد و ثقل بطن بهم رساند و گرسنه خفتن تحلیل روح
نماید و نزدیک انحدار غذا ابر هضم اعانت دهد و ازین جهت گفته اند افضل
النوم ما کانت بعد شروع الانحدار و متصلة لا مفارقة و نوم اکثر نوعین است
در سیری و ازین است هر که در خواب اکثر عرق آید بی سبب پس

در نوم و یقظه

بدن نشان امتلا بود و تیقظ اکثر نوعین است در گرسنگی و نوم در شمس بد بود
و در شب نم نیز خصوصا شب نم موسم باران و اگر امتلای کثیر خواب لازم
گیرند نزله پیدا آید اکثر وقت خواب بلیل بهترست و وقت یقظه اکثر بروز
نیکوتر و اگر برخلاف این واقع شود جوهر دماغ را ضایع کرداند چنانچه حکیم ابویوسف
گفته **بیت** اگر میخواهی دماغ خود سلامت کوش دار ❀ شب مبر بیدار به ار لیل
مکن در روز خواب ❀ و بهترین جای خواب آنست معتدل بود در هوا
و فرش نرم باشد و خالی بود از دیگر شواغل و صاحب امراض دماغی را
نشاید که وقت خواب سر را بلند نگاه دارد بواسطه صعود بخار بجانب
علوی و بیداری کثیر هزال آرد و بطلان حواس پیدا سازد بواسطه کثرت
بخارات که بدماغ رسد و سوء الهضم پیدا آرد بواسطه آنکه طبیعت
باصلاح دماغ مشغول شود و از تدبیر هضم عاصی ماند و باشد که بیداری لیالی و
ایام بجنون کشد و دال است برین قول شیخ نجیب الدین سمرقندی
که گفت اکثر الیقظ فوره تد السوداء و الجنون لانها مجففة للاخلاط
و محللة للحرارة العزیزیة **فصل چهارم** از باب دویم مقاله سیویم که از فن اول است
در حرکه و سکون بدنی و تدبیر آن باید دانست حرکه فعل ارادی است از راه
بسط و قبض و تمدد و تشنج به تشویق حاصله خواه از برای طلب شی مطلوب
باشد بر حصول نفع خواه برای دفع شی منافر باشد بواسطه رد ضرر باعانت
هر سه قوی یعنی شوقیه و باعثه و فاعله و اگر این از سبب عضلات اعضا بود
حرکه گویند و اگر بسبب دل و دماغ بود اعراض نفسانی و احداث نفسانی
گویند و در قوت دافعه و ماسکه نیز دخیل بود و سکون برخلاف این
اما حرکه مسخن است و سکون مبرد و حرکه قلیل سریع مسخن و مرطب است

فی الحرکة والسکون و تدبیرهما

حرکت

وکثیر قوی مبرد و مجفف بود بواسطه آنکه تحلیل میدهد اخلاط و حرارت غریزی را
پس لابد غالب کند برودت وجفاف را و سکون قلیل و کثیر مورث
اخلاط غلیظ است ازین است که گفت شیخ فارابی الحرکة مهزل والسکون
مسمّن اما حرکت مفرط بر امتلا بد بود بواسطه نفوذ کیلوس خام در بدن و بر خلاء نیز
بد بود بواسطه تحلیل روح و قوت و سکون کثیر نیز بد بود بواسطه جمع شدن
اخلاط غلیظ بسبب عدم تحلیل و بواسطه عصیان طبیعت از اکتساب
و حرکت مناسب بود در شتا و سکون در صیف و حرکت موافق بدن پیران و
فربهان و مبرودین و مرطوبین را و سکون لایق بود جوانان و لاغران و محرورین
و مجففین را و قال الرئیس الحرکة والسکون بالاعتدال ینعش الطبیعة
وبالافراط یورث الامراض **فصل پنجم** از باب دوم مقاله سیوم که
از فن اول است **در بیان اعراض و احداث نفسانی** و آنها را حرکت و سکون نفسانی نیز گویند
بواسطه آنکه حدوث آنها پیشتر از حرکت قوت های نفسانی بود که تمام لیکن
چون سبب این حرکات متعلق بحواس ظاهری و باطنی است مطلق
بر قوی نفسانی نگذاشتند چرا که استعداد قبول قوت نفسانی مر اعضا را
پیش بدن بکر بقوت حیوانی پس گفته شد لفظ شیئ تا شامل بدن قوی حیوانی نیز
اما حرکت نفسانی بر چند وجه است یا حرکت روح نفسانی بسوی خارج بیک بار
چنانچه در غضب و شوق یا بسوی خارج بمرات اندک اندک چنانچه در فرح
و لذت یا حرکت روح نفسانی از راه انقباض بسوی داخل دفعةً چنانچه
در خوف و غم یا بسوی داخل بدفعات اندک اندک چنانچه در وقت
حیا و خجلت و یا حرکت روح نفسانی مرّة در خارج بود و مرّة در داخل چنانچه
در فزع و جنگ و آن حرکت نفسانی مختص بانگیخت اینست و مبرّد ما یکی

تمّ الکلام

در ذکر اعراض نفسانی

ودلیل

در استفراغ و احتباس طبیعی

در ذکر استفراغ و احتباس

وسکون نفسانی مبرد است مطلق و حرکت نفسانی اگر بافراط بود کشنده بدن و
سکون نفسانی اگر مفرط بود دیار ادهٔ بدن برودت و یبوست و بلادت ذهن
پدید آرد و اگر به اختیار بود بواسطه تبعیت و ترس و غرّت دق پدید آرد
با سلت بکشد **فصل ششم** از باب دویم مقاله سیوم که از فن اول است
اما استفراغ آن طلب فراغ است بدفع ماده از داخل بخارج و استعمال این
لفظ بیشتر در اخراج مادّه آمده و در تحلیل مادّه کمتر آمده چنانچه ذلک آن را بعضی
نیز از استفراغات شمرده اند و احتباس برخلاف این بدن و مراد
اینجا از استفراغ همین اخراج مواد و فضلات است و سبب استفراغ
طبیعی یا ضعف قوت ماسکه است یا استیلاء قوت دافعه یا امتلای
کثیر مع انفتاح مجاری و آن استفراغ بذات سرد و خشک است مگر آنکه مستفرغ خلط
بارد و یابس بود و سبب احتباس خلاف استفراغ است و آن بذات گرم
و تر است و کثرت استفراغ ضعف بدن پدید آرد و رنگ را زرد کند و قوت را کم
سازد و کثرت احتباس رطوبت فاسد در بدن بیفزاید و دماغ را ضایع گرداند
بواسطه کثرت بخار که جمع شوند باعالی رجوع نماید و ثقل بدن بهم رساند و
سدّه امعا و قولنج پدید آرد و اشتها را کم سازد و استفراغ و احتباس که بحد اعتدال
بود هضم را اعانت دهد و دماغ را صاف دارد و بدن را درست و افعال طبیعی را سالم
و جمیع قوت را اقوی نماید و هرگاه استفراغ طبیعی مفرط باشد تدبیرات او بخوردن
حب الرمان و لیمو و سرکه و سماق و غوره و کباب طیهو و برنج بریان و دیگر اغذیه
که امثال این قابض باشند بکنند و اگر احتباس مفرط باشد تدبیر نمایند از اغذیه گرم
و ملایم و مدد دهند طبیعت را بشوربای جوجه مرغ و لبن حلیب و قند ابیض
و عسل اگر طبیعت بارد بود و کدو و بقلة الحمقا و تمر هندی و اسفاناخ اگر طبیعت حار

و معتدل الحرارت و البرودت را شلغم و سلق و نخود آب گوشت حوانی

باشد و فطم با انجیر و شکر و ترنجبین یکجا نموده و یا مویز منقی بشیر و شکر و ترنجبین بخورند

بهتر بن تملکی است جمیع طبایع را و از فواکه ذی استفراغ را سیب و بهی و انار

مناسب باشد و ذی احتباس را آلو و مویز منقی و الجوش و بطبیخ هندی

و بطیخ اصفر و قصب السکر و توت بر حسب مزاج موافق بود و گاه عند الضرور

تدبیر استفراغ و احتباس بفتل و حقن لینه و قابضه کنند کما فی الاقرابادینات

المشهورة المتعارفة باب سیوم از مقاله سیوم که از فن اول است

در اسباب غیر ضروری و این اسباب یا مضاد اند مر طبیعت را مثل هوا و یا بی

و قطع صیف و غرق و حرق و ضربه و سقطه و خلع و کسر یا مضاد نیستند مر طبیعت را

مثل مسهل و مدر و فصد و قی و حجامت و کی و حمام و جماع و شراب و دلک

و ریاضت و تمرغ در رمل اما آنچه مضاد اند مر طبیعت را از جمله امراض باشند بیان

آن در فن دویم گفته شوند و آنچه غیر مضاد اند مر طبیعت را از اسباب غیر ضروری

و مطلوب این مقام اندرین باب گفته میشوند انشاء الله تعالی و این باب

مشتمل بر هفت فصل است فصل اول از باب سیوم مقاله سیوم که از فن اول است

در بیان اسهال و ادویه و قی و دستور و منفعت آنها اما اسهال و آن اخراج مواد

بود از راه اسفل خواه بدوایی ماکول و مشروب خواه بفتیله و حقنه خواه بضماد

و طلا چنانچه هر یکی بمحل خویش در فصلهای مرکبات و معالجات گفته میشوند

لکن اسهال بدوای ماکول و مشروب در جایی که احتمال سده معایی نبود

و طبیعت کاره و ممتنع نباشد بهتر است و در خلاف این اسهال بحقنه

و فتیله نیکوتر و آنها که بر داشت ماکول و مشروب و حقنه و فتیله ندارند مثل

شیخ فانی و ناقه ضعیف و اخراج ماده ضرور باشد اسهال ایشان بضماد است

در اسباب غیر ضروریه

در اسهال

وطلاها مناسب تر اما چون خواهند که مسهل دهند چند شرایط را نگاه دارند اول تشخیص

ماده کنند اگر صفرا غالب بود مسهل صفرا دهند و سودا غالب باشد مسهل بلغم و سودا

دهند و در اخلاط مرکبه استعمال مسهل مرکب نمایند چنانچه در باب مرکبات ذکر

نموده شوند دویم در استعمال مسهلات وقت را ملاحظه نمایند مثلا در

روز نوبت و روز بحران بمریض را مسهل نباید داد و بلغم و سودا را انتظار نضج

باید کرد مگر اگر خطر انتظار ضرر بالفعل غالب بود چنانچه اختیار مسهل بحقنه بلغمی

در سکته و بدوای ماکول در تشخیص نجده و همچنین رعایت موسم نیز ضرور است

مثلا در گرمای گرم و در سرمای سخت نیز مسهل نباید داد مگر بفتیله و حقنه و عند الضرور

بدوای ماکول ملایم نیز و قوت و ضعف و سن را نیز رعایت نمایند سویم

در استعمال مسهلات بمرض عضو را نظر کنند اگر مرض دماغی بود با شیاف دماغی

مسهل دهند و اگر مرض معدی یا جلدی یا عروقی بود مثل آن دهند و اگر مرض بعضو

بعید بود مسهل قوی که بقوت جاذبه باشد بدهند و اگر قریب باشد مسهل

ضعیف که بقوت تلیین باشد بدهند و مرض عضو رئیس حکم مسهل مرض عضو قریب دارد

و مرض عضو غیر رئیس حکم مسهل مرض عضو بعید دارد و در جایی که بوست مزاج و

بیوست ماده باشد مسهل با شیاف مزلقه بکار دارند و در امراض سددی مسهل

که بتفتیح باشد استعمال نمایند چنانچه در باب خواص ادویه معلوم کرده

و جداگانه هر یکی بمحل خود گفته خواهد شد انشاء الله تعالی چهارم در اختیار مسهلات

مواد خارجه را نظر باید کرد مادام که طبیعی بود و از جنس خبری باشد که سزاوار

اخراج او اگر چه با فراط هم بشد هم باید نمود مثلا مسهل صفرا را نهایت بود تا

تا اخراج سودا آرا نهایت بود تا اخراج سودا ر سوخته و این جمله مخرجات طبیعی

هستند اما هر گاه ماده صالح بر آید که حدوث ضرر کرده یا غیر طبیعی بود چنانچه

اخراج بلغم و مسهل بلغم را نهایت بود
و مسهل سودا

٣٣

بجای اخلاط خمس ظاهر شود جمله برشمرد باید که باصلاح آن کوشند بجلابسات ذرالها
و مبردات و دسوبات و مقویات مثل لعاب بذر قطونا و حب السفرجل
ربان و لبن حلیب و رب بهی و ماء لسان الحمل و اقراص طباشیر قابض
یا طباشیر و حب الرمان مساوی ربان نموده بحسب مزاج و بعد از حبس مولد
الضعف باقی ماند مثل دواء المسک یا دیامسرو دیابطوس که جمله در معالجات
گفته شود حسب مزاج بکار دارند و هر آل و سمن مفرط و طفولیت و شیخوخت
و کرا ان مزاج و ضرب الامعاء و مداومت کوکنار و افیون و ضعف معده
جمله مانع اسهال اند و چنین خواهند که مسهل خورند باید که هر جزء مرکب را
مصلح یکدیگر بود مثلا در مسهل که مثل سقمونیا یا شحم حنظل بود اصلاح او بصمغ عربی و
کثیرا و رب السوس کنند و دوا که مقوی معده و دل بود نیز مشترک نمایند
و جوشیده را با آتش نرم دمن کشاده در ظرف گلی مستعمل نریزند تا خاصیت
دوا جذب نماید و روغن بید انجیر یا روغن بادام همراه جوشیده اندکی مخلوط
ساخته بنوشند که حافظ باشد امعا را از سحج و سفوف و حبوب و معجون را
بعد از سحق مفردات جدا جدا هر دارو را وزن نموده ترکیب دهند
و حبوب و معاجین را به نسبت سفوف و مطبوخ مکرر خورند بواسطه آنکه
از سفوف و مطبوخ بطی العمل اند و هر کرا طبیعت متقی بود یکروز پیش از
از اسهال قی مناسب بفرمایند و هر کرا طبیعت کارم بود حقنه لین را لازم بشمرند تا
مسهل دهند و کسی را طبیعت کاره بود از بدطعمی باید که مسهل از حبوب
و معاجین در ورق نوع پیچیده استعمال نمایند و اگر بعد خوردن غشی بداد
با زو نادا و را انها برسند نوبونج و قاقله صغار را مضغ نموده پر تابند و بار
بو یانند و اگر بعد خوردن چهار ساعت بگذرد و عمل باطل باقی شود مد حبوب

و سفوف و معاجین مسهل را با آب گرم یا ماء العسل گرم و مطبوخ را آب گرم
قطع عمل میکند این را اندک و بعد بغذا دارو دوایی اگر ناقص شد عمل بسلین کنند مثل گلقند
و ماء العسل و شربت بطبیخ بهدی بحسب مزاج و اگر عمل باطل شده باشد
تدبیر کنند بغذا و بدوایی قابض مثل ماء الرمان و ماء السفرجل و مصطکی سوده دو درم
همراه گلاب گرم بحسب مزاج و اگر بعد خوردن حبوبات در شکم مغص پیدا
آید آب گرم را تجرع کنند و چند قدم مشی نمایند تا حبوبات حل شوند و بلغم شکم
بگدازد تا خفقان بر مسهل قطع عمل میکند مسهل ضعیف را و قوت میدهد مسهل
قوی را و طعام خوردن قریب مسهل خواه پس خواه پیش مغثی بود و گاه پس که
عمل دوا را قطع سازد و بر سبیل ندرت عمل دوا را قوی کند بعضی کسان را
اگر دوا در قوت اشتها خورده باشند بواسطه آنکه دوا قائم مقام غذا شود لیکن چنین
غذا عقب آن بمعده رسد معده را برای اخراج و بعد یکروز مسهل تحلیل دهد بقایای فضول را
و اگر مسهل باطل شود و از تدبیرات مذکوره نیز نیاید باید معطل گذارند و روز دوم
تلافی نمایند چرا اگر دیگر روز اجتماع مسهلین بد بود که بکشد بواسطه اجتماع کیفیتین متضادین
یا بواسطه اجتماع قوتین متحدین و اگر عمل دوایی مسهل قوی افتد و حاجت شود
به بند کردن باید به دوایی ساده بندند بواسطه آنکه ماده شاید با عضاء رئیسه رجوع نماید
و باعث ضرر قوی گردد بلکه بذورات مزلقه مثل اسفغول و تخم ریحان بریان نموده
همراه شراب سیب دهند و بند سازند یا لبن که مطفی الحدید ساخته باشند یا دوغ
آب شیر گاو و آهن تاب نموده بدهند و اگر نماند اقراص طباشیر قابض که در مرکبات
این کتاب گفته شوند همراه لعاب بزرقطونا بریان و شراب خشخاش نیز
در معالجات ذکر شود بدهند و اگر بعد خوردن مسهل عمل باطل شد و غشی پیدا آید
معلوم شد که با عضاء رئیسه رجوع کرده پس علاج ان باقی کنند و اگر در دوا مسهل اجزاء

سمیه باشند مثل زهره وغاریقون سیاه بافرفیون مقاومت نماید بدوای تریاقی
اگر حار بود بارد واگر بارد بود بحار و تریاق کبیر در دفع مسهلات ازین بلیغ دارد
واگر فرط بطلان مسهل و رجوع ماده را با عرضا ریه غالب دانند وعظم نبض
وحمرهٔ عینین و انتفاخ اوداج و تهیج وجه وقلق بیابند فصد باسلیق نمایند ولعاب
و خواب بعد فراغ مسهل نشان نفاربدن گشت و چون از عمل مسهل فارغ شود
باید که دو تولهٔ اسغول دهند مجوّر د بین و شبانزاد دو تولهٔ تخم ریحان دهند مبرودین و کهول
و مشایخ را و معتدلین را وجوانان سردمزاج و پیران گرم مزاج را اسغول
و تخم ریحان بالمناصفه دهند همین همراه شربت نبات و گلاب بواسطه ازلاق
ثقل باید داد و ماده روز دویم مسهل دادن لعاب بر دانه نیز همین عمل نماید خاصه مرکسانی را
که بذور نتوان داد مثل اطفال و صاحب ضعف معده را وبعد از خوردن بذور
چون دو ساعت بگذرد غذا لطیف ملایم دهند بل از ابتدا روز تا آخر یوم
الاسهال غذا مثل نخوداب و خشکه یا شوربا برنج یا قیمه شوربا یا مزعفر شوله یا
شوله ماش و برنج اما شوربا برنج و ماش و برنج با روغن خاصه سست کی قی را
که از روغن احتراز داشته باشند مثل محمومین و صاحب ذات الجنب و ربو
و صاحب نزله و غیر آن و اگر اتفاق اجتماع استفراغ افتد مقدم بفصد مبادرت
کنند که شیخ الرئیس گفته الفصد استفراغ کلی پس دیگر اخلاط ضمن ان برآیند
و اندک باقی ماند بسهولت از دیگر استفراغات خارج نمایند و اگر در موسم صیف
اتفاق استفراغات افتد اول مبادرت بقی نمایند پس بفصد پس باسهال
و در میان فصد و اسهال فرق دو هفته لازم است اما در حالتی که غلبه خلط دیگر
قوی بود اول باخراج آن کوشند از مسهل و قی پس از ان فصد کنند وگاه باشد
که مسهل ماکول مبدل بمقیئی شود از راه حرارت مزاج و میلان ماده بسوی اعلی

علاج بطریق الفتیله

علاج بطریق الحقنه

و ضعف معده وگاه بشرکت کرده وار مقیئی مبدل شود بمسهل بواسطه قوت معده و میل
ماده بسوی اسفل از راه غلبه اجزاء ارضیه و در صورت مسهل ماکول شاق بود
عمل بفتیله و حقنه کنند و طریق ساختن فتیله انست که دواها را الباینده و در ابتدا
که ابتدا آن بالیس نباشند مسهل نشند مثل عسل و عسل خیارشنبر و شکر احمر و بوره
و موم و شحم و صابون و بقدر چهار انگشت فتیله نمایند که مثل نصف خرما در بزرگی
پس او را در روغن بید انجیر ترکرده از راه مقعد بردارند وگاه بشرکت که از شب
موثر تراشیده فتیله سازند مثل شحم و موم و صابون و طریق حقنه انست که انبوبه از
نحاس سازند بقدر دوازده انگشت و فربهی او مثل قصب السکر متوسط و
از میان خالی باشد و یکطرف راس او مثل فوفل مدوّر بود و سوراخها مثل
غربال در و باشند و از یکطرف مقطوعة الراس مساوی الاطراف
و چوب که مناسب حال کرده باشند از ادرت مشکیزه خورد یا در مثانه بقود گاو
داشته پر نمایند و طرف مقطوعة الراس انبوبه را در جوف راس مشکیزه
یا مثانه انداخته محکم بندند خلط جوشیده تقاطر نماید و مریض را بر شکلی نگونسار کنند
که سر او مایل باسفل باشند و سرین و فم مقعد بلند بود پس انبوبه را از طرف
مدوّر الراس بروغن چرب ساخته دو ثلث داخل مقعد کنند و کیسه دوا را
بفشارند تا همه دوا آهسته آهسته در معا برود پس انبوبه را جدا سازند و آدم
را بر همان شکل یکساعت نگاه دارند تا دوا افعال انفعال خود تمام سازد پس بر دستور
نیشتیه و عمل جوشیده مسهل با غیر آن تا شش ساعت بود و بعضی گفته دوازده
ساعت بعده ناقص شود تا سه شبانه روز پس بطی شود بواسطه تنفس
و عمل سفوف و قیل تا چهل روز و حبوب و معاجین تا شش ماه و بعضی
گفته اند یکسال اما عمل ایارجات تا سه سال و بعضی گفته اند تا پنج سال باقی میماند

والله اعلم بالصواب اما در آنکه پس آن اخراج ماده است الکثر از راه بول وگاه بعد ان که بعد از استفراغات دیگر جزوی ماده باقی مانده باشد بسبب اختلاط برسوب پس حاجت افتد بدو ادرار بلدرار در حالتی که رجوع ماده اسهل بود بطرف بول از دیگر اطراف یا ماده مخصوص بود بمجاری بول چنانچه محدب کبد وگرده ومثانه یا خروج آن ماده بادرار بول محال بود مثل ریگ مثانه وسنگ مثانه وگرده در الوقت استفراغ بادرار مناسب بود وعرق آوردن بدواء معرق یا بدیگر تدبیرات در حالتی که ماده در تمام بدن بود ومتوجه الخروج بسوی جلد باشد نیز از جمله استفراغات ادراری است وگشادن حیض در حالت مطلوبه نیز از جمله استفراغ بادرار گفته اند اما قی پس بهترین وقت او صیف است وحرارت مزاج ومیل ماده بسوی اعلی بودن واکثر این عمل در امراض بلغمی وسعدی کند بواسطه سهولت خروج ودر امراض اسفل نیز مناسب بود بواسطه امالت ماده بجهت مخالف وطریق قی بطریق مسهل مانند یا اگر اول سه روز منضج خورند پس روز چهارم اگر اخراج بلغم مطلوب بعضی باشد ماهی شکم سیر پخته خورند وبعد از ربع ساعت مار العسل همراه خردل سوده یکمثقال بخورند یا سکنجبین درم بیخ وبرگ ترب همراه ده درم سکنجبین سکری یا عسلی بخورند پس چنین نیم ساعت دیگر بر خوردن آن بر دو بدو ارمقی بلغم قی نمایند مثل جوز القی واصل بطیخ در پس تخت عنصل واگر اخراج صفرا مطلوب باشد بعد از منضج روز چهارم آش اوماج یا آش اوگرا شکم سیر خورند وبعد از ان بدستور سکنجبین وبیخ سوده بر شکم سیری تمام در آب گرم حل ساخته بنوشند وبعد از نیم ساعت نیم دانگ تو تیار سبز سوده وبه جلاب حب بسته ودر نان مدقوق بجسل فرو برند یا در آب گرم حل ساخته بنوشند وقی نمایند

طریق ... تر ... بیان آمده
از ... منضج بیان میکنند

نموده وحب مخلصه وزراوند طویل وحب النار والجذان وجدوار وکل مختوم همه اجزا مساوی گرفته وسوده در دو چند ان عسل مصفی معجون نمایند وقت حاجت مقدار آن بکار دارند بعد از الکم چهل روز ... وانبار جوکنده باشند وعمر این تا سه سال بود **فصل چهارم** از باب دوم مقاله ششم که از فن اول است در اشربه ولعوقات وحبوبات وحلواهای ... **شراب ریباس** شکم بربندد وقی باز دارد وخمار دور کند صنعتش ان که بگیرند ریباس رسیده وسرخ آنکه الکار دچوبین قطع کنند وبه هاون چوبین یا سنگین بکوبند وبه پارچه کتان در قدحی چینی بفشارند وساعتی ره کنند تا درد فرو نشیند باز آهسته در قدحی دیگر بریزند ودرد را دور کنند وهمچنین چند نوبت از قدحی بقدحی بدل کنند ودرد را دور کنند تا تمام صاف شود پس سه چند یا دو چند آب مذکور قند را قوام نمایند وصاف کنند چون بقوام نزدیک رسد آب ریباس بر سر آن کنند وبه آتش نرم در دیگ گلی یا سنگین بپزند تا تمام شود **شراب ترنجبین** واو را داود انطاکی گوید شربت مبارک است اسهال وسرفه ونفث الدم ونفث مده را افاده بخشد وتنقیه ... وصاحب قبض را نافع بود صنعتش ان عناب ولاتیر کلان بیست دانه سپستان نیکوفته پنجاه دانه اصل السوس مقشر وخشخاش سفید وخمیره بنفشه وروغن بادام هر یک ده درم کتیرا وحب الآس هر یک پنج درم شعیر مقشر پانزده درم تخم خطمی بقدر درم شعیر الجن سه درم انجیر زرد یزدی سه دانه ترنجبین نود درم آب یکمن کوفتنی کوفته وشکافتنی شکافته وشعیر الجن را درست داشته غیر از ترنجبین وخمیره بنفشه همه را در آب شب بخیسانند وصباح جوشانند چون ثلث آب باند صاف نموده وترنجبین وخمیره بنفشه را در ان حل ساخته

شراب ترنجبین
که اولو داود الد...
گوید شربت مبارک
است ... تجرب
... ۱۲ اوقیه

شعیر الجن یعنی بر...
گیاه ... شان وگوسپند ...

کف او جدا صاف نموده با آتش نرم بجوشانند چندی نزدیک بقوام آید روغن بادام
آنرا ان را اضل نموده وحل ساخته فرود آرند و چهار درم صمغ و چهار درم
نشاسته استعمال نمایند **شربت زوفا** برای ضیق النفس و ربو و سعال بارد و
زکام لسینه را سودمند باشد صفت آن عناب جهل دانه سپستان
سپستان پنجاه دانه انجیر بیست دانه تخم خیارین و نیلوفر و بیخ کاسنی
و پوست بیخ بادیان و بنفشه و تخم انجره هر یک چهار درم تخم خطمی
تخم خبازی و فرسیون و گل سرخ هر یک پنج درم پرسیاوشان و
اصل السوس مقشر و زوفا هر یک هفت درم مغز بادام دو ازده درم
اسفغول شش درم قند سفید مگر آب بسته من دو ادویه را غیر از اسفغول
بدستور کوفتنی و شکستنی شکسته نند و بجوشانند و چون ثلث آب بماند
صاف نموده و قند را در ان حل ساخته و لعاب اسفغول مذکور در ان
اضافه نموده و با آتش نرم پخته و قوام نموده نگاه دارند قدر مستعمل چهار
درم با آب گرم و لازم است که در غیر زکام هر هفته فی کل روز لازم سازند
شربت شفا ذات الجنب و حمیات صفراوی و دموی را نافع
بود صفت آن نیلوفر و سپستان و عناب و لا ینیب مساوی گرفته بدستور
در سکنجبین قند سفید شربت سازند **شربت حنظل** مسهل بلغم و سودا بود و صاحب
النقلک را سود دارد صفت آن پوست و شحم حنظل هر یک پنج پنج
حنظل نیکو فسته و جز همه را در ده چند آب بپزند چون به ثلث آید صاف
نموده با همچند آن شکر سفید قوام نمایند قدر مستعمل از ده درم تا بیست
درم باشد همراه آب گرم حل ساخته بر قواعد مسهل **شربت قابض**
چون دو ساعت قبل از جماع خورند امساک منی نماید و سرعت انزال
مانع آید

شربت زوفا برای ضیق النفس و زکام و سعال بارد

مانع آید صفت آن کوکنار یک رطل نیکوب ساخته و هفت من آب بپزند چون ثلث آب
بماند صاف نموده دو درم جوز الطیب نیکو فته و بیست درم زنجبیل نیکو فته
و یکدرم افیون مصری سوده میان پارچه لسبته و در ان آب داخل نموده
باز با آتش نرم بپزند چون به یک نیم رطل آب باز ماند صاف نموده باز با آتش
نرم بپزند چون به یک نیم رطل آب باز ماند صاف نموده به یک رطل قند سفید قوام
نماید قدر مستعمل از ده درم تا بیست موافق قوت و استعمال **لعوق لوق**
جالینوس و آنرا شربت خشخاش مرکب نیز گویند زکام و نزله و
سرفه را نافع بود صفت آن کوکنار سی درم اصل السوس مقشر پانزده
درم تخم خطمی و تخم خبازی هر یک ده درم خشخاش سفید و کتیرا و مغز
بادام مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی دو نیم درم کوفتنی کوفته غیر از صمغ
عربی همه را در سه رطل آب بپزند چون به ثلث آید صاف نموده و شش
درم اسفغول و یکدرم بر دانه را در ربع رطل آب کشیده و صمغ را در ان حل
ساخته و داخل همان طبیخ سابق مصفی نمایند و بیست درم قند سفید قوام
نموده لعوق سازند قدر مستعمل چهار درم و اگر طبیعت قابض بود ده درم
بنفشه در طبیخ نیز افزایند یا بیست درم خمیره بنفشه وقت حل نمودن
قند مع سی درم ترنجبین اضافه نموده و صاف کرده قوام دهند **لعوق دیگر**
که سرفه را نافع بود و ماده به سهولت دفع کند صفت آن صمغ عربی و کتیرا و نشاسته
هر یک چهار مثقال لب حب السفرجل یک مثقال ترنجبین چهل مثقال ترنجبین
را بقدر مقدار آب حل ساخته و صاف نموده با آتش نرم بپزند چندانکه
غلیظ شود بعد از ان دواها مذکوره را سحق کرده بدان مخلوط ساخته
لعوق نمایند قدر مستعمل شش درم **لعوق مثلث سنرعی** قوت بدان

شربت خشخاش برای زکام و نزله و سرفه ۱۲

و اعضا را نیز دهد صفت آن قمحمش ده من در پانزده من آب بمالند
و سه روز در آفتاب گذارند پس صاف نموده بجوشانند چون
ثلث بماند دو من عسل در ان افزایند و با آتش نرم بپزند تا نیک
غلیظ شود پس فرود آرند و سرد نموده زعفران و دارچینی و قرنفل هر یک
دو درم جوز الطیب چهار درم زنجبیل ده درم سوده در ان حل سازند
قدر مستعمل از ده درم تا بیست درم باشد لعوقی که از اسقوطنی قند رنگ گوید
اصلاح کند نماید و قوت معده دهد و اشتها بازود نماید و ناقهین را
نافع بود صفت آن آب بهی تازه یک من قند سفید زرشک بیجا ده سی
درم نقوع کشیده اضافه نمایند و شربت بپزند بقوام المعهود قدر مستعمل
از شش درم تا ده درم و اگر آب به نباشد از رب به و ترشی انگور
بزند و قند را ترک دهند حسو بصل بشرقه بازوسا نافع بود و باه بر
انگیزد صفت آن کشیره پانزده درم در یک رطل شیر گاو بپزند
و ده درم عسل بیفزایند و نمک کم بنوشند حسو بادام مرفه گرم را
سودمند بود و رنگ روی نیکو کند و باه بر انگیزد صفت آن نخاله گندم سی درم
در آب نقوع کنند و به نیم من شیر گاو بیامیزند و دو آرد ده درم
ترنجبین در ان حل ساخته و صاف نموده چهار درم بادام مقشر
و دو درم مغز تخم کدو و دو سه درم گلاب سوده و صاف نموده
در ان افزایند و با آتش نرم بپزند تا مثل حسو شود پس سرد نموده
بنوشند ماء اللحم بدن را قوت دهد و رنگ سرخ سازد و فربه
کند و ناقهین را اصلاح بدان کند صفت آن یک حیوان تمام درست
پاک نموده و پارچه پارچه کرده در ده من آب اندازند و نمک و بادام

وبادیان

وبادیان کوفته هر یک شش درم اندازند و بجوشانند چون ثلث آب بماند
دو درم دارچینی و یک درم قرنفل و ده درم پیاز و یک مثقال فوذنه و یک مثقال کمون
کرمانی و دو مثقال کشنیز اضافه نمایند و مقطر سازند یا باز بجوشانند چون
یک من آب بماند از پارچه گذرانیده هر صباح در سرما بنوشند و بعضی یک رطل سیب
و به را پارچه پارچه نموده نیز داخل کنند تا نافعتر باشد و قریب باعتدال
شود حلوائی که رنگ را سرخ کند و فربه نماید و باه بر انگیزد صفت
آن خرما بی تخم ده درم بادام مقشر ده درم نشاسته چهار درم همه را در یک
من شیر گاو و ربع آن شکر سفید یا قند بدستور حلوا پزند و هر صباح بخورند و از
حموضات پرهیز نمایند حلوای سمین حار مزاجان را موافق بود و قبض بگشاید
صفت آن سی درم ترنجبین را در یک من شیر گاو بپزند پس از ان صاف
نمایند و شش درم بادام مقشر و چهار درم مغز تخم کدو و دو درم خشخاش
سفید و هفت درم کعک سوده و نشاسته نو و نخود در شیر گاو پرورده
و برنج در شیر گاو پرورده هر یک ده ده درم جمله اجزا را سحق بلیغ
نموده در روغن گاو بریان کنند و شیر که در ان ترنجبین پخته باشند بر ان
ریزند و مثل حلوا پزند پس از ان گلاب بر ان افشانند تا روغن
جدا شود هر صباح قدر برداشت معده از ان حلوا بخورند و آن روغن
که از ان جدا شده هر شب قدری بر بدن مالند و از حموضات
احتراز نمایند فصل پنجم از باب دویم مقاله ششم که از فن اول است
در سفوفات و سنونات و کحول سفوف صندل که اکثر امراض بطن را
نافع بود و قبض بگشاید و ادرار کند و معده را قوت دهد صفت آن
صندل سفید و زرد و سرخ و ورق گل سرخ و نبات از هر یک چهار درم و نیم درم

حلوائی که رنگ سرخ کند و فربه نماید و باه بر انگیزد صفت ان ۱۲

ریوند خطایی و شاخ گوزن سوخته و نشاسته و رب السوس و صمغ عربی از هر یک دو نیم درم لب بذر الخیار و لب بذر القصد هر یک یک مثقال و ثلث کثیرا و بذر القرع المقشر از هر یک یک درم و نیم کافور ربع درم همه را سوده سفوف سازند قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم باشد **سفوف حالکی** برای تقویت معده و دفع بواسیر بی نظیر است صنعت آن زرورد ده جزء انیسون نه جزء کشنیز مقشر مشک مسک از هر یک هشت جزء طباشیر صندل بگلاب سوده از هر یک شش جزء بلیله کابلی و بلیله سیاه از هر یک پنج جزء مصطکی و اسارون و سنبل الطیب و آمله منقی و کرویا و دارچینی و قسط شیرین و سکل قرنفل از هر یک چهار جزء کبابه سه جزء مقل ازرق دو جزء ریوند دو جزء لک مغسول یک جزء شکر سفید دو وزن ادویه کوفته و بیخته سفوف سازند قدر مستعمل دو درم **سفوف هندی** تپ بارخی و سعال مزمن و تاقحین را نافع بود و قوت معده دهد و اشتهای طعام باز دید نماید صنعت آن نبات سپید دو جزء طباشیر شانزده جزء دارچینی هشت جزء دار فلفل چهار جزء قرنفل دو جزء همه را سفوف سازند قدر مستعمل از یک درم تا دو درم باشد و بعضی از قاقله صغار و کبابه دو جزء افزایند **سفوف معتدل** نفث الدم را بسته گرداند و سعال را نافع بود صنعت آن صمغ عربی اصل السوس مقشر از هر یک چهار جزء دار فلفل یک جزء شکر برابر همه بطریق معمول سوده سفوف سازند قدر مستعمل دو دو مثقال **سفوف قابض از شکم ببندد** و در معده را نافع بود ذخیره ثابت از تنقیه سودمند باشد صنعت آن بلیله سیاه در روغن زیت بریان نموده و صمغ عربی بریان و کمون کرمانی بریان و انیسون بریان

یگفته‌اند **خسن بالراء المهمله** و آن را در هندی شیر بالا خوانند بکسر نون و سکون تاء مثناة تحتانی و فتح تاء مثناة فوقانی و سکون راء مهمله و فتح باء موحده بالف زده سرد و خشک است در دوم مقوی معده است شکم بندد و ذوسنطاریا و ذحیر را نافع بود **خشخاش** آن سفید است و سیاه هر دو سرد و خشک است سفید در دوم و سیاه در سیوم مخدر و منوم اما سیاه در عمل قوی تر است هر دو قسم سعال و زکام و نزله را نافع بود و اسهال منع کنند و چون با آب جوشانیده نطول کنند تسکین وجع نماید **خصیة الثعلب** بعربی و در مصر بهوکلان و صلبه گران وزن و سفید براق مایل بزردی گرم و تر است در دوم عسر الهضم است شکم ببندد و داشتهائم ساقو ولا مقوی گفته‌اند باه برانگیزد و منی فزاید لیکن مورث سده است اصلاح او بشکر و یا عسل و یا زنجبیل تمان کرد بدل او بهمن سفید بود و قدر مستعمل از دو تا یک مثقال تا سه مثقال بود و صاحب الفاظ گوید که بهمن در شیرین فربه اراذوری مینی آید شربت او یک مثقال تا بجدرم و مصلح او آمله و بدل آن تودریان یا تخم تربوز یا تخم حرحر یا تخم الجزه یا تخم آیست یا تعقور یا القاقل **خطمی** و آن معتدل است ملین و مزلق و مرخی و مسکن اوجاع و منضج و محلل است و تخم او را اندر الخطمی و پوست بیخ او را ریشه خطمی گویند و تخم او سعال گرم را سود دارد و در ضمادات کل و برگ و تخم خطمی ا[illegible] نمایند و اورام تذی و ذات الجنب و ریه را نافع بود و تحلیل و تقشیر اورا و جاع مفاصل و عرق النسا را سودمند بود و طبیخ اصل او سعال یابس را نضج دهد و اخراج بلغم نماید و حرقه البول و حرقه الامعاء را و زحیر و اورام مقعد و اسهال ذی را نافع بود و صاحب الفاظ گوید بهترین وی سبز کوهی و سفید کل مرغ تر است و گویند گرم مصلح آن عسل یا کثیرا و بدل نیلوفر یا خبازی باشد **خفاش** گرم و تر است در دوم جون دماغ او در ابرکف دست و یا بمالد و ناخن مارا ما انخفاجاع قوت کند و دهد و انعاط آرد و چون خون او در ابر قضیب طلا سازند اعصاب را سخت گرداند و قضیب را محکم سازد و مصلح خشخاش بود **خل** و آن سرکه است معتدل بود در کیفیات اربع و گویند سرد و تر است در اول و گویند خشک است و وی مقطع و ملطف است قمع صفرا و قطع بلغم نماید و ...

خسن بالراء هنر بالا هست
خشخاش هندی خشخش
خصیة الثعلب هندی [illegible]
خطمی خیروت
خطاف [illegible]
خفاش چمگادر است
خل سرکه است

بر بعض اعانت دهد و منع از دیاد ورم خبیث و ساعیه کند و جره و بثور و حب وی و قوبا و حرق نار
را نافع بود و قروح خبیثه اکاله را از اکل و سعی باز دارد و نطول از آن تسکین وجع
نجند و مضمضه بدان وجع اسنان و ثمور را ساکن گرداند و چون همراه روغن گل بر
صداع مالند دفع سازد و خل شکری قریب است بخاصیت خل عنبی تسکین در عمل
ازو ضعیف است بهترین و خل خمر بود مصلح او شکر و روغن بادام باشد **خلاف** و آن
بید است سرد و خشک است در دوم و گویند تر است عرق گل او را ماء الخلاف و عرق
بید مشک گویند خفقان گرم و حمیات صفراوی را نافع بود و بوئیدن او دماغ را قوت
دهد و افضل ماء الخلاف آنست از شیرین و خشبو بود و زود متعفن نشود و صاحب الفاظ
گوید بهترین وی آنکه بر کناره چشمه رسته باشد شربت از آب او بیست مثقال و مصلح او گلاب
با مزر نجوشش و بدل گل حنا و گل گرم بود **خوخ** و آن شفتالو است و گویند نوعی از زردالو است
ار کلان می باشد و چون خشک شود خوبانی گویند و آن سرد است در دوم و تر است
در اول سریع التعفن فی رد ر الخلاط و ملین شکم بود و آب برگ او کرم دندان و کرم شکم
کرم گوش را بکشد و چون آب برگ او را بخورند علی الخصوص اطفال را او را
قبل از طعام خورند کثیر الغذا بود و قامع مره صفرا باشد و بهتر آن بود استخوان از وی
زود جدا شود شربت از و یک کف دست و مصلح او زنجبیل مربی با عسل بود و بدل مشمش باشد
خولنجان گرم و خشک است در دوم خولنجان الفاظ اقولنج و صداع بادی و وجع
عرق النسا را نافع بود و بادها را بشکند و بوی دهان خوش کند و بر هضم اعانت دهد
و آن ملطف و مسهی است بهترین وی سرخ و سطبر کم گره بود شربت از نیم درم تا یکدرم
و مصلح کثیرا و خرما و چوب و صندل و کافور یا ابریشم و بدل قرنفل یا قرفه و دار
کله و قوت باه بکشم وزن دارچینی و نیم وزن برگ ... و در هندی کلنجن خوانند بضم
کاف و کسر لام و سکون یا و تشدید تحتانی و فتح جیم و سکون **خربکلان** و آن نوعی

خر — خلاف: درخت بید است — خوخ: شفتالو است — خولنجان: هندی کلنجن — ...بلان

از انواع

٩٤

از شنبرک است و گویند تخم است مانند شنبرک او را خیه و خاکشیر گویند چون با شیر و نبات
بخورند فربه نماید و بهترین وی خوانده سرخ رنگ بود و آن سرد و خشک است ماده تعفن
دموی را سودمند بود چون در حمیات و حصبه بخورانند و بر بستر باشند نافع بود **خیار** و آن
در عربی قثا گویند و در هندی ککری خوانند بفتح کاف اول و سکون کاف ثانی و کسر راء
مهمله بیاء مثنات تحتانی زده سرد و تر است در دوم تب های گرم را سودمند بود و ادرار
بول کند و کثرت اکل آن درد معده پیدا نماید و مصلح آن عسل و مویز بود و تخم او را ابذر الخیار
گویند و وی در عمل ادرار قوی تر است خلیت آن حمیات محرقه را نافع بود و معرق و مدر باشد
حرقه البول و عسر البول را نفع دهد و گرده و مثانه را مفید بود **خربوا** و آن قاقله صغار است
بزبان یونانی هال و هیل بوا گویند و در هندی الایچی خرد خوانند مشهور است گرم است در دوم
و خشک در اول مفرح دل و مقوی معده و دماغ و جگر است و او را خاصیت عجیبی است با مسهل
مسهل و با قابض قابض و بدل او قاقله کبار است در قاف گفته شد **خیارشنبر** و در فارسی
خیار چنبر گویند و در هندی املتاس و کرواله خوانند چون مغز او را در آب با طبیخ حل ساخته
بخورند اسهال صفرا و بلغم سوخته نماید یرقان و وجع کبد را زایل گرداند و اسهال این در رحمت
باشد حامله و اطفال را نیز نافع و جایز بود و چون او را در عنب الثعلب یا کاسنی حل کرده غرغره
نمایند اورام حلق را نافع بود و چون بر مفاصل و نقرس گرم طلا کنند سودمند بود و قدر او را چهار
چون شش درم با ماء العسل نیم گرم بنوشند ادرار حیض و تسهیل ولادت نماید و بدل او
شیر خشت است گویند بدل او ترنجبین است و صاحب الفاظ گوید در هندی ... باندر لکری
گویند و آن معتدل است بهترین آن هندی سطبر سیاه رسیده پر عسل و فلوس و پوست نازک باشد
در قیق بود و در وقت استعمال از قلم بیرون آورند سبوس شربت پنج درم تا پانزده درم
و مصلح روغن بادام و مصطکی و انیسون و عناب با آب تمر هندی بدل ترنجبین و شیر خشت و زن آن
تمر هندی دانه و اندکی ترید **فصل هشتم** از باب دویم مقاله پنجم از فن اول است در دوا...

خیار: هندی ککری است — خربوا: الایچی خرد — خیارشنبر: املتاس و کرواله گویند

در حرف اول انها دال باشد **دارچینی** گرم و خشک است در اول سیوم و دافع دماغ و معده
را قوت دهد و سده جگر بگشاید و او جاذب و ملطف و محلل است معده را نیکو دارد و
مصلح جمیع عفونت هاست و منقی رات و صدر است و محسن لون و دافع کلف و نمش و
اوجاع ملی و ارحام و بشکوری را نافع بود اکلا و اکتحالا و باه برانگیزد و بهترین آن
خوشبوی تیز طعم شیرینی آمیز شربت یک درم مصلح اسارون یا صندل بدل او سلیخه و
نیم وزن کمابه یا اهل یا زرنب یا خولنجان **دارشیشعان** و آن اصل سنبل هندی است
گرم و خشک است در دویم خوردن و مالیدن آن استرخاء اعصاب و اوجاع امعا را
نافع بود و بدل او مثل او اسارون و نصف او درونج و گویند بدل او دو ثلث او زراوند
است و گویند بدل او مثل او اشتلاوس است و بعضی گویند دارشیشعان و اشتلاوس
یکی است و صاحب الفاظ گوید هندی آن کانهل است و در قاموس است و بهترین آن آنکه
مایل بسرخی خوشبوی سطبر اندک تلخ شربت یک درم تا دو درم مصلح دوقو یا رازیانه بدل آن
اسارون یا ثمره طرفا یا چهار دانگ وزن آن زراوند و نیم وزن آن درونج یا رامک
و سعد **دارفلفل** و او را در فارسی پلپل دراز گویند و در هندی پیپل خوانند بکسر با و فارسی
و سکون یا و مثنات تحتانیه و فتح با و فارسی به لام زده گرم و خشک است در سیوم محلل بلغم
است و ریاح و مقوی معده و باه و مشتهی طعام و دافع حمیات بلغمی بود **دباغ** و آن
مرد به است در میم گفته شد و گویند کدو است اما صحیح آنست که مرد به است و اهل عرب
مرد به را نیز از قسم کدو شمارند بدان واسطه دباغ را کدو گویند **دجاج** ماکیان است
همراه دیک گفته ذکر کرده شود **دخ** و آن گیاه دراز مزغ بعض بجای ازان بوریا سازند
و در هندی آنرا گونول گویند بضم کاف فارسی و سکون واو و اشمام نون و فتح واو
به لام زده و مبخ او را در هندی کسیرو خوانند بفتح کاف و کسر سین مهمله و سکون یا و مجهول
و ضم را و مهمله و سکون واو و آن سرد و تر است در سیوم بزبگ سیاه مدور شکل منهج

دارشیشعان
بیخ سنبل هندی است

دارفلفل
بهندی پیپل

دباغ
بیشته است

دجاج
ماکیان است

دخ
گونول است

چون ...

چون حشر نماید سفیده بر آید و در طعم شیرین چهار او ط بخورند ما کرفته شود او را بخور شد و طلا کنند
از شموم و طاعون و لدغ هوام را سود دارد **درونج عقربی** گرم و خشک است در اول سیوم
ملطف دل را قوت دهد در تفریح قلب بدل است خفقان و توحش را سودمند بود و خوردن
آن مرحاملها را نافع بود و حافظ جنین بود یا بخود داشتن مانع عفونت ها باشد **دفلی** خورزهره
است در فصل خا گفته شد **دماغ** و آن سرد و تر است در دویم و گویند در سیوم خوردن آن
مقوی مثل خون است و مقوی باه اما معده را غلیظ سازد و قی و غثیان پدید آرد و تلیین طبیعت
نماید مصلح وی ابازیر حاره است و صاحب الفاظ گوید بهتر است خصوصا مغز دماغ گنجشک و بره
بسیار باه برانگیزد و بهترین آن ماخوذ از مرغهای کوهی و از مواشی نو بره و گوساله مصلح او
فلفل و خردل و دارچینی و سرکه و بدل مغز ساق **دم الاخوین** او را در فارسی خون سیاوشان
گویند و در هندی رنگ برت خوانند بفتح را و مهمله و سکون نون و وقف کاف فارسی و فتح با و فارسی
و سکون را و مهمله و وقف تا و مثنات تحتانیه فوقانیه آن عصاره قوه الصبغ است و گویند صمغ
اوست و سرد و خشک است در دویم و گویند در آخر اول شکم به بندد و نزف دم را نافع بود
و سحج و شقاق مقعد را سود دارد و حرارت تریه را اخشک نماید و امثال قرحه کنند و صاحب الفاظ
گوید بر در هندی هیرادوکهی گویند و بعضی بقم خوانند بهترین آن چکیده صاف اصلاح چوب او و نباشد
شربت از و نیم درم مصلح صمغ عربی و کثیرا یا بالونه بدل عصاره او یا خس الحمار یا اقاقیا **دندان**
فیل و او را در عربی عاج گویند در فصل عین گفته شد **دواله** اشنه است در فصل الف گفته شد
دوغ سرد و خشک است و گویند سرد و تر است در دویم رفع حرارت و تشنگی کند و شکم به بندد
اصلاح او آنست هر اهن تاب مفه بخورند **دوشاب** گرم و خشک است در اول تحلیل بلغم
نماید و بسیار خوردن او خون را بسوزاند و جرب و خارش در بدن پدید آرد **دیک** و آن مرغ است
و مادین او را دجاج و ماکیان گویند و تا زمانیکه مرغ بانگ نکند مرغ و ماکیان بیضه نیاورد گوشت
بهتر بود و هر دو بتفاوت مراتب گرم و خشک اند در اول و گویند تر در اول و فربهی انها بلیغ

درونج عقربی
چوب در حقیقت

دفلی
کنیر است

دماغ
بهندی بهیجه است

دم الاخوین
بهندی رنگ برت است
و هیرادوکهی نیز گویند

دندان فیل
ماتهی دانت است

دواله

دوغ

دوشاب
...

دیک
مرغ است

و عطسه را مفید بود و بیرا ورا چون بر سینه مالند سرفه خشک را نافع بود و چون در ابزن بکار
دارند و جهه را نرم گرداند و از وسخ و دمه پاک سازد **فصل نهم** از باب دوم مقاله
پنجم از فن اول است در دواها که حرف اول آنها ذال باشد **ذره** سرد و خشک است
در دوم شکم ببندد **ذرورد** تخم گل است در محل ورد در فصل واو گفته شود **ذوخمسه
اوراق** آن غیس است و فنجنکشت نیز گویند در فصل الف گفته شد و گویند غیر این است
لیکن در صورت و عمل مشابه است **ذهب** و آن زر و طلا نیز گویند معتدل است و گویند
گرم و خشک است در اول مفرح و مقوی دل بود و در دهان نگاه داشتن بخر و دهان
را ببرد و خوردن آن دماغ را قوت دهد و حواس را تیز گرداند و چون میل او را در چشم کشند
اجزاء خاک را از چشم آلوده از اثر غبار پاک سازد و چون با طفل دارند کریه کمتر کند شرب
یکقیراط مصلح عسل و مشک **ذیب** و آن گرگ است و استخوان که از سرگین او برآید با ... نوبت
ممزوج ساخته غرغره نمایند خناق را ببرد و طلا کردن نیز نافع بود اگر امعاء او را بخورد
از قولنج ایمن ماند **فصل دهم** از باب دوم مقاله پنجم از فن اول است در دواها که
حرف اول آنها را باشد **رازیانج و رازیانه** بادیان است در فصل با ذکر شد **راتینج**
و آن صمغ صنوبر است گرم و خشک است در اول دوم در مراهم بکار دارند اصلاح جراحت
نماید و بدل او کندر بود و صاحب الفاظ گوید در فارسی زنکبار گویند و آن صنف لحم و مجلی
قروح است بهترین آن سفید زرد مایل در بوی صنوبر مانند مصلح وی اسفیداج و روغن گل و
بدل او قنه و علک البطم با زفت بود **راسن** و او را ابن عرس گویند در الف ذکر شد
راوند و او را ریوند نیز گویند و آن دو نوع است ریوند خطائی و ریوند چینی اما آنکه خطائی
است بهتر بود و چینی ریوند دواب است و آن گرم و خشک است در دوم مفتح و مدر است و مسهل
اخلاط لزجه است اسهال و یرقان و استسقا و حمیات مزمنه و اوجاع جگر و قطره و
فتق و ربو و نفث الدم و درد معده و کبد و اوجاع کلی و مثانه و فواق را نافع بود و طلا کردن

زره
زرورد
ذوخمسه اوراق
برگ ... است
ذهب
طلا است
ذیب
گرگ است
رازیانج
... است
راتینج
کوند صنوبر است
راسن
... است
راوند
ریوند چینی است

او را

تا و کلف و نمش و آثار دم جامد را ببرد و ورم را تحلیل دهد و چون با تخم ریحان بکوفته بخورند
حرقة البول را نافع بود و چون همراه سکنجبین بزوری بخورند قولنج بگشاید و قدر استعمال
از دو مثقال تا دو درم باشد و بدل غاریقون بود و صاحب الفاظ گوید در آن نیز ربیع
است گرم است در سوم و خشک در اول و گویند در دوم و آن مغز بود بهترین در چینی باشد
و بعد از سحق زعفرانی نماید و بعد از شکستن در درونش بگریان کاه ماند و بیرا ریوند بکوبند
و مانند سم است بیشتر را اصلاح در سوراخ ... قدر استعمال از نیم درم تا دو درم و گویند از
دانگی تا یک درم و مصلح صمغ عربی با ماء الهندبا و بدل نیم وزن آن زراوند مدحرج و بوزن آن
ورق گل سرخ و سنبل و گویند زرشک و طباشیر و زعفران بود **رساص ابیض و اسود** و آن
ارزیر و اسرب است در الف ذکر رفته **رب السوس** گرم و تر است در اول و دوم سعال
و تنگی نفس را مفید بود و انضاج بلغم نماید و مصلح سهلات حاده بود و در فارسی عصاره بیک
گویند **رمان** انار است در فصل الف گفته شد **رب سیب** مقوی معده و باه است و معتدل
در حرارت و برودت **رب الرمان** در خواص مثل رمان بود **رب جوز** در جوز گفته شد
رب توت در توت گفته شد **رب سفرجل** معتدل است معده و جگر را قوت دهد و شکم
ببندد و خون باز دارد **رماد عقرب** سرد و خشک است با خاصیت سنگ گرده و مثانه بریزاند
روباه ثعلب است در تا گفته شد **روس الفیل** گرم و خشک است در دوم چون دود بخور
او را بزن خورانند عقیمه شود **روس اکار** آن گرم و خشک است در دوم و گویند تر است چون
عصیر او را در بینی چکانند مالی صیت رعاف باز دارد و چون خاکستر او را در بینی دمند نیز
همین عمل دارد **رو بیان** نوعی از سمک است در فصل سین گفته شود **روباه ترک** عنب الثعلب
است در عین گفته شود **ریگ ماهی** سقنقور است در سین گفته شود **ریحان رومی** اطلی خود را
است در الف گفته شد **رجلة** بقلة الحمقا است در فصل با گفته شد **رتبه خطمی** و ... خطمی
در خا گفته شد **ریباس** در فارسی ریواس و ریواج خوانند سرد و خشک است در دوم دافع

رساص
رب السوس
رمان
رب سیب
رب الرمان
رب جوز
رب توت
رب سفرجل
رماد عقرب
روباه
روس الفیل
روس اکار
رو بیان
روباه ترک
ریگ ماهی
ریحان رومی
رجله
رتبه خطمی
ریباس

حرارت و عطش و قامع صفرا و حابس اسهال صفراویست تنها اگر مر را نافع بود و طول اعلی
رائحه منند بود و منع عفونت نماید و صاحب الفاظ گوید اگر ربوند چینی نخاودست قامع صفرا و مفرح
و مقوی قلب است بهترین وی در فارسی بهشت نیز سازند شراب او بیکوقیه مصلح اترج مربا کلاب [illegible]
اترج یا غوره **ریحان** و اوراست اسفرم نیز گویند بو نیدن او دماغ را قوت دهد
تخم او را اندراشاهسفرم و بذر ریحان و تخم ریحان گویند در فصل با گفته شد **فصل یازدهم**
از باب دوم مقاله چهارم از فن اول است در دواها که حرف اول اینها زا باشد و
زاج و آنرا در فارسی زاک گویند و در هندی کسیس خوانند بفتح کاف و کسر سین مهمله و سکون
یا مثنات تحتانی و در وقف سین مهمله آخر و او را انواع است احمر و ابیض و اخضر اما اخضر
و اصفر را قلقطار و قلقدیس گویند والبحر از زبان هندی باره گویند بفتح با و فارسی و الف
ساکن و در وقف ها هوز لیکن اصح آنست که ابیض تهکری و اخضر و اصفر کسیس الهه باره
و احمر را سوری و زاج کفشگران خوانند و جمیع آن گرم و خشک است بتفاوت مراتب و کاوی
است چون بر جراحت پاشند خون را باز بندد از راه احراق و خوردن آن قرب السم
و ریش سینه و خشونت و سرفه پیدا کند و بیم هلاک بود و مداوا او را الشیر تازه و روغن و لعوب
و اثر باها حرب کشند بس اران لعابات مرلقه دهند و زاج ابیض را چون در آب حل کرده اند
چشم طلا نمایند رمد را ساکن گرداند **زاله** برده است در فصل با ذکر شد **زبد** و آن روغن
تازه بود اگر بروی آتش نهاده باشند در فارسی مسکه و در هندی مکهن گویند بفتح میم و کاف
مشدد و اشمام ها هوز و سکون نون گرم و تر است در اول و گویند معتدل است خوردن
و مالیدن او فربه آرد و وی مرخی و منضج و محلل است بر فرزا نافع بود و سینه را نرم کند و بلغم را
بسهولت بر آرد و تلیین طبیعه نماید و دهن او جراحت را از و سنح پاک سازد و چون از آن حقنه
کنند ضعف لهر و ثقل کرده را ببرد و اکثار او مسهل بود بقوت از لاق و چون او را بسیار خورند
بطلان کننده اشتها و مصلح او سکر و سمیت است **زبدالبحر** کف دریاست سرد و خشک است در دوم و چون در چشم کشند

ریحان — تخم ریحان است

زاج — کیس است

زاله — ژاله است

زبد — مسکه است

زبدالبحر — کف دریا است

بعضی چشم را ببرد و چون بر جراحت پاشند نافع بود و چون با موم و روغن گل بکلف طلا کنند
سود بخشد و در فارسی کف دریا گویند و در هندی سمندر پهین خوانند بفتح سین و ضم میم و سکون
نون و فتح دال مهمله و سکون را مهمله و کسر با هندی و اشمام ها هوز و نون زده و صاحب الفاظ
گوید گرم و خشک است در سوم و گویند در چهارم و گویند سرد است و جای بهترین وی مایل بزردی بود
قدر استعمال از یک دانگ تا یک دانگ و مصلح کثیرا و روغن کدو و بدل حجر القیشور یا بوره ارمنی باشد
زبد القوارير و آنرا در هندی کاچ لون گویند بفتح کاف و الف ساکن و در وقف جیم فارسی و ضم
لام و سکون واو و در وقف نون و برا از خاکستر آبگینه بر آرند و آن گرم و خشک است در سوم
منتهی است در هضم اعانت دهد و چون زنان بخورد دادن رطوبات فاسده رحم را اخراج کرده اند
و اگر حامله بخورد بچه بیندازد لیست جدت اگر درست **زبیب** انگور خشک مطلق را گویند و اکثر این اسم
بر مویز منقا یعنی از انگور دانه دار است استعمال نمایند و آن گرم و تر است در اول و ملین است معده
و جگر را قوت دهد و کثرت اکل او فربه نماید لیکن بشنگ شانه پیدا سازد و در مطبوخات بنفسج
اعانت دهد و چون تخم او را بریان نموده استعمال کنند مقوی معده و قابض شکم بود و در فارسی کشمش
خوانند و صاحب الفاظ گوید گوشت او گرم و تر است در اول و دانه او سرد و خشک است در سوم
ملین و منضج است **زجاج** شربتی زده در م مصلح خیار بادرنگ سنبر با جنس مغز و بدل عناب یا مویز منقا
آبگینه است در الف گفته شد **زراوند** دو نوع است مدحرج و طویل و هر دو نوع گرم و خشک است
در دوم و گویند طویل در سوم ریاح و بلغم را دفع سازد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و ادرار حیض
نماید و سینه را از اخلاط لزج پاک سازد و طویل در تریاقات سموم مقاومت کند و صاحب
الفاظ گوید ملطف و مقطع و مفتح است بهترین وی زعفرانی فربه بود شربتی یکمثقال تا دو درم مصلح او
عسل یا انیسون باشد و بدل زرنباد و قسط و دانگ وزن سنبل و نیم وزن ریوند گویند
بکنیم وزن زراوند طویل است و صاحب اختیارات گوید اترج است **زرنب** و آنرا در هندی
برنهی گویند بکسر با موحده و سکون را مهمله و اشمام ها هوز و کسر میم و سکون یا مثنات تحتانی

زبد القوارير — آبگینه است کاچ [illegible]

زبیب — کشمش است

زجاج — آبگینه است

زراوند — [illegible]

زرنب — [illegible]

زرنباد
کچور کچری است

زرشک
انبرباریس

زردالو

زرد چوبه
الدی است

زرنیخ زرد
هرتال است

زعفران
کیسر است

کرم و خشک است در دوم معده و جگر را قوت دهد و بوی دهن خوش کند بهترین وی تازه و سبز است
قدر مستعمل از وی نیم درم مصلح او جلاب نیکوکرم یا صندل یا دارچینی یا کبابه یا قاقله صغار یا گزرخ
زرنباد وانرا در هندی کچور کچری گویند بفتح کاف و ضم باء فارسی و سکون واو و وقف
راء مهمله و فتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر راء مهمله به یاء مثنات تحتانی زده گرم و خشک است
در دوم و گویند در اول سیوم مفرح قلب و مقوی معده بود و دافع نخ باشد و بوی سیر و پیاز را
از دهن دفع سازد و چون در شب بادی کمالند صداع و درد سر و شقیقه را زائل کند زرشک در رک
انبرباریس است در فصل الف گفته شد زردالو برد و مشمش گویند در فصل میم گفته شود زرد چوبه
در عرب عروق الصبغ گویند و در هندی الدی خوانند بفتح هاء هوز و سکون لام و کسر دال مهمله
به یاء مثنات تحتانی زده و بغیر یا بوقف دال نیز جائز و بجای لام راء مهمله نیز جائز بود گرم و خشک است
در اول سیوم محلل بلغم است خوردن و مالیدن آن بلغم را تحلیل دهد و دم و [illegible] را بکدازد
و برص و بهق را نافع بود و چون او را بر [illegible] بر دندان مالند وجع دندان [illegible] بلغمی بود آنرا
دفع سازد و چون در چشم کشند روشنی بخشد زرنیخ زرد وانرا در هندی هرتال گویند بفتح هاء
هوز و سکون راء مهمله هندی و فتح تاء مثنات فوقانی بالف زده و وقف لام آخذ بهتر
او طبقی براق بود و او گرم و خشک است در سیوم و متعفن است خوردن او کشنده بود علاج او
بقی و شیر تازه و رب انارین و شیره خرفه نماید و در کادی و محرق است چون در میان [illegible]
استعمال نمایند لحم زاید را بخورد و چون همراه آهک بر موی ها استعمال نماید موی را ببرد
شربات هندی گوید محلل است خون بر اورام خبیثه [illegible] طلا کنند بود خصوصا اگر
بر خنازیر مالند البته دفع سازد و نوعی از آن هست سرخ و او را زرنیخ احمر گویند و در هندی منسل
خوانند بفتح میم و سکون یاء مثنات تحتانی و وقف نون و فتح سین مهمله و سکون لام و او
قریب است در افعال به زرنیخ اصفر [illegible] نیم درم مصلح [illegible] باب آب گرم و روغن و شیر تازه
بدل نوره زعفران گرم است در دوم و گویند در اول مفرح و مقوی قلب است مدر و قابض

و محلل

99

[illegible]

زعرور

زفت رومی
صمغ [illegible]

زکار البحر
[illegible]

زنجبیل
[illegible]

و محلل و [illegible] و مخدر و مسکن اوجاع است خلاف آن محرورین را صداع آرد و چون
با شراب بخورند از دیار سکر نماید و خواب آورد و چون تنها از دو درم بخورند خنده قوی انگیزد
و بیم هلاک بود و [illegible] درم البته کشنده بود مفاجات المفرح و چون با شیر خورند زنگ را صاف کنند
و حیض وقت ولادت بخورند تسهیل ولادت نماید و چون در چشم کشند جلاء بصر افزاید و ناخنه را
ببرد و چون شیر او را در مجرای بول گذارند بول بسته را بگشاید و چون در خانه آویزند سام ابرص و
ضفدع در آن خانه نیاید اما خوردن آن مضعف باه و معده باشد و صاحب مغنی گوید در مضعف باه
نیست بلکه مضعف شهوة جوع است بهترین وی تازه سرخ تیز بوی است قدر شربتی نیم درم تا یکدرم و مصلح آن
انیسون و زرشک یا جوارش سفرجل و بدل [illegible] وی [illegible] آن سلیخه بود زعرور سرد
و خشک است در دوم قابض است شکم را ببندد اما نفاخ است مصلح آن زیره و مصطکی باشد
و صاحب الفاظ گوید در فارسی کنبل گویند بهترین وی سرخ رسیده قدر مستعمل از وی سه درم تا پنجاه درم
مصلح وی رازیانه بدل غبیرا زفت رومی گرم و خشک است در دوم و گویند در اول سیوم محلل
و مدمل است طلا کردن آن همراه شحوم تحلیل ماده کند و در مراهم ما جراحت را [illegible]
و سنج را پاک سازد و اگر بر پارچه گذاشته گرم کنند [illegible] را آلوده ساخته بر ضربه و سقطه گذارند
نافع بود و اگر بهمین دستور بر فاده ساخته بر قضیب ببندند [illegible] البته و گویند صمغ صنوبر است نافع نمایند
انگوزه و آن انجدان رومی است و صاحب الفاظ گوید [illegible] نوع است رومی و یابس و رطب است
و مجاز فروج بهترین وی براق صاف پاک و املس بود قدر مستعمل از وی یکدرم تا دو درم مصلح کتیرا و
اسفیداج و کافور و [illegible] و علک البطم و قطران و موم بود زکار البحر وانرا در هندی [illegible]
گویند بفتح راء مهمله و فتح تاء مثنات فوقانیه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو مجهول و
وقف تاء مثنات فوقانیه آن معتدل است و جلای چشم [illegible] و چشم کشند جلا بخشد زنجبیل
گرم است در سیوم و خشک در [illegible] مقوی معده و کبد [illegible]
نماید و حفظ را زیاده کند و ملین طبع است اما تلیین [illegible] از فواکه حادث شود دفع سازد و چون

زنده جاوید
همیشه بهار است
زنجار
زنگار است

بسته بار در سه شبانه روز در شیر تازه گاو بخیسانند بعد از آن در روغن گاو بریان کنند و یک مثقال با نبات بخورند اسهال بلغم را دفع سازد **زنده جاوید** و آن حی العالم است در فصل حا گفته شد **زنجار** در فارسی زنگار گویند گرم و خشک است در اول دوم اکال و مقطع است چون در مرهم بکار دارند گوشت مرده را بخورد و جراحت را پاک سازد خوردن او بدن نشاید در زهر کشند علاج او بقی و شیر تازه بدن و صاحب الفاظ گوید گرم و خشک است در چهارم بهترین وی ماخوذ از معدن مس بود بسیار سبز مصلح وی قی کردن با آب گرم و شیر تازه و روغن تازه و نیز با حرب بدل اقلیمیا و نیم وزن زنجفر یا روسختج بود **زوفا** گرم و خشک است در اول و گویند در دوم زوفا وضیق النفس و سعال بلغمی و زکام بارد را نافع بود و صدر و ریه را از بلغم پاک کند و صاحب گوید که زوفا رطب چرکیست از پر دنبهای میش از پس جمع میشود بسبب گیاهی که در شیر دارد و آن از نوع غاث بقی چون بخورند بسبب حدة و قوة آن شیر و سخ برد بر پشم ایشان جمع میشود و بعضی از رواق بود و آن را برنند و بقوام آرند و گویند هر گاه که اهل آن را بخورند قوت طبیعت اهل دافع [illegible] حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پشم ایشان جمع شود و کثیف گردد آن را از زوفا تر خوانند و این نوع در غایت قوة بود گرم است در سیم [illegible] در اول منضج و محلل و ملین است بهترین وی بسیار چرب بود مصلح ورد و بدل مغز ساق گاو با موم و روغن و لادن بدل زوفا یابس گیاهیست که برگ حنا مانند و بزوفای بصری مشهور است گرم و خشک است در سیم ملطف و منضج مدر قاطع کرمها بود بهترین وی بصری بود که از کوه بیت المقدس که بید آن بر بهترین چهار درم مصلح آن صمغ عربی یا عناب بدل نوتیج و پرسیاوشان و نیم وزن مرزنجوش **زهره** تلخه است جمع گفته شد در فصل تا گفته **زیبق** و او را در فارسی سیماب گویند گرم و خشک است در سیوم و گویند در چهارم [illegible] مصعد او کشنده بود و خام او با دیگر ادویه اگر اندک قدر شیر خواهد بود تنها را زایل کند و چون قدر شش درم از خام او بخورند مرض التوای را نافع بود و چون با خود القبا سرشته را بکشد و چون او را با کوکب سایند و همراه روغن سنجد بر بدن مالند جرب را زایل کند و در هندی

زیتون
چوب سیاه رنگ
زیره
ساذج هندی
پترج است
سام ابرص
کرگدن است
سپستان
لسوره است
سپندان لعید
سرشف است
سداب
در هندی سانول
و ساتری گویند
و حوبی نبیز

پارا گویند و صاحب الفاظ گوید در فارسی جیوه گویند بهترین وی زنده جلو [illegible] استعمال کرده باشد و گوید چنده ... اگر با بس زود بر آید و بلعت بریان نامهای بسیار دارد **زیتون** گرم و خشک است در اول مقوی معده است و محلل بلغم و ملح آن اشتها بیدار آورد آن درخت مشهور رسیده او گرم و خشک است و نارسیده او سرد و خشک است و گویند اطراف و برگ او سرد است در دوم **زیره** و آن کمون است در فصل کاف گفته شود **فصل دوازدهم** از باب حا و جیم مقاله جیم در انواع است در ذرود ثابا که حروف اول آنها سین بود **ساذج هندی** و او را در هندی تنرج گویند بفتح تا و کاف و سکون یا و مثنات فوقانی و فتح را و مهمله و سکون جیم گرم و خشک است در دوم لطیف و مفتح است و قابض و مقوی قلب و دماغ و کبد است خوردن او معده و دل را قوت دهد و فرحت و بوی دهن خوش کند بهترین وی تازه اریکو رنگش زرد بود مایل و روی دیگر مایل بزردی و قوی الرایحه سیاه مانند قرنفل و زود شکننده نباشد قدر استعمال از و یک مثقال مصلح مصطکی با شراب صندل بدل سنبل الطیب یا سلیخه یا تالیسفر **سام ابرص** و قلمون است در فصل با گفته شد **سپستان** و او را در هندی لسوره گویند بفتح لام و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون واو مجهول و فتح را و مهمله و نخاله ما معتدل است در کیفیات اربعه و گویند سرد و تر است در اول ملین صدر و حلق است و سرفه و حرارت که را نافع بود تشنگی می نشاند و تبهای صفراوی را [illegible] بهترین وی پر گوشت شیرین تازه بود ده تا پنجاه عدد مصلح آن بدل عناب بود **سپندان لعید** و آن تخم سرشف است گرم است در دوم و تر در اول و گویند خشک است در اول ملین صدر است و منضج بلغم سعال و ربو را نافع بود و او را در هندی سرسون گویند بفتح سین مهمله و سکون را و مهمله و فتح سین و سکون واو مجهول و اشمام نون **سداب** گرم و خشک است در دوم محلل ریاح و بلغم است و مقوی معده سرد و طبیخ او وجع قولنج ریاحی را ساکن گرداند و نطول بدان صداع بارد را نافع بود و در تریاقیه است که زهر جانوران را باطل دارد و آن گیاهیست در هندی سانول و ساتری خوانند و صاحب الفاظ گوید تر آن گرم و خشک است در دوم و خشک آن در سیوم

وگویند تر آن در چهارم وگویند تر آن در سوم بهترین آن سبز تر بود مقدار یک درم [illegible]
شربت یک درم مصلح او انیسون یا بقلة الحمقا بدل او عناب یا لفاح یا فوتنج یا کشنیز و سلاب
هندی [illegible] در هندی [illegible] و گویند [illegible] و تلخی نیز خوانند و سپستان هم گویند و نوعی که بستانی
و بری و جبلی لیکن بستانی بهتر از بری است سدر و آن درخت کنار است و رق او را
چون بکوبند و بخورند شکم ببندد و چون آن را سر شویند خوره از سر دور برد و آن سرد و خشک است در اول
و گویند تر است برمق نوعی از اسفاناخ است و مزاج بهره [illegible] اندوه و او را ساک
بالک گویند و صاحب الفاظ گوید در فارسی ساک [illegible] گویند سرد است در اول و تر است
در دوم ملین بطن است زهر را فایده بخشد و مصلح او نمک و ابازیر حار است سرکه خل است در جا
گفته شد سرب اسرب است در الف گفته شد برمه و آن را در عربی کحل گویند در کاف گفته
سرطان در هندی کیکره گویند بکسر کاف و سکون یاء مجهول و انضمام نون [illegible] و قف کاف
و فتح راء مهمله هندی و خفاء [illegible] در آتش [illegible] بریزند و مسلول را [illegible] نافع بود و چون او را
محرق با ادویه جالینوس در استعمال نمایند نفث الدم را نافع بود و صاحب الفاظ گوید سه نوع است
بحری و نهری و هندی و در فارسی خرچنگ گویند بحری [illegible] سرد و خشک بود نهری [illegible] سرد و تر
هندی [illegible] و محرق او خشک است بحری [illegible] بود و بهتر نهری از جوی بزرگ [illegible] باشد
قدر استعمال آن یک درم تا نیم درم بود و اصلاح او با ماش [illegible] یا طین قبرسی و بدل او بحری
[illegible] یا سرطان خشک یا صدف یا خزف چینی سعد کوفی و آن را در هندی موته گویند بضم میم
واو مجهول و فتح تا مثناة فوقانیه و خفاء ها گرم و خشک است در دوم ملین بطن و مفرح قلب است
و دماغ و معده را قوت دهد و سده بگشاید و صاحب الفاظ گوید گرم و خشک است در اول
و آن مجفف و مدر و مفتت و منقی و مقوی دل و دماغ و معده بهترین آن کوفی [illegible]
سفید بود از آن شیرازی و هندی و چون سیاه [illegible] فربه بود شربت یک درم مصلح قند و
صندل و انیسون و گویند [illegible] بدل دارچینی و وج سفید آب و سفیده هر دو یکی است و در عربی

سدر — درخت بیر
برمق — بالک است
سرکه — در عربی خل گویند
سرب — [illegible]
برمه
سرطان — کیکره است
سعد کوفی — موته است
سفید آب — سفیده است

اسفیداج گویند در فصل الف گفته شد سفرجل و آن بهی است سرد و خشک است در اول و گویند
سرد [illegible] مقوی معده و جگر است و آب او شکم ببندد و خون باز دارد و معده را قوت دهد
و ثقل او قبض بیشتر نماید و اکثار اکل او مورث قولنج بود و مصلح او با عسل یا گلقند [illegible]
بهترین آن بزرگ رسیده بود شربت از آب او ده درم بود بدل او کمثری باشد سقمونیا و او را
در فارسی محموده گویند گرم و خشک است در سوم و گویند در دوم خوردن او اسهال صفرا کند
بقوت لیکن معده و جگر را بد است و مکرب و مغثی و معطش است اصلاح او آن است که در سیب یا بهی
مدبر نمایند و همراه مصطکی و کثیرا و رب السوس و هلیله زرد مجموعا یا مفردا بکار دارند و قدر استعمال
از نیم درم تا یک درم [illegible] معالجات او در [illegible] گفته شد و صاحب الفاظ
گوید [illegible] مسهل بهترین او انطاکی [illegible] برنگ ابریشم و بمالیدن دست [illegible]
و چون در آب حل کنند مانند شیر نماید شربت بلقراط تا دو دانگ اصلاح او [illegible]
ترشی [illegible] سماق [illegible] قرص [illegible] در سایه خشک کنند
بعد از آنکه در سیب یا پیاز [illegible] مصلح کثیرا یا انیسون و نشاسته [illegible] بادام
چرب ساخته و بدل او سه وزن او حب القرع یا ماهودانه سقنقور سمک ترابی است کم بدل را
میشود گرم و تر است در دوم و گویند در سوم مقوی باه بغایت است و بدل [illegible]
اسقنقور نیز گویند و سر او [illegible] باریک تر [illegible] ابلق [illegible] ماهی [illegible] گویند
و صاحب الفاظ گوید [illegible] در ساحل رود نیل [illegible]
و بچه [illegible] در آب [illegible] سقنقور است چون تازه بود
گرم و تر در دوم [illegible] خشک گردد حرارت او از رطوبت زیاده تر شود و گویند گرم در دوم
و خشک در اول بهترین [illegible] در وقت بهار و موسم هیجان ایشان صید کرده باشند شربت از
گوشت [illegible] مصلح عسل یا انگور یا عدس بدل خصیة الثعلب تنها یا با خردل یا قضیب گاو
خشک بود و نیم وزن تخم زردک بری سکبینج گرم و خشک است در دوم مسهل ماده [illegible] است

سفرجل — بهی است
سقمونیا — در فارسی محموده گویند
سقنقور — ماهی خشکی است
سکبینج — [illegible]

ومنع ماء الصفرا استسقا را نافع بود و چون زن بخور کند دردا او حیض براند و صاحب الفاظ گوید صمغ مانند
انگوزه و در هندی کندل خوانند گرم و خشک است در سیوم محلل و مفتت و ملطف بود بهترین آن
صاف و از بیرون زرد و اندرون سفید بود که از نده و بولس میانه خلیت و قنه و تیز بوی [illegible]
بکدرم با انگبین مصلح رب السوس بدل بار او سفید با نیم وزن جاوشیر با مقل و صبر داشتی اما هر یک
دانگ نیم وزن آن سکر و انرا در فارسی شکر گویند او عصاره قصب السکر است گرم و تر است
در اول و هر چند او را صاف تر کنند حرارت او کمتر شود و با عتدال قریب گردد و چون بحد نبات
رسد معتدل شود و مقوی معده و قلب و مولد دم کثیر است اما سریع الاستحاله است بصفرا و مصلح او
حموضات مثل انار و رمان نیز و بدل آن آلو سیاه یا مویز خراسانی با عسل سلق و آن چغندر است گرم و
خشک است در اول و در رطوبت فضله است بورقیه را از آن تلین بطن کند و مفتح و محلل بود
صاحب یرقان را الیه مند سر را نافع بود احتباس بطن را و چون بدان سر را بشویند موی را قوت دهد و
و قمل را بکشد و نخاله را ببرد و مجلی و ملطف بود مصلح او خل و بدل او شلغم باشد سلقون و انرا
در هندی لوده گویند بضم لام و سکون واو مجهول و فتح دال مهمله و وقف ها و هو گرم و خشک است
در اول محلل بلغم است چون در ادویه چشم کنند جلا در چشم دهد سلیخه گرم و خشک است در دوم و
مقوی و منقی دماغ است و در هندی تج خوانند بفتح تا قرشت فوقانی و سکون جیم و شانور [illegible]
گویند او قابض است همراه جوارش [illegible] شکم ببندد و [illegible] استطلاق را نافع بود
و مجفف و ملطف و مدر و مفرح باشد بهترین آن سرخ [illegible] تمام عفص و حب [illegible] کنند [illegible]
لحم مانند و در از قصبه [illegible] مانند فرفه [illegible] مصلح کتیرا یا الک بدل دار چینی [illegible]
و گویند کهیلی است سلطان الاشجار در فارسی درخت ذکریا و در هندی سرس گویند بفتح سین
مهمله و کسر آن و فتح را مهمله آورده در هند درخت معروف و مشهور است گرم و تر است در
دوم تخم او را چون مقشر کنند و در آب بمقدار نخود گوی ببندد و هر روز صبح و شام یک حب
بخورند خنازیر را دفع سازد و چون تخم او را با آب در چشم کشند جلا چشم دهد سماق سرد و

سکر: شکر است
سلق: چغندر است
سلقون: لوده است
سلیخه: تج است
سلطان الاشجار: درخت سرس است
سماق: تخم درختی در هندی [illegible] گویند

۱۰۲

در دوم و گویند خشک در سیوم مسکن صفرا و عطش است و قابض است شکم ببندد و خون
شکم باز دارد و مضمضه با آب آن وجع دندان کرم را تسکین دهد و او مقوی معده است خوردن او
بحرورین اشتهای طعام آرد و غثیان را دفع سازد و چون در ادویه خضاب استعمال نمایند
موی را سیاه کند و بهترین وی سرخ تازه بود مصلح آن مصطکی و بدل او حماض اترج باشد و
گویند [illegible] سمن و آن روغن است گرم و تر است در اول [illegible] و ملین
حلق و سینه را نرم گرداند و چون همراه لوز و عسل خورند عمل تریاق نماید مر سموم را و اکثار
اکل او ضعف معده پدید آرد و قدر استعمال از وی ده درم تا چهل درم [illegible] و بهترین آن
تازه بود مصلح جمیع مقویات معده و انار و بدل او مسکه [illegible] سمک و آن ماهی است و بهترین وی
آنست که صغیر بود و از آب جاری آورده باشند و تازه بود و آن سرد و تر است در اول باه را برانگیزد و
عطش پدید آرد بواسطه حدوث خلط غلیظ [illegible] و سمک مملح گرم و خشک است در اول و دافع
بلغم است و اما ماهی [illegible] سریع العفونت بود و قریب الاستحاله بسوی مواد ردی الجوهر و دفع مضرت
آن [illegible] با گلقند کنند و مقوی [illegible] مستحکم گرداند و [illegible]
[illegible] مالند نافع بود [illegible] از سمک [illegible] گویند [illegible]
باه قوی تر است و صاحب [illegible] گوید اگر سر ماهی [illegible] سائیده با طراف دم او را
ریخته [illegible] مرض را زایل نماید [illegible] و در هندی [illegible]
[illegible] گویند مصلح او عسل و روغن بادام و فلفل و بعد از [illegible] شراب [illegible] سم الفار
و آن سم معدنی است سفید و زرد [illegible] چون موشان بخورند بمیرند و نیز کشنده جمیع جانداران است
علاج او قی و شیر تازه و دوغ نماید و شربات هندی گویند [illegible] جمیع حمیات است و بعمل
احراق جید بمقدار برنج دهند قی آرد و تب زایل گرداند و مزاج او گرم و خشک است در سیوم
و در فارسی برگ توس خوانند و در هندی سنبل الکهار سماروغ کمات است در فصل کاف
گفته شد سمسم حل است در فصل حا گفته شد سنبل الطیب و انرا در هندی جهر گویند بفتح جیم

سمن: روغن زرد است
سمک: ماهی است و در هندی [illegible] گویند
سم الفار: سنبل کهار است
[illegible]
سماروغ
سمسم: کنجد است
سنبل الطیب: [illegible] است

واشمام ها و سکون زای معجمه گرم و خشک است در اول خوردن آن دل و دماغ و جگر و معده را
قوت دهد و بوی دهان خوش کند و بهترین آن سوری تازه است که خوشبوی چون شعد
انقرکو حک خارشت و مجفف زبان و جرب نمایند بوسیش در دهان دیر کاند شربتی نیم درم مصلح کتیرا
یا طباشیر بود بدل آن در وزن آن اذخر یا بکوزن ساذج هندی یا بکنیم وزن اذخر و نیم
وزن ساذج و مصطکی سندروس گرم و خشک است در دوم چون با آب بخورند شکم را بسهال
باز دارد و آن مجفف است بهترین وی صافی بود و آن قسمی از کهربا است و از آن روغن جلا
سازند شربتی نیم مثقال مصلح وی بوزیدان و بدل کهربا و لک باشد و گویند گرم و خشک است در اول
بضم اول و گویند بفتح اول و اشمام نون و سکون دال مهمله و ضم رای مهمله و سکون واو و بفتح سین
سنا گرم و خشک است در دوم و گویند در اول سیوم مسهل صفرا و بلغم سوخته است بهترین وی
مکی بود و حجازی و برگهای موزر ماند و برگش از هر دو طرف املس و سبزی مایل بزردی بود و پاک
از چوب و خس مبرا و گویند بعون تر رهم اوست شربتی از چهار درم تا هفت درم در مطبوخ و از
یک درم تا سه درم در سفوف و گویند مسهل هر چهار خلط بود و غوص در مفاصل کند در عمق بدن و عرق
و وجع مفاصل و نقرس را نافع بود و میجان [illegible] و صداع کهنه را سود مند بود و بثورهای جرب [illegible]
دفع گرداند و چون با روغن زیت بپزند و بیاشامند درد پشت و ورکین را سود دهد و خلط خام
و مضر بود به مثانه مصلح وی هلیله زرد و [illegible] و صمغ عربی و کتیرا و اجاص و تمر هندی بدل وی سنگ
رامسخ گویند جنس سنگ است و خاصیت [illegible] دارد و لیکن در خضابات چون داخل کنند
در سواد [illegible] عجیب الفعل است سنگ بصری [illegible] است در [illegible] گفته شد سنگ یشم [illegible]
سنگ آهن ربا حجر مقناطیس است هر دو در فصل حا ذکر شد سورنجان گرم و خشک است
در اول دوم وان تریاق مفاصل است خوردن و طلا کردن آن اوجاع مفاصل و نقرس
و عرق النسا را سود مند بود و مسهل بلغم بخار اعضا و مانع باشد انصباب را باطراف ماووف
و در دور رطوبت [illegible] است باه برانگیزد بهترین وی سفید اندرون و بیرون باشد فارسی لعبت بربری

سندروس
صمغیست مانند کهربا

سنا مکی
و گویند بعون ترور

سنگ [illegible]
جنس سنگ است

سنگ بصری
توتیا است

سنگ [illegible]
سنگی است [illegible]

سنگ آهن ربا
هندی چمک [illegible]

سورنجان
لعبت بربری است

و گویند مصلح او شکر تبری کتیرا و زعفران و فلفل و زنجبیل با پنج سورنجان و بدل او [illegible] دو دانگ
وزن آن افتیمون و ده یک آن خربق سفید در وجع مفاصل بوزن آن ورق حناء و نیم وزن
مقل الیهود و گویند حب النواب یا بوزیدان و شیطرج باشد سوسمار وا زاد در هندی گله گوه
گوه گویند بفتح میم و کاف فارسی و سکون رای مهمله و ضم کاف فارسی و سکون واو مجهول و [illegible]
ماده مور جانور است مشابه بصاح و در خاصیت قریب او ست گرم و تر است در دوم چون
پیه او را بر بدن مالند اعصاب را نرم کند و از آفت سرما محفوظ دارد و چون [illegible]
انعاظ قوی آرد و محکم کند سیماب زیبق است در زا گفته شد سیسالیوس گرم و خشک است
در دوم مقوی طبیعت است چون در تریاقات داخل کنند با سموم مقاومت نماید و چون
در ایارجات داخل کنند ماده مرجیه را اخراج گرداند سیاه دانه شونیز است در فصل شین گفته
شود سیب در عربی تفاح گویند در فصل تا گفته شد سیم نقره است در فا گفته شد سیر ثوم است
در فصل ثا گفته شد فصل سیزدهم از باب دوم مقاله [illegible] از فن اول است در دواها
که حرف اول انها شین است شاهترج در فارسی شاهتره گویند در هندی پت پاپڑا
خوانند بکسر باء فارسی و سکون تاء مثناة فوقانی و فتح باء فارسی و سکون الف و فتح باء
فارسی و فتح راء هندی بالف زده سرد است در اول خشک است در دوم و گویند گرم و خشک است
در اول نزد اطبا هند معتدل است در کیفیات اربعه مقوی معده و مفتح سدد و ملین بطن است
و در صفا دم عجیب الفعل است خوردن آن و جرب و بثورات و امراض صفراوی و دموی را
سود مند بود بهترین آن سبز تازه و تلخ و قوی [illegible] مستعمل از آب آن نیم رطل تا
دو ثلث رطل و خشک وی در مطبوخ تا ده درم و در غیر مطبوخ تا هفت درم مصلح وی لیمو و [illegible]
و بدل نیم وزن سنا مکی و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد در تبها کهنه شادنج
بهترین آن عدسی و مغمول بود سرد و خشک است در سیوم قابض و جالی است در [illegible]
شکم ببندد و خون باز دارد و در ادویه عین جلا چشم دهد آن مجفف است و [illegible] مایل [illegible]

سوسمار
ملکوه است

سیماب
پارا است

سیاه دانه
کلونجی است

سیب
[illegible] است

سیر
لهسن است

سنگ [illegible]

شاهتره
پت پاپڑا

شادنج

[illegible]

و صاحب الفاظ گوید مرزنجوش گرم است در اول و خشک در دوم و بعضی سرد است در اول
و زود شکن بود شربتی نیم مثقال مصلح وی عصاره زرشک و بدل آن هم وزن او فنجنگشت و
چهار دانگ وزن آن توتیای کرمانی یا حجر مقناطیس باشد شاه افسر اکلیل الملک است
در فصل الف گفته شد شاهسفرم ریحان است در فصل را گفته شبرک در هندی ...
گویند و آن خفاش است در فصل خا گفته شبرم از جمله یتوعات است و جمله یتوعات
گرم و خشک اند در سیوم و مسهل بلغم و صفرا و نافع الم مفاصل بود و استسقا را فایده مند و صاحب
الفاظ گوید در هندی ... گویند بهترین وی سبک بود و رنگ پوست سرخ مایل بزردی و مستعمل
دانگی و گویند از نیم درم تا یک درم و مصلح در سرکه یا در شیر خیسانیدن و بدل آن هم وزن او ماذریون
یا قثاء الحمار بود شبکادی گویند زاج سفید است لیکن صحیح آنست که زاج سفید دیگر است آن را
... گویند و بر آتش گداخته میشود و شبکادی گداخته نشود و این در هندی پهنکری گویند بفتح
بای فارسی و اشمام های هوز و سکون تا و هندی و فتح کاف و کسر راء مهمله و سکون یا ...
تحتانی گرم و خشک است در اول و دوم چون بسوده بر زخم پاشد خون را قطع نماید و چون در بغل مالند
بوی بغل را دفع سازد و چون سوخته در سنونات استعمال نمایند بیخ دندان را محکم کند و لثه
دامیه را فایده دهد و خون باز دارد و چون در بینی دمند رعاف را ببندد و در نفث الدم
مقدار قیراطی اگر همراه دیگر ادویه پاره پاره بدهند حبس دم کند بعمل احراق مصلح وی سکر و کتیرا
و شکر و لعابات و بدل آن نمک تلخ و نمک سیاه هم وزن بود شبت و آن را در فارسی و هندی
سوده گویند بضم سین مهمله و سکون واو مجهول و فتح دال و واو دوم و خفا های از جمله بقولات است گرم و
خشک است در دوم و گویند گرم و تر است و در رطوبت فضلی است خوردن آن نفاخ
بود و اخلاط غلیظ پیدا نماید و مضر بود ببصر و صاحب سلعه را و چون او را در روغن کنجد
بریان کنند و آن روغن را در تشنجات استعمال نمایند نافع بود و تخم او را بزر الشبت گویند
در فصل با ذکر شد و مستعمل تا دو درم مصلح وی ... نقل یا لیمو یا عسل یا شلغم بدل هم وزن ... همان

شاه افسر اکلیل الملک
شاهسفرم تخم ریحان
شبرک ...
شبرم
شبکادی پهنکری است
شبت سوده است
شجرة البق سفیدار است ...

ایضا بار بهه مقدار فلفل حب سازند و تا هفت روز یک حب هر صباح بزن دهند
رطوبت از رحم او جاری شود و حیض بسته نگشاید و خوردن آن مضر بود بمعده و در حسم(؟)
صاحب الفاظ گوید محرق و مقرح است مصلح آن قی کردن باب گرم و روغن گنجد و خوردن
شوربای چرب با روغن و مرغ بدل آن نوره و اشنان و صابون القاف چوبک اشنان است
صدف در هندی سیپ گویند بکسر سین مهمله و سکون یا و اشباع تحتانی و وقف بای فارسی سرد و خشک
است در دوم قریب است بخاصیت مروارید قوت دل و دماغ دهد و چون سوخته در چشم کشند یا بیاض
سوده بر حوالی چشم طلا کنند معده را قوت دهد و چون او را سوخته بر دندان مالند خون رفتن باز دارد
و دندان را روشن گرداند و صاحب الفاظ گوید سرد است در اول و خشک در دوم و مجفف بهترین آن
سفید که در آب شیرین باشد شربت از وی یک مثقال و از آب او سه درم مصلح عسل یا عناب بدل او فرنج
یا گهربا صعتر گرم و خشک است در دوم خوردن او تلطیف و تحلیل ریاح و نفخ نماید و طعام غلیظ را
هضم کند و معده را از رطوبات خشک گرداند و ادرار بول و طمث نماید و قوت باصره بیفزاید و
وجع الورک را نافع بود و آن جانوریست شکاری و در فارسی چرغ گویند بفتح جیم فارسی
و سکون راء مهمله و غین معجمه زده صمغ عربی در هندی گوند ماکوری گویند بضم کاف فارسی و
سکون واو مجهول و اشمام نون و وقف دال و آن را او عهابات صاحب الفاظ گوید صمغ عربی
دیگر است صمغ الاجاص است سرد و خشک بود در دوم و گویند تر است سینه و حلق و ریه را نرم دارد
و بحة الصوت را نافع باشد و او از بکشاید و سرفه را الوده مند بود و اصلاح دوا و حاره نماید
و بریان آن شکم را ببندد صمغ آلو گرم و خشک است در دوم و گویند معتدل است چون با سرکه
طلا کنند قوباء خشک ریشه را نافع بود و آن مفتت و مدمل قروح است بهترین آن ماخوذ از درخت
کهنه باشد صمغ زمانی و آن را در هندی گوند ذاکه گویند بفتح دال هندی و اشمام های هوز بالف
و وقف کاف سرد و خشک است در دوم و گویند خشک است در سیوم و در و غایت قبض است
اسهال شکم و جریان منی را نافع بود و رطوبت سایله را از رحم باز دارد و در علل ضیق النفس(؟)

صدف سیپ است
صعتر ... از آن جرغ گویند
صمغ عربی گوند ماکوری
صمغ الو
صمغ زمانی

صندل
چندن است

اثر تمام دارد صندل و آن سه نوع است سفید و سرخ و زرد و سفید را در هندی چندن گویند بفتح
جیم فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله بنون زده و سرخ را رکت چندن گویند بفتح را مهمله و
سکون کاف و وقف تا مثنات فوقانی و با الفاظ مذکوره و زرد را در هندی پلاکیر گویند بفتح میم و
کسر لام بالف زده و کسر کاف فارسی و یا مثنات تحتانی زده و وقف را مهمله و هر سه نوع سرد
و خشک است طلا کردن آنها صداع حار و التهاب را نافع بود و صندل سرخ را ورام حار و [illegible]
بر خورد موی نیز نافع بود صندل زرد و سفید مقوی معده است و سفید خاصة مقوی دل و دماغ نیز
بود خوردن و بوئیدن آن خفقان و ضعف دماغ ببرد و مقوی قلب است بهترین آن مقاصری بود
قدر مستعمل نیم مثقال مصلح جلاب شکر طبرزد بدل آن اشنه یا قرنفل است فصل یازدهم در دواها که
حرف اول آنها ضاد باشد صبغة الدجاج کفتار است چون تمام او را با شبت و نمک و روغن زیت
در آب پزند چندانکه مهرا شود پس در آب آن نشینند فالج و وجع المفاصل را ببرد و او گرم و خشک است
در دوم و او را در هندی جرک گویند بفتح جیم و را مهمله و سکون کاف و اشمام ها ضفدع و آن
وال غوک است گرم است در سیوم و خشک در اول چون پیه و دماغ او را بر قضیب کالند محکم کند
و خوردن از جمله سمیات است در سموم ذکر کرده شود و در هندی دادر و مینڈک گویند ضیمران
و او را شاه اسپرغم گویند و آن ریحان است در را گفته شده و بعضی گویند ریحان دشتی است
او را تمام خوانند و قوت است بخاصیت ریحان بستانی در [illegible] گفته شود ضب گویند بچه
او را اول بزاید او را حسل میگویند و بعد از آن غیداق خوانند و بعد از آن مطبخ و بعد از آن جحم
و چون تمامی رسد ضب گویند و در فارسی سوسمار خوانند و در هندی گوه و آن گرم و خشک است در اول
[illegible] مجلی است بهترین [illegible] مصلح او [illegible] بود ضبر درخت جوز بوا است در جیم گفته شد
ضرس العجوز در فارسی خسک گویند در فصل خا گفته شد ضرع فارسی پستان هندی چوچی خوانند بهترین
او ما خود از حیوانی [illegible] بسیار [illegible] ضرم اسطوخودوس است در الف گفته شد
ضرو نوعی از حبة الخضرا است گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم قابض و مجفف [illegible] تازه

صبغة الدجاج
کفتار است

ضفدع
مینڈک

ضیمران
تخم ریحان

ضب
گوه

ضبر
درخت جوز

ضرع
پستان

ضرم
اسطوخودوس

ضرو

ضفار

107

ضغابیر الجن
خرنوبه است

ضغبوس
خرزه است

طالیس فر
طالیس پتر

ضغابیر الجن در فارسی پرسیاوشان گویند و در با گفته شد ضغبوس در فارسی خرزه مار شید و را
گویند و در فصل خا گفته شد فصل شانزدهم در دواها که حرف اول آنها طا باشد طالیس فر
در هندی طالیس پتر گویند بفتح تا مثنات فوقانی بالف و کسر لام و سکون یا مثنات تحتانی
و وقف سین مهمله و فتح با فارسی و ضم تا مثنات فوقانی مشدد و را مهمله زده گرم و خشک است
در دوم و ملطف اخلاط است و مقوی اعضا باطنه و مرکب را لیونانی و صاحب الفاظ گوید که
پوست درخت زیتون هندی است شکم ببندد شربتی یک مثقال مصلح عسل بدل بسپاسه بود
بدل او سنبل الطیب و نیم وزن سادج یا بقل و اهیل سادی یا چهار دانگ وزن آن
کمون و نیم وزن اهیل یا بوزن آن غذیه و نیم اسپاسه بود طاخک در فارسی بار درخت گویند
و در هندی [illegible] خوانند سرد و خشک است در دوم محلل و ملطف و جلا است و چون تخم او را
با [illegible] حنظل [illegible] سازند بواسیر [illegible] نفع عظیم بخشد و چون در مراهم استعمال کنند
[illegible] جراحت پاک سازد و [illegible] قرحه نماید و چون صرف [illegible] ما بشامند [illegible] و بثورات
درخ باده را نافع است و چون او را با آب [illegible] قرص [illegible] عسل [illegible] بثورات
سوداوی [illegible] از جراحت پاک ساخته زود خشک گرداند و [illegible] اقراص ساخته
در روغن کنجد بسوزند و از روغن را در مراهم بکار دارند جراحت نار فارسیه را نفع کثیر بخشد و بدل
آن [illegible] بود و مصلح آن روغن گاو است و جمیع امراض صفراوی و دموی را نفع کثیر بخشد طاوس
در هندی مور گویند بضم میم و سکون واو مجهول و وقف را مهمله گرم و خشک است در دوم و گویند
گرم در سیوم و خشک در اول زهره او جلا دهنده بصر است و اگر ریشهای پر او را از در میان [illegible]
کردمی بر مثل ابریشم مقرض ساخته همراه عسل قدر یک دانگ [illegible] بار دارد طباشیر
در هندی بنس لوچن گویند بفتح با موحده و سکون نون و وقف سین مهمله و ضم لام و سکون
واو و فتح جیم فارسی بنون زده سرد است در دوم و خشک است در سیوم مقوی معده و قلب
است و قابض لطیف است شکم ببندد و اسهال صفراوی را نافع است و منع انصباب ماده صفراوی

طاخک
بار درخت [illegible]

طاوس
مور است

طباشیر
بنس لوچن

نماید از معده و التهاب معده را فرو نشاند و خلفه را سود مند بود و خفقان و توحش و کرب و عطش و
و حمیات حاده را سود مند بود طرثوث اشتر خار است در فصل الف گفته شد و صاحب الفاظ گوید
ار موب درخت اشق است طرفا سرد و خشک است در اول و محلل است و گویند گرم است مایل
به برودت طبیخ او را چون بخورانند طحال را نافع بود و چون بدان مضمضه نمایند وجع دندان را
سود مند بود و چون کوفته از چوب او حلوا سازند و بر صلابت طحال و معده بندند فایده بخشد
و در فارسی درخت گز و در هندی جهاو و القابض و مجفف است بهترین او آنچه از آب دور تر باشد
قدر مستعمل نیم درم مصلح روغن بادام یا عسل و بدل آن غدیه یا گلنار بود طراثیث سرد و خشک است
در دویم شکم به بندد و نزف دم از هر موضع که باشد باز دارد و جمیع سیلان رطوبات را نافع بود
و اعضا را قوی گرداند چون در ادویه جرب کم استعمال نمایند و صاحب الفاظ گوید در فارسی ایل
بهترین آن سفید بود و شربتی یک مثقال مصلح کتیرا و بدل نیم وزن آن پوست بیخ توت و نیم وزن
آن عفص و ده یک آن صمغ عربی یا جلنار یا جهت بلوط بود طلا ذهب است در ذال گفته شد و صاحب الفاظ
گوید در فارسی خر کهن و نیز معز در زر و نیز فیروزی و اروی را بر آب رقیق که بمالند طین ارمنی و انرا گل ارمنی
نیز گویند سرد و خشک است در سوم و گویند سرد در اول و خشک در دویم قابض است شکم به بندد و
خون باز دارد و منع عفونت اخلاط کند و چون در نواحی قرحه طلا کنند منع سعی اکاله نماید و خواص
آن طواعین و بثور دموی را فایده بخشد و خشک باشیدن آن بخفیف جراحت نماید الباسا و صاحب الفاظ
گوید گلیست تیره رنگ بهترین آن در دوم ... و بعد از سحق چون بر زبان نهند بچسبد مصلح کلات و بدل طین
طین قبرسی مثل طین ارمنی است لیکن در دفع طواعین ناقص است طین مختوم قریب است به نجاحت
طین ارمنی است اما در دفع سموم ابر اعمل بالغ است در تریاقات بکار دارند و زنگ تواند
املس است و صاحب الفاظ گوید گرم است مایل به برودت قابض و مفرح و مقوی قلب و حابس دم
و بدل مثل خود در عمل تریاق بصغر اله و در قبض چون مغره یا طین ارمنی و خون بر کوبعی باشد
فصل [illegible] در دواها که حرف اول انها طا باشد طلف المعز چون او را بسوزند و بمالش که طلا کنند

طرثوث
جوانسا
طرفا
در فارسی گز
و هندی جهاو
طراثیث
طلا
طین ارمنی
طین قبرسی
طین مختوم
طلف المعز

داء الثع

داء الثعلب را ببرد و چون با سرکه بخورند بول الفراش را نافع بود و پیه آن مجفف است سرد و خشک بود
در سوم و در فارسی سم بز گویند بهترین وی سخت صلب بود و مصلح وی زبد و بدل آن شاخ بز بود
طلف البقر چو او را در خانه دود کنند هوام بگریزند طلف البقر ضیان یاسمین است در فصل یا گفته
شود و صاحب الفاظ گوید یاسمین بریست که گل کوچک دارد و در هندی جاهی جوهی خوانند
گرم و خشک است در سوم و محرق و کاوی است مصلح وی روغن گل و بدل آن دفلی و غسل باشد
طلیم در فارسی دیگر نعام گویند و آن جانوریست که قوانص او اسهال بطن را نافع است
و گویند شتر مرغ است طغرا بفتح اول و سکون فا و را مهمله و الف و طغیره بفتح اول و کسر ثانی
هر دو اسم بود مینه برست در فصل فا بجای فودنج گفته شد طخف بفتح اول و ثانی و سکون با تحتانی و
فتح را مهمله و ضم فوقانی و سکون لام و فتح عین مهمله و ضم جیم و سکون ذال معجمه خار خسک است و در هندی
گوکهرو خوانند سرد و خشک است در فصل خا ذکر شد فصل ... از باب دویم مقاله دویم در
اول است در دواها که حرف اول انها عین باشد عاقرقرحا گرم و خشک است در دویم و گویند
امراض بلغمی را سود مند بود و چون بر دندان مالند وجع دندان را که از سردی بود ساکن گرداند
و لثه را محکم کند و طلا کردن آن ... و چون در ادویه ملذذات جماع استعمال نمایند لذت
تمام دهد و محلل و جاذب و ملطف است بهترین آن تیز محرق گزنده زبان و فربه غلیظ و بعد از شکستن
درونش سفید باشد شربتی دو دانگ مصلح مویزج یا رب السوس و بدل در غرغره فودنج و در منع
معده راسن یا دار فلفل و غیره ... عاج دندان فیل است در فصل فا گفته شد عدس در هندی
مسور گویند بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و ... را مهمله سرد و خشک است در اول و گویند
معتدل است مایل بحرارت و پوست او امراض ... را نافع بود و غرغره بطبیخ او خناق و ... را فایده بخشد
لیکن خوردن آن سودا انگیزد و مضر بود به بصر و مصلح او شعیر است و وی تقاتیل بول و حیض نماید
و خون باز دارد از راه پوست و قبض ... و در سبوسات ... و امثال اینها را سود دارد و چون
بر جراحت افشانند خشک سازد و صاحب الفاظ گوید در فارسی نوبانی سرخ گویند بوستادو

طلف البقر
سم گاو
ضیان
گل جاهی جوهی
طلیم
طغرا و طغیره
طخفرة البحور
گوکهرو است
عاقرقرحا
اکرکرا
عاج
عدس
مسور است

گرم در اول و بعضی سرد در دوم و گویند در اول و خشک در سیوم نفاخ و قابض بهترین آن سفید و بی دار
رز و دو بجنه نبود و در آب سیاه نشود مصلح رازیانه و صعتر و بدل ماش ماش یا باقلا بود عروسک پس پرده کاکنج
و او را حب الکاکنج نیز گویند در فصل حا گفته شد عرق گل ماء الورد است در میم گفته شود عرق بید مشک و آن
ماء الخلاف است نیز در میم گفته شود عروق الصبغ زرد چوبه است در فصل زا گفته شد و صاحب الفاظ گوید
دو نوع است بزرگ او زرد چوبه و خرد او مامیران و در فارسی دار زرد و زرد چوبه و در هندی هلدی
گرم و خشک است در سیوم و در دوم محلل و ملطف و مدر بهترین وی سخت شکننده شربتی درم و
مصلح قرص کافور بدل هم وزن مامیران یا نیم وزن عاقرقرحا بود عروق الارض خراطین است در فصل
خا گفته شد عرطنیثا گرم و خشک است در اول سیوم مدر و مفتح است حیض و بول براند و تسهیل ولادت کند
و حمل بیندازد و امراض بارده بلغمی را سودمند بود و او را خاصیت عجیب است چون دود او را به دماغ رسانند
درد ساکن کند و در فارسی چوبک اشنان گویند و بدل زراوند طویل یا فودنج یا دانه اترج عسل در فارسی
در فارسی شهد گویند و آن گرم و خشک است در اول و گویند تر است غسال و جالی و منقی بدن و
قروح است و مفتح و جاذب و مانع عفونت است خوردن آن قوت معده و اشتها آرد و چون در چشم
کشند ظلمت بصر را نافع بود و تلیین شکم کند صاحب الفاظ گوید در هندی مهود مد گرم و خشک است
در دوم بهترین آن صادق الحلاوه خوشبوی لعید مایل بسرخی ربیعی بعد از آن صیفی شربتی دو وقیه
و در معجون دو برابر ادویه تا سه مصلح انار و حماض اترج و در بوب فواکه و خل بدل سفیج ترنجبین
عشبه مغربی گرم و خشک است در دوم و گویند گرم در اول و معتدل در رطوبت و یبوست
در اصلاح دم و تسکین اوجاع و تحلیل بلغم بغایت مناسب است و بهترین وی باریک ساق
و نو باشد عصفور کنجشک است گرم و خشک است در اول دوم لحم و دماغ او بغایت تقوی
باه و دماغ است و صاحب الفاظ گوید در هندی چریا و چکری گویند و آن گرم و خشک است در سیوم
بهترین آن فربه خانگی در همان زمان صید کرده باشند عصفر گل قرطم است و او را در هندی
کسنبهه گویند بضم کاف و سین مهمله و سکون نون و اشمام با بموحده مفتوحه مع وقف و خفا ها

عروسک پس پرده
کاکنج است
عرق گل
گلاب
عرق بید مشک
بید مشک
عروق الصبغ
هلد است
عروق الارض
کنجوه است
عرطنیثا
عسل
شهد است
عشبه مغربی
بهمین نام مشهور است
عصفور
چریا و چکری
عصفر
کسنبهه است

گرم و تر است در اول و او را در ادرار بول خاصیت عجیب است چون در آب بجوشانند و آب
به دلو بول بکشاید و وی منضج است حب را و ورم بلغمی مفید بنجه گرداند با تحلیل و بعد از آن تحلیل
در فارسی خسک و در هندی گوکهرو گویند بهترین وی سرخ تازه بود و مصلح وی عفصه و بدل آن بزر بره
الملح با آرد شعیر عصاره خشخاش افیون است در فصل الف گفته شد عصاره غافث در فصل
غین معجمه غافث گفته شود عصاره لحیة التیس گرم و خشک است در اول و گویند معتدل است حابس دم
محلل و مانع نقص بود و در حضیض افشرده درخت ریش بزی بهترین وی تازه بود و بدل آن اقاقیا باشد
عصاره قرظ اقاقیا است در فصل الف گفته شد عفص مازو است در فصل میم گفته شود عقرب
و او را در فارسی کژدم گویند مار او را چون بخورانند سنگ مثانه بریزاند و چون روغن او را بر عانه
مالند نیز همین عمل کند و در هندی بچهو گویند سرد و خشک است بهترین وی نر باشد و آن ضعیف و لاغر
باشد و نیش او بطبر بود و سوخته شربت از سوخته او یک دانگ و مصلح دوا الحلتیت و بدل جون
نیش او عقیق سرد و خشک است در اول و گویند معتدل است چون او را در ماکولات استعمال
نمایند قوت دل و معده دهد و چون با خود نگاه دارند دفع غم کند و بهترین وی باشد
سرخ شفاف شربت از نیم درم مصلح لحم کدو و بدل او کهربا عنبر و او را انواع بسیار است سیاه
و سرخ و سبز و اشهب بهترین وی اشهب بود و جمیع انواع گرم و خشک است
در اول و گویند تر است مقوی دل و دماغ و حواس و اعضای اصلی است و در تفریح و تقویت
قوت هیچ خبری بدان نرسد و چون بخور کنند درد سر و شقیقه و صداع که از خلطهای سرد خیزد زایل کند
و اگر مقدار دانگی بخورند همین عمل کند و صاحب الفاظ گوید بهترین او اشهب سپید سبک است شربت
دانگی مصلح آن صمغ عربی یا بوئیدن کافور و خیار بدل او دانگ وزن آن مشک و دانگی
و دانگی زعفران یا بوزن آن مشک و مرو زعفران عناب سرد است در اول و معتدل
در رطوبت و یبوست ارسطو گوید که آن علت صدر و حلق است سرفه را نافع بود و درد گلی و ریه و مثانه
را سودمند بود و ذات الجنب و خشونت را دفع سازد و صفا دم نماید و جرب و حکه و دموی را

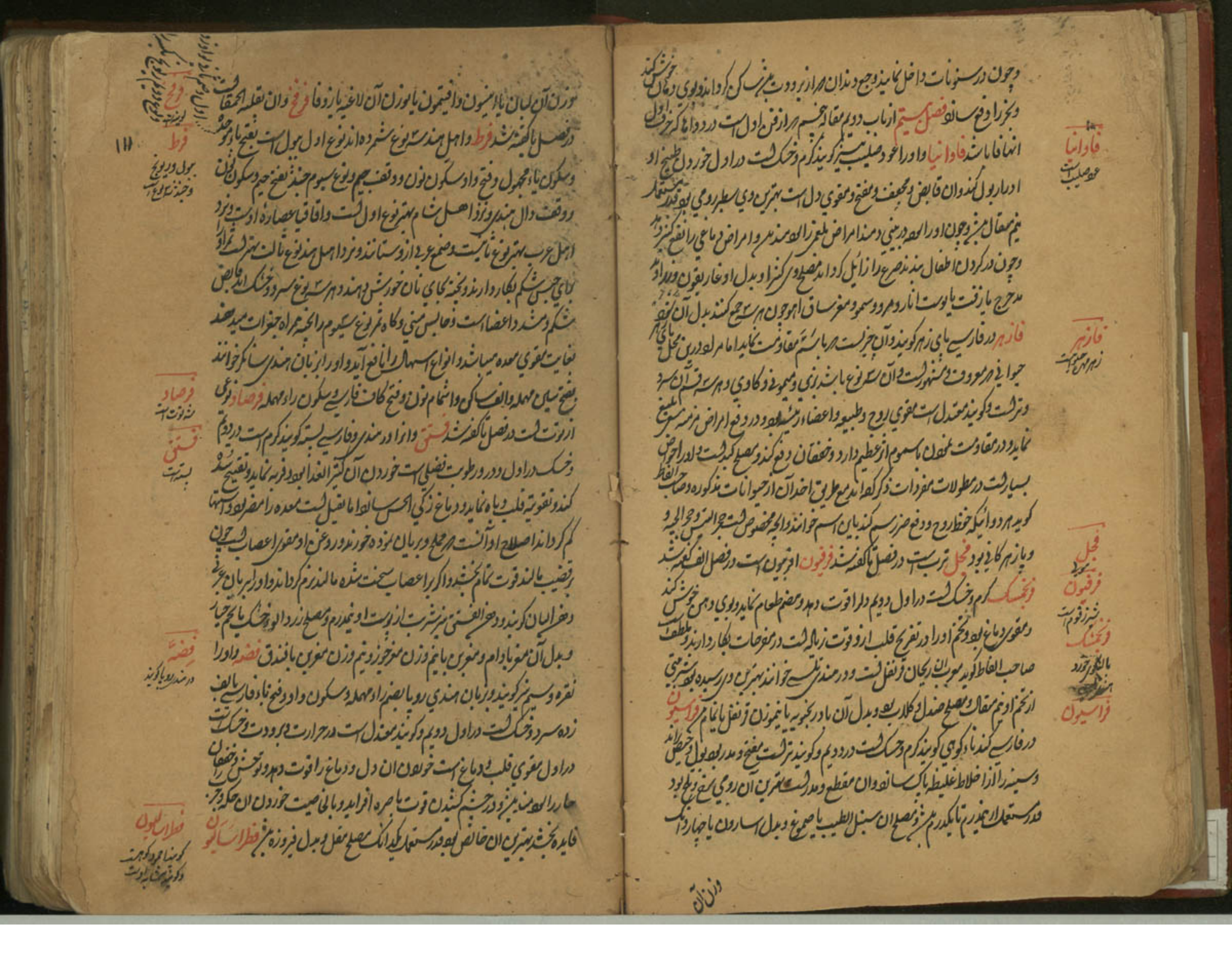
عصاره خشخاش
افیون است
عصاره غافث
افشرده غافث
عصاره لحیة التیس
افشرده ریش بز
عصاره قرظ
افشرده قرظ است
عفص
مازو
عقرب
بچهو است
عقیق
سنگ است
عنبر
عطر است مشهور
عناب
است

فایده بخشد و بقراط گوید که او نفاخ است هر چند که ملین است و شاید گوید مضر است بمعده
مصلح او نزد بعضی نبات و گلقند و بادیان است و بدل او سپستان و شاهتره است و شیخ الرئیس
گوید اعناب فایده ندارد مطلق و این کلام او دال است بر عدم حدوث نفع العناب فانه لا یحفظ
الصحة و لا یدفع المرض اما اصح آنست که عناب در جای دیگر عناب فایده ندارد عنب
وان انگور است در الف گفته شد عنب الثعلب وانرا در فارسی انگور سگک و روباه تورک گویند
و در هندی مکوی خوانند بفتح میم و ضم کاف و سکون واو مجهول و اشمام همزه و آن گرم و تر است
در دویم و محلل اورام و مسکن اوجاع و منضج مواد بلغم است چون او را بخورند ماء الاصفر را اندر استسقا
و یرقان را نافع بود و اورام باطن را سود مند بود و چون طلا کنند اورام رخوه و صلب را تحلیل دهد و چون
بدان غرغره کنند اورام حلق و ذبحه و خناق را نافع بود و چون در طبیخ او نشینند اورام رحم را
فایده بخشد و در هندی بوتی نیز گویند شربت در مطبوخ از دو درم تا چهار درم گیرند و بهترین آن
زرد و تازه بود و قوت او تا دو منزل مصلح او قند یا عسل و بدل او سادوران یا لبلاب بود
عود صلیب فاوانیا است در فصل فا گفته شود عود هندی وانرا در هندی اگر گویند بفتح همزه و کاف
فارسی و سکون را مهمله گرم و خشک است در اول و گویند در دویم و او را اقسام است بهترین
آن تمام سیاه و غرق و ذی دسومت است و باقی جمیع اصناف در عمل ضعیف اند و آن مقوی دل
و دماغ و جگر است و مفتح سدد و مفرح طبع و مشهی و هاضم است اشتهای طعام آرد و کسر ریاح نماید
و در وی اندک قبض است شکم ببندد معده را از عفونت نگاه دارد و تقطیع بلغم نماید و عود بلسان
گرم و خشک است در دویم دماغ و معده را از بلغم پاک سازد و قوت دهد و در فارسی چوب بلسان
خوانند بهترین آن اسمر و املس خوشبوی است شربت نیم مثقال بدل حب بلسان و شربت عود هندی
از زود جوده سازند شربت از نیم درم تا یک و نیم درم مصلح ورق گلسرخ و بدل او در شکل صندل
زرد و در معاجین دو دانگ وزن آن زراوند مدحرج و گویند مصطکی و سنبل بود فصل نوزدهم
در دواها که حرف اول آنها غین معجمه است غالیه وانرا در هندی جوده خوانند معتدل است و گویند گرم و خشک است

عنب
انگور است
عنب الثعلب
در هندی مکوه و بیوتی
عود صلیب
فاوانیا است
عود هندی
اگر است
غالیه
جوده است

در نصف اول اورام صلبه را تحلیل دهد و تنور رحم را نافع و بوئیدن آن دماغ را قوت دهد
و صداع را ساکن گرداند و دل را فرحت رساند و نشاط آرد و خفقان را زایل سازد و صاحب
الفاظ گوید که غالیه مرکب است معطر از مشک و عنبر و کافور و روغن بان و گرم در دویم و خشک در اول ملین
و مقوی دماغ است قدر مستعمل یک مثقال مصلح کافور و بدل لادن یا روغن بان غافث گرم و خشک است
در اول و گویند معتدل است تبهای قدیم را نافع بود و قوت معده دهد و مفتح قولنج است و سنگ مثانه را
بکشد و یرقان اصفر و اسود را فایده دهد و مصلح انیسون یا ورد و بدل اسارون و نیم وزن آن افسنتین
شربت نیم مثقال و از حوالی شیراز می آرند و آن گیاهیست زرد رنگ لاجوردی در از شکل باریک شاخ هزاری
یک در عوض گل و شاخ و برگ تمام تلخ بود چون صبر و صاحب الفاظ گوید گرم است در اول و خشک در دویم
و گویند سرد است مقوی جگر بهترین آن فارسی است در اکثر بهستان شیراز حاصل آید غاریقون بهترین
او سفید و خفیف الوزن است زود شکننده او بد بود باید که بسایند و موبزه نیز بصفت استعمال کنند و آن گرم
و خشک است در سیوم و گویند در دویم محلل مقطع مفتح جمیع سدد است و مسهل بلغم و سودا و مره
یرقان و طحال را سود مند بود و سده جگر بگشاید و سودا القنه و استسقا را فایده بخشد و اخلاط غلیظ
از دماغ و احشا و اعصاب پاک سازد و جمیع امراض بلغمی و سوداوی را نافع بود و اوجاع مفاصل
و جذام را نیکو بود مصلح وی سکنجبین یا مصطکی بدل در مسهلات بلغم و سودا تربد یا دو دانگ
افتیمون یا ده یک وزن خربق سفید یا نیم وزن فرفیون یا نیم وزن صبر شربت از یکدانگ تا دو دانگ است
و گویند از ثلث درم تا یک مثقال بود غبیرا سرد و تر است در اول و گویند در دویم ساده و نفاخ
معده را اندک و اشتها را بند کند و غذا ازو دیر هضم شود و مرض بدان را و ثقل طبع آرد صاحب جامع البغدادی
وجع کلیه را موافق افتد مصلح فانید و بدل بندق بود غرباد وانرا در هندی ترکور گویند بفتح
نون و سکون را مهمله و فتح کاف و ضم جیم فارسی و سکون واو و وقف راء مهمله گرم و خشک است
در اول سیوم محلل بلغم و ریاح و مفتح سدد است بول و حیض براند و اورام بارده را تحلیل دهد
و در وی تریاقیت باشد و قوت روح دهد و اگر در معاجین داخل کنند با سموم قتاله مقاومت کند

غافث
گلیست لاجوردی
غاریقون
بهمین نام مشهور است
غبیرا
سنجد است
غرباد
ترکور است



و چون در سنونات داخل نمایند وجع دندان را از برودت بغایت ساکن گرداند و بوی دهان خوش کند و بخور او دفع سانو **فصل بیستم** از باب دوم مقاله چهارم از فن اول است در دواهای که حرف اول انها فا باشد **فاوانیا** و اورا عود صلیب نیز گویند گرم و خشک است در اول خوردن طبیخ او ادرار بول کند و ان قابض و مجفف و مفتح و مقوی دل است بهترین وی اسطرومی بود قدر مستعمل نیم مثقال است و چون او را الحمه در بینی دمند امراض بلغمی زایل شود و امراض دماغی را نفع کند و چون در گردن اطفال بندند صرع را زایل گرداند مصلح وی کنیرا و بدل او غاریقون و وزن او مدحرج با زفت یا پوست انار و هم و سمو و مغز ساق آهو چون هر سه جمع کنند بدل آن شود

فازهر در فارسی پای زهر گویند و آن چیزیست که با سموم مقاومت نماید امام گفته درین محل پای زهر حیوانی معروف و مشهور است و آن سه نوع باشد زنی و معدنی و کادی و هر سه قسم آن سرد و تر است و گویند معتدل است مقوی روح و طبیعه و اعضا رئیسه بود و در دفع امراض مزمنه سعی بلیغ نماید و در مقاومت نمودن با سموم اثر عظیم دارد و خفقان دفع کند و مصلح کبد است و اورا خواص بسیار است در مطولات مفردات ذکر کرده اند مع طریق اخذ آن از حیوانات مذکوره و صاحب الفاظ گوید هر دوا که حفظ روح و دفع ضرر سم کند بدین اسم خوانند و الحجر المخصوص الشجر الیس و حجر الحیه و پای زهر کانی بود **فجل** تربست در فصل تا گفته شد **فرفیون** افربیون است در فصل الف گفته شد

فرنجمشک گرم و خشک است در اول دوم دل را قوت دهد و هضم طعام نماید و بوی دهن خوش کند و مقوی دماغ بود و تخم او را در تفریح قلب از قوت زیاده است در مفرحات بکار دارند و ملطف است صاحب الفاظ گوید صورت آن ریحان قرنفل است و در هندی تلسی خوانند بهترین وی رسیده بود شربتی از تخم او نیم مثقال و مصلح صندل و گلاب بود و بدل آن بادرنجبویه یا نیموزن قرنفل یا نمام **فراسیون** در فارسی گندنا کوهی گویند گرم و خشک است در دوم و گویند تر است مفتح و مدر بود بول و حیض اند و سینه را از اخلاط غلیظ پاک سازد و ان مقطع و مدر است بهترین آن رومی کنج و تلخ بود قدر مستعمل از یک درم تا یک درم و مصلح ان سنبل الطیب یا صمغ و بدل اسارون یا چهار دانگ

فاوانیا
عود صلیب است

فازهر
زهر مهره حیوانی است

فجل
ترب بود
فرفیون
شیر زقوم است
فرنجمشک
با انگور خورند
فراسیون

وزن آن

بوزن آن لسان یا انیسون و افیتمون یا بوزن آن لاغیه یا زوفا **فرفج** و ان بقله الحمقا است در فصل با گفته شد **فرط** واهل هند سه نوع شمرده اند نوع اول بول است بفتح با و سکون جیم و سکون یاء مجهول و فتح واو سکون نون و وقف جیم و نوع سیوم جنبد بفتح جیم و سکون نون و وقف دال هندی و نزد اهل شام بهتر نوع اول است و اقاقیا عصاره او است و نزد اهل عرب بهتر نوع ثانیست و صمغ عربی از و ستانند و نزد اهل هند نوع ثالث بهتر است و ثمر او بجای حبس شکم بکار دارند و پخته بجای نان خورش دهند و هر سه نوع سرد و خشک اند قابض شکم و مشدد اعضا است و حابس منی و گاه ثمر نوع سیوم را پخته همراه حبوات میدهند بغایت مقوی معده میباشد و انواع اسهال را نافع آید و او را بزبان هندی سانگر خوانند بفتح سین مهمله و الف ساکن و اشمام نون و فتح کاف فارسی و سکون راء مهمله **فرصاد** توت است در فصل تا گفته شد **فستق** و او را در هندی و فارسی پسته گویند گرم است در دوم و خشک در اول و در رطوبت فضلی است خوردن آن کثیر الغذا بود فربه نماید و تفتیح سده کند و تقویت قلب و باه نماید و دماغ زکی الحس سازد اما ثقیل است معده را مضر بود و اشتها کم گرداند اصلاح او آنست که با مویز و بریان نموده خورند و روغن او مقوی اعصاب است چون بر قضیب مالند قوت تمام بخشد و اگر بر اعصاب سخت شده مالند نرم گرداند و او را بزبان عربی دهن البان گویند و دهن الفستق نیز و شربت از پوست او نیم درم و مصلح زردالو و خشک یا تخم خیار و بدل آن مغز بادام و مغز بان یا نیم وزن مغز جوز و نیم وزن مغز بان یا فندق **فضه** و او را نقره و سیم نیز گویند و بزبان هندی رو یا بضم راء مهمله و سکون واو و فتح یا و فارسی با الف زده سرد و خشک است در اول دوم و گویند معتدل است در حرارت و برودت و خشک است در اول مقوی قلب و دماغ است خوردن ان دل و دماغ را قوت دهد و توحش و خفقان حار را زایل سازد و در چشم کشیدن قوت باصره افزاید و بالیدن خوردن ان حکه و جرب فایده بخشد بهترین ان خالص بود قدر مستعمل ... انگ مصلح عسل و بدل فیروزه **فطراسالیون**

111

بول ... و جنبد سه نوع است

فرط

فرصاد
شه توت است

فستق
پسته است

فضه
در هندی رو یا گویند

فطراسالیون
کرفس کوهی است
و گویند تخم کرفس است

گرم و خشک است در سیوم مفتح و مدر است و در دفع سموم اثری دارد و اورا کرفس بری گویند اصح آنست
که فطراسالیون دیگر است و رسیاه میان خیر کرفس جبلی و کرفس جبلی دیگر است به فطراسالیون
فندرونی می باشد و گویند آن نوعی از فطراسالیون است و قریب است بخاصیت کرفس و فطراسالیون

فلفل / مرچ است

فلفل در هندی مرچ گویند بکسر میم و سکون را مهمله و وقف جیم فارسی گرم و خشک است در سیوم و
آن دو قسم است سیاه و سفید اما در سفید اشد حرارت است و فلفل دراز را دار فلفل گویند
در فصل دال ذکر شد او اشد یبوست دارد و هر سه نوع فلفل محلل و مخرج بلغم اند معده و امعا
را از اخلاط غلیظه و لزج پاک سازند و ریاح را تحلیل دهند و هضم طعام نمایند و اشتها آورند
و تسخین اعصاب و عضلات کنند و هر سه نوع بدل یکدیگراند قدر مستعمل یک درم مصلح خل یا ماء القرع و
بدل یک نیم وزن فلفل سفید یا زنجبیل بود

فلفلمویه / پیپلا موره ...

فلفلمویه و آن چوب شاخهای علف دار فلفل است و اورا
در هندی پیپلا موره گویند بکسر با فارسی و سکون یا مثنات تحتانی و وقف با و مهمله و او قریب است
فارسی و ضم میم و سکون واو و وقف را مهمله و او قریب است در اعمال و افعال بخاصیت دار فلفل
لیکن در حدت از و خفیف است چون با روغن کنجد بر دست و پای مفلوج و مبلوج مالند نافع بود
و چون بخورند نفخ شکم را دفع سازد و بدل آن دار فلفل یا تا رشک یا دو دانگ وزن آن
و نیم وزن مو خوشکدانه

فلوس ماهی / کپله است

فلوس ماهی کپله است در عربی او را فی گویند در فصل الف گفته شد **فندق**
بندق است در فصل با گفته شد و بهترین آن بالیده بود قدر مستعمل ده درم مصلح فانید بدل بادام

فودنج / پودینه است

فودنج و آن پودینه جبلی است گرم و خشک است در دویم لطیف است محلل و مقطع و مدر و مفتح
و مدر حایض و هاضم و مشهی بود خوردن آن معده را قوت دهد و کرم شکم را بکشد و انتصاب نفس و
نافع بود و بلغم ... و تحلیل ریاح نماید و اورا عرق و بول و طمث کند و جذام را سود دارد و اختمال
آن حیض براند و اسقاط حمل کند و طلا کردن آن نهش هوام را سود دارد لیکن از قوت تخفیف قطع باه
کند بهترین آن خشبوی تازه و سبز کوچک ورق بود قدر مستعمل یک نیم درم از جبلی و از یکدرم تا یک مثقال
از پودینه نهری و مصلح کثیرا و بدل یکدیگر خود اند

فوه / منجیتهه است

فوه گرم و خشک است در اول و گویند سرد است در اول

و حکیم اقلیدس گوید که معتدل است اما در قوت مدر است که بدان ادرار قوی نماید و قوت ذوبان
دارد که بدان قوت اخلاط را بگدازد و از راه بول و براز و اورا در مدرات قویه استعمال نمایند

فوه الصبغ / منجیتهه است

فوه الصبغ و اورا در هندی منجیتهه گویند بفتح میم و کسر جیم و سکون یا مثنات تحتانی و وقف تا هندی
و هاء ما جوب معروف و مشهور است سرخ رنگ بود و آن معتدل است خوردن آن رنگ روی را سرخ کند
و دهن آن و ضماد آن صبغ بهق و برص ابقی نماید و صاحب الفاظ گوید فوه را در فارسی روناس گویند
و در هندی منجیتهه بهترین آن ارمنی تازه سرخ رنگ بود قدر مستعمل یک مثقال و در مطبوخ دو درم و مصلح
انیسون یا بادرنگ و بدل یک نیم وزن سلیخه و شیطرج و در طلا بود

فوفل / سپاری

فوفل و اورا در هندی سپاری گویند
گویند بضم سین مهمله و فتح با فارسی با الف زده و کسر را مهمله و سکون یا مثنات تحتانی و اورا انواع
بسیار است اما بهترین آن کلان و سفید بود و مزه او مایل بحلاوت بود و در شکستن ملایم و ...
داشته باشد و آن سرد و خشک است خوردن آن صفرا را بنشاند و دل و معده را قوت بخشد ...
و مضغ آن لثه و بیخ دندان محکم کند و چون بر بثورات اورام صفراوی و دموی طلا سازند نافع بود
اما او محلل روح طبیعی بود از راه یبوست ... و مصلح او نبات ... و بادام ...
قدر مستعمل ... و مصلح صمغ عربی و بدل صندل سرخ دو دانگ و نیم وزن آن بزر البنج باشد

فروزه / سنگ سبز از جواهر

فروزه
سرد و خشک است در دویم و گویند در سیوم چون در چشم کشند دمعه را سود مند بود و جلا بخشد و
افزاید و نگاه داشتن آن در دهان عزیز دارند

فیل / هاتهی

فیل و آن حیوانیست کلان هندی و
پوست او را چون دود کنند بواسیر را نافع بود و دندان او را عاج گویند ... او را
بعد از طهر زنان بخورانند حامله نشود و جز در معجونات بکار دارند صد رکوبه را موافق بود و خون
بول فیل معین حمل و خوردن سرگین فیل مانع حمل است

فیل زهره / در فصل ... است

فیل زهره و آن حضض است در فصل
حا گفته شد و صاحب الفاظ گوید بهترین جهت ورم مکی و جهت موی هندی محلل ... و حابس دم
بود و در فارسی ... گویند مصلح ... بدل آن فوفل یا صندل ساده یا ماميثا یا اقاقیا
و زعفران ...

فصل بیست یکم از باب دویم مقاله ... از فن اول است در دواها که حرف

قاقله کبار
الایچی کلان است

اول انها قاف بود قاقله کبار گرم و خشک است در اول و گفته‌اند در اول دوم معده و دل را قوت دهد و بوی
دهان خوش کند و سده جگر بگشاید و بادهای سرد را دفع سازد اما قاقله صغار الطف است
او را خیربوا گویند در فصل خا گفته شد و هر دو بدل یکدیگرند بهترین آن زمان که خوشبو بود و در هندی
الایچی کلان گویند قدر مستعمل یک درم مصلح قند یا طباشیر بدل یکدیگرند و زن قاقله صغار با نیم وزن کبابه
و نیم وزن سنبل یا نیم وزن قرنفل بود قاروره انگبینه است در فصل الف گفته شد قثا خیار است در فصل

قاروره
انگبینه است
قثا
قثاء الحمار
کریله است

خا گفته شد قثاء الحمار و او را در هندی کریله گویند بفتح کاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مجهول و فتح
لام و خفاء ها گرم و خشک است در اول سیوم عصاره او ماء اصفر براند و بر اورام بلغم طلا کردن
نافع بود مسهل بلغم و معین نفس بود مستعمل از یک درم تا یک مثقال و از عصاره او دو دانگ مصلح کثیرا

قثاء دشتی
بهوت است

مثل او یا صمغ و ولد و بدل ما هو دانه قثاء دشتی و او را در هندی آریه گویند بفتح الف ممدوده
و وقف راء مهمله و فتح یاء دو نقطه تحتانی و خفاء ها چون لحیه لحقا او را بهوت گویند بضم باء فارسی
و اشمام ها و سکون واو و وقف تاء هندی و شتابور گویند از بهوت چیزی دیگر است لیکن نوعی از
قثاء دشتی است والظاهر انست از قصد دشتی است چنانچه گفته بود و ایهم قریب بخاصیت قثاء الحمار است
اما از و قتل و نفاخ تر اند و مورث ماده حمیات کثرت اکل آن در معده پیدا گرداند و مصلح

قرن المعز
شاخ بز است
قرن البقر
شاخ گاو
قرن ایل
شاخ بازه
قرع
کدو است

شکر و عسل با نمک قرن المعز چون او را سوخته یک درم بخورند و بران مداومت نمایند خنازیر را
نافع بود و در فارسی شاخ بز گویند و مصلح او کثیرا و بدل او اساروان و خولنجان بود قرن البقر
شاخ بقر است در فصل با میان البقر ذکر شد قرن ایل در خواص ایل میان فصل الف ذکر شد
قرع و آن کدو است سرد و تر است در دوم و گویند در اول سیوم ملین است و اندک نفخ
در دست خوردن آن سینه را نرم دارد و سعال و حمیات حاره را نافع است و قبض بگشاید
و مضر بود بمعده مصلح وی ابازیر حاره باشند و تخم او را بذر القرع گویند حلیب انها حمیات
را نافع بود و چون با شکر خورند حرارت و یرقان و باه را مفید است و زنگ نیکو گرداند
روغن او دماغ گرم را قوت دهد بهترین آن سبز و شیرین بود شربت از آب او نیم رطل باشد

قراصیا
آلوبالو است

و مصلح او خردل و سیر بود و بدل تربوز قراصیا و آن سرد و تر است در اول و گویند معتدل است
و او را اجاص نیز گویند و آلو بوعلی نیز خوانند اقوی فعل او انست ادرار بول مبالغه
دارد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مزاج گرده و مثانه را نافع بود و موافق تر و مضر بود بمعده
اصلاح او بشکر کنند و شکم ملایم گرداند و در فارسی آلوبالو خوانند و صاحب الفاظ گوید گرم
و تر است در دوم بهترین وی آنست رسیده سیاه بود قدر مستعمل یک کف در نقوع مصلح

قرفه
تج است

جلنجبین و بدل اجاص بود قرفه قرب است بخاصیت دارچینی لیکن در عمل از و ضعیف تر است
و بهترین آن عطر از دارچینی بود و در هندی تج گویند بفتح تاء دو نقطه فوقانی و سکون جیم گرم و خشک
است در سیوم ملطف و مقوی جگر و معده و مشهی است باه برانگیزد قدر مستعمل مثقال و بدل او

قرنفل
لونگ است

نیم وزن قرنفل و نیم وزن دارچینی قرنفل آن گرم در سیوم و خشک است در دوم مقوی معده و دماغ
و کبد است و مفتح سده و عروق و محلل بلغم و ریاح غلیظ بود و در فارسی میخک و در هندی لونگ خوانند
قدر مستعمل نیم درم مصلح صمغ عربی یا فوفل بدل بوزن آن جوز الطیب و دارچینی و قرفه با نیم وزن

قراد
جانور است

و تخم سک و نیم وزن خولنجان دگویند بوزن آن تخم سک و خولنجان بود قراد کرمی است مثل حب القرع
در گوشتهای سگ و ران شتر بسیار باشند و خون قراد کلب را خاصیت عجیب است چون
در بن موی شوریده و منقلب نهند و موی را بر کنند چنانچه در مسام موی درآید باز موی در آنجا نروید

قرطم
کر است

قرطم تخم عصفر است و او را حب القرطم گویند و در فارسی تخم خسکدانه و در هندی کر خوانند گرم است
در دوم و تر در اول ملطف و ملین و منضج بود بهترین آن فربه و سفید بود قدر مستعمل از لب او

قسط
کُتهه است

ده درم مصلح عسل و بدل بوزن آن بادام و ربع وزن تخم انجره قسط و آن دو نوع است شیرین
و تلخ اما تلخ گرم و خشک است در سیوم و شیرین در دوم و آنچه شیرین است خوردن آن معده را
قوت دهد و دندان محکم گرداند و سده جگر و ماساریقا بگشاید و تحلیل بلغم کند و ریاح را
دفع سازد و در هضم اعانت دهد و بول و حیض براند و قسط تلخ در عمل اقوی است و مفرح جگر بود
خوردن آن گرم معده بکشد و در سنونات درد دندان را دفع سازد و مالیدن روغن او

است خاد اعصاب را نافع بود و قصب را محکم کند و اوجاع مفاصل بارده را سود مند بود و فالج و رعشه

و تشنج و برودت را نافع بود زان مفتح و مدر و مبهی و مقوی بود بهترین آن تازه و سفید فربه باشد

قدر مستعمل تا یک درم مصلح انیسون یا کل شکر یا خطمی و بدل نیم وزن عاقر قرحا یا وج بود قنمش و آن

مویز دانه است گرم و تر است در اول دوم و ملین است و معده را موافق بود و گرده را

مضر بود و مورث ریگ مثانه و گرده بود و چون با سبز خورند فربه نماید و رنگ صاف کند و باه

برانگیزد و در فارسی کشمش خوانند قشر الرمان و آن پوست انار بود سرد و خشک است در دوم

و قریب بخاصیت بزره الطرفا و گلنار بود قشر الخشخاش در فصل خا همراه خشخاش گفته شد

قشر خیار شنبر همراه خیار شنبر گفته شد قشر القطن پوست پنبه است گرم و خشک است در فصل

خا گرم و خشک است در اول و مدر قویست چون بطبیخ او را استعمال نمایند بول و حیض براند

و تسهیل ولادت کند و حامله را بدهند اسقاط حمل کند قشر الجوز داود را در تسوید موی خاصیت عجیب است

در خضابها بکار دارند قشر الفستق و آن پوست بیرون پسته است گرم و خشک است در اول

و گویند در دوم بغایت مقوی معده است قشر البیض و آن معتدل است چون او را بسوزند و

بخورانند حبس دم کند از هر موضع که بود و چون بر ریش افشانند خشک سازد و چون غیر محرق

او را سحق بلیغ نمایند و در شیر و شکر بریزند و مقدار جوزی هر صباح خورند قوت باه برانگیزد قصد یاد رنگ

است در فصل با گفته شد قصد دشتی و آن را در هندی بهوتهه گویند بضم با و فارسی و اشمام ها

هوز و سکون واو و دو فتح تا و هندی و ها است در اول و معتدل در رطوبت و مبهی

تقیل و نفاخ است معده را بد بود و مصلح شکر است یا نمک قصد جبلی در هندی کجری گویند بفتح کاف

و سکون جیم فارسی و کسر را مهمله و یا مثنات تحتانی زده سرد و تر است در اول و ماضم طعام

است چون با شکر خورند قی بازدارد و چون همراه افاویه در گوشت اندازند گوشت سخت را

زود بگدازد قصب السکر و آن را در فارسی نیشکر گویند گرم و تر است در دوم مورث صفرا است

و نفاخ است صدر و ریه و حلق را نافع بود و تسهیل اخراج بلغم کند و سعال را نفع دهد و معطش بود

قنمش
کشمش است

قشر الرمان
پوست انار است

قشر الخشخاش
پوست

قشر خیار شنبر

قشر القطن
پنبه است

قشر الجوز

قشر الفستق
پوست پسته است

قشر البیض
پوست بیضه است

قصد
کهیرا است

قصد دشتی
بهوتهه است

قصد جبلی
کجری است

قصب السکر
نیشکر است

از سبب جلاوت و در هندی کاندا و اکه خوانند بفتح کاف هندی و سکون و اشمام نون و فتح

دال هندی با الف زده و دوم بضم الف و سکون واو و فتح کاف و خفا ها قصب الذریره

و آن را در هندی جراینه گویند بکسر جیم فارسی و فتح را مهمله با الف زده و کسر یای مجهول و فتح یا و سکون تا

فوقانیه و خفا ها و آن دو نوع باشد تلخ و شیرین هر دو نوع گرم و خشک است در دوم و گویند تلخ

در اول سیوم و دیقوریدس گوید که او معتدل است در کیفیه اربعه مقوی معده است خوردن

آن معده را قوت دهد و سده جگر بگشاید و تحلیل ریاح و بلغم کند و ماء اصفر براند و تم مند

گویند ار حمیات را نافع بود و خون را صاف گرداند بهترین آن هندی بود شربتش یک درم و گویند

دو دانگ مصلح عرق السوس و بدل اظفار الطیب یا صندل یا عدس تلخ یا سنبل یا زعفران العقد

قلعی ارزیز است در فصل الف گفته شد قنطوریون گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم

مقطع و ملطف و مدر و حابس دم و مسهل بلغم و مفتح قوی است بهترین آن دقیق بود

چون در حقنه کند قولنج بگشاید و اخلاط غلیظه را از مفاصل بیرون کند قدر مستعمل از کبیر

دو درم و از دقیق یک مثقال تا دو مثقال بود و مصلح از کبیر صمغ عربی و کثیرا یا عسل ماهندبا و بدل او

از کبیر خاد و دو دانگ وزن آن لوربخان و بوزن آن لبنی و از دقیق آن بر سیاوشان

و نیم وزن خیار زراوند مدحرج قنبیل و آن را در هندی کمیله گویند بفتح کاف و کسر میم و سکون

یا مثنات تحتانی و فتح لام و خفا ها گرم و خشک است در دوم خوردن کرم شکم بکشد و چون

با بوره ارمنی بخورند کرم مقعد بر براند و چون در مراهم استعمال کنند سعفه را سود دارد و خشک

گرداند از قوت خفیف بهترین وی سرخ مایل بزردی قدر مستعمل از دو نیم درم تا مثقال باشد

و صاحب القلط گوید شربت او درم و گویند در مسهلات نیم مثقال و مصلح صمغ عربی یا انیسون

و بدل را زیانه یا زنگ کابلی یا شیخ ارمنی قنب از اکتب و ورق الاسرار و بنگ نیز

خوانند آن سه نوع باشد کشمیری و هندی و فرنگی و هر یک از این هر سه بستانی بود و جبلی و دشتی

قصب الذریره
جراینه است

قطف
و آن بقلة الملح در دریا
و در هندی ساگ ... گویند ...
و عصیر ورق او مسهل ... است ...
اسهال ... از اسهال ...

قصب الذریره ... بسته ...
... در ...

قلعی
رانگ است

قنطوریون
بهمین نام مشهور است

قنبیل
کمیله است
از قنبیل ... با ...
... مقعد ...

قنب
بهنگ است

بین

... ۱۱۴ ...

دهر همه گرم و خشک اند بعضی در دوم و بعضی در سیوم مخدر و منوم و مسکن است و در بیخ وی حبی نوعی اند
ورا اگر ریاله خواهند بونند کشنده باشند و بعضی از اطبا میان مخصر در جمیع اقسام قنب سرد و خشک است
و در بخاصیت جوز ماثل و نوعی از قنب جبلی است اورا سمه بود و برگ او سخت و مدور و تخم وی ابیض
مافریون و ویرا آبرنگ گویند و وی از جمله اقسام قوی التخدیر است خوردن آن البته ضار بود
بلک بکشد و قنب مضر بود بدماغ اصلاح او و دفع سکر او و علاج او بقی و روغن و دوغ اب کاو بدین و از ان
انار ترش خورانند و اهل هند گویند مصلح و دافع سکر او زنجبیل است چون او را بجذب اب تشنه
و مالیده بر چشم بندند حمرة و هیجان چشم را نافع بود و چون بر وی نشینند بواسیر را نافع بود و او
محرک جوع است بلا وقت هاضمه باید ار چون قلیلی از و بخورند همراه اشیاء هاضم و مقویات خورند
از تخمه ایمن باشند و ضرر او کمتر باشد شربتی یکدرم **قنه** گویند بارزد است و گویند نوعی از بارزد است
در عمل و فعل و کیفیات بارزد است در فصل با ذکر شد و صاحب الفاظ گوید صمغ خلال مامونی
است و در هندی ریجا گویند محلل و ملین است بهترین آن زرد و زود گدازنده و تند بو بود شربتی از آن نیم
درم و مصلح بنفشه و بدل سکبینج دو وزن او یک و نیم وزن جاوشیر و در ضعف معده و رحم یکدرم و از آن
ریوند چینی و گویند اشق گیرند **قوانص** و او را در فارسی سنگدان گویند مقوی معده است خصوصا سنگدان
مرغ علی الخصوص بطانه او که داخلی می باشد بغایت مقوی معده است تخمه و ذرب معده و ذلق الامعا را
سودمند بود بهترین آن ماخوذ از مرغان تازه جوان و فربه بود **قهوه** و او را بن گویند و اخضر بن گویند سرد
و خشک است در اول و گویند در دوم قابض و مقوی معده است چون او را بریان کنند و بخورند
شکم بندد و چون بریان او را بکوبند و طبیخ او را بخورند خمار را و مانند که را دفع نماید و ادرار بول
کند و بخار را از صعود باز دارد و کسل را دفع سازد و قشر او را بریان نموده استعمال کنند نیز
همین عمل کند و بعضی درد و پوست زیاده است اصلاح او بروغن بادام نمایند **قیر** و او را در هندی
رال گویند بفتح را مهمله و الف ساکن و وقف لام گرم و خشک است در اول و گویند مجفف است

جون

قنه
بهروزه است

قوانص
سنگدان است

قهوه

قیر
رال است

جون او را با شکر سفید بخورند شکم ببندد و زحیر و دوسنطاریا را نافع بود و چون در مراهم
بکار دارند لقاق ببرد و دفع کند و جراحت را از مده پاک سازد و خشک گرداند **قیصی** مشمش
در مصر گفته شد **قیماغ** در هندی ملائی گویند بفتح میم و لام و الف ساکن و کسر همزه بیای مثنات
تحتانی زده قریب بخاصیت لبن است لیکن از و ثقیل و غلیظ است مقوی باه بود فربه گرداند
و معده را بدن مصلح وی نبات است یا عسل **فصل بیست دویم** از باب دویم مقاله دوم از فن
اول است در دواها که حرف اول آنها کاف باشد **کافور** بهترین آنها نوعی بود که در خلل خشبه
یافته شود و سبک باشد و چون بر چشم مالند آب از چشم روان کند و او را اصناف بسیار است
اما قیصوری اعلی است و آن سرد و خشک است در سیوم حرارت و تشنگی نشاند و ترک دق
و صفراوی را نافع بود و قطع رعاف دم در رعاف کند و خوردن و بوییدن و طلا کردن آن صداع
حار و طاعون را سودمند بود و مالیدن آن اورام حاره را نفع عظیم بخشد و در مراهم سوختگی
آتش را فایده بخشد و جمیع دردها را ساکن گرداند و بواسطه کثرت تخدیر و منوم است و بعضی
گفته در جمیع سردها شم او دافع خواب است و مقوی معده و قلب است خوردن آن خفقان
گرم را فایده بسیار دارد و حواس را قوت دهد اما ادمان آن زود پیر سازد و قطع باه
کند و قدر مستعمل از دانگی تا نیم مثقال بود و کثرت اکل او کشنده بود مداوای او بقی و
شراب احمر و ابازیر حاره و شوربای مرغ کنند و مصلح بنفشه و نیلوفر یا زعفران با معجون گل و
یا مشک و عنبر و بدل دو وزن طباشیر و یک وزن صندل سفید و گویند کهربا **کاسنی** و آن
هندبا است در فصل ها گفته شد **گاوزبان** و او را لسان الثور گویند در فصل لام گفته شد
کبابه گرم و خشک در دوم معده و جگر را نافع بود و چون با عسل بر قضیب طلا نمایند لذت جماع دهد
و در هندی تخم تمرد گویند مفتح و مدر و محلل و قابض بهترین وی خوشبو و چینی و زبان گزنده قدر مستعمل
دو دانگ تا یکدرم مصلح صندل و گلاب یا تخم کاهو یا مصطکی یا کاکنج بود و بدل هیل بوا و دار چینی
یا اسارون **کبیکج** جرجیر است در فصل جیم گفته شد و صاحب الفاظ گوید در شیرازی کرسی وتی

قیصی
زرد آلو است

قیماغ
ملائی است

کافور

کاسنی

گاوزبان
کباب چینی است

کبابه
کباب چینی است

کبیکج
نار ابر است

و در فارسی کس ویران و در هندی کواله خوانند گرم و خشک است در چهارم و مصلح روغن گل بود
و بدل ابخره کبوتر حمام است در فصل حا ذکر شد کبر وان گرم و خشک است در دوم قلیل
الغذا است فالج و خدر را نافع بود و طحال و بواسیر را فایده بلیغ دهد و خلط غلیظ را براند و کرم معده
و مقعد را بکشد و چون در سرکه بزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را دفع سازد و بیخ او را اصل
الکبر گویند مقطع و ملطف و محلل بود شکم ببندد و شربت از بیخ او نیم مثقال و مصلح اسطوخودوس و گویند
سرکه و خیار و بدل آن حب و ورق آن یا زراوند بود کبریت و او را گوگرد گویند و در هندی
گندهک خوانند بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله و اشمام ها و سکون کاف گرم
و خشک است در سیوم چون عرق او را قدری با انگور خورند بغایت مقوی معده سرد و منفعت
بود و طعام هضم کند و خوردن و مالیدن آن حکه و جرب را نفع عظیم بخشد و چون همراه سرکه
بر قوبا و بهق طلا سازند سودمند بود و آن ملطف و جاذب است بهترین وی زرد پاک و شربتی
یک درم تا دو درم و مصلح او طبیخ هندی و بدل زرنیخ جهت آتش افروختن کبد وان جگر است جمع جگرها
گرم و تر اند علی قدر تفاوت مراتب و مقوی جنس خود خصوصا کبد مرغ و بط و حلوان اما در خاصیت
مختلف اند کبد وزغه چون در زیر دندان نهند وجع و تاکل را دفع سازد کبد بز اگر مصروع خورد
صرع آید و اگر نیم گرم او را با مراه فلفل در چشم کشند غشا را نافع بود کبد سگ گزیدن سگ را
خوردن و بستن آن نافع بود کبد موش خوردن آن مصروع را فایده مند است سرد و خشک است
در اول و گویند تر است مصلح جمیع دواهای حاده که مسهل است و ملین صدر است و حلق و سرفه
را نافع بود کحل و آن سرمه است و او را اقسام بسیار است و نوعی از آن اثمد است در فصل
الف گفته شد و نوعی سیاه و نوعی سرخ است و جمیع اقسام آن سرد و خشک است در دوم
و چون در چشم کنند حرارت چشم را دفع سازد و باصره را قوت دهد و چون بعد از طهر
کحل سیاه دو هفته خورد هر روز مقدار یک درم از توالد و تناسل باز ماند و چون در شیافات
داخل کنند خون باز دارد کدو و آن قرع است در فصل قاف گفته شد کدر جزر است در فصل

کبوتر
کبر بعینه نام مشهور است
کبریت گندهک
عرق کبریت بغایت مقوی معده است
کبد جگر است
کبد وزغه جگر کرپت
کبد بز جگر بز
کبد سگ جگر سگ
کبد موش جگر موش
کحل سرمه است
کدو مشهور است
کدر گاجر است

در فصل جیم گفته شد

در فصل جیم گفته شد کرک زیب است در فصل زا گفته شد کرگ و معرب آن کرکدن و در هندی
گینڈا خوانند بفتح کاف فارسی و سکون یاء مثنات تحتانیه و اشمام نون و فتح دال هندی
با الف زده گرم و خشک است در دوم اگر مراره او را در چشم کشند در روز و شب کوری را دفع کند
و اگر کندش یکدانگ بروغن مغنیه سعوط کنند همین عمل کند کراث و آن گندنا است گرم و
خشک است در اول سیوم معده را قوت دهد و بواسیر را بابانی صیب سودمند بود اما تخم
و دندان را مضر و اصلاح او بسرکه و روغن کنند و صاحب الفاظ گوید گرم است در چهارم
مقطع است و منضج طبع را نرم دارد و بدل آن البصل بود کرویا گرم و خشک است در دوم
دفع خفقان بارد نماید و کرم شکم بکشد و بند کند و ریاح را تحلیل دهد و بدن لاغر کند و
منی را خشک سازد ملطف و قابض مدر بهترین آن تازه بستانی بود قدر مستعمل دو درم و مصلح
وی سعتری بود یا شیر زرشک و بدل آن نانخواه کمون نبطی و نانخواه انیسون یا رازیانج باشد
کرسنه در هندی مترکو بفتح میم و فتح تاء هندی و را مهمله زده گرم و تر است در دوم و گویند گرم
در دوم و تر در اول منضج اخلاط لزج سینه است صدر و ریه و سعال و ربو را فایده بخشد و بلغم را
آسان برآورد و آن جالی و مفتح است بهترین آن دمشقی یا مصری سپید بود قدر مستعمل دو درم
مصلح شاه بلوط و بدل او وزن آن لوبیا بود کرفس بهر دو سین آمده است گرم در اول و خشک در
دوم مفتح و مدر و منضج و محلل و مسکن اوجاع است حمیات بلغمی را سود دارد و نفخ را تحلیل دهد و اوجاع
مفاصل را دفع سازد و نضج بلغم کند و سده جگر و عروق بگشاید و ادرار بول و حیض و عرق کند و
سنگ گرده و مثانه ریزاند و بوی دهن خوش کند و سرفه و طحال را سودمند بود و باه را برانگیزد و عسر البول
را نافع بود حامله و مصروعین و گزدم گزیده را مضر و بدل او انیسون بود و کرفس را در هندی
اجمود گویند بفتح همزه و سکون جیم و ضم میم و سکون واو مجهول و فتح دال مهمله و خفا ها و گویند
که اجمود نوعی از کرفس است قریب است بخاصیت آن و مصلح او کاهو یا معجون گل و مصطکی
و گویند بدل او رازیانه با نیم وزن آن فطراسالیون کرفس جبلی نوعی از فطراسالیون است در فصل

کرگ
کرگ گینڈا است
کراث گندنا است
کرویا قسمی است از زیره وان کاله زیره است
کرسنه مسرا است
کرفس اجمود است
کرفس جبلی اجمود جبلی است

فا گفته شد کراع جمیع الکارع مولد غذا و از ج لطیف و قلیل الفضول اند سعال یابس و نفث الدم
را نافع بود خصوصاً کراع حلوان و در مزاج معتدل اند مایل بگرمی و تری علی قدر ادویه براتهم
کرکی کلنگ است گرم و خشک است در اول درجه دوم و گویند تر است بیرا و چون بر بدن مالند وضع
را نافع بود و چون زهره او را در ماکولات استعمال کنند شب کوری دفع سازد و در هندی
کونج گویند بضم کاف و سکون واو و اشمام نون و وقف جیم بهترین آن صید کرده باشد و بعد از
چند روز بپزند با سرکه و ابازیر گرم کرنب و آن سرد و تر است در دوم عسر الهضم و نفاخ و مضر است
بمعده تخم او را برای جفاف منی بکار دارند و نیز در دفع شراب یعنی مستی شراب از عظیم الفواید
اگر از مجلا او نقل کنند یا دو درم از و با عرق گاوزبان قبل از شراب بخورند و اگر از گل او
سوده فرزجه سازند بچه در شکم بکشند و آن ملین و منضج است و بهترین آن کرنب نبطی است
به بستانی مشهور است مصلح وی دهن بود صاحب الفاظ گوید در فارسی کلم گویند و وی گرم است در اول
و خشک است در چهارم و گویند گرم در اول و خشک در دوم کزبره و آن کشنیز است سرد و تر است
در سیوم و گویند خشک است و جالینوس گوید گرم است اما اصح آنست تر تازه وی سرد و تر است
و یابس وی سرد و خشک است بالکیفیة مخدر و سادر است و در وی قبض است شکم را ببندد
و قوت معده دهد و خفقان گرم را سود مند بود و بخار معده فرو نشاند و خوردن و طلا کردن آن
صداع را نافع بود و چون چهل درم از عصاره تر او بخورند کشنده بود از تخدیر و ثانی صیت محلل اورام
است نه بالکیفیة حتی خنازیر را نیز تحلیل دهد و در هندی دهنیان خوانند بفتح دال و اشمام ها
هوز و سکون نون و فتح یای مثنات تحتانی و سکون الف نون زده رادع است یعنی دفع
ماده می کند از آن طرف و خشک او مقوی قلب است و جالیس درم و قدر مستعمل از خشک او
یک درم و مصلح آن عسل بود کزمازک و او را کزمازج نیز گویند و آن ثمرة الطرفاست در فصل تا
گفته شد کشنیز کزبره است مقدم گفته شد لیکن دفع مضرت اکل آن به شراب ریحانی و شوربا
مرغ کنند کشوث و او را دیار نیز گویند و در هندی اکاس بیل خوانند بفتح همزه و کاف فارسی

والف

کراع — پاچه گوسفند
کرکی — کلنگ است
کرنب — در فارسی کلم گویند
کزبره — هندی دهنیان
کزمازک — ثمر طرفا است
کشنیز — دهنیان
کشوث — اکاس بیل

والف ساکن و وقف سین مهمله و کسر بای موحده و سکون یای مجهول و وقف لام و آن بیل
نیز خوانند بفتح همزه و اشمام نون و بای موحده مشدد مفتوحه براء مهمله زده و باقی اعراب
از جمله بقولات شمرده اند گرم و خشک است در دوم طبیعت را نرم کند و سده جگر و عروق
بگشاید و تخم او را بزر الکشوث گویند بفتح و مضر است اندر یرقان و استسقا را نافع بود و ماده
اصفر از شکم براند و صاحب الفاظ گوید موی اکشوثا و کشنج است و در فارسی نوعی از گیاهات
است که در بیکها و کناره دریا روید و نیز در فارسی گل کنده و در هندی بهانتل خوانند
گلنار در عربی جلنار و اقماع الرمان گویند در الف گفته شد گل در عربی ورد گویند در واو
گفته شود گلاب ماورد است در فصل میم گفته شد گل ارمنی و گل مختوم و گل قبرسی
اینها را طین ارمنی و طین مختوم و طین قبرسی نیز گویند در فصل طا گفته شد کمون زیره است
دو نوع باشد سیاه و سفید آنچه سیاه است کرمانی گویند و آنچه سفید است هندی گویند و کرمانی
در عمل اقوی است و جنس کمون گرم و خشک است در سیوم تقویت معده بارده نماید و ریاح
را تحلیل دهد و درد معده را فایده بخشد و هضم طعام نماید و صاحب الفاظ گوید در رساله قسم است
کرمانی و شامی و نبطی و گویند فارسی نیز خوانند و آن محلل و ملطف و مفتح و منفخ و جالی
و مدمل بود بهترین او کرمانی بود و قدر مستعمل دو درم و مصلح کثیرا او گویند خل و بدل آن نانخواه
و بازار کرمانی نیک و نیموزان نبطی و از فارسی نیمه وزن کرمانی و یا تخم کرفس بود کمات سرد و خشک است
در سیوم آب او جلای چشم دهد خوردن آن خلط سودای پیدا کند و کثرت اکل آن مورث
امراض ردیه بود و بینایی چشم را مضر بود شیخ الرئیس در اراده ماکولات شمرده الحمد و مصلح
وی شراب و روغن است و این نیز از قسم سماروغ است و اصح آنست که علی سماروغ
است و انواع اقسام بسیار است بهترین همه سفید بود پس از آن زرد و سرخ و سیاه ردی بود
خصوصاً آنچه در زیر بیخ درخت نمناک بر آید و هرچه در زیر چرم شراب روید و دو درم از وی بخورد
آرد و کمات سفید را در هندی کنبهی گویند بضم کاف و اشمام ها و نون و کسر بای موحده

گلنار — گل انار است
گل — گلاب است
گلاب
کمون — زیره است
کمات — کنبهی است

مسلّده وا تمام هاء و سکون یاء مثنات تحتانیه کمثری نوعی از امرود است بارد و نفاخ آب
قریب به نجاصت امرود در فصل الف گفته شد وصاحب الفاظ گوید سرد است در اول
وخشک در دویم و گویند معتدلست درمیان رطوبت و یبوست و آن قابض و مفرح و مقوی
قلب است بهترین آن شاه امرود است قدر مستعمل از شراب او یک وقیه و مصلح ماء
العسل و بدل سفرجل بود کمثری چون مطبوخ بول خود را بنوشند نافع بود کمیز طفل چون
در چشم کشند دوائی ببرد کمیز شتر کمیز شتر استسقا را نافع بود گندم در عربی حنطه گویند در حا
گفته شد گنوچه تخم مرو است در عربی بزر المرو گویند در فصل با گفته شد کندر گرم و خشک است
در دویم محلل بلغم است و مقوی معده است خواص آن قوت معده دهد و اسهال بلغم را
فایده بخشد و اندمال قرحه باطن کند و چون در ادویه جراحت کنند حبس دم نماید و جراحت خشک کند
کنجشک عصفور است در فصل عین گفته شد کنه قراد است در فصل قاف گفته شد کنکرزد
گرم و خشک است در دویم یک مثقال از و همراه شهد یا همراه سکنجبین خورند قی بلغم آرد نفع
البهق و برص را بود مثل کندنا کراث است در فصل کاف گفته شد گندش
وانرا در هندی چوک خوانند بضم جیم فارسی و سکون واو و وقف کاف و بعضی گویند در هندی
هندی دیگر است و مشابه کندش است در فصل کیفیه واصح قول اوست بهر حال آن گندش
گرم و خشک است در فصل کیفیه سیوم جاذب ماده و قاطع بلغم و مقرح است طلا کردن آن بهق
و برص را نافع بود و لحم زاید در ریش برس و خشنه را بخورد و بوئیدن و سعوط کردن آن سده
دماغ بلغمی را بگشاید و سکته را دفع نماید و صاحب الفاظ گوید در فارسی چوبک اشنان
گویند گرم است در چهارم و خشک در دویم معطش و مغثی و مغص بود بهترین وی سفید است
قدر مستعمل یک نیم دانگ و مصلح کتیرا و بدل بوزن جوز القی ثلث آن فلفل بود گنجد در عربی
حل گویند در فصل حا گفته شد گوگرد کبریت است در فصل کاف گفته شد کوکنار قشر
الخشخاش است در فصل خا گفته شد گوزن ایل است در فصل الف بجای ایل گفته شد

کمثری — وانرا امرود گویند
کمیز انسان
کمیز طفل
کمیز شتر
گندم
گنوچه
کندر
کنجشک
کنه
کنکرزد
کندنا
کندش — چوک
گنجد
گوگرد
کوکنار
گوزن

ارز

گوشت در عربی لحم گویند در فصل لام گفته شود کهربا وان گرم و خشک است در اول مقوی معده
و حابس دم خوردن آن نزف دم کند و ذوسنطاریا را نافع بود و سل و بول الدم و
قئ الدم و قروح باطنه را سود مند باشد و صاحب الفاظ گوید در هندی کهور خوانند گرم و خشک است
در دویم قابض و مجفف و مقوی قلب است بهترین آن صاف سرخ مایل بزردی قدر مستعمل
نیم مثقال و مصلح نیم وزن آن ارز با لعاب سفرجل و بدل طباشیر و دو دانگ وزن آن بسد گویند
یا دو وزن طین رومی و دو دانگ وزن آن سلیخه و نیم وزن شکوربان گفته فصل بیست
سیوم از باب دویم مقاله پنجم از فن اول است در دواها که حرف اول آنها لام
لادن گرم و خشک است در دویم مقوی شعر است و چون سوخته او را با روغن بسوزن کنند بوی
دهن خوش کند و چون ذرور کنند مدمل قرحه بود و صاحب الفاظ گوید قسمی است از عنبر زبون
گرم است در اول و تر است در سیوم ملطف منضج محلل بود بهترین وی خوشبوی مایل از رنگی
بی رمل و ثقل که در روغن حل شود قدر مستعمل یک درم مصلح صندل و گلاب بدل لبنی لاجورد حجر لاجورد
گویند در فصل حا گفته شد و صاحب الفاظ گوید در هندی راوت گویند سرد و خشک است در دویم
و گویند گرم است در دویم و خشک در سیوم مسهل سودا و مقوی قلب است بهترین آن بدخشی
بود قدر مستعمل یک درم تا یک مثقال مصلح مصطکی بدل حجر ارمنی یا الداق الذهب کالی فی لبن وان
شیر است و جمیع البان سرد و تر اند و گویند گرم و تر اند گویند معتدل اند و در نسبت خود ها
یکی با دیگری اگرچه حار اند یا بارد و جمیع البان مرکب اند از سه جز دهنیت و جبنیت و مائیت
اما دهنیت وی گرم و تر است و مسمن و ملین و جبنیت سرد و خشک است و قابض و مائیت آن
نیز گرم و تر است و جالی و غسال و مسهل سودا است و جمیع البان مقوی باه اند حتی لبن حامض
را آن جزوا است لیکن آن به نسبت لبن حلیب ثقیل است اما بواسطه حموضت خود مشهی باشد
و چون از و دوغ آب کشاید مسکن حرارت گردد اما لبن حلیب بهتر از جمیع اقسام بود و
در و نفخ قلیل باشد چون طول مدت بر حلب آن شود کثیر النفخ و بطی الهضم شود و چون

گوشت
کهربا — بگور است
لادن — قسم از عنبر زبون است
لاجورد — سنگ لاجورد است
لبن — شیر است

لبن را بجوشانند نفخ او زایل شود چون با ماهیات خورند در رنگ نیکو کند و لبن را بالخاصیت بضعف معده
بود مصلح او عسل است و لبن انسان مر انسان را اوفق بود پس از آن لبن هر که مدت حمل او در
مدت حمل انسان باشد بهتر بود و هر که مدت حمل او دراز بود ثقیل و هر که مدت حمل آن انقص بود
خفیف است و لبن بلغمی مزاج را انفع بود بواسطه اکثر تولد بلغم از آن و صفراوی مزاج را زیان بود به
واسطه قصور قوت انهضام از معده و سوداوی و دموی مزاج را موافق بود و غیر از این خواص شیر
هر یکی را از البان خاصیتی جداگانه نیز هست لبن نسا مدقوق را بغایت نافع بود و چون در احلیل
ذکر ضعیف و حرقة البول را دفع سازد لبن اتان شیر ماده خر است آن نیز مدقوق و مسلول را نافع
و در عمل و فعل مثل لبن نسا باشد لبن المعز شیر بز است اخف البان است ضعف معده را قوت
دهد و ناقهین را توانا سازد و تنها با سوداویرا فایده بخشد و بدل آن شیر گاو بود لبن الضان شیر میش
شکم براند و ماد اصفر آلود یرقان و سوء القنیه را نافع بود و در تفتیح سدد قایم مقام شیر ماده شتر است
لبن اللقاح شیر ماده یان شتر است و در تفتیح سدد قوی الحال است جمیع سدد کبدی و معدی و امعای را بگشاید
و شکم براند و استسقا را نافع بود به نسبت دیگر البان گرم است لبن الفرس و لبن الخیل شیر اسب است
و آن بغایت مقوی باه است و مولد دم [illegible] اعضا را قوت کند و دهد و رنگ را سرخ گرداند و
چون در وی سنگ انداخته بجوشانند و در ریش معده و قیص [illegible] سازد نفع او کمتر بود و در مضرت آلود استعمال
طعام آلود لبن البقر شیر گاو است و آن قریب است بخاصیت شیر آدمی چون او را آهن تاب
نموده بخورند اسهال معوی و سحج امعا را سودمند است و به نسبت دیگر البان سرد است لبن جاموش
شیر گاومیش است قریب است بخاصیت شیر گاو اما از و ثقیل و نفاخ تر است اگر کسی مرض ان در
بغایت قوت دهد لبن خشخاش افیون است در فصل الف گفته شد لبوب لبوبات جمع لب است
و لب مغز بزور و فواکه گویند و در سیم خاصیت هر یک بموضع آنها گفته شد لحم و آن گوشت است
و جمیع لحوم گرم و تر اند اما به نسبت بعضها الی بعض تفاوت دارد در حرارت و برودت
و در جمیع لحوم مقوی و کثیر الغذا اند و لحم طیور از لحم چارپایه خفیف است و لحم حیوان جوان از پیر و لحم

لبن نسا — شیر آدم
لبن اتان — شیر ماده خر
لبن المعز — شیر بز
لبن الضان — شیر میش
لبن اللقاح — شیر شتر
لبن الخیل — شیر فرس اسب
لبن البقر — شیر گاو
لبن جاموش — شیر گاومیش
لبن خشخاش — افیون
لبوب — جمع لب
لحم — گوشت هر چیز

جوان

جوان تر از ماده بهتر و لحم حیوان صحرائی به نسبت خانگی خشک است و هر لحم در خاصیت مختلف اند
لحم حولان به نسبت دیگر لحوم سرد و تر است مولد دم صالح و مقوی قوی و رای باه و لحم بهتر از گوشت
دیگر است لحم بز و لحم ضان هر دو گرم و تر اند اما لحم ضان از بز بیش گویند و در و نفخ است مولد
ریاح و باه بود لیکن صاحب نفخ را بغایت بد است لحم بقر و جاموش که گوشت گاو و گاومیش است
به نسبت دیگر لحوم هر دو سرد و خشک اند و ثقیل و بطیء الهضم مداومت آنها مورث امراض سوداوی
بود لحم فرس یعنی گوشت اسب بغایت گرم است اوجاع مفاصل بلغمی را مفید بود لحم شتر غلیظ
و نفاخ است مایل به برودت لحم نیل گاو قریب بخاصیت لحم گاو است لحم گوزن قریب است
بخاصیت لحم ضان است لحم آهو و آهو بره مثل گوشت بز است لیکن حار و یابس است و سریع
الهضم بود با صفراوی مزاج موافق نباشد و لحم الحملان هم لحم آهو بره است بهترین ان [illegible] بالجمله
گرم است در اوان معتدل بود لحم ارنب یعنی گوشت خرگوش گرم و خشک است و قریب است بخاصیت
آهو بره است و شیر ماده او را چون زنی بخورد و بر گیرد منع حمل کند و آبستن گرداند و آن پازهر
سموم است خاصه گزندگی افعی و چون مغز او را بموضع دندان طفل مالند به آسانی بر آید لحم
مرغ بر گرم و خشک است و در وجع المفاصل منافع تر است لحم دراج و تیهو و بودنه
گرم و خشک اند و سریع الهضم اند برای ناقهین مناسب باشند [illegible] لحم بط و مرغ
آبی گرم و تر و گویند سرد و تر اند علی تقدیرین نفاخ اند و ریاح پیدا نماید لسان الحمل و آن بارتنگ
است در فصل با گفته شد لسان الثور و آن گاو زبان است معتدل است در کیفیات اربعه
مقوی قلب است خفقان و توحش سوداوی را نافع بود و چون او را بسوزند و بر قلاع [illegible] مالند
لسان العصافیر السنة العصافیر است در فصل الف گفته شد و در هندی اندر جو گویند
قدر مستعمل نیم مثقال و مصلح آن مربای کدو و بدل او در ترکیب باه مغز جوز و تود [illegible] نیم وزن
آن سیرج لک و او را در هندی لاکهه گویند بفتح لام و الف ساکن و فتح کاف و اشمام کاف [illegible]
هوز و آن مغسول است و غیر مغسول اما مغسول بهتر است و غیر مغسول ردی و آن سرد و خشک است

لحم حولان — گوشت حولان
لحم ضان — گوشت میش
لحم بقر — گوشت گاو
لحم فرس — گوشت اسب
لحم نیل گاو — [illegible]
لحم گوزن — گوشت بارهٔ
لحم آهو بره — گوشت [illegible]
لحم ارنب — گوشت خرگوش
لحم مرغ بر — گوشت مرغ
لحم دراج و تیهو و بودنه — گوشت تیهو بشر
لحم بط و مرغ آبی — گوشت بط و مرغابی
لسان الحمل — بارتنگ
لسان الثور — گاو زبان
لسان العصافیر — اندر جو است
لک — لاکهه است

لوز — بادام
لؤلؤ — مروارید
لوبیا — باقلاست
لیمون — نیمو
ماش

در دوم جالیبوس و جالینوس دوم است زنقم و حلبت بارد الدلوز و آن بادام است از اصل با کوفت
و صاحب الفاظ گوید در شیرین مبهی و تلخ مفتح و مفتت است قدر مستعمل ده درم و مصلح شکر و بدل
از تلخ مهلک لعو لؤلؤ مروارید است سرد و خشک است در سوم مقوی دل و دماغ و جگر و معده
است و خوردن آن دماغ را قوت دهد و حواس را قوی گرداند و حواس را قوی گرداند و خفقان
ببرد و چون مقدار نیم ماشه صلایه کرده باشد با گلاب تا سه روز محلول ساخته طفل را بعد تولد بخورانند
تا از آفات تنفس ایمن باشند و نشاط قلب آورد و معده را قوت دهد و خون صاف تولید
کند و انحطاط آورد و سنطاریا را فایده بخشد و چون در چشم کشند جلا و قوت بصره دهد و دمعه را زایل
سازد و بهترین آن صاف باک سفید و بزرگ‌ترین قدر مستعمل دو دانگ و مصلح او انیسون یا بیمون کل
و بدل کنیم و وزن صدف صاف یا خطم سفید و نفخ لوبیا گرم و تر است و نفاخ و بطی الهضم حیث
باه برانگیزد و لوبیا سرخ مدر است حیض برآورد و سنگ را نرم کند و چون بیاورد معده را اصلاح او
بفلفل و خردل و ملح و سرکه نمایند لیمون و آن ترش است و شیرین و هر دو سرد و تر اند در دوم
اما ترش قریب بخاصیت اترج است شکم و قی باز دارد و شراب او مبیضه را نافع بود و لیمون
شیرین خفقان را فایده لیکن مضعف معده بود و صاحب الفاظ گوید او پوست و ورق او
گرم و خشک اند در اول و ترش او سرد و خشک است و قاطع مره صفرا و مصلح و عسل و روغن
و بدل او اترج بود و در هندی نیمو خوانند بکسر نون و سکون یا و اشمام تحتانی و اشمام نون و ضم
باء موحده فصل بیست و چهارم از باب دوم مقاله پنجم در ازمی اول است در دو از آن که حرف
اول آنها میم بود ماش و آن معروف است گرم و تر است در اول و گویند در دوم و تقریر آن
صالح الکیموس است و بعضی را انبت است و مقوی اعضاست و در ضمادات ضربه و سقطه
نفع عظیم داده و چون مضموغ او را بر غرب نهند فایده بخشد اما قوت باه را مضر بود و معده را
نفخ آورد و اصلاح نفخ او بقرطم کنند و صاحب الفاظ گوید در فارسی نیز ماش گویند و در هندی
مونگ خوانند بضم میم و سکون نون واو و اشمام نون و وقف کاف و ان سرد است

١٧٠

ماهی — مچھلی است
ماکیان — مرغست
ماهیزهره — در هندی منکون
مامیران — چوب است
مایه‌شتر
مازریون — برگ بلیله زرد و در فارسی ...
مارقشینا — سونا مکھی است
ماذو — مازو پھل است

و گویند در دوم و گویند معتدل است در میان رطوبت و یبوست و گویند خشک است در اول و آن مغذی
بود و بهترین وی سبز و بزرگ و فربه بود و مصلح او سکنجبین است و بدل او باقلا نفخ آرد ماهی در عربی سمک گویند
در فصل سین گفته شد ماکیان دجاج است در فصل دال گفته شد مامیثا و آن سرد و خشک است
و گویند معتدل است اورام حاره را تحلیل دهد و در دوای چشم جالی باشد و ردع ماده کند و مصلح وی
مرکی و بدل آن حی العالم بود مامیران و آن معتدل است در دوای چشم بکار دارند و مقوی
بصر است و بدل آن پوست بیخ زرشک است ماهیزهره و ماهی‌زهرج نیز گویند گرم و خشک است در دوم
و گویند در اول سموم صفرا و مار اصفر را اند و باد های غلیظ را دفع کند تخمه و وجع المفاصل را نافع
بود و مسهل بلغم بود مصلح وی کثیرا و نشاسته و بدل آن سه وزن او ایرسا و دو دانگ وزن
آن نقل الیهود و گویند وزن آن ترید و قدر مستعمل آن با نبات یک مثقال و در مطبوخ از دو درم
تا سه درم و در حبوب از یک دانگ تا دو دانگ بود مایه‌شتر گرم و تر است در دوم چون در ادویه
باهیه داخل نمایند منی زیاده کند و انعاظ آورد و باه برانگیزد مازریون گرم و خشک است در سوم
مخرج صفرا و ماء اصفر است و استسقا را نافع بود و صاحب الفاظ گوید آن برگ بلیله زرد است
و در فارسی بیخ رود گویند و آن از جمله یتوعات است محلل و منقی و مسهل صفرا است و تخم آن
منقی مغز نربی از نیم درم تا یک درم و مصلح آن در سرکه خیسانیدن و بدل آن شبرم بود مارقشیثا
و آن مرتک است و در هندی سون مکھی گویند بضم سین مهمله و سکون واو مجهول و وقف نون
و فتح میم و کسر کاف مشدد و اشمام هاء هوز و سکون یا و اشمام تحتانی سرد و خشک است در سوم
چون او را در چشم طلا کنند تحلیل دهد از انکه ما نخاصیت محلل و مضعف است و چون
در مرهم کنند اندمال قرحه کند و خوردن وی کشنده بود علاج او مثل علاج کسی است که افیون خورده
باشد ماذو و آن را عفص نیز گویند و در هندی ماجوپھل گویند بفتح میم و الف ساکن و ضم جیم و سکون
واو و فتح باء فارسی و اشمام هاء هوز و سکون لام سرد است در دوم و خشک است در سوم گویند
قبض کثیر است شکم ببندد و چون بر دندان مالند خون را ببندد و لثه را محکم کند و چون

بر خروج مقعد یا نشستن نافع بود و چون در طبیخ او نشیند رحم و مثانه را در ادرار و حیض و نفخ ... نافع بود — ماذریون / زرنیخ است

جدوار است در فصل جیم گفته شد — ماورد کلاب است و آن معتدل بود خوردن و بوئیدن آن تقویت — ماورد / گلاب است

قلب و دماغ بود و خفقان و غشی را سود مند بود خوب آن تیز بوی و طعم تلخ بود — ماء الخلاف عرق بید — ماء الخلاف / عرق بید مشک

مشک است در فصل خا گفته شد — مج اسود و آن ماش سیاه است نفاخ و بطیء الهضم بود اما در — مج اسود / ماش سیاه

معده و زلق امعاء را فایده بخشد و با شیر خوردن باه برانگیزد — مخلصه و آن از جمله فادزهر است — مخلصه

حب او را همراه شراب برای دفع سموم بکار دارند و این نام از آن گویند که در تریاق همه زهرهاست

واز همه زهرها خلاص دهنده است و آن گرم و خشک است و بهترین او که از کوهستان شبانکاره آرند

و قدر مستعمل از و یک مثقال بود — مرغ در عربی دریک گویند در فصل دال گفته شد — مرتک ماز قشبا — مرغ / مرتک ذهبی / زر نکهرست

است و صاحب الفاظ گوید در او انواع بسیار است ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی و بهترین

بود که جوهر او با دمنوب است و معرب حجر المرو حجر الروشنایی بود و در هندی بول مکی خوانند بضم الف

و سکون واو و وقف نون و فتح میم و تشدید کاف و اشمام ها و هوز و سکون یاء مثناة تحتانی

گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم قابض است شکم ببندد و بهترین او ذهبی بود و مصلح او

عسل و بدل او مغنیسیا یا اقلیمیا در وسنج بود — مردار سنگ و مرداسنج نیز گویند سرد و خشک است — مردار سنگ

در سیوم چون بر جراحت افشانند خشک گرداند و چون در مرهم استعمال کنند اندمال و رحم

و گوشت برویاند و چون طلا سازند بثورات صفرا و کلف را زائل کند ... نماید و خوردن آن

مضر بود شاید که بکشد علاج او قی و شراب بوزبای بر غ کنند و صاحب الفاظ گوید سرد است

در اول و خشک در دوم و گویند معتدل است در میان حرارت و برودت و چون از سبب افشانند

از نقص نگاه دارد — مرمکی و آن صمغ است و در هندی بول گویند بضم باء موحده تحتانی و سکون واو — مرمکی / بول است

مجهول و وقف لام گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم محلل و مسهل و مدر و مسکن ... و او

است چون بخورند مادهٔ صفرا و بلغم را تحلیل دهد و سدهٔ جگر و رحم و قاتاه بگشاید و چون زنان

بخور بر دارند دارحیض کند و بچه بیندازد و چون در دردار کنند منع عفونت و تاکل نماید و جراحت

ادهم

١٢١

... یا کرم دانند و مانع عفونت ها است ... اقسا مند از نقص نگاه دارد والله و آن

... مفتح و ملین و منضج است بهترین آن مایل بسرخی خوشبوی براق تلخ قدر مستعمل ... مصلح ...

... میل صبر بود — مراره جمیع مرارات در فصل میم ... مرجان شاخ ... — مراره / تلخه هندی ... / مرجان / مونگا است

در فصل با گفته شد و آن مرجان نیز در افعال و خواص مثل بسد است و در هندی مونگا خوانند بضم میم و سکون

واو و اشمام نون و فتح کاف فارسی با الف زده مخفف بود بهترین آن رنگ سرخ ... قدر مستعمل ...

مصلح صمغ و کثیرا بدل کهربا بود — مرزنجوش و مرزنگوش اذن الفار است در فصل الف گفته شد — مرزنجوش / ...

و صاحب الفاظ گوید در هندی ... خوانند گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم ملطف مفتح محلل ...

بهترین آن تیز بوی و بستانی باشد قدر مستعمل از یک درم تا یک درم و مصلح تخم خرفه و بکو بر بیان که ... فر

یا ورد و بدل او سنبل ... یا زد و زن ... خور ... با ... یا ورق یا سمین ... و زن ... فلفل

و جسفرم و باد رنجبویه و خشک ... قائم مقام یکدیگر اند و در بدل — مرزبه در هندی ... گویند ... — مرزبه / بیبهرت

فارسی ... سکون یاء مثناة تحتانی مجهول و فتح تاء هندی ... خاصیت ... و کل او

چون ... نافع بود ... بقبض ... شاید ... را سرخ کند و امراض حاره ... انگور

بود و ... در ... را نافع — مشک در عربی مسک خوانند و در هندی کستوری گویند بفتح کاف — مشک / هندی کستوری

و سکون سین مهمله و ضم تاء مثناة فوقانی و سکون واو و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانی

بهترین آن تبتی ... که ... از نافه بیرون آرند و بد اخلاط غش بود و آن گرم است در دوم و ... است

در رطوبت ... خواص آن تقویت دل و دماغ است خفقان ما ... بود بخور ... و بوئیدن آن

دل و دماغ را قوت دهد و سده دماغ بگشاید و صداع و زکام بارد را فایده بخشد قدر مستعمل

یک قیراط ... و بدل ... خشک یا ... — مشمش زرد آلو است سرد و تر است در دوم ... ماده — مشمش / زرد آلو است

اصفر براند و تسکین عطش نماید اما اخلاط و ریح ... است ... حمیات کند و به سبب ... و

معده موافق تر است ... تخم او چون بریان ... باشد نافع بود ... بهترین آن

ارمنی زرد بزرگ رسیده قدر مستعمل ... مصلح سکنجبین و بدل آن خوخ — مشکطرامشیع — مشکطرامشیع / علف بالنگو است

و آن ... است

وآن علف بالنگو است گرم وتر است در اول دوم منضج ومدر است طمث [illegible] وحیض را اندرد
مداومت او اسقاط حمل کند وصاحب الفلاح گوید موجب بود بری است ودر فارسی [illegible]
گویند گرم وخشک است در دوم وگویند در چهارم مقوی معده بود وملطف اخلاط وبهترین آن
نو رسیده بود قدر مستعمل مثقالی مصلح سرکه یا صمغ بدل [illegible] ودر ادرار [illegible] دو وزن
یا اکلیل الملک یا تقاقی وگویند بود نه مصطکی بهترین وی رومی بود سفید بزردی ومغشوش بود
آن گرم است در دوم ومعتدل است در رطوبت ویبوست مقوی معده ومحلل بلغم است و
وی قابض است وتلیین او بواسطه قوت معده است چون بخورند معده را قوت دهد ومعده را
از راه قوت قادر شود بر دفع ماده ومضغ او دندان را نافع بود وبلغم را از دماغ جذب کند ول
مصطکی سعال ونفث الدم را فایده بخشد ودر هضم اعانت دهد وچون حایض را دفع
وبلغم را بگدازد وچون مدار ذوای سهل دو درم بهم بدهند از راه تقویت معده مدد کند در اسهال
بند شده وچون روغن او را بر معده مالند نفخ را فایده بخشد ورباح را تحلیل دهد مصلح سرکه [illegible]
وخشک ساخته یا کثیرا استعمال کنند وگویند [illegible] بدل [illegible] کند ذکر یا اسپیت [illegible]
باشند ودر تقویت معده اذخر قدر مستعمل مثقال مغاث گرم است در سیوم وتر است در
دوم مقوی اعصاب است ومسمن وملین صلابات حلق وریه است خوردن آن با [illegible] وضماد
آن جبر وکسر را نافع بود وصاحب ذخیره گوید در خداوند نقرس [illegible] را نفع بخشد ودر فارسی اصل
انار دشتی است [illegible] درخت حب القلقل [illegible] وصاحب الفلاح گوید در خشک است ومغذی جابر
بهترین آن بغدادی سفید مایل بزردی قدر مستعمل دو درم مصلح عسل وبدل در طلا قلت یا نیم ورنی
زراوند مقل وا را در هندی کوکل گویند بضم کاف فارسی بلام زده وسکون واو وضم
کاف فارسی بلام زده بهترین وی ازرق [illegible] بود وآن گرم است در اول سیوم وخشک در
اول خوردن آن بلغم را بگدازد وسودا را تحلیل دهد بواسیر را خوردن وضماد کردن یا دود آن
بغایت نافع بود استعمال او در ماکولات قبض بگشاید ومدد کند بر ادرار حیض از راه [illegible]

مصطکی
بهین نام مشهور است

مغاث
بیخ انار دشتی است

مقل
کوکل است

وچون

وچون او را [illegible] وماکول ومغره ضماد کنند [illegible] منضج ومقوی ومحلل بود بحسب حالت استعداد او
آن چون [illegible] در نوبت با وجبات بلغمی بخورانند سود بخشد قدر مستعمل [illegible] مصلح زعفران
یا کثیرا بدل [illegible] آن کندر فارسی ونمودار کنند در [illegible] ملخ بکاف معروف در عربی جراد ودر هندی
تیز گویند بکسر تا در هندی وسکون یا [illegible] وگرم و
تر است در دوم وچون او را در روغن بریان کنند با عسل بخورند باه برانگیزد ودر طبع او قوت و
دو [illegible] باصره بیفزاید ملح بتازی [illegible] نمک است وجمیع نمک گرم وخشک است بقدر تفاوت [illegible]
چون معده را [illegible] نمک نیکو سازد وتسهیل اخراج فضول کند وانحدار طعام نماید [illegible]
باز دید نماید ومعده را قوت دهد ودر عمل دوائی جالی ومحلل ومجفف بود وکسر ریاح کند واخلاط
جامده را بگدازد واعانت ادویه مسهله نماید اندرونی بر اخراج بلغم وبر اخراج [illegible]
بر اخراج هر دو وچون او را بسوزند وبر دندان مالند حفظ صحت دندان کند [illegible]
وخلط بلغم را از بیخ انها بکند ملوخیا نوعی از خطمی کوچک است سرد وتر است در اول [illegible]
سده کند [illegible] ونقول او جمیات [illegible] را نافع بود وملین طبیعت است
مصلح [illegible] خشک [illegible] قدر مستعمل [illegible] منقی مویز انگور دانه دار است وسیاه گرم وتر
در دوم منضج بلغم است چون او را در مطبوخات استعمال نماید نضج بلغم کند واخلاط [illegible]
نرم ساند مویز [illegible] در فصل قاف گفته شد موز وا را در هندی کیلا گویند بکسر کاف و
سکون یای مجهول وفتح لام بالف زده سرد وتر است در اول قلیل الغذا وملین است خوردن
آن سده وثقل معده پیدا نماید بحسب مزاج ومورث بلغم وصفرا بود ومصلح وی قافله صغار
دلو حکی سینه وحلق را نافع [illegible] را بول کند وسابور
هندی گویند چون [illegible] عسر البول وحرقه البول را نفع عظیم بخشد
[illegible] گوید [illegible] ومحموم را [illegible]
ومصلح وی مصطکی وبدل آن [illegible] عسل بود موم در عربی شمع گویند در فصل شین گفته شد

ملخ
تیزی است

ملح
نمک است

ملوخیا
نوعی از خطمی است

منقی
انگور سیاه است

مویز
انگور [illegible] است

موز
کیلا است

موم
بهمین نام گویند

مومیا

مومیا بهترین وی معدنی بود گرم و خشک است در سیوم خواص و ضماد کردن آن اعضا را صلب کند
ضربه و سقطه را نافع بود و مقوی احشا و آلات تنفس است و ضیق النفس و سرفه بارد را نفع عظیم کند
و آن سم جمیع حشرات زمین را نفع کند بطلا و شربت و استخوان شکسته را بپیوندد و سه جو از آن اگر بدهد
اگر یک جو مومیایی در آب مرزنگوش حل کرده در گوش چکانند درد و نفخه و درد سر که از سرما بود و صرع
و سکته و نسیان را سود دهد و همین قدر اگر در روغن یاسمین حل کرده در گوش بچکانند سرسام زاید درد گوش
برد اگر کسی را از گوش ریم آید بگیرد از و در روغن گل و آب غوره حل ساخته و هلیله زرد را در آن
در گوش نهند ریش گوش را بصورت سازد و یک جو از و مثل او جند بیدستر در روغن حب بلسان
حل کرده در بینی چکانند درد سر کهنه را زایل کند و چون یکجو با شیر خر بدهند خون که از سینه بر
آید و تسوجی از وی با آب زیره و ناخواه دهند یا به هیئت فواق بود دود طویتی را که در معده
جمع شده باشد دور ساند و هر سقطه در معده و سینه و جگر افتاده باشد نافع بود و تسوجی با کشکاب
عناب و سپستان و بیخ کرسنه را چون ... باشد حل کرده بر ورم نهند همه انواع سرفه
دفع کند و تسوجی از و با سکنجبین غرغره کنند خناق را بگشاید و تسوجی از و با شراب مورد و آب
انار و قدر سی جو نیم باشند غرغره کنند خناق را بگشاید و همه انواع درد حلق را سود دهد و تسوجی از وی
در دو دانگ حل او بیرون و دانگی زعفران با آب سکنگور یا با آب خیار چنبر بدهند درد دل و کلیه را سود دهد
و تسوجی از و با شیر و شکر دهند انواع درد را که در مثانه و احلیل بود زایل کند و اگر کسی را آن کند
در حرز زهر آلود نهد و ان دست خاک خشک و انگدان در آب حل کرده بدهند و آنچه سنگ مومیایی در آن
حل کرده بر وی نهند سبک آن کند و هم دفع زهر عقارب و رتیلا کند و انگ با شراب صرف یا روغن گاو بدهند
دفع مضرت آن کند و اگر سنگ را زرک شکسته هر دو ترتیب کرده بر و یکجوی نشانند در او بچسبانند
و تسوجی مومیایی در آن حل کرده بدهند دفع مضرت آن کند و سپر زرک شکسته ... اجابت ...
آنکه درد دندان بلزد و بالای شیر را هر هفته تسوجی با روغن گاو بدهند بالهای باشکند و چون
آب بجوش نگردد درد و فواق از و در آب ... تسوجی مومیایی در آن حل کرده بدهند

او بار بول نماید و هر که هر روز از جذام و داء الفیل هر روز بر هوا بانگ در جوش شنده قیقون ...
هفت ... از آن علتها امان یابد و جهت ارتعاش هم بانگ در آید ... درد و صعف فالج
و کسی که ... باشند یا بهم بسند ارتعاش سرد و اخصاق رحم را ... سنگ ... مومیای آید
تدو دفع ... باشند ... نجات یابد و تب ربع را ... درد فستیق ... بالا وقد
... باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع آید و بر ... طلا کنند بسیار مجرب
کرد اند قلب را بطریق نفوذ نفلات ... ارسطاطالیس ... سرخوک را ... با مومیای
آمیخته بر کر و ش اصم بچکانند نیکو کند اگر چه اصم مادرزاد بود و محمد زکریا در کتاب یا تعلیق کرده که اگر کسی را
منی خرج شده باشد و خراهد ... بانحلال ... آید در آخر حرکت ... مومیای در ... حل عسل
حل کرده بخورد و اکر محرور مزاج بود با شراب تر انگبین بنوشند و بسیار مجربست در این ... اوان
از اسرار است و مخترع صاحب مفرح النفس نقل کرده از جماع تجربه نموده ام سستی را بعد از جماع
تار ... و مطلقا مدرک نشود و بر این حب جهت ضربه و سقطه نافعست و همچنین جهت وصل و خلع ...
مومیای کلاله ... صمغ عربی یکجو و نیم و برابر همه گلاب حل نموده حب سازند و نیم مثقال از این
حب تناول نماید و اگر بالا بر او شراب صرف باشد مدانفع ... و العسل ... اعلم بالصواب

مرزنجوش فارسی است
مرزنگوش
... است

میویزج جندبادست در فصل جیم کفته شد میویزج در فارسی مویزک ... کوبند گرم و خشک است
در دوم و گویند در سیوم از جمله سمیات است بمعالجات او در سمیات ذکر کرده شود و از جمله
خواص عجیبه او آنست که چون او را در پنبه پیچید و در کوزه نهند زیر دندان موجع نهند فی الحال
درد ساکن شود و اگر یازده دانه او را اسکوفته در آب بزنند و صاف کرده طبیخ او را بنوشند و تا بعد
نیم ساعت قی نماید بلغم و زوج را از معده برآرد

میعه سایله سلاطین است

میعه سایله گرم و خشک است در دوم و گویند در اول
و لیکن اصح آنست که تا بی گفته شد بلغم بگدازد و ضیق النفس و ربو را فایده بخشد و عضلات ... را
موافق بود و آن دو نوعست سایله را لبنی گویند و ... برا میعه یابسه گویند ... و بضج و معده
... سایل ... بعد مایل ... در قدر استعمال از دو دانگ تا یکمثقال و بدل او

ناخواه
اجواین است

چند بود اسهر و روغن یاسمین با جاوشیر بازنبق ولادن بود فصل حیث نخیر از باب دویم
جیم چرا از فصل اول است در دواها که حرف اول آنها نون باشد ناخواه دوا در زبان
آموسن کمی بند و در هندی اجواین خوانند بفتح همزه و سکون جیم و فتح واو بالف زده و کسر همزه
و سکون نون گرم و خشک است مقوی معده و کسر نفخه و سکون ... و مشتهی بلغم بگداند و بادها بکند
و قبض بگشاید و صاحب الفاظ گوید گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و در فارسی زنیان
گویند بهترین آن زرین تازه خوشبو مایل بسرخی بود و ملطف و مفتح و مدر و مفتت ... قدر استعمال
یک مثقال و مصلح عناب و بدل آن زیره بود نارجیل جوز هندیست در فصل جیم گفته شد نارجیل دریایی
و آن نه نارجیل است بلکه از جمله فاذهر است بواسطه مشابهت بصورت نام نهاده شد و آن گرم
تر است در اول و گویند معتدل است در کیفیات اربعه و بالخاصیت خوردن و طلا کردن آن
با جمیع سموم نافع است خصوصاً طواعین و گویند که جانوران را فایده عظیم دارد ناخن دیو
در فارسی اظفار الطیب گویند در فصل الف گفته شد و در هندی نکه خوانند بفتح نون و تشدید کاف
به الف زده نارنج قریب است بخاصیت اترج دل را قوت دهد لیکن اعصاب را بد بود مصلح وی
نبات بود و پوست او در اجوان برروی مالند زنگ صاف کند و در فارسی نارنج رنگ گویند و
اندکی از نارنگی بزرگ بود و تازه و ترش تر پوست او گرم در دوم و ترشه سرد و تر دوم خشک
در اول و تخم و بیخ او گرم و خشک است و پوست او ملطف و مقوی دل ... قدر مستعمل از حب او
نیم مثقال مصلح عسل و خرما و بدل اترج بود نبات گرم و تر است در اول و در دوم و مهیج ...
است و قریب است بخاصیت قصب السکر نفخ بلغم و سعال ... و آواز صاف کند ...
باشد و او ملین و مجلی ... بهترین آن سفید شفاف ... مصلح ...
شکر طبرزد ... نخود حمص است در فصل حا گفته شد نی و آن کنار است سرد ... در دوم
قابض ... اخلاط ... معده را ... و در هندی ... گویند بکسر با و ...
یا و مجهول ... نخاله قریب است بخاصیت گندم جو او ... حلق را نافع بود

نارجیل
نارجیل دریایی
نارجیل دریایی است
ناخن دیو
نکه است
نارنج
نارنج است
نبات
معروف است
نخود
نی
نخاله
سبوس است

۱۲۴

نرجس
نرگس است

فایده بخشد نرجس در فارسی نرگس گویند گرم و تر است در اول دویم بوئیدن او دماغ بارد را قوت
دهد و حار را صداع آرد و مطلق شم او سده دماغ بگشاید و روغن او مانند روغن یاسمین بود کلف
و خشن ... مفید بود و بیخ او دا الثعلب را مفید بود و ورم را نفع دهد و جهت درد او به ضمادات
قضیب کند محکم سازد و خوردن آن قی بلغم آرد و در عربی عبهر خوانند و مصلح او نیلوفر بود
و بدل آن نسرین یا خیری باشد نسرین گرم و تر است در اول و گویند در دوم و گویند در سیوم
بوئیدن او مقوی دماغ بود و مالیدن روغن او بدن را نرم و گرم و صاف کند و نشا بور گویند ...
نوعی از یاسمین است و در هندی جوهی گویند بضم جیم و سکون واو و کسر ها و هوزیه بالف
زده و صاحب الفاظ گوید مهوب در چین است و در هندی گل سیوتی یا کوجا گویند قدر استعمال
از یک درم تا سه درم مصلح کافور و بدل نرجس یا یاسمین بود نسج عنکبوت و او را ابر کانیز گویند
و در هندی جالا خوانند بفتح جیم و الف ساکن و فتح لام بالف زده چون او را بر جراحت بندد خون
کند و چون فتیله او را در بینی کنند رعاف باز دارد نشا در فارسی نشاسته و آنگون گویند
سرد و خشک است در اول و گویند معتدل است جواد سعال را نافع بود و سینه را نرم کند و ...
نازله را باز دارد و قرحه ها را باصلاح آرد و جلای با زعفران خوردن زنگ ... سازد و صاحب الفاظ
گوید باردرطب است حابس گرم و سکن ... و تغذیه ... بهترین او سفید و تازه بود قدر استعمال
دو درم مصلح عسل و بدل ... نطرون حکیم ... داند لیکن ...
قوی تر است و صاحب الفاظ گوید بوره ارمنی است در هندی ... گویند گرم و خشک است
در سیوم و آن مجلی است مصلح ... و بدل او نمک ... باشد
نعناع و آن فوتنج بستانی است گرم و خشک است در اول سیوم و گویند در دوم بلغم ... کند
معده را قوت دهد و بوی دهن خوش کند و حیض براند و آن مقوی قلب و ملطف و قابض و حابس
دم بود بهترین آن بستانی و تازه ... و در سایه خشک کنند مصلح ... بدل او
فودنج جوئی یا دو وزن صعتر گرند و فواق را نفع کند نفط گرم و خشک است در اول سیوم

نسرین
گل ... است
نسج عنکبوت
جاله عنکبوت
و ابر کانیز
نشا
نشاسته است
نطرون
... است
نعناع
پودینه است
نفط

مالیدن آن تحلیل ریاح و بلغم نماید شربتی دو درم و مصلح لعاب اسفغول و بدل آن رسیاه قطران است
نمام گرم و خشک است در اول دویم اورام بارده را ضماد آن سود مند و لسع رتیلا و عقرب را با
شراب خوردن نافع بود و قمل را بکشد و گویند آن ریحان جبلی است و او را در هندی تلسی
خوانند بضم تاء مثنات فوقانی و سکون لام و کسر سین مهمله یاء مثنات تحتانی زده و صاحب الفاظ
گوید مفتح و محلل و مدر و ملطف و مقوی قلب است بهترین آن سبز و قوی الرائحه بود قدر مستعمل دو درم
و مصلح بنفشه و بدل بادروج یا نعنع بود نمک ملح است در فصل میم گفته شد نوشادر گرم و خشک است
در دویم است چون در سعوفات استعمال کنند معده و امعا را از اخلاط لزج پاک سازد و اشتهای
طعام آرد و بار دیگر نماید و چون همراه روغن گل بمالند و بکام رو نهد خکه و جرب را سود مند بود و چون
همراه آهک [illegible] بهر دو کف دست مالیده بو بینید سده دماغ بکشاید و در کام بار در افتاده بلند کند
و آن ملطف و [illegible] است بهترین آن خراسانی صاف مانند بلور بدل آن [illegible] نمک اندرانی
نوره گرم و خشک و جاذب و مقرح است چون شسته در مرهم بکار دارند [illegible] آتش را نافع بود
و چون نشسته همراه زرنیخ زرموی مالند موی زود بریزاند و چون همراه اشنجار بر ثالیل طلا کنند
قطع آن نماید و [illegible] و چون [illegible] ابتدا حدوث دمامیل بر موضع بمالند ورم
تحلیل نماید مصلح وی روغن گل و بدل زرنیخ بود نیلوفر سرد و تر است در دویم منوم و مسکن
صداع حار صفراوی است و [illegible] را تسکین کند و کثرت احتلام را فایده بخشد و
شراب او ملطف است و عدیم الاستحاله است بسوی صفرا و سرفه و حمیات صفراوی را
نافع بود و صاحب الفاظ گوید نیلوفر [illegible] و حب [illegible] العروس
گویند و در هندی کنول خوانند منوم و مسکن و مقوی قلب است بهترین آن بغدادی آسمانی گونه تازه
و خوشبوی بود مستعمل [illegible] گل [illegible] و مصلح [illegible] و بدل [illegible] بنفشه بود نی نیزه و
او را در هندی بانس گویند بفتح باء موحده و الف ساکن و اشمام نون و وقف سین مهمله
سرد است در دویم و [illegible] در میان [illegible] رطوبت [illegible] چون آب [illegible] او را [illegible]

نمام — تلسی است
نمک
نوشادر
نوره — چونه است
نیلوفر — کنول است
نی نیزه — بانس است

مالند

۲۹

مالیدن حرارت آفتاب را فرو نشاند و چون [illegible] دمه است و کلف طلا سازند
نافع بود نیل گرم و خشک است در اول دویم و گویند معتدل است مالیدن او کلف و بهق را نافع
و جراحت طریه را سود مند بود و اوراق او در خضاب ها بکار دارند و صاحب الفاظ گوید در فارسی
[illegible] است در عصاره وی را نیلج گویند و شجره وی را عظلم گویند و از آن رنگ [illegible] سازند و صباغان
بکار [illegible] گرم در اول و خشک در دویم و گویند سرد است در اول و گویند سرد و خشک است و آن
قابض و مجفف [illegible] بهترین آن هندی [illegible] مصلح [illegible] سوس و بدل صندل [illegible] و مقل
باشد نیبال در هندی [illegible] در عربی قصب الذریره گویند در فصل قاف گفته شد
فصل بیست ششم از باب دویم مقاله [illegible] از فن اول است در دواها که حرف اول آنها
واو بود وج وا را در فارسی اگر ترکی گویند و در هندی بج بفتح باء موحده و سکون جیم فارسی
گرم و خشک است در سیوم ملطف است و ملین اخلاط غلیظ طحال را بگدازد و [illegible]
و جلا طبقه عنبیه و قرنیه نماید و او جاذب [illegible] صدر و مغص را سود مند بود و چون در گوش بکار دارند
دفع درد گوش بارد نماید و روغن او را چون در گوش چکانند نافع بود [illegible] و طنین را و
چون در طبیخ او نشینند اوجاع رحم را سود مند بود بهترین او فربه سطبر خوشبوی بزرگه قدر مستعمل
از نیم درم تا یک درم [illegible] و مصلح وی [illegible] و بدل زیره [illegible] وزن آن [illegible]
با زیره [illegible] بگوزن با قسط ودع وا را در هندی سنکهه گویند بفتح سین و اشمام نون و
و سکون کاف و اخفاء ها حکم او مانند صدف است لیکن از او در عمل ضعیف بود [illegible]
اوست [illegible] چون او را [illegible] جبهه [illegible] و از [illegible] گویند بمالند
نافع بود و [illegible] ماکولات استعمال نمایند قوت معده دهد و اشتهای طعام آورد
و صاحب الفاظ گوید در فارسی [illegible] گویند و [illegible] خوانند بهترین
آن سپید [illegible] دارو بدل او صدف [illegible] ورد وا را در فارسی گل گلاب گویند سرد و تر است
و گویند خشک است در اول [illegible] و حرارت صفراوی و صداع را نافع بود و خفقان را ببرد و قوت

نیل — [illegible]
نیبال — [illegible]
وج — بج است
ودع — سنکهه
ورد — گل گلاب است

معده دهد و اوجاع معده را نافع بود و نفخ و باه را تسکین کند و کبد را اصلاح دهد و در حضر اعانت نماید
و چشم او محرور را النافع را تسکین بخشد و در حرکت مواد و کثرت چشم مورث زکام گرداند
درم از وزن ده درم است اجابت لا لقول شیخ ابو علی است و ده درم از ورق تازه او مسهل
بلغم است و سیح را نافع بود و بدن خوش کند و شراب او حمیات بلغمی را نفع عظیم داده و
روغن او اعدل روغنهاست و لحم او قابض اند و تقوی معده و خمیر در ماکولات استعمال کنند قوت معده
دهد و شکم را بندد و فی باز دارد و چون در سنونات بکار دارند قلاع را ببرد و لثه را محکم گرداند
و بوی دهن خوش کند و چون در فرازج داخل سازند ضیق القبل پیدا نماید و بوی فرج را دور کند
و استخار چشم معقد را فایده بخشد و ماء مقطر او که مادله گویند در خاصیت کل است ما و چون
در وقت هیجان چشم در عین چکانند نافع بود و در اوده چشم جلا باصره دهد بهترین آن تازه
فارسی تمام شکفته و قوی الرایحه سرخ رنگ بود و مصلح او قند با غسل و بدل جهت دفع زکام بوییدن
کافور با بنفشه است. ورل وآن مثل سقنقور است لیکن در عمل از و ضعیف است و درا و در باهیر
بکار دارند نافع بدن و ملطف بود. ورق البلوط وآن تنباکو است از کاغذ در کتاب جامع
الخواص نوشته هر اداز فرنگ پدید آمده گرم و خشک است در سوم جبلی او را البشو بند و خشک کرده
در کلاب بعضی جهها سازند و بقدر حاجت قوت مزاج بخورند بلغم را کم کند و امراض بارده را
نافع است مزد و قوت معده دهد و اشتهای طعام افزاید و هضم کند و زنگ از [illegible] سانده قبض
و غیرشسته متفن بود بلغم غلیظ و لزج را از معده پاک سازد و چون او را الحه سعوط کنند سده دماغ
بگشاید و امراض دماغ را فایده بخشد و دخنه [illegible] کوید هر او را بیابد [illegible] خورند اوایل
استعمال [illegible] حرارت غریزی را فرو نشاند و هر چند [illegible] خوش بود و چون
اوراق او کلان و بر بدن در علاج اقوی بود و حکیم علی گیلانی هر از حکمای متاخرین است [illegible]
تحقیق المفردات نوشته [illegible] استعمال تنباکو در [illegible] کثرت داده و نفع قلیل [illegible] زنگ را اصلاح
و حواس را کدر سازد و بوی دهان خوش کند و بدن [illegible] پیدا نماید و قلب و کبد را ضعیف کند

ورل
جسم از ماهی است
ورق البلوط
تنباکو است

ورق البلوط تنباکو است
گرم و خشک است
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و اشتهار اکم سازد و مثلی بر آید و نفع او جزان نیست مر ریاح شکم را تحلیل دهد و قبض
بگشاید و آن هر چند تند و تلخ بود مورث خفقان و غشی نبود و صاحب الفاظ گوید ابتدا ظهور
در هند ابتدای سلطنت اکبر پادشاه و ابتدای او زنگ شیخ جهانگیر پادشاه در سال هزار
چارده هجری بر زن و بیشتر از جانب فرنگ این دیار آورده اند و با افعال در جمیع اماکن هند
دار بکار گشتن و خاکش تغار گرد و مرکشته و شوق مرغوب جهانیان گردید و جوهر آن بارد
یابس است و از سموم قاتله است و خاکش سبب یارت حار و یابس مجرب و مکدر حواس و
قوی است و محلل و مسح جمیع اعضاء و ضعف دماغ است و در مزاج عضوی که رطوبت زیاده از قدر
حاجت بود نافع است و مزاج معتدل مضر بود و بواسیر را از کثرت رطوبت بدن دفع نماید
و در معده که رطوبت بسیار بود تحلیل آن کند و اعانت هضم دهد و ضعف بصر را سبب اجتماع
رطوبت یا بخار بود نفع تمام داده و در مزاج هر عضوی که یبوست زیاده از قدر حاجت بود بسیار مضر
و هر جسمی که رطوبت و بخار زیاده از قدر حاجت ضروری بود تحلیل آن کند و بصارت بیفزاید و
انکه از مقدار رطوبت کمی بود زیاده نباشد نقصان تمام داده و رطوبت کبد را تحلیل دهد و بخار
را خشک گرداند از آن سبب قوت جاذبه کم شود و از کثرت آن باز نماند و خشکی و درشتی جلد و
هزال بدن بهم رساند و سبب دق و شیخوخت شود و امراض چند پیدا گردد و علاج آن
متعسر باشد و از شیخی را قوی بهم رسید و ضعف نفس آمد و هیچ دوا دران نفع نکرد
و نیک نشد رسید اجازت داد و هم از تنباکو باز کشد و دود او را فرو برد بانکه استعمال خفیف ظاهر
پس چون دود فی دانه محلات است و دود هر چه محلل قوی بجای تنباکو بانان این مرض کار او سکند
و هر نفعی را از تنباکو می آید از هر دود می آید چه اوحنه کلها مسح و مجفف و مفتح اند پس اگر دخان ادویه
از قلب و کبد و دماغ و معده و سایر اعضا و قوی مناسب بکشند نفع هر یا اعضا و مذکوره
ضرر کمتر رساند و از ضرر تنباکو محفوظ بمانند شیخی استعداد است از پس حدود در معده او
شده بود چنان ضعیف گشته هر هیچ دوا را قبول نکرد و نفع بعد از فکر بسیار باین الهام شد دواهای

۳ عزیزی ...

دربن مرض استعمال می‌نمود مقدار از ده بیت اضافه که دود از او در رنگ [illegible] کشتن حکم کرد تمام
ظاهر شد و نسخ از مس در قالون چه سهال [illegible] زرد و بند و منعه و بار لعاب از بهی تک منقال
باشد منقال زرنیخ ترکیب کرده و در روغن گاو خمیر نموده حب ساخته دود از آن کنند نفع کلی بخشد و بعضی از
از عارضه چشم بصارت کمتر شده بود چنانچه مطلقا از حس بینایی را افتاده بود پس از عهد بعهد باز
رسیدم دیدم از کتابت یک از وی استفسار نمودم با نسخ [illegible] بگیرید [illegible] تنباکو را که [illegible]
در درکت منجل کوبند خشک ساخته بالمناصفه تنباکو کشیدم از خاصیت آن الله تعالی بینائی بهم
از راید داشت و این از عجائب امر است و تنبرکدش در بافته این نسخ تنباکو تر شیر خام باشد و
بعد از دو نوشند و [illegible] لیکه هر گاه در باره مرده تنباکو را یک دو بار [illegible] تخم نیز از انواع زرد
و تخم چو باه در باد اخری و جمیع برگهای سبز او را در آب برنج [illegible] بعد از آن بکار برند
و گروهی با سرکه جوش داده [illegible] و در زخم با قند آمیخته استعمال میکنند و فرقه با آب لیمو [illegible]
خند میخایند و جماعه قدری کافور بر آن افزوده بکار میبرند و این [illegible] است والله اعلم بالصواب

وزغه و آن چلپاسه است در هندی چهبکلی گویند بکسر جیم فارسی و اتمام ها و سکون ها و کاف
و فتح کاف و کسر لام به یای شناسات تحتانیه زده و گویند نوعی از سام ابرص است و گویند نوعی از سوسمار
از اراجیدنکوه خوانند گرم و خشک است و بقیه بود قریب بخاصیت سم است چون سر و دم و پایهای
او را بریده و شکم او را صاف نموده در تنور یا در شیر بریان [illegible] بعد سه روز [illegible] استعمال منضجات
بلغم نمر برص و بهق [illegible] و برص و بهق را نفع عظیم بخشد و خون او را خاصیت عجیب است
چون در احلیل اطفال [illegible] کنار [illegible] بول [illegible] و گویند نوعی از سالا منذر است **وزغه دشتی**
برقلمون است در فصل با گفته شد **وسمه** برگ نیل است در فصل نون گفته شد **وسنج اذان الفار**
چون در چشم کنند [illegible] مقدار [illegible] سکر قوی اللوه [illegible]
کند و دفع سکر آن با آب برف و سرکه و گلاب [illegible] **فصل بیست و پنجم**
از باب دویم مقاله [illegible] از فن اول است در دواها که حرف اول انها ها است **هب جو** فلان [illegible]

وزغه | وزغه دشتی | وسمه | وسنج اذان الفار | هب جو

گویند اطریلال هندی و [illegible] رنگی هر گویند در فصل با گفته شد **هزارجشان** گرم و خشک است در دویم
مدر بول است [illegible] صلابت طحال و اخلاط غلیظ را [illegible] نقش [illegible] جرع و نهش هوام
را نافع بود و چون در حقنه کنند فضول رحم را خارج نماید و هزارجشان یعنی هزارکر **بلبول** معتدل
مایل بحرارت [illegible] و مدر بول [illegible] کلیه و مثانه را نافع بیرقان و وجع الظهر را [illegible] باشد
وادرار بول و طمث و تسهیل ولادت نماید و از دیاد شیر کند و باه برانگیزد و صاحب الفاظ
گوید که در فارسی آن را جوبه گویند و در هندی ناگوری خوانند گرم و تر است و گویند معتدل است در حرارت
و برودت و گویند برگ او سرد است در دویم بهترین آن بستانی بود و قدر مستعمل از تخم او دو درم
و مصلح او مری و خل و بدل آن حرشف بود **هلیله** در عربی هلیلج و اهلیلج نیز گویند و در هندی
هر خوانند بفتح ها و وقف را [illegible] مشدد و آن سه نوع بود اصفر و کابلی و اسود و هر سه نوع [illegible]
مقوی معده اند از راه دبغ و تسهیل او بقوت معصره و عقب انها قبض است اما هلیله اصفر صفرا
براند و بعد از اخراج آن قبض نماید و کابلی بلغم و اسود سودا را اند و جمیع هلیله الاسود را در روغن
بریان نموده بکار دارند [illegible] را فائده بخشد و جمیع هلیلجات حافظ شباب بوده اند [illegible] کدام
بدل یکدیگر اند و مضر اند بکبد مصلح انها روغن بادام و عسل و نبات است و قدر مستعمل [illegible] از سه
[illegible] تا ده درم و در نقوع و معاجین از [illegible] درم تا چهار درم **هندبا** در فارسی کاسنی خوانند
سبز آن [illegible] در اول و گویند در دویم خشک آن معتدل است مایل بحرارت [illegible] صلی الله
گویند خاصیت او را [illegible] و در فصل الف گفته شد [illegible]
بیرون و یرقان و [illegible] گرم را نافع بود و معده را قوت دهد [illegible] طحال
[illegible] ماده کماید [illegible] ده درم با شاهتره و
مصلح آن [illegible] **هیل و هال** هر دو اسم قاقله صغار و کبار اند
و او را خیربوا گویند در فصل خا و جیم گفته شد و مصلح او کثیرا و بدل او قرنفل بود **فصل بیست و ششم** از باب
از باب دویم مقاله [illegible] از فن اول است در دواها که حرف اول انها لام الف است

هزارجشان [illegible] | بلبول ناگوری | ۱۶۱ | هلیله هر است | هندبا کاسنی است | [illegible] | هیل و هال الایچی [illegible]

لادن — قسمی از عنبر است
لاژورد — لاجورد است
لاغیه
لاله — گل لاله است
لاخشه
یاقوت — قسمی از جواهر است
یاسمین — چنبیلی است
یبروج — بیخ لفاح است

لادن نیکوترین آن چرب و خوشبوی بود سرد و تر است و گویند خشک است در فصل لام گفته شد
لاژورد و آن را در فارسی لاجورد گرم و خشک است و گویند سرد و خشک در فصل لام گفته شد
لاغیه نوعی از یتوعات است گرم و خشک است در سوم و گویند در چهارم و در گلشنی نزدها مانند
شبث و دو قسم سبز و زرد از شهر و در دامن کوهها روید بهترین وی بسیار زرد است [illegible] مستعمل آن
دو دانگ [illegible] مصلح او صمغ عربی و بدل آن یتوع [illegible] لاله شقایق است در فصل شین گفته شد
لاخشه لام الف و خای معجمه و فتح شین معجمه و های هوز در فارسی [illegible] و در هندی [illegible] خوانند
فصل سی‌ام از باب دویم مقالهٔ پنجم در دواها که حرف اول
یا باشد یاقوت گرم و خشک است در اول و گویند سرد و خشک است و گویند معتدل و آن مقوی
دماغ و کبد است و او را خاصیت عجیب است چون در دهن نگاه دارند تشنگی را ببرد و در هندی
مانک و [illegible] را ک خوانند بفتح میم بالف زده و فتح نون و سکون کاف و ثانی بفتح بای فارسی و
و دال و سکون میم و فتح رای مهمله بالف زده و فتح کاف و آن مجفف است بهترین آن سرخ رمانی
بود قدر مستعمل یک قیراط و بدل وی برابر او طلا گویند یاسمین و او را در هندی چنبیلی گویند بفتح جیم فارسی
و اشمام نون و کسر بای موحده و سکون یای مجهول و کسر لام به یای مثنات تحتانی زده گرم و خشک است
در اول دویم و گویند معتدل است بوییدن گل او مقوی دماغ است و کثرت شم او زردی را از رو ببرد
و روغن او نافع است امراض عصبی را و مضغ اوراق او و تمضمض بطبیخ او وجع اسنان را … باشد
و [illegible] هندی گویند چون عصیر … او را در روغن کنجد … چندانکه جملهٔ عصیر … شود پس آن روغن را
بر قضیب … محکم کند و یاسمین دشتی را … گویند بکسر بای موحده و سکون یای مجهول و …
لام قریب بخاصیت یاسمین بستانی است و صاحب ریاض الالفاظ گوید … گرم
و خشک است در سیوم و آن محرق … مصلح روغن … و بدل …
بهترین … خوشبوی بود و صاحب الفاظ گوید مصلح کافور و بدل …
بود یبروج و آن لفاح است بیخ او را در ادویه … استعمال کنند … مخدر و منوم …

یتوع
یخ — برف است
یخصص — قسمی از کرفس است
یخچه — هندی اولا

شیر او مسکر … و بیهوشی آورد و مردم گیاه نیز گویند و در هندی لکهمنا خوانند و آن را سرد و خشک است
قدر مستعمل یک درم مصلح عسل و دارچینی بود و بدل او بزر البنج با لفاح فارسی یتوع در فارسی
هر نباتیکه شیر البن محرق و مسهل و مقطع بود او را یتوع خوانند مثل شبرم و … و لاغیه و ماذریون
و … ماهودانه و علقا و امثال آن بسیار اند گرم و خشک است چون در چشم افتد … کند و
… آن مردم را بکشد علاج آن بقی … کنند مثل سنبل … الفار است و مرتک
اسفیداج است … کنند … و بهترین ایشان … اصل آن
پس ورق آن قدر مستعمل … مصلح اسفیداج و روغن گل جهت جراحت و بدل یتوع آن
سکبینج … یخ و آن را در عربی جمد گویند مشابه بود برف لیکن برف لطیف بود و بارد
و بسته شود در حکم و فعل مثل برف است یخصص در فارسی نوعی از کرفس بزرگ است او را
خوانند یخچه و آن را در فارسی تگرگ و ژاله گویند و در هندی اولا خوانند در فصل ژا گفته شد ٥٥
مقالهٔ ششم از قرابادین در ادویهٔ مرکبه و این مشتمل بر … باب است باب اول در شناختن درجه
مرکب … قوت مرکبات و طریق ساختن آن این باب مشتمل بر … فصل است
فصل اول از باب اول مقالهٔ ششم قرابادین است در طریق ساختن درجه دوای مرکب چون
خواهند که درجه دوای مرکب معلوم نمایند اجزای مفرده مرکب را جمع کنند اگر مساوی الوزن باشند
پس درجات حار و بارد و رطب و یابس را شمار کنند در کیفیته هر دوا … از هر کیفیتی چهار جز
اعتبار کنند و آنچه خارج از اعتدال بود اگر در درجه اول بود … اگر در درجه اولی بود …
نیم جز آن کیفیت اعتبار کنند و در دویم … جز و در سیوم … جز و در چهارم … جز و کیفیت
متضاد را همان … باشد در حالت خروج اعتدال کیفیت ثانی و بعد این عمل اگر اجزای حار و بارد
و رطب و یابس در عدد مساوی باشند آن مرکب معتدل بود و اگر در عدد مساوی نباشند پس مقدار اجزا
قلیل از اجزای اکثر ساقط کنند و آنچه از اکثر بعد از اسقاط باقی ماند … آن مرکب تقسیم
کنند هر قدر به یکی از فرد آن مرکب … درجه مرکب بود مثلاً فرض کنیم کافور یک درم قرنفل یک درم شاهتره …

کافور قرنفل شاهتره

یکدرم است پس کافور در سردی و خشکی است در سیوم هفت جز بارد و هفت جز یابس کم کنیم و چهار جز
گرم و چهار جز رطب و قرنفل که حارست در سیوم و یابس در دویم هفت جز حار و چهار جز
بارد کم کنیم و شش جز یابس و چهار جز رطب کم کنیم و سه جز ازو در معتدل است در حرارت و برودت
و در رطوبت و یابس است در اول پس از حرارت و برودت و رطوبت چهار چهار جز کم کنیم و از
یبوست پنج جز پس جمله یازده جز حار و یازده جز بارد شد بایکدیگر حکم اعتدال پیدا کردند و
جز یابس دوازده جز رطب شد پس دوازده جز یابس را بمقابله دوازده جز رطب [illegible] نسبت
هر ده جز اقل بود ساقط کردیم و بعد سقوط شش جز یابس باقی ماند [illegible] دواء مفرد مذکوره
قسمت کنیم هر فرد دو جز رسید پس جمله مرکب در حرارت و برودت معتدل و یابس در دویم شد
و همین قیاس دوا اما اکثر را حساب کنند اما اگر اجزاء ادویه در مرکب [illegible] الوزن نباشند باید دید
آنچه کثیر المقدار است اگر او را موافق قلیل المقدار ساخته اجزاء مفرد فرض کنیم کسر افتد یا نیفتد اگر کسر
نیفتد مثل قلیل کثیر را ساخته اجزاء مفرد فرض کنیم مثلا صندل یکدرم و دارچینی ده درم پس این دارچینی را
ده دوا قرار دهیم و بر طریق سابق عمل کنیم و اگر کسر افتد باید دید اگر کمتر از عشر قلیل بود اعتبار نکنیم و اگر
بچنین بود بمقدار همون اجزاء کثیر تمام و قلیل را به نسبت منتجی ساخته عمل تمام کنیم مثلا قاقله یکدرم و کلی [illegible]
و ربع پس [illegible] را اگر کسرات بحساب هر جز ربع درم چهار جز فرض کنیم پنج جز شوند و قاقله را اگر قلیل است
بحساب ربع درم چهار جز شوند پس جمله سیزده دوا اعتبار کرده عمل تمام نمایم مثلا اگر صندل ده درم و قرنفل
بیست درم و نیم پس آن نیم درم را که کمتر از عشر صندل است اعتبار نکنند و قرنفل را دو دوا و صندل را
یک دوا قرار داده بطریق سابق عمل کنیم و اگر دواها در مرکب بسیار باشند و کسرهای بسیار جابجا برآید
هر چند از عشر کمتر بود همان عمل سابق را در جمیع کسرها منظور داشته یک کسر حاصل نمایم در مخصوص هر جز و از
مفرد فرض نموده و تجزیه ساخته در اجزاء مفرده ساخته [illegible] شمرده عمل نمایم **فصل دویم** از باب اول
مقاله ششم از فن اول است در اسباب اختلاط ادویه مرکب باید دانست که هر دواء مفرد
بخاصیت خود مخصوص بعمل است در آن سبب حفظ صحت بیشتر از وجهی یا سبب دفع مرض بود از وجهی کلی بعد

دواء مفرد

هذا المرکب

معتدل است و خشک است در حرارت و برودت در دویم

اهم سبب اختلاط الادویه

بمنزله دواء مفرد لیکن در جائی در رای سببی از اسباب کافی نباشد دواء مفرد لا بد به امتزاج حاجت
افتد و آن امتزاج یا برای رعایت ترکیب عوارض بدنی چنانچه بادیان و کاسنی در حمیات
مرکبه صفراوی و بلغمی یا برای رفع آفت محلی و حفظ محلی دیگر از آفت چنانچه ترکیب کنند همراه
ادویه حمیات گلقند و سکنجبین را برای حفظ قوت معده و قلب یا داخل کنند در قرص کافور
برای خفقان حار است زعفران و عنبر را برای تقویت حرارت غریزی یا مفرح سازند
ادویه قولنج مخدرات را برای تسکین وجع یا سبب ترکیب آفات اعضا [illegible] چنانچه داخل کنند
در مطبوخات حمیات ادویه دماغ را برای رعایت ماده [illegible] یا ترکیب دهند دوا را همراه دواء
دیگر برای اصلاح چنانچه کثیرا همراه سقمونیا یا ترکیب دهند برای تقویه عمل [illegible] مصطکی همراه مسهلات یا مرکب کنند
دوا را در جائیکه سبب دفع مرض واحد بود چنانچه اورام کلی دوائی دهند که مدر و محلل و منضج
و مسکن اوجاع [illegible] یا آنچه قابل اخراج بود ادرار نمایند و آنچه قابل انحلال [illegible] از تحلیل [illegible]
و آنچه تحلیل نیابد پخته گردانند و تسکین وجع نماید یا ترکیب برای رقه بود چنانچه داخل کنند در ادویه
دماغی مفتحات را تا برسانند دوا را در جائی که لازم است یا ترکیب دهند دوا را به دوای دیگر
برای کسر بعضی از خواص و تقویه بعضی مثلا داخل کنند در مطبوخات مسهله روغن بید انجیر را تا [illegible]
عمل یبوست را و اعانت دهد بر اخراج ماده غلیظ یا ترکیب دهند دوا را برای مقاومت کیفیت و اخذ
مضاد ده چنانچه ترکیب تریاق به اکثر ادویه دافع سموم تا مقاومت کند با هر سم مخالف الکیفیه غیر
معلوم یا [illegible] دوا را برای کثرت اسباب عوارض و ترکیب اخلاط چنانچه ترکیب معجونات
و غیره برای رعایت اسباب مجهوله والله اعلم بحقایق الاشیاء **فصل سیوم** از باب اول مقاله
ششم از فن اول است در بقاء قوت مرکبات و طریق ساختن آن باید دانست
که هر یک مرکب را بحسب مزاج خویش قوت است و مادامیکه آن قوت سالم بود عمل دوا کند
و چون آن قوت در نزول آید عمل آن دوا باطل گردد و چون آن قوت فانی شود عمل دوا معدوم
گردد و لابد آن قوت را زمانی بود و آن زمان را عمر دوا گویند و عمر دوا بقول مختلف است

شبیه

عمر نقاوت نقوع و مطبوخ دوازده ساعت است پس از آن عمل در اطلیه قوت و اشربه چهل روز
واصح قول آنست که عمر لقا و قوت جلیبات و لعابات و نقوعات و مرواساتات... اثر به
لعوفات تا وقتی است که متعفن نشود و چون متعفن شوند از کار بروند و بقاء قوت نقوعات
و سنونات و ذرورات و حبوبات و بنادق ضعیفه تا شش ماه بود اما حبوبات قوی اوراص
بنادق قویه و ادهان و معاجین ضعیفه را یکسال عمر بود و ادهان و معاجین قویه و کلفقند
و خمیره ها را سه سال عمر بود و تریاقات و یا قوتیات و معاجین کبار و مفرحات جواهر دار
و جوارشات و ایارجات را عمر زیاده از سه سال است بقدر تفاوت مراتب مثل
فلافلی و دوا المسک حار و تریاق اربعه و ثمانیه و مخلصه اکبر و ایارجات و جوارشات کبیره
چهار سال تا پنج سال عمر بود و فلونیات و برشعثا و امثال آن نیز اما هفت سال و سکنجبین و شاد
ریطوس و تریاقات و مفرحات جواهر دار را دوازده سال عمر بود اما شرو دیطوس و یاقوتی
و تریاق فاروق را از تریاق کبیر گویند تا شصت سال عمر بود و شیافات و کحول و قطورات حکم
سفوفات دارند **طریق ساختن دوا آنست** که در نقوعات و طبیخات الحار را الکافقند
و آنچه چوب و تخم بود نیم کوب نمایند و برگ و گیاه را درست نگاه دارند و وقت پختن تر
بگذارند و آتش نرم کنار دهند و دوائیکه قابل حل کردن باشد مثل گلقند و ترنجبین و نبات
و شیر خشت و فلوس خیار شنبر و آنچه بدین ماند از بعد از صاف کردن نقوع و طبیخ حل کنند و ابریه
را نوعی نزنند که آب خام در او بماند و عرق بنوعی کشند که آب مطبوخ جوش خورده در آن نیاید
و ظرف چینی بهتر آنست و عرق را بنوعی کشند که از بخره بود پس از آن قلعی دار پس از آن
گلی و صافی بهتر آنست که از کتان بود یا از ابریشم پس از آن کرباس اما ظرف گلی و
صافی کرباس اگر باشد باید که کلفقند و بادیان و آب را در ظرف و صافی را نیز همراه
آن آب زند پس از آن شسته نگاه دارند و دوا را در همین ظرف و صافی نگاه دارند
بواسطه آنکه ظرف گلی و صافی تو جذب تاثیر دوا نکند و اگر از چوب صندل باشد قربت و آلت

— طریق ساختن دوا

کوفتن از بقره بهتر پس از آن حدید و برای حل منقا و حبوبات و جواهر سماق و آنچه با آن بهتر است
و غیره چون بالا اجزا و اجزا المقطوع و زن کنند و آنچه صموغ و علکیات نیز نرم بکوبند تا در حکم
بماند آن دوا باشد حل کنند و اشیاء حاده را هرچه قابل غسل بود مغسول کنند و در حکم
احراق بود بسوزنند و شاخ گوزن و آنچه سوده نشود یا حل کنند یا تو هان کنند یا تقرص سازند
مثل مقل و ذبیب ارشم و عقرب اقراص را آنکه سازند تا زود خشک شوند و تعفن نیز نزنند
و شیافات را طویل و بنادق را مفرطه الراس و حبوب را کوچک و حبوب مسهله را اکبار زنند
تا دیر در شکم بمانند و زود حل نشود و معاجین را بعد از تصفیه عسل و شکر و زبوب و بیرون
آن در دوا داخل کنند و طبوب الوان را بعد از جماید دوا داخل کنند و لب ها را قبل از جمیع
ادویه و در قوام آب خام باقی نگذارند که متعفن نشود و پس از ساختن در ظرف چینی یا نقره یا آبگینه
ریزند اخته یک شبانه روز نگذارند و بعد این تر و یا لاخمه پانزده روز در انبار جو نهند تا نضج
یابد و کیفیت یا لا اجزا ایدانفو پس از آن بعد از مدت استعمال کار برند و جمیع ادویه را
از گرد و غبار و تعفن و نمو از مفرط الکیفیه و اینها نگاه دارند و در خبری که قوت دارد و یا قبض
نگاه ندارند خصوصاً آنچه از تریه و معاجین و غیرها را در ظرف گلی و لبوبات را در کاغذ و پارچه و حلیه
جوهر دوا را ضایع نماید در روغن نگاه ندارند مثل سکنجبین و حموضات و مربیات و خلیات در ظرف
نحاس و کحول را بهتر است که در آبگینه یا در ظرف جید نگاه دارند اما مرکبات یا بسه را در حقه
نگاه دارند مختار اند اما از رطوبات حفظ کنند **باب دویم** در معالجات است اما از فن اول
در انواع ادویه مرکبات و این مشتمل بر هفت فصل است **فصل اول** از باب دویم مقاله ششم
از فن اول است در نقوعات و مطبوخات و نطولات و غرغره **نقوعات حلو** سعال
و زکام حار را نافع بود و حرقه البول و عسر البول را دافع **صفت آن** عناب سپستان اکوش
هر یک ده دانه حب السفرجل نیم درم ریشه خطمی تخم خبازی هر یک دو درم کوفته و در کاغذ
در یک رطل آب شب بخیسانند و صباح صاف نموده ده درم نبات در آن حل ساخته بنوشند

امثال به

در آنچه فصل ثانی

باب دویم فصل اول

در کام و حرقه البول و عسر البول

عونا ... ا

اکر او را قوی مطلوب بود چهار درم تخم خیارین اضافه نمایند و عوض نبات شربت بنفشه یا خمیره
بنفشه حل کنند و اکر تسکین مطلوب بود عوض نبات کلقند یا ترنجبین داخل کنند **نقوع هلیله** صفرا
براند و صداع حار را نافع بود **صفت** پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه سبستان عناب از هر یک
بیست عدد تمر هندی بیست درم بنفشه تخم کاسنی از هر یک سه درم مویز خیار چنبر ده درم ترنجبین پانزده درم
شب در پنجاه درم آب خیسانند و صباح صاف کرده بنوشند **صفت کلقند و خمیره بنفشه** کل سرخ منقی یک من قند
سفید یک من همه را الف مال کنند تا مخلوط کردد و بعد چهل روز در آفتاب نهند در ظرف چینی یا کلی و هر کاه
او کاغذ چسبانیده باشند یا در ظرف نقره بنفشه و بعد از چهل روز استعمال نمایند و خمیره بنفشه و نیلوفر
و کل بهی و کل کاوزبان و کل انار و کل کاسنی و کل خیار چنبر مثل کلقند باشند در ساخت **نقوع ریوند**
حرقة البول و بول الدم را نافع بود **صفت** ریوند خطائی بوده چهار درم در نیم رطل آب شب خیسانند و صباح
صاف نموده دوازده درم عسل در آن حل کرده بنوشند تا سه روز و بعد از آن ملح الشعیر در تمر هندی خیسانیده
کویند همراه جلاب کاسنی همین عمل کنند **آخر نقوع حلو** صفرا را براند و صداع را نافع بود **صفت** عناب بیست
دانه منقی بیست دانه بنفشه هفت درم شب در رطل آب خیسانند و صباح صاف نموده بیست درم شیر خشت ده
درم ترنجبین در آن حل ساخته و قدری کلاب و عرق بید مشک در آن اضافه نموده بنوشند و نیم ده دانه
انکور و ده دانه قیصی زیاده کنند **نقوع جهة الحصبه** صفرا براند و حمیات صفراوی و دموی را نافع بود **صفت**
تمر هندی مقشر تخم بیست درم آلو ده دانه عناب بیست دانه سپستان و منقی هر یک بیست دانه خوبانی ده
دانه افتیمون شش درم شب در یک رطل آب خیسانند و صباح صاف نموده بیست درم شیر خشت یا ترنجبین
در آن حل ساخته و ده درم کلاب و ده درم عرق بید مشک اضافه کرده بنوشند و اکر به هفده درم سقمونیا
بر دارد کنند قوی تر کردد و اکر از خوف سده جگر چهار درم زرشک بیست دانه اضافه نمایند تا او را
نقوع هلیله مسهل اخلاط مرکب من صفرا و بلغم براند **صفت** پوست هلیله زرد و کابلی و هلیله سیاه کوفته همه را
هر یک چهار درم کل سرخ شش درم سنا مکی هفت درم بادیان کوفته ده درم اسطوخودوس کوفته ده درم
شب در یک رطل آب نیم خیسانند و صباح صاف نموده ده درم کلقند و دوازده درم فلوس خیار چنبر در آن

حل کرده بنوشند و اکر خواهند که غاریقون و تربد نیز سر دارد نمایند اقوی کردد **نقوع جهة نفس زنکی** اصلاح
دم فاسده نماید و تسکین صفرا و قی و تشنکی را بازدارد **صفت آن** صندل سفید کوفته شش درم کرد نمامان
چهار درم زرشک بیست دانه چهار مثقال کشنیز کوفته دوازده درم آمله کوفته ده مثقال شب در
یک رطل آب خیسانند و صباح صاف نموده ده درم رب بهی یا رب انار شیرین در آن حل ساخته بنوشند
نقوع بارد منضج ادرار بول و حیض محرور این نماید **صفت آن** رک چنابیت درم خشک کوفته شش درم
تخم خیارین کوفته هر یک چهار درم کاسنی کوفته دو مثقال همه را شب در ستور خیسانند و صباح صاف
نموده دوازده درم نبات یا کلقند شیرین ساخته بنوشند **مطبوخ** او در فارسی جوشانده
کویند و در اصطلاح اطبا منضج خوانند فایده منضج زیاده تر است و عمل این اقوی باشد **منضج**
صفرا آلو ده دانه سپستان کوفته بیست دانه تمر هندی منقی ده درم بنفشه و نیلوفر هر یک دو درم کاسنی
و بادیان کوفته هر یک یک درم و نیم همه را شب در یک و نیم رطل آب خیسانند و صباح به آتش
نرم جوشانیده چون ثلث آب بماند صاف نموده شیر کرم و بیست درم کلقند شیرین
ساخته و مکرر صاف نموده شیر کرم بنوشند و چون ده درم تمر هندی منقی و شش درم
بنفشه و شش درم هلیله زرد افزایند و در دو رطل آب بجوشانند و بعد بقا ثلث
آب چهار تولہ کلقند و بیست درم شیر خشت یا فلوس خیار چنبر در آن حل ساخته نیم کرم
بنوشند اسهال صفرا کند و اکر نیم مثقال سقمونیا سر دارد و سازند در عمل قوی تر باشد
و چون در حمیات استعمال کنند ترک هلیله نمایند و بجای سقمونیا یک درم ریوند سر دارد
سازند تا از قلق و تشنه کی ایمن مانند **مطبوخ فواکه** حمیات حاده را نافع باشد **صفت**
سنا مکی هفت درم بنفشه عنب الثعلب نیلوفر از هر یک سه درم عناب سپستان آلوی سیاه
از هر یک بیست عدد کل سرخ چهار درم در سه رطل آب بجوشانند تا به نیم صاف کنند
تمر هندی و شیر خشت از هر یک ده درم ترنجبین بیست درم در آن حل کرده بنوشند نافع
منضج دیکر مرد موی مزاج را موافق بود و حمیات دموی را نافع باشد **صفت آن**

ادرار بول و حیض را
نافع باشد

غناب جرجانی ده دانه سپستان بیست دانه آلو هفت دانه زرشک ده دانه تمر هندی منقی
هر یک ده درم تخم خرفه شش درم بنفشه پرسیاوشان هر یک چهار درم گلقند یا شیر
خشت هفت درم بدستور در آب معهود خیسانیده و جوشانیده بشیرخشت گرم استعمال نمایند
و اگر ده درم سنا مکی و بیست درم فلوس خیار چنبر اضافه نمایند مسهل اخلاط مرکب باشد
و اگر به یک مثقال ریوند چینی لعاب سرداروسازند قوی تر گردد و خلط سوخته براند منضج
بلغم نضج ماده بلغم کند و حمیات بلغمی و امراض بلغمی را سودمند باشد صنعت آن بادیان و کاسنی
هر یک دو درم مویز منقی الخر خسک هر یک هفت دانه عروق بابونه پرسیاوشان هر یک
دو درم انیسون یک مثقال لکاعی(?) درم گلقند ده درم کوفته کوفته برگ و گل و گاه را در
نگاهداشته بدستور سابق در عمل آرند و چون عارضه شش و سینه بود اصل السوس مقشر
و بنفشه هر یک دو درم اضافه نمایند و در عارضه دماغی دو درم اسطوخودوس افزایند و چون
خواهند که اسهال بلغم کنند ده درم سنا مکی و شش درم بسفایج و شش درم تربد مقشر مجوف
مدبر اضافه نموده بدستور جوشیده مسهل بازده یا آب در آن ساخته و بیده درم شربت
ورد مکرر و ده درم فلوس خیار چنبر ممزوج کرده صاف نموده بنوشند و اگر به نیم مثقال
حب النیل لعاب سرداروکنند سریع العمل گردد و اگر به دو مثقال روغن بید انجیر مخلوط سازند
اقوی گردد و حافظ امعا باشد **مطبوخ افتیمون** صفرا و سوخته و بلغم و سودا را دفع کند و امراض
سوداوی را نافع بود **صنعت آن** سنا مکی هفت درم گل سرخ چهار درم افتیمون که در پرچه بسته
و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یک پنج درم بسفایج فستقی اصل السوس مقشر زرآوند
از هر یک دو درم اسطوخودوس پرسیاوشان گاوزبان شاهتره بادرنجبویه نیلوفر
بنفشه از هر یک سه درم مویز منقی سپستان از هر یک بیست دانه در سه رطل آب بجوشانند
تا به نیمه آید صاف کنند و گلقند آفتابی ده درم فلوس خیار چنبر روغن بادام چرب ساخته در
از هر یک یازده درم در آن محلول نموده بنوشند **مغلی منضج سودا** حکه و جرب و خارش و امراض

شش درم

سوداوی

۱۳۲

سوداوی و حمیات سوداوی را نافع بود و اورام باطن و صلابت طحال را فایده عظیم بخشد
صنعت آن بادرنجبویه بسفایج اصل السوس مقشر هر یک دو درم بادیان کاسنی عنب الثعلب
هر یک یک مثقال و نیم پرسیاوشان برشاهتره غناب و منقی هر یک بیست دانه انیسون
عروق بابونه هر یک یک درم پوست بیخ کبر و بنفشه هر یک دو درم و نیم گلقند هفت درم بدستور
سابق عمل نمایند و چون خواهند که اسهال سودا کنند شش درم هلیله سیاه و شش درم افتیمون
بخشند(?) درم گل سرخ و ده درم سنا مکی اضافه نمایند و بازده یا در آب بدستور جوشانیده و
صاف نموده یازده درم فلوس خیار چنبر در آن حل ساخته و مکرر صاف کرده نیم گرم بنوشند و
اگر یک درم حجر لاجورد مغسول لعاب سرداروکنند قوی العمل گردد و در منضج در رعایت قلب باشد
گاوزبان و بادرنجبویه افزایند و در آنچه رعایت دماغ باشد اسطوخودوس فی و انبیا بقدر حاجت
باید افزود و در آنچه رعایت سعال باشد مجوفات را ساقط گردانند و در آنچه رعایت اوجاع
مفاصل باشد سورنجان داخل کنند **مغلی منضج مفتح** استسقاء و سوء القنیه و اوجاع مفاصل را
سودمند باشد **صنعت آن** کاسنی بادیان هر یک دو درم پوست بیخ بادیان سه درم بیخ کاسنی
چهار درم گل سرخ و بنفشه هر یک یک مثقال سورنجان دو درم و نیم عناب ده دانه گلقند هفت درم
و اگر بلغم غالب باشد دو درم کرفس و دو درم ... تخم کرفس نیز داخل کنند و اگر خواهند که
اخراج مواد موجبه نمایند سنا مکی ده درم بسفایج شش درم فلوس خیار چنبر یازده درم افزایند
و بدستور سابق عمل نمایند و اگر چهار درم روغن بید انجیر اضافه کنند در اثر قوی تر گردد **مغلی منضج**
ملین ذات الجنب و صدر و حمیات گرم را نافع بود **صنعت آن** عناب ولایتی ده دانه بهدانه و تخم خطمی
تخم خبازی هر یک دو درم نیلوفر و اصل السوس مقشر هر یک یک درم و نیم بهدانه نیم درم هر را
بدستور یک و نیم رطل آب بجوشانند چون ثلث آن بماند صاف کرده و بیده درم ترنجبین در آن حل
ساخته و مکرر صاف نموده نیم گرم بنوشند و گاه بحسب عوارض کاسنی و بادیان و پرسیاوشان و بادیان
و منقی نیز داخل کنند و گاه بعوارض شکم لحم خطمی و نصف آن ریشه خطمی داخل کنند و ابطال ارزانه(?)

از هر یک چهار درم

طبخ بسعادت شود القنیه(?)

حاده **نقلی منضج مدر** اورام کلیه و مثانه و رحم را سود مند باشد **صنعت آن** تخم خیارین هر یک سه

درم کرفس یکدرم بنفشه پرسیاوشان هر یک دو درم اذخر فراسیون هر یک یکمثقال حسک

و شکاع شیح هر یک یکدرم به دستور جوشانیده به هفت درم ترنجبین یا زرنبات مغز شیرین

ساخته نوشند و چون خواهند که تلیین طبیعت کنند قدر حاجت فلوس خیارچنبر افزایند و گاه گاه

ارلاق باله مقدرم ریشه خطمی نیز داخل کنند و اگر خوف قرحه یا زحیر باشد **نقلی مدر معتدل** حیض اند

و القا نا جنین نماید **صنعت آن** بذر بلیون خشک تخم خیارین هر یک دو مثقال بادیان انیسون

هر یک یکمثقال کرفس نیم مثقال حنا چهار درم شکاع شیح دو درم ریشه خطمی یکدرم حمص احمر

و لوبیا احمر هر یک شش درم به دستور در یکمن رطل آب جوشانیده بکار دارند **نقلی مدر حار**

حیض راند و القا حمل کند چون پانزده روز بدان مداومت نمایند **صنعت آن** تخم ترب بابونج سیست

و تخم کدر و حلبه هر یک ده درم ابهل قشر خیار چنبر هر یک شش درم در یکمن آب به دستور در یکم

خیسانده و جوشانده چون ثلث آب بماند دوازده درم عسل در آن حل نموده بنوشند **نطول**

بارد صداع حار را تسکین دهد چون بر سر ریزند و پای بدان بشویند **صنعت آن** بنفشه و گل خطمی و گاو زبان

گندم و کشنیز هر یک پانزده درم در ده من آب بجوشانند چون ثلث آب بماند صاف نموده نیم گرم

آب نیلوفر بر سر کنند و با بخار او در آن نگاه دارند **نطول حار** در صداع بارد را نافع باشد **صنعت آن**

بابونه اکلیل الملک برگ کرفس برگ رازیانه تخم کرفس برگ مرزنکوش صعتر نیت جوشانیده به بخار آن

دارند **نطولی** که صداع بر داوی را سود دارد **صنعت آن** بنفشه نیلوفر اکلیل الملک بابونه برگ سن

کنگ جو ساوج قرنفل جوشانیده سر بخار آن دارند **نطولی** در گرانی گوش را که از عقب مسهل

پیدا شده باشد و سبب آن بخارات بود زائل گرداند **صنعت آن** بابونه اکلیل الملک قیسوم از هر یک

ده درم نمام مرزنکوش اذخر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس پیخ از هر یک ده درم در ده من آب

بجوشانند تا بسر آید سر و گوش را بخار آن بدارند **نطول حار** اورام بلغم و صداع بارد را نافع بود **صنعت آن**

عروق بابونه اکلیل الملک تخم شبت سداب برگ ه ازمني هر یک پانزده درم به دستور نطول سابق بکار دارند

دیم نقی

و سرفه ثقل ان که بعد از اخضا او رم و موجع کنند **نطول معتدل مخدر** مسکن مطلق

اوجاع است **صنعت آن** اکلیل الملک سه درم تخم خطمی کشنیز هر یک ده درم

قشور خشخاش پانزده درم بذر البنج و بذر الخس هر یک پنج درم خل

یک رطل او ده و نیم رطل آب نه من همه را به دستور جوشانیده بکار

برند **غرغره معتدل** جمیع اورام حلق را نافع بود **صنعت آن** بذر کتان

اکلیل الملک هر یک هفت جزء عدس چهارده جزء خشخاش پنج جزء کاکنج

دو نیم جزء به دستور کوفته ا را انمکوب ساخته و عدس را درست داخل

در سه چند آن بجوشانند چون ثلث بماند صاف نموده به نیم

گرم از ان غرغره نمایند و اگر فلوس خیارچنبر یا رب توت یا رب جوز

بحسب مزاج قدر حاجت در ان حل ساخته زنند در عمل قوی تر باشد

غرغره دیگر الضاب نزله را از حلق باز دارد **صنعت آن** عناب

بیست دانه عدس بیست درم قشور الخشخاش ده درم همه را به دستور

در سه رطل آب بجوشانند چون ثلث آب بماند صاف نموده به نیم گرم از ان

غرغره کنند **غرغره دیگر** استرخا لهات و قلاع را نافع بود **صنعت آن**

برگ انار کزمازج مساوی قدر حاجت در ده چند ان آب بجوشانند

جون ثلث آب بماند صاف نموده به نیم گرم آن غرغره و مضمضه نماید

تشفی یابد ان شاء الله **فصل دویم** از باب دویم مقاله ششم که از

فن اول است در ضمادات و ضرورات و و جنیات و مراهم و

طلاها و منع بهق و برص **ضمادی** که ذات الجنب را نافع بود تخم خطمی گل

خطمی هر یک دو جزء تخم شبت عروق بابونه هر یک نیم جزء شاه افسر

بکجز همه را باریک سوده در آب بخته ضماد کنند **ضمادی** که هضم در معده بعد از

حیض شش روز بر پستان کشد حافظ استرخا بود صنعت آن دقیق شیر قریب ارزن
کرمازج همه را مساوی سحق نمایند و در شیر آمیخته طلا کنند در شب و روز
دو بار تا سه روز مداوم ضمادی که ضربه و آثار دم میت را نافع بود گندم
بریان مغز تخم خربزه همه را مساوی الوزن گرفته و سوده همراه آب ضماد کنند
ذروری که اندمال قرحه کند و خون باز دارد صنعت آن کندر و دم الاخوین
مرداسنگ گلنار مساوی سحق نموده بکار برند ذروری که مده را از ریش
پاک سازد و از تعفن نگاه دارد و خشک نماید صنعت آن مرمکی صبر سقوطری
هر یک یک جزو انزروت نیم جزو مرداسنگ و کندر و دم الاخوین
هر یک دو جزو همه را باریک سحق نموده بجراحت افشانند ذروری که استرخا
مقعد را سود دارد صنعت آن قرو دافاقیا گلنار عفص کرمازج پیه
دوا را مساوی الوزن باریک سوده مثل غبار سازند و مقعد را
بروغن گل چرب نموده بر افشانند دهن شبت فالج را سود دهد
صنعت آن برگ شبت را درهم چند روغن کنجد بریان کنند چند اگر
سوخته شود پس سرد نموده روغن را صاف کرده نگاه دارند صبح و
شام بدلک استعمال نمایند دهن حرمل سکستن دست و پا را
سودمند بود فالج و رعشه و تشنج را نافع باشد صنعت آن اسپند سوخته
یک رطل بجبل ربع آن روغن کنجد چهار رطل اسپند و بجبل را نیم کوب
ساخته در [illegible] اندک آب گرم نموده تمام شب در شبنم
گذارند و صباح در روغن بریان کنند چنین سوخته شود روغن را آجام
بیغیر نموده جدا سازند و بعد از آن بیست دانه جوز الطیب باریک
سوده در آن حل نمایند وقت حاجت صباح و شام بمالند و یکساعت

در پشت دلک کشند و از آب و هوای سرد احتراز لازم دارند دهن جوز ماثل
اوجاع را تسکین دهد و فالج را نافع بود صنعت آن شجره جوز ماثل را با برگ و
بیخ و گل و ثمر بگیرند و در پارچه کهنه [illegible] مشعل نمایند و در روغن کنجد تر سازند و
سیخ آهن را در عرض او انداخته برد و چوب آویزند و از زیر
اسفل او آتش دهند و زیر او ظرف آهنی گذارند و از بالا اندک
اندک روغن کنجد بریزند و آنچه زیر فتیله بچکد بگیرند تا تمام سوخته شود سرد
گرده نگاه دارند و استعمال نمایند دهن جوز ماثل نوع دیگر چون بر کف
دست و پا و غانه مالند حس منی کند و امساک آرد صنعت آن تخم جوز ماثل
اشود بجز حبه ابرص ربع آن هر دو را نیم کوب ساخته و در شراب و یا در
آب کوکنار یا در روغن گاو اندک نم کرده و در شیشه گل حکمت انداخته
بدستور روغن کشند وقت حاجت بکار برند دهن مرکب اوجاع
مفاصل حار و بارد را تسکین دهد صنعت آن حنا و کشنیز و شیطرج و سورنجان
برابر گرفته و غیر از حنا همه را نیم کوب ساخته جمله را ده چند آن آب بپزند
چون ثلث آب بماند مقدار ربع آن آب باقی روغن کنجد اضافه نمایند
و به آتش نرم بپزند چندانکه آب سوخته شود و روغن صاف بماند
پس روغن را جدا کرده نگاه دارند وقت حاجت استعمال نمایند
دهن خرزهره [illegible] را نافع بود صنعت آن صد برگ خرزهره سفید و صد برگ
خرزهره سرخ همه را نیم کوب ساخته بر نیم آب و نیم رطل روغن کنجد
بپزند چون آب جمله سوخته شود روغن را صاف نموده بکار دارند
مرهم بهر ردع ماده کند [illegible] از جراحت پاک [illegible] صنعت آن برگ
[illegible] ده عدد [illegible] نرم شوند [illegible] ساخته [illegible] موم

ودو چند روغن گل حل نمایند و بکار دارند مرهمی دیگر جمیع قروح را نافع بود
خصوصاً قروح رجل و ساق را انفع است صنعت آن زردانجا و سوخته شش درم
سعد کوفی سوخته شش درم شنج صمغ عصاره بلکس سه درم توتیا سبز
یکیم درم همه را سوده همراه روغن گاو هم بهم سازند هر صبح و شام طلا سازند
مرهمی دیگر جراحت را از وسخ پاک نماید و باصلاح آرد صنعت آن
صابون و مرمکی و صبر و مرداسنگ و قیمر و سفیده هر یک یک جزو انزروت
نیم جز همه را سحق بالغ نموده در پنجه موم و دو چند روغن گل که اجزا موم هم نمایند
و بکار دارند طلائی که سعفها و قروح را نافع باشد صنعت آن فوفل و صابون
را مساوی با آب سوده طلا سازند طلائی که قوبا را سودمند بود
صنعت آن تخم ترب و گوگرد و صندل سفید مساوی در سرکه انگور سوده طلا
سازند طلائی که برص و زانو را سودمند باشد صنعت آن صابون و حنا
برابر با آب سوده بر زانو طلا سازند طلائی که جمیع اوجاع را ساکن کند
اما بعد تحلیل ماده مناسب باشد صنعت آن شاخ گوزن و زنجبیل و زعفران
و افیون برابر با آب سوده طلا سازند طلائی که حبس رعشه گشته فایده
بخشد صنعت آن مقل ازرق را با آب سوده در تمام روز ده نوبت بچسبانند
طلائی که اورام و سلعه را پخته گرداند صنعت آن آرد جو و آرد باقلی
و آرد جاورس مساوی همه را در دوغ و آب پخته میان شبانه روز شش
نوبت طلا سازند و اگر کنجد [illegible] را در سیر پخته بکار برند همین
عمل کند طلائی که کلف [illegible] را ببرد [illegible] که بر جبین [illegible]
نیز نافع باشد صنعت آن [illegible] و [illegible] و صندل سفید همه را مساوی در
آب سوده هر شبانه روز چهار نوبت طلا سازند طلائی که بهق

طلائیکه بهق و
نافع بود

١٣٩

را نافع بود صنعت آن تنکار و نوشادر مساوی در آب لیمو سحق نموده هر روز
چهار نوبت طلا کنند و شیلاح در آب سوده همین عمل کند طلائی
که رنگ را صاف کند صنعت آن تخم خربزه مقشر و تخم ترب و آرد باقلی
همه را مساوی در شیر گاو سوده هر شب بر روی مالند و صباح باب طبیخ
نخاله بشویند طلائی که مقوی قضیب بکند باشد صنعت آن زعفران و دارچینی
و [illegible] و چند بید ستر و بوره ارمنی و لب حب القطن در عسل و روغن
پسته و یا روغن برگ یاسمین و یا روغن خراطین حل کرده استعمال
نمایند و اگر [illegible] انگوزه [illegible] چند نوبت استعمال نمایند
همین عمل کند صبغی که بهق و برص را رنگین کرداند صنعت آن بادنجان
نورسته [illegible] در [illegible] آب بجوشانند چندانکه [illegible] ماند صاف نموده ده
درم فوه و پنج درم کندش و پنجدرم تخم ترب همه را کوفته بیخته
در آن آب اندازند و نیم من روغن کنجد [illegible] کنند و بپزند چندانکه
آب رود و روغن باقی ماند صاف نموده نگاهدارند و استعمال نمایند
فصل سیوم از باب دوم مقاله ششم که از فن اول است در
معاجین و جوارشات و مفرحات و یاقوتیات و تریاقات
معجون مبارک مسهل اخلاط مرکبست بدن را از ماده فاسد پاک سازد
و خوردن آن [illegible] بود صنعت آن هلیله زرد و هلیله سیاه و تربد و سنا
و سقمونیا و برنگ کابلی و حب النیل و افتیمون و سقمونیا و مصطکی و هلیله
و بلیله کابلی و حجر لاجورد مغسول هر یک چهار جزو زنجبیل و فلفل و دار فلفل
و قرنفل و دارچینی و کبابه و تخم کاهو [illegible] و [illegible] و سنبل و [illegible]
و کثیرا هر یک یک جزو زعفران نصف جزو مشک تبتی [illegible] ربع جزو

بهمه را جدا جدا اسوده وزن نموده و بلیلجات و زنجبیل را بروغن بادام چرب
ساخته در سه چندان عسل کف گرفته معجون کنند و مشک و زعفران را بعد از
انهمه دواها داخل نمایند و اگر بجای عسل شربت ورد مکرر کنند اقوی باشد
قدر مستعمل از چهار درم تا هشت درم بجلاب ساده یا بماء العسل یا
به ترنجبین در گلاب حل ساخته و نیم گرم نموده بحسب مزاج بنوشند و گاه
برای تفتیح سدد ریوند و غاریقون هر یک چهار جزو کرفس و انیسون هر
یک دو جزو افزایند **معجون جاوید الحیات** اعضاء رئیسه را قوت دهد
و حرارت غریزی را افزود و بلغم را تحلیل دهد و ریاح را بشکند
و درد معده را نافع بود صفت آن هلیله کابلی و دارچینی و جوزبوا و سادج هندی
هر یک یک جزو فلفل دو جزو دارفلفل چهار جزو زنجبیل هشت جزو هلیله زرد و
شاهتره جزو هلیله سیاه دو جزو املج تخصیت چهار جزو نانخواه دو چندان
انکمون کرمانی مدبر دو چندانانخواه شونیز هم دو جزو آخر آنکه شبانه روز
در خل ثقیف بخیسانند بعد از ان خشک نموده و اندک روی آتش
تف داده داخل کنند و جمله ادویه را با یک سوده در سه چندان
عسل مصفی معجون سازند و بعد از پانزده روز استعمال نمایند
قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم **معجون خفقان** غشی و خفقان
حار و ضعف دماغ را نافع بود و معده را قوت دهد و نیکی [illegible] صفت آن
هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک یک جزو تخم گشنیز
بیخ بهمن را سوده و بلیلجات بروغن بادام چرب ساخته در سه چندان
قند یا نبات که در عرق بید مشک و گلاب [illegible] صاف بقوام آورده
باشند معجون نمایند قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم **معجون**

معجون جاویدالحیات

[illegible]

فی دموی

معجون الو لطیفی برای تصفیه دم و امراض و قوت معده حاره نافع بود و قرص
نمک به صفت آن زرشک بر دانه و الو و عناب و سماق و کشنیز و سرکه انگور را
هر یک یک درم مرجان شش و نیم درم گل سرخ و هلیله سیاه و خرفه و گشنیز
تبسیر هر یک چهار درم بنفشه و تخم کاهو سفید و کاسنی و طباشیر و صندل سفید
بگلاب سوده هر یک سه درم مصطکی و کهربا هر یک یک نیم درم گلنجات صدد
شش ماهی درم بیخ ادویه مقدم را مع سرکه در چهار رطل آب شب بخیسانند
و صباح جوشانیده چون ثلث آب باند صاف نموده و نبات را داد آن
قوام داده باقی ادویه را بدان معجون نمایند قدر مستعمل از دو دو درم
تا چهار درم باشد **معجون ملکی** برای سرعت انزال عجیب النفع است
و خروج منی را انباتت نافع بود صفت آن خشخاش سیاه پنج مثقال تخم ریحان
و صندل سفید و گل ارمنی و بادرنجبویه و دارچینی و کهربا و صمغ عربی و گلنار و شیتی
هر یک سه مثقال بذر البنج الابیض زنجبیل هر یک دو مثقال با سه چندان
عسل کف گرفته معجون نمایند قدر مستعمل دو درم باشد **معجون لبوب**
باه را قوت دهد و تفریح قلب آرد صفت آن ابریشم مقرض و مغز بادام
مقشر و مغز چلغوزه و مغز جوز و مغز تخم کدو و مغز نارجیل مقشر و مغز حب الفلفل و
جوزبوا و لسان و خشخاش و طباشیر هر یک یک جزو زنجبیل و دارچینی
و خصیة الثعلب و شقاقل هر یک دو جزو بهمن سفید بر ابر جمله ادویه را
سوده در سه چند ان شربت سیب معجون نمایند قدر مستعمل از چهار
درم تا شش درم همراه زرده بیضه نیم برشت و اگر مزاج حار بود همراه
شراب ترنجبین [illegible] ربع جزو مشک و ربع جزو ورق طلا و نصف جزو
زعفران و نصف جزو ورق نقره داخل کنند در عمل اقوی گردد **جوارش انیر باریس**

معجون ملکی [illegible]
[illegible] انزال
عجیب النفع

تقویه معده گرم کند و اشتها آرد و هضم طعام نماید و اسهال صفراوی باز دارد
و دماغ را قوت بخشد و خفقان را فایده دهد و بوی دهن خوش کند صفت آن
آمله شیر پرورده ده درم زرشک دانه صندل سفید هر یک پنج درم
گل سرخ و گرد سماق و پوست ترنج و حب الآس و پوست بیرون پسته
هر یک سه درم مصطکی یک درم مشک یک دانگ عنبر نیم دانگ قند سفید یکمن
گلاب یکمن قند را در گلاب قوام نموده و دیگر اجزا را بدان معجون
کنند قدر مستعمل از یک مثقال تا سه درم باشد **جوارش قرطم** بلین
طبیعت کند و قوت هضم دهد و حفظ صحت نگاه دارد صفت آن
لب قرطم و بوزیدان مقشر هر یک ده جزو انیسون و بسفایج هر یک یک جزو
برابر همه عسل علی الرسم معجون نمایند اگر دو جزو مصطکی افزایند اقوی باشد
قدر مستعمل از هفت درم تا پانزده درم باشد **مفرح احمر** دل و دماغ
و معده و خفقان گرم را نافع بود صفت آن طباشیر گل نجز صندل سفید آمله
شیر پرورده هر یک دو جزو گل سرخ تخم کشنیز هر یک چهار جزو نبات
برابر همه رب سیب و گلاب هر یک ده چند نبات هر سه را یکجا قوام
داده و دیگر ادویه سوده را در آن داخل ساخته معجون نمایند و اگر خشک
یا کافور بحسب مزاج ربع جزو افزایند نافع تر باشد قدر مستعمل از دو مثقال
تا چهار مثقال بود **مفرح معتدل مایل بحرارت** تقویت دل و دماغ و باه کند
صفت آن ابریشم مقرض و بادرنجبویه و گاوزبان و پوست اترج
و صندل سفید و آمله و طباشیر هر یک دو درم گل سرخ ده درم مغز تخم
کدو هفت و نیم درم بلیله زرد دو و نیم درم بهمن سفید بیست درم زعفران
و درونج هر یک یک مثقال مشک و کافور هر یک نیم درم در سه چند رب

در گلاب قوام نموده معجون سازند و اگر مروارید و کهربا و ابریشم و بسد و ورق
نقره و طلا هر یک نیم درم افزایند قوی العمل و عجیب النفع گردد و قدر مستعمل
دو درم **یاقوتی معتدل مایل ببرودت** دل و دماغ را قوت دهد و خفقان
و توحش را زایل کند و سده جگر بگشاید و ذهن را صاف نماید و تفریح
قلب آرد صفت آن طباشیر و گل سرخ و صندل سفید و خرفه و تخم کاهو
سفید و تخم حماض و کاسنی هر یک شش درم تخم کشنیز دوازده درم
نیلوفر چهار درم بلیله زرد و بلیله کابلی و بلیله سیاه هر یک دو درم و بلیله
سه درم آمله شیر پرورده پنج درم گرد سماق و صندل سرخ و تخم خرفه و گل ارمنی
گل مختوم هر یک سه مثقال پوست پسته پوست اترج گل گاوزبان مغز تخم
و تخم کدو مقشر و تخم خیارین مقشر و ریوند و بسفایج و سقمونیا هر یک یک نیم مثقال
یمنی سفید و سرخ و جدوار و شقاقل و فلفل صغار و کبار و دار چینی و مصطکی و
قاقله هر یک دو درم حب البلسان و چوب البلسان و حجر ارمنی مغسول و ابریشم و کهربا و
مروارید ناسفته و بسد احمر و مرجان و یاقوت رمانی هر یک یک مثقال زرباد
و درونج و ابریشم مقرض نیم درم زعفران و کافور قیصوری و مشک
هر یک یک مثقال عنبر نیم درم روغن بادام دو درم ورق طلا نیم درم ورق
نقره دو درم عناب و لاییجی چهل دانه زرشک ده درم گاوزبان و بادرنجبویه
هر یک هفت درم گلاب یکمن عرق بیدمشک یکمن نبات یکمن رب انار
شیرین رب انار ترش رب سیب رب بهی هر یک نصف رطل زرشک
و عناب و گاوزبان و بادرنجبویه را در گلاب و عرق بید یک شب بخیسانند
و صباح جوشانیده چندان که ربع آن برود و سه ربع باقی ماند صاف نموده و نبات
و ربوبات را در آن حل ساخته قوام دهند و بلیلجات را بروغن بادام

معجون یاقوتی معتدل

یک درم و نیم مثقال

جرب ساخته و بهم دوانا بعده اوسحق جداجدا وزن کرده و یکجا مخلوط
گردانیده و در قوام مذکور سرد نموده معجون نمایند و زعفران و کافور و مشک
و عنبر را در گلاب یا در روغن بادام حل ساخته بعده از همه داخل
سازند و چهل روز در انبار جو نگاه دارند پس از آن استعمال
کنند قدر مستعمل از نیم مثقال تا دو درم باشد **یاقوتی معتدل الحرارت**
قوت اعضا رئیسه نماید و توحش ... و سوداوی را نافع بود صنعت
آن ابریشم مقرض و دارفلفل و درونج و ساذج و سعد و سنبل و بلیله
و دارچینی و قرنفل و بسباسه و فرنجمشک و زرنب و زرنباد و جوز
الطیب هر یک دو مثقال گل سرخ صندل سفید و سرخ و آمله شیر
پرورده هر یک ده درم طباشیر و کشنیز هر یک پنجدرم بلیلجات
ثلاثه و ریوند خطایی هر یک دو درم عود و مصطکی و قاقله صغار و کبار
و بسفایج هر یک سه درم یاقوت و عقیق و مروارید و مرجان و بسد
و ابریشم و کهربا و لاجورد مغسول و زعفران هر یک یک نیم مثقال عنبر اشهب
نیم درم ربع درم روغن بادام چهار درم عسل مصفی یکمن جمله ادویه را
جداجدا سوده و وزن نموده و بلیلجات را به نصف روغن بادام
چرب ساخته بدستور و عسل مذکور معجون نمایند و عنبر را در نصف
باقی روغن که اخته و زعفران را با گلاب سوده بعد از جمله ادویه داخل سازند
و اگر یک مثقال ورق طلا کشند قوی العمل گردد و قدر مستعمل از یکدرم تا دو
درم باشد بعد از چهل روز که در انبار جو گذاشته باشند **تریاقی**
که دفع زهر مار و کژدم نماید و جمیع سموم ماکول را لعدا از قی سودمند باشد
علی قدر حاجت صنعت آن لحم قدید ابن العرس در روغن بلسان نیم بریان

و طریق قی نمودن آن است که از یک دست هر دو چشم را خوب بند کرده بگیرند و از
یک دست شکم بگیرند و قی نمایند پس از آن با آب سرد چشم را بشویند و باید
که اسحار در ماهی دو بار قی نمایند و مرض الحجب حالت و علاج و چون از قی فارغ
شوند مقویات معده مثل مصطکی و رب سیب و بهی و شراب زرشک بخورند
و کثرت قی دندان را ابلد باشد خصوصا حامض و همچنین سمع و بصر را نیز
و موسم سرمای سخت و سن پیری و ضعف معده و باریک بودن رقبه نافع نیست
فصل دویم از باب سیوم مقاله سیوم که از فن اول است در فصد و حجامت
و ارسال علق و کی **اما فصد** پس آن اخراج دم عروق است بعمل ید خواه بجرح
خواه بقطع بواسطه حفظ صحت یا بواسطه دفع مرض اما اکثر بواسطه حفظ صحت باشد
در هر سال دو مرتبه در فصل ربیع و خریف بر حسب اکثر بجهت قوت و سن
و وجود ادلات غلبه خون اگرچه بعد از فصد هم چنانچه ظاهر شوند بران عمل کنند
چنانچه در مقام فصد و اسامی رگها گفته شود ان شاء الله تعالی بخلاف حکم بعضی
که قوت و آثار غلبه خون را لازم دارند و بر سن اعتنا نکنند و اکثر فصد بواسطه
دفع مرض است هر وقت که ضرور داند بکنند در امراض دموی مثل تپ مطبقه
و سونوخس و برسام بر طریق وجوب و در امراض دیگر اخلاط بر طریق جواز
کما قال شیخ الرئیس الفصد استفراغ کلی لان اخلاط الذی یغلبون فی البدن
لا یخلو عن اختلاط الدم فاذا فصد خرج معه کل واحد من اخلاط الثلاثه ایضا
ان کان غالبا ففی الوجوب و ان کان مغلوبا ففی الجواز و منفعت آن
باعضا مفرده بر موافق تقسیم عروق است چنانچه در مقام فصد عروق مع طریق
کشادن و بستن و دیگر شروط مشهور بیان نموده شود **و حجامت** آن جذب
دم است از ذات عضو و جای دیگر آن محجم یا بشاخ و نشاید که حجامت در غلبه خون

پس از تنقیه کند چرا که بواسطه قوت جذب انصباب ماده بر عضو ماؤف زیاده گردد
و مرض را قوی تر گرداند و بعد از تنقیه مناسبه از فصد و مسهل بهتر بود برای جذب ماده
مکان ماؤف و ارسال علق نیز از برای جذب ماده است از نفس عضو
که لایق حجامت نباشد و بهترین علق آن است که در آب شیرین و کهنه بود و مدت یکماه
از عمر او گذشته باشد اگر خانه زاد بود و از آب باید که شش ماه یا کم آورده باشند باید که
شش ماه بر استعمال او گذشته باشد و باید که سر علق باریک و پشت او اندک سبزتاب
و شکم او سرخ و بر هر دو پهلوی او یک خط زرد و یک خط سیاه باشد و کثیر الحرکت نبود
و علق خانه زاد به نسبت علق آبی بهتر و کم ضرر بود و هر استفراغ که باخراج خون کنند اولی
آن است که ناشتا کنند و اگر بر امتلا نمایند مضر بود چرا که در وقت اخراج ماده اخلاط
در بدن حرکت کنند و مایل شوند بسوی عضوی که از آنجا ماده بر می آرند پس اگر بر امتلا
واقع شود شاید که کیلوس خام ناپخته از معده و کبد بسوی عروق رود و باعث
امراض قویه گردد و باشد که در حالت امتلا آنجا غالب آید بسبب فعل و انفعال
طبیعت و معده را جوشش و بدو قی آید و هر گاه بعد از فصد و حجامت عادت
غشی و قی بود باید که یک هفته پیش از استفراغ اشربه حاره یا بارده
مقوی و منضج بود بر حسب مزاج و سن و فصل مدام بخورانند مثل شربت صندل
و گاوزبان یکروز پیش از استفراغ آخر روز قی آرند و پگاه آن بر خلاف صبح همان شربت
خورانیده اخراج دم نمایند و بعد از استفراغ نیز چیزی از مقویات حاره یا بارده
که مناسب مزاج دانند بدهند مثل دوا المسک و یاقوتی و تخم بالنگو همراه
شربت سیب و نبات و عرق گل و بید مشک و اگر غشی پدید آید گلاب
بر سر و روی و سینه پاشند و بازوها بندند و دلک اطراف نمایند و عطسه
آرند و طیوبات بویانند و اگر بواسطه اخراج دم کثیر غشی پدید آید زردی بیضه

نیم برشت

ارسال العلق

مائل بسیاهی

نیم برشت همراه عرق گل و بید مشک حل ساخته در حلق ریزند یا نخود با جوجه مرغ
حلوان همراه شراب در حلق ریزند تا زود از معده نفوذ کند و باعضا رسد
فوری غذا دهد و بعد از اخراج دم باید که چند روز پرهیز کنند از اشیاء نامناسب
وقت عام مثل لبنیات و دیگر مغلظات ردی الکیموس چرا که بسبب خلو
اعضا در معده و بدن جاذبه قوی گردد و اشیا غلیظ را زیاده جذب کنند
و سبب امراض ردیه شود مثل بهق و برص و جرب و پرهیز خاص بعضی ها
را به نسبت بعضی بود یا بالخصوص بوقت بود مثل حموضات و غذا مفرط
الکیفیه و اعتدال طعام و شراب و خواب و بیداری و حرکه و سکون و مکان و هوا
نیز لازم است و ترک جماع و ریاضت از ده روز تا چهل روز بحسب
قوت و حالت مناسبه و سنذکر البواقی فی المحل اللائق ان شاء الله تعالی
وکی که در فارسی داغ گویند و آخرین علاج است در امراضی که جایز داشته اند
چنانچه در خواهد آمد در محل خود قال ارکاغانس الکی آخر العلاج و
قال اغاساد یمون اذا انتم العلاج فآخره کی و سبب ختمه
علاج بداغ در مقاله هفتم در فصل کی گفته شود دیگر باید دانست که کی یا بدوای کاوی بود یا به آلت گرم
نموده و آنچه با آلت کی باشد نیز دو قسم بود غایر و غیر غایر چنانچه مفصل بمحل داغ
معلوم گردد و بهترین آلت داغ ذهبی است پس نقره پس از حدید
و اگر هیچ یکی از اینها نباشد فتیله از پارچه ساخته و سوخته داغ نمایند و اهل این فن
بهتر دانند طریق آن نیز اما باید که تا داغ پخته نشود و اضطراب نکنند و بعد از
فراغ روغن و نمک بر داغ بمالند و تا زمانی که پوست او جدا شود چرب دارند
و بعد از جدا شدن پوست بمرهم مثل القروح علاج نمایند و روش داغ
غیر غایر آن است که آلت را گرم نموده مثل ملک زننده تا اینجا خورده به آید و بالای

کلام فی الکی

و قبل از عمل نیز بیفزاید روغن بادام

نیز روغن و نمک مالند و اگر سطح عضو با آفت زیاده بیش مراتب التیام نموده
کار کنند و جمله طریق مفصل و اسباب و آداب و معالجات کلی در مقاله هفتم
مجمل و اغ ان شاء الله تعالی ذکر شود **فصل سیوم** از باب سوم مقاله سیوم
که از فن اول است **کلام فی الشراب یسمی خمراً**
در شراب یعنی خمر باید دانست که شراب بر چند قسم است فرنگی و عربی و هندی
و هر یکی ازین اقسام ثلثه مشترک یکدیگراند در نفع و ضرر و شراب فرنگی
و عربی و آن خمر است و اکثر او را با طبخ و تقطیر استعمال کنند و شراب
هندی خمر شکری بود و بعد از مقطر ساختن استعمال نمایند و نوعی از
شراب هندی است که از درخت خرما و نارجیل بچکانند و بغیر تقطیر استعمال نمایند
و اگر او را نگاه دارند در یک شبانه روز ضایع شود و ترش گردد لیکن گتوی ترکها
و بعد از سه شبانه روز مطلق از کار رود و در هند ابه ال شود و حمض خوانند
که او را نگاه دارند تازه او را بخته و مثل رب ساخته نگاه دارند و اگر حامض
شده باشد مقطر نموده نگاه دارند و بر همین طریق خمر مهی و خبث الحدید نیز
سازند و در هندی آسو گویند و جمله در سکر و منافع عام مشترک اند
و در خاصه اختلاف دارند و بهترین شراب که مراد از آن خمر باشد خمری است
که مزه او در شب بود و کدورت نباشد و تعفن نپذیرفته بیش و رنگ او صاف
بی کدورت بود و متغیر الرایحه نباشد یا ذبیر و انتقاض و معتدل القوام بود
در غلظت و رقت و بهترین شناختن مر شراب خالص بی غش را
آنست که شراب اندک را مدت نگاه دارند ضایع نشود و حدت او کم گردد
و شراب رقیق لطیف تر بود و سریع السکر و سریع الانحدار و سریع التحلیل باشد
و آدم فربه را لاغر گرداند و تقطیع بلغم نماید و شراب غلیظ بطی السکر و بطی

التحلیل و بطی الانحدار بود و بدن را فربه سازد از راه کثرت غذا رسانیدن
مر بدن را علی الخصوص شراب حلو و او کثیر النفخ بود و گاه باشد که سده مجاری عروق تنگ
پیدا کرد از راه نفوذ و کثرت غذا او گاه باشد خدر آرد از راه کثرت بخار
که صعود کنند و زود تحلیل نشوند و بدماغ رسند و حواس را مکدر نمایند و صورت
سکر قوی بظهور آرند تا آنکه بطلان حواس پیدا کرد و شرابی که مناسب بود مر شبان
و محرورین را آن شراب ابیض قلیل الحدت آمیخته باشند با آب سرد
و مناسب مر پیران را شراب اصفر قوی الرایحه کثیر الحدت قلیل المزج بود
بواسطه آنکه در پیری برودت و رطوبت بلغمی غالب بود و چون اراده
کثرت غذا و فربهی باشد شراب سرخ استعمال کنند و بعضی شیخوخت را
هر قدر شراب که احتمال توانند کرد مناسب بود و جوانان را باعتدال باید داد
و طفل را نامناسب بود بواسطه احتراق رطوبت نامیه و وقت شراب خوردن
بعد انحدار غذا است و در وقت خلا و امتلا مضر بود بواسطه تحلیل روح
در خلا و نفوذ غذا خام در بدن که آن مورث سده است در امتلا لکن کسانی را
که معتاد بیشتر همراه هر طعام برای اعانت قوت هاضمه لیس جایز بیش از آن
مقداری که اعانت دهد بر هضم نه آن قدر که نفوذ دهد غذا خام را در بدن
و شراب به پیاله خورد خوردن بهتر از پیاله کلان و پیالها دو خوردن گاه
یکی هضم شده بیش و پس از دوم بهتر است از متصل یکدیگر خوردن و قی کردن
بر شراب قلیل مضر بود بواسطه نقصان نفع که حاصل شود مر بدن را از آن
شراب و قی کردن بر شراب کثیر مناسب بیش بواسطه دفع فضله زاید
و ره مهر کثیر ضعف آن شراب و علامت ازدیاد شراب آنست که تعاسی
و غثیان و کرب و ثقل بدن و تشویش ذهن و بلادت حواس و انتشار حرکات

پدید آید و در این وقت ترک شراب اولی است اما تا وقتی که ذهن سلیم
و حرکت مستقیم بود و سرور در تزاید و بشره براق و رنگ و جلد ملایم باشد و افعال
بدستور طبعی پدید آید ملاحظه باید نمود و اگر چه شراب با فراط هم باشد و اصحاب را
موافق آمده باشد باید که در هر هفته یکبار خورند و عادت خود سازند و مرتبهٔ
علی قدر حاجت و باید که مجلس شراب علی قدر خویش آراسته بود
به محبوبین و محبین و فرش پاکیزه و مغنی و اولی آنست که کناره دریا و سبزه
و گلزار واقع شود و عطریات نیز باشد و باید که دور کشند از مجلس شراب
اشیاء کریه را مثل نجاست و پارچه سیاه و بد رنگ و آدم بدرو و جوان کریه
و باز دارند حکایات را که مورث غم و فکر و ترس باشند و پاک نمایند خود را
اهل مجلس از وسخ و صنان و لباس قذر و باید که مجلس شراب بعد از استکمال
موی و ناخن و بدن بود مرتفع باشد و با دوستان موافق بود نه با مردمان
مخالف و این چنین شراب خوردن قوت نفسانی را مجتمع نموده سهولت
قوت دهد و چون نفس نماید جمیع قوت مطلوبه را استاذی و متفحص کرده
و تصرف تمام نماید در آن شراب و نفع کمتر رساند و گاهی که فاسد شود نفع
آن شراب و بضرر مبدل گردد در انفعال نفسانی چنانچه حالت بهیمی بود
و بعضی را که نفس و جوهر طبیعت ناقص بود هرگاه که شراب خورند بهمت
شوند بواسطه ظهور شرارت ایشان که ذاتی است بسبب سکر شراب و منفعت
شراب با نفسانی بود باید که آماده منافع نفسانی پنج چیز مثل او بود و آن
منافع مثل سرور است و کشادگی نفس و تقویت و تفریح آن و شجاعت
و سخاوت و ازاله غم و فکر فاسده و مانند آن و شراب جزول
و مالیخولیا را مناسب باشد برای کثرت تفریح که مضاد است مر سودا را

و حسن ظن و خلق پدید آرد و مجانین را و تقویت ذهن کند مقوی دماغ از ابرای الکم
دماغ قوی از انجلاء شراب سکر منفعل نشود پس او را سکر غالب نیاید که صفا باید
کدورت دماغی از حرارت لطیفه که در شراب باشد و این صفا باعث
تقویت ذهن شود و سکر شراب سریع تر ضعیف الدماغ را و بطی تر شود مر
قوی الدماغ را و اما نفع بدنی پس ایشان را دیگر نمی بر خیز توان نمود لیکن با این اشیا
به نسبت دیگر و آن نفع ها چون صفاوت و براقیت آن و تقویت معده
کدورت بدن غذا انجذاب ضیقه و تفتیح ایشان و تفتیح جمیع سدد و انضاج بلغم و اخراج آن
و ادرار بول و صفرا و صفار روح باصره و تعریق بدن در بعضی اوقات و اعانت
نمودن بر هضم و تکثیر و تلطیف ارواح و حرارت غریزی و ازاله حرارت
و لطافت و ازلاق رطوبات فاسده و اصلاح مزاج سوداوی و قمع عادت
آن و غیر امثال ایشان از منافع طبعی و حیوانی بر نسبت نفسانی زیاده اند
و اما کثرت شراب مورث امراض کثیره است مثل بلادت ذهن
و ضعف دماغ و ارخاء اعصاب و تشنج بینی و رعشه و دوار
و ظلمت بصر پدید آرد و گاه باشد که کشنده بود بسکته و سکر متواتر موهن
قوت دماغی است و شراب صرف حاد سوزنده دم بود و فاسد مزاج دماغ
و کبد و اوتار باشد و شاید که ذوسنطاریا کشد و بعد از شراب خوردن
اولی بود ترک تنقل بواسطه اختلاط اجزا لطیفه شراب همراه اجزا
ثقیله غذا و بر تقدیر اگر اتفاق افتد باید که در این تنقل کنند از انار و نارنج
و ترنج و اقراص لیمو و عنب و سماق و زرشک و قصب الشکر و امثال آن
و گاه بشر که بکافور و اقراص کافور حاجت افتد اگر حرارت مفرط بود
و مبرود این تنقل از کباب و پسته و لکمو بریان و زنجبیل بریان و جوارش

تفاح و جلنجبین و نخود و بادام بریان مملح و دارچینی و لوز دارچینی و امثال آن
مناسب باشد و معتدلین را تنقل بنبات و تخم قاقله و تخم کشنیز بریان
مملح و امثال اینها مناسب باشد و اشیائی که بطی کننده سکراند مثل تخم قبیط و لوز
مملح تنقل نمودن خصوصاً لوز مر اگر پنجاه دانه مقشر قبل از شراب خورند منع سکر
نماید و حلوای ترنجبین و اگر آس قسبطیه و کرفس همراه شراب تنقل کنند مانع سکر
باشد و بیخ تنقل نمودن نیز همچنین و بعد از سکر تام اگر خواهند که دفع
سکر نمایند سرکه و گلاب و آب برف یا به سوره سرد نموده بر سر و سینه
مالند و بنوشانند و آب سرد بر بدن ریزند و گویند اگر زرجوبه را سوده برکف دست
و پاها مالند بالخاصیت دافع سکر بود و گویند که اگر پارچه بادنجان از آتش بریان
نموده بخورانند نیز دافع سکر بود اما اگر مضرت سکر قوی باشد به سکنجبین و آب
گرم قی کنانند و قدری تریاق کبیر یا مثرودیطوس خورانند و سرکه و گلاب بر سر مالند
و زربد بکف دست و پاها مالند و اگر بعد خواب و زوال سکر خمار حادث شود
شربت لیمو و غوره و دوغ ترش و شربت تمرهندی خورانیدن نافع بود
و گویند که اگر در حالت خمار باز اگر اندک شراب خورند دفع خمار کنند بواسطه
تنقیه بقیه اجزای کثیف شرابی که موجب بخار و خمار شده بسوی اجزای بدن
از جودت اجزای لطیف تازه سریع النفوذ خویش و اشیائی که معین باشند
بر سکر در کثرت و سرعت و آن چیزی اند که خود مسکر باشند در وقت
فرصت نیز مثل جوز الطیب و قنب و بسباسه و عود و شیلم
و زعفران که اگر یکی از اینها با شراب بخورند یا در شراب نقوع کنند آن
شراب مسکر قوی و سریع آید و بذر البنج و سورنج و شوکران و امثال اینها
مفرط اند در سکر استعمال همراه شراب نباید کرد مگر بواسطه بیهوشی

که مطلوب بود در ان علاج فوتنج نهری و حرق و خلع و اشیائی که رائحه شراب را دور سازند
بعد از مضمضه و غرغره مضغ کاغذ نمودن و پس از ان استعمال نمودن گشنیز
و دارچینی و قاقله صغار و کبار و ورق آس و امثال اینها اکولات طیبه و جمیع
طیبات دافع رائحه شراب و جمیع حموضات دافع خمار شراب اند
و گاه باشد که شراب همراه مار لسان الثور یکی کرده استعمال نمایند برای
تفریح و تقویه قلب و همچنین با بادروج و با رخلاف خلاف و با نیلوفر بجا
کنند برای اطفای حرارت و قوت دل و گاه باشد که با شوربای فراریج و زردی
بیضه نیم برشت شراب را آمیخته بدهند در وقت ضعف قوت که با تقویت غذا
احتمال غلبه و کثرت بود برای سرعت تنفیذ غذا در منافذ ضیقه و بیرون بردن فضول غذا را
و مثلث شرعی که خمر را پخته باشند بحدی که دو ثلث او بسوزد و یک ثلث او
باقی ماند مثل رب عنب گردد در قوام پس آن مقوی اعضای رئیسه گردد و بی
و از خوردن آن باه برانگیزد و انتعاظ قوی گردد و رنگ سرخ شود و حسن حالت
پدید آید و معده را منعم را ابقا نماید و بدن را فربه سازد و حافظه را زیاده کند و شراب
هندی مقطر که از اخر سکری گویند قریب بخمر غنی است در نفع و ضرر لیکن
در قوت از و کمتر است و شراب مقطر جدید وهیی که از آب آسوده کرده شود
قریب المنفعه است بخمر هندی مگر آنکه در قوت معین از و قوی تر است
و مقطر خمر برنج و پوست جوب گز و دیگر شرابها که معمول هندیان است ردی اند
بواسطه کثرت بخار و تعفن و خمر که از خرما و نارجیل چکانیده گیرند تا ترش نشود
قلیل السکر بود و چون ترش شود سکر او زیاده گردد و آن مقوی اباه است
رنگ را سرخ گرداند و باه را برانگیزاند و در نفخ است اگر زیاده خورند شکم بدرد
و اصلاح نفخ او زنجبیل کنند یا او را ابزند مثل رب سازند اما بعد طبخ سکر او زایل شود

و حکم غذا پیدا کند و اگر از وی سکر قوی پدید آید دفع سکر او به برگ و نمک ها
بزنجبیل تازه و نمک و آب لیمو نماید فصل سیوم از باب سیوم از مقاله سیوم
از فن اول است در جماع افضل جماع آنست که واقع شود بعد هضم غذا
نه در خلا باشد نه بر امتلا و نه در شدت حرارت باشد و نه در شدت برودت
و نه در رطوبت و نه در یبوست بل واقع شود در معتدل ترین اوقات
مابین حر و برد و طبیعتها فی کیفیة الاربعة و ضرر جماع که بر امتلا باشد مثل ضرر حرکت است
که بر امتلا واقع شود نفوذ کیلوس خام بسوی بدن لیس امراض که با این متعلق اند
پدید آید چون وجع اعضا و ورم دست و پا و امثالها و ضرر جماع در خلا
آنست که یبوست را در بدن بیفزاید و لاغر کند و روح را و قوی را تحلیل دهد
و دیگر امثال این و جماع در وقت حرارت طبیعت را جوش دهد و خون را
در غلیان آرد و بیم سل بود از دو امثال این و در برودت اگر جماع واقع شود
سدد مجاری منی پدید آید بواسطه منعقد بودن منی در برودت و باشد که حبس بول
کند و وقوع جماع در رطوبت مورث امراض مثل سیلان منی و سرعت
انزال باشد و در وقت یبوست امراض دماغی و عصبی پیدا سازد
مثل تشنج و رعشه و فالج و جفاف دماغ و مالیخولیا و باید که واقع شود جماع
بعد حصول انتشار تام که بی رویت نسا و بی تماس و بی سماع آواز
لذیذ و بی سماع حکایات و بی تصور صورتی و بعد خواب بود و جماع
سوای آنست ردی بود به نسبت قلت و کثرت ارکان صالحه
و فاسده اگر آداب مذکوره معتبر باشد مر اصحاب را اقویا را که جوان باشند از
بیست سالگی تا سی سالگی جماع هر هفته جایز بود و در سن وقوف
هر ماهی دو بار و کهول را بعد اربعین و شیخ و صبی را جایز نیست جماع کنند

کلام فی الجماع

چرا که تشنج را تحلیل روح نماید و صبی را در نشو نقصان آرد بواسطه تحلیل رطوبات
نامیه و منافع جماع صالح آنست که بدن را سبک گرداند و مهیا کند بدن را برای غذا
و حرارت غریزی برافروزد و رنگ را صاف نماید و غضب و فکر فاسد و سودا
را زایل سازد و نافع امراض سوداوی و بلغمی را و از ترک جماع که ضروری بود
آن جماع پیدا شود مثل دوار و ظلمت بصر و ثقل بدن و سرعت انزال و کثرت
احتلام و ورم خصیه و حالب و علاج آن همان جماع بود یا تدارک مخففات
منی و افراط جماع سستی اعصاب و ضعف بدن و اختلاج و مانند این
امراض کثیره که بضعف اعضا رئیسه تعلق دارند پیدا سازد و جماع محبوب
قوت دل بخشد با وجود آنکه کثیر الاستفراغ است بواسطه تفریح قلب
هر چند که روح از کثرت لذت تحلیل میابد و جماع غلمان استرخاء اعصاب
پدید آرد با آنکه قلیل الاستفراغ است بجهت حرکات متعبه غیر طبیعی که در وی است
و جماع صغیره بد بود بواسطه احتباس رطوبات و بخارات فرجی و جماع
پیره زن نیز بد بود بواسطه آنکه یبوست در مزاج او غالب بود و قوت جاذبه که
در رحم اوست جذب رطوبات شیرین میکند از مرد و آن سبب ضعف
گرده و ناتوانی تن شود و اگر اتفاق افتد تدارک آن باید ساخت بغذا
صالح مرطوبه مقوی حار و لطیف کثیر الغذا مثل حلوا بادام و نیمرشت بیضه و گوشت
حلوان و شیر خرما با دارچینی و جماع با حایضه نیز بد بود بواسطه سیلان رطوبات
بخاری رحم و باشد که بحرقة البول کشد و قرحه قضیب و جریان منی پیدا گرداند
بواسطه اثر نمودن حدت فاسده که در دست و اگر واقع شود تدارک آن
کند بشیره خرفه و خیارین و اشیاء لعابی خوردن و جماع مریضه نیز بد بود بواسطه
اثر نمودن خلط که باعث المرض شده باشد اگر بوقوع آید تدارک آن کند باشیاء

مضادة الکیفیة آن خلط و بتدبیرات مناسب حال و جماع عورت که منتظر
نیز نبود بواسطه تنفر طبیعت و تحلیل شدن روح بدان و اگر بظهور آید
تدارک آن بلذذات و مقویات کند مثل رویت محبوب و خوردن
مقویات و اگر با عورت مفرط الحرارت اتفاق جماع افتد باید که اول
اصلاح مزاج عورت نماید اگر رطب بود باشیاء بارده و یابسه مثل خورانیدن
شیره خرفه و کافور و اگر یابس بود باشیاء بارده و رطب مثل سکنجبین
همراه گلاب و عرق بیدمشک و اگر با عورت مفرط البرودت جماع
رود باید اول اصلاح مزاج آن عورت بخورانیدن حار و رطب مثل
ماء العسل مربا و یابس را بخورانیدن حار و یابس مربا و رطب را
مثل جوارش کمونی و مرد کثیر الجماع را باید که تدبیر خود بخوردن غذاهای مقوی
و لطیف و کثیر الغذا و جید الجوهر لازم دارد علی ضد مزاج خویش مثل
شیر برنج و امثال مر حار مزاج را و قلیه کدو و حلوای بذر القرع و مثل آن
یابس مزاج را و گوشت گنجشک و زردی بیضه نیمبرشت و لحم کبوتر بچه
و بیضه کبوتر و امثال آن مر رطب مزاج را و حلوای پسته و بادام و شوربای
مرغ و زبده و نبات و هریسه همراه دارچینی و امثال آن مر بارد مزاج را
و خمر و لحم و ازرد حلوای نشاسته و نخوداب و امثال آن مر معتدلین را
خصوصاً بعد جماع و گاه باشد که باشیاء نفاخ حاجت افتد مثل گندر مربا
و کله و هریسه بط و حمو خشخاش و ابران قمزو امثال آن و از فواکه خشک
پسته و بادام و فندق و حب الصنوبر و جوز و نارجیل و خرما خشک
و از فواکه تر انجیر و انگور شیرین و خرما تر و سیب و انار شیرین حسب مزاج
مر مجامعین را مناسب باشد و هرگاه که با عورت جماع شروع کند باید

اول خوابگاه آراسته نماید و عورت را بر جانب پهلوی چپ بنشاند و دست
بر سر و روی او بگرداند و مساس ثدیین و فخذین کند و ملاعبه کثیر نماید
از بوس و کنار تا وقتیکه عورت را شوق غالب آید و نفس او سریع
متواتر شود و رنگ او بگردد و چشمها را و آشفته شوند و استرخاء اندام
پیدا آید از آن زمان متوجه جماع باید شد و چون هر دو اندام قریب شوند باید
که اول حالبین و عانه را از دست بمالند و لب را بکنند و ذکر را بر لب فرج
مس کنند پس داخل نماید و ملایم حرکه کند و در عین حرکه از ملاعبه باز نمانند
مثل بوسیدن و رخساره و گردن و مابین ثدیین و شکم و ناف و برین دستور
جماع را تمام کند اما اشکال جماع پس بهترین اشکال آنست که عورت را
راست بخوابانند و اندک سر را بالا نگاه دارند و در میان هر دو ران بنشیند
و بار ایشان از زن برخود نگیرند بلکه باطراف را ایشان خود معلق دارند و خم شده کار
کشته جماع نماید و این شکل کثیر اللذت و قابل حمل است و سوای این جمله
اشکال ردی و مضر اند اما شکل کبری عکس اول است یعنی مرد زیر بود و عورت
بالا این روش مورث قرحه قضیب و تقطیر است و حرقة البول
پیدا آرد بواسطه آنکه چون وقت خروج منی شود بالا از منی برآید و باقی
برای علو مخرج در ذکر باقی ماند باعث قرحه گردد و بسبب حدت و حرارت
و نیز رطوبات فاسده رحم از سوراخ احلیل بمجرای بول و منی فرو آید و از
راه تعفن و حرارت سبب فساد منی و حرقة البول شوند و جماع بر پهلو
خوابیده کردن نیز مضر بود اما بر پهلوی راست پس مورث ورم کبد و نفخ کبد
و ذات الجنب است و بر پهلوی چپ مورث ذات الریه و ذات
الصدر و سل است بواسطه حرکات قویه غیر طبیعی مر عروق و اعصاب

بهلو را وجاع ایستاده کردن ورم خصیه وعالب پیدا نماید وورم ساقین نیز
اکر ماده کثیر بود بواسطه رجوع شدن ماده بسوی اسفل از حرکات غیر معتاده
وجاع بجلوس طرفین نمودن وجع پشت وکمر پیدا کرداند بواسطه حرکات
عنیفه مر فقرات ظهر را وجاع بر شکل بهایم نمودن قضیب را سست
کرداند بواسطه حرکات متعبه غیر طبیعی مر اعصاب ذکر را وجاع در حوض
کردن مورث ضعف کرده باشد بواسطه انجذاب برودت ورطوبت
وبدیست وطی کردن وپس از جماع با آب سرد شستن هر دو دست
کشیده عروق واعصاب ذکر اند بواسطه حرکه بد مخالف مس فرج است
واجتماع برودت آب سرد بحرارت حاصله جماعی مر اعصاب ذکر را
وجماع در حمام کردن فضول را دفع کند بسوی احلیل وکثیر الاستفراغ بود
وخفقان پیدا آرد بواسطه اجتماع حرارتین وکذا قال شیخ الرئیس
افضل الشکل من اشکال الجماع ان تستلقی المرأة
والرجل جالسا بین فخذیه وما سواه ردی فصل هشتم
از باب سیوم مقاله سیوم که از فن اول است در حمام باید دانست
که بهترین حمام آن بود که نه کهنه باشد ونه حدیث وفراخ بود سطح او ومعتدل باشد
هوای او وشیرین بود آب او وکذا قال الارسطو افضل الحمام
ما کان بناؤه قدیم وهواؤه معتدل وماؤه
عذب وفراؤه وسیع وسخنیه یکون بحطب لا یکون
بنجاسة اما مراد از قدیم بنا که توسط عمر حمام باشد آنست که از سه سال
زیاده رفته باشد بر ساخت او واز شصت سال کم شده باشد بنای او
وما بین اختلاف اقوال است توسط است وکم از سه جدید وبیش از

کلام در فوائد استحمام

شصت

شصت کهنه بود وبعضی حکم توسط بر کیفیت حمام موقوف کذاشته اند یعنی مادام
در حمام بوی آهک جدید ظاهر باشد حکم جدید است ووقتی که بوی کریه پیدا شود حکم کهنه است
وما بین این جمله ایام توسط قدیم البنا اند وفراخی سطح آنست مناسب باشد
مر هیئت متوسط را وقول بعضی آنست که سطح او از ضرب اربعین در
اربعین کم نباشد وقول بعضی آنست که از ده در ده کم نبود ولا حد لزیادته و
در هوای معتدل خلاف است بعضی اعتدال هوای حمام را بر فصول
کذاشته اند یعنی در هر فصلی که مناسب وموافق آن کشد همان معتدل باشد
وبعضی اعتدال هوای حمام را بر مزاج شخص کذاشته اند چه اعتدال
هوای حمام به نسبت هر مزاج مختلفه اسمال است که مراد از موافق بود
اما اصح آنست که هوای معتدل حمام آن بود که موافق باشد مزاج شخص
متوسط الاعتدال را در ایام معتدله وشیرین بودن آب آنست قابل
بود نوشیدن وپختن طعام را اکرچه به نسبت دیگر آب شور وتلخ ودرشت بود
وهر چند آب حمام بموجب میاه افضل باشد بهتر بود وچون حمام نو باشد
بعد ساختن چهار فصل کامل بر وبگذرد جمله حمام را بسرکه تر کنند وچند نوبت
کرم کنند وبه آب بشویند وباز از سرکه تر کنند وآب جدید کرم ساخته
بشویند وبعد از تکرار عمل در ان غسل کنند وهمچنین اکر حمام زیاده از شش ماه
بیکار افتاده وکرم نشده باشد تدبیرش سرکه وشستن وکرم نمودن نیز بتکرار
عمل لازم باشد وبهترین استحمام آنست در وقت اعتدال خلاء وامتلاء
مثل بود که انحدار طعام از معده شده باشد چه اکر با امتلاء معده بحمام روند
وکیلوس خام بواسطه توسعه مجاری به بدن رسد وباعث امراض قویه کردد
واکر در خلاء معده بحمام روند مواد اصلی التحلیل دهد بواسطه

اجتماع دو مهلک احدهما الجوع والثانی حرارة الحمام
وگاه باشد که بر امتلاء معده حمام لازم گیرند بواسطه تسمین و ترطیب بدن اما
خوف شده بوده تدارک آن به سکنجبین ساده یا به سکنجبین حار و بارد
بذوری کنند بحسب مزاج و طعام بعد فراغ حمام متصل خوردن نیز مسمن است
و خوف شده کمتر دارد و اکل و شرب نیز در حمام منع بوده بواسطه حدوث
شده بجهت تنفیذ غذا از خام در مجاری ضیقه بسبب انفتاح فوهات مجاری
از حرارت لطیفه حمام و گاه باشد که حمام بر خلاء معده لازم کنند بواسطه
تحلیل مواد مرطوبه غلیظه چنانچه عمل میکنند مسمنین و مستسقین را و حمام را
سه بیت بوده اول بیت که از او حمام خانه گویند سرد و تر است و بقول
بعضی معتدل و بیت دویم که او را سرد خانه میگویند سرد و خشک است
و بقول بعضی گرم و تر و بیت سیوم که او را گرم خانه میگویند و آخر بیوت
ثلثه حمام قریب آتش خانه است باتفاق گرم است و حرارت این
از حرارت بیت ثانی زیاده است بدانکه بیت ثانی گرم گفته اند
بواسطه قرب نار و در خشکی و تری بیت ثالث اختلاف است
بعضی گویند تر است و بعضی گویند خشک اما خشکی این زیاده از بیت
ثانی و تری کمتر از بیت ثانی باتفاق هر دو قول که در حق بیت ثانی گفته اند
وقال الشیخ البیت الاول من الحمام مبرد والثانی
مسخن والثالث مجفف و باید که داخل شوند در هر بیت
حمام بتدریج و همچنین حفظ مراتب نمایند در اخراج طبیعت عادت پذیرد
بهوای مختلفه هر بیت و ماوف نگردد باختلاف ظاهر که در هر بیت است
و بعد از خروج حمام لباس زیاده پوشند و از دیارها حفظ نمایند خصوصا

در سرما و محرورین را شاید که در بیت ثانی غسل کنند و آب ریزند بهم
از آن که هوا اکثر نشود و سرما نماند بر سطح دیوارها و مبرودین شاید
که در بیت ثالث غسل کنند بر طریق بیت ثانی و مبرودین صاحب رطوبت را
نیز بیت ثالث مناسب بود اما اخذ هوا از بهر کنند از رشح بارد و قوتین را
مثل طریق اول استحمام مناسب است برای تبرید و ترطیب بدن و اصحا
و معتدل الابدان را بر طریق ثانی و مسمنین و مستسقین را بر طریق ثالث
برای ماده بواسطه شدت حرارت و کثرت تعریق اما محرورین صاحب
یبوست را و کسانی که عادت نداشته باشند بحمام و حرارت و
صاحب امراض متعفنه و صاحب امراض صفراوی را حمام ناموافق بود
علی الخصوص در صیف مگر بهوا ارض و باشد که بغشی کشد و گویند نفع حمام
اکثر از ضرر است و بعضی گفته که ضرر حمام اکثر است از نفع آن و بعضی
گفته که در ضرر و نفع برابر است و بعضی گفته که لا فایده است مر اصحا را
و مریض را حین تدبیر موافقه بود نافع باشد و حین مخالف افتد ضار بود
وقال محمد زکریا الرازی ان فائدة الحمام کثیر
عن الضرر بل لیس فیه ضرر الا اذا وقع خطاء
فی تدبیره وقال ابن ماسویه الحمام مناسب
للاصحاء لا للمرضی لان فیه نفع قلیل وضرر
کثیر والمریض قریب بالآفة تقلیل الضرر وخطاء
التدبیر اما نفع حمام معتدل آنست که وسیع سازد و رسوب زند
و حرارت غریزی را افزون دارد و تن را مستعد قبول غذا نماید و دل را
قوت دهد و فضلات را به تحلیل آرد و مسامات را کشاده گرداند

و بخار اردیه را دفع سازد و تا زمانی که طبیعت بر حالت باشد و جلد ملایم بود و مایل
بخشونت نگردد و جلوس بافراط در ان مضر بود چون خلاف این سبب
براند بتدریج از بیت به بیت اما ضرر حمام اکثر مفرط الحرارت
آنست که کرب و غشی آرد و بخر دماغ ظاهر سازد و کثرت جلوس
دران ماده اصلی را تحلیل دهد و جفاف بدن پیدا نماید و حمام کسی را
که خفقان و تفرق اتصال و اورام و تب عفنی داشته باشد نامناسب بود
زیرا که خفقان از حرارت زیاده گردد و تفرق اتصال بسبب ارخا
زاید شود و ماده اورام و تب در هیجان آید کذا قال الشیخ محمد
ذکریا الرازی الحمام ضار لمن کان له خفقان
او ورم او تفرق اتصال او حمی عفنیة لم
ینضج مادتها و استحمام از آب شور ذاتی یا ملح نشف
رطوبات بدن نماید و صاحب تشنج را نافع بود از آب کبریتی جاذب
بود ماده بسوی خارج و گاه باشد که تحلیل ماده نماید و حکه و جرب را نفع
تمام دهد و اگر استحمام بعد تدهین قویه نمایند فالج را بکشاید و غسل از آب
سرد محرورین را در وسط ایام صیف اطفای حرارت نماید و تفریح
قلب آرد و اعضا را صلب سازد و ونیز باید که در سرما از آب سرد
غسل کنند و اطفال و ضعفا را و صاحب نزله و زکام و وجع صدر را غسل
کردن باب سرد بد بود و بلغمی مزاج را نیز نامناسب است و کسی را که
فصد و حجامت کرده باشند یا کسی که مسهل خورده باشد یا جماع کرده باشد
یا ریاضت قویه نموده باشد نیز غسل کردن باب سرد نبود **فصل ششم**
از باب سیوم مقاله سیوم که از فن اول است **در ریاضت** باید دانست

علاج امراض بریاضت مطلقا

که ریاضت حرکت ارادی است که مضطر سازد شخص را بسوی تنفس و آن
انفع الاشیاست ابدان را بواسطه آنکه هرچه که از ماکول و مشروب وارد شود
بر بدن و مستحیل شود بدل ما یتحلل لابد است که چیزی مستحیل شود بسوی اخلاط
فاسده نیز و علاج باستفراغات لازم گردد و چون استفراغ کنند لاچار بود از
خروج صالح نیز از بدن و بقا فاسد دران پس هر قدر که از خروج صالح بهم رسد
باز منفعل گردد باندک فاسد که در بدن باقی ماند و خلاف ریاضت چون ریاضت
نمایند تحلیل یابد چیزی که فاسد بود و قوت پذیرد آنچه صالح باشد ریاضت بر دو
قسم است ریاضت عامه و ریاضت خاصه اما ریاضت عامه آنست
که شامل باشد تحلیل مواد موذیه کل بدن را و ریاضت خاصه آنست که
مخصوص باشد بعضوی دون عضوی و ریاضت عامه مشهور سواری اسپ
و چوگان و کشتی و شناست و فواید انها تحلیل فضول کل بدن است و ریاضت
خاصه مشهوره مختلفه بقدر اعضا چنانچه بیدار بودن ریاضت دماغ است رطوبات
فاسده دماغ را تحلیل دهد و استماع آواز لذیذ و قوی ریاضت گوشهاست
ریاح فاسده صماخ را تحلیل دهد و بوئیدن اشیا ر قوی الرایح حاده ریاضت
انف و شامه است سده مجاری شامه بکشاید چنانچه صندل و کافور مر حار
مزاج را و مشک و جند بیدستر بارد مزاج را و نظر بسوی خط باریک ریاضت
عینین است ماده را تحلیل دهد و قرائت جهریه ریاضت حلق و حنجره است
و صدر بلغم غلیظ این اعضا را تحلیل دهد و حبس نفس ریاضت کمر و ریه
و دیگر احشاست تحلیل ماده این اعضا بود از راه حرارت محتبسه و فرح
و غضب ریاضت قلب است بخارات قلبیه را دفع سازد با خراج و
اطفا و کمان کشیدن و سنگ برداشتن ریاضت دست و سینه است از فضول

[illegible]

پاک سازند و ترجیح ریاضت کمتر است و بر زبین سخت خوابیدن ریاضت
پشت و پهلوهاست و مشی سریع زاید بر معتاد ریاضت قدمین و ساقین است
پس هر یک از اینها گفته شد منقی اعضا اند که تعلق بدانها دارند و سواری
و تحشیه و تفکر قویه و خلوت ریاضت ارواح و قوی و حواس اند از
عوارض مخالفه پاک سازند و این همه که گفته شد خواص ریاضات معتدله اند
اما ریاضت کثیره قویه مجفف ابدان و محلل قوی و ماده اصلی است و ترک
ریاضت مورث ماده فاسده است در ابدان **فصل هفتم** از باب
سیوم مقاله سیوم که از فن اول است **در دلک و تمریغ و تکمید**
اما دلک لفظی است مشترک بمعنی کوفتن و مالیدن و دلک اگر بشدت است
یا بخرقه خشن پس آن جاذب ماده است بسوی خارج بدن و سرخ کننده
لون است و اگر باشد قوی پس سخت میکند اعضا ضعیفه را و اگر سست است
نرم میکند اعضا را اگر کثیر بود لاغر سازد بدن را و لیکن بعد ریاضت تحلیل
میدهد بقیه فضول را که در جلد و عصب مانده و معتدل قوی میکند اندام
و فربه سازد اگر به تدابیر بود و نوعی از دلک است که انرا مشت مالی گویند
نفع بخشنده لعیاست خصوصا اگر در حمام کنند هر کوفتگی در بدن بشتی ببرد
کلام در تمریغ و آن غلطیدن است در ریگ گرم نزد اصطلاح اطبا
و طریقه اش آنست که برهنه کنند و بر ریگ گرم بغلطانند و سر را بیرون
گذارند و باقی در همان ریگ دفن کنند و سه ساعت یا دو ساعت
بقدر برداشت نگاه دارند مع حفظ راس و وجه از گرمی و هر روز بر آن
بیفزایند و فایده اش آنست که رطوبات فاسده عارضه کل بدن را
تحلیل دهد چنانچه عمل کنند صاحب استسقا و سوار تقیه را و دفن در تنور نیز

همین حکم دارد و طریقه او آنست که تنور را گرم نمایند پس آتش او را برآرند
و در آن آب بابونه و نمک بپاشند تا معتدل گردد در گرمی و بخار انگیزد
پس در میان آن بنشانند صاحب رطوبات فاسده عارضه را مثل
قرنبان کثیر المقدار و مستسقی و غیر هم و سر او از آن بیرون نگاه دارند تا گردن
و راه اخراج بخار را بپارچه مسدود کنند و تعریق نیز از همین قبیل است و سوای این
فایده دیگر نیز دارد و که رد انواع حمیات متعفنه نماید و طریقه اش آنست
که اشیا معرق اول بخورانند بالخاصیه چنانچه سکنجبین با آب بطبیخ هندی
یا بالکیفیه چنانچه آب گرم و قرنفل بعد از آن در حمام بنشانند یا لباس
کثیره بپوشند تا عرق نماید **کلام** در تکمید و آن گرم نمودن است و فایده‌ها
بسیار دارد اگر بخرقه یا به پشم کماد کنند ماده غلیظ را بگدازد و رطوبات را
تحلیل دهد و به ریگ و جاورس نزله و زکام را نافع بود و بخشت گرم
وجع اعضا را دفع کند خصوصا که بسرکه ترشیح کرده باشند و کماد کردن
با آب گرم و اشیا مطبوخه که پارچه را دم بدم بدان تر سازند
و عمل کنند تا موضع از گرمی سابقه سرد نگردد و اینچنین کماد نافع بود تشنج را
و اعصاب را بگشاید و جلوس در آب گرم یا به مطبوخات
و نطول از این احکام تکمید دارد بلکه در احکام از آن قوی تر و سریع الاثر
باشد **مقاله چهارم**
از فن اول در ادلات حقیقت مرض و این مشتمل بر چهار فصل است
باب اول در نبض و این مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** از باب
اول مقاله چهارم که از فن اول است **در نبض‌های مفرده و مرکبه و ذاتی که از نبض حاصل شوند**
بباید دانست که نبض حرکه وضعیه است مر شریان را برای ترویح قلب به نسیم جدیده

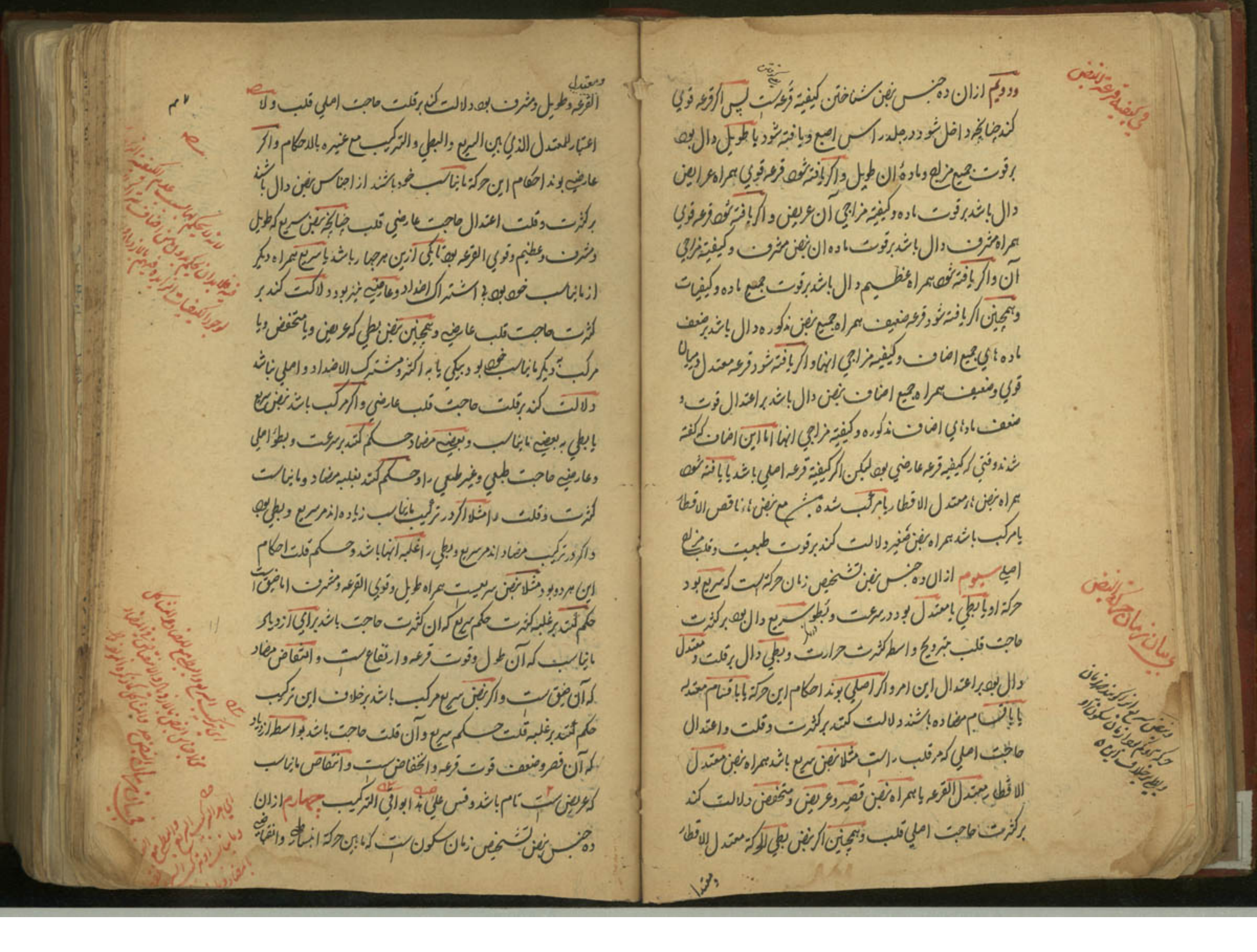
کلام در دلک و تمریغ و تکمید

در بیان نبض
در بیان نبض منحصر گردید

حاصله بحرکة انقباضی و دود بخار قلب بحرکت انبساطی اگر حاجت بود
سخت مر قلب را به ترویح بواسطه حرارت کثیره حرکت نبض
سریع بود و اگر اشد حاجت باشد بواسطه افراط حرارت حرکت نبض
با وجود سرعت متواتر گردد و مقدار و کمیت و کیفیت نبض مختلف شود
باختلاف کمیت کیفیت ماده و مزاج و نبض را که نه ذات اجناس است
از ده جنس چو نهند اول آن مقدار است و اعتبار مقدار از اقطار
ثلاثه کنند یعنی اگر جهات ثلث مقیس علیه زاید بود آنرا طویل گویند
و اگر برابر بود معتدل طولی گویند و اگر کمتر بود قصیر گویند و همچنین اگر زاید بود
سطح عرضی نبض از سطح عرضی آن اصبع مقیس علیه آنرا عریض
گویند و اگر برابر بود معتدل عرضی و اگر کم بود ضیق گویند و سطح ارتفاعی را
نیز بر همین قیاس گر نمایند اگر قطر ارتفاع او مساوی مر عرض را مشرف گویند
و اگر مساوی بود معتدل عرضی را از معتدل شهوقی گویند و اگر مساوی نبود
مر ضیق را منخفض گویند لیکن اگر زاید بود در اقطار ثلاثه او را عظیم
گویند و اگر ناقص بود در اقطار ثلاثه آنرا صغیر گویند و معتدل اقطار ثلاثه را
معتدل الاقطار گویند اما طویل اگر اصلی است دال بود بر حرارت
مزاج اصلی و اگر عارضی است دال بود بر حرارت و وجود صفراوی عارضی
و قصیر بر خلاف این و معتدل این میانه باشد در میان این دو کیفیت
و عریض نیز اگر اصلی بود دلالت کند بر برودت مزاج اصلی و اگر
عارضی است دلالت کند بر برودت و وجود بلغم عارضی و ضیق
بر خلاف این و میان این معتدل بود در میان این دو کیفیت و
مشرف اصلی و عارضی بهمین طور دال بر رطوبت و حرارت و غلبه دم

و منخفض

و منخفض بر خلاف این و معتدل میانه هر دو کیفیة اگر اصلی بود بر مزاج
و ماده اصلی و اگر عارضی بود بر مزاج و ماده عارضی و عظیم دال است
بر کثرت جمیع اخلاط و صغیر بر قلت جمیع اخلاط و گاه باشد که صغیر نبض بواسطه
الضغاط قوت بود در تحت ماده غذائی یا اخلاطی اگرچه در حقیقت
قوت قوی و کثرت مواد نیز باشند چنانچه در حالت ثقل طعام و
اول نوبت های تب صغیر نبض نه از ضعف قوت میباشد بلکه بسبب
انضغاط تحت مواد واقع شود و نبض معتدل در میان عظیم و صغیر دال
بر اعتدال مزاج اصلا او عرضا و ترکیب اقسام مقداری نبض دال است
بر ترکیب امزجه و اخلاط مثلا اگر نبض طویل مرکب باشد با عریض دال بود
بر صفرا و بلغم و اگر طویل مرکب باشد همراه مشرف دال بر حرارت و رطوبت
و خلط دموی اگر نبض عریض مرکب باشد همراه مشرف دال بود بر برودت
و رطوبت سوخته و بر سودائی منجذ البلغم و اگر عریض مرکب باشد
همراه منخفض دال باشد بر حرارت شکسته در امراض ساذج چنانچه در دق
و دال باشد بر صفراء سوخته در ناری و طویل مشرف ضیق دال بود بر حرارت
و رطوبت و قلت برد و طویل عریض منخفض دال است بر ترکیب حرارت
و برودت و قلت رطوبت و بلغم شور سوخته و لا اعتبار للترکیب المعتدل
مع المعتدل او مع غیره فی الساذج و المادی لان الاعتدال فی ای قطر
کان دال علی ما یناسبه من الاخلاط و الامزجة و قس علی هذا اشار الی کلام
الذی قال الشیخ النبض اذ یرکب فی اجناس تشخیص الاقطار
فسار سبعة و عشرین قسما بقسمة العقلیة جمیع الترکیب بالزیادة و النقصان



در کیفیت قرعه نبض

دوم از ان ده جنس نبض شناختن کیفیة قرعه است پس اگر قرعه قوی
کند چنانچه داخل شود در جلد و انگشت اصبع و یافته شود با طویل دال بود
بر قوت جمیع مزاج و ماده آن طویل و اگر یافته شود قرعه قوی همراه عریض
دال باشد بر قوت ماده و کیفیة مزاجی آن عریض و اگر یافته شود قرعه قوی
همراه مشرف دال باشد بر قوت ماده آن نبض مشرف و کیفیة مزاجی
آن و اگر یافته شود همراه عظیم دال باشد بر قوت جمیع ماده و کیفیات
و همچنین اگر یافته شود قرعه ضعیف همراه جمیع نبض مذکوره دال باشد بر ضعف
ماده های جمیع اصناف و کیفیه مزاجی انها و اگر یافته شود قرعه معتدل در میان
قوی و ضعیف همراه جمیع اصناف نبض دال باشد بر اعتدال قوت و
ضعف ماده های اصناف مذکوره و کیفیة مزاجی انها اما این اصناف که گفته
شد وقتی که کیفیه قرعه عارضی بود لیکن اگر کیفیة قرعه اصلی باشد یا یافته شود
همراه نبض های معتدل الاقطار یا مرکب شده مع نبض های ناقص الاقطار
یا مرکب باشد همراه نبض صغیر دلالت کند بر قوت طبیعت و قلب مزاج
اصلی سیوم از ان ده جنس نبض تشخیص زمان حرکه است که سریع بود
حرکة او یا بطی یا معتدل بود در سرعت و بطو سریع دال بود بر کثرت
حاجت قلب بترویح و اسطه کثرت حرارت و بطی دال بر قلت و معتدل
دال بود بر اعتدال این امر و اگر اصلی بوند احکام این حرکة یا باقسام معتدله
یا باقسام مضاده باشند دلالت کند بر کثرت و قلت و اعتدال
حاجت اصلی که مر قلب راست مثلا نبض سریع باشد همراه نبض معتدل
الاقطار معتدل القرعه یا همراه نبض قصیر و عریض و منخفض دلالت کند
بر کثرت حاجت اصلی قلب و همچنین اگر نبض بطی الحرکه معتدل الاقطار

در بیان زمان حرکة نبض

ومعتدل
القرعه و طویل و مشرف بود دلالت کند بر قلت حاجت اصلی قلب و لا
اعتبار للمعتدل الذی بین السریع و البطی و الترکیب مع غیره بالاحکام و اگر
عارضی بوند احکام این حرکة با مناسب خود باشند از اجناس نبض دال باشد
بر کثرت و قلت اعتدال حاجت عارضی قلب چنانچه نبض سریع که طویل
و مشرف و عظیم و قوی القرعه بود یعنی از این هر جا را باشد یا سریع همراه دیگر
از مناسب خود بود با اشتراک اضداد و عارضی نیز بود دلالت کند بر
کثرت حاجت قلب عارضی و همچنین نبض بطی که عریض و یا منخفض و یا
مرکب با دیگر مناسب خود بود و بطی یا به اکثر و مشترک الاضداد و اصلی نباشد
دلالت کند بر قلت حاجت قلب عارضی و اگر مرکب باشد نبض سریع
یا بطی به بعضی مناسب و بعضی مضاد حکم کند بر سرعت و بطو اصلی
و عارضی حاجت طبعی و غیر طبعی را و حکم کند بغلبه مضاد و مناسب
کثرت و قلت را مثلا اگر در ترکیب مناسب زیاده اند مر سریع و بطی بود
و اگر در ترکیب مضاد اند مر سریع و بطی را اغلبه انها باشد و حکم قلت احکام
این هر دو بود مثلا نبض سریعست همراه طویل و قوی القرعه و مشرف اما ضیق است
حکم کند بر غلبه کثرت حکم سریع که ان کثرت حاجت باشد برای ازدیاد
مناسب که آن طول و قوت قرعه و ارتفاع است و انتقاص مضاد
که آن ضیق است و اگر نبض سریع مرکب باشد بر خلاف این ترکیب
حکم کند بر غلبه قلت حکم سریع و آن قلت حاجت باشد بواسطه ازدیاد
که آن قصر و ضعف قوت قرعه و انخفاض است و انتقاص مناسب
که عریض است تام باشد و قس علی هذا ابواقی الترکیب چهارم از ان
ده جنس نبض تشخیص زمان سکون است که ما بین حرکة انبساط و انقباض

واقع میشود بواسطه منع بودن میل محرک بر دو حرکه نی لغه دران واحد کما ثبت
فی حکمة الطبیعی پس اگر سکون نبض برابر بود مر حرکه نبض را اگر آن نبض معتدل
السکون گویند و اگر زمان سکون ناقص بود از زمان حرکه آن نبض را متواتر
گویند و اگر زیاده بود زمان سکون از زمان حرکت آن نبض را متفاوت
گویند و نبض متواتر دال است بر اشد حرارت و از ید حاجت قلب
بترویح بنسبت بدل نبض سریع و متفاوت برخلاف این و معتدل
میان هر دو و حکم کیفیة این بر حسب احکام سریع و بطی و معتدل الحرکة است
در احکام ترکیب دیگر اجناس از روی از دیاد و انتقاص مماثل و مضاد
و گاه تواتر نبض از ضعف قوت حیوانی بود و تفاوت نبض برخلاف
این و گاه باشد تواتر نبض بواسطه اضطراب بود چنانکه قریب بمودن
و گاه باشد که تفاوت نبض از ضعف قوت بود و نسیان طبیعت
چنانکه در غشی استفراغی و گاه تواتر نبض از راه رد الجزع بود چنانکه
و تفاوت نبض بواسطه انسداد ماده غلیظ نیز بود چنانکه در شرب بعضی
سمیات مثل اسفیداج و مرتک **و نهم** از ان ده جنس نبض دیدن

قوام آلتست که صلب است یا لین یا متوسط در میان این هر دو
و صلب آنست که در زیر انگشت چون روده خشک یافته شود و لین برخلاف
این و معتدل فیما بینهما اما صلب دلالت میکند بر یبوست و اگر مرکب
باشد به نبض حار دلالت میکند بر صفرا سوخته یا دم سوخته بر حسب ادلات
دیگر یا بر حسب علم مزاج اصلی و اگر با مرکب باشد به نبض بارد دلالت
کند بر بلغم سوخته یا سودا انفسته و گاه باشد که صلابت نبض از تحلیل رطوبات
عارضی بود چنانکه در دق و امثال آن و گاه صلابت نبض بواسطه مدد بود

فی قوام آلة النبض

که بواسطه اندفاع ماده رو میدهد چنانکه در بحرانها و اختلاف آن نبض در
بحرانها برای ثقل ماده یا برای شدت ضعف باشد و همچنین این هر دو کیفیة
مفرط شود بطلان نظام و وزن پیدا کرده بواسطه اضطراب طبیعت
و نبض لین دلالت میکند بر دم اگر مرکب بجنس حار بود دلالت میکند
بر بلغم اگر مرکب بجنس بارد بود و المعتدل لیس قابل للاحکام المضادة
بل هو خاصة للاعتدال سواء کانت من ای جنس ان لم تغلب علیه
الاضداد و الا فیحکم باجناس الغالب من ترکیب اجناس العشرة
من النبض **و ششم** از ان ده جنس نبض اجناس ملمس آلتست
و آن یا گرم است یا سرد یا معتدل در میان گرمی و سردی اما اگر ملمس نبض
گرم بود دلالت کند بر گرمی مزاج روح و اگر سرد بود دلالت کند بر
سردی مزاج روح چنانکه در حالت صحه و اکل مخدرات قویه مثل کافور
و بیروح و بنج و جوز ماثل و معتدل این جنس را الحکم باعتدال مزاج روح نماید
در میان حرارت و برودت اما اگر یافته شود ملمس نبض گرم با ترغیب
عظیم دال باشد بر غلیان دم چنانکه در مقدمات تپ مطبقه و باشی
و اگر نبض طویل با ملمس گرم یابند دال بود بر تعفن و غلیان صفرا و ملمس
سرد نبض نبض عریض دال بود بر خالص بلغم و در غیر عریض سردی
ملمس نبض صلب دال بود بر سودا یعنی متحد البلغم نبض صلب و همچنین
در دیگر تراکیب نیز حکم کند بحسب کثرت و قلت آثار دیگر از اجناس
عشره **و هفتم** از ان ده جنس نبض تشخیص مقدار باقی خوف العروق است
و آن یا ممتلی بود یا خالی یا معتدل در میان این هر دو اما ممتلی دلالت کند
بر کثرت دم و روح اگر ملمس حار بود و ترکیب بدیگر اجناس حاره باشد

فی اجناس ملمس النبض

فی تشخیص مقدار النبض

حکم کند باختلاف حرارت مادی وساذج بدان دم وروح اکر ملمس بارد و
ترکیب با جناس بارده باشد حکم کند بر اختلاف برودت بروح واختلا
اجزاء بلغم بدم وخالی دلالت کند بر قلت دم وروح بطریق اختلاط سابقه
ومعتدل درمیان این هردو حکم میانه دارد از احکام هردو وکاه امتلاء نبض
وکاه امتلاء نبض از غلیان روح ودم باشد مثلا چنانچه در غضب وکاه امتلاء
نبض بسبب امتلاء الجزء ودفع آن بود بسوی اطراف چنانچه در سکر وخمار
وامتلاء معده وکاه امتلاء نبض از قوت طبیعیه بود که ماده را با طراف بدن
دفع کند چنانچه در بحرانها است وهشتم ازان ده جنس نبض دیدن وزن

فی وزن النبض

نبض است وآن یا جید الوزن است یا ردی الوزن اما جید الوزن آنست
که حرکت نبض بر حالت طبیعی خود بود چنانچه نبض طفل مثل نبض شباب
ونبض شباب مثل نبض شیخ وصبی ونبض شیخ مثل نبض صبی وشباب
ونبض نسا مثل نبض ذکور ونبض رجل مثل نبض نسا نباشد وردی الوزن
برخلاف این وآن بر سه قسم بود مجاور الوزن چنانچه نبض صبی مشابه بود
نبض شباب یا نبض شباب مشابه بود نبض شیخ یا نبض شیخ مشابه نبض شباب
یا نبض زن مشابه نبض مرد ونبض مرد مشابه نبض زن ومباین الوزن است
چنانچه نبض صبی مشابه بود نبض شیخ وخارج الوزن آن نبض است
که نبض بهیچ کس نماند وبر هیچ وزن نباشد وجید الوزن دلالت کند
بر حسن حال بدن وردی الوزن دلالت کند بر سوی حال بدن
خصوصا خارج الوزن که آن ردی است بود اضطراب طبیعیه واختلاف
اخلاط وکاه باشد که نبض مجاور الوزن دال باشد بر قوت طبیعیه وصلاحیت
بدن اکر منتقل بسوی اعلی مراتب وزن بود بلا اعراض وامراض

بخلاف

فی الاستواء والاختلاف اجزاء النبض

چنانچه نبض شیخ مثل نبض شباب ونبض نسا مثل نبض رجل بود بی عوارض
ماده مرضی ونهم ازان ده جنس نبض دیدن اجزاء آن نبض است در استوی
او واختلاف اما اکر اجزاء نبض در زیر هر چهار انکشت مستوی باشند در
اقطار ثلاثه پس دلالت کند بر حسن حال بدن واکر اجزاء نبض مستوی
نباشند در زیر هر چهار انکشت بلکه از جائی برود از جائی باریک نماید

فی انتظام النبض

دلالت کند بر سوی حال بدن ودهم ازان ده جنس نبض تشخیص
انتظام است وآن منتظم است یا غیر منتظم اما منتظم آنست که
حافظ قرعه بود بنسبت یکی با دیکری بجمیع وجوه مثلا چنانچه قرعه اول نماید
همان جمله قرعه یکسان کند در سرعت وبطو وتواتر وتفاوت وقوت
ضعف وغیره آثار واطوار واین دلالت کند بر تشابه حال بدن
وغیر منتظم آنست که نه چنین بود بلکه در هر قرعه اختلاف کیفیت
ظاهر کردد واین دلالت کند بر تخالف حال بدن واین قسم عاشر را بعضی
در تحت قسم نهم داخل نموده اند ونبض را نه جنس قرار داده اند
باید دانست که چون مختلف الکیفیه شود در هر آنی نوعی بد بود خصوصا
در امراض صعب مهلکه بواسطه آنکه انتظام اخلاط از هم کسسته شده و
طبیعت که مدبر بدن است ضعیف کشته باصلاح نمیتواند رسید وهر یکی
بقوت طبعی خود سر کشیده ونیز اکر یک کیفیت بادی در جمیع اجناس نبض
نماید بغلبه تمام وضعف طبیعت نیز پس آن هم ردی بود بواسطه آنکه باصلاح
این چنین خلط قوی که نه مترکب غیره بغلبه تمام است طبیعت ضعیف
کی تواند رسید ونیز باید دانست که چنانچه معلوم نمودن کیفیت بدن حکم
بر غالب ترین ادلات عشره نماید همچنین در کیفیت نبض نیز حکم بر غالب ترین

اجناس عشره کند فصل دوم از باب اول مقاله چهارم که از فن اول است
در نبض‌ها در ذات اسما و آن نبض‌های مشهوره نامیده اند مطرقی و آن نبضی است
که بدو قرعه متصل حرکت تمام کند پس سکون کند و آن بسبب اضطراب طبیعت
باشد برای تدبیر بدن و از این سبب است که ردی گفته اند این را موجی
و آن نبض را گویند که مختلف الاجزا بود در عظم و صغر و شهوق و عرض و لین
بود و سریع و متواتر مثل موج دریا که پی در پی حرکت یکی بر دیگری برسد و این
دال باشد بر رطوبت کثیره غالبه که طبیعت بدفع آن مضطرب باشد
و این نبض اکثر بود امراض مثل استسقا و ذات الریه و فالج و سکته
یافته شود منشاری و اطلاق لفظ منشار بر این نبض بواسطه مشابه بودن
بر دندانهای منشار که آن اره باشد در قرعه کردن یعنی زیر انگشت قرعه کند و از نزول
کند و زیر دیگر انگشت قرعه کند و بر همین طور زیر هر چهار انگشت حرکت او بود
و این نبض نیز مختلف الاجزا بود در شهوق و پستی و بلندی مثل دندانهای
اره و صلب باشد و سریع و متواتر بود و دلالت کند بر حرارت سوخته
مفرط و کثرت حاجت قلب به ترویح و ضعف قوت حیوانی بواسطه
پیوسته دلیل هر سه کیفیت و اکثر این نبض یافته میشود در ذات الجنب
ملتوی و این نبض مانند رشته یافته یعنی حرکت اجزاء رگ
در زیر انگشت چنان نماید که گویا رشته‌ای تابند و این را ملتوی
ملتوی نیز گویند و سبب این نسیان طبیعت از تدبیر بدن و فعل
انفعال عناصر و ماده‌ها باشد زیرا که طبیعت چون از تدبیر عاصی شود
هر یکی از عناصر و مواد برای جدا شدن با خود تحریک کنند هر یکی
بطرفی دیگر و قوت هر یک مختلف بطرقی بود و از این سبب در زیر

انگشت

انگشت مثل تاب رشته معلوم شود مرتعش و آن نبضی بود که هر گاه انگشت
بر رگ نهند حرکت او مثل رعشه نماید و این از غایت جذب مواد
و عناصر بود دودی و آن نبض مشابه نبض موجی بود در شهوق و لینت و مخالف بود
مر او را در امتلا و عرض چرا که موجی ممتلی و عریض بود و این قلیل الامتلا و ضیق بود
و تموج این از تموج موجی ضعیف‌تر باشد و حکم این نیز قریب بحکم موجی است
در ازدیاد و غلبه رطوبت و دلالت میکند بر سقوط قوت بالجمله غزالی
نبض سریع و متواتر است مع اجتماع قرعتین و در مقدار اکثر عظیم و طویل بود
و اطلاق اسم غزالی برای تشبیه است بر جستن غزال را و این نبض
قرعه کند مر انگشت را پس قرعه ثانی کند بسرعت تمام که محسوس نشود رجوع
و سکون در میان هر دو و دال باشد این نبض بر شدت حاجت قلب
برد الجو عظیم ذنب الفار و اسم این نبض نیز از سبب مشابه بودن به ذنب فار است
و آن دم موش را گویند در پری و باریکی طرفین و نوعی از ذنب الفار چنان بود
که چون اصابع را بر آن نهند از یکطرف پر نماید و از یکطرف باریک و نوعی
از ذنب الفار چنان بود که از هر دو طرف پر و باریک نماید به نزول و عروج
حرکات مثلا انگشتان را این نبض که اشتدا از طرف ابتدا باریک معلوم
شد و از طرف انتها پر پس حرکه کرد و از طرف ابتدا پر شد و از طرف
انتها باریک و نوعی از ذنب الفار چنانست که در نزول حرکه طرف
باریک چنان بنهایت رسد که گویا منقطع میگردد و این نبض دلالت کند
بر شروع اختلال مواد صالح اصلی و اضطراب طبیعت چرا که قوت
گاهی ضعیف میشود و گاهی رجوع بحالت اصلی میکند چنانچه در بعضی
و غشی و سکرات دوالفتره و آن نبض جامع الحرکات و السکنات است

یعنی حرکة کرد وبعد از حرکة که توقع سکون بود حرکت ثانی که موقع سکون مع حرکة
اول کرد پس ساکن شد مقدار یک حرکة وبعد این سکون که توقع حرکة بود
نیز ساکن ماند مقدار حرکة ثانی وحکم این مثل حکم ذنب الفار است بواسطه
حرکات غیر طبیعی که بسبب کمال ضعف واضطراب طبیعة بهم رسیده
وآن نبضی است که در غایت صغر وتواتر وضعف قرعه بود ودودی
واین می باشد در حال سقوط قوت عند الانقطاع ونزدیک موت
وسکته وبعضی قوی وقال اسقیفورس هذه الاجناس العشرة ردیة
واردأها النملی واشار الشیخ کذلک ان هذه الاصناف العشرة
من النبض دالة علی سوء حال البدن وطریق دیدن نبض آنست که اول
نهار رود در خلا بنشیند وبعد از سکون وراحت تمام تا حرکة طبیعی بود نه عارضی
وانگشت شبابه را که قوی الحس است برطرف تقاطع نبض که ضعیف الحرکة است
باعتبار حس بنهد وانگشتان مابین را که ضعیف الحس اند بطرف ابتدای نبض
که قویة الحرکة است باعتبار حس بگذارند تا کیفیة برابر معلوم شود بواسطه جبر نقصان

باب دویم از مقاله چهارم که از فن اول است در بول

واین باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول در اداب دیدن بول
باید دانست که چون بول قوی ترین دلالات است بواسطه کثرت سیر آن
در بدن وطول مکث همراه خون ومنصبغ گشتن برنگ خلط غالب پس لازم
افتاد که دلیل حال بدن از بول جویند اگرچه بیند برآن عمل کنند وطریق دیدن
بول آنست که بعد از خواب شبانه ببیند بواسطه آنکه بول تا دیر در مثانه ماند
واکثر حالات موافق بحال کیفیة بدنی گردد وچون خواهند که بول را ببینند باید
طعام کمی وقت متوسط خورانند تا بسبب ثقل بول خام نبر آید وطعام رنگدار

در بیان بول

مثل قلایا زرد وزرشکی نیز نخورند بواسطه منصبغ گشتن بول برنگ غذا
ونه این بدن بد من کثیر الحرارة والحدة نیز نه نماید وشی مصبغ مثل حنا نیز
بدست وپا بر بدن نه مالند بواسطه رقیق بودن بول مرغذار او وسیر نمودن او
در تمام بدن ومسامات پس اثر رنگ ومزه که در جلد باید از راه مسامات فی الحقیقة
جذب کند ومتکیف شود بعضی از آن کیفیة تیز وباید که بعد حمام وریاضت
قویه بر بول حکم نکند بواسطه پراکنده شدن رسوب از کثرت حرارت محلله و
رجوع کند نیز بول را نباید دید بواسطه آنکه از غایت تحلیل بول احتراقی نماید
ویا منصبغ نماید وچون خواهند بول را ببینند تمام شب از آب خوردن منع
فرمایند بواسطه رقیق شدن بول بسبب کثرت مائیة وشیشه بول باید که
بصورت مثانه بود سفید وجرم وصاف باشد وبول را در آن بیند ارند و
فی الوقت ببینند تا صورت بول بواسطه کیفیة خارج مبدل نگردد واگر بالجمله
توقف افتد باید که باحتیاط تمام که مشابه کیفیة بدن ومثانه باشد مثل نمد یا چیز دیگر دار
در آن پوشیده نگاه دارند وبعد از دو ساعت حکم بر بول درست نبود وبعضی توقف
نیز بر بول جایز داشته اند وروش نظر کردن در بول آنست که در جایی
سایه دار ببینند بواسطه عدم شدن براقی لون ودر آفتاب نیز نه ببینند
بواسطه آنکه بول در آفتاب رقیق نماید ودر اندوهی درخشان نیز نباید دید
بواسطه تغیر یافتن رنگ بول بمانندشان بعکوس وظلال وعقب شیشه باید
که شئ قوی نزدیک نبود مثل دیوار واشجار چرا که با بول غلط نماید واگر
قوی بود منصبغ بصبغ همان شی که عقب شیشه است نمودار گردد وچون
شیشه بول را ببیند تحت ووسط وسطح علوی بول را نیز ببیند
تا جمیع کیفیات بول معلوم گردد واندک شیشه را بجنبانند تا کیفیة رسوب

معلوم کرده‌اند و ای مهمل و مدر نیز حکم بول باطل بود بواسطه کثیر و خثر
بودن رسوب و فرق در میان بول انسان و غیر آن که بعضی از اطبا
گفته‌اند آنست که بول شتر بنسبت بول انسان ارزق بود و رقیق و بول
اسب و استر غلیظ بود چنانکه شیشه را لج کند و بازر است نماید بول که
بسطح شیشه ملموس شده بیشتر دیر از آنجا فرو رود و کثیر الرسوب غلیظ بود
و چنین نگاه کرده‌اند و جنس شود و در شیشه پاره رقیق مایل بسرخی در نصف اعلی
و پاره غلیظ برنگ سفید باد این هم در نصف اسفل و بول خر مثل بول اسب
و استر باشد مگر آنکه اغلظ بود از و و بول گاو و گاومیش مثل بول شتر
بی زرقیه لون در قوام و در رسوب تمیز صعب بود باشند اگر تامل
تمام نظر کنند بیابند و فرق در میان بول غلیظ شغاف و در میان لعابات
از نزول سطح شیشه کنند و بعد از کج نمودن ازین که لعابات دیر از
سطح شیشه نزول کنند و بول زود هرچند که غلیظ هم بود و دهن نیز دیر از
سطح شیشه نزول کند و بعد از نزول نیز اثر دهنیت بر سطح شیشه ماند
خلاف بول هرچند که دسم و دوبانی بود و فرق در میان بول اجناس
داخلی آنست که بول اطفال غلیظ و کدر بود و بول سن شیخوخت غلیظ
بی کدورت باشد و بول شباب بنسبت هردو معتدل باشد و بول
زنان بنسبت مردان قلیل الصبغ و کدر بود فصل دویم از باب دویم
از باب دویم مقاله چهارم که از فن اول است در شناخت اسباب مرضی
بول دانز ا بهفت جنس بربسته جنس اول در بیان لون بول است
و اصل او پنج رنگ اند یکی اصفر و او را شش مراتب اند اول تبنی
و آن رنگی است مانند نقوع کاهی سفید چه رنگ مایل بقلیل صفرت بود

در بیان جنس بول

ازنو

قریب بود برنگ باد ای و دویم از آن اصفر اترجی است و آن رنگ
پوست اترج ماند و زردی او از زردی تبنی اندک زیاده بود و این
هردو رنگ بول اگر خالی بوند از دیگر عوارض دلالت کند بر صحت حال بدن
و اکثر بول اصحا چنین بود و سیوم از آن اصفر بول است که او را اشقر
گویند و آن رنگ زردیست که مایل بسرخی بود و چهارم از آن اصفر بول
نارنجی است و وی از اشقر اندک زیاده میلان بسرخی دارد و مشابه برنگ
نارنج بود و پنجم از آن اصفر بول ناریست و آن مثل نارنجی بود در لون لیکن نارنجی
مایل بکدورت بود و ناری براق مانند شعله نار بود و قلیل الرسوب و قلیل
الغلظ باشد و ششم از آن بول اصفر احمر ناصع است و آن رنگی است
که زردی او مایل بسیاهی باشد و اندک سرخی نیز زند و همین رنگ را بعضی
زعفرانی گفته‌اند از برای مشابه بودن او برنگ شعر زعفران و این هرچهار
رنگ اصفر دلالت کند بر حرارت و یبوست و مادی صفراوی هر یک زیاده
بر دیگر بنسبت تقدم و تاخر مراتب و دویم احمرات از آن اصول خمسه الوان
جنس اول بول و او را چهار مراتب اند یکی اصهب و آن سرخ میگون بود
که قلیل و رد میل بزردی باشد و دویم از آن بول احمر وردی است
و آن رنگ سرخ مایل باندک سفیدی بود و مشابه برنگ برگ گل و سیوم از آن
بول احمر اقتم است و آن سرخی باشد که بسیاهی زند و چهارم از آن بول
احمر قانی و آن سرخ فقط را گویند و هر چهار از قسم سرخ دلالت میکند
بر حرارت و رطوبت و کثرت دم علی تفاوت مراتبها و ازینست که گفت
شیخ الرئیس البول الاصفر اشد حرارة و الاحمر اخف لان
حرارة الاصفر احد و ایبس و حرارة الاحمر الین وارطب

وقال الافلاطون ما رایت بول الاحمر الا کدرا وغلیظا
لان حرارة الاحمر الین وارطب وگاه بول سرخ در برودت
نیز بود چنانچه در فالج و سوء القنیه بواسطه قلت تمیز دم از مائیه وگاه بول
سرخ بسبب حرارت وجع مفاصل بود چنانچه در قولنج واین رقیق وبراق
مثل ناری بود بواسطه قلت رطوبت ووجع محلله یابس سیوم ازان
اصول خمسه جنس اول بول اخضر است ومراتب او پنج اندکی ازان فستقی
وان سبز نیم سیر است که بزردی مایل بود ودویم ازان پنج مراتب اخضر آسمانگونست
وسیوم ازان اخضر نیلگونی است اول ازین هرسه دلالت کند بر رطوبت وثانی
وثالث بر کثرت برودت بر قدر تفاوت مراتب وچهارم ازان اخضر
بول کراثی بود وپنجم ازان اخضر بول زنگاری بود واین هردو دلالت
کنند بر شدت احتراق علی قدر تفاوت المراتب اگر حصول این رنگ بعد از
بول سرخ وزرد قوی باشد ودیگر علامات احتراق نیز یابند علی الخصوص
رقت وصفا وبراقیت چنانچه در تب کهنه ودرجه دویم تب دق و
بعضه امراض کثیر التحلیل واما اگر حصول این رنگ بعد بیاض بود ودیگر
علامات بلغم بارده ظاهر باشند حمل کنند بر برودت قویه یا بر انجماد البلغم
حتی یصیر سوداء متخذ من البلغم واگر در امراض حاده این هردو رنگ
یابند به نضج ماده وبه بحران بد باشند خصوصا وقتی که قوت ضعیف باشد
ودیگر ادلات ردی نیز بوند واین مرصبیان واضعفا را بد بود منذر باشد
بفالج وگاه منذر باشد باحتراق رطوبت اصلی واگر در امراض دموی غلوی
این بول یابند نیز بد بود خصوصا در وقتی که هذیان همراه بود کشنده باشد
بواسطه رجوع ماده دموی بدماغ چهارم ازان اصول خمسه الوان از جنس اول

بول اسود است وازو چهار مراتب اند اسود اصفر وان سیاهی است که بزردی زند
دلالت کند بر سودائی متخذ من الصفراء واین حادترین اصناف سودا باشد اسود احمر
وان سیاهی است که بسرخی زند ودال باشد بر احتراق دم خصوصا اگر حصول
این رنگ بعد قیمته بول باشد اسود اخضر وآن سیاهی است که بسبزی زند واین
دال باشد بر سودا محض وچون کدورت ظاهر بر احتراق نفس سودا داو
از ماده سوداوی چنانچه در بحران امراض احتراقی مثل حمیات سوداوی ودوام
اسود بیضا وآن سیاهی که بسفیدی زند دلالت کند بر سودائی متخذ البلغم وبول
اسود اگر رقیق بود بد باشد بواسطه غیر طبعی بودن واگر در بهار حاده بول سیاه
گردد بعد از صبغ قوی وکثیر بود وآثار نضج ظاهر باشند وبعد آن خفت ظاهر گردد
نیکو بود بواسطه آنکه بحران شده وطبیعت ماده را دفع ساخته واگر آثار نضج
باشند ورقیق بود وبا زبرنگ خوش نیاید وخفت مرض ظاهر نگردد دال باشد
بر بحران ردی وبول سیاه که بزردی زند در ابتدا بیماریها مراطفال وضعفا را
بد بود خصوصا وقتی که قلیل وقوی الرایح بود پنجم ازان اصول خمسه الوان
بول جنس اول بول ابیض است وازو دو مراتب اند اول ازان ابیض
حقیقی است مثل لبن وان دال است بر بلغم وبرد کثیر یا برد وبان ماده واندفاع
آن از راه بول چنانچه در آخر دق میباشد واین بد بود ودویم ازان ابیض
مجازی است شفاف است مثل آب ومجازی برای آن گویند که بسبب الالوان
واین دلالت میکند بر عدم نضج وعدم طرف طبیعت بر مائیه ودلالت میکند
بر سده هر که مانع باشند بر اصباغ بول ویا دلالت کند بر شغل طبیعت بطرف تحلیل
ثقل معدی یا دلالت کند بر کثرت آب خوردن شب اگر اکثر باشد واین بول
با علامات ثقل وسده وکثرت آب بد باشد خصوصا مر شبان را علی الخصوص

وقتی که دیگر ادلات ضعف قوت از نبض وافعال طبیعی موجود باشند
خاصه مر صاحب ذرب را واگر بول را در میانه این رنگها یابند یا بر ترکیب
حکم بر طرف غالب نمایند وعوارض متقدم را نیز نگاه دارند واگر در اعتدال رنگ
بمانند ومرض موجود باشد حکم بر دیگر اجناس بواقی بول نمایند وبه دیگر ادلات
کار فرمایند اما بول جاوشیری وجب کثیر الغلظ باشد وبول الجیر خام
مع ردائت رسوب وقوام نیز بد باشد خاص وقتی که با دیگر اجناس
غیر طبیعی مرکب شود وبول که مانند آب کلخ باشد در امراض حدیث
نیز بد بود بواسطه کثرت احتراق مواد غلیظ وبول که مانند روغن کنجد بود
با اجناس غیر طبیعی ترکیب یافته باشد نیز بد بود واین جمله اردی الالوان اند
در بول والکثر اینها در بحران باشند یا در امراض مهلکه کثیر الماده قریب موت

جنس دویم از ان اجناس سبعه بول دیدن قوام بول است وآن
رقیق بود از طبیعی یا غلیظ اما رقیق دلالت میکند بر عدم نضج هضم اول
وسده وکثرت شربت وبول رقیق مر صبیان را بد بود بواسطه آنکه خلاف
طبیعت مرایشان را چرا که بول طبیعی اطفال غلیظ میباشد بسبب رطوبات
فضلی وغلیظ دلالت میکند بر عدم نضج هضم ثانی یا بر نضج خلطی که غایت غلیظ
بود چنانچه بعد اسهال بول غلیظ میشود وفرق کنند در میان هر دو وصف
بول غلیظ باسباب متقدم ومعتدل القوام دلالت میکند بر نضج ومعتدل
القوام ازا گویند که از قوام آب صاف اندک غلیظ عدیم الحس بود وکم
ازین در قوام کمتر بود رقیق باشد وانچه ازین در قوام زاید بود غلیظ شد

جنس سیوم از اجناس سبعه دیدن صفا وکدورت بول است اما بول صاف
ازا گویند که شفاف ومستوی الاجزا بود در قوام وکدر بر خلاف این

دو بول صاف دلالت میکند بر کمال نضج وکدر دال باشد بر عدم نضج یا نقصان
نضج وو دلالت کند بر ورم باطنی بواسطه آنکه طبیعت در اصلاح باطن است از تدبیر
عاصی گشته وگاه دلالت میکند بر صداع کاین بواسطه آنکه اجزا ارده امراض
علوی باشد مسیل با علی نمایند بواسطه غلبه تاثیرات وانها باعث متشر
شدن قوام باشند وسبب کدر اختلاط جوهر ارضی وهوائی است
با مائیه امتخته شده وسبب صاف بر خلاف این وفرق کنند در میان
غلیظ وکدر بشفافیت واستوار قوام بواسطه آنکه غلیظ مستوی القوام
باشد وگاه باشد که غلیظ شفاف بود مثل بیاض بیض وبول کدر مر شبان
وصاحب مزاج حار را بد بود وگاه باشد که دلالت کند بر میل ماده بسوی
اندفاع کما کان فی حالة النضج

معنی [illegible] رسوب

جنس چهارم از ان اجناس سبعه بول دیدن
رسوب است وآن ورای جنس بول است که اجزاء ارضی صلب گشته
باختلاط اجزاء مادی ومائی همراه بول بر آیند واین را رسوب از ان
گویند که ته نشین میباشد ودر لغت نیز همین معنی است واو فضله هضم
ثالث است چنانچه در مقاله اول گفته شده در هضم ثالث از عده خود جدا شوند
همراه آب جمع با جمع القهقری در بول آیند نیز دال باشند بر احوال بواسطه
کثرت تکسر در بدن وعروق ورسوب افضل آنست که سفید ومستوی
الاجزا ومستوی القوام واملس باشند چنانچه بعضی اجزا رسوب رقیق
وبعضی غلیظ نبوند واین دال باشند بر صحت حال ونضج تام اگر محل
طبیعی خود باشند واگر محل غیر طبیعی باشند دلالت کنند بر وجود آفت
اخلاط وبدترین رسوب ردی آنست که چنین نبود واو را انواع است
که بعضی درین مختصر گفته شوند وآن رسوب ردی اشقر واصفر واخضر

وكبد وكحالي وقشوري وخراطي واسني وشعري وصفائحي وبرادي ولحمي
وشحمي ومحرق اند وامثال اين وجمله دلالت ميكنند برآفتي بدن اگر متمكن
به دستور طبيعي خود بوده باشند و بر دستور غير طبيعي بد بوند و دستور طبيعي آنست
كه رسوب محمود ته نشين بود ولطيف متخلخل ابيض وجون بجنبانند اجزاء
او زود پراكنده شوند و در جمع آيند پس ازان الجمله ازين رسوب محمود در
وسط قاروره نمودار باشند پس ازان الجمله بالاي سطح بول جمع آيند و
دستور رسوب ردي برخلاف اين باشد پس بايد دانست كه چون
رسوب طبيعي كه گفته شد هر گاه بروي بول باشند بد بوند و متعلق باره ازان
ازان بهتر و راسب نيكوتر دال باشد بر نضج وحسن حال بدن و رسوب
غير طبيعي اگر راسب بد بود و دلالت بر سوء حال بدن كند و معلق
باره ازان بهتر و عائم باره ازان نيكوتر كما قال العلامة الاولي ان يكون الرسوب
علي تمكن طبيعي وافضل تمكن رسوب الطبيعي ان يكون راسبا ثم معلقا ثم
عائما واجود تمكن رسوب غير الطبيعي ان يكون طافيا ثم معلقا ثم راسبا
والراسب من الطبيعي اجوده دل علي احسن حال البدن ثم المعلق ثم العائم
ومورد دمي دل علي سوء حال البدن والطافي من غير الطبيعي احمد و دل علي
اخر ثم المعلق ثم الراسب وموارد الكثرة دل علي انحلال الروح وسبب
الطافي والمعلق قلة النضج وتصعيد الريح وسبب الراسب نضج تام
وتسكين للاخلاط اما رسوب اسود واصفر واحمر دلالت كند بر آنكه كبد واحتراق
دم و صفرا رطبي و اسود و كمد دلالت كند بر اشد حرارت و احتراق سودا
واخضر دلالت كند بر احتراق اجزاء بلغم غليظ و زنجاري و نيلجي بر اشد احتراق
ان و رسوب خراطي آنست كه مشابه بن بقشور جلد كه صغار ميباشند وازان

كه اورا اصفاجي وقشوري نيز گويند واگر آن قشر سفيد رنگ باشند كحالي گويند
واين دال است بر انجراد مثانه و ذوبان اعضاء ابيض اللون مثل اعصاب
و در سحج آن نيز در امراض قويه و اگر آن قشور لحمي باشند دلالت كنند بر انجراد
كليتين و اين را لحمي نيز گويند و اگر آن قشور كمد اللون باشند دلالت كنند
بر انجراد و اعضاء اصلي مثل كبد و طحال و عظام و غضروف و اين را
محرق گويند و اگر اجزاء صغار احمر اللون باشند دلالت كند بر احتراق
اجزاء كبد و كلي و احتراق دم انها و اين را اسني گويند و رسوب
شيشي آنست كه مشابه بود بقطعه صغار زرنيخ احمر دلالت ميكند بر احتراق
دم و ذوبان اعضاء اصلي و بر جرب مثانه و رسوب مخاطي و آن
مشابه بود بقصبه دماغ كه از راه بيني بر مي آيد و دلالت ميكند بر اخلاط غليظ
و رسوب مدي كه مشابه مده بود دلالت ميكند بر انفجار و رسوب
شعري پس بسبب انعقاد رطوبت مستطيله و رسوب خميري
و آن مشابه باشد بخمير منقوع و اين نيز دلالت كند بر ضعف معده و
سوء الهضم و رسوب رملي دلالت كند بر سنگ مثانه خصوصا صبيان را
و رسوب رماني دلالت كند بر بلغم و مده كه بطول مكث تغير لون كرده
و اما رسوب علقي آنست كه مشابه بود بصورت علقي و دموي
مشابه بود بدم جامد و اين هر دو اگر شديد المزاج باشند دلالت كند بر ضعف
كبد و دون اين دلالت كند بر جراحت مجاري و اگر متميز باشند اكثر از
مثانه و عصب باشند و رسوب شحمي اكثر مزاد و سعي گويند مشابه
به گداخته بود و آن دلالت كند بر ذوبان شحم و سمن و رسوب برادي
كه انرا حديدي نيز گويند مشابه بود به براده سوهان آهن و آن دلالت كند

براحتراق رطوبات ازج شغاف ورسوب نسجی مشابه بود بنسج
عنکبوت دلالت کند بر بوست بلغم رقیق در سطح داخلی مثانه وعدم رسوب
یا از واسطه قلت نضج بود یا بواسطه سده مجاری یا بواسطه قلت ماده بود
وازین است که در اصحاب دق والدق ومرتاضین رسوب قلیل باشند ودر مرضی
وسمان ومتدعین رسوب کثیر باشند وفرق کنند درمیان رسوب ماءی
وبلغمی به نتن رایحه وسهولت اجتماع وتفرق **جنس پنجم** از اجناس بول
اجناس رایحه است پس منتن قوی الرایحه دلالت کند بر افراط عفونت یا قرحه
عفنه در مجاری بول اگر ذی نضج بود وعدم رایحه دلالت کند بر عدم نضج ووجود
اخلاط وسقوط قوت ومعتدل الرایحه دلالت کند بر اعتدال نضج اگر
دیگر اجناس مضاده غالب نباشند **جنس ششم** از اجناس سبر بول
دیدن زبد است پس کثرت زبد وکبر او ودیر ماندن او دلالت کند
بر کثرت ماده لزج واگر دیر بماند دلالت کند بر اجزاء ریاحی ازین است
که زبد در امراض کلی بدید ومنذر بطول مرض وزبد احمر صغیر الحجم
دال باشد بر غلیان دم وزبد اصفر اگر بر سطح بول نماید دال بر یرقان بود وکبد
وطحال وماساریقا ومنذر بود به یرقان وزبد کمد واخضر بد بود
خصوصا در بول احمر واصفر قوی منذر بود به جذام وجنون **جنس هفتم**
از اجناس سبر بول دیدن مقدار بول است پس کثرت آن بواسطه
کثرت شرب ماء است یا برای کثرت ماده یا بواسطه ذوبان یا بواسطه
استفراغ فضول بمقدار چنانچه در بحران وامثال آن یا بواسطه کثرت
اجتماع در مثانه بسبب احتباس مسامات عرق چنانچه در سرما وبول هر
چند کثیر بود بهتر بود وچون قلیل بود بد بود وقلت بول یا بواسطه قلت

رطوبات بود یا بواسطه افراط تحلیل وقلت ذوبان وادرار یا بواسطه
میلان ماده بسوی دیگر چنانچه در کثرت عرق واسهال یا بواسطه سده وضعف
قوت دافعه چنانچه در استسقاء واین هر دو اقسام بد باشند وقلت
بول بلا اسباب بوست وتحلل منذر بود به استسقاء وقلت بول
در امراض کرده ومثانه ومحدب کبد نیز بد بود **باب سیوم**
از مقاله چهارم که از فن اول است در براز وبقایا و علامات دال بر آن واین
باب مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** ازین باب **در کیفیه براز**
وآن فضله هضم اول است چنانچه در مقاله اول ذکر یافت پس بواسطه
سکون کثیر در بدن انسان متکیف میشود بکیفیة المزاج ودال بود
بر احوال از راه لون وقوام ومقدار وکیفیة خروج اما لون طبیعی در براز
خفیف ناری است پس اگر زاید بود ازین لون بسوی حمرت وصفرت
دلالت کند بر افراط حرارت وغلبه صفرا واگر ناقص بود از ناری
در لون دلالت کند بر قلت حرارت ووجود برودت وفجاجت
ولون ابیض در براز دلالت کند بر غلبه بلغم وسده مجاری مراره واین
منذر بقولنج ویرقان بود خصوصا در حالتی که بول زاید الصفره باشد
وبراز مدی وقیحی دال بود بر انفجار دبیله بجانب روده ها وقیح آنست
که نه مده غلیظ بود بلکه احاله بکلی نشده بود وصورت اصلی او نیز
جزوی وفرق درمیان براز مدی وقیحی نیز همین است که در قیحی صورت
خلطی باقی بود ودر مدی فانی وگاه بود که براز قیحی دلالت کند
بر جمیع فضلات وعدم تحلل اگر یا آفت باطن بود چنانچه متدعین
وتارکین ریاضت را براز بسبب قیح بر آید وآن باعث دفع ترهل وکسل

فی رایحه البول
فی زبد البول
فی کیفیه البراز

انها کرد که بسبب افراط دعته و جمیع فضلات حادث شده است و براز اسود دال
باشد بر کثرت ماده سوداوی و دفع اجزاء ارضیه و براز احمر فقط که زنگاری
و کراثی بود دلالت کند بر افراط جودت مواد بارده اگر حصول این بعد
تقدم علامات مواد بارده باشد و زنگاری و کراثی دلالت کند بر احتراق
و در ابتداء مرض بد بود و در انحطاط مرض که از راه بحران بود مناسب و این
براز پیران و طفلان را نیز بد باشد بواسطه بودن آن براز مر انها را غیر
طبیعی و براز رقیق القوام دال باشد بر ضعف هضم و سده ماساریقا و ضعف
جذب ماساریقا و دال باشد بر ماده رقیقه یا حاده نازله دلالت کند بر خوردن
غذا از مزلق و ملین و مزلق مثل لبن و بطیخ هندی و قصب السکر و براز
غلیظ لزج دلالت کند بر ماده غلیظ لزج یا بر غذا غلیظ و لزج و براز رطب
دال باشد بکثرت رطوبات مزاجی و مادی را و غلیظ لزج کثیر الرطوبت
و دسومت دال بود بر ذوبان چنانچه در دق و براز یابس دلالت کند
بر قلت رطوبت بواسطه افراط تحلل یا بواسطه یبوست مزاجی
و دلالت کند بر افراط حرارت خصوصاً در کلی او کبد یا دلالت کند
بر قلت شرب ماء و اکل غذاء یابس و در ماده رطب لطرف مخالف
چنانچه در ادرار عرق و بول و براز نمی دلالت کند بر غلیان ماده و ریح
فاسده و براز که بر قراقر باشد نیز دال باشد بر کثرت ریاح و ضعف معده
و امعاء و براز که کثیر المقدار بود دال باشد بر عدم غذائیت بدل و ذوبان
ماده اصلی و قلیل المقدار دال بر جذب ماده و کثرت غذا است بدن
و قال صاحب العلامات افضل البراز ما کان علی الوان طبیعی و
معتدل فی القوام و الرائحة و الوقت و القدر و کان متشابها فی الاجزاء

و سهلا فی الخروج ولا یکون بقراقر و نعالق و زبدی و مقدار قوام غیر طبیعی و الحم
منکره مر براز را البتة بد بود و این اقسام دلالت بر موت
و سوء حال بدن **فصل دویم** از باب سویم مقاله چهارم که از فن اول است
في العرق **در کیفیة عرق** و آن عرق نیز فضله هضم رابع است و بعضی گفته فضله هضم
ثالثه است و اصح قول اول است بواسطه آنکه چون غذا در هضم رابع مستحیل
بسوی اجزاء ما یتحلل بدن میرسد نه لایق بدل باشد از اجزاء غذائی آن فضله
بصورت منی مبدل گردد و هرچه از اجزاء مائی که در وقت رجوع بازگشتن تواند
آن فضله از اجزاء منی جدا گردد و طبیعت از ان از منافذ و مسامات دفع کند
اگر لطیف باشد بخار گردد و اگر غلیظ باشد مثل رمص و مخاط و وسخ اذن
شود و اگر رقیق باشد عرق شده از بدن بر آید و بواسطه کثرت میران
بدن متکیف شود به کیفیة حاصله بدنی از این جهة دلالت کند بر کیفیة احوال
بدن پس عرق شود و رقیق دال بود بر حرارت و صفراویت و بلغم و دم
مختلط الصفرا و غلیظ و لزج دلالت کند بر ماده بلغم فقط اگر مرارت
و حلاوت و ملوحت و عفوصت نداشته باشد و حلاوت عرق و میلان
رنگ بوردیت دلالت کند بر غلیان دم و مرارت و حرافت
و میلان بسوی صفرت دلالت کند بر کثرت صفرا و حموضت و عفوصت
و قلت عرق دلالت کند بر سوداویت و قوی الرایح دلالت کند
بر ماده متعفن و عرق گرم دلالت کند بر گرمی مزاج و سرد بر سردی مزاج
و عرق کثیر دلالت کند بر کثرت مواد یا ضعف قوت ماسکه یا غلبه
قوت دافعه یا توسعه مسام و قلیل دلالت کند بر قلت مواد و ضعف
دافعه و قوت ماسکه و سد مسامات و گاه باشد که کثرت عرق از ضعف

تمام قوی مطلق و غلبهٔ تحلل بود و این بغایت بد بود چنانچه در اخر امراض مهلکه
واقع شود و عرق کثیر در امراض مادی اگر بر دستور طبیعی بود نافع باشد
و اگر غیر طبیعی بین بد بود چنانچه عرق غلیظ و لزج گرم باشد یا عرق رقیق غیر
لزج سرد باشد و در بحران حادث بود بد باشد و عرق غیر طبیعی هرچند زیاده بود
بهتر و طبیعی کمتر و خوشتر و عرق که بر سبیل استفراغ باشد نافع بود
چنانچه در بحران و حمام و عقب ریاضت و افراط عرق طبیعی مضر بود ضعف
بدن و هزال پیدا کرداند و دال باشد بر سقوط قوت اگر از کثرت مولد
نبود و بعضی از اطبای محققان هند مثل تمتم هندی لون را نیز در عرق
دخل تمام داده اند بر نهجی که چون عرق را از پارچه صاف کشد هر رنگ
بران پارچه نمودار گردد موافق آن حکم بران خلط نمایند چنانچه مقدم
ذکر شد فصل سیوم از باب سوم مقاله چهارم که از فن اول است
در نفث و مخاط و مزهٔ دهن اما نفث رطوبتی است که از راه دهن آید — در نفث
و آن نیز فضلهٔ اجزای غذائی ریه است اگر طبیعی بود بسان لعاب طبیعت
از آن از راه مسامات کام و زبان برای تدبیرات تر داشتن حلق
خارج کند و آنچه غیر طبیعی بود در تخلخل ریه جمع شود و از آنجا طبیعت آن را
بقوت سعالی از راه قصبهٔ ریه خارج نماید و گاه باشد که رطوبات
فاضله از دماغ بر ریه ریزد و از حلق خارج شود بدین نهج هر سه را دوش بواسطه
کثرت تکمس در بدن نیز دال باشند بر احوال کیفیة انسان از راه
لون و قوام و کمیة و رایحه و مزه اما نفث اصفر دال باشد بر صفراویت
مزاج و سفید بر بلغمیت مزاج و کمد اللون و مایل بخضرت دلالت کند
بر سوداویت مزاج و آنچه به ریزهای قطوری خمس امتخیه بود دلالت

کند بر انجراد قصبهٔ ریه و آفت و نفث دموی و مدی دلالت کند بر غلبهٔ
دم و انفتاح فوهات عروق و قرحهٔ باطن اگر بر سبیل قی بود و از معده
و مری باشد و اگر بر سبیل تنحنح بود از صدر باشد اخ اخ بود از حلق باشد و اگر
بر سبیل مادهٔ نازله بود از حلق بروش جذب دم آن از دماغ و مجاری دماغ
باشد و اگر به سعال خفیف بود از قصبهٔ ریه باشد و اگر به سعال قویه بود از نفس
ریه باشد و گاه نفث دموی و مدی دلالت کند بر قرحهٔ کبد و انفتاح فوهات
عروق کبدی اگر تقدم علامات آفت کبد بوده باشد و گاه دلالت کند
بر انفجار اورام حلق و مجاری چنانچه بعد نضج خناق قوی و نفث رقیق دال
بود بر رطوبات غیر نضیجه خصوصًا اگر سفید و غیر مستوی بود و گاه دلالت کند
بر حرارت مزاج اگر سوزان و مایل بزردی بود و نفث غلیظ دلالت کند
بر غلظ ماده اگر سفید بود بر بارد و اگر زرد بود بر حار و گاه دلالت کند بر نضج
اگر بعد از رقیق غلیظ شده باشد و سهل الخروج بود و اگر سهل الخروج
نباشد دلالت کند بر انجماد ماده و نفث هرچند که بکوشش کثیر بود
دلالت کند بر آنکه ماده در مکان بعید است و چون بکوشش قلیل بود
ماده در مکان قریب باشد و نفث کثیر دلالت کند بر کثرت ماده
یا بر ذوبان و قلیل دلالت کند بر قلت ماده و بر انجماد ماده و تحلل ماده
بر حسب و بکراد دلالات و اگر ملایم بود نفث دلالت کند بر رطوبات
خصوصًا که بی اراده جاری بود چنانچه در سن شیخوخت و صغر سن و بخت
منجمد دلالت کند بر یبوست مزاج و ماده و عدم نفث دال باشد
بر جفاف زاید الحرارت و کثرت تحلل و نفث زبدی بلون ورد
قلیل و عسر الخروج بدین دلالت کند بر قرحهٔ ریه و گشنده بود علی الخصوص

وقتی که همراه تب زم باشد و نفث قوی الرایحه دلالت کند بر تعفن و
عدیم الرایحه دلالت کند بر فجاجت و معتدل بر نضجت و نفث بی مزه
دلالت کند بر بلغم فقط و شور دلالت کند بر بلغم مختلط الصفرا و حلو دلالت
کند بر دموی و تلخ دلالت کند بر مزاج صفراوی و ترش و عفص دلالت کند
بر سودا و حکم مزه دهن قطع نظر از نفث و حکم مزه‌ها رسانید اما مخاط پس آن
رطوبتی است که از راه بینی خارج شود و آن فضله اجزاء غذائی دماغ است
چون غذا به دماغ رسد و مستحیل شود با اجزا مشابه دماغ پس الجزء لا بد
بود بدل ما یتحلل را با اجزاء دماغی بپیوندد و الجزء قابل نباشد فضله بود از
راه بینی برآید و بعضی که قریب منفذ عینین باشد رمص شده از گوشه
چشم برآید و بعضی از آن فضله که نزدیک صماخ گوش بود وسخ
گشته برآید و بعضی از آن که متصل قحف دماغ باشد همراه بخار رسیده از
مسامات سر بیرون آید اجزاء بخاری و دخانی منجمد گشته موی حاصل
کند و اجزاء فضله نخاله الراس شوند ازین است که مخاط نیز دال
بر کیفیت بدن خصوصاً دماغ از راه لون و قوام و کثرت و قلت و رایحه
اما مخاط رقیق دلالت دلالت کند بر فجاجت و عدم نضج مادهٔ دماغی
اگر حار و حاد نباشد و سفید بود اگر رقیق سوزان بود دلالت کند بر حرارت
مزاج دماغ و نیز دلالت کند بر کثرت رطوبات غیر نضیج اگر جریان بسیار بود
و مخاط غلیظ دلالت کند بر غلظ مادهٔ دماغی و انجماد آن اگر حار و زرد بود
بر ماده بلغم شوره و اگر بارد و سفید بود بر بلغم فقط و اگر عسر الخروج و متشابه الاجزا
و مستوی القوام بود و بعد از رقیق شدن غلیظ شده باشد دلالت کند
بر نضج ماده دماغی چنانچه در اخر زکام قربت صحت پدید آید و مخاط رطب

فی مخاط

دلالت کند

منذر باشد به تخمه و قراقر شکم بر دوام دلالت کند بر ذرب الامعاء
و حبس ریاح و نفخ و دوام دال باشد بر حدوث قولنج و خارش مقعد
دلالت کند بر حدوث بواسیر و کابوس بسیار مقدمهٔ صرع بود و اختلاج
همه اندام منذر سکته باشد و سرخی جمله اندام و تهیج وجه و تیرگی رنگ
و گرفتگی آواز منذر باشد بجذام و بهق ابیض کثیر دلالت کند بر حدوث
برص و عرق بسیار بی سبب دلالت کند بر ضعف قوت و عرق
با خوشبو دلالت کند بر حدوث تبهای متعفنه و تب متعفن مع بوی دهان
دلالت کند بر حدوث جدری و حصبه و کسل مفرط دلالت کند
بر حدوث امتلاء و خاریدن منفذ بول دلالت کند بر حدوث سنگ مثانه
و تقطیر البول دلالت کند بر حدوث حبس بول و سوزاک بول
دلالت کند بر حدوث قرحهٔ قضیب و سرعت بول و بول الفراش
منذر باشد بسرعت انزال و تب که مع عسر النفس و ثقل پهلو باشد
دلالت کند بر شوصه و کرد ذات الجنبی گاه منذر بود بامراض کرده و گرانی
پهلو مایل به پشت دلالت کند بر حدوث حدبه و ریاح آخر و برار
سفید منذر بود بر حدوث یرقان و هزال مفرط بعد امراض قویه و بعد
تب حاده منذر بود بدق و خفقان و غشی اکثر مردم تندرست را
دلالت کند بر مرگ مفاجات و حکم این علامات باسره
نیز بر سبیل امکان است بواسطه مناسبت کیفیت این اعراض
مر المرض را فصل سیوم از باب چهارم مقاله چهارم که از فن اول
در علامات خیر و شر مطلقا بر سبیل ظن غالب علامات خیر باید دانست
که چون مرض مغلوب بود و طبیعت غالب باشد و افعال طبیعی مریض

در علامات خیر

بقوت باشند و تیره او منکر اللون و منکر الهیئة نشده باشد و بدو
عرق منکر الریح نگشته باشد و ماده نضج تمام یافته باشد و مرض بزمان الخطاط
رسیده بود اگر تدبیر صالح افتد و از اسباب غیر طبیعی مضاده لاحق نشود
جمله این علامات دال باشند بر صحت مریض و حسن حال بدن

در علامات مهلکه

علامات مهلکه وان خلاف علامات مهلکه اند که گذشتند و سوار انها
الخ که بتجربه حکما به تحقیق رسیده اند مختصر ازان ذکری باید باید دانست
که نفس سرد و کمودت رنگ مع خشکی و دندان مالیدن و چشم
گشتن چنانچه سیاهی به بالا رود و سفیدی بسیار نمودار شود و تغیر
رنگ دندان و غور العینین و خشک شدن نرمهای گوش و گزیدن
لبها و باریکی بینی و بطلان حواس و اضطراب قوی و لیسیدن دست
بسیار دیدن و غشی کائن و انگشت جنبانیدن و بر پشت ماندن
بسیار و ذبول قوی و بحران فاسد و از بیهوشی یکبار بهوش آمدن
و خشک شدن پوست پیشانی چنانچه پوست تر بر چیزی غلاف
کنند و آن خشک شود و سیلان اشک در اخر هم دلالت کنند
بر موت و سوء حال بدن بحسب ظن غالب اما موت تحلیل
حرارت غریزی است و بازماندن طبیعت از اصلاح بدن و مفارقت
تعلق نفس ناطقه از جسم یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما موت طبیعی
آنست که چون انسان بعمری رسد که ازان سن وقوف گویند
طبیعت از اصلاح زایده باز ماند و چون ازین سن درگذرد طبیعت
ضعیف گردد و در جمیع تدبیر بدن عاجز آید و تصرف او روز بروز در بدن
کمتر از ایام سابقه شود پس تحلل روز بروز زیاده از بدل ما یتحلل بود

و با عمر طبیعی که صد و بیست سال است جمیع حرارت غریزی بتحلیل رود و این را
موت طبیعی گویند و غیر طبیعی بر دو قسم است یکی آنکه از اسباب مادی بود
و دویم آنکه از سبب مرض و خطاء تدبیر واقع شود و آنکه از اسباب
مادی بود نیز بر دو قسم است یکی از اسباب خارجی مثل غرق آب و قطع
سیف و ضربه و سقط و دریدن جانور که این چیزها باعث اعراض
منکره شوند و آن اعراض سبب تحلیل روح گردند و دویم از اسباب
داخلی مثل اکل سم و کثرت غم و تراکم فرح و لذت که این
چنین چیزها باعث تحلیل روح شوند بکیفیت انبساطی و انقباضی و آنکه
از مرض و خطاء تدبیر واقع شود نیز بر دو قسم است یکی آنکه کیفیت مرض
بر قوت مرض طبیعت غالب آید و طبیعت را از تدبیر و تصرف
باز دارد و باعث تحلل روح گردد و این اکثر در زمان تزید
و انتهاء مرض واقع شود و در زمان الخطاط هرگز نشود چرا که هیچ
مرض را زمان الخطاط نمی شود مگر بعد آنکه طبیعت بر مرض غالب شود
و مرض را مغلوب گرداند و این باعث بقای حیات است
و دویم آنکه مرض از قوت طبیعت عاجز شود و رو به بهی آرد
و تدبیر صالح درین وقت خطا افتد و طبیعت زود از راه ضعف
اثر او قبول کند و بر دفع آن قادر نباشد و آن اثر باعث انحلال
بدن شود و این عام است در زمان الخطاط نیز واقع شود
مثلا کسی از بیماری رو به زمان الخطاط یا به نقاهت رسید و غذا
بسیار خورد و برداشت ثقل نیاورد و هیضه پیش و یمرد یا از آب سرد
غسل نمود و مسامات بند شدند و طبیعت از سبب ضعف خود کنتا

نتوانست از کیفیت انقباضی روح بتحلیل رفت و بمرد و مانند این
دیگر عوارضات بسیار اند که بعد مرض کشنده باشند و یا بالجمله از روح تحلیل
دهند و از کثرت و تکرار انها نقصان در عمر افتد ازین سبب کم کسی جدود
بیست سال رسد **مقاله پنجم** از فن اول در ادویه
مفرده و آن مشتمل بر دو باب است **باب اول** در تحقیق درجه و طریق شناختن
آن مزاج دوا و دانستن اسامی ادویه از روی اصطلاح اطبا و شناختن
اوقات اخذ ادویه که کدام وقت دوا باید گرفت و طریق نگاه داشتن
و شستن و حرق نمودن و این باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول**
از باب اول مقاله پنجم که از فن اول است در تحقیق درجه و طریق
شناختن مزاج دوا و دانستن آسامی ادویه از روی اصطلاح اطبا
کلام در تحقیق درجه باید دانست که هر دوا چون در بدن وارد شود بعد
فعل و انفعال آن اثر زاید بر مزاج طبیعی پیدا نشود از او دوا معتدل
گویند و اگر اثر زاید از کیفیات اربعه بر مزاج طبیعی پیدا شود لیکن
قلیل الاحساس باشد پس اثر از درجه اول آن کیفیت گویند و اگر
محسوس بود آن اثر بلا ضرر از درجه دویم گویند و اگر مع ضرر است
درجه سیویم گویند و اگر آن اثر محسوس الضرر مبالغه کند تا قتل هلاکی
پس آن دوا را درجه رابع باشد در آن کیفیت محسوسه و بعضی از
حکما درجات اربعه دوا را به هضمهای اربعه تقسیم نموده اند درجه مثلا
دوا را ماکول که وارد شود بر بدن و اثر زاید کیفیت دوا تا هضم اول
در معده است محسوس بود پس از آن معدوم شود از درجه اول آن
کیفیت گویند و اگر تا هضم دویم که در کبد است باقی ماند آن دوا را درجه دویم

کلام فی تحقیق الدرجه

آن کیفیت گویند و اگر تا بهضم سیویم که در عروق است پایدار ماند درجه سیویم باشد آن دوا
از آن کیفیت و اگر تا بهضم چهارم که در وقت احاله است بسوی بدل ما یتحلل
موثر باشد باثر کیفیت زاید پس آن دوا درجه چهارم باشد از آن کیفیت و دوا
معتدل در اجزای کیفیات اربعه که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست است
مساوی المقدار باشد مجازا و در هیچ هضم اثر زاید هیچ کیفیت ظاهر نشود و دوا
غیر معتدل پس آن خارج است از اعتدال بکیفیت مفرده یا بکیفیات
مرکبه اما آنکه غیر معتدل است بکیفیت مفرده بر چهار قسم است حار است
و بارد و رطب است و یابس و آنکه غیر معتدل است بکیفیات مرکبه
نیز بر چهار قسم است حار و رطب و حار و یابس و بارد و رطب و بارد
و یابس لیکن هر یک از چهار اقسام مفرده منقسم است بر چهار قسم
اما حار پس آن یا در درجه اول است یا در درجه دویم یا در درجه سیویم
یا در درجه چهارم و آنکه در درجه اول یکجزو او بارد است و دو جزو او حار بود
وجود ترکیب و عدم بساطت پس یکجزو از آن دو جزو حار همراه آن
یکجزو بارد حکم تقاوم بپذیرد الحاله بواسطه مقاومت یکی با یکی و جزو واحد
دویمی که باقی مانده بدان سبب او را حار درجه اول گویند و آنکه در درجه
دویم است سه جزو در وحار باشند و یکجزو بارد و بعد مقاومت جزو حار و
جزو بارد دو جزو حار که باقی مانده بدان واسطه او را حار در درجه دویم گویند
و آنکه حار در درجه سیویم است چهار جزو در وحار باشند و یکجزو بارد و یکی مقاومت
یکی معدوم شود سه جزو حار که باقی مانند بدان واسطه او را حار در درجه
سیویم گویند و آنکه حار است در درجه چهارم پنج جزو حار باشند و یکجزو او بارد
پس بعد از ترکیب یکی با یکی مقاومت نمود چهار جزو حار که باقی مانده بدان واسطه

و رطوبت صح

او را حار در درجه چهارم گویند و علی هذا الحکم بارد و درین صورت حار و بارد

اجزا رطب و یابس مساوی باشند بواسطه تعادل آنهر دو کیفیة و عدم

اعتبار اینها حکم غیر معتدل رطب و یابس مثل غیر معتدل حار و بارد در کثرت

و قلت اجزا و درین صورت اجزا حار و بارد مساوی باشند برای

تعادل آن هر دو کیفیة و عدم اعتبار اینها و هر یک از چهار قسم غیر معتدل

مرکب منقسم است بسوی غیر معتدل موافق الکیفیة یا غیر معتدل مخالف

الکیفیة اما موافق الکیفیة چهار قسم بود حار و رطب در درجه اول

و حار و رطب در دویم و حار و رطب در سویم و حار و رطب در چهارم

و مخالف الکیفیة دوازده قسم باشد حار در اول رطب در دویم

حار در اول رطب در سویم حار در اول رطب در چهارم حار در دویم

رطب در اول حار در دویم رطب در دویم حار در سویم رطب

در چهارم حار در چهارم رطب در اول حار در چهارم رطب در دویم

حار در چهارم رطب در سویم پس جمله حار و رطب غیر معتدل موافق

الکیفیة و مخالف الکیفیة شانزده نوع شدند و همچنین شانزده نوع

مر حار و یابس غیر معتدل موافق الکیفیة و مخالف الکیفیة را بود و

بارد و رطب و بارد و یابس غیر معتدل نیز چنین شدند پس از موجب

این تقسیم درجات جمله دویه غیر معتدل مفرده و غیر معتدل مرکبه

هشتاد جنس شدند شانزده مر غیر معتدل مفرده را و شصت و چهار

مر غیر معتدل مرکبه را الکلام در شناخت مزاج و درجات و کیفیات دوا

باید دانست که شناخت مزاج و درجات و کیفیات دوا یا بتجربه است

که دارو کنند بر بدن انسان و هر مرضی را که نافع افتد حکم کنند بر ضد مزاج

ان مثلا

کلام در درجات کیفیات دوا

و تفریع از حکما در مثل معتدل اند به کیفیت اند در درجه چهارم ... به کیفیت ... [illegible]

آن مثلا نافع افتاد مرض حار را دانسته که دارو سرد است یا برعکس این و یا عمل

کردند دوا را در جریان ماده و نیز نمودن معلوم شد که قابض است یا برعکس این

و برهمین قیاس سایر امثله از راه خاصیت و کیفیة یا بشناخت درجات

و کیفیات و خواص دوا بقیاس است و آن تعلق برنگ و بو و مزه

دارد اما بیاض دلالت کند بر برودت و رطوبت و سواد بر یبوست

و برودت و حمرت بر حرارت و رطوبت و صفرت بر حرارت

و یبوست و حدت بو از گرمی و عدم بو از سردی اما از راه مزه پس تلخ

و حلو دلالت کند بر حرارت و رطوبت و حریف و مالح دال باشد

بر حرارت و یبوست و حامض و تفه دلالت کند بر برودت و

رطوبت عفص و قابض دلالت کند بر برودت و یبوست و دسومت

مع اختلاط دیگر مزه ها دال باشد بر اعتدال و این حکم بر مفردست نه بر

مرکبات بواسطه آنکه چون مرکب کنند با دوا کثیر المقدار قلیل الکیفیة

دوا دیگر که قلیل المقدار و کثیر الکیفیة است مزه و بوی و لون آن کثیر

المقدار باقی بود با وجود آنکه مزاج تغیر یافته باشد چنانچه در رطل شیر

مثقال بابونه را بجوشانند مزاج شیر برگردد با وجود آنکه در لون و طعم

و بو چندان تفاوت نپذیرد و سرعت اثر مر دوا را دلالت کند

بر کثرت اجزا ناری و بطو اثر دلالت کند بر قلت اجزا آن

و قسمی از دوا است که مرکب باشد بقوا متضاده اصلا یا ضعا عتا

و مفرد بود و مرکب مثال مفرد که غیر ضاعی است چون لبن که مرکب است

از جبنیة و دسومت و مائیة و مفرد ضاعی مثل باورد که مرکب است

از اجزا ارضیه و مائی و ناری و مثال مرکب غیر ضاعی است چون آب

مثال غیر معتدل ...

۱ ح ۱	۲ ح ۲	۳ ح ۳	[illegible]
۵ ب ۱	۶ ب ۲	۷ ب ۳	۸ ب ۴
۹ ر ۱	۱۰ ر ۲	۱۱ ر ۳	[illegible]
۱۳ ی ۱	۱۴ ی ۲	۱۵ ی ۳	[illegible]

شانزده مثال غیر معتدل حار ...

۱ حر ۱۱	۲ حر ۲۲	۳ حر ۳۳	ح ۴۴
۵ حر ۲۱	۶ حر ۳۱	۷ حر ۴۱	ح ۱۲
۹ حر ۳۲	۱۰ حر ۴۲	۱۱ حر ۴۲	۱۲ حر ۱۳
۱۳ حر ۴۲	۱۴ حر ۱۴	۱۵ حر ۲۴	۱۶ حر ۳۴

شانزده مثال غیر معتدل حار و یابس

۱ حی ۱۱	۲ حی ۲۲	۳ حی ۳۳	۴ حی ۴۴
۵ حی ۴۱	۶ حی ۳۱	۷ حی ۲۱	۸ حی ۴۲
۹ حی ۳۲	۱۰ حی ۴۲	۱۱ حی ۱۳	۱۲ حی ۲۳
۱۳ حی ۴۳	۱۴ حی ۱۴	۱۵ حی ۲۴	۱۶ حی ۲۴

شانزده مثال بارد و رطب غیر معتدل

بر ۱۱	بر ۲۲	بر ۳۳	بر ۴۴
بر ۲۱	بر ۳۱	بر ۴۱	بر ۱۲

تتمه
شال بارد و یابس غیر معتدل

٢ ب ي ٢٢	٣ ب ي ٣٣	٤ ب ي ٤٤
٦ ب ي ٢	٧ ب ي ٤٢	٨ ب ي ١٢
١٠ ب ي ٢٢	١١ ب ي ١٣	١٢ ب ي ٢٣
١٤ ب ي ٤٢	١٥ ب ي ١٣	١٦ ب ي ٢٣

مثال غیر معتدل للیبس معلوم کهه

که در زیر بستان در میان شجرات متعفن شود و مرکب ضاعی مثل
تریاق و این هم ترکیب طبعی ست اما ترکیب غیر طبیعی که مفرد مذکوره را باشد
مثل توتیار اخضر که معی ست به اجزار ناری الکلاً و مقوح ست با اجزار ارضی
متعفنه ضماداً و این مثال غیر ضاعی ست و مثال صناعی چون مار النوره
که معی ست و ترکیب غیر طبعی که مرکب مذکوره را باشد اصلاً مثل دم
جامد و ضاعتهً مثل شوار مغموم و امثر لیح شیر ماهی و دو الاز راه قوی
یا مستحکم تام ست که تحلیل نمی‌باید قوت او در نار چنانچه فلزات یا
متوسط ست که تحلیل شود قوت او در نار و باقی می‌ماند در طبخ مثل
مروارید یا ناقص ست که تحلیل شود قوت او در نار و طبخ و باقی میماند
در غسل مانند ابریشم یا غیر مستحکم ست که تحلیل می‌پذیرد قوت او در غسل
نیز مثل زرشک و دوا از روی تاثیر یا موثر ست در خارج فقط چنانچه
سیر که مقرح ست در ضماد نه در اکل و این از برای قوت ... هم
معین باشد یا از برای اختلاط دیگر اشیار ماکولات یا موثر ست
در داخل فقط مثل ترنگ خار ست در ... ضماداً و این از سبب
انسداد مجرار تنفس باشد در داخل و از خارج اجزار غلیظ او نفوذ نمی‌تواند
نمود یا موثر ست در داخل و خارج با اثر موافق مثل نوشیدن شراب
که مسخن بدن و روح ست اکلاً یا موثر ست در داخل و خارج با اثر مخالف
مثل کشنیز که محلل خنازیر ست بالخاصیة بقوت محلله که در وست
ضماداً و مسدد و مخدر ست بقوت قابضه خود اکلاً کلام در دانستن
اسامی ادویه از روی اصطلاح لطبّیه باید دانست که دوا را
بحسب اختلاف اثر و خاصیة از روی اصطلاح اطبا اسامی متعدد اند

لطیف

لطیف و آن دوا لیست که صغر پذیرند اجزار او بادنی فعل حرارت غریزی
مثل دارچینی و کثیف چیزی باشد که ضد این بود کالباقلی و لزج آنست چون
بردارند شکسته نشود با وجود توسط قوام کالفالوذج و هش آن دوا را گویند که به
ادنی آتش شکسته شود مثل ودع محرق و جامد آنرا گویند که فی سیلان بود
در اصل و مجتمع شده باشند اجزار او بالفعل که سیال است مثل برده و
سیال آنست که رقیق القوام باشد و مشابه بود بآب و در او منبسط اجزار بسوی
اسفل کشحم المذاب و دهنی آنرا گویند که باشد در وجوهر دهنیت
کالخل و لعابی آن باشد که بر آید از و بعد نقوع کردن در آب اثری
که بگرداند مار منقوع منقوع فیه را لزج کحب السفرجل و نشف چیزی است
که فرو رود در مسامات برای جیدن رطوبات و بر چیند انهار را که
نماند از انهار اثر مثل نوره و ملطف چیزی ست که قوام ماده را از
غلظ برقت آرد کالقرنفل و مغلظ بر خلاف چنانچه خشخاش و محلل
چیزی ست که مستعد سازد ماده را برای بخار شدن پس بخار شود
ماده و فانی گردد مثل مرزنگوش و جالی چیزیست که بر طرف سازد
رطوبات لزجه را از فوهات مسام مثل بوره ارمنی و مرخی آنرا گویند
که نرم کند اعضار را بحرارت و رطوبت که در وی است مثل آب گرم
و منضج آنست که معتدل القوام گرداند ماده را و مهیا کند برای دفع مثل
گلقند و مخشن آنرا گویند که بگرداند اجزار سطح بدن را مختلف الوضع
بسبب ملاسته طبیعی یا عارضی بدفع ماده لزج عند المساس مثل فوفل
و مفتح آنرا گویند که کشاده گرداند فوهات مجار منسده را مثل ترب و ریوند
و فاتح آنرا گویند که سرعت نماید غذا را در انضاج چنانچه ترب و مفجج بر خلاف

نفاخ

لطیف
کثیف
لزج
هش
جامد
سیال
دهنی
لعابی
نشف
ملطف
مغلظ
محلل
جالی
مرخی
منضج
مخشن
مفتح
فاتح
مفجج

هضم باشد کالبطیخ الهندی و محلل الریاح آن را گویند که رقیق کند ریاح را
تا دفع سازد چنانچه کمون کرمانی و مقطع آلتست که منقسم نماید ماده را
بسوی اجزای صغیر مثل نوشادر و جاذب آلتست که بکشد ماده را بسوی خود
و حرکت دهد ماده را از موضع بموضع دیگر که قریب‌تر از خود باشد چنانچه
محموده و رادع برخلاف این باشد مثل [illegible] و لاذع و لذاع آلتست
که بقوت نفاذ خود تفریق دهد اجزای صغیره عضو را الحسیتی که معلوم شود
بانفراد بل مفهوم آن محل باشد چنانچه تخم ترب و محمر آلتست که جذب کند
دم را بقوت بسوی جلد تا کری پس سرخ شود لون آن عضو مثل
خردل و مصبغ آلتست که بگرداند رنگ بدن و شعر را برنگی دیگر مثل
حنا و محکک آلتست که جذب کند خلط لذاع حار را بسوی خود پس
بخارد از آن سبب عضوی که ما آورد علیه است کالکبکج و مقرح
چیزی است که فنا کند رطوبت اصلی را که حافظ اتصال اجزای عضو را
از موضعی که وارد شود بران و جذب ماده رو به لذاع کند و تفرق
اتصال محسوس در اجزای عضو پدید آید تا قرحه شود مثل بلادر و موسخ
قروح آلتست که نرم کند قرحه را برطوبت خود و برآرد چرک را
از آن قرحه مثل شمع و غسال آلتست که دفع کند ماده را بقوت
رطوبت و سیلان مثل آب و محرق آلتست که فنا کند بحرارت خود
لطیف اخلاط را و باقی ماند رمادیت که آن خلط سوداوی بود
پس بخورد و بسوزد چنانچه فرفیون و اکال آلتست که مبالغه کند
در تقرح و تحلیل بدرجه که ناقص گرداند قدر از گوشت چنانچه زنجار
و معفن آن را گویند که بشکند اجزای خلط منجمد را مثل رماد عقرب و معفن

الن

محلل ریاح — مقطع — جاذب — رادع — لاذع — محمر — مصبغ — محکک — مقرح — موسخ — غسال — محرق — اکال — معفن — معفن

آلتست که باطل گرداند استعداد فعل و انفعال ماده علیه را از فاسد
نمودن مزاج روح و رطوبت اصلی مثل و کاوی آلتست که بسوزد جلد را
و بگرداند همچون داغ خورده مثل شنجار و قاشر آلتست که مبالغه نماید از راه
جلا کند بدان اجزای فاسده جلد را مثل قسط و مقوی آلتست که تعدیل مزاج
روح و اعضا نماید مثل عنبر و تعدیل قوام اعضا کند برای عدم قبول فضول مثل
روغن گل و مخدر آلتست که بگرداند روح حساسه را که متحرک است غیر قابل
مر تاثیر نفسانی را به تمامیته چنانچه افیون و نفاخ چیزی است که غالب باشد
بر قوت حرارت تا تحلیل دهد پس مستحیل شود بریاح چنانچه لوبیا و مزلق
چیزی است که تر کند سطح فضله را در مجرا و بجنباند مثل بذر قطونا و مملس
آلتست که چون بر عضو مالند بپوشد خشونت عضو را مثل صابون و
مجفف آلتست که دور کند رطوبت را به تلطیف و تحلیل چنانچه سلیخه
و قابض آلتست که جمع آرد اجزای عضو را الجدی که مشکل شود اخراج
ما فی الجوف آن عضو مثل مازو و مجمد آلتست که بسته گرداند خلط
سیال را با ماده سیال را مثل بوط و مدر چیزی است که در جریان آرد ماده
از قوت جذب و دفع مثل کرفس و ذایب آلتست که بگدازد
ماده بسته را مانند نقار و معطش آلتست که دغدغه کند عروق و مائی را
و برآرد فضلات مثل حبة السودا و مسدد آلتست که بند شود از
راه پوست دکی فند و غلظته بر وجهی که بسته شود مابخرج را مثل طین
و مغری ساده را گویند و آن چیزی است که آن یابس بود باندک
رطوبت لزج و بچسپد فوهات مجاری پس بند کند ما فی الجوف را
مثل کندر و ملین آلتست که نرم کند ماده را مثل زبد و مسهل چیزی است

کاوی — قاشر — مقوی — مخدر — نفاخ — مزلق — مملس — مجفف — قابض — مجمد — مدر — ذایب — معطش — مسدد — مغری — ملین — مسهل

که در خروج ماده کوشد بالخاصیة از راه امعا مثل زبد و مقئ آنست که در خروج ماده کوشد
از راه حلق مثل جوز القی و مغثی آنست که دغدغه نماید فم معده را برای
رد ماده بسوی خارج حلق کاصل البطیخ و معطش آنست که محتاج کند طبیعت
برای ترطیب بدن بسوی آب خواه از راه گرمی بود یا از راه خشکی
یا از راه حدوث خلط شور مثل شراب و بذر البنج و ماهی شور و مشهی
آنست که دغدغه نماید معده را برای خواستن غذا مثل ناخواه و مبهی
آنست که ازدیاد نماید در تخم را به جوهر منی او و انتشاح آرد اعصاب را
و مدد کند طبیعت را در دفع منی بسوی خارج مثل بهمن و مسکر
آنست که رساند بخار غلیظ را بدماغ و بپوشد حواس غیر تام مثل خمر و منوم
آنست که از راه تخدیر و صعود بخار نزدیک سازد حواس را به بطلان
تا غافل شود از حس و حرکه مثل تخم کاهو و منشط و مفرح آنست که
انبساط بخشد قلب را مثل زعفران و درونج عقربی و مکرب آنست
که اعراض منکره آرد در بدن تا که روح مضطرب گردد و مدفع آن
مثل دفلی و مغشی آنست که کرب را بحدی رساند که روح غافل
شود از دیگر اصلاح بدن پس صورت بیهوشی پدیدار آید از آن
مثل جوز ماثل و مدمل آنست که رطوبت مابین شفتین جرح را لزج
گرداند تا یکی با دیگری بپیوندد مثل دم الاخوین و منبت اللحم از آن که بد
که بر لحم کسی که بسوی عضو مجروح آید از استحیل و منعقد گرداند بصورت
گوشت مثل لحم بط و خاتم آنست که بپدا کند بر جراحت خشک
ریشها از قوت مجففه خویش تا محفوظ ماند جراحت از آفته مثل مرداسنج
و تریاق و فاذهر آنست که حفظ کند صحت روح را و مدد کند قوت او را

مقئ | مغثی | معطش | مشهی | مبهی | مسکر | منوم | منشط و مفرح | مکرب | مغشی | مدمل | منبت اللحم | خاتم | فاذهر

تخادلی

کلام در اخذ الادویه و حفظ و غسل و حرق

بمقاومت سموم برای دفع مضرت آن مثل جدوار و حب مخلصه **فصل دویم**
از باب اول مقاله پنجم که از فن اول است در طریق اخذ ادویه و نگاه داشتن
و شستن و سوختن آن **کلام در طریق اخذ ادویه** باید دانست که دوایا
کانی است یا نباتی یا حیوانی اما کانی انست که مجرد بود از قوت نباتی و
حیوانی که غاذیه و نامیه است و امثال اینها که بالا ذکر شده اند و آن کانی
اکثر از زمین پیدا آیند و بعضی از دریا و طریق اخذ اینها آنست که در هوای
معتدل و فصل معتدل ستانند که ماؤف نشده باشند از اعراض فاسده
مختلفه هوائی و آنچه خاصة از ارض گیرند بهتر آن باشد از زمین صالح گیرند
و معدن که از آنجا دوا ستانند باید که از انجاس دور بود و از بارش آب
مأمون باشد و بروی سیلان آب نباشد یا همراه سیلان آب اختلاط
انجاس طبیعت معدن و دوای معدنی را فاسد نکرده اند و نباتی آنست
که روئیده شد از زمین موصوف بصفات نباتات و آن یا ثمر است
یا برگ است یا گل است یا شاخ است یا صمغ است یا قشر است یا اصل است
یا کل شجره است از نوع خشن و هر یک را بنوع جداگانه ستانند اما
اثمار را وقتی گیرند که در وسط نضج رسند و خشک کنند بنوعی که تعفن نپذیرد
و از ثمار بزر را وقتی گیرند که تمام شگفته شود و بر ریزیدن نیاشخته و آنچه که
ریخته باشد کم قوت بود و در سایه خشک کنند و اوراق را وقتی که بتمام
نضج رسند و ریخته نشوند و باید که قبل از ریختن از درخت ستانند و شاخ
و قشر گیرند از درخت متوسط العمر گیرند و صموغ را نیز از درخت جوان
گیرند وقتی که بر درخت خشک شود و اگر صمغ مرطوب بستن آن وقت گیرند
که از سیلان باز ماند و اصول را نیز از درخت جوان گیرند و شعبهار اصل

در نگاه داشتن ادویه

که متوسط باشند در تری و بارکی باید که اینها را نگاه دارند و نضج تمام را دران
وقت شناسند که از نمو باز ماند و علامت نضج او راق ظاهر شود و تا وقت
خشک شدن نگاه دارند تا تعفن نپذیرد و الا آلوده یا خاک می فطنت نمایند
و چنین خواهد که از حیوان چیزی بگیرند در کشتن آن شتاب کنند تا از
قلق روح جوهر بدن او فاسد نگردد و دوا از حیوان جوان گیرند و از حیوان سریع
الحرکت گیرند و از تعفن نگاه دارند **کلام در نگاه داشتن ادویه** و آن مجملا
بقول کلی درین مختصر نوشته می آید باید دانست که جمیع داروها را محافظت
از تعفن ضروریست هرگاه ایام رطوبت ناک باشند باید که هر روز
دوا را بگردانند و دوا که رطوبت ناک بود زود در هوا و سیلاب خراب شود
مثل عناب و ترنجبین و شیرخشت و ربوب پس لازم است که اینها را
در شیشه نگاه دارند و دوا طیب الرایحه را در حبس بوی مبالغه تمام
نمایند و هر دوا را که قابل مصلح باشد همراه مصلح او نگاه دارند تا قوت او
زود فانی نشود و الا جزا از خشک شدن ضایع شود او را از خشک شدن نگاه دارند
مثل کافور که او را با جو در جائی سرد گذارند و عنبر و مشک را در پوست
دسم نگاه دارند و در موم گیرند تا از رطوبت محفوظ باشد و بوی او
فانی نشود و اشیا که زود اینها را کرم خورد و دسم باشد از آنجا نگاه دارند

در شستن ادویه

تا زود کرم نخورد **کلام در شستن ادویه** باید دانست هر دوا را که بشویند
یا بواسطه دفع جوهر کثیف او بود مثل لک و لاجورد و شاذنج
یا بواسطه دفع اجزاء ناری او چنانچه سرطان محرق و قرون محرق را بشویند
و طریق شستن آنست که اشیا را که قوت برداشت مالش سنگ بود
مثل لک و توتیا اینها را در میان دو سنگ اندازند و آهسته سنگ مال نمایند

تا ریزه شود و سوده نگردد پس او را یک شبانه روز در آب گذارند پس
از ان آب بیرون کرده در آب جدید سنگ مال ساخته و شسته و خشک نموده
و سوده بکار برند و اشیا که قوت سنگ مالی نداشته باشند مثل قشر البیض
و قرون سوخته اینها را از دست ریزه نموده در آب بمالند و سه شبانه روز
مکرر جلی کنند پس شسته و خشک نموده بکار برند **کلام در احراق ادویه**

در احراق ادویه

باید دانست که دوا اگر از قسم استخوان و اجزای بود چندان بسوزند که
از حالت جمع نرم و زود شکن گردد مثل صدف و پشم و ... و اگر از نباتات
بود چندان بسوزند که دود دفع شود مثل جو و چوب زنو و اگر قرون و
فلوس بیض باشند چندان بسوزند که تمام بالا سفید شود و از اندرون انگشت
گردد و اگر حیوان را بسوزند مثل سرطان و ذراریح باید که پاک کنند از غلاظت
باطن و دست و پا و سر از او دور کنند و از نمک آب بشویند و از پارچه خشک
ساخته بسوزند چندان که مثل انگشت سیاه شود و سفید خاکستر نگردد و بوی
جو و دود باز ماند و طریق سوختن جمیع اشیا آنست که در ظرف گلی
کنند و سر او را اول نگاه دارند و در تنور یا بر آتش انگشت نهند تا سوخته
شود و بخار او بیرون رود و از اختلاط خاکستر می فطنت نمایند و سرد شود
نگاه دارند **باب دویم** از مقاله پنجم که از فن اول است در امزجه و خواص
ادویه مفرده و این باب مشتمل بر بیست و هشت فصل بر طریق حروف
تهجی **فصل اول** از باب دویم مقاله پنجم که از فن اول است در دواها
که اول اینها الف است **آبجوش** و آن انگور سفید با دانه بود گرم است
در اول و تر است در دویم گویند معتدل است در کیفیات اربعه
کرده را قوت دهد و چنین باشیره و نان میده پخته بخورند فربه سازد

آبجوش
انگور سفید
ودر عربی زبیب
گویند

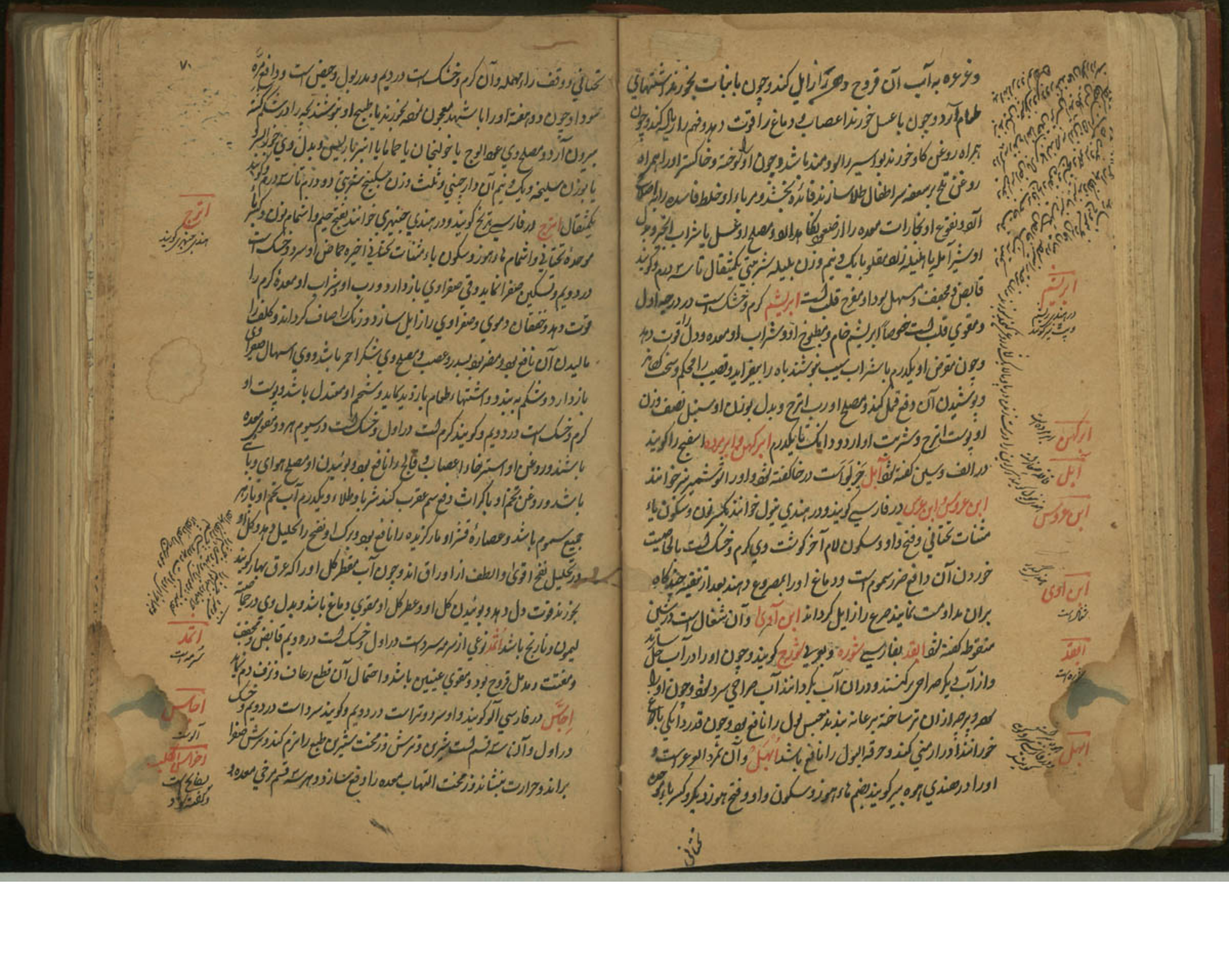


واوکشنده قبض است و اندک نفخ در دست مضر بود بمعده ضعیف و مصلح
وی ناقله بود و بدل او مویز منقی باشد آبی و آن بهی است در باب کاف گفته شود
دانه اهل هندی و سرکه هندی نیز گویند و در هندی کانجی خوانند بفتح کاف و سکون
الف و اشمام نون و کسر جیم و سکون یای مثنات اخیره قریب
باعتدال است مایل بسردی و نزدیکست بمزاج سرکه قندی هاضم طعام
بود و ملین طبیعت نماید ابک نوره است در نون گفته شود ابار سرب
سوخته است بهندی تبک خوانند بفتح بای موحده تحتانی و سکون نون
و وقف کاف فارسی سرد و خشک است در سیوم چون بر جراحت
او فشانند خشک سازد و نوعی از ابار است که او را ابار احمر گویند و
در هندی سیندور گویند بکسر سین غیر منقوطه و سکون یای مثنات تحتانی
و اشمام نون و ضم دال مهمله و سکون واو و وقف رای مهمله بواسطه
امتزاج بعضی اشیا بنبات سرخ شده و در علاج جراحت چنانچه گفته شده
لیکن چون همراه قرنفل سوده بر برده و شعیره طلا کنند نافع بود و مضر باشد
حلق و ریه و قصبه اگر خورده شود گویند بحة الصوت پدید آرد و علاج
او قی است پس از آن استعمال اشیا لعابیه مثل بهدانه و صمغ و کتیرا کنند
آبگون زبیب است در زا گفته شود آبگینه در عربی قاروره گویند و در هندی
کانچ خوانند بفتح کاف و الف ساکن و وقف جیم فارسی
سرد و خشک است در سیوم چون مثل غبار سوده در چشم کشند گل چشم را
ببرد و چون همراه صابون بر جراحت با طلا کنند سودمند است و مضر بود
بمعده و امعا اگر خورده شود شاید که ریش روده و معده پیدا سازد
و اسهال دموی حادث نماید علاج او فی الوقت قی و اسهال باشد و بعد از

خورانیدن

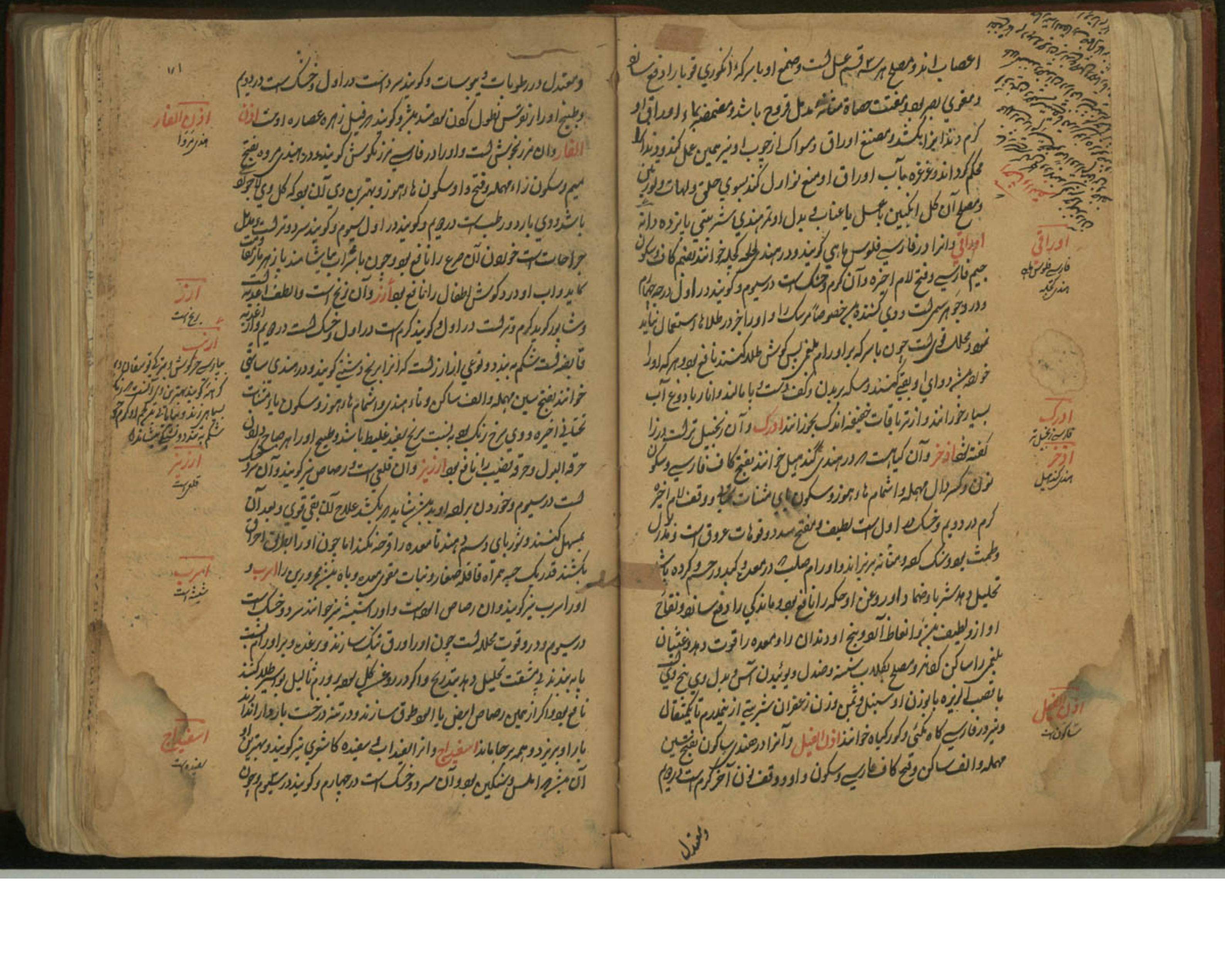
خورانیدن اشیا لعابی بود و سم نیز لغات نافع افتد آبنوس و آن چوب سیاه رنگ
مزاج او سرد است در اول و خشک است در دویم و گویند گرم و خشک است در دویم و گویند
سرد و خشک است در اول چون او را سوده بر جراحت افشانند خشک گرداند و بعضی
گویند هر چون او را سوخته و سحق بر ریش افشانند ریش را خشک سازد مصلح وی صمغ عربی
یا تخم ریحان بدل او چوب کنار یا تخم خرما سوخته باشد آغیس و آن پوست بیخ زرشک
است سرد و خشک … در … و گویند سرد است در … و خشک است در اول چون
نقوع او را در چشم چکانند جلای چشم دهد و چون او را بجوشانند و با طبیخ او
مضمضه و غرغره کنند جمیع اصناف قلاع را نافع بود و بدل وی برگ انار باشد
و گویند حار در اول و یابس در دویم است آس و آن را در عربی مورد گویند سرد است
در اول و خشک است در دویم و مقوی اعضا است و چون برگ او را سائیده …
مالند حبس عرق کند و بوی بغل را دفع نماید و چون … حار و حمره و …
و … آتش طلا کنند نافع بود و چون با شراب پزند صداع بلغمی … را زایل
کند و … او قابض اند … اسهال و سعال را نافع بود و مصلح او بنفشه تازه و نیلوفر
با روغن اینها و بدل او ورق توت یا عصاره زرشک یا گل حنا بود شربتی از
… مثقال آطریلال و آن گرم و خشک است در دویم و گویند گرم است در دویم و خشک است
در سیوم مقطع و محلل بلغم است خوردن و طلا کردن آن بهق و برص را سود دارد
و بدل وی کندش و خردل بود در عربی رجل الغراب … گویند و آن
درختی است آلو و آن را در عربی اجاص گویند بیشتر در الف و جیم گفته شود …
آمله سرد است در اول و خشک است در دویم و گویند سرد و تر است در درجه اول خاصیت
او اطفاء حرارت خون است و او مقوی قلب و معده است و مقوی بصر چون موی را
بدان بشویند سیاه کند و … اثر … و طلا کردن … و …

Marginal headwords: آبی — ابک — ابار — آبگون — آبگینه — آبنوس — آغیس — آس — اطریلال — آلو — آمله



و غرغره به آب آن قروح دهن را زایل کند و چون با نبات بخورند اشتهای
طعام آرد و چون با عسل خورند اعصاب و دماغ را قوت دهد و فهم را زیاده کند و چون
همراه روغن گاو خورند بواسیر را ممد باشد و چون او سوخته و خاکستر او را همراه
روغن تخم مرغ بر سعفه سر اطفال طلا سازند فایده بخشد و مربای او خلط فاسده را از احشا
اندفاع کند و بخارات معده را از ضعف نگاه دارد و مصلح او عسل یا شراب انجیر و بدل
او شیر آمله یا هلیله زرد مقلو با یک و نیم وزن بلیله شربتی یک مثقال تا سه درم و گویند
قابض و مجفف و مسهل بود و مفرح قلب است ابریشم گرم و خشک است در درجه اول
و مقوی قلب است خصوصا ابریشم خام و مطبوخ او و شراب او معده و دل را قوت دهد
و چون مقرض او یک درم با شراب سیب نوشند باه را بیفزاید و قضیب را محکم و سخت کند
و نوشیدن آن دفع قمل کند و مصلح او رب اترج و بدل بوزیدان او سنبل نصف وزن
او و پوست اترج و شربت او از دو دانگ تا یک درم ابرکهن و ابریده اسفنج را گویند
در الف و سین گفته شد ابل خرلوا است در خا گفته شد و او را اشتر نیز خوانند
ابن عرس و ابن عرس در فارسی راسو گویند و در هندی نیول خوانند بکسر نون و سکون یاء
مثنات تحتانی و فتح واو و سکون لام آخر گوشت وی گرم و خشک است بالخاصیت
خوردن آن دافع ضرر سموم است و دماغ او را به مصروع دهند بعد از تنقیه چندگاه
بران مداومت نمایند صرع را زایل گرداند ابن آوی و آن شغال است در شین
منقوطه گفته شد القد بفارسی شوره و بوریه شوریج گویند و چون او را در آب حل سازند
و از آب دیگر صراحی پر کنند و دران آب بگذارند آب صراحی سرد شود و چون او را با
بهر بر صراحی تر ساخته بر عانه بندند حبس بول را نافع بود و چون قدر دانگی با آب
خورانند ادرار منی کند و حرقة البول را نافع باشد ابهل و آن ثمر درخت الوعرعر است و
او را در هندی هوبیر گویند بضم ها هوز و سکون واو و فتح هوز دیگر و کسر با

تحتانی و وقف را مهمله و آن گرم و خشک است در دویم و مدر بول و حیض است و دافع مره
سودا و چون دو هفته او را با شهد معجون ساخته بخورند یا طبیخ او نوشند بچه را در شکم کشته
بیرون آرد و مصلح وی عود الوج یا خولنجان یا حماما یا انبرباریس و بدل وی جوز السرو
یا بوزن سلیخه و یک و نیم آن دارچینی و ثلث وزن سکبینج شربتی دو درم تا سه درم و گویند
یک مثقال اترج در فارسی ترنج گویند و در هندی جنبهری خوانند بفتح جیم و اشمام نون و کسر
موحده تحتانیه و اشمام ها هوز و سکون یاء مثنات تحتانیه آخره حماض او سرد و خشک است
در دویم و تسکین صفرا نماید و قی صفراوی باز دارد و رب او و شراب او معده گرم را
قوت دهد و خفقان دموی و صفراوی را زایل سازد و زنگ را صاف گرداند و کلف را
مالیدن آن نافع بود و مضر بود بسدر و عصب و مصلح وی شکر احمر باشد و وی اسهال صفراوی
باز دارد و شکم را ببندد و اشتهای طعام باز دید آید و شحم او معتدل باشد و پوست او
گرم و خشک است در دویم و گویند گرم است در اول و خشک است در سوم هر دو مقوی معده
باشند و روغن او استرخاء اعصاب و فالج را نافع بود و بوییدن او مصلح هوای وبائی
باشد و روغن تخم او با کراث دفع سم عقرب کند شربا و طلاء و یک درم آب تخم او بازهر
جمیع سموم باشد و عصاره قشر او مار گزیده را نافع بود و ورک او نضج و تحلیل دهد و گل او
در تحلیل نضج اقوی و الطف از اوراق اند و چون آب مقطر گل او را که عرق بهار گویند
بخورند قوت دل دهد و بوییدن گل او و عطر گل او مقوی دماغ باشند و بدل وی در جمیع صفت
لیمون و نارنج باشد اثمد نوعی از سرمه سرد است در اول و خشک است در دویم قابض و مجفف
و منعت و مدمل قروح بود و مقوی عینین باشد و استعمال آن قطع رعاف و نزف دم کند
اجاص در فارسی آلو گویند و او سرد و تر است در دویم و گویند سرد است در دویم و خشک
در اول و آن سه قسم است شیرین و ترش و در محنت شیرین طبع را نرم کند و ترش صفرا
براند و حرارت بنشاند و در محنت التهاب معده را دفع سازد و هر سه قسم مرخی معده و



اعصاب اند و مصلح هر سه قسم عسل است و صمغ او با سرکه انگوری قوبا را دفع سازد
و مقوی البر لهد و مفتت حصاة مثانه مدمل قروح باشد و مضمضه با او [?]
کرم دندان زایل کند و مصنع اوراق و مسواک از چوب او نیز همین عمل کند و دندان را
محکم گرداند و غرغره با آب اوراق او منع نزول کند بسوی حلق و لهات و لوزتین
و مصلح آن کل انگبین با عسل یا عناب بدل او تمر هندی است شربتی یا نزده دانه
اوراقی و آنرا در فارسی فلوس ماهی گویند و در هندی کهلجه کهلا خوانند بضم کاف و سکون
جیم فارسی و فتح لام اخیره و آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در اول درجه چهارم
و در وی جوهر سمی است و دفع کننده بخصوص مار سک را و او را خرد در طلاها استعمال نماید
نمود و محلل قوی است چون با سرکه بر اورام ملغمی بی کوشش طلا کنند نافع بود و هر که او را
خواهد شر دوای و بقی کنند و سکه بر بدن و کف دست با مالند و افار با دوغ آب
بسیار خورانند و از تریاقات خفیفه اندک بخورانند ادرک و آن زنجبیل تر است در زا
لغت لغه اذخر و آن گیاهیست ار در هندی گندهیل خوانند بفتح کاف فارسی و سکون
نون و کسر دال مهمله و اشمام هاء هوز و سکون یای مثنات تحتانیه و وقف لام اخیره
گرم در دوم و خشک در اول است لطیف و مفتح سدد و فوهات عروق است و مدر بول
و طمث بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و اورام صلبه در معده و کبد و رحم و گرده باشد
تحلیل دهد شرب و ضماد او و روغن او حکه را نافع بود و ماندگی را دفع سازد و نفاخ
او از و لطیف تر است و انعاظ آورد و بیخ او دندان را و معده را قوت دهد و غثیان
بلغمی را ساکن کند و مضر و مصلح بگلاب شسته و صندل و بوئیدن آس و بدل وی بیخ او [?]
با نصف از یره یا بوزن او سنبل و ثمن وزن زعفران شربتی از نیم درم تا یکمثقال
و نیز در فارسی کاه مکی و کور گیاه خوانند اذن الفیل و آنرا در هندی ساکون بفتح سین
مهمله و الف ساکن و فتح کاف فارسی و سکون واو و وقف نون آخر گرم است در دوم

[illegible]
اوراقی
فارسی فلوس ماهی
هندی کهلجه
ادرک
فارسی زنجبیل تر
اذخر
هندی گندهیل
اذن الفیل
ساکون است

و معتدل

و معتدل در رطوبات و یبوسات و گویند سرد است در اول و خشک است در دوم
و طبیخ او را از بوتس نطول کنند نافع بود و گویند برگ فیل زهره عصاره اوست اذن
الفار و آن مرزنجوش است و او را در فارسی مرزنگوش گویند و در هندی مروه بفتح
میم و سکون را مهمله و فتح واو و سکون هاء هوز و بهترین وی آن بود که گل وی [?]
باشد و وی بارد و رطب است در دوم و گویند در اول سیوم و گویند سرد و تر است مدمل
جراحات است و خوردن آن صرع را نافع بود و چون با شراب بنوشند یا زهر مار و عقرب
کاید و آب او درد گوش اطفال را نافع بود ارز و آن برنج است والطف اغذیه است
و بست بود گویند گرم و تر است در اول و گویند گرم است در اول و خشک است در دوم و از
قابض است شکم به بندد و نوعی از ارز است که آنرا برنج دشتی گویند و در هندی ساتی
خوانند بفتح سین مهمله و الف ساکن و تای هندی و اشمام هاء هوز و سکون یای مثنات
تحتانیه اخیره و وی برنج زنگ بود به نسبت برنج سفید غلیظ باشد و طبیخ او را هر صباح [?]
حرقة البول و حرقه قضیب را نافع بود ارزیز و آن قلعی است و رصاص نیز گویند و آن سرد و خشک
است در سیوم و خوردن براده او بدین شاید [?] علاج آن بقی قوی و بعد آن
مسهل کنند و نیز با دسم دهند تا معده را قرحه نکند اما چون او را با حلق اخراج
نکنند قدر یک حبه همراه فالوده صغار و نبات مقوی معده و باه نیز بود اسرب را ارب و
او را اسرب نیز گویند و آن رصاص الاسود است و او را اسرب نیز خوانند سرد و خشک است
در سیوم و در قوت محلل است چون او را اوراق تنک سازند و در روغن و بر اورام [?]
یا به بندند بمشقت تحلیل دهد بتدریج و اگر در روغن گل بگدازند ورم ثالیل را نیز طلا کنند
نافع بود و اگر از همین رصاص ابیض یا اسود طوق سازند و در تنه درخت بار دار اندازند
بار او بریزد و همه بر جا ماند اسفیداج و از الفیدا بی سفیده کاشغری نیز گویند و بهترین او
آن است که املس و سنگین بود و آن سرد و خشک است در چهارم و گویند در سیوم و چون

اذن الفار
هندی مروه
ارز
برنج است
ارزن
ارزیز
قلعی است
اسرب
اسفیداج
سفیده است

در مراهم استعمال کنند جراحت را خشک کند و اورام حار را تحلیل دهد و چون
نار را نافع بود و چون در دواهای چشم اندازند دمعه و سیلان رطوبت غلیظه و حمره را نافع
بود و بدل او در اندمال قرحه مردارسنگ مغسول و خوردن کثیر از آن کشنده بود و تنگی نفس
و علاج وی بطبیخ کرفس و رازیانه و عسل نمایند و او را از قلعی محرّق و از سرب محرّق سازند
و آنچه از قلعی بود سفید مطلی مغسول و آنچه از اسرب بود اندک مائل بکبودی بود لیکن چون هر دو را
در روغن حل کنند سفید نمایند و اگر سفید ننماید مغشوش باشند **اسقنقور** و او را سقنقور نیز گویند
نوعی از سمک برّیست در سین گفته شد **اسطوخودوس** و آن ریحان رومیست و او را در فارسی
جاروب دماغ گویند و آن گرم و خشک است در دویم و گویند گرم است در اول و خشک است
در دویم بود و آن بلغم را براند و در وی اندک قبض است و از آن منع نوازل کند بسوی اعصاب و
وی محلل و ملطف اخلاط بود و مفتح سدد است و منع عفونت نماید و تقویت بدن و احشا و
اعصاب بارده کند صرع و مالیخولیا را نافع بود و تسکین اوجاع اعصاب کند که از برد باشد
طلیاً و ضماداً و دفع ضرر سموم ماکوله نماید البتّه و بهترین آن تازه و سرخ مائل بسبزی تلخ طعم
شربت از جرم او دو درم تا سه درم و در مطبوخات هفت درم و مصلح وی صمغ عربی یا کثیرا
و گویند حماما یا بارزد یا سکنجبین و گویند مقل و بدل وی افراسیون یا برو یا افتیمون نیم وزن او
یا نیم وزن او بادرنجبویه و محرورین را اکثر عطش افزاید مصلح وی طبیخ گلقند [illegible] و بدل وی
نصف وزن او سنا بود و در هندی دیار او [illegible] گویند **اسارون** و او لطیف و مفتت و مفتح
و خوشبو مرغوب متوسط میان باریکی و ستبری شربت از نیم درم تا سه مثقال بود و مصلح او مویز
یا مقل و بدل آن یک و نیم وزن وج یا هفت وزن آن حماما یا قردمانا یا حب بلسان یا نیم وزن
آن خولنجان یا زنجبیل یا افسنتین و گویند سلیخه یا زرنبا و در هندی تگر خوانند [illegible]
نوفاذ و فتح فا و سکون را مهمله گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم سدهای
کبد را بگشاید و صلابت طحال را نافع بود و وجع الورک و عرق النسا و علل بارده که از اعصاب

بالنگ

اسقنقور
اسطوخودوس — در فارسی ریحان رومی و جاروب دماغ [illegible]
اسارون — [illegible]

باشند انهار را [illegible] بود و در ادرار بول و طمث کند **اسقوردیون** سیر دشتی است گرم و
خشک است در سیوم محلل ریاح و بلغم است و مسهل سودا و مره و بلغم لزج است و ماده را
از مکان بعید جذب کند و با سموم بارده مقاومت نماید و بوی پیاز دفع سازد و مضر بود بحجاب مصلح
وی عسل و روغن گاو است و در هندی لهسن جنگلی خوانند و در فارسی سیر بود و در عربی
ثوم الحیه گویند و بدل او مضاعف کوچک یا ثوم الذکر **اسقولوقندریون** شاخهای هیچ پرسیاوشان
است و قریب بود بخاصیت پرسیاوشان مغز و در فارسی زنگی دارو خوانند و در [illegible]
اسفاناخ و او را اسفاناج نیز گویند بجیم و او را در هندی پالک گویند بفتح با و فارسی و
الف ساکن و فتح لام و سکون کاف و آن از جمله بقولات جید الغذا و مشهور است سرد و
تر است در اول و اوجاع ظهر و سینه و صدر و ریه را نافع بود و تلیین شکم کند و خوردن با
ماش [illegible] بود مصلح وی فلفل و دارچینی و آبکامه بود و بدل او کدو یا بقله حمقا
باشد **اسفنج** و آن کف دریا و حشیشی است زرد رنگ و متخلل الاجزا بود و چون در آب
اندازند جذب آن نماید و وی سرد و خشک است در اول چون کسی را خار در حلق خلیده باشد
و این را با رشته ابریشم بسته و تر نموده فرو برد و باز کشیده برآرد خار را با خود بیارد و چون
او را سوخته بر جراحت افشانند خشک سازد و مصلح وی [illegible] بود و بدل آن قرطاس سوخته
شربت یک درم و در فارسی ابر ده و ابر کهن خوانند و گویند حیوان دریائیست بدان سبب
چون دست بروی نهی خود را در کشد و وقتی که ابر آب [illegible] ساحل اندازد و در هندی
مراباول گویند و آن مجلّی و مجفف است **اسفغول** و او را در عربی بزر قطونا گویند و در فارسی
شکم پاره و تخم بنگو گویند و وی سرد و تر است در دویم خوردن خام او تلیین طبیعت نماید
و چون او را بریان و با روغن بادام یا روغن گل چرب ساخته خورانند نافع بود سحج و زحیر
محرورین را و خوردن آن گرمی و تشنگی و فواق تشنّجی را نافع است اما مضر بود بمعده مصلح وی
نبات یا گلقند بود و کوفته او مضر باشد و شاید که کشد هر که او را کوفته خورد [illegible] علاجش قی

اسقوردیون — هندی لهسن جنگلی است
اسقولوقندریون — [illegible]
اسفاناخ — پالک است
اسفنج — کف دریاست
اسفغول — فارسی شکم پاره



کسند و از آب کرم بس شراب خورانند و بخور باد مرغ سیر روغن و هندو با کلات جهت
درد سر و صداع کرم بود منه بندی **الهقل** و آن بصل الفار است در پاکفته شود **اسپند سوخته**
و او را در عربیه حرمل گویند گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم و وی مسکر قوی است
کثیر از آن کشنده بود و مفتح و مدر طمث است و باه را جاع بلغمی طلا کردن و بر نقرس و عرق النسا
و وجع الورک ضماد کردن نفع کثیر دهد طبیخ او اسقاط حمل کند و مضر است با عضا و رسه علاج او
و شیر گرم نمایند و در فارسی تخم سپندان و در هندی اسپند سوخته خوانند و ملطف بود مصلح وی
لعوق رب فواکه بود و بدل او تخم سداب یا فردمانا یا تخم ترب یا نوع جن **اشق** و او نوعی
از صمغ است گرم در سیوم و خشک در اول است و وی محلل و مفتح و مجفف بود و خوردن آن
با عسل ربو و عسر النفس و صلابت طحال و وجع ظهر را نافع بود و ادرار بول و حیض نماید و کرم
شکم را بکشد و ضماد او خنازیر و دمامیل و برابیر عسه را سود مند بود و احتمال او اسقاط حمل
کند و چون در مراهم استعمال نمایند و سنج از جراحت بیرون آرد و گوشت مرده را بخورد و گوشت
نو بر ویاند و گویند صمغ طراثیث یا صمغ توت یا صمغ اشترغار است بهترین آن نفیدی که رنگ زرد داشته
داشته باشد و زود حل شود و مصلح آن زوفا گویند بادام و نشاسته و بدل او جاوشیر
و گویند سنج الکوار برسا سکبینج یا خردل نفید است **اشنان** و او را کلیم نیز گویند بهترین او
سفید بود ارقوی الراع ... و آن گرم و خشک است در دویم و مفتح سده است و منقی و گوشت
زاید را بخورد و خوردن یک درم از آن حیض براند و سه درم مسهل ... مستسقی را ... ده درم
از آن بچه مرده و زهر بیندازد و ده درم از آن کشنده بود و مضر بمثانه و احشا و مصلح
وی عسل است و کلنکبین و گویند مصلح وی خشخاش و تخم خربزه است و از عقب روغن بنفشه
اشامند و قول بعضی آنست که آن چوب عرطنیثا است بخور آن صداع و شقیقه را نافع
و در فارسی غاسول و چوبک و توبه و در هندی ... گویند بهترین وی سبز سفید بارقی
و بارق موضعی است نزد کوفه و بدل او صابون بود ... **اشنه** و او را در فارسی

دوالکویند

ذوالهر گویند و در هندی چهریله خوانند بفتح جیم فارسی و اشمام ها و هوز و کسر را و هندی
و سکون یا و مثناة تحتانی و فتح لام ها زده و آن گرم و خشک است در اول دل و
دماغ و معده را قوت دهد و جماع کند و را نافع بود و حیض براند و چون خشک کم بند کوفته
نشود و یک قطره آب در وی اندازند باریک شوند و در فارسی دواله و دوالکیر
گویند بهترین آن سفید خوشبوی مصری بود مصلح وی افسون و بدل آن قردمانا یا اذخر و سنبل
باشد **اشترخار** در هندی اثرت کتاره گویند بضم همزه و اورا و اشمام نون و وقف ها هندی
و فتح کاف و فتح تا هندی با الف زده و فتح را مهمله بها هوز زده و آن گرم و
خشک است در دویم و گویند در اول و خوردن آن قطع بلغم نماید و چون بیخ او را
خشک کنند و کوفته همراه شکر بشیر تازه بخورند باه را برانگیزد و مصلح او سرکه و بدل آن هم
الخدان باشد **اشترغاز** و او را بهندی ... گویند بفتح جیم ... و الف ساکن
و فتح سین مهمله ها هوز زده و بعضی از هندیان گویند اشترغاز و هنگام است
بفتح دال مهمله و اشمام ها هوز و فتح میم با الف زده و فتح ها هوز اخیره اما اصح قول
اول است و آن سرد و خشک است در دویم و تر است در اول خورانیدن
و ضماد کردن و طبیخ آن شستن اطفال را نافع بود **اشقلاقرس** در هندی ...
کانهیل خوانند بفتح کاف و الف ساکن و اشمام نون و کسر همزه و فتح با فارسی و اشمام ها
هوز و سکون لام اخیره گرم و خشک است در اول و قابض است مالیدن اعضا را سخت
کند و برودت اعصاب را دفع نماید و بلغم را بگدازد و موجب ارتعاش است **اصل**
السوس و او را به نهیک نیز گویند و در هندی ملیتی خوانند بضم میم و فتح لام و سکون ها
هوز و کسر تا هندی یا مثناة تحتانی زده و آن گرم و تر است در اول و طبیخ او زکام
و سرفه و هوا زده کی را نافع بود و وی ملین صدر و حلق است ... وی مضر ... معده
باید ... استعمال نمایند و اگر او را با تخم ترب و تخم خربزه هر یک بمقدار ده مثقال ...

اشترخار — اثرت کتاره است
اشترغاز — جوانس است
اصل القصب
اصل السوس
اشق — نوعی از صمغ است
اشنان

ترند و طبیخ آنرا با عسل بخورند تنقیه بلغم از سینه و معده را پاک کند شربتی یک درم تا دو درم

اصل الهندبا: بیخ کاسنی است

اصل الهندبا و آن بیخ کاسنی است چون تر بود سرد و تر است در اول و چون خشک شود معتدل
بود در کیفیات اربعه و آن مفتح است سدهٔ جگر و ماساریقا بگشاید و ادرار حیض و بول کند
و یرقان را نافع بود و چون تر او را با برگ و شاخ بکوبند و عصیر او را با ریوند بخورند ماء اصفر
براند و تب گرم را فرو نشاند و عرق او معده را قوت دهد و اصلاح کبد نماید و زردی رنگ را
برطرف سازد **اصل الرازیانج** و آن بیخ بادیان است گرم و تر است در دویم و گویند در اول

اصل الرازیانج: بیخ بادیان و هندی سونف کی جر

گرم و خشک است در اول و او مفتح و مدر است بول و حیض براند و سدهٔ کبد و ماساریقا
و دیگر عروق را بگشاید و تب بلغمی را سود مند باشد و جز پوست آن دیگر فائده نباشد
همین پوست او استعمال توان نمود **اصل الکبر** و آن بیخ کبر است جز قشر این استعمال نکنند

اصل الکبر: بیخ کبر است و هندی نام مشهور است

و آن گرم و خشک است در دویم و بالخاصیت پازهر سموم است مفتح و مدر است بول و حیض
براند و مصلح او دارات بقوت محلله صلابت طحال را نافع بود **اصل الکرفس** و آن بیخ کرفس است

اصل الکرفس: هندی اجموده کی جر

گرم و خشک است در سیوم مفتح و مدر و مقطع است اوجاع مفاصل را سود مند بود و ادرار
بول و حیض کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و سدهٔ عروق بگشاید و ریاح و بلغم غلیظ را
تحلیل دهد و معدهٔ سرد را قوت بخشد و روغن او محلل اورام بارده باشد و طبیخ او نافع
بود در هندی اجموده کی جر **الموط** بهندی ریهته گویند بکسر را و مهمله و سکون یای مثنات

الموط: هندی ریهته

تحتانیه و فتح تا و هندی بهادر هوز زده مثنی است چون در آب بالیدن زهر خورده را هندی
قی آرد و بطن را از سم پاک نماید و حب سیاه که از اندرون وی بر آید او را هندی ...
طبیعت آن گرم و خشک است در اول چون با سرکه رخسار زیر طلا کنند نافع بود و سعوط آن
سه روز متواتر صاحب لقوه را نافع بود چه در خانه تاریک بنشانند رطوبت از بینی بر آید
و صحت دهد و سعوطی صرع و سدر و مالیخولیا را نیز نافع بود و کحل کردن ابتدای نزول آب
و شب کوری و احوتی را ببرد و حمول وی مدر طمث و مسقط جنین بود با سکنجبین نوشیدن

ربیع و لدوغ عقرب و رتیلا را نافع بود قدر استعمال آن دانگی تا درمی باشد و صاحب الفاظ گوید که
اطاموط این اطموط و اطیوط و اطماط هر سه نام فندق هندی و گویند غلط مشهور بدل او
بوزیدان **اطفار الطیب** در فارسی ناخن بوی و در هندی نکه گویند بفتح نون و سکون کاف

اطفار الطیب: در هندی نکه خوانند

و اشمام ها هوز گرم و خشک است در دویم سلسل بول و بول فراش را خوردن او با عسل
نافع باشد و چون زنان بدان بخور کنند حیض قلیل را کثیر ده آلد **آقیس** بهندی سنبهالو

آقیس: سنبهالو است

خوانند بفتح سین مهمله و اشمام ها هوز گرم و خشک است در اول محلل ریاح و مسکن اوجاع
چون برگ او را گرم ساخته بر ورم ریاحی بندند سود مند بود **افیون** و از البن خشخاش

افیون: هندی خشخش کا دوده

شیر گویند و عصارهٔ خشخاش نیز خوانند و آن سه نوع است کازرونی و مصری و هندی
بهترین آن کازرونی است پس مصری پس هندی و وی سرد و خشک است در سیوم مخدر
و منوم و قابض قولست شکم ببندد و حبس دم کند و بوئیدن و مالیدن آن صداع و جمیع
اوجاع را دافع بود و خوردن آن قدر یک حبه نزله و زکام و سرفه و ربو و ضیق النفس را نافع باشد
سازد و وی مهیج اخلاط و نفخ آن مصلح وی زنجبیل باشد و دو درم عنبر میعه اگر کشنده بود
علاج وی قی کنند پس شیر گرم بنوشانند یا انار ترش و شربت لیمو ساخته بخورانند و بدل
وی در تخدیر بذر البنج ابیض باشد بمقدار دو وزن آن و صاحب الفاظ گوید مصلح وی فلفل
و دارچینی و سکنجبین و گویند بذر کرفس و جند بیدستر بود و بهترین افیون آنست که از غوزه
خشخاش گیرند و گویند بدل وی بکوزن وی لفاح بود **افتیمون** و آنرا در هندی اکاس بیل گویند

افتیمون: اکاس بیل است

بفتح الف و کاف فارسی و الف ساکن و وقف سین مهمله و کسر با موحده و سکون یاء مثنات
تحتانیه و وقف لام اخیره و امر بیل نیز خوانند بفتح همزه و میم و سکون را و مهمله و دیگر انیج باشد
بر سر درخت مثل رشته بر جهد او قوت جاذبه از آن درخت غذا بر چینند و روز بروز
بر درخت زیاده شود و از آن واسطه بر هر درخت که این باشد دو هفته آن درخت در چند
مدت خشک شود و آن گرم و خشک است در دویم و گویند گرم در دویم و خشک در اول سهل سودا

وبلغم سوخته بود و امراض سر را نافع بود کما الجبن جنون و مالیخولیا را نافع مضر و جرم وی
بمعده وقدر مستعمل در طبیخ شش درم باشد و مصلح وی عسل بود بدل آن هلیله سیاه باشد
وصاحب الفاظ گوید در آن مفتح و مغث و بهترین او اقریطی باشد بقدر سرخ تخم تازه و مصلح آن کثیرا
یا رب سیب یا سکنجبین یا روغن بادام و بدل وی حاشا یک و نیم وزن یا تربد بوزن او یا اسطو
خودوس و بسفایج بود **افسنتین** وآن گرم است در اول و خشک است در دوم و وی مفتح و قابض
است بول وحیض براند و مسهل صفرا بود بقوت تفتیح نافع مضر یرقان صفرا را از راه انفتاح
فوهات عروق کبد و شربت او مقوی معده و کبد تنهایی که مرکب هنر از صفرا و بلغم و تنهایی
بلغم خالص را زایل نماید و عرق آلود و فوهات عروق را باسیر عیبا بگشاید و طبیخ او داء الحیة و
اذان و معده باشد و کرم شکم را بکشد و عصاره وی مضر بود بمعده مصلح وی رب سیب باشد
و بدل او اقحوان بود و قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم هنر و صاحب الفاظ گوید در فارسی
برنجاسف کوهی و نوعی از درمنه خوانند در هندی مجتره و سیتا رگرینده و آن مفتح و قاطع
و شربت او از جرم او تا دو درم و طبیخ از یکدرم تا هفت درم و از عصاره او از یکدرم تا
یکمثقال هر و مصلح آن انیسون یا نیلوفر و بدل او جعده یا شیح ارمنی یا قیصوم و در تقویت
معده اسارون یا نیم وزن آن هلیله زرد **افربیون** وا را افربیون و فرفیون نیز گویند گرم
و خشک است در سیوم و از خواص است که چون ثیب زن بهند یا در ادیم گیرند در ساق
جنین بند است آسان برآید و با شیر زنان حل کنند و بعد ایام حیض به پشم آلوده بردارند برای
معین گردانند و در فارسی شیر درخت زقوم و در هندی سینهند کادوده **الیه** وآن گرم و تر است
در اول نافع بود صلابت اعضا جشائر را و مضر بود بمعده و در فارسی دنبه گوسفند و در هندی
دنبی یکه بزنجه وآن ملین است بهترین آن جوان و فربه بود مصلح وی زنجبیل و فلفل و دار چینی
و شکر بود **لسان العصافیر** وا را لسان العصافیر نیز گویند و در هندی اندرجو خوانند بکسر همزه
و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون را مهمله و فتح جیم و واو زده وآن گرم و تر است در اول

افسنتین
هندی مجتره و سیتار است

افربیون
هندی سینهند کادوده

الیه
هندی دنبه است

لسان العصافیر
هندی اندرجو

بلغمی

بلغمی و وی مسهل بود و ماء اصفر است و محلل بلغم قریب است بسم اکثر را از وی نشاید که بهند
مضر بود با حشا علاج وی بقی و شیر تازه کنند قدر مستعمل از دو قیراط بود تا دانگی و بدل او
چند مثل اسقر باشد و صاحب معنی گوید در اکثر عصاره برگ آن از ورک تا عانه طلا
سازند قوت باه قوی نماید الشیا صاحب الفاظ گوید در شیر زقوم است و در هندی سینهند
کادوده **اقحوان** وآن نوعی از بابونه است و قریب است بخاصیت آن در فصل ما گفته
شد **اقماع الرمان** وآن کلنار و شکوفه است و او را جلنار نیز گویند سرد و خشک است
در دوم قابض است و حابس دم شکم ببندد و اسهال ذوسنطاریا را نافع بود و چون
بر جراحت افشانند خشک سازد و چون در بینی دمند رعاف باز دارد و چون زنان
بردارند رطوبت رحم ببرد و نتو رحم را فایده بخشد و بر مقعد خارج شده افشانند نفع کند
بود و چون بطبیخ آن مضمضه و غرغره نمایند استرخاء لثه و لهات را دفع سازد و حبس مواد
نازله نماید و بدل اقماع اثیث هنر و جلنار وی مضر بود بجگر و باه را ناقص گرداند و مصلح
وی برای ضرر مذکور ربا و ام و نبات باشد **اقاقیا** وآن عصاره قرظ است سرد و خشک
بود در دوم شکم ببندد و اسهال ذوسنطاریا را نافع بود و سحج امعا را التیام دهد باشد
و چون در سنونات استعمال کنند لثه دامیه و استرخاء لثه را فایده بخشد و
منع استرخاء مفاصل نماید و موبها را سیاه گرداند و تقویت بصر کند و تسکین درد
رمد را و حابس دم بواسیر و طمث و رعاف هم نتو مقعد و رحم را فایده بخشد
و بدل وی گلنار بود و صاحب الفاظ گوید او عصاره قرظ و قلقل بود و شسته وی سرد است
در دوم و خشک است در سیوم و ناشسته سرد است در اول و خشک است در دوم
قابض و مجفف و مصلح وی لبوب و بدل آن حضض و صندل و عدس مقشر با نوار ده القضا
یادم الاخوین شربتی یکدرم **اکلیل الملک** وآن گرم و خشک است در اول و گویند معتدل
است در کیفیات اربعه محلل و منضج و ملطف و مسکن اوجاع و مقوی اعضا است

اقحوان

اقماع الرمان
کل انار جلیکا است

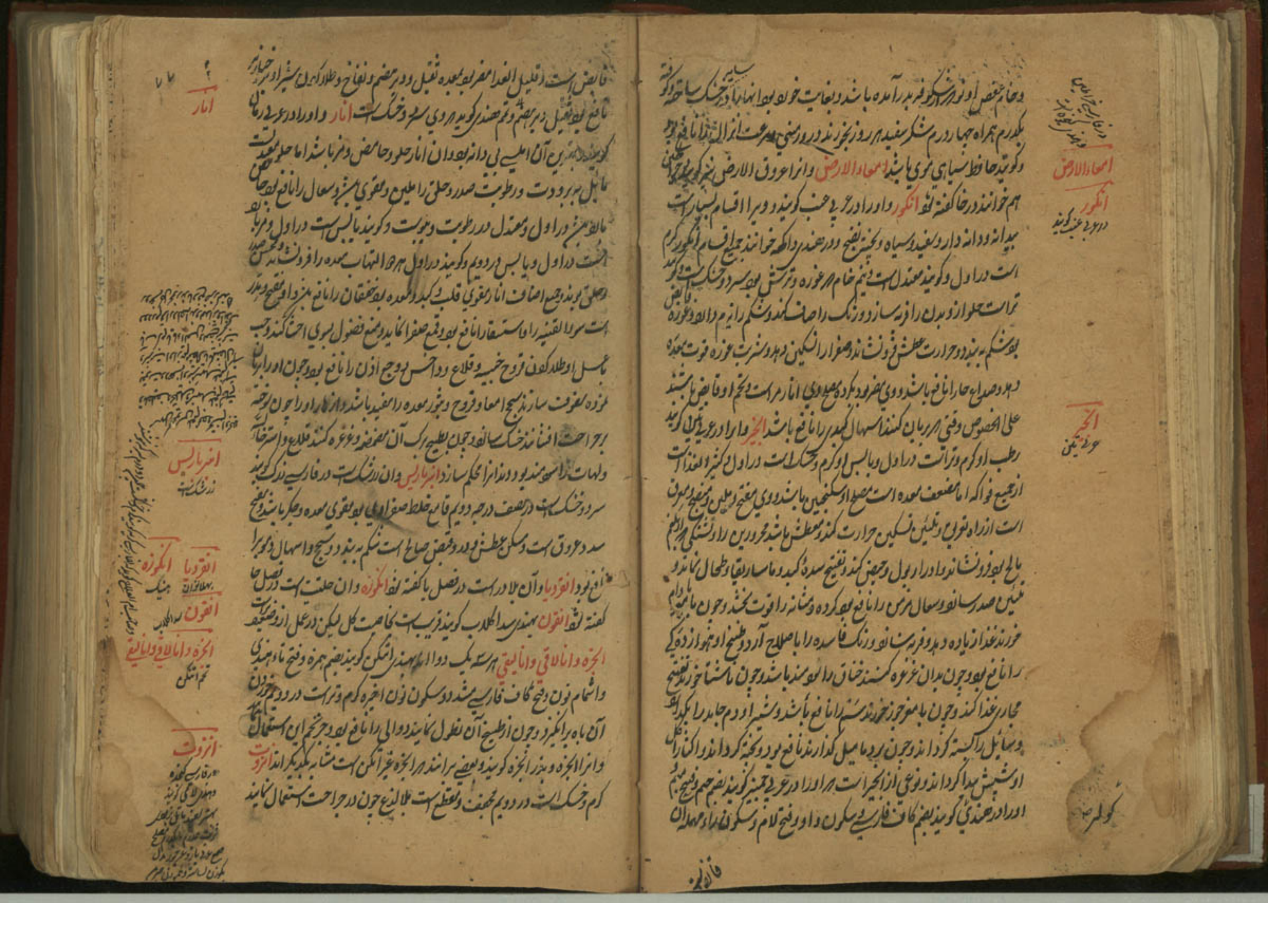
اقاقیا
عصاره ببول است

اکلیل الملک
فارسی گیاه قیصر وزیر
هندی ...



ادرار حیض وکوش وانثیین ومقعد را التحلیل دهد وادجاع انبهار اساکن کند
واگر همراه قابضات مثل عدس وگل ارمنی برقرحه رطب ضماد کنند سود مند بود
ونطول او تسکین صداع کند وغرغره از وهمراه ادویه حلق ولوزتین را نافع باشد
وصاحب الفلاحه گوید هر در فارسی کیاه قیصر وزریر خوانند وبهترین وی تازه رسیده
زرد مایل بسفیدی که بعد از شگافتن دانه زرد داشته باشد شربت از یکدرم تا دو درم
مصلح وی عسل یا طبیخ آنیس بدل او نیم وزن ورق الخیر یا فراسیون یا لبان با دو نیم
بوزن آن یا حلبه الکمکث بفارسی خایه ابلیس وبهندی کرنجوه گویند بفتح کاف و
راء مهمله وسکون نون وفتح جیم وواو وسکون ها هوز وآن گرم وخشک است
وبالخاصیت دافع تب مزمن بعمل احراق واگر یک دانک مغز او همراه نیم مثقال دار
فلفل با آب بهم دهند جمیع تبهارا سود نفع واز خواص او آنست هر چون ستیب زنان
نهند یا در ادیم گیرند ودر ساق چپ بندند آسان زاید وبا شیر زنان حل کنند
وبعد ایام حیض به پشم آلوده برداراند بر آبستن معین گفته الیه وآن گرم در سیب
در اول نافع بود صلابت اعصاب حاسه را ومضر بود بمعده مصلح وی زنجبیل وفلفل
ودار چینی وسرکه بهندی دم گویند خوانند السنه العصافیر وانرا لسان العصافیر
گویند ودر هندی اندر جو گویند بکسر همزه وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون راء
مهمله وفتح جیم بواو زده وآن گرم وتر است در اول ملین بطن است ومقوی باه
وبدل وی تودری ابیض است ام مغیلان ودر هندی کریل گویند بفتح کاف و
کسر راء مهمله وسکون یاء مثنات تحتانی ووقف لام مشهور است گرم وخشک
است در اول وگویند معتدل است وآورا رگ خار کشد مگر بر سبیل ندرت و
اوراشتهای بسیار باشد صلبت گل او سرخ زنگ سبز دروسم بهار و بر
اودر وقت خامی سبز بود ودر شکل [illegible] وبعد از نضج سرخ وملایم بود شیرین مایل

بحرافت ودانه های چند خوابیده در آن باشند خوردن آن تحلیل ریاح و بلغم اعصاب
نماید والقوه را فایده مند بود وچون شاخهای نورسته اورا اگر قایم بمقام رگ اند
جوشانیده مضمضه کنند درد دندان را نافع بود وشابور هندی گوید که چون از
تخمین نو کهنه یکدرم همراه نیم درم فلفل هر صباح خورند لمحال ضلبت زاید را ابکد از دو مصلح
آن بقند بود امرود در عربی کمثری ودر هندی ناشپاتی گویند بفتح نون والف ساکن
ووقف شین معجمه وفتح باء فارسی بالف کشیده وکسر باء مثنات فوقانی وسکون یاء مثنات
تحتانی سرد وخشک است در اول وقابض است شکم ببندد وصفرا بنشاند وتقویت معده
وجگر کند اما مورث قولنج بود ودفع مضرت آن بگلقند کنند یا آفتابی باشد ام الجلاوه آن
است ودر فارسی فندک گویند ودر هندی آنب خوانند بفتح الف ممدوده واشمام نون
ووقف باء موحده آن میوه هند است ودر ملک شام وجزایر فرنگ نیز می باشد گرم وخشک
است در اول وشربات هندی گوید ترش نخته از آن معتدل مایل بسردی است وشیرین
مایل بگرمی اما هر دو خشک در اول وخام او سرد است وبعض آن سرد وخشک است در دوم
واین آخره اصح است وآن قابض است ودیر هضم خوردن شکم ببندد ومصلح وی جلاب
ساده باشد یا گلقند همراه سکنجبین وشابور هندی گوید از مصلح وی شیر گاو است چو شیند
انجات وزلیته او مضر بود معده باید از شیره ملکیده خورند تا ریشه در شکم نزد وودی بعوی
معده است ذرب معده وتقویت امعا را شیره او با کف شیر بقر نافع بود اگر اندک اندک
افزایند واز دیگر طعام باز مانند ومو خسته او قابض قویست گفته اند چون اندک بریان کنند
وقدر نیم مثقال بسته همراه شکر خورانند شکم ببندد واگر غیر بریان بقدر شش درم همراه
آب لسم خورده دهند قی آرد ونفع کلی بخشد واگر برگ گل اورا جوشانیده مضمضه کنند
دندان ولثه را محکم کند ومسواک چوب او اگر هر روز کنند بوی دهن را ببرد واگر خام اورا
در آتش بریان کنند وسرد ساخته در آب بالند شربت سازند وبا فتاب زده بخورانند نافع



وخام عفص او ... فربه آمده باشد و بغایت خوب بود انها یاد در خشک سایه کرده
بکدرم همراه چهار درم شکر سفید هر روز بخورند ... ازاله ... نافع بود
وگویند حافظ ... باشد امعاء الارض وانرا عروق الارض نیز گویند ...
هم خوانند در خاگینه ... انگور واورا در عربی عنب گویند و ویرا اقسام بسیار است
بیدانه و دانه دار و سفید و سیاه و کشمش ... و در هندی داکه خوانند جمیع اقسام انگور گرم
است در اول و گویند معتدل است و نیم خام او غوره و ترش بود سرد و خشک است و گویند
تر است حلوا ... و بدن را فربه سازد و رنگ را صاف کند و شکم را نرم دارد و غوره قابض
بود شکم به بندد و حرارت عطش فرو نشاند و صفرا را تسکین دهد و شربت غوره قوت معده
دهد و صداع حار را نافع باشد ... اما رمان است و تخم او قابض باشند
علی الخصوص وقتی که بریان کنند اسهال کبدی را نافع باشد انجیر واورا در عربی تین گویند
رطب او گرم و تر است در اول و یابس او گرم و خشک است در اول کثیر الغذا است
از جمیع فواکه اما مضعف معده است مصلح او سکنجبین باشد و وی مفتح ... و ملین ...
است از راه ... و تسکین حرارت کند و معطش باشد محرورین را و تشنگی ...
مالح بود فرو نشاند و ادرار بول و حیض کند و تفتیح سده کبد و ماساریقا و طحال نماید و
تلیین صدر سازد و سعال مزمن را نافع بود ... و مثانه را قوت بخشد و چون ناشتا
خورند غذا زیاده دهد و فربه سازد و رنگ فاسده را با صلاح آرد و طبیخ او ...
را نافع بود و چون بدان غرغره کنند خناق را سود مند باشد و چون ناشتا خورند تفتیح
مجاری غذا کند و چون با مغز جوز خورند سم را نافع باشد و شیر او ...
و ثآلیل را ... کرداند و چون بر دمامیل گذارند نافع بود و پخته کرداند و اکثار او
او شپش پیدا کرداند و نوعی از انجیر است که او را در عربی جمیز گویند بضم جیم و فتح میم
و او را در هندی ... گویند بضم کاف فارسی و سکون واو و فتح لام و سکون راء مهمله ...

امعاء الارض

انگور
در عربی عنب گویند

انجیر
عربی تین

فانه

۲۷

قابض است و قلیل الغذا مضر بود بمعده ثقیل و دیر هضم و نفاخ و طلاء ... شیر او ...
نافع بود ... و تخم هندی گویند ... سرد و خشک است انار واورا در عربی رمان
گویند ... دانه بود وان انار حلو و حامض و مز باشد اما حلو معتدل است
مایل به برودت و رطوبت صدر و حلق را ملین و مقوی باه ... سعال را نافع بود حامض
... در اول و معتدل در رطوبت و یبوست و گویند یابس است در اول و مز
است در اول و یابس در دوم و گویند در اول ... التهاب معده را فرو نشاند و خشونت صدر
و حلق ببرد و جمیع اصناف انار مقوی قلب و کبد و معده بود خفقان را نافع ...
است ... و استسقا را نافع بود و قمع صفرا نماید و منع فضول بسوی احشا کند و حب
با عسل او طلا کف قروح خبیثه و قلاع و داحس و وجع اذن را نافع بود و چون او را
... سازند ... امعا و قروح ... معده را مفید باشد ... او را چون ...
بر جراحت افشانند خشک سازد و چون بطبیخ برگ آن مضمضه و غرغره کنند قلاع و ...
و لهات را سود مند بود و دندانها را محکم سازد انبرباریس وان زرشک است در فارسی ... گویند
سرد و خشک است در نصف درجه دوم قامع خلط صفرا ... مقوی معده و جگر باشد و مفتح
سده عروق است و مسکن عطش بود و در قبض صالح است شکم ببندد و ... اسهال ... را
نافع بود انقوریا و آن ... است در فصل ... گفته شد الموزه وان حلبت است در فصل حا
گفته شد انقون بهندی ... الکلاب گویند قریب است ... در عمل ازو ضعیف
انجره و انالاقی و انابیقی هر سه یک دوا است بهندی ... گویند بضم همزه و فتح ...
و اشمام نون و فتح کاف فارسی مشدد و سکون نون اخیره گرم و تر است در دوم ...
آن باه برانگیزد و چون از طبیخ آن نطول نمایند ... را نافع بود ... این استعمال ...
و انرا انجره و بزر انجره گویند و بعضی بر آنند که انجره غیر ... است مشابه یکدیگر اند انزروت
گرم و خشک است در دوم مجفف و مقطع است ... چون در جراحت استعمال نمایند

انار

انبرباریس
زرشک است

انقوریا

الموزه

انقون

انجره و انالاقی و انابیقی

انزروت

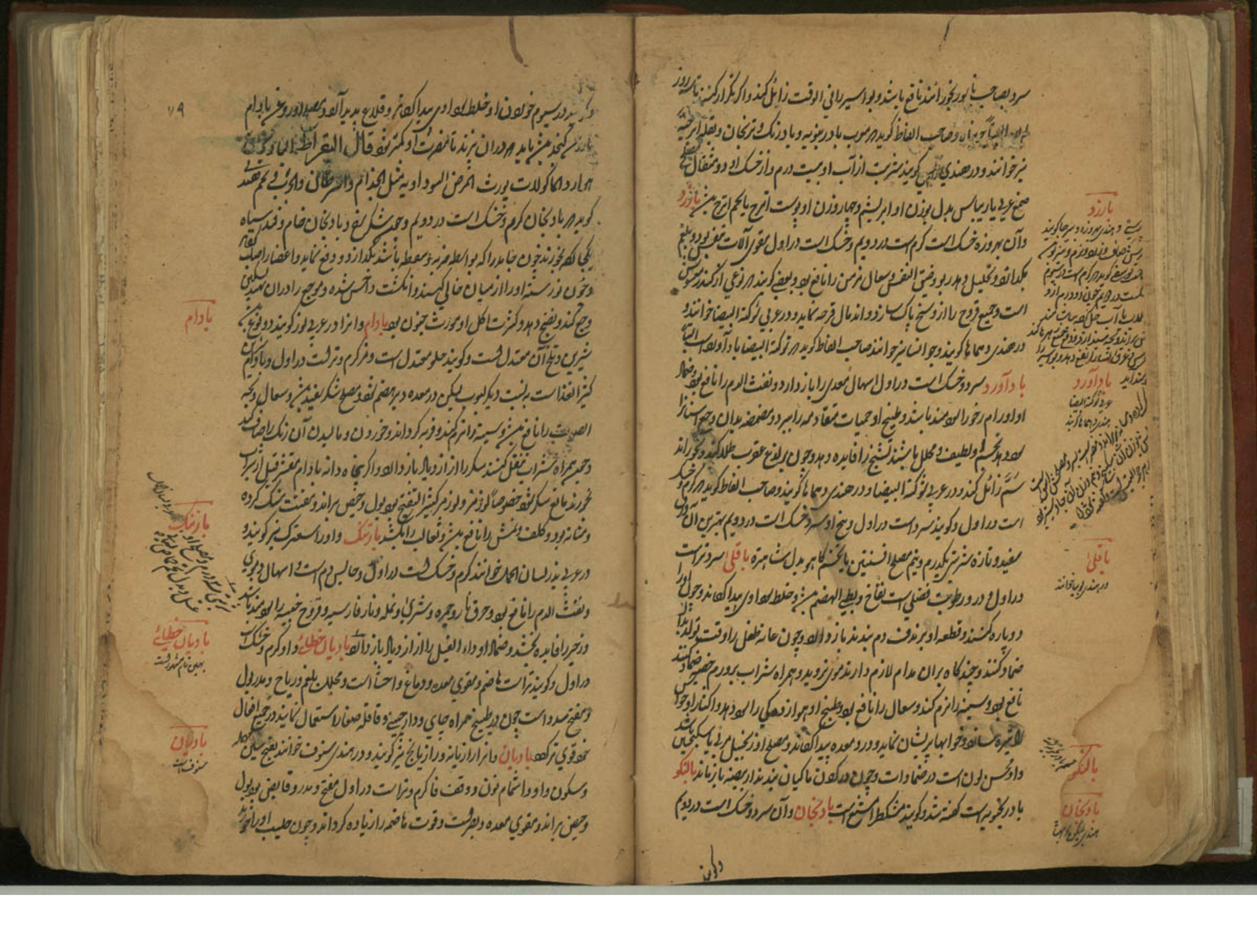
کوشت مرده بخورد و کوشت نو برویاند و اندمال قرحه و الصاق جراحت کند و چون
در ادویه ماکول استعمال کنند مخرج اخلاط غلیظ باشد از صدر و مفاصل و نشاید که
تنها استعمال کنند خراش امعا بهم رساند مصلح وی کتیرا باشد و قدر مستعمل او یکدرم
باشد در شربت واحده و چون او را در ادویه چشم استعمال نمایند جلاء چشم دهد و سبل
و ظفره را نافع بود اما در شیر خر یا در شیر نسا پرورده نمایند تا حدت آن رفع نماید **انیسون**
و آن بادیان رومی است گرم و خشک است در سیوم و گویند در دویم و رازی گوید گرمست
در اول و در وی اندک قبض است چون بریان نموده بخورند شکم ببندد و بلا شده دوی [illegible]
است سده کبد و عروق و کرده و مثانه در جسم بگشاید و محلل ریاح غلیظه و مقطع و منضج بلغم
لزج است و مدر و معرق است از حرارت لطیفه که در وی است و بول و حیض و عرق بر اندو
لست و وی تهیج اطراف و وجع را دافع بود و چون در شیب بینی بخور کنند صداع سرد را زایل
و سبل و نسی را نافع بود و طبیخ او بو القنیه و استعمالرا نافع باشد و بخور و استعمال از دو
تسکین صداع و دوار بارد کند و چون با روغن گل در گوش چکانند درد گوش که از سبب
ضربه و سقطه بهم رسیده باشد دفع کند و عطش بلغمی را ساکن کند و زیاده کنند شیر و منی باشد
و دافع ضرر سموم بود و کرع طبیخ او فواق امتلائی را نافع بود و بدل او رازیانه بود و جالینوس گوید
بدل او تخم شبت بود **انجدان** گرم و خشک است در اول درجه دویم بادهای غلیظ معده را
و کرم را بکشد و درد [illegible] را تسکین دهد و با سموم مقاومت نماید **انجبار** و آن سرد و خشک
است در اول و گویند در دویم حابس دم بود بلا قبض و بدل او دم الاخوین باشد **انفحه**
در فارسی پنیرمایه گویند جمیع انافح گرم و خشک اند و انفحه محلل و ملطف بود خون بسته در معده را
بگدازد و سایل را ببندد و اگر زنان او را بعد از طهر بر دارند بر ماندن حمل اعانت کند بر
خصوصا انفحه محلل ارنب و جمیع انافح بریان نموده قابض اند شکم را ببندد **اهلیلج** هلیله است
در ما گفته شد **ایرسا** و آن بیخ نرگس آسمانی گوئی است گرم و خشک است در دویم و گویند

انیسون — بادیان رومی
انجدان
انجبار
انفحه
اهلیلج
ایرسا

دراول

در اول و رایحه است در رطب او تر است در اول و یابس او خشک است در دویم در جمیع
حالات گرم در دویم البته منضج و محلل و ملین است چون بر اورام طلا نمایند نافع بود و چون
در لعوقات و طبیخات استعمال کنند سرفه بلغمی و ربو را نافع بود و صاحب الفاظ گوید مجلی او
شاخ قروح است و بهترین وی بیخ سیاه صلب و بسیار گره [illegible] دو درم مصلح او عسل یا
ربوب حامضه بدل او دو دانگ آن مازریون و سه وزن لبن اللقاح یا کرماز که بود **ایل**
و آنرا در فارسی گوزن گویند گوشت او نفاخ بود شاخ او را چون بسوزند و بشویند نفث دم
و قروح امعا را و سیلان رطوبت رحم را نافع بود و دود او بواسیر را خشک گرداند و ساقط
کند و طرد هوام نماید و گرم او سم قاتل باشد در سمومات ذکر شده **فصل دویم** از باب دویم
مقاله ششم از فن اول است در دواها که حرف اول آنها بای موحده است **بابونه** و آنرا بابونج
نیز گویند گرم و خشک است در اول منضج و ملین و ملطف و محلل است تقویه دماغ و اعضای
رئیسه نماید استفراغ مواد راس و تسهیل نفس کند و صداع بارد را نافع بود و شرب منبوت او
ضماد آن سودمند باشد و خوردن آن یرقان را ببرد و ادرار بول و حیض کند و خوردن طبیخ
آن و جلوس در او تسهیل ولادت و اخراج مشیمه نماید و نوعی از بابونه مفید باشد چون او
استعمال نمایند استسقا را نافع بود [illegible] بواسیر [illegible] را بگشاید و او را در عرق [illegible] کنند
شربت یکمثقال مصلح عسل بارد [illegible] گل بود بدل او [illegible] یا اکلیل الملک باشد **بادرنجبویه**
و او را بالنگو نیز گویند و در هندی بلی لوتن خوانند بکسر بای موحده و تشدید لام مکسور و سکون
یای مثنات تحتانی و ضم لام و سکون واو و فتح تا و هندی بنون آخر زده گرم و خشک است
در دویم مقوی دماغ و معده و مفرح قلب است جمیع امراض بلغمی و سوداوی را نافع بود و بوی
دهن خوش کند و عروق بد بو را با صلاح آورد و جرب سوداوی را دفع نماید و خفقان را زایل
و سده دماغ را بگشاید و اگر در طبیخ او نشینند حیض بگشاید و آرد و چون سر و چشم را با آب
آن بشویند دافع صداع بود و روشنائی چشم بخشد و صاحب مغنی گوید که اگر دو درم تقطیر آب

ایل — کاو کوهی
بابونه
بادرنجبویه



سرد بصاحب ... نافع باشند و ابو اسیر ... الوقت زایل کند و اگر تکرار کنند ... روز

... و صاحب الفاظ گوید در موب بادرنبویه و بادرنگ و ترنجان و ...

نیز خوانند و در هندی ... گویند شربت از آب او بیست درم و از خشک او دو مثقال ...

صمغ عربی یا ریباس بدل بوزن او ابریشم و چهار وزن او پوست اترج با لحم اترج ... بازرد

و آن بهروزه خشک است گرم است در دوم و خشک است در اول تقویت آلات ... بود و بلغم

بگدازد و تحلیل دهد ربو و ضیق النفس و سعال مزمن را نافع بود و بعضی گویند از نوعی ... است

است و جمیع قروح را از وسخ پاک سازد و اندمال قرحه نماید و در عربی ترکه البیضا خوانند و

در هندی ... گویند و جوانسا نیز خوانند صاحب الفاظ گوید در ترکه البیضا باداورد ...

باداورد سرد و خشک است در اول اسهال معدی را باز دارد و نفث الدم را نافع بود و ...

او اورام رخو را ... باشد و طبیخ او حمیات متقادمه را ببرد و مضمضه بدان وجع اسنان را

... و لطیف و محلل باشند تشنج را فایده دهد و چون بر لدغ عقرب طلا کنند ... اند

سم زایل کند و در عربی ترکه البیضا و در هندی ... گویند و صاحب الفاظ گوید ... گرم و خشک

است در اول و گویند سرد است در اول و بیخ او سرد و خشک است در دوم بهترین آن ...

سفید و تازه شربتی یک درم و نیم مصلح افسنتین با ... باقلی سرد و تر است

در اول و در رطوبت فضلی است نفاخ و بطی الهضم ... و خلط ... و چون ...

دو پاره کنند و قطعه او بر ... دم بند ... و چون ... طفل را وقت تولد ...

ضماد کنند و چند گاه بران مدام لازم دارند موی نروید و همراه شراب ... ضماد کنند

نافع بود و سینه را نرم کند و سعال را نافع بود و طبیخ او ... را ... دهد و اکثار او ...

... و در معده پیدا کنند و مصلح او زنجبیل مربی یا سکنجبین باشد

داو ... است در ضمادات و جراح ... بند ... بالنگو

بادرنجبویه است که نه شد و گویند ... بادنجان و آن سرد و خشک است در دوم

و گرم در سیوم خوردن او خلط سودا پیدا کند و قلاع ... آلود ... و روغن بادام

... پس باید هر دو آن ... بقراط ...

... الاکولات یورث المرض السودا و یه ... الجذام ...

گوید بادنجان گرم و خشک است در دوم و ... بادنجان خام و ... سیاه

... چون جامه ... باشد یکبار دو دفع نماید و اعضا را ...

و خون ... او را از میان خالی کنند و انگشت ... شده و موج را در آن ...

وجع کند و نضج دهد و کثرت اکل او مورث جنون بود بادام و آنرا در عربی لوز گویند دو نوع

شیرین و تلخ آن معتدل است و گویند حلو معتدل است و ... گرم و تر است در اول و بادام

کثیر الغذا است بنسبت دیگر لبوب لیکن در معده دیر هضم شود ... سعال و ...

الصوت را نافع ... و سینه را نرم کند و فربه گرداند و خوردن و مالیدن آن ... کند

و همراه شراب ... کنند سکر را از دیار باز دارد و اگر ... دانه بادام ... قبل از شراب

بخورند مانع سکر شود خصوصا ... لوز مر ... بول و حیض براند و ... سنگ گرده

و مثانه بود و کلف ... را نافع ... بازنگ و آن را ... گویند و

در عربی ... لسان ... خوانند گرم و خشک است در اول ... اسهال ...

و نفث الدم را نافع بود و ... و قروح ...

... و ضماد او ... بادیان خطائی و او گرم و خشک است

در اول و گویند تر است ... ومقوی ... و دماغ و احشا است و محلل بلغم و ریاح و مدر بول

و ... است ... همراه چای ... استعمال نمایند در جمیع افعال

... بادیان ... و در هندی سونف خوانند ...

و سکون واو و ... گرم و تر است در اول مفتح و مدر و ... بول

و حیض براند و مقوی معده ... و قوت هاضمه را زیاده گرداند و چون حلیب ...

بارزد

باداورد

باقلی

بالنگو

بادنجان

بادام

بازنگ

بادیان خطائی

بادیان

التهاب معده را فرو نشاند و خلط او ردی بود و بیخ او را اصل الزنباج گویند در الف گفته شد

بادرنگ — کهیرا است

بادرنگ و او را در عربی قثد گویند و در هندی کهیرا خوانند بکسر کاف و اشمام ها و هو ز و سکون
یاء مثنات تحتانی و فتح راء مهمله با الف زده سرد و تر است در دویم و گویند در سیوم تب های
گرم را فرو نشاند و بوئیدن او صداع گرم را نافع بود و در وی نفخ است در یختن و قلب [illegible]
و مضرات معده و مصلح او سکنجبین باشد و تخم او درار و ادرار تریاقی قوی تر اند و چون
در لعوقات استعمال کنند سعال گرم را نفع بخشد و چون حلیب او را بخورند تبهای گرم و حرقه
البول و سنگ مثانه و ریگ مثانه را فایده مند باشد و در عربی بذر القثا گویند

بخور مریم — [illegible]

بخور مریم گرم و خشک
است در دویم بالخاصیت مدر حیض است بخور او و طبیخ او حیض براند و در اسقاط سعی بلیغ نماید

بزر قطونا — [illegible]

بزر شاهسفرم — تخم ریحان است

بزر قطونا اسفغول است در الف گفته شد بذر شاهسفرم و آن بزر الریحان است و او را
در فارسی تخم ریحان گویند گرم و تر است در اول و گویند در دویم خون بواسیر را نافع بود
و چون بریان کنند و به یکمثقال بخورند شکم به بندد و اسهال ذو سنطاریا را نافع باشد
و تخم درست زحیر را بهره داد و بوئیدن گل و برگ ریحان مقوی دماغ مبرودین باشد و [illegible]
گو یدرا گرم و خشک است بهترین آن سیاه فربه کوچک خوشبوی شربت یکمثقال با آب سرد یا گلاب

بزر المرو — گلوجه است

مصلح وی زنکوش بود بزر المرو گلوجه است گرم و تر است در اول و گویند معتدل است
زحیر را بهره مند بود و بریان او شکم به بندد و چون او را در شیر تخمه ضماد کنند اورام را [illegible]

بذر کتان — تخم السی است

و هر سه بذر مذکوره بدل یکدیگر اند بذر کتان در فارسی تخم کتان گویند و در هندی السی
بفتح همزه و سکون لام و کسر سین مهمله و سکون یاء مثنات تحتانی گرم و تر است در اول
و گویند در دویم محلل و ملین صدر و منضج و ملین حلق و مقوی اعصاب و اعضاء و عضلات است
چون بریان کنند و به با عسل بخورند سعال یابس را نافع بود و بلغم را نضج دهد و فضول و ضماد
او محلل اورام بود و چون در شیر پخته [illegible] ورم صلب [illegible] نضج دهد و چون
بریان او را بهره با [illegible] قابضات [illegible]

بزر الاسفاناخ — و صاحب الفاظ گوید سرمق تخم قطف است و در هندی [illegible] خوانند آن سرد و خشک است در اول و گرم و خشک است

او عسل بود و بدل آن حلبه یا عصاره باقلا و گویند بدل او تخم خطمی بود بزر الاسفاناخ و او را
بذر سرمق نیز گویند و در تخم سانک است به واسطه آنکه اسفاناخ و سرمق هر دو را در هندی سانک
گویند هر دو در الف ذکر شده و آن در مزاج مثل بقل خواهد اما به واسطه خشک شدن رطوبت آنها کم
گردیده قریب اند بخاصیت تخم کاهو را از ابذر الخس گویند شربت یکدرم و مصلح وی تخم خطمی مختوم بود

بزر الخس — تخم کاهو است و تخم کوکنار نیز گویند

بزر الخس سرد و خشک است در آخر دویم و گویند مخدر و منوم است حمیات متقادمه را نافع بود و
معده دهد و آب گوشت را نفع تمام داده و جالینوس گوید و هو قاطع للباه جداً و شیخ الرئیس گوید تخم
آن تریاق قطع الباه و او کثرت احتلام را بهره مند بود و بهترین او ابیض است و آنچه الهدات کثیرا لجد
باشد بدماغ ضرر رساند و مصلح وی زبد و نبات بود و بدل ابیض و اسود خشخاش ابیض و الهطه

بزر الشبت — تخم گروه است

شربت از یکدرم تا دو درم است و صاحب الفاظ گوید بدل آن دم الاخوین و مصلح مصطکی بود بزر الشبت
و آن گرم و خشک است در دویم و او را در فارسی تخم سوده گویند و وی محلل ریاح بود خولفان و ضماد
کهن آن نفش ریاح غلیظه نماید و اورام سرد ریاحی و بلغمی را فرو نشاند شربت دو درم و مصلح عسل

بزر الجزر — تخم زردک است

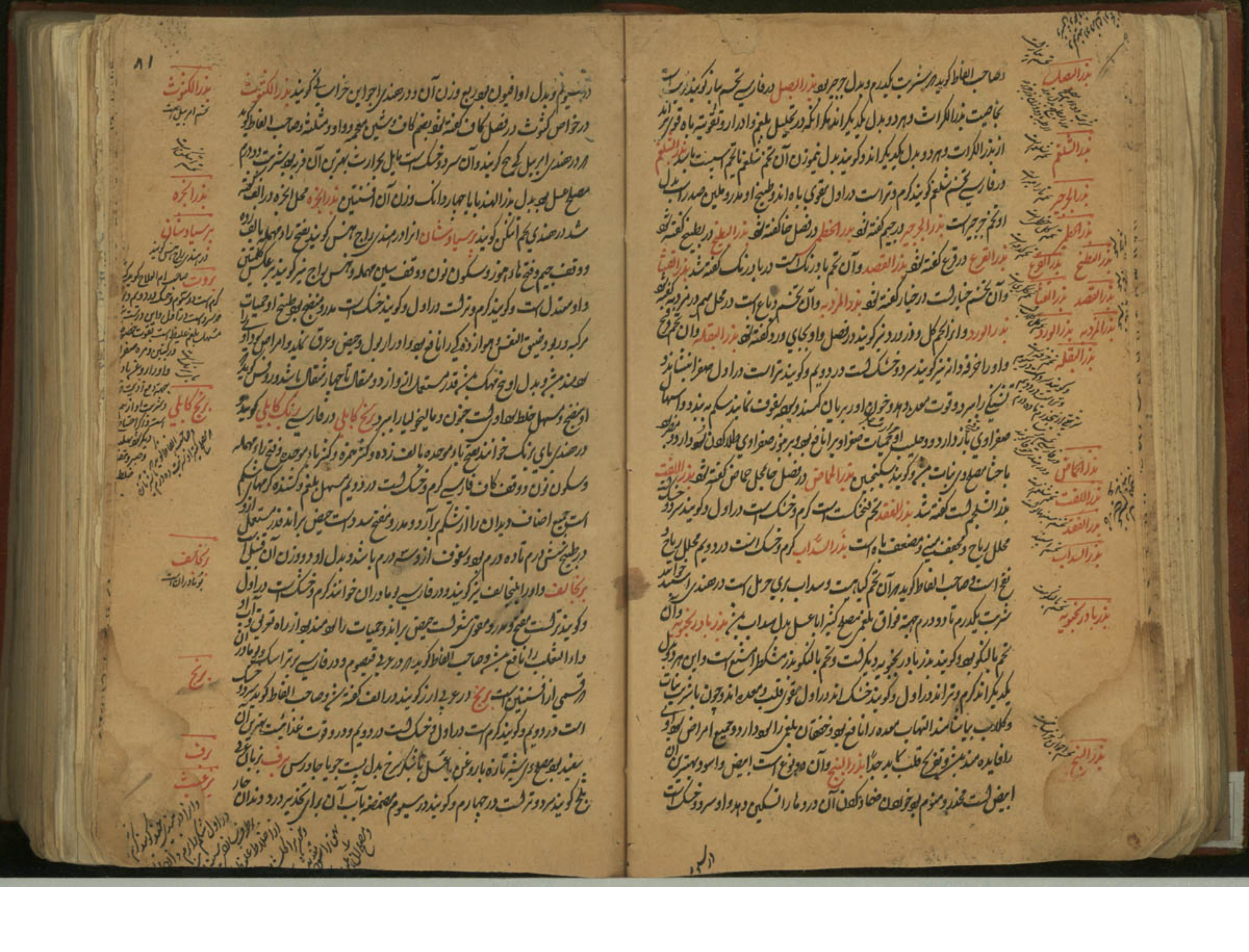
بود و بدل دو وزن آن شبت مبرز و مراقف ز لیسه هر بدل او بادیان بود و گویند تخم گزر بزر الجزر
در فارسی تخم گزر گویند گرم و تر است در اول دویم و گویند خشک است در اول قریب است
بخاصیت بزر الشبت مگر آنکه در ادرار باه از و مقوی است و بزر الجزر در شیخ را تخم گزر صحرائی گویند و صاحب
الفاظ گوید هر دو

بزر الفجل — تخم ترب است

الفاظ گوید هر دو قوت ترب یکدرم و هر دو بدل یکدیگر اند بزر الفجل و آن تخم ترب
است گرم و تر است در دویم و گویند خشک است منقی و جالی است چون به با عسل بخورند قی
بلغم آرد و چون بر قوبا و بهق و کلف طلا کنند نافع بود و هر تخم مذکوره منقصد مدر بود با آن جهت
طبیخ انها حیض براند و اسقاط حمل نماید شربت دو درم مصلح کشنیز با سپستان و شکر بود بدل انجب

بزر الکراث — تخم گندنا است

ارث دیا باشد بزر الکراث در فارسی تخم گندنا گویند گرم و خشک است در دویم و گویند در اول
سیوم منفخ سده است ریاح و بلغم را تحلیل دهد و دخان او بواسیر را خشک کند و اکر بر دندان
کیر ند کرم دندان را بکشد و بر اندو مضر بود باصره مصلح وی بادام و عسل بود و بدل او تخم پیاز



وصاحب الفاظ گوید در شربت یکدرم و بدل جرجیر بود بزر البصل در فارسی تخم پیاز گویند و بسیار
بخاصیت بزر الکراث و هر دو بدل یکدیگر اند بدانکه در تحلیل بلغم و ادرار و تقویه باه قوی تر اند
از بزر الکراث و هر دو بدل یکدیگر اند و گویند بدل نیم وزن آن تخم شلغم با تخم اسپست باشد بزر الشلغم
در فارسی تخم شلغم گویند گرم و تر است در اول تقوی باه اند و طبیخ او مدر و ملین صدر است بدل
او تخم جرجیر است بزر الجرجیر در جیم گفته شد بزر الخطمی در فصل خا گفته شد بزر البطیخ در بطیخ گفته شد
بزر القرع در قرع گفته شد بزر القصد وآن تخم بادرنگ است در بادرنگ گفته شد بزر القثا
وآن تخم خیار است در خیار گفته شد بزر المرذبه وآن تخم [illegible] است در محل میم در مرذبه گفته شد
بزر الورد و اراجم کل و ذرور درنیز گویند در فصل واو بجای ورد گفته شد بزر البقله وآن تخم فرفخ
و اورا خرفه و از نیز گویند سرد و خشک است در دویم و گویند تر است در اول صفرا نشاند و
تشنگی را ببرد و قوت معده دهد و خوردن او [illegible] بریان کنند [illegible] سفوف نمایند شکم به بندد و اسهال
صفراوی باز دارد و [illegible] حلیب او [illegible] صفراوی را نافع بود [illegible] صفراوی [illegible] دارد
با خشخاش مصلح او [illegible] گویند سکنجبین بزر الحماض در فصل حا [illegible] حماض گفته شد بزر اللفت
بزر الشلجم است گفته شد بزر الفقد تخم فنجنکشت است گرم و خشک است در اول و گویند سرد و خشک است
محلل ریاح و مجفف منی و مضعف باه است بزر السداب گرم و خشک است در دویم محلل ریاح
نافع است و صاحب الفاظ گوید هر آن تخم گیاهیست و سداب بری حرمل است در هندی اسپند خوانند
شربت یکدرم تا دو درم جهت فواق بلغمی مصلح کثیرا با عسل بدل سداب [illegible] بزر بادرنجبویه وآن
تخم بالنگو بود و گویند بزر بادرنجبویه دیگر است و تخم بالنگو بزر [illegible] است و این هر دو بدل
یکدیگر اند گرم و تر اند در اول و گویند خشک اند در اول مقوی قلب و معده اند و چون با شربت نبات
و گلاب بیاشامند التهاب معده را نافع بود و خفقان بلغمی را سود دارد و جمیع امراض سوداوی
را فایده مند بود و تفریح قلب کند جدا بزر البنج وآن دو نوع است ابیض و اسود و بهترین آن
ابیض است مخدر و منوم بود خوردن [illegible] ضماد کردن آن درد [illegible] را تسکین دهد و او سرد و خشک است

در سیوم و بدل او افیون بود ربع وزن آن و در هندی اجوائین خراسانی گویند بزر الکشوث
در خواص کشوث در فصل کاف گفته شد بضم کاف و شین معجمه و واو و مثلثه و صاحب الفاظ گوید
در هندی امربیل [illegible] گویند و آن سرد و خشک است مایل بحرارت بهترین آن فربه بود شربت دو درم
مصلح عسل بود بدل بزر الهند با با چهار دانگ وزن آن افسنتین بزر الجزه محل الجزه در الف گفته
شد در هندی تخم اتکن گویند برسیاوشان [illegible] در هندی [illegible] گویند بفتح با و دال مهمله با الف زده
و وقف جیم و فتح یا و [illegible] و سکون نون و وقف سین مهمله و [illegible] گویند [illegible] کلمتین
و او معتدل است و گویند گرم و تر است در اول و گویند خشک است مدر و منضج بود طبیخ او حمیات
مرکبه و ربو و ضیق النفس و [illegible] را نافع بود و ادرار بول و حیض و عرق نماید و امراض سوداوی
[illegible] و بدل او [illegible] قدر مستعمل از و از دو مثقال تا چهار مثقال باشد و [illegible]
او منضج و مسهل خلط سوداوی است جنون و مالیخولیا را ببرد برنج کابلی در فارسی برنگ کابلی گویند
در هندی بای برنگ خوانند بفتح بای موحده با الف زده و کسر همزه و کسر بای موحده و فتح رای مهمله
و سکون نون و وقف کاف فارسی گرم و خشک است در دویم مسهل بلغم و کشنده کرمهای شکم
است جمیع اصناف و دیدان را از شکم برآرد و مدر و مفتح سده است حیض براند قدر مستعمل از او
در طبیخ [illegible] درم تا ده درم بود و سفوف از و [illegible] درم باشد و بدل او دو وزن آن [illegible]
برنجاسف واورا ابنجالسف نیز گویند و در فارسی بومادران خوانند گرم و خشک است در اول
و گویند تر است مفتح و مدر و مقوی [illegible] است حیض براند و حمیات را سود مند بود از راه تعریق و آب او
داء الثعلب را نافع است و صاحب الفاظ گوید او در عربی قیصوم و در فارسی [illegible] و بومادران
قسمی از افسنتین است برنج در عربی ارز گویند در الف گفته شد و صاحب الفاظ گوید سرد و خشک
است در دویم و گویند گرم است در اول و خشک است در دویم و در قوت غذائیت بهترین آن
سفید بود مصلح او شیر تازه با روغن یا عسل یا شکر سرخ بدل [illegible] برف بزبان عربی
ثلج گویند سرد و تر است در چهارم و گویند در سیوم مضمضه با آب آن برای تحذیر درد دندان حار



برده — هندی اوله

نافع بود و حرارت تشنیه را فرونشاند **برده** در فارسی ژاله گویند و در هندی اوله خوانند
بضم همزه و سکون واو و لام مفتوح بالف زده و آن آبی منجمد است از ابر مثل باران
ریزد و حکم او حکم برف است و اگر او را در گل گیرند و آن گل را نگاه دارند و وقت
حاجت بر او خشکی آتش طلا نمایند نافع بود **زبار** زبان عربی **جَوبَاسه** گویند و در هندی
جاوتری خوانند بفتح جیم و الف ساکن و فتح واو و تای مثنات فوقانی مشدد و کسر
را و مهمله و سکون یای مثنات تحتانی گرم و خشک است در دویم و مفتح و قابض و مقوی
معده و دماغ و باه است و منشط قلب سده عروق کند و بگشاید و شکم ببندد گرده را قوت
دهد اما معطش و مجفف بود مصلح وی روغن بادام و نبات بود و بدل او جوز الطیب باشد
پسته و آن حب البان است در حاکفته شد **بسفایج** بهترین آن فستقی بود منحنی او
ترنقل مانند گرم و خشک است در دویم و گویند در اول مسهل بلغم و سودا است و محلل
نفخ قدر مستعمل آن در طبیخ شش درم و در غیر آن سه درم بود و از خواص وی آنست اگر
بسته را بکدا اند و گذاخته را به بندد و بدل آن مثل آن ترید و ربع آن زنجبیل و بادیان
بالمناصفه بود **بُسَّد** و آن مرجانست و گویند اصل مرجان دو نوع بود سفید و سرخ
سرخ در عملهای خود اقوی بود و آن سرد و خشک است در دویم گویند در اول است
مقوی قلب و معده است بریان او شکم ببندد و خون باز دارد و چون در چشم کشند دمعه
را نافع بود و رازی گوید اگر برکودک مصروع یا بابای صاحب نقرس بندند مدد بود و مضر
گرده مصلح آن کتیرا است و بدل کهربا یا دم الاخوین است شربت از نیم درم تا یک درم
بستان افروز و او را تاج خروس نیز گویند طبیخ گل او سینه را نرم کند و اگر با آب منقوع
او را روبشویند رنگ صاف و روشن نماید و تخم او در دوای ماکول حبس منی کند و حرقه البول را نافع
و آن سرد در دویم و خشک در اول است و گویند معتدل است **بصل** در فارسی
پیاز گویند گرم و خشک است در اول گرده و پشت را قوت دهد و اختلاف سیاه را نافع

زبار · **جوبَاسه** · **پسته** · **بسفایج** — هندی ... · **بسد** — هندی مونگا فارسی مرجان · **بستان افروز** · **بصل** — پیاز است

و درد و نفخ است اصلاح او بطبیخ کنند و کثرت اکل او مورث سدر و دوار و ظلمت بصر باشد
ردی بود معده و بصر و مصدع بود و عقل زایل کند و کثرت اکل او افواه بواسیر عمیا بگشاید مصلح
وی نمک بود با سرکه و چون او را بکرند که عقرب و رطیلا طلا نمایند سود مند بود و چون او را در
کادو برند و بر چشم تازه بندند فایده دهد و چون خام او را کوفته بر دمامیل صلب بندند نضج دهد
و بگشاید و بوییدن او باسموم را نافع بود و خوردن او با شهد یا با شیر مقوی باه بود **بصل الفار**
و او را عنصل و پیاز دشتی نیز گویند و آن گرم و خشک است در دویم مفتح و مدر بود با اصفر را از
شکم راند و استسقا و یرقان را سود مند و ادرار بول و حیض نماید و ربو و ضیق النفس و بلغم را فایده
بخشد و بواسیر را عمیا بگشاید و چون بردار الثعلب طلا کنند از راه تو لیں تفتیح مسام موی بروید
[illegible]
تخم او بر بلبهق باشد و با نمک قطع ثالیل کند و قدر قیراطی از شتهای اصل او قی بلغم آرد
و او را در هندی گوپلی کاندا گویند بضم کاف و سکون واو و لام مکسوره بیای مثنات تحتانی و فتح
کاف با الف و اشمام نون و فتح دال مهمله با الف زده **بطیخ** و آن نوعهاست اصفر مدور و تخم
سفید و او را در فارسی خربزه گرمه گویند گرم و تر است در اول مدر است بول براند و حصاة
کلی و مثانه را نافع بود و بدن را از ریاح پاک سازد و نوعی از آن اخضر مطول است به تخم سفید و او را خربزه
سرده گویند سرد و تر است در اول و قریبست بطبیخ قثاء و قوی الادرار است و نوعی از آن
در او را بطیخ هندی گویند و **بطیخ زرقی** و تربز هندوانه نیز گویند و وی مدر و اخضر بود و تخمهای وی
سیاه و در بعضی سرخ و زرد و در بعضی دو رنگ باشند سرد و تر است در دویم لحم او مضعف معده
بود و آب او ملین و موقی و مدر بول بود و تخمهای صفراوی و حرارت تشنگی را نافع بود و کثرت
اکل او جمیع اقسام او ترشی باشند مورث صفرا اند و چون نفخ و خام باشند مورث بلغم
و شیخ گوید در اکثار اکل او مدد بهدر اسطه اینکه مستهیات بوی هر خلطی در بدن غالب
هكذا قال الشيخ كثرة الاكل منه ردي لانه يستحيل الى اي خلط كان

بصل الفار — فارسی پیاز موش · **بطیخ** — خربزه است · **بطیخ هندی** — تربز است

وجعل في البدن واو را قبل از طعام باید خورد و کمتر و اگر بعد از طعام واقع شود یا از اکل
امتلا پدید آید علاجش قی باشد و او مضر بود بمعده باید که محرورین عقب اکل آن سکنجبین خورند
و مبرودین و مرطوبین زنجبیل مربا و تخم خربزه را بزر البطیخ گویند قوی الادرار است حلیب او
سنگ گرده و مثانه بگدازند و ریگ مثانه را نافع بود و حصیات بزمنه و مرکبه را با درار و تقوی کند
بزر و حرقة البول و قرحه قضیب را مناسب بود و چون ادرار آنها میروی بالند زنگ و اصاف کلف
و چون همراه بعض ادویه قوی الجلا طلا سازند کلف و نمش را به بود دو درم چون از تخم
خربزه با آب نیم باشامند قی بلا عنف آرد و قفر او را چون در گوشت گاو بپزند اصلاح و زود
گداز گفته بقر و آن گاو است گوشت او از گوشت دیگر جانوران سرد و غلیظ و ردی
الکیموس است و گوشت را در عربی لحم گویند و خاصیت دیگر گوشتها در فصل لام بحار اللحوم ذکر
گفته شود و شاخ گاو را چون بسوزند و مغول نمه بخورند و در بینی دمند نفث الدم و رعاف
باز دارد و تبخیر با خشا او رحم را که فرو آمده بس نافع بود و لثه را دو رسانند و طلا او استسقی
را سود دارد بطم درخت حبة الخضرا است صمغ او محلل قوی اند و خاصیت حب او در حبة الخضرا مذکور
شود بقر الیهود وشتر و ضان جمله چون بخته ضماد کنند استسقا را نافع بود و ثالیل را برآند
آن محلل خنازیر است و خاکستر آنها اگر با سرکه بر گزیدگی سگ دیوانه و دیگر جانوران زهردار
طلا کنند نافع بود بقلة الیمانیه و از او در هندی چولائی گویند بفتح جیم فارسی و سکون واو و فتح
بالف زده و کسر همزه و سکون یا مثنات تحتانی سرد و تر است در اول و گویند معتدل است
تسکین اورام حاره و عطش نماید و سعال را نافع بود صدر و ریه را ملایم کند و صداع از حرارت
را سود مند بود بهم هندی گوید اگر چون بیخ او را بکوبند و ده درم آب از او بخورند اسهال بلغم کند
و چون خشک او را کوفته بخورند چهار درم کافی بود بقلة الحمرا نوعی از بقلة الیمانیه است و دیگر
آن مایل به برودت است صاحب ذات الجنب را نافع بود بقلة الحلیه و از او در هندی بتهوه گویند
بفتح با موحده و سکون تا مثنات تحتانی و فتح واو و ها و هوز و فتح واو و ها و هوز بقلة الحمقا

و شیتی است در پنبت او گرم است و ملین قوی است قبض را بگشاید و بو اسیر عصبیاً را سودمند بود بقلة
الخشخاش برای خشخاش و آن مخدر و سموم و قابض و مقوی معده است ذبیب است بخاصیت بقلة
الحس بقلة الحسن در فصل خا میان خس گفته شود بلیلج و از او در فارسی بلیله گویند و در هندی بهیره خوانند
بفتح با موحده و کسر ها هوز و سرد است در اول و خشک است در دویم مقوی معده بود و بیخ
و دوری بخش است استرخاء معده را نافع بود ارسطو گوید او مقوی دماغ است و تقویت اخلاط فاسد
دماغی است با مره را بگدازد و ابن ماسویه گوید اگر چون او را بپزند و به آب آن مضمضه کنند
قلاع و استرخاء لهات و لثه را نافع بود بواسطه عفوصت و قبض زرد است و تخم هندی گوید اگر
و در دهن نگاه داشتن آن سرفه رطب را نافع بود مضر خصوصاً فتیه در روغن گاو بریان کنند
مضر بود بجگر مصلح او نبات یا عسل بس شربت از یک درم تا سه درم بود مصلح عسل یا لوبیا در جلاب
انیسون و در بو سیدن خرو نرر بخورش و بدل او آمله یا ورق خباز و گویند اقاقیه خشک و دو
وزن آن آتش و نیش و دانک هلیله سیاه بود بلیج دبر هر دو نام خرمات در فصل خا گفته شود
بلوط سرد و خشک است در دویم و در الغذات نفث الدم و جریان منی و رطوبات معده را
نافع بود و در قرصه است شکم را به بندد و سحج امعاء را نافع بود و قروح امعاء و قضیب را فایده بخشد
بلادر در هندی بهلاوه گویند بکسر با موحده و اشمام ها هوز و آن گرم و خشک است در سوم محلل
ریاح و مقطع بلغم غلیظ است چون خواهند او را در حبوبات بکار دارند سر او را ببرند و در آتش
کرم نماید و بر انبور آهن نقب زنند عسل بر سر او و برآید گرفته یکی نمد بکار برند و جرم او را دور کنند
و ملاحظه نماید که عسل او بر بدن نرسد بواسطه آنکه مقرح است چون بر بدن رسد قرحه و ورم پیدا نماید
علاج آن بطلا نمودن کشیده و مغز جوز و فندق نمایند و لوز یا جوب خورانند و او را اضرکه بدن مصلح وی
قرخشخاش است چون روغن او را آورند باید که اول دستها را بمغفر روغن کنند و اگر
بدن رسد بر بهان آب لوتند و خواهند آن جوار انجایت بدن خصوصاً کهنه او را و دمغ
نرا جانرا اتور رقم و معاو معده خورش بدن بدید آید و بعضی سیران جار نرا جانرا نیز خوزیر در

نشاید استعمال نمود و چون او را استعمال کنند باید که مصلحات او مثل روغن جوز بار نمایند و مقدار شربتی
از حدوث او زایل نشود بکار دارند و حکماء هند گویند که مصلح وی آب نیم هندی است و بعضی گویند که مصلح
وی یالی خاصیت از تجربه است و صاحب مغنی گوید که سم را اگر موافق افتد یعنی ورم و بثور پیدا نماید یک مثقال او
در یک بیره پان انداخته بخورانند و چون استسقا از ... الفور زایل کند غرض در ازالهٔ ...
از این دوائی باید که از عرق او از حلق فرو نرود هم بدم سروان انداخته ... لعاب او مفرح
قول است نشاید در ... مداومت نماید **بنفسج** در فارسی **بنفشه** گویند سرد و خشک است در اول و گو
تر است و بعضی گفته معتدل است مدر بول و حیض و عرق است ملین صدر و حلق و ریه و ...
و چون ... او بکر ند و با قند ... دهند خروج مقعد را نافع بود و ورق سبز او
اگر ... صفراوی و دموی ضماد کنند فایده دهد شراب او صداع و سرفه گرم و تب صفراوی ...
ذات الجنب را نافع بود و بوئیدن او دماغ را قوت دهد و روغن او را چون بر سر مالند و در گوش و بینی
چکانند ... دماغ و خشکی دماغ را نافع بود و ... گوید در آن ادویه دماغ است و مسهل صفراست
چون او را همراه ادویه مسهله استعمال نمایند خلط صفراوی را از دماغ فرود آرد و تنقیهٔ دماغ کند و لازم
را فایده بخشد شربت از دو درم تا چهار درم از خشک او و ... درم از تر مصلح او ... بدل او
نیلوفر و برسیاوشان ... **بندق** گویند آن بادام کشمیری است و در عربی فندق گویند ...
مایل بحرارت و یبوست و بطی الهضم است ... خلط ... ماه بود اما مولد ریاح و بلغم ...
کثرت اکل آن قی و غثیان پدید آرد و دماغ و منی را بیفزاید و سعال را نافع بود ... قوت
... و بعضی ... **بندق هندی** حب الملوک است ...
بزیدان گرم است در اول و خشک در دوم اوجاع مفاصل را نافع بود و منی بیفزاید و باه را
قوت دهد و صاحب الفاظ گوید ... گویند تخم ... شربت از یک درم تا دو درم
و مصلح وی عسل بود و بدل او دو وزن آن بهمن سفید یا بوزن آن وج و نیم وزن آن زرنباد یا ...
بهاوالسی در هندی گرم و خشک در دوم چون بر نقرس طلا کنند ...

بنفسج
بندق
بندق هندی
بزیدان

نافع بود صداع ... بلغمی را تسکین دهد **بوقلمون** در اسماء ارض ... گویند و آن ...
درختی است در هندی کرکت گویند بکسر کاف فارسی و سکون راء مهمله و فتح کاف فارسی و سکون
تاء هندی گرم و خشک است در دوم چون بکرد حدوث ... و نوعی از آن کشنده بود علاج او
روغن زیت نمایند و بعضی او سم قاتل باشند در سمومات ذکر شود و چون او را ... در ...
و آن روغن ... ارتعاش دست و پا و مقعد و جذام و خنازیر مالند نفع بخشد **بوتیمار**
در فارسی ماهی گیر گویند و در هندی بگلا خوانند بفتح باء موحده و سکون کاف فارسی و لام مفتوح
با الف زده گوشت او گرم و خشک است در اول گویند در دوم مفلوج را نافع بود **بوبادران** ...
است گفته شد **بوت خشخاش** در خشخاش گفته شود **بوت خیار چنبر** در خیار چنبر گفته شود **بوت**
اترج در اترج گفته شد **بوت قهوه** در عربی قشر القهوه خوانند در قهوه گفته شد **بوت ...**
او را در عربی قشر الفستق گویند در فصل قاف گفته شد **بوت جار مغز** ... قشر الجوز گویند
در فصل قاف گفته شد **بوت لیمو** و **بوت بیضه** نیز در فصل قاف گفته شد **بورق** و آن را در فارسی
بورهٔ ارمنی گویند گرم و خشک است در دوم مالیدن و خوردن آن قطع اخلاط غلیظه نماید
و احتمال او تلیین طبیعت کند و چون با روغن ... جرب را نافع ... جلا و غسل ...
و بدل او ملح اندرانی باشد **بینه دانه** در هندی ... گویند بکسر باء موحده و ضم نون و سکون واو
مجهول و فتح لام و اخفاء هاء ... در فصل حا گفته شد **بهمن** دو نوع است سفید و سرخ ...
و سفید است گرم و خشک است در دوم و گویند تر است در اول مقوی قلب و دماغ و باه است ...
او منی بیفزاید و دماغ را قوت دهد و خفقان را نافع بود و در قلیل نفخ است اصلاح او به ...
و بدل او شقاقل است و ... گویند بدل او شلغم مصری ... هندی گویند ...
سه نوع است نوع سیوم بهمن زرد است و آن را در هندی اسگنده گویند بفتح همزه و سکون سین
مهمله و فتح کاف فارسی و نون زده ... و آن زاید است از بهمنین در عمل دفع
ریاح و اوجاع مفاصل بلغمی کند و بدل او ... **بهی** و آن را در عربی سفرجل گویند در فصل سین

بوقلمون
بوتیمار
بوبادران
بورق
بینه دانه
بهمن
بهی

گفته شد بهی حب الصنوبر حل برگ بزرگ گویند در فصل حا گفته شد پیاز در عربی البصل گویند گفته شد
بیضه بهترین آن بیضه مرغ و کبوتر است زرده آن گرم تر است و سفیدی آن سرد و تر است
در دوم زبان آن بیضه ماخ الجره و خلیفه پیدا است و سفیدی او را چون بر روی مالند خوف
تا بیر شمس کنند و حرق نار را نافع بود و اوجاع چشم را تسکین دهد خوردن سفیدی او قلیل بود
و حوز زرده بیضه نیم برشت لطیف و کثیر الغذا و زود الکیموس و سریع الانحدار و سریع النفوذ است
سعال و ربو و ضیق النفس و خشونت حلق و بحة الصوت و نوصه و نفث الدم و سل را نافع
و مولد دم صالح باشد و باه برانگیزد و بیش را از بر کند و درد اندک قبض است چون با دیگر
ادویه در حقنه داخل کنند زحیر و قروح امعا را نفع دهد چون از کرم آن چشم رمد زده را
تکمید نماید فی الوقت درد ساکن کند و چون همراه عقل در روغن گاو بریان ساخته بر تو آیر
و شقاق مقعده بندند فایده بخشد و چون از روغن کشند و بر موضع موی مالند موی برویاند و قبل
آن لعاب اسغول است بید انجیر و آن خروع است و در هندی ارند گویند بفتح همزه و را مهمله
و سکون نون و وقف دال هندی گرم و خشک است در دوم ریاح و بلغم غلیظ را تحلیل دهد
و چون برگ او با آرد و رام بلعوم و رباحی بندد نافع بود و چون برگ او رسته او را فرش در م
کوفته و غلوله ساخته با آب گرم فرو برد ضیق النفس را نافع بود و چون در قرحه کنند او را
حیض کند و بچه باندازد و ساق برگ او را چون مثل فتیله برداره نیز همین عمل کند و چون است
تخم او را در جوشیده کنند نضج بلغم کند و ریاح را دفع سازد و امراض دماغ را نافع بود
و چون کل او را الحتبه بخورند قبض بگشاید و چون روغن تخم او را همراه مطبوخات بخورند با همراه
شیر بخته بخورند مسهل بلغم غلیظ و لزج بود و از قعر مفاصل بیرون آرد و اعصاب را و مفاصل را
از فضول پاک سازد فرو مالیدن او فالج را نافع بود بیخ بهمک اصل البوس است در الف گفته
بیخ کاسنی اصل الهندبا گویند در الف گفته شد بیخ بادیان در عربی اصل الرازیانج گویند
بیخ کبر در عربی اصل الکبر گویند بیخ کرفس اصل الکرفس است جمله در فصل الف گفته شد ند

بیخ سوسن اسمانجونی در عربی ایرسا گویند در فصل الف گفته شد بیخ نرگس در فصل نون
در نرگس گفته شد بیش و آن سم قاتل است در هندی بچهناک گویند بکسر با و موحده و
واو جیم فارسی و اشمام ها و هوز و فتح نون با الف زده و وقف کاف فارسی سه نوع است
سفید و سیاه و زرد هر سه نوع گرم و خشک است در چهارم اما احد و ارده اضافه دارد
پس سیاه پس سفید پس البته زرد است مقدار قیراطی از و کشنده بود و سیاه قدر یک مثقال و سفید
وزن دو درم و فاز هر او جدوار بود بعد قی و هر سه نوع بحسب مراتب محلل قوی اند و چون بر غده
و سلعه و اورام بارده طلا کنند نافع بود و تخم هندی گویند اگر در امراض بارده بقدر گنجد همراه
دیگر مصلحات بخورانند نافع بود و بعضی بر این رفته اند که سرد و خشک است در چهارم و کشنده است
از غایت برودت و یبوست و غلیظ مخدوان سامات فصل سیوم از باب دوم مقاله دوم
در ارقن اول است در دوا با حرف اول انها تا بود تاج خروس و آن بستان افروز است
در فصل با گفته شد تانبول از اوراق هند است و او را در هندی پان گویند بفتح با و فارسی با الف
زده و وقف نون گرم و خشک است در دوم و گویند خشک است در اول و دیقور هندی گویند او
در غایت اعتدال است و حکیم علاء الدین محمود در رساله خواص الادویه نوشته که او سرد
و خشک است و گرمی این بسبب خشکی است و با جماع مقوی معده و دماغ و مفرح قلب است و او
بخته و نرم و مایل بسفیدی بود بهتر باشد خوردن او اشتها آرد و هضم طعام نماید و بوی دهن خوش کند
لثه را محکم سازد و دل را قوت دهد خصوصا هر گاه بعد او آب خورند مفرح قلب بود و او را
با فوفل و سنج و آهک خورند و خوردن آن بخش جلد و مان است و دفع مضرت خنوب با دام
یا تخم کدو و بعضی نمایند تخم بنکو که او را بذر قطونا گویند القول است در الف گفته شد و دیگر تخمها
در فصل با مجمل بذورات گفته شده تخم گل بذر الورد است در ورد فصل واو گفته شد
بذر باد در تخریه است و گویند بذر مسکطرامشیع است در بذورات بفصل با گفته شد
بذر فنجنکشت است و او را بذر الفقد و حب الفقد نیز گویند و در بذورات گفته شد

در عربی بذر الرطبه گویند گرم و تر است در اول مولد منی و مقوی باه است تخم ترتیزک گویند
بهترین آن زرد و فربه بود بدل آن بزر اللفت بود ترب و او را در عربی فجل گویند و در
هندی مولی خوانند بضم میم و سکون واو و کسر لام به یا مثنات تحتانی زده گرم و خشک است در اول
و ماضم غیر منهضم است و برگ او از و لطیف اند و تخم او الطف و جالی اند و ترب محلل
و مفتح است سده کبد بگشاید و ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و کثرت اکل آن
مورث قمل بود و روغن او چون در گوش چکانند صمم بلغمی و سده را بگشاید و درد و طنین را
نافع بود و تخم او را در عربی بذر الفجل گویند در فصل با گفته شد و ذیقور هندی گویند در هیچ ترب
و ترات و برگ او گرم و تر و تخم او گرم و خشک صاحب زکام و تب را بد بود ترنج اترج است در الف گفته شد
تربز بطیخ هندی است در با گفته شد تربد و آن را در هندی نسوت گویند بکسر نون و ضم سین مهمله
و سکون واو و وقف تا مثنات فوقانی بهترین آن ابیض کثیر الشحم مصمغ بود و زرد و کج
و سیاه بد بود و قریب بطیخ سم و مداوای او بشیر تازه کنند و سفید را در ماکولات استعمال
توان نمود و آن گرم و خشک است در دوم و مسهل بلغم رقیق است و چون همراه زنجبیل مالیده
بلغم غلیظ نیز بیرون آرد و مهزل و مجفف بدن است و مکرب و معطش اصلاح او بروغن بادام کنند
و قشر و چوب باطن او مضرت سیح امعا پیدا کند باید که مقشر و مجوف نموده بکار دارند و قدر مستعمل
از شحم او در مطبوخات از چهار درم تا شش درم و در سفوفات و امثال از دو درم تا دو مثقال
و صاحب الفاظ گوید که در هندی تاکس برج نیز گویند مصلح او خراشیدن و بروغن بادام چرب کردن
پس کوفتن بدل او پوست توت یا نیم وزن حب القلقل و دانگ و نیم وزن غاریقون یا صبر
یا حنظل و گویند ترمس شربت از نیم درم تا یک درم و گویند از جرم او از یک درم تا دو درم و در مطبوخ
از سه درم تا پنج درم ترمس گرم است در اول و خشک است در دوم مره صفرا را براند و چون
با شکر خورند و بدان بطن را ضماد کنند حب القرع را بکشد و طبیخ او کلف و نمش و بهق را ببرد
و زنگ را صاف کند چون بدان بشویند و او را خاصیت عجیب است که چون مغز کنند و بعد در شیر نهند

درد گلو طلا کنند شکم براند و گویند با قلی مصری است و در هندی لوبیا خوانند مصلح او نمک و صعتر بود
بدل او برنج کابلی و شیخ ترکی بود گویند فوفل و نیز بود و وزن آن ترخون از جمله بقولات است گرم و
خشک است در دوم محلل ریاح و بلغم و مقوی معده و او بوی خوش دارد و مضغ او دهن را خوش کند
و عشا نیز از باز دارد و دندان را محکم کند ترنجبین و آن شبنم است که بر شجره حاج افتد و الحاج الحاج... شیره است
انگبین و الحالبته نیز و مثل شکر گهه و آن معتدل است و گویند سرد و تر است در اول ملین طبع
سعال و صدر را نافع بود و حرارت را بنشاند و تشنگی را ببرد و صفرا را ساکن کند تفاح و آن
سیب است و در رطوبت فضلی است و شیرین آن معتدل مایل به برودت و ترش آن مایل به
یبوست خلط او ردی است مورث حمیات عفونت بود و آن مقوی معده و قلب است و تریاق
اکثر زهرهای گرم است و آب برگ او نیز با زهر سموم حاره است و سیب ترش اکثر قبض است و قابض
منفخ است شکم را ببندد و از راه قوت معده درد دست شربت از شراب و بکوتینه مصلح او عسل و بعض
سوخل بهشته بنجه و آن از زهره و مراره نیز گویند جمیع مرارات گرم و خشک اند بحسب مراتب و از حوانات
مختلف اند مراره آدمی چون در چشم کشند روشنی بخشد مراره خطاف را از ابابیل گویند اگر در بینی
چکانند حافظ موی سیاه بود و بعضی گویند اگر موی سفید را نیز سیاه نماید مراره گاو چون با عسل با زهر
در قصب طلا کنند قوت دهد و چون در خانه مور چکان ریزند مور چکان بگریزند مراره بز چون با نمک است
داخل را در چشم نهند و مع آب ادرار بندد نافع بود و چون با فلفل با دارو بر روی طلا کنند و بعد در چشم کشند
ضعف بصر و غشاوت را سود مند بود چون در زر چوبه ریزند و در شیشه دارد کنانید و بر روی طلا کنند موثر
نزه را در جوانی اگر بدید آید نافع بود مراره زاغ و او را خاصیت عجیب است چون آب آرا در
جوانی در هر دو گوش چکانند موی سفید نشود و جالینوس در جوامع حکمت نیز چنین نوشته در فصل خا گفته
مراره پرستوک یعنی ابابیل و قسیکه بچه بدان لقمه بزند یک قطره اگر در بینی چکانند موی سفید سیاه شود
تمر هندی و آن را خرمای هندی نیز گویند و در هندی املی خوانند بفتح همزه و کسر آن نیز و اشمام میم
و سکون با موحده و کسر لام و سکون یا مثنات تحتانی تمره معروف و مشهور است در

و خشک است در دویم و گویند تر است در اول نقوع و طبیخ او مسهل صفرا است حرارت معده
و تشنگی را ببرد و محرورین را تقویت معده کند و حمیات صفراوی را سودمند بود و اکثار او نفخ
معده و جگر و طحال مصلح او نبات بهتر و ثقل با عصاب بد بود شاید که در خورند مگر در تیر کام
او رادع بود چون با شیره زنجبیل تر حدوث اورام بلغمی طلا کنند نافع بود تمصاح
نهنگ است و در همین معنی لغت دیگر تساح به سین مهمله نیز آمده و آنرا در هندی مگرمچه گویند
بفتح میم و کاف فارسی و سکون را مهمله و فتح میم و جیم فارسی شده و اشمام های هوز
نوالست در دویم و مالیدن پیه او نقرس و تشنج را نافع بود و اعصاب را قوت دهد و نعوظ تمام آرد و دندان
او را چون بر طفل بندند نترسد تمر و خطائی سرد خشک است در اول و گویند معتدل است
مائل بگرمی محلل مواد منضج قوی و رادع و مسکن اوجاع است چون او را بر اورام و اوجاع طلا
نمایند نفع کلی بخشد و او را در تسکین وجع خاصیت قوی است بلا تخدیر و وی دوای بیمار است
اگر حیلی نباشد به از دوا این مسکن نیست اما کمیاب تر است و بعضی اهل لغت گویند که نطاء طی
است نه بتای منقوط فوقانی توردی و آن سه نوع است گرم و تر در اول و گویند در دویم
باه است مسمن مقوی و اگر کرده را قوت دهد و فربهی آرد و هر سه نوع بدل یکدیگر اند و بدل […]
و بدل در السنة العصافیر است توت و انرا انواع بسیار است اما سپید دانه و زرد معتدل […]
الغذا و ملین است و مضر معده مصلح او رب است و توت سیاه شامی دراز و شاه توت […]
سرد و تر است و قابض مانع انصباب مواد است بسوی اعضا خصوصا خام و آن حکم سماق دارد
در افعال و جمیع انواع آن مشتهی و مدر آمد و سریع الانحدار است و بطی الانحدار از امعا خوردن
آن و غرغره برب آن اورام حلق و ذبحه خناق را نافع بود توتیا و انرا سنگ بصری نیز گویند
خشک است در سیوم چون در آب باران سلیمین سحق نموده بقدر قیراطی در چشم کشند ضعف بصر
و دمعه و حکه را دافع بود و چون او را بعد از حرق سحق نموده بقدر قیراطی همراه دیگر مقویات معده
خورند شکم به بندد و زرب معده و زلق امعا را نفع بخشد و چون در مراهم داخل کنند اندمال قرحه

تمصاح — نهنگ
تمر و خطائی — دوائی ساخته از خطا
توردی
توت — شهتوت
توتیا

و التصاق جراحت نماید توتیا و اخضر و انرا در فارسی توتیا سبز گویند و در هندی نیلا تهوتهه نیز خوانند
بکسر نون و سکون یای مثنات تحتانی و فتح لام با الف زده و ضم تای مثنات فوقانی و اشمام
های هوز و سکون واو و فتح تای مثنات فوقانی و اشمام های هوز و الف ساکن گرم و خشک است
در سیوم مقیی و مفرح است چون وزن یک حبه خورند قی فوری آرد و چون در مراهم کنند گوشت زاید را بخورد
و چون او را در بادیان نهند داخل سنونات نمایند اکله لثه را سودمند بود و اوجاع اسنان را ساکن کند
و استحکام آن نماید تین و آن انجیر است در فصل الف گفته شد فصل چهارم از باب دویم مقاله
پنجم از فن اول است در دواها که حرف اول آنها ثا باشد ثعلب و انرا در فارسی روباه
و در هندی لومری خوانند بضم لام و سکون واو و اشمام نون و وقف باء موحده و کسر را مهمله و
سکون واو یا مثنات تحتانی گرم و تر است در دویم چون تمام او را بجوشانند و در آن نشینند
نقرس و مفاصل را سود دارد و چون در روغن زیت بزنند و بدندان […] کنند همین عمل کند و
شحم او نیز چنین مغز او اگر به او را خشک نموده و سوده وزن دو درم همراه عسل یا همراه شراب خورانند
ربو و ضیق النفس را نافع بود و چون سر او را بر […] بندند خواب نیاید و چون زهره او به بویند
خواب بسیار آید و اگر آب او در چشم کشند از درد چشم ایمن مانند و چون دندان او را بر طفل
بندند در خواب نترسد ثلج برف است در فصل با گفته شد ثمر الیبوع و آن اهیل است در فصل الف
گفته شد ثمرة الطرفا و آن گزمازج است و در فارسی گزمازک خوانند و در هندی مائین گویند بفتح
میم و الف ساکن و کسر همزه و سکون یای مثنات تحتانی و اشمام نون سرد و خشک است در دویم
و گویند در آخر اول شکم به بندد و چون بر فروج مقعد پاشند نافع بود و چون در طبیخ او نشینند سیلان
رطوبت جسم را باز دارد و نطول جسم را سودمند بود و بدل او قشر رمان و اقماع رمان
است ثمرة الاله و آن میوه هندی است در جبال شام و یمن نیز بهم میرسد و او را در هندی
بهالسه خوانند بفتح با و فارسی و اشمام های هوز و الف ساکن و وقف لام و فتح سین مهمله بهای
هوز زده سرد و تر است در دویم و گویند خشک است در اول مطفی حرارت و مسکن صفرا و مقوی

توتیا اخضر — نیلا تهوتهه
تین — انجیر است
ثعلب — روباه و لومری هندی
ثلج — برف
ثمر الیبوع — مائین
ثمرة الطرفا — جهاؤ
ثمرة الاله — بهالسه

کبد و مدر بول است و منفعت آنچه همه ترشیها دارند در وی است و مضرت آنچه در ترشیها است
این نیز دارد ثوم و انرا در فارسی سیر گویند و در هندی لهسن خوانند بفتح لام و سکون های هوز
و فتح سین مهمله به نون زده گرم و خشک است در سیوم خوردن آن بادها و غلیظ و بلغم و نفخ
را تحلیل دهد و ربو و سعال بارد و وجع صدر بلغمی را سودمند بود و اخراج علق و دیدان نماید و
ادرار طمث کند و حبابی را دفع بچه را بیاندازد و تغییر میاه را نفع تمام بخشد و بوی دهن را زایل کند
و مالیدن آن مقرح جلد است و چون با عسل بر بهق طلا کنند دافع بهق بود و وی دماغ
و چشم را مضر است اکثار او ضعف بصر و صداع پیدا کرد اند جاروب الدماغ اسطوخودوس
است در فصل الف گفته شد جای بجیم فارسی گرم و تر است در اول و گویند خشک است در اول
مقوی معده است و هاضم طعام و چون طبیخ او بعد از طعام استعمال نمایند در انحدار سرعت کند
و آروغ ترش را دفع سازد و او را همراه دارچینی و بادیان خطائی و قاقله صغار استعمال نمایند
جاورس گویند سور بکاورس است و بعضی گویند جوار است سرد و خشک بود در سیوم عسر الهضم
و ردی الکیموس و قلیل الغذا است خوردن آن مضر بود بر دماغ و خلط لزاوی پیدا کند و چون
سر ابدان تکمید کنند در اسر گرمی آن به دماغ رسد نزله و زکام و هوا زدگی را نافع بود جبن
و آن پنیر تازه است تازه آن سرد و تر است بدن را فربه سازد و عتیق مملح گرم و خشک است
بدن را لاغر گرداند و اشتهای طعام آرد و بواسطه کثرت ملاحت […] و نیز مطلق غلیظ
و بطی الانحدار و عسر الهضم و ردی الکیموس خلط لزاوی پیدا کند و اکثار آن مولد حصاه گرده
و مثانه […] و مورث امراض بود […] مثل جرب و کلف و جذام جدوار و آنرا […] نیز
نیز گویند و در هندی نربسی خوانند بکسر نون و سکون را مهمله و کسر با موحده و سین مهمله
مکسور به مثنات تحتانی زده بهترین آن عقربی بنفش است ثقیل الوزن و آن فادزهر اکثر سموم گرم
حیوان بعد از قی همراه شراب […] سم […] را نافع بود و او گرم و خشک است در دویم خواص
بسیار دارد و مقوی ارواح و محدث نشاط و دافع اوجاع و مفتح سدد و مشد اعصاب و مقوی قوت

ثوم — لهسن
جاروب الدماغ
جای
جاورس — جوار
جبن — پنیر
جدوار — نربسی است

و معده و اعضا رئیسه خوردن او حرارت غریزی را نافع بود بر او فزاید و طبیعت را بر دفع مواد
ابدان مدد نماید و دل را فرحت بخشد و معده را قوت دهد و رنگ را سرخ کند و دندان را
محکم نماید و حافظه را زیاده کند و حواس را نیرو بخشد و طاعون را نافع بود و خفقان بلغمی را
دفع گرداند و دست و پا را قوت بخشد و اوجاع مفاصل را ببرد و طلا کردن او محلل اورام
بلغمی و […] بود و اورام زهردار را دفع سازد و نیش مار و کژدم و زنبور را سودمند بود و اوجاع
تسکین دهد جراد ملخ است در فصل میم گفته شود جرجیر و او را کیکج و گندنا نیز گویند و در هندی تارا
میرا خوانند بفتح تای مثنات فوقانی و الف ساکن و سکون را مهمله با الف زده گرم و خشک است
در دویم و گویند تر است در اول باه […] و مرطوبین را تسخین بدن نماید و باه و معده را قوت
دهد و روغن او جرب را نافع بود و […] ضماد اجزر و انرا در فارسی گزر گویند و در هندی گاجر خوانند
بفتح کاف فارسی و الف ساکن و جیم مفتوح براء مهمله زده گرم و تر است در دویم ثقیل و عسر الهضم
و نفاخ بطن و مهیج باه است خوردن او خام و پخته منی […] آید و فربه سازد و رنگ را سرخ گرداند
و وی مضر بود […] مصلح عسل […] او مضر مدر است […] بزورات در فصل با گفته شد جعده
گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم ادرار بول و حیض کند و سده بگشاید و یرقان الکبد
و استسقا را نافع بود و کرم شکم را بکشد و بیرون آرد و چون در غرغره استعمال نمایند خناق را
سودمند بود مضر است معده و دماغ اصلاح او مصطکی نمایند و گویند مصلح وی صندل است و […]
الفاظ گویند […] کبیر را اغبر بند و صغیر را کل آز خوانند […] و گویند نوعی از او در مصر است
بهترین آن شامی صغیر تازه […] شربت یکدرم مصلح وی […] با کزبره و بدل او در اخراج دود و […]
حیض پوست چوب انار تر یا فودنج جبلی یا […] جزوات […] لبن حامض گویند در فصل لام گفته
لبن گفته شود جلغوزه حب الصنوبر نیز گویند در فصل حا گفته شود جلنار در فارسی گلنار گویند و آن گل
رمان است در فصل الف گفته شد جمد در فارسی یخ گویند در فصل یا گفته شود جند بیدستر
و آن خصیه سگ آبی است گرم و خشک است در دویم و گویند در اول سیوم بهترین وی مشک فام بود

جراد
جرجیر — تارا میرا است
جزر — هندی گاجر
جعده
جزوات
جلغوزه
جلنار — گل انار است
جمد — برف است
جند بیدستر — خصیه سگ آبی

حاکمو [illegible]

وآنچه سیاه بود بهتر بود محلل و مفتح و جالی و مقوی قلب است خوردن آن [illegible] صاحب
امراض اعصاب را نافع بود و خفقان بلغمی و ربو و ضیق النفس را سودمند بود و بوئیدن او سده
دماغ بکشاید و مالیدن او فالج و رعشه و خدر را نافع بود و طلا کردن او اورام صلب را تحلیل دهد
و صداع بارد را دفع سازد و احتمال او حیض براند و بچه مرده بیندازد و چون در چشم کشند جلای تمام
بخشد و مصلح [illegible] سودمند بود خطبیا نادومی گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم مفتح
سدد و مدر و محلل بلغم است [illegible] در تریاقات استعمال کنند دافع ضرر سموم بود مصلح [illegible]
کون بارد بود بدل [illegible] وزن اسارون و نیم وزن [illegible] پوست بیخ کبر بازراوند مدحرج
شربتش نیم مثقال چوب چینی بجیم فارسی و آن بیخ شجره ایست که از جزایر چین بر آرند و خواص آن
متقدمین ذکر نکرده اند و از عصر حکیم عماد الدین رواج یافته [illegible] به تجربه این را بیان نموده
گرم است در دویم و معتدل در رطوبت و یبوست و گویند مایل است به یبوست ممد طبیعت و مقوی
[illegible] است در اکثر جمیع امراض نافع بود بجهت رفع ناتوانی مزمنه خصوصا [illegible] امراض بلغمی و سوداوی
بغایت سودمند است مثل فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و جذام و آتشک و چون اصحاب [illegible]
هر سال در سرما بخورد لازم کنند از ناتوانی محفوظ مانند و بهترین طریق استعمال چوب چینی آنست
که بمقدار قوت از توله تا دو توله تراشیده در شش من آب سرد [illegible] بجوشانند چون بیکمن آید
صاف نموده مثل قهوه خورند و همین قدر وقت شام و اگر تمام آب نخورده نشود در طعام داخل نموده بپزند
و از آب سرد و باد و حرکت و اعراض نفسانی و جماع و اشیاء مالح و حامض و از جمیع نباتات و بقول و
فواکه احتراز نمایند و بر قلایا و کباب و برنج و نان که جمله کثیر الدسم و بی نمک باشند با شیرینی و دیگر
اقتصار کنند تا چهل روز و هفت روز دیگر بعد از ترک چوب چینی نیز پرهیز نمایند [illegible]
گذارند چون چهل روز دیگر بگذرد [illegible] را استعمال نیز روا باشد اصحی و مریض را بعد از رفع
چوب چینی شش ماه پرهیز اولی است و اگر در تدبیر غلطی افتد و ضرر رسد علاجش باز همان چوب
چینی است و گویند [illegible] نفع بود و بعضی گفته اند [illegible] از قدر مستعمل مذکور

خطبیا نادومی
[illegible]

چوب چینی

89

چوب چینی تا آفتاب [illegible] صبح و شام [illegible] بمقدار مذکور بخورند و آنچه باقی ماند در جمیع کارها و اکل و شرب
بجای آب بکار دارند و اگر حفظ [illegible] در نیابند چوب چینی تراشیده بمقدار حاجت هر روز
همراه آب تازه یا همراه نبات بخورند و پرهیز طعام و شراب و جماع نمایند و بس و این را چوب چینی
کشاده گویند و اگر از گرمی ترسند در معجون عماد الدین استعمال نمایند زنگ رخ را [illegible] و اعضا
را قوت دهد و باه را بر انگیزد جوز و آن چار مغز است در هندی اخروت گویند بفتح همزه و سکون
خاء منقوطه و ضم راء مهمله و سکون واو و وقف تا هندی گرم است در دویم و خشک است در اول
و گویند تر است عسر الهضم و مضر معده است خوردن آن [illegible] و ثقل زبان پیدا کند و صداع آورد و مصلح او
عسل باشد [illegible] همراه عسل مقوی باه [illegible] بود و اصحاب [illegible] اورام حلق و حنجره
و خناق را نافع بود [illegible] غرغره کنند جوز هندی و آن نارجیل است در فارسی نارگیل گویند و در
نارجیل خوانند بفتح نون و سکون الف و وقف راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون لام [illegible]
او را در هندی [illegible] خوانند بضم کاف و اشمام ها و سکون واو و وقف یاء فارسی و فتح راء مهمله [illegible]
زده گرم است در دویم و تر در اول باه را بر انگیزد و مضر بود بمعده مصلح او عسل باشد جوز الطیب
در فارسی جوز بویا خوانند و در هندی جایپهل گویند بفتح جیم و الف ساکن و وقف یاء و اشمام همزه و فتح یاء
فارسی و اشمام هاء هوز و سکون لام گرم [illegible] خشک در دویم مقوی جنین و نافع [illegible] است
و دافع بخر [illegible] است معده و جگر و کمر را قوت دهد و سده طحال را بکشاید و در [illegible] صالح
است شکم را ببندد و ریگ گرده و مثانه را پاک سازد و او مصدع و مجفف دماغ است اصلاح او
بگلاب و شیرینی کنند و بدل او بسباسه است جوز القی و او را در هندی مین پهل گویند بفتح میم و سکون
یاء مثناة تحتانیه و وقف نون و فتح یاء فارسی و اشمام هاء هوز و سکون لام گرم و خشک است
در سیوم چون بر ورم اصل ضماد کنند پخته ماده نماید و ورم بلغمی را نافع بود و چون بنوشند [illegible]
همراه نمک یا همراه روغن جوز هندی بلغم لزج آرد و سینه را از اخلاط بلغمی پاک سازد
جوز ماثل و آن ماتوره است در هندی دهتوره خوانند بفتح دال و خفا هاء و ضم تاء مثناة

جوز
اخروت است

جوز هندی
نارجیل است

جوز الطیب
جوز بویا است

جوز القی
مین پهل است

جوز ماثل
دهتوره است

فوقانیه و سکون واو و فتح راء مهمله و خفا هاء سرد و خشک است در سیوم و گویند در اول چهارم مخدر
و منوم است دردها را تسکین دهد و در امراض کثیر الحرارت استعمال نمایند و مضر است بدماغ
بلک دو درم از او کشنده بود مداوا او بقی کنند و بعد از قی شیر تازه یا انار ترش دهند
و روغن مجموع او بالخاصیت وجع المفاصل را تسکین دهد و فالج را سودمند بود و روغن تخم او
چون بکف دست و پا و عانه مالند ممسک منی بود و او سه نوع باشد سیاه و سرخ و سفید اما
سیاه او از همه در عمل قوی تر است و صاحب الفاظ گوید که در فارسی کور گیاه گویند شربت [illegible]
مصلح او قطن بود فصل ششم از باب دویم مقاله چهارم از فن اول است در دواها در حرف اول
انها حا باشد حاشا گرم و خشک است در دویم مدر و ملین است چون در مطبوخات بکار دارند
نفع بلغم نماید و در ایارجات بر اسهال اعانت دهد و ماده را رقیق کند و صاحب الفاظ گوید که نوع
از پودینه کوهی و گویند برگ سپندان دشتی است مفتح ملطف محلل مقطع منضج شربتش دو درم مصلح وی
نعناع با طباشیر بدل یکنیم وزن صعتر جبلی یا یکنیم وزن افتیمون یا پودنه حافر الحمار و الفرس
بدل یکدیگراند چون دود کنند هوام و پشه بگریزند و چون زنان بدان تبخر کنند و بر زیر نشینند
طمث بکشاید و تسهیل ولادت کند و مشیمه و جنین میت را از شکم بر آرد و چون رماد او را با روغن
زیت طلا کنند بر انبات شعر ممد بود و روغن او را چون در شیشه کشیده [illegible] قضیب طلا سازند انعاظ
قضیب را قوت دهد و در فارسی سم خر و اسپ گویند اما چون سم خر و گور خر و اسپ را
بسوزند و نیم درم هر صباح مصروع دهند نافع بود و چون با زیت بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر
از سم راست خر نگین سازند و مصروع با خود دارد صرع زایل شود حب السمنه گرم و تر است
در اول مسمن و مقوی باه است و در فارسی نقل خواجه و در هندی چرونجی گویند بکسر جیم فارسی
و فتح راء مهمله و سکون واو و اشمام نون و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه بهترین آن آنچه
از بلاد [illegible] باشد شربتش یک مثقال و گویند از خشک او ده درم مصلح وی قند و پسته بود و بدل
نیم وزن آن مویز سیاه و نیم وزن آن مغز بادام و نیم وزن کنجد مقشر با حب المحلب حب الغار گرم و خشک است

حاشا
پودینه کوهی است

حافر الحمار و الفرس
سم خر و اسپ است

حب السمنه
چرونجی است

[illegible]

حب الغار

90

در دویم و گویند گرم است در سیوم مفتح و مدر است حیض و بول براند و با سموم مقاومت نماید
و جنین را بکشاید و طلا کردن او اوجاع بارده بلغمی را سودمند بود و بدل آن حب المحلب حب الرشاد
در فارسی تخم تره گویند و در هندی هالون خوانند بفتح هاء هوز و الف ساکن و ضم لام
و سکون واو و اشمام نون [illegible] او شکم ببندد و زحیر بلغمی را نافع بود و چون با شیر بخورند
قوت باه را انگیزد و درد اعصاب را تسکین دهد و چون [illegible] ضربه و سقطه طلا نمایند نافع بود
لیکن مقرح جلد است مصلح او روغن کنجد است باید که اول عضو را بروغن چرب کنند [illegible]
طلا سازند حب البان پسته است در عربی فستق گویند در فصل فا گفته شود حب الخروع [illegible]
است در باب گفته شد لیکن او را خاصیت عجیب است چه هر روز نوروز ناشتا هر قدر تخم [illegible]
فرو برند بعدد دانه ها چندان سال چشم درد نکند حب الرمان انار دانه است بموقع انار در فصل
انار گفته شد حب الآس در فارسی تخم مورد سرد و خشک است در دویم معده را قوت دهد و شکم
ببندد و شربت او سعال را نافع بود و چون [illegible] بر بدن بمالند حبس عرق نماید و طلا کردن آن
مقوی اعضا است حب النیل و او را در هندی [illegible] خوانند بکسر میم و سکون راء مهمله و فتح
جیم فارسی با الف زده و کسر همزه و سکون یاء مثناة تحتانیه و او تخم است [illegible]
عشق پیچه [illegible] گرم و خشک است در [illegible] خوردن او اسهال بلغم و سودا و صفرا کند حب القرع
بکشد و بهق و برص را سودمند بود لیکن مکرب و مغثی است [illegible] استعمال نمایند و در پوست او
خاصیت سمی است باید که [illegible] او را در پارچه [illegible] بگذارند تا [illegible] قشر پاک شود و قدر مستعمل
دو درم بود بدل او مثل او ترید و ربع آن قنبیل و دو وزن آن مویز منقی باشد و صاحب الفاظ
گوید که در هندی تخم [illegible] گویند بهترین آن تازه [illegible] بود شربت از نیم درم تا یکدرم و
در مطبوخ تا هفت درم مصلح [illegible] روغن [illegible] یا هلیله و گویند در بدل سقمونیا باشد [illegible]
و در نفع بود [illegible] نیم وزن [illegible] حنظل و دانگ وزن آن [illegible] حب البلسان گرم و خشک است
در دویم بلغم و سودا را دفع کند و سرفه و ورم ریه را نافع بود و صاحب الفاظ گوید [illegible]

حب الرشاد
هالون است

[illegible]

حب البان

حب الخروع
[illegible]

حب الرمان

حب الآس
[illegible]

حب النیل
[illegible]

حب البلسان

کبود و مجلی او و شاخ [illegible] شربت دو درم و مصلح کتیرا و بدل او حب البلسان و یک نیم وزن
سلیخه و ده یک آن بلسان حب الکاکنج وانرا عروسک در پرده گویند سرد و خشک است
در اول و گویند گرم در دوم سنگ گرده و مثانه را بریزاند و حرقة البول و عسر البول را نافع
حب الخضرا گرم و تر است در اول و گویند خشک است ملین و مفتح و منضج و مدر است
قوت باه برانگیزد و چون در مراهم کنند نضج ماده نماید بهترین آن بزرگ سبز و تازه بود
مصلح او کتیرا باشد و بدل او مغز پسته و مغز بادام مغز حب الاسود شونیز است در فصل شین
گفته شود حب النیران و آن تخم نیران است و در هندی سهجنه گویند بضم سین مهمله و
فتح هاء هوز و اشمام نون و سکون جیم و فتح نون و اخفاء ها گرم و خشک است در سوم خوردن
آن تخم و کل او دفع ریاح و تحلیل بلغم نماید و برگ او را چون گرم کنند بر وجع بندند [illegible]
و چون [illegible] بر ضربه و سقطه ضماد کنند نافع بود لیکن مقرح باید در اول روغن گاو بر موضع مالند
تا حافظ قرحه شود حب القرطم و او را قرطم نیز خوانند تخم عصفر است و در هندی کر گویند بفتح
کاف و تشدید را مهمله مغز او گرم و تر است در دوم و گویند در اول و بهترین ملینات است
مر اصحاب قابض الطبیعت را حب القطن تخم پنبه است و پنبه دانه نیز گویند و در هندی بنوله خوانند
بکسر باء موحده و فتح نون و سکون واو و فتح لام و اخفاء ها گرم و تر است در دوم مغز او
را بخورند باه برانگیزد و چون با عسل و روغن [illegible] قضیب طلا کنند استرخا را نافع بود حب
السفرجل و آن تخم بهی است و او را بهدانه نیز گویند سرد و تر است در دوم لعاب او و رب او
سرفه گرم و تب صفراوی را نافع بود و لعاب [illegible] مضعف معده است مصلح او نبات
بود و آن قابض است شکم به بندد و حابس خون و مقوی قلب و معده و مفرح است بهترین آن
بزرگ [illegible] شربتی دو درم از آب او و مصلح [illegible] عسل بود و بدل او کندر حب القلقل در هندی
کوار جبینه گویند بضم کاف فارسی و فتح واو با الف زده و وقف راء مهمله و فتح جیم فارسی
و کسر باء موحده و سکون یاء مثنات تحتانیه مجهول و فتح نون و اخفاء ها گرم و تر است در دوم

مغز او قوت باه برانگیزد و بدل او بهمن سفید شربت دو درم مصلح عسل یا قند بدل نبات و حب
الصنوبر [illegible] بقدر چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار و نیم وزن ابهل و گویند نارجیل
حب الزلم گرم است در دوم و تر در اول مسمن و مقوی باه است منی زیاده کند و صاحب الفاظ گوید
در عرب تخم کنگر است شربت دو درم مصلح او شکر است و بدل خشخاش و نارجیل و شقاقل است
حب الصنوبر وانرا در فارسی چلغوزه گویند گرم و تر است در اول مسمن و مقوی باه است منی زیاده
کند و سعال یابس را نافع بود اما عسر الهضم است مضر بود بمعده مصلح او نبات است جاوی و در فارسی
[illegible] گویند گوشت او گرم و خشک است دیر هضم قولنج آرد بود و دل او چون در کتان بسته
بر صاحب سبات آویزند دفع کند و در سنگدان او [illegible] اگر آن سنگ بر صاحب رعاف بندند
رعاف باز دارد و مادام بر او بسته باشد حجر مقناطیس و آن سنگ آهن ربا است چون او را در دست
چپ عورت بندند تسهیل ولادت نماید و چون سوده [illegible] بخورند [illegible] مسهل گردد و زن [illegible]
بر آورد از شکم بیرون آورد و چون با موم یکجا ساخته بر زخم بندند ریزه آهن از زخم بیرون آید
حجر الیهود و آن سنگ سفید است بقدر بادام [illegible] بسیار بهترین [illegible] سرد و خشک است
عسر البول و سنگ مثانه و گرده را بشکند و بیرون آرد و شربت [illegible] مصلح سکنجبین [illegible] بدل حجر
[illegible] بود حجر لاجورد و حجر ارمنی هر دو بدل یکدیگر اند سرد و خشک اند مغسول هر دو مسهل
باشند [illegible] غیر مغسول استعمال نمایند [illegible] است حجر الیشب در فارسی سنگ یشم
گویند سرد و خشک است در دوم مقوی قلب و معده بود [illegible] حجر راسخ نام مشهور او سنگ
راسخ است در فصل سین گفته شود حدید و آن آهن است سرد و خشک است در دوم [illegible]
او گرم و خشک است در دوم مقوی معده و اعضاء [illegible] بلغم [illegible] اعضا را قوت دهد
و آب آهن تاب و شیر آهن تاب از اطفاء آن به نصف رسیده [illegible] مقوی معده است
ذرب [illegible] باشد حرباء بوقلمون است در فصل با گفته شد حرف ابیض سپیدان است
در فصل سین گفته شود حرمل و آن اسپند است در فصل الف گفته شد شربت نیم مثقال مصلح

لعوق ربوب [illegible] بدل تخم سداب یا [illegible] با تخم ترب و فوتنج بود خرنوب و انرا در فارسی [illegible]
گویند و در هندی کهو کهر خوانند بضم کاف فارسی و سکون واو و وقف [illegible] اشمام ها هوز
و ضم را مهمله به واو زده سرد و خشک است در دوم و گویند تر است در اول مقوی باه و مدر است
اجزاء منی فاسد را اخراج [illegible] و حرقة البول و قرحه قضیب را نافع بود و بول و حیض براند حرض
و انرا در فارسی فیل زهره گویند و در هندی ریوت خوانند بفتح را مهمله و سین مهمله و سکون
واو و وقف تاء مثنات فوقانی و آن معتدل است در حرارت و برودت و یابس است
در اول شکم به بندد و تشنه [illegible] کلف و داخس را سود مند بود و بواسیر و نزف الدم
نفع تمام دهد و اورام رخوه را تحلیل کند و در مدر را نافع بود و جلاء [illegible] و مو را استحکام بخشد
نمله و قروح خبیثه را سود مند بود و یرقان اسود و طحال را نافع بود حلبه در فارسی شملیت گویند و در هندی
میتهی گویند بکسر میم و سکون یاء مثنات تحتانی مجهول و کسر تاء مثنات فوقانی و اشمام ها و سکون
یاء مثنات تحتانی گرم است در دوم و خشک در اول [illegible] از بقولات حاره است در شملیت
گفته شود [illegible] اورام [illegible] طلا سازند تحلیل دهد و مطبوخ او همراه عسل سینه را
ملایم نماید و اخراج ماده غلیظ کند و باه برانگیزد [illegible] و صلابت و انضمام [illegible]
[illegible] ادرار حیض و اخراج جنین [illegible] نماید [illegible] آن [illegible]
[illegible] دو درم [illegible] بدل [illegible]
حلتیت و انرا در فارسی انگوزه گویند و در هندی هینگ خوانند بکسر هاء هوز و اشمام نون و
سکون یاء مثنات تحتانیه و وقف کاف فارسی صمغ مشهور است [illegible]
افیون گویند گرم و خشک است در دوم باه برانگیزد و ادرار حیض و اخراج جنین کند [illegible]
و تب ربع را سود دارد و صاحب الفاظ گوید ملطف ملین منتن [illegible] بهترین آن [illegible]
شربت نیم مثقال مصلح [illegible] بدل او [illegible]
یا جاوشیر و سکبینج حل بضم حاء حطی کنجد است گرم و تر است در دوم سرفه را نافع بود و باه برانگیزد

[illegible] است بول و حیض براند و اخراج جنین کند و روغن او را چون [illegible]
[illegible] اعصاب را نرم کند و فربه نماید و چون بر زخم [illegible] اثبات لحم کند حمام کبوتر است
گرم و خشک بود در دوم و اخف از ماکیان است و مولد صالح دم و اصلاح حرارت او بکشنیز
و کشنیز تر کند [illegible] همراه دیگر ادویه ضماد کنند حمص
حمص نخود است گرم و خشک است در اول و آن سیاه و سفید و سرخ [illegible]
[illegible]
[illegible] باه برانگیزد و منی بیفزاید [illegible] صوت [illegible]
و یرقان را نافع بود و سنگ گرده و مثانه [illegible] بول و حیض و اخراج جنین و تسهیل ولادت
نماید و چون [illegible] همراه گوشت سازند و بخورند ماده را نضج دهد [illegible]
آن سفید [illegible] حماض سرد و خشک است در دوم
تخم او را بذر حماض گویند و در هندی [illegible] خوانند بکسر [illegible] و سکون یاء مثنات تحتانی
و وقف جیم و فتح باء موحده و سکون نون و وقف دال مهمله و گویند خشک است در اول
و در قبض صالح است شکم به بندد و اسهال [illegible] باز دارد و صداع و تب صفراوی را نافع
[illegible]
کثرت احتلام را نافع بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حنا در هندی مهندی گویند
بکسر میم و سکون ها هوز و اشمام نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثنات تحتانی سرد
و خشک است در دوم و گویند گرم است در نصف اول محلل [illegible] و مفتح است [illegible]
عروق [illegible] بندد و حیض براند و روغن او وجع اعصاب و فالج [illegible]



پس از آن طلا کنند و تو بار این روغن طلا نمایند و برای تفرج و بردار الثعلب بر خیلی کمند
نافع است همراه چند بسیار بر سر طلا کنند سکته و صداع بلغمی را سود مند است و روغن او را چون
در گوش چکانند اوجاع بارده را دفع سازد و چون او را همراه دوغ یا همراه آب کامه خورند
قبض بکشاید و اشتها باز دهد و بر هضم اعانت نماید و دیدان شکم و امعا را اخراج کند
خارج نماید و قدر مستعمل از وی از درم تا سه درم و شربت او در هندی رائی خوانند بفتح را و الف
والف ساکن و کسر همزه بیاء مثناة تحتانی خراطین سرطان است در فصل سین گفته شد
خراطین در هندی کینچوه گویند بکسر کاف و سکون یاء مثناة تحتانی و اشمام نون و ضم جیم فارسی
و فتح واو و او اخفا را کرم و تر است در دوم چون او را در روغن کنجد بریان کنند چند آنکه
سوخته شود پس روغن صاف کنند چند کاه بر عضب طلا سازند قوت اعصاب دهد و فربهی آرد
و سخت سازد و ملحم است شربت از وی حبه تا دو درم مصلح روغن بادام با زیت مانند
خردس برنج است در فصل دال گفته شد خرزهره وانرا در عربی دفلی گویند
و در هندی کنیر خوانند بفتح کاف و کسر نون بیاء مثناة تحتانی مجهول زده و وقف را مهمله
و آن دو نوع است سفید و سرخ اما سفید در عمل قوی تر است بقول شاپور هندی و بقول دیگر برات
بر عکس این و هر دو نوع آن گرم و خشک است در سیوم چون برگ او را با برادر آرام بلغم ضماد
کنند تحلیل ورم نماید و روغن او را چون بر جرب بمالند نفع تمام بخشد و او از جمله سموم است علاج
او بقی و شیر گرم و مالیدن مسکه نمایند و تریاق اربعه بکار دارند و مفصل در سیماب گفته شد
خرما سرد و خشک است در دوم شکم به بندد و چون با شیر و شکر نخجیر بخورند رنگ نیکو گرداند
و باه برانگیزد و بدن را فربه سازد اما سینه و شش را بد بود بواسطه آنکه بطئ الهضم و مورث
سدد است مصلح او زنجبیل و عسل بود خس و آن کاهو است رطب او سرد و تر است و او از جمله
ادوات جمله بقولات است نهاد کرم را بهبود دهد و معده را موافق بود و یابس او سرد و خشک
است و از یابس چو تخم او را استعمال کنند که اثر او بزر الخس گویند در فصل بالجای زور است

هر یک یک جزو اسغول و حب الرشاد هر یک دو جزو جهار ردو دار اوال را سوده و اسغول
و حب الرشاد را درست نگاه داشته یکجا سازند قدر مستعمل چهار درم سفوف جالبی
کثرت احتلام و جریان منی را سود دارد صفت آن بذر البنج ابیض خشخاش ابیض
از هر یک دو جزو جوز بوا تخم قاقله کبار و دارچینی از هر یک یک جزو قدر مستعمل از درم
تا مثقال سفوف دیگر که برای این امر نافع است صفت آن صمغ رمانی
نخود بریان شکر سفید هر سه مساوی سوده سفوف سازند و یکدرم استعمال نمایند غذا
نان نخود با نمک با روغن سفوف دیگر چون سنگ دوزن متواتر خورند منی فاسد را
دفع سازد و حرقة البول را نافع بود صفت آن ریوند کمثقال تخم ریحان کمثقال سوده
سفوف سازند جمله بکوزن بود با آب صرف یا نقوع خشک سفوف مهزل بدن را
لاغر کند صفت آن انیسون تخم جرجیر هر یک چهار جزو سداب و فودنه جبلی و کمون
کرمانی و لک مغسول از هر یک یک جزو بوره ارمنی ربع جمیع ادویه سوده سفوف
سازند قدر مستعمل از مثقال تا دو درم به درم گلقند مع از دوم ریاضت و قلت آب
سفوف عجیب الفواید دندان را محکم کند و درد آن ساکن گرداند و لثه دامیه را سود مند
باشد و ماده نازله را از آن طرف باز دارد صفت آن سورنجان مصری دو جزو
گلسرخ و زر ورد و گشنیز و شب یمانی محرق و شاخ گوزن سوخته و بلیله زرد
و فوفل و مصطکی و شیح هندی و عفص و زاج هر یک یک جزو افیون و توتیا و سنبر
محرق و بذر البنج ابیض هر یک نیم جزو همه را باریک سوده سفوف سازند و بعضی
شیطرج و زراوند و زنجبیل و سعد و کهربا و دارچینی از هر یک یک جزو افزایند مایل
بکرمی تجرد سفوف دیگر دندان متحرک را محکم نماید صفت آن شب یمانی محرق
جهار جزو بوره ارمنی و نمک سنگ و نمک هندی سوخته هر یک دو جزو صدف
سوخته و توتیا و اخضر سوخته از هر یک یک جزو سفوف سازند و هر شب بر دندان مالند

سنونی که درد دندان بارد را نافع بود صفت ان شیطرج و قصب الذریره مساوی سوده سنون سازند و بر شب استعمال کنند و از برودت احتراز نمایند سنونی که بیخ دندان محکم کند و خون باز دارد و لثه دامیه را سودمند باشد و اوجاع کرم دندان را ساکن کند صفت آن عدس مقشر و کندر و جلنار و شاخ گوزن سوخته و عفص و اقاقیا و ورد و هلیله زرد و شب یمانی جمله ادویه مساوی سوده سنون سازند سنونی که برای اکثر امراض دندان نافع بود صفت آن قسط تلخ و شیح هندی سعد برابی و فلفل و دار فلفل از هر یک یکجزو دو جزو توتیا سبز بریان و زنجبیل و پوست بادام سوخته و فوفل سوخته و قرنفل و مصطکی از هر یک یکجزو با ریگ سوده سنون سازند سنونی دیگر برای وجع دندان که با سقط و ورم بلغمی و لثه بود موافق بیشتر صفت آن فلفل و نوشادر و شب یمانی و توتیا سبز محرق مساوی سوده سنون سازند کحل الجواهر بارد حفظ صحت عینین نماید و دمعه و حمره چشم و ضعف بصر را نافع باشد صفت ان خسته هلیله زرد سوخته سیح جز فلفل دو جز مروارید ناسفته صدف سوخته توتیا و سرمه اصفهانی و ... سوخته هر یک یکجز همه را در آب غوره چهار پاس متصل بسایند و نگاه دارند وقت حاجت بکار برند کحل ابیض قوت باصره بیفزاید و دمعه و حمره و رمد عتیق را سودمند بود صفت ان توتیا و اسفیداج و نشاسته برابر سوده مثل غبار سازند و بکار برند و بعضی ربع جز کثیرا انزروت افزایند فصل ششم از باب دوم مقاله ششم که از فن اول است در اقراص و حبوب و شیافات قرص کهربا بو اسیر سایل و ذوسنطاریا و نفث الدم و قی الدم و بول الدم را نافع باشد خصوصا از بهر مرضی که باشد باز دارد و معده را قوت دهد صفت آن کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و شبد سوخته و سرطان سوخته و قشر بیض سوخته و مصطکی سوخته

بالمرزنجوش

وکندر از هر یک یکجز و نیم جز فه و کشنیز بریان و تخم خامن هر یک دو جز افیون و بذر البنج ابیض و گل ارمنی و زاج ابیض هر یک ربع جز همه را سوده بلعاب بارتنگ اقراص سازند و گاه دو جز از طباشیر و دو جز از تخم کاهو نیز افزایند اگر حرارت قوی باشد قرص کافور حمیات دق و حاده و محرق را سودمند باشد و حبس دم و دق و حدوث تفتت مثل عیب و مطبقه استسقا کند کافور را اخراج کنند و از مان مسیحی گرد بقرص طباشیر صفت آن طباشیر و گلرخ و صندل سفید از هر یک چهار درم تخم کاهو سفید و تخم کاسنی و تخم خرفه و مغز تخم خیارین و تخم حماض از هر یک دو درم کشته و کثیرا و صمغ عربی و زعفران و بادیان هر یک یکدرم کافور قیصوری سه درم همه را سوده بلعاب بزرقطونا که ترنجبین در ان حل کرده باشند قرص سازند قدر مستعمل از یکمثقال تا دو مثقال و بعضی اوقات بواسطه رعایت قوت معده و قلب یکدرم عود و یکدرم عنبر افزایند و رازی گفته که یکدرم مصطکی اگر افزایند نیز اولی باشد و بعضی گفته که بجای عود اگر مصطکی باشد مناسب است اما النسب الانسب که از زوایدات غیر از عنبر هیچ نباید انداخت قرص گل و او را اقراص الورد نیز گویند بلغمی و مرکب را نافع بود و قوت معده دهد صفت آن گل سرخ دوازده درم طباشیر شش درم رب السوس و عصاره غافث از هر یک دو درم مصطکی و اذخر و سنبل الطیب از هر یک یکدرم سوده بگلاب اقراص سازند قدر مستعمل از دو درم تا سه درم باشد قرص عنبر از ترکیب شیخ محمد زکریای رازی قوت دل و دماغ و معده دهد و حرارت غریزی برافروزد و اشتهای طعام آرد صفت آن دارچینی و مصطکی و ساذج از هر یک یکدرم حب الاس و پوست ترنج و طباشیر ... و گلرخ از هر یک دو درم عنبر اشهب یکمثقال

ثلثه و کثیرا و صمغ عربی از هر یک د

قرص ابریشم بابت حکیم ارزانی ذکر تقویت باه و اعضا رئیسه و دخول دل را بغایت نافع من ... فرح قلب و دماغ ...

ابریشم مقرض	تخم کاهو	صندل سفید
نیم مثقال	۱ مثقال	نیم مثقال
گلرخ	...	طباشیر ...
۲ ...	۱ مثقال	۱ مثقال
تخم خرفه	لسان العصفور	کافور
۱ مثقال	۱ مثقال	نیم مثقال
...	درونج عقربی	صندل سرخ
نیم دانگ	نیم مثقال	۱ مثقال
بهمن سفید	زعفران	زرنباد
نیم مثقال	نیم مثقال	نیم مثقال
عود غرقی	عنبر اشهب	مغز تخم کدو
۲ دانگ و گوسفند ۳ مثقال	نیم مثقال	۱ مثقال
مغز خیارین	مغز تخم خربزه	
۱ مثقال	۱ مثقال	

بطریق معهود اقراص سازند

همه را سوده باب اقراص سازند قدر مستعمل دو درم بگلاب و رب آبی
واگر مروارید و یاقوت و لعل و مشک و تخم افزایند اقوی باشد **قرص مرزنگی** از ترکیب
شیخ الرئیس است چون با روغن گل در گوش چکانند مطلقاً اوجاع اذن را نافع بود
و چون همراه سرکه در گوش چکانند ضعف سامعه را سودمند باشد صفت آن
زعفران چهار درم کندر و نطرون از هر یک سه درم افیون دو درم
مرزنگی یک درم سوده با سرکه اقراص سازند وقت حاجت بکار برند **قرص مسکن**
اوجاع چون با سرکه و با روغن گل بر سر طلا کنند درد ساکن کند و بر هر وجع که طلا
سازند ساکن نماید صفت آن فرفیون و بزر البنج و زعفران و افیون از
هر یک یک درم مرزنگی و اشق دو درم جندبیدستر از هر یک دو درم کافور و تفاح از هر یک
نیم درم در آب گشنیز سبز اقراص ساخته وقت حاجت بر وجع حار همراه سرکه
یا آب گشنیز یا آب کاهو طلا سازند و بر بارد با آب حنظل و بر مرکب با روغن گل
قرص زرنیخ قطع ثالیل کند و بر هر لحم که گذارند قطع [illegible] صفت آن زرنیخ
اصفر و زنجار و نوره هر یک دو جزء سوده باب قرص سازند و نگاه دارند و وقت
حاجت طلا سازند **حب ایارج مرکب** منقیه دماغ و معده و اعضاء عصبی نماید
و بدن را از هر خلط فاسد پاک سازد صفت آن شحم حنظل و تربد و هلیله زرد
و هلیله سیاه و مقل ازرق و بسفایج و اشق و سکبینج و [illegible] و حب
النیل و غاریقون و افتیمون و ملح نفطی و وج و کثیرا و اسطوخودوس و قرنفل
و فودنج و [illegible] از هر یک جزء ایارج فیقرا مثل جمیع در آب رازیانه
یا آب خالص حب بندند قدر مستعمل از دو مثقال تا چهار درم باشد
حب جدوار اوجاع [illegible] دفع سازد و قوت دهد و نشاط آرد و اعضاء
رئیسه را تقویت بخشد و معده را قوی کند و سعال و ربو و زکام [illegible]

بارد را سودمند باشد صفت آن جدوار نقش عقربی و درونج عقربی و دارچینی
و قرنفل و طباشیر و مومیا از هر یک دو جزء زعفران و بسباسه و مصطکی
و عود و افیون مصری و بزر البنج هر یک یک جزء مشک نیم جزء همه را در گلاب سوده
مقدار نخود حب سازند قدر مستعمل از یک حب تا دو حب باشد و اگر نصف
جزء عنبر اشهب و نصف جزء مروارید داخل کنند در عمل قوی تر گردد **حب جیش**
از ترکیب هندیان است لیکن بسیار مجرب در آمده ضیق النفس و ربو را
سودمند بود و بلغم بکشد [illegible] صفت آن افیون مصری و تخم قرنفل و عاقرقرحا و تخم
جوز ماثل مساوی همه را سوای افیون اندک بریان کنند و بعد از آن
جمله ادویه را مع افیون با آب سوده مقدار ماش نخود حب سازند
هر صباح یکی بخورند و اگر غلبه بلغم کثیر بود یکی وقت خفتن نیز خورند و از ترشی
و بادی و روغن خام و روغن کنجد و شیرینی پرهیز نمایند **حب دیگر** برای ربو
و ضیق النفس را سودمند صفت آن ورق البلوبت و فلفل و مویز منقی از
هر یک چهار درم مشک ثلث دانق اوراق را در گلاب سحق بلیغ نمایند
تا مثل مرهم شود پس فلفل و مشک را علیحده سوده همراه مویز منقی بکوبند و مقدار
فلفل حب سازند یکی صبح و یکی شام بخورند و از اشیاء مقدم احتراز
نمایند **حب سم الفار** ترکیب هندیان است ایام تا بعد اخری مجرب در آمده
جمیع تبهای [illegible] احراق دافع باشد صفت آن سم الفار و سنگ بصری
هر دو مساوی کوفته در افشره برگ قثاء الحمار چهار پاس متصل سحق
نمایند و مقدار تخم ترب حب بندند و چون سه روز بر تب بگذرد یک حب
وقت شروع تب بخورند تب شدت بگیرد و دفع شود و بعد از دفع اگر
حرارت قوی بگیرد و قلب شود ده [illegible] درم تخم خرفه را شیره کشیده و

حب سم الفار

بدل قثاء الحمار ماهودانه است

دل

و نبات و گلاب ممزوج ساخته بخورند و همین یکروز کافی بود و حاجت بروز
دویم نیفتد و اگر بعضی باقی ماند روز دویم نیز دهند حب توتیای سبز آتشک را
بی نظیر است هلیله سیاه و توتیای سبز مساوی دوازده پاس متصل در آب
لیمو سحق کنند و مقدار نخود کلان حب بندند یکی صبح و یکی شام بخورند و از
هیچ چیز پرهیز ننمایند و چیزی که خوردن آن درین دوا میسر نباید باید
که بعد از فراغ دوا تا یک سال آن چیز نخورند و بعضی درین
حب توتیا را نصف هلیله می اندازند و بعضی هلیله و عاقرقرحا و توتیا
هر سه جز مساوی میگیرند حب دیگر مسهل و منقی اخلاط ردیه
باشد و بدن را از آتشک پاک سازد صفته آن مرداسنگ نه درم
بیخ حنظل نه درم هر دو دوا را بعد از سحق وزن آن نخود در بیت چهار درم
قند سیاه آمیخته هفت حب سازند هر صباح یکی بخورند و بالای او نان
گندم سیر روغن بخورند حب مصطکی سرفه را نافع بود چنین یک حب
وقت خفتن خورند و زکام و نزله را نیز نافع بود و حبس منی کند صفته آن
افیون مصری چهار جز زعفران و مصطکی هر یک یک جز همه را انگبین سرشته مقدار
فلفل حب سازند و بکار برند حب مشک چنین با زردی بیضه نیم برشت
خورند نعوظ بدهد اگر نعوظ خواهند آن حبه بدهند صفته مشک عنبر افیون حلتیت
مساوی گرفته در آب بصل مقدار نیم مثقال حب سازند وقت
حاجت بکار برند حب قلاع صبیان فرور و شیخ ابیض ترابی گلنار
ولک شسته هر یک یک درم کافور دانگی همه را سوده حب سازند وقت
حاجت سوده بر قلاع افشانند شفی الله تعالی حب مراره چنین
با شیره لیمو بر ثالیل و امثال آن طلا کنند قطع نماید صنعت آن شب یا تخم

جز جیر هر یک یک جز سنجی روتوره و زرنیخ هر یک نیم جز همه را سوده و در زهره گاو سرشته
حب ساخته نگاه دارند وقت حاجت بکار برند حب سیماب سرعت انزال را نافع
بود و اگر دو ساعت قبل از جماع خورند امساک منی نماید صفته آن سیماب
و کبریت خالصه فلفل و دار فلفل و عاقرقرحا و قرنفل و جوز الطیب و بسباسه
و زعفران هر یک مساوی گرفته و سوده در زردی بیضه نیم برشت با خام بیضه
ماکیان حب سازند هر یک بوزن دری بوقت حاجت با عرق گاوزبان
یا شیر تازه گاو مقدار نیم پاو بخورند حب جدوار نسخه دیگر سرفه و اوجاع صدر
را نافع بود و دل و دماغ را فرحت و مقوی اعضاء رئیسه باشد و انعاظ
آرد و طعام بهضم نماید و سرعت انزال را فایده بخشد و نزله و زکام بارد را
دفع سازد صفته آن جدوار خالصه هفت مثقال زعفران و تخم کرفس و درونج
از هر یک دو نیم مثقال فلفل و زرنباد و مصطکی و عود غرقی و سنبل
الطیب و قرنفل و تخم ناقه صغار و صمغ عربی و خولنجان و دارچینی و عاقرقرحا
و افیون مصری هر یک یکنیم مثقال فرفیون نیم مثقال همه را با طلا سوده
مقدار نیم دانگ حب سازند هر صبح و شام بخورند و از حموضات احتراز
نمایند حب زعفران چنین وقت خواب در دهن نگاه دارند سرفه را ببرد
صفته آن افیون مصری ثلث جز زعفران و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز
تخم بادرنگ و مغز بادام شیرین و رب السوس و صمغ عربی و لک شسته
و کتیرا از هر یک سه جز همه را سوده بلعاب بهدانه حب سازند قدر نخود
عند الحاجت وقت خواب در دهان دارند حب طاعون چنین بعد تنقیه
سه روز متواتر خورند دافع طاعون بود صفته آن گل ارمنی صندل سرخ
از هر یک ده جز کافور قیصوری یک جز با آب سوده قدر دو مثقال حب سازند

وقت حاجت یکی هر روز بخورند تا سه روز متواتر **حب وجع الظهر** این حب
خاصه بوجع ظهر است و دیگر اوجاع را نیز از راه تنقیه دفع سازد صنعت آن
چند بید ستر و مقل ازرق از هر یک یکجز شحم حنظل و سکبینج از هر یک دو جز
صبر سقوطری چهار جز کوفته و بیخته در آب خالص حب سازند قدر مستعمل از دو
مثقال تا چهار درم باشد بعضی گفته اند اگر قرص قوی باشد تا چهار مثقال نیز توان
داد **حب شبیار** معده و دماغ را از اخلاط غلیظ پاک سازد صنعت آن مصطکی
و گل سرخ و هلیله زرد و تربد مدبر از هر یک یکجز صبر سقوطری سه جز بهم را آلوده
با آب رازیانه حب سازند قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم وقت خفتن
خورده بخوابند **شیاف اکبر زعفران** ترکیب هندیان است لیکن بسیار تجربه
آمده برای اکثر امراض چشم عظیم النفع است دمعه و جرب و ضعف بصر را
بگلاب یا با آب شبانه سوده در چشم کشند نافع بود و برای گل چشم و سبل
و ظفره با سرکه انگوری در چشم کشند سودمند باشد صنعت آن قسط تلخ دارچینی زرد چوب
ورق نیم نمک سنگ پوست شیطرج هلیله سیاه دارچینی فلفل و دار فلفل زنگ
کابلی سعد کوفی زنجبیل زرنیخ همه را جدا جدا سوده و مساوی الوزن گرفته
یکجا نموده هشت هشت پاس با آب نقوع زعفران سحق نمایند و شیاف سازند
شیاف ملین قبض شکم و قولنج نکبه صنعت آن بوره ارمنی و فنطوریون و
سقمونیا و شحم حنظل و حب النیل مساوی همه را سوده بهم آمیخته با عسل معقود شیاف سازند
در یکی و دو ازین بقدر انگشت خورد و از روغن بید انجیر چرب نموده وقت
حاجت بردارند **شیاف مرزنگی** قرحه قضیب و حرقة البول را نافع بود صنعت
آن مرزنگی و کندر و صبر و زعفران مساوی الوزن گرفته و سوده در شیر عورت
شیافها باریک مثل برنج سازند و در مجرای بول گذارند **فصل هفتم**

از باب دوم مقاله ششم که از فن اول است در بخورات و قطورات و فتیل
و فرازج و شموطات و بیهوش دارو **بخوری** که الم را نافع بود صنعت آن
کرم دندان خورده و کتان روشن شکرف و عاقرقرحا مساوی الوزن سوده در چلیم پر نموده
مثل تنباکو کشند و دود از راه دهان بگذارند و متواتر سه روز کشند و غذا نان
نخودی روغن خورند و روز چهارم نان و کله بخورند و اگر دهن جوشش
پیدا کند از آب کشنیز و آمله غرغره و مضمضه نماید تا دهن به شود و باز بطور
سابق سه روز اعاده کنند و بهمین دستور تکرار عمل کنند مادامی که دهن از
جوشش باز ماند از آن زمان علامت صحت تام باشد **بخوری** که وجع
اذن را ساکن کند و ماده را که از دماغ ریزد تحلیل آرد صنعت آن بذر شبت
و بنه دانه هر یک ده درم در شیر گاو جوش داده و گوش را بر آن بنهند
و بخار را از آن بستانند و اگر بهمین طریق از انحصار بول عمل نمایند نیز نافع بود
بخوری که مشیمه را بر آرد و تسهیل ولادت کند صنعت آن مرمکی و
شحم حنظل و کوکر مساوی سوده حبها بندند و زیر زن دود کنند **قطوری**
که درد گوش را ساکن کند صنعت آن عسل ده جز افیون و زعفران هر یک یکجز
سوده حل نموده در گوش چکانند **قطوری** که قرحه گوش را اصلاح دهد
و تسکین وجع کند صنعت آن زهره گاو و عسل برابر حل ساخته و اندک افیون
در آن مع آن حل نموده نیمگرم در گوش چکانند **سعوطی** که درد سر بلغمی و صرع را نافع
بود و سکته بلغمی را سودمند باشد صنعت آن جند بیدستر و فرفیون و مرمکی
و زعفران و اسطوخودوس و فاوانیا و قرنفل همه را یکجا مساوی سوده قرص سازند
وقت حاجت در روغن بادام حل ساخته سعوط نمایند و اگر گندش و عاقرقرحا
در همین روغن سوده سعوط نمایند نیز نافع بود **سعوطی** که رعاف باز دارد صنعت آن

۱۲ — قرحه گوش را اصلاح دهد زهره گاو و عسل مساوی الوزن قدری افیون خلط کنند نیم گرم در گوش چکانیده باشد —

آب سرگین خر که دم الاخوین و سر سرد در آن حل کرده باشند در بینی چکانند نافع بود

فتیله که حبس رعاف نماید صنعت آن پشم خرگوش را در آب سرگین خر تر سازند و به کحل روشنب یمانی و دم الاخوین سوده آلوده ساخته در بینی گذارند

فتیله دیگر که ناصور را باصلاح آرد صنعت آن بجال کنجشک را بزرگ کنجشک آلوده نمایند و فتیله کنند و در ناصور نهند **فرزجه** که اسقاط حمل کند صنعت آن مر مکی و صبر سقوطری و مغز کدو تلخ و شونیز و تنکار و شب یمانی و شحم حنظل مساوی گرفته در آب برگ بید انجیر سوده مثل تخم خرما شیافها سازند عند الحاجت در فم رحم نهند **فرزجه** که فرج را تنگ و خوشبو کند صنعت آن سنبل و ذرور ورد و عفص و قشر الرمان و کزمازج را مساوی گرفته در گلاب سوده پارچه نیم کهنه را بدان آلوده نمایند و خشک کرده نگاه دارند وقت حاجت اندک پارچه از آن در فرج نهند مخصل المطلب و اگر مدام کنند بعد تنقیه بدن رطوبت سائله رحم را نافع باشد **بیهوشی دارو** و آن دوائی است که برای اخراج پیکان و دیگر اعمال شدید الوجع بر انسان استعمال کنند پس انسان بیهوش شود و بعد از فراغ چون خواهند که بهوش آرند سرکه و گلاب و روغن گل و کافور بر سر و کف دست و پا مالند و آب برف و سرکه و گلاب بخورانند صنعت آن بذر البنج تخم خشخاش سیاه و تخم کاهو سیاه و بیخ تفاح تخم جوز ماثل و افیون هر یک یک درم کوکنار ده درم همه را در شش رطل آب بجوشانند چون نیم رطل بماند ربع رطل قند کشمیری سوده در آن خمیر کنند و خشک سازند بعد از آن بخت نوبت در شراب مقطر تر کرده خشک سازند پس از آن چهار درم جوز الطیب و چهار درم زعفران سوده

در آن بیامیزند یک درم از این مجموع بمر ادوم غیر معتاد که دهند بیهوش شود و اگر و اگر آدم صاحب معتاد باشد زیاده از قدر او بدهند

مقاله هفتم از فن اول در فصد و حجامت و کی و این مقاله مشتمل بر سه باب است **باب اول** در فصد و این باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در کیفیت فصد و طریق آن باید دانست که فصد استفراغ کلی است بواسطه آنکه هر خلطی موذی که باعث مرض بدن شود جز باخلاط خون نباشد پس در هر مرض که امتلاء عروق و دیگر ادلات دموی مشترک باشد اولی آنست که اخراج ماده بفصد کنند پس بدیگر استفراغات که قابل العضو باشد متوجه شوند مگر کسی را که از فصد عادت نداشته باشد یا سن شیخوخت و صغیر بود یا حامله باشد یا ضعف قوی داشته باشد یا دیگر عوارض که مانع فصد اند موجود باشند فصد نباید کرد و حد سن صغیر تا هفت سالگی است و متقدمین گفته که تا دوازده سالگی است و در شیخوخت اختلاف حکماست متقدمین گفته اند بعد از شصت سالگی نباید کرد و شیخ الرئیس ابوعلی و معلم ثانی شیخ فارابی گفته که در شیخوخت اعتماد بر قوت باید کرد نه بر سن و وقت فصد اولی آنست که اعدل باشد از دیگر اوقات از فصول بهنگام ربیع و خریف بهتر آنست و اگر در سرما اتفاق افتد در وسط نهار بآفتاب نشسته فصد کنند و مقدم از فصد نضج ماده نمایند بأشربه گرم مثل شربت گاوزبان و ماء الاصول و اگر در صیف اتفاق افتد طرف انهار مناسب باشد و وقت خنکی آفتاب در جای سرد نشسته و قبل از فصد اصلاح ماده کنند بجلنجبینات و نقوعات و لعابات و اشربه بارده بحسب مزاج مثل نقوع عناب و آلو و تمر هندی و شربت انار و افشوره کشنیز و حلیب تخم آن و حلیب خرفه واجب آنست

ازانده

که فصد بر خلاء معده کنند تا از نفوذ کیلوس خام در عروق ایمن باشند و از قی و غشیان محفوظ مانند بواسطه آنکه در حالت امتلاء معده از راه فعل و انفعال اخراج دم بخارها صعود کنند و باعث این عوارض شوند و بعد از فصد اشربه مقوی دهند بر حسب مزاج مبردین را شربت نبات با ماء اللحم یا لنگو و محرورین را شربت با گلاب و عرق بیدمشک و اگر بعد از فصد غشی حادث شود بازوها بربندند و حلق خراشیدن و حرکت اطراف نمایند و خوشبوها استعمال کنند و مقویات موافق مزاج مثل یاقوتی و دواء المسک حار و بارد در گلاب حل کرده بحلق ریزند و کسی را که در هر فصد عادت غشی باشد باید که قبل از فصد چند روز مقویات و جالینوسات بخار مثل شیره کشنیز با شربت گاوزبان بخورانند پس فصد کنند و اگر فصد زائد الکمیة واقع شود که مورث ضعف گردد تا دل کنند بحسوبات کثیر الغذا الجیب مزاج مثل ماء الشعیر بروغن بادام یا حسو بادام در شیره بوکا دیا ماء اللحم یا زیرباج جوجه مرغ یا بیضه نیمبرشت خورانند و اگر در فصد خطا شود پس اگر نیشتر بعصب رسد و عضو ورم نماید روغن گل بمالند و به نان ماش که از یکطرف خام و از یکطرف پخته باشند تکمید نمایند و اگر از این زایل نشود مرمکی و صبر و گل ارمنی و صندل سرخ و شیاف مامیثا سوده بآب طلا سازند و ما دامی که خون فاسد باشد بر آرند و چون صالح برآید در گم بر آرد دسته کنند و اگر قوت بکم تر بند اسفنج باشد بدفعات بر آرند و اگر فصد واضح شود از عصابه بند نگردد نسج عنکبوت یا قشر صلب پسته از جانب مقعر بر بندند و اگر از این تدبیر باز نماند بدین لاصوق علاج نمایند دم الاخوین و کندر و شب یمانی و قلقطار و انزروت و صبر برابر همه را سوده دینه بدان آلوده ساخته بر جرح گذارند و بر بندند و اگر نشتر بشریان رسد و بند نشود

علاجش آنست که شریان را قطع نمایند و بر بالای او داغی از آهن کنند و اگر سر نشتر در جراحت شکسته ماند سنگ مقناطیس سوده بر جراحت بندند بیرون آید و چون قمر در عقرب و جوزا باشد فصد کردن در آن هنگام باعث امراض قوی باشد و از ایام شنبه و چهارشنبه و جمعه منع است جز الضرورت و در جمیع صورتها فصد نشاید و در تحت الشعاع منع است و در تزاید نور ماه و نقصان آن اختلاف حکماست بعضی تزاید نور و بعضی نقصان نور را بهتر گفته اند به هر حال هر دو وقت جایز اند اما نقصان نور ماه اولی است چنانچه در مطولات بدلیل ثابت شده و از چهار روز که مختار اند برای فصد یکشنبه و سه شنبه متوسط و دو شنبه و پنجشنبه مبارک و رگها که بر استخوان باشند برای آن نشتر تبری بهتر است و بتقاطع منحرف کشایند و رگها که در گوشت باشند برای آنها نشتر آس و زیتونی یا مرغی بهتر است و از طول باید شکافت تا اجزاء عرضی بریده نشود اما آدم لاغر را نشتر آس بهتر است بواسطه ظاهر بودن عروق و فربه را ضیق الراس مناسب است برای غایر بودن عروق و باید که آب داری نشتر ملایم بود تا نوک او شکسته نشود و باید که نشتر بسیار تنگ باشد و نه پر پلک میانه بود در پری و باریکی و رگ را در میان مفصل نباید کشاد که حرکت را ضرر دارد و دیگر را که قریب او شریان باشد هوش باید داشت تا به شریان نرسد و شناخت شریان آنست که متحرک می باشد لیکن چون قریب رگ حرکت یابند احتراز نمایند و شناخت جراحت شریان آنست که خون او رودی و متحرک بیرون آید و اگر گوشت را قریب جراحت کنند اندک احساس آواز معلوم شود و رگ که بعد از بستن و انها ظاهر شوند نیز

باید کشاد و اگر بسیار مخفی بود بعد از بستن دست کف دریا مالند و آب سرد
بر آن ریزند رگ ظاهر شود و بعد از فصد سه روز از اغذیهٔ ردیه و حرکات
و اعراض نفسانی و حرارت و برودت احتراز لازم است و مفصل
آداب در این مختصر نگنجد در مطولات درج اند **فصل دویم** از باب
از باب اول مقام هفتم که از فن اول است در اسامی رگها و فواید آن
باید دانست که رگها را فصد بقول حکمای متقدمین بسیار اند اما آنچه مستعمل
در زمان ما است بدین خط بالا گشت رگ پیشانی و رگهای گوشهٔ چشم و رگهای
زیر زبان و رگهای لبها و هر دو اوداج گردن و رگهای هر دو دست و رگهای
هر دو پهلو زیر ناف و رگهای پا **اما رگ پیشانی** که از اعروق الجبهة گویند در
میان پیشانی باشد و در بعضی مایل به پهلو بود و در بعضی سه شاخ نمودار
باشد آنچه میان وسط بود باید کشاد و گویند آن شعبهٔ قیفال است که برا
بالا فوق شده در پیشانی نمودار گشته و منفعت فصد او در بیماری بعید العهد یا قلیل
المادة یا بعید استفراغ ماده آنست که درد سر و شقیقه را زایل کند و سعفه را
و کلف را نافع بود لیکن اگر در مرض قریب العهد و کثیر المادة قبل از استفراغ
فصد کنند بد بود بواسطهٔ انصباب ماده بسوی عضو ماووف و طریق فصد او
آنست که گلو را الف زنند و بر هر دو پا نشینند تا رگ ظاهر شود پس نشتر
تبری منحرف العرض گشایند و چون گلو را سست کنند خون باز ایستد الا که
بر فاده و رود [illegible] کل بر بندند **رگهای گوشهٔ چشم** که آنها را ماق و ناظرین نیز
گویند آن دو رگ اند در هر گوشهٔ چشم که بسوی بینی است یکی و آنها نیز از شعبهٔ
قیفال اند منفعت فصد او بعد از سه شرط مقدم که در فصد عروق الجبهة ذکر نموده
شده آنست که جمیع امراض چشم را که از رگ باشند سودمند بود خصوصاً ظلمه

و شب کوری را و طریق کشادن آنها این است که گلو را به پارچهٔ نرم تاب دهند
و بر بالا اعتماد کنند تا رگها ظاهر شوند پس نشتر درست یا مرغزی یک بند
و بهوش دارند تا سر نشتر با استخوان نرسد که بیم ناسور است **رگهای زبان**
که آنها را عروق تحت اللسان نیز گویند دو رگ اند کبود ظاهر در زیر
زبان از هر طرف یکی و آن هر دو نیز از شعب قیفال اند و گویند از شعب
باسلیق و نزدیک آنها شریان است و زیر آنها عصب و عضلهٔ زبان است
منفعت فصد او بعد از شرایط مقدم آنست که ثقل زبان و بثور فم و بخر و خناق و ورم
لوزتین و زبان و لهات [illegible] را نافع بود و جمیع امراض حار فم را سودمند باشد
و طریق فصد او آنست که گلو را [illegible] نفت زنند و بر پا نشینند پس فصاد
زبان او به پارچه گرفته برآورده بالا نماید رگهای کبود که ظاهر باشند از موضع راست
یا مرغزی که واضح الراس بود از طول بشگافند تا جرم رگ از عرض بریده نشود
و بهوش دارند که سر نشتر به زبان و عصب و عضله نرسد که موجب
تشنج زبان گردد و چون گلو سست کنند خون باز ایستد و اگر از جاری
شدن نماند قشر انار و عفص را در سرکه و گلاب و آب مالیده با نمک
بدان مضمضه نمایند در حالت خون باز ماند پس از آن غذا را لطیف
ناقص الکیفیة خورانند و از اشیای مفسد الجرح و مفسد الدم احتراز نمایند
و اگر سر نشتر به زبان رسد داغ کنند و اگر به عصب و عضله رسد رطلی
از پارچه ساخته و در روغن بادام و صبر و عفص آلوده نموده در زیر زبان
مرتا بعد اخری دو سه شبانه روز نگاه دارند و زبان را از حرکت علوی و سفلی
قطع معطل گذارند **و رگهای لبها** و آنها را چهار رگ بند و عروق اربعه نیز گویند
آن چهار رگ داخل هر دو لب [illegible] از آن بر سطح داخلی هر دو گوشهٔ لب

که بالاست قریب بلثه و دو از آن بر سطح داخلی هر دو گوشه لب پایین قریب
لثه و هر یکی از آن هر چهار شعبه باریک قیفال است و منفعت فصد او آنست
که قلاع و بخور و ترقیدن لبها و غلظ شفتین و لثه دامیه و خون لثه را نافع باشد
وطریق گشادن او با شروط ماضیه آنست که گلو بفشارند و برپای
نشیند و لبها بر گردانند قلیل الظهور پیدا شوند پس بر نشتر راست
ضیق الرأس بگشایند و چون خواهند که خون باز ماند گلو را گشاده
گردانند و اگر خون باز نماند فاینجاست که در فصد عروق اللسان
ذکر یافت سوده در پارچه باریک بسته در میان لبها نگاه دارند
خون را آیند در رگهای اوداج و آن دو رگ سطبر اند بر پهلوی گردن
از هر طرف یکی و غیر متحرک اند و آن هر دو شعبه باسلیق اند
که بر سر شده فرود آمده اند و در سینه و شش و حجاب صدر و معده
رفته اند و نزدیک انها دو شاخ دیگر نیز هستند به نسبت آنها باریک
و انها را نیاط گویند و انها شعبهای قیفال اند و رگهای جان که
مراد ازان دو شریان اعظم اند قریب بآن هر دو رگ اند
متحرک ازان است که در فصد اوداج تاکید و مبالغه کنند
که جز به شعبهای سطبر غیر متحرک نشتر نباید زد بلکه تا هر چهار شعبه
نمودار نشوند فصد نه نمایند برای امتیاز اوداج از شریان و
نیاط و در فصد این رگها غشی بسیار می افتد نباید ترسید و
بعضی حکما صواب آن دیده اند که تحتانی اوداج چپ
گشایند و بعد ازین فوقانی اوداج راست گشایند برای رعایت
ضعف قوت و هر گاه قوت قوی باشد یکبارگی گشایند

وطریق گشادن او مثل فصد عروق اربعه است و هر گاه که خون بقدر حاجت
بر آید گلو را واگذارند خون باز ماند و اگر از خون نماند عصابه تر نموده ملایم بر
بندند و گرد بر گرد اوداج صندل و گلاب خنک نمایند و منفعت فصد او
آنست که امراض سوداوی مثل جذام و خناق کلبی را نافع بود و
امراض باطن مانند ضیق النفس و ذات الصدر و ربو را زایل کند
چنانچه شخصی در گرگان پیش حکیم ابو الحسن علامه آمد که بسبب جذام
آواز او بند شده بود و نزدیک بگداختن رسیده شیخ فصد اوداج
فرمود خون سبز برون آمد و در خون مثل خاکستر نیز برون آمد
پس خون بسیار گرفتند تا اثر سرخی ظاهر شد و بعد از بستن غشی
قوی روداد سه شبانه روز که از افتادن و ساخته باشد بیهوش
ماند و بعد از مدت بسیار قوبه مثل کمانه و آواز طبل و تفنگ بهوش
آمد و عطسه پیدا شد و دو سه قطره خون مثل زرداب بیرون آمد
بعد از چند روز بمدد دوا صحت یافت رگهای دست
و آن دوازده اند در هر دست شش رگ و هر یک را اوردة گویند
و اورده جمع وریدست و چون این همه شاخهای وریداند بدین واسطه
اورده نام نهاده شده و بجهت اصطلاح طب هر یکی نام جدا
گانه دارد و ورید رگی است که از جگر رسته برای تنفیذ دم و آن دو بخش
شده یکی باسفل رفته و دیگر باعلی رجوع نموده اما انکه باعلی رجوع نموده
نیز دو بخش شده یکی بسوی راست متوجه گشته و یکی بسوی چپ
و هر یکی ازین دو بخش تا چنبر گردن رسیده نیز دو حصه شده یکی از هر طرف
بسوی سر رفته مثل فرش بر دماغ و قحف و حجب گسترده و از انجا

بازکی شده از پهلوی کردن فرو آمده شاخها کرده شاخ کلان راست
بدست راست و شاخ کلان چپ بدست چپ بر بند مرفق جانب وحشی
مقابل نر انکشت ظاهر کشته و قیفال نام یافته و او را سررو نیز
کویند و حصه دویمی از هر بخش از آن دو بخش سابقه که از تن جنبر کردان
باقی مانده بود از هر طرف یکی راست آن زیر بغل چپ در آمده
و بر نصف بازو رسیده دو شاخ شده یکی بر بند مرفق مقابل انکشت وسطی
ظاهر شده و از ا باسلیق مادیان کویند و دیگر زیر مرفق بر پهلوی هر دست
از جانب داخلی پدید آمده و از ا باسلیق ابطی کویند و از درمیان این
هر دو بعضی ها را دو شاخ و بعضی ها را سه شاخ پدید آمده و هم را حبل
الزراع کویند و از اینها شعبهای کوچک روئیده به تنور بطن و جمیع بدن
پیوسته و از دیگر در میان قیفال و باسلیق مادیان هر دست نیز شاخی
روئیده از یک سر بقیفال پیوسته و از دیگر بباسلیق مادیان
و از ا اکحل و رگ هفت اندام و نهر البدن کویند و شعبه از ابطی و باسلیق
بر پشت بهر دو دست رسیده و با شعبه حبل الزراع یکجا شده در میان
بنصر و خنصر ظاهر شده و اسیلم نام یافته جمله دوازده رگ شده اند
و رکها که بر پشت دست در میان وسطی و بنصر ظاهر شده و درین اختلافات
بعضی کویند که اخلاف قیفال است و بعضی کویند که حبل الزراع و بعضی
کویند که شعبه قیفال و شعبه حبل الزراع یکجا شده درین محل پدید آمده
بهر حال تحقیقی نیافته این را گشاید حکم قیفال دارد رکی
باسم جداگانه نیست **اما فصد قیفال** پس منفعت او آنست که امراض
علوی مثل سرسام و صداع و شقیقه و خناق و قلاع که از رکی پدید آیند

آنکه زیر بغل راست و چپ آمده

نافع بود و تنقیه بدن اعلی کند و طریق فصد او آنست که بازو را از بند
مرفق دو انکشت بالاتر بر بندد و رک را بمالند تا ظاهر شود پس بر
نشتر راست یا مورب از طول بشکافند تا اجزاء او از عرض بریده نشود
و ازین رک بیش از شش درم خون نکیرند بواسطه احداث
ضعف دماغ **اما فصد اکحل** پس فایده او آنست که اخراج ماده اعلی
و اسفل نماید بواسطه اتصال هر دو راس او به قیفال و باسلیق
و طریق فصد او آنست که در جمیع وجوه بآداب قیفال کار فرمایند و از
رطل تا من خون این را رخصت داده اند بجهت قوت **اما فصد باسلیق**
پس آن نافع بود اسفل را خصوصاً احشاء و تنور بطن را و امراض مثل
ذات الجنب و صدر و ریه را سود دارد و طریق گشادن او مثل
طریق مذکوره است اما هوش باید داشت تا نشتر بشریان نرسد
بواسطه آنکه شریان از اطراف او میگذرد باید که اول انکشت
را بران نهند هر جا که احساس حرکت یابند از آنجا باسلیق را بکشایند
و از جائی که شریان بعید بود از آنجا گشایند و فصد باسلیق
نیق اسلم است بواسطه آنکه شاید اگر خطا شود و بشریان رسد
زود بند توان نمود **اما فصد حبل الزراع** پس آن در نفع مشترک
به نفع قیفال و باسلیق است بواسطه آنکه شاخهای او به بدن اعلی
و اسفل رسیده اند و طریق گشادن او مثل باسلیق است لیکن
درین نیز خبردار باید بود چرا که بعضی شریان قریب حبل الزراع
نیز میگذرد و حبل الزراع را تعین است که از شاخهای مابین ابطی
و باسلیق هر کرا اسطر باید بکشایند **اما فصد باسلیق ابطی** پس فایده فصد او

مابین قیفال

مثل باسلیق است لیکن از تنور بطن باسفل زیاده تر است رحم و گرده
و مثانه و امراض اقدام و کمر را نافع بود و از دست راست امراض
کبدی و از دست چپ امراض قلبی و مجاور آن مثل ربو و طحال
فایده مند باشد و طریق فصد او آنست که به نشتر راست یا مرغی
از دیگر عروق کشاده ترک کنند بواسطه خوف اماسیدن و بند
شدن او بسبب صلابت و ریزش مادهٔ کثیر و این رگ بنسبت
دیگر رگها بی خطر است بواسطه بعد او از شریان اما فصد اسیلم
پس فایده او مثل فایده ابطی است لیکن در حق صاحب سل و سعال
و طحال و ضیق النفس بنسبت دیگر عروق زیاده است بواسطه
اتصال او به شعبهای عروق احشا است او امراض کبد و مجاور
انرا و چپ او امراض شش و طحال و مجاور انها را فایده بخشد
و طریق فصد او آنست که از بند پنجه دست برببندند و در میان بنصر و خنصر
کشایند از طول به نشتر مرغی و بعد از کشادن دست را
در آب گرم نهند چنانچه آب بالای جراحت بگذرد و بر کف دست
قوت دهند رگهای پهلو و آن دو رگ اند یکی از جانب راست
و یکی از جانب چپ بالای حالبین هر دو طرف و ما بین ناف
و انها نیز شعبه ورید اند شاخ ورید اعظم که بر سر شده از جانب
راست فرود آمده در حوالی احشا بر پهلوی راست نمودار گشته
و دیگری که از جانب چپ فرود آمده نیز در حوالی احشا
بر پهلو نمودار گردید و قول بعضی آنست که شاخ دویم ورید که از
قسمت اولین بسوی اسفل رجوع شده بود دو بخش شده یکی بکمر

رسیده و یکی بظهر آمده دو شاخ گشته یکی بر پهلوی راست ظاهر
شده و یکی بر پهلوی چپ و منفعت فصد او آنست که نفخ شکم و استسقا را
نافع بود و تنقیه گرده و مثانه نماید و اوجاع ظهر را فایده بخشد و راست او
امراض کبدی و چپ او امراض شش و سپرز را نافع آید و طریق کشادن
او آنست که بر پای بنشانند و بر هر دو شانه بار نهند تا رگ نمودار شود
پس به نشتر مرغی ربوده کشایند تا پرده شکم را جراحت نرسد
و از طول نشگافند بنوعی که از عرض اجزا او بریده نشود رگهای پا و آنچه
در وقت ما کثیر العمل اند جمله شش رگ اند سه از ان در پای راست
و سه از ان در پای چپ و این جمله شعبه ورید اند از شاخ دویم
ورید اسفل زیرا که شاخی که بر کمر رسیده آن شاخ نیز دو بخش شده
یکی در پای راست فرود آمده و دیگری در پای چپ و هر یک
از انها بالای بند زانو سه شاخ گشته یکی ازین هر سه از جانب
داخلی ساق شده بر کعب داخلی قدم نمودار شده و او را صافن
گویند و یکی از طرف خارج ساق شده بر پشت پا در میان بنصر و خنصر
پا ظاهر گردید و او را عرق النسا گویند که در میان این هر دو است مابض
گویند و جای کشادن صافن اندک بالاتر از کعب داخلی است و جای
عرق النسا میان بنصر و خنصر پا است و اگر اینها را در ین محل نیابند در
[illegible] بجویند قریب زیر بند زانو آنچه بطرف داخلی مابض بود
صافن باشد و آنچه بطرف خارجی مابض بود عرق النسا باشد پس هر دو را
الجا کشایند و مابض را در زیر زانو کشایند ما بین هر دو شعبه و گاه عرق
النسا و صافن نیز جز در زیر زانو نمودار نباشند پس بضرورت الجا

کشایند و مطلق فواید عروق پا آنست که جذب ماده از اعلی بسوی اسفل کند
اما **فصد صافن** فایده او آنست که امراض رحم و مثانه و گرده را سود مند بود
و درد ناف و عانه را فایده بخشد و ادرار بول و طمث نماید و قرحهٔ مجرای بول
را زایل کند و گاه باشد که کلهٔ امراض بدن اعلی را نیز نفع بخشد مثل
برسام و خناق بواسطهٔ جذب ماده بسوی اسفل و طریق کشادن او
آنست که ساق را از درمیان بربندند و چند قدم مشی کنانند تا رگ
ظاهر شود پس بر سنگ یا بر خشت الستالم کنند اگر بر کعب محسوس شود
بر نشتر تبری منحرف کشایند ما بین طول و عرض و اگر بالاتر از کعب بر ساق
نمودار شود به نشتر راست یا مرغی از طول بشکافند **فصد مابض** منفعت
فصد او مشتمل است بر منفعت فصد مابض اما در تسکین وجع الورک
و رکبه از صافن زیاده است و صافن در ادرار طمث زیاده است
و نیز فصد مابض اوجاع ظهر و بجدری ناف را فایده عظیم بخشد و طریق
فصد او آنست که پا را از بالای بند زانو بربندند و زیر زانو به جستجو
شعبه که درمیان سه شعبه باشد بکشایند به نشتر راست یا مرغی و
ربوده زنند و از طول بشکافند **فصد عرق النسا** فایده او آنست که اوجاع
نقرس و حالبین و نقرس و عرق النسا را نافع بود و طریق کشادن او
آنست که از ران تا شتالنگ به دستار ببندند و درمیان بنصر و خنصر بکشایند
مثل اسلیم دست مگر آنکه دست را در آب گرم میگذارند و پا را
در آب گرم نمیگذارند و جستجو نهند و اگر بعد از مشی ظاهر نشود در
نصف ساق کشایند و اگر اینجا هم نباشد در زیر زانو زنند **فصد شریانات**
حکمای متقدمین در امراض صعب بریدن شراپین را از بسیار جایز داشت

فصد عرق النساء

داده اند اما آنچه در زمان کثیر العمل اند شراپین صدغین و شراپین بین ابهم
هر دو دست در هر دو دست دو تا یکی درمیان ابهام و سبابه بسوی
پشت دست و یکی درمیان ابهام و سبابه بسوی کف دست قریب
به بند ابهام انها که در صدغین اند درمیان دنباله ابرو و گوش واقع شده اند
و شراپین عروق قلبی اند مثل آورده مرکب بدرا **فصد شریانات صدغین**
منفعت او آنست که صداع و شقیقهٔ مزمن را سود دارد و انتشار چشم
و رمد عتیق را نافع بود و طریقهٔ فصد او آنست که پوست را بشکافند و رگ را
از سوزن بردارند و از هر دو جانب که قطع خواهند نمود با بریشم بربندند
و گره محکم دهند و از درمیان نصف قطر شریان را قطع نمایند تا اندک
خون قطره قطره بیرون آید پس به لصاقات بند نمایند و اگر نشود داغ
نمایند **فصد شریان پشت دست** منفعت فصد او آنست که امراض بطن
و وجع معده را نافع بود و طریق فصد او آنست که از هر طرف دست
که اراده فصد باشد پوست را بشکافند و رگ را بردارند و بطریق
سابق عمل کنند و بعضی حکما گفته اند که اسلم طرق آنست که شریان را
از آلت داغ که مانند نشتر تنگ باشد ببرند بر وجهی که آلت را گرم
نمایند تا سرخ شود پس رگ را بهمان قطع کنند بطریق سابق
بر بسته تا قطع و داغ معاً واقع شود اما درین صورت تمام قطع می برند
وحکی عن جالینوس ان حدث له وجع البطن
وعالج کثیرا وما ظهر البرء فرأی فی المنام ان جاء
عقل العاشر وامر بقطع الشریان من الید ففعله
کذا وبرء فی الوقت

باب بیست و دویم

از مقاله هفتم که از فن اول است در حجامت و آن مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در کیفیه آداب حجامت باید دانست که حجامت چسبانیدن
محجمه را گویند بر جرح کلک یا بر نیش علق از قوت جاذبه نار برای جذب ماده
از نفس عضو و مجاور آن و ذوبان ماده نیز و اگر فقط جذب ماده مطلوب باشد
از جهت مخالف کحجامة الساقین للخناق یا برای عدم برداشت
فصد کحجامة المسنین و حجامت عام است یا خاص اما حجامت عام آنست
که برای سببی از اسباب باشد از عضو ماؤف یا مجاور آن یا غیر آن
کما کانت فی الضربة و السقطة الی موضع کانت و حجامت خاص آنست
که برای امراض معینه از عضو خاص باشد کحجامة النقرة لاسترخاء اللهات
و مراعات آداب حجامت مثل آداب فصد اند بکرار الکم ضرر ترک و تأخیر
او غالب بود بر ضرر ترک مراعات پس هرگاه که آفت قویه باشد بکند
بی رعایت تأخیر و حجامت خاصه را جایها معین اند و آنچه از آنها کثیر
العمل اند حجامة یافوخ و نقره و قفا و بند انتهائی صدر و زیر زنخ و کلیتین و بند گرد
و ورکین و ساقین فصل دویم از باب دویم مقاله هفتم که از فن اولی است
در مواقع حجامت و فواید و طریق آن اما حجامة یافوخ پس منفعت او
آنست که صداع مزمن و رعاف را فایده دهد و بعد تنقیه قویه سابقه و طریقه
او آنست که موی سر تراشند و بر بندد و استخوان کام کلک زنند
و حجامت کشند اگر موسم سرما بود یا بلغمی مزاج باشد محجمه آتشی چسبانند
و اگر خلاف این باشد شاخ را از جذب نفس چسبانند حجامة نقره
و آن مغاک بند سر و گردن است و فایده او آنست که او در اثر و وجع
گوش و نزله و زکام و امراض دماغی و رعشه و ورم حلق و استرخاء لهات

در حجامت و فواید و طریق آن

خناق را نافع بود و طریق او مثل طریق یافوخ باشد مگر آنکه عام تر است خواه
بر کلک خواه بر نیش علق بچسبانند اگر برداشت کلک نداشته باشد حجامة
قفا و بهترین وی مثلث است و طریقه او آنست که یکی زیر بند شانه
راست و یکی زیر بند شانه چپ و یکی بر بالای هر دو بواسط حقیقی
بر قطار پشت که انگشت میانه به آنجا رسد کلک زده یا ارسال علق نموده
مناسب وقت و ماده شاخ یا محجمه بچسبانند بر طریقی که صورت مثلث پیدا آید
و نفع این مثل حجامت نقره است مگر آنکه تنقیه اضلاع و صدر نیز نماید و وجع
ظهر و ضیق النفس را فایده بخشد حجامة زیر زنخ طریق او آنست که
ارسال علق نمایند بعده از آن محجمه چسبانند و فایده او در حمایت زنگ و دفع
امراض لثه و دهان و حلق و چهره است حجامة صدر فایده او آنست که سعال
مزمن و ربو و ضیق النفس را سودمند باشد و وجع صدر و ذات الجنب را
نافع بود و طریق او مثل طریق حجامة قفا است حجامة کلیتین فایده او
آنست که اورام کرده را نافع بود و بدن را فربه نماید و طریق او آنست
که بر کلک و نیش علق بچسبانند بحسب وقت و ماده و مزاج حجامة بند گرد
فایده او آنست که درد گرده و اوجاع رحم و مثانه و ورم انثیین را نافع بود
و بواسیر سائله را فایده دهد و طریق او مثل طریق قفا است در جمیع وجوه
حجامة ورکین برای ورم حالبین و انثیین و بثره رحم و مثانه و قرحه قضیب
و حیض نافع بود و حیض بگشاید و طریق حجامه او مثل طریق سابقه است
حجامة ساقین و آن هر دو ششتالنگ اند فایده او در جذب ماده از اعلی
بسوی اسفل کثیر تر است و در دیگر فواید مثل حجامت الورکین است
و طریقه او نیز مثل طریقه حجامة ورکین است نوعی از حجامت است

که به کلف و علق باشد و آن یا بواسطه جذب عضو مسترخی بود یا برای امالهٔ
ماده به اخراج از طرف مخالف بواسطه خوف منع از اخراج ما تقدم
چنانچه حجامت ساده نمایند بر دو استخوان علوی را و بر نقره برای استفراغ
لمات و حبس رعاف یا بواسطه اخراج رطوبات رقیقه مائی بود و این
خاصه بشاخ باشد چنانچه بر پشت و سینه بقوت نفس بچسبانند و در
آفتاب نشانند و بعد از ساعتی جدا کشند از اندرون آنها زرد آب آید
اگر کلان باشند بعد از یک شبانه روز از خار بشکافند و اگر خورد و متوسط
باشند روز سیوم بشکافند و اگر بغایت خورد باشند خود بشکنند و از
هر سه قسم آب زرد بیرون آید یا حجامت ساده برای تحلیل و ذوبان
ماده غلیظ ریاحی بود چنانچه برای نفخ رحم داد را دارطمث و اسقاط حمل
بر شکم محجمه کلی که ده دهن بتعمل بار چسبانند و طریقه حجامت ساده آنست
که اگر شاخ بود و مطلوب اخراج رطوبات مائی باشد بقوت نفس
بچسبانند و زمان طویل مقدار دو ساعت نگاه دارند که ابلم کنند و در غیر این
زمان قلیل نگاه دارند تا ابلم نشود و اگر عمل محجمه ناری باشد بر موضع حجامت
روغن مالند و بالای او حجاب تنک از آرد ساخته بگذارند و بالای
او محجمه گذارند تا جلد سوخته نشود و آرد قایم مقام دم سایل گردد و در حفظ
جلد از باد محجمه و بعد از فراغ حجامت دموی اگر نیش علق بود خاکستر
سوخته تنور یا دیگ دان باریک سوده و جامه سبز نمی برابر بندند و اگر
کلف باشد مردار سنگ سوخته بر آن پاشند و اگر کلف و نیش علق محجمه شوند
در یم کند مرهم ابیض و مرهم مردار سنگ در قرحه الانف کفته شود دکی و اند
یا حبة السودا سوخته و سوده بروغن کل استعمال کنند و اگر غلبه دم کثیر باشد

به تکرار اخراج دم نمایند از طرف مخالف و حسن و قبح علق در اسباب
غیر ضروری بجای مخصوص شکم و در جائی که حجامت نتوان نمود مثل بن انگشت
ولب و لثه ارسال علق فقط نیز حکم حجامت دارد و مکر آنکه در جذب
ماده از وضیف تر است بواسطه عدم قوت جذب **باب سیوم**
از مقاله هفتم که از فن اول است در داغ و این نیز مشتمل بر دو فصل است

حواشی داغ

فصل اول در کیفیه و سبب داغ و آن را به فارسی داغ گویند و آن آخر الدوا است
در مرض لازم الکی بواسطه اکثر امراض به علاج یکی یا برای تحذیر قوت
حساسه اعضاست یا برای انسداد مجرب است با حراق مثل صدغین
برای شقیقه مزمن و نزول ما ریا برای ذوبان اخلاط غلیظ و انتباه روح
حساسه است مثل داغ تارک در سکته یا بواسطه صلب نمودن اعضا
و ذوبان دم جامد باشد چنانچه داغ نمودن بر محل ضربه و سقطه پس بنا بر این
عمل بعد از منقبه تام باشد لابد باعث بر عمل بجمیع وجوه از آن سبب است
که گفت شیخ الرئیس الکی آخر الدواء لا به للتحلیل فی نفس العضو بالتحذیر و
انسد او المجری و ذوبان الخلط و الدم و صلب الاعضاء و انتباه روح
الحساسه و آن یکی یا بدو ائی کاوی محرق بود یا به آلت کرم مخصوص و آن یکی عام است
یا خاص یا غایر است یا غیر غایر عام چنین داغ هر عضوی غیر مخصوص بواسطه
حدوث سببی از اسباب و خاص چنین داغ اعضاء مخصوصه برای
امراض خاصه و غایر آنست که تمام جسم جلد را بسوزد و غیر غایر آنست
که قدری سطح جلد را بسوزد تا آبله پیدا نشود و عام راهیچ جا مقرر نباشد
و خاصه را جاهای معینه باشند و آنچه مشهور اند برای یک قعده مؤخر دماغ
و یافوخ و صدغین و نقره و میان ظهر بر فقرهٔ نهم و در میان ثندوه سینه و بر هر دو بازو

وخلف کمر و زیر هردو مغابن و بر هردو زانو و خانه و زیر هردو ساق و ورک و وسط طول دو عرض
و زیر هردو پاشنه و بر رگهای هردو پهلوی ناف و بر سر هردو منکب و در میان
هردو ابرو و در همه این جاها جز داغ غایر نکنند خلاف ضربه و سقط و امثال آن
که در آن بحسب شدت و ضعف غایر و غیر غایر هر کجا جایز بود اما داغ که بدوای کاوی
محرق نمایند برای کسی که تاب آلت گرم نداشته باشد مثل ضعفا و اطفال
و لشاونا فخه و صاحب ضعف در جایی که قرحه رطب یا زخم جدید مطلوب بود
برای سیلان رطوبت و امالت ماده پس از دوای کاوی داغ کنند
و بعده دوای اکال بر وی گذارند تا سطح سوخته او را بخورد و صورت قرحه رطب
پدید آید بواسطه آنکه اگر در همه جا داغ آلت گرم نمایند مسامات عروق باریک
از شدت حرارت احراق ناریت مجتمع گشته مسدود شوند و باعث فقدان
حصول مطالب که اخراج رطوبات است گردد و گاه بسبب کم منع انبات
شعر بود چنانچه در شعر زاید داغی از سوزن کنند و گاه برای انسداد و تحذیر حصن
بلاد چنانچه که زخم داغ کنند برای تسکین وجع و منع عفونت ساعیه و گاه
که برای آن بود تا عدیم القابلیت گرداند عضو را از قبول فضول نازله
چنانچه در سوراخ ناسور داغ کنند از میل زر یا آهن برای بریدن و گاه بواسطه
بند نمودن مجرای عروق بود مثل داغ شریان بریده و گاه عمل که بروغن جوشیده
بود بواسطه حبس دم مطلق چنانچه مقطوع الید را دست بروغن بریان
سازند و بعد از یک هفته بهتر شود ازین علاج آن بر هم نوره کشند
در آخر کتاب محل حرق گفته شود و طریق کی نمودن بالت گرم در اسباب
غیر ضروری مجملا گفته شد و طریق مفصل دیگر بدوای محرق مفصل در فصل
اثیل المجمل هر یک گفته شود ان شاء الله تعالی فصل دویم ... سیوم مقاله هفتم

که از فن اول است در مواضع کیه و طریق و منفعت آن **داغ یافوخ** و آن بند
دو استخوان علوی راس است که آن را در فارسی تارک گویند و هندوی تالو
خوانند بفتح تاء مثنات فوقانی و الف ساکن و ضم لام بواو زده و منفعت
او آنست که نزله و زکام عتیق و صرع و مالیخولیا را نافع بود و صداع مقدم دماغ را
زایل کند و رطوبات را تحلیل دهد و درین قسم را سود مند باشد و طریق او آنست
که موی سر تراشند و در اعتدال وقت و اختلاط مادر مرض بعد از تنقیه بدن
داغ مدور کنند بالت زر یا آهن اما آلت زر اولی باشد مگر وقتی که ضرر قوی
غالب بود و از زمان غیر تنقیه و غیر اختلاط و بهتر آنست که یکبارگی آلت
گرم بر عضو نه نهند بلکه پارچه ادیم باریک نموده بر عضو یافوخ نهند پس آلت
داغ سرخ نموده برو گذارند تا وقتی که ادیم بسوزد و طبیعت بحرارت آشنا گردد
و قوت برداشت پیدا نماید و داغ درست غایر باستقامت بردارد
داغ قمحدوه موخر دماغ که آن را در هندوی جاندی گویند بفتح جیم فارسی بالف
ثانی زده و اشمام نون و کسر دال و سکون یاء مثنات تحتانی فایده او بالفعل
آنست که سکته را نافع بود بواسطه ذوبان ماده منفذه یا بواسطه امتناع
روح حساسه و بعد از تنقیه منفعت او آنست که کثیر غش و بعض نموده
را نفع عظیم دهد و وجع بارد در موخر دماغ و مالیخولیا را سود مند است و طریق
داغ این موضع مثل یافوخ بود **داغ نقره** و آن مغاک بند سر و گردن است
و منفعت او سوای نفع سکته مانند داغ قمحدوه موخر دماغ است مگر آنکه
تشنج بارد گردن را بکشد و طریق او مثل ما تقدم **داغ میان دو ابرو**
وی نیز صرع و سکته را نافع بود و سده بینی بکشد و بطلان شم را سود مند
باشد و در مقدم راس را فایل بخشد و طریق او مانند طریق یافوخ است

داغ یافوخ و آن بند استخوان علوی راس

و طریقه غیر غایر آنست که آلت را گرم نموده مثل کلک زنند چنانچه در آخر فصل
دویم باب سیوم مقاله سیوم که از فن اول است در اسباب غیر ضروری گفته
شده و الله اعلم بحقایق الاشیاء

فن دویم

در عملی و این فن نیز مشتمل بر هفت مقاله است مثل فن اول بعضم

مقاله اول

از فن ثانی در امراض که مخصوص باعضاء خاصه اند دون اعضاء آخر از سر تا
قدم و این مقاله مشتمل بر بیست باب است **باب اول** از مقاله اول
فن ثانی در امراض راس و این باب مشتمل بر هفت فصل است

امراض سر

فصل اول در تقسیم امراض سر و علامات آن بباید دانست که امراض
سر پنج نوع اند اول آن ورم و تفرق اتصال در حجاب یا در نفس دماغ است
مثل برسام و سبات و دویم امراض اند که سبب آن اجتماع اخلاط
ردیه و بخارات ردیه در دماغ مثل مانیا و مالیخولیا سیوم از آن مرض اند
که سبب انها بهم آمدن رطوبات فضلیه در اعصاب باشد مانند
اختلاج و خدر و چهارم از آن امراض اند که سبب آنها سده تجاویف دماغ
یا سده منافذ روح باشد مثل صرع و سکته و پنجم از آن اصناف صداع است
که از جمیع این اسباب بهم شده و مراد اینجا از امراض راس همین نوع
پنجم است که مشتمل است جمیع سر را و چهار نوع باقی داخل امراض دماغی و عصبی اند
کما سیجیی ان شاء الله تعالی اما صداع و آن الم راس است و قال افضل الاطباء
محمد بن زکریا کذلک ان الصداع هو الم فی الراس سوا کان فی جزء منه
او فی کله و قال شارحه و لم یقل وجع الراس لانه یشمل الثقل الراس الذی
لیس ادراکه بالقوة الملمس بل ادراکه بالخیال لان الالم حالة مشترکة

برسام سوداوی علامتش کدورت حواس و کدورت رنگ و کدورت بول و ضربات
نبض و ترس و بیخوابی و سکوت و فکر فاسد و حب خلوت و ثقل اجفان و جفاف منخرین
و فم و لسان با قلت عطش و سرعت غم و کثرت غضب علاجش تنقیه دماغ کنند
بعد نضج ماده بعلل منضج سوداوی باز دبان همان اشیاء مسهل که در مرکبات ذکر
شده یا نضج ماده نمایند بدین طبیخ اصل السوس و رازیانه و بالنگو و گاوزبان هر یک
دو درم کاسنی و بنفشه و پرسیاوشان و نیلوفر هر یک سه درم جوشانیده حلی
السم با هشت درم گلقند هر صباح تناول نمایند و تلیین طبیعت کنند باطریفل صغیر
مقوی بغاریقون یا با افتیمون یا بطبیخ افسنتین مرتبا بعد اخوی که در صداع
ذکر شده و در حالت قلت امتلا اما در حالت کثرت امتلاء و سوداء متخذ من الدم
تقدم تفصد و حجامت کنند پس از آن تدبیرات دیگر جاری نمایند یا عمل کنند بعد
نضج ماده بدین حقنه بنفشه و اسطوخودوس و پرسیاوشان هر یک چهار درم
بالنگو و نیلوفر هر یک دو درم تخم خطمی و خبازی و عنب الثعلب هر یک
دو مثقال و افتیمون ده درم در چهار و نیم رطل آب بجوشانند چون یک
رطل بماند صاف نموده ده درم شکر سرخ و شانزده درم فلوس خیارشنبر
در آن حل ساخته و چهار مثقال روغن بادام اضافه نموده به نیم گرم حقنه نمایند
یا بعد نضج ماده تنقیه بدین حب افتیمون و طبیخ افتیمون کنند **صفت حب
افتیمون مذکور** که درین مرض بکار برند افتیمون ده درم غاریقون سوده هلیله
شش درم هلیله سیاه و هلیله کابلی و هلیله زرد و آمله و بلیله هر یک دو درم
گلسرخ سناء مکی اسطوخودوس لاجورد مغسول مسحوق هر یک دو درم و نیم
با آب رازیانه حب سازند شربتی چهار درم تا هفت درم با جلاب ساده میکرم
صفت طبیخ افتیمون که درین مرض بکار دارند افتیمون شش درم سناء مکی هفت درم

داغ صدغین وموضع او میان گوش وابرو وبالاتر از دنباله ابرو بمقدار
یکنیم انگشت مکوی که بیک بالچک ظاهر شود بر ان است فایده او آنست که
در شروع نزول نفع مانع عظیم دارد وماده را از نزول مانع آید وطریق چنانچه
مقدم ذکر یافت داغ راس المنکبین وآن دو استخوان ملاد سر
هر دو بازو است ومنفعت او آنست که تشنج بارد ورطب پی ین را
زایل نماید وخدر ورعشه را بشود وبد وطریق او آنست که بر هر دو منکب
دو داغ طویل کند سطح آن بتقاطع صلیبی نماید بالت کرم بر هر یک یکی
داغ هر دو بازو وجای او در میان منکب ومرفق است بر پهلوی خارجی
ومنفعت او آنست که صحت چشم را نگاه دارد وضعف بصر را زایل سازد
وگویند چنین در ابتدا از نزول عمل نماید اماله ماده سازد ومنع نزول او کند
وطریق او آنست که حبی از زنجار ونوره وزرنیخ وقند سیاه نمایند شدید
الصلابت القدر که داغ خواهند نمود بر موضع داغ نهند وبالای او لوح از ترب
نهند ومحکم بربندند ودر دو آورده ساعت داغ غایر پدید آید پس بگشایند
ومرهم زنگار بران گذارند تا سطح سوخته او را بخورد ومثل قرحه گرد پس
هر صبح وشام آن قرحه را بشویند وتخود تازه در ان نهند ودوام چنین کنند
تا جاری ورطب ماند وهرگاه قرحه باند مال نزدیک آید باز مرهم زنگار گذارند
تا ازو قدری بخورد وقرحه را تازه سازد وهمچنین دایما داغ پشت
فایده او تسکین وجع ظهر است ودفع حدبه عارضی وموضع او فقره نهم پشت
وطریقه او آنست که آلت طویل را گرم کنند ویک داغ طویل ایستاده چنانچه تمام
فقره نهم ونصف فقره هشتم ونصف فقره دهم را در گیرد بدهند وبعضی
در میان مقدار طول سه داغ مدور پس وپیش متصل دهند داغ بند کمر

فایده او آنست که درد کمر را زایل کند وجای او هفت انگشت از استخوان
مقعد بالا وگویند چهار انگشت وطریقه او آنست که سه داغ مدور بالا اتصال
بصورت مثلث دهند داغ صدر منفعت او آنست که سعال وضیق النفس
ووجع صدر را نافع باشد وجای او بر بند عظیم مابین سینه میان دو ضلع است
که انرا در هندی گوڑی گویند بفتح کاف وسکون واو وکسر رای هندی
وسکون یای مسات تحتانی وطریق او مثل داغ نقرس است داغ عانه
جای او سطح دو استخوان بالای مثانه است فایده او آنست که دم جامد
مثانه را بگدازد ودو کرث باه هر دو زن را دفع سازد وطریق داغ این
موضع مثل سینه است داغ هر دو پهلوی ناف جای او همان دو رگ
پهلو اند که در استسقا گشایند وفایده او دفع استسقا واختناق رحم
ودرد ناف است واین هر دو داغ مدور مثل داغ عانه کنند داغ هر دو ورک
وجایگاه این داغ زیر ران نه انگشت بالا از سطح زیر بینه بند زانو وطریق
اش داغ مدور بر وپیش مقدم باشد وفایده او آنست که وجع الورک
وعرق النسا ودوالی وداء الفیل را نافع بود داغ زانو وجایگاه او
در هر دو زانو ودو مغاک اند فایده او آنست که درد زانو را دفع سازد
وطریق او مثل داغ ورکین است داغ ساقین منفعت او آنست که بول
وحیض بکشاید ودوالی ونقرس وداء الفیل را دفع سازد وجای او
زیر ساقین میان پاشنه وبند زیر زانو است وطریقه او مثل داغ ورکین
بود داغ هر دو پاشنه وجای او در میان سطح زیر پاشنه است ونقرس او مثل
داغ ساقین است واو در مرض سکته عجیب النفع بود اما داغ عام را هیچ جا
مقرر نباشد هر جا آفت یابند غایر یا غیر غایر بدهند طریقه غایر چنانچه معلوم شد

هفتم

سه داغ هر دو پهلوی ناف

بجای رحم

در زیر ران

کل سرخ چهار درم بنفشه و نیلوفر و اسطوخودوس هر یک شش درم کاسنی و مهک و پرسیاوشان
هر یک دو درم آلو و عناب هر یک ده دانه و گاوزبان و بادرنجبویه و تخم
کشوث هر یک یک مثقال و مربی ده درم فلوس خیار چنبر شانزده درم علی الرسم
جوشانده و صاف نموده دو درم روغن بادام اضافه ساخته بنوشند و در میان
روز با شربت گاوزبان و بالنگو با گلاب و عرق بید مشک نافع بود یا تخم ریحان
با شربت نبات و گلاب و عرق گاوزبان سود مند باشد در حالت کثرت خواب
و بوئیدن ریحان و سوسن و بابونه نفع بخشد و بعد از تنقیه اگر شبت و بابونه و
عنب الثعلب و تخم خطمی و حلبه برابر بجوشانند و بر آب آن تطلیل و بر ثفل
آن ضماد کنند فایده دهد و بعد این سر را بروغن گل و بابونه و حنا و زیت بیالایند
با قلیل کندر افیون و مارزیره نافع تر باشد یا بشیر سر را اندام تر دارند
بهمین عمل کنند و روغن کدو و روغن بنفشه بادام در گوش و بینی چکانند نفع عظیم
بخشد صنعت روغن گل و روغن حنا ذکر شد و صنعت روغن بابونه مثل روغن
خبازی و صنعت روغن کدو مثل روغن بادام است که ذکر شد و عند انحباس
اگر حجامت نقره و داغ یافوخ نمایند جایز بود و غذا قبل از تنقیه ماء الشعیر و قرعیه
با شکر و روغن بادام یا شوربای ماش مقشر و نخود آب و لعاب قرطم
و بعد از تنقیه نخود آب و فالوذه و حسو بادام و مزعفر شوربه و قلایای دسم
و برنج و امثال این دهند و از جمیع حموضات و بوستات و اطعمه سوداوی
احتراز کنند و در بحران تدبیر بحران صفراوی نمایند در سرسام بلغمی و او را لیثرغس گویند
و آن ورم بلغمی است که اکثر حادث میشود در مجاور روح دماغی و کم است که در نفس
یا جوهر دماغ باشد زیرا که بواسطه لینت در حجاب صلابت نفوذ نکند و بواسطه
لزوجت در جرم دماغ گذشتن نتواند علامتش درد سر خفیف و ثقل و کسل

عظیم و ریق فم و رطوبت منخرین و تثاوب و نوم قوی و بیاض لسان
و بیمار گاه دهان و گاه شوریت دهن و عریض بودن نبض با تموج و لینت و لزوم
سکوت و ترهل اجفان و انفتاح فم و کثرت نسیان و تپ لازم علاجش
تدبیر صداع بلغمی نمایند بلا سکنجبین برای رعایت تپ و بالجمله در ابتدا نضج
ماده کنند بطبیخ منضج بلغمی و بعد از نضج تلیین کنند با زیادت همان اشیاء
بلغمی که در مرکبات ذکر شده یا بحب ایارج مرکب که نیز ذکر یافته یا تنقیه
دماغ نمایند مکرر تا بعد اخری صفت آن اسطوخودوس و سنا مکی و بسفایج هر یک ده
درم گل سرخ و بنفشه و تربد و پرسیاوشان هر یک شش درم زنجبیل سه درم سه من آب
بخیسانند و صباح جوشانیده چون یک رطل آب بماند صاف نموده با رطل قند بقوام
آرند قدر مستعمل شانزده درم با آب گرم و گلاب حل ساخته و اگر طبیعت
سریع الاجابت نباشد بر نیم مثقال با یک درم غاریقون مویزینه سیر فزا کنند و عمل
قوی تر گردد و با اخراج ماده کنند اول بحقنه نرم که در سرسام دموی ذکر شده
پس بحقنه متوسط پس بحقنه حاد صفت حقنه متوسط بنفشه تخم خطمی پرسیاوشان
هر یک سه درم بسفایج و سنا مکی هر یک پنج درم بابونه دو درم در سه رطل
آب جوشانند چون یک رطل بماند صاف نموده ده درم شکر سرخ و ده درم فلوس
خیار چنبر در آن حل ساخته و باز صاف نموده دو درم نمک سنگ و شش درم
روغن کنجد اضافه نمایند و حقنه کنند صفت حقنه حاد بنفشه و اسطوخودوس و
پرسیاوشان و تخم خطمی و بابونه هر یک سه درم بذر شبث و حلبه و اکلیل
الملک هر یک دو درم بسفایج و سنا مکی و تربد و قنطوریون و حنظل با پوست
و شحم و تخم هر یک دو درم نیم علی الرسم بجوشانند و با ده درم شکر سرخ و
ده درم فلوس خیار چنبر صاف نموده و با دو درم بوره ارمنی و ده درم روغن بید انجیر

بدین شربت

مخروج ساخته حقنه سازند صفت روغن بید انجیر تخم بید انجیر را اندک بریان نموده بکوبند و در
آب بجوشانند و کف را که بالای آب بیاید بستانند و یکجا کنند و باز بر آتش
نهند و بپزند تا رطوبت مائی که درو باشد جمله سوخته شود و روغن صاف بماند و اگر
حقنه کردن شاق باشد عمل کنند بدین شیاف بوره ارمنی و نفطه و قنطوریون
و بسفایج هر یک دو درم شحم حنظل درم صبر و سقمونیا هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته
با شکر مقوم معقود شیاف سازند و بروغن بید انجیر آلوده ساخته بعمل آرند
و بعد از فراغ تنقیه بدن در ایام اول سرکه و روغن گل بر سر طلا کنند و در
الخطاط المجلات مثل صبر و مر و جند و حلبه و بابونه و شبت طلا نمایند و مثل
مشک و کندش و شونیز و جند در پارچه بسته ببویند و عطسه آرند و غذا
در ابتدا ماء الحمص مقشر و در انحطاط ماش و برنج با مزعفر شوربا و در جمیع اقسام
سرسام از لحوم و البان احتراز نمایند و اگر لابد باشد در ابتدا مرغ لحم طیور بری
جایز بود و در فرانیطس لبن معز روا باشد و نوعی از سرسام است که مرکب باشد
از ماده صفراوی و بلغمی و او را سبات سهری گویند و او را اکثر مرض جدا گانه
شمرده اند سبات سهری و آن ورمی باشد در کل دماغ و مرکب باشد علامات
سرسامین اگر علامات بلغم غالب باشد سبات سهری گویند و چنین علامات صفراوی غالب
باشند سهر سباتی خوانند و جمیع علامات که در بیان حدوث این مرض توان شناخت
آنست که چون خواب کند بسیار کند و چون بیدار شود بسیار شود و تهیج روی و سرخی
رنگ چهره بسیاهی و هم بدین واسطه سبات سهری نام نهاده اند برای
مرکب بودن آن از سبات که نوم طویل است و سهر که بخوابد کثیر و علاج آن
علاج مرکب باشد تدبیر فرانیطس و لیثرغس بر که غالب باشد در اخراج به آن مشغول
شوند و بالجمله این حب درین مرض موافق است بلیلج ثلثه هر غاریقون و بسفایج

و تربد و سنا و سقمونیا هر یک جزو ایارج فیقرا مثل الکل افتیمون و کثیرا هر یک
نیم جزو با طبیخ رازیانه یا کرفس حب سازند قدر مستعمل از چهار درم تا شش درم
باشد با آب گرم و اگر قبض قوی باشد با شراب اسطوخودوس مرکب که در
لیثرغس بیان نموده شد بقدر حاجت در آب گرم حل ساخته بنوشند و از تدابیر
۱۷۰ عجیبه او آنست که چون بخوابد غلبه نماید سرکه و تخم کاهو و بذر البنج و مرو و افیون
و زعفران و امثال اینها که مناسب مزاج باشد بر سر طلا کنند و ببویانند و مالش
دست و پا و شد قدمین کنند و سینه را بگلاب و روغن گل بمالند و در خواب
رود و چنین خواب از حد طبعی بگذرد اشیاء منعطس مثل ورق بلوط
و کندش و فلفل ببویانند یا در انف دهند تا عطسه آرد و تنقیه دماغ کند و از
خواب بیدار سازد و این عمل بعد از تنقیه بدن مناسب باشد و فصد
در ابتداء این مرض اگر علامات حاده ظاهر باشند واجب است و اگر
در سبات و سهر نباشند نیز اندکی از قیفال جهاز ابهر لوب فصل دوم
از باب دویم مقاله اول که از فن ثانی است در سبات و سهر اما سبات
و آن نوم طویل است که چون بخوابد دیر بیدار شود و اگر خواهند که بیدار نمایند
بتصدیع بیدار تواند نمود و سبب آن برودت و رطوبت ساذج یا
مادی بود یا فرط تحلیل که بواسطه آن حرارت بداخل رجوع نماید و طبیعت
بجهت استراحت جهت اصلاح بخواب کشد چنانچه بعد ریاضت و ماندگی و غضب
یا بواسطه اکل اشیاء مخدر و منوم باشد مثل بنج و افیون و تفاح یا بواسطه
ضربه و سقوط بود که بر دماغ رسد از غلبت خوف روح را ضعیف نماید یا بواسطه
صعود بخار معمول مثل که در دماغ رسد و حواس را تیره سازد اما آنچه از سوء المزاج
مادی باشد اگر علامات بلغم باشد نضج ماده کنند بمنضجات بلغمیه دماغی مثل اصول

وبادیان و اسطوخودوس و بنفشه و فادانیا و اذخر پس از ان تنقیه کنند بحب
ایارج یا ایارج ارکاغانیس و روغن زنبق و حری و نرگس و بنفشه و بادام
استنشاق نمایند به شبت و اقحوان و مرزنجوش ضماد سازند مثل نمودن سرکه و گلاب
و بابونه بجوشانند و اگر علامات غلبهٔ رطوبت دموی باشد فصد قیفال مناسب
افتد و اسهال طبیعت بحقنه متوسط و استعاط بحل و مار اسن نافع بود و بعد از
تنقیه ادمان اطریفل کبیر و کندر و مصطکی و دارچینی با شکر نفع تمام بخشد
و اگر از سوء المزاج بارد و رطب ساذج باشد و اگر از سوء المزاج بارد و یابس
ساذج باشد مثل غرق شدن در آب و سرمای قوی علاجش تقدم کمودت
لون و بریلیس علاجش علاجهای مذکور باشد بلا تنقیه و نگذارند تا بخواب
رود و تکمید نمودن و مشرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق کبیر در وقت
خوراندن نافع بود و اگر بسبب افراط تحلل باشد علاج دفع آن سبب نمایند
مثلا صاحب اعیا را اندهیان و دلک و حمام کنند و صاحب ریاضت قوی را
بنز بحمام برند در زمان صحبت پذیرد و صاحب غضب را راحت رسانند
و اندک شراب خورانند و اگر بسبب اکل اشیاء مخدر و منوم باشد
علاج آن قی نمایند اول بقی و بعد از ان شیره یا محیص با آب انار ترش
دهند و اگر از سبب ضربه و سقط باشد علاجش اول فصد قیفال نماید پس
تلین طبیعت کنند بقل و حقن لینه و طلاء جبر و کبر یا زند مثل بادیان و مغاث
و گل ارمنی و صبر و حضض و صندل و اگر بسبب صعود بخار ردی باشد علاجش
سوق استلاء و تخمه و خبث بر حامض و تغیر در خلاء و امتلاء علاجش تنقیه معده کنند
باین حب صبر و بعد تنقیه حبس بخار ردی نماید بدین سفوف وج یا بهلیلج
مربی و مصطکی **صفة سفوف وج** وج و زنجبیل و کندر و گشنیز هر یک یک جزء کثیرا

برابر هم کوفته و بیخته باهم چند نبات سفوف نمایند و دو درم وج با شش درم سوجلی
سرکه یا به رب انار این لعوق کنند دغذا اسفیدباج و قلیه باکه توابل حار تنها داخل
نموده باشند و عسل و زنجبیل مربی و مربی ترنج و نارجیل و کلیجان با خبز نافع بود
صفة حب صبر که تنقیه معده نماید بلیلجات ثلثه و تربد و بسفایج و سنا مکی هر یک دو جزء
زنجبیل و مصطکی و انیسون و دارچینی هر یک یک جزء اسارون و زعفران هر یک
نیم جزء صبر سقوطری بقدر جمع بطبیخ را زیانه حب سازند قدر مستعمل از دو
مثقال تا چهار مثقال باشد با عسل و آب گرم **صفة بلیلج مربی** بلیلج بی نقصان را
بجوز در آب و خاکستر بگذارند و هر روز تجدید آب و خاکستر نمایند
روز ششم سوزن زنند و اندک اندک نکاه دارند و در آب خاکستر بجوشانند تا نرم
شود پس بیرون آورده در عسل یا جلاب شکر بجوشانند و دو هفته در ان نگاه دارند
و بعد از دو هفته بر آورده و پاک نموده در دیگر عسل و جلاب کف گرفته
نگاه دارند و بکار برند و دیگر مربی ها را در همان یکروز سوزن زده و اندک
مالیده بجوشانند چنانکه نرم شوند پس از ان صاف نموده علی الرسم
در قوام عسل یا شکر پخته بکار برند و ترهندی و املج و ابنر اهمان یکرم تبر در
قوام برند **صفة تریاق اربعه** مرکی و حب الغار و زراوند طویل و جنطیانا
برابر کوفته و بیخته در سه چند ان عسل کف گرفته معجون سازند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند و تریاق کبیر چون درین بلاد ساختن متعذر است بدین واسطه
درین کتاب درج نشد از فرابادین معلوم شود اما ساخت حشیش و
فتح تریاق کبیر است که دو ادرسهل خورانند چون عمل شروع نماید نیم مثقال تریاق
بخورانند اگر علت دوا مسهل را قطع سازد آن تریاق بقوت باشد و الا ضعیف
یا نیم درم بمرغ خورانند و بعد از یک ساعت بار بخیسانند یاد و ازان

اگر آن مرغ زنده ماند تریاق قوی باشد و الا ضعیف و نسخه اطریفل کبیر و مشرودیطوس
و حب ایارج مرکب مقدم ذکر شده نسخه ایارج ارکاغانیس نوشته میشود
صفة آن شحم حنظل بیست و دو درم فلفل و دار فلفل و فراسیون و اسطوخودوس
و سقمونیا مشوی و خربق سیاه هر یک بیست درم بصل الفار مشوی مجفف
صبر سقوطری و فربیون و اشق و زعفران و حنطیانا و فطراسالیون و جاوشیر
هر یک دو درم و نیم جعده و دارچینی و سکبینج و تربد و سنبل و اذخر و فودنج
جبلی و زراوند مدحرج هر یک دو درم و ادویهٔ صمغی همه را کوفته و صموغ را
در شراب یا در خل عنصل حل ساخته در سه چند ان عسل کف گرفته اندازند
و قوام درست کرده و از آتش فرود آورده سرد ساخته و دواهای مسحوق را
دران انداخته معجون نمایند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر مستعمل از
چهار مثقال تا شش مثقال با آب گرم و عسل یا شربت اسطوخودوس
مرکب که بالا گذشت بقدر حاجت در آب گرم حل ساخته **صفة سرکه عنصل**
که بصل الفار و یا زدشتی گویند بیارند و از گل رد جو بین سر و بیخ او را ببرند
و از پوست پاک کنند و در چیزی چند سرکه اندازند و نگاه دارند و بعد از چهل روز
بر آورده و از پارچه خشک کرده باز در سرکه تازه اندازند چهل روز دیگر نگاه دارند
و بعد از ان بکار برند و اگر در سرکه سیوم نیز اندازند نفیس تر شود
اما سهر و آن بیخوابی مفرط باشد چنانکه ارسطو السهر یقظة طویلة بلا وجع
والم و مرض آخر و سبب آن خلط سوداوی یا رطوبت بورقی باشد که در
دماغ متمکن شده یا پوست سخوخت بود یا پوست عارضی که بسبب فکر
یا کثرت ریاضت یا کثرت جماع حادث شود و باعث خشکی و ضعف
دماغ گردد یا سبب آن اکل اشیاء ردی الخلط سوداوی بود که خواب

ترس گرداند مثل باقلی یا سبب حس آن دماغ بغلبه و غم و فکر قوی باشد
و اگر از خلط سوداوی بود علامتش کمودت لون و جفاف منخرین و فکر فاسد
و کدورت بول و صلابت و صغر نبض و غایر بودن عینین و تحیر و اگر از خلط بورقی
بود مرکب باشد بعلامات صفرا و بلغم و مزهٔ دهن شور بود علاجش تنقیه بدن کنند
از خلط موجب بحب ایارج مرکب یا با ایارج لوغاذیا بعد از ان تدبیر کنند
با غذیه دسم و شیر تازه بر سر ریزند و روغن کدو و بنفشه و بادام و خشخاش
با اندک افیون و زعفران در گوش و بینی چکانند و هر صباح حسو بادام و قلاء
کدو و ماء الشعیر با روغن بادام و شکر دهند و وقت خواب حلیب
تخم کاهو با شربت خشخاش دهند و گویند اگر بریان نیز همراه باشد بول
صبی را در چشم کشند بالخاصیت خواب آرد و بریان میبرد و بوییدن
خیار و کدو و صندل و ورد و ماء الخلاف و ریحان و غالیه منوم باشد و گویند
زعفران یا شاه سفرم یا مرزنجوش تر و شبت در زیر بستر خواب بنهد بالخاصیت
خواب آرد و دلک اطراف و مدفنین نیز نافع بود و اگر بسبب کبر سن باشد
تدبیر بتقویت و ترطیب کنند و استعمال روغنهای معتدل نمایند و خشخاش را در شیره
سوده شیره کشیده بخورانند و به ثفل آن شیر ضماد کنند و روغن ها را بابت
بر سر نهند و بر کف و پا مالند و اگر بسبب نقاهت باشد تدبیر ناقهین نمایند با رعایت
مقویات و مرطبات دماغ و اگر بسبب کثرت ریاضت و جماع و فرط تحلیل
باشد علاجش اغذیه و اشربه مرتبه لطیفه مثل قلیه ها و حلوا و حسو بادام
و حلوا و ارشا و کدو و ترک جماع و اخبار و غم و راحت با رعایت مقویات
و مرطبات دماغی مثل دواء المسک یا دو قرص مروارید که در صداع گفته شد
و قلیه ذکر شده با لبن حلیب با بیضه نیم برشت و رطب و اگر بسبب حس دماغ

...ه نمایند

تبدیل مزاج نمایند بمبردات و مغلظات و مخدرات مثل جو بیره و خشخاش
و حلیب بذر الخس و اگر بسبب قلق بعضی بود کما سیجی فی الهیضان ان شاء الله
و دلک اطراف نمایند و قرص منوم حار یا بارد بحسب مزاج با بعضی اشربه بخورانند
صفت قرص منوم حار: راسن و قرنفل و قرفه و سک هر یک سه جز زعفران دو جز افیون
و بیخ تفاح هر یک یک جز سوده با آب خالص اقراص سازند و با شراب خشخاش
بدهند قدر مستعمل از نیم درم تا یکدرم باشد صفت قرص منوم بارد
راسن و تخم خشخاش و تخم کاهو هر یک چهار درم سک سه تخم مغز لب
بذر القرع هر یک سه درم و افیون و بذر البنج ابیض و [illegible] و کتیرا و گل سرخ
و طباشیر و خرفه از هر یک دو درم کافور قیصوری و صندل و تخم کشنیز هر یک
یک مثقال با گلاب سوده اقراص سازند و بشراب لیمو یا غوره یا سکنجبین
که در صداع صفراوی گفته شده بدهند و قدر مستعمل از یکدرم تا یکمثقال
و اگر دو درم گل سماق و یکدرم زرد در این اقراص افزایند اقوی گردد
صفت شربت خشخاش ساده: قشر خشخاش و خشخاش هر یک سی درم کوفته در
سه من آب بجوشانند چندانکه یک رطل آب بماند صاف نموده با رطل قند قوام
نمایند و اگر بسبب اکل اشیاء مشوش النوم باشد ترک آن کنند و مصلحات
او مداومت لازم گیرند و تدهین دماغ بروغن بارد و با بعضی مخدرات و
منومات نمایند کما مرّ **فصل سیوم** از باب دوم مقاله که از فن
ثانی در کثرت عطسه باید دانست که عطسه حرکت انبساطی دماغ است
زاید بر حرکت طبعی بواسطه دفع موذی حقیقی چنانچه در ابتدا از زکام یا حکّه
چنانچه نزد احتباس حرکت فتیله در اقصی انف و سبب کثرت آن یا
کثرت ماده باشد یا کثرت حس یا کثرت ضعف دماغ بود که باندک سبب

کثرت عطسه

مأوف شده اما قسمین اخیرین پس علامت کثرت حس سلامتی بودن افعال
دماغی بر قوت کمال علاجش مغلظات و مخدرات جالس چنانچه در صداع
و سهر حبی ذکر شده و علامت کثرت ضعف دماغ بطلان یا نقصان در
افعال دماغی است علاجش تقویت دماغ کنند با اشتراک اندک مخدرات
و جالسات مثل دوار المسک حار یا بارد که در صداع گفته شده با شراب
خشخاش بحسب مزاج یا اندک فلونیا با دوار المسک ممزوج ساخته هر صبح و
شام بخورند و قسم اول که بسبب کثرت ماده باشد علاجش اگر علامت
صفراوی نضج ماده کنند بکشنیز و بنفشه و آلو و نیلوفر و گلقند پس اخراج ماده
کنند بقرص بنفشه که در صداع حار ذکر شده و اگر علامات دم ظاهر باشند
اول فصد قیفال و حجامت نقره نمایند پس نضج ماده کنند بتمر هندی و عناب
و بنفشه و آلو و گاوزبان و سپستان و گلقند و بعد از نضج ماده تلیین طبیعت نمایند
بطبیخ الفواکه که در امراض راس ذکر شده و اگر علامت بلغم ظاهر باشند
نضج ماده کنند باسطوخودوس و بنفشه و بادیان و پوست بیخ بعد الجبر
و گلقند و تنقیه دماغ کنند بحب ایارج مرکب یا حقنه که در سرسام بلغمی ذکر شده
و غرغره دهند با یارج فیقرا در آب گرم حل ساخته یا بر خردل سوده و ماء العسل
گرم نموده و اگر علامات سوداوی باشند نضج ماده کنند برازیانه و بادرنجبویه
و بنفشه و اسطوخودوس و پرسیاوشان و گاوزبان و گلقند و بعد از نضج
مسهل دهند بحب افتیمون که در سرسام سوداوی گفته شد و بعد از تنقیه در
هر چهار اصناف تقویت و تخدیر دماغ کنند با مقویات حاره و بارده
بحسب مزاج با بعضی جالسات و مخدرات اکلاً و ضماداً و غرغره دهند نیز از
اشیاء قابضه که ذکر شده مرارا و اگر علامات ریاح ظاهر باشند تکمید کنند بقشر خشخاش

[illegible]

کوفته و تخم شبث و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و سعتر و سداب و فوتنج نهری و گاودس
و کمون مفرد یا مجموع یا بعضی با بعضی مرکب ساخته و ادهان بر جوارس جالینوس
نمایند و اگر از سبب اعراض خارجی بود مثل سرما و بوی بارد و دخنه و زکام
تدبیر دفع آن نمایند و تدهین راس کنند بدهن جوز ماثل که در مرکبات ذکر شده
و در جمیع اضافات غذا را لطیف خفیف قلیل الفضول حار یا بارد بملایمت
مزاج خورانند و از عوارض که سبب صعود بخار باشند احتراز کنند صنعه فلونیا
فارسی فلفل سفید بذر البنج از هر یک هشت درم افیون و گل مختوم
از هر یک ده درم زعفران پنج درم فرفیون و سنبل و عاقرقرحا از هر یک
دو درم جند بیدستر یک درم زرانباد و درونج و مروارید ناسفته و مشک
از هر یک نیم درم کافور قیصوری دانگی و نیم همه را سوده علی الرسم با سه
چندان عسل کف گرفته معجون نمایند و بعد از شش ماه استعمال کنند
قدر مستعمل از دانگی تا مثقالی صنعه جوارش جالینوس سنبل و قاقله و قرفه و دارچینی
و خولنجان و قرنفل و سعد کوفی و زنجبیل و قسط بحری و فلفل سیاه و سفید
و دار فلفل و عود بلسان و اسارون و تخم موز دو قصب الذریره و
زعفران از هر یک دو درم مصطکی پنج درم قند سفید بوزن ادویه عسل
دو چند عسل و قند را کف گرفته و قوام نموده علی الرسم معجون نمایند قدر
مستعمل از یک مثقال تا دو مثقال باشد فصل چهارم از باب دویم از
مقاله اول که از فن ثانی است در سدر و دوار اما سدر مرضی است
که تاریک شود چشم وقت برخواستن و راه رفتن و حرکت قوی نمودن
و دوار مرضی است که وقت قیام چنان معلوم شود که جمیع اشیاء
میگردند کما قال الشیخ السدر هو ظلمة العین مع الضعف و نقصان الحواس

یعرض عند القیام والدوار هو ان یری الاشیاء کلها دایرة واذا دام السدر
ینذر بالدوار و کلاهما فی المشایخ ینذران بالصرع والسکتة و سبب اینها
بخاری است که بدماغ عارض شود و منفذ بصر را در آن وقت مسدود سازد
و بالجمله حواس را بپوشد پس تاریک شوند چشمها یا آن بخار گردش نماید پس
بگردند همراه او ارواح ثلاثه و نسبت که در میان روح باصره مثری است
سبب آن نسبت چنان معلوم شود که اشیاء نیز میگردند کما یری عند
الدوران علی نفسه و عند الجلوس فی النفسیه و گاه باشد که صداع مستحیل شود
به دوار و گاه این هر دو مستحیل شوند بصداع و سبب حدوث آن
بخارات رطوبات دماغی است یا خلط دیگر که در نفس دماغ متمکن شود
و بخار انگیزد یا آن بخار از خلط معده خیزد و گاه باشد که از شرکت طحال و کبد
حادث شود و گاه بسبب ضربه و سقط و خوردن اشیاء منکره پدید آید
و گاه بسبب دوران بر نفس خویش مرض دوار پیدا شود اما بخاری
که از نفس دماغ باشد و موجب این علتها شود علامات آن ردائت
افعال دماغی و نقصان در قوت نفسانی باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند
بفصد قیفال و طبیخ فواکه و قرص بنفشه و حب ایارج یا ایارج لوغاذیا
یا الحبب خلط موجب بعد از آن تقویه دماغ کنند بمعجون خفقان و یاقوتی
که در مرکبات ذکر شده یا شربت اسطوخودوس ساده همراه شربت لیمو
یا با اطریفل کشنیزی یا جلاب تخم کشنیز خشک یا به افشوره آن مع شربت
نیلوفر یا شربت لیمو مع شربت نیلوفر یا به بذر قطونا مع شراب بنفشه و
نیلوفر و التمر هندی که بحسب حالت و مزاج و عوارض و اخلاط کما ذکرنا
صنعتهم فی امراض الراس مرارا و گاه بشراب گاوزبان و بادرنجبویه و ...

انبهاو ماورد و ماء الخلاف و شراب صندل و کافور نیز حاجت افتد اگر مشارکت
قلب باشد یا مقدم ضعف قلب بود یا بواسطه این امراض حادث شده
باشد و جمله تدبیر که گفته شد در سنحکم لازم باشد اما سدر و دوار که حدیث
و خفیف باشد یا تنقیه همین اثر بر کافی بود و اما آنچه از معده باشد علامات آن
تقدم آفت معده و نقصان افعال معدی علاج حبس بعد ادراک مواد معدی
آنست که تنقیه معده کنند بنقوع حامض و معجون آلو که در مرکبات ذکر شده
یا به بلیله اصفر مقشور در ماء رمانین یا اندک سقمونیا مشوی یا بالجب افتیمون — باحب شبیار ص
و بعد از تنقیه تقویت معده نمایند با رعایت حبس بخارات مثل دوا المسک
حار و بارد و شربت عناب مرکب و نقوع نجیب الدین سمرقندی که
بعضی در مرکبات و بعضی در امراض ذکر شده یا آمله مربی یا سفوفی
از کشنیز و طباشیر و نبات یا جوارش طباشیر دهند در سوء المزاج صفراوی
و سفرجلی و زرشکی و شراب غوره و شراب آلو دهند در دموی و گلقند
با مصطکی و کشنیز دهند یا جوارش عود خورانند در بلغمی و شربت ابریشم
و شربت لسان الثور یا شربت بادرنجبویه دهند یا شربت اسطوخودوس
و ماورد و تخم شاهسفرم و جوارش انبرباریس و مربای کدو و مزوره خورانند
در سوداوی و گاه به تخدیر حاجت افتد مثل شراب خشخاش یا حلیب
کشنیز یا به افشره کشنیز هرگاه اعراض قوی و زکام حس یابند و آنچه
از شرکت طحال و کبد باشد علاج کنند مانند صداع طحالی و کبدی و آنچه
بسبب اکل اشیاء مسکره باشد علاج دفع آن نمایند و آنچه از ضربه سقطه بود
اول فصد قیفال کنند بعد از آن مرهم و روغن گل و روغن مومیایی بر سر مالند
و اگر ضربه قوی باشد علاج کنند بضمادات حبر و گر مثل صندل حضض

و شیاف ما میثا و ماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مرد و زردی بیضه
و آنچه از دوران نفس خویش باشد علاج حبس ساکن شدن و گاه بسبب
جوع و نقاهت نیز بهم رسد علاج حبس آنچه از جوع بود فی الحال غذاء لطیف خورانند
نقاهت ص — و آنچه از نقاهت بود تدبیر ناقهین نمایند و تو شیش دارو استعمال کنند و گاه از بویرد
بجزد کثیر پر اسن باشد علاج حبس تکمید و تسخین سر نمایند و در جمیع اصناف
تدبیر صحیح سر و سعوط با روغنهای حار و بارد بحسب مزاج موافق باشد مثل روغن
بنفشه بادام و گل بادام و روغن نرگس و نرگس و روغن کدو و روغن
قسط و بابونه با اندک زعفران و افیون و کافور و غذا از سریع الانحدار عدیم ال
بحسب مزاج حار یا بارد دهند مثل کباب و ماش مقشر و برنج و زیرباج
و حلوا کدو ص — و اسفیدباج و قلیه کدو و حلوای خشخاش و حلوای بادام و نان خشکه به بار
و سیب و اترج و کدو و خربزه و ربّ انارین و ماء الشعیر و بیضه نیمبرشت
و حصرمیه و زرشکیه و اجاصیه و عنابیه و اللازم است که در طعام صاحب
کشنیز زیاله کمنده — سدر و دوار از جماع و اشیاء بخار احتراز نمایند صفت شربت ابریشم و صندل
مثل شراب و شربت لیکن این هر دو شربت را اگر در گلاب بریزند نافع تر
باشد صفت جوارش طباشیر گل سرخ صندل سفید و آمله و طباشیر و تخم کشنیز
هر یکی ده درم حب الآس پوست اترج گرد سماق مصطکی هر یک پنج درم
کافور قیصوری یک مثقال همه را سوده و در سه چندان ربّ به با گلاب قوام نموده
معجون سازند قدر مستعمل دو مثقال صفت جوارش عود عود هندی را از نانه
تخم کرفس و وج و سنبل الطیب هر یک سه درم بسباسه نارمشک سعد کوفی
فرنجمشک و زرنب و زرنباد هر یک مثقال دارچینی و زنجبیل و فلفل و قرنفل
و مصطکی هر یک دو درم گاوزبان پنج درم کافور دانگی و نیم مشک دو دانگ گرفته

و بخته بدستور درسته چندان عسل معجون نمایند قدر مستعمل از دو درم تا دو مثقال

صفة انوشی دارو گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم مصطکی و قرنفل و سنبل

الطیب و اسارون هر یک سه درم قاقله صغار و کبار دارچینی و بسباسه و جوزبوا

و قرفه و زعفران و زرنب هر یک دو درم آمله پرورده یک رطل قند نیم من

عسل نیم من آمله را در هفت رطل آب بجوشانند چندانکه ثلث آب بماند از با...

مثل حبوبات کنند رانیده عسل و قند را در ان آمیخته بپزند تا نیک غلیظ شود

پس فرو آورده و سرد نموده دواها بدان معجون نمایند و زعفران آنقدری عسل

سوده بعد از همه داروها داخل کنند قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم

باشد قبل از طعام و بعد از طعام توان خورد فصل پنجم از باب دویم

مقاله اول که از فن ثانی ست در کابوس و صرع و سکته اما کابوس مرضی است

که در خواب چنان نماید که گویا در زیر بار گران آمده یا کسی افشرده و نفس

تنگ شود هر چند که خواهد برخیزد یا سخن گوید نتواند و گاهی عظیم حادث شود سبب

آن صعود بخار دموی یا بلغمی باشد که بواسطه کثرت خون و دعة و عدم ریاضت

و یقظه بر تحلیل زود و متصاعد گردد و همچنان ماند و کم است که از سودا و صفرا

بهم رسد علاج جنس اگر علامات دم ظاهر باشند و قوت و سن لایق باشد

نخست فصد قیفال نمایند یا حجامت قفا و نقره کنند بحسب قوت بعد از آن

تلیین کنند بمطبوخ فواکه و اقراص بنفشه و امثال آن و اگر ماده غیر دم باشد

تنقیه بدان کنند از آن ماده موجبه مع رعایت منقیات و مقویات دماغی

بسبلات و حقنها و شیافها مناسبه که بتکرار گفته شده بلا اخراج دم مگر انکه

امتلا عروق بغایت باشد پس اندک اخراج دم جایز بود و

بعد از تنقیه و تقویه دماغ کنند بغذا و دوا از ماکول و اضمده و اطلیه و ندهین

بحب اخلاط چنانکه در صداع بعها ذکر نموده شد و سعوطات و عطوسات و قطورات

مناسبه درین مرض انفع اند بواسطه انکه محلل ماده و منقی و مقوی نفس دماغ اند

و بعد از تنقیه خوردن گلقند و اطریفل و رازیانه و دارچینی نفع عظیم دهد

مستعمل این را در اصلاح مزاج بخمیره بنفشه و شربت بنفشه و هلیله مربی و آمله مربی

و معجون خفقان که در مرکبات ذکر شد صاحب مزاج گرم را مناسب بود

و ادویان تریاق اربعه و معجون مشرود یطوس که بالا ذکر شد صاحب مزاج سرد را

موافق افتد و صرع که از او در هندی مرگی خوانند بکسر میم و سکون را مهمله

و کاف فارسی بر بای مثنات تحتانی زده آن شده غیر تام دماغی

است که از غلیان خون یا از بلغم غلیظ یا از سودا حادث شود و روح نفسانی

را مانع آید از رسیدن به بدن و گاه از صفرا بود و این نادر باشد و این

اخلاط یا در نفس دماغ یا حجب دماغ یا در معده باشند که بسبب ابخره

آید یا ریاحی که از معده بسوی دماغ آید و مجاری روح نفسانی را بند نماید

و مانع آید از سریان آن یا صرع بسبب اوعیه منی حادث شود یا از اشتراک

دیگر اعضا بود که مشارک دماغ باشند چون رحم و ساقین و قدمین

و ابهام پا یا بواسطه دوده باشد که در نفس دماغ یا در معده بهم آید یا

بواسطه دوده باشد هوام سمیه بود مثل گزیدن عقرب بر اعصاب

اما صرع که از ماده دموی در نفس دماغ یا حجب دماغ باشد و جمیع علامات دموی

بیابد خصوص انتفاخ اوداج در وقت نوبت و آمدن رعاف علاج جنس

فصد قیفال و حجامت ساقین کنند و بعد از فصد نضج ماده کنند بمنضجات

که در صداع و سرسام دموی ذکر شده و بعد از نضج تلیین طبیعت نمایند

بمطبوخ فواکه مرتبا بعد اخری و اگر از ماده بلغم بود و علامات او ظاهر باشند

خصایص رعین فم در وقت نوبت و خالی رسوب علاجش نضج ماده بلغمی نمایند
بمنضجات بلغمی دماغی مذکوره و بعد از نضج اخراج ماده کنند با ایارج فیقرا
یا حب ایارج یا بر ایارج لوغاذیا و اگر از ماده سودا بود و علامات سودا آنست
ظاهر باشند خصوصاً کدورت و بلادت حواس با جمیع علامات مالیخولیا
علاجش نضج ماده نمایند بمنضج سوداوی که در مرکبات گفته شد با رعاف
اشباه دماغی و بعد از نضج اخراج ماده کنند بطبیخ افتیمون یا حب افتیمون
که در سرسام سوداوی ذکر شده یا اخراج ماده کنند بدین صفت آن هلیله سیاه
افتیمون شحم حنظل هر یک یک مثقال حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسولین هر یک
دو درم مقل ازرق و کتیرا و صبر سقوطری و سقمونیا مشوی هر یک یک درم غاریقون
مومیا مغز و بسفایج هر یک مثقال کوفته و بیخته باب رازیانه یا افتیمون حب سازند
و در هر هفته بعد نضج دو روز متواتر دهند باب گرم و عسل و چند گاه تکرار عمل کنند
قدر مستعمل از دو مثقال تا چهار مثقال باشد و اگر از صفرا بود علامات آن ظاهر
ظاهر باشند خصوصاً زردی رنگ و مرارت فم و غضب سریع و هذیان
علاجش نضج ماده کنند بمنضجات صفراوی دماغی که در صداع و سرسام
صفراوی معلوم شده و بعد از نضج تلیین نمایند با قراص بنفشه که در صداع حار
ذکر شده یا به هلیله اصفر مطبوخ در ماء الرمان یا بشراب بنفشه مع سقمونیا
مشوی و اگر سبب ریاح غلیظ یا ابخره باشد علامتش دوی و طنین گوش
و زود زایل شدن نوبت بود علاجش تنقیه بدن کنند از فضول تا صعود
بخار و ریاح که بسبب اوست باز ماند و بعد تنقیه با تقویه و اصلاح مزاج دماغ نمایند
بشمومات حاره و بارده مثل جندبیدستر و مشک و عنبر و سرکه و گلاب و صندل
و کافور و تدهین کنند بروغنهای حاره و بارده مثل روغن گل و نرگس و سوسن

۲۱۴

و قسط و بنفشه بادام و روغن کدو و مداومت نمایند با شربت مناسبه مثل شربت بنفشه
و عناب و اسطوخودوس و غطوسات و سعوطات مناسبه و معجونات مانند
معجون خفقان که در مرکبات گفته شد و فلاسفه و اطریفل صغیر مقوی با اسطوخودوس
و غاریقون و معجون مثرودیطوس و معجون سیبالیوس لازم گیرند و ضمادات
و کمادات بحسب اخلاط و مزاج بکار دارند سعوط که صرع بارد و سوداوی را
صفت آن جندبیدستر یک درم کندش و فلفل و غرطنیثا و جلاهنگ و شحم حنظل
و بورق و فرفیون و مرارة الثور مجفف هر یک سه درم سوده در آب مرزنگوش
شیاف سازند و وقت حاجت باب مرزنگوش یا بآب [illegible]
سائیده در بینی چکانند سعوط که صرع دموی و صفراوی را سود مند بود
سرکه و روغن بنفشه بادام یا روغن کدو یکجا کرده در بینی چکانند عطوس
که مطلق صرع را نافع بود اسطوخودوس و فاوانیا و مویزج برابر سوده
وقت نوبت در بینی چکانند عطوس که بدان علامت بره و غیر بره
توان یافت عاقرقرحا سوده وقت صرع در بینی دمند اگر عطسه آید علامت
بره باشد و اگر عطسه نیارد بره محال بود معجون سیبالیوس عاقرقرحا و سیبالیوس
و اسطوخودوس هر یک ده درم غاریقون پنج درم قردمانا خربق ابیض
حلتیت الطیب زراوند مدحرج حب بلسان هر یک دو درم و نیم
بدستور باشد چندان عسل معجون نمایند و بعد از تنقیه تمام شش درم با ماء
بخورند و بدان مداومت نمایند معجون فلافلی و از ماده الهیات نیز گویند
زنجبیل و فلفل و دار فلفل و دارچینی و پوست هلیله زرد و پوست هلیله
و آمله و شیطرج و زراوند مدحرج و خصیة الثعلب و مغز چلغوزه و عود و بابونه
و نارجیل مقشر هر یک ده درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی سه درم عسل و چندان که

نسخه سیبالیوس

عود بلسان

علی الرسم معجون نمایند ضمادی که دافع صرع بود شونیز عاقرقرحا جند بیدستر خردل اجزاء متساوی
الوزن بسایند و با عسل بر سر طلا نمایند لخادی که صرع ریاحی را نافع بود جند بیدستر
کمون کرمانی سداب مرزنجوش همه را کوفته در پارچه بسته و گرم نموده دم بدم
بر سر گذارند اما صرع که از شرکت معده بود علامتش تقدم سوء مزاج معده
و شدت آن و را امتلاء و نزول نوبت در خلا و غثیان دوام و کثرت لعاب
دهن علاجش مشترک قی کنانیدن بطبیخ شبت و عسل و خردل مرة بعد اخری
و بعد این تدبیر اگر صفرا غالب بود نضج ماده صفرا نمایند و به هلیله و تمر هندی مسهل دهند
و اگر بلغم غالب بود بعد از نضج تنقیه معده کنند بحب شبیار و اگر سودا غالب بود
بعد از نضج اخراج ماده سوداوی نمایند با طریفل صغیر مقوی بغاریقون یا
مقوی با فتیمون یا اطریفل یا ایارج دهند و اگر خلط مرکب باشد تنقیه معده نمایند بجوارش
شهریاران صفت جوارش شهریاران فلفل و کمون کرمانی مدبر و سداب و بوره ارمنی
و خولنجان و قرنفه هر یک یکدرم سقمونیا مدبر ده درم عسل چهل درم علی الرسم
معجون نمایند قدر مستعمل از دو مثقال تا پنج مثقال و بعد از تنقیه اصلاح مزاج
نمایند به هلیله مربا و سکنجبین عنصلی و تریاق کبیر و جوارش مصطکی و جوارش عنبر
صفت سکنجبین عنصلی در صداع بلغمی گفته شده صفت جوارش مصطکی در صداع معدی
گفته شده صفت جوارش عنبر نبات یکمن گلاب یکمن هر دو را قوام نمایند و دو مثقال عنبر افزایند
و بر روی سنگ ریزند قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم باشد و اگر صرع بسبب کرم دماغ
باشد علاجش مثل علاج دماغ صداع دودی بود و گویند اگر نرگس و فاوانیا و حلتیت
در سرکه حل ساخته بمنخرین چکانند صرع دودی را نافع باشد و اگر صرع بسبب دود
بطن باشد علاجش تنقیه معده کنند از بلغم و تدبیر کنند مثل تدبیر دود البطن که در
محل خود گفته شود مع رعایت دماغ و اگر صرع بشرکت رحم و ساقین و قدمین و ابهام

یا تابت ترب و عسل و خردل م

رجل باشد علامتش آن بود که چیزی مثل بخار یا مورچه از آن عضو بدماغ آید علاجش
تنقیه بدن کنند از خلط موجب و تقویت و تسخین دماغ نمایند بروغنها و اکل
اثر بر خاسیه و اصلاح مزاج آن عضو کنند بدلک و ربط و حجامت و نیز جمع
قطع او ممکن بود جبر نمودن و صرع که بسبب فساد منی باشد علاجش آنست که تو
انزال شود علاجش اشتغال نمودن بمدرات قویه بس اصلاح منی و او عبره
مع رعایت تقویت دماغ مثل حب جدوار و لعوقات مقوی و یاقوتی معتدل که
در مرکبات ذکر شده بکنند و صرع که بسبب نفس هوام سمیه بود علاجش آنست که تریاق
اربعه یا مثرودیطوس که مقدم ذکر شده بشراب خالص یا بطبیخ افتیمون قدر
یکدرم بخورانند و گویند اگر فاوانیا بر طب روی از گردن آویزند مطلق صرع را
نافع بود و اگر فاوانیا وقت نوبت سوده در بینی دمند نیز نفع کثیر بخشد
و صبر و عصاره قثاء الحمار مساوی سوده نفوح کنند نیز نافع باشد و جالینوس گوید
که اگر بعد از تنقیه چهل روز بر سکنجبین عنصلی یا بر تریاق ثمانیه مداومت نمایند صرع
زایل شود صفت تریاق ثمانیه زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر و حب الغار
و قسط بحری و جنطیانای رومی و مرمکی و زرجوبه مساوی کوفته و بیخته با سه چند آن
عسل کف گرفته معجون نمایند قدر مستعمل از یکدرم تا یک مثقال و بعد از چهل روز
بکار دارند شابور گوید که دماغ ابن عرس بعد تنقیه با حلتیت واقع صرع است
و پوست او اگر خشک کرده و کوفته قدر یکدرم با آب گرم مدام بخورند تا چهل روز
مزیل صرع بود و ذیقوریدوس هندی گوید که اگر بعد از تنقیه دو هفته بر استخوان انسان سوده
مداومت نمایند و هر روز دو مثقال بخورند صرع را ببرد و همچنین اگر گوشت اشتر
با خر سوخته نیم مثقال هر صباح مصروع بخورد و بدان مداومت نماید نافع بود و اگر
از شتم راست خرگوش سوخته مصروع با خود دارد نافع بود و اگر قند را در گردن

یا ادعیه منیه
استفراغ

در گردن مصروع بسته دارند نافع بود و جگر خرگوش همچنین اگر صاحب تازه بریان نموده تا یک
هفته بخورند نافع بود و محمد ذکریای رازی نوشته که در وقت نوبت صرع اگر جند بید ستر
در روغن زیت حل کرده در بینی چکانند و نیم مثقال حلتیت در آب گرم و عسل
حل کرده در حلق ریزند فی الوقت صرع ساکن شود و ارسطو گوید صرع که ماده او در
نفس دماغ باشد از جمیع اصناف آن ردی بود و شاید که بفالج کشد و شیخ الرئیس گوید
صرع که اطفال شیرخوار را حادث شود او را بعلاج حاجت نباشد خود دفع شود
و او را ام الصبیان گویند و صرع بعد از بیست سالگی تا بیست و چهار سالگی قابل علاج بود
و بعد از بیست و پنج سالگی رسید یا در این عمر صرع حادث شود عسر البرء باشد
خصوصا وقتی که ماده در نفس دماغ بود علاج نپذیرد و باید که غذا از مصوص و علیق خفیف
و سریع الانحدار بود مثل گوشت حلوان و طیهوج بریان با مصالح گرم مانند دارچینی
و قرنفل و فلفل و زنجبیل و کمون و برای حبس بخارات اگر کشنیز زیاده کنند
مناسب بود و ماش و ارزن و نخود و آب مرافق باشد و احتراز کنند مصوص علیق
از بقولات برای از دیاد سودا و از فواکه رطب برای عفونت ماده و پرهیز کنند
از جمیع اشیاء منجره و ایضا امتلاء را اسی نمایند از فضول و از اشیاء سوداوی
مورث الدخان مثل شبت و بادنجان و کرفس و کراث و خردل و باقلی و قسط
و کمات و پرهیز کنند از مسکرات و مخدرات مانند شراب و قنب و پرهیز
کنند از اغذیه ردی الخلط مثل لحم بقر و لحم قدید و جبن عتیق و لبن حمض و حامض
و سمک و خایف باشند از نشستن جایهای بلند بی دار مثل بام شسته و از دیدن
اشیاء براق مثل آب روان و آتش و از دوانیدن اسب و حمام بعد اکل
و دور باشند از ضرر یعنی اصوات باریک منازه مثل آواز دروازه یا دولاب
که آهن با آهن یا چوب بچوب سائیده شود و احتراز کنند از اصوات بلند مثل آواز

سکته

تیر و تفنگ و رعد و برق **سکته** و آن سده تمام دماغی است که بند شود در
منافذ مجاری دماغ و بند سکند روح نفسانی از وصول بدن و مانع آید روح حیوانی را از
وصول بدماغ پس باطل شود حس و حرکت و شاید شود بیهوشی و سبب حدوث این
بلغم یا از دم غلیظ باشد یا از غلیان دم بجار غلیظ صعود نماید و در منافذ ضیق محتبس شود
و بدان واسطه بمرد و روح بر جای خود باشد و از افعال خود ساکن شوند یا بواسطه
ضربه و سقط قوی حادث شود برای آنکه روح بسبب آزار دیده افعال او از دور
جای خود ساکن شود و علامات که در میان موتی و مسکوت در آن فرق توان
کرد آنست که اکثر مرض یکایک مثل مفاجات حادث شود و چون چشم
مسکوت را دانسته عکس شبح در آن معلوم شود و در چشم موتی معلوم نشود
و دیگر علامات آنست که قطن منفوش را اگر پیش بینی مسکوت بگذارند و
بتوجه تمام بنگرند جنبش ریشه از حرکت تنفس ظاهر شود و همچنین اگر آئینه را پیش
بینی مسکوت بگذارند اثر نفس برو هویدا گردد و اگر ظرف پر آب بر شکم
او بنهند بالجمله در آب حرکت ظاهر شود و در موتی این همه چیز نباشند و غیر
بندوق و نقاره و طبل را بر گوش او آواز کنند و بر فرق او نظر دارند مسکوت را
اندک تحرک اجفان پدید آید و موتی را نه و قوی ترین علامت آنست
در مقعد شریانی می باشد و آن جز بموت ساکن نشود باید که انگشت را در مقعد
کنند و تفحص آن شریان نمایند اگر متحرک یابند مسکوت بود و اگر ساکن باشد موتی
بود و نیز در شریانی از شریانهای کشته زنند اگر خون بر آید مسکوت بود و گرنه موتی
باشد اما سکته که از غلبه خون باشد علامات آن پیش از حدوث این مرض
تهیج وجه و حمره لون و انتفاخ اوداج علاج پیش نخست فصد قیفال نمایند پس کر
و کافور بر سر و سینه بگذارند بعد حلق راس و گلاب و صندل بر بدن افشانند

واز خل ونمک سعوط دهند وبعد متنبه شدن تقلیل غذا وتدبیر اصلاح دم نمایند بمبردات
وملطفات یا بدفع خلطی که باعث فساد دم شده بحقنه خفیف که در صداع ذکر شده یا
بمطبوخ فواکه که در صداع دموی ذکر یافت وبعد از تنقیه مداومت نمایند بر معجون الهو
ابو الطفی یا بر سکنجبین عنصلی واگر سکته از بلغم باشد وپیش از حدوث علامات
بلغم مثل ریق فم ورطوبت منخرین ومرض عینین وبیاض لون ونسیان وکدورت
حواس ظاهر باشند علاجش آنست که حلق راس کنند بعد از ان با دهان حاره
تدهین نمایند مثل روغن قسط وروغن فرفیون وروغن شونیز که در صداع بارد ذکر یافت
وطلا کنند واز اطلیه حاره مثل خردل وجند بیدستر وفرفیون وبوره وعاقرقرحا وشحم حنظل
وقرنفل مفرد یا مجموع همراه عسل وجمیع بدن را گرم دارند وکندش وخربق ابیض
مساوی سوده در بینی چکانند واگر متنبه شود نمک را گرم نموده بر سر نهند وبالا راد
خشت یا تابه گرم ساخته گذارند وداغ باشنه یا فوخ وقعده راس ومیان دو
ابرو درین مرض نافع باشد وپر را در حلق میجنبانند باشند تا طبیعت غافل نشود
واگر قی آید نافع باشد وچون متنبه شود وبعد اندک برافاقه آید بدین اجزا غرغره نمایند
مویزج وعاقرقرحا وخردل وزنجبیل وفلفلین ودارفلفل وبوره ارمنی وسنا مکی
ومرزنجوش را برابر کوفته وبیخته همراه سکنجبین وآب گرم غرغره نمایند وبعد از
افاقه صرع این غرغره نیز مفید بود **عطوس** که سکته را نافع بود کندش وحبة السودا
وفرفیون وفلفل وجند بیدستر وزراوند وحب بلسان ومشک وعاقرقرحا وبورق
برابر کوفته وسوده در بینی دمند واین عطوس فالج ولقوه ودرد سر بارد را
نیز نافع باشد وبعد از افاقه تا یک هفته جز ماء الحمص وعسل دیگر غذا ندهند وبعد از ان
هفته نضج ماده کنند بمنضجات بلغمی راس وبعد از نضج ماده تلیین طبیعت نمایند بحب
ایارج وایارج لوغاذیا واین حقنه را بکار دارند شحم حنظل وبخور مریم وقنطوریون

دقیق وعرطنیثا وخربق ابیض هر یک شش درم جمله نیمکوب ساخته در سه رطل آب
بپزند چندان که یک رطل آب بماند صاف نموده ده درم بوره افزوده حقنه نمایند ودر
هر هفته دو بار تکرار کنند بمعیت بلغمی وتا یک هفته روز بهمین تدبیر نمایند وبعد ازین
تقویت دماغ نمایند ببخور اندان عنبر ودلیطوس وشربت اسطوخودوس
مرکب واگر این معجون را مداومت نمایند منقی دماغ وحافظ سکته بود ودر هر
هفته که دران هفته نوبت صرع باشد اگر دران هفته هر روز بمقدار جوز بخورند صرع
دران هفته نوبت نکند وگویند اگر وقت نوبت صرع اگر یک روز خورند نیز کافی بود
صفت آن افتیمون واسطوخودوس وبسفایج وعاقرقرحا مساوی سوده با انگبین
عنصلی یا با رب معجون سازند وسکته که بسبب غلیان بخار دم باشد علامتش تقدم
دوی وطنین وانتفاخ اوداج وتثاوب باشد علاجش مرکب بعلاج خفیف بلغمی
واصلاح دم وتکمید راس بحلبه وبابونه وبوره وتخم حنظل وشبت کنند ودرین
هرد وصنف تقلیل غذا لازم دارند وفرو بالات خفیفه با آب زیره حاره و[illegible]
نافع بود وسکته که بسبب ضربه وسقطه باشد علاجش متنبه نمودن با آواز
هولناک یا دود زیر با آتش خفیف نمودن وحین متنبه شود فصد قیفال کنند
وتدهین راس بروغن گل ومومیا وباقی علاج مثل تدبیر ضربه وسقطه نمایند و
بالضرورت حجامت یا فوخ وداغ موضع ضربه جایز بود

فصل ششم

از باب دویم مقاله اول که از فن ثانی است **در نزله وزکام** وآن رطوبت
دماغی است که از منخرین وحلق ریزد اما آنچه از منخرین ریزد زکام گویند وآنچه از
حلق ریزد نزله باشد وشیخ الرئیس گوید که اگر زکام هم کهنه شود او را نیز نزله گویند وسبب
او یا سازج بود یا مادی سازج مثل تغیر یا هوا او برد قوی وحرارت شمس وریاضت
وجلوس قرب نار وحمام ومادی چنین غلبه دم وصفرا وبلغم واز سودا نباشد اما آنچه از

رطوبات ودم باشد علامتش صداع ثقیل وحمره وجه وغثیان و انتفاخ اوداج وشریانات

صدغین و شبهه مینی قرمز دیدن علاجش تخفیف فصد قیفال کنند پس تعدیل مزاج

بشربت عناب وبه دانه یا شربت نیلوفر یا نقوع عناب یا نقوع آلوچه یا آلو

به دانه واسفغول و اگر سعال نباشد شراب آلو وتمر هندی نیز جایز بود واگر ماده

بحلق ریزد شراب خشخاش یا یکی ازینها یا شراب خشخاش مرکب که در مفردات

ذکر شده و تلیین طبیعت نماید بلعاب به و بنفشه و شیرخشت و اگر از صفرا بود

علامتش تلخی دهان ورقت و حدت ماده سایله و سیلان اشک و تشنگی و جفاف

لسان و فرحت یافتن به برودت داخلی و خارجی علاجش تنقیه دماغ

نماید بقرص بنفشه یا مغلی مسهل صفراوی که در مرکبات گفته شده و تعدیل مزاج

بشربت بنفشه و نیلوفر بلعاب به دانه یا بذر قطونا یا این اشربه یا شراب

لیمو مع شراب بنفشه و عناب و نیلوفر اگر سعال نباشد یا خمیره بنفشه و نیلوفر

مع شراب خشخاش یا ماء الشعیر یا شکر و خمیره بنفشه و اگر امتزاج بلغم باشد

علامتش شوری ماء الجرح علاجش مرکب بعلاج بلغمی و صفراوی کنند و امساس

قصب السکر و وقت خواب نبات در دهن نگاه داشتن نافع بود

و زوفا نضج دهد و اگر ماده بلغمی بود علامتش قلت عطش و بی مزگی دهان و غلظه

ماء الجرح یا شوریش منخرین و ثقل راس و کسل علاجش هر روز منضج از بادیان

و زوفا و اصل السوس و ریشه خطمی با نبات دهند و بعد از نضج تنقیه دماغ کنند

بحبّ قوقایا پس ازان تلطیف نمایند بشربت زوفا که در مرکبات ذکر شده

یا سکنجبین عنصلی و شب از شربت خشخاش یا حب مصطکی که در مرکبات ذکر شده

بخورند تا تجفیف ماده نماید و اعانت بر نوم کند و بخار شیر گرم زکام بلغمی را

فایده کثیر دهد و گاه ماده زکام و نزله در نفس دماغ نباشد بلکه در حجب دماغ یا حجب

معده بود علامتش قلت ثقل باشد و درین تضمید و تکمید انفع بود مع دیگر تدبیرات

وگاه در اصل نخاع متصل آخر دماغ ماده بود علاجش حجامت کتفین و کرانی انها و اندک

در دفقرات عنق و ظهر و درین حجامت نیست و نتوان و دیگر معالجات نفع کثیر دهد

وگاه ماده در مقدم دماغ و عصبان شامه بود علامتش تنگی نفس و عدم رایحه و قلت

ثقل راس و فارس حلق و درین مشمومات و سعوطات و عطوسات و

غراغر مناسب باشند مع دیگر تدبیرات مذکوره و گاه ماده زکام باشتراک مری

و معده بود علامتش تقدم فساد معده باشد علاجش قی کردن مناسب است مع

رعایت دماغ و تنقیه و تقویه آن باشیاء مذکوره یا باطریفل صغیر مقوی بخار بقول

موز نیز اما زکام که مادی نباشد فقط تعدیل مزاج باشیاء مذکوره بلا تنقیه کافی

بود بحسب مزاج و اعراض و درهر قسم زکام و نزله از شمس و قیام در دان

و مشی در دان و نظر بسوی آن مکره نماید بقدر رطوبت و ضعف مرض و فارسی

حلق و فتور افعال دماغی اکثر باشد و لازم آنست که در جمیع اصناف

تقلیل و تلطیف غذا نماید در اصناف حار یا بارد دهند مثل کدو و ماء الشعیر

و ماش مقشر و ملوخیه و اسفاناخ و شوربای برنج و رشتا و فالوده و در

بارد و حار دهند مثل حسو بادام یا حسو خشخاش یا بیضه نیمبرشت یا نان جلیل

مربا به نان خشکه و از کثرت آب و طعام و جماع و کثرت خواب خصوصاً

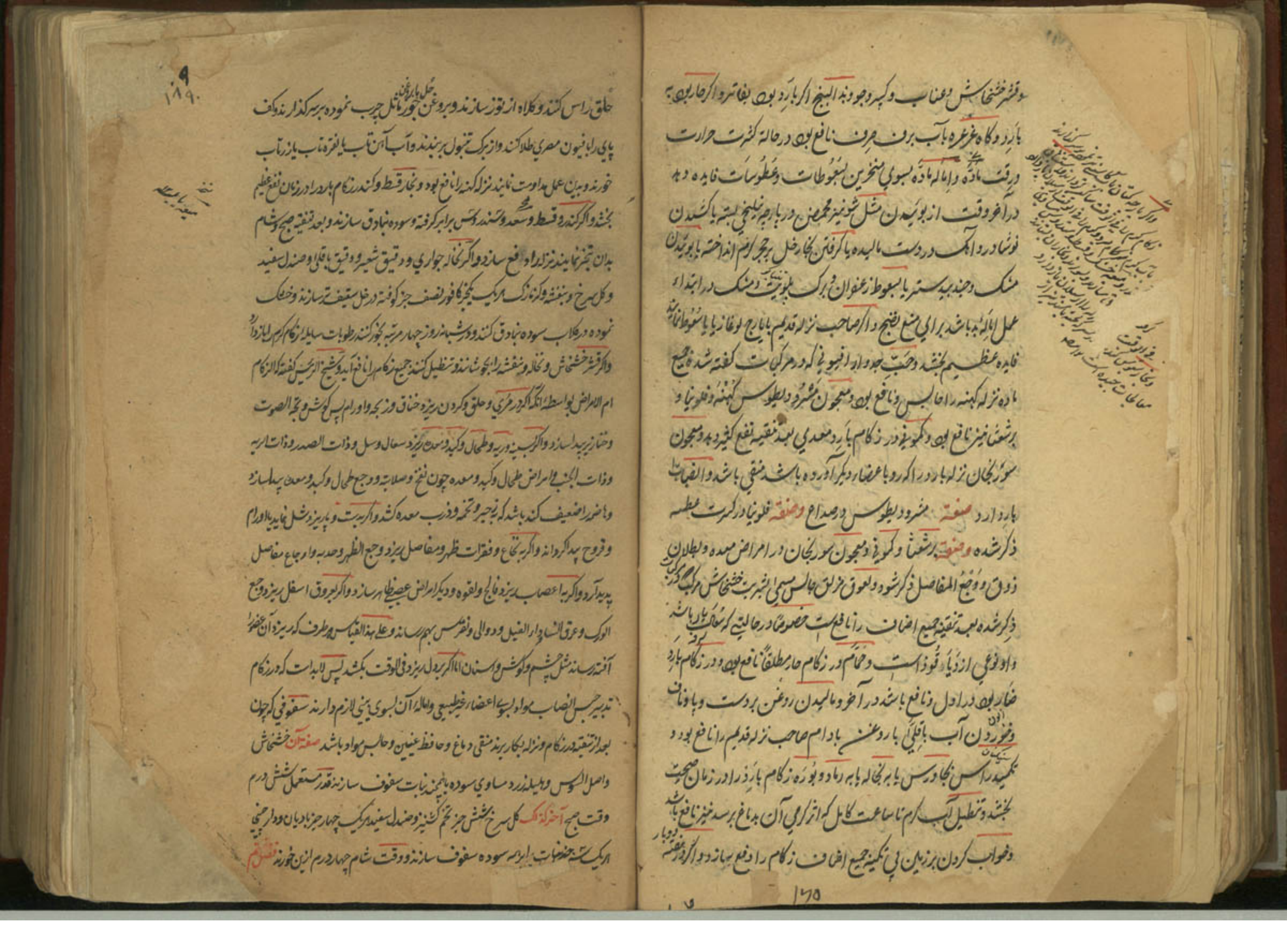
بر امتلاء و از کثرت بیداری و از برد لیل و حر شمس احتراز نماید و از

لبنیات و حمیات و ترشیهات اجتناب کنند و اگر از ضعف قوه

بیم شد لحم طیور بری جایز بود و از اشیاء منجمده پرهیز کنند بواسطه صعود بخار

در پشت نخوابند بواسطه خوف ریزش ماده به بطن و اگر سیلان ماده

بسوی حلق باشد حبس آن کنند بغرغره و طبیخ اشیاء قابض مثل عدس



در نسیان و حمق و رعونت

ازباب دوم مقاله اول که از فن ثانی است در نسیان و حمق و رعونت المنسیان پس آن بطلان
یا نقصان ذکر است بواسطه ضعف حافظه و متخیله و حمق و رعونت بطلان فکر معاشی و بطلان حفظ
مراتب است انواس بواسطه ضعف متفکره و سبب حدوث این امراض سوء المزاج بارد است و رطب
خواه ساذج بود خواه مادی اما ساذج قلیل الزمان باشد چنانچه از کثرت برد و غسل آب سرد بهم رسد و بعد از
گرم شدن زایل گردد لیکن اکثر حدوث کثیر الزمان این امراض از زیادتی بلغم و کثرت تمکن آن در دماغ باشد
و گاه از یبوست نیز بود و نادر است که از حرارت واقع شود و علامات بلغمی عدم عطش و ثقل راس و
رطوبت منخرین و رمص عینین و ریق فم و فراموشی اشیار جدیده علاجش بعد نضج ماده تنقیه کنند
بحب قوقایا و ایارج فیقرا بعد از ان تقویه دماغ کنند به هلیله مربی و اطریفل کبیر و اطریفل کشنیزی
و معجون مادة الحیات که مقدم ذکر یافته یا به بلادرین صغیر یا بسفوف سقراط که گفته شود و علامات
یابسی یبوست منخرین و عدم رمص و عدم عطش و قلت ریق و ثقل و فراموشی اشیاء
قدیمه علاجش تنقیه به ایارج لوغاذیا و تقویه دماغ به هلیله مربی و امله مربی مع شراب اسطوخودوس
ساده و بعد از طعام الوشر دارو و گاه علامات حرارت حرقه و یبوست منخرین و کثرت عطش
علاجش تنقیه دماغ بقرص بنفشه و اصلاح مزاج دماغ بشربت بنفشه و خمیره بنفشه که در امراض راس
ذکر شده بکنند و دربارد و صفت اخیره روغن کدو و روغن بنفشه بادام که در فصل صداع صفتش
در گل یبوست ذکر شده بر سر مالیدن و در گوش و بینی چکانیدن نفع عظیم کند صفة بلادرین صغیر
هلیله کابلی و اسود و آمله هر یک سه درم کندر و وزوفا هر یک شش درم زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا
هر یک پنج درم روغن جوز هفت درم دارو ها سوده و بروغن چرب نموده بسه چندان عسل
معجون سازند و بعد از آمیختن عسل بلادر نیز بدان ممزوج کرده حل نمایند و بعضی وج و سعد
کوفی هر یک پنج درم اضافه کنند در عمل قوی تر گردد و بعد از شش ماه استعمال کنند قدر مستعمل از یکدرم
تا دو درم صفة عسل بلادر بلادر نو بگیرند هر قدری که خواهند و سر هر بلادر را ببرند و در انبور گرفته اندک
به آتش نرم بتفسانند و بهمان بفشارند قطره روغن غلیظ که از راس او بر آید از هر یک گرفته

قدر حاجت جمع کنند صفة روغن جوز مثل روغن بادام باشد که در صداع گفته شده صفة سفوف سقراط
صفتش کندر و وج و زنجبیل هر یک پانزده درم سعد و ساذج و دارچینی و قرنفل هر یک
هفت درم نبات برابر همه کوفته و بیخته سفوف سازند قدر مستعمل سه درم فصل ششم از باب دویم
مقاله اول که از فن ثانی است در مالیخولیا و آن تغیر یافتن ظنون است از مجرای طبیعی و ظاهر شدن
فساد فکر و خوف از اشیا که قابل آن نباشند و سبب آن یا در نفس دماغ باشد یا در کل بدن
استیلا بود یا بمشارکه عضوی بود چنانچه مالیخولیا مراقی و اکثر ماده مالیخولیا سودا باشد خواه آن سودا
متخذ من البلغم بود خواه متخذ از دم و صفرا بود خواه سودا بالذات خود سوخته فاسد شده باشد
اما آنچه متخذ من الصفرا بود علامتش صفرة لون و مرارة فم و یبوست چشم و منخرین و سرعة جمیع افعال
خصوصا غضب و دریافتن نکات غریبه دیگر در ماده دماغی و طویل و باریک و سریع بودن نبض و
ناریت و صفرة بول مع کدورت و قلة آن علاجش تنقیه دماغ و بدن از اقراص بنفشه که در صداع
ذکر شده بکنند بعد از نضج ماده از طبیخ اثمار مرکب صفراوی و سوداوی مع رعایت دماغ یا بعد نضج
تلین طبیعت نمایند به ملیجات ثلثه معصور در ماء رمانین یا بدین مطبوخ اهلیلجات ثلثه هر یک سه درم
اسطوخودوس و بنفشه و گل سرخ هر یک دو درم افتیمون و سنا مکی هر یک چهار درم برسیاوشان
و بادرنجبویه و زر الشور و نیلوفر هر یک یک مثقال اجاس ده دانه تمر هندی مقشر و منقی پانزده درم
گلقند ده درم به دستور بجوشانند و صاف نموده و چهار درم روغن بادام یا روغن بید انجیر در آن آمیخته
بنوشند و اگر قبض قوی بود نیم مثقال غاریقون موینه نیز و یک دانگ سقمونیا مشوی سوده بیفزایند
کنند یا فقط یکدرم غاریقون سه بار کافی بود و آنچه متخذ من الدم باشد علامتش حمرة و کدورت لون
و سیلان دموع و حمرت چشم و نعاس و تثاوب خصوصا در ماده دماغی و ثقل راس
و تمدد و درور عروق جبهه و شرائین صدغین و انتفاخ اوداج و حلاوة فم یا بل العفوصة
یا به حموضة و عظم بودن نبض مع صلابت و حمرة بول مع غلظة و کدورت علاجش مقدم فصد
اکحل نمایند پس فصد صافنین یا حجامت ساقین کنند و بعد از ان فصد قیفال سازند خصوصا در ماده

دماغی وپیش از فصد شراب بالنکو وگاوزبان وجلاب ساده بماورد وبذر الریحان روزی چند
خورانند وبعد از اخراج دم نضج ماده کنند بمغلی منضج سوداوی که در مرکبات ذکر شده یا بدین
مغلی عناب جرجانی ده دانه شاهتره چهار درم بادرنجبویه سه درم بنفشه واسطوخودوس
هریک دو درم ورد مربی هفت درم آب یکمن علی الرسم مغلی نموده پنج روز یا هفت روز بخورند
وبعد از نضج ماده تنقیه طبیعت نمایند بهمین مطبوخ مع ازدیاد این اشیا آلو ده دانه تمرهندی مقشر
ومنقی پانزده درم افتیمون وهلیله سیاه وزرد هریک شش درم سناکی چهار درم زرشک
بی دانه دو مثقال فلوس خیار چنبر دوازده درم علی الرسم بلا فلوس جوشانیده وصاف نموده
وفلوس دران حل ساخته مکرر صاف نموده وهفت درم روغن بادام یا روغن بید انجیر
اضافه کرده بنوشند واگر طبیعت قبض قوی داشته باشد نیم درم غاریقون سوخته بیز یا ریوند سوده
سربار کنند یا قدر دو دانگ از هر دو یکجا ساخته سربار سازند وآنچه متخذ من البلغم باشد
علامتش بیاض لون مع کدورت وخضرت وثقل راس واجفان ومالح وتفه بودن طعم
وانتفاخ بطن وسکوت کثیر وبلادة حواس وعریض بودن نبض مع صلابت وبیاض
تفسره مع کدورت وجبن وکسل طبیعت علاجش نضج ماده کنند بمغلی منضج بلغمی وتلیین طبیعت
نمایند بازدیاد همان اشیا بلغمی که در مرکبات ذکر شده یا بدین سفوف سعید در ماده بدنی صفة آن
هلیله کابلی واسود وافتیمون از هریک دو درم بسفایج فستقی وحب النیل وسناکی هریک سه درم
ترید نصف مجموع قدر مستعمل از چهار درم تا چهار مثقال باشد باب گرم وعسل واگر خاص ماده
دماغی دانند تنقیه کنند بحب ایارج مرکب که در مرکبات ذکر شده یا باطریفل صغیر مقوی
بغاریقون یا مقوی بافتیمون یا بحب قوقایا یا بایارج مع عسل زنجبیل مربی یا بایارج
جالینوس که جمله در صداع بلغمی ذکر یافت وآنچه سودا بالذات سوخته باشد علامتش
نحافت بدن وکمودت لون وجفاف منخرین وسوی خلق والم وتشویش دوام
وظنون فاسده وتفکر اشیا بی فایده وحب خلوة وحقد ونظر سوی زمین وسکوت

مفرط وگریه وسهر مفرط وکمودت بول وصلابت وصغر نبض مع بطوء علاجش اگر امتلا یابند
بالجمله اسلیم الیسری بیند ونضج ماده کنند بمغلی منضج سوداوی یا طبیخ از بادرنجبویه وگاوزبان واسطوخودوس
وبنفشه هریک دو مثقال اصل السوس وبرسیاوشان هریک دو درم جلنجبین ده درم سه ستور مطبوخ نموده
بنوشند وچون آثار نضج بیابند تنقیه نمایند بافتیمون مع ماء الجبن یا بطبیخ افتیمون که در سرسام ذکر شد یا بسفوف
السوداء بماء الجبن در ماده بدنی صفة آن افتیمون ده درم هلیله سیاه وغاریقون وسناکی وریوند وبسفایج
هریک دو درم سوده سفوف سازند قدر مستعمل از سه درم تا چهار درم باشد واگر خاص ماده دماغی
یابند تنقیه کنند بحب افتیمون یا بایارج لوغاذیا یا بایارج روفس وسعوط کنند بروغن کدو وبنفشه
وبادام وگل یا دام که جمله در امراض سر ذکر شده اما مالیخولیا مراقی سبب آن احتراق دم است از حرارت کبدی
هرگاه حرارت کبد غالب از حد طبیعی گردد دم را بسوزد وبطحال رساند واز انجا بر فم معده ریزد وبخارات آن
مع ابخره دخانی بدماغ رسد ومالیخولیا پیدا سازد علامتش جمله علامات مالیخولیا سوداوی باشند بازیاده
علامات آفة معده وحرارت کبد وعطش مفرط وجشا حامض مع کثرت شهوت طعام وطوفان
وسوی هضم وغثیان علاجش نخست فصد اسلیم ایمن یا باسلیق نمایند ونضج ماده کنند بماء الاصول
که در صداع ذکر شده وبعد از نضج تنقیه کنند بشربت دینار کبیر وبعد از تنقیه اصلاح کبد کنند بسکنجبین
بذوری یا سکنجبین افتیمون وتدهین معده نمایند بروغن مصطکی ودر جمیع اصناف مالیخولیا بعد از تنقیه
تقویه دماغ وبدن کنند بمفرحات حاره وبارده مذکوره در مرکبات وهلیله وآمله مربی وشراب سیب
وشراب بادرنجبویه وگاوزبان مع شراب اسطوخودوس وشراب بنفشه ونیلوفر مع نقوع تمرهندی واجاص
مع بذر قطونا وماء ورد وماء الخلاف وماء لسان الثور والوشی دارو ومعجون خفقان وجوارش انبر
باریس که در مرکبات وصداع ذکر شده یا بدواء المسک حار وبارد که نیز در امراض راس مقدم ذکر شده
یا بدواء المسک معتدل بحسب مزاج واصلاح اغذیه نمایند از مثل بیضه نیمبرشت وکباب وقلایا
حلوان وطیور بری وحسو بادام وفالوده وقرعیه وعنابیه وزرشکیه وحصرمیه وثریه و[illegible]
واسفیدباج وجنازی وملوخیه وماش مقشر وبرنج وآش جو ومزعفر شوله با روغن بادام یا بقر

ولبن حليب از بزوگاو نیز نافع باشد و حلوا ارشا و خشکار مناسب واز فواکه سیب وانار شیرین
وامرود وبادام و پسته و مویز و جلغوزه و مغز جوز لایق واز اغذیه سوداوی ردی الکیموس مثل
بقولات سوای بقول مذکوره وبادنجان وکراث وکمات ولحم بقر ولحم قدید وجبن ولبن خاثر
اجتناب واجب و چون این مرض مزمن بود مضطرب نشوند و تکرار عمل وادمان تدبیر لازم دارند
صفة شربت دینار کبیر کاسنی ده درم بادیان پنج درم بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ بادیان هفت
و نیم درم گل سرخ پانزده درم نیلوفر و بنفشه وگاوزبان وافتیمون واسطوخودوس هر یک
چار درم بسفایج وتربد هر یک سه درم سنامکی وحب النیل هر یک هفت مثقال تخم کشوث بخته مثقال
بدستور شراب دینار صغیر آنچه کوفتنی است کوفته در نه رطل اب شب خیسانیده وصباح جوشانیده
چون سه رطل آب بماند صاف نموده بانیمن قند بقوام آرند و چهل درم ریوند سوده دران حل
سازند وبعضی پانزده درم شاهتره و چهل دانه عناب نیز داخل کنند قدر مستعمل از ده درم تا شانزده
درم باشد بماورد فاتر صفة سکنجبین افتیمون که جمیع اصناف مالیخولیا را نافع باشد ودیگر امراض دماغی مثل
صرع و توحش سوداوی را ببرد افتیمون وتخم کشوث وکاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهک از هر یک
پانزده درم تربد وبسفایج هر یک شش درم برسیاوشان پنج درم گاوزبان پانزده درم حاشا و زوفا
وکمافیطوس هر یک چهار درم تخم بادرنجبویه وتخم فرنجمشک وزرانباد و درونج وساذج هندی
وبهمنین وسنبل الطیب وقاقله صغار از هر یک سه درم کلقند صد و بیست درم سوای از کلقند آنچه
کوفتنی است کوفته وباقی را درست نگاه داشته یک شبانه روز در خل ثقیف بخیسانند و روز
دوم هفت رطل آب دیگر دران انداخته به آتش نرم بپزند چون مقدار خل باقی ماند صاف نموده
کلقند مذکور و مقدار همان شکر سفید دران حل کرده ومکرر صاف گردانیده به آتش نرم قوام دهند
قدر مستعمل شانزده درم و در ده روز نفع عظیم ظاهر نماید صفة روغن مصطکی روغن گل چهل درم مصطکی
ده درم هردو را در شیشه قوی الجسم کنند وشیشه را در آب گرم مثل صراحی شوره در طشت بگردانند
آنقدر که روغن گرم شود و سبب گرمی مصطکی گداخته شود وبا روغن بیامیزد صفة دواء المسک معتدل

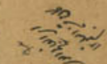
کهربا پنج درم طباشیر گل سرخ هر یک چهار مثقال کشنیز خشک و خرفه هر یک چهار درم غلط گاوزبان
وآمله هر یک هفت درم لب دروارید وصندل سفید وابریشم مقرض از هر یک سه درم
دارچینی دوازده درم شکر زعفران هر یک یکدرم عسل وقند بالمناصفه سه وزن ادویه
علی الرسم معجون نمایند و نیم مثقال ورق طلا و نیم مثقال ورق نقره افزوده کنند قدر مستعمل
از یکدرم تا دو درم باشد معجون نافع مالیخولیا مراقی اسود شیخ هلیله سیاه آمله منقی وگاوزبان وگل سرخ وبادرنجبویه و
وبهمنین وکشنیز خشک مساوی گرفته وسوده در رب سیب معجون نمایند قدر مستعمل سه درم باشد بعد
تنقیه تام وقال الشیخ اکثر حدوث هذه الامراض فی الخریف لردائتها وفی الربیع للطافتها وتحریکها
المادة فیه وقال البقراط القابل لهذه المرض من کان حرارة لا القلب والکبد مفرطة ودماغه ضعیف
وعلی صدره کثرة الشعر وقال المعلم الاول اکثر ان تعرض هذه المرض للعقلاء وصاحب الفکر والخیال
لکثرة التفکر علی درک المحالات ونوعی از ان مالیخولیا مانیات وآن جنون سبعی واحتراق
در وی بیشتر بود از دیگر انواع وعلامتش کثرت سوء خلق مثل درندگان وبیخوابی کثیر وبکا
ونوعی از مالیخولیا داء الکلب است ودر واحتراق دم غالب باشد وآن نیز مثل مانیا بود مگر آنکه
درین طور ضحک ونعاس وتوثب غالب گردد ونوعی از ان مالیخولیا قطرب است وعلامتش
فرار از احبا و حب قبور وحدوث ریشها بر پا بواسطه نزول ماده یا بواسطه گزیدن کلاب
بسبب کثرت گردش وقت شبها ودرین جمیع اصناف معالجه مثل مالیخولیا کنند مگر بازدیاد تبرید در
صفتین مقدم خصوصا مانیا که آن عسر البرء است وقال جالینوس صاحب المانیا لا یبرء وان
برء فینتقل الی الحمق وسمرقندی گوید که تنقیه بحب الملوک جمیع اصناف مالیخولیا را نافع باشد صفة
حب الملوک لاجورد مغسول وحجر ارمنی مغسول وتربد وبر وافتیمون وبسفایج وکلیله و سنامکی
وبنفشه واسطوخودوس هر یک یک جز سقمونیا مشوی چهار جز قرنفل وکتیرا ورب السوس تخم قاقله
صغار وصمغ عربی از هر یک نصف جز مصطکی یک نیم جز مشک و زعفران مقابله هر مثقال مرکب
مقدار یک جو سیاه سوده در گلاب که انیسون در از یانه دران بخته باشند حب سازند قدر مستعمل

چهار درم تا چهار مثقال با جلاب نیم گرم یا با گلاب نیم گرم و عشق را نیز حکما از مالیخولیا شمرده اند و آن
کثرت میلان طبیعت باشد بصور حسنه و آن یا مطلق است همچون کثرت تشویق بصورهای حسین
که در ایام شباب بواسطهٔ عدم حصول پیدا میشود یا مقید چنانچه بر صورت معین میلان خاطر
غالب افتد و وصالش محال بود و سبب حدوث این تفکرات و تخیلات کثیره در صورتهای
حسنه و کثرت منی و میلان دم بسوی سوداویت و این مرض پیدا میشود کسانی را که معطل
و بیکار باشند از تفکرات و علوم عقلیه در سن جوانی و علامتش سالم بودن مزاج از علامات اخلاط
و سالم بودن افعال نفسانی و گریه و سکوت و قلت اشتها با ضعف معده و سرعت نبض بحکایات
محسنات و از علامات قویهٔ عشق مقید آنکه دست بر نبض نهند و نام اشخاص حکایتاً در میان
آرند چون نام محبت و حکایت وصال و فراق در میان آید نبض سرعت گیرد و چون نام محبوب
بر زبان آید سریع تر شود و این وقتی میکرد که محبوب آن عاشق مریض در میان معلوم نا
طبیب بود و چون نام اکثر مردمان گیرند نام آن محبوب نیز بر زبان آید و شنیدن آن رنگ
عاشق سرخ شود و نبض سریع گردد و پس بدانند که عاشق بر همان است اما علاج مرض عشق
مطلق را آنست که در علوم عقلیه و محاکمات مشغول سازند و نگذارند که بیکار مانند و اگر قابلیت علوم
نداشته باشد در محنت اندازند و فاقه دهند و قلت ماء و کثرت حمام و ریاضت قویه بفرمایند
و از استفراغات فصد و مثل فصد و مسهل لازم سازند و از ادویه مجففه قاطع باه مثل سداب
و کمون و کشنیز و نیلوفر و نعناع و تخم کاهو و جلنار بخورانند چنانچه در طوفان گفته شود
و اگر ممکن باشد تزویج نمایند و علاج مرض عشق مفید راحتی القدر بهتر از وصال محبوب
چیزی دیگر نباشد و اگر میسر نباشد علاجش همان علاج سابق باز دیاد حکایات قبیحه و
و فاحشه از طرف معشوق بر طوری که منافر طبیعت عاشق باشند مثل بیوفائی و تهمت
بقتل عاشق و اختلاط با غیر این و حکیم داود مکی نوشته که اگر خاک قبر شهید را بشست و دفع
عشق بنام عاشق و معشوق بگیرند و علق را بروز شنبه بخورانند عشق ساکن شود و حکیم علی گیلانی

و نگذارند که بیکار مانند و اگر قابلیت علوم نداشته باشند در محنت اندازند

نوشته

نوشته که اگر پارچه پوشیدنی معشوق که بسرخ رسیده یوم الثلثا از موضع سینه بریده گیرند و به
نیت دفع عشق سوخته به عاشق بخورانند عشق برود و شاپور هندی گوید که اگر موی سر
محبوب را بگیرند و در خاک بول هر دو آمیخته روز شنبه که قمر در عقرب یا مقارن مریخ در حمل بود
یا از ثلاثات اول و آخر کسوف و خسوف باشد در ظرف گلی طلسمات سازند و به نیت قطع عشق
بر آتش بگذارند و یک هفته شب و روز بران نگاه دارند محبت باطل شود اما آنچه عاشق را مفرح است
استماع آواز درد ناک و حکایات شوق انگیز فراق و ابیات که امثال این چیزها کشنده باشند
اما در حالتیکه وصال موجود بود و یکی دوست دارد و دیگری دوست ندارد علاجش آنست
که ترغیب کنند کسی را که قلیل المحبت بود بحکایات وفاداری عاشقان متقدم و مهربانی محبوبان سابق
و حکیم شمس العانی نوشته که اگر گل سنجد را مرد در منی خود سوده حب سازد یا قرنفل را تر نماید بهر زنی
که بخوراند دوست گردد و اگر همچنین زن حمص اسود یا فوفل را در آب فنج خود تر نماید چندانکه
نرم شود بآن کس بمرد بخوراند فریفته شود و منصور بن مظفر در خواص المرکبات آورده که اگر کنجد
و بهمن سرخ و قیصوم و طالیسفر و فاوانیا و لسان العصفور و فراسیون و کشوث و تخم بنج و
و فنجنکشت مساوی بکوبند و در آب خبازی سوده اقراص سازند و در سایه خشک نمایند
چنانچه آفتاب نبینند و نیم درم سوده کثیر المحبت قلیل المحبت را بدهد مهربانی صحبت زیاده گردد
و همچنین اگر عود و بسد و گاوزبان و بادرنجبویه و صعتر و لولو و مرزنجوش و ماميران و ماجوز
مساوی سوده یک مثقال با شراب سیب شامی آمیخته هر صباح معشوق بدست خود به عاشق
بدهد مهربانی صحبت در دو هفته عشق را زایل کند فصل نهم از باب دویم مقاله اول که از فن ثانی است
در فالج و شخوص اما فالج و آن در اصطلاح اطبا استرخاء نصف بدن است و او را در هندی
ادهرنگ گویند بفتح همزه و سکون دال مهمله و اشمام ها و فتح را مهمله و سکون نون و وقف کاف
فارسی و در بعضی لغات هندیان اردهنگ نیز آمده بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح دال
مهمله و سکون ها و اشمام نون و وقف کاف فارسی و سبب آن یا عدم نفوذ روح نفسانی بود

بعضو یا عدم قابلیت عضو باشد و حدوث این اکثر از بلغم غلیظ لزج بود که منافذ روح نفسانی را
بند سازد و یا برد خارجی بود که عدیم الحس کرداند اعضا را یا بواسطهٔ غلبه دم باشد یا بواسطهٔ
اورام مجاور باشد یا بواسطهٔ قطع اعصاب بود از قطر طول و این لا دوا باشد و آنکه از اورام
مجاور باشد علاجش آنکه آفت العضو مجاور و علاجش دفع ورم العضو مع رعایت اصلاح مزاج
دماغ و آنکه از برد مزاجی بود علاجش اصلاح مزاج عضو ماؤف نمایند به تسخینات و تدهین
بادهان حاره و حمام و خورانیدن شوربجات به ابازیر حاره و استعمال تریاق کبیر و تریاق اربعه
و معجون مثرودیطوس و تسخین دماغ و راس نمایند به نبادیل سخنه و مالیدن قرنفل با روغن
نرکس و قسط و آنکه از غلبه خون بود علاجش عظم نبض و سرخی بول و حمرهٔ رنگ روی و
عینین و حلاوة مزهٔ دهن و انتفاخ اوداج علاجش بعد تشخیص تمام چون بدانند که غلبه
خون است دو روز فاقه دهند و آب جو خورانند با اندک عسل و روز سیوم فصد اکحل
نمایند از شق مخالف پس استعمال ماء الاصول بارد کنند و بعد از نضج تلیین طبیعه بمطبوخ فواکه مع
غاریقون بلا حموضه و بعد تکرار عمل چون قریب به برء شود باز ماء الاصول مداومت نمایند
و روغن حناء مرکب و روغن جوز مائل که در مرکبات ذکر شده استعمال کنند و غذاء لطیف
خورانند صفة ماء الاصول بارد در صداع کبدی ذکر شده صفة طبیخ فواکه در صداع سازج و صفة
روغن قسط و تریاق و مثرودیطوس جمله در صداع بارد ذکر یافت اما آنکه از بلغم باشد علامتش
لینه نبض و عریض بودن آن و بی مزگی دهان و آن نیز بر سه قسم بود یا ماده در شق نخاع باشد

یا در شق دماغ یا در شعبهٔ عصبی از اعصاب اما آنکه در شعبهٔ عصب بود علامتش آنست که استرخا
آن عضو که اخذ حس و حرکه از این شعبه میکند پیدا شود نه استرخاء نصف کل بدن و آنکه ماده
در شق نخاع بود نصف تمام بدن از طول ماؤف شود بلا آفت در وجه و آنکه ماده در شق موخر
دماغ بود ماؤف شود نصف بدن مع نصف وجه و گاه باشد که ماده در تمام موخر دماغ باشد
پس فرا گیرد تمام بدن را و تمام سر و رو باقی ماند و اگر باقی نماند فی الوقت سکته شود و این غایت

عسر البرء باشد چنانچه فالج اگر بعد سکته شود عسر البرء بود علاج جمیع اصناف بلغمی آنست
که تا سه روز یا چهار روز ماء العسل دهند و از دو یک روز آغاز باز دارند یا ماء الحمص یا عسل
دهند پس نضج ماده کنند بمغلی منضج بلغمی یا بماء الاصول حار که در صداع طحالی گفته شده و
بعد از آثار نضج تام که چهارده روز از ابتدا شروع گذشته باشند اخراج ماده نمایند بحقنه متواتر
و متواتر این عمل کنند چون سه هفته بگذرد اخراج ماده کنند بحقنه حاده که شامل شحم حنظل و خربق
و قنطوریون در و داخل باشد یا بدان حقنه که در سکته ذکر شده یا باین حقنه ورق الغار
و بید انجیر و شبت و حلبه و اسطوخودوس و حرمل و مرزنجوش هر یک پنج درم خربق
و شحم حنظل هر یک دو درم کوفتنی کوفته و باقی درست نگاه داشته در شش رطل
آب بجوشانند چون یک رطل بماند صاف نموده ده درم شکر سرخ و شش درم روغن
بید انجیر در آن افزوده حقنه نمایند مکرر بعد از آن اخراج ماده کنند بحب قوقایا یا بحب
ایارج مرکب که در مرکبات ذکر شده یا بحب اسطوخیقون یا با ایارج لوغاذیا و یا بدین حب
شحم حنظل و غاریقون هر یک یک دانگ تربد و بسفایج و زنجبیل هر یک ربع درم
خربق و محموده هر یک یک نیم دانگ ایارج فیقرا مثل جمیع همه را سوده نیم درم مقل ازرق
و ثلث درم رب السوس و ربع درم کثیرا در آب حل ساخته دارو را بدان بسرشند و حب
سازند جمله یک خوراک بود و بعد از تنقیه بدن بسعوط مراره که در صرع بارد گفته شد
اسعاط نمایند و غرغره کنند بغرغره که در سکته ذکر یافت و بوییدن کندش و بابونه
و مشک و جند بیدستر و نرگس و شونیز نافع بود و روغن شبت و روغن بابونه
و روغن حرمل و روغن قسط و روغن فرفیون یکی از اینها هر شب بر بدن بمالند
و صباح بحمام گرم روند و بدن را محافظت پوشیده دارند تا باد مخالف به بدن نرسد
یا مرزنجوش و بابونه و حلبه و حرمل و شبت و ورق غار و سداب و زنجبیل هر یک
یکمن بگیرند و در سه صد من آب بجوشانند چون به نیم آید مار کوهی را زنده در آن اندازند

و بجوشانند تا مهرا شود پس آب را در تغار کلان یا حوض خورد از صافی گذرانیده پر کنند و سه من روغن زیت در ان افزایند و علیل را در ان نشانند یا ضبعة العرجا را بهمین طریق با این ادویه بپزند و در آب ان روغن زیت افزوده علیل را بنشانند و مرتا بعد اخری اچنین کنند و مصطکی و کندر و قرنفل و زنجبیل و دارچینی در دهن نگاه دارند و بر تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق اربعه که جمله مقدم ذکر شده مداومت نمایند و معجون مادة الحیات نیز مناسب باشد و غذا نخود آب یا قلیه شوربا مع ابازیر حاره در ابتدا و در اخلاط فراریج و نواهض حمام و عصافیر مشوی یا متنجن با ارز و ماش و بعد بر تمام چند روز بر معجون جاوید الحیات که در مرکبات ذکر شده ادمان کنند یا استعمال چوب چینی کنند و غذا شوله و پلاو و قلایای لحوم خفیف یا خشکه و خبز نقی دهند و از بقولات و لبنیات و حموضات احتراز نمایند و به ریاضت قویه عادت سازند و ترک جماع بهتر باشد و مادام که رنگ عضو مفلوج متغیر نشده باشد و حس و حرکة بحال باشد و عضو خشک نگشته امید بر توان داشت و چون از ین اعراض چیزی بهم رسد عدیم البرء بود شخوص و آن علتی است که مردم در حالتی که باشند یکایک بر همان حال بمانند خواه ایستاده خواه خفته و نشسته همان طور که باشند بمانند و اکثر این مرض ممتلی الابدان مبلغمین را بهم میرسد و سبب آن سده بلغم غلیظ یا سوخته بود در موخر دماغ یا خون غلیظ سوخته بود علامتش تشخص عینین و فساد حرکات و عدم جواب باشد علاجش فی الوقت اگر آثار غلبه دم یابند مثل تهیج وجه و حمرة عینین و بدن و درو و حلاوة فم و حمرة بول و عظم نبض پس بهمان ساعت فصد قیفال یا حجامت قفا یا حجامت ورکین و ساقین کنند و سر را به روغن بنفشه و کدو بمالند و استعمال نطولات محلله نمایند مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و به تدبیر قوت نفسانی و حیوانی را در حرکت آرند تا اثر

در شخوص

گری آن سده دماغ را بگشاید چنانچه شوربای مرغ و شراب بخورانند و در حمام برند و یکایک شیر گشیده بر مریض روند یا فیل را بران دوانند یا دشنامهای کثیر دهند یا مار بر و اندازند و امثال این چیزها که موجب ترس و حیا و خجالت و غضب باشند ناگهان بکنند تا از کری اعراض نفسانی اعصاب نرم شوند و سده کشاده گردد و طبیعت بواسطه اخذ ملایم یا ردنا و قوت محرکه را در حرکت آرد و بعد از برء بر تبدیل مزاج بسوی تلطیف کوشند و اگر علامات بلغم یابند مثل ریق فم و ثقل کثیر و نبض عریض و ترهل اجفان و تفاهة و یا ملوحة دهان روغنهای گرم که مکرر ذکر شده بر سر مالند و در گرمابه برند و نطولات حاره محلله مثل شبت و ورق الغار و حلبه و بابونه بر سر ریزند و مثل کندش و جند و عاقرقرحا در بینی دمند و همان تدبیرات سابقه نفسانی بکار برند و اگر استحکام پذیرد علاجش در هر دو صفت آنست که نضج ماده کنند بمنضجات مناسبه پس اخراج ماده نمایند با قراص بنفشه یا به ایارج لوغاذیا یا حب ایارج بحسب خلط و مزاج و غذا نخود آب مرغ جوان و ماش مقشر و ماء الشعیر با عسل و بعد از برء مداومت نمایند بر معجون فلاسفه یا شربت اسطوخودوس ساده و سکنجبین عنصلی بهترین ملطفات است فصل دهم از باب دوم مقاله اول که از فن ثانی است در تشنج و تمدد اما تشنج پس آن کشیده شدن اعضا باشد بسوی مبدا او و سبب آن ماده لذاع باشد که در عصب واقع شود و بواسطه آن ایذا بگیرد عصب بسوی مبدا خود یا سبب آن لذع هوام سمی بود چنانچه پیدا میشود تشنج از گزیدن مثل عقرب و رتیلا بر عصب علاجش آنچه سبب ماده لذاع باشد مثل بلغم شور و صفرای سوخته و علامات آن بیابند بما ذکرناه مرارا آنست که در اخراج ماده موجبه کوشند و آنکه سبب لذع هوام باشد معالجه کنند بدفع سم ان بمثل تریاق کبیر یا جدوار یا حلاب

در تشنج

نبات پس ازان نُهرد و صفت اصلاح مزاج دماغ و اعصاب نمایند بخورانیدن
دواء المسک معتدل یا حار و مالیدن روغنهای حار یا بارد محلل و مقوی اعصاب
مثل روغن گل و روغن بابونه و روغن حنا یا جدوار در روغن گل سوده بمالند
یا سبب آن فساد معده باشد از راه امتلاء و تعفن مواد علامتش تقدم آفة افعال
معدی بود علاجش بعد از نضج باز لزوم قی که طریقه آن در فن علمی ذکر شده دیگر نباشد
وکذا قال الشیخ قد یکون التشنج بمشارکة المعدة فیحتاج الی ان یبادر بالقی فانه ربما قاء
وخرج خلطاً حادة او خلطاً عفناً فبرء فی الوقت یا سبب تشنج ماده بلغمی باشد که در
اعصاب قرار گیرد و در عرض اعصاب را افزاید پس لابد از طول کشیده شود و این بلا وجع
باشد علامتش جمله علامات بلغم مثل ترهل و لینت عضو ماؤف و عریض بودن نبض
و بی‌رنگی بول و غلظت آن و ثقل و کسل بدن هویدا باشند علاجش نضج ماده نمایند
بمطبوخ منضج بلغمی و اسهال طبیعت کنند باز دیاد همان اشیاهای بلغمی که در مرکبات
بیان نموده شده یا فضج ماده کنند بایارج الاصول حار مع سکنجبین عنصلی یا مع شراب
اسطوخودوس مرکب و ساده یا مع گلقند و تنقیه کنند بحب منتن حار یا بایارج
صفة حب منتن حار سکبینج و اشق و جاوشیر و مقل و حرمل و صبر و شحم
حنظل و تربد و پوست هلیله زرد و انزروت مساوی گرفته و کوفته در آب
حب سازند قدر مستعمل از دو مثقال تا چهار مثقال باشد صفة حب
منتن بارد شحم حنظل ربع درم کتیرا و سورنجان و بوزیدان و ماهیزهره
هر یک ثلث درم هلیله زرد و گل سرخ هر یک نیم درم سقمونیاء مشوی
دانگی سوده با آب حب سازند جمله یک خوراک بود یا اخراج ماده کنند
بایارجات و حب ایارج یا بروغن بیدانجیر هفت درم با شیر جوشیده یا بایارج
الاصول حار و بعد از تنقیه مداومت نمایند بر بلادرین کبیر و باقی جمله تدبیر در اغذیه و

منتن بارد

۷۱

واشربه و تدهین و تسخین مثل فالج کنند و از برودات و حموضات و مرخیات
اجتناب نمایند و قال الشیخ الرازی اذا اکل بعد التنقیة من الجند والحلتیت متساویین
معجونین بالعسل مقدار الجوزة فیبرء فی الوقت و قبل التنقیة ایضا موثر و قال الصدر الدین
الشیرازی اخبرنی صدیق من الاطباء انه اذا اخذت دجاجة سوداء و خنقت ثم طبخت
کما هی فی قدر حجری مغطی بحجارة لیلة کاملة معه ماء فانه یحل و یصیر کالماء فاذا شرب
من ذلک الماء صاحب التشنج برء فی یومه باذن الله صفت بلادرین کبیر
زنجبیل و عاقرقرحا و حبة السوداء و قسط شیرین و فلفل و دار فلفل و وج هر یک
ده درم ورق سداب و حلتیت و جنطیانا و زراوند مدحرج و حب الغار
و جندبیدستر و شیطرج و خردل هر یک پنج درم عسل بلادر پنج درم دهن لور ثلث
جمیع ادویه همه را بگوبان تر نموده در سه چند عسل کف گرفته معجون نمایند و بعد از چهل روز
استعمال کنند قدر مستعمل مثل بندق باشد و بعد از خوردن تا دو ساعت خود را بپوشند
که عرق شود و اعصاب گشاده گردند و این معجون جمیع امراض بارده مثل فالج و لقوه و
سکته و رعشه و لذع عقرب را نافع باشد و بعضی سدس ادویه روغن بادام و سدس
ادویه روغن جوز کنند یا سبب آن تشنج یبوست باشد که بسببی از اسباب تجفیف مثل اغذیه
یابس و کثرت ریاضت و کثرت جماع و صوم و بیداری و استفراغات قوی و امراض
شدیده حادث شود علامتش تقدم اسباب و هزال بدن و خورد شدن و فرو رفتن
چشمها در عمق و جفاف منخرین و صلابت نبض علاجش هر چند عسر الوقوع است اما با
لجمله آنچه اطبا بدان اتفاق نموده اند آنست که تقویه دماغ و قلب نمایند بخورانیدن مفرح
احمدی یا معجون خفقان که در مرکبات ذکر شده یا دواء المسک بارد که مقدم در امراض
راس و دماغ ذکر یافته با شراب اسطوخودوس ساده یا مربای گل گاوزبان بشراب
بنفشه و شراب اسطوخودوس دهند صفت مربای گل گاوزبان مثل صفة

خمیره بنفشه باشد واگر کل خشک باشند در جلاب قند و نبات بخته ربا سازند
وسر را بروغن کدو و بادام و روغن کاو و شیر زنان تر دارند و روغن بنفشه بادام
در بینی و گوش چکانند و مواضع تشنج را بروغن آتیه و به دهن البان و به پیه ماکیان بمالند
و در بیت میانه حمام برند و از یبوسات و مجففات احتراز نمایند و غذا لطیف
خفیف و دسم دهند مثل نخود آب و شیره بادام و حسو بادام و بیضه نیمبرشت و قیمه شوربای
حلوان و آش جو و حلوای نشسته و حسو آن و حسو تخم کدو و حلوای بادام و پسته و کدو باگوشت
و ماش و ارزن با گوشت و سکه و فالوده مع جلاب نبات و لبن حلیب و شوربا
برنج دسم و مزعفر شوله و مزعفر پلاو و چوچه مرغ جوان و بره فربه تجن یا مقلی و از پس
طعام بعد از دو ساعت انوشدارو و یا آمله مربی بقدری مصطکی یا کلقند و مصطکی همراه
سکنجبین خورانند بجهت اج برای قوت معده و لیسیدن رب به و سفرجلی بگلاب
محرورین را نافع بود و اگر مزاج بغایت حار باشد در میان طعام قتق از شربت زرشک
یا لیمو که قلیل الحموضه ساخته باشند بکنند برای اطفاء حرارت و اصلاح کبد و از فواکه
انجیر و خربزه مناسب باشد و از بقول خبازی و اسفاناخ و ملوخیه اما تمدد پس آن
هرب اعصاب است از مبدا بسوی طول بواسطه واقع شدن ماده بلغمی مرخی در خلل
لیف علاج و جمله تدبیرات او مثل تشنج بلغمی بود کزاز آن نیز نوعی از تمدد است
مگر آنکه ماده او در عضلات باشد و آن مرضی است که بگریزند اجزاء او اعضا از
مبدا خود پس چنان معلوم شود که تافته میکرد و اکثر این مرض بعضلات تر قوه
و گردن حادث شود بواسطه قربت دماغ علاجش یعنیه علاج تشنج بارد و رطب
بود در جمیع وجوه و نوعی از کزاز است که از ماده رقیق و ریاح و انجره در مطلق عضلات
پیدا شود اما بیشتر در دست و پا و گوشت نها خصوصا در ساق و کف پای اکثر باشد
وانرا در فارسی پیچش بند ها گویند علاجش آنست که هرگاه این مرض قوه گیرد چنان معلوم شود

در تمدد و کزاز

۱۹۷

که اجزاء صغار آن عضو تافته میشوند یا مثل کرم چیزی در جز اعضاء ماؤفه
حرکه میکند و وقت خواب غالب شود برای رجوع طبیعت بداخل
بدن و کثرت احساس او جمیع کیفیات بدنی را بسبب گریختن آن از شواغل
ظاهری پس دوست دارد کوفتن و افشردن و مالیدن و بستن را برای اصلاح
اعضا و آرام نفس پس چون بگویند یا بمالند یا بفشارند ماده رقیق و ابخره و ریاح
تحلیل یابد یا ردع پذیرد و گزاز ساکن شود و گاه اگر ماده در قوت بود از این تدبیر ساکن
نشود مگر آنکه برپندد و اعضا را خدر حاصل آید علاجش اگر ماده رقیق یا ابخره دم
یا غلیان دم باشد فصد باسلیق پس حجامت ساقین پس فصد شعبه صافن که بکعب
رسیده بکنند و اصلاح مزاج نمایند برب انارین و شراب آلو و غوره و عناب
و شاهتره بجهت اعراض و شاهتره و حنا بر کف پا و اعضاء ماؤفه بمالند یا بروغن
حنا و آب شاهتره دلک نمایند یا روغن گل و زنبد و روغن کدو بکار دارند و اگر
صفرا بود تنقیه نمایند بهلیله زرد معصور در ماء رمانین یا به نقوع آلو و تمر هندی
با شیرخشت و بعد از تنقیه اصلاح مزاج کنند بشراب نیلوفر و سکنجبین ساده
با ماء بطیخ هندی و آب کدو و گلاب و از ادویه موضعیه برگ کدو و صندل و آب
کشنیز تر یا کشنیز خشک سوده بر عضو ماؤف بمالند و تدهین عضو به دهنهای مناسب
مذکوره نمایند و اگر احساس قوی باشد قدری افیون و کافور درین اطلیه
و ادهان افزایند و مرتا بعد اخری بدین تدبیر مداومت و معاودت نمایند
و این درد و صنف اکثر در سن شباب حادث میشود اما آنکه سبب گزاز
ریاح باشد علاجش تنقیه بدن کنند از ماده که موجب ریاح باشد و اصلاح
مزاج نمایند بگلقند و انیسون و یا کمون و کرویا و مصطکی و بادیان با شراب
خورند یا همراه نبات سفوف نموده تناول کنند و بروغن قسط یا بروغن جدوار

یا بروغن گل تدهین نمایند با اکلیل الملک و شبت در روغن کنجد بدستور پخته بر عضو بمالند

وحدوثش این نوع اکثر مبلغمین را باشد و علامات بلغم ظاهر باشند و گاه از یبوست عارضی باشد چنانچه در نقاهت و افراط تحلل و گاه از یبوست مزاجی بود چنانچه در سن شیخوخت قویه علاجش تدبیر بدن کنند بمرطبات و قیروطی از روغن گل و به لعاب و روغن البه و زفت و زعفران و افیون سازند و مداومت بدلک آن نمایند و گاه بسبب ماندگی راه و ریاضت غیر معتاده حادث شود علاجش تدهین به روغن زیت و حنا و گل و مشت مالی نمودن است و بحمام رفتن فی الوقت صحت دهد و جمیع تدبیر اعیا که بمقام خود گفته شوند نافع باشند

فصل یازدهم از باب دویم مقاله اول که از فن ثانی است در لقوه و خدر اما لقوه وان کج شدن روی است بر خلاف طبیعی و این یا از تشنج باشد یا از استرخا جهت مخالف اما آنکه از تشنج طرف ماؤف باشد علامتش کشیده شدن پوست پیشانی و بجای ماندن چشم طرف مخالف جهت ماؤف و پیچیدن گردن باشد و آنکه از استرخا بود علامتش استرخاء جفن اسفل و کله زیرین باشد و سبب آن یا ماده بارده باشد یا ماده یابس و علاج صنف آخر مشکل بود اما بالجمله تدبیر تشنج یابس کنند و آنچه از ماده بلغمی بود علامتش کدورت حواس و ریق فم و بیاض لون و نقصان یا بطلان ذوق تدبیرش آنست که تا چهار روز منع طعام و شراب نمایند و بر ماء الحمص و عسل اقتصار کنند و در خانه تاریک نشانند و آینه چینی پیش مریض بگذارند تا دوام بدان متوجه باشد و حج و قرنفل و مصطکی و زنجبیل و کندر شب و روز آهسته مضغ مینموده باشند و اگر جوز الطیب را درست یکوقت در دهن نگاه دارند نافع بود و تا حصول برء این تدبیر جاری دارند و بعد از روز چهارم نضج ماده کنند بمغلی و مفتح که در مرکبات گفته شده مع اشیاء زایده دماغی و پوست بیخ بید انجیر و اسطوخودوس از هر یک

در لقوه و خدر

ده درم اگر افزایند اقوی باشد و غذا نخود آب چوچه و تیهو و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج یا به ایارج لوغاذیا نمایند مرة بعد اخری و پس از تنقیه بر بلادرین صغیر و کبیر که در تشنج بارد گفته شد مداومت سازند و گوشت اسپ و شتر بچه و کوتر بچه با ابازیر حاره مفید افتد و مالیدن روغن قسط و روغن بلسان و روغن زنبق مفید باشد و حقنه ها که مقدم در امراض بلغمی ذکر شده اند و عطوسها و سعوطها و نفوخهای مذکوره نیز نافع باشند و قال شیخ صدر الدین اذا جاوزت اللقوة اربعین یوما و بقی البرء بالاسفراغات فحینئذ لابد ان یعرغر بماء قد طبخ فیه البابونج والخردل والمرزنجوش ثم ینکب علی طبیخ الصعتر والعاقرقرحا والشیح والسداب والحرمل والبابونج والاکلیل الملک والورق الغار فاذا ظهر العرق و علم ان الاعصاب لانت لیسعط بالجندبیدستر وزن حبتین بعد نخله بجریرة بمارقد قطر من اسقیل او من حنظلة فان اکثرهم یبرء من به فی مرة واحدة وان لم یبرء ای مرة بالندرة ففی مرتین وقد یبرء اللقوه من استعاطه مارة وان الفارع مع السکنج والزیت سریعا و در برء الساعة شیخ محمد ذکریا رازی نوشته که اگر بعد لقوه بدین عمل یا بغیر این عمل درد شقیقه حادث شود علاجش آنست که انگشت جو در زیر خم گذارند تا از تقاطر آب نرم شوند پس بکوبند و یک وقیه عصیر او را بگیرند و بر آتش گرم سازند و یک دانگ افیون و یک دانگ جاوشیر در آن حل کنند و بقدر یک دانگ یا دو دانگ سعوط نمایند و اگر ازین عمل در تمام دزد خیزد آب سرد بر سر ریزند گرم یا بود یا سرما فی الوقت نفع بخشد خدر وآن بطلان حس اعضا باشد نه بطلان حرکت و سبب این سده باشد از ماده غلیظ که در اعصاب واقع شود و منافذ روح نفسانی را بند سازد و بدین واسطه حس اعضا ناقص یا باطل شود بقدر سده و قوت خلط علاجش اگر غلبه دم باشد و علامات آن بیابند فصد قیفال و حجامت عضو ماؤف نمایند و تقویت دماغ و اعصاب کنند بمالیدن روغن گل و خورانیدن جوب چینی و اگر غلبه بلغم یابند و علامات آن ظاهر باشند تنقیه بدن و دماغ کنند بحب ایارج و ضمادی

از جندبیدستر و نطرون و قسط نمایند بعد از آنکه روغن گل بر عضو مالیده باشند بواسطه احتیاط تقرح و مالیدن روغن قسط و روغن اسقنقور که در مرکبات گفته شده نافع بود و اغذیه در هر صنف موافق مزاج آن دهند که مصلح آن خلط باشد و گاه از ماده سودا باشد عسر البرء بود و به شدن آن محال لیکن بالجمله تنقیه بدن و دماغ از خلط سودا نمایند مرة بعد اخری بحب افتیمون یا به ایارج لوغاذیا و باقی جمله تدبیر تشنج یابس کنند در اغذیه و اشربه و اطلیه و تدهین و ترتیب حمام و ماده خدر را النطول و بخور طبیخ بذر شبت و بابونه و اکلیل الملک و بادیان و امثال این اکثر نافع افتد خصوصا بعد تنقیه و گاه حدوث خدر از کیفیت سمی بود چنانچه بگزیدن مار و خوردن سم مخدر و گاه بسبب ضغط و ورمی باشد و گاه بسبب ربط باشد چنانچه افشردن گلو و طول جلوس بر پا و افشرده شدن عضو زیر بار گران علاجش آنست که دفع مضرت آن سبب کنند به تدبیرات که در محل خود ها گفته شوند و بالجمله در جمیع اصناف مادی حذرقی کردن نافع بود بطبیخ شبت و عنصل و بیخ مهک و بیخ خربزه و بزر فجل و بیاذنجرکس هر یک ده درم کوفته کوفته و تر ریزه کرده در رطل آب بجوشانند چون به نصف آید صاف نموده و ده درم عسل و یکدرم خردل و ده درم سرکه اضافه نمایند و بدستور در هر هفته دو بار قی کنند

فصل دوازدهم از باب دویم مقاله اول که از فن ثانی است در رعشه و اختلاج اعضا اما رعشه پس آن حرکت غیر ارادی است که بوقت حرکت ارادی یا سکون ارادی باشد بواسطه عجز قوت محرکه از تحریک و ثبات عضلات و سبب آن خلط بارد بلغمی بود که آلات حرکات را ارخا بخشد پس قوت که قابل حرکه باشد ناقص شود و محرکه از تحریک آن عاجز آید علاجش مثل علاج فالج بلغمی کنند در جمیع وجوه و معجون بلادرین کبیر بعد تنقیه نیز نافع باشد و کذالک معجون الفلاسفه و المثرودیطوس و جوارشن الی الیتوس ناعما و معجون جاوید الحیوة جید و قال الشابور الدارچینی عجیبة للرعشة وقال البقراط

در رعشه

لیس لشیء فی دفع الرعشة مثل الدارچینی وقال رئیس الحکماء و هو تریاق الرعشة وقال محمد ابن ذکریا الرازی التریاق الکبیر وزن المثقال فی ابتداء الحدوث ینفع فی یوم او فی ثلثة ایام و فی غیر الابتداء ایضا ینفع نفعا بلیغا بعد تنقیة البدن و یا سبب آن از اعراض نفسانی بود مثل فزع و غضب و ترس که به تشویش نظام روح قوت محرکه را ضعیف سازد پس عاجز آید آن از تحریک آلات علاجش ساکن نمودن آن اعراض است بحکایات و مفرحات و آب سرد و شستن سر و رو و یا سبب آن ضعف قوت محرکه و رداءت آلات هر دو باشند چنانچه در وجع شدید و لسع هوام علاجش دفع آن سبب باشد و گاه از نقاهت بدن بهم رسد علاجش اصلاح مزاج نمایند بتدبیر ناقهین و گاه بسبب ضعف شیخوخت حادث شود علاجش هر صباح حلوا دارچینی یا دارچینی یکمثقال یا زردی بیضه نیمبرشت خورند یا جدوار با عرقهای مقوی و مفرح مثل گلاب و عرق بید خشک و عرق گل گسنی و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه و عرق بادیان و عرق دارچینی و عرق قرنفل سوده از یک دانگ تا دو دانگ بحسب قوة و برداشت بنوشانند یکی ازین عرقها یا مرکب موافق مزاج و رعشه که ابتدا از اعضاء رئیسه بود باشد عسر البرء بود بواسطه مجاورت قلب و رعشه و دیگر امراض که تعلق بکیفیات حس بصری دارند اگر مادرزاد باشند عدیم البرء بوند اما اختلاج وآن جستن پاره اندام باشد مثل جلد کردن و رخساره و اجفان و گوشت ران و بازو و سینه و سبب آن ریح غلیظ باشد که بسبب انداد بلغم پیدا شود پس بجلد او اعضلات بواسطه تحلیل و جلد که مجاور او باشد نیز در حرکت آید و کثرت این در وجه منذر باشد بلقوه بهر طرف که غالب بود و کثرت این در شق بدن منذر باشد بفالج علاجش تنقیه بدن از بلغم کنند و بعد تنقیه مداومت بر گلقند و بادیان با شراب اسطوخودوس و یا شراب اسطوخودوس کافی بود و دیگر محللات و مقویات حاره

حلوای دارچینی یا دارچینی یک مثقال یا زردی تنقیح

در اختلاج

غلیظ باشد

مثل فلاسفه وبلادرین کبیر وجوارش جالینوس ومعجون جاوید الحیات نافع باشد وکویند
اکر دو درم جوارش خوزی هر صباح بخورند بالخاصیت اختلاج را نافع بود وبرای سکونت
اعان اختلاج بالفعل مثل بابونه وشبت واکلیل الملک وسداب ومرزنجوش
وصعتر مفردتا یا مجموعتا بجوشانند وتطول کنند یا از نخاله وبوره ارمنی تکمید نمایند نافع بود و
تکمید نمک صرف نیز کافی بود وباقی جمله تدبیر فالج کنند اما در جمیع این امراض بلغمی
سرعت نکنند وجالینوس نوشته که چون بعد از روز چهارم شروع علاج کنند ده روز
منضج دهند وبعد روز چهارده هم مسهل بکار دارند بهتر باشد بواسطه تمام نضج خصوصا در فالج
ولقوه وتشنج وتمدد وهرکاه جمله این امراض از یبوست باشد امید خلاص کم توان داشت اما به
ترتیب بدن کوشند مثل نشاندن در روغن بنفشه یا در لبن فاتر یا در ابی که کدو
تربوز وخیار وبادرنک وبرک آنها جوشانیده باشند وروغن بنفشه در بینی
چکانیدن وبر بدن مالیدن خالی از فایده نباشد وغذا ماء الشعیر بشکر وروغن بادام
ومزوربای کوشت حلوان وچوچه مرغ کم نمک بسیار روغن وامثال این اغذیه وسم
برای دفع یبوست مناسب باشند وترک ریاضت وآرام موافق بود ودو قرشی
کوید که اکر الیه را بشکافند وبر تشنج یابس بندند ونکاه دارند چندانکه متعفن شود تمام
نفع بخشد وهمچنین بالیدن روغن الیه در جمیع این امراض که از یبوست باشند فایده دهد
وهرکاه این امراض قویه بمشایخ وضعفا حادث شوند عسر البرء باشند بواسطه
ضعف قوت وعدم احتمال آنها استفراغات قویه را پس درین مرضها ضعفا
جز باصلاح مزاج وتدبیر لطیف که دون استفراغ باشد علاج ننمایند مثل تدهین ودریافت
خفیفه وسعوطات ونطولات واغذیه واشربه مناسبه وادمان معاجین مقویه نسخه
جوارش خوزی قسط بحری وقرنفل وسنبل وحب بلسان وسلیخه هر یک ده درم تخم قاقله
کبار وقرنفل وانیسون واکلیل الملک وشیطرج ونارمشک هر یک چهار درم

بسباسه ودرونج عقربی هر یک سه درم ریوند وزراوند مدحرج ودارچینی وتخم قاقله
صغار هر یک پنج درم بلیله سیاه پوست بلیله کابلی بروغن زیت بریان نموده
هر یک بیست درم بلیله کلان ده عدد حب الآس مثل جمیع ادویه کوفته وبخته با
سه چندان عسل کف کرفته معجون نمایند ویا سه چند نبات را در کلاب کداخته
معجون کنند بحسب مزاج مریض واعراض آن وبعد از دو ماه استعمال نمایند قدر
مستعمل از دو درم تا دو مثقال باشد اما صاحب لقوه را در وقت ضعف
معده وصعود بخار معدی وتلیین طبیعت مناسب تر باشد باب سیوم
از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض عینین یعنی بیماریهای چشم واین باب
مشتمل بر شانزده فصل است فصل اول در آداب حفظ صحت وعلامات
امزجه چشم وضعف بصر ودمعه ومرض بباید دانست که چون پیش از حدوث
مرض تدبیر حفظ صحت ضروریست لابد شروع بدان نموده شد تا محفوظ مانند
چشمها از آفات پس هر که صحت چشم وحفظ آن خواهد باید که استفراغات
قویه محلله واز کثرت جماع وسکر متواتر وتناول اغذیه ردی الجوهر مبخر مثل
بادنجان وعدس وباقلی وجبن ولحم بقر ولحم قدید وکراث وکماة واز طعامهای
شور احتراز کنند وچشمها را از هوای مختلفه وکرد وغبار ودخان وحرارت وبرودت
نکاه دارند وکاری که در وی بیشتر قوت بر چشم افتد مثل کتابت وخیاطی بسیار نکنند و
نظر خود را بر اشیاء براق وکثیر الحمره بسیار نکذارند وکاه کاه تدهین سر بروغن بنفشه
واستحمام معتدل ونظر برنک آسمانی وسبز نمودن واکتحال بحضض کردن
وچشم در آب کشادن چنانکه ازو شانه در سر کردن مر پیران را نفع تمام بخشد
وحافظ صحت چشمها باشد از آفات وبعد از حدوث مرض تدبیر کنند بمعالجه
بحسب مزاج وعلامات که دال باشند بر احوال مزاج چشم وبعضی از آن لمس است

علامات امزجه

پس حرارت وبرودت وصلابه ولینه دال اند بر یکی از امزجه سادج اربعه
اما علامات صفراویه زردی لون چشم مع حرقه وجفاف آن وعلامات
دمویه حمره عینین وانتفاخ اوداج وثقل کثیر وتمدد وثقل اجفان مع سوزش
وسیلان دموع وعلامات بلغمیه بیاض لون چشم وکثرت رمص وثقل اجفان
وسیلان دموع بلا سوزش وعلامات سوداویه کمودت لون چشم وسهر مع
اليبس والجفاف ونفع یافتن باشیاء حاره وضرر یافتن باردة دال باشد بر برودت
وبالعکس این دال باشد بر حرارت ونفع بتدبیر رطب وضرر بیابس دال باشد
بر یبوست وبر عکس این دال باشد بر رطوبت اما در حالت وجع پس شدت
وجع ناخس دلالت کند بر صفراویه ووجع سطرقی دلالت کند بر دمویه ووجع
خفیف با ترهل دلالت کند بر بلغمیه ووجع خفیف با قلیل تحس وتشنج اجفان
دلالت کند بر سوداویه وقوت بصر بر قریب وبعید دلالت کند بر اعتدال
روح باصره واکر قوت باصره از دیدن قریب قاصر باشد واز بعید دلالت کند بر
غلظة وکثرت وکدورت روح باصره وبر عکس این دلالت کند بر رقت وقلت
وصفاء روح باصره وکاه اعراض چشم غیر باشد وکاه بشرکت دماغ وکاه بشرکت معده اما آنچه
بمشارکت معده بود دلالت کند بر آن اختلاف حال چشم در خلا وامتلاء معده وآنچه از مشارکت دماغ
باشد اکر ماده خارج حجاب دماغ بود دلالت کند بر وی تمدد جبهه وحکه وکثرت عطسه در اجفان واکر
داخل حجاب دماغ بود احساس وجع ودیکر عوارض که ابتدا از عمق اصل چشم کنند دال باشند بر وی ضعف
بصر وآنرا در هندوی دهونده کویند بضم دال مهمله واشمام هاء هوز وسکون واو واشمام نون وفتح
دال مهمله یا اشمام هاء هوز اخیره وآن کمی بینائی است واو را اسباب است اما اکر از سبب فرط
یبوست بود چنانچه از کثرت ریاضت واستفراغات وجماع وغم وجوع وعطش قوی و
امثال این علاجش تقدم اسباب است علاجش ترک آن سبب نمودن وترطیب بدن کردن

باغذیه لطیفه مقوی بدن مثل قلایای حلوان وقرع واسفاناخ بروغن بادام وتدهین راس
وسعوطات وقطورات بروغن بادام وکدو وتقویه دماغ بمفرحات ویاقوتیات نفع عظیم
دارد وروغن کاو کهنه که صد ساله باشد اکر در چشم کشند تمام نفع بخشد واکر حدوث ضعف بصر از
سبب رطوبت وبرودت سادج باشد چنانچه از مصاحبت برف وکثرت سکونت
در آن عارض شود حتی که نابینا کردد علاجش تقدم اسباب وعلاجش تسخین راس بسعوطات
وادهان حاره واصلاح باغذیه مثل حسو بادام وصفره بیضه نیمبرشت وماء اللحم با ابازیر حاره
است وبرف را اندک اندک بر آتش کذارند وبخار آن را بچشم رسانند وتکرار بدین
عمل کنند در اندک ایام صحت بخشد وبعد از بر اکتحال نمایند بکحلی که در غلظه روح باصره بکار
برند واکر حدوث ضعف بصر از سبب حرارت سادج بود چنانچه از جلوس کثیر در حمام
قوی الحرارت یا مشی در شمس قوی یا از مصاحبت نار ضعف بصر عارض شود علاجش
تقدم آن سبب باشد مع حرقت قلیل علاجش اصلاح مزاج کنند بخوردن مبردات
وکحلی از توتیاء مغسول وهلیله کابلی برابر ساخته مدام در چشم کشند واکر ضعف بصر بسبب
قلت ورقت روح باصره بود چنانچه از کثرت نظر بسوی شمس واشیاء براق وکثرت جماع و
جوع پدید آید علامتش آنست که از نزدیک خوب بیند واز دور نه وبر اشیاء براق نظر
قوی کردن نتواند علاجش تقویه وتغلیظ دماغ است باکل حسو خشخاش وشراب خشخاش
وحریره نخاله وحریره بادام وذرور ابیض که در مرکبات ذکر شده در چشم کشند وآنچه بسبب
غلظ روح باصره وکثرت آن پدید آید چنانچه از کثرت جلوس در ظلمه وترک ریاضت علامتش
ضد علامات رقت روح باصره بود علاجش اصلاح دماغ بملطفات نمودن از خورانیدن
مثل بیضه نیمبرشت بدارچینی وآب بصل وعسل در چشم کشیدن نافع بود وکاه ضعف بصر از کثرت
کثیر وکارهای نازک که از آن بر چشم قوت افتد پدید آید وتکدر وهیجان چشم نیز باشد وکاه
فقط ضعف بصر بود وکاه فقط تکدر وهیجان چشم بود علاجش تقدم اسباب است

وعلاجش آنست که ترک آن کار کنند و هلیلهٔ سیاه حوالی چشم طلا نمایند و سرمهٔ اصفهانی یا
حضض یا هلیلهٔ اصفر یا بار الورد در چشم کشند در هر روزی دو نوبت و اگر ضعف بصر بسبب
مادهٔ صفرا باشد و علامات او بیابند اسهال طبیعت کنند با قرص بنفشه یا بنقوع هلیله و توتیار
مغسول و مسحوق در آب غوره اکتحال نمایند و اصلاح غذا کنند از ماء الشعیر مع شراب بنفشه
و روغن بادام و یا شراب نیلوفر مع بزر قطونا هر صباح بخورند و اگر بسبب غلبهٔ دم باشد و علامات
او بیابند فصد قیفال و حجامت نقره کنند و بعد از آن تلیین طبیعت نمایند بمطبوخ فواکه و پس از آن
اصلاح مزاج کنند بخورانیدن شربت عناب و آلو و نیلوفر و زرشک مع بنفشه مربا و توتیار
مغسول با هلیلهٔ کابلی و سماق سحق بلیغ نموده کحل سازند و در چشم کشند و غذا قرعیه و کاهیه
لازم نمایند و اگر بسبب غلبهٔ بلغم باشد و علامات او هویدا علاجش آنست که تنقیه بحب ایارج
یا بایارج روفس کنند و این کحل بکار دارند **صفت آن** توتیار مغول بیست درم مثل
غبار سوده در آب مرزنجوش تر خمیر سازند و یک شب بگذارند پس خشک نموده باز بسایند
بعد از آن زنجبیل و فلفل و دار فلفل و مامیران و عروق الصبغ هر یک دو درم نوشادر
یکدرم سوده دران داخل کنند و سحق بلیغ نمایند هر صباح و مسا در چشم کشند
و اگر بسبب غلبهٔ سودا باشد و علامات او بیّن بود علاجش آنست که تنقیه کنند
بایارج لوغاذیا و یا به حب افتیمون و بعد از تنقیه روغن بنفشه بادام و روغن کدو
در گوش و بینی چکانند و بر سر مالند و نطول شیر جوشیده بر سر کنند و غذا ماء و
چرب خفیف خورانند و هر صباح تقویهٔ دماغ بشراب اسطوخودوس و این کحل
بکار دارند **صفت آن** جوز دو عدد خستهٔ هلیلهٔ زرد سه عدد همه را در ظرف گلی
انداخته در تنور ببندند و چون برآمدن دو دباره مانند سحق بلیغ نمایند و یک مثقال
فلفل دران افزایند و مثل کحل ساخته نگاه دارند وقت حاجت در چشم کشند
و اگر ضعف بصر بسبب شرکت معده باشد علاجش تحالف احوال بصر در حالت

خلا و امتلا علاجش آنست که تنقیهٔ معده کنند بحب شبیار که در مرکبات گفته شده و اصلاح
معده و حبس بخار آن نمایند بخورانیدن اطریفل کشنیزی یا شراب بنفشه محرورین را و بشراب
اسطوخودوس مبرودین را و کحلهای دافع ضعف بصر بحسب مزاج استعمال نمایند مثل
کحل الجواهر و روشنایا و باسلیقون و نفشجی **کحل الجواهر** سرمه شش درم توتیاد
مغسول چهار درم لسد و مارقشیشا از هر یک دو درم مروارید ناسفته هفت درم ساذج هندی
یکدرم مشک یک طسوج علی الرسم صلایه کنند و بکار دارند **روشنایا** مروارید ناسفته
یکمثقال مامیران چینی یکنیم مثقال بورهٔ ارمنی دو مثقال قرنفل و زعفران و سرمه هر یک نیم مثقال
مشک قیراطی همه را کوفته و بیخته صلایهٔ بلیغ نمایند و مثل غبار سازند وقت حاجت بکار دارند
صفت روشنایای زنگاری مس سوخته و شادنج مغسول از هر یک دو درم فلفل و دار فلفل
و زعفران و شحم حنظل ربع درمی زنگار و صبر سقوطری و بورهٔ ارمنی از هر یک نیم درم اقلیمیای
زر یکدرم همه را بدستور صلایه کنند تا مثل غبار شود و بکار برند **باسلیقون کبیر** **ملاء**
کف دریا اسفید اقلیمیای نقره هر یک ده درم نمک اندرانی ساذج هندی اسفیداب
ارزیز فلفل و دار فلفل و سنبل الطیب و سرمهٔ اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی
و قرنفل و دوالهر یک یکدرم صبر سقوطری و عصارهٔ مامیثا سوخته هر یک پنج
درم مامیران چینی مرصافی نوشادر و زرچوبه هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد چهار
درم کوفته و بحریر بیخته و باز سحق بلیغ نموده مثل غبار سازند و بکار دارند
باسلیقون متوسط روی سوخته پانزده درم کف دریا اقلیمیای زر و نمک
نیشاپوری و شادنج مغسول و جند بیدستر و سرمه و سنبل الطیب هر یک
دو درم قرنفل و اشنه هر یک یکدرم صبر سقوطری و مامیثا هر یک پنجدرم مرمکی
و نشاسته و زرچوبه هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد چهار درم بدستور مثل غبار
سازند و بکار دارند **باسلیقون صغیر** اقلیمیای نقره پنجدرم روی سوخته دو نیم درم

سفیداب ارزیز نمک اندرانی نوشادر جعده و فلفل و دار فلفل هر یک پنجدرم همه را
بدستور مثل غبار سازند و بکار دارند **نفشجی** شادنج مغسول دو درم سنبل
الطیب و روی سوخته و دار فلفل هر یک نیم درم ساذج هندی دو دانگ
دم الاخوین قاقلهٔ صغار مشک هر یک یک دانگ کافور قیصوری نیم درم بدستور
صلایه نموده مثل غبار سازند و بکار دارند و این کحل جمیع اصناف ضعف بصر را نافع است
صفت آن توتیا و مغسول دو مثقال مروارید ناسفته ثلث دانق زیبق و اسرب هر یک نیم
درم همه را چون کحل ساخته در چشم مدام کشند و بر بود دم مکان ضعف بصر مطلق را اعظم
النفع است **صفت آن** آب انار حلو و مز جدا جدا گیرند و در ظرف آبگینه انداخته و لبسته دو ماه
در آفتاب نهند و بعد هر ماه صاف نمایند چون دو ماه کامل شود صاف نموده هر دو را
بالسویه یکجا کنند و سه هر رطل از ان صبر و فلفل و دار فلفل و توتیا رشسته یک یک
درم صلایه نموده چون مثل غبار شود دران داخل کنند و از میل در چشم کشند و هر چند کهنه تر
شود خوبتر گردد تا هفت سال و اگر در ضعف بصر بارد شیاف اکبر که در مرکبات
گفته شده بار بار دیا بار الورد سحق نموده در چشم کشند نافع بود و اگر توتیار مغسول را
در آب مرزنجوش صلایه نموده چون کحل سازند و مدام در چشم کشند حافظ صحت
چشم باشد و این شیاف نیز حافظ صحت چشم است **صفت آن** توتیار مغسول
ده جزء صبر و حضض هر یک یکجزء کافور ربع جزء بماء حصرم یا بماء سماق شیاف سازند
وقت حاجت گاه گاهی در چشم کشند و کحل الجواهر بارد که در مرکبات گفته شده نیز
حافظ صحت چشم و دافع ضعف بصر است **دمعه** و آن ریزش اشک است
بلا اراده و او را در هندی ده بلکه گویند بفتح دال هندی و اشمام هاء هوز و سکون لام و
فتح کاف بهای مهمله ثانی زده و سبب آن یا کثرت رطوبات باشد یا خلط حاد
علاجش اگر امتلا یابند فصد قیفال و حجامت نقره نمایند و تنقیهٔ دماغ بمطبوخ فواکه یا بقرص

بنفشه کنند و اگر آن رطوبات بلغمی باشند تنقیهٔ دماغ بحب قوقایا نمایند و بعد از تنقیه این
دوا استعمال کنند **صفت آن** انزروت ده درم مرمکی و زبد البحر هر یک یکدرم صبر و زعفران
و حضض از هر یک دو درم همه را سوده و بحریر بیخته سحق بلیغ نمایند و چون کحل در چشم کشند **نسخهٔ**
دیگر انزروت ده درم شیاف مامیثا سه درم حضض و صبر هر یک دو درم زعفران
و زبد البحر هر یک یکدرم علی الرسم سوده مثل کحل در چشم کشند و شیاف اکبر مذکور برای
رمص بلغمی نیز نفع عظیم دارد **فصل دویم** از باب سیوم مقالهٔ اول که از فن ثانی است
در تکدر و حمرة و ظلمهٔ عینین **اما تکدر** پس آن تسخن و تمدد و ترطب عینین است
که مشابه مبادی رمد و سبب آن اگر حرارت شمسی یا ناری یا ریاضت
عینین یا کثرت نظر بآتش و دخان باشد علاجش سکونت و ترک آن کار است و اگر از این
تدبیر ساکن نشود معالجه کنند بخفیف علاج رمد مثل تقطیر ماورد در چشم و اکتحال سرمه
دران و طلا کردن هلیله یا حضض حوالی آن و اگر سبب آن برد و کثیف باشد تدهین سر
کنند بروغن بابونه و چشمها را به پنبهٔ نیم گرم تکمید نمایند و وقت خواب سر را به بخار
طبیخ بادیان و تخم شبت و بابونه گرم کنند و قدری شراب صرف بنوشند و شیخ محمد زکریا
رازی نوشته که هیجان چشم آنچه از حرارت بود فلاشیء مثل شم الافیون و طلا به و آنچه
از خوردن اشیاء بلغمی بود یا از برد فلاشیء کالاکتحال بالاهلیلج الکابلی و اگر سبب آن ضرب
و سقطه باشد تدبیر ضربه و سقطه کنند اگر حار مزاج باشد فصد قیفال نمایند و حضض را
در چشم کشند و توتیای چشم را بصندل و حضض و گل ارمنی طلا سازند و اگر بارد مزاج
باشد تکمید چشم کنند به زردی بیضهٔ جوشیده و حوالی چشم را بزرچوب طلا سازند
و قدری مومیا با روغن بخورند **حمرهٔ چشم** و آن سرخ بودن چشمها است اگر اصلی
باشد باک نبود و اگر این حمرة عارضی باشد یا بسبب بقیهٔ مادهٔ رمد باشد علاجش
فصد و حمام و کحل ابیض که در مرکبات ذکر شده در چشم کشند و اگر بسبب هیجان چشم از

در تکدر و ظلمهٔ عینین

حرارت باشد علاجش تبرید چشم بماء بارد یا بگلاب کنند یا سفیدی بیضه بشیر زنان ساخته در چشم کشند و پنبه ابدان ترکرده بر چشم گذارند یا هلیله و بلیله و آمله و کشنیز مساوی سوده و در پارچه بسته و بآب سرد تر ساخته دم بدم بر چشم گردانند یا آب کشنیز تر بلعاب اسبغول بر حوالی چشم طلا نمایند و سفیده و شیاف مامیثا و توتیا مفرد یا مجموع سحق بلیغ نموده در چشم کشند و گل ارمنی و هلیله اصفر با آب کشنیز تر حوالی چشم طلا سازند و اگر حمرت عینین بواسطه ضربه و سقطه بود زردی بیضه با آب کشنیز تر و روغن گل مخلوط کرده در چشم چکانند یا بر گرد چشم طلا سازند و این شیاف در چشم کشند **صفت آن** شنگرف و روسختج و زرنیخ احمر و سکر طبرزد و مرکی و زعفران و زرچوبه و اشق و کندر مساوی سحق بلیغ نموده شیاف سازند و این شیاف عروق سرخ را که در چشم حادث شوند و رمد مزمن و سبل و ظفره را نیز نافع بود

ظلمة بصر و آن تاریکی بصر است و فرق در میان ظلمه بصر و ضعف بصر آنست که صاحب ظلمه بصر را مخشوش بیند گویا مری در میان دخان است یا پردهٔ باریک در میان آنست و صاحب ضعف بصر کوتاهی کند از دیدن قریب یا بعید چنانچه ذکر شده و اسباب ظلمه بصر جمیع اسباب ضعف بصر است و علاج او مثل علاج ضعف بصر باشد و گاه ظلمه بصر بسبب سدر و دوار عارض شود علاجش آنست که در دفع سدر و دوار سعی نمایند چنانچه در امراض دماغ ذکر شده و با سلیقون کبیر جمیع انواع ظلمه بصر و اکثر امراض چشم را نافع است که در ضعف بصر گفته شد و شیاف اکبر مذکور با گلاب یا آب شبنم در چشم کشیدن نیز سود مند بود و اگر ماء رازیانه تر با عسل در چشم کشند نیز ظلمه بصر را نافع بود و کحل الزعفران در چشم کشیدن نیز نافع باشد **صفت آن** عفص سه درم سنبل الطیب زعفران هر یک دو درم دار فلفل یکدرم فلفل ابیض یکنیم دانگ نوشادر نیم درم کافور نیم دانگ بدستور کحل نمایند و شیاف لبن کافوری که آنرا رئیس الشیافات گویند ظلمه بصر

و اکثر امراض حادهٔ چشم را نافع بود **صفت آن** مامیران چینی توتیا هارونی سنگ بصری سرمه اصفهانی شب یمانی جست محرق زنگار البصر شیر باده شیر دار فلفل شک تبتی کافور قیصوری مساوی گرفته کوفته و بحریر بیخته در ظرف روئین انداخته به چوبی که سر او را به نحاس گرفته باشند چند روز پاس بآب لیمون سحق کنند و شیاف سازند وقت حاجت بآب شبنه در صدف سوده میان چشم کشند **فصل سیوم** از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است در رمد و ورم و تنج **اما رمد** و آن ورم ملتحمه است بسبب ماده خواه از نفس چشم بود یا از دماغ ریخته باشد از داخل حجاب یا خارج حجاب یا نازل شده باشد از سمحاق که قشر رقیق فوق عظم راس است اما آنچه از نفس چشم بود علامتش قلت هیجان مع سلامت حواس و آنچه از دماغ بود پس اگر از داخل حجاب باشد علامتش احساس وجع در اصل چشم کند مع اختلال عقل و آفت در قوای دماغ و اگر از خارج حجاب باشد نیز احساس وجع در اصل چشم بود بلا اختلال عقل و کدورت قوی و آنچه از مادهٔ نازله از سمحاق باشد علامتش احساس وجع در ملتحمه و ورم چشم و حوالی آن و خارش اجفان و مخزنی است و اما مادهٔ موجبه پس از آن یافته میشود جمله بتقدم اسباب و بعلامات که مقدم در آداب حفظ صحت چشم ذکر شد **رمد صفراوی** علاجش بعد تحقق علامات آنست که تنقیه کنند بهلیله اصفر منقوع در ماء رازیانه یا بنقوع هلیله که در مرکبات ذکر شده یا بطبیخ بنفشه و اصلاح مزاج نمایند بخورانیدن شراب بنفشه فقط یا به بذر قطونا یا شراب بنفشه مع شراب نیلوفر یا این هر دو مع اسبغول یا شراب نیلوفر مع شراب آلو اگر صفرا قوی باشد یا شراب نیلوفر مع شراب ورد مکرر اگر امتزاج بلغم یابند اما اگر امتزاج بلغم غالب یابند در مسهل نیز مع اقراص بنفشه ایارج زیاده کنند و یا اطریفل صغیر مع ایارج خورانند **رمد بلغمی** علاجش بعد تحقق علامات آنست که تنقیه بحب قوقایا کنند و اصلاح مزاج بشراب اسطوخودوس مع شراب ورد مکرر یا دنان برشود دیطوس یا اطریفل کشنیزی

مع مصطکی یا به شراب اسطوخودوس **رمد دموی** علاجش فصد قیفال و صافنین و حجامه ساقین در رمد ضعیف و اگر قوی باشد بحجامه نقره و حجامه زیر زنخ و ارسال علق پس گوش و فصد و قطع شریانهای صدغین نیز حاجت افتد و تلیین طبیعت نمایند بمطبوخ فواکه مع هلیله کابلی برای اخراج ماده صفرا و بلغم مختلط با دم و اصلاح مزاج کنند بمعجون الطیفی و شربت شفا و معجون خفقان که در مرکبات ذکر شد یا بشراب بنفشه مع شراب عناب یا بنقوع عناب و شاهتره **رمد سوداوی** علاجش تنقیه بطبیخ افتیمون یا به حب افتیمون و اصلاح مزاج بشراب نیلوفر و بنفشه مع شراب اسطوخودوس در حالة امتزاج صفرا و شراب اسطوخودوس مع شراب گاوزبان و با دروجیه در حالة امتزاج بلغم و ماء الشعیر بشراب نیلوفر و روغن بادام یا ماء القرع مع روغن بنفشه بادام در افراط یبوست و غذا ارطیف حفیف صالح الکیموس مثل ماش مقشر و برنج و رشته و نان خشکار با شربت قند و نبات یا بعسل و قرعیه و اسفاناخیه و بقله الیمانیه و بقله الحمقا و خبازی و حسو نشاو نخاله و حسو بادام و حلوای پسته و مزعفر شولو و بیضه نیمبرشت بحسب مزاج و اخلاط لازم گیرند و از لحوم و حموضات و کثرت نمک و اغذیه مفرط الکیفیه خصوصاً حار و حریف و قبض طبیعت و کثرت خواب خصوصاً بر اکل و از کثرت بیداری و امتلا و جماع و حرکات متعبه و سکر و خمار و مشی شمس و حر قوی و برد قوی و امتلا و انجره و ادخنه و نظر بسوی اشیاء سرخ و سفید و براق و بکا و تکلم بصوت قوی احتراز نمایند و آنچه در آداب حفظ صحت چشم گفته شد بجا آرند و ادویه موضعیه اما در ابتدا که وقت هیجان باشد انداختن گلاب در چشم فی الوقت صحت بخشد و بیاض بیض در هنگام ابتدا و تزید مرض مسکن وجع باشد و رطوبه از لبن زنان اگر بر چشم صاحب رمد گذارند نافع باشد و شستن بآب گرم مرة بعد اخری نیز نافع باشد و نفیو هندی گوید که چون آثار هیجان چشم یابند در ابتدا هیجان لبن بنوع دشتی که در هندی آکهه گویند بفتح الف و وقف کاف و اشمام ها آنرا بر ناخن

ابهام پای جهت مخالف مالند هیجان ساکن شود و اگر هیجان هر دو چشم معا باشد بر ابهام هر دو پا عمل نمایند لکاچه نباه مرا او نزدیک انحطاط شیاف ابیض انزروتی در سوء المزاج بارد و شیاف ابیض کافوری یا شیاف مامیثا در سوء المزاج حار و شیاف ابیض افیونی و کحل ابو یوسف نزد شدت وجع و ورمی که از ماده نازله باشد نافع بود و اگر حلبه اکلیل الملک در گلاب بجوشانند و شیاف ابیض یا شیاف مامیثا در آن حل ساخته در چشم کشند در قرب انحطاط رمد حار نافع باشد و اگر همین شیاف بماء رازیانه در چشم کشند نیز نافع باشد در قرب انحطاط و اختلاط بلغم و تکمید بماء حلبه و رازیانه مطبوخ یا بماء حار بر رطوبه بینه مرة بعد اخری نیز نافع باشد و تجز بطبیخ بهار مذکوره و حمام فاتر بعد نضج ماده نفع عظیم بخشد و قبل از نضج ضار بود و زردی بیضه نیم گرم بر چشم بستن و کباب نیم گرم بی نمک و مصالح بر چشم بستن تسکین وجع کند خصوصاً در شتا و ترکیب بلغم و برودت مزاج و خوردن شراب صرف بعد تنقیه تام و پاک شدن بدن از اخلاط مسکن وجع و محلل بقیه ماده غلیظ نفس چشم است ان لا یکون مسکراً خصوصاً ضعفا و مبرودین را و علاج خاص در اطلیه رمد بلغمی آنست که رادع و اول تبرید باشد و منضج او قوی التسخین بود و بعد نضج لب حلبه و لعاب بذر کتان در چشم انداختن نفع کثیر بخشد و شیاف احمر لین بعد از آن فایده عظیم دهد و صبر در چشم کشیدن رمد بلغمی عتیق را فایده مند باشد و پارچه از شجر صبر رطب یا زرچوبه سوده آلوده نموده و گرم کرده بر چشم بستن نیز نافع باشد و شیاف ورد در چشم کشیدن رمد ماده نازله را سود مند بود و طلا ابو النجیب سمرقندی و لطوخ قریشی نیز ماده نازله را سود مند بود و لعاب اسبغول صاحب رمد گرم را مسکن وجع و رادع ماده باشد و لعاب بهدانه در چشم کشیدن و بر چشم گذاشتن اکثر منضج است خصوصاً حار را **شیاف ابیض انزروتی** سفیده ارزیز هشت درم انزروت سفید بشیر خر پرورده و کتیرا هر یک چهار درم به بیاض بیض خفیف شیاف سازند و بکار دارند **شیاف ابیض کافوری** انزروت سفید بشیر خر یا به شیر زنان پرورده ده درم نشاسته دو درم کتیرا یکدرم

کافور قیصوری نیم درم افیون مصری ربع درم همه را سحق بلیغ نموده به بیاض بیضه
شیاف سازند و بکار دارند شیاف ابیض افیونی سفیده هفت درم صمغ عربی پنج درم
افیون و کتیرا هر یک یکدرم بدستور به بیاض بیض شیاف سازند و بکار دارند کحل
ابو یوسف خشخاش سفید دو مثقال نبات و مامیران چینی هر یک یک مثقال همه را نیک صلایه
نمایند تا همچون غبار شود و بکار دارند و بعضی عوض مامیران انزروت که شبانه روز در شیر خر
یا در شیر زن خیسانده و در سایه خشک کرده باشند داخل سازند شیاف احمر لین
شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته بیست درم صمغ عربی و کتیرا و مر صافی از هر یک
دو درم بسد و مروارید ناسفته و ساذج هندی هر یک چهار درم دم الاخوین و زعفران هر یک
یکدرم سحق بلیغ نموده بآب خالص شیاف سازند شیاف ورد گل سرخ چهار مثقال زعفران
و سفیداب از هر یک دو مثقال بدستور سحق نموده بآب خالص یا بماورد شیاف سازند طلاء
ابو النجیب سمرقندی صبر سقوطری و اقاقیا و شیاف مامیثا و حضض و طین ارمنی همه را سوده به
بیاض بیض حوالی چشم و جبهه و ابدان طلا نمایند لطوخ قریشی سویق شعیر ده جزو دقیق
قشر خشخاش دو جزو ذرور دیگر دقیق عدس چهار جزو همه را سوده بآب غوره یا بگلاب
یا بهار آکهی و یکجا ساخته لطوخ کنند و جبهه را بدان بیالایند و شیخ رازی در معالجات
المیون آورده که شیاف بریوما و شیاف وردی و ضماد نجیبی و برود هندی مطلق
رمد را بعد تنقیه باصلاح آرد و طلاء کشنیزی شدت وجع را تسکین دهد و حکیم داود
در شفاء العلیل تحریر نموده که ذرور انزروت نباتی و ذرور ابیض نشاستجی بقیه ماده را
و حمره کاین و دمعه رمدی را انفع عظیم بخشد صفت شیاف بریوما شیاف مامیثا و انزروت
مدبر هر یک شش درم زعفران دو درم کتیرا یکدرم افیون نیم درم بآب باران شیاف
شیاف سازند وقت حاجت با سفیده بیضه ماکیان در چشم کشند شیاف حمدی
گل سرخ یازده جزو افیون ده جزو زعفران هشت جزو سنبل الطیب صمغ عربی هر یک یکجز

یکجزو

سحق بلیغ نموده بآب باران شیاف سازند ضماد نجیبی شیاف مامیثا و صبر سقوطری
و حضض یکی و گل سرخ و صندل سفید و فوفل و زعفران مساوی الوزن سوده بآب
خالص بنادق سازند وقت حاجت بآب کشنیز تر یا بآب [illegible] یا بگلاب حل
ساخته حوالی چشم طلا نمایند برود هندی پوست بیخ [illegible] شب یمانی مردار سنگ
زرد چوبه زیره سفید هر یک یکدرم افیون مصری و فلفل هر یک شش دانگ توتیا سبز
بریان کرده یک حبه همه را سوده بمقدار یک دانگ در کرباس [illegible] بند در نقوع قشر خشخاش
تر ساخته بر چشم گردانند و بعد دو پس دوا را جدید در کرباس بندند طلاء کشنیزی کشنیز خشک
اکلیل الملک زعفران بذر کتان کعک یابس همه را مساوی سوده با شراب بر اجفان
طلا سازند ذرور انزروت نباتی انزروت سفید پرورده و نشاسته و صمغ عربی
و نبات مساوی یکجا سوده ذرور نمایند و بکار دارند و این ذرور ودنج را نیز نافع بود
ذرور ابیض نشاستجی نشاسته و سفیده ارزیز و توتیاء مغسول مساوی سوده
مثل غبار ساخته ذرور سازند و در چشم کشند و این ذرور رمد کهنه و حمره چشم و دمعه را
نیز سودمند باشد ودنج نوعی رمد قوی است و آن ورم عظیم باشد که عارض شود
دیده را زیاده از رمد چنانچه برهم زدن اجفان دشوار شود و اکثر سبب آن رطوبت حار
دموی و غلیان دم باشد و این بیشتر مر اطفال را عارض شود بواسطه کثرت رطوبات
که در ایشان است علاج و تدبیر آن بعینه علاج رمد است الا آنکه در مبردات و مجففات
و محللات زیاده از رمد کوشند و در اخراج دم بفصد و حجامت سعی وافر نمایند و آب کشنیز
و سفیدی بیضه در چشم کشند و بعد از نضج ماده ذرور انزروت نباتی اگر در چشم کشند
نافع باشد کما ذکرنا فی معالجات الرمد و اگر قشر رمان و عدس کوفته و پخته بآب کشنیز تر
یا به بیاض بیض حوالی چشم طلا نمایند نافع باشد و باقی تدابیر رمد جاری دارند در جمیع امور
فصل چهارم از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی در طرفه و نفاخات اما طرفه

آن نقطه سرخ یا کبود باشد که بر سطح دیده حادث شود در طبقه ملتحمه بسبب ضربه یا انفتاح
راس عرق بواسطه حرکت عنیفه مثل قی علاجش فصد کنند اگر امتلا باشد و شراب عناب
بنفشه مربی بخورانند و کندر بر آتش گذارند و دخان او بچشم بگیرند یا پر فاخته و کبوتر کشند
خونی که از زیر پر او بر آید بر آن نقطه گذارند و قال الطبری اجود ما جربنا للطرفه الانکباب
علی بخار الورد و الخل الممزوجین و فتح عین المأوف علیه و اگر آن نقطه متعدی باشد تنقیه
قویه نمایند باقراص بنفشه یا به اطریفل صغیر مقوی بسقمونیا و شیاف ابار در چشم کشند
و اگر در ابتدا ماده باشد گل ارمنی با خون بط یا بخون کبوتر و فاخته در چشم کشند یا روغن
گل و سفیده بیضه در چشم کشند و در ابتدا رادعات مثل مامیثا و فوفل و گل ارمنی حوالی چشم
طلا سازند و در اواخر محللات و مجففات مثل اکلیل الملک و اصل السوس و دم الاخوین
و زعفران با زرده بیضه و روغن گل ضماد نمایند صفت شیاف ابار سفیداب ارزیز
مغسول دو درم انزروت ساده سه درم نشاسته و کتیرا هر یک دو درم افیون مصری
نیم درم بدستور بآب خالص شیاف سازند وقت حاجت بآب شبانه سوده در چشم کشند
نفاخات و آن آبله باشد که بسبب رطوبت در قرنیه بهم آید و طبیعت او را بخارج
دفع کند بدین واسطه بر سطح چشم ظاهر گردد و روز بروز افزون شود و گاه الکلان
گردد سیاهی چشم را بپوشد و بینائی را ببرد و گاه از چشم بیرون بر آید و او را در هندی
تینته گویند بضم تای هندی و سکون یای مثنات تحتانی و اشمام نون و وقف تای
هندی اخیره علاجش در ابتدا تنقیه دماغ بمسهلات قویه نمایند مرة بعد اخری کما ذکرنا فی امراض
الراس و مجففات و رادع مثل شیاف مامیثا و حضض و گل ارمنی طلا نمایند پس از آن
ذرور انزروت که در رمد گفته شده در چشم کشند یا شیاف اکبر زعفرانی که در مرکبات
ذکر شده با سرکه تیز سوده در چشم اندازند نافع باشد و بعد استحکام از عمل ید بجدید قطع
سازند و در گشت از بینائی باز دارند کما یعمل اکثر الجراحون فصل پنجم از باب سیوم

نفاخات

شلاق

مقاله اول که از فن ثانی است در سلاق و شرناق اما سلاق که او را در هندی بامنهنی
گویند بفتح بای موحده تحتانی و الف ساکن و فتح میم و اشمام هاء هوز و کسر نون بیای
مثنات تحتانی زده و آن مرضی است که بسبب ریزش ماده یا بعد رمد کثیر حادث شود
و اکثر مرطوبین را پدید آید علامتش آن است که شعر اجفان بریزش آید و اجفان غلیظ
و سرخ شوند و اگر مستحکم گردد قروح اجفان و فساد چشم پدید آید علاجش در جدید تنقیه دماغ
کنند بمسهلات قویه بحسب مزاج و در فصد و حجامت مبالغه کنند و آب برگ خرفه و بیاض بیض
و روغن گل یکجا مخلوط نموده طلا کنند و یا عدس را در گلاب بپزند تا مهرا شود پس او را
و ضماد سازند و در حمام متواتر روند و طلائی که در آخر معالجات ودنج گفته شده نیز نافع بود
و بعد از استحکام فصد عروق جبهه و فصد ناظرین و حجامت نقره و حجامت زیر زنخ
و ارسال علق زیر اجفان هر کدام از اینها بنوبت و تنقیه باقراص بنفشه مقوی یا بارج
کنند یا تنقیه بمطبوخ فواکه مقوی بغاریقون نمایند و ذرور رمادی یا برود آجر سه ماه متواتر
در چشم کشند و طلاء زاج علی خارج اجفان طلا سازند صفت ذرور رمادی خاکستر تخم انگور
و کندر هر یک چهار درم سنبل الطیب درم لاجورد مغسول دو درم مثل غبار ساخته
مدام سه نوبت در چشم کشند صفت برود آجر خشت کهنه را مثل سرمه بسایند
و با دو چندان روغن گاو در ظرف مس انداخته با چوبی که سر او را مس گرفته باشند
یک شبانه روز بسایند و مرة بعد اخری شب و روز بچشم کشند صفت طلاء
زاج علی زاج سه درم زعفران و فلفل هر یک درم نحاس محرق نیم درم همه را
بشراب عفص کهنه سحق بلیغ نمایند تا مانند عسل شود پس آنرا بالای اجفان
طلا نمایند و بعد از برء تمام علاج انبات شعر هدب کنند بادویه منبت شعر کما
سبق ذکره فی محل انبات الشعر ان شاء الله تعالی شرناق و او را در هندی پلک گویند
بفتح بای فارسی و فتح لام و سکون کاف و کسر میم و سکون یاء مثنات

تحتانی باشمام نون و وقف دال هندی و کسر کاف یا رمثنات تحتانی زده و آن مرضی
است که در جفن اعلی شحم زاید حادث شود و جفن را ثقیل و مسترخی کند و علامتی که
در میان ورم بلغمی اجفان و در میان شرناق بدان فرق توان کرد آنست که اگر ورم را
در میان هر دو انگشت بگیرند خارج از جفن نباشد و اگر شحم شرناقی را بگیرند معلوم شود
که در میان دو توجله چیزی دیگر مثل غده است و چون انگشت را ازو بر انگشت
بلغزد یا منقطع شود به طرفین و چون بگذارند باز یکجا شود و سبب آن رطوبت فاسد زایده
بود که از دماغ فرو ریزد یا در نفس عضو حادث شود بواسطه قلت قوه محلله عضو و کثرت
حدوث آن رطوبت و اکثر این مرض عارض میشود اطفال و مرطوبین را علاجش در ابتدا
آنست که تنقیه کنند بحب قوقایا و به اقراص بنفشه و به اطریفل صغیر مقوی یا بغار یقون
یا با ایارج که همه اینها در امراض راس و دماغ ذکر شده و بعد از تنقیه محللات قویه مثل
شحم بط و دجاج مع زفت و جندبیدستر یا مرو جند مع موم و روغن گل بر موضع
طلا کنند یا ریوند و مرتک زهبی و هلیله سیاه و جدوار مساوی سوده قرص نمایند وقت
حاجت بروغن بابونه سوده بر موضع طلا سازند یا مقل ازرق و اسرب را در آب
سوده طلا نمایند و چون مستحکم شود فلاشی کالبط بالحدید و بعد از شکافتن و بر آوردن
ماده نمک و زیره در آن ریزند تا بقیه که مانده باشد بخورد و پارچه از سرکه تر نموده برای تسکین
وجع بر آن گذارند و بعد از تا کل ماده و صاف شدن زخم علاج بمدملات نمایند و اگر
اثر اکثر مدیم باشد بعد این بملطفات کار کنند مانند شیاف ماميثا و حضض بطلاؤ
واکتحال **فصل ششم** از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است در برده و شعیره **اما برده**
که آنرا در هندی انجنی گویند بفتح همزه و سکون نون و فتح جیم و کسر نون و سکون یا رمثنات
تحتانی رطوبت بلغمی باشد که در باطن جفن متحجر شود علاجش آنست که انگشت
خود را بر عنابر کف دست خود بمالند چند انکه گرم شود و دم بدم بر برده گذارند .

در برده

تا نضج یابد و بیرون شود یا سکبینج و حلتیت و اشق خواه مفرد خواه مرکب با سرکه
سوده طلا سازند اما مرکب بهتر باشد و جند بیدستر گداخته نیز همچنین باشد یا انزروت با سرکه
طلا کنند یا خون کبوتر یا خون فاخته که تازه و گرم باشد در روزی چهار بار طلا سازند یا اسرب
محرق احمر که آنرا در هندی سیندور گویند بکسر سین مهمله و سکون یا رمثنات تحتانی و اشمام نون
و ضم دال مهمله و سکون واو و وقف را مهمله اخیره مع قرنفل مساوی با آب سوده طلا نمایند
یا صمغ البطم با سرکه طلا کنند یا افتیمون با آب سوده بران گذارند یا تخم تمر هندی با آب زنجبیل تر
یا با آب خالص سوده طلا کنند و اگر این جمله مفید نیفتد بشکافند و بر آرند و اگر مدام حادث شود
تنقیه بدن و دماغ نمایند از اخلاط رطب بفصد و حجامت و مسهل مناسب و دماغی بحب ایارج
که ماذکر یافته مرارا و اصلاح غذا کنند بلطیف خفیف و از اطعمه رطوبت ناک و ثقیل و لحوم و فواکه
رطب اجتناب نمایند **شعیره** و آن رطوبت حار بود که از غلیان ورم و را از مثل دانه جو ورم
سرخ در اطراف اجفان پدید آید علاجش نخست فصد قیفال کنند و ابعد از آن تنقیه بحب
ایارج یا بقرص بنفشه یا بمطبوخ فواکه مقوی یا بغار یقون نمایند و پس از آن شیاف ماميثا و عدس
سوده با سرکه ضماد کنند یا دقیق شعیر با موم گداخته یکجا نموده و با آب کرنه ضماد سازند یا عدس و
عناب را در آب پزند تا مهرا شود و پس بنگ صلایه نموده بماء عنب الثعلب آمیخته ضماد نمایند
یا خون کبوتر و فاخته طلا کنند **فصل هفتم** از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است در شعر
زاید و شعر منقلب و هر دو را در هندی پروال گویند بفتح باء فارسی و سکون راء مهمله و فتح واو
و الف ساکن و وقف لام **اما شعر زاید** مویها باشند که اندرون کناره جفن بر رویند
و شعر منقلب مویها باشند که بسبب عوارض بر گردند و اندرون چشم روند علاج هر دو
قسم آنست که اگر قلیل باشند راس جفن را بسوزن سوراخ کنند و از آن راه بر آرند تا بسوی خارج
بر گردند و انجا داغی بمیل سوزن نهند یا موی را بر کنند و خون قراد شتر یا خون قراد سگ
بر موضع نتف گذارند و زهره خاره پشت و خون کبوتر به جند بیدستر نیز نافع باشد

در شعیره

در شعر منقلب

در قمل وقمقام

وشیر انجیر در شیر و خون ضفدع بر موضع نتف گذاشتن نیز نافع باشد و خون خفاش نیز
همین عمل نماید و اگر موی از این عمل دفع نشوند یا کثیر باشند تقصیر و تشمیر اجفان نمایند
و آن چنان باشد که جفن را بتراشند و از ریسمان ابریشم کشیده بدوزند تا طرف انبات
شعر بخارج افتد پس عمل کنند بمدملات و الکحال بهذا العمل اولی لان کل ذلک یعرفها
الکحالون و اگر بعد این تدبیرات در قوت باصره فتوری بینند روشنایا و باسلیقون کبیر
که بالا ذکر شد استعمال نمایند **فصل هشتم** از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است
در قمل و قمقام جفن **اما قمل** جفن آن سپش جفن است که دست و پا داشته باشد
که در هندی جون گویند بضم جیم و سکون واو و اشمام نون لیکن قمل اجفان از دیگر قمل
بسیار خورد میباشد **و قمقام** بصورت سپش باشد از و خوردتر و بی دست و پا بود که آنرا
در هندی لیکه گویند بکسر لام و سکون یا رمثنات تحتانی و فتح کاف و اشمام هاء هوز و آن
هر دو اکثر مرتاضین و صایمین را بهم آیند و سبب آن ماده متعفن قلیل الرطوبت بود که
طبیعت آنرا از راه مسامات اجفان بخارج رد کند و بسبب آن رطوبت قلیله صورت
حیات بقدرت الله تعالی بر انها طاری شود علاجش آنست که تنقیه دماغ کنند بحب اصطمحیقون
یا با ایارج فیقرا و اهداب را بماء حار و بلح بشویند و از اشیا و اعمال متعفنه اجتناب نمایند
فصل نهم از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است در جهر و عشا **اما جهر** روز
کوری را گویند که شب بیند و به روز نه بیند و او را در هندی دن انوده خوانند بکسر دال مهمله
و سکون نون و فتح همزه و سکون نون و اشمام واو و فتح دال مهمله و اشمام هاء هوز و سکون
الف اخیره و سبب آن قلت و رقت روح باصره باشد علاجش تقویه دماغ نمایند
بمرطبات و مغلظات از ادویه و اغذیه مغلظه مثل شراب خشخاش و حسو بادام و حسو خشخاش
و گوشت گاو و هریسه و پاچه و سیب و بهی و خربزه و انگور و انجیر و باقی جمله تدبیر که در ضعف
بصر رقت الروح گفته شده بکار دارند و منصور بن محمد نوشته که اگر برود حصرم در چشم کشند

در جهر

نافع بود **صفة ان** توتیاء مغسول کرمانی ده درم پوست بلیله زرد و زنجبیل و زرد چوبه
هر یک پنج درم دار فلفل و مامیران چینی و صبر هر یک سه درم کوفته و بحریر بیخته بیست روز
در آب غوره پرورند و در سایه خشک نمایند و بار دیگر صلایه نموده مثل غبار ساخته بکار دارند
و این برود جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره را نافع افتد **عشا** و آن شب
کوری است که شب نابینا شود و به روز بینا گردد و آنرا در هندی رتانود ها گویند
بفتح راء مهمله و سکون تاء مثنات فوقانی و فتح همزه و سکون نون و اشمام واو و فتح دال
و اشمام هاء هوز و سکون الف اخیره و سبب آن غلظت روح باصره است از رطوبت
بلغمی یا از رطوبت دموی علاجش آنچه بلغمی باشد تنقیه کنند بحب ایارج کنند و اصلاح مزاج
نمایند بخورانیدن شراب اسطوخودوس و آنچه دموی بود اول فصد قیفال و حجامه نقره کنند
بعد از آن مسهل دهند بمطبوخ فواکه مقوی اسقمونیا و اصلاح مزاج نمایند بخورانیدن شراب
بنفشه فقط یا به بزر قطونا یا شراب بنفشه مع شراب عناب و نیلوفر یا این هر دو با اسغوفل
یا شراب نیلوفر و شراب آلو اگر صفرا نیز یابند و غذا لطیف مثل ماش مقشر و برنج
و نخود آب چوچه مرغ و عطسه آوردن بمثل کندش و شونیز و جند و فلفل نافع بود
و هر صبح و شام سر لب و راز یانه و انیسون و تخم شبت مفرد یا مجموع جوشانیده
سر به بخار آن فرود آرند و بعد این جمله تدبیرات مار از یانه بعسل ممزوج ساخته
در چشم کشند یا آب پیاز ممزوج بعسل در چشم کشند یا جگر گوسفند را نیم بریان
نمایند و آبی که ازو بچکد بگیرند و فلفل و قبیل مساوی الوزن گرفته و در آن آب
سحق بلیغ نموده در چشم کشند و گویند روغن کنجد را اگر چند نوبت در چشم کشند
شب کوری را ببرد و شیاف مراره صاحب عشا و ابتدا نزول و انتشار را اعظم النفع
است **صفة آن** مراره بز کوهی که در ظرف مس خشک ساخته باشند ده درم سکبینج
دو درم فرفیون و نوشادر هر یک یک درم شحم حنظل نیم درم سحق بلیغ نموده بماء سداب

در عشا

یا بمار از زیانه شیاف سازند وقت حاجت استعمال نمایند و از مغلظات و مبخرات
مثل لحم قدید و لحم البقر و الباذنجان اجتناب کنند و ریاضت و اعمال کثیر التحلیل را بر خود لازم
دارند فصل دهم از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است در سبل و ظفره السبل (در سبل و ظفره)
و آن پرده‌ای باشد سفید که در وی عروق سرخ منتسج باشد و از اطراف چشم برآید و به
تدریج زاید شود و تمام چشم را در گیرد و چون سیاهی را بپوشد نابینا گرداند و گاه بعد از
رمد قوی یکبارگی بر تمام چشم پدید آید و سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ
مخلوط بقلیل بلغم و دماغ علامات آن حکه و سیلان ماء و ضعف بصر باشد و از روشنی
چراغ و ضوء آفتاب ایذا یابد علاجش آنست که در ابتدا فصد قیفال نمایند پس عروق جبهه
کشایند و اخراج ماده کنند بمطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله و بعد این تدبیرات برود احمر
و شیاف احمر لین و باسلیقون و روشنایا و شیاف قلقند و شیاف دینار چون
و شیاف احمر حاد استعمال نمایند و اگر با سبل جرب نیز باشد شیاف سماق یا اغبر در چشم
کشند یا سماق صرف در چشم کنند یا سماق و انزروت و صمغ عربی مساوی سوده
در چشم کشند و از لحوم و البان و جماع و طول سجود و حرکات قویه و اشیاء مبخره احتراز
نمایند و اگر از این تدبیرات دفع نشود بعمل ید بر دارند کما یعلمه الکحالون صفة اغبر
توتیا شسته و شیح سوخته هر یک دو درم نبات پنج درم مثل غبار سازند و استعمال
نمایند صفة شیاف سماق سماق سه مثقال در طبیخ از زیانه بجوشانند تا مهرا شود پس بمالند
و صاف کرده و سرد نموده ده درم سفیداب ارزیز در آن داخل کرده و خمیر ساخته
شیاف سازند و وقت حاجت بکار دارند و این شیاف خارش و جحوظ و جرب
چشم را نیز نافع باشد صفة شیاف احمر حاد شادنج مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم
روی سوخته زاج زرد سوخته هر یک دو درم و نیم مرکی زعفران هر یک دانگی و نیم
صبر سقوطری و افیون هر یک نیم درم همه را نیک صلایه نموده بآب خالص شیاف سازند

وقت حاجت بکار دارند و این شیاف ظفره و سلاق و بیاض را نیز نافع باشد
آخر احمر حاد ساذج هندی زاج هر یک یک درم روسختج و مرکی و زعفران
و فلفل و آبار هر یک نصف درم سوده بآب خالص شیاف سازند صفة
شیاف دینار چون سنجرف و روسختج و زرنیخ احمر و سکر طبرزد و مرکی و
زعفران و عروق الصبغ و اشق و کندر مساوی گرفته و سحق نموده بآب خالص
شیاف سازند وقت حاجت بکار دارند و این شیاف رمد مزمن و ظفره را نیز
نافع باشد صفة شیاف قلقند روسختج پنج درم زنجار دو درم نوشادر و قلقند هر یک
یکدرم زرنیخ نیم درم سحق بلیغ نموده با شراب و زور سرکه بگذارند پس شیاف سازند و بکار دارند
و صفة روشنایا و باسلیقون و شیاف احمر لین و برود احمر مقدم ذکر شده و اگر شیاف
لین کافوری که در ظلمة بصر گفته شده و شیاف اکبر زعفرانی که در مرکبات ذکر شده در چشم
کشند نیز سبل و ظفره و بیاض را نافع باشد و شیاف اکبر مذکور درین امراض بسیار
سریع العمل است ظفره که آنرا در فارسی ناخنه گویند پرده گوشت زاید بود ۱۲
که از گوشه داخلی چشم برآید و اگر زیاده شود و سیاهی را بپوشد مانع بصر گردد و آن
سرخ و زرد و کبود باشد اما کبود بدترین اصناف است و سبب آن رطوبت دموی
محترق زاید است که منجمد میشود بصورت گوشت علاجش در ابتدا تنقیه کنند بفصد
و حجامت و مسهلات دماغی بحسب مزاج کما مر تا از نمو باز ماند اما در حالت کمال بعد از تنقیه
شیاف قلقند مذکور یا بوره بجز اشند و آب کرفس در چشم چکانند یا روسختج کوفته
در چشم کشند یا زعفران در چشم کشند یا مثلی از نمک سنگ سازند و بعد از هر دو سه ۱۲
ساعت در چشم کرده باشند و گویند شیاف قیصر و روشنایای زنگاری در چشم
کشیدن نیز نافع باشد و چون از این تدبیرات دفع نشود و مستحکم گردد فلا علاج
الا بالحدید و بعد از کشط جفن را بر گردانیده کمون و ملح باریک سوده در چشم پر کنند

ظفره که آن را در فارسی ناخنه گویند پرده گوشت زاید بود ۱۲

۱۲ ... نمک سنگ ... ساعت در چشم بکنند ... ۱۲

و جمله تدبیرات که در سبل گفته شده مناسب باشند و از لحوم و غذاء ردی بالکلیه اجتناب
نمایند صفة شیاف قیصر شادنج مغسول دوازده درم صمغ عربی و مس سوخته هر یک (زنگار سوخته)
شش درم قلقطار سوخته هر یک دو درم سحق بلیغ نموده بآب برازیانه بسرشند و شیاف
سازند و بکار برند و صفة روشنایای زنگاری در ضعف بصر ذکر شد فصل یازدهم
از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است در قروح چشم و غرب اما قروح چشم (در قروح چشم)
و سبب آن ماده حاد و اکال بود یا بعد رمد و بثور حادث شود کما عند بعد الجدری یا بواسطه
ضربه و سقطه پدید آید و انواع او بسیار است آنچه بر سطح قرنیه باشد اگر بسیاهی
مثل دخان بود قتام گویند و آنچه سفید و خورد و شدید العمق باشد او را سحاب گویند
و آنچه بزرگ باشد بر سیاهی و سفیدی و هر قدر که بر سیاهی بود بیضا نماید و هر قدر که بر سفیدی
بود حمرا نماید آنرا اکلیلی گویند و آنچه مانند صوف پراکنده بر ظاهر حدقه معلوم شود صوفی
خوانند و آنچه ضیق و عمیق و نقی المده باشد قرحة النقیه گویند و آنچه وسیع و قلیل العمق
باشد قرحه سالم گویند و نوعی از قرحه است که از بالا اندمال پذیرد و در میان او مده باشد
چون ارفاده بردارند مده برآید باز از بالا اندمال پذیرد و ذی وجع شدید باشد و این را
قرحه وسخه گویند وارده اصناف قروح بود علاجش در حدیث و عتیق آنست
که تنقیه کنند از خلط موجب بفصد و مسهل و اماله ماده بسوی اسفل بحجامة ساقین
و تلطیف تدبیر نمایند تا زمانی که نضج یابد و منفجر گردد و هر روز تنقیه بمطبوخ فواکه و هلیله
مربی لازم دارند و بعد تنقیه ماء العسل یا لبن نساء تا بعد اخری در چشم چکانند تا قرحه
از مده پاک شود و اگر درین حالت وجع شدید باشد اندک افیون با قطورات
مذکور یار کنند یا شیاف نشاستجی بشیر زنان در چشم ریزند و چون قرحه از مده مطلق پاک شود
استعمال مدملات و مجففات نمایند مثل کندر فقط یا بلبن نساء یا ذروری از کندر
و دم الاخوین و نشا و سفیداب سازند و در چشم ریزند یا شیاف کندر استعمال کنند و بران

مداومت سازند و از لحومات و لبنیات و اغذیه ردی الجوهر احتراز کنند و بر شربت
و سکنجبین و نشا اقتصار نمایند و اگر خوف ضعف باشد بعد النضج شوربا و فراریج جایز بود
صفة شیاف نشاستجی نشاسته سه درم انزروت مدبر بشیر خر یا بشیر زنان و اسفیداج
هر یک دو درم افیون و کافور هر یک ربع درم سوده با بیاض بیض شیاف سازند وقت
حاجت بشیر زنان یا بآب خالص سوده در چشم کشند صفة شیاف کندر
سفیداب هشت جزء صمغ عربی چهار جزء انزروت مدبر یکجزء کندر دریائی نیم جزء همه را سوده
به بیاض بیض شیاف سازند و با شیر زنان سوده استعمال نمایند شیاف کندر بنوعی دیگر
اشق و انزروت مدبر هر یک پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم سوده بلعاب
حلبه شیاف سازند وقت حاجت بشیر زنان در چشم کشند غرب و آن قرحه
ناصوری بود در گوشه داخلی چشم که همیشه مده از و برآید علاجش نخست تنقیه دماغ
و بدن بالفصد و مسهل کنند بحسب مزاج بعد از آن قرحه را بشفارند تا از مده پاک شود
و فتیله باریک از مرهم زنگار عسلی یا مرهم انزروت عسلی بیالایند و در آن نهند تا
سوراخ قرحه گشاده شود و از مده صاف گردد بعد از آن بمدملات و مجففات
عمل کنند کما ذکرنا صفة مرهم زنگار عسلی خل عنبی هفت جزء عسل هشت جزء عسل (مرهم زنگار عسلی)
و خل را بپزند تا خل فانی شود بعد از آن زنگار دو جزء سوده در آن بیامیزند و مرهم کنند
صفة مرهم انزروت عسلی انزروت ده جزء زنگار دو جزء سوده با هفتاد جزء عسل حل
کنند یا معجون مرهم شود بکار دارند یا هر صباح و مساء قرحه را از مده پاک کنند و پشم
مضموغ بران گذارند نافع باشد یا فتیله از رشته عفص نمایند و از پنجال او آلوده ساخته
در آن نهند یا استخوان سر شتر یا استخوان سر گربه بآب سوده بر غرب طلا کنند یا این
شیاف بکار دارند صفة شیاف غذکوس یعنی شیاف العجیب صبر و کندر از هر یک یکدرم انزروت
و دم الاخوین و گل و جلنار و شب هر یک نصف درم زنگار ربع درم سوده

بآب خالص شیاف سازند و وقت حاجت قرحه را بفشارند و از مده پاک سازند و مریض را
بر جانب غرب بغلطانند و شیاف مذکور در آب سوده در آن قرحه چکانند و سه ساعت
همان طرف دارند و بر همین طریق مداومت کنند نفع کلی بخشد و اگر ازین تدبیرات به نشود
جراح دانا بدست کاری خود عمل کند و بشکافد پس علاج جراحت نماید بمراهم مدمله که
مذکور شد فی موضع الجراحت فصل دوازدهم از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است
در حرقت چشم و جرب چشم الحرقت چشم آن سوزش چشم است و سبب آن یا ماده حاده نازله
باشد یا صعود بخار معدی و علاج آنچه از نزول ماده باشد و مقدم علامت آفت دماغ
یابند آفت که تنقیه دماغ کنند بفصد قیفال و حجامت نقره و بمسهل مناسبه مثل اقراص بنفشه
و نقوع هلیله و آنچه از بخار معدی بود و علامت او بیابند مثل شدت در امتلا و خفت
در خلا و کثرت وقت انحدار غذا علاجش آنست که تنقیه کنند بمطبوخ فواکه و حبس الحجره
نمایند بخور اینست اطریفل کشنیزی و توتیا و غوره که در دمعه ذکر شد استعمال نمایند
یا شیاف ابیض کافوری کبیر استعمال کنند و آب کاسنی تر یا کشنیز تر بما ورد و دوغ کلا
بر چشم طلا کنند و اگر حرقت زیاده باشد اندک افیون و کافور نیز داخل سازند
یا شیاف ما میثا و قلیل کافور بشیر زنان بر چشم طلا سازند و اگر در مزاج ترکیب
بلغم شور یابند کحل سنبل استعمال کنند صفة شیاف ابیض کافوری کبیر
نشاسته کتیرا صمغ عربی هر یک هفت درم اقلیمیا فضه انزروت مدبر هر یک یکدرم
سفیداب ارزیز زبد البحر هر یک سه درم کافور قیصوری یکدرم صلایه نموده باکلاب
شیاف سازند و این شیاف رمد حار را نیز نافع باشد صفة کحل سنبل حضض
شش جزو سنبل و زعفران هر یک چهار جزو فلفل و دار فلفل هر یک یکجزو کافور
ربع جزو بدستور صلایه نموده کحل سازند و بکار دارند جرب چشم و از او در هندی
رو هه گویند بضم را و مهمله و سکون واو و فتح ها هوز و آن خشونتی باشد که در باطن

جفن حادث شود و او را خارش لازم بود علاجش فصد قیفال کنند و حجامت نقره و بعد ازان
ارسال علق نمایند زیر اجفان اگر قوت و سن و فصل مقتضی باشد و تنقیه کنند بطبیخ
هلیله و طبیخ افتیمون و مطبوخ فواکه و شیاف احمر حاد یا روشنایا که بالا ذکر شده در چشم کشند
یا شیاف اخضر استعمال نمایند و اگر اقتران رمد نیز باشد دوا قوی الحدت ترک
دهند و دوا خفیف مثل مازوی سبز سوده جفن را بر گردانند و بران افشانند و قال
صدر الدین الی دق ان اکتحل صاحب الجرب برماد شعر الانسان فینفع عاجلا و اگر
مزمن شود بوره ارمنی یا نمک یا نبات بعد انقلاب جفن بخراشند تا خون جاری
شود پس ازان دوا حاد اکال مثل شب و زنگار برو گذارند تا بخورد بعد ازان چون
صاف شود بدلات و مجففات که در قروح عین گفته شده مثل شیاف آبار و
شیاف ابیض استعمال نمایند صفة شیاف اخضر سفیداب ارزیز اقلیمیا فضه
صمغ عربی هر یک ده جزو اشق دو و نیم جزو زنگار یک جزو اشق را در آب سداب حل سازند
و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان شیاف سازند فصل سیزدهم از باب سیوم
مقاله اول که از فن ثانی است در حکه و ورم و ریزش موی اجفان اما حکه اجفان
آن خارش مژگان باشد و اسباب آن جمله اسباب حرقت چشم است و علاجش مثل
آن مع قلت تبرید و گاه حکه بسبب جمع شدن رطوبت بورقیه در اصل اهداب باشد علاجش
بعد تنقیه دماغ بحب قوقایا و حب ذهب آنست که استکثار حمام کنند و جفن ها را بنمک
و آب فاتر بشویند و سرمه استعمال نمایند ورم اجفان و حدوث آن اکثر از دم باشد
که جلد اجفان را سرخ سازد پس بیاماسد و مشابه گردد با بتدا سلاق علاجش تنقیه
بفصد و حجامت و اسهال بمطبوخ فواکه و بعد از تنقیه این طلا نمایند صفت آن
ورد احمر و شیاف ما میثا و حضض و زعفران و صبر و زرچوبه باوی یا بآب کشنیز تر
یا بآب کاسنی تر بر اجفان طلا سازند ریختن موی مژگان اگر بسبب ریزش رطوبت

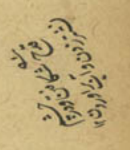
بورقیه دماغی باشد علامات او بعضی از علامات نزله مثل خارش گلو و قلت قدرت
بر قیام در ضوء آفتاب هویدا باشند علاجش تنقیه بفصد و حجامت و حب ایارج کنند
و باسلیقون در چشم کشند و اگر بسبب ماده یابسه باشد که منابت اهداب ازان مجتبس
کردند علامتش عدم رطوبت چشم و قلت رمص و یبوست آن علاجش آنست که
تنقیه کنند بحب افتیمون یا بایارج لوغاذیا و سر را بروغن گل و روغن بنفشه عمل کنند و اگر بسبب
نقاحت باشد علامتش تقدم مرض باشد علاجش آنست که ترطیب و تقویه بدن کنند به تدبیرات
ناقهین بلا تنقیه و دوا مقوی و منبت شعر که مضر بچشم نبود بر کنار اجفان کشند مثل حجر ارمنی
و بیخ نی و سنبل مفرد یا مجموع و اگر بسبب داء الثعلب بود تدبیر که در داء الثعلب گفته شود بکنند
و میل را از آب عنصل آلوده ساخته کنارهای اجفان را بدان دلک نمایند تا مسامات
اهداب گشاده شوند و اگر بثور بدید آیند بروغن گل چرب سازند فصل چهاردهم
از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است در بیاض و مورسرج و زیاده شدن
لحم ملتحمه اما بیاض و او را در فارسی گل چشم و در هندی پهولا گویند بضم با و فارسی
و اشمام ها هوز و سکون واو و فتح لام و سکون الف آخر و آن نقطه سفید باشد
که بر سطح دیده ظاهر شود و سبب آن یا ضربه باشد یا اثر آبله و قرحه باشد که باقی ماند
یا ریزش ماده بود که بعد رمد بواسطه النضغاط اجفان بهم رسد چنانچه مر اطفال را
و اگر بر سیاهی مردمک واقع شود مانع البصر گردد علاجش تنقیه خفیف دماغی نمایند و آب
شقایق با عسل در چشم کشند یا الکحل سیاه رنگ را سحق بلیغ نموده در چشم کشند
یا ذروری از نبات و زبد البحر و انزروت مساوی و بوره ثلث جزو آمیخته سازند
و در چشم کشند و یا شیاف اکبر که در مرکبات است بکار سوده در چشم کشند و اگر بوره
ارمنی با عسل در چشم کشند بیاض کهنه را نافع باشد و اگر پنیر مایه خرگوش خشک نموده
و با قدری مشک سوده در چشم کشند ازاله بیاض کند و اگر بیاض غلیظ باشد شیاف احمر

یا اخضر یا شیاف دیناری که بالا گفته شده بکار برند قبل از حک یا بعد از حک بنبات و ملح
چنانچه کحالان بدین عمل واقف تراند مورسرج و آن نقطه کبود یا سیاه باشد که بواسطه
ریزش ماده محرقه بر سطح دیده پیدا شود و روز بروز مرتفع گردد و مقدار سر مورچه کلان
شود و منع انضمام اجفان نماید و اگر بر سیاهی دیده باشد زود نابینا کند و از جمله امراض
ردیه چشم است و قول اصح آنست که مورسرج خروج جزو عنبیه را گویند که بسبب خرق قرنیه از قرحه
یا سقطه یا ماده اکاله بیرون آید و کذا قال الشیخ اذا انخرقت القرنیه و خرج منها العنبیه فهو المورسرج
علاجش فصد و حجامت کنند و مسهل قوی دهند مرة بعد اخری بحقنه و در ابتدا شیاف آبار بحب الدلب
سمرقندی استعمال نمایند صفت آن اقلیمیا و ذهب مغسول و توتیا مغسول و اسفیداج
و کحل و کندر از هر یک ده درم مر یکی یکنیم درم دم الاخوین و صبر و افیون هر یک یکدرم سحق بلیغ نموده
بآب خالص شیاف سازند و بکار دارند و محکم بر بندند یا این ذرور استعمال کنند سرمه اصفهانی
شادنج عدسی مغسول متساوی سوده ذرور سازند و اگر مستحکم شود فلاشی کالقطع بالحدید
و بعد از قطع روشنایا و باسلیقون در چشم کشند و بلطیف تدبیر نمایند زیاده شدن
لحم ملتحمه و آن چنان باشد که روز بروز گوشت دیده نمو پذیرد گاه باشد که از خانه
چشم بیرون برآید و آن لا علاج بود مگر آنکه قطع کنند و داغ زنند تا از ازدیاد باز ماند مر
و سبب آن نازل شدن ماده قوی الرطوبت باشد از دماغ و کثرت غذا رسانیدن علاجش
در ابتدا فصد قیفال و حجامت ساقین و نقره و بعد ازان مسهلات قوی مرات کثیر
دهند مثل حب قوقایا و حب ذهب و ایارج لوغاذیا و شیاف اکبر مدام در چشم کشند
و از محللات قویه مثل جند و شیاف ما میثا و حلیت بر چشم طلا سازند و سر به بخار
بابونه گذارند و ریاضت اختیار نمایند و قلت اکل و قلت ما لازم کنند و از اغذیه ردی الجوهر
و کثیر الغذا اجتناب نمایند و بعد از ازدیاد و استحکام قطع و کی کنند و دست از چشم
بشویند فصل پانزدهم از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است در جحوظ عین

وحول اما جحوظ وآن بیرون شدن چشم است مع کدورت وتاریکی بعد قی و ضربه
یا دمعه قوی حادث شود وسبب آن استرخاء جلد اطراف چشم بود وبواسطه کثرت
رطوبت علاجش آنست که تنقیه دماغ کنند بمسهل مناسب وبعد از تنقیه صبر وحضض و
اقاقیا وعصاره لحیة التیس مساوی سوده بر چشم طلا سازند وخواب بر پشت اختیار کنند
واز غذا اردی الجو هروقی وعطسه وامتلاء شراب وطعام وحرکات قویه وجماع وحمام پرهیز کنند
حول وآن کجی چشم است ودر هندی ڈهیر گویند بکسر دال هندی واشمام ها سوز وسکون یاء
مثنات تحتانی ووقف راء مهمله آنچه خلقی بود لاعلاج باشد وآنچه عارضی بود وسبب آن
تشنج عضلات چشم باشد بواسطه ریزش ماده رطب یا یابس اما آنچه از ماده رطب باشد
بعد از تنقیه مناسب نکیجات وایارجات سر به بخار بابونه ومرزنجوش وسداب فرو آرند
وطلاء محللات ومجففات مثل جند بیدستر ومرکی وصبر استعمال نمایند وآنچه از ماده یابس باشد
بعد تنقیه سود البن نسا وروغن کهنه وعسل وامثال آن در چشم کشند وبر خوردن
شیر بنفشه مداومت نمایند وبه روغن بادام سعوط کنند وبر سر مالند وتلطیف وترطیب
غذا نمایند فصل شانزدهم از باب سیوم مقاله اول که از فن ثانی است در خیالات
ونزول ماء وبثور اجفان وانتشار وضیق الحدقه اما خیالات مرضی است که در نظر مثل
پشه ومگس وموی در اکثر اوقات نمودار شود وچراغ وماهتاب در نظر کلان نماید یا
گرد او مثل دایره نمودار شود وسبب این یا بخار معده باشد که مرتفع شود ومقابل منفذ نور
بصر مقداری حاجب گردد وعلامتش تقدم آفات معده واختلاف حال در خلاء وامتلاء
یا رطوبت نازله از دماغ بود وعلامتش تقدم آفت دماغ واین منذر باشد به نزول ماء علاجش
در قسم اول تنقیه معده کنند بقی وبمسهل چون حب قوقایا وحب شبیار واگر مزاج حار
باشد ایارج فیقرا با وزن آن گل سرخ وبعد از تنقیه تقویه معده کنند با طریفل کشنیزی
یا سفرجلی وشیره کشنیز یا بهلیله مربی یا معجون خفقان که در مرکبات ذکر شده خصوصا

بشراب اسطوخودوس ودر قسم ثانی تنقیه دماغ کنند بحب ایارج مرکب که در مرکبات ذکر شده
یا بحب قوقایا یا ایارج لوغاذیا یا به ایارج جالینوس وباقی جمله تدبیر آنچه در ابتدای نزول ماء کنند بکار دارند
چنانچه پیشتر گفته شود ان شاء الله تعالی صفت حب قوقایا صبر سقوطری بیست درم
پوست هلیله زرد ده درم کتیرا ومصطکی وسقمونیا وزعفران هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم
کوفته وبیخته بگلاب حب سازند قدر مستعمل از دو درم تا شش درم باشد وصفت ایارجات در ادویه
دماغی ذکر شده نزول الماء واو را در هندی موتیابند گویند بضم میم وسکون واو وکسر تاء مثنات
فوقانی وفتح یاء مثنات تحتانی وسکون الف وکسر باء موحده تحتانی وسکون نون
ووقف دال مهمله وآن علتی است که رطوبت فاسده از دماغ فرو ریزد ودر ثقبه عنبیه
قرار گیرد واگر تمام ثقبه را بگیرد بالکل مانع بصر شود واگر جزوی از طرف ثقبه یا از وسط ثقبه بند کند
بمقدار همان قدر نسبت که در میان ثقبه ومرئیات محتجب گردد وعلامات حدوث این
صداع دوام ورطوبت دماغ وخیالات مثل مگس وپشه وتار نسج عنکبوت حضور چشم اما فرق
در خیالات بخاری وخیالات که مقدمه نزول ماء است آنست که خیالات نزول اکثر یک حال باشند
وخیالات بخاری مختلف شوند در خلاء وامتلاء وبلا آفت دماغ باشند وچون شش ماه بر خیالات
بگذرند واثر نزول ظاهر نشود غالب آنست که دماغی نباشد ونیز خیالات مقدمه نزول اکثر از
یک چشم شروع شوند وخیالات بخاری عام تر باشند وسبب آن نزول رطوبات دماغ
باشند وترک ریاضت وامتلاء بدن از ماده بلغمی وکثرت جماع بر اکل وامثال آن هر چه
مورث رطوبات باشد ونزول ماء را اصناف بسیار است آنچه سبز وکبود وخرمی وسرخ
وزرد بود عدیم البرء باشد چه در ابتدا وچه در انتها وآنچه سفید وصاف باشد عسر البرء
بود اما علاجش در ابتدا آنست که بعد از کمال نضج مواد تنقیه دماغ کنند بایارج فیقرا یا بحب
ذهب مثنا بعد لغری وبعد از تنقیه استعمال معجون وج کنند وطلاء حلتیت بر چشم نمایند
وشیاف فرفیون در چشم کشند وگویند با سلیقون کبیر که مقدم در همین باب ذکر شده

ابتداء نزول را نافع است وداغ بالای ابرو وداغ بازو که در باب الکی گفته شده
در ابتدا اعظم النفع وبالغ نزول است واز اغذیه رطب وردی الجو وفواکه رطب وامتلاء طعام
وشراب وکثرت جماع اجتناب نمایند بر غذا او یابس اقتصار لازم توان دانست وبعد
استحکام چون مدت سه سال بر حدوث آن بگذرد ورطوبت نازله بخته شود واز رکتن باز ماند
قدح کنند وغیر از این هیچ تدبیر نباشد کما یعلم الکحالون صفت معجون وج وج وحلتیت وزنجبیل
وراز یانه مساوی کوفته با دو چندان عسل سرشته قدر مستعمل دو درم صفت طلاء
حلتیت وخربق سفید هر یک ده درم سکبینج سه درم با عسل یکی نموده طلا سازند
ودر چشم کشیدن نیز نافع بود صفت شیاف فرفیون زهره بز کوهی خشک نموده
ده درم شحم حنظل یکمثقال فرفیون ونوشادر از هر یک نیم مثقال سکبینج نیم درم
کوفته وبیخته باب رازیانه یا باب سداب شیاف سازند وبگلاب در چشم کشند
انتشار وان گشاده شدن حدقه است ودر هندی نیلباو گویند بکسر نون وسکون
یاء مثنات تحتانی ووقف لام وفتح باء موحده وسکون الف ووقف واو
آخر وعلامتش آنست که سیاهی دیده فراخ تر شود ونابینا کند وسبب این کثرت
ریزش رطوبت فاسده مرخی باشد از دماغ بدین واسطه عسر البرء بود اما علاجش
در ابتدا آنست که تنقیه نمایند بحب قوقایا مرتا بعد اخری وشیاف مراره در چشم کشند وچون
مستحکم شود عدیم البرء باشد صفت حب قوقایا در باب امراض راس ودماغ وشیاف مراره
در همین باب مقدم ذکر شده بثور الاجفان وآن اکثر یابس باشند وگاه قلیل
رطوبت از آنها نیز بر آید وسبب آن دم سوخته بود یا خلط شور وبا آنها خارش
وگرانی چشم نیز باشد علاجش آنست که تنقیه کنند بفصد وحجامت ومسهل مناسبه
بحسب مزاج واخلاط بعد تحقیق علامات معلومه وچون از تنقیه فارغ شوند با سلیقون
بر اجفان مالند ودر چشم کشند یا زیره سفید را کوفته ودر پارچه کرباس بسته ودر شیر زنان





تر ساخته دم بدم بر اجفان بگردانند یا زیره سفید چهار جزو شب یمانی یکجزو سوده ودر
پارچه بسته ودر آب تر نموده بر اجفان بگردانند وگاه بسبب اختلاط بلغم کثیر درین مرض
چندان شورش چشم پدید آید که مریض چنان پندارد که در چشم گرد ریخته اند خصوصا بعد
خواب علاجش آنست که اکثر اوقات بعرق بادیان بشویند ولازم است که در بثور
اجفان از اشیاء حریف وحار ولحوم احتراز کنند وبعد برء اگر موی اهداب ریخته باشند
داروهای منبت شعر که بچشم مضر نباشند مثل حضض وخاکستر بنی اسرائیل بر موضع موی
مژگان طلا سازند ضیق الحدقه وآن تنگ شدن سیاهی چشم است وسبب آن
رطوبت غلیظ باشد که از دماغ فرو ریزد ومنفذ را تنگ سازد وعلاجش آنست
که تنقیه دماغ کنند از رطوبات فاسده بحب ذهب یا به ایارج مقوی بورق گل یا
بحب ایارج مرکب یا بقرص بنفشه مقوی یا ایارج بحب مزاج وشیاف اکبر زعفرانی که در
مرکبات گفته شده ویا شیاف زعفران در چشم کشند وشراب اسطوخودوس
یا بنفشه بخورند وتلطیف غذا نمایند صفت شیاف زعفران زعفران وزنگار هر یک
یکدرم شیاف مامیثا وگل سرخ وصبر سقوطری ومرکی وکندر سته وصمغ عربی از هر یک
یکدرم ونیم کوفته وبیخته بآبی که دو درم اشق در آن حل ساخته باشند شیاف سازند باب
چهارم از مقاله اول که از فن ثانی است ودر امراض انف یعنی بیماریهای بینی
واین باب مشتمل بر هفت فصل است فصل اول در خشم اما خشم وآن نقصان
وبطلان شم است وسبب آن اخلاط غلیظ لزج که در مقدم دماغ پیدا شود وقوت
شامه را باطل یا ناقص کند یا سده باشد که منافذ شم ومسامات زایدتین را مسدود
سازد اما آنچه از اخلاط دماغی بود علامات او گرانی سر ونقصان افعال دماغی
علاجش آنست که تنقیه دماغ کنند بمسهلات دماغی مذکوره وبعد از تنقیه تام بر اطریفل
وشراب اسطوخودوس وبنفشه ومرزه ودیطوس مداومت نمایند وآنچه از سده بود

علاجش گرانی منخرین و تنگی نفس یعنی علاجش آنست که منضجات مفتح مثل بارالاصول حار یا بارد بکار برده تنقیه دماغ کنند و بعد تنقیه تقویه دماغ نمایند باشیاء مذکوره مع سکنجبین بزوری یا عنصلی و بعد از فراغ تدبیرات مذکوره سر کوه را بجوشانند و بخار آنرا به بینی گیرند یا شونیز محمص در زیت سوده سعوط کنند بعد از آنکه دهن را پر آب کرده باشند نافع بود تا سه روز هر روز یکبار و اگر ازین علاج حرقه پدید آید بر دماغ کدو با روغن بنفشه یا بادام یا روغن گل با دام استنشاق نمایند و بخار خل را بر سر که نفاع رکبه باشند نیز نافع و اگر گوشت در اداهك روید مانند دوازده منی در گشتند نیز همین حکم دارد و بعد مداومت بر تدبیرات مذکوره اشیاء قوی الرائحه مثل مشک و جند بید ستر دم بدم ببویند نافع باشد و گویند اگر حرارت کثیر بر آب گرم سرد دارند تا ساعت کامل بخار او بمنخرین رسانند نیز نافع باشد **سعوطی** که ابطلان و نقصان شم را نافع بود شونیز مراره کلنگ شحم حنظل خربق اسود برابر کوفته سحق بلیغ نمایند و در بول ماده شتر اعرابی خمیر سازند و مقدار عدس بسیار زند وقت حاجت یکی از آن در روغن مرزنجوش سوده سعوط نمایند **سعوطی دیگر** که درین مرض نافع است شحم حنظل عرطنیثا شونیز بوره ارمنی برابر گرفته سه نوبت در سرکه آب بند و خشک کنند و مقدار عدسی ساختنی و سازند بعد حمام و یا بعد انکباب راس بر بخار حار بدهن ابقر سوده سعوط نمایند و اگر بعد این علاج وجع راس و حرقه منخرین پدید آید روغن کدو و روغن گل در بینی کشند و آب گرم بر سر ریزند و بدین عمل اوست نمایند نافع باشد **سعوطی دیگر** کندش و عرطنیثا و نوشادر برابر باریک مثل غبار ساخته هر صباح و مسا قدر قیراطی در بینی دمند و سر را به بخار حمص پوشیده تا ساعت تمام فرو آرند نافع باشد و اگر شونیز با برگ مرزنجوش و یا فودنج سوده سعوط نمایند نیز نافع باشد و گاه این مرض بسبب نزله و زکام عارض شود علاجش آنست که در دفع نزله و زکام کوشند **فصل دویم** از باب چهارم مقاله اول که از فن ثانی است **در رایحه کریهه** و آن دوام احساس بوی بد است و سبب آن خلط متعفن باشد که در مجرای شم متمکن گردد یا قرحه متعفن بود که در بینی پدید آید یا خلط متعفن در نفس دماغ بود

و در هر سه صورت چون بوی آن شی بدماغ رسد تشکیک همان کیفیت اخلاط بدبو شود و اگر چه خوشبو نیز باشد علاجش آنچه از قرحه متعفن بود تدبیر دفع قرحه نمایند چنانچه در فصل قرحه انف گفته شود و آنچه از اخلاط متعفن باشد تنقیه بدن و دماغ کنند باشیاء دماغی علی حسب مزاج یا بابایارجات و حبوب و قرص خطشه و بینی را هر روز بخمر و یا بول شتر بشویند و سنبل سوده در بینی دمند و صبر و سعد و سنبل و قرنفل را اگر بآب نعناع یا بآب حب الآس سرشند و فتیله نموده در بینی نهند نافع باشد و فتیله فودنه و بول شتر نیز نافع باشد و بادروج و فودنه خشک سوده در بینی دمیدن نیز نافع بود و بعد از جمله تدبیرات بر شم مسک مداومت نمایند و اگر خلط کثیر الغلظت و برودت غرغره کردن بماء العسل فاتر و خردل یا سکنجبین و خردل نیز نافع باشد و اگر خلط متعفن در منافذ جمع شده باشد و منجمد گردد منفعه سدد و قوی الرائحه مثل جند و کندش ببویند و مثل مر و صبر در بینی دمند که اصلاح ماده متعفن نمایند یا به سرکه یا بروغن بادام تلخ سعوط نمایند و گاه فصد نمودن درین مرض نیز مفید افتد اگر علامات دم قوی یابند **فصل سیوم** از باب چهارم مقاله اول که از فن ثانی است **در دوام رایحه طیبه** یعنی همیشه بوی خوش آمدن و سبب آن ضعف تام قلب باشد که طبیعت بواسطه اصلاح آن خیال روایح طیبه نماید و اگر این مرض بعد حمیات یا در حمیات عارض شود بد باشد و دال بود بر موت و اگر ورای این باشد تنقیه خفیفه بدن کنند از خلط موجبه ضعف پس تقویه دل و دماغ نمایند باشیاء مذکوره بحسب مزاج و اصلاح غذا کنند و مثل جند و سیر و پیاز و حلتیت ببویند نافع باشد **فصل چهارم** از باب چهارم مقاله اول که از فن ثانی است **در قروح و بثور انف** و سبب آن یا استعمال اشیاء حاده باشد در سعوطات و عطوسات یا ماده حاده اکاله باشد که از دماغ ریزد علاجش آنچه بواسطه اشیاء حاده باشد روغن بنفشه یا بادام فقط یا بموم یا بیه بط و بزر در بینی مالند و آنچه بسبب ماده باشد اگر امتلاء و علامات دم یا صفرا یابند نخست از بدن اخراج دم کنند بفصد قیفال پس تلیین طبیعت نمایند باهلیلج اصفر یا کابلی یا اسود مع غاریقون و ماء الفواکه بحسب مزاج پس از آن مرهم ابیض بکار دارند **صنعت**

در قروح و بثور انف و بینی

مرهم ابیض که در قرحه انف نافع بود موم یکجزو روغن گل چهار جزو هر دو را یکجا گدازند و دو نیم جزو سفیده قلعی شکسته بر آن افزایند و مقدار سفیده بیاض بیضه داخل کنند و سدس جزو کافور انداز ندو حل کنند چندانکه مرهم شود و این مرهم قلاعات منفجر منقرح را و آبله که از حرق نار و حرق ماء گرم و حرق روغن و حرق آهک را نیز مفید بود **دواء آخر** قرحه و بثور انف و خشک ریشه انف را نافع بود موم و روغن گل و پیه مکیان برابر گرفته یکجا گدازند تا یکی شود پس در بینی استعمال نمایند و اکثر اوقات استنشاق بخار حار لازم گیرند **دواء دیگر** که بثور انف را نافع بود فتیله در سرکه تر کنند و در نمک سحوق آلوده ساخته در اقصی انف گذارند کثیر الحرارت قصیر الزمان و باید که درین مرض از مبخرات و مولدات سودا و لحوم و اشیاء مفرط الکیفیة اجتناب نمایند و اصلاح مزاج دماغ کنند بشراب بنفشه و اطریفل کشنیزی و هلیله مربی و بنفشه مربی و نیلوفر مربی و اگر موم روغن از روغن بنفشه یا بادام یا روغن خشخاش بسازند یا موم و مغز ساق گاو و لعاب بهدانه یا لعاب اسبغول یکجا سازند و فتیله را در آن آلوده ساخته در بینی گذارند قرحه یابس را نافع باشد و اگر زهره اد در بینی استعمال کنند نیز نافع بود و اگر قرحه یابس عتیق را آهن عتیق استعمال کنند نیز نافع افتد و تتمه هندی نوشته که اگر دهن مقطر عود هندی در بینی مالند نیز نافع باشد و اگر قرحه عتیق بلغمی را بسرکه بشویند و خربق ابیض و فلفل در بینی دمند نفع کلی بخشد و اگر قرحه وسخ بود هر روز بصابون بشویند و صبر و مرکی و زرنیخ و مازو برابر سوده در بینی دمند نافع باشد و اگر ناصور شود هر روز بآب گرم بارها استنشاق نمایند تا شسته گردد بعد از آن توتیا و سبز سوده بدمند تا قلع مده کند و چون از مده پاک شود و باصلاح آید مدملات قروح مثل مرهم ابیض مذکور یا هلیله زرد بروغن گل استعمال نمایند و اگر حمرة غالب بود از بالا سرکه و گل ارمنی و صندل سرخ و سیاف ماميثا سوده طلا نمایند یا جدوار و گل ارمنی با سرکه و آب برگ عنب الثعلب طلا نمایند **فصل پنجم** از باب چهارم مقاله اول که از فن ثانی است **در جفاف و حکه انف** یعنی خشکی بینی و سبب آن حمیات باشد یا یبوست دماغی ساذج یا مادی یا خلط لزج شور بود که در مسامات سطح باطن انف متمکن شود اما آنچه از حمیات باشد تدبیر دفع حمیات کنند و آنچه از یبوست ساذج دماغی باشد علاجش استنشاق

بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر کنند و زبد و کافور و موم در بینی بمالند یا بروغن خشخاش سعوط کنند و آنچه از ماده باشد تنقیه کنند به مسهلات مذکوره دماغی مثل نقوع ایارج و حب ایارج و حب افتیمون بحسب مزاج و اگر امتلاء عروق یابند فصد قیفال و حجامت معک کردن و پس گوش و زیر زنخ نیز نافع باشد و بعد تنقیه شراب نیلوفر فقط یا با سکنجبین بدهند و خمیره بنفشه و خمیره نیلوفر با شراب خشخاش نیز نافع بود و اسبغول با شربه مذکوره یا لعاب بهدانه با این اشربه بدهند یا خشخاش و تخم کاهو و خرفه هر یک یکتوله در شیر بز بخیسانند و صاف نموده با نبات بخورانند نافع باشد **فصل ششم** از باب چهارم مقاله اول که از فن ثانی است **در بواسیر و اریان و ثولول و سرطان** و لحم زاید ا ما بواسیر بینی گوشتی باشد سرخ که اندرون سوراخ بینی روید و گاه وجع کند و گاه تقطیر خون نیز در و باشد **و اریان** مثل همان باشد لیکن صلب و بلا وجع باشد **و ثولول** گوشت زاید در خود با رطوبت و بلا وجع باشد **و لحم زاید** سوا این اقسام نیز در بینی بروید بلا وجع باشد و در خود و سیلان رطوبت مائی نیز در و باشد و سرطان انف نیز گوشت زاید صلب باشد که در بینی بروید و وجع شدید باوی باشد چنانکه در حدوث آن درد سر و تپ پدید آید و در اقالیم و سرزمین با تعفن اکثر شود بواسطه تعفن و احتراق دم و در سرزمین شرقی هند که بنگاله گویند بسیار پدید می آید و آنجا اورا اهوه خوانند بفتح همزه و سکون هاء هوز و فتح واو و بهاء ثانی زده و جمله این اقسام از یک جنس و مشارک العلاج اند از این است که جمیع اصناف خمسه را در هندی نکارس گویند بفتح نون و کاف و الف ساکن و راء مفتوح مهمله و سکون سین مهمله و ماس بر وزن نیز خوانند بفتح میم و الف ساکن و اشمام نون و وقف سین مهمله و کسر باء موحده و سکون راء مهمله و وقف دال مهمله و اشمام هاء و جمیع این اقسام تا خورد باشند زود دیده نشوند مگر آنگاه بینی را مقابل آفتاب کرده نظر کنند دیده شوند و بعد اکل و امتلاء اعراض آنها بیشتر شود و چون کلان شوند تا سر خیشوم بیایند و گاه از سوراخ بینی برآیند و نفس تنگ شود و اگر در یک سوراخ بود علامت تر باشد و آنکه در هر دو سوراخ بود بد باشد علاجش اول فصد کنند اگر حاجت یابند و جوبا و اگر حاجت نباشد

در بواسیر انف

جولاز او بعد از فصد تنقیه دماغ کنند از خلط سوداوی در قولنول و اربیان و سرطان انف بحب
افتیمون یا بایارج لوغاذیا و روفس و حب لاجورد که در امراض راس ذکر شده و از خلط بلغمی در بحر
بینی و لحم زاید رخو بحب صبر و حب ایارج یا ایارج فیقرا فقط بماء العسل فاتر و بعد از تنقیه دوا که لا
برو که از انند تا لحم زاید را بخورد و از کثرت غذا و شراب اجتناب نمایند و از اشیاء مبخره و نوم نهار و
امتلاء شکم احتراز کنند و ترک لحوم و البان و بقول و فواکه رطب لازم کنند و در ابتدا این تقیدات
حاجت نباشد باندک تدبیر دود و اقلیل الحدت مثل نمک و بوره و شب دفع شود و گاه قطع
آن از حدید حاجت افتد وقتی که مستحکم شود بعد از ان دوا حاد بر و نهند مثل زنجار
و علاج انزروت و عسل فتیله که لحم زاید را بخورد پوست انار ترش در آب سوده و فتیله
بدان آلوده کرده در بینی گذارند فتیله دیگر زاج چهار جزء زنگار یک جزء سوده دم بدم فتیله پنبه بدان
آلوده ساخته در بینی نهند یا شب و نمک یکجا سوده در بینی مالیده باشند دوا دیگر اقوی قلقطار
و زاج و بوره ارمنی مساوی سوده و فتیله را باب تر ساخته و بدان ملوث نموده مرتا بعد اخری
قبل از قطع یا بعد از قطع در بینی گذارند چون تمام لحم را بخورد و هیچ اثر آن نماند علاج قرحه انف کنند
و جراحان هند بیشتر عمل باخراج کنند از انگشت خورد یا بآلت چوب و آهن که برای این کار موضوعات
پنبه پیچیده از طرف سوراخ انف بفشار و روع کنند و از راه حلق کشیده بر آرند بعمل بید و اما سنکاله
نفس سرطان انف و اربیان را از نوک بر ناخ بعد از دریافت نضج منفجر سازند و آهک
بر و مالند و آنچه ازین هر دو قسم سبز کبود بود دیده باشد خصوصا اگر قبل از انضاج ریش کنند کشنده باشد
بواسطه انتشار ماده سوداوی و سمی و ذفور شدید نوشته اند اگر کسی آب خوردن به بینی عادت کند
از جمله این امراض و زکام و نزله و صداع کرم ایمن ماند فصل هفتم از باب چهارم مقاله اول کاز فن ثانی است
در رعاف که در هندی نکسیر گویند بفتح نون و سکون کاف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثنات تحتانی
و وقف راء مهمله آن سیلان دم باشد از منخرین و سبب آن یا کثرت دم است و علامات او
انتفاخ اوداج و بیرون آمدن دم غلیظ فاسد بسیار و حمرة وجه و عینین و گاه ضربان راس

در رعاف

و صدغین نیز با رقت و حدت دم علامات آن بیرون آمدن دم رقیق قلیل المقدار یا انفتاح
فوهات عروق یا ضربه و سقطه و علاجش تقدم اسباب یا سبب بحران حمیات دموی و صداع و سرسام
دموی حادث شود علاجش آنچه بسبب بحران باشد بند کردن آن مناسب نباشد مگر وقتی که از حد
بگذرد و خوف ضعف قوه باشد او دویه خفیف حابس دم مثل شم افیون و کافور بکار دارند و آب
و تخم کشنیز و صندل بر سر و سینه گذارند و طلا نمودن گل سرشو بر سر و گردن نیز نافع رعاف است و اگر
بسبب ضربه و سقطه باشد مکان ماوف را بآب توتیا و گل ارمنی و ماش و مغاث طلا کنند یا زردی بیضه با کمی
معه اندک افیون و کندر و دم الاخوین سوده در بینی دمند و اگر بند نشود از قلقطار و زاج سوخته بدان یار کنند
و آنچه بسبب انفتاح فوهات عروق باشد علاجش حجامه چسپانیدن بر فقرات عنق نافع بود و افیون و کندر و غبار
رحی و دم الاخوین سوده در بینی دمیدن فایده مند باشد و شیخ محمد ذکریا رازی فرموده که شب یمانی فقط
سوده در بینی دمند رعاف باز ایستد و در خواص این زهر مهره گفته اند که کسی را که برعاف علت باشد اگر
سنگ طوره که از سنگدان حباری بر آید آن را صاحب رعاف ببندد رعاف نیاید مادام که آن سنگ طوره با او باشد
و حکماء هند میگویند که اگر بر خوردن حبه که در هندی گولر گویند مداومت کند رعاف عادی را نافع بود و آنچه
از سبب رقت و حدت دم باشد علاجش آنست که آب برف و گلاب بر سر ریزند و قطرات بنفشه و نیلوفر
با گلاب و عرق بید مشک و لعاب اسفغول بخورند و صندل و کافور ببویند و کشنیز و آمله و قشر خشخاش سوده
بر سر و گردن طلا سازند و کاغذ سوخته و قشر بیض سوخته و دقیق کندر و گل ارمنی ببیزند و مرتا بعد اخری
در بینی دمند یا فتیله را از آب کشنیز تر یا بعصیر روث الحمار تر نموده و بادویه مذکوره ملوث ساخته ساعت
بساعت در بینی نهند و اگر اندک افیون و کافور زیاده کنند قوی العمل گردد و سینه را بصندل و گلاب
و گل ارمنی و آب کشنیز تر طلا نمایند و آنچه از کثرت و غلیان دم باشد علاجش آنست که فصد قیفال و حجامت
ساقین و حجامت عنق کنند و طلب خرفه با شراب عناب و غوره و ریباس و امثال آن حسب مزاج و اعراض
و کشنیز و صندل و کافور و افیون و آهک عمارت کهنه با سرکه و گلاب سوده بر سر نهند و سرکه و افیون
و کافور ببویانند و کهربا سوخته و خاکستر روث الحمار و عدس سوخته و گلنار و شب سوخته مساوی سحق

بلیغ نموده مرتا بعد اخری در بینی دمند یا گل ارمنی و سنگ جراحت و سرمه اصفهانی هر یک یک جزء کندر
و گلنار و دم الاخوین هر یک دو جزء قلقطار سوخته و شب و افیون و کافور هر یک ربع جزء سحق بلیغ نموده و فتیله
از نسج عنکبوت ساخته و با آب روث الحمار تر کرده و برین دوا آلوده ساخته ساعت بساعت در بینی
در بینی نهند یا سرگین خر تازه در بینی چکانند تدبیر که مشتمل باشد جمیع اصناف رعاف را آن بستن بازوها و رانها
از نزد حالبین و کشیدن انثیین و بستن آنها و حجامه چسپانیدن بی کلک بر مقام گردن و ناف سر و حجامه بر پس شکم
بر جگر در رعاف که از منخر راست بینی بود و حجامه گذاشتن بر طحال در آنچه از منخر چپ جاری بود دوائی که جمیع اصناف رعاف را
بند سازد نسج عنکبوت و زاج سفید سوخته و قلقطار سوخته و افیون و کافور و بذر البنج هر یک نصف جزء
کهربا سوخته و کاغذ سوخته و قشر بیض سوخته هر یک یک جزء گلنار و کندر و دم الاخوین و غبار رحی و عدس مقشر
هر یک دو جزء همه را سحق بلیغ نموده نگاه دارند و دم بدم آب سرگین خر در بینی چکانند و قدری ازین دوا در بینی دمند
و نبات سوخته و پشم سوخته و ابریشم و ادیم سوخته هر واحد همین حکم دارد باب پنجم از مقاله اول کاز فن
ثانی است در امراض گوش و این باب مشتمل بر هفت فصل است فصل اول در اوجاع اذن یعنی درد گوش
که از سبب دم باشد علامتش سرخی جبهه و ثقل و ضربان و حمرة عینین و لسان علاجش فصد قیفال و حجامت
قفا بعد از ان تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بماء تمر هندی و آلو و شیرخشت و ترنجبین یا بنقوع عناب و بنفشه
و ابکشن با شیرخشت و ترنجبین مقوی بقلیل سقمونیا بحسب اعراض و اگر از صفرا بود علامتش وجع ناخس و قلیل
و صفرة لون و بول و طول نبض مع سرعت و حرارت فم و میلان طبیعت باشیاء بارده و عطش علاجش
آنست که اخراج ماده کنند باشیاء مذکوره یا بحب بنفشه یا بهلیله مصفور در ماء رمانین و بعد تنقیه در درد صنف
شراب بنفشه یا شراب نیلوفر یا شراب عناب مع اسفغول بخورند یا ماء التمر هندی و آلو و شراب غوره و ریباس
و سکنجبین با گلاب و عرق بید مشک بخورند یا آب مطبوخ تمر هندی با سکنجبین یا با شراب حلو مذکوره بخورند یا لعاب اسفغول
بابن اشربه یا شیره خرفه با گلاب و نبات یا بدین اشربه بحسب اعراض و آب خیار و کدو و روغن کدو و روغن بنفشه
بدوام در گوش چکانیدن نافع باشد و اگر روغن گل با سرکه بپزند چندانکه سرکه بسوزد و روغن باقی ماند و آن روغن را
در گوش چکانند نیز نافع باشد و غذا آنکه او شوربا ابرنج و عدس و ماش و قرعه و زرشک ید حصرم یا اسفاناخ

در امراض گوش

و رجله و ملوخیه و ماء الشعیر ساده و سکری مناسب بود و ترک لحوم و حلویات و اشیاء حاره و حاد و حریف
اولی و اگر از بلغم بود و علامات بلغم یابند مثل بیاض لون و بول و بی مزگی دهان و ثقل عینین و خواب
و وجع خفیف و قلت عطش علاجش آنست که تنقیه کنند بحب ایارج یا بحب قوقایا و بعد از تنقیه
بر شراب اسطوخودوس مداومت نمایند یا گلقند و رازیانه با سکنجبین خورند یا سکنجبین عنصلی لعق نمایند
یا گلقند مع شراب اسطوخودوس یا شراب ورد مکرر مع شراب اسطوخودوس خورند و روغن قسط
و روغن [illegible] در گوش چکانند یا قسط و اسپند را سوده نانی سازند و در روغن کنجد بپزند و آن روغن را
در گوش چکانند نافع باشد و غذا نخود و ماش و بیضه نیمبرشت و نان خمیری خشکار با عسل و جلاب شکر
خورند و اگر از ماده سودا باشد علامتش کدورت رنگ بول و صلابت نبض و جفاف منخرین و کدورت حواس
و افکار فاسده علاجش تنقیه بدن کنند بطبیخ افتیمون و حب افتیمون مرتا بعد اخری و روغن زیت و شیر
زنان در گوش چکانند و بر سر مالند و غذا آش و نخود با روغن بادام و برنج و شوربای گوشت و
مزعفر شوله و حلوا با بادام و نشاسته و حسوان و فالوده کنند و از اشیاء ردیه مثل پنیر و ماهی و جعرات
و عدس و بادنجان احتراز نمایند و اگر از ریاح باشد علامتش دوی و طنین و اختلاف کیفیت وجع در
اوقات علاجش آنست که از اشیاء نفاخ احتراز نمایند و به بوره و جاورس تکمید کنند و خوردن
گلقند و انیسون لازم گیرند و روغن سداب و روغن شبت و روغن بابونه و روغن مرزنجوش
در گوش چکانند یا اشیاء مذکوره را بجوشانند و گوش را به بخار آن فرود آرند و اگر تخم شبت و [illegible]
دانه هر یک ده درم بگیرند و در دو رطل شیر گاو بجوشانند چون به نیمه آید گوش را به بخار او گذارند و وجع
ریاحی را تسکین دهد و ورم و بثور اندرون گوش که قابل نضج باشد او را پخته و منفجر گرداند و [illegible]
بقر نیز همین حکم دارد و اگر با وجع سیلان رطوبت باشد عسل و آب مرزه بقدر در گوش چکانند
نافع بود و اگر آب سرگین تازه خر که فی الوقت کرده باشد در گوش چکانند اقسام اوجاع را زایل سازد
خصوصا بعد تنقیه و اگر برگ [illegible] دشتی که در هندی اکه گویند بگیرند و بقدری روغن گاو بمالند بعد از ان
نمک سنگ سوده قدری بر ان مالند و بآتش تف داده و بدست مالیده قدری آب آن را نیمگرم

در گوش چکانند نیز همچنین و در جمیع اصناف وجع در حالت شدت اشیاء مخدر مثل زعفران
وافیون و کافور بحسب مزاج در ادویه مذکوره افزایند نافع تر باشد و اگر گوش ببب ورم باشد
آنچه حار و غامض و در سن شباب بود اکثر آنست که هلاک کند لیکن قوی ترین معالجات صفراوی
و دموی باید نمود که ماسبق و آنچه غیر این صورت مجموعی بود اگر از دم و صفرا باشد اول فصد قیفال جهت
موافق و حجامت قفا در دموی و جو با و در صفراوی جواز ابعد از آن بمسهلات مناسبه که بمراتب
ذکر شده تلیین نمایند و در ابتدا ایام لبن حلیب لتا بروغن بادام که سرکه در و ریخته باشند در گوش
چکانند و قریب نضج و انفجار روغن گل بلعاب حلبه و بذر کتان در گوش چکانند و اگر وجع شدید
باشد روغن گاو کهنه در گوش اندازند و افیون و صندل و سرکه و آب گشنیز مجموع یا بعضی گرد گوش طلا
سازند و مجهول از ماسرجویه نقل کرده که اگر پیه روباه بگدازند و نیمگرم در گوش چکانند درد گوش
که ببب دخول آب حادث شده باشد خواه قبل بر آمدن آب خواه بعد بر آمدن ساکن کند و اگر از بلغم
و سودا بود بر سبیل ندرت اول تنقیه بمسهلات مناسبه مثل ایارجات و حبوبات مذکوره کنند
بعد از آن تجنیر مطبوخ ریاحی که بالا گفته شده بکنند و لعاب حلبه بروغن بادام در گوش چکانند
و افیون و زعفران و مرکی و جندبیدستر نواحی گوش طلا کنند و بعد انفجار ورم علاج قرحه کنند
چنانچه در قرحه اذن گفته شود و از لحوم و حلویات و اشیاء حار و حریف و سکر احتراز کنند در حارین
و از مغلظات و امتلاء در باردین و اگر وجع اذن ببب ریختن آب گرم و سرد در گوش حادث شود
علاج بر آوردن آب کنند چنانچه پیشتر در فصل هفتم این باب گفته شود و بعد از آن بر آمدن آب شلغم
و بصل و فوتنج بجوشانند و سر به بخار او فرود آرند و اگر از سوء المزاج ساذج بارد مثل برودت
هوا و برف و ریختن آب سرد بر سر و بدن درد گوش حادث شود همین تجنیر بکار دارند و بروغن
غار و روغن بابونه تدهین سر نمایند و وج را سوده و در پیه پیچیده میان گوش نهند و اگر وجع
اذن بشرکت دماغ باشد علامتش لزوم صداع است علاجش آنست که تنقیه و تقویه دماغ کنند مع
معالجات اذن بحسب اعراض و مزاج و اخلاط موجبه و طلاها مسکن صداع بکار دارند تا صداع

که موجب وجع اذن باشد زایل شود مثل حضض و شیاف مامیثا و بوش در بندی در دموی
و صندل و گشنیز و کاهو در صفراوی و جند و مرکی و زعفران در بلغمی و پیه بز و ماکیان و روغن
بادام و روغن زنبق و آرد جو و لعاب حلبه در سوداوی و قال صدر الدین الحاذق ان کبد الحباری اذا
جففت و سحقت و خلطت بسنبل هندی و یجعل فی الاذن سکن وجع الاذن البارد و کذا عصارة
السداب اذا سحقت مع قشر الرمان و قطر فی الاذن فسکن الوجع و ما کان من الحرارة فیقطر فی الاذن
عصیر لسان الحمل و یتناول حلیب الخشخاش فسکن الوجع من ساعته و ما کان عن ضربة او سقطة فیقطر کندر
الابیض المحلول فی لبن الجاریة فانه یسکن علی المکان و از مبخرات احتراز کنند و دعه لازم گیرند و قرصی
که در قطورات در مقاله ششم ذکر شده با روغن گل در گوش چکانند جمیع اصناف اوجاع اذن را
نافع باشد و قرشی گفته که اگر شیاف مامیثا بروغن گل بنفشه و یا بروغن نیلوفر در گوش چکانند
وجع گرم را ساکن کند و همچنین تجنیر بمار حار و ارسطو گوید که اگر سر پاکول با سیر دشتی در روغن زیت
بریان کنند و در گوش چکانند وجع بارد را ساکن کند و اندوشی از حدوث امراض گوش
اگر از اغذیه غلیظ و مبخره و اختلاط هوا بارد و کیفیتین و اصوات عظیمه اجتناب نمایند و هر سال
تنقیه دماغ بما یناسب کنند و چرک گوش را از جمع شدن باز دارند و پاک نموده باشند و گاه گاهی روغن
بنفشه بادام و روغن نسرین و روغن بادام تلخ در گوش چکانند حافظ صحت اذن باشد و روغن خل
نیز همین حکم دارد تدبیر که وسخ را از گوش برارد و پاک کند بورق و سرکه در گوش چکانند یا روغن گل گرم
نموده شب در گوش اندازند و صباح گوش را بر فرش سطح حمام گرم نهند یا بر بخار آب گرم دارند و وسخ
سیلان کند پس میل بر اسمیل لسته پاک کنند و واجب است که جمیع قطورات اذن را فاتر بکار دارند **فصل**
دویم از باب پنجم مقاله اول که از فن ثانی است **در طرش** و آنرا صمم نیز خوانند و در فارسی کری گوش
گویند و آن عدم قوت سامعه است اگر خلقی بود یا در کمال سن شیخوخت و ضعف قوت بهم رسد
یا ببب ضربه و سقطه قوی که باعث شکاف عصب مفروشه سماخ شود حادث گردد لابرء باشد
و آنچه سوا این است اگر قریب العهد باشد ممکن البرء است و اگر بعید العهد بود چنانچه از سه سال زیاده بر و بگذرد

حقیقت وجع در طرش دان اگر کری گوش خواهند

عسر البرء باشد و ببب آن سوء المزاج مادی باشد یا ساذج که در نفس دماغ حادث شود
یا عصب مفروشه را عارض گردد یا رماده بود و ببب بحران چنانچه بعد قطع اسهال و حمیات
ماده حادث میشود یا سده باشد که از کثرت وسخ و داخل شدن رمل و زیبق و خسته دانه و امثال آن
و انبات لحم و ثولول در منفذ حادث شود اما آنچه از سوء المزاج مادی بود علاجش بعد تحقیق
علامات آنست که اخراج ماده موجبه نمایند بدستوری که در وجع اذن گفته شده و بعد از تنقیه تمام
اصلاح مزاج دماغ و عصب کنند بخورانیدن اطریفل صغیر یا گشنیزی یا شراب بنفشه یا شراب
اسطوخودوس یا شراب مرد مکرر یا بخورانیدن هلیله مربی یکی ازین اشربه و تدهین راس کنند
بروغنهای مذکوره بحسب مزاج و همان روغنها گرم یا سرد موافق حالت در گوش چکانند و آنچه از سوء
المزاج ساذج بود نیز همین تدبیر کنند و رای تنقیه و گویند اگر عصاره خس و شیاف مامیثا در روغن
بنفشه حل کنند و نیمگرم در گوش چکانند یا آب انار یا پوست کوفته افشرده گیرند و گرم نموده در گوش
چکانند یا روغن تخم کدو در گوش چکانند سوء المزاج گرم را خواه ساذج بود خواه مادی نفع عظیم کند
و اگر بروغن مغز تخم زردالو یا روغن سداب یا زهره کلنگ یا آب مرزنجوش یا آب شحم حنظل تر یا روغن
فجل یا روغن ابهل شیر گرم در گوش چکانند سوء المزاج سرد مادی و غیر مادی را فایده کثیر دهد
صفة روغن فجل بگیرند ترب کلان و فربه و از میان خالی نمایند و پر از روغن ساخته بر آتش انگشت
نهند چنانچه روغن میان او پخته شود و ترب از بالا سوخته شود و از میان بریان و اثر رطوبت فانی گردد
آن زمان روغن را بگیرند و بکار دارند و اگر ترب کلان بهم نرسد ترب خورد را کوفته عصیر او
بگیرند و با هم چند روغن گل بپزند چون اثر رطوبت فانی شود بکار دارند **صفة روغن ابهل**
بگیرند ابهل کوفته ده درم یکوب نموده در یکمن آب بجوشانند چون بربع رطل آید روغن کنجد بیست درم
دران اندازند و به آتش نرم بپزند تا رطوبت فانی شود و روغن باقی ماند آن زمان صاف کرده
بگیرند و ساختن روغن سداب مثل روغن شبت است که در مرکبات گفته شده یا عصیر او را مثل عصیر
فجل بگیرند و علی الرسم بپزند و اگر خشک باشد مثل روغن ابهل بپزند و ساختن روغن زردالو مانند روغن بادام

صفة روغن فجل بگیرند ترب کلان و فربه

و اگر خواهند که روغن حنظل به پزند اگر خشک باشد روغن ابهل و اگر تر بود مانند عصیر فجل بپزند و آن
کری که از ببب ریاح بود جمله تدبیرات وجع اذن ریاحی سود مند باشند و تحلیل بمطبوخ بابونه
و اکلیل الملک و شبت و سداب و فوتنج و کمون و امثال آن فایده دهد و اگر روغن وج مثل
روغن ابهل بسازند و در گوش چکانند نیز سود مند بود و آنچه که ببب رماده بحرانی باشد
تدبیرش آنست که چهل روز بر طبیعت بگذارند تا خود بگشاید و اگر نگشاید علاج کنند بعلاج
طرش مادی بحسب مزاج و آنچه ببب لحم یا پرده زاید یا ثولول باشد علاج آن قطع بود با دویه اکاله یا
بحدید کما یعمله الجراحون و آنچه ببب سده شدن رمل و خسته و سنگریزه بود علاجش آنست که
عطسه های متواتر آرند و در آمدن هر عطسه بینی بگیرند اکثر آنست که بیرون آید یا و ساخ بدستکاری یا بمیل
آرد و آنچه از سده و سخ باشد علامتش آنست که مقابل آفتاب که مس را بدارند و نگاه کنند معلوم شود علاجش یا
هر چه برای اخراج وسخ در آخر فصل اول این باب کل حفظ صحت اذن گفته شده بکار دارند یا بروغن بادام
تلخ چرب کنند و وساخ را با آلات آهن بیرون آرد بعد از آن لبن جاریه و روغن بنفشه بادام قطره
دران چکانند **فصل سیوم** از باب پنجم مقاله اول که از فن ثانی است **در دوی و طنین** و آن آواز
گوش است اگر باریک و حاد و مثل آواز تار یا پشه یا مگس یا صفیر محسوس شود طنین گویند و اگر قوی و
مثل آواز طبل و دهل از دور محسوس شود دوی گویند و ببب این یا ریاح غلیظ بود که از امتلاء
معده و دماغ حادث شود و بسوء صماخ گوش حرکت کنند و از ان حرکت احساس آواز شود
یا کثرت حس دماغ بود یا بواسطه ضعف دماغ یا بواسطه پوست دماغ حادث شود چنانچه بعضی ناقهین را
پدید آید علاجش در صنفین اولین اوجه تحقیق علامات تنقیه دماغ و معده بحبوبات و ایارجات و تقویه بشراب
اسطوخودوس یا شراب لیمو یا اطریفل صغیر یا شراب بنفشه یا هلیله مربی یا معجون خفقان که در مرکبات
ذکر شده بکنند بحسب مزاج و آنچه که از کثرت حس دماغ باشد یا سلامت بودن انفعال دماغی علاجش
آنست که مخدرات مثل شراب خشخاش و حلیب خشخاش بدهند و غذاهای غلیظ مانند هریسه و پاچه بکار دارند
و روغن خشخاش در گوش چکانند و بر سر مالند و زعفران و افیون بر سر طلا سازند و آنچه از

ضعف دماغ باشد علاجش آنست که باید دید اگر ضعف دماغ سوء المزاج ساذج است تقویه کنند بمقویات
مذکوره و به یا قوتیات و مفرحات بحسب مزاج و بروغن بادام یا فندق یا روغن کل یا روغن بنفشه یا روغن
یا روغن کدو یا روغن مورد بحسب حالت مزاج دماغ بر سر مالند و در گوش چکانند صنعت روغن مورد
آب برگ مورد تازه سی مثقال با دو مثقال روغن کنجد بجوشانند چندانکه روغن بماند و اگر تازه بهم
نرسد برگ مورد خشک ده درم در صد درم آب بجوشانند تا ثلث آید صاف نمایند و بکار دارند
و اگر سبب ضعف دماغ سوء المزاج مادی باشد اول تنقیه اخلاط موجبه نمایند بتنقیه و فصول پس از آن
تقویه کنند بنسخهای مذکوره و اگر سبب ضعف دماغ کثرت جماع باشد ترک آن نمایند و تدارک کذشته
کنند بخورانیدن مقویات باه و دماغ و غذاهاء لطیف بکار دارند و آنچه از نفاخت بود تقویه نمایند
به تدبیر ناقهین که در خاتمه کتاب گفته شود مع رعایت دماغ و کاه دوی و طنین از ضعف حس سخت
پدید آید تدبیرش مثل تدبیر ناقهین باشد در تقویه و تغذیه و بعضی نیمبرشت و ماء اللحم و خشخاش مع سکر و روغن
بادام مفید افتد و حب جدوار که در مرکبات ذکر شده جمیع اصناف را بعد تنقیه مفید باشد خصوصا ضعفا را
و بعد این تدبیرات روغن شبت و روغن ترب و روغن بابونه و روغن بادام تلخ و روغن بنفشه یا دا کم
و روغن کدو هر کدام از اینها که مناسب دانند گرم نموده در گوش چکانند سداب یا جند بیدستر یا بوج
بحسب مزاج و کاه بکافور و افیون و زعفران و بذر البنج نیز حاجت افتد بواسطه کثرت حرارت
و تخدیر محل و تبخیر بعضی مرزنجوش و فودنج و افسنتین نیز نافع بود و اگر نقوع قشر خشخاش و آب کاهو
یا روغن کل بیاپزند و بخته در گوش چکانند او از مطلق گوش را نافع بود و اقراص ثقل سمع و دوی
و طنین بروغن خل یا بروغن مغز خسته زردالو مقدار عدس سوده در گوش چکانند نیز نافع بود
صنعت آن تخم حنظل یکدرم بورق سه درم جند بیدستر و زراوند مدحرج و عصاره افسنتین هر یک
نیمدرم قسط ربع درم فرفیون یکدانگ همه را باریک سوده در آب مرزه بقرا اقراص سازند و وقت
حاجت بطریق مذکور بکار برند و این اقراص ثقل سمع را نیز مفید افتد و کاه دوی و طنین بسبب
بحران حادث شود علاجش مانند صمم بحرانی باشد چنانچه ذکر شده و کاه بواسطه قطع اسهال قوی یا معتاد

حادث شود علاجش تبدیل مزاج باز به تلیین و بند نمودن با استکی و تدبیر صداع کنند فصل
چهارم از باب پنجم مقاله اول که از فن ثانی است در قرحة الاذن یعنی ریش اندرون گوش و این
اکثر از دم و صفرا بود و اقل از بلغم اما آنچه از دم و صفرا باشد کثیر الوجع بود و علامتها دیگر نیز باشد
علاجش نخست فصد قیفال و حجامت ساق کردن در دموی و جوباو در صفراوی جواز اعتدال الامتلاء
فی العروق و بعد از آن اخراج ماده صفراوی نمایند بمسهلات صفراوی دماغی مثل اقراص
بنفشه و ماء الفواکه در صفراوی و جوباو در دموی جواز او آنچه از بلغم باشد قلیل الوجع بود و دیگر
علامات بلغم نیز هویدا باشند علاجش آنست که تنقیه بلغم بمسهلات دماغی بلغمی مثل ایارج و حب
قوقایا و بعد از فراغ تنقیه در جمیع اصناف قرحة الاذن مرهم ابیض را بفتیله آلوده در گوش نهند
و اگر قرحه بعید بود عسل یا روغن کل حل کرده در گوش چکانند در قرحه حدیث و یا مرهم زنجار عسلی
که در فصل غرب ذکر شده در گوش کنند یا مرهم الاشق در گوش اندازند و اگر قرحه عتیق بود عسل کجز
و آب عصاره بقر و جز بکجا نموده در گوش اندازند و اگر قرحه متعفن گردد قطران در گوش چکانند
و اگر شکار سوده در گوش اندازند و بالا او روغن گاو کهنه گرم نموده بچکانند نافع بود صنعت
مرهم ابیض اسفیداج رصاصی شش درم روغن کل چهار درم موم سفید دو درم موم و روغن
کل را یکجا نموده بگذارند بعد از آن سفیده را ساخته در آن داخل کنند و حل نمایند تا مرهم شود و گاه
نیمدانگ کافور اضافه نمایند در حالت شدت حرارت نسخه دیگر اسفیداج رصاصی پنجدرم
مردارسنگ پنجدرم موم کافوری هفت مثقال روغن چهارده مثقال اعلى الرسم مرهم نمایند صنعت مرهم
الاشق کندر و اشق هر یک شش درم زنجار سه درم بوره ارمنی پنجدرم عسل بیست درم بطریق
معمول مرهم نمایند و فتیله را بدان آلوده ساخته در گوش نهند و اگر فتیله نرسد در عسل رقیق
نموده در گوش چکانند فصل پنجم از باب پنجم مقاله اول که از فن ثانی است در جریان دم الاذن
یعنی روان شدن خون از گوش اگر از سبب بحران باشد امراض حاده بود مثل سرسام دموی
و صداع دموی و حمیات دموی علامتش تقدم آن مرض و واقع شدن در روز بحران

علاج درد گوش

وخفت عقب آن و بند نمودن این مضر بود مگر وقتی که ضرر بند نمودن کمتر از ضرر سیلان باشد چنانچه
در حالت ضعف قوی پس بحالبسات خفیفه که مذکور شوند بند سازند و اگر بسبب انفتاح فوهات
عروق باشد بواسطه ضربه و سقطه یا بواسطه اخلاط حاده لذاع علاجش فصد قیفال و حجامه پایانیدن بر مغاک
عنق است و بعد از آن مازو و کلنار در سرکه بجوشانند و اندک در گوش چکانند یا شیاف ما میثا و اقاقیا
و کافور در آب انار مزکه مع قشر کوفته بخته شوده و نیمگرم ساخته در گوش چکانند یا عصاره خس را
گرم ساخته و کافور و افیون در آن حل ساخته در گوش چکانند اگر وجع قوی باشد فصل ششم
از باب پنجم مقاله اول که از فن ثانی است در حکاک الاذن یعنی خاریدن گوش علاجش اگر سبب کثرت
وسخ بود پاک کردن گوش است از وسخ و اگر بواسطه خلط لذاع باشد علاجش تنقیه بدن و دماغ
کنند از خلط موجبه و مخدرات مثل افیون با روغن کدو یا بروغن بادام بحسب مزاج در گوش چکانند
و اگر بسبب یبوست و خشک ریشه بود علاجش تدهین بروغن بنفشه یا بادام حوالی گوش و چکانیدن آن در
منخرین و اذنین فصل هفتم از باب پنجم مقاله اول که از فن ثانی است در دخول هوام و تولد دود
و دخول آب و زیبق و مرو خسته و سنگریزه و این جمله از قبیل واحد اند و علاج هر کدام قریب یکدیگر اند
اما برای هوام و دود چکانیدن روغن افسنتین یا صبر بعصاره افسنتین یا عصاره برگ شفتالو یا
به آب فودنج یا به آب سیر یا به آب کبر یا صبر مع خل یا طبیخ قسط و قبیل هر کدام اینها نیمگرم نافع بود و هوام
و دود را بکشد پس چون آثار قتل دود و هوام بیابند و لذع ساکن شود سعی کنند باخراج آنها بعد ملاحظه
اخراج رمل و خسته و سنگریزه یعنی عطسها متواتر آرند و در سر عطسه بینی بگیرند تا قوت عطسه
تمام بطرف گوش صرف شود و آنچه در گوش بود بتدریج بیرون آید و حکیم صدر الدین در رساله
بر ء الساعة خود نوشته که اگر قطران در گوش چکانند فی الوقت حرکت جو انرا باز دارد
بعد از آن بکشد و اگر زیبق در گوش رفته باشد گاه از عطسه بیرون آید و گاه بمیل اسرب و وانه
اسرب حاجت افتد و طریقه اش آنست که میل اسرب را آهسته در گوش میگردانند تا زیبق بدان
آلوده بر آید و اگر میل تا آنجا نرسد دانها از اسرب سازند متعدد و در میان آنها سوراخ نمایند

هر یک بمقدار فلفل خورد و در رشته کشند و در گوش اندازند و بکردانند و بر آرند و همچنین مکرر نمایند
بکرات تا تمام بیرون آید یا هر شب روغن کل گرم نموده در گوش اندازند چندانکه پر شود و ساعتی
بماند پس لوح اسرب را بر تکیه نهاده گوش مذکور بران بگذارند و بخوابند اندک اندک بیرون
خواهد آمد و اگر در گوش رفته باشد فی الوقت گوش را زیر و بالا نمایند و حرکت دهند و بعد تو عطسه آرند
و اگر از این تدبیر خارج نشود چوب بادیان را در گوش اندازند تا حدی که ممکن باشد پس سر دویم او را که
بیرون گوش است بمکند آن چوب بادیان آب را جذب خواهد نمود یا چوب بادیان یا چوب
شبت و چوب بید هر کدام از اینها که باشد در گوش نهند تا اقصی گوش و سر دویم که بیرون گوش
باشد او را به پنبه چرب پیچیده و دراز گوش مثل چراغ بر افروزند و اطراف سوراخ گوش را از پنبه
بند کنند آب گوش بواسطه عدم خلا در خلل چوب قایم مقام رطوبت که از حرارت نار فانی شده
بیاید باب ششم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض وجه و شفتین و فم و زبان و این باب
مشتمل بر هژده فصل است فصل اول در مرض باد شام و آن وری باشد سرخ مایل بسیاهی
و تمام رو را در گیرد و حال او مشابه بحال ابتدای جذام باشد و گاه باشد که بشره در ابتدا هر بینی
ظاهر شود و بعد از آن ورم پدید آید و گاه باشد که بعد از حدوث و تمکن این مرض قروح
ظاهر شوند و این بغایت بد باشد شاید که بجذام کشد و حدوث این مرض از دم سوخته باشد
علاجش در ابتدا از فصد قیفال و حجامت نقره و زیر زنخ مبالغه نمایند و تلیین طبیعت کنند بنقوع
اربعه و صندل سرخ و سفید و گل ارمنی و جدوار و امثال اینها مفرد یا مجموع با آب گشنیز تر یا گلاب
یا با آب عنب الثعلب طلا کنند و بر نقوع عناب و شاهتره مداومت نمایند یا نقوع شاهتره با سکنجبین
بخورانند یا شراب عناب با عرق شاهتره بخورانند و اگر مستحکم شود شش درم هلیله سیاه نیمکوفته
و شش درم شاهتره خیسانده هر صباح نقوع او را بخورانند یا بر معجون شاهتره مداومت
کنند صفت نقوع اربعه عناب جرجانی چهل دانه آلو بخارا سی دانه تمر هندی یا تخم بهمن درم
هلیله سیاه نیمکوفته شش درم شب در یک نیم رطل آب بخیسانند و صباح صاف نموده دوازده درم تا

سی درم شیرخشت بقدر حاجت در آن حل سازند و بکار برند و اگر طبیعت قبض بسیار داشته باشد
یکدرم سقمونیا مدبر سوده سر او کنند صفت معجون شاهتره هلیله زرد ده درم سنا مکی و شاهتره
هر یک پنج درم قشمش شصت درم ادویه را کوفته و بیخته همراه قشمش ممزوج نمایند و بار دیگر بکوبند تا معجون
شود و قدر جوز با آب گرم استعمال کنند و بعضی دو نیم درم تربد اضافه نمایند بواسطه تقویت عمل
و رعایت خلط طبیعی فصل دویم از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در ماشری آن نیز
ورمی باشد که تمام روی را در گیرد و مایل بسیاهی نباشد بلکه مایل بزردی بود و سبب آن
دم صفراوی باشد علاجش آنست که اخراج دم کنند بفصد و حجامت پس از آن تلیین طبیعت نمایند
بنقوع هلیله که در مرکبات ذکر شده یا هلیله سوده با رمانین و هند با تمر هندی سی درم آلو ده
دانه عناب پانزده دانه سپستان و بنفشه هر یک شش درم هلیله اصفر نیم کوفته پنج درم شب
در یکنیم رطل آب بخیسانند و صباح صاف نموده پنج درم شیرخشت یا دوازده درم فلوس
خیار چنبر در آن حل ساخته شیر گرم نموده نوش کنند و لعاب بنکو با آب عنب الثعلب با آب
کشنیز تر بر روی طلا نمایند یا فوفل و شیاف ماميثا و حضض و گل ارمنی و صندلین با خل طلا نمایند و بر
شراب زرشک عنابی یا بر شراب شاهتره یا بر معجون سماق مداومت نمایند و سکنجبین عنابی که در شیح
ذکر یا رازی گفته بمارشاهتره یا بعرق شاهتره در این مرض بغایت نافع باشد و اگر این
مرض در سر با حادث شوند تلیین طبیعت بعد نضج ماده صفرا یعنی منضج صفراوی کنند با زوفا و دهان
اشیا و مسهل صفرا که در فصل جوشاندها در مرکبات ذکر شده و سر را بر بخار این جوشیده فرود آرند
و بسغالو ضمادها سازند صفت این جوشیده که نیلوفر و بنفشه هر یک چهار درم جراده قرع و خیار
هر یک ده درم سبوس گندم پنج درم بجوشانند و بکار دارند صفت سکنجبین عنابی عناب
پنجاه دانه شاهتره ده درم افتیمون شش درم همه را در سه رطل آب شب بخیسانند و صباح
جوشانیده چون یک رطل آب بماند صاف نموده نیم رطل سرکه و نیم رطل گلاب دیگر رطل
قند اضافه نموده قوام نمایند صفت معجون سماق گرد سماق شش درم هلیلجات ثلثه هر یک

دو درم شاهتره چهار درم بنفشه ده درم همه را سوده با شربت عناب معجون نمایند قدر مستعمل شش درم
بعرق شاهتره صفت شربت شاهتره مثل شربت بنفشه است صفت شربت زرشک زرشک
بیدانه نیم رطل عناب کلان شصت دانه گل سرخ ده درم همه را در دو رطل آب و یک رطل گلاب علی الرسم
بپزند یک رطل قند قوام نمایند و بکار دارند فصل سیوم از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است
در داء الرم شفتین و آن اماس لبهاست اگر این مرض بسبب لذع هوا یا اکل اشیاء حریف باشد
در دفع آن کوشند و اکثر این مرض از دم و صفرا باشد علاجش آنست که اول اخراج ماده کوشند
بحسب اولات یعنی اول فصد قیفال و حجامت نقره و زیر زنخ نمایند بعد از آن تلیین طبیعت کنند بدین
خیسانده تمر هندی منقا بیست درم عناب پنج دانه زرشک پنج دانه هفت درم بنفشه شش درم همه را
شب در یکنیم رطل آب بخیسانند و صباح صاف نموده پانزده درم شیرخشت در آن حل ساخته بدهند
و نقوع تمر هندی فقط با ترنجبین و شیرخشت نافع بود و اگر قبض قوی و غلبه صفرا باشد شش درم
هلیله زرد نیم کوفته نیز داخل ادویه سابقه نمایند و بعد این تدبیر بر شراب عناب و بنفشه و نیلوفر مداومت
کنند و اطریفل صغیر با شاهتره و عرق شاهتره نیز مفید باشد و سکنجبین با نقوع شاهتره نیز مفید باشد
و طلاهای بارد تمام درین مرض موافق باشند و لعاب اسفغول با آب کشنیز تر و سرکه اگر بر آن طلا سازند موافق
افتد و فوفل و شیاف ماميثا و گل ارمنی با سرکه و گلاب و آب کشنیز تر طلا کنند مناسب بود و از اطلیه و سم درین
درین مرض اجتناب نمایند و گاه ورم شفتین بسبب لذع هوا حادث شود تدبیر آن لذع باید کرد که
در لذع هوا گفته شود و گاه از اکل اشیاء حریف ورم باشد در دفع آن کوشند و روغن بادام و مانند
طلا کنند فصل چهارم از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در تشقق شفتین و آن شکافتن لبهاست
و حدوث این مرض یا بواسطه اکل اشیاء حریف و مالح بود یا بواسطه برد و درین هر دو صورت
اصلاح مزاج نمایند و موم و پیه گرده بزگداخته بر شقاق لب شب بمالند و صباح بطبیخ بنفشه و خشخاش
و با قلی بشویند و از گرد و غبار و برد محفوظ دارند و آنچه از دم و صفرا یا خلط بلغم شور باشد اخراج ماده نمایند
بفصد و مسهل مناسب از نقوعات و مطبوخات مذکوره و پیه بز یا بط یا پیه ماکیان با سفیدی بیضه مرغ

حل ساخته بر لب طلا نمایند یا مغز خسته آلو یا مغز خسته زردآلو یا مغز بادام تلخ سوده بر شقاق طلا سازند
و کف خیار و بادرنگ اگر بر آن طلا سازند نافع باشد و یا قیروطی از موم و روغن و پیه ماکیان و قیر و مرداسنگ
ساخته بکار برند و مرهم پیه ماکیان و سفیده نیز نافع بود و گلاب و کتیرا و پیه بط با هم طلا سازند نافع بود
و اگر روغن بنفشه یا روغن بادام صرف مقعد مالند یا روغن خیری بر ناف مالند یا بالی حیث شقاق لبها را
نافع باشد و از اکل اشیاء حریف و حامض و شدید الحلاوت درین مرض پرهیز نمایند فصل پنجم
از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در قروح و بثور شفتین و آن جوشش لبهاست اگر حدوث
این مرض بواسطه ماده باشد چنانچه در بحرانات حمیات علاجش بعد سه یوم اطلیه خفیفه
مثل مرداسنگ و اسفیداج بکار دارند و اگر از ماده باشد اخراج ماده کنند بفصد و مسهل مناسب و بعد از آن
روغن گل و موم و لعاب اسفغول یکجا مرهم ساخته بکار برند یا مرهم ابیض که در امراض گوش و بینی ذکر شده
بکار دارند فصل ششم از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در بواسیر شفتین و آن مرضی باشد که هر دو
لب یا یکی از آن اورام صلب پیدا کند و در میان آن شق پدید آید و از آن خون جاری نباشد و گاه
بثور صلب نیز بر او باشند علاجش آنست که فصد قیفال و حجامت نقره و ساقین نمایند و اخراج ماده
سودا کنند بطبیخ افتیمون یا بحب افتیمون که در سرسام سوداوی ذکر نموده شده و محللات و قابضات
مثل عفص و آرد جو با پیه بط طلا سازند یا زفت و بابونه و موم یکجا کرده طلا نمایند یا شیاف ماميثا و فوفل
و گلنار یا زرده بیضه و پیه گرده بز یکجا پخته ضماد کنند و اگر رنگ ورم مایل بسیاهی غالب بود بر نفس عضو
ارسال علق نیز نمایند و بعد خشک شدن ریش ها این طلاها بکار دارند یا از ده چاک کنند
تا خون بسیار بیرون رود و بعد از آن نمک بر آن مالند و چون خشک شود طلاء مذکوره بعمل آرند
و از ترشی احتراز نمایند و درین جوشش امراض مذکوره از لحوم و اغذیه ردی با جواهر مثل بادنجان و جبن
و کمات و قدید و لحم بقر و باقلی و لبنیات احتراز نمایند و از شدید الحلاوت و از دسومت
در امراض وجه و از حموضات در امراض شفتین اجتناب لازم دارند و بر برشتا و نمش مقشر و برنج
و نان خشکار اقتصار کنند و قرع و خبازی و ماش و اسفاناخ و بقلة الحمقا و بقلة الیمانیه و بقلة الحسن در جمیع

امراض صه

این امراض مناسب باشد مگر در بواسیر شفتین برای رعایت سودا بقولات کمتر استعمال کنند همچنان حلوا کمتر
و حریره و طبیخ اینها که بکار دارند امراض مضر باشد مگر درین مرض نیز بجهة اصلاح خلط سودا
فصل هفتم از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در قلاع و آکله یا قلاع و آن جوشش و آفت که در
دهن بهم رسد و پدید آید اگر دموی باشد اکثر سرخ رنگ باشند سفیدی در زردی کمتر بود مع دیگر علامات دم
علاجش آنست که فصد قیفال و حجامت نقره و زیر زنخ کنند اگر مستحکم باشد بعد از آن اسهال طبیعت
نمایند بطبیخ فواکه و بر شراب عناب و نیلوفر مداومت نمایند یا شراب شاهتره مع سکنجبین بخورند
و ذرورها در قلاع دموی بکار دارند و در غیر مستحکم اکتفا نمایند بر ذرور و غرغره فقط صفت غرغره که در قلاع
دموی بکار آید سماق گلنار عدس عناب گلسرخ هر یک ده درم مساوی بگیرند و در شش من آب بجوشانند
چون دو من بماند فرود آرند و دم بدم بدان مضمضه نمایند آخر گزمازج عفص هر یک چهار درم قشر الرمان دوازده درم
نیم کوب نموده سه ادر سه من آب بجوشانند چون یکمن آب بماند صاف نموده دم بدم غرغره نمایند
آخر خل و ماورد را یکجا نموده و قشر الرمان در او جوش کرده مضمضه نمایند آخر برگ انار را جوشانده
و اندک شب یمانی در آن حل ساخته مضمضه نمایند و اگر اثار دم سوداوی یابند ذرور در ورد
و عدس و گرد سماق و گلنار ساوی سحق نموده بر قلاع دموی افشانند آخر نشاسته گلسرخ
گزمازج عدس گلنار ساوی سوده بکار دارند آخر گلسرخ و گرد سماق و خرفه و تخم کشنیز خشک
و عدس و گلنار ساوی سوده بکار دارند و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه نمایند آخر
گلنار و گلسرخ و گرد سماق مساوی سوده بکار دارند آخر برای قلاع که اول سرخ باشد و در آخر
سفید گردد ذرور و طباشیر و نشاسته و عدس و خرفه و تخم کشنیز و سماق و حنا و گل همه برابر و
نا تر قرحا شل سر مرا همه را بسایند و برابر شکر بیامیزند و در دهن مالند و بعد از زمانی بخل و ماورد
مضمضه نمایند اما قلاع صفراوی علامتش صفرة لون بثور مع قلیل حمرة و دیگر اولات صفرا مثل مرارت
فم و حرقت بثور و وجع و نخس علاجش تنقیه نمایند بطبیخ صفراوی که در مرکبات ذکر شد یا بنقوع هلیله
یا به هلیله سحوق مع ما الرمانین و بعد تنقیه بر شراب بنفشه و نیلوفر مع سکنجبین مداومت نمایند و بعد از آن

برفرورات و مضمضه به اقلاع صفراوی ادمان کنند در حالت استحکام و غیر استحکام را فرور رود
مضمضه کافی باشد صفت مضمضه که در قلاع صفراوی دموی نافع کلسرخ حب الآس پوست بلیله نوبر آمر شسو بجوشانند
و مضمضه نمایند آخر پوست بلیله زرد و گرد سماق و کلسرخ و آمله و کشنیز ساوی به دستور بجوشانند
و غرغره نمایند ذرور ذرور و خرفه و نشاسته و طباشیر و کافور برابر سوده استعمال کنند آخر هلیله
زرد و گلنار و مازو و جو سوخته برابر سوده استعمال کنند آخر طباشیر و صندل و فوفل و کلسرخ گلنار
عدس و کافور ساوی سوده استعمال نمایند آخر بذر البقله و بذر الورد و نشاسته و گرد سماق و طباشیر
و کافور ساوی سوده بلعاب به دانه قرص سازند وقت حاجت در دهان دارند یا سوده
بران ریزند آخر هلیله زرد و زرور و فوفل و گرد سماق و نشاسته و کافور برابر سوده استعمال نمایند
و بعد از زمانی افشاره کشنیز تر و لعاب بهکو و خل مضمضه سازند اما قلاع بلغمی علامتش سفیدی زبان
و سفیدی رنگ بثور و کثرت سیلان لعاب و شوری مزه و این علاجش در قدیم تنقیه به ایارج
بعد از آن مضمضه و ذرورات قلاع بلغمی بکار دارند و حدیث را تنقیه حاجت نباشد صفت مضمضه که
در قلاع بلغمی دموی سعد و فلفل و کبابه و عاقرقرحا ساوی سحق بلیغ نمایند و در آبکامه حل ساخته مضمضه
نمایند آخر حضض را در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند آخر خردل با عسل سوده و در آب گرم حل ساخته
مضمضه نمایند آخر اقاقیا در آب عنب الثعلب و سرکه حل ساخته بدان مضمضه نمایند و مضمضه به آبکامه
فقط نیز قلاع سفید و سرخ را نافع بود آخر عاقرقرحا میران تخم ترب ساوی نیم کوب ساخته در سرکه بجوشانند
و مضمضه کنند آخر مرزنجوش و سداب و اکلیل الملک و بابونه و قشر الرمان ساوی در آب بجوشانند
و بدان مضمضه کنند ذرور آخر حنا و شب یمانی ساوی سوده بکار دارند ذرور جلنار و عفص
و اقاقیا و زرور و ساوی سوده استعمال نمایند آخر حنا و نمک برابر سوده استعمال نمایند یکجا ساخته
افشانند آخر ملح با عسل یکجا نموده بران بمالند و بعد از زمانی به سکنجبین و آب گرم مضمضه نمایند اما قلاع
سوداوی پس علامتش سیاهی رنگ بثورات علاجش تنقیه بطبیخ افتیمون یا بحب افتیمون یا افتیمون
مع ماء الجبن یا دوازده درم افتیمون در بن جلیب بجوشانند و بمالند و بخورند و بعد از تنقیه بوره و نمک

بران بمالند نافع بود و اگر غایر بود فصد قیفال و حجامت زیر زنخ نیز نمایند و گلنار و سماق و مازو
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند آخر ابخره و شبت و بابونه و اکلیل الملک برابر در آب بجوشانند
و روغن بادام قدری دران داخل نمایند و مضمضه سازند و اگر تعفن پذیرد اهیل و جوز السرو
و فودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و مضمضه کنند و شبت و عفص را مثل غبار ساخته بران افشانند
و اگر گاوزبان سوخته و سوده نیز بر قلاع سوداوی افشانند پیران و اطفال را بغایت نافع بود
آخر این ذرور بکار دارند زاج سفید و زرد و فودنه و گلنار و ورق گل و گرد سماق و شب
یمانی سحق کنند و بران افشانند و نوعی از قلاع سوداوی باشد که بغایت متعفن شود و غایر
و خبیث باشد و در رو تاکل بود بدین واسطه او را آکله گویند و آن بغایت بد بود و عسر البرء و نهایت
خشن بود و گاه مثل خار پدید آید و تپ نیز با تپها باشد و ارسطو گفته که او اکثر اوقات کشنده باشد
علاجش مثل علاج قلاع سوداوی کنند که متعفن شده باشد در جمیع وجوه و تدبیر مگر آنکه در ادویه تنقیه
بدوای اکال مبالغه نمایند مثل [illegible] استعمال کنند صفت آن اقاقیا دوازده درم زرنیخ سرخ و زرد
هر یک یکدرم مرکی چهار درم آهک نشده هشت درم شب یمانی شش درم کوفته و بیخته بسرکه کهنه خمیر
سازند و اقراص خورد ساخته و در سایه خشک کرده بکار دارند وقت حاجت سوده
بر موضع آکله گذارند و یا این دوا استعمال نمایند صفت آن زرنیخ سرخ و زرد و آهک زنده و عفص
از هر یک ده درم زنجار و قلقطار از هر یک پنج درم اقاقیا شب یمانی جلنار از هر یک درم همه را
کوفته نامقت بر زرد سرکه سحق کنند و قرصها ساخته خشک نموده نگاه دارند وقت حاجت سوده
بر موضع آکله افشانند و بعد از زمانی بعد این دوا دویه مذکورین روغن گل بران بمالند و در جمیع
اصناف قلاع از لحوم و اشیاء حریف و کثیر الملح و کثیر الحلاوت اجتناب نمایند فصل هشتم
از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در ریق فم و آن سیلان لعاب دهن است
خواه در خواب خواه در بیداری و او را بهندی رال گویند بفتح را از بهله و الف ساکن و وقف
لام اگر بسبب رطوبت حار باشد و آثار امتلاء دم ظاهر باشد علاجش فصد قیفال نمایند و تسهیل

خفیف خیسانده یا جوشانده دهند و اطریفل کشنیزی با شراب عناب یا شراب ریباس یا با شربت
انار و سیب بجهت قبض و اجابت خورند و حب سماق که در خناق ذکر یافت در دهن دارند صفت
آن گرد سماق و طباشیر و حب الآس و زرور و نشاسته ساوی سوده در آب صمغ عربی حبها سازند
و اگر بسبب رطوبت بلغمی باشد اول تنقیه نمایند بقی از خردل و تخم ترب و عسل یا تخم ترب و شبت و تخم خربزه
بجوشانند و با عسل آمیخته بخورانند و قی دهند یا آب ترب با سکنجبین بخورانند و قی نمایند و بعد از دو سه
نوبت قی تلیین طبیعت نمایند بحب شبیار که در مرکبات ذکر شد و بعد از تنقیه تام گلقند و رازیانه با گلقند
و انیسون با گلقند و مصطکی خورند یا جوارش مصطکی یا جوارش جالینوس یا جوارش کمونی یا جوارش عود که
از مجربات حکیم یوسفیات که در بطلان ذوق ذکر کرده خواهد شد بکار برند یا سکنجبین عنصلی مداومت
نمایند و اگر برداشت تنقیه نداشته باشند مثل مشایخ و اطفال باید که قابضات مثل اقاقیا و گلنار و زرور
مع قاقله و کندر سوده دم بدم در دهان افشانند یا حبها ساخته در دهان دارند اگر بسبب سیلان قوی بود
با تقلیل غثیان اکثر آنست که از کرم شکم باشد علاجش علاج کرم شکم باید کرد که در امراض معده گفته شود
فصل نهم از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در بخر و آن بوی ناخوش از دهان است آنچه طبیعی
و اصلی و موروثی باشد قابل علاج نبود و آنچه عارضی بود یا از سبب عفونت اخلاط باشد که در لثه متمکن
شود علامتش استرخاء اللثه و تاکل آنست یا از سبب عفونت اخلاط دندان باشد علامتش تغیر لون
دندان بود و یا از سبب تعفن اخلاط معده بود علامتش تقدم آفة معده یا بواسطه آفة ریه باشد
چنانچه در سل علامتش نفث مده و وجود آن مرض باشد یا بواسطه تعفن اخلاط کل بدن باشد چنانچه
در حمیات وبائی و امراض غلیانی علامتش وجود مرض و تقدم اسباب امتلاء و نتن رائحه کل
بدن و عرق و بول است اما آنچه از سبب لثه است علاجش فصد عروق اربعه و حجامت
زیر زنخ و اخراج خلط موجب بمسهل مناسب و مالیدن قابضات مثل عفص و جلنار و سماق
و ذرور ورد و اقاقیا و فوفل و شاخ گوزن سوخته و قشر الرمان و سعد کوفی مفرد یا مجموع و آنچه
از سبب عفونت اخلاط دندان باشد علاجش مالیدن عسل و نمک با تدبیر سابق و اگر دفع نشود

دندان متآکل را بر کنند و آنچه از سبب تعفن اخلاط معده بود علاجش آنست که اگر بلغمی بود در
هفته سه روز طبیخ بادیان و اصل السوس و منقی و گلقند خورانند و روز چهارم بعسل و خردل و آب
گرم قی کنانند و بعد از تکرار عمل تقویه معده کنند باطریفل کبیر و یا بجوارش جالینوس یا نوشدارو که در امراض
راس گذشته یا شلث شرعی که در مرکبات گفته شد استعمال نمایند یا هلیله مربی خورانند و اگر حاجت
بمسهل افتد حب شبیار یا حب ایارج مرکب که در مقاله ششم گفته شد بکار دارند و اگر صفراوی بود بدستور
با سکنجبین و نمک و آب گرم قی کنانند و مسهل صفرا دهند بنقوع هلیله و بقرص بنفشه و بعد از آن تقویت
معده کنند بجوارش طباشیر که در امراض راس گذشت یا سفوف حاکمی و جوارش انبرباریس و مفرح
احمدی که در مرکبات ذکر شده خورانند یا آمله مربی یا مصطکی خورانند و آنچه از سبب ریه باشد علاج به علاج
دفع سل نمایند و آنچه از تعفن اخلاط کل بدن باشد در تنقیه کل بدن کوشند بفصد و تسهیل و اصلاح مزاج نمایند
بشراب حماض و قرص کافور و عرق بیدمشک و اصلاح هوا و بای نمایند به بخورات صالحه مثل مصطکی
و عود و صندل و شکر و سرکه و گلاب و کافور در خانه افشانند و در معالجه دفع آن مرض لاحقه کوشند مثل
مثل حمی مطبقه و جدری و حصبه و حبها که بالخاصیه برای بخر دهن دارند بحب مزاج در جمیع انواع استعمال نمایند
صفت آن سنبل قاقله صغار از هر یک دو جزء مصطکی قرنفل هر یک یک جزء مشک نیم جزء همه را سوده در عسل و قند
بالمناصفه که مقوم و معقود باشد حب سازند و در دهن دارند آخر دواء مسکی ساذج عود هر یک یک مثقال رامک
سک سعد هر یک یکدرم مشک نیم درم سوده به دستور حب سازند و بکار دارند آخر جوز السرو و ثمره الحمرات
بارایت بکوبند و به مویز منقی مع دانه با هم آمیخته و محکم کوفته معجون نمایند دو درم هر صباح بخورانند اندک در دهان
نیز دارند آخر سعد و قشر الاترج و سنبل و قرنفل و جوزبوا و مسک و عودی و قرفه و قاقله صغار و کبار و مشک ساوی
سوده از آب سیب حب سازند و هر صباح دو سه و بعد اکل در دهان گیرند آخر خیار و کشنیز و طباشیر و گل ارمنی
و گل سرخ و صندل و قاقله صغار و کتیرا و مسک و کافور ساوی سوده به نبات که در گلاب و آب توام منعقد
کرده باشند حب سازند و بعد اکل و وقت خواب در دهان دارند و معجون سیر بعد تنقیه انواع بخر ببرد و این را هم از
مسلول و محموم نافع باشد صفت آن معجون سیر سیر پاک کرده نیم من و در یک من شیر گاو بپزند تا مهرا شود پس

کفچه قوی زنند تا سوده شود و بعد ازان یکمن عسل مصفی و مقوم و ده درم روغن گاو بران ریزند
و به پزند تا رطوبت شیر فانی شود پس فرود آرند و سرد نموده این ادویه سوده اضافه نمایند دارچینی قرفه
جوز بوا بسباسه قرنفل سعد سنبل سازج و کبابه مصطکی هر یک ده درم زعفران عود هر یک پنج درم بعد از
دو هفته استعمال نمایند قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم باشد و بوی سیر و پیاز و گندنا و شراب
که در دهن باشد علاجش آنست که اول دهن را بشویند بعد ازان کاغذ را مضغ نمایند و بعد آن فوذنج را مضغ
نمایند و اندک خل بران نوشند و بخل مضمضه نمایند بوی را دفع سازد و مضغ کشنیز و بادیان و زیره بعد
مضغ کاغذ بخل مضمضه کنند همین حکم دارد و سنبل را مضغ نمایند و از خل مضمضه کنند نیز نافع باشد و اگر حب الی سنبل و
قرنفل و کبابه نمایند و بعد مضمضه خل در دهن مضغ کنند نیز نافع باشد و گویند اگر سکر احمر بعد مضمضه خل بخورند
بالخاصیه بوی پیاز هم ببرد فصل دهم از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در ورم لسان و آن اماس
زبان است اگر از غلبه خون باشد دلالت کند بر و حمرة لون زبان و حلاوت فم و بعضی دیگر از علامات
ورم مع عظم نبض علاجش آنست که فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت نمایند بطبیخ فواکه و بعد ازان بنقوع عناب
و بهدانه مداومت نمایند و بطبیخ عناب و عدس غرغره کنند و غذا آش جو و مش مقشر و عدس مقشر و قرعیه و سماقیه و حصرمیه
و نزد شکر خورانند و از لحوم و حلویات احتراز نمایند و اگر از صفرا بود علامتش وجع شدید و زردی لون زبان
و تلخی دهان با بعضی دیگر علامات صفراوی مع کثرت عطش و درازی نبض علاجش تنقیه بدن نمایند
بمسهلات صفرا که مره بعد اخری ذکر شده و بعد ازان بر شراب بنفشه یا نیلوفر مع بزر قطونا یا بر شیره
خرفه و لعاب بهدانه مع شراب سفرجل یا بر شراب آلو یا بر شراب غوره بحسب قبض و بسط طبیعت
و وجود سعال و عدم آن مداومت نمایند و از آب کاسنی و فلوس خیار چنبر یا بلعاب بهدانه
و اسفغول و آب کشنیز تر یا به سرکه و گلاب یا بشیره خرفه غرغره نمایند و از اغذیه حار و صفرا
انگیز احتراز نمایند و براش جو و مش مقشر و برنج و بقلة الحمقاء و کدو و خس و اسفاناخ و ترشها
اقتصار نمایند و اگر بر سبیل ندرت بر زبان احیانا از بلغم و سودا ورم پدید آید و علاجش بعد
تحقیق علامات تمام آنست که تنقیه بدن کنند از خلط موجب و بعد از تنقیه در بلغمی غرغره کنند

بطبیخ

بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بزر کتان و غذا زردی بیضه نیمبرشت خورانند و در سوداوی غرغره کنند
بطبیخ حب الثعلب و حلبه و اصل السوس و روغن بادام و غذا آب آلوده نشا و شکر با روغن بادام دهند و از
برودات و حموضات و اشیاء بلغم و سودا انگیز احتراز نمایند فصل یازدهم از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است
در استرخا و ثقل لسان و آن سستی و گرانی زبانست علامتش لسع و تمتمه و فافات است اکثر حدوث
این مرض از سبب رطوبات باشد و اگر آن رطوبت دموی باشد و علامات دم مثل حلاوت دهن
و حمرة لون و در عروق پیدا باشند علاجش بعد فصد قیفال کنند و از سماق و عدس و کلنار جوشیده
غرغره نمایند و اگر آن رطوبت بلغمی باشد که از دماغ بر عضلات زبان و کام ریخته باشد علامتش اکثر علامات نزله
مع بیاض لون و رقیق فم علاجش آنست که اول تنقیه بدن و دماغ کنند بحب قوقایا و بحب ایارج مرکب و بعد ازان
بخردل جوشیده و عسل غرغره نمایند یا عسل زنجبیل مربی بر زبان مالند یا عاقرقرحا و مویزج و خردل سوده
با عسل و مصطکی معجون حب سازند و در دهن دارند یا همین اشیا را در عسل و شراب بیامیزند و نیم گرم ساخته غرغره
کنند و یا جند و بوره با عسل یکجا نموده زبان را بدان دلک نمایند یا معجون انقرویا بر زبان مالند و کار بطبیخ
اکلیل الملک و بابونه و اذخر تنطیل کنند و اگر بعد تنقیه و این تدبیرات زائل نشود و استرخا باقی ماند اقاقیا
و عاقرقرحا در شراب حل ساخته غرغره نمایند و از اغذیه بارد و رطب احتراز کنند و زردی بیضه نیمبرشت
همراه دارچینی یا لحم عصافیر و کبوتر بچه و چوزه مرغ همراه طوابل حاره و ماش و نخود خورانند یا نان خشکه
با عسل و ماء اللحم خورانند و اگر سبب فالج این مرض حادث شود علامتش آنست که یکبارگی پدید آید و جمله
علامات فالج پدیدار باشند علاجش علاج فالج نمایند بحسب اخلاط موجبه چنانچه مقدم در فصل فالج گفته شد
مع مراعات عوارض و معالجات موضعیه این مرض و اگر لکنت بسبب چسپیدن زبان باشد از طرف
اسفل بسهو دایه که بوقت تولد بچه تمام جدا نساخته باشد علاجش عمل حدید بدانست که ما یعلمها الجراحون
و اگر لکنت بواسطه عدم کوشش بود که در وقت طفولیت از ادای مخرج الفاظ غافل ماند علاج او آنست
که برادای سخن مرة بعد اخری کوشش بلیغ و سعی تمام بکرده باشند تا حجاب برطرف شود و برادای الفاظ
تو که قادر بود و قلیل لکنت داشته باشد و از سن تکلم تجاوز نماید و زود

یا خردل و سرکه

سخن نگوید علاجش آنست که نمک و عسل بر زبان مالیده بالیده باشند و اگر ورای این اسباب از نقص
حلقی بود یا گنگ محض بواسطه صمم خلقی باشد فلا علاج لها فصل دوازدهم در جفاف لسان
از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در جفاف لسان و آن خشکی زبان است که سبب
آن اکثر سوء المزاج حار باشد ساذج یا مادی و گاه از سبب بلغم شور نیز حادث و گاه از سبب سودا بود
اما آنچه از سوء المزاج ساذج بود علامتش تقدم اسباب مثل صوم و حرارت شمس و شیء قوی و گاه
اشیاء مجفف علاجش اصلاح مزاج باشد مع تدبیر دفع آن سبب و لعاب بهدانه و اسفغول بر زبان
مالند و اگر از صفرا بود و علامات صفرا یابند تلیین طبیعت بنقوع آلو یا تمر هندی مع شیرخشت نمایند و بر
شراب نیلوفر و ماء الطبیخ هندی و لعاب بهدانه و اسفغول و شیره خرفه و شراب اجاص بحسب اعراض
مداومت نمایند و حب الکثیرا و گل سرخ و نشاسته و خرفه و تخم کدو و کافور بلعاب بهدانه و اسفغول
بسته در دهان دارند و آنچه از بلغم شور باشد علامتش ترکیب علامات صفرا و بلغم و شوریت دهن علاجش ترکیب
بعلاج صفرا و بلغم کنند و بمعجون طبب الایارج مسهل که در هر کتاب گفته شد تنقیه نمایند و سکنجبین و عرق کاسنی
و بادیان یکجا ساخته مدام بخورند و اصل السوس و بهدانه در دهان دارند و آنچه از سودا باشد جمیع علامات
سودا موجود باشد و جفاف باحرقه بود مع عفوصت علاجش تنقیه بدن کنند بطبیخ افتیمون و حب
افتیمون و بنفشه و حسو بادام مداومت نمایند و لعاب ریشه خطمی مع روغن بادام و یا روغن کدو بر زبان
مالند یا حبی از بادام و مغز تخم کدو و کتیرا ساخته در دهن دارند و مضمضه بلبن حلیب البقر نیز فائده مند
باشد و در جمیع اصناف از مجففات احتراز نمایند و مرطبات حار یا بارد بحسب مزاج و اخلاط لازم
گیرند و غذا امراق رطب بخورند و ترک اشیاء روانی صفرا انگیز نمایند فصل سیزدهم از باب ششم
مقاله اول که از فن ثانی است در حرقة اللسان و آن سوزش زبان است و اکثر حدوث این مرض
از صفرا باشد علاجش آنست که شیره خرفه با سکنجبین مدام خورند یا آب کشنیز تر و سرکه یا آب بقلة الحمقا و سرکه
و خل مضمضه نمایند و زبان را بلعاب اسفغول و بهدانه و کافور دم بدم تر دارند و قرص کافور زیر زبان
دارند و از غذا امراق حار و حریف احتراز کنند و اگر مستحکم باشد اوات

پس ازان این تدبیر را بکار برند و اگر احیانا حمرة زبان و غلبه دم یابند باید که اول فصد قیفال و حجامت
زیر زنخ و فصد عروق تحت اللسان نمایند بعد ازان جمیع تدبیرات را عمل فرمایند فصل چهاردهم
از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در تشقق لسان و آن پاره شدن زبان است و سبب آن
اکثر تمکن خلط حریف و مالح باشد مع اسباب حرقة اللسان علاجش در مستحکم و غیر مستحکم مثل
علاج حرقة اللسان باشد مگر آنکه بعد فراغ تدبیرات مذکوره اشیاء بارد و لزج مثل کتیرا و صمغ
عربی در دهان دارند برای اصلاح شقاق و اگر لعاب بهدانه با شیره سبوس گندم یکجا نموده مرة
بعد اخری مضمضه کنند نافع بود یا حبی از نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه بسازند و در دهان دارند
یا لعاب اسفغول یا شیر نشا مخلوط نموده زبان را دم بدم بدان تر دارند و گاه تشقق زبان از سبب
خوردن اشیاء حریف و مالح بود و درین صورت به تنقیه حاجت نباشد همین اشیاء بارد و لزج
بکار دارند یا زبد تازه لعق کنند یا روغن کدو و کتیرا و لعاب بهدانه یکجا ساخته بر زبان مالند و در
جمیع اصناف تشقق اللسان از تیز و شور و شیرین و لحوم اجتناب بهتر باشد و غذا امراق تفه و چرب
نافع بود فصل پانزدهم از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در بطلان ذوق و آن مرضی است
که مزه دهان باطل یا ناقص شود و هر چه بخورد نداند که مزه دارد یا مزه آن چیز کمتر معلوم شود و سبب آن
تمکن خلطی باشد در جرم عصب حساس لسان که بواسطه آن مزه هیچ ماکول تا عصب مذکوره نرسد
یا اندک برسد و باقی متغیر الطعم آن خلط گردد علاجش آنست که اخراج خلط موجب نمایند بحسب دلالات
خصوصا مزه فم و بعد از تنقیه زبان را با سکنجبین و نمک مالند در بلغم شور و به بصل مالیدند در بلغم فقط
و بخل عنصل و خردل و صعتر مضمضه نمایند و در دموی طبیخ عدس و عناب و سماق و شب
و خل یکجا ساخته غرغره کنند و در صفراوی بخل و ماورد و نوشادر قلیل و کافور حل کرده مضمضه
نمایند و در سوداوی زبد و ملح و جند بر زبان مالند و گاه باشد که خلط بارد در معده متمکن شود
و بواسطه مشارکت مجرای عروق قوت ذائقه را باطل یا ناقص نماید علاجش آنست که تنقیه معده
نمایند بحسب شبیار و بعد ازان تقویت معده کنند بجوارش کمونی مسهل وقت تلیین طبیعت و بجوارش کمونی

[illegible]

ساده و جوارش عود زعفرانی در غیر قبض با گلقند مصطکی و بادیان خورانند و در غرغره دو دانگ
زبان تدبیر بلغمی جاری دارند صنعت جوارش کمونی مسهل کمونی کرمانی مدبر که یکشبانه روز در خل خیسانند
و خشک ساخته و بریان نموده باشند سی درم زنجبیل فلفل دراز فلفل هر یک پنج درم تربد ابیض مقشر
و مجوف بروغن بادام چرب ساخته پانزده درم فودنه سداب صعتر بوره ارمنی هر یک دو درم و نیم افتیمون
ده درم همه را کوفته و بیخته با سه چندان عسل مصفی معجون نمایند قدر مستعمل از دو مثقال تا چهار مثقال
صنعت جوارش کمونی ساده کمونی کرمانی مدبر بیست درم زنجبیل هشت درم بوره ارمنی یکدرم
با سه چندان شکر سفید مقوم معقود یکجا کرده بر روی سنگ بریزند یا به سه چندان عسل مصفی معجون
نمایند و بعد از یک هفته استعمال کنند قدر مستعمل از چهار درم تا شش درم باشد و این جوارش
برای سیلان لعاب نیز نافع باشد و بعضی هفت درم فودنه باغی برای دفع ریاح معده نیز
درین زیاده کنند یا سداب و او را جوارش کمونی فودنجی گویند صنعت جوارش عود زعفرانی
عود پنج درم پوست ترنج چهار درم قرنفل بسباسه مصطکی هر یک سه درم تخم فاقلۀ کبار و سنبل الطیب
و زعفران هر یک دو درم زنجبیل دار فلفل جوز بوا هر یک یکدرم قند سفید یا عسل بحسب مزاج
صد و بیست مثقال بدستور بر روی سنگ بریزند یا معجون نمایند قدر مستعمل از دو درم تا
سه مثقال باشد و برای سیلان لعاب این جوارش نیز نافع و سودمند باشد فصل یازدهم
از باب ششم مقالۀ اول که از فن ثانی است در غده تحت اللسان و خروج
لسان الماخذه پس سبب آن رطوبات بلغمی یا دموی باشد که زیر جلد سطح پائین زبان
منعقد شود و او را ضفدع گویند علاجش بعد تنقیۀ بدن از دم بحجامت قفا در دموی و بعد تسهیل
بلغم بایارجات در بلغمی پس از تحقق علامات و لون موضع آفت که نوشادر و عفص برابر یکجا
بلیغ نموده غده را مره بعد اخری بدان بمالند تا فانی شود و یا دو واکه در مرض اکله گفته شده
بمالند و بعد از ساعتی بسرکه و نمک مضمضه نمایند و اما خروج لسان مرغیات است
که بواسطه ضعف قوت محلله گوشت زاید مثل غولول بصورت زبان زیر زبان برآید

علاجش در ابتدا آنست که حجامت زیر زنخ کنند و بلشعیرکه در سندوی جو کهار گویند مدام زیر زبان
دارند و اگر مستحکم شود دوا الاکال مثل شنجار و شب یمانی بمالند یا قطع نمایند و تدبیر حبس
خون کنند بغرغره قابضه و داغ دادن و آنچه خلقی بود نیز بجز قطع علاج پذیر نباشد فصل مقدم
از باب ششم مقالۀ اول که از فن ثانی است در بثور و قروح لسان و حدوث این مرض از اخلاط
حریف حاد و بثور صفراء رقیق و غلیان خون باشد علاجش بعد تنقیه بعینه مثل علاج تشقق لسان بود
و آنچه در قروح و بثور حلق گفته شد بکار دارند و از نقوع همیدا و آمله و کشنیز مضمضه نمودن نیز
نافع باشد و اگر پوست بیخ کنار دشتی و فوفل و بلیله بجوشانند و بدان مضمضه کنند نفع عجیب بینند نیز
سودمند باشد فصل سیزدهم از باب ششم مقالۀ اول که از فن ثانی است در حکۀ لسان و آن خارش
زبانست و سبب آن یا صفرا رقیق است که زیر جلد زبان بود و بواسطه نفوذ از جلد حکه پدید آید
علاجش مثل علاج جفاف و حرقت لسان باشد در تنقیه و ادویۀ موضعیه و اشربه و اغذیه یا سبب آن
اکل اشیاء حکاکات مثل بادنجان و جبن عتیق علاجش آنست که فی الوقت زبده تازه مالند یا لعاب
کثیرا و بهدانه با روغن بادام بمالند یا شیر بز و لعاب اسغول یکجا ساخته بمالند باب هفتم از مقاله
اول که از فن ثانی است در امراض لثه و اسنان و این باب مشتمل بر هفده فصل است فصل
اول در آداب حفظ صحت اسنان واجب است مر حافظ صحت اسنان را که از طعام متخبر
و ردی الجوهر و سریع الفساد و شدید الحلاوت و قوی الحموضة و آنچه بالخاصیت بدندان
مضر باشد احتراز نماید مثل کثرت اکل لبن و جغرات و بادنجان و کمات و ماهی و کراث
و از کثرت اشیاء صلب و کثرت قی نیز اجتناب نمایند خصوصا قی حامض علی الخصوص
وقتی که ناشتا باشند و از مضغ اشیاء علک حلو مثل فراضیه و میوه‌های خشک دور باشند و طعام
گرم بالفعل و بالخاصیت مفرط الحرارت نخورند خصوصا بعد اکل بارد و کثرت اکل بارد بالفعل
یا بالخاصیت خصوصا بعد حار و از شکستن اشیاء صلب مثل فوفل و بادام نیز محترز باشد
و از ثقل طعام امالۀ آن بسوی فساد در معده بپرهیزند و از برای منع نوازلات بسوی دندان

به تدبیرات که مانع نوازل باشند مقابله نمایند و وقت خواب روغن ورد و زیتون
و روغن ناردین بحسب مزاج گاه گاهی مالیده باشند و بر سواک مداومت نمایند و وقت
و مبالغه را در آن بکار نبرند و بهترین سواک از اراک و زیتون و شفتالو بود و منفعت
سواک معتدل آنست که لثه را محکم کند و دندان را جلا دهد و بوی دهان خوش کند
و وسخ بن دندان را برطرف سازد و مالیدن عسل و شکر حافظ صحت اسنان باشد
از راه تنقیه و غسل و دوام تنقیۀ خلاط موجب بفصول معتاده نیز حافظ صحت اسنان است
و ابو علی نوشته که اگر بیخ ینبوع را در شراب بجوشانند و در هر ماه دو مرتبه وقت خواب مضمضه
نمایند از درد دندان ایمن باشند و ارسطو نوشته که اگر نمک سوخته با عسل یکجا نموده در هر هفته
یکنوبت بر دندان مالند حافظ صحت اسنان است و ذیفوریندی در آداب حفظ
صحت ابدان نوشته که اگر وقت دفع براز دندان را بر دندان محکم استوار نمایند تا وقتیکه
که از آن فارغ شوند از وجع و تحرک و سقوط اسنان ایمن باشند فصل دویم از باب هفتم
مقالۀ اول که از فن ثانی است در وجع اسنان و قلع نمودن سن موجع و جع اسنان
و آن درد دندان است و سبب حدوث آن یا خارجی بود مثل حرارت و برودت ساده
و ضربه و سقطه و اکل اشیاء صلب و تولد دود یا داخلی بود مثل تمکن خلطی از اخلاط اربعه یا صعود
ابخره ردیه معدی یا ریختن نوازل از دماغ و علامت داله بر سوء المزاج ساذج و غیر آن
از امور است خارجی تقدم اسباب و انقطاع بضد آن چنانچه صاحب وجع حار را انتفاع باشیاء
بارد بود و بارد را بحار و این دلالت در مادی نیز باشد و علامات مادی وجود علامات اخلاط از
چنانچه مرة بعد اخری ذکر شده مع تغیر لون اسنان بمایشابه خلط موجب و علامت صعود بخار معدی
و تقدم آفت معده و اختلاف حال وجع اسنان در خلا و امتلا و علامت ریختن نوازل دماغی
تقدم آفت دماغ و وجع دندان مع قلیل حکاک و وجع که از سبب حرارت ساذج باشد مثل خوردن
طعام گرم یا نوشیدن اشربۀ قوی الحرارت چون شیر گرم و قهوه یا کثرت حرارت شمس و نار علاجش

آنست که روغنهای بارد مثل گل و بنفشه و روغن کدو بر دندان مالند و این سنون بکار دارند
صفت آن فوفل و شنج و کشنیز مقشر و نمک سنگ هر یک یکمثقال دار فلفل و توتیاء اخضر
محرق و افیون مصری هر یک دانگی همه سوده سنون سازند آخر صفت آن فوفل فرو ورد نمک
سوخته شاخ گوزن سوخته هر یک یکدرم افیون دانگی همه را سوده سنون سازند و آنچه از برودت
ساذج بود مثل غسل از آب قوی البرودت و هوا سرما قوی و خوردن آب سرد و برف
و برده علاجش آنست که ماش مقشر سوده یازده تخم مرغ کوهر روغن گرم سند چندانکه نیم پخت شود پس
نیمگرم زیر دندان دارند یا از آب جوشیده و نمک مضمضه نمایند یا ماء العسل گرم نموده بدان
مضمضه سازند یا شراب صرف گرم نموده مضمضه نمایند یا کله حلوان پخته از شوربای او تجرع نمایند
و جرم و گوشت نیمگرم او را بر دندان نهند و این سنون بکار دارند صنعة آن نمک و فلفل
دوج و خولنجان و سعد مساوی سوده سنون نمایند آخر شیطرج و قصب الزریره هر یک
دو درم زعفران دانگی و افیون نیم دانگ همه را سوده سنون نمایند و جمیع سنونات حار مر وجع
بارد را و جمله سنونات بارد مر وجع حار را نافع باشند و آنچه بسبب ضربه باشد شد اعضا و تقالیات
و مخدرات را سوده سنون نمایند مثل ماش و معاث و کندر و بزر البنج و این سنون وجع ضربه را
نافع تر باشد ماش مقشر زرده بیضه مرغ پخته دو درم معاث دو درم کندر مصطکی و شاخ گوزن
سوخته دو درم الاخوین هر یک یکدرم و نیم طباشیر عدس مقشر بزر البنج افیون هر یک نیم درم فرو ورد
هر یک یکدرم جمله را سوده سنون سازند و بکار دارند آخر کشنیز مقشر و زیره سفید و شنج و
و فوفل و دار فلفل و شب یمانی سوخته و نمک سوخته و زاج اصفر و زنجبیل و توتیاء
اخضر سوخته و مصطکی هر یک یکدرم افیون نیم درم همه را سوده سنون سازند آخر
حارس الاول برای ضربه دندان صاحب مزاج بارد ماش مقشر معاث کندر مصطکی عاقرقرحا
هر یک یکمثقال اقاقیا زرچوب مومیا هر یک یکدرم زعفران زنجبیل افیون هر یک نیم درم
سوده سنون نمایند و بکار دارند و آنچه بسبب خوردن و شکستن اشیاء صلب باشد تقویت

اسنان نمایند بقابضات مثل قشر الرمان و عفص و اقاقیا و کندر و زرورد بحسب مزاج
سوده استعمال نمایند و مضغ مصطکی درین صورت صاحب مزاج بلغمی را نافع باشد و آنچه بسبب
اکل اشیاء حامض باشد نان گرم یا حلوای گرم زیر دندان دارند فی الوقت دفع شود یا بشراب
گرم مضمضه کنند و آنچه بسبب دود باشد در دفع آن کوشند چنانچه در دود الاسنان گفته شد اما وجع
الاسنان که از سوء المزاج مادی باشد آنچه از غلبه دم بود و علامات دمویت بیابند خصوصاً اشتراک
ورم لثه علاجش آنست که نخست فصد قیفال و حجامت زیر زنخ نمایند بعد ازان بر خوردن شراب
عناب و آلو و شاهتره و زرشک مداومت نمایند و از طبیخ عناب و عدس مضمضه کنند یا آمله و کشنیز
و عدس بجوشانند و مضمضه نمایند یا خل و گلاب و قشر الرمان و عدس و عناب بجوشانند و
مضمضه کنند و این سنون بکار دارند صفت آن عدس و زرورد و کشنیز خشک و افیون و دم
الاخوین و بذر البنج هر یک یکدرم گرد سماق شش درم همه را سوده سنون سازند آخر گلنار عدس
مقشر گرد سماق هر یک دو درم اقاقیا مازو هر یک یکدرم بذر البنج افیون کافور قیصوری هر یک دانگی
همه را سوده سنون نمایند و آنچه از صفرا باشد و علامات صفرا ظاهر بود علاجش آنست که تنقیه بدن
و دماغ کنند از مسهلات صفراوی مثل قرص بنفشه یا هلیله زرد سوده شش درم مع ماء ریانج بالنوع
تمرهندی مع ترنجبین مع سرکه یا سعوط یا همه اینها نیم گرم ساخته و بعد از تنقیه بآب کشنیز تر و اندک کافور افیون
یا سرکه و گلاب یکجا نموده و اندک گرم ساخته مضمضه کنند یا زرورد و سماق همراه سرکه و گلاب
بجوشانند و صاف نموده به نیم گرم آن مضمضه نمایند و گاه باشد که در شدت وجع برای تخدیر حلب
خرفه را در برف یا در شوره سرد کنند و اندک کافور و افیون دران حل ساخته مضمضه نمایند
و این سنون بکار برند صفت آن و طباشیر و هلیله زرد و گرد سماق هر یک یکدرم سوده و قیراطی
کافور قیصوری بدان مخلوط ساخته سنون نمایند آخر زرورد اقاقیا هر یک دو جزو نوفل هلیله زرد
گرد سماق هر یک یک جزو کافور و افیون هر یک ربع جزو همه را سوده سنون سازند و حکیم قرشی
نوشته که در وجع اسنان مع شرکت ورم لثه خواه صفراوی باشد خواه دموی مضمضه کردن

باب برگ عنب الثعلب و عدس که فلوس خیار چنبر دران حل ساخته باشند نفع عظیم
بخشد و درین هر دو صنف وجع الاسنان دموی و صفراوی معالجات که در سوء المزاج
گرم ساده نوشته شده جمله بعد تنقیه نافع باشند و باید که درین هر صنف از لحوم و اشیاء حار و حریف
و شدید الحلاوت احتراز نمایند و پهتے خشکه و آش جو و نان خشکار و قرعیه و عدسیه و
وزرشکیه و اجاسیه و تمریه و حصرمیه و عنابیه و تفاحیه مناسب باشد بحسب سعال و عدم
سعال و قبض و اجابت طبیعت و از فواکه تفاح و سفرجل و آلو و امرود و انار و بطیخ هندی و حجازی و افغانی
و خیار و بادرنگ موافق بود و از بقولات خرفه و کاهو و ملوخیه فایده دهد و آنچه از
بلغم باشد و علامات او بیابند علاجش آنست که تنقیه کنند بایارج فیقرا یا بایارج لوغاذیا
یا بحب ایارج مرکب که در مرکبات گفته شده و بعد از تنقیه بر گلقند و انیسون مداومت
نمایند یا گلقند و بادیان یا سکنجبین ساده بخورند یا گلقند و مصطکی لازم کنند یا معجون فلاسفه
که آنرا مادة الحیوة گویند که در حمق و نسیان گفته شده دوام بکار دارند و عاقرقرحا و
اذخر بجوشانند و بدان مضمضه کنند یا سکنجبین عنصلی و نمک سنگ و فلفل سوده در
آب گرم حل ساخته مضمضه نمایند یا مویزج و عاقرقرحا و اکلیل الملک در شراب
بجوشانند و مضمضه کنند و جند و قسط سوده سنون نمایند آخر زرچوب زنجبیل نمک سنگ
فلفل مساوی سوده سنون نمایند آخر قسط تلخ توتیا سبز محرق عاقرقرحا نمک اندرانی
سوخته مساوی سوده سنون سازند آخر مصطکی سنبل عاقرقرحا اذخر دارچینی هر یک
دو جزو زراوند طویل و مدحرج هر یک یک جزو بذر البنج زعفران هر یک نصف جزو افیون ربع
جزو سوده سنون نمایند و سنون و مضمضه که در وجع اسنان بارد ساده نوشته شده جمله درین
صنف نیز نافع باشند بعد تنقیه و صاحب شرح قانون نوشته که اگر زرده بیضه ماکیان پخته نیم گرم
دندان نهند وجع دندان را زایل نمایند حتی که حار را نیز بالخاصیه نافع بود و باید که از اغذیه و اشربه
بارد و رطب پرهیز کنند و از اغذیه و اشربه و جمیع تدبیرات گرم و خشک بحسب مزاج و اعراض

بکار برند و گاه بواسطه تسکین شدت وجع مثل فلونیا و معجون فریادرس که بهر دو مقدم
گفته شده اندک بخورانند و بر دندان مالند یا عوض این معجون برشعثا استعمال سازند
و گاه بدان حاجت افتد وقت انجماد ماده و این را عاملان کی بهتر میدانند صفت معجون
برشعثا فلفل سفید بذر البنج هر یک شصت درم افیون ده درم زعفران پنجدرم سنبل الطیب
عاقرقرحا فرفیون هر یک یکدرم افیون را در شراب حل سازند و جمیع ادویه را کوفته و بیخته
در شیره افیون مخلوط ساخته و خشک نموده باز سوده با سه چندان عسل قوام داده معجون
نمایند و بعد از شش ماه استعمال کنند قدر مستعمل از درم تا دو درم باشد و آنچه از سودا بود
بعد تحقیق علامات علاجش آنست که تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا بایارج روفس
و بعد تنقیه تخم ریحان با شراب بالنگو مدام خورند و زبد و دهن بنفشه و دهن مصطکی
و دهن سنبل و دهن ورد و دهن قرع و دیگر ادهان که در سوء المزاج اداب حفظ صحت
نوشته شده بحسب مزاج سوداوی مریض بر دندان مالند یا بروغن گاو و شیر بز گرم ساخته
مضمضه نمایند یا بالنگو و مویزج و اصل السوس در شیر گاو بجوشانند و صاف نموده روغن بادام
و عسل بدان یار ساخته مضمضه سازند و بقراط در تحقیق الی صیته نوشته که اگر کبد سام ابرص را بر
دندان نهند وجع سوداوی و تاکل را نافع باشد و درین صنف از اغذیه و اشربه یابس احتراز
نمایند و غذا و میوهای رطب و دسم خورند و ترک سبزیها و اشیای سوداوی نمایند و شوربای
مرغ را با روغن بادام اکرده بدم شیر گرم تجرع کنند سودمند باشد و آنچه به ترکیب اسباب و اخلاط
باشد معالجه او نیز بعلاجهای مرکب کنند مع رعایت غالب و مغلوب و آنچه ریاحی بود و اخراج
ماده که موجب ریاح باشد بکنند و به نخاله و بابونه و تخم شبت کماد کنند تا جذب ماده بکله
زیرین شود و ورم پدید آید درد ساکن شود و یا بجاورس تکمید نمایند و علامت قوی که دال باشد
بر وجع ریاحی انتقال آن درد است از موضع بموضع و آنچه بسبب نزول ماده دماغی باشد و علامات او
ظاهر شوند و وجع مع اندک خارش بود علاجش آنست که تنقیه کنند بحب قوقایا و ایارج که در

امراض دماغی گفته شده و بعد تنقیه شربت خشخاش مرکب یا ساده بخورانند مر حار مزاج را و برشعثا
که بالا ذکر شد و حب جدوار که در مرکبات گفته شده بخورانند مر صاحب مزاج بارد را و طبیخ
قشر الرمان و قشر الخشخاش و عدس و عفص و بیخ مضمضه نمایند و این سنون بکار دارند و این را
سنون عسل گویند و نجیب الدین سمرقندی نوشته این عمل اکثر اصناف اوجاع اسنان را
نافعست و مسماه بتریاق الاسنان صفت آن جندبیدستر و حلتیت و مرکی و زراوند مدحرج
و زنجبیل و میعه و افیون و بذر البنج مساوی سوده و با عسل معجون ساخته بر دندان مالند و اگر وجع
خاص بیک سن باشد اندک پنبه را بدان آلوده ساخته بران سن نهند و اگر برگ یاسمین را
بجوشانند و بدان مضمضه نمایند نیز نافع باشد و درین نوع و از اغذیه دسم و رطب
و فواکه احتراز نمایند و باقی جمله تدبیرات نزله لازم دارند و آنچه از شرکت معده بود و علامات او
و فتور معده بیابند تنقیه معده کنند از خلط موجب باطریفل صغیر مقوی بقاریقون یا مقوی
بافتیمون در سوداوی و ظهور کثرت اشتها و قلت هضم و اطریفل صغیر مقوی با ایارج و حب
با حب صبر بسیار خورانند در بلغمی و بشراب دینار تنقیه کنند در صفراوی و بطبیخ فواکه در دموی
بعد فصد باسلیق و صنعت جمله اینها در امراض دماغی ذکر کرده شده و بعد از تنقیه حبس بخار
معده کنند بجوارش مفرح احمدی که در مرکبات گفته شده صفراوی مزاج را و معجون لطیفی
که نیز در مرکبات ذکر شده دموی مزاج را و اطریفل کشنیزی بلغمی مزاج را و معجون خفقان که
در مقاله ششم فن اول گفته شده سوداوی مزاج را یکبار وقت صبح و وقت دیگر تقویه معده
نمایند بخورانیدن گل انگبین معه مصطکی یا مع سکنجبین یا مع بادیان یا مع طباشیر یا بخورانیدن هلیله
مربی و آمله مربی مع مصطکی یا بخورانیدن سیب یا انوش دارو یا جوارش کمونی یا فودنجی یا مقدم
ذکر کرده شده یا بخورانیدن سفوف حاکمی و یا شاش شرعی که در مرکبات گفته اند بحسب
مزاج و غلبه اخلاط و مضمضه و سنونها که مقدم در اوجاع اسنان گفته شده موافق به طبیعت
استعمال نمایند و از اشیاء مضعف و مرخی معده و کثرت شرب آب احتراز نمایند و اغذیه

واشربه و فواکه مقوی معده لازم دارند و روغن مصطکی و سنبل بر معده مالند و شیخ محمد زکریا
رازی در رساله برء الساعت نوشته که اگر سه دانه مویزج را در پنبه پیچیده بر ضرس نهند و بفرب
دو سنگ کوفته سازند و بر دندان درد ناک نهند فی الوقت درد ساکن شود همچنین اگر شکر حلوایی
استعمال نمایند فی الوقت صحت بخشد و اگر از جمله تدبیرات درد دندان ساکن نشود در جمیع اصناف
اوجاع که ورم لثه نباشد قلع سن بوجه نمایند و در ورم لثه مفید نباشد و در وجع عصبی گاه نافع بود
برای کشادن مسامات عصب که زیر دندان است و گاه نافع نباشد وقتی چراکه ماده در میان
عصب متمکن بود و در وجع حسی البته قلع نافع باشد و فرق در وجع حسی و عصبی آنست که وجع حسی در طول
دندان باشد و وجع عصبی در بن دندان باشد و این را مشکل توان دانست دوای تسهیل قلع دندان
قشر التوت و قشر اصل الکبر و عاقرقرحا و بن شبرم و تخم نازریون و زرنیخ اصفر و قشر حنظل مساوی
سوده تا هفت روز در سرکه سحق کنند و نگاه دارند و وقت حاجت در سرکه حل ساخته هر روز
ده بار بر دندان گذارند تا در حرکت آید پس از آلات آهن بر کنند آخر عاقرقرحا را در سرکه بخیسانند
و در سرگین اسپ پنهان کنند تا دو هفته چون محرا شود مرة بعد اخری بر دندان نهند چون حرکت
قوی نماید قلع کنند آخر توبال مس و شیر انجیر بهم آمیخته بر دندان گذارند همین عمل نماید آخر زنجبیل به سرکه
پرورده بر دندان گذارند همین عمل کند آخر پیه ضفدع بحری را اگر بر دندان گذارند همین عمل نماید و باید
که درین اعمال هوش دارد تا ضرر ادویه قالع به دیگر دندان نرسد فصل سیوم از باب هفتم مقاله اول که از
فن ثانی است در ضعف و تحرک و سقوط بی توسم اسنان اما اسنان و آن مرضی است که دندانهای
کم قوت شوند و بر افعال طبعی خود قادر نباشند و از مضغ کثیر و از شکستن اشیاء صلب و علک
رنجه گشته و مانده شوند و اگر این مرض بسبب ضعف بنیان خلقی است فلا علاج لها و اگر بسبب
بقیه اثر ضربات عثر البرء است لیکن سنون مقوی که در وجع ضرس گفته شد بکار دارند
و گاه گاهی روغن مومیا و مصطکی بر دندان مالیده باشند و اگر بسبب استرخاء لثه است چنانچه در تشدید لثه
که در استرخاء لثه گفته شود علاج نمایند و جمیع سنونات قابضه مفید افتند و اگر بسبب کبر سن است در

در اصلاح مزاج و تدبیر مشایخ که در خاتمه گفته آید کوشند و استعمال مقویات و قابضات نمایند
مثل مصطکی و کندر و اقاقیا و اگر بسبب نقاهت یا کثرت جماع است تدبیر ناقهین که نیز در خاتمه گفته خواهد شد
بکار دارد و اغذیه لطیف و مقوی خورانند و سنون حافظ صحت اسنان بکار دارند و در جمیع
اصناف از مرخیات و مرطبات اجتناب نمایند و اگر بسبب خلطی از اخلاطات اول استفراغ
خلط موجب نمایند بعد از آن با صلاح مزاج و تقویه بدن و تشدید لثه و اسنان کوشند صفت
سنون حافظ صحت اسنان شاخ گوزن سوخته گزمازج سعد سنبل هر یک چهار درم ملح اندرانی
یک درم همه را سوده سنون سازند و گاه گاهی وقت خواب استعمال کنند تحرک اسنان و آن جنبیدن
دندان است آنچه بسبب کبر سن باشد فلا علاج لها چراکه ضعف اعضاء این طبعی بود و آنچه غیر این
باشد حکم او در جمیع وجوه مثل حکم ضعف اسنان است و گاه تحرک بسبب بخار معده باشد تدبیر او
مثل تدبیر وجع اسنان معدی باشد و بعد تنقیه و تقویه مالیدن قابضات نفع تمام بخشد و گاه
بسبب خوردن برف و برده و هوای بارد و مضمضه بآب سرد و بعد اکل حار بالفعل بالکیفیة اشیاء
پدید آید تدبیر او مثل تدبیر وجع سنی سوء المزاج بارد و شارزج کنند چنانچه بالا گفته شده مع سنون
قابضه و گاه بسبب اکل دواء محرقه و فاسد الجوهر باشد علاجش آنست که در دفع آن سبب و اصلاح مزاج
کوشند و مضمضه‌ها و سنون ها مشدد و قابض استعمال نمایند سنون مقوی دندان هلیله بلیله آمله
گلسرخ گلنار اقاقیا شب یمانی قرنفل مازو طباشیر عاقرقرحا مساوی سوده سنون سازند و وقت شب‌ها
بعد فراغ اکل و شرب استعمال نمایند آخر دندان را از حرکت باز دارد صفت آن گلنار شب
یمانی آمله بذر الورد اقاقیا مساوی سوده استعمال نمایند آخر شب یمانی گزمازج گلنار مساوی کوفته
و بیخته با سرکه خمیر ساخته و در سایه خشک نموده باز سوده بکار برند و گاه تحرک بسبب نزول
ماده دماغ باشد مع قلیل حکه و تقدم آفت دماغ و علامات نزله علاجش مثل علاج وجع سنی است
که از ماده نازله دماغ باشد کنند چنانچه بالا ذکر شده و سنون سورنجان برای عدم قبول ماده نازله دماغ
سنی عجیب النفع است بعد تنقیه و تدبیرات با کولات و غراغر قابضه مذکوره نیز نافع تر صفت سنون

سورنجان قرنفل سعد گزمازج پوست هلیله زرد و صندل سفید گلسرخ مساوی کوفته
و بیخته سنون سازند و ناشتا و بعد فراغ اکل بکار دارند مضمضه که دندان را محکم سازد
سماق مازو شب گلنار گزمازج مساوی کوفته و کوفتنی را نیم کوب ساخته و باقی را در
نگاه داشته در آب بجوشانند و مضمضه نمایند آخر برگ مورد و تخم مورد و قشر الرمان و عفص
و شب مساوی غیر از برگ مورد همه را نیم کوب ساخته در شش اوزان آن همه سرکه
و دوازده وزن آب بجوشانند و چون ربع بماند فرو آورده و صاف نموده در آن
حل ساخته مضمضه نمایند سقوط اسنان و آن افتادن دندان است اگر بسبب
کبر سن باشد علاج نپذیرد و اگر بسبب رطوبت مرخیه باشد که در بیخ دندان متمکن شود
و بیخ را سست کند علاجش آنست که تنقیه بدن نمایند با یارج پس از آن سنون منصوری
بکار دارند صفت آن گلنار کرو سماق و ورق گل جفت بلوط شب یمانی بریان سعد
طراثیث فوفل گزمازج رامک صندل سفید هلیله زرد و حب الآس مساوی کوفته و بیخته
شب بمالند و صباح بعسل و سرکه و گلاب بشویند و اگر شب یمانی با گلاب و سرکه بجوشانند
و مضمضه نمایند نیز دندان را استوار گرداند سنونی که دندان را محکم سازد و جمیع علل‌ها را دفع کند
دندان را نافع باشد زرنباد و شانزده درم قرنفه پانزده درم عاقرقرحا هفت درم هلیله زرد
نمک سندی هر یک پنج درم تخم فاقله صغار گلنار هر یک چهار درم دار چینی سعد گل گز
هر یک سه درم شب یمانی کرد سماق هر یک دو درم نوشادر دار فلفل آمله زعفران توتیا
سنگ محرق هر یک یک درم سوده سنون سازند و بکار دارند و جمله ادویه قابضه که در ضعف
اسنان گفته شده بجهت وجود اسباب در سقوط اسنان نیز مفید باشد و سنون
عجیب الفواید که در مرکبات گفته شده نافع تر است فصل چهارم از باب هفتم مقاله اول
که از فن ثانی است در دود الاسنان و آن پیدا شدن کرم دندان است و علامتش
آنست که وجع با تاکل باشد و احساس حرکت دودی معلوم شود و سبب آن تمکن رطوبت

در فوری اقاقیا

مضمضه کنند

سنون دیگر [illegible]

بلغمی است در بن دندان که قابل قبول روح باشد یا باقی ماندن فضله اطعمه فی مضغ
و غیر غذه و در خواب رفتن همراه آن طریق و عدم سواک علاجش آنست که تنقیه بدن
کنند از بلغم خام لزج با یارج ها کلان و بعد از تنقیه دود و تخم کنند با پیه بز آمیخته و با تخم بیاز و یا
بذر البنج بدندان رسانند که در آن تنها گرم باشد از آلتی که دهان او تنگ باشد مثل نی یا قیف
معکوس و دهن خود را کشاده بالای آب دارند تا کرم از قلق در آن آب افتد همچنین چند روز
مدام کنند چون هیچ از کرم نماند بر خوردن کلقند و انیسون و مضغ برگ سفتالو و سواک آن
مداومت نمایند و از اغذیه مورث بلغم و دیگر اسباب که مولد دود گفته شده اجتناب نمایند
و اگر دندان سوراخ پیدا کرده باشد و بعد این تدبیرات فایده نشود علاج وجع دندان
نمایند یا قلع کنند و اگر بسبب سوراخ ناصور پدید آید معالجات که در ادویه گفته شود بکار برند
از باب هفتم مقاله اول که از فن ثانی است درضرس اسنان و آن کند شدن دندان
است و نیز دعیضی کند و مایوس شدن دندان است از مضغ و سبب آن یا خوردن
اشیاء ترش و زمخت باشد یا عفوصت و حموضت مادی بود یا قی حامض یا بخار سوداوی
معدی بود علاجش در قسم اول آنست که زردی بیضه جوشیده گرم در زیر دندان نهند
یا خمیر گرم بر دندان گذارند یا نان گرم در دندان گیرند یا گوشت گرم و بعد از آن روغن
زیت یا روغن گاو بر دندان مالند فی الوقت صحت شود یا بنمک آب گرم که در آن
روغن بادام حل کرده باشند مرة بعد اخری مضمضه نمایند و آنچه بسبب قی حامض بود آب گرم
معه روغن بادام تجرع نمایند و همین معالجات بکار دارند و آنچه از عفوصت و حموضت مادی بود
یا از بخار سوداوی معدی علاجش آنست که معده را از اخلاط سوداوی پاک نمایند لیکن بو هلیله
سوداوی کما ذکر ناهرا و بعد از تنقیه و تقویت معده و دماغ و حبس بخار کنند بخوراندن
اطریفل کشنیزی و شراب سفرجل و معجون خفقان که در مرکبات ذکر شده و مضغ بقله
و مصطکی نمایند و بشیر تازه برات روز چند مضمضه نمایند یا روغن بادام و نارجیل و جوز

درضرس اسنان

مغز دیا مجموع بر دندان مالند یا نمک و عسل وقت خواب بر دندان مالیده باشند و از اغذیه
یابس سوداوی احتراز نمایند و غذای لطیف و دسم نرم لازم دارند فصل ششم
در اکال و تفتت اسنان
از باب هفتم مقاله اول که از فن ثانی است در اکال و تفتت اسنان و آن ریزیدن و تفتت
دندان باشد و سبب آن یا رطوبت متعفنه باشد که در جرم دندان متمکن شود و یا یبوست
محض بود علاجش در حالت وجود رطوبت و علامات بلغمی آنست که تنقیه بلغم نمایند با یارجات
و بعد از ان شراب بنفشه یا شراب اسطوخودوس مع شراب خشخاش ساده یا مرکب
استعمال کنند برای تقویت و تنقیه دماغ منع ماده نازله و قابضات مثل عدس و شب
و حب الآس و اقماع الرمان در سرکه بجوشانند و اقاقیا در ان حل ساخته و بدان طبیخ مرة بعد
اخری مضمضه سازند و شبها وقت خواب سنونی از شکر و مصطکی بکار دارند یا هلیله
و مصطکی بکار دارند اقاقیا و شب سوده سنون سازند یا سنونها سورنجان که
در تحریک اسنان ذکر شد بکار برند و اگر از یبوست باشد علاجش در حالت
یبوست آنچه مادی بود و علامات سوداویه باشد تنقیه بدن از سودا نمایند بما ذکرناه مرارا
و آنچه بسبب کثرت تحلیل بود اصلاح بدن کنند بتدبیر ناقهین و بعد ازین تدبیرات تدهین
و ترطیب دماغ نمایند بسعوط و قطور و مالیدن روغن بنفشه بادام و روغن کدو و بشیر جوشیده
و شکر و زبد مضمضه نمایند و روغن آس همراه مصطکی حل کرده بر دندان مالند یا لعاب
اسفغول و شیر خر و روغن بنفشه و سفیدی بیضه یکسان یکجا حل ساخته و پنبه بدان آلوده کرده
وقت خواب بر دندان گذارند و از اغذیه ردی الجوهر در صنف اول و از ردی الجوهر
یابس در صنف ثانی اجتناب نمایند فصل هفتم از باب هفتم مقاله اول که از فن ثانی است
در حفر الاسنان
در حفر الاسنان و آن مرضی باشد که دندان مجوف شوند مثل براده آهن یا ریزه سفال درین
دندان یا میانهای دندان پدید آید و سبب آن ماده سوداوی یا ابخره کثیفه دخانی باشد علاجش
در هر دو صفت آنست که تنقیه بدن و دماغ کنند از اخلاط سوخته و بعد از تنقیه تقویه دماغ و معده نمایند

سوداوی مبخره

بمقویات و حابسات الابخره مثل اطریفل کشنیزی و خمیره گل بهی و گل گاوزبان و از اشیای
ردی الکیفیت احتراز نمایند احتراز نمایند و اشیاء جالیه مثل کف دریا و ملح و صدف سوخته
مجموعا یا مفردتا بر دندان مالند و لزوم سواک صلب کنند و اگر در بن دندان پوسته و محکم
شود از نوک کارد یا سوزن بر آرند و سنونهای قابض مذکوره و مع این اشیاء جالیه بکار دارند
و گاه گاهی دندان را به ادهان مذکوره تر کنند فصل هشتم از باب هفتم مقاله اول که از فن ثانی است
در تغیر لون اسنان
در تغیر لون اسنان آنچه بسبب ترک سواک شده یا از سبب خوردن اشیاء رذی لون
مثل برگ تنبول یا بسبب خسپیدن ظلام و وسخ عارض شود علاجش کثرت سواک است
و مالیدن فوفل سوخته و قشر بادام سوخته با ملح محرق صاف نمایند و آنچه بسبب صفرا و سودا
بود که در جوهر دندان مستحکم شود علاجش آنست که تنقیه بدن کنند از خلط موجب و بعد تنقیه
بمرات از طبیخ اصل الکبر و اصل الرازیانج مع روغن بادام مضمضه نمایند و اشیاء جالیه بکار دارند
و این سنون بغایت نافع باشد صفت آن صدف سوخته شاخ گوزن سوخته قشر بیضه
سوخته هر یک ده درم زبد البحر سه درم ملح محرق خبث یمانی سنبل هر یک پنج درم بسباسه
و بکار دارند اخر فوفل سوخته بیخ نی سوخته صدف سوخته سنگ سیقل هر یک دو درم شب
یمانی ملح محرق هر یک یک درم سوده بکار دارند و از اشیاء ردیه اجتناب کنند فصل نهم
در رفتن آب دندان
از باب هفتم مقاله اول که از فن ثانی است در رفتن آب دندان و آن مرضی باشد که دندان را
تحمل چیزهای گرم و سرد دشوار بود و برداشت مضغ اشیاء صلبه نیارند و سبب آن برودت
دماغ باشد خواه مادی بود مثل جمع شدن بلغم خواه غیر مادی باشد چنانچه تحلیل حرارت که
ناقهین و کثیر الجماعین را بهم میرسد یا خوردن برف علاجش آنچه سوء المزاج بارد
مادی بود تنقیه دماغ از بلغم کنند با یارجات و حب صبر و امثال آن بعد از ان اصلاح
مزاج نمایند بخوردن گلقند و رازیانه و مصطکی و بیضه مشوی با عنصل مشوی یا چیز گرم
یا مغز جوز بریان زیر دندان نهند و ورق الغار و ملح اندرانی و زراوند مدحرج و قسط تلخ

سنون نمایند و آنچه از تحلیل حرارت باشد بی تنقیه این تدبیرات را بکار دارند مع تدبیرات
تقویه بدن و دماغ و تدبیرات ناقهین و آنچه بسبب خوردن برف یا از هوای سرد یا سخت باشد
مالیدن روغن قسط و نان گرم تر دندان نهند که آن کافی بود و گاه بسبب سوء المزاج گرم نیز باشد
علامتش آنست که رنگ دندان مایل بزردی می باشد و لثه سرخی پذیرد و گرمی لمس و انتفاع از
برودت نیز باشد و علاجش آنست که لعاب و طباشیر و گل سرخ و صندل بر دندان مالند یا پس مرغ
و روغن گل با قلیل افیون و کافور بر دندان مالند یا بقلة الحمقا بخایند در مادی بعد از تنقیه و در
و در غیر مادی بلا تنقیه و اصلاح مزاج نمایند بخورانیدن سکنجبین و شیره خرفه فصل دهم از باب هفتم
در صریر الاسنان
مقاله اول که از فن ثانی است در صریر الاسنان و آن مرضی باشد که چون آدم در خواب شود
دندان را بر دندان بماله و سبب حدوثش آن رطوبت باشد که در بن دندان متمکن شود تا
تا آدم بیدار باشد بواسطه شواغل دیگر آنرا احساس نکند و چون در خواب رود بواسطه
عدم شواغل تمکن آنرا احساس نماید و برای دفع آن کیفیه حرکت طبیعت دندانها را بر دندان
مالد و این مرض اکثر در صبیان و مشایخ و زنان را پدید آید و اما آنچه اطفال را باشد معارض نباید شد
چرا که چون سن او بجوانی رسد رطوبت کمتر شود این مرض زایل گردد و آنچه در پیران و زنان را
باشد علاجش آنست که تنقیه بدن کنند از رطوبات بقوقایا و ایارجات و بعد از تنقیه
اشیاء حاره یابس مثل قسط و زراوند و دار چینی بر دندان مالند و روغن قسط و خیری و زنبق
بر گردن و سر مالند و صاحب جامع گوید که اگر براده آهن بر صاحب صریر الاسنان بدهند
باز دندان نمالند و بقراط گوید که اگر بعد تنقیه در هر وقت مالیدن دندان آواز طبل کنند یا بیدار
سازند یا بستر سازند یا سنگ ریزه یا ریگ در دهان اندازند طبیعت بواسطه کراهت این
افعال عادت مالیدن دندانها را بگذارد فصل یازدهم از باب هفتم مقاله اول که از فن ثانی است
در حکه اسنان
در حکه اسنان و آن خاریدن دندان باشد و گویند بن دندان و سبب آن تمکن خلط
بورقیه باشد در جوهر دندان یا بیخ آنها و اکثر بواسطه خوردن آبهای مختلف پدید آید و گاه

از غلیان دم نیز باشد و علامت او سرخی لثه و سیلان دم از لثه بود و حکه دندان
چنین باشد که آدم معلوم کند که گویا حرکت خفیفه دودی در جرم دندان یا بن دندان
میشود چون دندانها را بر دندان مالند یا از انگشت بمالند ساکن شود علاجش اگر دموی باشد
فصد کنند و هلیله و سماق سوده بر دندان مالند و در غیر دموی تنقیه بمغلی منضج و مسهل
بلغمی که در مرکبات ذکر شده نمایند و بشیره خرفه و ملح مضمضه کنند با سکنجبین عنصلی و ملح بر دندان
مالند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و غذا ماش مقشر و مرغ جوان مع مصطکی نمایند و قال صدر الدین
الحاذق اذا تمضمض صاحب الحکه العموره بالخل الذی طبخ فیه اصل الحماض البری بعد التنقیه فانه یزیله
در ورم لثه
من غیر شک فصل دوازدهم از باب هفتم مقاله اول که از فن ثانی است در ورم لثه و آن آماس
گوشت بن دندان باشد اگر صفراوی بود علامتش زردی لون موضع و وجع ناخس و مرارت
فم است علاجش آنست که تنقیه بدن کنند از مغلی صفراوی یا از نقوع هلیله که در مرکبات ذکر شده
یا به هلیله معصور در آب انارین یا بقرص بنفشه و بعد از تنقیه برای اصلاح مزاج سکنجبین و شیره خرفه
مداومت نمایند برای اصلاح مزاج صفرا و هلیله زرد و ملح بر دندان مالند و از سرکه و گلاب
مضمضه نمایند و بقلة الحمقا بخایند و از شیره خرفه و سکنجبین ساده و گلاب مضمضه کنند اگر اعراض قوی
باشد و گل سرخ و هلیله و صندل سفید هر یک دو مثقال کافور و افیون هر یک یک دانگ بگیرند و
سحق نموده سنون سازند و از سرکه و آب کوکنار مضمضه نمایند و اگر دموی بود علامتش سرخی
لون موضع و وجع ثاقب ضربانی و حلاوت فم و سیلان دم است علاجش فصد قیفال
و عروق اربعه و حجامت نقره و زیر زنخ باشد و بعد از فصد و حجامت اگر اختلاط مواد و کثرت
یابند تنقیه کنند بمطبوخ فواکه و بعد از ان برای اصلاح مزاج بر شراب عناب مرکب
یا ساده مداومت نمایند و هلیله زرد و سماق و زرد چوب و ملح سوده بر دندان مالند یا عدس
و زرورد و سماق و قشر الرمان سوده سنون سازند و از آب عنب الثعلب و کاسنی و سرکه
مضمضه نمایند یا عدس و عنب الثعلب و شب یمانی بجوشانند و مضمضه کنند و در اعراض اگر

اندک افیون و کافور افزایند نافع تر باشد و اگر بلغمی بود علامتش ریق فم و بیاض لون
موضع و نرمی ورم و عدم وجع علاجش آنست که تنقیه کنند بحب ایارج یا بسفوف
خمسه و بعد از تنقیه بر معجون فلاسفه در حمق و نسیان ذکر شده مداومت نمایند و سنون
شیطرج بر دندان مالند سفوف خمسه تربد هر برسنا و مکی زنجبیل هلیله کابلی برنگ
کابلی مساوی سوده سفوف سازند قدر مستعمل از چهار درم تا شش درم باشد باب گرم
سنون شیطرج زراوند مدحرج و شیطرج و قصب الذریره و ملح مساوی بسایند
و استعمال کنند و گویند اگر زنجبیل کوفته و گرم نموده بر موضع گذارند نافع بود و اگر زرچوب و زنجبیل
و فلفل و ملح مساوی سوده سنون نمایند نیز نافع باشد و اگر برنگ کابلی و قسط و ملح بجوشانند
و مضمضه کنند نیز نافع باشد و اگر برگ یاسمین را بجوشانند و مضمضه نمایند نیز نافع باشد و اگر ورق
الغار و مرزنجوش و بابونه بجوشانند و بدان مضمضه نمایند نیز نافع باشد و ورم سوداوی در لثه
نادر افتد و اگر احیانا پدید آید بعد تنقیه سودا با اشیاء سوداوی مشهوره چند و حلتیت
و زنجبیل سوده بر دندان مالند و از طبیخ بابونه و روغن بادام مضمضه نمایند و در خلط
اغذیه مخالف کیفیت آن خلط دهند و اگر ورم بسبب ماده نزله دماغی باشد تدبیرات که در
وجع سن ماده نازله دماغی گفته شده بکار دارند مع دافعات اورام فصل سیزدهم از باب
هفتم مقاله اول که از فن ثانی است در قروح و ناصور لثه اسباب آن جمله اسباب قلاع باشد
و علاج او نیز مثل علاج قلاع بود هنگام قرحه در جمیع صور اما وقتی که ناصور شود زاج
محرق و زرنیخ و توتیا و سبز و زراوند سوده بران ریزند و اگر به نشود داغ نمایند یا قلع دندان
کنند اما پیش از قرحه که ابتداء ورم باشد البته به تنقیه باید کوشید اگر دموی بود بفصد
و حجامت و در غیر آن بمسهلات که تا قرحه نکند فصل چهاردهم از باب هفتم مقاله اول
که از فن ثانی است در تاکل و تعفن لثه و سبب آن ماده سوداوی باشد یا متعفن شدن
خون علاجش مثل علاج قلاع سوداوی بود و اگر به نشود دوائی که برای اکله دهان نوشته شده

در قروح و ناصور لثه

در تاکل و تعفن لثه

بکار برند یا فلدفیون که در اکله ذکر شده بران ریزند چون گوشت مرده بخورد و علاج نقصان
لحم لثه که پیشتر گفته شود بکار برند و کندر سوده با سرکه عنصل و شهد یکجا نموده بر لثه گذارند
نیز تا اکل لثه را نافع بود و درین هر دو مرض از اکل اشیاء حاده مثل بادنجان و از
لحوم و سیر و پیاز و شراب و از اشیاء مالح و حلو و حریف اجتناب نمایند و بر بقولات
بارده و ترشی اقتصار کنند فصل پانزدهم از باب هفتم مقاله اول که از فن ثانی است
در نقصان لحم لثه و آن کم شدن بن دندان باشد علاجش آنست که بیخ مهک تراشیده
و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین و کرسنه و سکنجبین عنصلی معجون نمایند و بر موضع
مأوف بمراتب کثیر گذارند و ایامی چند بران مداومت نمایند فصل شانزدهم از باب
هفتم مقاله اول که از فن ثانی است در لثه دامیه و آن مرضی باشد که خون و ریم از لثه
بر آید علاجش آنست که اگر غلبه خون یابند اول فصد کنند و این سنون بکار دارند
صفت آن شب سوخته مطفی الحل یکدرم ملح دو درم زرور دو درم سوده سنون
سازند آخر گلنار و کندر و عدس و مازوی سبز و اقاقیا و زرور دو شب یمانی
مساوی بکوبند و سنون زنند آخر قرن ایل محرق تخم گل سماق صدف سوخته شب یمانی
سوخته دم الاخوین هلیله زرد و قشر الرمان مساوی بکوبند و سنون سازند فصل
هفدهم از باب هفتم مقاله اول که از فن ثانی است در استرخاء لثه و آن سست
شدن گوشت بن دندان است و سبب آن رطوبت مرخیه دموی یا بلغمی باشد
علاجش بعد تحقیق علامات خلط موجبه و اخراج او آنست که گل نارنج را بسایند
و سنون سازند و بمراتب بران ریزند یا برگ گل و گلنار مساوی سوده بران
پاشند یا اقاقیا و کندر و دم الاخوین و شاخ گوزن سوخته و گرد سماق مساوی
سوده سنون سازند و مازو و قشر الرمان را در سرکه و گلاب جوشانده مضمضه
نمایند و آنچه در ضعف اسنان گفته شده جمله نافع باشد باب هشتم از مقاله اول که

در نقصان لحم لثه

در لثه دامیه

در استرخاء لثه

از فن ثانیست در امراض حلق و مری و قصبه و این باب مشتمل بر یازده فصلست
فصل اول در خناق اما خناق و آن درد گلو و آماسیدن لوزتین حلق است
و سبب آن مادی بود یا غیر مادی اما مادی چون صفرا و دم و بلغم و سودا و غیر
چون برد و سرما و اکل اشیاء گرم بالفعل یا تدبیر مجفف مثل مستی کثیر و صوم یا لزوم
چیزی که بدان برعروق گلو قوت افتد مثل قرائت جهریه و افزودن گلو یا اکل
شیء خانقه مثل شوکران و افیون و بزرالبنج یا پوستی که بسبب صعود بخار معده بعد
و بهم رسد یا زوال فقره از فقرات عنق اما علامات صفراوی وجع شدید و آتش
و مرارت فم و سوزش زبان و صفرت آن و صفرت لون بدن و کثرت عطش و بکثرت اسهال
و جفاف فم و منخرین و عینین و انتفاع از تدبیرات بارده و علامات دموی
و زبان و حلاوت فم و حمرت عینین و انتفاخ اوداج و وجع ثاقب مطرقی و بوی
دهن و تمدد و احیانا آمدن خون از بینی و علامات بلغمی سفیدی رنگ زبان و
بی مزگی یا شوری دهان و ریق فم و وجع قلیل و ثقل کثیر و رطوبت منخرین بلا سوزش
و کثرت نعاس و قلت عطش و کثرت ریق و انتفاع باشیاء حاره و علامات
سوداوی کدورت لون چهره و رنگ زبان و عفوصت و حموضت دهان و جفاف
فم و منخرین بلا سوزش و وجع خفیف و تشویش خاطر و انتفاع بمرطبات و مبردات
و علامات مرکب یافته شوند بترکیب علامات مفرده لا اعتبار للکثیر فی امراض العلوی
علی النبض و البول لان المادة متوجهة الی علو البدن فلا یدل علی حال البدن کله
و علامات غیر مادی پس دلالت میکنند برو تقدم اسباب و علامات زوال فقرات
عنق و متقعر بودن آن موضع است که فقره از انجا زایل شود و علامت خناقی که
آفت در اجزای مری بود آنست که بلع دشوار بود و بلع به نسبت تنفس و علامت خناقی که
آفت در آلات تنفس و مجاری آن باشد آنست که دشوار بود تنفس به نسبت بلع و چون

در خناق

جماع

و ثقل

آفت در هر دو باشد بد بود خصوصا در حالتی که سرداوی یا دموی قوی باشد و هرگاه
صاحب خناق را رنگ سبز و سیاه گردد و در نشست خوابیدن مشکل شود و نفس سقوط
نبض و ادرار کلام و طعام و صوت متاذی باشد و علی الدوام در تزاید بود و اغلب کشنده باشد
علاجش اگر دموی و صفراوی باشد اول فصد قیفال این کنند پس حجامت ساقین و عروق
تحت اللسان گشایند و بکرات اخراج دم کنند تا ضعف نپذیرد و در دموی کثیر المقدار
و در صفراوی قلیل المقدار پس تلیین طبیعت نمایند بتقلیها و حقنها بحسب اخلاط اربعه که ذکر یافته
مرارا تا اخلاط بسوی اسفل رجوع کنند پس از ان اسهال طبیعت نمایند و در دموی بمطبوخ
فواکه و در صفراوی بطبیخ هلیله اصفر و بنفشه هر یک هفت درم گلسرخ و سنا مکی هر یک شش درم
شیرخشت و یا فلوس خیار چنبر شانزده درم و بعد از فراغ اسهال مداومت نمایند بر شراب بنفشه
و نیلوفر و عناب و آلو با لعاب اسغول یا لعاب بهدانه یا سکنجبین معه لعاب اسغول یا ماء
بطیخ هندی یا این اشربه مذکوره بحسب احوال و اعراض و مزاج و اگر ضعیف یابند شراب کادی
نیز یار کنند و غرغره کنند در ابتدا و در هر صنف بطبیخ عناب فقط یا مع عنب الثعلب که رب توت
دران حل کرده باشند یا بدیگر رادعات بارده مثل ماء کشنیز یا طبیخ کشنیز همراه رب توت
نیم گرم ساخته عند خوف النوازل یا بماء کاسنی سبز فاتر یا بطبیخ کاسنی و بنفشه که رب توت
دران حل کرده باشند یا بماء رمانین مطبوخ فاتر فقط یا رب توت و نرد بکار الخطاط
ملینات و منضجات افزایند مثل تخم خطمی و خبازی و چون نضج تام یابد بر محللات صرف
اقتصار کنند مثل طبیخ هند با و کشنیز و عنب الثعلب مفرد یا مجموع یا خیار چنبر و اگر بعد نضج مفتوح شود
غرغره کنند با آب گرم فقط یا مع رب توت یا همراه روغن گاو یا روغن کدو و بادام هر کدام
از نیها که یابند تا قرحه پاک شود پس از ان قشر رمان و مازو جوشانیده یا عدس و کشنیز
جوشانیده غرغره کنند یا حبی از سماق و زرور و طباشیر و نشاسته مساوی سوده بسازند
و در دهن نگاه دارند تا اندمال قرحه شود علاجش در بلغمی آنست که ابتداء بتقیل و حقنه کنند

یا غرغره کنند

مداومت

و در بلغمی بعد از حقنه اسهال طبیعت کنند بحب ایارج یا بطبیخ که برای اسهال بلغم در مرکبات
گفته شده و بعد از ان کنند شربت اسطوخودوس همه شراب بنفشه یا گلقند بطبیخ افتیمون
یا شراب بنفشه و گاوزبان با عرق کاسنی و بادیان یا سکنجبین عنصلی و در ابتدا غرغره با
بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب پس از ان ملینات و منضجات حاره مثل حلبه
و بذر کتان و جنده افزایند و در اواخر برب توت یا رب جوز مع طبیخ کشنیز و عنب الثعلب اقتصار
کنند یا خیار چنبر در طبیخ بابونه و عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند و اگر غرغره نتوانند خردل را
با ماء العسل فاتر حل کرده غرغره نمایند و بعد تفجر تدبیر سابق بکار دارند یا اختلاط کنند و غرغره
با ایارج فیقرا که در آب گرم یا در ماء العسل فاتر کرده باشند خناق بلغمی را نافع باشد و اگر
حرمل و عاقرقرحا و مویز جوشانیده و عسل دران حل ساخته غرغره نمایند نیز نافع بود و
در سوداوی بعد از حقنه تلیین طبیعت کنند بطبیخ افتیمون که در برسام ذکر شد و بعد از ان
مداومت نمایند بر شراب بادرنجبویه مع شراب بنفشه و در ابتدا بماء فاتر یا بماء العسل
رب توت غرغره نمایند یا بلبن حلیب گاو یا بطبیخ کاسنی و عنب الثعلب مع رب توت
یا رب جوز و قدری روغن بادام دران انداخته غرغره کنند و در اواسط ایام مرض
غرغره کنند بطبیخ حلبه و عنب الثعلب و انجیر و جنده و در اواخر بر فلوس خیار چنبر که در لبن حلیب
حل ساخته باشند اقتصار نمایند و در اول ایام خناق دو روز یا سه روز بعد ترک غذا
بعد از ان ماء الشعیر با شراب بنفشه یا با شکر دهند در دموی و صفراوی و ماء الحمص یا اسفیداج
در بلغمی و فالوده نشا و شکر رقیق همه روغن بادام دهند در سوداوی و چون بر بلع قادر
داشتها قوی گردد طعام قلیل الغذا دهند مثل رشتها و خبازی و کدو ماش مقشر همه مرغ
یا نان خشکار با شربت قند و اگر خراز کلب که بعد از اکل استخوان باشد در رب توت
و رب جوز و آب گرم حل ساخته غرغره کنند جمیع اصناف خناق را نافع بود و اگر
بر موضع طلا کنند نیز نافع بود و بعد از ان نرگس مضغ نمایند که بوی ان ابرد و دلک حلق

و در بعد اطراف و در مطبوخ نخاله و خطمی و ملح و بابونه یا بنهادن جمیع اصناف خناق را نافع
بود و طایری که او را صفراغون خوانند و در هندی بهجنگا که آن سیاه رنگ و دم دراز
دارد اگر او را زنده بسوزند و خاکستر او را با رب توت یا رب جوز یا مربی ساخته غرغره
کنند و از خارج طلا سازند انواع خناق را نافع بود و اگر رشته از صوف نافته در گلوی
مار پیچند و خفه کنند تا آن مار بمیرد پس آن رشته را در گلوی صاحب خناق ببندند نافع
و تا زمانیکه آن رشته در گلو باشد خناق جمیع اقسام را نافع بود و تبرید در خناق صفراوی
بیشتر کنند و تسخین در بلغمی و ترطیب با دهان در سوداوی و در غیر مادی علاجش انست
بمراعات و حبوب و طلاها و مناسب مزاج نمایند تنقیه و در دفع آن سبب کوشند اما انچه بسبب
زوال فقره گردن بدستکاری فقره را الحال آرند و بطلاها و جبر و کسر علاج کنند چنانچه عاملان
جبیره واقف تر اند صفت رب توت بگیرند توت شامی و بفشارند و آب آنرا بگیرند
و بغیر از شکر با تش نرم بپزند و قوام منعقد بکار برند و صفت رب جوز چنین است الا انکه در قوام
مثل رب السوس کنند و وقت حاجت با آب گرم حل کرده بکار برند فصل دوم از باب
هشتم مقاله اول از فن ثانیست در ذبحه و غلبه اما ذبحه ورمی باشد که در داخل و در خارج
گلو پیدا آید و بیرون گلو از گوش تا گوش دیگر نشان سرخی و ورم ظاهر بود و غلبه مرضی باشد
که جرم قصبه ریه را ورم حادث شود و این نزد کسانی است که غضروف را قابل ورم نگفتند
و کسانی که غضروف را قابل ورم گفته اند نزد ایشان غلبه ثابت نشده لیکن بر تقدیر ثبوت
فرق در میان ذبحه و غلبه آنست که در ذبحه بلع دشوار باشد و نشان سرخی گلو که بالا
گفته شد ظاهر بود و در غلبه این سرخی نباشد و تنفس دشوار بود و فرق در غلبه و خناق
که در خناق ورم در تجویف حلق محسوس بود و بنظر در آید و در غلبه ورم بغضروف قصبه ریه اندرون
حلق باشد و محسوس نگردد و ببصر و اگر حدوث این هر دو علت از دم و اکل لحم و شرب
شراب و اکل اشیاء حاده باشد علاجش انست که اول فصد قیفال نمایند و بمراعات

تحت قوت و از ضعف نترسند
و بعد از ان تلیین طبیعت کنند

اخراج دم کنند بطبیخ فواکه یا بهلیله مسحوق بماء رمانین بعد از ان بر شراب عناب و نیلوفر
و شربت خشخاش در مرکبات ذکر شده همه اسفغول مداومت نمایند و از طبیخ عدس و گشنیز
و خیار چنبر غرغره کنند و شیاف مامیثا با گره رطب یا بماء عنب الثعلب طلا سازند
و عند الانفجار تدبیر خناق کرم نمایند در ذبحه و تدبیر خناق بود او نمایند در غلبه از اغذیه یابس
و کثیر الحرارت و کثیر الحدت احتراز کنند و باقی جمله تدبیر خناق بکار دارند فصل سوم
از باب هشتم مقاله اول که از فن ثانی است در ورم لهات و آن اماس ملازه باشد
اگر از صفرا بود علامتش زردی لون ملازه مع احساس وجع و حرقت و مرارت فم
علاجش انست که تنقیه بمطبوخ صفراوی کنند و بعد از ان اصلاح مزاج بشراب نیلوفر مع
بزرقطونا و اگر صفرا غالب باشد شراب تمر هندی مع شراب اجاص و غرغره کنند از طبیخ سماق
نیلوفر و زهر بنفشه و تخم خطمی و سماق و اگر از دم باشد علامتش سرخی رنگ آن موضع و
تهیج چشم و روی و انتفاخ عروق جبهه و اوداج و وجع با ثقل و حلاوت فم است علاجش
تحت فصد قیفال نمایند و حجامت نقره پس تلیین طبیعت کنند بطبیخ فواکه و شراب
عناب فقط یا همراه شراب بنفشه یا همراه شراب غوره یا همراه شراب سیب مع لعاب بهدانه
بحسب اعراض مداومت نمایند و از اغذیه ردیه اجتناب کنند و مزوره ماش مقشر و کدو
و بقله الحمقاء و خس و خباری و اسفاناخ و ماء الشعیر و مزوره عدس اقتصار نمایند و غرغره بطبیخ
خبازی و ورق الخلاف و عنب الثعلب و عدس و عناب کنند یا کشنیز و سماق و عنب الثعلب
بجوشانند و گل ارمنی دران حل کنند و بدان غرغره سازند و اگر از بلغم باشد علامتش
آنست که ملازه ابیض اللون مثل دانه انگور در ورم پذیرد و بلادت و آب از دهن بسیار آید
علاجش تحت تلیین طبیعت کنند بحب ایارج مرکب و شراب اسطوخودوس همه شراب
گاوزبان یا مع شراب لیمو بخورند و غرغره کنند بماء العسل فاتر همه خردل یا سکنجبین عنصلی
در آب گرم حل ساخته یا بابونه و اکلیل الملک و حلبه و عنب الثعلب بجوشانند و بدان

غرغره نمایند یا با ایارج فیقرا در آب گرم حل ساخته غرغره سازند و از اغذیه بارده و فواکه
رطب احتراز کنند و ترک لبنیات نمایند و بر بیضه نیم برشت و نان و عسل و شوربای مرغ یا نخود
و عسلی و لحمی اقتصار نمایند و اگر از سودا بود علامتش صلابت موضع متورم و جفاف حلق و لسان
علاجش تحت تنقیه کنند بطبیخ افتیمون و حب آن و بر شراب بادرنجبویه همه جوشیده اصل السوس
مداومت نمایند و از طبیخ خطمی و عنب الثعلب و اصل السوس که روغن بادام دران حل ساخته باشند
غرغره کنند یا بماء العسل یا ربع وزن آن روغن بادام حل کرده غرغره نمایند یا فلوس خیار چنبر
در شیر گاو حل ساخته بدان غرغره سازند و غذا اسفناخ و ماش مقشر و فالوده و حسو نخاله
همه روغن بادام و یا حریره بادام کنند و از ریاضت و جمیع اشیاء مجفف احتراز نمایند و اگر از
ماده نازله دماغ باشد علامتش خارش موضع باشد و تقدم آفت دماغ علاجش بعد تنقیه
قویه دماغی در غراغر ثلاثه مقدم مذکوره که مناسب مزاج باشد اشیاء حابس نزله مثل جلنار
و قشر الخشخاش داخل نمایند و از حرکات اجتناب کنند و باقی جمله تدبیرات که در نزله گفته
بکار دارند فصل چهارم از باب هشتم مقاله اول که از فن ثانی است در استرخاء لهات
و آن سست و دراز شدن ملازه است و سبب آن رطوبت مرخیه باشد اگر آن رطوبت
دموی بود علامتش سرخی حلق و ملازه با بعضی دیگر علامات دموی علاجش فصد قیفال و حجامت
قفا و نقره و زیر زنخ کنند و تلیین بمطبوخ فواکه و بعد از ان غرغره بجوشیده عدس و سماق
و جلنار نمایند و ماش گرفته و صمغ عربی و کثیرا و گل ارمنی با بیاض بیضه بعد حلق را اسی بر یافوخ
گذارند و اگر آن رطوبت بلغمی بود علامتش سفیدی ملازه با بعضی دیگر علامات بلغمی
علاجش آنست که اول تنقیه بحب صبر که در صداع گفته شده بکنند یا با ایارجات و بعد از
از طبیخ بابونه و مویزج و قشر ارمان و کزمازج و زرورد جوشانیده غرغره سازند و حجامت
ساده بلا اخراج دم که طریقه اش در باب حجامت گفته شده بر نقره یا فوخ کنند و ماش مقشر
و کندر سوده با جفوه بیضه مرغ بر یافوخ بچسپانند و اگر ازین تدبیرات بجا نیاید از انبور بگیرند

وقطع کنند و بعد از قطع از طبیخ مازو و پوست و جلنار و دم الاخوین کوده در حلق دمند یا چون
تا آن اران باز نماند واگر با چوب یا دیات گرجه باشند داغ کنند وجراحات درین علم
دانفقه تام واز تدبیرات رطب بر حتی احتناب نمایند وقلت شرب ماء وحجامت اعتناء
لازم کنند و ماش مقشر با خشکه خورند **فصل پنجم** از باب هشتم مقاله اول که از فن ثانی
در بثور حلق وحدوث این مرض از دم صفراوی یا بلغمی اکثر به علامتش سرخی حلق مایل بزردی
و سوزش و بثور و تخس آن علاجش فصد قیفال نمایند و اخراج ماده صفرا کنند بمسهلات
مذکوره صفراوی و بر شراب عناب برگ بالا ذکر شد مداومت نمایند و از سماق و بربر
و پوست بیخ کنار دشتی جوشانیده غرغره کنند و مازو و زرورد و گلنار سوده در حلق پاشند و
برگ سپستان با گل ارمنی بلعجمانید و از اشیاء حامض و حار و حریف و قوی الحلاوت و قوی
الملاحت و لحوم و بادنجان احتراز لازم دارند و برنج و ماش مقشر و عدس و قرع و خیاری
اقتصار کنند و اگر مزمن باشد عروق تحت اللسان گشایند و گاه از خوردن اشیاء مشتهی مثل
بادنجان و آهک بثور پدید آیند علاجش تقدم اسباب است و علاجش آنست که لعاب اسبغول
یا بهدانه یا شیر گاو حل کرده غرغره کنند یا زبد تازه بر آن بثور مالند و گاه بسبب بثور بعده
بثور در حلق نیز پدید آیند علامتش تقدم آفت معده مع علامات بثور معده علاجش علاج بثور معده
کنند که در امراض معده گفته شود و از اشیاء لعابی و سم غرغره نمایند **فصل ششم** از باب هشتم
مقاله اول از فن ثانی است **در بحة الصوت** و آن گرفتگی آواز است اگر آواز بر روش طبیعی بر نیاید
اگر از غلبه خون باشد علاجش بعد تشخیص علامات دم آنست که فصد قیفال کنند و چند روز
متواتر لعاب بهدانه نیمگرم ساخته تجرع نمایند و اگر از صفرا بود شیره خرفه با لعاب اسبغول خورند
و به دانه در دهن نگاه دارند و اگر از ماده نازله باشد که از دماغ بر قصبه ریه ریخته باشد
شربت خشخاش مرکب که در مقاله ششم فن اول گفته شده بخورند بعد تحقیق علامات صفراوی
نزله و اگر از ماده بلغم باشد که در قصبه ریه چسپیده ریشه خطمی و اصل السوس و بادیان بجوشانند

و با نبات و اصل السوس مثل قهوه مرتا بعد اخری صبح و شام چند روز تجرع نمایند وحب از فلفل و
صمغ عربی و نبات و اصل السوس مساوی ساخته در دهن نگاه دارند و اگر ماده بر آن سخت بقصبه
ریه منجمد شده باشد علامتش آنست که چون مغاک پایین تر قوه را از انگشت دلک کنند
احساس سعال پدید چنانچه در ابتدا بر فم حادث شود علاجش آنست که هر صباح انگشت را در حلق
کنند و حوالی اصل اللسان را بدان انگشت آهسته آهسته بفشارند تا بلغم خارج شود کذا قال
الشیخ ان یدلک اصل اللسان بالاصبع فقد یخرج بلغما کثیرا و بعد از خروج بلغم که علامات
مذکوره محسوس شود در معالجه سعال کوشند بحسب مزاج و آنچه بسبب ضیق النفس بود تدبیر
ضیق النفس کنند و حب که در نوع بلغمی گفته شد در دهن نگاه دارند و آنچه بسبب تکاثف
برد هوا باشد ماء الحمص و ماء الباقلی نیمگرم با عسل خورانند و یا شراب یا شوربای مرغ نیمگرم
خورانند و از هوای سرد محفوظ دارند و یا طبیخ انیسون و اصل السوس و یا بونه مع نبات
خورانند و آنچه از سبب اکل اشیاء حار و حریف پدید آید نبات و صمغ عربی در دهن نگاه دارند
و آنچه بعد از حمیات پدید آید علاجش مثل علاج بحة الصوت صفراوی کنند و آنچه از یبوست
مزاجی و سوداوی باشد جوشیده اصل السوس به دانه و بادیان و تخم خطمی مع نبات
و گلقند خورانند و نقل مغز بادام و نبات سازند و حسو بادام نیز نافع باشد و تجرع شیر گاو
نیمگرم با نبات نیز نافع بود و آنچه از انجماد ماده بلغمی بود هر صباح جوشیده بلغمی خورانند و
بعد از سه ساعت آب گرم قی کنانند و روغن بادام بر سینه مالند و آنچه از غبار و بخار باشد
سر و روی را آب گرم یا سرد بحسب بر سم بشویند و لعاب به دانه با نبات نیمگرم نموده بخورند
و در جمیع اصناف وی چون مزمن شود واجب است که تنقیه خلط موجب نمایند و بعد از تنقیه باز
بر تدبیرات مذکوره معاودت کنند و باید که در جمیع اصناف بحة الصوت از حموضات و
کثرت شرب ماء و امتلاء طعام و آب خوردن در میان طعام و قریب ماکول و نوم بعد اکل
اجتناب نمایند و حمام معتدل جمیع اصناف را نافع بود و این حب نیز جمیع اصناف را نافع باشد

مغز بادام و مغز باقلی و مغز به دانه کتیرا نبات صمغ عربی زوفا خشخاش رب السوس مساوی
بکوبند و بلعابات دانه یا لعاب اسبغول سرشته مقدار نخود حب سازند و یک وزن در
دهن نگاه دارند **فصل هفتم** از باب هشتم مقاله اول که از فن ثانی است **در علق ناشب حلق**
و آن چسپیدن زلو باشد در حلق بباید دانست که اگر شبانه یا در تاریکی یا وقت سیلاب
یا در جای گاهی که در آب انجا زلو باشند آب خورند پس پارچه را بر آن بکدارند و آب
خورند تا از چسپیدن زلو ایمن باشند و اگر اتفاق افتد که زلو در حلق بچسپد نظر کنند اگر نمودار
باشد از انبور بگیرند و اگر نمودار نباشد علامتش آنست که بعد خوردن آب احساس بی چیزی
مثل حرکت دود در حلق معلوم شود مع لذع علقیه هر زمان خس حلق زیاده شود و گاه تا به لب
بر شدن او از خون علاجش آنست که سرکه تند تجرع نمایند یا شراب تند تا از حدت آن
علق جدا شود یا صبر را در حلق بکدازند و لعاب او فرو برند تا از تلخی او جدا شود و یا نوشادر
در سرکه حل کرده غرغره نمایند زود جدا شود و چون احساس جدا شدن یابند فی الوقت
تنحنح کنند تا از حلق بیرون افتد و اگر بیرون نیفتد توتیا و سبز قی کنند که از معده بیرون
بر آید بواسطه خوف اعراض سیئه که در وی است بعد هضم آن و اگر به ندرت در معده
چسپد علاج آن در امراض معده گفته شود ان شاء الله تعالی اما اگر بعد جدا شدن علق خون
جاری باشد و باز نماند علاجش حسب نسخه دم نمایند و این غرغره کنند که درین باب مجربست
صفته آن مازو و قشر رمان سماق ثمرة الطرفا را بر نیمکوب ساخته و جوشانیده و صاف
نموده اندک شب یمانی در آن حل کنند و بدان غرغره کنند یا گلنار و زاج و کندر
و دم الاخوین سوده در حلق دمند یا تخم گل و جلنار و سماق سوده در حلق دمند **فصل
هشتم** از باب هشتم مقاله اول که از فن ثانی است **در بثور حلقی** و خشونت حلق اما
اما بثور حلق اگر بواسطه غلبه دم باشد نخست فصد قیفال کنند و بعد از آن تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و بر شربت عناب و نارنگ و سماق مداومت نمایند

و از عدس و گلنار و سماق و کشنیز جوشانیده غرغره سازند و اگر از صفرا باشد اخراج
ماده کنند بمنقوع هلیله یا هلیله مسحوق معه ماء رمانین یا تمر هندی معه شیرخشت
و بعد از تنقیه بر شراب نیلوفر یا شراب بنفشه مع لعاب بزرقطونا یا مع لعاب دانه یا مع
اجاس یا مع شراب ریباس خورند یا ماء رمانین یا رب انارین خورند یا سکنجبین با لعاب
اسبغول یا ماء مطبوخ هندی مع سکنجبین تناول کنند بحسب طبیعت و از نقوع کشنیز و هلیله
غرغره کنند و اگر اعراض قوی باشد اندک کافور و افیون در آن اضافه نمایند و از
لحوم و سمومات و اشیاء حاره و حاده و مفرط الکیفیات اجتناب کنند و بر عدسیه و
ماشیه و قرعیه و سماقیه و تمریه و مزوره حب الرمان و ماش مقشر با برنج و ماء الشعیر ساده
یا مع قلیل السکر و نان خشکار مع شربت حامض یا مع آمله مربی و حلیم گندم با گوشت
و بقله الحمقاء و خبازی و اسفناج و آش ادباج و اسفاناخ اقتصار نمایند و از افعال حاره
نیز پرهیز کنند **اما خشونت حلق** پس یا از سبب ماده یا پس سوداوی عفص یا از سبب اکل اشیاء
یابس عفص و مداومت بر آنچه سبب ماده باشد دلالت میکند بر جفاف حلق و خشونت
دهن و کمودت لون و لاغری بدن علاجش تنقیه بدن کنند از ماده سوداوی بماء الجبن
و افتیمون مرة بعد اخری و بعد تنقیه بر شراب بنفشه و تخم ریحان با لعابات دانه بخورند
اگر حرارت مزاجی نیز همراه باشد شراب بنفشه یا شراب نیلوفر افزایند و نقل از بادام
و نبات یا تخم کدو و نبات کنند و زبد تازه با نبات نیز اندک اندک میخورده باشند و اگر
دوشیدن شیر حلیب یا نیمگرم تجرع نمایند نیز نافع باشد و کتیرا و صمغ عربی و نبات و رب السوس
هر یک یک جز مغز بادام چهار جز همه را سوده با لعاب اسبغول حب سازند و در دهن نگاه دارند
نیز نافع باشد و خوردن حریره بنفشه با روغن بادام نافع تر است و تدهین بدن بزبد تازه
و حمام مرطب بعد آن فایده کند و آنچه از سبب اکل اشیاء عفص باشد دلالت کند بر
تقدم اسباب او را تنقیه حاجت نباشد علاجش همین تدبیرات گذشته است

مناسب اند از انها بکار دارند و در هر دو قسم غذا ها چرب لطیف جاری باید مثل
آش جو با روغن بادام و فالوده شکری با روغن بادام و مزعفر نخوله و نیز اماء الحمص
و قلیه کدو از گوشت حلوان و دجاج مسمن و زیرباج و نخجه و حلوای نشا و شکر
و روغن بادام و بیضه نیم برشت بحسب مزاج خورند فصل نهم از باب ششم مقاله اول
فن ثانی است در شوک ناشب و بلع ابره یعنی خلیدن خار و سوزن شکسته همراه طعام در حلق
در حلق اگر کسی از سهو طبیعت خار و سوزن شکسته همراه طعام خورد یا کسی بکسی داد و در
خلیده شد علاجش آنست که اگر نظر آید بر آرند و اگر نظر نیاید لقمه کبار خورانند و تجرع آب
نمایند تا در شکم فرو رود و بعد از ان قی کنانند بواسطه ترس سوزن که مبادا در شکم کاند و
اگر خورد یا ریزه سوزن باشد و از ین تدبیر فرو نرود پارچه اسفنجه را بر ریسمان قوی بندند
و از آب ترکرده فرو برند وقتی که از گلو فرو رود باز بکشند و بر آرند خار و سوزن با وی بر آید
پس بعد از بر آمدن غرغره بشیر نیم گرم کنانند و شوربا های دسم تجرع نمایند برای تسکین آلات
حلق و اگر بعد از بر آمدن خون جاری شود آنچه که برای رسیدن دم در فصل علق گفته شده
بکار دارند و اگر از ین تدبیر نه بر آید و گلو ورم کند از بیرون طلا ها از رادع و محلل مثل اسان
ماميثا و بذر خطمی و آرد جو و صندل و گل سرخ و تخم عنب الثعلب بکار دارند یا بر بطه و حلوی
نشاسته بر بندند تا گلو نرم کاند و از ورم بسته نشود و از اندرون غرغره ها از نضج و ملین
مثل شیر گرم و طبیخ الخبر مع عسل و خردل بکار دارند و شوربا های ملایم بخورانند تا اگر
مرض نضج یابد و منفجر گردد خار و سوزن که باشد همراه مده بر آید و الی یوم النضج شوربا های
دسم دهند و بعد تفجر تا یوم قدرت بلع شوربا بی روغن خورانند و از آب با ماء العسل
غرغره کنانند تا قرحه پاک شود بعد از ان تدبیر که در قرحه حلق گفته خواهد شد بکار دارند
و اگر سوزن بعد قی نه بر آید و در معده بماند علاج آن مثل علاج کسی است که براده حدید
خورده باشد بکنند چنانچه در امراض معده یاد نموده شود ان شاء الله تعالی فصل دهم

از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در بند شدن لقمه و استخوان میان حلق
اگر لقمه یا استخوان در حلق بند شود علاجش فی الوقت آنست که مشت بر کفل زنند
تا از حلق فرو رود یا فی الوقت آب خورند یا در حلق انگشت اندازند تا طبیعت متوجه
بقی شود و اگر از ین تدبیرات نفع نه پذیرد علاجش آنست که در حمام گرم روند و روغن
زیت بر گلو مالند و در حلق ریزند پس از انکه مجرای نرم شود و توسعه پذیرد همان تدبیر ثانی
بکار دارند یا لقمه کلان از نان و گوشت گاو مالاً او بخورانند تا لقمه سابق را فرو برد
اما کسی را که بواسطه غرق شدن آب بسیار در حلق و معده و شش داخل شده باشد
علاجش آنست که بر شیب ملوز گردی بر شکم بخوابانند تا آب از راه حلق و بینی بر آید
بعد از ان در روغن زیت ماکنجد پارچه بر ان بخشند و سکنجبین بزوری حار که در امراض
راس گفته تا تسکین طبیعت و کشاد مجری نماید و برادرار اعانت کند فصل
یازدهم از باب ششم مقاله اول که از فن ثانی است در نفث الدم ان مرضی باشد
که خون از دهن بر آید و اسباب او بسیار اند اگر سبب ریه باشد علاج او در امراض
ریه گفته شده و اگر از قرحه حلق باشد یا از قرحه ریه در قرحه حلق و مرض سل ذکر نموده
و اگر سبب معده باشد علاجش در فصل قی الدم مذکور گردد اما آنچه از دماغ است
علامت او آنست که چون ماده را از بینی و حلق کشند در انوقت خون بر آید
و آفات دماغی نیز ازین دال باشند علاجش آنست که اول فصد قیفال نمایند
بعد از ان قرص گلنار با شراب بنفشه و لعاب بارتنگ دهند و آنچه از مری بود علامت
او آنست که بتنخنخ بر آید و بی زبد بر آید باشد و آنچه از سبب کشادگی فوهات عروق
صدر باشد از گرمی علامتش آنست که بغایت سرخ باشد و چون در ارکشند بلا اراده
از دهن جاری باشد و آنچه از قرحه صدر بود علامتش آنست که بسعال خفیف بر آید
و اندک باشد و وجع سینه نیز باشد و آنچه کبدی باشد سیاه رنگ بود و اگر چون

در نفث الدم

در نفث الدم

بر پهلوی راست بخوابند بلا اراده جاری شود و او دلالت بر امراض کبد همراه باشند
علاجش در جمیع اقسام مذکوره آنست اول فصد کنند از اسلیم و باسلیق و یا
باسلیق هر دو تا بعد اخری بقدر برداشت و بر موضع ما دفع ارسال علق نمایند و اما
ماله بطرف اسفل کنند بحجامت ساقین و فصد صافنین و حقنه ملایم مثل ساق نیلوفر
و زهر مغبه و خبازی و فلوس خیار چنبر در روغن بادام و شکر احمر بعد از ان قرص کهربا
یا قرص رمادی یا قرص طراثیث یا سفوف ... همراه رب یا شراب نیلوفر یا با آب
حب الآس یا شراب الخشخاش مع ماء لسان الحمل دهند و اگر صاحب نفث الدم ذی سعال
باشد اقراص مذکوره را همراه شراب خشخاش ساده یا مرکب که در مقاله ششم فن اول
گفته شده مع شیره خرفه بریان و ماء لسان الحمل بریان دهند و اگر حرارت قوی باشد آب
کشنیز تر و یا خشک و لعاب اسفغول بریان نیز داخل کنند و اگر صاحب مرض را نفس
ضیق باشد عوض سکر درین اشربه مذکوره ترنجبین داخل نمایند و اگر صاحب مرض را
ذحیر باشد بعد از سفوف طین بزوری مع شراب خشخاش مرکب و ماء لسان الحمل
چیزی نباشد و وقت ثانی اسفغول و شنغرک با لعاب دانه و شربت الخبار و
در جمیع اصناف از ریاضت قویه و جماع و دستی کبیر و سهر مفرط و سکر و آواز بلند و
غم و فکر و از نظر کردن بسوی شی براق و سرخ و شنیدن صریر و اصوات تیز
و جلوس در شمس و در زیر بار و اکل اشیاء مفرط الکیفیت خصوصا شور و حریف و حامض
و لحوم احتیاج نمایند و در ماش مقشر و برنج و آش جو و بیضه نیم برشت مع کهربا
و دم الاخوین مسحوق و کدو و در شتا با کشنیز ... و خشخاش و نشا و نخاله
قلیل الطلاوت اقتصار کنند و اگر خوف ضعف باشد حلیم گندم یا با نجه حلوان همراه
کشنیز سوده دهند و از بقولات خبازی و اسفاناخ و خس و ملوخیه و بقلة الحمقا
و بقلة الیمانیه مناسب باشند و از فواکه انار شیرین و مزه و به و سیب و امرود و بطیخ هندی

و با دام مقشر جایز بود و بعد هر اکل تنقل طین ارمنی نمایند یا طین ارمنی و صمغ عربی
مساوی کوفته در لعاب بارتنگ حب سازند و شب در زیر زبان دارند و بمکند و دعه
لازم گیرند صفت قرص گلنار گلنار شش درم کهربا و طین و کندر و دم الاخوین و شاذنج
و صمغ عربی هر یک یکدرم با لعاب بارتنگ قرص سازند و اگر حرارت قوی باشد
نیمدرم کافور قیصوری زیاده کنند و اگر حاجت بقبض قوی افتد و انکه افیون نیم درم
نیز اضافه نمایند قدر مستعمل دو درم صفت قرص کهربا کهربا هر یک هفت درم دم الاخوین
طراثیث گل ارمنی اقاقیا هر یک شش درم سه تخم مقشر و تخم کدو و خشخاش و تخم حماض
بریان و خرفه بریان هر یک یکدرم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک سه درم همه را کوفته
با لعاب اسفغول قرص سازند و اگر به تخدیر حاجت افتد یکدرم بذر البنج اضافه نمایند
قدر مستعمل از دو درم تا سه درم باشد و در خون کبد نفع اینها غالب باشد صفت
قرص رمادی کهربا بسد کندر هر یک سه درم رماد قشر بیضه مصطکی بریان تخم کشنیز
بریان صمغ عربی بریان رماد شاخ گاو و رماد شاخ گوزن و رماد سرطان نحری
هر یک دو درم دم الاخوین گلنار هر یک چند درم همه را کوفته در لعاب دانه
قرص سازند و اگر برای تبرید و تخدیر کافور و بذر البنج و تخم کاهو افیون هر یک یکدرم
اضافه نمایند مناسب باشد و شیخ نجیب الدین سمرقندی در رساله دوائیه چنین نوشته
است که این اقراص از هر موضع که خون جاری باشد باز دارند صفت قرص
طراثیث طراثیث چهار درم خرنوب الخبار هر یک سه درم زرورد گلنار اقاقیا
دم الاخوین کهربا بسد صدف محرق هر یک دو درم مازو نشاسته کتیرا صمغ عربی
هر یک یکدرم افیون کافور هر یک یکدانگ سوده بلعاب اسفغول و لسان الحمل
قرص سازند قدر مستعمل از یکمثقال یا دو درم با
هر یک یکدرم کهربا و مروارید و اقاقیا هر یک

صفت قرص کهربا

قوی

سنگ
بر سر نفس الدم
تدبیر نوع که خون
جاری باشد اقراص
مذکوره سود خون استشاده
می کند ۱۲

هر یک دو درم همه را سحق بلیغ نموده سفوف سازند قدر مستعمل از یکدرم تا نیم مثقال باشد
صفت رب به جلو را بکوبند و آب آنرا بگیرند و به شیرینی باتش نرم بپزند تا غلیظ شود
نگاهدارند و صفت جمیع ربوب همچنین باشد صفت شربت حب الآس حب الآس نیم کوفته بیست
درم صندل سفید نیم کوفته ده درم خشخاش نیم کوفته هفت درم همه را در دو رطل آب شب
بخیسانند و صباح بجوشانند چون ثلث آب بماند صاف نموده با نیم رطل قند قوام آرند
و شربت ساده از حب الآس فقط نیز پزند صفت شربت الجبار الجبار را پانزده درم گلنار و
طباشیر و خرنوب هر یک شش درم صندل سرخ و اقاقیا هر یک سه درم برستور نیم کوفته
در دو رطل آب شربت نمایند صفت سفوف طین بزوری طین مختوم و طین ارمنی هر یک هفت
کهربا و الجبار و گلنار و اقاقیا هر یک سه درم و نیم صمغ عربی بریان خرفه و کشنیز و تخم
و تخم حماض جمله بریان هر یک یکمثقال بکوبند و ببیزند و برابر همه اسفغول و نصف آن
تخم مرو و برابر تخم مرو ریحانی هر سه تخم درست غیر مسحوق داخل کنند و سفوف سازند
قدر مستعمل چهار درم باشد فصل دوازدهم از باب هشتم مقاله اول که از فن ثانی است
در قرحه حلق واگر حدوث این از خلط لذاع و دم صفراوی بود علاجش بعد فصد
و مسهل مناسب آنست که اگر ریش جدید بود و جریان خون از او مدام باشد غرغره کنند بماء
قشر الرمان و رب توت جوشانیده و کندر و گلنار و دم الاخوین سوده در حلق دمند
و اگر کهنه و با مده باشد دو جزو موم و چهار جزو روغن گل بگدازند و یکجزو زرد دو جزو
انزروت سوده داخل کنند و حب سازند و بار زردی بیضه نیمبرشت آلوده کم کم مدام
تنقل نمایند و غذا آکثر ماء الشعیر و رشتا و صفوه بیضه نیمبرشت کنند و غرغره بلبن نساء و لعاب
... ... اگر ریشه خلطی بروغن بادام چرب نموده در دهان
... و حریف و عسر المضغ و شدید الحلاوت
... هشتم مقاله اول که از فن ثانی است در آماس خناق

لوزتین وآن ست شدن دو گردوه دهان است و سبب آن رطوبت مرخیه باشد علاجش
آنست که از قابضات مثل ماذو و قشر الرمان جوشانیده مرتبا بعد اخری غرغره نمایند
و اگر مستحکم شود اخراج رطوبت کنند بفصد در دموی بعد تحقیق علامات و از لحوم و حلویات
و دسومات و فواکه احتراز کنند و تنقیه بدن بایارج فیقرا کنند در بلغمی بعد تشخیص اولات و
از اشیاء بارده و لزج اجتناب نمایند فصل چهاردهم از باب هشتم مقاله اول که از فن
ثانی است در ورم مری علاماتش در جمیع اضاف درد میان شانه هاست و اشکال در
بردن شیء از حلق علاجش در دموی و صفراوی بعد تحقیق علامات نیست از فصد قیفال
و حجامت قفا نمایند و بعد از آن تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا بهلیله
در ماء رمانین و در شراب بنفشه و عناب و نیلوفر مداومت نمایند و غذا آش جو در شنا و
اسفاناخ و خس لازم گیرند و از لحوم و دسومات و حار و حریف و مالح اجتناب ورزند و اگر
بلغمی و سوداوی بود علاجش بعد تشخیص اولات آنست که تنقیه کنند بحب صبر و حب افتیمون
و ایارج لوغاذیا که در امراض راس و دماغ ذکر شده بحسب اخلاط پس از نضج آن و
بعد از نضج فراغ تنقیه بسکنجبین عنصلی و شراب افتیمون مداومت نمایند بحسب مزاج و غذا
آش جو با شکر و حسو نخاله بروغن بادام و حریره بادام و فالوده و زردی بیضه نیمبرشت و مانند آن
و برنج بحسب اخلاط و از اشیاء بلغمی و سوداوی و عسر المضغ احتراز نمایند فصل پانزدهم
از باب هشتم مقاله اول که از فن ثانی است در عسر البلع وآن دشوار فرو بردن لقمه باشد
اگر از سبب ضیق مجری و خلقی بود فلا علاج له اما اگر از سبب عری باشد که از خلط سوداوی
پیدا شود علاجش آنست که تنقیه کنند بحب افتیمون یا به افتیمون مع ماء الجبن یا باطریفل صغیر
مقوی بطار یقون مرتا بعد اخری بمفاصله منضجات و پس از تنقیه تام بر شراب بنفشه مع روغن
بادام مداومت نمایند و لبن فاتر مع روغن بادام و شکر وقت خواب تجرع کنند و روغن
بادام و کدو در گوش و بینی چکانند و بر گلو مالند و غذاهای چرب مثل حسو بادام و نخاله

و نبات خورند و اگر بسبب یبوست عارضی غیر مادی باشد چنانچه بخوردن اشیاء مسکر محلل
بخ ولقاح پدید آید علاجش تقدم اسباب است علاجش آنست که تدبیر دفع آن اعراض کنند
و اصلاح مزاج نمایند بسفوف ماهای چرب و فاتر و حلق را باشیاء لعابی تر دارند باب نهم
از مقاله اول از فن ثانی است در امراض قصبه و ریه و صدر و اضلاع و این باب مشتمل بر هشت
فصلست فصل اول در سعال وانرا در فارسی سرفه گویند و آن حرکه ریه است برای دفع
موذی مثل عطسه بر دماغ را و سبب آن یا سوء المزاج ساذج است یا مادی اما مادی یا حار است
یا بارد یا یابس و رطب آنست که اخراج ماده در و بسیار باشد و یابس آنست که اخراج ماده
نباشد یا کمتر باشد و هر واحد ازین هر دو یا حار است یا بارد و هر فرد ازین اقسام اربعه
یا ماده مخاص در ریه و قصبه است یا ممتنع در کل بدن پس در قسم مادی خاص ابتدا کنند
بر خیسات و منضجات و مخدرات و مجففات بحسب ماده و در قسم مادی عام ابتدا به تنقیه
نمایند و بعد از تنقیه این تدبیر بکار دارند و سعال ساذج را که از غبار و دخان و سیلان
طبیعت از فرو بردن اطعمه و اشربه بسوی مری در پی یا بسوی قصبه و از برودت و حرارت و رطوبت
و یبوست مزاج ریه و امثال این باشد جمله این اقسام بی اخراج ماده باشد بکمتر قدر طبیعت
در حلق می باشد و همه اینها را اصلاح مزاج قصد کنند باشیاء و ماء یناسب سعال بلا تنقیه و نضج و
در دفع سبب موجب کوشند و آنچه بسبب حرکت نزله و در بود و ذات الریه و ذات الجنب و سل و دق
باشد در علاج دفع المرض کوشند و آنچه بسبب رکت اسهال و تب و نفث الدم باشد لعابات
و مطفیات و حابسات را در ادویه سعال افزایند و در جمیع اقسام سعال برودات حلو اختیار
کنند و از حموضات اجتناب نمایند سعال مادی رطب مع الحرارت علاماتش عظم نبض و التهاب
و حلاوت فم و حمرت رنگ است علاجش آنست که شراب عناب با لعاب بهدانه مع روغن
یا طبیخ عناب و بنفشه و نیلوفر با لعاب بذر قطونا خورند یا آش جو با عناب و بنفشه و مانند آن
با لعاب در آن پخته باشند یا ترنجبین شیرین نموده بخورند یا آش جو ساده با شراب نیلوفر
یا حسوی از طبیخ عناب و خشخاش و نشا و شکر پسازند و بخورند یا خمیره بنفشه مع شراب عناب دهند

یا خمیره نیلوفر مع شراب خشخاش دهند در وقت احتیاج تخدیر و در شبها این حب در دهان
دارند صفت آن خشخاش مقشر بهدانه نشاسته کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم رب السوس
دو مثقال افیون یکدرم همه را سوده با ترنجبین در لعاب بهدانه حل کرده حب سازند
و بکار دارند و اگر ماده قوی در کل بدن باشد فصد باسلیق چپ کنند و حجامت میان
قفا و حجامت مابین استخوان سینه نمایند و بعد از آن هر روز طبیخ ازین اجزا بسازند
و بخورند صفت آن عناب ده دانه بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و خبازی هر یک دو درم
اصل السوس مقشر دو مثقال بدستور کرفتی کوفته در یک و نیم رطل آب شب بخیسانند و
صباح جوشانیده چون ثلث آب بماند صاف کرده و دو توله ترنجبین یا نبات در آن
حل ساخته نوشند تا وقتی که ماده نضج یابد و بعد از نضج برای تلیین دو توله سنا مکی و چهار
درم تربد مدبر نیم کوفته و پانزده سنجر خشت یا فلوس خیار چنبر افزایند تا تنقیه شود و پس از آن
تدبیرات مذکوره بکار دارند و رب انار شیرین و رب انگور شیرین نیز درین سعال مفید
نفس نافع باشد و غذا برنج و ماش مقشر و اسفاناخ و عدس مقشر و عناب و حسو نخاله و فالوده
و مرباها و حلویات نافع باشند سعال مادی یابس مع الحرارت علاماتش درازی و باریکی نبض و
رقت و رقیت بول مع صفرت و مرارت فم و زردی رنگ و خشکی زبان علاجش
آنست که هر روز لعاب بهدانه با نبات خورند خورشیده با خام بحسب فصل و سن یا خمیره بنفشه
با لعاب بهدانه یا به لعاب اسبغول خورند یا شراب بنفشه نیلوفر یا خمیره نیلوفر با آن لعابات
دهند و اگر گلاب و عرق بید مشک برای تقویت افزایند مناسب باشد و ماء الشعیر با ترنجبین
یا با شراب بنفشه یا با شراب نیلوفر موافق بود و اگر نفث بسیار عسر الخروج و یابس بود وقت
خواب طبیخ نیلوفر و بهدانه با نبات خورند و اگر حرارت و عطش غالب بود لعاب بهدانه
با شیره خرفه و شراب بنفشه خورند و گاه قرص کافور و لعاب بهدانه حاجت افتد اگر
حرارت قوی تر بود و وقت شبها این حب در دهان دارند صفت آن مغز خرفه و مغز
تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم بادرنگ هر یک دو درم و صمغ عربی و رب السوس

ونشا و کثیرا هر یک یکمثقال بذر الخس و خشخاش و تخم باقلی هر یک یکدرم بذر البنج ابیض
نیم مثقال افیون و زعفران و کافور هر یک نیم مثقال همه را سوده بلعاب اسبغول که ترنجبین
دران حل کرده باشند سرشته حبها سازند و نگاه دارند و گاه گاه بجای صمغ عربی در دهان
دارند و اگر ماده شامل کل بدن باشد این منضج استعمال کنند صفت آن نیلوفر و بنفشه
و سپستان هر یک دو درم بهدانه ریشه خطمی اصل السوس مقشر هر یک یکدرم ترنجبین ده درم
کوفتنی کوفته علی الرسم بجوشانند و بخورند چون ماده نضج یابد هفت درم سنا مکی و چهار درم
بسفایج و چهار درم گل سرخ و چهار درم تربد مدبر و دوازده درم شیرخشت با فلوس خیار شنبر
اضافه نمایند و یک رطل آب نیز افزایند و اگر قبض قوی باشد بجای آنکه سقمونیا مدبر نیز بآن
یار کنند و مسهل اقراص بنفشه بعد از نضج نیز نافع است صفت آن بنفشه بیست درم گل سرخ سه درم
اصل السوس مقشر هلیله زرد و تربد مدبر هر یک ده درم صمغ عربی کثیرا محموده مدبر مصطکی
هر یک یکدرم سوده بگلاب اقراص سازند و چهار درم بخورند با نیم رطل گلاب جوشیده
که شانزده درم ترنجبین یا شیرخشت دران حل کرده باشند و بعد از تنقیه همان تدبیرات
سابقه نگاه دارند و حسو مغز تخم کدو و خیارین و خشخاش و نشاسته با شکر و ترنجبین نافع
تر باشد و شربت نقاکه در مرکبات این کتاب ذکر شده نیز سودمند بود و مالیدن روغن
کدو بر سینه نیز فایده بخشد و از اغذیه ماش و برنج و کدو و مربی و حلوای آن و مربی آملج
و خیاری و شوربای برنج بی گوشت و آش ارماج و در شنا و اسفاناج با روغن بادام
و ماء الشعیر با شکر مناسب باشد و ترک لحوم درین هر دو صنف اولی بود و اگر بسبب
برای خوف ضعف اختیار نمایند یا بچه جلوان جایز است و هدو دعت و مکان رطب
و باز و برانی سعال مادی رطب مع البرودت علامتش گرانی سینه و خرخره و قصبه و اخراج
بلغم کثیر مع قلة عطش و عریض بودن نبض علاجش در ابتدا آنست که یک آب گرم
وقت شبها تجرع نمایند یا ریشه خطمی دو درم نیمکوفته در یک رطل آب بجوشانند و چهار
درم نبات دران داخل کنند و چون نصف آب بماند صاف نموده صبح و شام بخورند

علاج ... بلغم کثیر ...

قهوه بنوشند و اگر اوقات اصل السوس مقشر در دهان دارند یا بهدانه یکدرم و دواء ...
قهون بنوشند و اگر اوقات اصل السوس مقشر در دهان دارند یا بهدانه نیم درم و دواء ...
و اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک یکمثقال نبات چهار درم بدستور جوشانیده صبح و شام
استعمال نمایند و نبات و صمغ در دهان دارند و اگر ماده پخته نشود زنند و نبات شبها
خورده بخوابند و نبات و اصل السوس مقشر در دهان دارند و ترک آب سرد کنند و
امتصاص قصب السکر بریان وقت خواب برنده سرفه خام است و اگر بذر کتان را
بریان کرده سوده با عسل لعوق سازند نیز بلغم را نضج دهد و بآسانی برآرد و اگر اصل
السوس مقشر چهار درم و فلفل و زوفا خشک هر یک مغز بادام تلخ دو مثقال صمغ عربی
دو درم و نیم نبات شش درم جمله بکوبند و حبها سازند و در دهان دارند نیز سعال بلغمی را
پخته گرداند و اگر ماده غلیظ تر باشد سکنجبین عنصلی بورق دارچینی نبات نافع باشد و شراب زوفا
خاد نیز بلغم غلیظ را بگدازد و اگر سفوف سعال که در مقاله ششم میان مرکبات این کتاب گفته
شده صبح و شام بخورند نیز سعال بلغمی را پخته گرداند و اگر در شبها سرفه ذی رطوبت بارد
غلبه نماید حب میعه در دهان دارند یا حب مصطکی که در مرکبات گفته شده خورده بخوابند
و بعد از آن آب بخورند صفت حب میعه مر مکی و میعه و افیون مساوی بگیرند و کوفته مثل ارزن
حب سازند و اگر در سعال بارد قلت اشتها باشد سفوف هندی که در مقاله ششم
فن اول که در فصل سفوفات ذکر شده نافع باشد و اگر ماده زاید و قابل اخراج
باشد یا شامل تمام بدن بود نضج آن ماده نمایند بطبیخ زوفا و بعد از نضج تنقیه کنند بحب انزروت
صفت طبیخ زوفا زوفا و بیخ تمشک تراشیده هر یک دو درم پرسیاوشان و فراسیون
و تخم کرفس و تخم انجره و پوست بیخ بادیان از هر یک یکدرم بدستور کوفته در نیم
رطل آب بپزند و با ده درم قند شربتی ساخته بخورند صفت حب انزروت عاقرقرحا نیم درم
غاریقون مقید مویز بی تخم تربد ابیض مدبر هر یک شش درم اصل السوس مقشر تخم حنظل ...

لعوق بزر کتان ... عسل
لعوق ... یکدرم

سکنجبین عنصلی بورق
دارچینی نبات مقید
... ۱۲

فیقرا انزروت سفید هر یک دو درم سوده با آب خالص حب سازند قدر مستعمل از دو درم تا
چهار درم باشد و تنقیه بدین حب جمیع امراض بارده سینه را نافع باشد و بعد از تنقیه همان
تدبیرات سابق نمایند و دافع سعال نیز بود و تریاق کبیر بعد تنقیه لازم گیرند نافع تر باشد و معجون
زوفا نیز سودمند بود و مداومت معجون قوفی نیز دافع سعال بلغمی بود در دست صفت
معجون زوفا زوفا خشک پرسیاوشان هر یک ده درم زراوند مدحرج و قردمانا
و فلفل و کرسنه و تخم سپندان سفید مغز بادام تلخ تخم انجره هر یک پنجدرم همه را کوفته و بیخته
با سه چندان عسل منزوع الرغوه معجون نمایند و چهار درم با آب گرم یا بورق بادیانی ...
و اگر ماده زیاده باشد شاید هر روز در هفته یکنوبت بعد خورانیدن این معجون ...
خورانند و قی نمایند سعال و ربو و ضیق النفس را نافع بود و بعضی درین معجون عوض ...
و شان مشکطرا مشیع اندازند که قال ذکریا الرازی صفت معجون قوفی مویز منقی سی درم
زعفران و سنبل و سلیخه و دارچینی و دارشیشعان از هر یک یکدرم مقل و تفاح اذخر
و قصب الذریره و علک البطم هر یک دو درم مقل را در مثلث حل نمایند و باقی ادویه را
کوفته و بیخته در سه چندان عسل معجون سازند از یک مثقال تا دو مثقال بشراب زوفا
و آب گرم بخورند سرفه را و ضیق النفس و درد جگر و معده و سینه را که با سرفه باشد سودمند بود
و معجون سیر که در فصل نحو ذکر شده سرفه کهنه بلغمی را نافع تر بود و اگر نیم درم مرمکی هر روز بخورند
یا نیم درم دارچینی با آب شبینه هر صباح بخورند یا نقوع نیم درم نانخواه هر صباح بنوشند سرفه
کهنه بلغمی را نافع باشد و ارسطو گوید که اگر هر صباح و شام مغز جوز و انجیر خشک مساوی یکجا
قدر شش درم بخورند و از شربها اجتناب نمایند سرفه کهنه بلغمی را زایل کند و از غذاها نخود
مرغ و کبوتر و ماش و نخود و برنج و طیور بری و زردی بیضه نیم برشت خصوصا که فاتر ...
دارچینی و نان خشکار و زنجبیل مربی و گلشکر مربی و ... مربی و عسل و ماء اللحم ...
بود و از کثرت رطوبت و دسومت خصوصا ... و از فواکه رطب و انگور و نبات

و ترشیها اجتناب واجب سعال مادی یابس مع البرودت علامتش صلابت نبض
و کدورت بول و حواس و لون و لاغری بدن و جفاف منخرین مع عدم عطش و سعال
قوی و عسرت ماده قلیل ... علاجش آنست که هر صباح و شام شیر گاو ...
با نبات خورند یا حسوی از نشا و نخاله و مغز بادام و نبات و شیر گاو بسازند و بقدر
قوت هاضمه بخورند یا ده درم حلبه را نیمکوفته بجوشانند و لعاب غلیظ او را صاف نموده
با ده درم قند پخته هر صباح و شام لعق کنند و بالای آن شیر گاو و نبات نیمگرم بنوشند
و اگر ازین تدبیرات پخته نشود هر صباح ده درم شربت بنفشه و دو درم روغن بادام
در طبیخ دو درم ریشه خطمی آمیخته بنوشند یا شش درم شراب زوفا که در مرکبات این
کتاب گفته شده با لعاب نیم درم بهدانه و ده درم عرق بادام و ده درم عرق گاوزبان
آمیخته و گرم کرده بنوشند و وقت خفتن شبها ... و نبات بخورند یا بادام و نبات بخورند
و بالای آن شیر گرم بنوشند یا دارچینی نیم درم اصل السوس مقشر یکدرم فلفل ربع درم بادام
مقشر شش درم نبات ده درم همه را سوده در شیر گاو حریره بپزند و وقت خواب بخورند
و نبات را در دهان دارند زود پخته شود و دفع گردد و اگر خمیره گل گاوزبان یا خمیره بنفشه
بروغن بادام و شراب نیلوفر خورند نیز نافع باشد و اگر رب السوس و زوفا و مغز بادام هر یک
چهار درم صمغ عربی و نبات هر یک شش درم سوده بلعاب بهدانه حبها سازند و مدام
در دهان دارند نیز نافع بود و پخته کند و چون پخته شود و در شبها بسیار از خواب مانع آید
شربت خشخاش مرکب که در مرکبات گفته شده بدهند یا شربت خشخاش ساده بروغن بادام
بقدر طاقت شبها وقت خواب بلیسند یا این حب در دهان دارند و از دیگر ادویه
باز مانند صفت حب مذکور بادام مقشر رب السوس صمغ عربی مغز تخم خیارین هر یک چهار درم
نشاسته کثیرا مغز بهدانه هر یک دو درم زعفران و بذر البنج و افیون هر یک یکدرم و نیم
با لعاب اسبغول و ترنجبین حب سازند و وقت خواب در دهان دارند و اگر ماده کثیر و

اگر خمیره گل گاوزبان با
خمیره بنفشه ...
دیگر ...

وشامل کل بدن باشد هر روز این طبیخ دهند صفت آن برسیاوشان و زوفا هر یک مثقال اصل السوس مقشر تخم خطمی و خبازی و بنفشه هر یک دو درم ادخر اسباب عنب الثعلب هر یک یکدرم انجیر زردی چهار دانه همه را بدستور کوفته بخیسانند و بجوشانند و بر ده درم نبات یا شیر بن ساخته بخورند و چون ماده نضج یابد تنقیه نمایند و با یارج لوغاریا و حب افتیمون که در امراض راس ذکر شده یا تنقیه کنند معجون نجاح و بعد تدبیرات که گفته شده نافع باشد و معجون سعال بعد تنقیه بغایت مفید بود و محمد زکریا رازی گوید که اگر بادیان در شیر گاو بجوشانند و بنوشند سرفه‌ای کهنه را نافع باشد و باید که در آن سرفه از یبوسات و حموضات و حرحات احتراز نمایند و غذاهای چرب و شیرین مثل قلایا و حبوبات و حلویات و برنج و پلاو و لوزینه و میوه‌های یابس چلغوزه و پسته لازم گیرند و سینه را به روغن بادام یا به کرده بز یا پیه ماکیان یا پیه بط چرب دارند صفت معجون نجاح هلیله سیاه پوست کابلی پوست بلیله آمله افتیمون از هر یک ده درم بسفایج اسطوخودوس تربد سفید از هر یک پنج مثقال غاریقون مویز منقی محموده مغربی هر یک سه درم حجر لاجورد مغسول هر یک دو درم و نیم همه را کوفته و بیخته با دو چندان عسل مصفی معجون نمایند قدر مستعمل از شش درم تا نه درم بماء العسل گرم صفت معجون سعال مغز چلغوزه سه درم مغز پسته پنجدرم مغز بادام مقشر مغز فندق بزرکتان بریان از هر یک ده درم شکر چهل درم علی الرسم معجون نمایند سعال ساذج که از گرد و غبار و دود پدید آید علامتش تقدم اسباب آنست علاجش دفع آن سبب و سرد دو دیرا با آب گرم بر نشستن و لعابات بارد یا فاتر خوردن بحسب سعال ساذج که از نسیان طبیعت بود و مادتی لقمه بسوی قصبه باشد بعلاج حاجت ندارد چون از آن طرف باز گردد سعال ساکن شود سعال ساذج که از برودت مزاج شش بسبب برودت هوا پدید آید علاجش مثل علاج سعال بلغمی بغیر تنقیه و حمام در این سعال و تجرع نوشیدن مرغ فاتر و شرب شراب انفع است سعال ساذج که از حرارت مزاج شش بسبب حرارت هوا یا جلوس کثیر در آفتاب و نزدیک آتش پدید آید

... سبب ... در دفع آن سبب کوشند و تدبیر مثل سعال مادی حار نمایند بلا تنقیه و از تخم کدو و نبات نقل کنند و آب بطیخ هندی مع ترنجبین و لعاب بهدانه و اسبغول مع نبات نافع باشد و مخیض رقیق تازه از خیرات کاو که ترش نشده باشد نافع بود سعال ساذج که از رطوبت مزاج شش بسبب تغیر میاه یا اکل برف و کثرت غسل در آب سرد پدید آید علاجش نیز مثل سعال مادی بارد رطب باشد بی اخراج ماده و تریاق کبیر و افیون و شراب خوردن فی الوقت فایده دهد و اگر درج و قرنفل یا ورق تانبول خورند نیز نافع بود و اگر دفع نشود شربت خشخاش یا حب مصطکی که در مرکبات گفته شده هر شب بخورند و بلیله در روغن بریان نموده در دهان دارند نیز نافع بود سعال یابس ساذج که از یبوست مزاج شش بسبب کثرت ریاضت و امثال آن از محللات پدید آید علامتش تقدم اسباب و میلان بسوی رطوبت علاجش مثل سعال مادی یابس بود بلا استفراغ و خوردن ماء اللحم با روغن بادام و قدری موم در آن گداخته باشند چرب دارند و مالیدن روغن دنبه و پیه بط و ماکیان بر سینه نیز نافع تر است سعال حار از شرکت نزله باشد علامتش تقدم زکام و آفت دماغ و خارش گلو و احساس نزول ماده بسوی حلق و اکراه از ضوء آفتاب و آمدن عطسه بسیار از آن ضوء چون علاجش مثل علاج سعال بارد رطب یا حار رطب باشد بحسب مزاج مع اشتراک معالجات نزله بغراغر و دیگر حابسات و در این سعال از دسومات و رطوبات احتراز نمایند و آنچه در نزله گفته شده جمله تدبیرات بکار دارند سعال که از شرکت ربو و ضیق النفس باشد اگر مزاج حار باشد شراب زوفا با لعاب بهدانه و عرق نیلوفر گرم کرده خورند و اگر مزاج بارد بود لعوق اسقیل خورند صفت آن اسقیل مشوی خشک نموده سه درم ایرسا دو درم فراسیون و زوفا هر یک یکدرم کوفته و بیخته بعسل مصفی مخلوط سازند و شش درم هر صباح لعق نمایند و آنچه در ربو و ضیق النفس گفته شود بحسب مزاج جمله نافع بود سعال که از سبب سل باشد علامتش جمله علامات ابتداء

سل بلا نفث مدی است علاجش ...
اما بالجمله لعوق طباشیر در ابتدا نافع باشد صفت آن طباشیر چهار درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم چلغوزه صمغ عربی تخم خرفه صغار از هر یک هفت درم نشاسته کتیرا از هر یک ده درم نبات شصت مثقال عسل صد و بیست مثقال نبات و عسل را با هم قوام نموده و دواها کوفته و بیخته با بیست درم روغن بادام چرب کرده بدان بیامیزند و لعوق سازند و از شش درم تا ده درم هر روز لعق کنند و اگر مزاج حرارت قوی داشته باشد عوض شهد ترنجبین کنند و یکدرم کافور زیاده نمایند سعال که از سبب ذات الجنب و ریه باشد علامتش جمله علامات ابتدای ذات الجنب و ریه است علاجش نیست مگر در دفع مرض بر جهد کوشند چنانچه در ذات الجنب و ریه گفته شود ان شاء الله تعالی و آنچه در سعال یابس مادی حار گفته شده جمله نافع بود مع معالجات اورام باطن و حمیات با ترک لحوم و دسومات و سعال که از سبب دق باشد علامتش جمله علامات دق بود علاجش آنست که در دفع دق کوشند کما سیجیء فی محل الحمیات و تدبیر سعال یابس مع حرارت بلا تنقیه نافع باشد و خورانیدن شیر بز با لعاب اسبغول و تخم ریحان دهند بحسب مزاج تا از زحیر باز دارد و نبات در ابتدا نافع باشد و سعال که مع تشنج مطبقیه باشد در معالجات او صمغ بریان و لعابات اشیاء بریان و قابضات حلو مثل شراب خشخاش با بعضی بذور درست بریان مثل اسبغول و تخم ریحان دهند بحسب مزاج تا از زحیر ایمن مانند و اگر ضعف نیز باشد تخم بالنگو با لعاب بهدانه و شراب خشخاش صندلی دهند و با وجود این اگر زحیر قوی بود وقت دوم لعاب بهیدانه تخم خطمی مویز بادام دهند و از اغذیه خرماش مقشر و اسفاناخ و دیگر بخورند صفت شربت خشخاش صندلی کوکنار ده درم خشخاش ده درم حب الآس هشت درم صندل سفید شش درم همه را کوفته و بیخته در یکمن گلاب و یکمن عرق بید مشک سه شبانه روز نگاهدارند بعد از آن جوشانیده چون نیک بماند مالیده و صاف کرده با نیم من رب بهی و نیم من نبات قوام نمایند و از آن شش فروزا و نیم درم شک بقدری گلاب نموده افزایند بار دیگر مزاج نیم درم کافور با گلاب حل نموده ...

سعالی که با تپ بود علاجش علاج و دفع آن تپ نمایند مع مراعات معالجات سعال بحسب مزاج و ترک حموضات سعال که با تپ و اسهال مشترک باشد جز گرمی نبود علاجش مشترک بعلاج سعال و تپ گرم و اسهال نمایند و لعابات اشیاء بریان مع قابضات و مبردات حلو دهند و قرص طباشیر قابض که در مرکبات گفته شده با لعاب اسبغول بریان و بهدانه بریان مع شراب حب الآس ساده انفع الاشیاء و اگر در اسهال ظهور دم باشد رب بهی و بارتنگ زیاده نمایند و اگر در این وقت مغص پدید آید وقت وی بارتنگ درست و اسبغول درست بریان نموده و بروغن بادام چرب ساخته با لعاب بهیدانه بریان و شراب انجبار دهند و اگر قبض قوی مطلوب باشد قدری شربت خشخاش و رب بهی نیز داخل نمایند و اگر مزاج چندان حار نباشد عوض اسبغول تخم ریحان اندازند و اگر ضعف باشد عرق بید مشک و عرق گاوزبان و گلاب و تخم بالنگو افزایند و از نان و گوشت و شیرینی کثیر و از حموضات مطلقا و از اشیاء حاد و حار و حریف و ملینات و لبنیات و دسومات احتراز نمایند و برنج و ماش مقشر فقط یا اندک روغن بادام اقتصار کنند و این سعال قلیل البر باشد و سعال که مع نفث الدم باشد اکثر از حرارت بود علاجش آنست که اول فصد اسلیم الیسر نمایند و حجامت قفا کنند و بدن را از اخلاط موجبه پاک سازند بمسهل مناسب و بعد از تنقیه معالجات که در نفث الدم گفته شده مع شیره لعابی دافع سعال بکار برند بحسب اعراض و مزاج و لعاب بهیدانه مع لعاب بارتنگ با شربت انجبار که در نفث الدم گفته شده و با ترنجبین نافع بود و صاحب قبض را لعاب اسبغول و بهدانه بریان مع لعاب بارتنگ خام با رب بهی و شربت حب الآس و شربت خشخاش نافع بود و صاحب اسهال را و پرهیز که در نفث الدم گفته شده لازم دارند و حبی که از گل ارمنی و صمغ عربی و کتیرا ساوی با لعاب بارتنگ بسازند و مدام در دهان دارند فصل دویم از باب نهم مقاله اول که از فن ثانی است در ربو و ضیق النفس و عسر النفس و انتصاب النفس

ضیق النفس

عسر النفس

واین جمله یک مرض ضیق النفس است که باندک فرقی نام دیگر یافته و فی الواقع انواع ضیق
النفس است اما ربو اخف انواع ضیق النفس است و آن مرضی است که در مشی و حرکت
نفسی را تواتر بهم رسد و نفس او مثل صاحب ریاضت قویه گردد مع قلیل سعال و ضیق
النفس آنست که نفس در خروج و دخول تنگی نماید و ورد و اخذ نفس بتصدیع باشد
و در هر وقت سعال باین یار بود و عسر النفس نوعی از آنست که در حالت اخذ نفس دشواری
نماید و نفس انتصاب قوی ترین انواع است که رد نفس و اخذ نفس هر دو دشوار باشند بحدیکه
که تا گردن بالا نه نماید اخذ نفس محال بود برای امتلاء مجاری نفس از اخلاط و اسباب و معالجات
این جمله انواع واحده اند و بیشتر سبب این امراض خلط غلیظ است یا لزج که در قصبه و ریه متمکن
شود و آن اکثر بلغم و سودا متخذ من البلغم باشد و این ماده یا در نفس عضو پیدا شود یا از دماغ ریزد
و فرق در میان اینها آنست که در ماده قصبه تخرخر بسیار بود و تنگی زیاده وقت رد معلوم شود
و ثقل سینه و ماده که در خلل فرج باشد ثقل سینه بیشتر باشد و تخرخر کمتر و تنگی زیاده وقت اخذ
نفس معلوم شود و آنچه از دماغ ریخته باشد آفت دماغ و علامات نزله موجود باشند و گاه بسبب ریاح
غلیظ بود که بواسطه اکل اشیاء ردی الجوهر حادث شود و درین صنف خرخره و خروج
نفث و ثقل سینه کمتر بود علاجش اگر قلیل و خفیف و حدیث بود هر روز شراب زوفا که
در مرکبات گفته شده بعرق بادیان یا بعرق گاوزبان بیکدرم ساخته بخورند و در هر هفته یکنوبت
قی کنند و اگر کثیر و قوی و مستحکم بود بنضج ماده کنند از طبیخ گاوزبان و جعده و ایرسا و اصل السوس
و زوفا و انجیر یا بنضج ماده کنند بطبیخ زوفا که در سعال گفته شده یا بنضج ماده نمایند بماء الاصول کرم
که در امراض راس ذکر شده و بعد از نضج اخراج بلغم و سودا نمایند بحب ایارج مرکب که در فصل جوع
ذکر شده یا بحب قوقایا یا بایارجات یا بحب انزروت که در سعال بلغمی گفته شده یا بحب ایرسا یا بحب
مولانا شیخ نجیب الدین سمرقندی صنعه حب ایرسا شحم حنظل ثلث درم غاریقون نیم درم رب
السوس ثلث درم تخم انجره و ایرسا از هر یک نیم درم با آب حب سازند و بکار العسل کرم بخورند و ان

جمله یک خوراک دو است است صنعه حب نجیب الدین سمرقندی غاریقون مویز منقی
یکدرم شحم حنظل ربع درم رب السوس و فراسیون و زوفا از هر یک ثلث درم سوده با آب
خالص حب سازند این جمله یک خوراک است و اگر هر روز تا دو هفته ازین حبها مام خورند و اول
و آخر دو هفته خوراک تمام خورند تنقیه کامل نماید و بعد از تنقیه زوفا و لعوق الفیل و معجون قوفی
که هر سه در فصل سعال گفته شده نافع باشند و حبهای هندی که در مرکبات گفته شده نیز نافع باشند
و تریاق کبیر نیز همچنین و تریاق اربعه و معجون مثرودیطوس هر کدام از اینها مقدار ثلث دانگ صبح
و شام بارد مزاج را نافع بود و معجون قباد الملک که آنرا معجون سبعه گویند و معجون شیخ نجیب الدین
سمرقندی نیز نافع باشد و اگر هر روز نیم درم مومیا خورند یا یکدرم صبر با عسل خورند نیز نافع باشد و لعوق
حب الرشاد نیز نافع باشد صنعه معجون حیه جنطیانا و اسطوخودوس و قردمانا و جاوشیر و فطراسالیون
و تخم سداب و فراسیون و اسقوردیون و میعه سایله از هر یک پنج مثقال مر مکی و زعفران و قسط بحری
و فلفل سفید و اذخر و سنبل و فرفیون و پوست بیخ لفاح و اشق و فودنه و گل سرخ و ناردین و حب
بلسان از هر یک سه مثقال فرفطرات مثقال سلیخه شانزده مثقال عصاره غافث تخم خیار
توقی صمغ بادام نبات هر یک چهار درم افیون مصری بذر البنج هر یک شش مثقال کوفتنی را کوفته
و حل کردنی را در مثلث حل کرده باسه چندان عسل منزوع الرغوه معجون نمایند و بعد از شش ماه
استعمال کنند قدر استعمال دو درم باشد با طبیخ زوفا یا با آب گرم در امراض مذکوره و ورای این مفاصل
و نقرس و درد جگر و سپرز و تبهای کهنه را نیز نافع بود صنعه معجون نجیب الدین رب السوس
و زوفای خشک و پر سیاوشان هر یک ده درم تخم انجره و ایرسا و قردمانا و فلفل و زراوند مدحرج
و حرف و بادام تلخ هر یک پنج درم سوده با سه چندان عسل معجون نمایند و از یک مثقال تا دو مثقال
هر صباح با طبیخ زوفا مذکور خورند صنعه لعوق حب الرشاد حب الرشاد ده درم انیسون
و بادیان هر یک سه درم اصل السوس چهار درم همه را نیمکوب ساخته در سه رطل آب بجوشانند
چون ثلث آب بماند صاف نموده با یک رطل عسل بقوام آرند و دوازده درم هر روز بلیسند

آخر بذر کتان بریان کرده سی درم قردمانا ده درم بکوبند و با صد و بیست درم عسل مصفی
معجون سازند و دوازده درم هر روز بلیسند و این حب ملام درد مان دارند صنعه حب
تخم کرفس و بادیان و زوفا و فلفل هر یک دو درم رب السوس و نبات و صمغ عربی هر یک
چهار درم سوده با آب حبها سازند و بکار برند و همه این که گفته شد مناسب ماده بلغمی است
اما ماده بلغمی داوی را بعد از تنقیه لعوق ایرسا و لعوق حب الصنوبر نافع باشد صنعه لعوق ایرسا
ایرسا نیمکوفته مویز و زوفا خشک هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل آب
بماند صاف نموده با یک رطل قند قوام نمایند ده درم صبح و ده درم شام لعق کنند صنعه لعوق
حب الصنوبر لب حب الصنوبر صمغ عربی ایرسا و کتیرا و بذر کتان بریان مساوی کوفته با
سه چندان عسل مصفی مخلوط سازند هر صباح ده درم بلیسند آخر مغز بادام و پسته و چلغوزه
و انجیر خشک و زوفا مساوی کوفته و پخته بجلابی که بیخ مهک و جعده و گاوزبان در آن پخته
باشند بیامیزند و دوازده درم هر روز لعق کنند و خوردن شراب انار شیرین با عرق گاوزبان
نیز مفید باشد و ادمان طبیخ گاوزبان یا عرق گاوزبان با شکر نیز فایده مند باشد و ماده نازله
دماغی را بعد از تنقیه وقت خواب لعوق مزلق حابس که آنرا شربت خشخاش مرکب نیز گویند و در
مرکبات ذکر شده یا شربت خشخاش ساده یا حب مصطکی و حب وار افیونی که در مرکبات
ذکر شده بخورند و باقی جمله تدبیرات بلغمی بکار دارند مع غراغر حابسه و بعد از برء ضیق النفس
خصوصا که از ماده بلغم نازله باشد اگر یک دانگ هر روز معجون برشعثا خورند فایده عظیم بخشد و ماده
ریاحی را بعد از تنقیه خوردن گلقند سفرجلی با عرق بادیان و شراب زوفا مناسب باشد صنعه گلقند
سفرجل ورق گل بهی یکمن بسه من قند مثل گلقند وردی بسازند و بعد از آفتاب دادن چهل روز
بکار برند قدر مستعمل ده درم و در جمیع این اقسام بعد تنقیه ریاضت و قرائت جهریه و قلت طعام
و شراب و سومات و لزوم حمام گرم و قی بلغم بنخود و عسل و امثال این نافع باشد و در ابتدای ایام
این مرض غذا ماء باقلی و نخود با عسل و شکر خورند یا اندک نان خمیر خشکار با عسل و جلاب ساده خورند

و در اواسط ایام شوربای مرغ دیرینه و طیور بری با نان خشکار و برنج خورند و در اواخر
جوجه مرغ بریان و کباب کبوتر نافع باشد برای تقویت و تسخین اعضاء و صدر و اگر موسم سرما
بود و از کثرت برد سرفه و درد سینه غالب آید پنبه کهنه را از دو دو نانخواه و شونیز گرم ساخته
تکمید صدر نمایند و نیمگرم بربندند نفع عظیم بخشد و زردی بیضه نیمبرشت با قدری نمک و دارچینی
گرم بخورند نیز فایده کثیر دهد و گاه از غلیان دم و امتلاء رگ دراز حبلی که بر پشت واقع است
این مرض پدید آید و گاه از حرارت مفرط مزاج ریه پدید آید و گاه از ابخره دخانی قلب حادث
شود و در هر دو صنف مقدم علامات دم و عظم نبض ظاهر باشد و در قسم حرارت مفرط عطش
مفرط باشد و طول و صلابت نبض و سعال یابس و در قسم ابخره دخانی قلب خفقان و علامات گرمی
و سوداوی مشترک ظاهر باشند علاج در جمیع این اقسام اربعه حاره آنست که اول فصد اسلیم الیسر
نمایند برای دفع حرارت ریه و قلب پس از آن اگر غلیان دم قوی باشد فصد اکحل نیز کنند و بعد از
یک هفته نضج ماده نمایند بدین طبیخ صنعه آن بنفشه دو درم عناب ولایتی ده دانه سپستان پانزده
دانه زوفا و گاوزبان و پرسیاوشان هر یک یک مثقال اصل السوس تراشیده دو درم انجیر یزدی
چهار دانه بدستور بپزند و صاف نموده بده درم ترنجبین یا گلقند یا خمیره بنفشه یا شربت
زوفا شیرین ساخته مکرر صاف نموده شیر گرم بنوشند و بعد از نضج ماده بدین حب تنقیه کنند صنعه
حب کور بنفشه و ورق گل و رب السوس هر یک یکدرم غاریقون مویز منقی پنج عدد
مشوی هر یک نیم درم سوده حب سازند و جمله یک شربت کنند و اگر طبیعت قابض بود دیگر
بسفایج نیز افزایند آخر بنفشه گل سرخ ترید هر یک یکدرم کتیرا رب السوس محمودا مشوی
ایارج فیقرا هر یک نیم درم سوده حبها سازند و بگلاب گرم بنوشند و این جمله یک خوراک است
و همین طریق تکرار عمل کنند تا تنقیه کامل شود و بعد از فراغ تنقیه خوردن خمیره بنفشه و خوردن
خمیره گل گاوزبان با شربت زوفا نافع باشد و شربت گاوزبان با طبیخ زوفا و شربت
زوفا با عرق گاوزبان و نیلوفر نیز نافع باشد و اگر حرارت قوی بود به کافور نیز حاجت افتد

ذات الريه

وشاپور گويد که اگر ريشه هاي چوب بيخ جوزماثل را در سايه خشک کنند و هر صباح ناشتا
يک جليم پرکرده در حقه نو مثل تنها کو بکشند تا چهل روز جميع اقسام ضيق النفس را نافع بود و
واين مؤلف نيز آزموده است و ديسقوريدوس گويد که اگر ريه ثعلب خشک کنند و سوده هر روز
يکدرم ناشتا با آب گرم يا بشراب بخورند نيز دافع جميع اقسام ضيق النفس بود و غذا در اوايل اين اقسام ماء
الشعير و در اواسط برنج و ماش مقشر و در اواخر گوشت حلوان و در جميع اصناف حاره و بارده
تدهين سينه و نوم نهار و نوم بر استلقا و غسل با آب سرد و گرد و غبار و دخان و ترک رياضت
و خوردن حموضات و بخارات و خوردن آب قريب طعام و ميان طعام جمله بايد باشند **فصل**
سيوم از باب نهم مقاله اول که از فن ثاني است **در ذات الريه** و آن ورم شش است و سبب
آن يا دم است يا صفرا يا بلغم شور و علامات او آنست که سرفه قليل يا اندک تب مع وجع ممتد از
سينه تا بصلب باشد بواسطه دفع ماده ريه و صاحب اين مرض را ضيق النفس لازم بود و خواب
کردن نتواند مگر بر پشت و نبض درين مرض موجي بود و گاه تهيج وجه و ترهل پديد آيد بواسطه
کثرت الابخره متصاعده و اين در اکثر مهلک باشد و با وجود اين علامات خاص در صفراوي
يبوست منخرين و طيش دل و عطش قوي و زردي رنگ غالب بود و علامت خاص در دموي
عطش قوي مع ثقل بلا يبوست و حمره رنگ و انتفاخ عروق ظاهر بود و علامت خاص در
بلغمي قلت حمره و انتفاخ چهره و عروق مع عدم عطش و ثقل و کسل ايدا ز دموي و اگر
ماده اين مرض انتقال کند بسل کند و گاه باشد که ماده اين نضج يابد و منفجر گردد و بسل نرسد
و گاه باشد که بلا نضج تحليل يابد و علامت نضج خفت وجع و زوال تب ابتدا و نفث نضيج و علامت
اندمال بازماندن سعال و نفث و خفت مرض علاجش اگر امتلاء عروق يابند اول فصد باسليق
البسر نمايند در دموي و جوبا و در صفراوي و بلغمي جواز او بعد از آن اخراج ماده موجبه کنند
بفصد و حقنه لينه و اين از ماکول بهتر باشد بواسطه فعل و انفعال دوا در ماکول مسهل ورد
ماده وابخره بقلب و اگر لاچار بود تليين طبيعه کنند بمسهل خفيف غير حاده و منضج

کرد ماده دموي نيز بکار برند **صنعت آن** عناب جرجاني ده دانه نيلوفر و بنفشه و تخم
خبازي هر يک دو درم سپستان پانزده دانه سا اشتره دو درم بدستور بجوشانند و با هفت
درم نبات ميل کنند و بعد اظهار علامات نضج يوم مسهل اين اشيا زياده کنند سنا مکي
هفت درم ورق گل سرخ هفت درم شيرخشت يا فلوس خيار چنبر بروغن بادام
چرب ساخته شانزده درم بدستور طبخ مسهل با هفت درم خميره بنفشه يا شراب بنفشه
اختيار نمايند و منضج که در صفراوي بکار برند **صنعت آن** بنفشه و نيلوفر و تخم خطمي و تخم خبازي
هر يک دو درم سپستان بيست دانه کاسني دو مثقال بهدانه نيم مثقال بدستور
کوفته کوفته بجوشانند و با هفت درم ترنجبين ميل کنند و بعد از نضج اشيا سابقه
سابقه مسهل زياده نمايند يا قرص بنفشه خورند **صنعت آن** بنفشه بيست درم گل سرخ
ده درم رب السوس و صمغ عربي هر يک پنج درم نشاسته و کتيرا هر يک سه درم هليله زرد
و سقمونيا مدبر و غاريقون موينه بيز نموده هر يک چهار درم سوده بگلاب اقراص
سازند قدر مستعمل از چهار درم تا هشت درم با جلاب نيم گرم منضج که در بلغمي بکار دارند **صنعت آن**
بنفشه و اصل السوس مقشر و باديان تخم خطمي و خبازي هر يک دو درم پرسياوشان
و گاوزبان هر يک يک مثقال انجير زردي سه دانه مويز منقي ده دانه بدستور بجوشانند و با
ده درم گلقند شيرين ساخته شير گرم بنوشند و بعد از نضج روز مسهل هفت درم
سنا مکي و هفت درم بسفايج و شانزده درم فلوس خيار چنبر اضافه نمايند و بدستور
مسهل با هفت درم خميره بنفشه و ده درم شراب ورد مکرر تناول کنند و اگر تنقيه بقرص
بنفشه تربدي که در امراض راس ذکر شده بکنند نيز لايق باشد و روز پنجم يا دهم اسهال
درين مرض مناسب بود و بعد از تنقيه خوردن شراب عناب و شربت شفا در دموي
اولي باشد و استعمال شربت نيلوفر يا خميره بنفشه يا شربت بنفشه يا خميره نيلوفر يا شربت شفا مع
لعاب اسغفول يا شراب بنفشه و خميره بنفشه با لعاب بهدانه در صفراوي اوفق بود و در حالت

در قرحه صدر

شده صفرا عند الضرورة اگر شراب بنفشه و نيلوفر و خميره آن هر دو با شربت گاوزبان يا مطبوخ اصل
السوس و عناب نافع بود و در حالت عطش بارد و در حالت عدم عطش فاتر اما اگر شده عطش باشد
ميان نهار روز شيره خرفه يا شيره تخم خيار يا منقوع اصل السوس و شراب بنفشه نيز خورند يا عرق
نيلوفر و گاوزبان با شيره هاي مذکوره و شربت انار خورند و اگر ماده اين مرض رقيق بود و يا از دماغ نازل شود
شراب خشخاش يا يکي ازين اشربه مذکوره خورند و اگر تليين طبيعت يار بود تدبير که در سعال مع تب و اسهال
گفته شده بکار دارند و در ابتدا ماليدن موم روغن بنفشه يا بادام جميع اصناف را نافع بود و بعد از آن ضماد
منضج و محلل که جذب اخلاط مانع باشند **ضماد صفراوي** بنفشه آرد جو گل خطمي موم مساوي گرفته کوفته کوفته
و با موم در آب پخته هر روزي سه بار ضماد کنند **ضماد دموي** بنفشه و گشنيز و گل خطمي و تخم خطمي هر يک
دو جز آرد جو و آرد باقلي هر يک چهار جز عنب الثعلب يک جز سوده و در آب پخته بدستور ضماد نمايند
ضماد بلغمي گل خطمي تخم خطمي اکليل الملک تخم شبت هر يک دو جز بابونه يک جز بدستور ضماد نمايند و اگر حرارت
قوي باشد ضماد جراده قرع و خيار و گل ارمني و صندل با گلاب نيز توان نمود بعد انفجار ماده
و طريق شناختن جا ورم آنست که پارچه از گل ارمني و صندل و گلاب تر سازند و بر جانب
علت نهند از هر جا که اول خشک شود ورم آنجا بود و درين مرض از اشيا حاد و حريف و شديد الملاحة
و قوي الحلاوة و دسم مطلق احتراز نمايند در اول ايام آش جو يا يکي ازين اشربه مذکوره خورند
و عند البحران ماش مقشر و برنج و نان خشکار با شربت قند خورند و اگر ضعف حادث شود
شوربا مرغ جوان يا حلوان با اسفاناخ و کدو و خرفه جايز باشد و بعد بحران حمام ميانه براي
تحليل بقيه ماده گاه گاهي اگر لازم گيرند مناسب بود **فصل چهارم** از باب نهم مقاله اول که از فن
ثاني است **در قرحه صدر و قرحه ريه** اسباب و علامات اين بعينه مثل سل باشند چنانچه پيشتر معلوم شود
مگر آنکه صاحب سل را نبض در آخر دقيق شود و ذوبان پديد آيد و درين امراض نبض دقيق و ذوبان
نباشد ليکن اندکي وجع سينه مع خرخره باد يکر اولات بهم باشد علاجش مثل علاج سل کنند
مگر آنکه ... در سل جايز نباشد و درين مرض اگر غلبه اخلاط يابند اخراج ماده بمسهل خفيف

سل

حدوث سل

جايز باشد و ثقل موم روغن که در امراض حلق ذکر شده بعد تنقيه مناسب بود و **فصل پنجم** از باب
نهم مقاله اول که از فن ثاني است **در سل** و آن قرحه ريه است و در فارسي ريش شش و در
هندي کهي روگ گويند و سبب اين مرض خلط لذاع حاد بود که در نفس عضو پيدا گردد يا از دماغ
نازل شود يا بواسطه قوت قوي و رياضت و اکل اشيا حاد و حريف پديد آيد و علامات او
حمي دق و سعال و ضيق النفس قليل و اخراج نفث وردي اللون زبدي مستدير الهيئة
در اول و مدي در آخر و فرق در ميان مده و بلغم آنست که مده در آب فرو نشيند و چون بر آتش
نهند بغايت بدبو بود و بلغم چنين نباشد و اين مرض در ابتدا عسر البرء بود و چون مستحکم شود دا دوا
باشد بواسطه آنکه برء قرحه ريه موقوفست بر عدم سعال که حرکت ريه است بواسطه اضطرار
دفع موذي و زياده کننده قرحه است از راه حرکت و برء سعال موقوفست بر اندمال قرحه ريه که موجب
سعال است و درين صورة دور لازم آيد و اين باطل باشد و چون اين باطل باشد برء نيز باطل باشد اما
آنچه بالضرور حکما بدان کار فرموده اند علاجش آنست که نخست فصد اسليم و باسليق اليسر نمايند و بعد از آن
شراب بنفشه يا شراب نيلوفر يا شراب عناب يا شراب شفا که در مرکبات ذکر شده يا شراب خشخاش خورند در حالت
تليين طبيعة و در غير تليين همين اشربه با ماء الشعير يا با لسان الحمل يا لعاب حب السفرجل يا لعاب اسغول
خورند و در حالت قبض قوي همين اشربه با خميره بنفشه و روغن بادام خورند و اگر سرطان را درست
و پا ببرند و شکم او شگافند و از نمک آب بشويند و در ماء الشعير با عناب پخته و صاف نموده بخورند
نافع باشد و لعوق حب السفرجل که براي سرفه در مرکبات گفته شده نيز نافع باشد و اگر آب سيب
و آب انار شيرين مساوي الوزن با ترنجبين قوام نموده مع صمغ عربي و کتيرا و روغن بادام لعوق کنند
نيز سودمند باشد و قرص کهربا محرق که نيز در مرکبات گفته شده با يکي از اشربه مذکوره يا رب
بهي نيز فايده مند بود و سفوف سرطان با يکي ازين اشربه نيز فايده بخشد **صنعت سفوف سرطان**
رماد سرطان و گل ارمني و صمغ عربي و کتيرا و مغز تخم کدو و خيارين و طباشير و نشاسته مساوي سوده
سفوف نمايند و اگر در نفث اظهار دم کثير باشد همين سفوف و اقراص با رب و شراب حب الآس

صنعت سفوف سرطان

که در نفث الدم گفته شده اختیار نمایند و حبی از گل ارمنی و صمغ عربی مساوی بسریشته مدام در دهن دارند و اگر حرارت قوی باشد شیرهٔ خرفه با شراب رمانی املی و شراب سیب و ترنجبین یا حب قبض واجابت میانه نهای روز خورند و اگر ضعف قلب نیز بود عرق گاوزبان و عرق بید مشک با شربت مذکوره یار کنند و جالینوس گوید که خوردن شیر ماده خر و شیر زنان درین مرض سریع النفع است و اولی آنست که پستان را در دهن گرفته بخورند و اگر نتوانند آب را گرم دارند و در میان آن ظرف چینی نهند و شیر در آن بدوشند تا سرد نشود و مثل حلیب باشد و اول روز بیست درم بخورند و هر روز شش درم افزایند تا هفت روز بعد از آن هر روز سه درم افزایند تا هفت روز دیگر و بعد از آن برنهجی که افزوده باشند کم کنند چون به بیست درم رسد بگذارند و در اصلاح و اعتدال کوشند و واجب آنست که غذا ایشان صالح و خفیف باشد و غذا از ماده خر از علف که کدو و خیار و کاسنی و بادیان بود و شیخ الرئیس گفته که اگر گلقند درین مرض بسیار خورند بجای دوا بلکه بجای غذا با نان نیز نافع باشد و اگر از اکثار او سرفه قوی گردد لعوق از مغز بادام و خشخاش و مغز تخم کدو و خیارین و صمغ عربی و نشاسته و کتیرا و مغز بهدانه با شراب ریباس ایلی لیسانند و بخورند و اگر حرارت قوی گردد تدارک گلقند بشیرهٔ خرفه و رب انار شیرین نمایند و استاد افضل الافاضل فرموده که شربت ترنجبین که آزاد و اراهند گویند و در مرکبات ذکر شده درین مرض از جمیع تدبیرات نافع باشد و میانه خانه حمام بعد الخطط بواسطه تحلیل تنقیه ماده اگر گاه گاهی لازم کنند بی طول مکث و بعد از آن روغن بنفشه بادام و روغن کدو بر بدن و خصوصا بر سینه مالند نافع تر باشد و از اغذیه و اشربه حاد و حریف و مالح و حامض و یابس قوی احتراز مناسب بود و غذا از خفیف لطیف و فی لزوجه مثل کدو و ماش مقشر و برنج و رشته و خبازی و ملوخیه و اسفاناخ و پاچه حلوان و حسو نخاله و فالوده و حریره مغز بادام و تخم کدو و حلوای کدو و حلوای نشاسته از روغن بادام و ترنجبین و مربای سیب و بهی موافق بود و از فواکه سیب و بهی و انار شیرین و بطیخ هندی و خیار جایز و درین مرض غایر شدن چشمها و کدورت و تیرگی رنگ و کشیده شدن پوست پیشانی و خشک شدن پوست شکم و هزال مفرط و اسهال ذوبانی و ریختن موها جمله علامات موت باشند فصل ششم از باب نهم مقاله

ذات الصدر

اول کاز فن ثانی است در ذات الصدر و ذات العرض و ذات الجنب و شوصه اما ذات الصدر و آن مرضی است که ورم در حجاب صدر که قاسم است حادث شود از جانب علو سینه و علامات آن تپ لازم و کثرت عطش و اضطراب و قلق و نبض منشاری و وجع ناخس از فم معده تا مغاک حلقوم و عدم اضطجاع بر پشت و پهلو و دشواری نظر بر پشت پا و بالا و این را بعضی برسام نیز گویند لیکن حکیم قرشی گفته که برسام و شوصه نام ذات الجنب است ذات العرض آن نیز ورمی باشد که در همین حجاب از طرف فقرات پشت خیزد و فرق در میان هر دو آنست که درین مرض فقط بر پشت خوابیدن مشکل بود و احساس وجع میان دو شانه باشد با باقی علامات مذکوره ذات الجنب آن ورمی باشد که در حجاب قاسم صدر از جانب یمین پدید آید و گاه جانب یسار نیز باشد و این ارده اصناف بود بواسطه قرب قلب و علامات ذات الجنب تپ لازم و سرفه خشک و ضیق النفس مع تواتر و احساس وجع نزد پهلوی صدر بهر طرف که باشد و عدم تحرک و خواب و نبض سریع منشاری و این را شوصه و برسام نیز گویند و رای جالینوس آنست که شوصه غیر از آنست شوصه و آن ورمی باشد بر حجاب که واقع است بر پهلوها پائین مع ورم عضلات زیر حجاب و وجع این سخت تر باشد از دیگر اوجاع و احساس این از ذات الجنب پائین تر بود و اسباب این جمله امراض مشترک اند و حدوث اینها اکثر از صفرا و دم باشد و از بلغم و سودا کمتر حادث شود بواسطه عدم قوت نفوذ بلغم و سودا در جسم صلب حجابی از راه لزوجت و عدم حدت خویش اما آنچه از صفرا و دم باشد علاجش آنست که اول فصد باسلیق کنند در دموی گاه از طرف مخالف و در صفراوی از طرف موافق و بعد از آن جمله تدبیرات که در ذات الریه حار گفته شده بکار دارند مگر آنکه در تبرید بیشتر از آن کوشند بواسطه قرب کبد و میانه نهار روز لعاب اسبغول با ترنجبین و شراب بنفشه خورند و در انحطاط بر شیرهٔ خرفه اقتصار نمایند و از آب سرد اجتناب کنند بواسطه ابطال نضج و علامات نضج در ذات الریه گفته شد و اگر دو هفته بگذرد و نضج نیابد اکثر آنست که گشنده بود یا سل کشد و آنچه بر

ذات العرض

ذات الجنب

شوصه

بسیل ندرت از بلغم حادث شود علامتش تپ و غلظ بول و نفث ابیض غیر نضیج و بطوء نبض و قلت عطش و کثرت سیلان لعاب علاجش آنست که اول فصد باسلیق نمایند بجواز او و بعد از آن نضج ماده کنند بمطبوخی که در ذات الریه بلغمی ذکر شده و روز پنجم یا دهم چون آثار نضج یابند تنقیه کنند بشراب ورد مکرر مع طبیخ بسفایج صنعت طبیخ بسفایج کاسنی و بنفشه و گل سرخ و اصل السوس هر یک ده درم تخم خطمی و خبازی هر یک مثقال سپستان ده دانه مویز منقی ده دانه انجیر یزدی پنج دانه سنا مکی و بسفایج هر یک شش درم شیر خشت یا فلوس خیار چنبر ده درم بدستور بجوشانند و با هفت درم شراب ورد تناول کنند شراب ورد مکرر که درین مرض بکار دارند صنعت آن ورق گل سرخ تازه یکمن در شش من آب بجوشانند چون به نیمه آید صاف نمایند و با یکمن ورق گل سرخ دیگر بار بجوشانند چون یکمن آب بماند صاف نموده با یکمن قند قوام نمایند و اگر بجای قند خمیرهٔ بنفشه با ترنجبین یکنیم من انداخته و صاف نموده قوام نمایند اولی تر باشد و بعد از تنقیه جمله تدبیرات ذات الریه بلغمی بکار دارند و آنچه از سودا بود بعد اخراج دم قلیل نضج ماده کنند بمطبوخ صفراوی ذات الریه مع ده درم شربت گاوزبان یا خمیرهٔ گل گاوزبان و میانه روز شربت از جلاب و گلاب و عرق گاوزبان مع تخم ریحان خورند و بعد از آثار نضج تام تنقیه کنند از طبیخ افتیمون که در سل ذکر شده مع شراب بنفشه و شیرخشت و بعد از تنقیه جمله تدبیرات مرکب ذات الریه بلغمی و صفراوی بکار برند مع رعایت بعضی مرطبات در ماکولات و ضمادات بواسطه رعایت یبوست سودا فصل هفتم از باب نهم مقاله اول کاز فن ثانی است در وجع صدر و آن درد سینه است اگر بواسطه قرحه صدر یا حجاب آن باشد ذات الصدر گویند و علامات و معالجات آن در فصل مقدم ذکر شد و اگر بواسطه ضربه و سقطه بود علاجش با وجود تقدم اسباب آنست که فصد کنند و حجامت بر موضع نمایند و بعد از آن تدبیر که در صداع ضربی گفته شده بکار دارند و خوردن چوب چینی و حب وارو مومیا نافع باشد و اگر از ریح بود علاجش انتقال وجع از موضع بموضع بود و علاجش مالیدن روغن شبت و تکمید از ملح و کاورس و خوردن فلاسفه و کمونی نافع باشد و درین هر دو صنف از برودات و غسل آب

وجع اضلاع

سرد و هوای بارد احتراز اولی بود فصل هشتم از باب نهم مقاله اول کاز فن ثانی است در وجع اضلاع و آن درد پهلوست و او را ذات الاطراف نیز گویند و فرق در میان ذات الاطراف و ذات الجنب آنست که ورم ذات الاطراف در خارج نیز معلوم شود بلا ضیق و گاه در خارج ظاهر نشود اما تنگی نفس و سعال و اضطجاع مشکل نباشد و در تپ و باقی علامات دیگر شریک بود علاجش اگر سبب ورم گوشت میان پهلوها بود جمله مثل علاج ذات الجنب کنند و اگر بلا ورم از ماده باشد نیز تنقیه از اخلاط موجبه نمایند و ضمادات مسکن اوجاع حسب مزاج بکار دارند و اگر سبب ریاح و ضربه و سقطه بود تدبیر که در وجع صدر ضربه و سقطه و ریاحی گفته شده بکنند و پرهیز وجع اضلاع مثل ذات الجنب است باب دوم از مقاله اول کاز فن ثانی است در امراض قلب و این باب مشتمل بر چهار فصلست فصل اول در سوء المزاج قلب بباید دانست که سوء المزاج عارضی مر قلب را اگر حار بود بی ماده علامتش قلق و اضطراب آنست و تشنگی اما در اشتراک رطوبت تسکین بهوای بارد زیاده شود به نسبت او و در اشتراک یبوست تسکین از هوای بارد زیاده شود به نسبت سوا علاجش آنکه مع رطوبت باشد اصلاح مزاج کنند بخورانیدن طباشیر و صندل و سیب و بهی و کافور و مروارید و آنکه مع الیبوست باشد اصلاح مزاج نمایند بخورانیدن مارخیار و کدو و ماورد و مار المثلاث و شراب نیلوفر و سوء المزاج عارضی مر قلب را اگر بارد بود بی ماده علامتش ضد علامات حار باشد اما در اشتراک رطوبت عدم اشتها و رطوبت منخرین نیز بود و در اشتراک یبوست کثرت اشتها و جفاف منخرین بود علاجش آنکه مع الرطوبت باشد اصلاح مزاج کنند بخورانیدن عود و عنبر و مشک و زعفران و یاقوت و ذهب و آنکه مع الیبوست باشد اصلاح مزاج نمایند بخورانیدن بهمن و عرق گاوزبان و شراب گاوزبان و شراب ابریشم و شراب بالنگو و علامات عارضی صفراوی جمله علامات سوء المزاج عارضی حار و یابس ساذج باشند مع ازدیاد صفرت لون و مرارت فم و طول نبض و علامات عارضی دموی جمله علامات سوء المزاج عارضی حار و رطب ساذج باشند مع ازدیاد حمرت لون و حلاوت فم و عظم و علامات عارضی بلغمی جمله علامات سوء المزاج عارضی بارد و رطب ساذج باشند مع ازدیاد بیاض لون و ریق فم و عرض نبض

باب دوم در امراض قلب

وجع الصدر

و علامات عارضی سوداوی جمله علامات سوء المزاج عارضی بارد و یابس ساذج باشند
مع ازدیاد کدورت لون و عفوصت فم و صلابت نبض علاجش آنست که اخراج خلط
موجبه نمایند مع رعایت ادویه قلبیه و بعد ازان تدبیر یا که در سوء المزاج چهار ساذج گفته شده بجب
طبیعت بکار برند ادویه قلبیه حار مسک و عنبر و زعفران و طلا و یاقوت و بهمنین و قاقلین و دارچینی ادویه قلبیه مفرد
و عود و قرنفل و درونج و جدوار ادویه قلبیه بارد نیلوفر و صندل و ورد و طباشیر و کشنیز و کافور و سیب
و بهی و امرود و بسد و کهربا و مروارید ادویه قلبیه معتدل ترنج ابریشم و گاوزبان و بادرنجبویه و یشم
و فیروزه و پازهر اما هرگاه که ترکیب علامات یابند علاجش به تدبیرات مرکب نمایند مع رعایت غالب
و مغلوب و علامات امزجه اصلیه جمله علامات امزجه طبیعی اند که در بحث تقسیم مزاج در فن اول ذکر شده
وگاه باشد که سوء المزاج عارضی قلب گشته بود و اگر مفرط شود خواه ساده باشد خواه مادی بواسطه
آنکه قلب برداشت کیفیت مفرط ندارد کما قال الشیخ السوء المزاج المفرط اذا احدث للقلب فی بادی
سوار کان ساذجا او مادیا لان القلب لا یحتمل الکیفیة المفرطة حتی انکانت من الاعراض النفسانیة
چنانچه تخصیص افرح کثیر یا غم کثیر یا حیاء کثیر رو داد و قلب برای اخذ منافع انبساط کثیر پذیرفت و روح
جمله بدر شد یا قلب برای ترس مفاجی انقباض پذیرفت و روح از رد بخار باز ماند پس مفاجات
الفرح و مفاجات الغم و مفاجات الخجل رو داد لابد درین صورت علاجش در ابتدا اعراض
جز تحریک اعراض نفسانی برضد آن سابقه دیگر نباشد مثلا کسی را شادی کثیر پدید آمد باید که فی الوقت
تذکار آن بغم کنند و بترسانند یا کسی را غم کثیر پیش آمد فی الوقت او را مفرحات دهند و شراب خورانند
و خوشوقت سازند و یا کسی را خجالت کثیر رو داد باید که فی الوقت مثل آن دیگر مردمان نیز فعلی
یا حکایت کنند تا صاحب خجالت دلیر گردد یا خجالت آن رفع شود و یا کسی از چیزی ترسید
باید که تلافی آن بفعلی نمایند که مدد بر همت و شجاعت باشد تا ترس از دل بدر رود اما در صورتی
که هر بو سقط و جراحت بر دل رسد علاج پذیر نباشد و در صورت سوء المزاج مادی
قلبی مثلا که نزله از دماغ بر دل ریزد یا ورم حادث شود نیز علاج پذیر نباشد بواسطه آنکه تدبیر
اصلاح

اصلاح این را طول زمان لازم باشد و قلب تا آن زمان برداشت ندارد و لا چاره بمیرد کما قال
الشیخ القلب لا یحتمل الجراحت فصل دویم از باب دهم مقاله اول کتاب فن ثانی است در خفقان و او را خفقان
در فارسی تپاک دل و در هندی چت بهرم گویند و آن حرکت اختلاجی است دل را که عارض میشود
تا دفع سازد ضرر موذی را از بدن از خود و چون این حرکت که خفقان نامند مدام باشد و زایل
نشود و غشی پدید آید و چون غشی متمکن شود و زایل نگردد منذر بموت باشد کما قال الشیخ اذا ادام
الخفقان اوجب الغشی و اذا ادام الغشی اوجب الموت و هر گاه خفقان در اکثر او قات یا دایم سبب
حادث شود و به زکاوت حس قلب نباشد نیز در اکثر گشته بود اما سبب خفقان سوء المزاج ساذج
بود یا مادی و آنچه مادی بود ماده او یا از اخلاط اربعه باشد یا غیر آن مثل ریاح و ابخره و ادخنه دخانی
غذائی و آنچه ساذج بود یا از خارج باشد مثل تغیر کیفیات اربعه بسبب تغیر فصول و مکان و امثال آن
چون ترس و غم یا از داخل بود مثل اعراض سمی از اکل اشیا ذی سم یا از گزیدن حیوان ذی سم و همچنین
جفاف یبسی که بسبب تحلل کثیر پدید آید یا اعراض نکره که بسبب دود البطن بهم رسد یا بواسطه قوت حس قلب
یا بواسطه ضعف جوهر قلب پیدا شود علاجش در اقسام اربعه ذی اخلاط که علامات هر یک
در فصل مقدم در سوء المزاج مادی قلب گفته شده آنست که اخراج خلط موجب نمایند اگر دموی باشد
ابتدا بفصد باسلیق کنند و در غیر آن ابتدا بمسهل مناسب خلط کنند و بعد از تنقیه اصلاح مزاج
نمایند به تدبیرات مذکوره که در اصناف سوء المزاج قلب گفته شده بطبیعت مرکبات که خفقان صفراوی را
مناسب باشد مفرح احمدی که در مرکبات گفته شده و دوا المسک بارد که در امراض دماغی تحریر یافته
با گلاب و عرق بید مشک و عرق نیلوفر و امثال آن چون قرص کافور و معجون خفقان و شراب
صندل و باید که در امراض قلب بر برودت کثیر اقدام نه نمایند بواسطه خوف اطفاء حرارت
غریزی و لذلک امر الشیخ باختلاط العنبر و الزعفران فی الاقراص الکافور و الطبیعة تستعمل البارد
علی جرم القلب و الحار علی تقویة الحرارة الغریزیة و اکمل الاطبا ر زمان و افضل علماء دوران استادی
اکثر در خفقان حار برای تقویه معده و حرارت غریزی اول قرص عنبر میدادند که در مرکبات ذکر شده

و چون اشتها بکمال میرسید قرص کافور و امثال آن دیگر اشربهٔ بارده بکار میبردند و اگر در اثنا را دمان
قرص عنبر تب حادث میشد تدارک آن بشیرهٔ خرفه و شراب حماض و ترنج نیز ساختند و اکثر الناس
بکرم الله شفا می یافتند و از غذا آنچه صاحب خفقان صفراوی را مناسب باشد برنج و ماش مقشر
و کدو و بقلة الحمقا و مربای آمله و نان خشکار خمیری با شربت نبات و گلاب و لیمو و مربای ترنج نیز
است و از فواکه سیب و بهی و امرود و بادرنگ و خیار و انگور و بطیخ هندی نافع و از مشمومات ورد
و بید الخلاف و صندل اولی و از اطلیه گل خطمی با ورد و صندل بلعاب اسغول و گلاب یا کشنیز تر
و خشک بگلاب بهتر و اگر صفرا قوی باشد تدبیرات مذکوره وقتی و هم سکنجبین با شیرهٔ خرفه
و گلاب خورند یا شراب نیلوفر مع شراب آلو و شراب تمر هندی بعرق بید مشک خورند و برای
ازلاق اگر اسغول در شب با شراب نیلوفر و گلاب بخورند مناسب باشد و از اکل اشیاء صفراوی
که حار و حاد و حریف و مالح باشند اجتناب نمایند و ترک ریاضت و محنت و غم کنند و هدوء و دعة
لازم گیرند و مسکنات را ببردات و مرطبات سیراب دارند مرکبات که در خفقان دموی مناسب شمرده
معجون ابو لطیفی و یاقوتی معتدل مایل به برودت که در مقالهٔ ششم فن اول گفته شده و مربای سیب
و شربت آن درین است و سفوف صندل که هم نیز در فصل سفوفات در مقاله مذکور گفته شده با گلاب
نافع تر است و این سفوف نیز با شراب عناب نیکی تالیف شیخ نجیب الدین سمرقندی که در امراض راس
فی التقدیم ذکر شده مناسب باشد صنعة سفوف مذکور طباشیر و صندل سفید و کرد سماق هر یک ده درم
تخم کشنیز و آمله هر یک چهار درم گل سرخ ده درم نبات سی درم همه را سوده سفوف نمایند قدر مستعمل
چهار درم و قرص کافور که بالا در مقاله ششم این کتاب ذکر شده مع شراب مذکور و گلاب و عرق
بید مشک نیز نافع باشد و جماع صاحب خفقان دموی را که ممتلی العروق و تارک الجماع بود انفع الاشیاست
و از اغذیه بقلة الیمانیه و خس و اسفاناخ و حصرمیه و رمانیه و عنابیه و زرشکیه و قرعیه و عدسیه
و سماقیه آش جو و کشمش و برنج و نان خشکار و مربا به و مربای تمر هندی و شراب زرشک مناسب باشد
و از فواکه عناب و آلو و انگور و انار ملین موافق و از مشمومات صندل و کافور بهتر و از اطلیه آرد جو

بما و کشنیز تر و صندل و گل ارمنی مفرد یا مجموع با گلاب لایق و اگر حرارت قوی باشد لعاب
اسغول در اطلیه مذکور نیز داخل کنند شاید و باید که ترک اشیاء حار و رطب نماید خصوصا لحوم
و حلویات و ریاضت خفیف لازم کنند و تدبیر مسکن و تثبیت چنانچه در صفراوی ذکر شده بجا آرند مرکبات
که در خفقان بلغمی مناسب باشند مفرحات و یاقوتیات حاره و دواء المسک حار که در امراض راس و دماغ
ذکر شده و تریاق کبیر عجیب النفع است و بهمن مربی و حلوای دارچینی بغایت مصر صنعة حلوا روغن بادام
پانزده مثقال دارچینی ده درم زعفران نیم مثقال نشاسته پنج درم همه را سوده در روغن بادام بریان نمایند
و پانزده درم نبات را در سی درم گلاب حل ساخته و گرم نموده بران ریزند و بپزند تا حلوا شود بعد از ان
نیم مثقال مشک و ربع دانگ عنبر در قدری گلاب حل کرده بران افزایند و بخورند و این جمله خوراک شد
صنعة بهمن مربا و شقاقل مثل مربای هلیله است که بالا گفته شده مگر آنکه باید برای عفوصت از قوامی
بقوامی دیگر تبدیل نمایند و اینها را یک قوام کافی بود و از اغذیه صاحب خفقان بلغمی را جوجه مرغ و طیور
بری و کشمش و نخود و برنج و نان خشکار و کباب و زیرباج و اسفیدباج و بیضه مشوی با دارچینی
و فلفل و توابل حاره و بیضهٔ نیمبرشت بشراب یا شوربای مرغ و اگر رغبت قبل از طعام یکدانگ ماه
زرفین را در شراب حل کرده بنوشند و چون تفریح دل پدید آید غذا کنند بغایت نافع باشد و همچنین
زعفران با شراب و حمام معتدل بعد تنقیه انفع الاشیا است و ریاضت نیز جایز خصوصا ریاضت
که در ان تلذذ نیز باشد مانند سیر باغ و جماع و چوگان و تیراندازی و از فواکه آنچه صاحب خفقان بلغمی را
سزد انجیر و خرما و مویز و آلو خوش است و تنقل بکاکنج و لوز و دارچینی مناسب و از مشمومات مشک
و عنبر و جند و زعفران و از اطلیه عود و لادن و جند و زعفران و غالیه و دارچینی مفرد یا مجموع با گلاب
اولی صنعة غالیه عنبر یک مثقال در چهار مثقال روغن بان بگذارند یا در روغن نیلوفر و یکدانگ زباد و نیم
مثقال مشک و قدری قند و گلاب اضافه نموده بکار دارند صنعة روغن حب البان که مشهور
برسته غالیه است مثل روغن بادام است که معلوم شده و روغن نیلوفر مثل روغن گل و اگر بلغم
و برد قوی باشد بجای گلاب روغن بان و روغن بلسان در او و طلا داخل نمایند و از اشیاء بارد

ورطب و فواکه سرد و تر و کثرت ماربارد و هوا بارد احتراز کنند مرکبات که صاحب خفقان سوداوي
مناسب باشند یاقوتي معتدل مایل بحرارت و معجون خفقان ولعوق شلث که در مرکبات این کتاب ذکر
ذکر شده و خمیره کل گاوزبان و املیله مربی و شراب گاوزبان و شراب بادرنجبویه است باکلاب و عرق
بید و عرق گاوزبان و عرق نیلوفر علی قدر مراتب تفاوت احتراق صفراوی و شراب شاهتره بعرق بید و عرق
گاوزبان یا شراب گاوزبان بنقوع عناب و شیره تخم کشنیز و کلاب در احتراق دموي و شربت ابریشم
بکلاب و عرق دارچیني در احتراق بلغمي و شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه بکلاب و تخم ریحان در سوداوي
محض و صاحب خفقان سوداوي را سوء خلق و ظن و بعضي دیگر از علامات مالیخولیا نیز باشد و از اغذیه
آنچه صاحب خفقان سوداوي را مناسب باشد چوجه مرغ با ماش و نخود و مزعفر پلاو و مزعفر شوله و گوشت
بزغاله و ماء اللحم حلوان و شوربا برنج و حسو بادام و حلوای بادام و فالوده بروغن بادام است و از اطلیه
روغن بنفشه بادام و روغن کدو و گل روغن گل بادام و روغن لبوب سبعه که در امراض دماغي ذکر شده و روغن
بان و روغن بلسان و چربي مرغ و بط هر کدام از ینها با مشک و زعفران مناسب و از مشمومات گل
نرجس و گل کوس و ریحان و غالیه موافق و اگر اعراض قوي بود هر روز نیم درم ورق طلا با شراب گاوزبان
خورند و از اشیاء یابس سوداوي مثل لحم بقر و لحم قدید و بادنجان و کمات احتراز نمایند و تنقل از فواکه یابس
دسم مثل بادام مقشر و مغز تخم کدو و پسته و لب حب الصنوبر و مغز جوز مفرد یا مجموع با نبات و زعفران
و شیر تازه بزرگاو و قلیل نمک بخورند و از ریاضت و جماع و دیگر محللات احتراز نمایند و هم و دعه
و دیدن سبزه و سیاه جاریه و شنیدن افسانه و سرود و استعمال نشطها و میان خانه حمام لازم دارند
و خفقان که بسبب الجره و ریاح معده باشد علامات آن تقدم آفت معده و شده در امتلاء و خفت
در خلاء است علاجش آنست که تنقیه معده کنند از خلط موجب مع رعایت ادویه قلبیه مثل حب
شیار بکلاب و شراب دکر با ایارج فیقرا بگل سرخ و بعد از تنقیه مقویات قلب و معده
که حاجت بکار باشد بخورند مثل سفرجلی زرشک و شراب لیمو و شراب گاوزبان مع شیره تخم
کشنیز و مربا آمله و سیب مع بهی با قلیل مصطکی و زعفران و اگر حرارت قوي بود میانه روز بجیره

خرفه با نبات و کلاب و عرق بید خورند و از اشیاء منجره مثل عدس و ثوم و بصل و کراث
اجتناب نمایند و معجون خفقان و جوارش مفرح احمدی مذکوره بکلاب و عرق بید مشک
درین باب نافع باشند و اگر برودت قوي بود اطریفل کشنیزي و کموني و انوش دارو که در ما سبقها
ذکر یافته یا سفرجلی ساده بخورند یا سفرجلی لیمو یا شراب گاوزبان خورند و در جمیع اصناف بخار
غذا لطیف خفیف سریع الانحدار موافق مزاج خورند تا از صعود بخار ایمن مانند و علاج اقسام
اربعه ساذج مثل اقسام اربعه مادیست بلا تنقیه و جمله تدبیرات او مثل تدبیرات سوء المزاج
ساذج اربعه غالبست که در فصل اول این باب گفته شده و خفقان که بسبب اعراض نفسي
یا از مخدر قوي یا بواسطه دود معده یا از لذع هوام حادث شود علاجش آنست که درد فع آن
سبب کوشند مع مراعات مقویات قلب و خفقان که بسبب جفاف کثیر و استفراغات و ریاضت
و جماع حادث شود تدبیر او مثل تدبیر ناقهین نمایند و در ترطیب و اصلاح بدن کوشند بغذاء
لطیف و از محللات اجتناب کنند و قسمي از خفقان یابس جوعي است که از شدت جوع حادث
شود و باشد که بغشي کشد علاجش آنست که اگر بر بلع و مضغ قادر بود في الوقت غذاء لطیف کم
خورانند و اگر قادر نبود شراب با شوربا مرغ در حلق ریزند تا زود با عضاء رسد و افاقت
بخشد یا شراب با زردي بیضه نیم برشت حل ساخته در حلق ریزند و خفقان که از برد هوا و
خوردن برف و غسل آب سرد عارض شود نیز همین عمل نمایند و بدن را از پوشاک گرم
سازند و روغن بلسان یا پیه مرغ بر سینه مالند و خفقان که از شدت عطش باشد علاجش آنست
که آب سرد تجرع نمایند و کلاب بر سینه ریزند و اگر آب و کلاب في الوقت نباشد کافور و بونید
و ابریشم و آمله و تمر هندي و تخم هندي و تخم خرفه هر کدام از ینها که باشد در دهن دارند و خفقان
که بواسطه قوت حس قلب و ضعف جوهر قلب باشد علامت هر دو آفت که بادي سبب
مثل بخار و حرکت در هر آن حادث شود و فرق در میان هر دو بیان کنند که آنچه از قوت
ذکاء حس قلب بود نبض در آن قوي باشد با دني ضغط ساکن شود علاجش آنست که تدبیرات

کاسني سبز و یا شراب نیاري مع کلاب هنگام قبض و اطلیه از صندل و کلاب و کافور و آب
بقلة الحمقا و کشنیز و لعاب بنگوکنند و لعاب بهدانه و اسفغول بر زبان مالند یا بهدانه را
امتصاص نمایند و علامات سوء المزاج بارد قلت عطش و گاه کثرت اشتها مع ضعف هضم
و ضرر مبردات و نفع مسخنات در ساذج و مع سفیدي رنگ و شخن و لسان و بي مزگي دهان
و غلظت و بیاض بول در مادي و گاه باشد که عرض نبض و اخراج بلغم و ثقل سینه نیز بود علاجش
در ساذج آنست که گلقند و سکنجبین و عرق بادیان یا شیره بادیان یا عرق دارچیني خورند و اگر
مادي باشد نضج ماده کنند بماء الاصول حار و گلقند و بعد از ان تنقیه نمایند بایارجات و بعد از ان تنقیه
اصلاح کنند بخوردن گلقند و مصطکي یا جوارش عود که مقدم ذکر شده یا جوارش جالینوس خورند
و اگر اخراج بلغم باشد مربای زنجبیل خورند یا زنجبیل را سه شبانه روز در شیر گاو تازه بخیسانند
و بعد از ان در روغن گاو بریان سازند و با چند نبات سوده سفوف سازند و قدر
چهار درم هر صباح بخورند و اطلیه سنبل و دارچیني بار و غن کنند و غذا در حار تمریه و قرعیه و شمامه
و زرشکیه و تفاحیه و رمانیه دهند بحسب قبض و اجابت و سعال و عدم سعال و غذا در بارد مثل قشر
و برنج و کباب و آش جو مبذر یا با زیر حاره بحسب مزاج و عوارضات خورند و علامات سوء
المزاج رطب ترکیب علامات سوء المزاج حار و بارد باشد مع رقت بول و ریق فم
و کثرت نوم و گاه شوریت و تفاهت و حلاوت فم و عرض و عظم نبض و اشتداد ماده
علاجش در ساذج اگر مع الحرارت باشد اصلاح مزاج نمایند بخوردن جوارش عود کافوري
و اگر مع البرودت باشد بخوردن جوارش کموني و در مادي ابتدا بفصد کنند در دمویت
و ابتدا باسهال کنند در بلغمیت و بعد از تنقیه قرص گل بارد دهند براي اصلاح مزاج دموي
و شراب افسنتین براي اصلاح مزاج بلغمي صنعة قرص گل بارد گل سرخ دوازده درم طباشیر
شش درم رب السوس و عود و عصاره غافث و مصطکي هر یک سه درم و نیم سوده با کلاب
اقراص سازند و هنگام قبض با شیره کاسني سبز و هنگام اجابت با شیره خرفه استعمال نمایند

زنجبیل کوفته شبانه روز
در شیر گاو تازه خیسانیده
بعده بروغن گاو بریان
کنند هر صباح دو درم بخورد
کل

در در د واز ذکر شده

قدر مستعمل از یکدرم تا دو درم صنعة شراب افسنتین افسنتین رومي سي درم در سه رطل آب
بجوشانند چون یک رطل ماند صاف نموده با یک رطل قند بقوام آرند هر صباح ده درم
بخورند اگر قبض باشد با دو درم گلقند یا بدو درم قرص ریوند و اگر اجابت باشد بقرص
طباشیر قابض یا بطباشیر فقط صنعة قرص ریوند ریوند خطائي دوازده درم افسنتین رومي
و گل سرخ هر یک شش درم سنبل و اسارون و مصطکي و اذخر هر یکدرم و نیم لک مغسول و عصاره
غافث هر یک دو درم همه را سوده بکلاب اقراص سازند و بکار برند و صنعة جوارش عود
کافوري و کموني و قرص طباشیر قابض بالا ذکر شده و في القرابادینات ایضا و لطلیخ اذخر
و عود و دارچیني کنند و اغذیه کباب طیور بري و بیضه مشوي و برنج و ماش مقشر خورند
و از رطوبات احتراز کنند و علامات یابس نیز مرکب بعلامات حار و بارد باشند مع عدم
نوم و جفاف منخرین و هزال مفرط و گاه عفوصت و حموضت دهان و صلابت نبض و رقت
بیجان ماده علاجش در ساذج اگر مع الحرارت باشد اصلاح مزاج نمایند بخوردن آش جو
بجو بروغن کدو و شیره تخم کدو و تخم خیارین و آب خیارین با نبات و در مادي اخراج ماده کنند
بافتیمون و ماء الجبن و بعد از تنقیه سودا معجون خفقان یا دواء المسک معتدل که در ما سبق
ذکر شده بکلاب خورند علاجش در ساذج که مع البرودت باشد اصلاح مزاج نمایند
بخوردن معجون فلاسفه و دواء المسک گرم که بالا ذکر شده و در مادي تنقیه کنند بایارجات
و بعد از تنقیه مترودیطوس که نیز ذکر شده استعمال نمایند و روغن بادام و روغن کدو و روغن
بان و روغن بلسان و چراغ کدو و خیار بحسب مزاج طلا سازند و صاحب قبض
تور اکاه کاهي شراب نیلوفر و آب کاسني سبز با ریوند مناسب باشد و غذا پلاو و قلیه
لحوم خفیفه مثل چوجه مرغ و حلوان و حریره بادام و حلواء نشاسته و فالوده و نان خشکار با
زبد و نبات و شوله و زعفران پلاو و شیر برنج خورند بحسب مزاج و اعراض و در امراض
کبد و آلات بول دیدن تفسره و نبض دال است بواسطه جذب بول از کبد و

که تدبیرات مغلظه نمایند مثل خوردن شراب خشخاش و حریره خشخاش مع قلیل کافور و مشک و غذا مانند هریسه و بقلة الحمقا و بایچه و آنچه از ضعف جوهر قلب بود نبض دران ضعیف باشد باندک افشردن ساکن شود علاجش آنست که تقویه دل کنند بادویه و اغذیه مقوی صالح کما ذکرناه مرارا و خوردن دل حلوان و دل مرغ و کبوتر و جمیع طیور بری خام یا پخته با توابل مناسبه در خفقان که از ضعف جوهر قلب بود نافع باشد و در قوت جوهر قلب اثر بلیغ بخشد بواسطه مشاکله عضوی و در جمیع انواع خفقان طبیعت را ملین باید داشت تا بخار به قلب ضرر نرساند و طیوبات و مفرحات و ملاعبات را در جمیع امراض قلبی اثر عظیم بخشد و نوعی از خفقان است که بسبب غلبه دم تجویفهای دل پر شوند و ناگهان یکمرتبه خفقان قوی حادث شود و تغیر عظیم در اقطار نبض پدید آید و عظم بسیار ظاهر گردد و تعاقب او غشی بود و این قسم عسر البرء و اکثر مهلک باشد اما جالینوس گفته که الالوقت فی در نکشر با نزا که در رگ ابهام دست چپ است از طرف کف دست یا پشت دست قطع نمایند و باسلیق دست راست بگشایند شاید که ازان مفاجات خلاص بخشد باذن الله

فصل سیوم از باب دهم مقاله اول که از فن ثانی است در غشی و آن حالتیست که معتل شوند بآن حس و حرکت بواسطه عدم حصول روح حساسه بدماغ از سبب احتباس قلب یا بواسطه پوشیده شدن حواس از صعود ابخره دخانیه قلب و فرق درمیان غشی و سکته آنست که در سکته نفس و نبض نیز ساقط شوند و در غشی نه و سبب امرین مذکورین یا ضعف قلب بود یا سوء المزاج مفرط یا افراط تحلل که بواسطه آن روح در داخل جمع شود و بدماغ واصل نشود و از خارج غافل گردد چنانچه در جوع و وجع قوی و بعد فصد یا بسبب آن اعراض سمی و لذع مولم و امتلاء مجاری و عروق خوار و ابخره و ادخنه متصاعده که بدان سبب روح از حرکت ماند چنانچه در اختناق رحم یا بسبب آن بطلان انبساط قلب و احتباس روح بواسطه انقباض آن چنانچه در اعراض نفسانی و علامت غشی بیخودی و نقصان نبض و حرکت و بطلان حس علاجش در اقسام سوء المزاج و ریاحی و دخانی مثل خفقان این

اقسام است بواسطه آنکه چنین اقسام غشی مزمن باشد و مهلک نبود و گاه گاهی پدید آید و ساکن شود و آنچه سوای این اقسام است باید که در دفع سبب که باعث غشی شود کوشند با صلاح مزاج و تدبیرات که جمیع اقسام غشی را نافع بود حک اطراف و کشیدن موی و خورانیدن آب سرد و گلاب و بویی طیوبات و تجرع شراب یا شوربای مرغ و بیضه نیمبرشت هنگام برودت و جالینوس گوید که اگر فاذهر را در گلاب حل ساخته و با یاقوتیات در حلق ریزند فی الوقت نفع کلی بخشد

فصل چهارم از باب دهم مقاله اول که از فن ثانی است در ضغطه و آن مرضی باشد که آدم چنان معلوم کند که گویی دل را می فشارد و عقب او غشی خفیف پدید آید و این بواسطه خلط یابس بود که بتقلیل عفوصت آن جرم قلب فشرده شود و بسبب ازان آن غشی پدید آید علاجش استفراغ سودا نماید و بعد از استفراغ مفرحات و مقویات قلب استعمال کنند و غذا لطیف و خفیف بکار دارند و از اغذیه ردی الجوهر و یابس و سودا انگیز دوریاضات احتراز نمایند

باب یازدهم از مقاله اول فن ثانی در امراض کبد و این باب مشتمل بر ده فصل است

فصل اول در سوء المزاج کبد اما علامات مزاج اصلی فقد ذکرنا فی تقسیم المزاج و علامات سوء المزاج عارضی کبد پس باید دانست که علامات سوء المزاج حار کبد عطش شدید و اشتهای قلیل و خشکی زبان و ضربان سخنات و نفع بمبردات و رسانج و مع نارت بول و انصباغ آن و حلاوت یا مرارت فم و حرارت ملمس کبد و حبس طبیعت در مادی و گاه باشد که بآن قی و اسهال مراری یا دموی و سرعت نبض نیز واقع شود علاجش آنست که اصلاح مزاج کبد نمایند بخوردن شیره کاسنی و سکنجبین وقت اعتدال قبض و اجابت و آب کاسنی سبز هنگام قبض مطلق مع ترنجبین و شیره خرفه مع سفرجلی هنگام تلیین اگر سانج بود بلا استفراغ و اگر مادی بود بالجمله اول استفراغ خفیف نمایند بفصد باسلیق و باسهال از هلیله زرد مع عناب و بعد ازان اصلاح مزاج کنند باشیاء مذکوره یا بسفرجلی زرشکی هنگام اعتدال قبض و اجابت و بقرص کافور مع رب بهی و شراب سیب و شیره خرفه هنگام تلیین و بقرص طباشیر ملین شیره

و مرور آن بگرده و تمکن آن در مثانه و در دیگر امراض نبض ادل است بواسطه آنکه شرائین از قلب رسته و حرکت آنها ادل است بر حالت روح حیوانی

فصل دویم از باب یازدهم مقاله اول که از فن ثانی در ضعف کبد و علامتش آنست که در افعال او نقصان یابند و در قوت طبیعی خلل چنانچه اگر در جاذبه ضعف بهم رسد علامتش انصباغ بول و فضول ان و کثرت براز مع سپیدی و اگر در هاضمه ضعف حادث شود علامتش عدم انصباغ بول و کثرت براز مع نرمی و اگر در ماسکه ضعف واقع شود علامتش عدم انصباغ بول و کثرت آن و لین طبیعت و رنگ براز مایل بگوشت آبه و اگر در دافعه ضعف افتد علامتش قبض طبیعت و قلت بول مع انصباغ و نقصان اشتها و صفرت رنگ بسبب اختلاط کثرت مائیه در دم و عدم تمیز آن از خون و سبب آن جمیع این اصناف یا سوء المزاج سانج بود یا مادی یا اشتراک دیگر امراض علاجش در حالت سوء المزاج همین آنست که در فصل مقدم سوء المزاج گفته شده و در حالت که دیگر امراض مشترک باشند علاجش آنست که در دفع آن مرض کوشند مع رعایت مقویات کبد اما بعطریات برای قوت طبیعت آن و قابضات دهند برای قوت جرم کبد و مفتحات و مدرات دهند بواسطه تنقیه آن و بعد این تدبیرات منضجات و ملینات و مسمنات حار و بارد بحسب مزاج دهند برای اصلاح جوهر کبد ادویه مفردات کبدی زعفران و اسارون و قرنفل و دارچینی و قرفه و سلیخه و اذخر و سیب و بهی و انار و زرشک و رب انارین و رب سیب و حب الیمان و حب الآس و ورق گل و کاسنی و عرق کاسنی و شراب ریحانی و ادویه مرکبات کبدی سکنجبین بذوری حار و بارد و معتدل و شراب بذوری و شراب افسنتین و ماء الاصول و قرص زرشک حار و بارد و قرص ورد که در بسبق ذکر شده و سفوف صندل که در مرکبات این کتاب گفته شده ضعف کبد و اکثر امراض کبد و بطن را نافع باشد و اقراص ورد کبیر و سکنجبین ربوندی و سکنجبین رمانی انفع الاشیاء است و از اغذیه زیرباج و زرشکیه و رمانیه مناسب و از حلویات و مرخیات و لبنیات اجتناب اولی و لحوم خفیف در ضعف قوت

و هنگام قلت حرارت جایز بود صفت اقراص ورد کبیر ورق گل ده درم طباشیر و عصاره غافث و رب السوس و سنبل الطیب هر یکی پنج درم زعفران و مصطکی و افسنتین و کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین هر یکی یک مثقال بکوبند و بماء ورد اقراص سازند و با سکنجبین ساده و بذوری تناول کنند قدر مستعمل دو درم صفت سکنجبین ربوند معتدل گرفتن پوست بیخ بادیان هر یکی هفت درم بیخ کاسنی دوازده درم تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر یکی هفت مثقال همه را نیمکوب ساخته در سه من آب و یکرطل گلاب و یکرطل سرکه شب بخیسانند و صباح سی درم ربوند سوده در کیسه پارچه ابریشم بسته باد و ادویه مذکوره یکجا کرده بجوشانند و دم بدم کیسه را بمالند تا قوت جمله در آب بیاید و چون یکمن آب بماند صاف نموده به یکمن قند قوام دهند قدر مستعمل ده درم با عرق کاسنی یا با آب کاسنی تر ربوندی گرم گرفتن بادیان و پوست بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک ده درم کاسنی بیخ کاسنی هر یک هفت درم تخم خیار و خربزه و بادرنگ هر یک دو درم و نیم ربوند چینی درم بدستور بپزند ربوندی سرد تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر یک دوازده درم کاسنی بیخ کاسنی هر یک پانزده درم بادیان پوست بیخ بادیان انیسون هر یک سه درم ربوند چینی مثقال بدستور با یکمن قند قوام نمایند سکنجبین رمانی آب انار شیرین آب انار ترش سرکه انگوری گلاب هر یک یکرطل در یکمن قند قوام نمایند قدر مستعمل دوازده درم با عرق کاسنی و آب زرشک و انارین و شربت آنها و رب آنها عظیم النفع است و از اغذیه ردی الجوهر که مناسب کبد نباشد و از فواکه غلیظه مضاد جگر خصوصا نارنج احتراز نمایند

فصل سیوم از باب یازدهم مقاله اول که از فن ثانی است در اورام کبد و سبب آن اکثر سوء المزاج گرم باشد خواه رطب خواه یابس و آن صفرا بود و یا دم و گاه از بلغم و سودا نیز حادث شود و علامات او وجع موضع و تمدد و فرق درمیان ورم کبد و ورم عضلات آنست که ورم کبد هلالی باشد و ورم عضلات مطول و یا مدور باشد و فرق میان ورم مقعری و محدبی آنست که ورم محدب قریب اضلاع خلف نمودار باشد

وبول قلیل ورنگین برآید وگاه بواسطهٔ انضغاط مجاری بول محتبس شود وورم مقعر نمودار نباشد وآنچه او بر معده غالب بود گاه باشد موجب فواق گردد بواسطهٔ انضغاط معده وگاه باشد که لین طبیعت شبیه بغسالة اللحم حادث شود ووجع او وقت نفوذ غذا زیاده گردد اما ورم که سبب او صفرا بود علاماتش جمله علامات که در سوء المزاج صفراوی کبد گفته شده مع ازدیاد وجع ناخس وناقب وثقل جانب ایمن وتب تیز وورم که سبب آن دم بود علاماتش جمله علامات سوء المزاج دموی کبد مع ازدیاد وجع شدید مطرقی وحمرت موضع وثقل قوی وتپ دایمی علاجش در هر دو صنف آنست که اول فصد باسلیق ایمن نمایند در دموی وجوبا ودر صفراوی جوازا بعد از ان نضج ماده کنند باشیاء ملایم مثل عناب وسپستان وبنفشه ونیلوفر وکاسنی وبیخ کاسنی وبادیان وبیخ بادیان وکرفس وسنبل الطیب وعنب الثعلب واذخر وگل سرخ وسپستان وگل خطمی وتخم خبازی وافسنتین واصل السوس بحسب مزاج ماده درم گلقند یا بده درم ترنجبین وبعد از نضج تلیین طبیعت نمایند بمطبوخ فواکه یا بشراب دیناری یا سکنجبین ریوندی مع یکدرم غاریقون مویز یا بشراب ورد مکرر مع یکمثقال ریوند یا بماء الاصول که پانزده درم فلوس خیارچنبر دران حل ساخته باشند مع یکدرم ریوند ودو مثقال روغن بادام در صفراوی وجوبا ودر دموی جوازا واز اشیاء قوی العفوصت مثل اهلیلجات واز اشیاء حاده مانند سقمونیا وشحم حنظل وحب السلاطین اجتناب نمایند بواسطهٔ کثرت ضرر اینها بجگر وبعد از تنقیه اصلاح مزاج کبد نمایند اول برادعات پس بمنضجات وملینات تا ماده متحجر نگردد وبعد از ان محللات را دران افزایند وچون مرض بزمان انحطاط رسد اقتصار بر محللات ومفتحات فقط نمایند ودر تبرید مبالغه بسیار نکنند اگرچه اعراض حار قوی هم یابند بواسطهٔ خوف تحجر ماده وبرودت جرم کبد وحدوث ضعف آن واگر حاجت بتبرید باشد تبرید بود مثل کافور وصندل مع قلیل زعفران وامثال آن زیاده نمایند ودر ورم مقعر بیشتر بمفتحات کار کنند ودر ورم محدب بیشتر بمدرات عمل نمایند وجمله این قوانین در ماکولات وضمادات جاری دارند وواکه درین

اقراص

اضافه نمایند بعد از مسهل فی زماننا جایز داشته وپیشتر عمل بدان افتاده آنست که در ایام ابتدا آب کاسنی تر یا جلب کاسنی خشک مع سکنجبین ساده یا بزوری خورند اگر سعال نباشد واگر سعال بود بجای سکنجبین شراب بزوری کنند واگر تلیین بود سکنجبین بزوری سفرجلی یا شراب بزوری سفرجلی کنند بحسب سعال وعدم آن واگر قبض طبیعت بود شراب دیناری یا سکنجبین ریوندی کنند بحسب وجود وعدم سعال واگر تپ نیز باشد شراب نیلوفر وشراب عناب یا یکی از اشربه مذکوره که مناسب اعراض بود خورند واگر هیجان صفرا یابند شراب الو ومار النلاف یا یکی ازین اشربه خورند واگر غلیان دم قوی یابند نقوع انبرباریس وعناب وآب شاهتره وعرق آن با یکی از اشربه مذکوره خورند بحسب سعال وعدم آن وقبض واجابت وحمی وعدم حمی واگر عطش غالب بود میان نهای روز جلب تخم خیارین خورند در حالت قبض مع ترنجبین ودر حالت تلیین شراب بزوری سفرجلی صنعة شراب بزوری وسکنجبین بزوری در صداع کبدی ذکر شده وصنعة سکنجبین بزوری سفرجلی وشراب بزوری سفرجلی آنست که بجای قند در هر دو رب سفرجل داخل نمایند ودر ایام وسط مرض قرص انبرباریس که نیز در صداع کبدی گفته شده به جلب بادیان یا به عرق بادیان یا به آب شاهتره وعرق شاهتره وآب کرفس نیز زیاده کنند مع بعضی از اشربه مذکوره بحسب اعراض ودر ایام قرب انحطاط بر آب کرفش وآب بادیان مع سکنجبین بزوری اقتصار نمایند یا گلقند مع یکی ازین اشربه با عرق بادیان یا به آب کرفش خورند یا آب بادیان که تخم گل وزرشک دران نقوع کرده باشند خورند وصنعة جملهٔ این مرکبات در امراض راس ودماغ وغیرها ذکر شده اما ادویه موضعیه در ابتدا آنست که تخم گل وصندل وآرد جو با سرکه وگلاب طلا سازند ودر اواسط زعفران وافسنتین زیاده کنند ودر انحطاط عود وزعفران وافسنتین بالنقوع قرنفل مناسب باشد وبالجمله آنچه در ضمادات ذات الجنب حار گفته شده درین مرض نیز مناسب بود وغذا در ایام ابتدا آش جو مع نبات وشراب نیلوفر ورب سفرجل بحسب قبض واجابت وبعد از زمان ابتدا آش مقشر وبرنج وبقلة الحمقا با روغن بادام وسرکه ومزوره حب الرمان وزیرباج خورند واز دسومات ومرغیات واشیاء حاد ونفاخ وکشرت شرب [illegible] احتراز نمایند و

ووروم که سبب آن بلغم باشد علامتش جمله علامات سوء المزاج بلغمی کبد باشد مع ازدیاد سفیدی بدن ولین آن وقلت وجع ورخو بودن موضع علاجش آنست که نضج ماده کنند اول بماء الاصول حار یا بمطبوخ مفتح یا بمطبوخ منضج بلغمی که در مرکبات هر دو مطبوخ ذکر شده وبعد از ان اخراج ماده نمایند بایارج فیقرا مع مساوی آن ورد احمر یا مع شراب ورد مکرر یا بدین طبیخ صنعة آن قرطم مقشر بسفایج سنا مکی از هر یک شش درم بنفشه وبرسیاوشان وگل سرخ هر یک چهار درم مویز منقی بیست دانه انجیر یزدی پنج دانه کرفس وبادیان هر یک دو درم گلقند ده درم فلوس خیارچنبر پانزده درم روغن بادام دو مثقال بدستور پخته صاف کنند وبکار دارند واگر قبض قوی باشد یکدرم ریوند سوده سر بار سازند وبعد از تنقیه بر قرص سنبل مداومت نمایند مع سکنجبین بزوری حار یا شراب بزوری حار ساده یا سفرجلی یا گلقند عسلی یا یکی ازین اشربه استعمال نمایند یا شراب دیناری خورند یا قرص انبرباریس مع سکنجبین ریوندی حار خورند مع رعایت ادرار وتفتیح والعراض وسنبل وزعفران ومرو صبر با آب عنب الثعلب طلا سازند وغذا زیرباج وبرنج ومامش مقشر با روغن خورند واز برودات ورطوبات احتراز نمایند صنعة اشربه واقراص انبرباریس در امراض راس ودماغ ذکر شده وصنعة گلقند عسلی مثل گلقند سکری است مگر آنکه بجای شکر عسل می اندازند وصنعة قرص سنبل سنبل وقصب الذریره وسلیخه وریوند از هر یک سه مثقال مقل ومصطکی از هر یک دو مثقال مرکی وفلفل وقسط تلخ وانیسون وزعفران از هر یک یکمثقال اشق پنج مثقال مقل واشق را در شراب یا در آب گرم حل سازند وباقی ادویه را کوفته وبیخته بدان بسرشند واقراص سازند قدر مستعمل دو درم برای ورم جگر مع سکنجبین وبرای ورم معده مع مثلث وورم که سبب آن سودا باشد علاماتش جمله علامات سوء المزاج سوداوی کبد بود مع ازدیاد ورم موضع علاجش آنست که نضج ماده کنند بمنضج سوداوی که در مرکبات گفته شده مع ازدیاد بعضی مفتحات ومدرات مثل افسنتین وجعده وکرفس وسپستان وتخم وبعد از تمام نضج اخراج ماده نمایند بطبیخ افتیمون یا بحب افتیمون که در سرسام ذکر شده با نقاطر اهلیلجات وسقمونیا واولی آنست که افتیمون مع ماء الجبن که طریقه آن در سرسام وصداع ذکر شده بکار برند

وبعد از تنقیه بر معجون راسن مداومت نمایند مع شراب بزوری ساده یا سفرجلی حار بحسب اعراض صنعة معجون راسن ریوند وزنجبیل وراسن واشترغاز از هر یک چهار درم کرفس ورازیانه وانیسون ونانخواه از هر یک دو درم همه را سوده با سه چندان عسل کف گرفته معجون نمایند قدر مستعمل دو درم با سکنجبین یا بماء الاصول واین معجون اورام معده را نیز نافع باشد وبادام تلخ ومرکی وعنب الثعلب وزعفران سوده ضماد سازند وغذا ماش مقشر وبرنج وآش جو وبقلة الهند با برگ عنب الثعلب ورشتا هر کدام اینها مع روغن بادام واز اغذیه ردیه بنجره احتراز نمایند اقراص زرشک بارد تالیف شیخ نجیب الدین سمرقندی اکثر امراض حار کبد را نافع باشد صنعة آن زرشک نیم دانه ده درم کاسنی وخرفه ومغز تخم خیارین از هر یک سه درم گل سرخ وطباشیر از هر یک پنج درم ریوند خطایی وتخم کرفس ولک از هر یک یکدرم سنبل نیم درم همه را سوده با آب خالص اقراص سازند قدر مستعمل یکمثقال با سکنجبین ساده وبزوری وبرای اصلاح لون که از فساد وسده کبد باشد با آب انار خورند اقراص ریوند ایضا تالیف شیخ مذکور برای علل بارده کبد چون فساد لون به بیاض وترهل جلد واطلاق بطن وتهبج وجه وترهل اطراف وانتفاخ اجفان که بعد حمیات مزمنه حادث میگردند نافع باشند صنعة آن سنبل ومصطکی وعصارهٔ افسنتین ورازیانه وانیسون از هر یک دو درم ریوند ده درم سوده با آب خالص اقراص سازند قدر مستعمل یکمثقال با سکنجبین ساده ضمادی که برای علل حاره کبد نافع باشد صندلین وگل سرخ وفوفل وشیاف ماميثا وکافور مساوی سوده بماء عنب الثعلب وخل ضماد کنند ضمادی که برای علل بارده مذکوره کبد نافع باشد سنبل ومصطکی واذخر وقصب الذریره ومرکی وزعفران همه را سوده با شراب صرف ضماد سازند وبغیر شراب بسرکه وآب ضرورتا نیز جایز باشد ضمادی که اورام صلب جگر ومعده را دافع باشد زعفران وصبر از هر یک سه درم افسنتین وسنبل از هر یک یکدرم ونیم سوده با آب گرم ضماد سازند ضمادی که ورم حار جگر ومعده را نافع باشد

اقراص زرشک بارد برای امراض حار کبد مجرب است

بنفشه و گل سرخ و حی العالم و صندل سفید از هر یک چهار درم کافور یکدرم قصب الذریره دو مثقال
سوده با آب کشنیز تازه ضماد سازند ضمادی که اورام و اوجاع مرکب کبد و معده را نافع باشد
اکلیل الملک و بابونه و تخم خطمی و گل خطمی و آرد جو و تخم عنب الثعلب هر یک ده درم
مرکی و زعفران و شیاف مامیثا و بنفشه هر یک یک درم سوده با آب عنب الثعلب یا به آب کشنیز تر
یا به آب خالص بحسب غلبه حرارت و برودت ضماد سازند فصل چهارم از باب یازدهم
مقاله اول که از فن ثانی است در دبیله کبد و آن مرضی باشد که جگر ورم کند و به تحلیل نرسد
و پخته شود علامتش آنست که اکثر بعد ورم حادث شود و تب لازم باشد و چون منفجر گردد
براز و بول مدی یا شبیه بمدی گردد علاجش قبل از انفجار مثل علاج ورم است و بعد از انفجار
اگر تب نباشد جوشیده از مزلقات و مفتحات و مدملات مثل اصل السوس و انیسون و بهدانه
و زوفا و تخم خطمی دهند و اگر تب لازم بود حب تخم خیارین و تخم خربزه با شراب عناب و نیلوفر
تناول کنند بدون تلیین و اگر اشتها کم نباشد همین جلبات با رب سفرجل یا شراب بزوری
سفرجلی تناول نمایند و گویند خوردن شیر بز تازه نیز مدمل و غسال است یا این سفوف بکار دارند
صنعت آن کاسنی و کرفس و گل مختوم و مصطکی از هر یک یک مثقال کندر و دم الاخوین و گل
سرخ و طباشیر از هر یک دو مثقال سوده سفوف سازند قدر مستعمل سه درم با سکنجبین
یا بماء العسل یا جلاب بحسب حالت حرارت و اعراض و کبد را بدین اشیا ضماد
نمایند ضماد سک و رامک و کندر و سعد و سنبل و مصطکی و قصب الذریره متساوی
سوده با آب سیب یا بهی یا مارآش استعمال کنند و غذا آنچه در اورام گفته شد بحسب
مزاج بکار برند فصل پنجم از باب یازدهم مقاله اول که از فن ثانی است در نفخ کبد سبب آن
ریاح غلیظ باشد که جگر از تحلیل آن عاجز آید و علامت آن احساس انتفاخ موضع کبد
بغیر علامات ورم و دبیله و عدم حمی علاجش سکنجبین بزوری حار یا بارد و کمونی و ماء الاصول
و شراب بزوری بحسب مزاج و اعراض و غذا شوربا برنج و نخود آب مع ابازیر حاره و تکمید

دبیله کبد

در نفخ کبد

نمودن بملح و کاورس و تخم شبت و اضمده به سنبل و کمون و شبت و گویند اگر صاحب
نفخ کبد را اسهال باشد کرفس و بادیان و انیسون بریان کنند و سفوف ساخته با رب
سفرجل دهند نافع باشد اگر طبیعت حار نباشد اما اگر حرارت غالب بود برابر کل طباشیر زیاده
کنند فصل ششم از باب یازدهم مقاله اول که از فن ثانی است در سده کبد و سبب آن یا جفاف
مجری است چنانچه بعد تبها حادث شود یا سبب آن امتلاء مجری است چنانچه از ادمان
اکل اشیاء غلیظه المزاج و ثقیل ساده مثل هریسه و طین و لوزینات و حلوا و نان میده و روغنی
پدید آید و گاه باشد که بسبب کثرت اکل فواکه رطب و شرب شراب حلو حادث شود
بواسطه آنکه صافی کیلوس که بسبب حلاوت بسوی کبد زیاده جذب شود برای سرعت
نفوذ زود در جوف مجاری ضیقه برود و بجهت فجاجت تحلیل نیابد و محکم گشتن نتواند موجب
سده گردد علامتش جمله علامات ورم مع الیبوست باشد بغیر تب و ترهل و سراشیف
لیکن فرق در سده مقعر و محدب آنست که در سده محدب بول قلیل مع زبد اصفر
باشد و در سده مقعر براز کثیر مع لین طبیعت بود علاجش آنست که در سده محدب
بیشتر عمل بمدرات کنند بتقلیل مفتحات و در سده مقعر مفتحات بیشتر بود و مدرات قلیل اما
در حالت قبض مع ملینات و در حالت تلیین مع قابضات مثل سکنجبین با بزوری و
شرابهای بزوری و ماء الاصول و رب سفرجل و حلیب تخم و حلیب کاسنی و آب
کاسنی و سکنجبین ساده مع ریوند و قرص انبرباریس و قرص ریوند و شراب بزوری
سفرجلی و شراب دیناری و سفرجلی زرشکی و گلقند مع شراب بزوری و سکنجبین با بزوری
و مع حلیب بادیان و عرق بادیان و عرق کاسنی و اگر حرارت قوی و تشنگی بسیار بود
شیره خرفه با آب انار دهند و قرص لک مع یکی از شرابهای مذکور بحسب اعراض و مزاج نافع باشد
صنعت قرص لک مغز تخم هر یک دو مثقال کرفس و انیسون و بادیان و کاسنی هر یک
دو درم لک مغسول گل سرخ رب السوس عصاره افسنتین سنبل و مصطکی هر یک

در سده کبد

یکدرم و نیم عود و مفتاح اذخر و طباشیر و ساذج هر یک یک درم ریوند نصف جمیع ادویه بهم
کوفته با آب خالص اقراص سازند قدر مستعمل دو درم و بعضی ده درم زرشک را در گلاب مالیده
و صاف کرده دران اقراص سازند و غذا از زیرباج و سکباج و مزوره حب الرمان و مربای
بهی و سیب بحسب اعراض نافع باشد و از مغلظات و ساده اجتناب لازم فصل هفتم از باب
یازدهم مقاله اول که از فن ثانی است در سوء القنیه و آن مقدمه استسقا است و سبب آن
سوء المزاج کبد است مع دیگر اسباب استسقا بتمامه چنانچه در استسقا ذکر شود ان شاء الله تعالی
و علامات او علامات شروع استسقا باشد مانند ثقل بطن و تهبج وجه و ترهل اطراف و صفرت
لون مایل به بیاض علاجش آنست که جمله معالجات خفیفه استسقا از مفتحات سدد و مقویات
معده و جگر بکار دارند مانند آب کاسنی با سکنجبین بزوری حار در سوء المزاج بارد و با سکنجبین بزوری
بارد در حار و لبن ضان در سوء القنیه انفع الاشیاء است و ذیفوریندی گوید که اگر شنکار را بریان
نمایند و با چند صبر سقوطری بسایند و از یکدرم تا دو درم دو هفته هر روز بخورند نافع باشد و حکیم
جالینوس گوید که اگر سبب سوء القنیه آفت محدب کبد بود آب کرفس مع سکنجبین ریوندی حار
نافع بود در برودت مزاج و آب کاسنی تازه با سکنجبین ریوندی بارد نافع بود در حرارت
مزاج و آب برگ ترب با سکنجبین بزوری معتدل هنگام اعتدال حرارت و برودت و باقی
جمله تدبیرات ماکول و مشروب چنانچه در استسقا گفته شود بکنند و کذا قال الشیخ فی علاج سوء
القنیه لکن تدبیره و علاجه خفیف من معالجات الاستسقاء فصل هشتم از باب یازدهم مقاله اول
که از فن ثانی است در استسقا و آن مرضی باشد که شکم کلان شود و دست و پا و چهره آماس پذیرد
و عطش غالب بود و اورا در هندی جلندر گویند و آن سه قسم بود زقی و لحمی و طبلی اما زقی آنست
که رطوبت فاسده مائی در اجزای حوالی سره و جانها جمع شود و شکم کلان گردد و پوست شکم
براق و کشیده و مثل جلد مبلوله نماید و وقت حرکت و گردانیدن پهلو آوازی مثل آواز خنبک
بر آب ظاهر شود بواسطه حرکت ماء اصفر که جمع شده و این بدترین اصناف استسقا است و سبب

در سوء القنیه

گو در فصل ضعف کبد ذکر شده

در استسقا

حدوث این اکثر رطوبت مائی باشد و این بچند وجه پدید آید یا بواسطه
حرارت جگر آب بسیار خورده شود و بسبب زیادتی مقدار کبد بر جدا ساختن آن از دم
عاجز آید و آن آب بسوی تجاویف جلد بطن متوجه شود و جمع گردد یا بواسطه اجتماع برودت
معده و حرارت جگر بهم رسد بسبب آنکه معده از راه برودت بر هضم قادر نشود و جگر از قوت
حرارت خود کیلوس خام زیاده بر مقدار جذب کند و از تمیز دم و آب عاجز آید لابد بسوی بطن
ترشح نماید و جمع شود یا بواسطه سده مخرج طبیعی مائی مثل عروق کلیتین اجزاء مائی با دم بسیار رسند
و بسوی بطن پراکنده شوند و موجب سده یا اکل اشیاء ساده باشد مثل طین یا اکل اشیاء غلیظ
المزاج مثل هریسه یا جفاف مجری باشد چنانچه خوردن مجففات یا انضغاط منافذ طبیعی
بود چنانچه در اورام مثانه و گرده و اشتراک صلابت طحال و لحمی آنست که کلانی بطن کمتر باشد
و تهبج اطراف و وجه و ترهل جمیع بدن زیاده شود و سبب آن جمع شدن اجزای مائی باشد در جمیع
بدن و این یا بواسطه ضعف هاضمه رابع بود که هرگاه غذا به بدن رسد و خواهد که بدل ما یتحلل
شود رطوبت که قابل تحلیل بود طبیعت بواسطه ضعف هاضمه رابع که در اعضا است
از تحلیل آن عاجز آید و کمتر تحلیل دهد و باقی آن رطوبت خام همان طور در اجزا ماند و بدل
ما یتحلل نگردد بلکه مستحیل شود بجوهر بلغمی یا بواسطه ضعف جگر و برودت جگر باشد که جگر از پختن
کیلوس عاجز آید و ناپخته مع رطوبت فاسده به اعضا رسانند و آن رطوبت که ناقابل
بدن است در جمیع اعضا بماند یا بواسطه حبس طمث و ترک ریاضت و ترک استفراغات
معتاده رطوبت در بدن جمع شود و این اوسط اقسام استسقا بود در روایت
و طبلی آنست که شکم بسیار کلان شود و آواز مثل آواز طبل بود نه آواز از حرکت مائی
و قراقر بسیار باشد و تهبج وجه و ترهل اطراف نیز باشد اما از دو صنف اول ضعیف تر است
و اگر از جای بفشارند آن ترهل معدوم شود و چون بگذارند باز بر طریق سابقه شود برای
رجوع ماده ریاحی با اطراف دیگر از محل انضغاط و این ترهل بر یک حال نماند گاهی کم

وكاهي زياده باشد وكاهي لبطرفي زياده شود ولبطرفي زياده شود ولبطرفي كم وكاهي بر
خلاف اين وسبب آن صعود ابخره رياحي باشد واين يا بواسطه ضعف هضم اول بود كه معده
از ضعف خود بر تحليل غذا قادر نكردد وبخارات كثيره تولد كند يا بواسطه ريزش سودا بر جكر باشد
كه جكر را سرد وضعيف سازد وبخار كثير از انجا متولد شود وبجميع بدن رسد واين سلامت تر اصناف
استسقا باشد واستسقا براي اين كويند كه معني استسقا آب خواستن است ودرين مرض مردم
تشنكي غالب شود واز آب خواستن سير نكردد بواسطه آنكه جكر بسبب ضعف خود از اصلاح
سيرابي اعضا باز ماند وتمام اعضا تشنه شوند خواه جكر را سوء المزاج بارد بود خواه حار چنانچه
جوع البقر اشتهاي جمله اعضا بود وطعام بي آنكه معده محتاج غذا شود وعلامات مطلق استسقا
صفرت لون وبياض براز وقلت بول وكثرت تشنكي وكراني نبض علاج آن در ابتدا از جميع اقسام
مثل علاج سوء القنيه باشد ودر اواسط تليين طبيعت بشراب ديناري ضعير وكبير كه در امراض كاس
ودماغ ذكر شده نافع بود وشربت ديناري زرشكي كه حكيم ابو يوسف نوشته اكر سعال كل انفع الاشياء باشد
ودر حالت شدت بهتر از شير شتر چيزي نباشد مع ديكر تدبيرات مثل تعريق حمام وتمرغ واندفان در
رمل حار وصبر بر جوع وعطش ولزوم رياضات محلله وترك اشياء غليظه واختيار غذا لطيفه وجميع
تدبيرات بغير النفع اند ودر جميع اقسام راه مشترك اما علاجي كه خاص استسقا زقي را مقرر شده آنست كه اول نضج ماده كنند بما ر الاصول حار يا بارد بحسب مزاج بعد از آن اخراج ماده نمايند با قراص مازريون علاج خاص استسقاي زقي
حار يا بارد بحسب مزاج **صنعة اقراص مازريون** ورق مازريون هفت شبانه روز در سركه خيسانيده
وخشك نموده بكيرند سكبينج بكيرند هليله هندي وورق حمام مجفف از هر يك نيم جزء همه سوده اقراص بندند
شربتي يكمثقال **اقراص مازريون معتدل** اخراج ماء اصفر بقوت نمايند وان را در هفته
يك نوبت خورند اكر قوت قوي دانند ودر باحرارت باشد **صنعة آن** ريوند وعصاره غافث
وبذر هندبا از هر يك سه درم غاريقون سوسنه بنجدرم تخم كرفس يكدرم ونيم ورق مازريون مدبر
چنانچه در اقراص حار طريقه آن ذكر شده ده درم همه را سوده بآب خالص اقراص سازند قدر مستعمل

دو درم بآب كاسني يا بغير آن **اقراص مازريون بارد** تخم كاسني ده درم تخم مازريون
يا برك مازريون يكي از ينها مدبر ساخته دو درم غاريقون وكل سرخ ومغز تخم خيار
وعصاره غافث از هر يك دو درم ونيم سوده جمله را ده قرص سازند قدر مستعمل از يك
قرص تا دو قرص بماء هندبا يا بشراب ورد دكر و بعد از تنقيه تدبير كنند بخوردن شراب ديناري
وقت صبح براي تليين و بخوردن شراب بزوري يا سكنجبين بزوري حار يا بارد بحسب
مزاج وقت شام مع قرص انبرباريس بواسطه ادرار واكر حاجت بادرار قوي باشد
اين سفوف با سكنجبين بزوري حار يا بارد بحسب مزاج خورند **صنعة آن** مغز تخم خربزه
وخيار وبادرنك از هر يك پنجدرم تخم كشوث تخم كاسني از هر يك سه درم تخم كرفس
وانيسون ورازيانه ورب السوس وفوه از هر يك دو درم زرشك بي دانه چهار درم
ريوند يكمثقال لك مغسول چهار دانك زعفران وسنبل ومصطكي وافسنتين از هر يك
يك درم كافور دو دانك سوده سفوف سازند قدر مستعمل يكدرم وشير شتر كه بتدبير
ترك طعام وشراب خورند نيز نافع باشد واكر بول شتر بدان ممزوج كنند نافع تر بود
واكر تليين نه نمايند يكمثقال سكبينج در ان نيز حل ساخته خورند يا دو درم هليله زرد سوده
بدان يار سازند وترياق كبير بعد تنقيه صاحب استسقا بارد را عظيم النفع است
واكلد مان كثير محل غذا وآب صاحب استسقا حار را **ضمادي كه استسقا زقي را**
سود دارد دقيق شعير وسعد وپشك بز وبوره ارمني برابر كرفته وكوفته وببول اشتر بخته
ضماد سازند واز تركيب دالجر بربندند ومعاجات كه خاص براي استسقا لحمي مقرر شده انست
كه در ابتداي بما ر الاصول خورند و بعد از نضج تنقيه كنند بحب ايارج مركب كه در مقاله ششم
فن اول ذكر شده واكر خاص رطوبت صفراوي دانند اين حبها بكار دارند **صنعة آن**
هليله زرد ده درم سكبينج پنجدرم وسكبينج را در ماء عنب الثعلب حل سازند وهليله را سوده
بدان آميخته حبها سازند قدر مستعمل از دو درم تا سه درم بماء العسل كرم آخر هليله زرد

ضماد خاص استسقاي زقي

ادويه ... رست ...
مرض استسقاء ...
هليون مار چوب ...

٢٧٩ (ص ۲۷۹ follows after the lower right page)

ريوند افسنتين برابر سوده بآب خالص حبها سازند قدر مستعمل از يكمثقال تا دو درم بشراب
افسنتين وآب كرم واكر خالص رطوبت بلغمي دانند اين حبها بكار دارند **صنعة آن** غاريقون
تربد مقشر مدبر از هر يك نصف درم ماء هندي ربع درم مقل وكتيرا انيسون دانك سقمونيا جمله را
سازند جمله يك خوراك است مع شراب ورد دكر واكر سودا غالب دانند اين حبها بكار دارند
صنعة آن افتيمون غاريقون هليله سياه اسطوخودوس از هر يك چهار مثقال مقل وكتيرا
از هر يك يكدرم بدستور حبها سازند قدر مستعمل از دو درم تا سه درم بآب كرم وبايد كه در جميع
اصناف استسقا اخراج ماده بمرات اندك اندك نمايند تا قوت ضعيف نكردد خصوصا
در لحميه كه ماده اين منتشر در تمام بدن است و بعد از تنقيه در قسم لحمي دادن كلكلانج صغير
وكبير وحار وبارد ومعتدل بحسب مزاج عظيم النفع است با شير ماده شتر كاو را علف
كاسني وباديان دهند يا با آب برك عنب الثعلب وحمام كرم بلا انصباب با نيز نافع واكر
تنور را كرم نمايند وآتش از او دور سازند وبآب كبريتيه بپاشند وچون نيم كرم بماند در ان
نشينند بر وجهي كه سر بيرون ماند جيد النفع باشد واكر در ريك كرم شده هر روز خود را دفن كنند
وسر را بيرون كذارند وهر روز بران افزايند سودمند باشد واكر بوره ارمني وكبريت در آب
بجوشانند ودر نيم كرم بنشينند فايده دهد واكر طعام وشراب را ترك نمايند وبرك كاسني وبرك عنب
الثعلب هر يك از بيست درم تا سي درم پخته بخورند نيز نافع بود وتمام هند كويند كه اكر شاخهاي بك
نرم تو ع خرا ... ساني كه از ادر هندي تهو هر خراساني كويند بكيرند وباريك ببرند وجوش دهند
تا نرم شوند ودر جعزات شير شتر ماده با نمك وبوره بيامیزند وهر صباح بخورند جميع اقسام
ثلثه استسقا را نافع بود بقدر احتمال طبيعت واكر درين صفت لحمي احتياج بادرار افتد سفوف
جنطيانا يا بماء الاصول حار يا بارد خورند بحسب مزاج **صنعة كلكلانج صغير** فقاح اذخر
سنبل اساروان فطراساليون از هر يك سه درم غافث لك مغسول ريوند از هر يك
يكدرم ونيم تخم كاسني مغز تخم خيار از هر يك چهار درم با سه چندان شكر وعسل بالند صفه

معجون نمايند قدر مستعمل چهار درم با شير ماده شتر واكر يكمثقال با شراب بزوري دهند
صلابت كبد وطحال را زايل نمايد **صنعة كلكلانج كبير** هليله سياه پوست بليله آمله هر يك
هفت درم فلفل دار فلفل زنجبيل فلفلموية نمك سياه نمك سنك نمك اندراني نطرون
زبد البحر ليسان العصافير سيطرج سعد خير بوا قرنفل صعتر زنك كابلي شونيز
حب النيل كمون كرماني ساذج كرفس اشنه از هر يك پنجدرم تربد ابيض مقشر بروغن
بادام چرب نموده صد وپنجاه درم فلوس خيار چنبر پنجاه درم مويز منقى نيم من شير انكه
يكمن مويز وشير انكه را در شش من آب بپزند چون بدو من آيد صاف نموده وخيار چنبر
دران حل ساخته مكرر صاف نموده وبر دو من شكر سفيد ونيم رطل روغن بادام بار غني
كرده بقوام آرند وباقي جمله دواها كوفته وبيخته بدستور معجون نمايند قدر مستعمل پنجدرم با شير ماده
يا بماء عنب الثعلب وبدون اينها تا ده درم جايز بود واين معجون برودت معده وتپهاي
كهنه وسرفه بلغمي وضيق النفس وقولنج وصرع وشقيقه وطحال وسعفه بلغمي وبهق واختناق رحم
وحبس بول وعسر البول را نيز نافع باشد **صنعة كلكلانج حار** ورق مازريون مدبر غاريقون
پوست هليله زرد سكبينج از هر يك پنجدرم ايرسا سه درم ريوند وعصاره غافث وسنبل
وانيسون از هر يك دو درم كوفته وبيخته با سه چندان عسل معجون نمايند قدر مستعمل از سه درم
تا چهار درم با شير ماده شتر وبدون آن تا شش درم **صنعة كلكلانج بارد** ورق مازريون مدبر
غاريقون پوست هليله زرد هر يك پنجدرم كل سرخ تخم كاسني مغز تخم خيارين عصاره
افسنتين از هر يك دو درم ترنجبين وفلوس خيار چنبر هر يك شصت درم در آب حل ساخته
وقوام نموده دارو ها را كوفته وبيخته بدان معجون نمايند قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم
بشير شتر و بغير آن تا شش درم جايز بود **صنعة كلكلانج معتدل** تربد ابيض مقشر هليله كابلي
مازريون مدبر عصاره افسنتين ريوند غاريقون از هر يك پنجدرم مغز تخم خيارين وخربزه
وتخم كاسني وكل سرخ وايرسا ورب السوس از هر يك دو درم ترنجبين وشكر سفيد

وفلوس خیارچنبر از هریک پنجاه درم روغن بادام دوازده درم تربد وهلیله با روغن
بادام چرب ساخته وفکروترنجبین وفلوس خیارچنبر را قوام نموده بدستور معجون نمایند قدر
مستعمل سه مثقال با شیر شتر و بدون آن تا پنج مثقال جایز بود صنعة سفوف جنطیانا
جنطیانا زراوند مدحرج حاشا فطراسالیون کرفس انیسون هریک دو مثقال سنبل فقاح
اذخر قوه جعده دارچینی مغز تخم خربزه و خیارین هریک دو درم ریوند ربع جمیع ادویه نبات مثل کل
قدر مستعمل دو درم با سکنجبین بزوری یا شراب بزوری یا ماء الاصول حار و بارد بحسب مزاج
واعراض ضمادی که استسقاء لحمی را نافع بود سرگین گاو وبشک بز وخاکستر ظرفا ودوغ محرق
ونطرون مساوی سوده مع خل یا بول شتر پخته شیر گرم ضماد کنند ونمک وگل ارمنی اگر با
عنب الثعلب سوده بر اطراف ضماد کنند نیز نافع باشد آخر کبریت بوره ارمنی زنجبیل
اکلیل الملک سوده وبه آب پخته شیر گرم بر شکم واطراف طلا سازند نافع بود معالجات
که خاص برای استسقاء طبلی مقرر شده آنست که در اوایل نضج ماده کنند بماء الاصول حار یا بارد بحسب
مزاج بعد از ان اخراج ماده نمایند بشراب دیناری یا بحب شبیار که در مرکبات این کتاب ذکر شده
ودر هر هفته قی کنند وبعد از تنقیه بر معجون کاشم وفنداوریقون یک وقت مداومت نمایند ووقت
ثانی سکنجبین بزوری یا شراب بزوری و یا شراب دیناری استعمال کنند بحسب قبض واجابت وسعال
وعدم سعال صنعة معجون کاشم انیسون فطراسالیون حب الغار شونیز سعد کاشم جندبیدستر
فرنانا سنبل حب بلسان جاوشیر حلتیت انجدان اسارون زعفران از هریک یکدرم بلسکج
وج لوز مر سداب کمون کرویا نانخواه صعتر دوقو خولنجان ورق الغار کعب نخل یا قوز محرق جعده
زنجبیل غاریقون حماما از هریک دو درم کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته معجون سازند
قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم صنعة فنداوریقون زعفران انجدان تخم سداب تخم کرفس زنجبیل
حاشا مغز چلغوزه از هریک شش درم فلفل هشت درم کندر دو درم مغز بادام تلخ دو درم عسل
دو وزن ادویه کوفته بیخته علی الرسم معجون نمایند قدر مستعمل از یکمثقال تا دو مثقال واین معجون

ضماد استسقاء لحمی را نافع است ۱۲

درد معده وبرودت معده ودرد امعا را سود مند نیز باشد ضماد تخم شبت بوره ارمنی
جاورس مساوی نمکوب ساخته ودر پارچه بسته وگرم نموده هر شب قدر یکساعت بدان
تکمید نمایند ضماد بابونه اکلیل الملک فودنه مرزنجوش تخم شبت هریک ده درم کمون کرمانی
سه درم کوفته وبیخته با آب سداب یا به آب خالص پخته نیم گرم ضماد سازند وعند الیأس
داغ عروق پهلو وداغ فم معده وداغ فقرات ظهر در استسقاء طبلی کثیر النفع است ودر استسقاء
لحمی بعد از جمله تدبیرات گشادن دو رگ پهلو یا ناف که در باب فصد گفته شده انفع است
ودر استسقاء زقی چون از جمله تدبیر نا امید شوند شکم را از ناف نشتر زنند وماء اصفر بیرون
ارند که از ابزال گویند در بعضی ها موافق افتد واین عمل خالی از خطر نباشد کما یعلم الجراحون
اما هرگاه که با استسقاء سعال باشد ترک حموضات کنند از هر ادویه که باشد وچون با استسقاء
تلیین باشد وضعف کثیر باید که مفتحات قابض مثل سکنجبین بزوری سفرجلی یا شراب
بزوری سفرجلی دهند بحسب سعال وعدم آن با اقراص زرشک یا با اقراص فرنجشک کافوری
صنعة اقراص فرنجشک کافوری طباشیر گل سرخ گلنار زرشک کرد سماق کزمازج
تخم حماض تخم کاسنی تخم فرنجشک خرفه از هریک یکدرم سعد فقاح اذخر انیسون سنبل
ریوندک مغسول پوست بیخ کبر افیون هریک نیم درم کافور دانگی کوفته وبیخته اقراص
سازند قدر مستعمل از دو درم تا سه درم باشد واگر با استسقاء زحیر لاحق شود بهتر از
از فلوس خیارچنبر با ماء الاصول چیزی نباشد یک وقت واگر اعراض قوی باشد چهار تخم
دهند وقت دویم با آب گرم یا بسفوف منفخ وگویند سفوف مقلیاثا در زحیر که مع استسقاء
باشد نافع بود صنعة سفوف منفخ ریوند تخم خیارین تخم کرفس بریان انیسون بریان هلیله سیاه
در روغن زیت بریان نموده مساوی بکوبند وسفوف سازند قدر مستعمل دو درم یا چهار درم
چار تخم درست صنعة سفوف مقلیاثا کمون کرمانی مدبر بریان پنج مثقال بزر کتان تخم گندنا هلیله
سیاه در روغن زیت بریان نموده هریک دو مثقال مصطکی یکمثقال جمله کوفته وبیخته سفوف

سازند وپنج درم حب الرشاد درست دران بیامیزند قدر مستعمل چهار درم بماء
الاصول واگر با استسقاء تپ باشد بهتر از قرص ریوند وسکنجبین بزوری ریوندی
وشراب دیناری وشراب بزوری ساده وسفرجلی با آب کاسنی سبز چیزی نباشد بحسب
اختلاط دیگر اعراض واگر صاحب استسقاء اخفقان باشد یکدرم از یاقوتی تلخ مع دیگر تدبیرات
مناسبه موافق بود صنعة یاقوتی تلخ دارچینی قرنفل قاقله صغار ساذج گل سرخ زرنب
عود غرقی زعفران درونج جدوار از هریک چهار درم سعد فرنجشک فاشرا بوسیا گلگاوزبان
بادرنجبویه ابریشم محرق اکلیل الملک هریک سه مثقال بسفایج سقمونیا مدبر ریوند حجر
لاجورد مغسول هلیله زرد غاریقون افتیمون از هریک چهار مثقال حجر ارمنی مغسول مروارید
ناسفته [illegible] کهربا بسد ورق نقره ورق طلا مسک ولادن هریک پنج درم
دو مثقال روغن بنفشه ده درم رب انارین سه چند ادویه عنبر را در روغن بنفشه بادام
گداخته وداروها را بدان چرب ساخته ورب را صاف نموده وقوام داده معجون نمایند
مسک وزعفران بعد همه ادویه داخل کنند وبعد از دو ماه بکار برند قدر مستعمل از یکدرم تا دو درم
باشد وهرگاه صاحب استسقاء از مرض خلاص یابد در ایام نقاهت برای تقویت معده بهتر از جوارش
خوزی که در اختلاج گفته شده چیزی نباشد واقراص ورد مع سفرجلی زرشکی نیز نافع باشند
ودر اوایل جمیع اصناف استسقاء قلت طعام وشراب مناسب بود واغذیه لطیف مثل زیرباج
وسکباج موافق باشد وهنگام شدت ترک آب انسب است کما قال الشیخ ان الماء ضار لصاحب
الاستسقاء حتی رویته وهنگام اختیار شیر شتر طعام وآب هر دو ترک نمایند وسکونت نیز در جای
اشتران کنند واز فواکه مگر انار چیزی نباشد خصوصا محرورین را کما قال القرشی قد عرض الامراء
الاستسقاء مع حرارة فاکلت من الرمان ما یستحیی عن ذکره فبرء بلا مدد دواء آخر فصل نهم
از باب یازدهم مقاله اول که از فن ثانی است در یرقان اصفر واو را در هندی کنول باد گویند بفتح کاف
عربی واشمام نون وفتح واو وسکون لام وفتح بای موحده تحتانی وسکون الف وکسر میم که اخیره

برای استسقاء ... سفوف ریوند و سکنجبین بزوری ریوندی وشراب ... نافع است ۱۲

یرقان اصفر

وآن مرضی باشد که رنگ بدن وچهره وچشم زرد شود وسبب آن انتشار صفرا بود با جزای
جمله بدن پس آن اگر بواسطه بحران عارض شود که طبیعت ماده صفراوی حمی را دفع سازد علاجش
ظهور آن ناگهان باشد در روزهای باحوری وعقب آن خفت در تپ پدید آید علاجش
آب کاسنی سبز با حلیب کاسنی بشراب بنفشه ونیلوفر خورند واگر بواسطه کثرت تولد صفرا
بود از اکل اشیاء مولد صفرا علاجش در حالت تعفن اجتماع تپ با محرق علاجش
علاج تپ صفراوی نمایند که در حمیات گفته شود ان شاء الله تعالی ودر حالت غیر تعفن
جمله علامات سوء المزاج حار کبدی علاجش تنقیه کنند بنقوع هلیله یا بقرص بنفشه یا بطبیخ فواکه و
وبعد از تنقیه آب کاسنی با سکنجبین ساده یا با سکنجبین بزوری وشراب بزوری وشراب
نیلوفر خورند بحسب اعراض یا حلیب خرفه بشراب بزوری سفرجلی در حالت تلیین واگر بواسطه
سده مجرا بود که در کبد ومراره است علاجش حرارت جگر وعطش مفرط وبیاض براز وزیادتی
اصفر در بول ومرارت فم علاجش اگر حرارت مزاج بحس وفصل غالب بود آب کاسنی
با سکنجبین بزوری بارد نیز نافع باشد واگر حرارت چندان غالب نبود در ابتدا ماء الاصول
دهند بعد از ان بحب غافث تنقیه کنند مرتا بعد اخری صنعة حب غافث عصاره
غافث ده دانگ محموده مشوی غاریقون از هریک چهار دانگ صبر سقوطری
دو درم با آب کاسنی حب سازند قدر مستعمل دو درم آخر غافث هلیله زرد صبر سقوطری
مساوی سوده حب سازند قدر مستعمل دو درم وبعد از تنقیه بر سکنجبین بزوری معتدل
وآب کاسنی وبادیان وکرفس مداومت نمایند واگر بواسطه سده مجرار مراره واسعا
باشد علاتش قبض طبیعت ویبوست ثقل وامار قولنج علاجش در حرارت مزاج تلیین طبیعت
بسکنجبین وریوند وآب کاسنی یا بشراب دیناری صغیر وآب کاسنی مرتا بعد اخری
وبعد از تنقیه بر قرص غافث طباشیری وحلیب کاسنی وتخم خیارین مداومت نمایند
مع شربت نیلوفر صنعة قرص غافث طباشیر عصاره غافث بیست درم طباشیر وگل سرخ هریک

ده درم سنبل چهار درم ریوند زرشک بی دانه رب السوس هر یک دو درم سوده
بلعاب اسفغول و ترنجبین اقراص سازند قدر مستعمل یک مثقال و در غیر حرارت تلیین
نمایند بشراب دیناری کبیر و بجب غافث مذکور مرات کثیره و بعد از تنقیه بسفوف ریوند
زعفرانی مداومت نمایند مع سکنجبین بذوری معتدل **صفت سفوف ریوند زعفرانی**
طباشیر هشت درم زعفران چهار درم ریوند و افسنتین هر یک درم و نیم کافور دانگی سوده
سفوف سازند قدر مستعمل دو درم و بعضی در حرارت مزاج افسنتین ترک نمایند و اگر
تلیین باشد جمله مفتحات قابض که مرتا ذکر یافته نافع باشند و بعد تنقیه تعریق بحمام جمیع اصناف
یرقان را نافع است و ضماد نمودن جگر بصندل و گل ارمنی و آب عنب الثعلب نیز نافع و تقطیر
ماورد در چشم برای نقصان صفرت عظیم النفع است و قرشی گوید که اگر ده دانه آلو دو
درم تمر هندی مقشر و منقی و چهار درم زرشک و تخم خیار و بادرنگ نیمکوفته هر یک
سه درم آب شاهتره یک نیم رطل همه را بجوشانند و چون بنیمه آید صاف کنند و دوازده درم
فلوس خیار چنبر دران حل ساخته و مکرر صاف نموده به نیم درم غاریقون و نیم درم ریوند
بنوشند نافع بود و اگر آب شاهتره تازه نباشد هفت درم شاهتره خشک داخل نمایند و در دو
رطل آب بدستور بجوشانند و چون ثلث آب بماند بدستور سابق بکار برند و
بعد از تنقیه مداومت نمودن بر آب کاسنی و عنب الثعلب با سکنجبین ساده یا بذوری
نفع عظیم بخشد و اگر بیخ حماض را سوده شش درم بخورند و در آفتاب بنشینند یا استاده شوند
حتی که حرارت قوی گردد پس بدوانند چندانکه مانده شوند و عرق بسیار کنند فی الوقت صحت
یابند و همچنین اگر خراطین خشک سوده بعد تنقیه از مثقال تا دو مثقال خورند نافع بود فی الوقت
صحت بخشد و هلیله اصفر معصور در ماء رمان عظیم النفع باشد و جالینوس گوید که اگر بعد تنقیه
صاحب یرقان را در حجره نشانند و خروس سفید را دران حجره گذارند و دروازه را بند کنند
و آن خروس را گرد مریض بدوانند تا مانده شود و از دویدن باز ماند آن زمان فرح گفته و زود

شکم او را بشکافند و خصیه های مریض را در شکم او نهند و در پارچه پنبه دار مریض را بپوشند
تا عرق کند و بعد از ان که عرق خشک شود آهسته بتدریج بکشایند و بیرون آرند در زمان
صحت شود و شیخ ابو النجیب سمرقندی گفته که اگر صاحب یرقان را نبض عظیم و درور
عرق باشد بهتر آنست که ابتدا فصد کنند و بعد از ان دیگر تدبیرات بکار دارند و تا زمان
مرض غذا لطیف مثل آش جو و برنج و ماش مقشر و مزوره حب الرمان و قرعیه و اجاصیه
و تمریه و زرشکیه و عنابیه و نخود آب فراریج و بقلة الحمقا و بقلة الهند با لبسر که مناسب
باشد و از فواکه انار و نارنج و خیار و بادرنگ و بطیخ هندی و آلو بهتر است **فصل دهم**
از باب یازدهم مقاله اول که از فن ثانی است **در وجع کبد و صلابت** اما وجع کبد
که در فارسی درد جگر گویند و آن یا از سوء المزاج کبد باشد علامتش جمله علامات سوء
المزاج ظاهر باشند علاجش آنست که اصلاح مزاج نمایند بچیزها که در سوء المزاج ذکر شده
و یا بسبب اورام و نفخ کبد باشد مع علامات آن علاجش رفع آن سبب بچیزها مذکوره کنند
و یا بسبب صلابت کبد باشد علاجش علاج صلابت کنند چنانچه پیشتر گفته شود و در جمیع
این اصناف رعایت کنند باشیاء مسکن اوجاع کبدی مثل دواء الکرکم صغیر در سوء المزاج
بارد و قرص ریوند زرشکی در سوء المزاج حار **صفت دواء الکرکم صغیر** زعفران سنبل سلیخه
هر یک دو جزء دارچینی مرمکی قسط بحری فقاح اذخر از هر یک یک جزء همه را سوده یک شبانه روز در شراب
انگور تر کنند و بعد از ان برآورده و خشک نموده و باز سحق بلیغ کرده در چندان عسل کف
گرفته معجون سازند قدر مستعمل دو مثقال بعرق بادیان یا بشراب افسنتین برای وجع کبد
بارد و سده کبد و نفخ کبد **صفت اقراص زرشک ریوندی** زرشک بی دانه و گل سرخ
هر یک پنج درم لک مغسول و زعفران و ریوند و عصاره غافث و سنبل و انیسون
و مصطکی از هر یک یک درم بآب اقراص سازند قدر مستعمل دو درم برای اوجاع حار کبدی به
بزر هندی بارد و برای بارد به بذوری حار **و اما صلابت کبد** آن سختی اجزاء جگر است

درد کبد را ... حب ... درجه ... (marginal note)

وجع کبد و صلابت

صلابت کبد

بلا ازدیاد اقطار ثلاثه بخلاف ورم که آن زیادتی است در اقطار ثلاثه یا در یکی از اقطار ثلاثه
واین صلابت گاهی با ورم باشد وعلاج او علاج ورم صلابت است که در اورام گفته شود وگاهی
بعد ورم وعلامت او صلابت موضع بلا علامات ورم وقلت نفخ در بول واین صلابت گاهی
گاهی وجع شامل بود وآن منذر بورم باشد وگاهی بلا وجع وسبب آن ماده بارد ویابس
که جگر را ضعیف وصلب کند علاجش آنست که اول اخراج ماده موجبه نمایند وبعد از ان در
صلابت موجعه وغیر موجعه که بلا ورم باشد اسانا سیاد کبیر خورند ودر اشتراک وصم اقراص
مقل خورند صنعة اسانا سیاد کبیر زعفران مرکی افیون جند بیدستر بذر البنج ابیض قسط قردمانا
خشخاش سیاه غافث شاخ طرف راست بز سوخته جگر گرگ خشک کرده مساوی الوزن
همه را کوفته وبیخته با چندان عسل مصفی معجون نمایند وبعد از شش ماه استعمال کنند قدر مستعمل از
نیم مثقال تا یکدرم بعرق کاسنی ورب سیب واین معجون او جاع طحال ومعده واسهال ومعدی
واسهال بلغمی وسعال ووجع کلی ومثانه را نیز نافع بود صنعة اقراص مقل مقل ازرق سه درم
مصطکی دو نیم درم سنبل دو درم قسط مغز بادام تلخ هر یک یکنیم درم زعفران مرکی هر یک یکدرم
مقل را در شراب یا آب گرم حل سازند وباقی ادویه را کوفته وبیخته بدان سرشند واقراص سازند
قدر مستعمل سه درم با آب کاسنی در سوء المزاج حار وبماء العسل ویا بشراب ویا بمار کرفس وبا
بمار رازیانه در سوء المزاج بارد واگر امتلاء عرق یابند فصد اسیلم دست راست گفته نیز مناسب
باشد وباقی جمله تدبیرات اکل وشرب مانند تدبیرات اورام کبد نمایند مع ازدیاد مرخیات
در اضمده باب دوازدهم از مقاله اول فن ثانی در امراض طحال واین مشتمل بر شش فصلست
فصل اول در سوء المزاج طحال اما سوء المزاج حار که عارض طحال شود علامات آن هزال سوء المزاج طحال
بدن مع عطش قوی وکدورت رنگ مایل بصفرت وصلابت نبض وطول آن وکدورت
بول مع زردی رنگ علاجش آنست که آب کدو وآب بادیان سکنجبین خورند وسوء المزاج
بارد که عارض طحال شود علامتش قلت عطش وعرض نبض مع صلابت وبیاض بول

مع کدورت علاجش آنست که آب بادیان وکرفس با سکنجبین خورند وسوء المزاج رطب
که عارض طحال شود واگر مع الحرارت باشد علامات آن عظیم نبض مع صلابت ومیلان
رنگ بسوی احمر کدر علاجش مثل سوء المزاج حار باشد مگر آنکه شراب عناب وزرشک مروجه
ما مناسب افزایند واگر مع البرودت باشد علامتش جمله علامات برودت مع سیلان
لعاب وعدم عطش علاجش مثل علاج سوء المزاج بارد باشد مع ازدیاد یوسات مثل
انیسون ودارچینی وسوء المزاج یابس که عارض طحال شود اگر مع الحرارت باشد علامتش
ضد علامات بارد ورطب علاجش مثل علاج قسم اول مع ازدیاد مرطبات مانند تخم
خیارین وروغن کدو وشراب نیلوفر بر طریق مناسبه واگر مع البرودت بود علامتش جمله
علامات برودت مع ازدیاد بعضی علامات مالیخولیا وهزال مفرط وکثرت کمودت
رنگ وبول وکثرت اشتهاء طعام وعدم عطش مع جفاف منخرین وسوء ظن وتوحش
عینین وتربل بدین بواسطه البخره وخانیه علاجش آنست که ماء الاصول حار کبیری که
در صداع طحالی ذکر شده مع روغن بادام خورند یا سکنجبین کبری مع ماء کرفس وبادیان وحلب
تخم خیارین خورند هنگام کثرت جفاف وکاسنی تر وخشک جمله بالخاصیت مضرات
مزاج طحال را صنعة سکنجبین کبری خل که کبر را در ان مدبر کرده باشند بگیر آب جز شکر
سفید مثل آب بدستور سکنجبین ساده بپزند فصل دویم از باب دوازدهم مقاله اول که
از فن ثانی است در اورام وصلابت طحال اما اورام اکثر حدوث آن از سودا بود وگاه اورام طحال
از غلیان دم سوداوی بود وگاه از غلبه صفرا سوخته وبلغم سوخته باشد که بدم سوداوی آمیخته
شود وعلامات ورم احساس عظم طحال در خارج وگرانی شکم وثقل بطرف الیسر وهزال بدن
وقال الشیخ الطحال کلما یعظم البطن فیهزل البدن ونیز از جمله علامات حرارت کفها وشکمها و
زانوها وسردی گوش وبینی است بواسطه نزول ماده غلیظ وصعود اجزاء دم مائی با بخره
وقلت اشتها بواسطه ضغط معده وثقل یابس ظهور قولنج بواسطه ضغط امعا واگر این ورم

دموی باشد مع علامات سوء المزاج حار ورطب بود واگر این ورم صفراوی بود مع
مع علامات سوء المزاج حار ویابس بود واگر این ورم بلغمی باشد مع علامات سوء المزاج
بارد ورطب بود واگر این ورم سوداوی باشد مع علامات سوء المزاج بارد ویابس بود
علاجش آنست که اگر غلبه دم یابند اول فصد اسیلم الیسر نمایند یا باسلیق الیسر وبعد از ان اخراج
ماده موجبه کنند بعد نضج ماده بماء الاصول کبری اگر صفرا بود بسکنجبین وریوند واگر بلغم باشد
بحب ایارج یا بحب نجاح یعقوب واگر سودا باشد بطبیخ افتیمون بماء الجبن او حب الافتیمون
او ایارج لوغاذیا که جمله در امراض راس ذکر شده وبعد از تنقیه مفتحات قویه مثل سکنجبین
عنصلی بماء الاصول کبری یا قرص کبر سکنجبین بزوری حار ومعتدل که با نقاص کاسنی
باشد بخورند واگر حرارت قوی باشد کدو را خشک سازند وسوده دو درم بسکنجبین ساده
بخورند واگر تشنگی غالب باشد تخم خیارین وبادیان را نیز کشیده با سکنجبین خورند اما صلابت
طحال مثل اورام طحال است در اسباب لیکن در حس مختلف است ابرای آنکه در ورم
عظم طحال شرط است ودر صلابت سختی جرم طحال شرط است وگاه باشد که ورم وصلابت
باهم باشند علاجش در جمیع وجوه مثل علاج اورام است مر طحال را در ادویه واغذیه وباید که غذا
مطحول لطیف وخفیف باشد مثل زیرباج وسکباج وجمیع اغذیه سوداوی احتراز نمایند کما
ذکرناه مرارا صنعة اقراص کبر که ورم وصلابت طحال را نافع باشد پوست بیخ کبر پنجدرم سداب وند
طویل دو درم فنجنکشت وفلفل سیاه هر یک شش درم اشق چهار درم اشق را در سرکه کهنه حل
سازند وباقی ادویه را سوده بدان اقراص سازند قدر مستعمل یکمثقال وجالینوس گوید که در امراض
طحال واجب آنست که طبیعت را نرم دارند وشیخ الرئیس گوید که اگر صاحب طحال هر صباح سه اوقیه
از بول خود بخورد ورم وصلابت ونفخ را نافع باشد وقرشی گوید که تعلیق عنصل بر موضع طحال چهل روز
به سازد وگویند تریاق کبیر وتریاق اربعه بماء الاصول نیز نفع کثیر دارد وحکیم عماد الدین گوید که اگر افتیمون
وپوست بیخ کبر مساوی سوده با عسل معجون نمایند واز پنجدرم تا هفت درم فقط یا بماء الاصول کبری

خورند سخت سودمند باشد وارسطو گوید که کبر مدبر بخل وسکنجبین که از خل کبر ساخته باشند
نافع بود لان الکبر تریاق المطحول وانفع الاشیاء لصاحب الطحال وبقراط گوید که اگر قدحی از چوب
گز کنند اطرافا گویند بتراشند وطعام وشراب خود را در ان لازم کنند در چهل روز طحال را
بگدازد ومحمد زکریا رازی نوشته که اگر انجیر را در سرکه انگوری شب بخیسانند وصباح از سه
انجیر تا هفت انجیر بخورند بجهت قوت ورس صلابت طحال ونفخ طحال را نافع بود واگر ناخواه یکه
ونمک نیز در سرکه افزایند تا نفوع آن نیز انجیر در خورد در عمل قوی تر باشد حصوصا برودین را وصاحب
کامل الصناعة گوید که اگر بر قرص کزمازج او مان نمایند نیز نافع باشد صنعة قرص کزمازج کزمازج
چهار مثقال فلفل سفید سنبل سارون اشق از هر یکی دو مثقال اشق را در سرکه عنصل
حل سازند وباقی ادویه را کوفته وبیخته بدان سرشند واقراص سازند قدر مستعمل یکمثقال سکنجبین
بزوری یا ساده وحکیم محمد زکریا در حاوی آورده که اگر قرص ابرسا با سکنجبین خورند مطحول را در سه روز
بصحت رسانند صنعة اقراص ابرسا ابرسا چهار درم فلفل سفید اشق هر یک دو درم سوده با آب اقراص سازند
یا بسرکه قدر مستعمل از یکدرم تا یکمثقال سوده با دو توله سکنجبین که در عرق بادیان حل کرده باشند وهذا المجرب
غایت وحکیم داود در مجربات خود نوشته که اگر دوازده درم آب بادیان ودوازده درم آب
عنب الثعلب بگیرند با سکنجبین کبری او یا سکنجبین ریوندی خورند ورم وصلابت طحال را نافع باشد
واگر ورم طحال منفجر شود واثر قیح کمدورتی ویرا ظاهر کردد شیر ماده شتر بقرص کبر وقرص کزمازج
نافع باشد واگر صلابت طحال مع حرارت باشد این اقراص با سکنجبین بزوری بارد سودمند باشند
صنعة اقراص مذکور خرفه گل سرخ طباشیر سفید مغز تخم خربزه ومغز تخم کدو ومغز تخم خیارین حب
القلقل کزمازج هر یک شش درم لک مغسول ریوند از هر یک دو درم کافور نیم درم در آب اقراص
سازند قدر مستعمل یکمثقال وگویند که اگر نیم درم شونیز مغسول قلی هر صباح در روغن گاو پیچیده بخورند
وبالای آن نان چرب بروغن کثیر خورند تا هفت روز صلابت طحال را نافع بود ادویه موضعیه ضماد
که ورم وصلابت طحال را نافع بود مقل دو درم اشق یک درم آرد باقلی وکرسنه ونخود از

هر یک دو دانگ و نیم اکلیل الملک تخم کتان حلبه بابونه ترمس سنبل از هر یک نیم درم انجیر بیست و چهار دانه همه را کوفته بروغن بادام یا روغن بابونه ضماد کنند آخر انجیر را با خل بپزند و باقدری خردل سوده بر طحال ضماد کنند آخر مغز بادام تلخ سداب اشق مساوی سوده بسرکه ضماد کنند ضماد بارد آرد جو کشنیز کزمازج بوره اشق مساوی با خل سوده ضماد کنند و اگر با وجود تنقیه تمام و این تدبیرات مذکوره تحلیل نیابد یا ورم متحجر گردد حجامت موضع لازم گردد برای اخراج ماده بنفس عضو از جلد مجاور و شاپور بن سهل گوید که در آخر جمیع تدبیرات داغ موضع طحال عظیم سودمند است و تخم حرمل ... فصل سیوم از باب دوازدهم مقاله اول که از فن ثانی است در تمدد طحال و آن عظم طحال باشد بلا علامات ورم و اگر دست بر آن نهند درد و صلابت کمتر بود و تحمل نماید و سبب آن ریح غلیظ بود علاجش آنست که بعد تنقیه خلطی که آن اکثر بلغم بود سوخته یا خام یا شور که بایارج و ایارج لوغاذیا تنقیه مناسب است که موجب ریح شده باشد مفتحات و محللات ریاح و ملینات استعمال نمایند مثل شراب بزوری یا عرق بادیان یا طبیخ کرفس و قرص فوه بطبیخ افسنتین یا بماء الاصول حار و سکنجبین بزوری نیز نافع باشد صفت قرص فوه دوازده درم پوست بیخ کبر ایرسا زراوند طویل از هر یک سه درم کوفته و بپخته بسکنجبین بسرشند و اقراص سازند قدر مستعمل دو درم ضماد نفخ طحال بابونه اکلیل الملک ورق سداب فوتنج ملح اشق مساوی سوده و در خل آمیخته ضماد کنند کماد ملح و جاورس و خاکستر برگ کرم مساوی در خرقه بسته کماد نمایند و قول اکثر از مجربان آنست که اشق و اسقولوقندریون را در دفع نفخ و صلابت و ورم طحال خاصیت عجیبی است شربا و ضمادا فصل چهارم از باب دوازدهم مقاله اول که از فن ثانی است در وجع طحال اگر سبب ورم و صلابت و نفخ باشد علاجش آنست که در دفع سبب موجبه کوشند به تدبیری که گفته شده و اگر بدون اینها از سوء المزاج حار بود فصد باسلیق ایسر کنند و قرص بنفشه و ثمرة الطرفا هر یک سه درم و مغز تخم خیارین ... و در قول بعضی بجای تخم خیارین تخم کاسنی است لیکن چون کاسنی بالخاصیت بطحال مضر است بعضی عوض او بقدر دو درم مغز تخم خیارین اختیار کرده با لسان الصفر که هر یک از آن دو درم و نیم باشد و خرفه هر یک پنج درم سوده با آب اقراص سازند قدر مستعمل دو درم و آب کاکنج یا آب برگ بید یا آب برگ چغندر هر کدام از نهاده درم با سکنجبین و جع کرم طحال را نافع باشد و اگر برگ بید را در سایه خشک سازند و سوده دو درم با شکر بدهند بخورند درد و وجع طحال را نافع باشد و خل کشنیز و صندل و ملح و اشق را اگر ضماد نمایند فصل پنجم از باب دوازدهم مقاله اول

که از فن ثانی است در یرقان اسود و سبب آن کثرت سودا و انتشار آن در جلد با سده عروق مابین طحال و معده است یا سده عروق مابین جگر و طحال است بر اسطه آن سودا بجلد پراکنده شود علاجش تنقیه بحب حجر ارمنی و بحب افتیمون کنانند با سکنجبین عنصلی و بعد تنقیه بحب غافث ساده همراه سکنجبین بزوری یا همراه ماء الاصول کبری مداومت نمایند و غذا در این هر دو مرض مذکوره لطیف خفیف مثل زیرباج و سکباج و دراج و حمام مشوی مع ابازیر حاره صفت حب حجر ارمنی حجر ارمنی غاریقون افتیمون ریوند اسطوخودوس مساوی سوده و بروغن بادام چرب ساخته همراه عسل خیارشنبر حب سازند قدر مستعمل از دو درم تا دو مثقال همراه آب گرم یا همراه طبیخ افتیمون صفت حب غافث ... طباشیر چهار درم پوست بیخ کبر عصاره غافث انیسون کرفس هر یک شش درم ریوند دوازده درم سوده با آب خالص قرص سازند قدر مستعمل از یک درم تا یک مثقال باشد و دیسقوریدوس گوید که اگر بزر را علف تره بخورانند و شیر او را ابعد تنقیه صاحب یرقان را دهند نافع باشد خصوصا یرقان اسود را باب سیزدهم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض معده و این باب مشتمل بر شانزده فصل است فصل اول در سوء المزاج و ضعف معده سوء المزاج که عارض معده ساذج باشد یا مادی و هر یکی از این هر دو بر چهار قسم باشد سوء المزاج ساذج حار و بارد و رطب و یابس و سوء المزاج مادی صفراوی و دموی و بلغمی و سوداوی علامات سوء المزاج ساذج حار سوزش معده و کثرت عطش و وحشت و انتفاع به برودت خصوصا بهوای بارد و اشتهای ضعیف و هضم قوی و علامات سوء المزاج ... وعلامات ساذج بارد قلة عطش و کثرت جشاء و جشاء حامض و قلة اشتها و قلة هضم و انتفاع بحرارت و علامات سوء المزاج ساذج رطب ... رطوبت سیلان لعاب از فم و نفخ شکم اگر مع الحرارت باشد باشتراک علامات حار بود و اگر مع البرودت باشد باشتراک علامات بارد بود

علامات سوء المزاج ساذج یابس

و در یبوست جفاف فم و منخرین و قبض طبیعت و میلان بسوی رطوبت اگر مع الحرارت بود باشتراک علامات حاره باشد و اگر مع البرودت بود باشتراک علامات بارده باشد و علامات سوء المزاج مادی در صفراوی مرارت فم و اخراج آن صفرا بقی و براز و رنگین بودن براز و بول بصفرت مع دیگر علامات حرارت و یبوست مذکوره و در دموی حلاوت فم و حمرة بول و عظم نبض مع دیگر علامات حرارت و رطوبت ساذج و در بلغمی ثقل بطن و بی مزه یا شوری دهن و بیاض بول و اخراج بلغم بقی و براز و قراقر شکم مع دیگر علامات بارد و رطب ساذج و در سوداوی ثقل یابس و عفوصت و حموضت مزه دهن و کثرت فواق و اخراج سودا بقی و براز مع دیگر علامات سوء المزاج بارد و یابس و دیدن رنگ بدن بیشتر در عوارض کبدی مستعمل است چنانچه دیدن نفث در عوارض ریه و صدر و دیدن رسوب در عوارض گرده و مثانه بواسطه قرب تعلق هر کدام با یکی از مجاری مناسب خود علاج هرگاه که سوء المزاج ساذج عارض معده شود اصلاح مزاج معده کنند بخورانیدن و مالیدن اشیاء مضاده و تبدیل سوء المزاج نمایند بتدبیرات مناسبه و اگر سوء المزاج مادی باشد همین تدبیرات بعد از اخراج ماده موجبه نمایند اشیاء حار معدی فلفل زنجبیل دار فلفل دارچینی زرنب شیطرج و از مرکبات کمونی و جوارش جالینوس و مربای کندر و مربای زنجبیل اشیاء بارد معدی هلیله بلیله آمله طباشیر کلشخ حب الآس و از مرکبات دواء المسک بارد و مربای آمله اشیاء رطب معدی تمر هندی و انار و لیمو و کمثری و از مرکبات شراب حماض و مربای تمر هندی و شراب سفرجل زرشکی اشیاء یابس معدی سماق زرد و رد تخم کاهو افیون نعناع سداب و از مرکبات فلونیا رومی و برشعثا و سفوف نمک که بیشتر ذکر شده و

دواء المسک

دواء المسک مرو اشیاء معتدل معدی قاقله صغار پوست سنگدان و پوست اترج و پوست پسته و ابریشم و نبات و مصطکی و از مرکبات الوشش دارو و لولوئی ساده و گلقند و سکنجبین و جوارش عود ~~ت~~ اما ضعف معده آن مرضی باشد که قوت معده از جمیع افعال یا از بعضی افعال خود به نسبت طبیعی کمتر و ضعیفتر گردد اگر این ضعف از سوء المزاج ساذج حار باشد بتدبیر مزاج نمایند بخورانیدن آب برف و آب کدو و شراب ترنجبین و نقوع تمر هندی و شیره تخم کدو و شراب آلو و در اشتراک یبوست روغن کدو بر معده مالند و در اشتراک رطوبت اصلاح مزاج نمایند بخورانیدن شیره خرفه همراه سکنجبین و رب بهی و طباشیر و مربای سیب و بهی و قرص طباشیر و رب رمان و صندل و کافور بر معده نهند و در رطوبت بارده محضه بهتر از فلونیا و شراب جبیزی نباشد و در یبوست محضه بهتر از عسل و روغن بادام و ماء اللحم جیزی نیست و مالیدن روغن بنفشه بادام و گل بادام نفع عظیم دارد و اگر این ضعف از سوء المزاج مادی باشد و اگر صفراوی بود استفراغ ماده نمایند بطبیخ فواکه یا باطریفل صغیر مع ریوند و بعد از تنقیه بلیله مربی و اطریفل کشنیزی نافع بود و شراب سفرجلی و سکنجبین سفرجلی نیز نافع باشد و غذا اخشکه برنج و ماش مقشر و در اعتدال طبیعت بقله الحمقا و فرو ... و اگر این ضعف بواسطه غلبه دم باشد فصد باسلیق کنند و بعد از فصد اگر تلیین طبیعت باشد جوارش انبر باریس که در مقاله ششم ذکر شده دهند و اگر اعتقال طبیعت بود معجون آلو که نیز در مرکبات ذکر شده استعمال نمایند و رب انار و مربای تمر هندی و سفوف حامض که در فصل سفوفات ذکر شده نیز سودمند بود و غذا مثل ضعف صفراوی و اگر این ضعف بسبب غلبه بلغم باشد تنقیه کنند بحب شبیار و در هر هفته سکنجبین و آب ترب قی کنانند و بعد از تنقیه مربای زنجبیل و سفوف نمک

در اشتراک رطوبت

واقراص لیمو وسکنجبین همراه گلقند وعرق بادیان دهند وغذا ابرنج وکباب
ونیمبرشت بیضه و زیرباج فراریج ونخود ماش مقشر و نان وعسل **صنعة سفوف نمک**
نمک سنگ سی درم فلفل سفید بیست درم زنجبیل پانزده درم انیسون هفت درم
تخم جرجیر نانخواه ونوشادر وفلفل سیاه وفودنه هر یک ده درم کوفته وبیخته
سفوف سازند قدر مستعمل از دو درم تا سه درم واین سفوف اوجاع مفاصل
واوجاع کبد وجمیع امراض امتلائی را نیز نافع باشد **صنعة اقراص لیمو**
بلیله کابلی ده درم زنجبیل شش درم دارفلفل شیطرج هر یک چهار درم نمک سنگ
هفت درم کوکرد مدبر وودع محرق هر یک یک مثقال جمله را سوده قدر دو درم
باب لیمو اقراص سازند قدر مستعمل یک قرص تا دو واگر این ضعف بواسطه سودا
باشد تنقیه کنند بحب افتیمون یا بطبیخ افتیمون وبعد از تنقیه جوارش لوزی
خورانند وغذا از گوشت حلوان وکبوتر بچه دهند واگر حرارت طبیعت غالب
باشد حلوای تخم کدو وحشو تخاله وشراب حلو ضعف معده سوداوی را نیز نافع
باشد **صنعة جوارش لوزی** دارچینی وزنجبیل وزعفران هر یک یکدرم مصطکی
سه درم عود دو مثقال لوز مقشر سی درم جمله را سوده در هفتاد درم نبات
معقود بدستور امیخته بروی سنگ ریزند قدر مستعمل از شش درم تا ده درم

فصل دویم از باب سیزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در وجع معده وعلق
ناشب در ان مانند سوزن اما وجع معده اگر در قعر معده بود تنقیه بمسهل اولی
واگر در فم معده باشد تنقیه بقی بهتر وسبب حدوث این مرض اکثر از سوء المزاج
مادی باشد پس اگر از صفرا بود وعلامات صفراوی بیابند علاج وی آنست که تنقیه
معده کنند بقی وبمسهل بچیزها که در ضعف معده ذکر شده وبعد از تنقیه شراب افسنتین
همراه گلاب دهند یا سکنجبین ساده همراه عرق کاسنی وعرق بادیان خورانند غذا ابرنج

وماش **صنعة شراب افسنتین مرکب** افسنتین ده درم ورق گلسرخ هفت درم اذخر
غافث هر یک یک مثقال در یکمن آب بجوشانند چندانکه بثلث آید صاف نموده همراه
نیم رطل قند قوام نمایند قدر مستعمل ده درم واقراص ورد صغیر نیز همراه شراب افسنتین
ساده وعرق کاسنی یا همراه سکنجبین عسلی کاسنی نافع باشند واگر لین طبیعت بود
همراه سفرجلی لیمو واگر اشتراک سوء المزاج کبد نیز باشد همراه سفرجلی زرشکی
استعمال نمایند **صنعة اقراص ورد صغیر** گلسرخ ده درم سنبل ومصطکی هر یک یکدرم
ونیم جمله را سوده باب خالص اقراص سازند قدر مستعمل از یکمثقال تا دو درم
واین اقراص تپ مرکب وتپ بلغمی را نیز نافع باشند واگر از غلبه دم باشد
اکثر آنست که مع ورم بود علاج وی آنست که فصد باسلیق نمایند ودر دفع ورم
کوشند چنانچه گفته شود انشاء الله تعالی وقرص انبرباریس مع شراب عناب
نافع بود ودر هر دو اقسام ضماد نمودن معده بصندل وگلاب وآب برگ
عنب الثعلب سودمند بود وغذا اخفیف مثل ماء الشعیر ونبات وشوربا
برنج وماش مقشر وبرنج وتمریه وزرشکیه وعنابیه ورمانیه وحصرمیه جدا نافع باشد
واگر حرارت قوی بود وقت ورم سفوفی از طباشیر وگلسرخ وزرشک ونبات
ساخته بدهند همراه قلیل کافور واگر شدت وجع باشد روغن افسنتین مع قلیل
افیون بر شکم مالند **صنعة روغن افسنتین** افسنتین ده مثقال در آب بجوشانند وهمراه
نیم رطل روغن گل بدستور بپزند واگر اشتراک ضعف معده بود اندک مصطکی
در ان حل سازند یا روغن مصطکی که مقدم در ضعف معده گذشت همراه افیون
وروغن افسنتین بر معده مالند واگر از سبب بلغم باشد علاج وی آنست که قی کنانند
بعسل وخردل وتنقیه بحب شبیار نمایند وبعد از تنقیه قرص کوکب الارض ومعجون
افسنتین خورانند وشراب ورد مکرر مع اقراص افسنتین نافع است **صنعة کوکب الارض**

جند بید ستر سنبل سلیخه گل مختوم بوست بیخ لفاح از هر یک چهار درم افیون زعفران
قسط کوکب الارض منسل سحوق هر یک پنج درم انیسون دوقو سیساليوس
بذر البنج میعه تر تخم کرفس از هر یک بیست درم شبیهار ادر شراب ریحانی یا در اب کرم
حل سازند و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و اقراص سازند قدر مستعمل
از یکدرم تا یکمثقال همراه شراب و این اقراص سرفه کهنه و تب ای مرکب را
سود دارد و چون با زرد بدان بیامیزند و بر دندان کرم خورده نهند سود دارد
و چون با آب برزنکوش یا آب سداب بیاشامند جمیع زهرها و گزنده کی جانوران را
نافع باشد **قرص افسنتین** در معده که قبل از طعام و بعد از طعام باشد سود
دارد افسنتین تخم کرفس انیسون از هر یک پنجدرم سلیخه بیست درم مر و فلفل
و جند بید ستر و افیون از هر یک دو درم کوفته و بیخته بآب صاف اقراص سازند
قدر مستعمل از یکدرم تا یکمثقال آخر افسنتین اسارون مغز بادام تخم کرفس
مساوی سوده اقراص نمایند قدر مستعمل از یکمثقال تا دو درم و این اقراص حیات
بلغمی و عسر البول و برودت جگر و سده کبد و طحال را نافع باشد **معجون افسنتین**
افسنتین سنبل انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مساوی کوفته همراه دو چند ان عسل
کف گرفته بسرشند قدر مستعمل سه درم و اگر از غلبه سودا باشد تنقیه سودا کنند
از معده و قی و مسهل ایارج فیقرا و حب افتیمون و بعد از تنقیه بر شراب افسنتین
و روغن بادام مداومت نمایند یا فلافلی خورانند و کمونی که در امراض اسنان
ذکر شده نیز مع روغن بادام نافع باشد و دوا المسک حلو عظیم النفع بود
و اگر قبض باشد بهتر از کمونی ملین چیزی نیست و اغذیه در بلغمی و سوداوی را تیهو
و دراج و کنجشک و تخود آب مع برنج جمله نافع باشند و از نان و طعام قدید و جمیع اشیاء
صلب و سوداوی احتراز نمایند و کرنبد معجون فنجنوش و معجون خبث الحدید اوجاع

شرح افسنتین درد معده که قبل از طعام و بعد از طعام باشد سود دارد ۱۲

صفت معجون فلافلی در امراض دماغ و صفت معجون کمونی قابض در امراض اسهال ذکر شد

اوجاع معده را که بسبب ضعف آن باشد و مع بواسیر بود و نفع کلی دهد **صفت دوا المسک**
حلو زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد هر یک ده درم ابریشم خام
مقرض بهمن سرخ و سفید و ساذج و سنبل و قاقله و قرنفل از هر یک پنجدرم اشنه
دارفلفل زنجبیل از هر یک دو نیم مثقال مشک دو درم سوده با سه چند ان عسل
معجون نمایند قدر مستعمل از مثقالی تا دو درم باشد و خفقان را که بشرکت برودت
معده بود نیز نافع باشد **صفت کمونی ملین** کمون کرمانی مربر نجبیل بریان نموده شصت درم
افتیمون سناء مکی سبز هر یک سی درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر یک بیست درم
بوره ارمنی و ورق سداب هر یک ده درم دارچینی مصطکی هر یک پنجدرم جدا جدا
همه را کوفته و بیخته و بر دو آنده درم روغن بادام همه دو اشیاء سهل را چرب
نموده در سه چند ان عسل کف گرفته همراه جمله ادویه معجون نمایند قدر مستعمل از
چهار درم تا هفت درم باشد **صفت معجون خبث الحدید** پوست هلیله کابلی پوست
هلیله آمله و روق کلسرخ هر یک ده درم اصل السوس مقشر زنجبیل و عود و دارچینی و بوزیدان
و مشک و سنبل و اذخر و مصطکی از هر یک هفت درم خبث الحدید که سه شبانه
روز در سرکه کذاشته باشند و خشک کرده باشند و چند ان سحق نموده باشند
که تا آب زرد و بالا باند صد درم مشک یکدرم جمله را کوفته و بیخته با سه چند ان
عسل کف گرفته معجون نمایند و بعد از چهل روز استعمال نمایند قدر مستعمل از
سه درم تا چهار درم باشد **معجون فنجنوش** پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله
سیاه آمله و شیطرج هندی سنبل زنجبیل سعد فلفل دار فلفل از هر یک ده درم تخم
شبت تخم کندنا هر یک چهار درم خبث الحدید مدبر صد درم و بقول شیخ نجیب الدین
سمرقندی خبث الحدید سی درم جمله اشیاء را ادویه سه چند ان عسل کف گرفته
بسرشته معجون سازند قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم باشد و بعد از شش ماه

استعمال نمایند و بعضی دو درم مشک اضافه می نمایند برای قوت قلب و این نیز
معجون قوت باه را نیز محلل باشند و زنگ را نیکو سازند و تلیین معده را نیز
باز دارند و اگر درد معده از ریاح باشد علامتش اختلاف حال وجع در
شدت و خفت و قرار و اختلاف از موضع بموضع علاجش آنست که
تنقیه معده کنند از خلطی که موجب ریاح باشد و بعد از تنقیه بر فودنجی
و قند او یعنی مداومت نمایند **صفت فودنجی مجرب** فودنه نهری فودنه کوهی فطرا
سالیون سیسالیوس از هر یک دوازده درم تخم کرفس حاشا بابونه از
هر یک چهار درم کاشم فلفل سیاه چهل و چهار درم کوفته و بیخته بسه چندان
عسل معجون نمایند قدر مستعمل از یک مثقال تا دو درم باشد و اگر وجع معده که بواسطه
استرخا باشد علامتش تلیین معده بود در وجع علاجش آنست که اخراج خلط
موجب نمایند و در دفع استرخا کوشند بخورانیدن اطریفل صغیر و جوارش
خوزی معدی و جوارش حب الآس و سفوف خرنوب **صفت جوارش خوزی معدی**
دانه مویز که از سرکه بیرون کرده باشند تا هفت روز در سرکه کهنه باشد خشک کرده
بیست درم حب الآس پنجاه درم گلنار خرنوب که نازک کند هر یک ده درم
کمون کرمانی مدبر نانخواه هر یک هفت درم سوده بسه چندان عسل معجون نمایند
قدر مستعمل دو درم **صفت جوارش حب الآس** بلیله بلیله آمله فلفل دارفلفل زنجبیل
قرنفل و قرفه و خیر لوا و حب بلسان هر یک ده درم مصطکی و قردمانا و انیسون
و کرویا و کمون کرمانی مدبر و سلیخه و سنبل و قاقله و قسط شیرین از هر یک شش
درم جوز بوا بذر الکرفس و نانخواه از هر یک پنج درم ساذج و حماما از هر یک
چهار درم حب الآس هفتاد درم بسه چندان عسل بسرشند قدر مستعمل دو درم
صفت سفوف خرنوب خرنوب نبطی کمون مدبر سماق حب الآس سویق گلنار

و بلوط و کشنیز بریان و مصطکی برابر سوده سفوف سازند قدر مستعمل از یک درم تا دو درم
باشد و این جمله تراکیب رطوبت معده و سوء الاستمراء و اسهال معدی را
نیز نافع باشد و اگر وجع معده بواسطه ورم و صلابت باشد در دفع آن کوشند
چنانچه پیشتر گفته شد ان شاء الله تعالی و گاه باشد که بواسطه گرسنگی قوی وجع
معده بهم رسد بواسطه حرارت صفراوی که از خلو معده پدید آید و گرسنگی سوزا
که بر فم معده ریخته علاجش آنست که شوربای دسم خورانند بعد از آن غذای
لطیف دهند و روغن بادام بر معده مالند و گاه بواسطه خوردن آب سرد
در معده پیدا شود علاجش آنست که فلافلی و کمونی خورانند و نارجیل و
نبات تنقل نمایند و گاه درد معده بواسطه چسبیدن زلو باشد و این نادر
بود چرا که زلو چون در معده رود بمیرد و احیانا زنده ماند و بچسبد علاجش آنست
که در معده تحقیقا پیدا شود و وجع ناخس بود و از اعراض جراحات معده و
غثیان و ریم در فم نیز باشد و ممکن است که مع براز خون آمیخته باشد
علاجش انچه در جراحات معده گفته شود بکشد و خورانیدن سرکه قدر ... درم
همراه نیم درم بوره و نیم درم نوشادر عظیم النفع باشد و بعد از برآمدن
زلو بقی یا ببراز اگر ظهور خون باقی ماند سفوف خرنوب مذکور همراه شراب الحماض
دهند و گاه درد معده بواسطه چسبیدن سوزن در معده و خوردن براده حدید
پدید آید علاجش آنست که درد معده اندک مع عدم دیگر علامات باشد
و آدم روز بروز لاغر شود و ممکن است که قلیل خون نیز ببراز وی دفع شود
علاجش آنست که اول نضج ماده نمایند بمثل منضج تا سه روز و روز چهارم دو
مثقال حجر مقناطیس سوده همراه ماء العسل بخورانند چون یک هفته برود بگذرد
مسهل خورانند بطبیخی که سنا و فلوس خیارشنبر در بوند داشته باشد سوزن و براده

بکرم ... بیرون آید و بعد از آن شوربا های دسم و غذاهای لطیف مناسب
باشند و بر شراب غوره و الجبار مداومت نمایند و تمتم هندی کوبیده خورانیدن
نوشادر باب لیمو مرناشتا آهن را در معده بگدازد و زنجبیل هندی کوبیده اگر
هر صباح یک درم مع آب با شربت قند بخورانند نیز آهن را در معده بگدازد
و گاه درد معده بعد اکل طعام پدید آید و این بواسطه ضعف معده یا امتلاء
بلغم بود علاجش آنست که دفع ماده مرضی نمایند و مقویات معده موافق مزاج
در فصل ضعف معده گفته شده معالجه نمایند و گاه درد معده از قوت حس معده
باشد علامتش سلامتی افعال معده مع عدم دیگر علامات اصناف اوجاع علاجش
آنست که مخدرات که منضج و محلل باشند کار فرمایند مثل فلونیا و معجون برشعثا
که مقدم ذکر شده و صاحب کامل گوید که اگر ماده وجع معده بامعاء میل رجوع نماید
قولنج پدید آرد و درد معده ساکن شود علاجش آنست که مفتحات مسهل
مانند شراب دیناری دهند و یا ریوند همراه سکنجبین خورانند و درین وقت
اخراج ماده بحقنه و فتیله کنند **فصل سیوم** از باب سیزدهم مقاله اول که از
فن ثانی است **در اورام معده و صلابت** اما ورم معده اکثر حدوث این از
دم و صفرا بود و گاه باشد که از بلغم بود بواسطه صلابت اجزاء معده و عدم نفوذ
آن بلغم در وی برای لزوجت این را ورم رخو معده گویند و گاه از سودا نیز باشد
و این را ورم صلب معده گویند و گاه از سبب ریاح باشد و این را ورم
متحلل گویند و گاه بی ورم باشد و این بجز سودا نبود و گاه تخلخل علامات جمله
ورم بود اثر انتفاخ معده گویند اگر بر روز پدید آید و زائل شود انتفاخ معده گویند
اگر مزمن گردد و اکثر علامات عامه ورم که مشترک جمیع اصناف باشد
ثقل موضع و وجع و فساد افعال معدی و تب اگر حار بود قوی و اگر بارد بود د

ضعیف و جوشش فم اگر ورم معده بواسطه خون در معده بود و علامات مخصوصه
هر صنف ورم را علامات سوء المزاج اربعه مادی است و علاجش آنست که
اولا استفراغ خلط موجبه نمایند بفصد و قی و اسهال بحسب اعراض و تعدیل
مزاج نمایند مع انضاج و تحلیل باخلاط بعضی قوابض برای رعایت انحلال قوت
و تقلیل غذا نمایند در جمیع اصناف اورام لیکن اگر آن ورم صفراوی و دموی
بود نخست فصد باسلیق نمایند و بماء الهندبا و خیارشنبر یا بماء الهندبا و شراب
دیناری یا المطبوخ فواکه استفراغ نمایند بعد از انکه بشراب عناب و نیلوفر
و بنفشه بماء الاصول بارد تنضیج کرده باشند یا بجلاب و نمک آب قی کنانند
و خفیف اگر ماده بیشتر بفم معده بود و بعد از تنقیه شراب عناب و بنفشه و نیلوفر
باب کاسنی و حلیب کاسنی دهند یا آب انار شیرین مع ترنجبین و نبات
خورند و اگر ورم تحلیل نیابد و رو بنضج آرد هر روز جوشیده از تخم کاسنی
و بنفشه و عنب الثعلب دهند مع فلوس خیارشنبر و اگر سابق تلیین باشد
بجای فلوس خیارشنبر یک درم قرص طباشیر با بن مطبوخ میداده باشند و غذا
آش جو و اسفاناخ و خبازی و حسوی از شیره سبوس و نبات و روغن بادام
دهند و از دیگر طعام و دسومات احتراز نمایند و در ابتدا ضمادی از جراده
قرع و خیار و صندل و گلاب و قرنفل و مامیثا مفرد یا مجموع مناسب باشد
و بعد از دو روز یا چهار روز آرد جو و خطمی و گل سرخ در آب عنب الثعلب
و یا باب کاسنی و یا بارد مناسب باشد یا روغن بنفشه و روغن بادام ضماد زیاده
کنند اگر یبوست قوی یابند و بعد از روز هفتم محللات زیاده بکار دارند
و آرد جو و اکلیل الملک و ابرسا و بابونه و برگ عنب الثعلب و بنفشه و خطمی
مع موم روغن بنفشه ضماد نمایند یا آرد جو و زعفران و خطمی و حلبه و سعد و سنبل

وزروفه وبابونه مع لعاب بزر الکتان ضماد نمایند واگر ورم بلغمی باشد وجمله علامات

بلغم وتهیج روی مع بیاض لسان وربق فم بیابند نضج ماده بماء الاصول نمایند و

بعد از نضج بمسهل خفیف بلغمی تنقیه نمایند وبعد از تنقیه گلقند مصطکی باجوارش

خوزی که در اختلاج ذکر شده یا معجون خبث الحدید یا اطریفل یا تریاق اربعه نافع بود

وغذا اسفیدباج یا مزوره ماش مقشر وترطم مقشر مع فلفل ودارچینی مناسب باشد

وضمادی از انقاد چوب عنب واذخر وسعد وسنبل مساوی الصبر که مفید باشد

یا ضمادی از قردمانا ومصطکی وسنبل وافسنتین هر یک یک جزو صبر سقوطری دو جزو

مرکی نیم جزو بسایند وبروغن بادام تلخ ضماد نمایند واگر اماس زیادت کند

مقل واشق در ضمادات مذکوره افزایند واقراص سنبل بخورانند وغذا از

آب نخود وسبوسات حمص ساخته بدهند صفة اقراص سنبل سنبل وسلیخه

وریوند وفقاح اذخر وکلسرخ وقصب الذریره هر یک سه جزو مصطکی دو جزو اشق

یک جزو سوده اقراص سازند قدر مستعمل یک مثقال بمطبوخ یا بکل انگبین واگر از

ماده سودا باشد وعلامات سودا وظنون فاسده بیابند نضج ماده نمایند به

رازیانه وکرفس واصل السوس وبرسیاوشان وگلقند وبعد از ان بطبیخ

افتیمون مسهل دهند وپس از تنقیه اقراص افسنتین بماء الاصول دهند وغذا از

شوربای ماش مقشر وترطم یا نخوداب مع روغن بادام وضماد از اشیاء

محلله مثل سنبل وسعد وحلبه وخطمی وافسنتین وبذر کتان وزعفران سازند

بماء عنب الثعلب یا میعه وصبر وسلیخه وتخم عنب الثعلب واشق وسنبل

ومصطکی مساوی سوده بروغن بابونه ضماد نمایند صفة اقراص افسنتین افسنتین

شش درم اشق چهار درم سنبل وسلیخه ومصطکی وبادام تلخ مقشر وگل سرخ

وریوند هر یک دو درم مرکی وزعفران هر یک یکدرم سوده اقراص سازند

قدر مستعمل

قدر مستعمل یکدرم همراه شراب بادرنجبویه واگر ورم ریاحی بود جمله علامات ورم رد

مع ازدیاد نفخ وقراقر باشد علاجش مثل علاج ورم بارد نمایند مع ازدیاد اشیاء

مفشی ریاح وتکمید بر بادرنجبویه وجاورس وآن تخلخل ریاحی معده بلا علامات

ورم وبعد روز بمرات حادث شود وزایل شود لیکن حجب مستحکم ومزمن گردد

بطی الزوال بود انتفاخ معده گویند علاجش جز تحلیل ریاح دیگر نباشد بعد دفع

ماده موجب ریاح بشل خورانیدن کموئی کبیر صفة آن کمون کرمانی مدبر ورم افتیمون

وسنارنکی وبسفایج وتربد هر یک پنجدرم دارچینی سلیخه زنجبیل فلفل

دارفلفل سداب نودنه بوره ارمنی مصطکی هر یک سه درم عسل سه چند

ادویه قدر مستعمل چهار درم بگلاب وعرق بادیان واگر ورم بواسطه جزء

معده باشد در دفع آن کوشند چنانچه گفته شود صلابت معده گاه بلا علامات ورم باشد

آن چنین بود که اجزاء معده بواسطه کثرت ماده سودا صلب شود بلا علامات

ورم وبلا ازدیاد اقطاع علاجش مثل سوء المزاج سوداوی نمایند وشراب مع

روغن بادام دهند وحریره از بادام وآب نخاله دهند واگر صلابت ورم

حار گردد ومتقیح شود علامتش اشتداد وجع وتب وضربان بود باید که طبیخ

الجنید وبذر کتان وحلبه که هر یک ده درم باشد بسایند وده درم خمیره ترشی

وده درم فلوس خیار چنبر در ان حل ساخته هر روز صاف نموده بخورانند

یا سفوفی از تخم کتان وتخم خطمی وکنوچ برابر بسازند وهر روز یکمثقال بشیره

تازه بزر دهند وزمان زمان همان شیر تازه بزر دهند تا زود نضج یابد ومنفجر گردد

وچون انفجار یابد علامتش سکونت وجع وخفت تب باشد وبر آمدن مده

وخون بقی وبراز باید که در ان زمان شراب عناب وشراب خشخاش یا شیر

تناول کنند وحسوی از نشاسته ونخاله وخشخاش ونبات وبادام سازند وبخورند

بخار آب

و معده تمام بر آید نیز از ان هم

تا نضج کامل شود و چنین مده کی نه بر دو تخم شاهسفرم همراه جلاب و ماورد دهند و اگر
حرارت قوی نباشد ماء العسل مناسب بود تا قرحه از خوب از ریم پاک شود
و چون قرحه پاک کرده و اثر ریم نماند مدملات قرحه مثل سفوف مدمل بکار دارند
صفت سفوف مدمل گلسرخ و گلنار و کندر و اقاقیا هر یک سه درم کهربا و نشاسته
دو درم دم الاخوین و طین ارمنی هر یک دو درم کوفته و بیخته سفوف سازند قدر
مستعمل یکدرم همراه رب سیب و رب بهی اما بثور معده اگر حدوث این
از گرمی باشد و علامتش جمله مثل ورم حار باشند بر زبان و دیگر جوشش فم علاجش
با ملینی
آنست که اول فصد نمایند بعد از ان به نقوع عناب و بنفشه و هلیله زرد و شیرخشت
و فلوس خیار چنبر تنقیه نمایند و بعد از تنقیه سماق و طباشیر و زرورد و گلنار مساوی
سوده یکدرم هر روز بشراب عناب دهند و دوغ ترش سرد ساخته همراه
یکدرم طباشیر و یکدرم تخم حماض سوده نیز نافع باشد و خیره خرفه و آب انار نیز
نیز موافق بود و از اغذیه ماش مقشر و برنج و قرعیه و عدسیه خورند و ماء الشعیر
بر رب انارین از همه بهتر باشد و از دسومات روغن بادام اولی بود
و بای از جمله اشیاء حریف و مالح و کثیر الحلاوت و کثیر الحموضت و الحیات
و اشیاء دسم و ثقیل اجتناب نمایند ضمادی که ورم معده را تحلیل دهد
بزر الکتان و حلبه و بذر کرنب و حب البان و حب بلسان از هر یک ده درم قردمانا
و ابرسا و لوز مر و قسط و سنبل و سعد و مرمکی از هر یک پنج درم مقل ازرق
هفت درم مصطکی و میعه سایله هر یک سه درم بابونه بیست درم شمع اصفر و
بیه بط و قنه هر یک سی درم شراب کهنه بیست درم صمغ را در شراب حل
کنند و بیه و موم را گداخته و دواها را بدان آلوده نمایند و در آب گرم سرشته
ضماد نمایند آخر برای ورم معده عتیق حلبه و بذر کتان و بذر شبت و بذر خطمی و بابونه

بابونه ورم کشته
نیم دانگ

و مصطکی از هر یک پنج درم سنبل و سعد و اذخر و قصب الذریره از هر یک دو درم
موم سه درم روغن بابونه بیست و پنج درم روغن و موم را بجا گرم نموده و ادویها را
بدان آلوده ساخته قدر احتیاج در آب پخته ضماد نمایند فصل چهارم
از باب سیزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در تخمه و آن سوء هضم است
یعنی طعام در معده مستحیل بکیلوس صالح نگردد یا اصلا معده در ان تصرف
نکند یا اکثر دیر بماند و بعد از دیر منهضم گردد و این جمله اقسام اگر ادامت
پذیرند و مزمن شوند ضعف معده گویند چنانچه در فصل هفتم این باب
در بیان نقصان هضم است گفته شود ان شاء الله تعالی اما تخمه که حدیث بود
و ناگهان پدید آید علامات او ثقل عظیم و جشاء حامض یا دخانی و نفخ و قراقر باشد
و سبب آن سوء المزاج حار و بارد بود که بمعده لاحق شود مثل برودت سرماء
قوی و خوردن برف و غسل در آب بارد یا مشی کثیر در شمس یا بیداری
علاجش آنست که اصلاح مزاج نمایند باشیاء مضاده مناسب مع مقویات معده
که موافق حالت باشند مثل شربت زرشک در حالت حرارت و شراب
صرف در حالت برودت و یا سبب آن اخلاط فاسده حار و بارد بود که بر معده
ریخته باشد علاجش اگر احتمال خلط حار بود اطفاء آن نمایند بسکنجبین و
شراب غوره و شراب لیمو و اگر احتمال خلط بارد باشد تقطیع آن کنند
بگزرانیدن ورد مربی و زنجبیل مربی و یا سبب ان اکل اشیاء ثقیل بود یا اکل
اشیاء کثیر علاجش آنست که اگر از انحدار معلوم گردد قی کنند و بعد از قی
مقویات معده مثل سکنجبین ساده یا سفرجلی یا گلقند و سکنجبین خورانند و اگر بعد از
انحدار بعلاج حاجت افتد سفرجلی مسهل خورانند صفت سفرجلی مسهل گرم
رب سفرجل یکمن سرکه انگوری یکمن عسل زنجبیل مربی یکمن هر سه را بجا حل ساخته

و کف گرفته بپزند تا بقوام آید بعد از آن چهل درم تربد مقشر مبرد و پانزده درم سقمونیا مبرد و زنجبیل و دار فلفل و مصطکی هر یک پنج درم دارچینی و قاقله صغار و کبار و جوز بوا هر یک سه درم قرنفل و زعفران هر یک دو درم سوده و پنج درم روغن بادام تر کرده بدان قوام مذکور سرشته معجون نمایند قدر مستعمل از شش مثقال تا ده مثقال با آب گرم یا شراب **صفت سفرجلی مسهل بارد** سفرجل نیم بر دو درم تربد مقشر ابیض مسحوق ده درم روغن بادام پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک پنج درم کلسرخ و طباشیر هر یک دو نیم درم آب بهی یکمن ترنجبین یکمن ترنجبین را به آب بر حل سازند و صاف کرده و قوام داده چون نیک غلیظ شود داروها را بروغن بادام تر ساخته بدان قوام معجون کنند جمله ده خوراک باشد **فصل پنجم** از باب سیزدهم مقاله اول که از فن ثانی است **در کثرت جشا و جشاء حامض** باید دانست که جشا در فارسی آروغ است و در هندوی دکار گویند بفتح دال هندی و فتح کاف عربی و الف ساکن و وقف رای مهمله و آن دفع نفخ ریاح معده است بسوی اعلی و سبب کثرت آن کثرت ریاح و سبب حموضت آن ضعف معده از برودت باشد که بر هضم غذا از زود قادر نشود و غذا در معده متعفن گردد و بوی آن همراه جشا مندفع گردد و علاج جشا که نخست اخراج خلطی که موجب ضعف و ریاح شده باشد بکنند بعد از آن مقویات معده که محلل ریاح باشند مثل سفوف نمک و کمونی و سکنجبین بزوری حار بارد که مقدم ذکر شده بجسب مزاج دهند و از فواکه کثیر الرطوبت و منفخات معده پرهیز کنند و کثرت ریاضت و تقلیل غذا لازم گردانند و اگر فوتنج شش درم و قرنفل ده عدد و فلفل چهل دانه جوشانیده بدستور قهوه خورند عظیم النفع است و حکیم عماد الدین محمود نوشته که اکر ج اسود نکوفته در حلیم پر کرده مثل حبا کوشند آروغ تخمس شده و وقات

فایده مند است **فصل ششم** از باب سیزدهم مقاله اول که از فن ثانی است **در نقصان شهوة** و آن کم شدن گرسنگی باشد و سبب آن ضعف قوت مشتهی باشد که بواسطه حرارت معده یا برودت معده یا نفاخه یا از سوء المزاج خارجی مثل غم و فکر پدید آید علامتش آنچه از حرارت بود عطش مفرط در وی شود و آنچه از برودت بود عدم عطش و ثقل مفرط در وی باشد و آنچه از سوء المزاج خارجی و نفاخه بود علامتش وارادت ما تقدم است علاجش آنچه از حرارت و برودت بود و اگر مادی باشد اخراج ماده موجبه نمایند و تعدیل مزاج کنند بمقویات معده بحسب حالت و مزاج و اعراض از اشیاء مذکوره مثل انوش دارو و کمونی و سکنجبین سفرجلی و شربت شرعی و جوارش طباشیر و جوارش جالینوس و جوارش عود و جوارش مصطکی و جوارش انبرباریس و زنجبیل مربی و مربا آمله و کلقند و امثال اینها دیگر و اگر غیر مادی بود فقط تعدیل مزاج کفایت کند بهمین اشیاء و اگر از نفاخه یا از سوء المزاج خارجی بود در تدبیر دفع آن سبب کوشند و گویند که امیله مربی و آمله مربی همراه مصطکی صاحب ضعف معده را که ناقه باشد انفع الاشیاست و شربت مع طباشیر صاحب مزاج گرم را بغایت مفید است و سفوف ابراهیمی اصناف نقصان شهوة را نافع است **صفت آن** طباشیر ده درم ساوج و زرنب و شیطرج و قرنفل و قاقله صغار و دارچینی و دار فلفل و زنجبیل و انیسون و مصطکی هر یک یکدرم نبات چهل درم سوده سفوف سازند قدر مستعمل از دو درم تا سه درم و گاه بواسطه عدم ریزش سودا و یا کم ریختن سودا بر فم معده باشد بسبب سده آن مجری علامتش سلامت بودن افعال معده مع علامات خفیف یرقان اسود مثل کدورت و کمودت لون و قلیل حموضت و عفوصت دهان علاجش آنست که مفتحات سده که در یرقان اسود ذکر شده بکار دارند **فصل هفتم** از باب سیزدهم مقاله اول که از فن ثانی است **در نقصان هضم و بطلان آن و ضعف ماسکه و بطلان ماسکه** اما نقصان هضم آنست که طعام نیک هضم نشود و بطلان هضم آنست که مطلق هضم نشود و ضعف هضم آنست که هضم شود لیکن از مدت خود دیر کشد و ضعف ماسکه آنست که فضله زودتر از مدت ماسک بیرون آید

نقصان جوع

نقصان هضم

ضعف هضم

وبطلان مسک آنست که غذا مطلق در معده قرار نگیرد و این هر دو قسم بطلان ردی اند و چون
یکی باشد اراده چنانچه در ذرب سهال دو بابی آخر در ق وباقی اقسام ثلثه که نقصان هضم و ضعف ماسکه
است و فرق اینها از تقسیم معلوم شده هر چند ضعف است اگر ضعف ماسکه مع نقصان هضم بود و غیر
نضج زودتر از مدت طبیعی مسک دفع شود و این قسم و خالی از ضعف قوة معائی نبود و بدین واسطه
در امراض امعاء ذکر کرده اند و اسم این مرض ذرب است و علاجش در باب امراض امعاء در فصل ذرب
گفته شود ان شاء الله تعالی و اقسام دیگر ورای ذرب اند آنچه مقدم از قسم بطلان ردی وارده
شمرده شده عسر البرء توان گفت و آنچه غیر آن هر دو است مثل نقصان هضم فقط یا ضعف هاضمه
فقط یا ضعف ماسکه فقط علاجش آنست که اخراج خلط موجب نمایند مع رعایت تقویت معده
و بعد از تنقیه بمقویات معده که مذکور شده بحسب مزاج و اعراض مداومت نمایند و ملینات
و مرخیات و شوربجات و دسومات و فواکه رطب و اشیاء ثقیل و مضعف معده ترک دهند
و تقلیل آب و طعام لازم کنند و از امتلاء آنها اجتناب نمایند **فصل ششم** از باب سیزدهم مقاله اول
که از فن ثانی است **در شهوة کلبی** و آن کثرت اشتهاء طعام باشد و سبب آن یا سوء المزاج بارد بود

جوع کلبی

که معده را عارض شود علاماتش نفخ و ثقل معده و قلت عطش و ریق نم و لین طبیعت علاجش در
غیر مادی آنست که تسخین معده کنند بگلقند عسلی و ارزانه و جوارش مصطکی و شراب بالنگو و جوارش
جالینوس و اگر مادی باشد و با علامات مذکوره عرض و لین نبض نیز یابند نضج ماده کنند بعسل و بعد از
نضج اخراج ماده نمایند بقی در حالت غثیان و بمسهل حب ایارج و قوقایا در غیر غثیان و بعد از تنقیه
اصلاح معده نمایند باشیاء مذکوره و اطریفل کبیر و مربای زنجبیل و کمونی و غیره اشیاء حار معده و یا سبب
آن کثرت سودا باشد و علامات آن سوزش فم معده و شورش دهان مع قلت عطش علاجش تنقیه معده
از سودا نمایند بقی و ایارجات و حب افتیمون و بعد از آن به ترطیب بدن کوشند بمربا آمله و روغن
بادام بر معده بمالند و غذا در مادهٔ بارده نخوداب شوربا با توابل حار و از رطوبات و اشیاء بارد
احتراز نمایند و غذا در مادهٔ سوداوی حسو بادام و فالوده و مزعفر پلاو و شوربا با دسم و از اشیاء سوداوی

ویابس مثل بادنجان و کمات و کراث اجتناب کنند و یا سبب آن مادهٔ حاد دماغی باشد که
بر فم معده ریزد علاماتش علامات نزله و ضعف دماغ است علاجش آنست که تنقیه معده و دماغ
و حبس راه مواد بمولدات نوم و مخدرات نمایند چنانکه در فصل نزله گفته شده و یا سبب آن اخلاط حامض باشد
که در معده و فم معده جمع شود علاماتش آروغ ترش و حموضت دهان علاجش مثل علاج مالیخولیای
معدی نمایند در حالت امتلاء دم و احتراق آن و در غیر علامات امتلاء دم و احتراق تنقیه
معده بقی کنند بمرات و بعد از آن بر شوربا با دسم مداومت نمایند و یا سبب آن کثرت
حرارت و یبوست باشد چنانچه بعد حمیات متطاوله علاجش اطفی بمبردات و مغلظات مثل کاهو
و خشخاش نمایند و یا سبب آن فرط تحلل استفراغی و تعبی و مرضی بود چنانچه بعد استفراغات و امراض
قویه و بعد اعراض نفسانی مثل غم و اندوه و حادث شود علاجش تقدم اسباب است علاجش آنست
که هر صباح شراب حلو کهنه خورند و تدبیر ناقهین بکار دارند و در جمیع اصناف اغذیه دسم کثیر
النفع نافع بود و ترک اشیاء حاد و حریف مالح و شهی اولی باشد **فصل نهم** از باب سیزدهم مقاله
اول که از فن ثانی است **در فساد شهوت** و آن میل خوردن اشیاء غیر طبیعی باشد مثل طین و سفال
و انگشت و آهک و قشر بیض و سبب آن اجتماع اخلاط فاسده غیر طبیعی باشد علاجش آنست که آنچه که در حالت
حمل زنان را پدید آید بعد وضع حمل خود بخود دفع شود بواسطه اخراج مواد دم فاسده نفاس و آنچه که
بدون این است باید که بماء العسل و سکنجبین قی کنند و بعد از آن اصلاح مزاج نمایند بگلقند و سکنجبین بجوز و رازیانج
و بگلقند و انیسون و کمون و کرویا و مصطکی و مانند آن بسرودن راو اگر خلط قوی باشد **سفوفی که فساد**
شهوة رویه زنان حامله را باز دارد تخم قاقله صغار و کبار و کبابه مساوی کوفته و بیخته و با هم چند
شکر سفید آمیخته دو درم بخورند **سفوف آخر** زرنباد و کرفس نانخواه کمون کرمانی هر یک دو مثقال
کندر سه مثقال گچ مقشر سیزده مثقال نبات دو چند ادویه کوفته و بیخته سفوف نمایند قدر مستعمل
چهار درم **سفوف آخر** تخم قاقله [illegible] و انیسون و دارچینی و کبابه هر یک دو درم کشنیز و مصطکی
و زرنباد و هر یک دو مثقال کمون کرمانی دوازده مثقال فودنج شش درم نبات برابر جمله ادویه کوفته و بیخته

سفوف سازند قدر مستعمل دو مثقال وگاه بسبب خلو بدن و ضعف قوة نیز حادث شود چنانچه
بعد استفراغات و نقاهت علاجش آنست که مقویات و ملطفات استعمال نمایند و تدبیر ناقهین بکار دارند

جوع البقر

فصل هشتم از باب سیزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در جوع البقر و آن اشتهاء کل اعضاست
دون معده و علامتش خواهش طعام کثیر با جوع و هزال مفرط و چون بلا اشتها خورند
نیز بهضم رود و گاه باشد که غشی نیز شارک بود و سبب آن بیشتر رطوبت بلغمی باشد یا سوء
المزاج بارد که عارض بدن شود و اکثر فم معده را و حس بدن و معده را از خواستن طعام باطل
گرداند و جمیع بدن محتاج بغذا شود و بیشتر این مرض مبرودین و مرطوبین را در سرما سخت حادث
شود علاجش اگر مادی بود اول بدستور قی کنند پس ازان اگر ثقل و امتلاء بدن یابند مسهل نیز
با یارج حات دهند و بعد ازان اصلاح مزاج معده با طریفل و جوارش عود و مصطکی و کمونی
نمایند و در غیر مادی بلا تنقیه این عمل کنند و اگر اشتراک غشی باشد گلقند بعرق گاوزبان یا نسرین
و مصطکی بعرق مذکور یا خمیره گل گاوزبان با نسرین یا شراب انگور و گاوزبان بماء الورد و عرق بادیان
مناسب باشد و غذا لحوم خفیف مع ابازیر حاره و گویند که سوسن انفع الاشیا است صنعت کمونی
گل سوسن بالس چهل عدد قسط شیرین نانخواه و قرنفل و قصب الذریره و اسارون و سنبل و مصطکی
هر یک سه درم عود بلسان چهار درم زعفران و سک هر یک نیم درم و ادار صلب را کوفته و باقی را در آب
نگاه داشته جمله را در چهار من شلث شرعی متعفن در شیشه کنند و چون شش ماه برود بگذرد صاف نموده
دوازده درم هر روز بخورند صنعت شلث شرعی متعفن آب انگور شش من بجوشانند چون بدو من آید
چهار من آب خالص دران ریزند و چند جوش دیگر دهند و فرو آورده نیم گرم در ظرف کنند و دفن
نمایند تا بجوش آید و چون از جوش باز ایستد بر آورده صاف نموده نگاهدارند وقت حاجت بکار
برند و درین مرض معده را از روغن مصطکی و سنبل و رامک و امثال اینها ضماد سازند و گاه این
مرض بسبیل ندرت از سوء المزاج گرم نیز حادث شود و علامات سوء المزاج گرم معده که گفته شده
موجود باشند علاجش بهتر از شراب انار و لیمو و غوره و سکنجبین و مربا تمر هندی چیزی دیگر نباشد

در قي الدم

در مادی بعد تنقیه و در غیر مادی بلا تنقیه و درین مرض هر وقت که دغدغه اشتها پدید آید باز
ندارند اندک اندک میداده باشند تا موجب غشی نگردد فصل یازدهم از باب سیزدهم مقاله اول که از
فن ثانی است در قی الدم و قی که بوجع معده بود اما قی الدم و آن برآمدن خون باشد بقی و آنرا
در هندی رکت اچهراده گویند بفتح را و سکون کاف عربی و سکون تا و رشنات فوقانی و فتح همزه
و سکون جیم فارسی و اشمام ها و هوز و فتح را مهمله و سکون الف و وقف دال مهمله مع اشمام ها
هوز اخیره و سبب آن خلط لذاع حار است که از کثرت ناریت میل باعلی نماید و از حدت فوهات
عروق معده کشاید علاجش آنست که تنقیه کنند بنقوع عناب و بنفشه و شیر خشت و ترنجبین و بعد از
تنقیه گل ارمنی سوده بشراب انار و عرق نیلوفر خورند و کهربا سوده بماء الشعیر و ماء البطیخ هندی
خورند و بالجمله آنچه در نفث الدم گفته شده مفید باشد و رب بهی مع طباشیر نیز موافق
افتد و اقراص کهربا که در مرکبات ذکر شده عظیم النفع است و باید که از اشیاء حار و حاد و حریف
و مالح و حامض و کثیر الحلاوت احتراز کنند و ترک ریاضت نمایند و بهدو و دعة لازم گیرند و غذا ماء
سرد و ترشل کدو و یا بز و عنابیه و عدسیه و سماقیه و آش جو و رشتا میل فرمایند و از فواکه امرود
و بهی و انار و سیب و بطیخ هندی و خیار و بادرنگ موافق دانند و قی وجعی که از وجع
معده شود علاجش مرکب از علاج قی که گفته شود و از علاج وجع معده که ذکر شده کنند
و معجون اذخر نیز درین مرض صاحب مزاج بارد را مفید افتد صنعت معجون اذخر بیخ اذخر
سعد از هر یک شش درم هلیله زرد و فلفل و کندر و مر و دار از هر یک سه درم زنجبیل دارچینی
سلیخه فودنج از هر یک یک درم و نیم مصطکی و عود نی از هر یک دو درم قرنفل و سک از
هر یک یک درم عسل سه چند ادویه بدستور معجون سازند قدر مستعمل از چهار درم تا شش درم
اقراص معتدل قی طعام را که از وجع باشد گل سرخ و طباشیر از هر یک یک درم گرد سماق
سه درم کمون کرمانی در سرکه پرورده و بریان نموده و کشنیز در سرکه پرورده و بریان نموده
از هر یک دو درم پوست بیرون پسته و مصطکی از هر یک نیم درم حب الرمان مغسول خشک کرده

دو درم ساسودہ بآب خالص اقراص سازند قدر مستعمل از یکمثقال تا دو درم با سکنجبین سفرجلی
واگر امر عظیم باشد بشراب خشخاش میل نمایند سفوف باردوقی دبحبسی محرورین را نافع
باشد طباشیر ذرور و کشنیز از هر یکی دو درم بذر البنج ابیض یکدرم افیون نیم درم کافور
دانگی سنبل و گل سرخ و صندل سفید از هر یک یکمثقال کوفته و بیخته سفوف سازند
قدر مستعمل یکدرم با سکنجبین سفرجلی یا سکنجبین رمانی یا بشراب بهی یا بشراب ترنجبین بحسب
اعراض و جمیع مقویات معده که مسکن یا وجاع و مانع قی باشند نافع آیند و اگر ماده کثیر بود باید
که بفتیله و حقنه اماله باسفل نمایند بمرات و بعد از ان این تدبیرات بکار برند و در غیر قوت
ماده یا در حالت خفت ماده حاجت به تنقیه نباشد تدبیرات فقط کافی باشند فصل دوازدهم
از باب سیزدهم مقاله اول کلام از فن ثانی است در هیضه و آن مرضی است که غذا در معده فاسد شود
و از قوت ناریت اجزا لطیف میل باعلی کنند و اجزا ترابی میل باسفل نمایند و قی و اسهال پدید آید
و گاه فقط قی باشد و گاه جوهر غذا به سمیت متبدل گردد و آثار سمی مثل قلق و غشی پدید آیند و نبض
ساقط گردد و زبان لکنت پذیرد و حواس پراکنده شوند و این از اصناف هیضه بود و اگر
با وجود این همه چشمها در گو فرو نشینند و رنگ پوست و ناخن و دندان و زبان مایل بخضرت
یا کمودت شود و در صدغین کو پدید آید و قی رنجاری باشد این قسم در اکثر انسان کشنده بود
و سبب آن ثقل طعام باشد که معده بر هضم آن قادر نشود یا اکل بی وقت خلاف عادت
یا اکل اشیاء ردی الجوهر از اغذیه یا اختلاط اجزا سمی بغذا علاجش آنست که اگر قبل از وقوع
هیضه ثقل و فساد غذا بیابند و تغیر حالت در معده معلوم نمایند به نمک و آب گرم قی کنند تا شکم
پاک شود و بعد از ان شراب لیمون یا سفرجلی لیمو یا سکنجبین سفرجلی یا سکنجبین ساده خورند و اگر قبض
قوی باشد شراب تمر هندی و شراب زرشک خورند و چون هیضه واقع شود باید که اگر طرات
شد بهتر و الا بروغن کنجد و آب گرم مدد دهند یا نمک آب لیمو بگلاب گرم کرده بخورند تا معده پاک
صاف شود و بعد از ان اگر قی فقط باشد سفرجلی زرشکی و سفرجلی تمری و آب انارین و شراب

لیمون خورند یا قرص عود با سکنجبین و شراب سیب هندی و اگر اسهال نیز باشد یکمثقال پوست
بیرون پسته سوده و یا قرص طباشیر قابض یا سفوف حب الرمان بشراب سیب یا سکنجبین
سفرجلی خورند و اگر مزاج بغایت سرد باشد کمونی خورند و معده را بروغن مصطکی بمالند و اگر اطلا
سیمانی لازم شوند تریاق فاروق یا تریاق اربعه نور پیر مس و فصل و مزاج بارد و وجد و انفش
یا نار جبیل بحری بشراب لیمو و شراب تمر هندی در حالات حرارت و تا دوازده پاس از طعام و شراب
احتراز نمایند خصوصا در هیضه استلائی و اگر درین دوازده پاس گرسنگی غلبه کند دوغ را بسنگ یا آهن
داغ کرده توان داد و اگر استعمال دیگر حموضات نکرده باشند و اگر تشنگی مفرط بود آب تمر هندی یا شراب
آب لیمو میداده باشند بحسب قبض و اجابت و اگر در هیضه غشی افتد حک اطراف نمایند و ببندند
و گویند شراب خرفه و فلو نیا در هیضه عظیم النفع است و گویند اگر بیخ سداب هندی که آنرا جوچی گویند
بفتح جیم و سکون نون و اشمام واو و کسر جیم فارسی بیا رسانات تحتانی زده و چینچی نیز گویند
بفتح جیم و سکون یاء مجهول و اشمام نون و کسر جیم فارسی بیا رسانات تحتانی زده و تیتلی
نیز گویند بکسر تا رسانات فوقانی اول و سکون رسانات فوقانی ثانی و کسر لام بیا رسانات تحتانی
زده و آن شجره باشد بقدر یک ذراع کثیر الاغصان و قلیل الاوراق باشد و گل او زرد بود
و ثمر او مثل قاقله صغار مثلث شکل میباشد لیکن خورد بقدر فلفل بود مانند تخم سداب و اکثر
در زمین نرم روید و بعضی گویند که او عین سداب است یکمثقال بآب سوده دهند عظیم النفع است
و شاپور هندی گوید که اگر بعد قی هیضه مقدار انگی آهک ترا حب ساخته در حلق اندازند و فرو برند
ضرر هیضه را باز دارد و اگر بعد هیضه درد شکم و پیچیدن ناف پدید آید برشعثا و حب الملوک
خوردن مبرودین را شاید و بذر قطونا محرورین را باید و اگر صاحب هیضه را غشی در خواب رود
نشان صحت باشد اما اگر غشی نیز باشد نگذارند که بخواب رود و اگر صاحب هیضه را قلق و اضطراب
و بیخوابی بود و هذیان باشد قرص راسن خوردن و بول صبی در چشم کشیدن سودمند بود صفت
قرص عود سنبل و عود و قرنفل از هر یک چهار مثقال گل سرخ و طباشیر و گل ارمنی و کبابه از

هر یک شش مثقال سوده باب بهی یا سیب سرشته اقراص سازند قدر مستعمل از یکمثقال تا دو درم
باشد صفة سفوف حب الرمان انار دانه مغسول و مقلی ده درم طباشیر و کل سرخ و کرد سماق
و صندل سفید و ذرور دار هر یک دو درم نبات برابر جمله ادویه سفوف سازند قدر مستعمل دو درم
صفة معجون برشعثا بزر البنج ابیض و افیون هر یک سه درم فلفل سفید و سیاه هر یک پنج درم
زعفران پنج درم فرفیون سنبل عاقرقرحا هر یک یکمثقال عسل کف گرفته صد و پنجاه درم بدستور
معجون نمایند و بعد از شش ماه استعمال کنند قدر مستعمل از نیم درم تا یکمثقال باشد و این معجون برشعثا
غیر آنست که در وجع اسنان گفته شد صفة حب افاویه قرنفل و کمون کرمانی مدبر و مصطکی و نانخواه
و زنجبیل و کندر و دارچینی و وج و نارمشک و دارفلفل مساوی گرفته و کوفته در جلاب معقود
سرشته حبها سازند قدر مستعمل از دو مثقال تا شش درم باشد صفة اقراص راسن قرنفل ده مثقال
راسن و قرفه و سک از هر یک یکمثقال مصطکی و پوست بیخ لفاح و افیون از هر یک دو درم
سوده باب خالص اقراص سازند قدر مستعمل از نیم درم تا یکمثقال بود ضماد بارد و هیضه حار را نافع
بود صندل سرخ حب الآس اقاقیا هر یک چهار جزء افیون یکجزء سوده بگلاب ضماد کنند ضماد حار
هیضه مبرود را نافع بود جوزبوا زعفران مصطکی سک از هر یک شش جزء افیون یکجزء سوده
بشراب صرف ضماد نمایند و گاه باشد که از شدت هیضه تفرق اتصال در اجزاء معده بهم رسد
و بعد دفع هیضه اندک درد شکم بماند و در براز قلیل خون دفع شود علاجش آنست که قرص کهربا بشراب
بهی و سیب چند روز استعمال نمایند فصل سیزدهم از باب سیزدهم مقاله اول کلاز فن ثانی است
در فواق و تثاوب و تمطی اما فواق و او را در هندی هچکی گویند و آن حرکت فم معده است
برای دفع موذی و سبب آن یا سوء المزاج خارجی بود چنانچه حرارت و برودت هوا و یا سوء
المزاج مادی بود و علامات غیر مادی تقدم حوادث و علامات مادی ظهور آن مع اخراج قی
و براز و الوان بول و دلالات نبض و علامات دیگی شدت و خفت فواق در هر زمان و بعد
خلا و امتلا علاجش آنچه ساذج بود اصلاح مزاج معده کنند بمقویات و مفرحات معده ک

فواق

مضاد الکیفیه باشند اما حار پس او را سفوفی از کشنیز و طباشیر و خشخاش و گل سرخ و گونه
مساوی الوزن لب سازند و قدر یکدرم خوردن سود دهد و یا لعاب بهدانه و عرق کاسنی
خورند یا عناب و کشنیز و کوکنار را بقدر قوت نقوع نموده بخورند و غذا برنج و ماش مقشر و کدو
و اسفاناخ و لحم بزغاله بکشنیز تر یا خشک و صندل و گلاب و کوکنار بر فم معده ضماد سازند
و اما بارد را طبیخ از بادیان و قرنفل و افسنتین و کوکنار مناسب باشد یا تریاق کبیر و برگ تانبول و
و شراب صرف در دفع فواق بارد اثر عظیم است و اگر یکدرم مصطکی و نیمدرم قرنفل و نیمدرم انیسون
و یکدانگ کوکنار بشراب خورند نیز نافع باشد و غذا فراریج و کبوتر بچه و بیضه نیمبرشت مبزر با بادیر
حار مثل دارچینی و انیسون و زنجبیل و فلفل و مصطکی و سویق کوکنار و قرنفل بر فم معده ضماد کنند
و علاجش آنچه مادی بود اگر صفراوی باشد اخراج صفرا نمایند بنقوع حلو یا بطبیخ فواکه که در امراض
راس و دیگر جاها ذکر شده مع اشیاء مقوی معده که در و نقوع کرده باشند مثل کشنیز و ذرور د
و بعد از آن اصلاح مزاج بچیزها که در سوء المزاج گرم ساذج ذکر شده نمایند و حلیب خرفه
عظیم النفع بود و غذا لحوم مع کدو و برنج و جراده قرع و خیار و قشر خشخاش بر فم معده گذارند
و اگر بلغمی بود اخراج ماده نمایند بایارج فیقرا و طبیخ فودنج و افسنتین و بعد از تنقیه فلاسفه خورند
و آنچه در سوء المزاج سرد ساذج ذکر شده بکار دارند و روغن قسط و مصطکی مع قلیل افیون
و زعفران بر فم معده گذارند و اگر در این هر دو صنف مادی خوردن دوا و مسهل متعذر بود باید که بحقنه
و فتیله اماله و اخراج مواد باسفل نمایند و آنچه ریحی بود خوردن کمونی مع بودینه یا بطبیخ بودینه نافع باشد
یا سفوفی از کرفس و انیسون و بادیان و مصطکی و کمون و نونخ و دارچینی و قشر خشخاش مساوی
سوده بسازند و یکمثقال باب گرم بخورند نافع باشد یا نیمدرم طباشیر و نیمدرم کمون و نیمدرم قشر
خشخاش سوده بطبیخ فوتنج و انیسون خورند یا گلقند و مصطکی بعرق بادیان که قشر خشخاش
در و نقوع کرده باشند بخورند و فواق که از امتلاء معده بطعام ثقیل باشد علاجش آنست که قی کنند
و بعد از قی سکنجبین بعرق نانخواه و بادیان خورند و گاه فواق از خوردن اشیاء حاره و مالح

آن بر فم معده نیز پدید آید علاجش خوردن آب فقط کفایت نماید تا آنرا از فم معده بگذراند
و اهل هند گویند که اگر برنج اسود را نیکو بساخته مثل تنباکو کشند جمیع فواق غیر مهیب را فرو نشاند
و نیز مغز خسته انبه را اگر با آب سوده بخورند فواق غیر مهیب را نافع بود [illegible]
دراز و استفراغ بهار قوی پدید آید بغایت ردی باشد در اکثر الناس کشنده بود بواسطه تخفیف معده و تحلیل
رطوبات اصلی علاجش آنچه متقدمین و متاخرین قرار داده اند این است که لعاب بهدانه و اسفغول
مع شیره بنفشه و نیلوفر بروغن بادام خورند یا آش جو که مع قشر خشخاش و بنفشه پخته باشند به ترنجبین
و روغن بادام خورند یا خمیره بنفشه و نیلوفر بلعاب اسفغول خورند یا شیر گاو تازه به ترنجبین خورند
اگر تب نباشد و غذا آش جو با بادام و حسو خشخاش و حسو نخاله بروغن بادام خورند و دوغ تازه از شیر
گاو نیز مفید باشد و لعاب اسفغول بروغن بادام بر فم معده دم بدم طلا نمایند و عطسه آوردن
و ارتعاد بانصباب ماء بارد بر بدن و رش ماء بارد بر وجه و حبس نفس بالی حیث واقع
فواقات اما تثاوب که آنرا آسا و دهن دره نیز گویند کثرت آن بسبب بخارات
غیر منهضم است که در عضلات فک اسفل جمع شوند و تمطی که آنرا خمیازه گویند کثرت آن
نیز از بخارات غیر منهضم است که در عضلات کل بدن جمع شوند علاج آنها مثل علاج
کثرت جشاء است بمحللات و اگر امتلا یابند تنقیه بحب ایارج نمایند فصل چهاردهم از باب
سیزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در عطش کاذب و مفرط و سبب عطش کاذب بلغم شور
باشد علاجش آنست که صبر بر عطش نمایند تا که طبیعت آنرا بگدازد و اگر این عطش
دوام پذیرد تنقیه معده از بلغم نمایند بقی و مسهل که برات ذکر یافته و بعد از تنقیه بماء العسل
مداومت نمایند یا سبب عطش کاذب خلط غلیظ لزج باشد علاجش آنست که بعد تنقیه بر گلقند
و انیسون یا بر گل انگبین و عرق بادیان مداومت نمایند و سبب عطش مفرط یا اکل اشیاء مالح
الجوهر باشد مثل سمک و جغرات یا مالحه مثل کباب و متبخنه علاجش آنست که بر عطش صبر کنند
تا غذا از معده منحدر شود و اگر نتوانند تجرع نمایند و اگر نفع کثیر یابند و عطش ساکن نشود و بعد
از

تثاوب

تمطی

عطش کاذب مفرط

فی سکنجبین ساده یا شراب لیمو خورند و اگر عطش مفرط بواسطه حرارت معده و جگر باشد اصلاح
آن نمایند بشیره خرفه و سکنجبین و یا طباشیر و لعاب اسفغول و یا نقوع تمر هندی و در مادی بعد
تنقیه و در غیر مادی بلا تنقیه و آب انار ترش و منحوش تشنگی حار کبدی را عظیم النفع است
و شربت و رب انار نیز همین حکم دارد و اگر عطش بواسطه حرارت قلب باشد تبرید مزاج
کنند بقرص کافور بماء ورد و ماء الخلاف در مادی بعد تنقیه و در ساذج بلا تنقیه و فرق در میان
عوارض قلبی و معدی آنست که معدی را اشتیاق بر ماء اکثر از هوا بود و قلبی را اشتیاق بر هوا و فواکه
و عطریات بارده بیشتر از ماء بود و گویند که فصد باسلیق عطش حار مادی را عظیم النفع
است و گاه عطش مفرط بسبب امراض حاره باشد چنانچه در تبهای گرم علاجش دفع آن
مرض باشد و گاه بواسطه عوارض بادی بود چنانچه صوم و ریاضت قویه و مشی در شمس
و جلوس در آن و قرب نار علاجش آنست که تجرع ماء اندک اندک نمایند و یکبارگی نخورند
که احتمال حرکت دارد و بعد از سرد شدن اگر تشنگی فرو ننشود آب تربوز به ترنجبین بخورند یا لعاب
حب السفرجل بسکنجبین یا دوغ سرد کرده به تخم بادرنگ تازه و اگر موسم نباشد دوغ فقط کفایت
کند و حجر الدیک یعنی سنگی که بشکل بلور شفاف مقدار باقلی یا نخود از سنگدان خروس برآید اگر
شسته آب آن در عطش قوی بیاشامند دفع عطش نماید و اگر خواهند که در سفر موسم گرم از عطش
ایمن مانند خرفه سرکه پرورده را شیره کشیده با ترنجبین مدام وقت نصف نهار خورده باشند یا شیره
خرفه ساده بشراب غوره و سکنجبین بخورند و قرص کافور در دهان دارند و از اغذیه حار صفراوی و مالح و شدید
الحلاوت و فاسد الجوهر احتراز نمایند و اغذیه خفیف لطیف بارد در اطراف نهار لازم کنند
فصل پانزدهم از باب سیزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در حیات معده و آن کرمهای
دراز باشند مثل خراطین زمین که در معده پدید آیند و آنها را خراطین شکم نیز گویند و سبب
حدوث آن بلغم خام باشد که در خمل معده جمع شود و بواسطه قلت حرارت معده و کثرت
اجزاء مائی و ترابی که در آن باشد تعفن پذیرد و استعداد قبول ارواح بهم رسانند علاجش

اگر تشنگی فرو نشود آب تربوز به ترنجبین بخورند ۱۲

حیات معده

آنست که شکم بزرگ شود و بدن لاغر گردد و رنگ زردی پذیرد و غثیان مدام یا اکثر بماند و
وریق فم زیاده از طبیعی بود و احساس حرکت دودی ولیسیدن معده دم بدم پیدا باشد
خصوصا در خلاء معده علاجش آنست که تنقیه معده نمایند از بلغم باشد اگر ... حیات
باشند مثل اطریفل دیدان و سفوف الحیات بعد از آنکه سه شب متواتر شیر و شکر نیکو گرم وقت
خواب اختیار کرده باشند و بعد از تنقیه چون معده از کرم و بلغم پاک شود بر گلقند و انیسون
و مصطکی مداومت نمایند و سفوف نمک و جوارش جالینوس که مقدم ذکر شده اند بعد تنقیه اگر
مداومت نمایند نیز فایده مند بود و شراب صرف نیز همچنین و غذا گوشت بریان و پلاو و قلیه
باسرکه نافع بود و از اغذیه ثقیل بلغمی و فواکه رطب و غله بریان احتراز نمایند صنعة اطریفل دیدان
برنگ کابلی تربد مقشر بروغن بادام چرب نموده قسط تلخ هر یک پنج درم قنبیل و ترمس و افسنتین و درمنه
ترکی و افتیمون و نمک نفطی و خردل ابیض و شحم حنظل و سعد و راسن از هر یک سه درم کوفته بیخته
بدو چندان عسل کف گرفته معجون نمایند قدر مستعمل از دو مثقال تا چهار مثقال باشد با آب گرم صنعة
سفوف الحیات حب النیل و برنگ کابلی و ترمس و قنبیل و افسنتین و قسط تلخ و شحم حنظل از هر یک
یکدرم ریوند و تستار مکی هر یک سه نیم درم تربد ابیض مقشر بروغن بادام چرب کرده هفت درم
همه را سوده سفوف سازند قدر مستعمل از سه درم تا سه مثقال باشد با آب گرم و اگر خردل نفط سه
مثقال بروغ نمک نخورند بعد استعمال شیر و شکر حیات معده را برآرد فصل شانزدهم از باب
سیزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در تهوع و قی و غثیان اما تهوع و آن حرکت خفیف
معده است برای دفع موذی بسوی اعلی بلا اخراج موادی و او را در هندی اُبا کی گویند و قی
حرکت قوی معده است برای دفع موذی بسوی اعلی مع اخراج مواد و او را در هندی چهاردة
گویند و غثیان اراده حرکت معده است بسوی اعلی و او را در هندی متلی گویند و سبب
تهوع و قی غلبه اجزا ناریست یا کراهت طبعت از اشیاء تند یا ثقل از اشیاء فاسد الجوهر
علاجش در ابتدا آنست که آب گرم و نمک و سکنجبین یکجا نموده شکم سیر خورند تا قی افراغ شود و معده پاک گردد

سفوف الحیات

تهوع

قی

غثیان

٢٩٠

نفع ... (marginal note)

و بعد ازان حامضات قابض و عطریات و مقوی و مخدر معده نافع باشند مثل سکنجبین ساده
یا سفرجلی یا شراب ریباس یا شراب زرشک یا شراب لیمو مع قلیل شراب خشخاش و شراب
صندل و بطباشیر سوده برب انارین خورند و یا سفوفی از کرد سماق و طباشیر و فرورد
و تخم کشنیز مساوی بسازند و قدر دو درم برب سیب و بهی خورند بغایت نافع باشد و اگر
مع قی و تهوع قبض باشد و ماده غالب بود لقوع آلو و تمر هندی خورند و بنفشه و حقنه لینه تلیین
کنند و شاپور هندی گوید که اگر قشار و شتی صغیر که آنرا در هندی گجری گویند بفتح کاف و سکون
جیم فارسی و کسر را مهمله و یا رشات تحتانی زده یکدرم ازان سوده با یکدرم نبات بخورند قی
باز دارد و تمتم هندی گوید که اگر پر طاوس را باریک مقرض نموده دو چند وزن العسل خورند قی باز
دارد و ذیفور هندی گوید که اگر کل قشقه را در آرد کیرند و در تنور ببرند و سرد کرده قدر یکدرم سوده
بعسل بخورند قی باز دارد و ابو القاسم فرشته در اختیارات خود آورده که اگر برنج دشتی را با آب سوده
ساعتی نگاه دارند تا ... و فرو نشیند آب صاف آنرا بخورند قی از خوردن شراب حادث شود
باز دارد و حکیم عماد الدین محمود در مجربات خود نوشته که اگر هلیله زرد سوده یکدرم بعسل آمیخته
بلیسند قی باز دارد و اما له ماده با سفل نماید ضمادی که قی و تهوع را نافع باشد صندل سفید کشنیز
هر یک چهار جز افیون یکجز سوده بگلاب بر معده ضماد کنند و سبب غثیان مثل تهوع و قی است
و ورای آن تمکن بلغم لزج و شور بر فم معده است و حیات معده اما آنچه از اسباب سابقه است
علاج آن مانند علاج تهوع و قی کنند و آنچه از حیات معده است در دفع حیات کوشند چنانچه
در فصل حیات گفته شده و آنچه از تمکن اخلاط لزج و شور بود علاجش بعد تحقیق علامات آنست که
تنقیه معده از بلغم نمایند بقی و اسهال بعد ازان تقویه معده نمایند بگلقند و مصطکی و عرق بادیان
و سکنجبین و جوارش طباشیر که مقدم ذکر کرده شده صاحب مزاج گرم را انفع الاشیاست و جوارش
عود و جوارش جالینوس که در امراض سابق ذکر شده صاحب مزاج سرد را اوفق و کاه سبب
غثیان حرارت خفیف بود و او را خوردن آب سرد فقط کفایت نماید بواسطه فرو نشاندن حرارت

معدي خفيف **باب چهارم** از مقاله اول كه از فن ثاني است **در امراض امعا** يعني بيماري رودها
روده و اين باب مشتمل بر دوازده فصلست **فصل اول در قولنج** وآن مرضي باشد كه
درد در امعاء اسفل پديد آيد مع قبض طبيعت و حبس ريح و براز و اگر قي پيدا گردد بوي شديد
و گاه از شدت وجع و قلق و پيچيدن مفاصل سنبل را تر خوبي جا شوند و سبب حدوث آن يا
بلغم غليظ لزج باشد كه باعث سده امعا گردد و اكثر در معاء قولون حادث شود و علامات او
تقدم اخراج بلغم مع براز باشد و قبض طبيعت و گاه گاهي وجع در موضع امعا يا سبب آن ريح غليظ
بود كه در طبقات امعا محتبس گردد و باعث سده شود علامتش وجع ثاقب و انتقال كيفيت
وجع در شدت و خفت باشد يا سبب آن ثفل يابس بود كه بواسطه اكل اشيار قابض يابس مثل
سفرجل و زعرور بهم رسد يا از يبوست طبيعت خشك گردد يا سبب آن يبوست مزاج كل
بدن باشد از ماده حاد صفراوي و باعث سده امعا گردد چنانچه در يرقان و اين نادر باشد و يا سبب
آن ورم كبد و كلي و مثانه و جرم امعا باشد كه بواسطه الضغاط باعث سده گردد و علامات
اين جمله تقدم اسباب و وجود علامات ورم و تب يا سبب آن ديدان كثير امعا باشند كه
باعث سده شوند علامتش خروج ديدان مع البراز يا ظهور علامات ديدان علاجش آنچه
از ديدان بود بطبيخ افسنتين و قنطوريون و ترمس و بوره ارمني و سنا مكي و برنگ كابلي حقنه كنند
و بعد گشادن قولنج در دفع ديدان امعا كوشند كما سيذكر ان شاء الله تعالي و آنچه ورمي بود بطبيخ كاسني
و عنب الثعلب و تخم شبت و سنا مكي و بسفايج و برسياوشان و تخم خطمي هر يك سه درم
در سه رطل آب بجوشانند چون يك رطل بماند دو درم اشق و دو درم سكبينج و نيم مثقال صبر
دران حل ساخته و سه درم روغن گل بادام و بيست درم فلوس خيار چنبر اضافه نمايند و مكرر
صاف نموده حقنه كنند و برگ عنب الثعلب بر شكم بندند و شراب بنفشه بريوند خورند بحسب
قوت و باقي جمله معالجات عضو ورم بكار برند و آنچه از ماده حاد صفراوي باشد كه بواسطه سده
برتقالي بهم رسد اين حقنه بكار برند بنفشه و بيخ كاسني و عنب الثعلب هر يك شش درم بسفايج سنا مكي

هر يكي پنج درم در سه رطل آب بجوشانند چون يك رطل بماند صاف نموده و پانزده درم
فلوس خيار چنبر و پنج درم روغن بنفشه بادام دران افزوده بكار دارند و يا شياف از صبر و بوره
و بنفشه و سكبينج [illegible] در شكر معقود ساخته بكار دارند و شراب ديناري بخورند يا يك
مثقال ريوند بسكنجبين بزوري حار يا بارد بحسب مزاج خورند و باقي جمله تدبير سده كبد نمايند
و اين مؤلف مرة بعد اخري تجربه نموده كه ريوند مع سكنجبين بزوري قولنج مطلق را نفع كرده و آنچه
از يبوست كل بدن باشد خوردن شراب بنفشه مع روغن بيد انجير يا خوردن فلوس خيار چنبر
و روغن بيد انجير بلعاب بهدانه يا خوردن شير جوشيده مع روغن بيد انجير نافع باشد و شيافي
از موم و روغن بيد انجير بسازند و بردارند **صنعت آن** موم و روغن بيد انجير و بنفشه هر يك چهار درم
سكبينج دو درم صبر نيم درم غاريقون نيم درم سكبينج را در روغن حل كنند و بعد ازان موم را
گداخته بدان مخلوط سازند و بعد ازان هر سه دارو را خشك سوده بدان بياميزند و شيافها
سازند و بعد ازان هر سه اند بكار دارند و روغن بيد انجير بر شكم بمالند و چون وجع خفت
پذيرد شكم را بصابون و آب گرم در بيت الوسط حمام بشويند و بخار حار و روغن گل تنطيل
نمايند و آنچه از يبوست ثفل و خوردن اشيار يابس قابض باشد اين حقنه بكار برند بنفشه
دو مثقال برسياوشان دو درم انجير ده دانه بسفايج سنا مكي هر يك شش درم قنطوريون
سه درم در سه رطل آب بجوشانند چون ربع آب بماند چهل درم ابكامه اضافه نمايند و ده درم
فلوس خيار چنبر و پنج مثقال روغن بيد انجير و هشت درم شكر دران حل ساخته مكرر صاف نموده
حقنه كنند و معجون نجاح رازي خورند **صنعت آن** كرفس و انيسون و نانخواه از هر يك دو درم فلفل و دار
فلفل و زنجبيل از هر يك دو مثقال غاريقون و ريوند و سقمونيا مدبر از هر يك شش درم جند بيدستر يك درم
و نيم سكبينج ده درم تربد مدبر پنجاه درم فلوس خيار چنبر شصت درم شكر و عسل هر يك يك رطل روغن
بيد انجير و روغن بادام هر يك پانزده درم سكبينج را در روغنها حل نمايند و دارو ها را سوده بدان
بچرب سازند و فلوس را در آب گرم حل كرده و صاف نموده و شكر و عسل را بدان قوام نموده و

معجون کنند قدر مستعمل از چهار درم تا هفت درم بطبیخی که پانزده درم مویز منقی و ده مثقال بادیان و شش درم بسفایج بوران جوشانده باشند و بعضی هفت درم بسفایج و هفت درم سنا مکی و سه درم شحم حنظل در همین معجون افزایند تا قوی تر گردد و با آب گرم خورند و اگر چه ریح بود حقنه او سداب و بابونه و اکلیل الملک و شبت مع ریگرد دخیه تسهیلی بکار دارند و شراب دیناری و سفرجلی مسهل و کمونی مسهل که در امراض معده و راس ذکر شده با آب گرم و روغن بید انجیر خورند و به بوره و جاورس و تخم شبت تکمید نمایند و آنچه از بلغم لزج باشد حقنهای حاد که در امراض راس ذکر شده مع ازدیاد قشر حنظل و قنطوریون و روغن بید انجیر بکار دارند و معجون نجاح رازی که مذکور شده بخورند یا معجون شهریاران یا سفرجلی مسهل یا شراب دیناری کبیر که در امراض معده و کبد و راس ذکر شده خورند و بعد از گشادن قولنج تا دو روز از غذا احتراز نمایند و بر شوربای مرغ پسر مع اسفاناخ اقتصار کنند بروغن بسیار و طبیعت را نگذارند که قبض شود و اگر طبیعت مایل به قبض بود لبسفایج و لب قرطم در شوربا داخل کنند و علاجی که مشترک است جمیع اصناف قولنج را آنست که در ابتدا قی کنند و به آب گرم و روغن گل تنطیل نمایند و اگر وجع قوی باشد اول تسکین وجع کنند بمخدرات مثل فلونیا و برشعثا که در امراض معده و راس ذکر شده و چون وجع ساکن شود تدبیر گشادن قولنج نمایند بأشیاء مذکوره و گویند تریاق کبیر و اربعه محلل قولنج است و گفته اند که شوربای هدهد و گوشت آن بالخاصیت قولنج بگشاید و اگر خراطین را خشک ساخته و سوده یک درم با آب گرم خورند در زمان قولنج بگشاید و اگر امعاء گرگ خشک ساخته و سوده یک درم بجلاب گرم خورند در زمان قولنج بگشاید و اگر استخوان که از سرگین گرگ برآید آنرا در شراب سوده بخورند قولنج بگشاید و جالینوس گوید که اگر آن استخوان را در جلد گرگی و خسیه بر ناف بندند مدام القولنج این باشند و اگر در نقره دارند نیز همین عمل کند و اگر قرن ایل را سوده با شراب خورند وجع قولنج را ساکن کند و علاماتی که سدد بقولنج باشند کم شدن اشتها و غثیان و وجع ظهر و ساقین و تنفر از حلو و دسم و کثرت عطش

292

سدد بقولنج سددی است مع دیگر علامات مذکوره قولنج بواسطه عدم وصول آب بسده عروق ماساریقا و اگر وجع قولنج از طرف راست ناف شروع شود پس رجوع بخشکریزه(؟) شیافی که قولنج بگشاید مقل و جاوشیر و اشق و سکبینج و نمک سندی و بوره ارمنی و شحم حنظل و جند بیدستر و عرق النیل و تربد مساوی گرفته صموغ را در آب سداب حل کنند یا در روغن بید انجیر و باقی ادویه را سوده و بدان سرشته شیافها سازند و وقت حاجت بکار برند معجونی که قبض طبیعت قولنجی را نافع بود لب قرطم سکبینج ده درم سکبینج را در عسل بگذارند و لب را سوده بدان عسل سرشته معجون نمایند و وقت حاجت از شش درم تا نه درم بخورند فصل دویم از باب چهاردهم مقاله اول که از فن ثانی است در ایلاوس و آن سده معای علیا باشد و گاه از دهن برطرف شود بقی قوی و وجع او از وجع قولنج در ابتدا اندک بالاتر بود و با آن غشی و قلق و ضعف نبض اکثر باشد و این را نیز از نوعی قولنج شمرده اند علاجش آنست که اول قی کنند بعد از آن اگر وجع قوی باشد قدری فلونیا و برشعثا خورند تا درد فرو شود و بعد از تسکین وجع حقنها که در قولنج سددی امعاء ذکر شده بکار دارند با زیادتی مفتحات و مزلقات مثل کرفس و تخم شبت و رازیانه و حلبه و مقل و سکبینج و روغن بید انجیر و طبیخ عنب الثعلب و اکلیل الملک و برگ انجره که روغن زیت در آن آمیخته باشند تنطیل نمایند و روغنهای گرم محلل مثل روغن بابونه و شبت بر شکم مالند و در طبیخ مذکور تا سینه بنشینند و تا قولنج نگشاید غذا نخورند و بعد از گشادن نیز دو روز احتراز نمایند و اگر نتوانند شوربا با مرجوب و طین که در قولنج گفته شده بخورند و شیافی از بوره و تخم حنظل و جاوشیر مساوی الوزن ساخته بردارند ایلاوس را بغایت گشاینده بود و اگر سکبینج نیز افزایند قوی تر گردد و این اقراص بعد فراغ قی ایلاوس را انفع اند صنعت آن کرفس و انیسون و عود صینی از هر یک شش درم افتیمون مصطکی از هر یک چهار درم فلفل مرکی افیون جند بیدستر از هر یک چهار درم فلفل مرکی افیون

ایلاوس

جند بید ستر از هر یک دو درم همه را سوده بآب خالص اقراص سازند قدر مستعمل
دو درم بسکنجبین بزوری و اگر خشک درم ریوند شش درم غاریقون نیز داخل کنند قوی تر
شوند و باقی دیگر تدبیرات مثل قولنج مطلق بکار دارند فصل سیوم از باب چهار دهم مقاله اول
التوائی
که از فن ثانی است در التوائی و آن مرضی است که روده بپیچیده شود یا در کیس انثیین فرود آید
و درد او نیز مشابه درد قولنج باشد و سبب آن حرکت عنیف یا جستن از بالا به پایین باشد
و علامات او تقدم اسباب و ظهور وجع قولنجی با علامات قولنج علاجش آنست که اگر در روده
پیچ افتاده باشد پایهای علیل را از رسن بربندند و معکوس بیاویزند و آهسته اندک اندک
حرکت دهند بقدر قوت زمان قلیل تا طبیعت آن پیچ بگشاید یا قدر سه درم زیبق غیر مقتول در
حلق علیل ریزند و آهسته شکم را بمالند تا قوت طبیعت آن پیچ را بگشاید و زیبق بیرون آرد
یا چهار درم اسرب را مدور بشکل کروی ساخته فرو برند تا قوت طبیعت بواسطه اخراج
آن پیچ روده بگشاید و اگر روده در کیس انثیین فرود آمده باشد اثر آفت در خصیه نیز معلوم
شود یا کلان گردد یا ورم پذیرد مع تقدم علامات و این از دست کاری پیشتر و خیلی بود چنانچه
دستکاران از مالش دست و روغن روده را بجا آرند و از عصابه بربندند و ضمادات
قابض که محلل اورام و مسکن اوجاع باشند مثل عفص و زرورد و اقاقیا و اکلیل الملک و شبت
و گلنار سوده در آب گرم حل ساخته بعده شش ساعت ضماد کنند بمرات یا این ضماد بکار دارند
تخم خطمی تخم شبت کرمدانج گلنار سوده با چند آرد جو یکجا ساخته بدستور در سرکه مخلوط نموده
در هر شبانه روز چهار نوبت استعمال نمایند فصل چهارم از باب چهار دهم مقاله اول
مغص خشک
که از فن ثانی است در مغص و آن نیز پیچش در شکم باشد قریب بانفخ اگر درد ضعیف بود شابه
بزحیر باشد و چون قوی گردد شبیه بقولنج بود بلا قبض ریح و براز و علامات قولنج و سبب
آن یا ریح غلیظ باشد یا خلط حاد مثل صفرا یا بلغم شور یا سودا صفراوی یا بلغم لزج باشد
که بر روده ها بچسپد و این اسباب یا از اکل اشیا ردیه باشد یا بواسطه سوء المزاج کل بدن

پدید آید یا ماده خاص در حجاب باشد و این اکثر بسبب اسهال بود و خصوصا اگر بول
ابیض و قلیل بود و هیچ آفت دماغی نباشد و هر دو احشا فتور یابند و دماغی نیابند و نه
در احشا فتور یابند و [illegible] یا وقت مغص باشد البته با اسهال کشد علاجش در ابتدا او جمیع اصناف
آنست که بر باد و بوره تکمید نمایند و اشیاء هاضم محلل ریاح حسب مزاج مثل سکنجبین
ساده و بزوری خورند مع گلقند یا سفوفی از کمون و کرویا و کرفس و زنجبیل و فودنج و سنا
و وج و دار فلفل و انیسون و ملح و امثال این ساخته خورند و گاه باشد که فقط نمک آب
گرم کفایت کند و گاه [illegible] عرق بادیان و گلاب گرم ساخته مع مصطکی کافی بود و چون
اشتداد پذیرد علاجش بعینه علاج قولنج نمایند اما در ضعف حجابی قبل از اسهال این تدبیر
مناسب باشد و بعد اسهال اگر مغص باقی ماند اسغغول بریان و رب با سفوف کمون و کرفس
و صمغ عربی که جمله بریان کرده باشند بخورند و اگر مزاج بارد بود بجای اسغغول حب الرشاد بریان
غیر مسحوق بدین سفوف آمیخته بخورند و اگر مغص از ثقل طعام و شراب شده باشد علاجش آنست
که فی الوقت قی کنند و بعد از آن گلقند و مصطکی و سکنجبین خورند و جای اشیا رمایش شابه
عارض تقیاس جاری دارند و تجرع ریشه خطمی به نبات و روغن گل مغص یابس را عظیم النفع
است و لعاب بهدانه بخیار چنبر و روغن بادام فایده مند بود فصل پنجم از باب چهار دهم
زحیر
مقاله اول که از فن ثانی است در زحیر و آن انزعاج بطن است مع اخراج ماده قلیل ذی
رغوه و گاه باشد که خون نیز با وی یار بود و باعث آن حرکت معا مستقیم است برای رد موذی
و سبب آن یا ریزش ماده حاد صفراوی بود یا چسپیدن رطوبت لزج شور باشد که بسطح داخلی معا
بچسپد یا ثقل یابس باشد که در معا محتبس گردد و اندک اندک مع قلیل رطوبات بدشواری
بیرون آید یا ورم بسطح معا بود یا سواری اسپ برخلاف معتاد واقع شود یا برد منکشف
عارض بطن و امعا و مقعد گردد و باعث دشواری خروج ثقل شود و آن زحیر یا صادق
بود یا کاذب و حق و باطل نیز گویند اما زحیر صادق آنست که بعد از تلیین حادث شود زحیر کاذ

آنست که بعد از قبض حادث شود و فرق دیگر در زحیر صادق و کاذب آنست که در صادق
اخراج ماده در هر نوبت اجابت شود و انزعاج جز در معاء مستقیم نباشد و اگر تخم خرنوب
یا تخم خیار چنبر یا بزر کتان یا اسفغول خورند در شش ساعت از شکم بر آید بواسطه [illegible]
و عدم سده و در کاذب وقت اجابت گاه [illegible] شود و گاه نشود و انزعاج شدیدتر باشد
چنانچه بقولنج مشابه بود و درد پشت و کرد عظیم باشد و چون از بزورات مذکوره خورند زود برون
نیایند و زیاده بر شش ساعت بمانند بواسطهٔ یبوست ساده علاجش آنچه از ورم باشد و علامات
ورم بیابند مثل حمی او درد موضع اما قبل از زحیر باید که اول فصد باسلیق نمایند و معالجات ورم
کنند و مزلقات مناسب مثل طبیخ ریشه خطمی بروغن بادام خورند یا اسفغول بروغن بادام چرب
ساخته بآب گرم خورند و اخراج ماده بلعاب بهدانه و فلوس خیار چنبر نمایند و آنچه از سبب سوادی باشد
روغن گل گرم ساخته بر مقعد و سرین و حوالی آن بمالند و شیر گاو گرم نموده و فلوس خیار چنبر دران حل
کرده بنوشند و اگر قوی باشد و وجع کثیر بود مقل و زردی بیضه بروغن گل نیم برشت ساخته مقعد
و حوالی ان را تکمید نمایند و آنچه از برد مکثف بود شراب ریحانی با سه درم حب الرشاد بریان بخورند
و خشت را گرم ساخته و در پارچه بسته بران نشینند یا بر سطح گرم حمام نشینند و عمل تلطیف
و تسخین و تکمید و نطول جمیع اصناف زحیر را نافع باشد و مبردات و مولدات اخلاط غلیظ جمیع
اصناف زحیر را مضر بود و آنچه غیر این قسم است اگر صادق است و حرارت مزاج دارد اولا عمل
کنند بمزلقات خفیفه مثل بذر قطونا و بذر مرو غیر بریان بروغن بادام چرب نموده بجلاب نیم گرم
در حالت عدم خون و اگر خون ظاهر باشد بذر لسان الحمل و بذر الریحان مع بذور سابقه [illegible]
و بلعاب بهدانه و شراب انجبار خورند و تخم ریحان فقط بریان نموده و بروغن بادام چرب
ساخته مع رب بهی عجیب النفع است و بعد از انکه ازلاق ماده تمام شود همین بزورات را بریان
نموده و بروغن بادام یا بروغن گل چرب ساخته بشراب سیب یا رب بهی یا بشراب خشخاش
خورند یا دو مثقال اسفغول فقط در آب جوشیده اندازند تا یک جوش آید بعد ازان فرود آورده

جمجوزنند چند انکه سرد شود و چون خوب سرد شود بخورند یا این سفوف بشراب سیب
خورند صنعة آن نشاسته صمغ عربی خرفه هر سه بریان نموده یکجزو گلنار دو رور دو گل ارمنی
هر یک دو جزو همه را سوده سفوف سازند و دو چندان اسفغول بریان نموده درست
دران داخل کنند شربتش دو درم صبح و شام و همچنین شش درم استعمال نمایند آخر هلیله سیاه بروغن زیت
بریان نموده شش جزو بادیان و صمغ عربی و کشنیز مقشر جمله بی روغن بریان نموده از هر یک
دو جزو همه را سوده سفوف سازند و دو چندان اسفغول بریان درست دران داخل
سازند و چهار مثقال هر صباح بخورند و اگر قبض قوی خواهند این سفوف بشراب
خشخاش یا به رب بهی یا به رب سیب خورند صنعة آن طباشیر و کشنیز مقشر بریان از هر یک
یکجزو عفص و بروغن بادام بریان نموده نشاسته و صمغ عربی بریان هر یکی دو جزو قشر خشخاش
سه جزو سوده سفوف سازند قدر مستعمل از یکدرم تا دو درم و اگر رعایت حبس دم کنند گل
ارمنی هر یک یکنیم جزو افزایند و تنطیل از طبیخ قشر خشخاش و برگ خطمی و ورد سازند
و فتیله پارچه کهنه از کتیرا و طین و مقل و آب کشنیز و افیون آلوده ساخته بردارند قبض طبیعت
و تسکین نماید بعد اخراج تمام ماده موذی اما قبل از اخراج بغایت مضر بود شاید
که بکشد کما قال الشیخ ان احتمال المخدرات خصوصا الافیون فی الزحیر ربما قتل و هو
اشارة علی قبل خروج المادة و اگر زحیر صادق مع برودت مزاج باشد نیز اولا
مزلقات خفیفه مایل بحرارت خورند مثل طبیخ ریشه خطمی و حب الرشاد بروغن
بادام چرب ساخته و کتیرا و طین مع روغن قسط بر مقعد و حوالی آن ماده جمله خارج
گردد شراب صرف به یک مثقال کمون بریان کرده بخورند و تکمید مقعد بخرقه مسخنه و نطول
نمایند و بطبیخ بادیان و کمون و اذخر و بابونه تنطیل نمایند و در آب آن نشینند
و این سفوف بعد کمال ازلاق ماده استعمال کنند صنعة آن کرفس و انیسون و کمون
کرمانی جمله بریان نموده یک جزو هلیله سیاه بروغن بادام بریان نموده سه جزو سوده

سوده سفوف نمایند و مساوی حب الرشاد بریان غیر سوده داخل کنند قدر مستعمل سه درم
واگر بادیان را در روغن گاو بریان نمایند و غیر سوده سه مثقال با شکر سفید بخورند نافع باشد
و اقراص شیخ نجیب الدین سمرقندی در حبس فضول غیر حاره کم ریاح و قراقر باشد نسخه البنج اند صنعت
آن بذر البنج ابیض و تخم شبت و رازیانه از هر یک پنج درم نانخواه کنیم درم افیون سه درم کرفس
ده درم سوده باب خالص اقراص سازند قدر مستعمل از یکمثقال تا دو مثقال باشد و اگر زحیر کاذب
مع الحرارت باشد اول تلیین نمایند بلعاب بهدانه و شراب بنفشه یا بلعاب بهدانه و فلوس
خیار چنبر و روغن بادام و اگر زحیر کاذب بلا حرارت باشد نیز تلیین نمایند به اطریفل صغیر یا
لعاب بهدانه نیم گرم یا بمعجون بنفشه باب گرم یا بلعاب بهدانه گرم صنعة معجون بنفشه بنفشه دو
مثقال تربد بریح پنج مثقال رب السوس سه درم محروده مشوی یکدرم بادیان انیسون هر یک یکدرم
همه سوده به پانزده درم عسل مصفا معجون نمایند قدر مستعمل سه مثقال و بعد از تنقیه چون احتمال
سده نماند آنچه در زحیر حار و بارد صادق گفته شده عمل کنند و شاه پور سندی گوید که طبیخ
مخصوص زحیر و خلفه را اعظم النفعات صنعة آن سعد کوفی کشنیز زنجبیل و لب سل هر چه
یمکوفته باله اسود غیر کوفته هر یک دو مثقال بگیرند و در یکمن آب بجوشانند چون سدس
بماند صاف نموده بخورند و اگر ماده حاد صفراوی داننده بجای زنجبیل طباشیر داخل کنند
و ذیفور هندی گوید که اگر یکدرم قیر سفید سوده با چند نبات بخورند انواع زحیر را نافع بود
و تمتم هندی گوید که اگر برگ آمله دشتی که آنرا در هندی بهوانوله گویند بضم بار موحده تحتانی
واشمام هاء هوز و سکون واو مجهول و فتح الف ممدوده و اشمام نون و وقف واو و فتح لام
باشمام های اخیره بسایند و ده درم از عصیر او بخورند زحیر ردی را نافع بود و خلفه نیز مشابه است
بزحیر و بعضی گفته اند که نوعی از زحیر است و آن حرکت معاء است برای رد ماده بلا ازعاج
کرد فع میکند ماده را اندک و صاحبش و هر آن احساس حاجت نماید علاجش در حرارت مزاج شغول
ده درم با شراب سیب خورند و در غیر حرارت معجون سیعه خورند صنعة آن جند بیستر افیون

دو اسارون میعه سایله بزر البنج اسود مرکی کندر برابر گرفته و سوده به دو چندان
عسل مصفی معجون کنند قدر مستعمل از دو درم تا سه درم باشد و در جمیع اصناف مذکوره
از لحومات و دسومات و نان و شیرینی و ترشی و شوریت احتراز نماید و از کثرت
مار نیز احتراز کند و برنج و ماش مقشر خراخیه و خبازی و رشتا و اسفاناخ و قرعیه
بحسب مزاج اقتصار نمایند و اگر خوف ضعف باشد زردی بیضه نیمبرشت خورند
و از فواکه احتناب کنند فصل ششم از باب چهارم هم مقاله اول که از فن ثانی است در حب
القرع و در فارسی کدو دانه گویند و آن کرم معائی اند که بواسطه تمکن رطوبت خام بلغمی
در امعا متولد شوند و در خلل رطوبت از جبه معائی بمانند علاجش آنچه در حیات
معده گفته شده نافع باشد و اگر در شیر و شکر بخورند و صباح این سفوف خورند نیز
نافع بود صنعة آن برنگ کابلی هفت درم تربد مدبر دو درم سوده سفوف سازند اقویا را
جمله یک خوراک باشد و ضعفا را بحسب قوت ثلث یا ربع ادویه کم نمایند یا این ادویه
بخورند برنگ کابلی دو مثقال مغز جوز ده مثقال خرما خسته بیرون کرده پنج مثقال تربد مدبر
یک مثقال جدا جدا کوفته و وزن نموده بهم آمیخته شب خورده بخوابند و تکرار عمل کنند جمله کدو دانه
از شکم برآیند و بعد از تنقیه کلی تدبیرات که در حیات معده گفته شده بکار دارند تا ماده بلغم
جمع نشود و بالجمله آنچه کشنده و مسکر حیات و دیدان اند مثل ترمس و شونیز و خردل
و شیح و آب برگ شفتالو و حاشا و نعناع و کبر و صعتر و سعد خوردن جمله اینها نافع بود و تبرو
که صاحبش پیش از دو یا سه روز شیر بخورد و یک شبانه روز گرسنه بماند بعد از آن اندک
گوشت قیمه کرده و پخته بغیر نمک و گشنیز بخورد تا جمله دیدان بجنبند پس از ربع ساعت
بعضی ازین ادویه در شیر آمیخته بخورند جمله دود کشته و بیهوش شوند و از خود وقت حاجت
ضروری برآیند یکی از مسهلات که صاحب وی و در امثال مناسب باشد مثل افتیمون
و برنگ کابلی و حب النیل و شحم حنظل بخورند و اگر صاحب وی و ذی اسهال باشد

معجون بنفشه سبب تخفیف زحیر مجرب است

سه جمع بحسب کدو دانه

سه سعد بیخ سلاری ... میگویند در زبان هندی ...

بالکل بخورند برآیند

خوردن کشنیز و کرد سماق و تراشیدهٔ آب برگ شفتالو نافع بود و اگر سرکهٔ انگوری
خصوصاً سرکه که کبر و عنصل در وی پرورده باشند مدام خورند دود خورد و بزرگ را بیرون ماده
و تقطیع ماده بلغم کنند و گویند بذر بقله و ماربطیخ کشنده دو انند ضمادی که اگر صاحب ضعف را
بر شکم گذارند دود صغار و کبار خارج شوند نسخهٔ آن شحم حنظل و مرکی و صبر و جاوشیر و ترمس سبز
مساوی سوده بآب برگ شفتالو بر شکم و ناف ضماد کنند و تکرار عمل نمایند و اگر ضعف معده باشد
به رب بهی یا به آب بهی ضماد نمایند و از اغذیهٔ غلیظ دسم و بلغم انگیز احتراز نمایند **فصل**

هفتم از باب چهاردهم مقالهٔ اولی از فن ثانی است **در اسهال** و اسامی اصناف آن بر سبیل اسهال
اجمال و معالجات آنها بر طریق اشتراک و علامات آنها و نشانهای ردیه و اقسام
ردی و غیر ردی از آنها باید دانست که اسهال سیلان ماده است بسوی اسفل از راه
امعا بر خلاف خروج طبیعی و آن یا از سبب ماکولات باشد چنانچه عقب دوا مسهل
و اکل اشیاء مسهل مزلق و ثقل طعام و دلالت کند بر جمله این ما تقدم اسباب و خفت
عقب اسهال در نوع اخیره یا از سبب ریزش ماده دماغی بود که طبیعت آنرا باسفل دفع
نماید و علامات این جمله علامات نزله باشند و بعد از خواب بسیار آید و این خلط
اگر حاد باشد بغایت بد بود بواسطهٔ تقرح معده و امعا یا از سبب ضعف قوت معده باشد
که بواسطهٔ برودت و رطوبت حادث شود و علامتش آنست که کثیر المقدار و غیر متصل
بود اما اگر این ضعف در ماسکه بود قبل از مدت انهضام طعام بیرون آید و اگر این
ضعف در هاضمه و ماسکه مشترک باشد فضله ناقص الهضم دفع شود یا اسهال معدی از
قوت دافعه بود و علامتش آنست که اندک اندک بدفعات بیرون آید و یا اسهال
معدی از بطلان قوت هاضمه و ماسکه مشترک بود و علامتش آنست که فضله عدیم الهضم
فی الوقت بعد اکل بیرون آید و هیچ بدل ما یتحلل نگردد و این مهلک باشد و جید علامت
اسهال جیدی آنست که اکثر در روز بود و در شب کم یا از سبب رطوبت مزلقه خاص؛

باشد که در معده جمع شود و غذا را بر مدت طبیعی از ماندن باز دارد یا از سبب رطوبت بورقیه
بود که ماده را از حدت خود رقیق سازد و علامت این هر دو ریق فم و ظهور رطوبات
در فضله و تقدم تمددات و شوریت دهان خاص در رطوبت بورقیه و یا از سبب ماده
حاد صفراوی باشد و علامتش آنست که ماده رقیق و سوزان بیرون آید و مزه دهان تلخ
باشد و اگر این صفرا سوخته شود اسهال زنجاری بود و این قریب سم است خصوصاً در سن
پیری نزد باشد بموت بواسطه بودن آن غیر طبیعی یا از سبب شور معده باشد که غذا را بواسطه
تعب خویش ازلاق دهد و علامتش آنست که در وقت اکل طعام درد معده شود و عنقریب
آن اسهال پیدا شود و در خلاء معده درد و اسهال ساکن شود و جوشش دهن نیز باشد یا از سبب
آفت جگر باشد و علامتش آنست که دموی بود و در لیل اکثر باشد و در نهار کم بود
و خون کثیر المقدار عقب براز باشد و درین اسهال تغیر عظیم در رنگ بهم رسد
و این اسهال کبدی اگر بواسطه دبیله کبد باشد که منفجر گردد اسهال قیحی بود مع علامات
دبیله کبد که گفته شده و در اکثر الناس خطرناک بود و اگر بواسطه حرارت مزاج
کبد و خلط حاد باشد خون رقیق در اسهال بعد براز دفع شود و مقدار کثیر و اگر بواسطه
قرحه کبد باشد خون قلیل مخلوط با اجزا کبد بعد براز دفع شود و این نیز باشد و اگر بواسطه
تشقق کبد از ضربه و سقطه باشد چون خون سیاه کثیر المقدار دفع شود و گاه پارهای جگر
در و باشند و این کشنده بود بسبب انتقاص اجزاء عضو رئیس و اگر بواسطه ضعف
قوت ممیزه کبد باشد که از سبب ورم و سده بهم رسد اسهال غسالی بود و علامت ورم
کبد و سده کبد مثل حمی و زردی رنگ هویدا باشند و یا از سبب آفت ماساریقا باشد
که فوهات عروق گشاده شوند و این نیز دموی بود لیکن فرق کبدی و ماساریقی آنست
که در این اسهال ماساریقی خون قلیل با براز آمیخته عقب براز خالص دفع شود و تغیر رنگ
جسم و لیل نیز درین نباشد و خون جمله اقسام کبدی و ماساریقی اکثر بعد براز

بیرون آید اگر امتلاء امعاء از فضله باشد اما چون ادم از غذا باز ماند یا امعاء از فضله
خالی شوند اسهال موی صرف نیز بر اند نیز باشد و این خالی از خطر شود یا از سبب آفت
امعاء اسهال واقع شود و این را اسهال معائی گویند اما آن آفت امعا یا رطوبت
مزلقات که چون غذا از معده منحدر شود و به امعاء رسد بسبب آن رطوبت ماندن
نتواند و زود از لاق یابد علاجش آنست که غذا اما مدت ها ضم در معده بماند و اثر دغدغه اسهال
نباشد و چون به انحدار آید و از معده با معاء رسد دغدغه اسهال پدید آید و برات کثیر
بی در پی فضله دفع شود و صاحبش احساس حاجت باقی داند تا امعاء از فضله خالی شوند
و ظهور رطوبت نیز در براز باشد یا آن آفت امعاء خلط حاد است که باعث سحج و قرحه
امعا گشته علاجش در موضع امعاء و اسلم قرحه آنست که در معاء غلاظ واقع شود پس از آن
در معاء رقاق و آنچه در معاء صایم بود بد باشد بواسطه کثرت عروق و ریزش مره در آن
و قربت بودن آن بکبد و باقی قرحه دیگر امعاء اگر احیاناً واقع شود متوسط است و علامت
جید در قرحه امعاء آنست که قشور جراده ابیض اللون در اسهال دفع شود اما قشر رقاق رقیق
باشد و وجع شدید و قشر و وجع غلاظ بر خلاف این باشد اما آن خلط حاد یا صفرا است
و او در پانزده روز قرحه کند و اگر جمع شود شکم کلان کند و هلاک سازد یا بلغم شور است
و آن در یک ماه قرحه کند و از ضعف صفراوی اخف باشد و یا سوداست و آن در چهل روز
قرحه کند و از جمیع اصناف ارده بود شاید که بکشد و قال الشیخ الخلط السوداوی اذا وقع
علی الارض و غلی بمثل الخل و تشبک الارض فهو قاتل و قال صاحب کامل الصناعة السحج الذی
کانت عقیب المسهل فهی اسلم و سریع البرء و مادونه عسر البرء خصوصاً اذا احدثت
بعد المرض الحادة المتطاولة فهی قاتلة فی الاکثر و قلیل الانجاح و یکسب اسهال آفت
کل بدن باشد چنانچه ماده کثیر بواسطه عدم ریاضت و ترک استفراغات معتاده
در بدن جمع شود و بر تحلیل آن طبیعت قادر نگردد و بطریق اسهال دفع کند علاجش آن

که بعد اسهال خفت عظیم در بدن پدید آید و این اسهال اکثر مائی بود گاه بلغم رقیق و صفرا
نیز در وی یابند و اگر خلط متعفن دفع شود بغایت بد باشد و یا از سبب بحران اسهال واقع شود
و علامتش تقدم مرض و ایام باحوری و خفت در مرض سابقه و فی قطع هذین الصنفین خطر
الا عند الافراط و سقوط القوه و خوف الضعف بل فی قطع جمیع الاصناف ضرر الا بعد
تنقیة التامة و گاه اسهال بدنی بسبب ذوبان باشد چنانچه اخر تپ دق و علامات آن اختلاف
الوان و ذبول بدن و اخراج ماده زاید بر ادخال و دسومت مخرج و ریزش موی و خشکی
بدن و تشویش افعال و ضعف قوی است و این اسهال منذر بموت باشد و جالینوس
گوید که اگر در امراض اسهال ضعف قوت پدید آید چنانچه بعد اکل نبض زاید الا قطار گردد دلیل
موت بود علاج بعضی مثل اسهالی که از اکل دوا مسهل پدید آید یا از ثقل طعام بهم رسد یا از
دبیله کبد حاصل شود یا از بثورات معده بود بموضع خود گفته شده و علاج بعضی از این
اسهال که ذی اسم اند پیشتر بیان نموده شود ان شاء الله تعالی اما علاجی که مشترک با شیء جمیع
اصناف اسهال را آنست که تقلیل طعام و شراب نمایند و در قبض طبیعت کوشند بمقویات
و قابضات و حابسات در ما و اشیاء هاضم بحسب مزاج در مادی بعد تنقیه و در غیر مادی بلا تنقیه
و اماله ماده کنند بجهت مخالف مثل حجامت ساقین و فصد نمودن در اسهال وریدی و مدرات
قابضه خوردن در کبدی و عمل بعکس در دماغی و عمل قی در امتلائی اما آنچه در دفع اسهال
از مفردات بکار دارند عفص و طراثیث و خرنوب و انیسون و کرفس و طباشیر و ذرور
و گلنار و سماق و حب الرمان و نشاسته و صمغ عربی و کتباسه و جوز الطیب و صندلین
و حب الآس و کشنیز و کمون و بذر المرو و بذر الشاهسفرم و بذر قطونا و بذر لسان الحمل
و فوفل و گل پسته و قشر پسته و کهربا و بلسد و هلیله سیاه و خرفه و تخم کاهو خشخاش
و قشر خشخاش و بادیان و قیر و بذر البنج و افیون و تخم حماض و قشر الرمان و کزمازج و حماضاج
و قشر بیض محرق است و توتیا محرق و قشر داخلی سنگدان مرغ و معده یابس خرگوش و

سیب و بهی را در اسهال معدی دخلی عظیم است و آنچه از مرکبات بر دفع اسهال بکار دارند شراب حب الآس و سفرجلی لیمون و سکنجبین بهی و قرص طباشیر قابض و سفوف ورد که در قی ذکر شده و سفوف حب الرمان که در امراض معده بیان نموده و طبیخ محمصه و سفوفات قابض و شیاف قابض که در ذخیره ذکر کرده و جوارش خوزی و قرص کهربا و رب انارین و دواء المسک بارد و فلونیا و برشعثا است و آنچه از فواکه بکار دارند سیب و انار و بهی است و از اغذیه آنچه بکار برند فالوده و برنج بریان و نان میده و جبن عتیق بریان و کباب عصیده و خشخاش و زردی بیضه نیم برشت است و شیر گاو و آهن تاب و دوغ گاو آهن تاب بسیار عظیم النفع است لیکن چندان آهن تاب نمایند که نصف وزن آن بماند و نصف سوخته شود و حب الاسود را پخته خوردن و امعاء مرغ را پخته خوردن و بدان مداومت نمودن اسهال معدی را که بسبب ضعف هاضمه و ماسکه باشد قوی المنفعت است و اگر حلیب خرفه بریان که از نقوع ذرور ساخته باشند با شراب صندل و شراب حب الآس مع یک درم تباشیر سوده با مع یکدرم قرص کهربا که در نفث الدم گفته شده بخورند جمیع اسهال صفراوی و مویرا نافع بود و عطش ساکن کند و اگر اندک کافور و افیون افزایند در عمل تبرید و تخدیر قوی تر گردد و اگر جوز الطیب را از میان سوراخ کنند و یک دانگ افیون در آن پر نمایند و انار خام را خالی کرده و در میان آن جوز بوا را انداخته و بقشر بریده او را ببند نموده در خمیر یا در گل حکمت گرفته در آتش نرم بپزند بقدری که پوست انار پس و پیش پخته شود آن زمان برآورده و سرد ساخته و از خمیر جدا نموده جوز الطیب مدبر مع رمان بسایند و سفوف سازند از یک تا نیم مثقال بحسب قوت و ضعف جمیع اصناف اسهال را قبض کند و این اقراص نیز جمیع اصناف اسهال را که قابل علاج باشند بعد تنقیه انفع الاشیا اند صنعت آن عفص در روغن بادام بریان نموده و خرنوب نبطی و گزمازج و کندر و گلنار و اقاقیا هر یک دو درم صمغ عربی بریان و افیون هر یک یک درم سوده با آب ...

سفوف حب الرمان که در اعراض معده بیان نموده

اقراص سازند قدر مستعمل از یک مثقال تا دو درم باشد برب سیب و بهی یا بحلیب خرفه و شراب حب الآس

فصل ششم از باب چهاردهم مقاله اول که فن ثانی است در ذرب و آن اسهال معدی است که بواسطه ضعف هاضمه معده و ماسکه امعا بهم رسد و سبب آن اکثر رطوبت مرخیه معده باشد چنانچه در فصل تقسیم اسهال که بالا گذشت علامتش گفته شده عسر البرات خصوصا وقتی که کهنه شود علاج پذیر نباشد اما در وحیت علاجش آنست که ابتدا اخراج ماده موجبه نمایند بعصارات که مقوی معده باشند مثل نقوع اهلیلج کابلی یا هلیله یا هلیله معصوره در ماء ریباس یا اطریفل صغیر یا حب صبر بیار و بعد از تنقیه تقویه معده و احشا نمایند باشیاء بارده قابض مثل طباشیر و ذرور ورد و خرفه بریان و کرد سماق و کشنیز بریان و صمغ عربی و شراب صندل و شراب خشخاش و سفرجلی قابض و رب سیب و رب بهی و رب انارین و رب ریباس محرورین را و باشیاء حار و قابض مثل جوز الطیب و قاقله و بسباسه و زعفران و انیسون و کرفس و بادیان و مصطکی و کندر و کمون و جوارش خوزی و برشعثا و فلونیا که در امراض مقدم ذکر شده مبرودین را و معجون سنگدان انواع ذرب را نافع بود و سفوف شاپور نیز از جمله انفع اشیا است و مؤلف کتاب ربابعا اخری در تجربه آورده که اگر توتیا را بیست و یکبار در آتش سرخ ساخته در گلاب سرد نمایند بعد از آن سوده قدر دو حبه یا نیم دانگ مساوی الوزن بسباسه بخورند ذرب مبرودین را در اربعین دفع سازد و اگر بمساوی الوزن طباشیر و تخم کاهو خورند ذرب محرورین نفع بخشد صنعت معجون سنگدان طباشیر پوست داخلی سنگدان مرغ در روغن بادام بریان نموده هر یک دو مثقال گل سرخ نعناع پوست ترنج پوست بیرون پسته هلیله زرد هر یک یک مثقال بهمنین و صندلین و صعتر و کشنیز بریان و حب الآس هر یک دو درم کوفته و پخته برب بهی معجون نمایند قدر مستعمل از سه درم تا چهار درم باشد صنعت سفوف شاپور کوکنار و خرفه و کشنیز و صمغ عربی و بادیان همه بریان نموده بثمره

فرب

نوع دیگر از ... یک ... ... درم

شل باله اسود کل پسته کل فوفل قشر الرمان مساوی الوزن سوده سفوف سازند قدر مستعمل
از یکمثقال تا دو مثقال و بقراط گوید که اگر کوبی قابض دو درم و طباشیر یکمثقال نیم پخته
خورند در رب رانافع بود و ذیفورندی گوید اگر طبیخ محمصه که در زحیر گفته شده خورند و بدان
مداومت نمایند در و هفته نفع کامل بخشد و تمیم اسندی گوید که اگر صاحب ذرب طعام و شراب
ترک نماید و در روز اول ده درم عصیر نغزک که آنبه گویند بخورد و بالای آن ده درم شیر گاو که
بدستور مذکور آهن تاب کرده باشند بخورد هر روز همین قدر افزاید در چهل روز نفع تمام رساند
و بعد از چهل روز طریق عروج نزول نماید و طعام خفیف غیر مرطب اندک اندک
لازم کند در دو اربعین دوا را تمام سازد و سقراط گوید که در انواع اسهال خصوصا در ذرب
قلت آب نافع باشد اما بهترین آب درین مرض آب آهن تاب یا نقره تاب از دریا بود
و اگر دریا نباشد آب باران و اگر نباشد آب چاه و بهترین غذا درین مرض ماش مقشر
و خشکه برنج بریان و کباب و قلیل از نان خشکار مع پنیر بریان و رب بهی و مربای
بهی اگر گاه گاهی خورند جایز و سنگدان مرغ و امعا مرغ متنجن و مسور با برنج بریان
نافع تر و بعد طعام قریب انحدار شراب سفرجلی قابض یا انوش دارو لولوی خورند تا بر هضم
اعانت نمایند نسخه انوش داروی لولوی مروارید ناسفته بسد حجر شیب بسد کوفی از هر
از هر یک دو و نیم مثقال عود خام سه و نیم مثقال طباشیر سادج سنبل گل ارمنی ابریشم مقرض
هر یک سه مثقال زعفران دو مثقال عنبر اشهب نیم مثقال شیر املج سه مثقال عسل و قند
سفید بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور انوش داروی ساده بپزند و عنبر را در روغن
بادام حل کرده بعد از همه داخل نمایند قدر مستعمل از مثقال تا دو مثقال فصل نهم از باب چهاردهم مقاله
اول که از فن ثانی است در سحج و قرحه امعا اما سحج خراشیدن روده و قرحه امعا ریش روده باشد
و سبب این هر دو مرض خلط حاد صفراوی یا سوداوی یا بلغم شور باشد که بر امعا ریخته شود
چنانچه در فصل انواع اسهال گفته شده و فرق در سحج و قرحه آنست که در سحج قیح

سحج و قرحه امعا

[illegible]

با ابراز آمیخته باشند و در قرحه ریم رقیق با براز باشد و وقت دفع فضله احساس وجع در
موضع امعا نیز بود علاج شرب آنست که از قابضات حامض و از بذورات ترک نمایند
و قابضات که مدمل قروح و غسال باشند بکار برند مثل صمغ عربی و گل ارمنی و شیر
آهن تاب و آنچه مرات تجربه نموده شده شیره خشخاش با شراب الجبار و شراب حب
الآس یا با شیر آهن تاب خورند و اگر حرارت قوی باشد قرص طباشیر کافوری بلعاب اسبغول
و شیره خرفه خورند و اگر احساس دم باشد قدری از دم الاخوین داخل کنند و شیر مذکور را به رب
بهی یا با شراب حب الآس یا با شراب الجبار شیرین نمایند و اگر سبب این هر دو مرض ریزش ماده
دماغی باشد اماله ماده کنند بمعطسات و حبس آن نمایند بغراغر و لطولات قابضه که در نزله ذکر
شده و در ادویه ماکول اختلاط شرب خشخاش لازم دارند و اگر امتلای عروق باشد فصد
اسلیم و باسلیق کنند در غیر دماغی و فصد قیفال و حجامت قفا کنند در ماده نازله دماغی و اگر
قرحه مزمن شود هر روز تا سه روز بماء العسل حقنه کنند بعد از آن شیره کشکوس گندم را بخته و
دم الاخوین را در ین حل ساخته بمرات حقنه نمایند یا گلنار و حب الآس جوشانده حقنه کنند
یا با شیره خشخاش که اقاقیا و کندر در آن حل ساخته باشند حقنه کنند و برای خوردن دواهای مذکوره
بکار دارند و غذا سویق و برنج بریان برب بهی و ارزن مقشر بریان پخته برب و با
قابضات خورند و نان بسده با شیر آهن تاب و حسو خشخاش و حسو نخاله بروغن بادام و حریره
نشاسته بصمغ عربی قرحه سوداوی را بالغایت نافع باشد فصل دهم از باب چهاردهم مقاله
اول که از فن ثانی است در اسهال بلغمی و مراری و زلق امعا اما اسهال بلغمی و آن بر دو نوع
باشد یکی آنکه خلط بلغمی باعث استرخا معده شود و اسهال سفید رنگ بواسطه برودت معده
بهم رسد و دیگر آنکه بواسطه ضعف قوت هاضمه و برودت معده غذا در معده خام بماند و یا
بسوی بلغم شود و طبیعت بعینه آنرا دفع نماید علاج شرب آنست که اول تنقیه معده نمایند بحب ایارج و بعد از
تنقیه تقویه معده کنند بجوارش کمونی قابض و معجون فلونیا و برشعثا و دو درم سفوف از تخم ریحان بریان

اسهال بلغمی

[illegible]

ومصطکی بریان که مساوی الوزن باشند نافع بود و اگر کرفس و انیسون و کمون مدبر و تخم ریحان
و نانخواه را بریان کنند و سوده دو درم هر صبح و شام خورند نافع باشد و روفس گوید که دو درم
از حب الرشاد بریان غیر سوده هر صباح خورند نافع بود و تمیمی هندی گوید که اگر زنجبیل را یک
شبانه روز در شیر گاو بخیسانند و بعد از آن در روغن گاو بریان نمایند و سوده قدر دو درم
بمساوی الوزن نبات خورند اسهال بلغمی را نافع بود و از جمیع اشیاء بلغمی بارد که مرخی و مضعف
معده باشند احتراز نمایند و بر بیضه نیمبرشت و کباب و خشکه اقتصار کنند اگر تشنج بود و اگر
بی تشنج بود برنج و ماش مقشر و از کثرت آب نیز اجتناب کنند و دیسقوریدوس گوید که جوارش
کندر انواع اسهال بلغمی را نافع باشد صنعت جوارش کندر کندر شصت درم فلفل دار فلفل
هر یک دوازده درم زنجبیل خولنجان هر یک ده درم قرنفل و جوزبوا هر یک پنج درم عود خام و مثقال
مشک نیم درم قند سفید صد و شصت درم به قوام معجون نمایند قدر مستعمل دو درم اسهال مراری
و آن اسهال بواسطه مره صفرا بود و تلخی دهان در وی بیشتر باشد و ماده حاد بیرون آید علاجش
آنست که اطفاء حرارت صفرا نمایند بقابضات بارده مثل طباشیر و گل سماق و خرفه بریان
و قرص طباشیر قابض و این سفوف لشیره خرفه بریان عظیم النفع باشد صنعت آن طباشیر شش درم
گل سماق ذرور و صندل سفید سوده هر یک دو درم صمغ عربی مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم
حماض هر یک یک درم سوده سفوف سازند و به دو چندان اسپغول بریان غیر سوده یکجا نمایند
قدر مستعمل شش درم و اگر بسته نشود قدر شش درم شراب خشخاش لشیره خرفه حل ساخته
سفوف مذکور را باین شیره خورند و نیم وزن مجموع وقت شام خورند و نوعی از اسهال مراری آنست
که خلط سودا در آن غالب بود و این را اسهال سوداوی نیز گویند و در این قسم
علامات سودا مثل کدورت رنگ و کدورت حواس و تیرگی فضله ظاهر بود علاجش
آنست که اول ماله ماده و تنقیه بدن کنند و بعد از آن سفوف مذکور را بانک روغن بادام
چرب ساخته و بشیره خشخاش و شراب سیب خورند و وقت دویم جوارش خوزی کر

آن زمان بجالبسات و قابضات قویه مثل قرص کلنار و سفوف عفص مع بعضی مقویات
قابضه باشند رب بهی خشخاش نمایند بعد اخراج مواد و تنقیه کامل صنعت قرص کلنار کلنار طباشیر
ذرور دم الاخوین هر یک چهار درم گل سماق صمغ عربی بریان اقاقیا طراثیث خرنوب نبطی تخم
هر یک دو درم سرطان محرق کهربا هر یک دو درم و نیم زعفران نشاسته مغز تخم خیار و بادرنگ هر یک درم
یکدرم افیون و بذر البنج ابیض هر یک مثقال سوده با حب الآس قرص سازند قدر مستعمل از
یکدرم تا یکمثقال باشد صنعت سفوف عفصی عفص در روغن گاو بریان نموده ده درم حب الآس
تخم حماض کلنار کندر مصطکی بریان نموده اقاقیا الجبار خرنوب نبطی تخم طراثیث هر یک پنج درم رامک
و ذرور دو بذر البنج و گل نوفل و کرمازج و کهربا و لب محرق و قشر بیض محرق و نشاسته و کشنیز
بریان و صمغ عربی بریان هر یک دو مثقال افیون یک مثقال همه را سوده سفوف سازند قدر مستعمل از
یکدرم تا دو درم باشد و اگر اعراض قوی یابند و حرارت بسیار باشد که بلعاب اسپغول بریان
و شراب خشخاش خورند و موضع کبد را بصندل و کشنیز و افیون و رامک طلا نمایند و نوعی از ذوسنطاریا
ست که بواسطه قطع عضو و پر شدن معده از دم بهم رسد و نوعی از ذوسنطاریا که بواسطه حبس دم
معتاده مثل طمث و بواسیر و امالهٔ آن بسوی معده و امعا بهم رسد علاجش تقدم اسباب و خفت
بعد جریان علاجش آنست که در اصلاح آن سبب کوشند مع رعایت کبد بو الامر مذکوره کبدی
و نوعی از ذوسنطاریا که آنرا ذوسنطاریای معوی گویند و سبب آن انفتاح فوهات عروق امعاست
بواسطه ریزش صفراء حاد یا بواسطه اکل اشیاء حاد یا بواسطه حرکت قوی اما اگر این آفت در امعاء
دقاق بود خون رقیق یا غلیظ بحسب مزاج بعد رد فضله بیرون آید بلا قشر و مده بخلاف سحج
که در و قشر و مده نیز باشد و در معوی احساس وجع در موضع امعا یابند بخلاف ماساریقی که درو
وجع نباشد و اگر باشد مابین کبد و معده بود و در معوی خون قلیل المقدار بیرون آید و روز و شب
مساوی بوده بخلاف کبدی که در آن خون کثیر المقدار بیرون آید و در شب غالب بود و اما اگر
این آفت در امعاء غلاظ بود خون یا براز آمیخته اول بر آید و بعد از آن براز بی خون بلا علامات

بواسیر علاجش آنست که لعاب اسفغول بریان بشراب الجبار یا بشراب حب الآس خورند
یا لعاب بارتنگ برب بهی و رب سیب خورند و یا دو درم تخم ریحان بریان سوده
و بروغن بادام چرب نموده بلعاب بارتنگ و شراب حب الآس خورند و اگر حرارت غالب
و اعراض قوی باشد شیره خرفه بریان و لعاب اسفغول بریان و شراب خشخاش هر یک بقدر
حاجت ممزوج ساخته یکدرم قرص طباشیر قابض و یا قرص کهربا خورند و اگر امتلاء عروق باشد
مقدم از جمله تدبیرات فصد نمایند و بعد از آن تدبیرات مذکوره بکار برند و اگر برودت مزاج
و حس شیخوخت باشد سفوف کندری بشراب حب الآس بغایت نافع بود صنعه سفوف کندری
کندر تخم ریحان بریان نشاسته بریان مصطکی بریان دم الاخوین هر یک دو مثقال صمغ عربی بریان
قشر الرمان طراثیث الجبار طباشیر هر یک دو درم افیون نیم مثقال سوده سفوف سازند قدر مستعمل
از یک مثقال تا دو مثقال باشد شاپور هندی گوید که اگر یکدرم سلیخه سوده بکرات کاو خورند اسهال
دموی را نافع باشد و ذیفور هندی گوید که اگر یکمثقال قیر سفید سوده با همچند شکر سفید با آب شبانه
خورند اسهال دموی را ببندد و در جامع بقراطی نوشته که اگر کوکنار را بریان نمایند و یکدرم سوده
با یکمثقال گل ارمنی و یکمثقال طباشیر مخلوط ساخته برب سیب و لعاب بارتنگ خورند جمیع انواع
اسهال دموی را ببندد و غذا برنج بریان و ارزن بریان و ماش مقشر خورند یا برنج بریان بمغز
بادام و تخم کشنیز بریان و کهربا محلول در رب بهی خورند و اگر برودت مزاج غالب بود بیضه
نیمبرشت نیز گاه گاهی بصمغ عربی بریان و کهربا و دم الاخوین خورند و اگر یبوست مزاج غالب بود
حسو خشخاش و نشاسته و مغز بادام و خرما برب بهی و رب سیب خورند و سویق جو و از
بشراب سیب و بهی نافع باشند و از نان و گوشت و شیرینی و چربی اجتناب نمایند
و از جمیع اشیاء حاد و حریف احتراز کنند و از اشیاء شدید الحموضت و قوی الحلاوت
و مفرط الملاحت دور باشند و نوعی از اسهال کبدی است که سبز و سفید باشد
و این بواسطه ضعف قوه جاذبه کبد بود که بسبب آن از جذب نمودن خلط مراری و مائی

عاجز باشد اما سبز در پیران بغایت بد بود و اکثر منجر بهلاکت شود علاجش آنست
که اصلاح مزاج کبد نمایند بقابضات خفیفه مناسبه مثل قرص زرشک قابض که بیاید
و اگر حرارت قوی باشد بلعاب بارتنگ اسفغول بریان و شیره خرفه بریان و اگر جریان قوی باشد
وقت دویم قرص طباشیر قابض بشراب خشخاش خورند و از اشیاء فاسده احتراز نمایند
صنعه اقراص زرشک قابض زرشک بیدانه شش درم طباشیر صندل سفید حب الآس
تخم حماض فوفل ورد هر یک چهار درم نشاسته بریان صمغ عربی بریان کشنیز بریان هر یک دو درم
زرشک را در لعاب اسفغول بریان بمالند و صاف نموده دو درم گرد سماق در آن
حل ساخته باقی جمله ادویه را کوفته و بیخته بدان سرشته و اقراص سازند قدر مستعمل
دو درم و نوعی از اسهال سفید است که بواسطه ملاست سطح داخل معده و ناپدید شدن
خمل آن معده باشد و سبب آن یا رطوبت غلیظ لزج باشد که بران چسپید و خشونت را زایل کند
و موجب انزلاق معده شود یا خلط اکال بود که راس خمل را بخورد و خشونت زایل کند بدین واسطه
موجب انزلاق معده گردد و پس لابد فعل معده بر هضم غذا ناقص شود و کیلوس رقیق قلیل النضج
دفع شود و علامتش آنست که هیچ آفت کبدی و دماغی نیابند و اندک ضعف معده و قراقر نیز باشد
علاجش آنست که در دفع ماده موجبه کوشند مع رعایت تقویه معده و بعد از آن سویق
کنار و سویق جو بریان و قرص طباشیر برب سیب خورند و غذا نان سیده بشیر آهن تاب
اختیار کنند تا خمل معده بروید و از حموضات و رطوبات و ترشیات احتراز کنند و گاه
کثرت اسهال از دوا مسهل قوی بهم رسد علاجش در فن اول در تدبیر استفراغ گفته شده و گاه
اسهال از ثقل طعام و فواکه پدید آید علامتش تقدم اسباب و در ثقل خاص آروغ ترش
و قراقر شکم نیز علاجش جوارشات قابض مثل کمونی و انوش دارو یا سکنجبین سفرجلی بود
و تقلیل غذا لازم باشد باب پانزدهم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض کلی
یعنی بیماریهای کرده و این باب مشتمل بر شش فصل است فصل اول در ضعف

باب پانزدهم
ضعف کلی

وسوء المزاج کلی اما ضعف که از سوء المزاج حار کلی باشد علامتش انصباغ بول و حرقت و سخونت
موضع و شبق و عطش علاجش آنست که حسو مغز تخم خیارین خورند و شیره تخم خیارین بشراب
سیب و مربای آمله و آب انار شیرین بغایت فایده مند باشد و علامت ضعف که از
سوء المزاج بارد باشد بیاض بول و قلت اشتها و قلت انعاظ و قلت عطش علاجش آنست
که حسو بادام و مربای سیب و بهی خورند و فلونیا و شراب ابریشم بغایت سودمند باشد و بهمن
سفید بشراب سیب النفع والخیر بخته عظیم الفواید اما ضعف کلیه که بواسطه هزال آن بهم رسد علامتش
هزال بدن و درد پشت و کثرت بیاض بول و نقصان قوت باه علاجش اگر این عارضه بواسطه
کثرت جماع بود ترک آن نمایند و تدارک کنند بغذای صالح جید الکیموس لحمی مزاج مثل بیضه
نیمبرشت و گوشت حلوان و حلوای بادام و شیر و خرما و کله و حریره و به ابطه و مرغ و مغز بادام و پسته
و نارجیل و فندق و حلوای کدو و کدو و مربای آنها و رب سیب و رب انار شیرین و حریره تخم
کدو و اگر این عارضه بواسطه حرارت و یبوست مزاج باشد اصلاح مزاج کلیه نمایند بحسو مغز تخم
خیارین و مغز تخم کدو به ترنجبین یا حسو نخاله بروغن بادام و ترنجبین و موضع کرده را بروغن بادام یا بشیر دوشیده
تر دارند و از حموضات و کثرت نمک و اشیاء عفص احتراز نمایند و اگر قبض طبیعت نباشد خوردن
فلونیا بغایت نافع باشد خصوصا مبرودین را فصل دویم از باب یازدهم مقاله اول که از فن ثانی است
در اورام کلیه یعنی آماس کرده و این از هر چهار خلط پدید آید آنچه صفراوی و دموی بود علامات آن
تب لازم و قشعریره و التهاب و نبض غیر منتظم باشد مع حرارت و کثرت عطش خاص در غلبه صفرا
مع حلاوت فم و امتلاء عروق در غلبه دم و اگر این هر دو ورم حار شارک دماغ باشند کدورت
ذهن و حواس نیز باشد و گاه ورم حار انتقال بصلابت نماید و جمع شود علامت او دوام رقت
بول و اشتداد تب و وجع موضع باشد و چون منفجر گردد تب زایل شود و تسکین وجع کرد و در
بول مده و قشور و نتن ظاهر گردد و آنچه بلغمی بود علامات او ثقل و تمدد و عدم التهاب و تب نرم
و آنچه سوداوی بود علامات او توحش خاطر و تب نرم مع قلیل قشعریره و صلابت موضع معه

و رکین و ضعف ساقین و علامات مطلق ورم کلیه آنست که با وجود سلامت دماغ و احشا و کبد
و عدم اسهال بول در اول تب ابیض و رقیق گردد کذا قال الشیخ ان علامات الجیدة للورم ان
یکون البول فی اول الحمی مائیا بلا آفة فی الدماغ والاحشاء والکبد ولا یکون له اسهال واذا ظهر فیه
فهو منذر به و این ورم گاه در تمام هر دو کرده بود و نشان او تعمیم آفت در تمام افعال و تعمیم
وجع در تمام مواضع است و خواب بر هر دو پهلو دشوار بود مگر بر قفا و گاه این ورم در کرده راست بود و نشان او
قرب کبد باشد و گاه در کرده چپ بود و وجع او قریب شانه باشد بطرف چپ و خواب بر پهلوی
کرده آماسیده دشوار بود و چون بر طرف مخالف بخوابند کرده آماسیده مثل ثقل معلق از بالا
معلوم شود و گاه ورم در تمام اجزای کرده باشد و گاه ورم قریب پشت و وجع این مایل به پشت
بیشتر بود و گاه ورم کرده قریب امعا باشد و درین صورت احتباس طبیعت پدید آید بواسطه
مزاحمت امعا و وجع این شبیه بوجع قولنج یکبارگی حادث شود و تقدم اسباب او ثقل و آفت
معده باشد و درین آفت معده نبود یک تب لازم باشد و در قولنج غیر وی حقنه موافق افتد و در ورم
مخالف علاجش در قسمین حارین آنست که اول فصد باسلیق و ابطی کنند بعد از آن نضج ماده نمایند
بطبیخ عناب و بنفشه و کاسنی و نیلوفر و تخم خیارین و سپستان و عنب الثعلب و ترنجبین یا بطبیخ
بنفشه و عنب الثعلب و تخم خیارین و خطمی و خبازی و عناب و کاسنی و نبات و بعد از نضج تلیین
طبیعت نمایند بمطبوخ بنفشه صرف مع شیرخشت یا فلوس خیار چنبر یا تلیین بشاهتره و عناب
و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار چنبر منقوع کنند یا بمطبوخ این و در غلبه صفرا اکثر آلو داخل
کنند مناسب تر باشد و بعد از تنقیه ماء الشعیر به ترنجبین خورند و یا شراب بنفشه بلعاب بهیدانه و یا
شراب نیلوفر بلعاب بهیدانه و شیره خشخاش و خرفه و تخم خیارین بشراب اجاص و قراصیا وقت
غلبه صفرا مناسب باشد و بعد انفجار مده را قرص مثل تخم خیارین و بطیخ بشراب قراصیا و بعد از
سه روز بادیان نیز افزایند و چون از مده پاک شود اشیاء مدمله را سفوف ساخته بشراب
خشخاش و شراب قراصیا خورند صفة سفوف مدمل نشاسته و صمغ عربی و کتیرا هر سه بریان نموده

دم الاخوین و گل ارمنی و مغز تخم خیارین و خربزه و کدو و خرفه بریان مساوی سوده سفوف
سازند قدر مستعمل دو درم و موضع را در ایام اول بمثل صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی تضمید
کنند با آب کاسنی سبز یا به آب عنب الثعلب یا مرهمی از روغن بنفشه و سپیده کرده بزر و روغن کدو و موم مصفی
و آب کاسنی و کشنیز سبز و گل ارمنی باهم آمیخته طلا سازند و بمالند و بنفشه و خطمی و جو نیم کوفته و تخم
کتان و تخم خبازی بجوشانند و موضع عانه را بدان تنطیل نمایند و به دردی او ضماد کنند و وقت
نضج تمام از اشیاء حاره مثل بابونه و اکلیل الملک و حلبه زیاده کنند و وقت انحطاط اشیاء بارده
کم نمایند تا زمان تحصیل و علاجش در قسمین باردین آنست که اگر فصل تابستان باشد تخت
تنقیه بقی کنند پس باسهال و در غیر تابستان ترک قی نمایند و ابتدا بنضج ماده کنند بدین
مطبوخ انیسون بادیان اصل السوس هر یک دو درم پرسیاوشان دو مثقال
بادرنجبویه یک مثقال و نیم گلقند ده درم بدستور بجوشانند و بخورند یا این مطبوخ بکار برند انجیر زرد
عدد منقی پانزده دانه شاهتره بنفشه برگ سیاوشان هر یک دو درم افسنتین تخم خیار تخم خطمی هر یک
دو مثقال گلقند هفت مثقال علی الرسم جوشانده استعمال نمایند و بعد از آثار نضج ماده تلیین طبیعت
کنند بمثل مسهل بلغمی و سوداوی که در مرکبات این کتاب گفته شده یا بدین مطبوخ عناب
دو دانه انجیر هفت دانه منقی و سپستان هر یک پانزده دانه شاهتره و بنفشه و پرسیاوشان هر یک
دو مثقال انیسون و بادیان هر یک دو درم افتیمون و بسفایج هر یک پنج درم بسفایج هفت درم
فلوس خیار چنبر ده درم روغن بادام دو درم بدستور در دو رطل آب خیسانده و جوشانده و صاف
نموده و روغن بادام در آن داخل کرده بخورند یا شراب دینار مکرر الطبخ هفت درم بنفشه و هفت
درم افتیمون خورند و بعد از تنقیه شیره تخم خیار و کاسنی و بادیان با شراب بنفشه خورند و چون ورم
نضج یابد در حلبیات مذکور انیسون افزایند و با شراب دینار استعمال نمایند و چون منفجر گردد اگر تب
قوی نبود و مده در بول ظاهر شود ماء العسل دو روز متواتر خورند تا تغسیل ورم منفجر نمایند بعد از آن
مدرات قویه مثل شیره تخم خیارین و مطبوخ هر یک دو درم انیسون و بادیان هر یک مثقال با شراب

بلیمون

بلیمون خورند **صنعت شراب بلیمون** بلیمون نیم کوفته چهل درم در دو رطل آب بجوشانند
و چون ثلث نماند بمساوی الوزن قند سفید قوام نمایند قدر مستعمل از هفت درم
تا ده درم و در وقت انحطاط در حلبیات سابق کرفس افزایند و تخم خیار خارج کنند و چون
اخراج مده بطول انجامد مدملات بکار دارند **صنعت سفوف مدمل** کندر و نشاسته سه درم و دم
الاخوین و صمغ عربی بریان مساوی سوده سفوف سازند قدر مستعمل دو درم
بشراب خشخاش و در ابتدا پیه مرغ و بط و زفت و آرد خطمی بر موضع بمالند و در انتها
خطمی و بذر کتان و تخم شبت و بابونه جوشانیده تنطیل نمایند و به ثفل آن ضماد کنند و در
انحطاط حلبه و اکلیل الملک نیز افزایند و آخر کار روغن شبت یا روغن بابونه به پیه مرغ و موم
یکجا نموده و مقل و زفت در آن حل ساخته بر موضع بمالند و در جمیع اقسام غذاء خفیف
استعمال کنند چنانچه در اوایل ایام ماء الشعیر با شکر یا شراب بنفشه در قسم حار و با شراب بلیمون
در بارد و پس از آن حسو نخاله و شیره جو و خشخاش که عناب و سپستان در آن پخته باشند خورند
پس از آن چون باصلاح آید اگر او کدو و اسفاناخ خورند و عند الانحطاط برنج و ماش مقشر
خورند و از جمیع حموضات و اشیاء حاد و حار قوی و حریف و مالح احتراز نمایند و آب کمتر
خورند و از غسل و حرکات قویه اجتناب کنند **فصل سیوم** از باب یازدهم مقاله اول که از فن

در وجع کلی

ثانی است در **وجع کلی** یعنی درد گرده آنچه از سوء المزاج اربعه باشد اصلاح مزاج کلی نمایند
با ضداد مع مسکنات وجع چنانچه در سوء المزاج گفته شده و آنچه از ماده اربعه باشد اخراج ماده
نوحه کنند و آنچه از سبب ورم باشد علاجش علاج ورم باید کرد چنانچه در مقدم گفته شده و آنچه
بواسطه قرحه و حصاة باشد علاجش در فصل قرحه کلی و حصاة کلی بیان نموده آید اما وجع کلی
که بواسطه ریح کلی باشد علاجش آنست که در خلاف تسکین باید و در استفراغ امتلا تداد نماید و ثقل ورم
و علامات حصاة در آن نباشد علاجش آنست که مدرات محلل ریاح مثل کرفس و انیسون
بادیان سفوف ساخته بطبیخ بلیمون خورند و اگر مزاج مائل گرمی باشد سکنجبین بذوری و آب

بذوري بعرق بادیان وکاسني نافع بود واگر قبض طبیعت باشد شراب دیناري بطبیخ بنفشه
یا بطبیخ لیمون یا بطبیخ انیسون وکرفس بحسب مزاج خورند ومار الاصول حار یا بارد که در صداع
مذکور شده بحسب مزاج خوردن وتکمید بسبوس ونمک یا بجاورس ونمک یا با شبت ونمک
وطلا کردن باشیار محلل ریاح ومالیدن روغنهاي محلل نافع باشد واگر وجع کلي بواسطه
ضربه وسقطه بود وتفرق اتصال اجزا کرده نشده باشد فصد باسلیق نمایند بعد ازان
مومیائي بشراب لیمون خورند وبرگ عنب الثعلب را آب کشیده وماش ومغاث وکندر دران
سوده طلا نمایند وصاحب مزاج گرم را بجاي کندر اقاقیا وشیاف مامیثا داخل کنند اما اگر تفرق
اتصال شده باشد وکمتر بود معالجات اندمال قرحه مثل کندر وگل ارمني ونشاسته ودم الاخوین
در ماکولات افزایند واگر اظهار خون در بول کثیر بود اندک افیون وبذر البنج ولب محرق
وگلنار واقاقیا افزایند واگر بواسطه ضربه وسقطه یا قوت قوي تفرق اتصال بهم رسیده باشد
مثل شق کرده یا کرده تمام از جاي خود جدا شده باشد علامتش تقدم اسباب ووجع ناگهان
وبول بالدم کثیر وبطلان افعال کرده مطلق ووجع شدید واین لاعلاج وکشنده بود در سه روز
یا در هفت روز **فصل چهارم** از باب یازدهم مقاله اول که از فن ثاني است **در حرقة کلي** یعني
سوزش کرده وسبب آن خلط شور وحار باشد علاجش آنست که اخراج خلط موجبه نمایند وبعد
ازان اصلاح کرده کنند بمدرات معتدله بمدرات بارده مثل شیرهٔ تخم خیارین وبادیان بشراب بنفشه
یا سفوفي از تخم خیارین وکدو ونبات بلعاب بهدانه که در عرق بادیان برآورده باشند بشراب بنفشه
یا بشراب الخیر شیرین کرده بخورند **صنعت شراب الخیر** مثل شربت عناب وشربت آلو ساده باشد
وموضع را بروغن بنفشه بادام وپیه کرده بز ولعاب اسفغول وکافور وموم قیروطي ساخته طلا
نمایند ودر حالت قوت حرقة واحساس وجع آب کشنیز تر وافیون اگر قدري داخل نمایند جایز
باشد وغذا کدو واگر او حسو نخاله وخشخاش مناسب بود **فصل پنجم** از باب یازدهم مقاله اول که
از فن ثاني است **در قرحه کلي** یعني ریش کرده اگر بسبب انفجار ماده ورم باشد علاج وعلامات آن

حرقة کلي

قرحه کلي

در اورام کلي گفته شده واگر بواسطه خلط حاد بود که باعث قرحه کرده شود علامتش آنست
که وجع خفیف تر از ورم بود وبول مثل غساله گوشت بود وریم رقیق سرخ بهم آمیخته
بیرون آید ورسوب مدي وجرادي ودشتي وسرخ در بول باشند علاجش آنست که اگر
تب وفصل مقتضي بود اول فصد باسلیق نمایند بعد ازان اخراج خلط موجب بمسهل
مناسب نمایند که اشیاء حاد مثل شحم حنظل وتربد وسقمونیا نداشته باشد واشیاء مزلقه لزج
ملین مانند بنفشه وفلوس خیار شنبر بدان مخلوط بود وبعد ازان دوائي که در انفجار ورم کرده گفته
شده بکار برند یا این اقراص طباشیر سوده بشراب خشخاش وبنفشه خورند **صنعت اقراص طباشیر**
طباشیر ونشاسته بریان وصمغ عربي بریان ولب محرق ودم الاخوین هر یک دو درم گلنار واقاقیا
وکندر هر یک یک درم سوده اقراص نمایند قدر مستعمل دو درم باشد بشیرهٔ خرفه بریان وشراب
خشخاش وبنفشه وغذا ماش مقشر وبرنج وکدو وورشتا واسفاناخ وحسو نخاله وحسو خشخاش خورند
واز اشیاء مالح وحاد وحار وحریف وحموضات وریاضات وجماع احتراز نمایند **فصل ششم**
از باب یازدهم مقاله اول که از فن ثاني است **در حصاة کلي** یعني سنگ کرده وعلامات آن وجع شدید
مثل وجع قولنج لیکن مایل بپشت بود ووجع قولنج مایل براست بود وتقدم قولنج به تخمه وثقل معده
باشد وتقدیم حصاة کرده بریگ سرخ بود ودر بول رسوب جرادي وریگي باشند واکثر مشایخ
وسمین را از رجال حادث شود واطفال وشبان اکثر بود وزنان را بواسطه سعهٔ مجراي بول سنگ
کرده ومثانه کم بهم رسد وسبب حدوث این مادهٔ لزج غلیظ باشد که طبیعت از تحلیل آن
مایوس بود ولابد اجزاء ترابي مثل رمل ازان جدا شوند وطبیعت آنرا به بول بیرون آرد وآنچه
در کلیه ومثانه از ضعف واقعه باقي ماند بقوت حرارت منطبخ لبسته شود ومانند سنگ گردد وهر چه
در کرده باشد مایل بسرخي بود بواسطه کثرت حرارت واختلاط اجزاء دموي وهر چه در مثانه
باشد مایل بسفیدي وزردي بود بواسطهٔ عدم اختلاط اجزاء دموي دران موضع علاجش
در ابتدا آنست که اخراج ماده غلیظ ولزج نمایند بمطبوخات مناسبه که اشیاء مدر داشته باشند مثل

حصاة کلي

کرفس و رازیانه و انیسون و بعد از تنقیه شیرهٔ سه تخم با شراب بنفشه محرورین را مناسب باشد
و طبیخ کرفس و نانخواه با شراب لیمون مبرودین را موافق بود و اگر ازین تدبیر دفع نشود و مستحکم
و بسته گردد خاکستر چوب انگور یک درم بنقوع حسک یا طبیخ حسک خورند یا این دوا بکار برند صفة
آن فطراسالیون و فلفلین هر یک سه درم زنجبیل و سلیخه و سنبل و دارچینی و جعده
و اسارون هر یک چهار درم جند بیدستر فقاح اذخر حب بلسان هر یک دو درم سوده بعسل معجون
نمایند و بطبیخ انیسون و کرفس و تخم کندر و نبات تناول کنند قدر مستعمل چهار درم و صاحب
مزاج گرم را این سفوف بغایت موافق باشد صفة آن مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه هر یک
ده درم صمغ اجاص پنج درم رماد عقرب دو نیم درم نبات چهل درم سوده سفوف سازند
قدر مستعمل دو درم بسکنجبین بزوری بارد و گویند نیم درم حجر الیهود محلول بشیرهٔ سه تخم صاحب
مزاج گرم را انفع بود و گویند اگر یک دانگ رماد عقرب بطبیخ کرفس و انیسون و اسقولوقندریون
خورند سنگ گرده مبرودین را بغایت سودمند بود و گویند یک مثقال معجون حجر الیهود بشیرهٔ سه تخم
محرورین را و بجوشیده لیمون مبرودین را نافع بود صفة رماد عقرب بگیرند عقرب و در کوزه گلی کنند
و سر او را بگل محکم نمایند و در تنور معتدل الحرارت نهند و بعد از شش ساعت که دو پاس باشد
بیرون آرند و چون سرد شود برآورده سوده استعمال کنند صفة معجون حجر الیهود مغز تخم خربزه و
تخم خیارین مغز تخم کدو و حب الکلج هر یک پنج درم حجر الیهود مسحوق پنجاه درم بدو چندان عسل
مصفی معجون نمایند قدر مستعمل از دو درم تا سه درم باشد و حکیم فلانی گوید که اگر گوشت گنجشک
سیاه را که دنبال دراز دارد و چون می نشیند دنبال را حرکت دهد و بر زمین سبز ند و در یونانی
اطراغولیطوس و در عربی ابو الفضل و در فارسی فاجنیک و در ترکی صفراغون گویند و در
هندی کلچری خوانند گوشت آن از استخوان پاک نموده پخته یا خام بخورند سنگ گرده و مثانه را
نافع بود و اگر ده درم آب ترب را بده درم شربت الخیر یا بده درم سکنجبین بزوری بخورند ریگ گرده
و مثانه را اگر متحجر نشده باشد در دو هفته بریزاند و باید که روغن عقرب و روغن شبت و روغن ترب

بر موضع حصات صاحب مزاج سرد مالند و روغن حسک بر موضع حصاة صاحب مزاج گرم
مالند و تا که در آب گرم نشینند صفة روغن عقرب زراوند مدحرج جنطیانا پوست بیخ کرفس پوست
بیخ کبر سعد هر یک ده درم نیم کوب کرده بیک رطل روغن کنجد در شیشه انداخته هفت روز در آفتاب بنهند
و بعد از تنقیه در شیشه دیگر صاف کرده ده عقرب زنده در ان اندازند و سه هفته آفتاب دهند
بعد از ان صاف نموده استعمال کنند صفة روغن ترب در امراض گوش ذکر شده و صفة روغن حسک
و روغن شبت آنست که حسک یا تخم شبت هر کدام ازینها که باشد چهل درم بگیرند و نیم کوب ساخته
در ده چند آب بپزند چون پنجم حصه آب بماند هشتاد درم روغن کنجد در ان داخل کنند و بپزند
تا آب برود و روغن بماند صاف نموده بکار دارند و صفة روغن لیمون مثل این روغن ها است
و غذا درین مرض ماء الحمص و آش جو که لیمون در و پخته باشند مناسب بود و جمیع اشیاء لزج و جمیع مغلظات
و جمیع اشیاء ساده مثل گوشت گاو و هریسه و لبنیات مضر باشند باب شانزدهم از مقاله اول که از فن ثانی است
در امراض مثانه و این باب مشتمل بر نه فصلست فصل اول این باب در سوء المزاج و ضعف مثانه

باب شانزدهم در امراض مثانه
سوء المزاج و ضعف مثانه

علامات سوء المزاج حار انصباغ بول زاید بر حرارت کلی و سوزش بول مع قلة برات کثیر و ضعف
که سبب این حادث شود اگر در مثانه سنگ باشد و حفظ بول دشوار بود و این دواء المسک بارد نافع بود و غذا
برنج و گشنیز بریان و رب سیب و انار خورند صفة دواء المسک بارد گشنیز مقشر بریان تخم کاهو خرفه
کزمازج هر یک دو درم خشخاش سفید صندل گل سرخ گاوزبان هر یک دو مثقال کهربا بسد محرق مروارید [illegible]
یکمثقال مشک یک درم همه را سوده بچند رب سیب یا بهی معجون نمایند قدر مستعمل دو درم و اگر
ضعف در واقعه باشد مغز سه تخم و نبات را سفوف ساخته با شراب بنفشه و عرق بید مشک خورند
و غذا کدو و برنج و علامات سوء المزاج بارد بیاض بول و کثرت آن در هنگام برودت و قلت باه و
و عدم حفظ بول وقت حاجت و ضعف که ازین حادث شود اگر در مثانه باشد بول الفراش و
تقطیر البول پدید آید علاج آنست که فلونیا و یا برشعثا خورند و حب دوا که در مرکبات ذکر شد
نیز نافع باشد و غذا کباب گوشت مرغ و کبوتر و از رطوبات و مرطبات احتراز نمایند و اگر این

ضعف در واقعه باشد تقطیر بول مع ثقل و انتفاخ مثانه و عسرت خروج بول بود علاجش آنست
که سکنجبین بزوری گرم یا شراب بلیمون بطبیخ کرفس و انیسون و بادیان خورند و غذا آبش مقشر
و مزعفر شوله و شلغم و ترب و کندر پخته بهتر بود و از قابضات و حابسات و اشیاء سرد احتراز
نمایند و اگر امر قوی باشد و مادی بود تنقیه بدن و مثانه از اخلاط موجبه کنند بمسهل مناسب مع
مدرات **فصل دویم** از باب شانزدهم مقاله اول که از فن ثانی است **در اورام مثانه و وجع آن** — در اورام مثانه
اما ورم مثانه اکثر حدوث آن از صفرا و دم باشد یا اشتراک این هر دو و علامات آن ثقل
عانه و انتفاخ و وجع شدید و تپ قوی و التهاب و رنگینی بول و عسرت خروج آن مگر آنکه
استاده بول کند و حبس آن در اضطجاع و کثرت ورم و علامات نضج نضج بول است و خفت
وجع و علامات انفجار بول مدی و نتن رائحه در آن باشد و زوال تپ و اگر این ورم در هفته
تحلیل یا نضج نیابد و منفجر نگردد اکثر آنست که کشنده بود علاجش آنست که نخست فصد باسلیق
نمایند بعد از آن تدبیرات ورم حار که گذشت بکار برند و بنفشه و خطمی و بابونه و قشر خشخاش
جوشانیده در آن نشینند یا تطبیل کنند و بثقل آن بر موضع ضماد نمایند و اصلاح اغذیه و ادویه
مثل معالجات ورم کرده کنند و حرکات خصوصا جماع در امراض مثانه و کلی اضر اشیا است
اما وجع مثانه آنچه از ورم باشد علاجش گفته شده و آنچه از قروح و ریح و حصاة بود گفته شود و آنچه — وجع مثانه
از سوء المزاج حار باشد و علامات حرارت بیابند علاجش آنست که نخست فصد نمایند و بعد از آن
تلیین طبیعت بلعاب بهیدانه و شراب بنفشه و فلوس خیار چنبر کنند و قیروطی از موم و لعاب خطمی
و گل ارمنی و روغن بنفشه بر موضع مالند و اگر وجع قوی باشد بنفشه و قشر خشخاش و خطمی جوشانیده
تطبیل کنند و در آب آن نشینند و بثقل آن ضماد سازند و سفوفی از مغز تخم کدو و بادیان و ریوند
و گاوزبان و گل سرخ مساوی الوزن سوده بسازند و با چند نبات آمیخته دو مثقال با شراب بنفشه و لعاب
اسفغول خورند و اگر وجع ساکن نشود قدری از بذر البنج و افیون در سفوف مذکور زیاده نمایند
و سفوف صندل که در مرکبات گفته شده بشیره تخم خیارین و شراب بنفشه نیز نافع بود و غذا اگر بور

ورنج و ماش مقشر و خرفس و اسفاناخ مناسب باشد و آنچه از سوء المزاج بارد باشد و علامات آن
بیابند علاجش آنست که اخراج ماده موجبه کنند اول بحقنه پس باسهال مناسب که مدرات و مسکنات
وجع داشته باشد چنانچه بمرات معلوم شده و بعد از تنقیه اصلاح مزاج کنند بدین سفوف **صفة آن**
انیسون بادیان کرفس هر یک دو درم سلیخه دارچینی سنبل هر یک درم مغز تخم کشاسته
هر یک یک مثقال رب السوس یک نیم درم نبات برابر همه جمله را سوده سفوف سازند قدر مستعمل
دو مثقال بطبیخ کرفس و شراب انجیر و اگر وجع قوی بود و ساکن نشود نیم درم زعفران و نیم درم
افیون در سفوف مذکور افزایند و در طبیخ تخم شبت و بابونه و اکلیل الملک و قشر خشخاش نشینند و غذا
زردی بیضه نیمبرشت بدارچینی و آش جو که انجیر در آن پخته باشند یا ماش مقشر و برنج و احیانا
نان خمیری بکل علی **فصل سیوم** از باب شانزدهم مقاله اول که از فن ثانی است **در قرحه**
مثانه — قرحه مثانه
و سبب آن یا انفجار ورم است و علامات او تقدم علامات ورم باشد و یا سبب آن
تفرق اتصال باشد که بواسطه ضربه و سقطه حادث شود و علامت او تقدم اسباب است
و یا سبب آن خلط اکال حار بود و علامات آن تغیر رنگ بول باشد و اکثر علامات مطلق
قرحه مثانه را قشر نخالی سفید بجای رسوب در بول ظاهر باشند اگر آن قرحه در خلاء مثانه بود
فقط رسوب نخالی باشند بلا مده بواسطه رقت جسم مثانه و احساس وجع در موضع مثانه باشد
و اگر قرحه بر راس مثانه در مجاری بول بود قشر مذکور مع مده رقیق برآید و حرقة بول و وجع در وقت
بول پدید آید علاجش آنچه بواسطه ورم بود در فصل ورم گفته شده و آنچه بواسطه ضربه و سقطه بود
علاجش مثل ضربه و سقطه کلیه نمایند و آنچه از خلط حاد بود اخراج آن کنند بفصد و مسهل و بعد از
تنقیه مدملات قروح که در انفجار ورم کرده گفته شده بکار دارند و بنادق البذور برای قرحه مثانه
و کرده انفع الاشیا است و سفوفی از نشاسته و گل ارمنی و رب السوس بشیره تخم خیارین و شراب
خشخاش عظیم النفع باشد **صفة بنادق البذور** مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار و بادرنگ هر یک پنج درم
مغز تخم کدو و بزر البنج و تخم خطمی و بادام مقشر و کتیرا و نشاسته و رب السوس و خرفه و خشخاش

سفید و گل ارمنی و تخم کرفس هر یک دو درم همه را سوده بلعاب سفرجل بنادق سازند قدر مستعمل

سه درم بشراب خشخاش در حالت قرحه و بشیرهٔ خرفه در حالت قرحة البول فقط و بشراب بنفشه و شیرهٔ

تخم خیارین در حالت عسر البول و حرقت آن و سفوف مدمل نیز نافع است صنعت آن مغز تخم هر یک

دو مثقال گل ارمنی و کتیرا و نشاسته و صمغ آلو و خرفه و طباشیر هر یک نیم مثقال بریونند یک مثقال کوفته

و بیخته هر روز دو مثقال با ده مثقال شراب ریباس که در غاریکی شربت رواج گویند در مرکبات

گفته شده بخورند و سفوف شیخ نجیب الدین سمرقندی نیز از جملهٔ مجربات است صنعت آن مغز تخم

خربزه سه درم مغز تخم خیار و کدو و خرفه و خشخاش سفید هر یک ده درم نشاسته و کتیرا و رب السوس

از هر یک سه درم بزر البنج ابیض دو درم شکر سفید مثل جمیع کوفته سفوف سازند قدر مستعمل سه درم

صبح و شام بشراب بنفشه و در حالت کمی تسکین نیز باشد بشراب خشخاش و واضع این سفوف غفر الله

گفته که مداومت کثیر برین سفوف نباید کرد بواسطه آنکه از غایت ادرار و دفع خلط موذی قرحه

آلات بول پدید آرد و مکرر بشراب خشخاش و گاه درین مرض دوا تخم کاهو و کافور افزایند اگر حرارت

قوی باشد و گاه زعفران افزایند اگر مزاج مایل برودت باشد و گاه افیون افزایند اگر وجع

قوی باشد و غذا درین مرض جز تفه و خفیف مثل رشتا و برنج و کدو و حسو نخاله دیگر نباید نمود

و غیر ازین از اشیاء حار و حاد و حریف و مالح و حامض و صادق الحلاوت و نان و لحم و ریاضت

و حرکات و جماع احتراز نمایند و از فواکه موز مناسب بود فصل چهارم از باب شانزدهم

مقاله اول که از فن ثانی است در جرب مثانه و سبب آن خلط لزاج حریف یا مالح بود و علامات جرب مثانه

این احساس وجع خفیف در موضع مثانه باشد علاجش آنست که دفع خلط موذی نمایند بفصد و تسهیل

و مدرات و بعد از تنقیه علاج خفیف از معالجات قرحه کنند و تدبیرات قرحه مثانه جاری دارند

و خوردن شیر ماده خر جرب مثانه را عظیم النفع است فصل پنجم از باب شانزدهم مقاله اول که از

فن ثانی است در حرقة مثانه و سبب آن اکثر خلط صفرا یا دم باشد اما اگر مجتمع مع علامات ورم حرقة مثانه

و حرقه بود معالجات ورم و قرحه چنانچه گفته شده بکار برند و اگر بلا علامات این هر دو بود بمدرات

بارده مثل شیرهٔ تخم خیارین و شراب بنفشه اطفاء آن نمایند و اگر مستحکم شود فصد باسلیق کنند و تسهیل

از طبیخ بنفشه و فلوس خیار چنبر و ریوند خورند و بعد از تنقیه سفوفی از حسک و تخم کدو و تخم خیارین

ساخته دو مثقال هر روز استعمال کنند بشیر گاو تازه که با دو چند آب باز مخلوط کرده باشند

در حالت عدم ادرار لیکن در حالت کثرت بول بشراب خشخاش این سفوف مناسب باشد

و آب طبیخ هندی با سکنجبین و شراب بنفشه و شراب آلو و شراب نیلوفر در صفراویت فقط النفع

باشد و شراب بنفشه منقوع عناب و شراب عناب منقوع شاهتره در دمویت محض النفع و لعاب

بهدانه بشراب بنفشه و خمیرهٔ بنفشه در اقتران سعال او فق و شیرهٔ خرفه بشراب خشخاش

در حالت اسهال اولی و از اطلیه صندل و گل ارمنی و شیاف ماميثا و روغن کدو و روغن

بنفشه بهتر و از اغذیه برنج و ماش مقشر و کدو و خیار و فالوده و حسو خشخاش خوشتر و از فواکه

بطیخ هندی و انار شیرین و خیار و بادرنگ نیکوتر فصل ششم از باب شانزدهم مقاله اول که از خلع مثانه

فن ثانی است در خلع مثانه یعنی بجا شدن مثانه و سبب آن ضربه و سقطه بود که بر پشت رسد و علامات

آن تقدم اسباب و وجع موضع مثانه و گاه سلس بول و گاه احتباس البول و عسر البول باشد

علاجش آنست که خصیه خرگوش را خشک ساخته و سوده دو درم بشراب ریحانی خورند یا حلقوم

مرغ را سوخته خاکستر شرا با آب گرم خورند یا غالیه را در آب گرم حل ساخته بنوشند و اگر

وجع قوی باشد افیون را در غالیه حل ساخته بر موضع مثانه گذارند و پشت را تدبیر ضربه

و سقطه که در موضع خود گفته شود بکار برند صنعت غالیه عنبر یکمثقال و چهار مثقال روغن حب

البان یا روغن نیلوفر بگدازند و نیم مثقال قند سفید و مثل آن مسک سوده داخل کنند صنعت

روغن حب البان و لپته مثل صنعت روغن بادام است که در امراض راس و دماغ ذکر شده

صنعت روغن نیلوفر برگ گل نیلوفر دریائی تازه در شیشه پر کنند و سه روز آفتاب دهند

تا عرق کند بعد از آن دهان را از قفل گل وا کنند و روغن بادام بران افزایند تا بالای برگ

و از گل وا کرده باز قفل ساخته چهل روز آفتاب دهند و بعده روغن را از برگ صاف نموده

سه مثقال صموغ را در آب گرم حل کنند و دیگر دواها را سوده و بروغن بان چرب ساخته در صموغ

محلول سرشته حب‌ها سازند هر روز از یکدرم تا یکمثقال بطبیخ کرفس و انیسون و تخم خطمی و تخم

خیارین بخورند و بدان مداومت نمایند و روغن عقرب در حصاة کلی گفته شده و جمیع

تدبیرات که در حصاة کلی ذکر نموده نافع باشند و از مجربات مولف آنست که یکدرم تنکار سوده

با آب سرد بخورند سنگ مثانه را در ایام قلیل بریزاند و اگر نخودانه کلان از سیر در سه پاو آب بجوشانند

چون ثلث آن بماند صاف کرده بنوشند نیز در ده روز سنگ مثانه را بریزاند و همچنین ده درم

اگر آب پوئی تازه که در هندی بگرد نهتی گویند هر روز بخورند سنگ کرده و مثانه بریزاند

و اگر تر نیابند ده درم خشک از آن شب در آب بخیسانند و صباح مالیده و صاف کرده بنوشند عمل

کنند و باید که از مغلظات و مجمدات و لزوجات و شیر و شهد و سمک و مویز و عنب و نان و هریسه

و امثال آن اجتناب نمایند و اولی آنست که بر نخود سیاه و گوشت کلنگ و برنج اقتصار کنند بواسطه

مدر و ادرار و از بقولات ترب مناسب بود و جمیع فواکه مناسب بجز بادام باب هفدهم از مقاله اول که باب هفدهم

از فن ثانی است در امراض مجاری بول و این باب نیز مشتمل بر نه فصل است فصل اول در حبس بول و آن حبس اول

بسته شدن بول است و سبب آن یا حصاة باشد یا ورم مجاری یا ورم مجاور مجاری بول و یا سده اخلاط لزج در منفذ

یا یبوست مجاری یا ضعف قوت دافعه یا یبوست مع تقویت قوت ماسکه باشد یا خلط بارد منجمد عارض

مثانه گردد اما آنچه بواسطه حصاة و ورم بود معالجات حصاة و ورم بکار برند کما ذکرنا و آنچه بواسطه

یبوست مزاج و قوة ماسکه و ضعف قوت دافعه باشد مدرات استعمال کنند مثل آب ترب و طبیخ کرفس و حلبه

تخم خیارین و تخم خربزه بحسب مزاج و آنچه از خلط غلیظ لزج باشد که منسد گردد باید که گوگرد را بجوشانند

و در آن نشینند یا بدان هر بر عانه و خصیه و قضیب تنطیل نمایند و بوره ارمنی با نمک شوری یکی از نیها را

مثل برنج تراشیده در احلیل نهند یا دو دانگ حلتیت را در چهل درم شیر خر حل کرده و نیم گرم نموده بخورند

یا طبیخ از انیسون و کرفس و نانخواه و بلیون و نخود سیاه خورند و چون احساس اخراج بول شود

زود بر پای خیزند و گاه بواسطه ضربه و سقطه بود علاجش آنست که فصد باسلیق نمایند و روغن گل

شمالند و اگر ضرب قوی بر عانه هم

و یا روغن بابونه و یا روغن سوسن یا بر عانه رسیده باشد بعد از فصد حجامت موضع نیز نمایند

و گاه بواسطه بالا رفتن خصیه بود علاجش فرو آوردن بدستکاری باشد و گاه بواسطه صفرا

رقیق بود که در منفذ فرو آید و بواسطه حدت باعث حبس و عسر بول گردد و علامات آن

حرقه موضع و تقاطر و صبغ بول و عطش قوی باشد علاجش آنست که از مدرات اجتناب کنند

و لعاب اسفغول و بهدانه و شیرهٔ خرفه به نبات و گلاب خورند و اگر شوره را کهرفته و با آب

تر کرده بر موضع عانه بندند بالخاصیت بول بکشاید و اگر سه درم شانه ابن عرس را خشک نموده

باشند سوده با آب گرم بخورند نیز بول بکشاید و دو درم رماد سرطان همچنین و اگر زعفران

در احلیل نهند بول بکشاید و اگر پشه بالشه در احلیل نهند نیز بول بکشاید و اگر حیز لاوه را

بر موضع عانه بندند نیز بول براند و تا زمانی که بول نکشاید باید که از اکل و شرب احتراز مطلق

نمایند فصل دویم از باب هفدهم مقاله اول که از فن ثانی است در عسر البول و آن دشوار آمدن

بول است و علاجش مثل علاج حبس بول بود بواسطه آنکه اسباب اوجع اسباب حبس بول باشند

مگر در حالتی که عسر البول بواسطه قرحه مجاری بول بود و علامات قرحه مثل بیرون آمدن ریم بیابند علاجش مثل حال

قرحه نمایند چنانچه در فصل قروح مثانه گفته شده و تا زمان بهر شدن قرحه وجع قرحه را که موجب عسر بول بود

از مخدرات خفیفه که مدر نیز باشند مثل اقراص کاکنج معالجه نمایند صنعت اقراص کاکنج مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و بادام مقشر

و رب السوس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و دم الاخوین و کندر و کاکنج از هر یک ده درم کرفس دو درم افیون

مصری و بزر البنج هر یک یکمثقال کوفته بآب خالص اقراص نمایند قدر مستعمل از یکمثقال تا دو درم باشد بلعاب تخم خیارین

یا بلعاب خرفه فصل سیوم از باب هفدهم مقاله اول که از فن ثانی است در حرقة البول و آنرا سوزاک بول گویند و سبب آن

خلط گرم و یا شور بود یا قرحه مجاری بود و نشانش بیرون آمدن ریم و بدبوئی بول باشد علاجش آنست آنچه از قرحه بود

مدملات قروح و مخدرات که در قرحه مثانه ذکر شده بعد از فصد و تسهیل بکار دارند و قرص کاکنج که در عسر البول گفته شده

بشیرهٔ خرفه عظیم النفع است و تقطیر شیر زنان با روغن بنفشه جید و همچنین تقطیر لعاب اسبغول با شیرهٔ خطمی بروغن بنفشه یا بادام و گل دادام

و اگر قرحه قریب منفذ خروج بول بود شیافات مدمل ساخته بکار دارند و اگر بعید بود مد شیر دختران سوده بچکانند

بکار دارند واگر برگ گل نیلوفر خشک بود سه درم در دو رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید بعد از ان
نیم رطل روغن بادام بران ریزند و بآتش نرم بپزند چندانکه آب برود و روغن بماند صاف
کرده نگاهدارند و بکار برند فصل هفتم از باب شانزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در ریح مثانه
وآن انتفاخ موضع مثانه باشد یا انتفاخ ذات مثانه بواسطه تمکن ریح و گاه وجع ریاحی با او غالب
باشد و سبب آن ضعف قوه هاضمه مثانه بود که بر تحلیل ریح قادر نشود و علامات او جمله علامات
ریاحی باشند علی الخصوص امتلاء مثانه مثل امتلاء وقت حاجت بول در غیر حاجت آن نیز
یابند علاجش آنست که طبیخ انیسون و کرفس یا بادیان و کرفش خورند یا روغن سید الخیر بماء الاصول
حاره یا باروکه در امراض ما سبق ذکر شده بحسب مزاج خورند یا سفوفی از سداب و زیره و انیسون و کرفش
بسازند و دو درم با سکنجبین بزوری معتدل خورند و تکمید موضع بر باد و طبابه بوره و جاورس کنند
و از ماکولات غلیظ و بادانگیز احتراز کنند فصل هشتم از باب شانزدهم مقاله اول که از فن ثانی است
در جمود دم اندر مثانه یعنی بسته شدن خون در مثانه و سبب آن انفتاح فوهات عروق مثانه باشد
و برودت مزاج مثانه و ضعف قوه دافعه آن و علامتش ثقل و وجع مثانه و کرب و غشی و برد
اطراف است علاجش آنست که بمدرات و مفتت حصاة اخراج آن نمایند مثل طبیخ پرسیاوشان
و کرفس و انیسون یا طبیخ نخود سیاه و اگر جگر خر را خشک کرده و سوده دو درم بآب گرم یا بطبیخ مذکور
خورند عظیم النفع باشد و کذلک انفحة الارنب و برنجاسف مسحوق دو درم با سکنجبین عنصلی فقط
یا طبیخ برنجاسف نیز سود دهند بود و آب خاکستر چوب انجیر و رماد قیصوم نیز فایده بخشد فصل نهم از باب
شانزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در حصاة و رمل مثانه علامتش در ابتدا اخراج ریگ سفید
در بول و خارش اصل قضیب بود و چون متحجر گردد ثقل در مثانه پدید آید و اگر کلان گردد عسر البول
پیدا کرده گاه گاه بواسطه ضغط معاصر از کنده وجع قولنجی ظاهر شود و فرق به اقدم باب کنند
و سبب حدوث این مثل اسباب سنگ گرده بود لیکن این اکثر در اطفال باشد پس بیان و در شیخوخت نادر
و در کسار اکثر شود بخلاف سنگ گرده که در پیران اکثر عارض گردد که تحقیق فی المطولات و گاه این سنگ

ریح مثانه

جمودت دم در مثانه

حصاة و رمل مثانه

در مجرای بول بند شود و حبس بول مطلق کند و این مهلک باشد علاجش پیش از تحجر آنست که
حسک و بلیون و تخم خیارین هر یک دو مثقال نیم کوب ساخته بستور در یک نیم رطل آب بجوشانند چون ثلث
آب بماند صاف نموده بخورند در سه هفته مثانه را از ریگ پاک سازد و علاجش در تحجر ترب و یغیدرم
تخم پیاز را نیم کوب ساخته و در شش رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند صاف نموده بخورند
و بدان مداومت نمایند و علاجش بعد از تحجر آنست که در مقعد انگشت انداخته باید دید که اگر کلان شده
یا در مجرای بول بعد شکافته بیرون باید آورد کما یعمله الجراحون و اگر خورد باشد و در مجرا نیز نیامده
باشد علاجش آنست که هر روز نیم مثقال حجر الیهود سوده بطبیخ پرسیاوشان و کرفس و تخم
خطمی که نیم مثقال شلغم آلو یا صمغ عربی در ان حل کرده باشند بخورند و دوائی که او را اید القدر صمغ
گویند از یکدرم تا یک مثقال بآب ترب یا آب کرفس یا طبیخ کرفش سریع العمل است صنعة دوا
مذکور بیارند بزنر که سرخ رنگ باشد و چهار ساله بود و او را در هنگام اخیر بهار که انگور رنگ خود را
تغیر میکند ذبح نمایند و خون اول و آخر او را بگذارند و خون میانه او را بگیرند و چون بسته
شد آلوده از کارد پارچها نمایند و در ظرف چینی انداخته و کاغذ بر روی ظرف چسپانیده در آفتاب
خشک نمایند تا گرد آلوده نشود و بعد از خشک شدن در ظرف آبگینه نگاه دارند و وقت حاجت
بکار برند و قوت این تا یکسال باقی ماند و معجون عقرب نیز مفتت قویست صنعة معجون
عقرب رماد عقرب سه درم و نیم جنطیانا یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل و دار فلفل هر یک دو درم
کاکنج پنجدرم و نیم جند بیدستر چهار درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته معجون نمایند قدر
مستعمل از دو دانگی تا نیم مثقال بطبیخ کرفس و این معجون یکدانک با شراب کرندی عقرب را
نیز نافع باشد و حب شیخ نجیب الدین سمرقندی در مرض حصاة مثانه بغایت عجیب الفعل است
صنعة حب نجیبی حب بلسان تخم ترب دو قوفطراسالیون پوست بیخ کبر پوست بیخ جاوشیر مغز
بادام تلخ حب الغار اذخر سعد سنبل سلیخه حرمل اسقولوقندریون زراوند مدحرج جنطیانا
اساورن فردمانا اشق مرمکی سکبینج مغز تخم خربزه مقل فلفل وج هر یک سه درم رماد عقرب

دو درم نسخه

وسقط بود و آن عسر البرء باشد اما بالجمله تدبیرات خلع مثانه و ضربه و سقطه بکار باید داشت فصل پنجم
از باب شانزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در دیابیطس و او را دولاب نیز گویند و آن مرضی باشد که عطش
بسیار بود و هر وقت که آب خورند زود و بی تغیر نضج بیرون آید و سبب آن کثرت حرارت گرده باشد و کثرت
قوت جاذبه که هر آب که بگیرد در رسد از انجا زود جذب کند و بواسطه کثرت جذب و عدم اتساع مکان بغیر نضج
بیرون آید و اگر مزمن شود خشکی به بدن پیدا آرد و باشد که بدق کشد بواسطه عدم وصول ماء به بدن و گاه این علت
بواسطه برودت و استرخا گرده بود که بواسطه ضعف ماسکه نگاه داشتن نتواند و فرق در هر دو قسم
بعلامات حرارت و برودت کنند اگرچه عطش در هر دو قوی بود بواسطه عدم سکونت آب در بدن علاجش
آنچه بواسطه حرارت بود قرص طباشیر شیره خرفه با رب فواکه نافع باشد یا این سفوف نجیبی بر آب انار خورند یا قرص
بقراطی بر آب انار خورند و غذا برنج و قلیه با مع زرشک و رب حصرم و یا آب حصرم و یا رب ریباس و یا آب سماق
و یا ریباس خورند و موضع گرده را بصندل و گلاب و اقاقیا و کشنیز طلا نمایند صنعة سفوف نجیبی صمغ عربی گل
ارمنی گلنار کرد سماق بلوط از هر یک پنج درم نشاسته کتیرا تخم کاهو خرفه از هر یک سه درم صندل سفید
یکدرم سوده سفوف سازند قدر مستعمل سه درم باشد صنعة اقراص بقراطی طباشیر ده درم تخم کاهو خرفه از هر یک
پانزده درم تخم کشنیز پنجدرم گل سرخ چهار درم گل ارمنی سه درم گلنار اقاقیا هر یک دو درم کافور نیم مثقال لعاب
خالص اقراص سازند قدر مستعمل سه درم باشد و اگر بواسطه برودت و استرخا گرده بود فلونیا و دوا
الکبید نافع باشد و غذا نخود شش و دام و حلوای نشاسته بود صنعة دوا الکبید کبید مقشر شصت درم سپند
سوختنی شش درم جوز بوا بسباسه هر یک پنج درم عود غرقی بلوط هر یک سه درم سوده بمساوی الوزن عسل
مصفی معجون نمایند قدر مستعمل از یک مثقال تا دو مثقال و بعضی سه درم قرنفل و یکدرم افیون افزایند و بسه چند
عسل مصفی معجون نمایند در امراض امساک منی بکار برند بعد طعام و خواب فصل ششم از باب شانزدهم مقاله اول
که از فن ثانی است در تقطیر البول و آن مرضی است که بول قطره قطره بر آید بمرات کثیر با تعسر و گاه است
با این حالت عسر البول و ارسال باشد آنچه از گرمی و اختلاط خلط باشد مع وجود علامات علاجش
آنست که حلیب تخم خیارین و ماء الحسک و ماء القطین و شراب بنفشه خورند و آنچه از سردی مزاج و آسیب...

ستر ... تقطیر البول

مثانه باشد اطریفل کبیر در امراض راس ذکر شده نافع بود یا این سفوف اسماعیلی همه اینها در حالت
بلا تنقیه و در مادی بعد تنقیه و غذا برنج و ماش مقشر و کباب و کوکوشت حلوان و حسونخاله بحسب مزاج
خورند صنعة سفوف اسماعیلی کندر بلوط هر یک سه درم حب الحلاب و سعد مرکی اسن خولنجان قرنفل از
هر یک یکدرم سفوف سازند قدر مستعمل صبح و شام سه درم و معجون سنجرینا که در سلسل بول ذکر شده نیز
نافع باشد و آنچه بواسطه ورم و قرحه بود در دفع آن سبب کوشند چنانچه بمحل خود ذکر نموده شود فصل هفتم
از باب شانزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در بول الدم و آن مرضی باشد که در بول خون بر آید و سبب آن
یا انفتاح فوهات عروق بود یا ضربه و سقطه یا تاکل عروق اما آنچه از تاکل عروق بود بول اندک اندک
و بدبو بر آید علاج او مثل علاج قرحه مثانه نمایند و آنچه بواسطه ضربه و سقطه بود تدبیر خلع مثانه
کنند مع ماکولات حابس دم و آنچه از انفتاح فوهات عروق باشد فصد باسلیق و ابطی نمایند و اگر
زیاده داند اخراج صفرا حاد کنند مسهلها در خیسانده و بغیر ترشی مثل لعاب بهدانه و شیرخشت و فلوس
خیار شنبر و بعد از تنقیه اقراص که در نفث الدم ذکر شده بلعاب بهدانه و اسپغول و بذر لسان الحمل
خورند مفرد یا مجموع یا اقراص مذکور بشیره تخم خرفه و تخم خیارین خورند به نبات یا برب بهی یا شربت
انجبار شیرین ساخته یا لعاب بذر لسان الحمل و شربت انجبار و رب بهی خورند فقط یا مع
اقراص کهربا یا سفوفی از ابریشم محرق و کهربا و دم الاخوین هر یک نیم مثقال سوده یکی از اشربه حابس دم
خورند یا دو درم اقراص صمغ البلوط با شربت مذکوره خورند صنعة اقراص صمغ البلوط و گل مغسول و ابریشم محرق
و ودع محرق و اقاقیا هر یک پنج درم گلنار عفص عصاره لحیة التیس دم الاخوین نشاسته هر یک دو درم
و نیم شاخ گوزن سوخته کرفس کندر کشنیز بریان مصطکی بریان هر یک دو درم افیون و بذر البنج هر یک
یکدرم سوده بلعاب بذر لسان الحمل اقراص سازند و بکار برند و گل ارمنی و اقاقیا و افیون و صندل
قرصها بر سوده بلعاب اسپغول بر عانه نهند و غذا اسماقیه و زرشکیه و حصرمیه و عدسیه و قرعیه و عنابیه
و برنج و ماش نمایند و از فواکه سیب و بهی و انار مز خورند و از اشیاء کثیر الحلاوت و شور و تیز و گرم
احتراز کنند و از حرکت قوی و ریاضت و سواری و امتلا و جماع و شی اجتناب نمایند و گاه این مرض

یا بزرانه کرده داخل سازند و اگر لعاب اسفغول و شیر زنان و روغن گل و سفیده بیضه یکجا سوده بچکانند یا بزرانه
عمل کنند بغایت سودمند بود صفة شیاف حل شیاف ابیض و شادنج و دم الاخوین نشاسته کثیرا مساوی الوزن سوده بلبن جاریه
شیاف با یکدیگر طلا شل السر بجهت فرساخته نگاه دارند و بعد هر بول در منفذ گذارند یا فتیله اندرون ... لعاب
ریشه خطمی تر کرده و بر شیاف مذکوره که سوده باشند آلوده ساخته در منفذ نهند یا در شیر زنان حل کرده در احلیل چکانند
یا به زرانه در قرحه رسانند شیاف حل دیگر سفیده ارزیز خربا شیر زنان پرورده و دم الاخوین کندر نشاسته
صمغ عربی مساوی سوده بشیر زنان شیاف سازند وقت حاجت بیکی از وجوه مذکوره در عمل آرند و اگر وجع قوی بود
قدری افیون نیز داخل او اقراص نمایند کوره نمایند و اگر قرحه تعفن پذیرد شیافی از صبر و مر کی و کندر و گل ارمنی کثیرا
و شیاف مامیثا و دم الاخوین مساوی الوزن بآب ساخته بکار دارند یا فتیله را بآب لسان الحمل تر کنند و به صبر و اقاقیا
سوده آلوده ساخته در منفذ گذارند یا صبر و مر را در آب لسان الحمل حل کرده در احلیل چکانند یا به زرانه بدوانند یا
شیاف صبر مذکور در آب لسان الحمل حل ساخته این عمل کنند و اما حرقه که از غیر قرحه بود علاج آن است که تنقیه بدن کنند
از خلط موجب بفصد و مسهل بحسب مزاج و بعد از تنقیه مدرات و مبردات فقط مثل شیره تخم خیار و تخم ... و ماء الشعیر
مبرد به ترنجبین و ماء الخیار و ماء القطین و ماء البطیخ الهندی و ماء الارز مطبوخ و مبرد و ماء الهلیون ... و نقوع
حسک و سپستان و لعاب ریشه خطمی و عصیر برگ سپستان و عصیر برگ فرطشای بدوغ کاهو و عصیر
برگ کنار و ... زیره سفید مقشر سوده و شراب بنفشه و لعاب بهدانه بشراب خشخاش و ملح الشعیر
کاسنی منقوع ریوند ... و شوره بقدر قیراطی بدوغ کاهو و نقوع تخم مرزو ... مع نقوع برگ فرطشای
جمله مناسب باشند و باید که از جمیع اشیاء ثقیل و حار و ردی الخلط و شور و تیز و شیرین و دسم و نفاخ و از لحوم
و البان اجتناب نمایند و برنج و ماش مقشر و اسفاناخ و خبازی و کدو و کرشتا و آش جو و فالوده ساده و حسو
نخاله و خشخاش قلیل الحلاوة اقتصار کنند و از حرکات قویه خصوصا جماع و از ریاضت و صوم احتراز
نمایند که مضرات فصل چهاردهم از باب بیستم مقاله اولی که از فن ثانی است در سلس بول و آن بی اختیار آمدن
بول باشد بمرات کثیره و سبب آن برودت و استرخاء مثانه باشد که نگاه داشتن بول بدان سبب ...
شود یا قوت جاذبه مثانه بواسطه شدت حرارت مع اختلاط قوت دافعه که بدان سبب حرارت جذب

کثیر نماید لاجرم قوت دافعه و استلزام وضع بی اختیار طبیعت آن را دفع کند یا ضغطه مثانه بواسطه
ورم آن یا بواسطه ورم مجاور آن که بدان سبب اتساع مکان بول تنگ شود و بول کثیر در آن ماندن
نتواند لاجرم طبیعت بی اختیار زود زود دفع کند اما علامات حرارت علامات سوء المزاج
حار مثانه بود مع گرمی بول و علامات برودت ضد علامات حرارت باشند و در ضغطه ورم
علامات ورم ظاهر باشند چنانچه در باب امراض مثانه ذکر نموده شده علاج سلس آنچه بواسطه برودت و رطوبت
و استرخاء مثانه باشد اصلاح مزاج مثانه نمایند بمثروديطوس که در امراض دماغی ذکر شده یا بکلانج
حار که در امراض گرده ذکر شده یا بمعجون کمونی و فلونیا خورند اگر ساذج بود بی تنقیه و اگر مادی بود
بعد تنقیه بفصد و مسهل و قی یا کندر و سعد و خولنجان و بسباسه و بلوط و حب الآس و حبة السوداء و کندر کهربائی
و فودنه و سداب مساوی سوده بسه چندان عسل معجون نمایند و قدر دو درم صبح و شام بخورند یا دو درم
کندر و دو درم سعد سوده و با چهار درم شکر سفید یکجا ساخته هر روز تناول کنند صفة معجون کندر ...
جند بیدستر افیون و اوزجینی اسارون فودنه دو قوا از هر یک دو درم مرکی فلفل دار فلفل قسط
از هر یک سه ازده درم زعفران یک درم عسل مصفی چندادویه سه چندادویه قدر در عسل حل نمایند و دارو
کوفته و بیخته بدان معجون کنند و بعد از شش ماه بکار برند قدر مستعمل از یکدرم تا دو درم باشد و این معجون
تقطیر البول و ضعف مجاری و اوجاع و علل بلغمی و صلابت احشا را نیز نافع بود و غذا درین قسم کباب
و خشکه مناسب تر است و آنچه بواسطه حرارت بود گشنیز بریان چهار درم خشخاش ده درم سوده با چند
شکر سفید بخورند یا این سفوف بشراب خشخاش تناول نمایند صفة آن بلوط تخم گشنیز بریان خرفه بریان حب
الآس خشخاش هر یک ده درم تخم کاهو بزر البنج گل ارمنی از هر یک دو درم افیون یکدرم قدر مستعمل از نیم مثقال تا یکدرم باشد
و داروی یاسک البول از موضوعات شیخ ... جمیع اصناف سلس بول را نافع باشد صفة آن بلوط پنجاه درم
کندر سی درم تخم گشنیز صمغ غرنیطین ارمنی از هر یک ده درم سوده سفوف سازند قدر مستعمل سه درم باشد صبح و شام
و غذا برنج بریان بر سیب و از کثرت آب در جمیع اقسام احتراز نمایند و آنچه از سبب ضعف مثانه باشد
بواسطه ورم معالجات ورم که مقدم در امراض مثانه گفته شده بکار دارند و گاه سلس بول بواسطه خلع مثانه و ضربه

بواسطه اکل اشیاء سمی مثل ذراریح و مومیانج وغیره پدید آید علاج آن است که در دفع آن سبب کوشند
بمصلحات آن که در محل خود گفته شود و بعد از آن تدبیرات مذکوره مناسب بکار برند فصل سیزدهم از باب
بیستم مقاله اولی که از فن ثانی است در بول دم و آن مرضی باشد که در بول دم برآید و سبب آن یا انفجار ورم
گرده و مثانه بود و درین صورت ... کثیر برآید مع تقدم علامات ورم و بعد آن خفت پدید آید و یا قرحه
مجاری بود و درین صورت مدة قلیل مدام برآید تا ایام بسیار و علاج هر قسم مذکور چون بعد علامات
قرحه نمایند چنانچه در فصل قروح مثانه و ورم مثانه ذکر شده و جمیع تدبیرات قروح جاری دارند و این
اقراص دو درم بشراب خشخاش ... بدهند صفة آن مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک بیست درم
گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین هر یک ده درم کرفس دو درم افیون یکمثقال سوده بآب خالص اقراص
سازند فصل نهم از باب بیستم مقاله اولی که از فن ثانی است در بول الفراش آن مرضی است که آدم در خواب
بول کند بی اختیار آن جمیع اسباب سلس بول باشند و صاحب بول الفراش را اکثر آفت که سلس البول نیز باشد
در روز وقت حاجت بول دفع شود و در خواب چون مثانه را قوة ضبط نمانده لابد طبیعت از آن بواسطه
خروج بخیال خود کار روز سوده دفع سازد و ازین است کسی که این مرض دارد وقت بول در خواب بیند
که بول میکند علاج آن مثل علاج سلس بول باشد در جمیع وجوه و معجون برشعثا عند النوم بقدر قوة جید
العمل است و همچنین یکدرم اظفار الطیب سوده وقت خواب خورند نافع باشد و خوردن سپند با شکر
نیز همین حکم دارد و قلت آب خصوصا کثر آن از ربع آخر روز بغایت سودمند باشد و صاحب مزاج
گرم را که این علت در صیف حادث شود بهتر از گشنیز و شکر بشراب خشخاش چیزی نباشد و جمیع
تدبیرات سلس البول حار موافق باشند و گویند در جایگاه از بول کردن وسواس باشد مثل سجده یا فرش ...
و القیبا اگر در آنجا مریض را نگاه دارند از کثرة توهم مکان عالی آن است که طبیعت از خیال خروج
بول باز ماند مع تدبیرات قابضات و گویند داغ عانه و داغ استخوان که بین الصلوین کرانیز نافع
پشت است و در فارسی چهار بند گویند گویند انفع العلاج است در آخر باب بیستم از مقاله اولی
که از فن ثانی است در امراض مقعد و این باب مشتمل بر هشت فصل است فصل اول در بواسیر مقعد

باب بیستم
در بواسیر

و آن دانهها باشند که بر سر مقعده پدید آیند اگر خون از آن جاری بود سایل گویند و اگر خون از آن
جاری نباشد عمیا گویند و شبیه آن بر سه نوع باشد اگر مانند ثالیل بود ثولولی گویند و اگر مانند دانه انگور بود
بایل ... عنبی گویند و اگر مانند توت سیاه بود توتی گویند و سبب حدوث آن خلط سوداوی بود یا از
دم سوخته حادث شود و سبب سیلان خون از بواسیر آن است که ریشه ها او مثل ریشه های بیخ کاسنی در جرم
مقعد پیوسته باشند که از آنها جذب خون بدن نماید و از فوهات که بر روی دانهها باشند فرو ریزد و علامات
دم بواسیر آن است که خون قبل از براز متقاطر متصل کند اگرچه دانه بر سر مقعد ظاهر نباشد بخلاف خون
دوسنطاریا کبدی و ماساریقی که بعد از براز بیرون می آید و بخلاف دوسنطاریای معوی که خون ...
از آن نیز قبل از براز خارج میشود لیکن بلا علامات بواسیر و بلا خارش مقعدی باشد و علامات بواسیر
آن است که حکه و وجع مقعد بود و لون چهره و بدن اصفر مایل بکمودت باشد و دانهها بواسیر که بر روی مقعد
ظاهر باشند اسلم اند و دانهها که پنهان باشند ارداء علاج آن است که اول تنقیه بدن کنند بفصد باسلیق و الطبی
در سایل و بفصد صافن در عمیا و بعد از آن تلیین نمایند بافتیمون مع ماء الجبن چنانچه در امراض سر
و دماغ ذکر شده و بعد از آن بر حب مقل و اطریفل مقل مداومت کنند و اگر خون بسیار جاری بود و باز
نماند و ضعف نیز غالب باشد قرص کهربا که در مرکبات گفته شد و قرص کلنار که در نفث الدم بیان نموده شد
بخورند در حالت تلیین و اگر تلیین نباشد باز شراب الجبار با لعاب بزر لسان الحمل چیزی نیست و اگر ورم
دانهها بواسیر غالب باشد چنانچه دخول مقعد بمحل خود دشوار باشد اسرب را در روغن گل سوده بر آن
طلا سازند و اگر وجع نیز باشد ده درم روغن گل و دو درم مرداسنگ و یکدرم زعفران و یکدانگ
افیون یکجا ساخته مرهم سازند هر صبح و شام قدر حاجت سفیدی بیضه حل کرده بر موضع گذارند
و اگر تقطیر دم بسیار بود دو درم دم الاخوین نیز داخل کنند لیکن حبس دم بواسیر جز بضرورت روا نباشد
بواسطه احتمال ذات الجنب و ذات الریه و سوء القنیه و استسقاء و مانند آن و اگر خون از بواسیر بنابر
و به سبب حبس آن آزار رسانند مفتحات مثل روغن خسته زردآلو و آب پیاز و مرارة البقر استعمال کنند
و اگر وجع باشد سکنات وجع بآن یار سازند در حالت حبس مثل مقل و شبت و در حالت سیلان مثل اکلیل الملک

وخطمی وخبازی وبنفشه در ضمادات استعمال نمایند و بعد از انحطاط چون خواهند که خشک کنند بنفخات مثل
قشر الرمان وجوز السرو وبلوط ودم الاخوین وکلنار وکندر مفرد یا مجموع در آب سماق یا آب غوره یکشبانه روز
حل ساخته ومثل غبار نموده بران افشانند ودو درهم فیل وبرگ بادنجان وبرگ سرو وپوست انار وعقل
وکندر مفرد یا مجموع بواسیر را نافع باشد وگویند که اگر شب یمانی را در آب حل کنند وموضع بواسیر را بعد از خلاص
بدان بشویند خشک نماید واگر ازین تدبیرات فایده نشود قطع سازند کما یعلمه الجراحون یا دوا اکال
مثل ملدیفیون که در امراض دهان ذکر شده بران گذارند وچون قطع شود مراهم مدمل استعمال کنند
واز اشیاء ردی الجوهر وبطی الانحدار مثل گوشت گاو وبادنجان وپنیر وسیر وجزرات وعدس اجتناب کنند
وبر اکراو برنج وماش مقشر وگوشت بودنه ودراج وبیضه نیمبرشت اقتصار نمایند واز فواکه انار وخربزه
توان داد وباقی جمله اشیاء مفرط الکیفیه نشاید **صفت حب مقل** هلیله سیاه وزرد وکابلی وآمله هر یک پنج درم
مقل بیست درم مقل را در آب گندنا حل ساخته ودارو را بدان سرشته حبها سازند قدر مستعمل از دو مثقال
تا سه باشد **حب مقل نسخه دیگر که خون بواسیر بند کند** هلیله سیاه وکابلی وبلیله وآمله از هر یک ده درم سه درم
حرف ابیض دو درم مقل ازرق پانزده درم مقل وسکبینج را در آب گندنا حل کنند ودیگر ادویه را بدان سرشته
حبها سازند قدر مستعمل سه درم باشد **حب مقل نسخه دیگر که خون بواسیر بند دو تسکین طبیعت باقی دارد** هلیله سیاه
وسرخ وزرد وبلیله وآمله از هر یک ده درم بسد وصدف وشاخ گوزن سوخته محرق وکهربا هر یک پنج درم نانخواه سه درم
ابیض دو درم مقل بیست درم مقل را در آب گندنا حل نمایند وحبها سازند قدر مستعمل سه درم باشد **حب مقل دیگر**
خون بواسیر شکم بند دو بواسیر را باصلاح آرد طراثیث وگلنار وجفت بلوط وگل ارمنی واقاقیا وحب الآس
از هر یک پنج درم وهلیله سیاه وبلیله وآمله از هر یک دو ونیم درم مقل هفت ونیم درم مقل را در آب برگ سرو
حل کنند وباقی ادویه را بدان سرشته حبها سازند قدر مستعمل سه درم بشراب سیب ولعاب بزر لسان الحمل واگر
ضعف غالب بود همچنین حبها را بشراب گاوزبان وشراب صندل وگلاب وعرق بیدمشک بحسب مزاج استعمال
کنند **صفت اطریفل مقل** هلیلجات ثلثه وبلیله وآمله از هر یک سه درم مقل پانزده درم مقل را در آب گندنا حل
نمایند وبه شصت درم عسل بقوام آرند وادویه را کوفته وبیخته وبروغن بادام چرب نموده بدان سرشته سازند قدر

مستعمل از چهار درم تا شش درم باشد **دیگر قوی تر از اول** هلیله سیاه وهلیله زرد وهلیله کابلی وبلیله وآمله از
هر یک پنج درم افتیمون وتربد از هر یک هفت ونیم درم اسطوخودوس وسنا مکی از هر یک دو ونیم درم مقل وخیارشنبر
از هر یک سه درم مقل وفلوس را در آب گندنا یا آب گرم حل سازند وصاف نموده بیک رطل عسل بقوام آرند
ودیگر ادویه را کوفته وبیخته وبروغن بادام چرب ساخته بران معجون کنند قدر مستعمل از چهار درم تا شش درم باشد
ضمادی که تسکین وجع کند ونفع کلی بخشد مقل شش درم در روغن گاو پخته چون قریب بگداز آید دو زرده بیضه
دران انداخته باهم آمیزند وبه بندند **ضماد دیگر تسکین وجع کند وتفتیح باقی دارد** روغن جسته زردالو ده درم
مقل دو درم میعه سایله سه درم یکجا سازند وضماد نمایند **دیگر** بنفشه وگل خطمی واکلیل الملک مساوی الوزن
در آب بپزند چون مهرا شوند مع نصف وزن آن مقل وروغن جسته زردالو وبرابر هر دو مغز ساق گاو ومثل آن
بیاض بیضه همه را سوده یکجا سازند تا مثل مرهم شود واستعمال نمایند واگر وجع قوی بود اندک افیون افزایند واگر
ورق کرنب همین دستور پخته بروغن گل وبیاض بیضه وافیون مرهم ساخته استعمال نمایند نیز نافع باشد **شیاف**
کیچی چون در مقعد گذارند خون بواسیر بند سازد کندر وجلنار وگل وعفص وشب یمانی واقاقیا مساوی الوزن
سوده بلعاب بزر لسان الحمل شیاف سازند وبکار برند **مرهمی که بعد از قطع موضع بواسیر گذارند باصلاح آرد**
تخم خطمی وکتیرا از هر یک ده درم روغن بنفشه وروغن بیضه بط وروغن بیضه مرغ ومغز ساق گاو وروغن
کوهان شتر از هر یک پنج درم هر دو دارو اول که خشک اند مسحوق کرده بدستور مرهم نمایند وبکار دارند واگر وجع
قوی باشد اندک افیون نیز داخل کنند **مرهمی دیگر که قبل از انقطاع وبعد از انقطاع نافع بود** مغز ساق گاو
وموم هر یک ده درم مردار سنگ وسفیده هر یک نیم درم مقل یک درم اقاقیا ودم الاخوین وکندر هر یک نیم درم
افیون یک دانگ روغن گل بیست درم بدستور مرهم نمایند وبکار دارند **فصل دویم** از باب بیستم مقاله اول
که از فن ثانی است **در ناسور مقعد** وآنرا در هندی بهگندر گویند بفتح بای موحده وسکون ها وفتح ها وسکون نون وفتح
کاف فارسی وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون را مهمله وآن قرحه بود خبیثه که بر اطراف مقعد باشد
واکثر سبب آن خلط اکال سوداوی بود واز جمله امراض مزمنه عسر البرء است ودفع آن اسهل مشکل اما آنچه
مستعمل زمان است باید که در هر فصل ربیع وخریف تنقیه بدن بفصد واسهال نمایند ونباید از اکارت بود درم

زنگار که در امراض گوش ذکر شده فتیله کرده دران گذارند یا توتیا سبز سوده بران افشانند یا زروت
وعسل باهم مرهم ساخته بران گذارند تا اخراج مده بکلی نمایند بعد از آن مرهم مدمل قروح مثل مرهم
ابیض ومرهم خل که در امراض گوش ذکر شده استعمال نمایند **صفت آن** سفیده مردار سنگ ودم الاخوین هر یک
دو درم صبر سقوطری مکی انزروت هر یک دو درم موم زرد شش درم روغن گل ده درم بدستور مرهم سازند چون
قریب بدرر رسد ذروری از کحل ومردار سنگ وکلنار ودم الاخوین وصبر وانزروت مساوی ساخته بران
افشانند واگر منفذ او بسوی خارج نه اشتباه شد از آهن شق کنند پس از آن تدبیرات اخراج مده واندمال قرحه نمایند
وگاه بفصد باسلیق وحجامت نیکو وارسال علق نیز حاجت افتد اگر استلای دم کثیر یابند واز حموضات واشیاء ردی
الجوهر مثل سمک وبادنجان ولحم البقر ولحم قدید وکماة واز ثقیل طعام احتراز مطلق نمایند **فصل سیوم** از باب بیستم مقاله اول
که از فن ثانی است **در اورام مقعد** واکثر سبب آن دم یا صفرا بود وگاه تب نیز با وی یار باشد در حالت شدت ماده
وعلامات دموی ثقل وتمدد موضع وعلامات صفراوی وجع ناخس علاج شرب دموی فصد باسلیق وحجامت
بند کمر است ودر صفراوی اخراج ماده بمطبوخی که برای اسهال صفرا در مرکبات گفته شده یا بنقوع هلیله
در ماء الرمانین یا بنقوع تمر هندی وبعد از تنقیه شراب بنفشه یا شراب نیلوفر بلعاب اسبغول وبهدانه خورند
وبنفشه وخطمی واکلیل الملک بجوشانند وبدان تنطیل نمایند ودر آب آن نشینند واز ثقیل آن ضماد کنند
یا بیه بط وموم وروغن گل وکافور وبیاض بیضه آمیخته مرهم کنند وبکار برند واگر مزمن گردد وبتحلیل نرود
مرهم دیاخلیون صغیر بکار دارند **صفت آن** مردار سنگ سوده دوازده مثقال وسرکه ده درم روغن زیت بیست درم
وآنقدر حلبه ومثل آن بذر کتان ومثل آن تخم خطمی همه را لعاب کشیده بر آن ریزند وبجوشانند تا نیک غلیظ
شود پس فرو آورده بر هم زنند تا مثل مرهم شود واین مرهم جمیع اورام مزمن وخنازیر را نافع بود وباید که صاحب اورام
مقعد تدبیر خود را در پرهیز مثل تدبیر صاحب ناسور مقعد نماید **فصل چهارم** از باب بیستم مقاله اول که از فن ثانی است
در شقاق مقعد وسبب آن یا خلط حاد باشد مثل خلط بواسیر که برای خروج جرم مقعد را شق کند وعلاج او در فصل
بواسیر گفته شد یا سبب آن براز شدید بود که سر معده از آن پاره شود یا سبب آن برآمدن ثقل یابس بود که بواسطه آن شقاق پیدا آید
علاج شقاق باید که اشیاء مرخی ومدمل وسکن اوجاع باشد در هر دو صنف مثل پیه بط در روغن گل وصفره بیضه

ماکیان وشمع کمی پخته بکار دارند یا این مرهم **صفت مرهم شقاق مقعد** روغن کوهان شتر بیست درم مقل
ازرق پنج درم موم زرد دو درم مقل را در آب گندنا حل کنند وموم وروغن کوهان را آمیخته ومقل محلول را بدان
یکجا ساخته بدستور مرهم نمایند وبکار دارند واز آب سرد وحموضات واشیاء یابس وقابض پرهیز کنند
ومرهمی که بعد قطع بواسیر بکار دارند جمله شقاق مقعد را نافع باشند واگر شقاق مزمن شود وریم پیدا کند
وجراحت گیرد تدبیرات که در ناسور مقعد گفته شده موافق حالت جاری نمایند **فصل پنجم** از باب بیستم
مقاله اول که از فن ثانی است **در استرخاء مقعد** وآن مرضی باشد که سفل سستی پذیرد ووقت اجابت زود تر
بیرون آید وگاه اخراج ریح وغایط بلا اراده بآن یار باشد وسبب آن اکثر برودت بود وعلامات او
برد ملمس موضع یا تقدم اسباب مثل نشستن بر آب سرد یا نشستن بر سنگ بارد ویا سبب آن رطوبت بود وعلامات
آن ترهل واز وجت موضع باشد یا سبب آن قطع عصبی بود از اعصاب مقعد که وقت قطع بواسیر یا بسبب او ضربه وسقطه بود
وعلامت این حدوث استرخاء بعد از آن باشد اما آنچه از قطع عصب بود علاج پذیر نباشد وآنچه از ضربه وسقطه بود
عسر البرء باشد لیکن خوردن مومیا با بیضه نیمبرشت وجلوس در طبیخ ثمرة الطرفا وبابونه وضماد از آرد ماش
واقاقیا وکندر وتخم خطمی واکلیل الملک بزرده بیضه ماکیان نافع باشد وآنچه بواسطه برودت ورطوبت
بود علاج او آنست که هر روز معجون کمونی قابض که در امراض اسنان ومعده ذکر شده بخورند ودر طبیخ اذخر وطرفا
وخطمی وزرور وقشر الرمان بنشینند وبعد از آن روغن بابونه ویا روغن قسط گرم نموده بران بمالند
قابض مقوی اعصاب مثل کندر ومصطکی وتخم گل وحب الآس وگلنار ومقل وکمون مفرد یا مجموع بران
افشانند واز مرطبات مثل حمام وخوردن آب سرد وفواکه رطب اجتناب نمایند واگر این تدبیرات موافق نیفتد
سه داغ بشکل سه نقطه مثلث بر بند زیرین کمر کنند عظیم النفع باشد وگاه این مرض بواسطه تورم که میل بخارج بود
نیز پیدا آید علاج او مثل علاج ورم مقعد باشد در جمیع تدبیرات وادویه واغذیه وادلیه **فصل ششم** از باب بیستم
مقاله اول که از فن ثانی است **در خروج مقعد** وآن مرضی باشد که وقت اجابت سفره بیرون آید بماده از حالت طبیعی
وبعد از فراغ بقصد بیع داخل شود وآن یا بواسطه استرخاء مقعد بود وعلاج او گفته یا بعد اسهال مزمن یا بعد زحیر
مفرط پدید آید علاجش تقویه بدن باشد واستعمال قابضات بر موضع یا بواسطه برودت عارضی پدید آید چنانچه در استرخاء مقعد

گذشت یا بواسطه رطوبت مزاجی بود چنانچه مر اطفال را عارض شود علاجش آنست که هر صبح و شام مطبوخ
کزمازج و قشر الرمان و اذخر و عفص نشینند و بعد هر وقت اجابت که سفره و پس روان منه بروغن گل مالیده فرو برند
از کنار و عفص و شاخ گوزن سوخته و فرو برده بران نشانند و داخل کنند و امثال این جمیع ذرورات قابض
نافع باشند و شیاف کحلی که در فصل کو آیر گفته شده اگر همیشه در مقعد نهند نیز نافع باشد و اگر برآید و داخل شدن محال
گردد مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و قشر خشخاش گو نشانند و بعد از کشاده مقعد را اول از دور بخار او رسانند شود
پس در آن نشینند بعد از آن روغن گل مالیده آهسته آهسته از دست داخل کنند و بعد داخل شدن ذرور یا شیاف
قابض بران داخل کنند و به رفاده محکم بندند و این قسم را نتو مقعد گویند و درین قسم از مجربات مؤلف حجامت بلیغ
زیرین کمر عظیم النفع گشت و از جمله تدابیر این است که اگر زر چوب را از یکطرف بسوزند و دود است دارند و چون مقعد
برآید و صاحبش از اجابت فارغ شود وقت داخل شدن مقعد و اگر ضعیف و صبیان سبزه از زر چوب سوخته کنند
همان زر چوب مقعد را داخل سازند که زر چوب نیز مثل شیاف در مقعد داخل شود لیکن این عمل از کثرات تعلق
به دستکاری بسیار دارد و تدبیر صاحب این مرض مشکل تر بر صاحب استرخاء المقعد باشد در جمیع امور فصل ششم از باب
هژدهم مقاله اول که از فن ثانی است در حکة مقعد و دود مقعد اما حکه مقعد یا بواسطه دود باشد و علاج او گفته شود
یا بواسطه خلط شور بود یا بواسطه حدوث بواسیر یا بواسطه قروح و علاج این هر سه نوع آنست که اول تنقیه بدن کنند
از اخلاط موجبه و بعد از تنقیه آنچه که بغیر قرحه و بغیر سبب بواسیر است سر گو بروغن گل بر موضع مالند یا لعاب اسفغول
و روغن بنفشه مالند و آنچه بسبب حدوث بواسیر یا قرحه بود علاج آن نمایند چنانچه گفته شده و حجامت مصص
جمیع حکه مقعد را نافع باشد و از اشیای تیز و شور و ردی الجوهر پرهیز کنند دود مقعد و آن کرم ضعیف و باریک است
به وقت دخول می باشند و سبب حدوث آنها اجتماع خلط بلغمی بود در معای مستقیم و تولد آنها نیز در آخر معای مستقیم متصل مقعد بود
و لهذا سکونت آنها نیز در شکنهای مقعد بود و علامتش حکه مقعد و احساس حرکت ضعیف در وی و اخراج آنها در بعضی
اوقات اجابت طبع از علاجش آنست که تنقیه بدن از بلغم نمایند بمسهلات که اشیای قاتل دود باشند مثل برنج کابلی و حب النیل
و ترمس و تنبیل و بعد از تنقیه استعمال کافشتر و بادیان یا استعمال جوارشات که رم نمایند تا مانع اجتماع بلغم شوند و بعد
این تدبیرات اگر باز کیمیا در مقعد باقی مانند صبر و شونیز را سوده و شیاف ساخته بکار برند یا آب برگ شفتالو در مقعد

چکانند یا روغن خسته زرد الو یا مرکی سوده بکار برند یا آب افسنتین و صبر سوده درون مقعد ریزند
یا ترمس بجز اره البقر سوده استعمال کنند و از حلویات و لحوم و دسومات و اشیای بلغم و فواکه کمتر خورند و شاپور گوید
که اگر یکدرم قنبیل به نیم درم بوره ارمنی هر روز بخورند کرم مقعد برارد و وفورشدی گوید که اگر شراب مقطر را
سه هفته مدام خورند کرم خورد و بزرگ را دفع سازد و معتبر انطاکی گوید که اگر سرکه با طعام مدام خورند از کرم خورد
و بزرگ شکم ایمن باشند و انعام اسنا زعیون در رساله فواید الرضی نوشته که نیم درم شونیز سوده به پانزده درم گرم
اگر وقت خواب بخورند و چند گاه مداومت نمایند کرم خورد و بزرگ شکم را دفع سازد فصل هفتم از باب هژدهم
مقاله اول که از فن ثانی است در اخراج ریح و غایته بلا اراده و این یا بواسطه استرخاء مقعد باشد یا بواسطه ضعف قوة
ماسکه امعا اما آنچه بواسطه استرخاء مقعد بود و علامات او بیان نموده علاجش مثل علاج استرخاء مقعد نمایند چنانچه گفته شده و آنچه
از ضعف قوة ماسکه امعا باشد در دفع خلط که باعث ضعف امعا شده باشد کوشش نمایند و آن اکثر خلط بارد رطب
و مزلق بود و بعد از تنقیه از اطریفل صغیر و هلیله مصور در مار ریاض معالجات تماریضه و مقوی امعا که در فصل ذرب
معده و زلق امعا ذکر شده بکار برند و هر صبح و شام حقنه مطبوخ قشر الرمان و کزمازج و طراثیث و حب الآس
و قشر الخشخاش نمایند و غذا کباب و خشکه خورند یا خوشخاش را سبب و بهی و از مرخیات و مزلقات
اجتناب نمایند باب نوزدهم از مقاله اول که از فن ثانی است در امراض پا و این باب مشتمل بر شش فصلست
فصل اول در وجع الورک و آن در دو ران باشد که در جانب پیدا شود و همان جا بماند بخلاف عرق النسا که از ران
شروع کند و بسوی اسفل رجوع نماید و سبب حدوث وجع الورک یا سقوط بود مثل جلوس بر زمین سخت
یا ضغطه قوی و علاجش تعدیل فقط باشد بمالیدن روغن گل و روغن بنفشه و روغن قسط و روغن بابونه
بحسب مزاج و یا مادی بود و اکثر آن بلغم و دم باشد و گاه از صفرا و سودا نیز حادث شود و علامات
صفراوی وجع قوی و ناخوش و حرارت ملمس و وراثی نبض و الضباغ بول باشد علاجش در ابتدا آنست که تقلیل غذا
نمایند و بر ماء الشعیر سافج یا سکری اقتصار کنند و اگر قوت قوی و امتلا یابند فصد الباطن سازند از
دست جهت موافق و بعد از ان اگر سن و فصل مقتضی بود تنقیه اتقی کردن مناسب باشد از مسهل در هفته
دو بار بعد نضج ماده بماء الاصول بارد و تدبیری که در فصل آن گفته شده و اگر متعذر بود تلیین طبیعت نمایند

اگر بوره ارمنی نیم درم
با ... درم قنبیل هر روز بخورد
کرم مقعد برارد ۱۲

اخراج ریح و غایته بلا اراده

اخراج ریح بلا اراده
یا بواسطه استرخاء مقعد
یا بواسطه ضعف بود ۱۲

باب نوزدهم در امراض پا

وجع الورک که عبارت از وجع ورک است

بمطبوخ منضج و مسهل صفراوی که در مرکبات گفته شده مع از ادیا و سورنجان برات کشیر و بعد از تنقیه
بواسطه دفع وجع سفوفی از سورنجان و کشنیز و نبات ساخته با آب سرد یا بماء الاصول بارد خورند و روغن
گل و بنفشه یا بادام بمالند یا برگ حنا را در آب کوفته سائند چون سکون بماند همان مقدار روغن گل داخل کنند و ضماد برنج
ما الجبن زرد و روغن بمالند آن زمان صاف نموده مالش نمایند و از اطلیه و اضمده و تدابیر حاره پرهیز لازم
و محللات قویه و مخدرات در ابتدای وجع الورک و جمیع اوجاع مفاصل اگرچه بلغمی نیز بود اجتناب نمایند بواسطه
شورش و هیجان وجع و دفع ماده بعضو شریف و تحجر ماده بجذب او در انحطاط مناسب باشد استعمال اندک گرم
اگرچه صفراوی نیز بود و ترک جمیع حموضات اولی باشد حتی سکنجبین بواسطه ضعیف ساختن اعصاب و قوی نمودن
وجع و شراب انگوری و قندی نیز تا یکسال بعد برء در جمیع امراض مفاصل نباید خورد و بواسطه سرعت تنفیذ
آن ماده خام را در مفاصل و ضعف قوت مفاصل از تحلیل و حمام مرطب در جمیع انواع امراض مفاصل منع است
چه در ابتدا و چه در انتها بواسطه ارخاء عضو و هیجان ماده و حمام سخن مجفف در انحطاط موافق بود و اگرچه این
امراض صفراوی نیز باشند بواسطه تحلیل بقیه ماده از مفاصل ماوفه ضماد که در وجع الورک صفراوی نافع بود
تخم خطمی گل خطمی از هر یک دو جزء آرد جو و سورنجان هر یک چهار جزء در لعاب میز دو نیم مرهم نموده ضماد سازند و در انتها
لعاب حلبه افزایند و در انحطاط بابونه زیاده کنند و بعد سه روز از ابتدا وجع که از غذا ماء الشعیر فارغ شوند
اگر اشتهای قوی بود اگر او خبازی و ملوخیه بروغن بادام خورند و در انحطاط برنج و ماش مقشر خورند و از لحوم
و لبنیات و اشیای تیز و حریف و سیل نوع اجتناب نمایند و از شیر و حرکت قوی خصوصا جماع احتراز کنند
و علامات دموی وجع با ثقل و حمرت و حرقت موضع و بول و التهاب و عظم نبض و گاه مشارکت تب نیز علاجش
در ابتدا بعد سه روز یا پنج روز واجب آنست که از ابتدا فصد کنند و بعد از فصد نضج ماده نمایند مطبوخ عناب و سورنجان و ...
و کاسنی و بیخ کاسنی و بنفشه و بعد از نضج اگر حالت مسلان ماده بسوی اعالی دانند در هر هفته دو بار حقنه کنند و الا ملین
نمایند یا آب زردالو و آلو بخارا و خیار چنبر و تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین بمطبوخ و بعد از تنقیه حب تبرید ماکول و مشروب و اطلیه و اضمده و تدابیر که
در صفراوی گفته شده بکار دارند و علامات بلغمی وجع خفیف و ثقل قوی و بی رنگی و سفیدی بول و عارض
و بطی بودن نبض علاجش آنست که در ابتدا نضج ماده کنند بطبیخ دوا منضج بلغم مثل بادیان و انیسون و سورنجان و قشر

اصل الکبر و بوزیدان و شیطرج و گل سرخ و بابونه و اصل السوس و گلقند بحسب مزاج و بعد از آثار النضج تا مدار
هفته دو نوبت قی کنند بعسل و خردل و آب گرم و اگر متعذر باشد اخراج ماده بلغمی نمایند بمسهل بلغم مثل
ایارج فیقرا یا حب ایارج یا دو مثقال اطریفل صغیر را با یک مثقال غاریقون سوده بسکنجبین ساخته میل نمایند یا بدین حب
سورنجان صفة آن سورنجان شش درم بوزیدان و هلیله کابلی و تربد مدبر و صبر هر یک چهار درم سناء مکی و بسفایج و اسطوخودوس
و سکبینج هر یک سه مثقال شحم حنظل و حب النیل هر یک دو مثقال افتیمون و کتیرا هر یک یکدرم رب السوس دو درم اشق و سکبینج را
در آب گرم حل کنند و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان آب سرشته و حبها سازند قدر شربت از چهار درم تا چهار مثقال باشد بماء العسل گرم و اگر ماده ضعیف
بود سفوف سفایج و مطبوخ منضج افزوده مع روغن بید انجیر مسهل کافی بود و بتکرار عمل روغن مرکب حنا و روغن حرمل که در مرکبات
گفته شده مالیدن بغایت نافع باشد و مالیدن روغن قسط و مالیدن روغن کنجد مع مرکی نیز سود دهد و حمام گرم بعد از تنقیه همچنین ضمادی
از سورنجان و بوزیدان و شیطرج و اشق نیز نافع بود و اگر بابونه و شیطرج و حلبه و اکلیل الملک و سورنجان و زعفران از هر یک سوده
و در آب پخته ضماد کنند نیز نافع باشد و بعد از آن بواسطه تسکین بقیه وجع سفوفی از سورنجان و دارچینی و کندر کرمانی و شیطرج
و زعفران مساوی شکر سفید مثل کل السان سازند و دو درم با آب بخورند و الا از این تدبیر تا زود مستحکم شود سه داغ مدور مثل
نقطه مثلث بر بند عضو کرده بند و یک داغ مدور طرف داخلی ورک شت انگشت بالا از طرف داخلی نیز از الوضعه عظیم النفع باشند
و غذا در ایام اول ماء الحمص و ماء العسل خورند تا سه روز بعد از ان شوربای ماش مقشر و نخود خورند پس ماش و برنج و از اغذیه رطب
بلغمی و حموضات و لبنیات و لحمیات احتراز نمایند و عند الضرورت و خوف ضعف نخود آب لحم طیور بری و جوجه مرغ جایز باشد و مالش
کنند و فواکه رطب و جمیع اشیای غلیظ مضر باشد و حرکت قوی و جماع نیز مضر بود مگر بعد تنقیه ماده و بعد برء ریاضت
خفیف برای تحلیل بقیه ماده روا بود و علامات سوداوی کدورت بول و صلابت نبض و وجع خفیف و لاغر شدن موضع است و این
ارده اصناف باشد علاجش آنست که اول نضج ماده نمایند بطبیخ ابریشم و گاوزبان و بادرنجبویه و پرسیاوشان و بلیله
و بیخ بادیان و کاسنی و بیخ کاسنی و اصل السوس و عناب و سپستان و سورنجان و گلقند و بعد از آثار کمال النضج بدین حب سورنجان سوداوی
تنقیه بر آرند به تجدید القضاج بعد از مسهل صفة حب سورنجان سوداوی سورنجان ده درم بوزیدان شاهتره هر یک پنج درم
غاریقون لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول افتیمون سقمونیا مدبر هر یک چهار مثقال شحم حنظل نمک سیاه جند بیدستر انیسون
رب السوس هر یک دو درم سکبینج اشق هر یک دو مثقال سکبینج و اشق را در آب گرم حل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته بدان

حب سورنجان در ...
سوداوی ...

بشرند و جهت ساز ندقدر مستعمل از سه درم تا پنج درم شیر بمار العسل یا بمیبختج طریق بعد از نضج جدید در سارعفت نوبت
منضج بایارج لوغاذیا تنقیه کنند بمرات کثیره و بعد از تنقیه تمام بر معجون فلاسفه یا بر ماء الاصول حار و بارد بحسب مزاج مداومت نمایند
سورنجان و روغنها که در بلغمی گفته شد بمالند یا روغن گل یا روغن بنفشه بحسب مزاج همراه جند بیدستر استعمال کنند یا روغن بید انجیر
مع یکی با مع جدوار بمالند و باقی جمله تدبیرات بلغمی بکار دارند و اگر علامات مرکب باشد نضج داده بماء الاصول معتدل و تنقیه بایارج
مرکب یا ایارج فیقرا بحسب مرکبات گفته شده نمایند و جمله تدبیرات مرکب جاری کنند بحسب غلبه اخلاط و در اشتراک حمیات
بمطبوخات غیر حاده و فلوس خیار چنبر در امراض حاصل کار لفز بایند و از نزلات اگر احتیاج افتد از شربت خطمی و روغن بادام
استعمال کنند و از ثقل و امتلاء محترز باشند و گاه باشد که بکثرت مواد و میل طبیعی آن بسوی اسفل بدین امراض ورم پدید آید علاج او در ماده
مثل اورام باشد ابتدا بر ادع کنند پس محلل و ملین مشترک پس محلل فقط بکار دارند و تنقیه لازم گیرند و اگر ماده رو بنضج آرد و متغیر گردد
بخته گردانند و بشکافند و چون پاک شود بمراهم مدمله علاج کنند کما یعمله الجراحون فصل دویم از باب نوزدهم مقاله اول که از فن ثانی است
در وجع رکبه بدان در روز الوانات اگر بواسطه ضربه و سقطه بود ضماد جبیر و آنکه در مرکبات گفته شد بکار دارند و روغن مومیائی
و اگر محکم شود حجامت بر او نهند و مغات زالو کنند و اگر شکسته و بر کنده باشد مثل کسیر کنند و این را جبیر بندان بهتر دانند و اگر بواسطه کثرت
جماع باشد ترک آن نمایند و در تدارک آن کوشند با غذیه صالحه و اگر سوء المزاج ساذج مثل کثرت مشی باشد بقوی ابزار روغن ضماد و روغن
قسط بمالند و اگر مادی باشد بشتر آنست که بواسطه ریزش بلغم باشد علاجش مثل علاج وجع الورک بلغمی نمایند در جمیع امور و ضماد دیگر برای
وجع رکبه در مرکبات گفته شد بغایت نافع باشد فصل سیم از باب نوزدهم مقاله اول که از فن ثانی است در عرق النسا و این را در هندی گیکرنیه
یکرایی گویند بفتح های و سکون یا و اشمام نون و فتح کاف فارسی و اشمام یا و سکون نون آخر و آن مرضی باشد که وجع از بند سرین شروع
و تا ساق نزول کند و اسباب این مثل اسباب وجع الورک باشد لیکن ماده این غلیظتر از ماده وجع الورک بود و اکثر از بلغم و دم خام
و از صفرا و سودا نیز پدید آید علاجش در هر چهار قسم مثل علاج وجع الورک نمایند در تنقیه و بعد از تنقیه بر معجون یحیی بن خالد که از مجربات
سمرقندی مداومت نمایند صنعت معجون یحیی بن خالد منقی عرق النسا المجرب سورنجان ده درم سنای مکی پنج درم اسارون زنجبیل کمون کرمانی
دار فلفل انیسون یکی دو درم عسل چند صاف نموده بدستور معجون سازند قدر مستعمل از چهار درم تا شش درم بود و تنطیل از کرنب و شبت
جوشیده در دموی و جو یا در شدت جمیع اوجاع جوز اعظم النفع است و طلا کردن روغن گل و تنطیل از طبیخ برگ خطمی و بنفشه و شبت
در صفراوی بغایت سودمند بود و مالیدن روغن قسط در بلغمی کثیر الفایده و این ضماد بغایت النفع صنعت آن بوست بیخ کبر و فودنج

٥٩

جند بیدستر سقمونیا حلتیت جاوشیر مقل ازرق از هر یکی درمی سوده بهما سازند قدر مستعمل از دو مثقال تا چهار مثقال و بعد از فراغ
تنقیه بمعجون مرکبی واقاقیا و عصاره لحیة التیس و شب یمانی مساوی الوزن بگیرند و سوده با خل ضماد سازند و از حشیش محکم بندند و ترک
مشی کنند و از سعال و حرکات اجتناب نمایند و شاپور سهل گوید که اگر بعد تنقیه تمام جای موضع ماؤف را کالک زنند و خون آنجا
برآرند و شیر و زرچوب سوده بر آن بمالند و بعد از آن محکم بندند نافع باشد باب بیستم از مقاله اول که از فن ثانی است در اوجاع مفاصل و نقرس و دوشت
و این باب مشتمل بر هفت فصل است فصل اول در اوجاع مفاصل و آن در روز بند ادرد گو بود علامات او وجع شدید و ثقل و حرارت مفاصل و گاه گاه آماس
نیز بود و گرمی موضع و حمرت بول و عظیم نبض و شیرینی دهان علاجش آنست که ساعت و از مقدم شراب عناب و عرق شاهتره خورند و تقلیل غذا
نمایند و بر ماء الشعیر اقتصار کنند و در روز سیوم اگر آفت در مفاصل بود یا سلیق کشایند و اگر در مفاصل سفلی یا کل بود اکحل کشایند
و بعد از آن نضج ماده کنند بطبیخ عناب و سپستان و بنفشه و بادیان و سورنجان و شاهتره و کاسنی و بعد از نضج تمام مسهلات کثیره دهند ثم مطبوخ
باز دیاد سورنجان مضاعف از ماقبل و سنا و فلوس خیار چنبر و بعد از کمال تنقیه در آفت سفلی نیز متواتر کنند در هر هفته
دو بار و اگر صفراوی باشد علامات او عطش مفرط و التهاب و گرمی لمس و وجع ناخس و صفرت بول و درازی نبض و بی خوابی
و جفاف منخرین و تلخی و خشکی دهان علاجش آنست که اگر امتلاء باشد ابتدا بدستور سابق بعده خوراینده آب گشنیز و شراب عناب و فر
و تقلیل غذا کنند حوار او بعد از آن نضج ماده نمایند بطبیخ کاسنی و بیخ کاسنی و بنفشه و بادیان و بیخ بادیان و سورنجان و کلقند و بعد از
نضج باز دیاد سنا و فلوس خیار چنبر و ریوند بمرات مسهل اختیار کنند و اگر صفرا بغایت غالب بود آلو و تمرهندی نیز افزایند و بعد از
فراغ مسهلات اگر فصد کردن و ماده مقتضی بود بمرات قی کنند و اگر بلغمی باشد علامات او بی مزگی دهان و ریق فم و رطوبت منخرین و بیاض
لون و غلظت بول و عریض بودن نبض و ثقل و وجع خفیف علاجش آنست که بعد نضج ماده نمایند بماء الاصول حار باز دیاد سورنجان
و بوزیدان و تا سه روز بر ماء الحمص و عسل اقتصار کنند و چون آثار نضج کامل یابند بعد از بیخ روز تا هفت روز حب سورنجان کبیر که در قرابادین
و اگر شده تنقیه کنند بمرات کثیره بمفاصل منضجات تابعه اخری یا نضج ماده کنند بطبیخ سورنجان و بوزیدان و انیسون و بادیان و بیخ بادیان
و گل سرخ و اصل السوس و بابونه و کلقند و بعد از نضج تربد و بسفایج و قشر حنظل و سنا و فلوس خیار چنبر و روغن بید انجیر
افزوده بقدر حاجت مسهل متواتر خورند و بعد از تنقیه تمام اگر غلبه ماده با عضا راسخ نشد دستور مذکور در سه هفته
دو بار قی کنند و اگر سوداوی باشد علامات او عطش از الیه و کدورت بول و رنگ و صلابت نبض و جفاف منخرین و خشکی و تیرگی و غلظت
دهان و وجع خفیف و صلابت مفاصل علاجش آنست که تحت نضج ماده نمایند بطبیخ افتیمون و بابونه و بر سیاوشان و باشکو

وعنب الثعلب و سورنجان و شاهتره و بنفشه و کلقند و بر ماء الشعیر و ماء الحمص و العسل و روغن بادام اقتصار کنند
و چون آثار نضج کامل یابند در روز هفتم یا نهم حب افتیمون یا مطبوخ افتیمون یا ایارج لوغاذیا یا ایارج فیقرا مع حجر الاجوردی و حجر
ارمنی مغسول بمرات کثیر بمفاصله منضجات تنقیه کنند و بعد از آن اگر فصد مقتضی بود و غلبه با سفل بدن باشد بدستور قی
و اگر ترکیب اخلاط باشد تدبیر مرکبات نمایند در جمیع وجوه بحسب غلبه اخلاط غالب و بعد از آنکه تنقیه کمال شود و اثر وجع و قلیل ماده باقی
ماند در جمیع انواع مفاصل عمل بمدر آنند مثل سکنجبین عنصلی و شراب بزوری حار و بارد که در امراض گذشته ذکر شده و سفوف
جنطیانا و سفوف لوزی بحسب مزاج صنعت سفوف جنطیانا سورنجان و بوزیدان و جنطیانا و زراوند مدحرج هر یک دو مثقال
انیسون و کرفس و حب الغار و حاشا و بلیون و نانخواه و کمون کرمانی هر یکی دو درم سوده سفوف سازند قدر مستعمل دو
مثقال بماء الاصول صنعت سفوف لوزی لوز مر و سورنجان و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه از هر یک
چهار درم کرفس و انیسون و قوه هر یکی دو درم سوده سفوف نمایند قدر مستعمل دو مثقال با آب برد و چون از جمیع تنقیه فارغ شوند بواسطه تسکین
وجع بر دوا یحیی بن خالد و سفوف سورنجان مسکن که در امراض یاد کرده شده مداومت نمایند و معجون سورنجان استعمال کنند تا تسکین
وجع نماید و تلیین نگاهدارد و تریاق اربعه و تریاق کبیر وجع مفاصل بلغمی را عظیم النفع بود و معجون مثرودیطوس که در امراض دماغی ذکر
شد بعد تنقیه وجع مفاصل سوداوی را فایده عظیم دهد صنعت معجون سورنجان سورنجان مقشر شش مثقال ماهیزهره بوزیدان شیطرج کمون
کرمانی پوست بیخ کبر هر یک دو درم بوست هلیله زرد سنا دو درم تخم کرفس ثلث درم بادیان صعتر برگ حنا فلفل سفید زنجبیل هر یک مثقال
تخم کشنیز زنجبیل کوفته و سوده و ورد احمر هر یک سه درم تربد ابیض مدبر یازده درم روغن بادام چهار درم بدستور تربد سوده با روغن بادام
چرب ساخته و جمله دوا را کوفته و بیخته یکی نموده بسه چند آن درم عسل مصفی معجون نمایند قدر مستعمل از سه درم تا شش درم با آب گرم و نیز اگر
بعد تنقیه دو درم تخم کتان مشوی سوخته و سوده هر صباح بخورند و ایامی چند بدان مداومت نمایند بالخاصیت جمیع اوجاع مفاصل را
نافع بود و غذا در جمیع انواع مفاصل لطیف و سبک باید در دموی و صفراوی ماء الشعیر و کدو و خبازی و ملوخیه و در بلغمی در سوداوی
ماء العسل و ماء الحمص و نخود آب و لحم طیور بری و قرطم و ماش مقشر و برنج و از جمیع فواکه مغلظات و غسل و حرکات و جماع و امتلاء
احتراز نمایند و از فضولات و ضمادات و تهیج قبل از ازاله اخلاط اجتناب کنند مگر آنکه از شدت وجع عاجز آیند خشت گرم کرده سرکه
بران افشانند و بر محل گرم نگهدارند و اگر ساکن نشود مخدرات که مع ملطف باشند مثل طلای مسکن اوجاع که در مرکبات گفته شده بکار برند و بعد از
انحطاط و روغن و ضماد برای تسکین وجع و تحلیل بقیه فضول که مزاج استعمال کنند مناسب باشد فصل دوم در اوجاع مفاصل بحسب مزاج

و روغن گل را اگر بگرمی و به سرکه ده بر بمالند نافع بود و مالیدن عرق زیت که مازو در آن جوشیده باشند
بالخاصیت جمیع اوجاع مفاصل را البته منقیه سودمند بود و مالیدن شحم اسد همچنان و اگر
سرگین گاو را گرم ساخته بعد منقیه ضماد کنند جمیع انواع مفاصل را رادع باشد و نوعی از
اوجاع مفاصل است که در مفصل بلغم که قریب الاستحاله بدم باشد جمع شود و بسته
مشابه بلجم گردد و سبب آن کثرت غذا و ترک ریاضت و ضعف قوت محلله باشد
و علامتش تقدم اسباب و وجع عند الحرکة و صلابت و فربهی مفاصل بود
و این قسم قلیل الدفلاح و عسر البرء است لیکن الجه حکما بدان اتفاق نموده اند
آنست که تقلیل غذا اختیار کنند و در تنقیه دم و بلغم مبالغه کمال نمایند
و بعد از منقیه ریاضت قوی دهند و جمله تدبیرات بلغمی مع ازدیاد مرخیات
و محللات جاری نمایند و مدام در حمام گرم نشانند و آب بورده و گوگرد گرم ساخته
تنطیل کنند و چون مستحکم شود بر هر مفصل داغ دهند تا از ازدیاد باز ماند فصل
دوم از باب بیستم مقاله اول که از فن ثانی است در نقرس و تحجر مفاصل و آن مرضی است
که بند ها بسته شوند و حرکات و سکنات محال بود و گاه اوجاع مفاصل بآن مشارک
بود و گاه نبود و حدوث این اکثر از انجماد بلغم باشد در مفصل ها و علاجش آنست
که منقیه بمنضجات و مسهلات بلغمی نموده و چون از تنقیه فارغ شوند جمیع تدبیرات
فالج بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نمایند و اطلیه و اغذیه و اکثر به حمام گرم عند
الاحتیاط خاصه عظیم النفع بود و اگر ضبع را زنده در آب بجوشانند و چون مهرا شود
در آب نشانند بند ها را الحمد به و باید که از فواکه و مغلظات و مرطبات اجتناب
نمایند فصل سیوم از باب بیستم مقاله اول که از فن ثانی است در حدبه و آن
مرضی است که فقرات پشت از هم تزحل و استرخا یا بر هم مایل بداخل با الجانج
با با طراف شوند اگر فقرات مایل بخارج شوند پشت بسوی بیرون بر آید و اگر مایل

اوجاع مفاصل

وجع رکبه
عرق النسا
در عرق النساء ... علاج ... تجربه شد ۱۲

در نقرس و تحجر مفاصل
در حدبه

به اخل شوند پشت بسری و اخل خم کردد و اگر باطراف مایل شوند پشت بهمان طرف
خم کردد و سبب آن بلغم خام یا رطوبت مزلقه بود و در فقرات جمع شود و فقرات
از یکدیگر برکند و علاج حبس آنست که تنقیه بلغم و رطوبات نماید با ایارج فیقرا
وحب سورنجان کبیر بدستور اوجاع مفاصل بلغمی مکررات کنند و بعد از تنقیه جمله
تدبیرات فالج بلغمی و جمیع جمع المفاصل بلغمی نمایند و روغن قصب الذریرة
بمالند و فقرات را آهسته آهسته بجا آرند و اگر قصب الذریره را سوده
و جامه حریر کرده بهمراه عسل آمیخته نیم گرم طلا نمایند نافع بود و صفت روغن
قصب الذریره قصب الذریره ده درم قسط تلخ زراوند و حرمل هر یک
چهار درم زنجبیل دارچینی هر یک دو درم نیم کوب ساخته در شش رطل
آب بجوشانند چون یک رطل باند یک رطل روغن کنجد در آن اضافه نمایند و
بجوشانند چندانکه روغن بماند صاف کرده بگیرند و یک درم جند و یک درم فرفیون سوده
در آن بیامیزند و نگاه دارند و بعد از دو هفته استعمال کنند و اگر چهار درم سرنجان
و دو درم بوزیدان در مطبوخ افزایند اقوی کردد و گاه حدبه بواسطه ضربه و سقطه
بهم رسد علاج حبس مثل علاج ضربه و سقطه که بمحل خود گفته شود بکنند و به سنگ داربی
مهره ها را نشانند و گاه حدبه مادرزاد بود و این لاعلاج باشد **فصل** چهارم
از باب سیم مقاله اول که از فن ثانی است در ریاح افرسته و آن نیز مثل حدبه بود
که بسبب ریاح غلیظه و رطوبت مزلقه حادث شود و این اکثر در صبیان افتد لیکن
فرق آنست که سابقا در بن ریح باریک شود بواسطه شدت و بعضی بجوی الغذا
علاج حبس آنست که در ابتدا اجوشیده از افتیمون و بادیان و کرفس
و بر سیاوشان و گلقند دهند و بعد از نضج تام تنقیه بلغم نمایند به مسهلات
بلغمی که اشیای منضج داشته باشند مثل شراب دیناری مع ازدیاد غاریقون

در ریاح افرسته

منضج

یا حبی از افتیمون و کرفس و تربد و حب النیل هر یک دو درم بسفایج دو مثقال شحم
حنظل و سقمونیا و غاریقون و بلیله کابلی و بسفایج و رُبّ السوس هر یک یک مثقال
سوده با آب بسازند و بقدر قوت بکار دارند و روغن قسط و با روغن قصب الذریره
بمالند و جمله تدبیرات امراض بلغمی بکار برند **فصل** پنجم از باب سیم
مقاله اول که از فن ثانی است در وجع ظهر و آن مرضی باشد که بیماری به پشت
درد کند اگر غالب شود راست ایستادن و راست خفتن محال گردد و سبب آن
یا ضربه و سقطه بود و علاج حبس جمله علاج ضربه و سقطه کنند مثل فصد و ضماد جبر و کسر و مالیدن
روغن مومیا و مومیا خوردن و حجامت موضع نمودن یا ضعف گرده بود که بسبب
کثرت جماع حادث شده باشد علاج حبس در امراض گرده ذکر شده و یا مواد جمع گشته
غلیظ باشد که در فقرات ظهر جمع گردد و اکثر بلغم بود و از دم نادر علاج حبس آنست
که اگر علامات دم بکمال یابند فصد باسلیق نمایند و مسهل طبیخ فواکه خورانند و
اگر علامات بلغم یابند نضج ماده منضج بلغم که در مرکبات گفته شده بکنند و بعد از
نضج تام تنقیه بحب ایارج مرکب یا بحب الظهر که در مقاله مرکبات گفته شده
بکنند و روغنهای حار محلل مثل روغن فرفیون که در امراض دماغی و عصبی ذکر شده
بمالند و از اشیای ثقیل و فواکه رطب اجتناب کنند **فصل** ششم از باب
سیم مقاله اول که از فن ثانی است در وجع اضلاع و آن درد پهلوها است
و اسباب این جمله مثل اوجاع مفاصل است لیکن ماده این بیشتر او قات حار بود
و به نسبت ماده رقیق باشد غیر غائر علاج حبس خفیف از معالجات اوجاع مفاصل بکار برند
و جمله تدبیرات اوجاع مفاصل جاری نمایند و گاه این مرض بواسطه ورم حجابی
باشد و این بیشتر در پهلوی یک طرف بود و علامات ورم که در فصل ذات الجنب
و ذات الریه گفته شده موجود باشند و تب نیز باشد علاج حبس مثل علاج ذات الجنب

در وجع ظهر

در وجع اضلاع

و ذات الریه بکنند و ضمادات و تدبیرات که در امراض ورم حجابی گفته شده و جاری
نمایند **فصل** هفتم از باب سیم مقاله اول که از فن ثانی است در وجع لمو و آن
دردی باشد که در بند استخوان ها عصعص حادث شود و اسباب این معالجات
این مثل اسباب و معالجات وجع الظهر باشند و چون مستحکم شود و از تنقیه و حجامت
و حجامت نفع نشود سه داغ مدور بشکل سه نقطه مثلث بر بند کمر دهند و گاه این مرض
بواسطه بر داشتن بار گران و جستن قوی حادث شود علاج حبس آنست که روغن گل
و با روغن بابونه بمالند و زردی بیضه نیمبرشت خورانند و اگر خلع فقره شده باشد
به سنگ داربی بجا آرند و عمل جبر و کسر بکار دارند مقاله دویم از فن ثانی در حمیات
و این مقاله مشتمل بر چهار باب است باب اول از مقاله دویم فن ثانی در بیان
کیفیت تب و اسامی آنها و این باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول در کیفیت
تب باید دانست که تب حرارت غریبه است که لاحق شود مر قلب را
و از انجا بتمام بدن پراکنده شود و بر حرارت غریزی غالب آید و اگر ضرر این اول بارواح
بدن باشد و حدوث این از اسباب بادی بود پس از این تب یوم گویند و اگر ضرر
این اول باخلاط بود پس آن اخلاط باعث حرارت بدن گردد از این تب مادی
گویند و اگر ضرر این اول باعضای اصلی بدن بود تب دق گویند و باز آن
حرارت غریبه که از این تب گویند یا حدوث آن بواسطه شدت الم مرضی
دیگر است چنانچه در اورام پس آن تب عرض است نه مرض بالذات و اسطه
دیگر مرض است و این چنین تب مرض است نه عرض و زیاده در ین مختصر نگنجد
بل مرجع فی المطولات **فصل** دویم از باب اول مقاله دویم از فن
ثانی است در اسامی تبها باید دانست که تب یوم که تب غیر مادی است
منقسم است بقدر تقسیم اسباب چنانچه اگر بواسطه حر شمس و نار باشد حاره

در اسامی تبها
تب حاره

گویند و اگر بواسطه حرکت کثیر یا ریاضت کثیر بود تعبیه گویند و اگر بواسطه نوم بسیار حادث
شود نومیه گویند و اگر بواسطه سهر یعنی بیداری شبها پیدا آید سهریه گویند و اگر بواسطه جوع
کثیر ظاهر کردد جوعیه گویند و اگر بواسطه عطش باشد عطشیه گویند و اگر بواسطه کثرت
برد عارض شود بردیه گویند و اگر بواسطه استفراغ و امتلاء و سده پدید آید استفراغیه
و امتلائیه و سددیه گویند و اگر بواسطه اعراض نفسانی بود فکریه و غمیه و فزعیه
گویند و تب مادی منقسم است بسوی بسیط و مرکب اما بسیط بر چهار قسم است
صفراوی و دموی و بلغمی و سوداوی و صفراوی آن بر سه قسم است اگر تعفن
صفرا خارج عروق است غب دایره گویند اگر صفرا رقیق صرف باشد غب
خالص گویند و مختلط بجزوی بلغم بود غیر خالص گویند و اگر تعفن صفرا داخل عروق
باشد غب لازم گویند و اگر آن تعفن قریب قلب و کبد بود محرقه گویند
و اگر چه قسط بلغم نیز در و باشد و دموی بر دو قسم است عفنی است که خون
در عروق متعفن شود و از ا مطبقه گویند و غلیانی است که خون در عروق
بغلیان آید و از ا سونوخس گویند و ماده این تب دموی خارج عروق نباشد
و بلغمی آن نیز بر دو قسم است لازمه و نایبه اگر تعفن ماده بلغم داخل عروق است
لازمه گویند و اگر خارج عروق است نایبه گویند و سوداوی آن نیز بر دو قسم است
لازمه و دایره اگر تعفن ماده داخل عروق است لازمه گویند و این کمیاب تر باشد
و اگر تعفن ماده خارج عروق است دایره گویند و دایره نیز بر قسمهاست اگر
در مفاصله دو نوبت دو یوم راحت باشند ربع گویند و اگر میان دو نوبت
سه روز راحت باشند خمس گویند و اگر میان دو نوبت چهار روز راحت باشند
سدس گویند و اگر میان دو نوبت پنج روز راحت باشند سبع گویند و زیاده
ازین بحکم اکثر به ثابت نگشته چنانچه شارحان مطولات کتب تب

تعبیه
سهریه
جوعیه عطشیه و بردیه
استفراغیه و امتلائیه و سددیه
فکریه و غمیه و فزعیه

حمای ترکیب

بر برابر این قول تقریر کرده اند و نیز از اقسام تب های مادی اند که بواسطه تعاین د
و تشخص سبب اسم دیگر بهم رسانیده و مثلا تب گه بروز آید و شب بگذارد نهاریه
گویند و بعضی انیر الیلیه گویند و تبی که وقت نوبت او غشی پیدا آید غشیه گویند
و تبی که بحدوث آن آثار سیستی ظاهر شوند تیپ و بائی گویند و امثال این
دیگر بسیار اند که صاحب مطولات ضبط نموده چون وقوع انها بر سبیل ندرت است
درین مختصر بیان انها زاید دانست و اما تب مرکب پس بر چهار قسم است یکی
انکه ترکیب در دو جنس متباعده مادی و غیر مادی پدید آید چنانچه ترکیب تب دق
همراه تب متعفنه مادی و این ترکیب اگر واقع شود اکثر همراه تب متعفنه
صفراوی و سوداوی باشد و همراه بلغمی و دموی نادر بود در ابتدای دق بواسطه
مضاد بودن قسمین مرد را در رطوبت و یبوست چنانچه بقراط در توضیح
المعالجات در فن رابع گفته و توضیح آن نموده و دوم انکه ترکیب در اجناس
متباعده مادی پدید آید چنانچه ترکیب صفراوی با دموی و این اکثر مهلک بود چنانچه
صاحب معالجات انیر از امراض مهلکه شمرده خصوصا در حالتی که در بدن
تب دموی موجود بود و تب محرقه حادث شود البته کشنده بود و ترکیب صفراوی
همراه بلغمی که از انشطر الغب گویند نیز از قسم ترکیب اجناس متباعده است
و همچنین ترکیب صفراوی همراه سوداوی و ترکیب دموی همراه بلغمی یا سوداوی
و ترکیب بلغمی همراه سوداوی جمله از قسم ترکیب اجناس متباعده اند اگر چه
ترکیب دموی و بلغمی همراه سوداوی نادر باشد بواسطه اجتماع کیفیات متضاده
و همچنین ترکیب تب مادی نیز از قسم ترکیب اجناس متباعده است
و ترکیب چهار تب مادی مختلف الاخلاط کم بر ثبوت پیوسته بواسطه انکه
هرگاه هر چهار خلط متعفن شوند کار بدن مطلقا باز ماند و طبیعت بر اصلاح آن قادر نگردد

و انشاء ... در بدن حاجز آید سوم انکه ترکیب تب در انواع جنس واحد باشد چنانچه ترکیب صفراوی
لازم همراه صفراوی دایره و ترکیب سوداوی لازم همراه سوداوی دایره چهارم انکه ترکیب
تب در اصناف نوع واحد بود چنانچه ترکیب غبّین و ربعین و خمسین و سدسین و
سبعین و این ترکیب تب از روی قیاس بر سه وجه باشد اول انکه ترکیب
بر وجهی بود که یکی بر دیگری داخل شود چنانچه نوبت تب غب دایره بر تب بلغمی لازم
یا بر تب سوداوی دایره واقع گردد دوم انکه ترکیب بر وجهی بود که حدوث یکی بعد نزول
دیگری باشد مثلا در صورت اجتماع دو تب دایره هرگاه سوداوی دایره نوبت خود تمام کند
وقت نزول او شروع تب صفراوی دایره گردد سوم انکه ترکیب بر وجهی بود که حدوث و نزول
واخذ و ترک معا باشد چنانچه ترکیب شطر الغب و تبی که ضرر او از ابتدا تا انتها با عضاء
اصلی بود و آن جز یک قسم نباشد که از ان تب دق گویند و این بر وجهی باشد که حرارت
غریبه که بواسطه عوارض داخلی یا خارجی لاحق دل گشته حرارت غریزی دل را ضعیف
نماید و خود در بدن پراکنده شود و افنای رطوبات اصلی بدن که غیر اخلاط اربعه اند بکند
و آن رطوبات از راه قول حکما چهار اند یکی انکه اطراف عروق باریک است بواسطه
ترطیب آنها دوم انکه بر هر جزء اعضا مثل شبنم است بواسطه ترطیب اعضا سوم انکه
قریب باشد بانعقاد و ناپسته شود مثل غضروف چهارم انکه در میان پیوندهای اعضای
یکدیگر باشد بواسطه نرم داشتن پیوند اعضاء و سهولت حرکت پس چون رطوبت اول را افنا
نماید و در دوم شروع کند درجه اول است و او به دق مشابه مانند و چون رطوبت دوم را
فنا نماید و در سوم شروع کند درجه متوسط است و او را ذبول نامند و چون رطوبت
سوم را افنا نماید و در چهارم شروع کند درجه آخر است که از ان مفتت گویند و این جمله حالات
تب دق میگویند این است جمله اسامی تب که اکثر بر از راه وقوع باب دوم
از مقاله دوم که از فن ثانی است در تب ها و علاج و این باب مشتمل بر دو فصل است

حمیات دقیه

حمای یومیه

تب خمریه

تب تعبیه

تب نومیه

تب سهریه

فصل اول در حمیات یومی و آن تبها باشند که بواسطه اسباب بادیه حادث شوند و نوبت
انها اکثر بیشتر از چهار ساعت نبود و قشعریره و نافض قوی نیز نباشد و حرارت او شدید نبود
بلکه مثل گرمی حمام بود و ابتدا اندک برودت نماید و نبض و بول و نفس در صحیح باشند
و در افعال طبیعی ضرر نباشد بر صد افراط علاج پس آنست که تعدیل مزاج نمایند بانسیار که متضاد
اسباب باشند و دفع ان سبب که باعث تب شده است بکنند مثلا تب حر یکه بواسطه
حرارت شمس و ما بهم رسد دست و پای و روی را باب سرد بشویند و آب سرد همراه
گلاب و عرق بید مشک بخورند و انکه بواسطه حرارت اکل اشیاء حاره یا مسکر بهم رسد
نیز دست و پای را بشویند و شیره خرفه همراه سکنجبین یا همراه رب انار بخورانند
یا شراب لیمو یا شراب تمر هندی و ماء انار یکی از ینها همراه گلاب دهند و اگر درد سر
بان یار بود لعاب اسفغول همراه سرکه بر سر طلا سازند و اگر خشکی دماغ نیز بان یار
بود روغن کدو یا روغن بنفشه در دماغ چکانند و تب تعبیه که بواسطه ریاضت و مشی
و مانند آن بهم رسد علاج پس آنست که اگر سرما بود دست و پای را باب گرم بشویند
و اگر گرما بود با آب سرد بشویند و دلک کنند و خود را از ثقل نگاه دارند اگر هوا سرد باشد
شوربای کبوتر بریان و شیر گرم نخود آب و آش اوماج اندک خورند حار بالفعل و اگر هوا
گرم باشد شربت قند بگلاب و آش جو جیرد لبک و فالوده بخورند و روغن حار یا بخار
بجسب فصل و بجز او ر بدن مالند و تب نومیه که بواسطه نوم بسیار حادث شود دست
و پا و روی را باب سرد و گرم بجسب هوا و فصل بشویند و سکنجبین با آب و گلاب بخورند
و در هوای کثیر البرد شوربای نیم گرم یا شراب خورند و تب سهریه که بواسطه کثیر حادث
شود علاج پس آنست که از امتلا اجتناب نمایند و اندک غذاء لطیف خورانیده اگر زمانه
در جای گرم و اگر گرما بود در جای سرد بخوابانند و بگذارند تا نوم طویل کنند و چون از خواب
بیدار شود دست و پای و روی را باب سرد یا گرم بجسب فصل و هوا بشویند و شربت لیمو

تب جوعیه

تب عطشیه

تب بردیه

تب استفراغیه

تب امتلائیه

با سکنجبین خورانند و در صیف و شوربای گرم با شراب صرف دهند و در شتا و تب جوعیه که
بواسطه کثرت جوع حادث شود علاج پس آنست که غذاء لطیف خفیف بمرات اندک اندک
دهند تا از تخمه و بعضه ایمن باشد و سکنجبین همراه گلاب قبل از طعام و بعد از طعام
دهند تا دفع بخار نماید و بواسطه جوع کثیر غشی اگر حادث شده باشد فی الوقت
زردی بریان نیم برشت همراه شراب حل کرده در حلق ریزند یا شوربای مرغ اگر
موجود باشد همراه شراب ممزوج ساخته در حلق ریزند تا زود غذا با عضاء رسد
بسبب قوت نفوذ شراب و چون از غشی نجات یابد دیگر غذا دهند
تب عطشیه که بواسطه شدت تشنگی بهم رسد علاج پس آنست که فی الوقت آب
بسیار نخورانند که بیم مرگ باشد بلکه اول دست و روی را بشویند بعد از ان
آب سرد اندک اندک بمرات تجرع نمایند تا عطش ساکن شود و بعد از سکون عطش
اگر حرارت باقی ماند سکنجبین با آب سرد بخورانند یا شراب تمر هندی و شراب لیمو
دهند و اگر هوا گرم باشد لعاب اسفغول یا صندل با آب گشنیز تر مفرد یا مجموع بر سینه
طلا کنند و سرکه گلاب بر سر مالند و تب برد یه که بواسطه کثرت برد عارض شود
علاج پس آنست که لباس گرم بپوشانند و شراب صرف دهند و شوربای مرغ حار
بالفعل تجرع کنانند و از آب سرد و هوای بارد و امتلا محفوظ دارند و اگر درین برد
بر اکند یکی حواس پدید آید تریاق کبیر و مثرود یطوس همراه شراب دهند و بحمام
برند تا از مسامات دفع بخار دیر گردد و اعصاب ملایم شوند و تب استفراغیه
که بواسطه استفراغ کثیر بهم رسد علاج پس آنست که با غذا بر و اشربه لطیفه مناسب وقت
مثل شربت قند بگلاب یا نخیص یا لبن حلیب یا شوربای مرغ یا زردی بیض نیم برشت
یا آب انار ین اصلاح مزاج کنند بحسب استفراغ و تب امتلائیه که بواسطه امتلا
بالفعل از طعام یا از فواکه حادث شود علاج پس آنست آب گرم و نمک و سکنجبین دهند

دق کنانند تا معده و تنگ صاف شود بعد از ان رب انار یا رب انار یا شراب لیمو
یا سکنجبین بگلاب دهند و اگر سرما باشد شراب صرف خورانند یا دوا المسک معتدل
دهند و اگر غذا ابا نخورد رسیده باشد سفرجلی زرشک و سفرجلی مسهل گرم بحسب حالت
و وقت دهند و یکشبانه روز هیچ غذا ندهند و چون معده خلو پذیرد روز دوم سکنجبین
بگلاب دهند و اگر اشتها قوی پدید آید و ماند نتوانند شوربای لطیف از جوجه مرغ جوان
و برنج و انار دانه دهند یا بجای انار دانه لیمو و تمر هندی و زرشک و سرکه بحسب اعراض
و قبض و اجابت بکار برند و تب سددی که بواسطه سده حادث شود علاجش
آنست که دفع ان سده کنند بمفتحات که مناسب باشند و تب که از اعراض نفسانی
حادث شود مثل هم و فکر و غیره علاجش آنست که بتناول آن بر تو به و طرب و لذت
و حکایات و مفرحات و منشطات نمایند و سرود و زنی را بشنوند و گلاب باشند
و شربت قند بگلاب بخورانند و اگر سرما باشد شراب صرف خورانند و تب فرحیه
که بسبب شادی روی دهد علاجش آنست که فی الوقت خبر سازند بر وجهی که آثار
شادی از خاطر دور شود و از تب یومیه تب اعراض نفسانی را ده اند باشد که
مفاجات الفرح و مفاجات الهم و مفاجات الغضب پدید آید بواسطه آنکه در حالتی
حرکت روح بخارج بود اگر قلب تمام منبسط شود چنانچه هیچ روح در و نماند کشنده بود بواسطه
خروج روح و در حالتی که حرکت روح بداخل بود اگر قلب تمام منقبض شود چنانچه هیچ روح بر آمدن
نتواند نیز کشنده بود بواسطه احتباس روح فصل دوم از باب دوم مقاله دوم
از فن ثانی است در حمیات دق و آن اگرچه یک تب است لیکن اعتبار لفظ جمع بواسطه
درجات است چراکه در هر درجه کیفیت مختلف میشود پس گویا در سه درجه تب دق مختلف اند
و او تبی باشد که حرارت عارضیه از اسباب داخلی یا خارجی بدل رسد و حرارت
غریزیه قلب را ضعیف نماید و خود ببویی اعضا پراکنده شود و باعث افنای رطوبات بدن گردد

دو درجه فنا رطوبت نام دیگر باید چنانچه در فصل آسانی تنها گفته شده و علامات او
آنست که در ابتدا از نبض باریک شود و متواتر گردد و چون درجه ذبول نزدیک رسد گردن
و جبین باریک شود و بدن لاغر گردد و افطار نبض بعد اکل زیاده شوند و رنگ چهره
تازه گردد و گاه بعد اکل اشتداد حرارت شود بواسطه ضعف قوت و حکما عاجز
شوند و منع غذا نمایند و این خطا باشد و چون علامات ایام ذبول باشد در ذبول
قشرها و دو شموت و در آواز باریکی و نبات عضلات کف ظاهر شود و موی دراز
گردد و چون ازین بگذرد و درجه سیوم که از امکنت گویند برسد گوش ها
خورد نمایند و پوست پیشانی کشیده شود و غور العینین و سعه عین پدید آیند و پوست
شکم خشک شود و پشت نزدیک شود و اسهال دسم پدید آید و جلد
موی ریخته شوند و غنه الغایت کمتر شود و اخراج شبتر و مرض یابس زیاده
باشند و این درجه را درجه یابس نیز گویند بواسطه آنکه علاج پذیر نبود که بعد
حمیات یومیه و صفراویه و غیره حادث شود و گاه غیر انتقالی باشد که بواسطه
احتراق طبیعت و خطا و طبیب و بدپرهیزی مریض و غم و غضب بهم رسد و گاه
این تب مفرد باشد و گاه مرکب باشد به تبهای متعفنه و بدترین اقسام
تب دق مرکب آنست که به تبهای سوداوی مرکب شود بواسطه اجتماع
یبوستین و علاج تب دق در ابتدا آسان بود اگرچه شناخت دشوار است
بواسطه آنکه بانضاج و استفراغ حاجت نبود بلکه به تبرید و ترطیب خفیفه
تب صفراوی کار کنند مثل شیره خرفه و تخم کاهو و نبات ولیکن از مرطبات مثل
آب بطیخ هندی و آب تمر هندی و دیگر فواکه مرطبه احتراز نمایند بواسطه آنکه معده گرسنه
ضعیف نشود چراکه درین مرض حاجت تغذیه او بدل ما یتحلل بیشتر است و اغذیه لطیف
و خفیف خورانند اما قریب به ذبول بلا چهار قوی حاجت افتد اگرچه دریافت

مرتب غب کاه او را تب انتقالی بود و سوم

آسان بود و در آخر علاج پذیر نبود و انچه در زبان بیشتر استعمال به آن افتاده آنست که
صاحب دق را از غم و غضب و افراط اعراض نفسانی و هوای گرم و شیاف
محللات اگرچه لذیذ نیز باشد مثل ارجاع و از ریاضت و از اشیای حار صفراوی
و شور و تیز و خشک باز دارند و در اخر تبها شیره خرفه همراه نبات و شراب
صندل و رب به و سکنجبین دهند و اگر قبض بنهایت باشد همراه ترنجبین
خورانند و وقت طلوع شمس ماء الشعیر همراه نبات و گلاب و رب بهی
و ترنجبین بحسب قبض و اجابت دهند و اگر سرفه نیز همراه باشد عناب و کتیرا
نیز دران بزنند اگر احتمال سل یا قرحه نیز همراه باشد سرطان دران بزنند
و همراه صمغ عربی خورانند و بعد ربع روز برگ بید و کدو و خیار و خس و بنفشه
و نیلوفر بجوشانند و در نیم گرم آب ان نشانند تا گردن و چون آب سرد شود
بعد از نیم ساعت بر آیند و روغن بنفشه و کدو و خیار بر بدن مالند و در گوش و بینی
چکانند اگر سرما سخت بود و سینه را بصندل و گلاب و کافور تر دارند و اگر سرما سخت
نبود بیت او سا حمام مع تدبیرات مرطب بکار برند و بعد از ان اغذیه خفیفه
لطیف کثیر التغذیه مثل گوشت حلوان و جوجه مرغ و کدو و خیار و برنج و ماش و حمص
بادام و حسو نخاله و حسو تخم کدو و ماء اللحم و بیضه نیمبرشت بحسب مزاج و اعراض همراه روغن
بادام خورانند و وقت شام قرص کافور که در فصل مرکبات ذکر شده همراه آب شیره
خرفه یا همراه شیره تخم خیارین خورانند در موسم گرم با نقاص زعفران و در موسم
سرد مع زعفران و اگر اسهال نیز باشد بجای قرص کافور سفوف صبر و کافوری
همراه شیره خرفه بریان و شراب حب الآس دهند و بعد از یک پاس شب شیره تخم
کاهو همراه شراب خشخاش خورانند و در ضعف شراب سفید ممزوج بماء ورد و ماء
بارد خورانند و شستا برای خواب راحت صفت سفوف صبر و کافوری مرادیم

ناسفته که باید محرق هر یک دو درم تخم کاهو مغز تخم کدو صندل سوده خرفه بریان صمغ
بریان گل ارمنی بلوط کتیرا نشاسته تخم حماض بریان هر یک دو مثقال خشخاش زرد
حب الآس هر یک سه درم کافور قیصوری یکنیم مثقال همه را سوده همراه دو چندان
اسفغول بریان درشت غیر کوفته بیامیزند و سه مثقال استعمال نمایند و اگر در تب
دق اشتها بسیار کم شده باشد و معده ضعیف گشته باید اول تقویه معده
کنند از دواهای مناسبه مثل قرص عنبر و دوا المسک معتدل و از تحت ساده و بار
باره و بعد از ان دیگر تدبیرات بار ده بکار برند یا همراه تدبیرات مذکوره
وقتی از اوقات اکل ادویه دوای تقویت نیز متعین کنند و اگر گوشت
حلوان و جوجه مرغ و دراج و سیب و بهی و نعناع و کدو و خیار و برگ خس مساوی
اللاوزان بگیرند و ریزه کرده در قرع انبیق عرق کشند و سه درم صاحب
دق را بخورانند معده را قوت و بدن را غذا دهد و اگر وقت دوم
حاجت تغذیه اگر زود و اشتها صادق پدید آید پس بعد ادویه ربع شب اندک
تنقل کنند بکباب حلوان یا به بادام یا بحلوای بادام یا بغواکه تر و خشک مناسبه
مثل پسته و انجیر و بادام مقشر و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین همراه نبات
و اقراص لیمو و انبصاص قصب السکر و انار و بهی و سیب نیز و باید که مکان
صاحب دق کناره آب بود و سرد و تر و دایم بآب و گلاب پاشیده دارند
و ادیم و برگ موز و برگ بید و برگ کدو و برگ خیار که بآب و گلاب بران
پاشیده باشند بگذارند و لباس از کتان بپوشانند و روایح بارده طیبه
مثل کافور و صندل و ورد و گل بنفشه ببویانند و گل و میوه تازه و سبز آب بحر نظر
نگاه دارند و سرود شنیدن و سبزه دیدن لازم دارند و بدو و غیره اختیار کنند
و با وجود این همه تدبیرات در ایام ذبول و کف شیر بقره و بز نیز اگر دهند نافع باشند

تب سددیه

تب فرحیه

حمی اردق

و امتصاص شیر خر و شیر نسا در هر سه درجه تب دق انفع الاشیاست و اگر امتصاص
میسر نباید بطریق خوردن آنست که در یک ظرف کلان اندک آتش نهند و
بر آن آتش ظرف دیگر کشاده دهان پر از آب نهند تا آب نیم گرم شود و بس دران
آب ظرف چینی نهند و شیر را در آن بدوشند تا بر حالت اصلی خود بماند و سرد نشود
و آغاز از اول بیست درم بخورند و هر روز سه درم افزایند تا که بصد درم برسد
و آدم شیر دار را غذا از لطیف مناسب دهند و ماده خر را برگ خیار و کدو و خس
و کاسنی خورانند و اگر تب دق مرکب بتب متعفنه بود باید که اول علاج
آن تب مادی نمایند باخراج ماده از مسهلات خفیفه که مناسب وقت و حالت
دانند تا علاج دق آسان شود و بعد از اخراج ماده تب متعفنه که زایل شده
باشد تدبیرات مذکوره تب دق بکار دارند لیکن جرأت بر کثرت غذا
و دسومات نکنند بواسطه خوف اعاده تب متعفنه و نوعی از تب دق است که آنرا
دق شیخوخت گویند که بواسطه یبوست مزاج شیخوخت بهم رسد و در افنای رطوبات
بدن کوشند و بالا حرارت نبود و از دورن حرارت یبوست معلوم کرده و آثار
تب دق ظاهر باشند علاجش آنست که تدبیرات گرم و تر بکار برند مثل عرق
گاوزبان و خمیره گاوزبان و ماء اللحم و بیضه نیمبرشت و شوربای جوزه و حلوان و
حسو بادام با روغن بنفشه و مالیدن روغن بنفشه و خوردن قرص عنبر همراه شراب
خشخاش نیز مفید بود بواسطه تقویت نوم راحت و غذا بلاد و گوشت حلوان
و مزعفر شوربا و هریسه و شیر برنج و قلیه مرغ مناسب بود و حمام گرم و تر نیز مفید باشد

باب سیوم از مقاله دویم که از فن ثانی است در تبهای مادی و این

باب مشتمل بر شش فصل است **فصل اول** در تب صفراوی و ماده این اگر داخل
عروق متعفن شود و قریب دل و جگر باشد تب محرقه گویند و علامتش تب قوی

حمیات مادی
صفراوی

لازم

لازم و صفرت رنگ و سواد زبان و صداع قوی و ناریت بول و درازی و سرعت و تواتر
نبض و غشی و خشکی زبان و لکنت زبان و مرارت دهان و عطش مفرط و قلق و اضطراب
و بیخوابی و احتراق زاید مثل احتراق نار علاجش آنست که اگر امتلا باشد باید
فی الوقت فصد کنند بعد از آن تدبیرات بارده قوی بکار برند مثل خوراندن
آب آلو و تمر هندی و بطیخ هندی و کدو و همراه ترنجبین در حالت قبض و خوراندن
قرص کافور همراه شیره خرفه و شراب صندل در حالت اجابت قوی و وقت
صباح و لعاب بهدانه و شیره تخم خیارین و تخم کاهو همراه شراب نیلوفر و عرق
نیلوفر و گلاب دهند یا بجای شراب نیلوفر سکنجبین و شراب آلو نمایند بحسب
اعراض و در تبها اسبغول درست با آب بطیخ هندی یا با آب کدو و شراب
شفا که در فصل مرکبات ذکر شده بدهند برای رفع قبض و اگر اجابت قوی بود
قرص طباشیر دهند همراه آب سماق و اگر سرفه و اسهال بود همراه آن بدهند
قرص طباشیر همراه شراب حب الآس دهند و اگر حرارت قوی تر باشد
و فرو نشود جراده قرع بر دست و پا مالند و سینه را بلعاب اسبغول و صندل
و گلاب تر دارند و بطیخ هندی از میان خالی کرده بر سر نهند و فرش مثل
فرش تموز نمایند و آب سرد و گلاب بپاشند و در انتظار نضج نیفتند بواسطه
آنکه تب محرقه در سه روز یا هفت روز گذشته بود و چون از این بگذرد امید نجات
باشد و گاه باشد که برسام گردد علاج برسام که گفته شد بکار برند و علامات
حدوث برسام آنست که هرگاه در تبهای گرم جمله علامات حرارت ظاهر باشند
و بول سفید گردد و صداع قوی بود و بحران برعاف نشود متنبه برسام باشد
بواسطه صعود ماده حاده باعلی و غشی اندر تب محرقه اگر دهند به از آش جو
همراه شراب نیلوفر چیزی نیست و چون طبیعه با فاقت آید و اشتها پیدا گردد کدو

و خیار و اسفاناخ یکی از اینها بروغن بادام بریان نموده همراه ترشی تمر هندی یا نان تنک
بحسب قبض و اجابت دهند و بعد از آن برنج همراه ماش مقشر یا همراه یکی
از اینها دهند و اگر تب از شدت بگذارد و خفیف مثل تب غب لازم شود
اخراج ماده صفرا بمسهلات صفراوی که در جا گفته شده بکنند و تدبیرات غب لازم
بکار برند چنانچه گفته شود **اما غب لازم** آنست که ماده صفراوی داخل عروق باشد
اما آنکه دل و جگر رسانیده باشد و علامات این مثل علامات
محرقه باشند لیکن در جمیع احکام خفیف تر باشند بواسطه تقویه قلب و جگر
و این تب اگر مزمن بود زود گشته نباشد علاجش آنست که جمله تدبیرات
بارده خفیف تر از تدبیرات محرقه بکار دارند و اگر ممکن شود روز ششم یا دوازدهم
یا شانزدهم اخراج صفرا نمایند بهلیله مصفر مع ماء الرمان یا جار تمر هندی و شیرخشت
اگر ماده رقیق بوده انتظار نضج نکشند و منضج نیز ندهند اما در حالتی که ماده غلیظ بود
منضج صفراوی دهند و چون آثار نضج ظاهر شوند بطبیخ مسهل صفرا که در فصل مرکبات
گفته شده اخراج ماده کنند و بعد از تنقیه تام شراب آلو و تمر هندی و سکنجبین
و شراب نیلوفر و شراب شفا و شراب بنفشه و شراب صندل و قرص طباشیر
و لعاب بهی دانه و لعاب اسبغول و قرص ریوند و شیره خرفه و شیره کاسنی
و آب کاسنی سبز و شراب دیناری بحسب مزاج و اعراض و قبض و اجابت
جمله مفید باشند اما در تبها سه روز از لعابات و نقوعات و شش روز از فواکه
احتراز نمایند بواسطه شکست نضج و اگر امتلاء عروق یابند جمله تدبیرات بعد از فصد
جایز دارند و از کثرت غذا و امتلا و دسومات و لبنیات و لحمیات و اشیاء
حاده و حرکت و جماع احتراز نمایند و برنج و ماش و شنا و قرع و ملوحیه و خبازی و اسفاناخ
مکه روغن بادام و حموضات مناسبه قابض با ملین بحسب مزاج و اعراض خورانند

غب لازم

اگر

و اگر سرفه همراه بود از جمیع ترشیها احتراز نمایند و اگر خوف ضعف قوت باشد
گوشت طیور بری همراه کدو و چغندر بروغن دهند و چون تب بر طرف شود و قدری وسعت
نیز جایز باشد برای تغییر ذائقه اگر کباب یا روغن از گوشت حلوان
نمایند و مضغ تمر هندی نمایند باک ندارد اگر ماده صفرا خارج عروق متعفن شود آنرا غب
دایر گویند اگر خالص صفرای رقیق باشد غب خالص نامند و اگر اندک از ماده
رقیق بلغم با آن یار باشد غب غیر خالص گویند و علامات غب دایر
آنست که یک روز آید و یک روز نیاید و به قشعریره ناقص بود و ابتدا به قشعریره نماید بی
ناقص پس حرارت قوی مثل حرارت محرقه و عطش مفرط و قلق و اضطراب
و صداع و گاه باشد که هذیان نیز بود و زردی بول و رنگ و باریکی و درازی
و سرعت نبض و قبض طبیعت و مرارت فم و فرق در میان غب خالص و غیر
خالص آنست که نوبت غب خالص از چهار ساعت تا شش ساعت بود و بعضی
گفته اند از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود لیکن اصح آنست که
دیگر از شش ساعت نبود و غیر خالص اندک زیاده تر باشد و حرارت غیر
خالص چندان قوی نبود و مزه دهن اندک مایل بشوری باشد و بول غیر خالص
بالجمله غلیظ و کدر بود و بول در غب خالص رقیق و برآق و ناری بود و غب
خالص اکثر بیش از هفت نوبت نکشد اگر تدبیر صالح شود و غب غیر خالص
تا نیم سال نیز ماند علاجش آنست که در اوایل ایام تا سه روز سکنجبین همراه آب
و گلاب خورانند و تقلیل غذا نمایند بلکه تا دو روز ترک غذا نمایند و بعد
روز سیوم اگر صفراوی خالص بود هر صباح شیره کاسنی همراه سکنجبین یا شیره
کاسنی و تخم خیارین همراه سکنجبین دهند و اگر افراط سعال باشد بجای
سکنجبین شراب نیلوفر یا شراب بنفشه دهند و اگر قسط بلغم مشترک دانند شیره

غب دایر

مذکور اندک با دهان نیز در احل نمایند و اگر تشنگی غالب بود میان‌هائی روز خربزه
و تخم کدو همراه شراب بنفشه و نیلوفر و سکنجبین دهند بحسب مزاج و اگر در تب
بلغم مشترک باشد اندک نقوع اصل السوس در آن یار نمایند و روز نوبت
بعد نوبت غذا دهند قلیل خفیف مثل ماء الشعیر و طبیعت را بحقنه و فتیلها
ملایم که در امراض راس ذکر شده ملین دارند و مجلس تا که مجلس و چون تشنگی اندک
بگذرد این تدبیر بکار دارند که روز نوبت وقت شروع قشعریره سکنجبین و نمک
آب گرم قی دهند و وقت قوت حرارت حلیب کاسنی یا خرفه یا تخم کدو همراه
سکنجبین یا همراه شراب اجاص یا همراه شراب [illegible] دهند و چون نوبت با خر آید
و وقت عرق گردد سکنجبین با آب بطیخ هندی یا همراه حلیب تخم خیارین دهند تا ادرار
عرق بسیار نماید و یوم راحت آب تمر هندی بقدر تلیین دهند و چون پنج ساعت بگذرد
آب بطیخ هندی دهند تا تلیین نماید و اگر اکثر آن سعال باشد بجای تمر هندی نقوع عناب
همراه شراب بنفشه و شیرخشت دهند و اگر معده ضعیف باشد و قوت تلیین
نداشته باشد یوم راحت آب که در گه بگل حکمت در تنور پخته باشند دهند و اگر ضعف
معده بغایت بود و تلیین نیز باشد بهتر از قرص طباشیر در تب اما بین در تب
و رب ریباس و ماء رمانین و سکنجبین رمانی چیزی نباشد و اگر قی مدام باشد
بلا تلیین آب تمر هندی و آب زرشک نافع بود و اگر تلیین طبیعت نیز باشد سفوفی
از طباشیر و گل سماق و [illegible] و صندل و کشنیز مساوی الوزن ساخته دو درم
همراه شراب اجاص یا سکنجبین ریاض خورانند و اگر حرارت بغایت بود اندک
کافور بدان یار سازند و طلاها یا رد و قابض بر سینه نهند مثل صندل و ماورد و گلاب
و عرق نیلوفر و عرق بید مشک همراه آب بخورند و بر سر و روی افشانند و اگر صداع
همراه باشد طلاها که در صداع حار ذکر شده بکار برند و دست و پای را با آب گرم

یا مطبوخ بنفشه و خطمی و پوست گندم بشویند و اگر یبوست فم غالب بود و جمیع تبهای حار
لعاب به دانه و اسفغول بر زبان مالند و اگر خواب نیاید شیافات یا روغن مثل بذر خشخاش
و خشخاش سیاه و بذر البنج ابیض سوده بر سر طلا نمایند و قدری شراب خشخاش همراه
بطبیخ اشربه بارده وقت خواب بخورند و باقی تدبیر مسکن و فرش و لباس
و روایح و فواکه مثل غب لازم و تب محرقه نمایند و این جمله تدبیرات اگر امتلا
عروق باشد بعد فصد قلیل جاری نمایند جایز باشد اما اگر اسباب ردیه موجود
این تدبیرات اگر تب زایل نشود و از هفت نوبت تجاوز کند هر روز طبیخی از نیلوفر
و بنفشه و سپستان و کاسنی و گلقند خورند و اگر بالجمله ترکیب بلغم باشد یا و بایج اصل
السوس نیز یار کنند و چون آثار نضج کامل یابند یوم راحت تمر هندی و آلو بقدر حاجت
و زرشک شیده مذکور افزایند و فلوس خیارشنبر و یا شیرخشت بقدر حاجت وقت
حل کردن گلقند افزایند و قدری سقمونیا مدبر سوده بر سر یار کنند و اگر احتمال
اشتراک بلغم نیز باشد بجای سقمونیا سنا مکی بقدر حاجت در طبیخ مذکوره وقت
طبخ افزایند و مسهل از اقراص بنفشه و شراب ورد مکرر [illegible] و در امراض
علوی ذکر شده نیز نافع باشند و مسهل را یوم نوبت و یوم بحران دادن بد باشد
بواسطه اشتغال طبیعت بدفع مرض و اگر از راه خطا اتفاق افتد تدارک آن بتکرار
یوم راحت نمایند و مسهل بروز هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم مناسب نیست
و روز چهاردهم و ششم و هژدهم تا مناسب و بالا از یوم هژدهم جمله ایام بحران
نوبت باشد جایز و اسباب و دلایل این را شارحان کتب مطولات طلب
ذکر نموده اند کما تظهر فی شرح القانون مولانا قطب الدین و بعد از فراغ مسهل
و تنقیه تمام باز به تدبیرات مذکوره التزام نمایند و از اغذیه دسم و ثقیل و اخلاط
و غیره در تب محرقه و غب لازم گفته شده احتراز نمایند و غذاها و لطیف مذکوره

خورند الا آنکه تب کهنه شود و خوف ضعف بود پس مزوره با حلوان و فراریج
و طیور بری و سمک تری و قلیل دسومات جایز بود و کسانی را که تحلیل بدن دارد
و از ابتداء مرض ضعف بهم رسانند این تدبیر نیز جایز بود و در تبهای کهنه صفراوی
قرص غافث همراه عرق کاسنی و گلاب خورانند بغایت نافع بود و اگر قرص نبود
لعاب اسبغول همراه گلاب و شراب بنفشه دهند و وقت حرارت اگر بعد از اجل
شدن تبهای کهنه صفراوی ورم دست و پا و زردی رنگ و انتفاخ وجه و عینین
و سستی شکم بهم رسد شراب دیناری کبیر و صغیر و سکنجبین بزوری حار و بارد را
جمله در امراض بطن ذکر شده اند همراه آب کاسنی سبز یا همراه آب کاسنی و ماء رازیان
خورانند و ریاضت خفیفه استعمال نمایند صفة اقراص غافث که در تب کهنه صفراوی
را مفید بود طباشیر بیست درم گلسرخ ده درم عصاره غافث و سنبل الطیب هر یک
پنج درم ریوند و رب السوس هر یک دو نیم درم کوفته بگلاب اقراص سازند قدر
شربت مستعمل از دو درم تا دو مثقال فصل دویم از باب سوم معالجه دویم [illegible]
ملایم است در تبهای دموی و آن بر دو نوع باشد یکی آنکه از غلیان دم بهم رسد
و او را سونوخس گویند و علامتش تب قوی بلا لرز و قشعریره و نافض و بول
احمر و حمره لون و تهیج وجه و سرخی چشمها و درور عروق و انتفاخ اوداج
و شیرینی دهان و حمرت زبان و صداع عظیم و سریع بودن نبض و تب متصل
بلا ترک نوبت علاجش آنست اول فصد بلیغ نمایند ما دامی که غشی حاصل شود
و چون از غشی بافاقه آید [illegible] همراه شراب عناب و گلاب خورانند فی
الوقت تب دفع شود و گاه [illegible] تفارق نماید و تبرید مثل شراب عناب
شاهتره حاجت افتد سه روز متواتر دهند و چون از این ساکن نشود شربت
از زرشک و سماق و عناب و عدس و کشنیز مساوی الوزن باشد چندان [illegible]

تب سونوخس

شربت زرشک و سماق و عناب و عدس و کشنیز مساوی

همراه عرق شاهتره دهند و چون عشره کامل بگذرد و دفع نشود منضج از طبیخ عناب
و بنفشه و نیلوفر و سپستان و آلو و زرشک و شاهتره و گلقند دهند و چون آثار
نضج کامل یابند مسهل صفرا که در مرکبات گفته شده بدهند یا طبیخ فواکه تلیین نمایند
یا هلیله مصور مع ماء رمانین دهند و بعد از تنقیه شراب آلو و شراب تمر هندی و
شراب زرشک و سفرجلی زرشکی خورانند و اگر تلیین طبیعت بود قرص طباشیر
همراه شراب غوره و سکنجبین دهند و اگر اقتران سعال بود قرص طباشیر همراه
لعاب بهدانه و شراب عناب و عرق شاهتره دهند و علی هذا القیاس اشربه حامض
قابض مطفی در جمله مفید باشند و غذا شوربا ماش مقشر ملین یا قابض بحسب قبض
و اجابت طبیعت دهند و غذا اقتران السعال عنابیه و قرعیه و ماش مقشر و برنج دهند
و اسفاناخ و خبازی و بقلة الحمقاء و خس نیز مفید بود و از دسومات روغن بادام
در طعام اندازند و چون حاصل شود اندک شوربا گوشت خفیف دهند و اندک
اندک روغن افزایند و در ابتدا تقلیل غذا لازم باشد بل ترک غذا و در روز ناشتا
روز کنند اگر ثقل دانند و بر ماء الشعیر ساذج یا حامض شکر اقتصار نمایند و دویم
تب مطبقه که حدوث آن از تعفن دم در عروق بود و سبب آن تعفن یا غذاء
فاسد الجوهر باشد چنانچه نبات یا قریب الاستحاله باشد بسوء فساد مانند سمک یا سریع
التعفن باشد چون بطیخ و خوخ و مشمش یا سبب آن اسباب ارضیه بود مانند هواء
وبائی و مادی اخان و علامات آن مثل علامات سونوخس باشند با [illegible]
رایح در بول و عرق و کدورت حواس و کدورت رنگ و غلظت بول و عظم
نبض مع بطوء و بوی دهان و عرق و حرارت مثل حرارت حمام و مقدم از و
حلقتی پدید آید در بابی حالت تب و صحت و آنرا گلیله گویند و آن کسل و ثقل بدن
و ثقل راس و کشیدن چشمها مثل چشم مخمور و این تب عدیم العرق بود

بر تمام

تب مطبقه

در هندی گلیله گویند

مگر وانحطاط او به بحران نزدیک آید و بحران این اکثر روز هفتم بر عاقب یا بحران باشد
باشد و گاه باشد او برسام دموی کشد علاجش بعینه علاج تب لزوم خشک نمایند
مگر اطفال را و کسانی را که صحکت برامده باشد بعد اخراج دم بفصد و حجامت
شروع بجوشیده های مقیح مثل عناب کاسنی و بادیان و کرفس و انیسون و بیخ کاسنی
و بیخ بادیان بحسب فصل و مزاج و سن و حالت کنند تا پنج روز و بعد بحران
اگر صحکت ظاهر نشود تلیین طبیعه نمایند و جمیع تدبیرات مثل تب لزوم خشک بکار برند
و اگر صحکت ظاهر شود دست از مسهل باز دارند و تدبیرات او در فصل صحکت گفته
شود بجا آرند فصل سوم از مقاله باب سیوم مقاله دویم او از فن ثانی است

تب بلغمی

در تب بلغمی و سبب آن عفونت بلغم باشد و مزاج روح را فاسد گرداند با آن از
ردی بخار عاجز شود و گرم گشته و آن گرمی تمام بدن اثر کند و این تب بر چند نوع باشد
و اگر تعفن در عروق بود تب بلغمی لازمه و لثقه گویند و علامات آن غلظ بول
و کدورت مع قلیل تشنگی و سرعت نبض و بیاض لون و بی مزگی دهان و گاه باشد
او رنگ حسنی شود و لینت براز و اخراج بلغم در آن بود و نافض و قشعریره نباشد
و در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد و باقی هژده ساعت اشتداد کند و باید
نوعی از این لازمه باشد و ظاهر نگردد و مانند تب دق حرارت ضعیف اکثر باشد
مع لینت نبض و گاه باشد او نبض نیز صلب شود چنانکه نزدیک به بحران مع ضعف
دماغ و قلیل صداع نیز باشد و این تب اکثر ضعفا را حادث شود و اگر آن

عارض ه

تعفن بلغم خارج باشد بلغمی نائبه و مواظبه نیز گویند و این تب هر روز آید و برد و قوی
ظاهر باشد چنانکه معلوم شود او در برف است بعد از آن حرارت پیدا کرده و
بعده قشعریره و نافض بعده حرارت عود کند همین طور تا نوبت تمام شود و مدت
نوبت او اقل هشت ساعت و اکثر هژده ساعت بود و این تب عسر البرء باشد علی

الخصوص در خریف و شتاء و علامات آن لینت و صغر و بطوء نبض و سفیدی بول
و رقت آن و عدم تشنگی و کثرت بزاق و کسل و سبات و گاه باشد که
بول رنگین شود بواسطه تعفن و گاه بیض او غلیظ و کدر گردد بواسطه نضج تام و
نوعی از تب بلغمی است او ماده آن بلغم زجاجی بود و آن را ایقیالوس گویند
گویند و علامات آن جمله علامات مذکوره مع احساس برد در بدن و احساس
حر در ظاهر ملمس و نوعی از تب بلغمی او ماده بلغم آن لزج باشد و انرا لیقوریا گویند
و علامات او حر قوی در باطن بلا ظهور آن در ظاهر و در این تب عطش و لهیب و
اضطراب قوی بود مثل تب صفراوی بواسطه کثرت انسداد مجاری روح و
تسخین آن روح بواسطه احتباس منافذ لیکن جمیع دلالات بلغمی موجود باشند
تا بدان فرق نمایند و نوعی از تب بلغمی است او وقت نوبت غشی پدید آید و او را

تب لازمه را انرا لثقه گویند

غشیه گویند و ماده آن بلغم غلیظ بیش او در حوالی دل باشد یا ده مؤثر بود امات تب لازمه
که انرا لثقه گویند علاجش آنست او در ابتدا تقلیل غذا نمایند و در روز یا سه روز
و بماء العسل و ماء الحمص اقتصار کنند و بعد از آن تلطیف و ترقیق ماده نمایند بمطبوخ
او زوفا و اصل السوس و بادیان و انیسون و بابونه و امثال آن داخل باشند مع گلقند
سکری یا عسلی و بعد از نضج تام اخراج ماده بمطبوخ مسهل بلغم او در مرکبات گفته شده
بکنند تدبیرات کثیر بمفاصله منضجات جدید و بعد از تنقیه تام بر گلقند عسلی و سکنجبین عسلی
مداومت نمایند یا بجمعال سکنجبین ساده به پنج مثقال شربت افسنتین ممزوج ساخته
هر صباح میل فرمایند صفت شربت افسنتین افسنتین چهار درم کرفس سه درم سلیخه یکدرم
و دو درم همه را در نیم رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف نموده سی درم قند صاف
قوام سازند و اگر ثقل ماده در محدب کبد باشد وقت شبها ماء الاصول حار که
در امراض بطن ذکر شده بدهند یا سکنجبین بذوری مع طبیخ بادیان و اگر قبض باشد

شبها و ماء التربد استعمال نمایند صفت ماء التربد تربد مدبر ده درم مصطکی و زنجبیل
هر یک یکدرم نبات هفت درم سوده سفوف سازند قدر مستعمل دو درم و در تب لازمه
خفیفه او مثل دق می باشد همین عمل کنند بلا مبالغه در تلطیف برای آنکه مبادا ماده
رقیق شود و بدماغ رسد و باعث برسام گردد بلکه بر گلقند و سکنجبین ساده سکنجبین
قدری بادیان در وی پخته باشند مداومت نمایند و اگر حاجت مسهل ضرور باشد
قوی بود و اخراج ماده منضج خلط مناسب باشد و وقت نوبت اگر از امتلا خالی باشد
بهتر بود و قی کردن به تخم ترب و عسل و آب گرم یا بطبیخ بیخ خربزه یا بخردل و ماء العسل
گرم یا به ریشه های بیخ عنصل نیز وقت نوبت لثقه نافع بود و غذا آش جو از نخود و ماش
در آن پخته باشند بهتر و اگر قوت معده قوی نیز کباب طیور بری و حلوان و برنج هم

تب نائبه

بروغن جایز امات تب نائبه بلغمی و آنرا مواظبه گویند علاجش آنست او در ابتدا
تقلیل طعام نمایند بلکه تا دو روز یا سه روز فاقه کنند و اگر نتوانند ماء الشعیر که نخود
در آن پخته باشد اقتصار نمایند و تا یکهفته اگر حرارت مزاج و سن و فصل غالب بود
شراب لیمون شراب نیلوفر و بنفشه خورند و اگر بر خلاف این باشد ماء العسل
یا سکنجبین عسلی یا سکنجبین عنصلی خورند اگر ساکن شود بهتر والا بعد از هفته یا بروز
این عمل وقت نوبت بطبیخ شبت و تخم ترب و عسل هر روز قی کنند تا سه روز و بعد
سه روز در هفته دو نوبت قی کنند و وقت شام شراب ورد مکرر و شراب افسنتین
شراب بذوری یا سکنجبین بذوری یا سکنجبین عنصلی خورند تا تقویت معده کنند و ادرار
نماید بواسطه آنکه این تب خالی از ضعف معده نباشد یا گلقند شراب بعده خورند
و چون یک هفته بگذرد و تب دفع نشود هر روز نضج ماده نمایند بطبیخ منضج بلغم او در مرکبات
ذکر شده یا این منضج هر روز خورند و چون سه هفته کاسنی بادیان تخم خیارین
هر یک دو درم زرشک بیدانه اصل السوس هر یک دو مثقال گلقند ده درم یا

یا این مطبوخ خورند تکاحی باز آورد غافث هر یک دو درم عروق بابونه بادیان
انیسون اصل السوس تخم خطمی و خبازی و کاسنی هر یک یکمثقال و نیم شاهتره سه مثقال
تخم کشوث یکدرم گلقند ده درم و چون آثار نضج کامل یابند اخراج ماده بمطبوخ مسهل بلغم
او در مرکبات گفته شده بکنند یا بحب ایارج یا نیم درم ریوند و نیم درم غاریقون
و یکدرم تربد و یکدرم بسفایج و نیم درم مقل همه را سوده به نیم درم روغن بادام چرب ساخته
بعسل چند حبها سازند و با آب گرم خورند و همبرین طریق بعد تکرار عمل چون تنقیه
کامل شود باید او بر تدبیر سابق او قبل از این منضج گفته شده عمل نمایند یا قرص گل
یا قرص غافث یا قرص زرشک حار او گفته شده بدهند و بدان مداومت نمایند
و در وقت ناشتا شراب ورد مکرر بطبیخ بابونه و اصل السوس و کرفس و پرسیاوشان
و بادیان خورند تا برا ادرار و تلیین ممد بود و این تب بدشواری و دیر زایل شود
مضطرب نباید شد و مادام او مسهل دیگر بهم رسد در جمیع حمیات اقدام بر هلیله نباید
نمود چرا که بقراط گفته او اگر هلیله در حمیات دهند ضرر آن بکبد عارض شود و دوسنطاریا
حادث گردد و تبرد آن مشکل باشد و اگر ضرورت از هلیله حاجت افتد با مقویات معده
و کبد مثل ماء [illegible] بکار برند و اقراص ورد بخصیص جمیع حمیات بلغمی را بعد تنقیه فائده مند
باشند و همچنین حب سم الفار او در مرکبات گفته شده جمیع حمیات را بعد تنقیه فائده دهد
بلغمی را بالکیفیه و دیگر تبها را بالخاصیت و مادام او از تنقیه فارغ نشوند از اشیاء ثقیل و
لبنیات و لحمیات و دسومات احتراز نمایند مگر در حالت خوف ضعف و چون تب
کهنه شود و چهار روز بگذرد در پرهیز کمتر کنند و غسل با آب سرد در حمیات بلغمی در جمیع اوقات
بد باشد و حمام در ابتدا نامناسب و در آخر مناسب بود صفت اقراص ورد در تب کهنه
ورق ورد ده درم عصاره غافث شش درم عصاره افسنتین سه درم مصطکی یکدرم
و نیم سنبل و اسارون و فقاح اذخر و انیسون از هر یک یکدرم کوفته اقراص نمایند

دارد و دو درم تا سه درم با این طبیخ استعمال کنند صفت طبیخ نجیب که اقراص گل بدان
استعمال کنند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان از هر یک ده درم
رازیانه و کرفس و انیسون و سکاعی و بازاورد از هر یک پنج درم بدستور معمول
ساخته در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند صاف نموده نگاه دارند هر روز یک
درم با ده درم سکنجبین آمیخته قرص گل مذکور بدان بخورند بعد از آنکه آن را بعضی تجاوز
نموده باشند و سایر انواع مرکب بلغمی را اقراص و ادویه در مرکبات این کتاب گفته
شده نیز نافع باشند تب انفیالوس که نوعی از تب بلغمی شمرده اند و علامتش گفته
شده علاجش آنست که هر روز گلقند عسلی ده درم با ده درم سکنجبین و آب گرم
خورند یا گلقند با آب گرم خورند یا گلقند با ماء الاصول و تنقیه بدن نمایند به نیم درم ریوند
و نیم درم غاریقون و یک درم تربد مدبر بده درم شراب ورد مکرر و ده درم فلوس
خیار چنبر محلول در آب گرم و بعد از کمال تنقیه یک مثقال قرص گل صغیر و یک مثقال قرص
طباشیر با سکنجبین و آب انار خورند و هر صباح تعریق بحمام کنند و اگر در ظاهر هم حرارت
نیابند بلکه وقت نوبت همان برد احساس نمایند پس باید بعد تنقیه قبل از نوبت
وقت شروع یک درم دواء الحلتیت میخورده باشند و در تنقیه و نوبت قی بدستور کنند
و باقی تدبیرات تب بلغمی جاری دارند صفت قرص گل صغیر گل سرخ ده درم سنبل
الطیب و رب السوس از هر یک یکدرم مغز تخم خیارین و تخم کاسنی از هر یک دو درم
سوده اقراص سازند صفت قرص طباشیر که همراه این اقراص استعمال مینمایند
طباشیر ده درم گل سرخ سه درم تخم کاهو مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک دو درم رب
السوس یکدرم نشاسته و کتیرا از هر یک نیم درم ترنجبین پنج درم ترنجبین را در لعاب
اسفغول حل ساخته و صاف نموده بدان اقراص سازند صفت دواء الحلتیت
حلتیت و مرمکی و ورق سداب و فلفل مساوی کوده بدو چندان عسل معجون نمایند

بالکل

تب انفیاقوس

از

درم

معجون حلتیت ...

و چون تب کهنه شود و چهار و زیادتر دراز استعمال کنند تب لیقوریا که نیز نوعی از تب بلغمی
شمرده شده و علامتش بالا ذکر شده علاجش بعینه علاج انفیالوس نمایند مع زیاده
مبالغه در اخراج ماده بواسطه آنکه اگر حرارت در باطن بواسطه شوریت اخلاط
غلبه بسیار کند و سن و فصل مقتضی بود در میانه ها روز شیره کاسنی و بادیان با گلاب
و سکنجبین خورند و در تبهای بلغمی اگر معده بغایت ضعیف شده باشد مالیدن
روغن مصطکی و روغن بهی بر معده مناسب بیند و اگر خمیره گل بهی که صنعتش معلوم شد
با سکنجبین بزوری خورند بعد تنقیه بتقویت معده و کبد و ادرار نمایند تب غشیه که نیز
نوعی از تب بلغمی شمرده اند و علامتش در تعدد تبهای بلغمی ظاهر شده علاجش بعینه در نضج
و تنقیه مثل تب بلغمی لازمه نمایند با زیاد مقویات قلب مثل گاوزبان و بادرنجبویه
و اسارون در منضجات داخل کنند و بجای گلقند صرف خمیره گل گاوزبان با تار
سازند و گلقند با المناصفه در استعمال آرند و در جمیع اشربها شراب گاوزبان بیار سازند
و وقت نوبت غشی سرکه و گلاب بو یانند اگر لهیب قوی نیابند مشک و عنبر بو کنند و چون
از غشی بافاقت آیند بیشتر رقی کنند و جمله تدبیرات بلغمی در اکل و شرب و احتباس
و استفراغ از روی حدوث بحسب حال و مزاج بکار برند و چون چهار روز بگذرد قرص گل مقوی
با سکنجبین و عرق گاوزبان خورند یا بگلاب و سکنجبین رمانی خورند یا بعرق کاسنی و عرق
بادیان و عرق گاوزبان و عرق شاهتره خورند صفت قرص گل مقوی گل سرخ و گاوزبان
و تخم کاسنی هر یک سه درم عصاره غافث یکمثقال رب السوس دو درم همه را سوده
در آب گرم اقراص سازند قدر مستعمل از یکمثقال تا دو درم باشد و گاه تب غشیه
از زیرش صفرا بدل و حوالی آن باشد علامتش جمله علامات صفرا و تب محرقه باشد
و شورش دل بغایت بود و اکثر جوانان و محرورین را بعد غضب یا در فصل تابستان
حادث شود و علاجش مثل تبهای صفراوی کنند مع از دیاد مقویات قلب

٣٢٣

تب لیقوریا

تب غشیه

صفت قرص گل مقوی

تب سوداوی

بروایح طیبه و طلاها بارد و اکل با قوتیات و اشربه بارده بحسب حال **فصل چهارم** از مقاله
سیوم مقاله دویم در ازفن ثانی است **در تب سوداوی** و آن تبی است که سبب حدوث
آن تعفن سودا باشد اگر داخل عروق است ربع لازمه گویند و اگر خارج عروق است
ربع دایر گویند و ربع لازمه چنان باشد که هر روز ابتدا نافض کند و تا هژده ساعت
تب خفیف بماند و شش ساعت امان دهد باز نافض شروع شود تا بیست و چهار ساعت
بماند و وقت فرو آمدن تب باز نافض شود و همچنین طریق مداومت نماید و ربع دایر
دو روز بگذارد و یک بار روز همین طریق نوبت کند و گاه دو شبان روز نوبت کند
و یکشبانروز نوبت بگذارد و بر طریق ترکیب دو ربع دایر و این را ربع معکوس گویند
و گاه باشد که هر سه روز بگذارد و دیگر روز بیاید و او را خمس گویند و گاه چهار روز بگذارد
و او را سدس گویند و گاه پنج روز بگذارد و او را سبع گویند و این تب سوداوی را
اقل مدت نوبت هژده ساعت و اکثر مدت نوبت بیست و چهار ساعت باشد
و سبب طویل و قصیر بودن نوبت هر تب و مفاصله ایام راحت بر طریق اختلاف
آنست که چون صفرا حار و یابس است و از دیگر اخلاط لطیف تعفن آن بیش از
شش ساعت نمیتواند ماند بواسطه لطافت و قبول تعفن زود و دیر تر اندک بود مگر بعد
یکشبانروز راحت بواسطه یبوست الا آنکه داخل عروق با خلاط رطب ممزوج
و از این است که تعفن دم بر تقدیر تسلیم بواسطه حرارت و رطوبت از روز ابتدا تا روز
انتها فاصله ندهد و تعفن بلغم بواسطه برودت زیاده ماند و بواسطه رطوبت هر روز قابل
تعفن جدید شود و تعفن سودا نیز بواسطه برودت دیر ماند و بواسطه یبوست زود قابل
قبول تعفن جدید نشود مگر بعد دو روز یا سه روز یا چهار روز یا پنج روز بقدر تفاوت
غلظت ماده محترقه سابقه و داخل عروق چنین نباشد بواسطه اختلاط خلط رطب
بدان چنانچه صاحب کلیات توضیح آن نموده و این تب عسر البرء بود مشکل اگر تدبیر صالح کنند

دوانی

و انها که مدت بحران م

بدوانی افتد بعد از یک سال مفارقت نماید و الا بعد از دوازده سال طبیعت از قوت خود
بفرمان الهی ماده را تحلیل دهد و تب را دفع سازد و این بحران تب سوداوی بود که
کسانیکه قایل اند بر طول مدت بحران بیش از چهل روز یا شش ماه گفته اند سلامت نیابند از
این بحران را ملک آسا آنند بعد از مدت دوازده سال خلط احتراق یابد بواسطه آنکه بعد
اکثر موقفا کیفیه لاحقه اخلاط را زیاده از دوازده سال نمی باشد چنانچه شیخ الرئیس در رساله
توضیح الکیفیات تصریح نموده و این تب سوداوی اگرچه بواسطه غلظ ماده با ایذا است
لیکن بواسطه کثرت تعویق از دیگر امراض سوداوی مثل دوالی و داء الفیل و جرب و
جذام و خنازیر و بواسیر حافظ است مگر بر سبیل بحران و این تب اکثر بعد طول امراض
یا بعد حمیات صفراوی و دموی و بلغمی و بعد فساد طحال حادث شود اما تب سوداوی
که سبب آن تعفن سودا متخذ من البلغم او الصفرا باشد علامتش ابتداء تب با نافض و تشنگی
و صلابت نبض مع سرعت و دوام آن و کدورت بول بعد انصباغ و غفوصت دهان بود و
و تقویت تقیه از تب سوداوی متخذ من البلغم و تقدم امراض و اسباب و دلالات و خفقان
دماغ و خشکی دهان و [illegible] منجوین است علاجش آنست که هر روز طبیخ از بادرنجبویه و گاوزبان
و پرسیاوشان و آلو و ترنجبین خورند یا طبیخ از مویز منقی و سپستان و تخم خیارین و بادرنجبویه
و نیلوفر و پرسیاوشان و گاوزبان و نبات خورند و بعد از آثار نضج تام تنقیه کنند بطبیخ
مسهل صفراوی که در مرکبات گفته شده مع زیادتی حجر ارمنی و لاجورد و یا تنقیه کنند
بقرص منعشه و آب گرم که افتیمون در آن [illegible] باشند و بعد از تنقیه بر سکنجبین افتیمونی که در امراض
راس و دماغ ذکر شده مداومت نمایند و بعد از عشره باز بر منضج و مسهل معاودت
کنند و همچنین طریق انضاج و تلیین و تلطیف غذا تا ایام بحران جاری دارند و اگر تب شدید
و اضطراب قوی بود میانه روز شربت قند و تخم ریحان بگلاب و عرق بید و عرق
گاوزبان و عرق کاسنی خورند یا شراب گاوزبان مرکب که در صداع سوداوی ذکر

تب سوداوی

شده با آب سرد و گلاب و عرق بید مشک حل ساخته تخم ریحان خورند و اگر ماده داخل عروق
بود فصد اکحل نیز باید کرد و غذا را وقت نوبت باز دارند و وقت شروع نوبت سکنجبین
و نمک آب گرم و توتیا اخضر قی کنند و وقت نزول تب قریب بعرق بود شراب بید وری
معتدل که در امراض بطن ذکر شده بعرق کاسنی و گاوزبان خورند تا ادرار بول و عرق
مدد نماید و ایام راحت شوربا های فراریج و طیور بری و گوشت حلوان بکبد و اسفاناخ
و آب انار خورند مع روغن بادام و زبد باید شربت دواها مذکوره و باید که در یوم
راحت بود چنانچه در تب غب مذکور شده و تب سوداوی که سبب آن تعفن سودا
متخذ من الدم است علامتش آنست که تب ابتدا بقلیل نافض کند و نبض عظیم مع صلابت
و کدورت بول مع حمرت یا بعد حمرت و غفوصت دهان بعد حلاوت مع کدورت رنگ بعد
سرخی و درور عروق و انتفاخ اوداج و تقدم اسباب و امراض و دلالات و تدبیرات
و کثرت عرق بعد تمام نوبت و حرارت مثل حرارت حمام و نوبت زیاده تر از سودا
متخذ من الصفرا و کمتر از مدت سودا متخذ من البلغم علاجش آنست که اول شراب عناب
بعرق گاوزبان خورند و چون دم باصلاح آید فصد اکحل کنند و بعد از فصد چون
سه روز بگذرد شروع در انضاج نمایند از طبیخ عناب و شاهتره و کاسنی و بادیان
و نیلوفر و پرسیاوشان و گاوزبان و بادرنجبویه و ترنجبین یا طبیخ از زرشک و عناب
و شاهتره و تخم خطمی و خبازی و گاوزبان و بادرنجبویه و پرسیاوشان و نبات خورند
و چون آثار نضج کامل یابند اخراج ماده سودا نمایند بمطبوخ فواکه که در امراض راس ذکر
شده مع ازدیاد افتیمون و سنا یا از غاریقون یا از زرنوند یا از حجر ارمنی نمایند
و بعد از تنقیه شراب عناب یا شراب شاهتره بعرق گاوزبان خورند یا شراب گاوزبان
مرکب که در صداع سوداوی ذکر شده یا خمیره گل گاوزبان بعرق شاهتره خورند
و بعد از هفته باز منضج و مسهل بکار دارند بدستور سابق مرات کثیره تا زمان کمال

نقو

[illegible]

تنقیه و بر تمام و وقت شروع نوبت بسکنجبین قی کنند و بعد نزول شراب بید وری ماء الاصول
بتقویه معده و مدد بر عرق و ادرار بول نمایند و بپوشند تا عرق بسیار آید و بدستور روز نوبت
از غذا باز مانند و تب سوداوی که سبب آن تعفن سودا متخذ من البلغم باشد علامتش
کدورت بول مع بیاض و خضرت و صلابت نبض مع عرض و بطوء و ثقل و کسل و تیرگی
رنگ مع بیاض و انتفاخ و عدم عطش و لعیب و کمی اشتها و تقدم امراض و علامات
و تدبیرات و سن و فصل و زیادتی نوبت از نوبت سودا متخذ الصفرا و دم مع حرارت
ضعیف و نافض قوی و برد شدید و سوء الهضم و ترشی دهان بعد شوریت یا بعد تفاهت
و عرق کم بعد نزول علاجش آنست که هر روز طبیخ از انیسون و بادیان و گاوزبان و
بالنگو و پرسیاوشان و بابونه و کاسنی و اذخر و مویز منقا و گلقند خورند یا طبیخ از کاسنی
و بادیان و تخم خطمی و اسارون و نانخواه و گاوزبان و بالنگو و پرسیاوشان و بابونه
و [illegible] و بادیان و زوفا و بادرنجبویه و پرسیاوشان و اصل السوس خورند و چون آثار نضج
تمام ظاهر شوند اخراج ماده نمایند بطبیخ مسهل بلغم که در مرکبات گفته شده مع ازدیاد
افتیمون یا مسهل ایارج لوغاذیا خورند و چون آثار نضج تمام ظاهر شوند اخراج ماده
بطبیخ مسهل بلغم نمایند یا ایارج فیقرا مع حجر ارمنی خورند یا حب ایارج مرکب که در مرکبات
گفته شده بخورند و بعد تنقیه بدستور در ایام فراغ نضج و تنقیه تریاق فاروق یا تریاق
حرف خورند و در شبها ماء الاصول حار بشراب گاوزبان و بالنگو خورند و پس از
هفته باز بر منضج و مسهل رجوع نمایند و همین طریق جاری دارند تا وقتی که بدن از
اخلاط پاک شود و تب مفارقت کند و در روز نوبت بعد تب وقت شروع نماید اول
گرم و نمک قی کنند یا به نمک آب گرم و جوز القی و کنگر زد قی نمایند و وقت نزول تب سکنجبین
عسلی یا سکنجبین عنصلی بطبیخ کرفس و انیسون و بادیان خورند تا ادرار و اعانت نضج
و تقویه معده کنند و سکنجبین عنصلی اگر بشراب گاوزبان ساده یا مرکب که در صداع

سوداوي ذکر شده یکجا ساخته خورند بعد از آن اگر خمیره گاوزبان و شراب و رد مکرر خورند نیز
نافع باشند و حمام گرم تا یوم راحت انفع الاشیاست و در یوم نوبت فاقه لازم و در غیر نوبت
قلایا و طیور بری و مرغ و برنج و ماش مقشر و نخود آب مع ابازیر حاره و بلا و جرب از کو
حلوان خورند و تدهین فم معده بروغن سنبل و مصطکی کنند و تب سوداوي از سبب اشت
عفونت سوداء محض بی بلغم علامتش کدورت بول مایل بسیاهی و صلابت نبض مع صغر و تواتر
و توحش عینین و جفاف منخرین و کبود حلق و خیالات فاسده و هزال بدن و سهر مفرط و کثرت
استتهام مع کمی تشنگی و قبض طبیعت و نوبت بیست و چهار ساعت کامل علاجش آنست که اگر امتلای
عروق یابند و ماده داخل عروق بود اول فصد اکحل نمایند جواز آن و بعد از آن دیگر ابدنیز آن
جاری دارند و اگر خارج عروق بود ترک فصد کنند و شروع به تدبیرات اخراج سودا سازند در ایام
اوایل طبیخ از کاسنی و بیخ کاسنی و بادرنجبویه و عنب الثعلب و مغز و در سیاوشان و گلقند
خورند یا طبیخ از مویز منقی و پوست بیخ کبر و بالنگو و گاوزبان و عنب الثعلب و گل و سیاوشان
و گلقند خورند تا هفت روز و بعد از آن اخراج ماده بطبیخ افتیمون یا حب افتیمون که در
امراض راس ذکر شده بکنند یا افتیمون بماء الجبن و طریق آن نیز در امراض علوی گفته شد
بخورند یا طبیخ مسهل سودا که در مرکبات گفته شده بخورند تا سه روز متصل بعد از آن تا یک
روز جوارش فلافلی یا نوشدارو که در وجع معده گفته شده بخورند پس از آن بار دیگر منضجات
و مسهلات مذکوره التزام نمایند و بهمین طریق تا سال کامل در ایام علاج و بر آن داشتند
تکرار عمل مذکوره میکرده باشند و در روز نوبت بدستور فاقه گیرند و در شروع نوبت قی
و در نزول نوبت مدرات بکار برند و در غیر ایام نوبت غذا وقت منضج و مسهل نخود
و سم از جوزه مرغ و طیوری و قیمه نخود با جزاء کوشت حلوان و در غیر ایام منضج و مسهل
بلاو جرب قلایا و در سم و مغز نخوله و برنج و ماش مقشر و خود بادام و نخود با مربای
زنجبیل خورند و بعد تا ثانی یوم نوبت حمام گرم و تر مناسب باشد و دوا الحلتیت که

رنگ و حرکت کدورت

در ایام طبیخ از دیان و زوفا و کاسنی و گاوزبان و کشمش خورند و...

در تب بلغمی ذکر شده جمیع تبهای سوداوي را بعد تنقیه نافع باشد و اگر نسج عنکبوت را که بغد
میباشد در روز نوبت کرده به بازوی صاحب تب ربع چند نوبت بر ازایل کند و همچنین تعلیق
پای عنکبوت در گلو و شاپور هندی گوید که اگر وقت شروع نوبت تب ربع چند برگ خوز
ماثل بصاحب ربع بخورانند اثر آن بسیار حاصل شود و تب را زایل کند و بار نیاید صفت
جوارش فلافلی فلفل دار فلفل از هر یک سه درم حب بلسان ده درم حماما و سنبل از هر یک
دو درم زنجبیل و کرفس و سیساليوس و سلیخه و اسارون و دراسن از هر یک یکدرم کوفته
و بیخته سه چندان عسل کف گرفته معجون نمایند قدر مستعمل از یکدرم تا دو درم با آب گرم
و این جوارش درد معده و شهوه کلبیه و بادهای غلیظ و سوء الهضم را نیز نافع بود و تب
سوداوي که از فساد مزاج طحال باشد علامت آن مثل علامات سوداوي فقط باشند
مع علامات ردائت احوال طحال علاجش مثل علاج تب سوداوي خالص کانند مع زیادتی
مبالغه در تفتیح سدد و اصلاح مزاج طحال چنانچه در امراض طحال گفته شده بواسطه آنکه اگر در
تفتیح کوتاهی واقع شود باشد که این تب باعث استسقا و سوء القنیه و یرقان اسود گردد
فصل پنجم از باب سیوم مقاله چهارم از فن ثانی است در تبهاء مرکبه و مختلطه و بلغمیه
و نهاریه و تبهاء متعفنه مرکبه در وقت یکجا حادث شود اما تبهاء مرکبه بعضی از آن
شطر الغب است و آن تبهائیست مرکب بسبب اجزای صفرا و بلغم در دو آمیخته باشند
برای ترکیب غیر مختلط و فرق در میان غب غیر خالص و شطر الغب آنست که در غب
غیر خالص ترکیب هر دو اخلاط یکجا بود و اخذ و ترک تب در زمان واحد باشد و در
شطر الغب ترکیب بطور فرد و صفرا جدا تعفن پذیرد و بلغم جدا و فرق در میان حدوث
هر دو معلوم شود و اخذ و ترک بعا بود بلکه ترکیب این بر وجهی باشد که گاهی غب دایره و بلغمی
لازم و این هر روز آید بلایم و دوازده ساعت یا هژده ساعت بماند بر طریق بلغمی لازم
لیکن روزی که نوبت غب دایره بود از چهار ساعت تا هفت ساعت اشتداد کند مع نافض

در تبهاء مرکبه

وعلامات صفراوي و گاهی چنین باشد که غب لازم بود و بلغمی نایبه و نوبتش هر روز از دوازده
ساعت تا هژده ساعت بود لیکن شدتش هفت ساعت اشتداد مثل صفرا بماند و وقت
هیجان صفرا ذکر و اگر ابتدای تب بلغمی و تب نوبت صفراوي بود اعراض صفرا
ظاهر باشند و اگر ابتدا نوبت بلغمی بود برد قوی باشد و دیگر علامات بلغم ظاهر باشند
و گاه باشد که هر دو لازم بوند و هر روز ابتدا ما شناخت از اعراض شروع نمایند
نماید بر وجهی که وقت شروع هر نوبت اعراض او ظاهر شود و گاه باشد که نافض
در بلغمی نایبه و صفراوي دایره یکی شوند و نوبتش شش ساعت قوی با نافض و فتور
وعلامات صفراوي بود یوم نوبت و باقی دوازده ساعت مثل بلغمی با سرما و عرق
و نزول سرما و در غیر نوبت صفرا شروع به برد قوی نماید و بر طریق بلغمی نوبت خود تمام کنند
و درین هر چهار نوع یا هر دو خلط مساوي المقدار باشند یا یکی غالب و دوم مغلوب
و شناخت این از حدت طبیعت و شدت و خفت نوبت و اعراض در یابند علاجش
در ابتدا آنست که اگر اجزای بلغم و صفرا مساوي دانند سکنجبین بزوری یا کاسنی و گلقند
خورند و اگر اجزای صفرا غالب دانند سکنجبین بشراب نیلوفر یا شراب لیمو یا شراب
نیلوفر خورند و اگر اجزاء بلغم دانند گلقند بطبیخ بادیان و کاسنی و شراب نیلوفر خورند
و اگر سعال بدان یار بود گلقند بلعاب بهدانه و در عرق بید مشک و بادیان گرفته باشند
بخورند یا بطبیخ اصل السوس و بهدانه خورند و در شبها شراب خشخاش بحلیب بادام نیز
بریان یا بطبیخ ریشه خطمی بحسب قوة و ضعف انزعاج بطن خورند و بعضی بریان گفته
در این تب وقت شدت نوبت بلغم تدبیر بلغمی نمایند بحسب قوه و ضعف اخلاط
و در هر نوبت بحسب خلطی کنند و اگر از این تدبیرات دفع نشود نضج ماده نمایند با شیاف
بلغمی و صفراوي چنانچه بمراه ذکر شده بعد از آن اخراج ماده کنند بشراب دینار
کبیر در امراض علوي ذکر شده یا حب ایارج مرکب در مقاله ششم فن اول گفته شده

اول نوبت

صفرا

در ایام طبیخ اصل السوس و بهدانه و بادیان و زوفا...

یا شراب ورد مکرر مع ریوند و تکرار عمل کنند بدستور از منضجات و مسهلات تا بدن
از اخلاط پاک شود و بعد از اخلاط بقیه سکنجبین عسلی مداومت سازند یا سکنجبین بخفظ
خورند یا سکنجبین ساده با گلقند یا سکنجبین بزوری حار و بارد و معتدل بحسب مزاج بعرق کاسنی
و بادیان اختیار نمایند مناسب اعراض و قوه و ضعف و چون اربعین کامل بگذرد قرص
غافث و قرص گل صغیر و کبیر هر مناسب باشد بسکنجبین ساده یا سکنجبین بزوری یا شراب
بزوری یا شراب افسنتین یا عرق کاسنی و بادیان و شاهتره بحسب اعراض و قوة و ضعف
معده خورند و در دیگر تدبیرات ماکول و مشروب رعایت ترکیب اخلاط عمل نمایند و کسانیکه
ترکیب تب صفراوي و سوداوي و بلغمی جایز داشته اند بر همین قیاس بعد تشخیص دلالت
و علامات علاج آن حمیات مرکبه اخلاط مرکب معالجه نمایند لیکن اکثر اطبا برانند که هیچ تب مادی
به تب سوداوي ترکیب نمی پذیرد بواسطه آنکه چون سودا تعفن پذیرد هر خلط که بدان مباشر
از احتراق سوداوي سوخته گردد و حکم سوداویت آن خلط پیدا نماید و ترکیب دیگر حمیات
با تب دموي نیز از غایت شدت لزوم تب دموي معلوم نگردد مگر بعد تشخیص بسیار اگر
معلوم نمایند اشد العلاج تب دموي کنند و بعد از رد تب دموي هر خلط که غالب دانند در
اخراج آن کوشند و تدبیر دفع آن سازند بر طریق مذکور و ترکیب تب محرقه با دیگر تبها کمتر
واقع شود و اگر واقع شود کشنده بود بواسطه شدت اعراض مگر آنکه تب محرقه لاحقه بابت بلغمی
سابقه مرکب شود بر سبیل ندرت پس لابد مزیل تب بلغمی گردد و همچنان احیانا اگر در تب محرقه
تب بلغمی خارج عروق حادث شود تب محرقه را بالجمله اطفا نمایند اما در هر دو حالت سعی
بر دفع تب محرقه لازم دارند کما قال البقراطی فی المعالجات اذا ترکبت المحرقة مع غیره من الحمیات
وربما قتلت لشدة الاعراض الا اذا ترکبت مع البلغمیة منقطعة فی الوقت و علاجه ان
یبالغ فی علاج المحرقة سواء کانت حدوثه قبل حدوث البلغمیة او بعده و فی ترکیب
الدمویة مع الغب و البلغمیة وجب ان یبالغ فی معالجة الدمویة بالفصد لانها تنقیة تامة

ثم العلاج يشتد بر حميات الاخرى و تركيب حميات المادية من السوداوي ما ذكر بل المحال لان اذا تعفن السوداء در تركيب مع خلط آخر فصار سوداء بسبب الاحتراق **ونوعي از تب مركبه است كه صفراوي با صفراوي تركيب پذيرد** و اين تركيب يا در دو غب دایر باشد يا در غب لازم و دایر اما آنكه در دو غب دایر باشد نوبت او هر روز بود متساويات كيفيه و مقدار مع نافض و قشعريره و ديگر اعراض غب دایر و از چهار ساعت تا شش هفت ساعت نماند و آنكه در غب لازم و دایر تركيب شده باشد نوبت او هر روز مثل نوبت غب لازم نبود و باشد كه تا ده دوازده ساعت نيز رسد و روز دويم كه نوبت تركيب غب دایر بود شش ساعت اشتداد كند بواسطه اجتماع دو نوبت و بعد از شش ساعت اگر مدت غب لازم باقي مانده باشد مثل حرارت غب لازم تنها بود تمام كند ليكن اگر هنگام اخذ هر دو يك وقت بود شش ساعت اول قوي بود و باقي مثل غب لازم و نافض و قشعريره يكمرتبه بود و اگر وقت اخذ هر يك جدا باشد در هر يك نافض جديد بود و دو بار مع اعراض صفراوي بدان اعراض شديد و نافض جديد وقت عروج و نزول تبها معلوم گردد و اگر وقت اخذ يكي بعد تمام ديگري باشد نافض و اعراض بعد نزول تب اول بار جديد شوند و اگر وقت اخذ يكي بعد اخذ ديگري پيش از قبل اتمام اول نافض و اعراض هم اگر چه قبل از نزول تب اول جديد شوند علاج ش بعينه مثل علاج غب بايد و سهل اين روز يكه تب خفيف باشد اولي بود و اگر در تب مركب غب لازم با لجمله اختلاف كنيم داند علاج ش مثل علاج غب غير خالص نمايند **و نوعي از تب مركبه است كه سوداوي با سوداوي تركيب يابد** و اين بر چند قسم است يكي آنكه سوداوي لازم و دایر با هم تركيب يابند و نوبت ايشان هر روز مثل سوداوي لازم باشد و روز يكه يوم اجتماع ربع دایر با ثلث دایر يا سدس دایر يا سبع دایر بود اشتداد و قوي نمايد بواسطه اجتماع دو سوداوي دويم آنكه تركيب سوداوي دایر با سوداوي دایر بود در متقارب الاجناس يا در متباعد الاجناس

مثل تركيب ربع دایر با ربع دایر و نوبت اين چنين بود در هر دو روز آيد و يك روز نيايد مع اعراض و علامات سوداوي و اين را ربع معكوس نيز گويند و اگر سه تب ربع يكجا شوند نوبت آن هر روز مثل سوداوي لازمه بود يا خمس با خمس تركيب يابد و اين چنين بود در اگر روز تعفن ماده ثاني وسط سه روز راحت بود يك روز در ميان مثل غب دایر نوبت كنند ليكن مدت نوبت اين دراز تر مع اعراض و ادلات سوداوي بود و اگر يوم تعفن ماده ثاني يكي از اول سه روز راحت يا آخر سه روز راحت بود دو روز آيد و دو روز بگذارد و اگر سه خمس تركيب يابند سه روز آيد و يك روز بگذارد و اين را خمس معكوس نيز گويند و اگر چهار خمس يكجا شوند هر روز مثل سوداوي لازمه آيد مع جميع ادلات و علامات سوداوي و مثالش ازين جدول واضح تر گردد

غرهٔ ماه شروع نوبت خمس	تاريخ دويم يوم راحت اول	تاريخ سيوم يوم راحت شروع نوبت خمس دويم	تاريخ چهارم يوم راحت يوم از خمس اول	تاريخ پنجم يوم نوبت خمس اول	تاريخ ششم يوم راحت
تاريخ هفتم يوم نوبت خمس دويم	تاريخ هشتم شروع نوبت خمس اول	و تاريخ نهم نوبت خمس ثاني	تاريخ دهم يوم راحت	و تاريخ يازدهم يوم راحت	تاريخ دوازدهم نوبت خمس اول
تاريخ سيزدهم نوبت خمس ثاني	تاريخ چهاردهم يوم راحت	تاريخ پانزدهم يوم راحت	تاريخ شانزدهم نوبت خمس اول	تاريخ هفدهم يوم راحت	تاريخ هجدهم يوم راحت
تاريخ نوزدهم شروع نوبت خمس ثاني	تاريخ بيستم باز نوبت خمس اول	تاريخ بيست و يكم يوم راحت	تاريخ بيست و دوم يوم راحت	تاريخ بيست و سيوم نوبت خمس ثاني	تاريخ بيست و چهارم باز نوبت خمس اول

مثال تركيب سه خمس

غرهٔ يوم شروع خمس اول	تاريخ دويم يوم شروع خمس ثاني	تاريخ سيوم يوم شروع خمس ثالث	تاريخ چهارم يوم راحت	تاريخ پنجم باز نوبت خمس اول
تاريخ ششم خمس ثاني	تاريخ هفتم خمس ثالث	تاريخ هشتم يوم شروع خمس اول	تاريخ نهم يوم راحت	تاريخ دهم شروع خمس ثاني
تاريخ يازدهم شروع خمس ثالث	تاريخ دوازدهم نوبت خمس اول	تاريخ سيزدهم يوم راحت	تاريخ چهاردهم نوبت خمس ثاني	تاريخ پانزدهم نوبت خمس ثالث

و چون سدس با سدس تركيب يابد ترتيبش چنين بود اگر تعفن ماده ثاني يوم اول از چهار ايام راحت باشد دو روز آيد و سه روز نيايد و اگر تعفن ماده ثاني يوم ثاني از چهار ايام راحت باشد يكنوبت مثل غب دایر كند و يكنوبت مثل ربع دایر نمايد مع درازي نوبت و ادلات سوداويت چنانچه يكروز آيد و يكروز نيايد و روز سيوم باز آيد و دو روز بگذارد و روز ششم باز آيد و روز هفتم بگذارد و روز هشتم باز آيد و نهم و دهم بگذارد و تعفن ماده دويم يوم ثالث چهار ايام راحت مثل تعفن يوم ثاني از چهار ايام راحت بود و تعفن ماده دويم در يوم رابع مثل تعفن ماده دويم در يوم اول راحت باشد ليكن در نوبت اول اختلاف باشد و مثالش ازين جدول واضح شود مثال آنكه نوبت تعفن ماده سدس ثاني يوم اول از چهار روز راحت باشد جدول آن

تاريخ اول شروع تب سدس اول	تاريخ دويم شروع تب سدس ثاني	تاريخ سيوم يوم راحت	تاريخ چهارم يوم راحت	تاريخ پنجم يوم راحت	تاريخ ششم نوبت سدس اول	تاريخ هفتم نوبت تب سدس ثاني	

مثال آنكه نوبت تعفن ماده سدس ثاني يوم آخر از چهار روز راحت باشد

شروع تب سدس اول	يوم راحت	يوم راحت	يوم راحت	شروع سدس اول	نوبت سدس اول	يوم راحت	يوم راحت	يوم راحت	نوبت سدس دويم	نوبت سدس اول

شروع سدس دويم

مثال آنكه نوبت تعفن ماده سدس دويم يوم ثاني از چهار روز راحت باشد

شروع سدس اول	يوم راحت	نوبت سدس دويم	يوم راحت	يوم راحت	نوبت سدس اول	يوم راحت	نوبت سدس دوم	يوم راحت	يوم راحت	نوبت سدس اول	يوم راحت	نوبت سدس دويم

مثال آنكه نوبت تعفن ماده سدس دويم يوم ثالث از چهار روز راحت باشد

شروع سدس اول	يوم راحت	يوم راحت	شروع سدس دوم	يوم راحت	نوبت سدس اول	يوم راحت	يوم راحت	نوبت سدس دوم اول	يوم راحت	نوبت سدس اول

و چون سه سدس مركب شوند اگر نوبت ايشان متصل الايام باشد سه روز آيد و دو روز نيايد و اگر ماده تعفن هر يك بفاصله يكروز بود روز اول بگيرد و روز دويم بگذارد و روز سيوم بگيرد و روز چهارم بگذارد و روز پنجم بگيرد و روز ششم نيز سدس اول بگيرد و روز هفتم بگذارد و روز هشتم سدس ثاني بگيرد و روز نهم بگذارد و روز دهم سدس سيوم بگيرد و يازدهم نيز سدس اول بگيرد و همين طور بعد دو نوبت منفصله مثل غب دایر دو نوبت متصل نمايد ليكن طويل باشند و اعراض سوداوي ظاهر و اگر ايام تعفن سدس دويم و سيوم در اواسط چهار روز راحت باشند ابتدا يك روز در ميان مثل نوبت غب دایر نمايد و بعد از آن باز نوبت مثل لازم مع اعراض سوداويت بود از آن دو نوبت مثل غب دایر و دو نوبت متصل يابد مثال نوبت متصل الايام

سدس اول	سدس دوم	سدس سيوم	يوم راحت	يوم راحت	سدس اول	سدس دويم	سدس سيوم

يا چنين بود مثال سه سدس

سدس اول	يوم راحت	يوم راحت	سدس دويم	سدس سيوم	سدس اول	يوم راحت	يوم راحت	سدس دويم	سدس سيوم	سدس اول

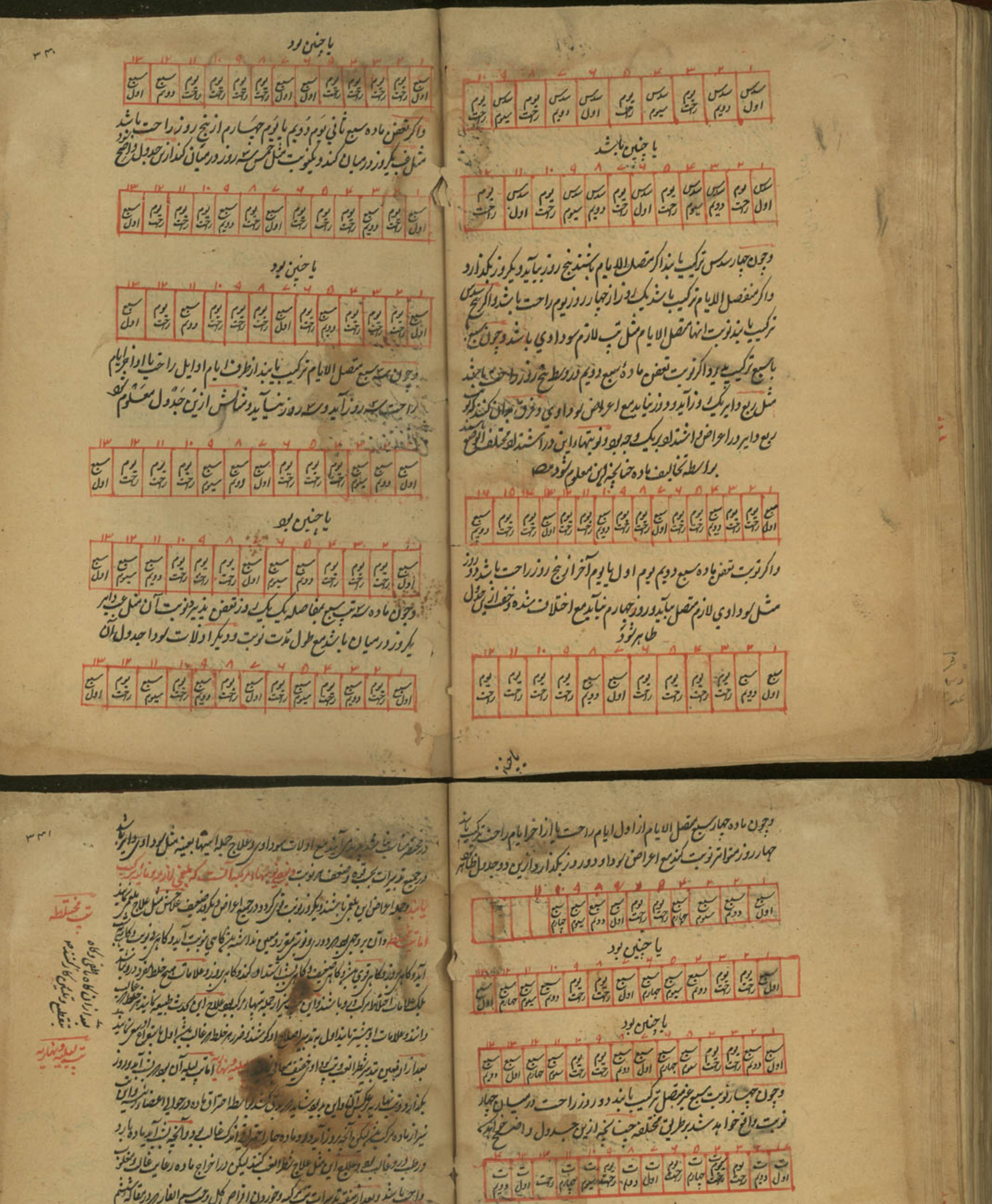
مثال آنكه تعفن ماده هر سدس بفاصله يك روز باشد ترتيبش چنين كنند

سدس اول	يوم راحت	سدس دويم	يوم راحت	سدس سيوم	سدس اول	يوم راحت	سدس دويم	يوم راحت	سدس سيوم	سدس اول

مثال آنكه ماده سدس دويم و سيوم در اواسط چهار روز راحت تعفن گيرد

سدس اول	يوم راحت	سدس دويم	سدس سيوم	يوم راحت	سدس اول	يوم راحت	سدس دويم	سدس سيوم	يوم راحت

و نوعي از تركيب سه سدس بر وجهي بود كه ابتدا دو روز متصل آيد و يك روز بگذارد و روز چهارم سدس ثالث بگيرد و روز پنجم بگذارد و روز ششم و هفتم متصل سدس اول و دويم گيرد و روز هشتم بگذارد و روز نهم سدس ثالث بگيرد و مثالش اين است.



١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
سدس اول	سدس دویم	یوم راحت	سدس سیوم	یوم راحت	سدس اول	سدس دویم	یوم راحت	سدس سیوم	یوم راحت

یا چنین باشد

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
سدس اول	یوم راحت	سدس دویم	سدس سیوم	یوم راحت	سدس اول	یوم راحت	سدس دویم	سدس سیوم	یوم راحت	سدس اول	یوم راحت

وچون چهار سدس ترکیب یابند اگر متصل الایام باشند پنج روز بیاید و یکروز بگذارد واگر منفصل الایام ترکیب یابند یک روز از چهار روز یوم راحت باشد واگر پنج سدس ترکیب یابند نوبت آنها متصل الایام مثل تب لازم سوداوی باشد وچون پنج سبع با سبع ترکیب یابد اگر نوبت تعفن مادهٔ سبع دویم در وسط پنج روز راحت باشد مثل ربع دایر یکروز آید و دو روز نیاید مع اعراض سوداوی و فرق میان کند که او ربع دایر در اعراض اشتداد او بریک وجه بود و نوبتها و این در اشتداد او مختلف الوضع باشند بواسطه تخالف ماده چنانچه این معلوم شود مص

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	سبع دویم	یوم راحت	یوم راحت	سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	سبع دویم	یوم راحت	یوم راحت	سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	سبع دویم

واگر نوبت تعفن ماده سبع دویم یوم اول یا یوم آخر از پنج روز راحت باشد دو روز مثل سوداوی لازم متصل بیاید و روز چهارم نیاید مع اختلاف شده و خفا از این جدول ظاهر شود

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
سبع اول	سبع دویم	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع اول	سبع دویم	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت

یابی

یا چنین بود

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣
سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع اول	سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع دویم	سبع اول

واگر تعفن ماده سبع ثانی یوم دویم یا یوم چهارم از پنج روز راحت باشد مثل غب یکروز در میان کند و یک نوبت مثل خمس سه روز در میان کند از این جدول واضح بود

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣
سبع اول	یوم راحت	سبع دویم	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع اول	یوم راحت	سبع دویم	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع اول

یا چنین بود

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣
سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع دویم	یوم راحت	سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع دویم	یوم راحت	سبع اول

وچون سه سبع متصل الایام ترکیب یابند از طرف ایام اوایل راحت یا اواخر ایام راحت سه روز آید و سه روز نیاید و نشانش از این جدول معلوم شود

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣
سبع اول	سبع دویم	سبع سیوم	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع اول	سبع دویم	سبع سیوم	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع اول

یا چنین بود

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣
سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع دویم	سبع سیوم	سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	یوم راحت	سبع دویم	سبع سیوم	سبع اول

وچون ماده سه تب سبع بفاصله یک یک روز تعفن پذیرد نوبت آن مثل غب دایر یکروز در میان باشد مع طول مدت نوبت و دیگر ادلات سودا جدول آن

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣
سبع اول	یوم راحت	سبع دویم	یوم راحت	سبع سیوم	یوم راحت	سبع اول	یوم راحت	سبع دویم	یوم راحت	سبع سیوم	یوم راحت	سبع اول

وچون ماده چهار سبع متصل الایام از اول ایام راحت یا از آخر ایام راحت ترکیب یابند چهار روز متواتر نوبت کند مع اعراض سودا و دو روز بگذارد از این دو جدول ظاهر

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١			
سبع اول	سبع دویم	سبع سیوم	سبع چهارم	یوم راحت	یوم راحت	سبع اول	سبع دویم	سبع سیوم	سبع چهارم				

یا چنین بود

	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣
	سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	سبع دویم	سبع سیوم	سبع چهارم	سبع اول	یوم راحت	یوم راحت	سبع دویم	سبع سیوم	سبع چهارم	سبع اول

یا چنین بود

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤
سبع اول	سبع دویم	یوم راحت	یوم راحت	سبع سیوم	سبع چهارم	سبع اول	سبع دویم	یوم راحت	یوم راحت	سبع سیوم	سبع چهارم	سبع اول	سبع دویم

وچون چهار نوبت سبع غیر متصل ترکیب یابند دو روز راحت در میان چهار نوبت واقع خواهد شد بطریق مختلفه چنانچه از این جدول واضح خواهد

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤
ت اول	ت دویم	یوم راحت	یوم راحت ت	ت چهارم	یوم راحت	ت اول	ت دوم	یوم راحت	ت سیوم	ت چهارم	راحت	ت اول	ت دویم

یا چنین بود

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢		
ت اول	ر	ت دوم	ر	ت سیوم	ت چهارم	ت اول	ر	ت دوم	ر	ت سیوم	ت چهارم	ت اول	

یا چنین بود

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤
ت اول	ت دوم	ر	ت سیوم	ر	ت چهارم	ت اول	ت دوم	ر ت	ت سیوم	ر	ت چهارم	ت اول	ت دویم

وچون پنج سبع ترکیب یابند پنج روز متصل آید و یکروز بگذارد و این حاجت بجدول ندارد وچون شش سبع یکجا شوند نوبتش بلا مفاصلهٔ ایام مثل سوداوی لازم باشند مع اختلاف اشتداد هر روزه و همچنین قیاس ترکیب متباعد الاجناس مثل ربع با خمس و خمس با سدس و سدس با ربع و خمس با سبع و سدس با سبع و سبع با ربع بهم میرسد و ادوار مختلفه [illegible]

[illegible]

در مختصر مناسب غب شده یکروز در میان آید مع ادلات سوداوی و علاج جمله اینها بعینه مثل سوداوی دایر باشد در جمیع تدبیرات بحسب قوت و ضعف هر نوبت و بعضی از تبهای مرکبه آنست که بلغمی لازم و غب دایر ترکیب یابند و جمله اعراض این بلغمی باشند و یکروز در نوبت قوی گردد و در جمیع اعراض و یکروز ضعیف علاجش مثل علاج بلغمی نمایند

تب مختلط

اما تب مختلط و آن بر وجهی است که در دور و نوبتی معتبر و معین نداشته باشد گاهی با نوبت آید و گاهی بی نوبت آید و گاهی بروز و گاهی قوی باشد و گاهی ضعیف و گاهی تب اشتداد کند و گاهی بروز و علامات همه اخلاط مفرد در وی بلکه علامات اختلاط مرکب در وی باشند [illegible] از جمله تبهای مرکبه علاج این [illegible] طبیعت نمایند بر خلط غالب دانند و علامات او بیشتر باشد اول به تدبیر اصلاح او کوشند [illegible] خلط غالب [illegible] سعی نمایند بعد از [illegible]

تب لیلیه و نهاریه

اما تب لیلیه آن بود که شب آید و روز بگذارد و تب نهاریه بر عکس آن [illegible] ماده در حوالی اعضا [illegible] نیز از ماده مرکب [illegible] و ماده حار [illegible] آید ماده بارد [illegible] علاج این مثل علاج [illegible] کنند لیکن در اخراج ماده رعایت [illegible] واجب باشد و بعد از تنقیه تدبیرات [illegible] و خوردن اقراص [illegible] در مقاله [illegible] فن اول گفته شده مناسب [illegible] اگر بعد تنقیه معجون [illegible] یا سکنجبین خوردن نیز موافق بود [illegible]

تب جیحک

[illegible] تب جیحک [illegible] آن تب [illegible] قبل از ظهور [illegible] علامات [illegible] ماده [illegible] اطفال [illegible] علامات [illegible] جلد [illegible] و در ابتدا فصد کنند [illegible]

تناول نمایند و از تدبیرات بارده و هوای اسرد احتیاط نمایند و شنقرک در بستر اندازند تا جمیع کالم بیرون آید
و چون تمام ظاهر شود تدبیرات حصبه که در فصل حصبه مذکور شود جاری دارند و غذا در این آتش حصبه که نخود در آن پخته باشند
نشکر سرخ خورند یا نخود و عدس و حوخحته شوربا مزعفر خورند و از فواکه و حمیات بستان و تمبک احتراز نمایند
و از حموضات مثل سماق و تمر هندی حسب تفتیش و اجابت ... نخود و خورند جایز بدید بعض ... سعال
از باب سیوم مقاله دوم از فن ثانی است **در تب وبائی** آن تبی است که در هنگام خریف و ربیع
حادث شود مع علامات سمی و آن اکثر کشنده بود طاعون یا طاعون و سبب آن تعفن هوا باشد
موجب که علامات آن اکثر مشابه بعلامات تب دموی و محرق باشند و نشان تعفن هوا آن بود که مزاج
هر فصل که اعتدال خواص آن فصل نباشد و ... که در ... و حیوان ذی الحس مانند هدهد ولقلق بکریزند
و حشرات حیوانات و ضفدع بسیار شوند و موشان اکثر میرند و هوام زیر زمین مثل مار و کژدم و جعل و چهار پایه
بالا از زمین آیند و ادلالات تعفن آن تب قلق و اضطراب و تواتر نفس و عطش مفرط و سبوب و سقوط
اشتها و قی بود و گاه وجع معده و اختلاط و غثیان نیز بود و عرق و بیاض منتن بود و بعضی از اعراض
سمی مثل غشی و هذیان نیز بود و گاه موجب طاعون و گاه هلاک سازد علاج حدوث طاعون در مقاله طاعون
گفته شود اما در حالتی که طاعون نباشد علاج این تب مرکب بمعالجات تب دموی و صفراوی نمایند باید که تلطیف
کنند و بعد از فصد تبرید و تسکین بشراب تمر هندی و زرشک و غوره و ریباس نمایند و اگر مزاج ... و
فصل و بلد گرم باشد قرص کافور نیز خورند و اگر غلبه اخلاط در بدن قوی بود اخراج ماده موجب نیز از اقوی
جایز است اما از تحریک ماده تسکین و تحلیل مناسب تر است و در حالت لعیب با کبیت صندل و کافور و قصور
و گل ارمنی و گلاب بر سینه و نقل گل ارمنی موافق بود و بوئیدن آنها نیز و دیدن خیار و سیب و امرود
بهتر بود و خوابیدن در ... بازهر یا جدوار و گلاب و عرق بید نافع و باید در اصلاح هوا کافور و
عود و عنبر و مصطکی و لک مغو و یا تحجیر و خانه را از آب و گلاب ... بیاشند و نقل از ... غذا کنند
در تب ... و یا ... در هوا اصلاح پذیرد و غذا آش جو و گلاب و نبات مناسب است یا شوربا زیره و زمانه و ...
و زرشک و سماق و عدسه بیکوتر و باقی تدبیرات در فصل طاعون معلوم گردد **تدبیرات** وعرق کاسنی

و بیشتر یا شراب و بیاری همراه آب کاسنی سبز دهند یا سکنجبین ریوندی
همراه عرق بادیان دهند و نمو زانیدن با رمان بن همراه سکنجبین ریوندی
نیز بهتر باشد و با سکنجبین بزوری و با سکنجبین زرشکی دهند بحسب مزاج
تا از استسقا و سوء القنیه نجات یابد و اگر معده ضعیف شده باشد مقویات
قابضه و ملینه مثل سفرجلی مسهل و سفرجلی سرکه و سفرجلی لیمو و سفرجلی زرشکی
و جوارش عود بحسب مزاج و قرص و اجابت طبیعت تقویت معده نمایند
و بعد از هفت روز از زوال تب اندک دسومات پخته و شوربا
گوشت خفیفه از طیور بری و حلوا آغاز شروع نمایند و به تدریج استعمال اغذیه
ثقیله مانند جرم لحم و بلاو و نان و روغن کنیز کنند و گاه گاه حمام روند و تا چهل روز
از اشتلاء و جماع و حرکات شدید و ریاضت قویه و غسل آب سرد احتراز
لازم دارند و از اعراض نفسانی قویه مثل غضب و غم دور باشند
و بعد از چهل روز به تدریج بر حالت اصلی رجوع نمایند و باقی تدبیر در
فصل نقاهت نا قهین مطلق که در خاتمه کتاب خواهد آمد گفته شود انشاء الله
باب چهارم از مقاله اول از فن ثانی است در بحران و این
باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول در تعریف بحران** باید دانست که دفع مرض
یا بر تحلیل بود یا به اطفا یا به اخراج یا با انتقال اما اخراج که بعلت دفع بود استفراغ
گویند و انتقال را دع و چون این هر دو سعی طبیعت باشند بعمل دوا
پس بحران گویند و این در اکثر امراض واقع شود لیکن چون در حمیات
بیشتر حادث گردد ذکر از اقرب حمیات مناسب یافت باید دانست
که بحران مجادله طبیعت باشد برای رد مرض باخراج یا با انتقال پس اگر
در انتقال از عضو رئیس بسوی غیر رئیس بود بحران انتقالی جید باشد

چنانچه انتقال ماده مالیخولیا بقوبا و اگر انتقال از عضو غیر رئیس بسوی
رئیس بود بحران انتقالی ردی گویند چنانچه دفع ضربت با انتقال ماده
بسوی کبد و ظهور استسقا و بحران باخراج بر دو نوع است که در مجادله طبیعت
بر مرض بالکلیه غالب آمد و حاجت مجادله بار دویم نماند بحران جید کامل گویند
و اگر بر مرض غالب آمد لیکن حاجت مجادله بار دیگر نیز باقی ماند بحران جید
ناقص گویند و اگر در مجادله مرض بر طبیعت غالب آمد بتمامی چنانچه حاجت
مجادله دویم نماند بحران ردی کامل گویند و اگر حاجت مجادله مرتبه دیگر نیز
باقی ماند بحران ردی ناقص بود و علامت بحران جید کامل خفت تام در
مرض بعد آن و علامت بحران جید ناقص انتقاص بعضی از عوارض
مرض و علامت بحران ردی کامل آثار هلاکت بعد آن و علامت
بحران ردی ناقص اشتداد بعضی عوارض مرض و بحران که در ابتدای
مرض واقع شود ردی کامل بود و در ازدیاد مرض ردی ناقص یا جید ناقص
بود و در انتهاء مرض اکثر جید کامل بود و در انحطاط بحران نباشد و بحران
باخراج باقسام مختلفه و اطراف مختلفه باشد و علامات ظهور هر یک
جداگانه باشند پس چون علامات ظهور بحران بیابند بیمار را مشتغل
کذارند تا طبیعت بهیچ چیز اشتغال نپذیرد و کار مجادله خود تمام کند
و بعضی از این بحرانات مختلفه بحران رعافی بود و آن بحرانی باشد
که ماده برعاف دفع شود و این در تب های گرم و امراض راس
بیشتر افتد و علامات او طنین و صمم و ثقل سر و سوزش مقدم دماغ
و سوزش منخرین و سرخی جبهه و چشم و خارش بینی بود و بعضی از بحرانها
آنست که بقی واقع شود و این نیز در تب های گرم و امراض معده و صدر بیشتر

افتد و علامات آن غثیان و درد فم معده و ثقل سینه و ضیق النفس و مرارت
فم و تاریکی چشم و اختلاج لبها بود و بعضی از بحرانها آنست که با سهال
واقع شود و این در تب های امتلائی و امراض بطن و وجع ظهر بود و بعضی از
بحرانها آنست که بخراج بود و این در تب های خارج عروقی و در امراض که ماده آن
قریب جلد بود بیشتر افتد و علامات آن احساس خارش در موضع مسامات
خروج خراج مع علامات مطلق بحرانی و بعضی از بحرانها آنست که بعرق بود
و این اکثر در حمیات مادی امتلائی و در امراض مرطوبه مانند استسقا واقع
شود و علامت آن نرمی جلد و احساس نخس در جمیع مسامات جلد و انتفاخ
جبهه بود و بعضی از بحرانها آنست که بادرار بول واقع شود و این اکثر
در امراضی که ماده آنها قریب بالات بول باشد بیشتر افتد و علامات
آن مطلق بحرانی قلق و اضطراب و شدت اعراض و سرعت و تواتر و
عظم نبض و بیخودی بود و بحران محمود آن باشد که بعد از نضج تام
در ایام باحوری واقع شود و ایام باحوری نیز بعضی نیک باشند و بعضی
بد چنانچه گفته شود انشاء الله تعالی **فصل دویم** در ایام بحران و رداءت
و صلاحیت آنها باید دانست که اول ایام بحران روز چهارم است و در
امراض حاده سیویم نیز و این هر دو ایام متوسط اند در این ایام بحران
جید و ردی هر دو واقع شود اما ردی منذر به بحران ششم بود در
چهارم و بحران پنجم بود در سیویم و بحران جید در یوم سیویم منذر به
بحران روز هفتم بود و در یوم چهارم منذر بحران روز ششم بود اما
بحران روز ششم و روز پنجم اکثر آنست که بد بود بواسطه رداءت
سابقه که در سیویم یا چهارم بواسطه عدم نضج واقع شود و بحران روز هفتم

قوي وجيد بشد بواسطه سرعت نضج ماده حار در يوم سيوم روز بحران سابق
و بحران ششم كاينه ردي وكاهي جيد واقع شود بواسطه اختلاف نضج
ماده حار و بارد و يوم رابع بحران اول واينه از بحران در نهم منذر باشد
بحران يازدهم و اينه از بحران در يازدهم منذر بود بحران چهاردهم
واين جمله ايام بقول اكثر نيك باشند و روز دهم و دوازدهم بحران
نادرست اگر واقع شود بد باشد و بحران سيزدهم هم جيد و قوي و كامل
باشد حاجت باندارند از دو روز يازدهم و نهم و هم به ندرت بحران
واقع شود ليكن بد باشد و بحران روز هفدهم متوسط است منذر باشد
بر بحران روز بيستم و بحران روز بيست و يكم و بيست و چهارم و بيست و هفتم
و سي و يكم و سي و چهارم جمله قوي باشند چه در نيكي و چه در بدي اما
اكثر آنست كه در اين ايام بحران نيك واقع شود بواسطه اتمام نضج
و روز سي و هفتم و روز چهلم بحران خفيف واقع ميكند بسلامت بود و در
ديگر ايام اين بحران واقع نميشود چنانچه صاحب مطولات كتب طب
بدلايل ثابت نموده و بعد از چهل روز هم بقول بقراط و اكثر حكما بحران
ميشود و بقول جالينوس روز شصتم و هشتادم و صدم و صد و بيستم نيز
بحران واقع ميشود و بقول بعضي شش ماه و بعد يكسال و بعد سه سال
و بعد دوازده سال نيز بحران واقع شود چنانچه در برص و تب سوداوي
و چنانچه بحران در مرض منذر بحسن حال يا بسوء حال بود هيجان و حال
صحت تغير امور طبعي مثل نوم و يقظه و احتباس و استفراغ و اخلاق
و كلام و يا قطع عادات غير طبعي مثل رعاف و دم بواسير و حبس اسهال
معتاد و جمله منذر باشند بظهور امراض مناسبه آن اعراض و هيجان لزوم

امراض خفيفه دايم الاوقات منذر بود باعراض قويه چنانچه خفقان دايم منذر
بود بمفاجات و امثال اين ديگر نيز بسيار اند كه از وهم انها سبب حدوث
ديگري بود البته **مقاله سيوم** از فن ثاني در امراضي كه خاص مردان
ميشود و آن مشتمل بر چهار باب است **باب اول** در امراض خصيتين و
اين باب مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول در حكه خصيتين** و آن خارشي بود
كه در خصيه پديد آيد و سبب آن ماده حريف كل بدن باشد و علاج آن
در موضع جرب گفته شد و معالجه جرب بكار دارند يا سبب آن عرق كثير
شدن بود كه در صيف عادت شده علامتش آنست كه هر روز باب شويند
و مرداسنگ و سفيده و شب و كافور مجموع يا بعضي بمالند و اگر سبب حدوث
شيئي بود كه در اثناي نضج يافته و سبب عدم جماع متعفن شده
باشد علامتش آنست كه [illegible] علق كنند و بعد از خشك
شدن آن [illegible] و مرداسنگ و آب سداب بمالند و هر روز باب
[illegible] بشويند يا هر روز آب ليمو و روغن ياسمين بمالند و بعد از
سه ساعت باب [illegible] بشويند و از اشيا حاره و مولدات مني احتراز نمايند
و جماع كنند و اگر مقعد [illegible] باشد عارضه قوي كرده فصد باسليق كنند
و بر جوع صبر نمايند **ورم خصيه** [illegible] از باب اول مقاله سيوم كه از فن
ثاني است **فصل دويم** اگر بواسطه غليان دم باشد علامتش سرخي
و ثقل [illegible] عضو [illegible] و وجع نيز و اگر غليان شامل جميع بدن باشد
ديگر علامات دم كه معلوم اند نيز ظاهر باشند علاجش آنست نخست
فصد باسليق نمايند و آب شاهتره و شراب عناب بخورانند يا
شربت شاهتره بهمراه نقوع آلو و زرشك دهند يا نقوع از عناب

امراض ذكر

امراض خصيتين

ورم خصيتين

و زرشك و شاهتره و كشنيز دهند و گل ارمني و صندل سرخ طلا سازند
يا عناب و شاهتره و كشنيز بجوشانند و بآب آن تطيل نمايند و بثقل
آن ضماد سازند و غذا اسفيدبا و سماقيه و زرشكيه خورند و از اشيا
ثقيل و بطي الهضم و كثير الغذا مثل نان و گوشت و فواكه و شير نيز
اجتناب نمايند و اگر بواسطه صفرا بود علامتش سوزش و وجع ناخوش
در موضع [illegible] و اگر هيجان صفرا در كل بدن هست ديگر علامات
صفراوي نيز پيدا باشند علاجش اخراج ماده صفراوي نمايند بمسهلات
صفراوي مثل نقوع بليله و طبيخ مسهل صفرا كه در مركبات گفته
[illegible] و بعد از تنقيه سكنجبين و شيره تخم [illegible] يا آب
تخم هندبي همراه نبات دهند و در هر هفته دو بار سكنجبين و آب
گرم قي كنانند و موضع [illegible] مرهم صندل و شياف ماميثا و
كافور و آب برگ عنب الثعلب طلا سازند يا آرد جو
و كشنيز خشك و تخم خطمي سوده همراه سركه و آب كاسني سبز
ضماد كنند يا فوفل و گل ارمني و شياف ماميثا با آب برگ كاهو
طلا سازند يا بنفشه و برگ خطمي و جو نيم كوفته و برگ كاسني
سبز بجوشانند بآب آن تطيل كنند و بثقل آن ضماد سازند
و اگر وجع نيز همراه باشد در مطولات قشر خشخاش و در طلاها
افيون زياده كنند و از اغذيه صفراوي اجتناب نمايند و فرخ
و [illegible] و خبازي و برنج بخورند و اگر علامات دم و صفرا مركب
باشند فصد و مسهل صفرا هر دو بكار برند و تدبير مركب كنند و اگر از
بلغم بود علامتش قلت وجع و نرمي ورم و رنگ عضو موافق رنگ الصورت

بدن باشد علاجش آنست كه تنقيه بدن بدستور بعد از نضج از ماده بلغم كنند
بمطبوخ مسهل بلغم كه در مركبات ذكر شده يا حب قوقايا و حب صبر و به آرد جو
و حلبه و اكليل الملك ضماد نمايند يا بابونه و اكليل الملك و تخم خطمي كوفته
ضماد سازند يا بنفشه و برگ خطمي و تخم شبت و اكليل الملك و جو نيم كوفته
بپزند و بآب آن تطيل كنند و بثقل آن ضماد نمايند و در ابتدا ماليدن
روغن گل و [illegible] نيز نافع باشد و اگر مرهم از روغن گل يا روغن بابونه
همراه زرده مرغ يا بط و زفت و جندبيدستر زند و بمالند نيز در انتها نافع باشد
و همچنين ماليدن روغن بنفشه و چكانيدن آن در احليل ابتدا او رام
دموي و صفراوي را نافع باشد و اگر ورم سوداوي بود بدستور بعد از
نضج تنقيه بدن كنند از خلط سوداوي بطبيخ افتيمون يا حب افتيمون كه
در امراض راس ذكر شده و بعد از تنقيه روغن ناردين يا
روغن گل در ابتدا بمالند و لته نيم گرم تطيل نمايند و اگر ازين تدبير تحليل
نيابد آرد جو و آرد باقلي همراه آب عنب الثعلب ضماد كنند يا مرهمي
از پيه كرده و موم و روغن گل و اشق بسازند و بكار برند يا تخم عنب الثعلب
و كشنيز و بذر كتان و حلبه بپزند و بآب آن تطيل نمايند و بثقل آن
ضماد سازند و اگر برگ خطمي را با روغن زنبق نرم ساخته و گرم كرده
بربندند نيز نافع باشد و قي كنانيدن بماء العسل و خردل در هر هفته
دو بار او رام بلغمي و سوداوي را نافع بود و از جميع بردات و مغلظات
و منفخات اجتناب نمايند و برنج و ماش مقشر و روغن تازه اقتصار
كنند در اورام بلغمي و سوداوي و اگر ورم ريحي بود خورانيدن گلقند
و باديان و جوارش كموني و تكميد بجاورش و نخاله و رماد شاخ انگور و ملح

مفرد یا مجموع کافی بود و از اشیاء مولد ریاح احتراز نمایند و گوشت طیور بریان
و برنج همراه کمون و دارچینی و مصطکی و زنجبیل خورند و باقی جمیع تدبیرات بلغمی
بکار دارند و این ورم گاه در بیضتین باشد و دانستن او مشکل بود
مگر اگر جلد کیسه بحال بود و در مقدار زیاده نماید و وجع قوی تر بود اگر ورم
یکطرف باشد بیک طرف میل کند و اگر ورم در هر دو بیضه بود لمس در جمیع
اطراف انثیین و شاید نیز با آن همراه باشد بواسطه عضو رئیس
و درین صورت عمل بما کولات بیشتر موثر بود به نسبت ضمادات و
گاه در کیسه بیضتین بود و این بحس بصری و لمس زود معلوم شود و درین
قسم اضمده و اطلیه بیشتر موثر بود از ماکول و گاه ورم خصیتین بتحلیل
یابد و گاه نضج پذیرد و بیک جا قرحه کند و درین صورت بعد اخراج
ماده بدو عمل اندمال قرحه نمایند بمرهم ابیض و بدیگر مدملات که در امراض
گوش و بینی ذکر شده و گاه از کثرت ماده و نضج بسیار تمام کیسه
بخته شود و بریزد و هر دو بیضه معلق بمانند و درین صورت عمل که برای
کندیدن پوست از آب گرم میکشند بکار دارند چنانچه گفته شود انشاء الله
و با روغن گل اکثر از پنبه بران ریزند و ذرورات مدمل مثل سفیده
و مرداسنگ و گلنار سوده بران افشانند و دم بدم تر دارند و از
حرکت اجتناب نمایند مگر باحتیاط تا اثر آبه آنها نرسد الی وقت ارتباط
جلد کیسه جدید لیکن کیسه نو سخت تر از کیسه اول پیدا شود و تبارک الرحمن الرحیم
الی التابین **فصل سیوم** از باب اول مقاله سیوم که از فن ثانی است
در وجع خصیتین آن اگر بواسطه انفجار ماده ورم باشد علاج بس گفته شد و اگر
بواسطه التشنگ یا دیگر ضربات یا جرب رطب باشد علاج هر یک

وجع خصیتین

بموقع بیان نموده آید و اگر از کثرت عرق و فربهی و خلط شور صفراوی و حدت
منی باشد تقلیل غذا و حجامت بند کمر و ساقین کنند و در حالتین ارسال
علق نمایند و بعد از ان تنقیه بدن بمسهلات مناسبه که مخرج خلط موجبه است
بکنند و مرهم ابیض کافوری که در امراض گوش ذکر شده بکار برند و اگر قرحه خبیثه
ساعیه بود بخل و ماورد بشویند بعد از ان مرهم سنگ بصری بران گذارند
و گرد قرص خل و گل ارمنی طلا سازند تا از سعی باز ماند و در پی تعفن جلد
درست نشود **صنعة مرهم سنگ بصری** سنگ بصری بیست درم موم پنجاه درم
روغن گل پنجاه درم موم و روغن را برآتش بگدازند و فرو آرند سنگ
بصری را مغسول نموده و سوده دران بیامیزند و مرهم نمایند **فصل چهارم**
از باب اول مقاله سیوم که از فن ثانی است **در فتق** و آن عبارت از شدن
خصیه باشد بلا ماس لیکن وجع قوی در و ظاهر شود و اگر سبب آن
فرو آمدن جرم روده بود در انثیین بواسطه توسع مجاری از رطوبت بیشتر
معاید اغور باشد یا بواسطه ضربه و حرکت عنیفه و افتادن از جائی بلند
معاء و روده فرو آید و اگر بالا تر از انثیین بایستد فتق اربی گویند و گاه
حجاب که در میان هر دو خصیه باشد پاره شود و هر دو خصیه در یک طرف
بیاید اما آنچه از فرو آمدن جرم معا باشد بدستکاری عمل کنند و بروغن
بمالند و بجا آرند و ضمادات قابضه استعمال نمایند و بر رفاده استوار کنند
و گاه بحلقه آهن حاجت افتد چنانچه دستکاران بهتر میدانند و در قسم
ثانی هر دو خصیه را بجا آرند و میان هر دو خصیه بر بندند تا یکجا نشوند و ضمادات
قابضه استعمال نمایند و فلونیا و برشعثا که در امراض ماتقدم ذکر شده بخورانند
و این معجون سنجرینا نیز مجرب دیدم و در طوبتین را فایده عظیم دهد **صنعة معجون سنجرینا مذکور**

فتق

چند بیدستر و دارچینی و افیون وفوه و دوقو و اسارون از هر یک پنج
فلفل و دار فلفل و بازرد و قسط شیرین از هر یک شش جز زعفران فرفیون
وج عود از هر یک نیم جز عسل دو وزن ادویه عسل را صاف کنند
و بازرد در او ران بگدازند و باقی ادویه را کوفته بدان بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال کنند قدر مستعمل از نیم مثقال تا دو درم باشد
و این معجون اکثر امراض ریاحی و درد دندان و قولنج و عسر البول بلغمی
و سده و صلابت جگر را نیز نافع باشد و گاه این عارضه بواسطه کثرت
فرو آمدن مایئه در خصیه باشد علامتش ثقل استرخا و ثقل انثیین باشد
و این آب اگر کمتر باشد علاجش آنست که اشیاء مجفف و محلل مثل
خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کرب و سعد و مازو و جفت بلوط و ارد جو و
جوز السرو و آرد باقلی و حب الغار و فلفل و کمون و بورق و سرکین گاو
و گوسفند و قشر الرمان مجموع یا بعض با روغن زیت ضماد سازند و جو ارشن
کمونی و جوارش کندر تناول کنند بار از بانه و گلقند با انیسون و گلقند بخورند
با این معجون سه چهار درم تناول کنند **صنعة آن** رازیانه شاه بلوط هر یک
سه درم تخم شلغم تخم گندنا هر یک دو درم سنبل و سعد هر یک یکدرم با دو
چندان عسل معجون نمایند و اگر آب بسیار بود و از ین تدبیر تحلیل نیابد
علاجش آنست که از نشتر بشگافند و انرا برآرند و داغ کنند و باقی جمیع تدبیرات
مذکوره بجا آرند و آنچه ریاحی بود مع ادویه ماکوله مذکوره بخاکستر رزد و
جاورس و کمون دسته اب مفرد یا مجموع تکمید نمایند و در جمیع اقسام فتق از
مرطبات و مرخیات و حرکات و جماع مطلق احتراز کنند در حالت مرض و بعد برء
نیز از حرکات قویه و جماع اجتناب بهتر باشد و اگر بضرورت واقع شود بعد استوار

نمودن رفاده و حلقه مناسب بود **صنعة ضماد فتق** کندر و اقاقیا و سعد و مازو
و مرمکی و صمغ عربی و مرزنجوش و طرز از هر یک یکدرم جوز السرو ده درم کوفته
و بیخته بسرکه یا بشراب کهنه ضماد نمایند **دیگر** سداب و بازرد و صبر
و جوز السرو و بابونه مساوی کوفته و بیخته بروغن قسط ضماد سازند **ایضاً**
برگ سرو و جوز السرو و سریش و انزروت و بلوط و مصطکی و کندر مساوی
کوفته و بیخته بسرکه ضماد سازند **ضمادی بر فتق مجرب و بعد از دستکاری بر بندند**
مازو و جوز السرو و اقاقیا و سماق و ماش و کندر و گل ارمنی و فوفل و صبر مساوی
سوده بزرده تخم مرغ سرشته ضماد سازند **ضماد فتق ریاحی اطفال**
مرمکی و مقل ازرق مساوی همراه سرکه ضماد سازند **ضمادی در فتق اطفال**
را نافع بود ارد جو سرکین گاو و سرکین گوسفند خشک نموده و گل ارمنی از هر یک
دو درم سعد و بوره ارمنی و کمون و سرخته و شحم حنظل و صبر و
عصاره قثاء الحمار از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بسرکه یا بشراب کهنه ضماد سازند
ایضاً فتق الماثی حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک سه درم سرکین کبوتر
ده درم کمون کرمانی یکدرم اشق دو درم زفت یکدرم شبت سه درم با موم
و روغن زیت مرهم سازند و بمالند **ایضاً** گل لک سعد و ارد جو و سرکین
گاو مساوی ضماد کنند و نوعی از فتق است که از اعظم خصیه گویند و آن
چنین بود که خصیه بلا اعراض مذکوره و بلا وجع کلانی پذیرد مثل کلانی پستان و
علاجش مثل علاج کلانی پستان که در امراض نسا گفته شود بجا آرند و این ضماد نیز
نافع باشد **صنعة آن** ودع محرق و آرد جو مساوی سوده همراه سرکه ضماد سازند و از
اغذیه طامره و مرطبه تنقیه نمایند و از اشیاء کثیر التغذیه و بلغمی اجتناب کنند و
نوعی از فتق است که بعد امراض قویه مثل حمیات و حبس اسهال و حصر یا پدید آید

خصوصا اطفال را و بان علامات استسقا نیز باشند و کلانی خصیه‌ها
نیز بسبب امتلاء آب باشد و ریاح مع ملاست و ثقل چنانچه بالا ذکر
شده علاجش آنست که بر روزه دواء الکرکم با شیره تخم رازیانه بخورند
بقدر سن و فصل و غرنباد که در هندی نرکچور گویند و کشنیز و تخم تمر هندی
کبار که در ممالک دکهن مباشر سوده بمرات طلا سازند نافع باشد
صفت دواء الکرکم کرکم یعنی زعفران دو آزده درم سنبل شش درم قسط و سلیخه
و فقاح اذخر و حب بلسان از هر یک یکدرم فوه دو درم رب السوس
و جعده و مصطکی و غافث از هر یک سه درم روغن بلسان نیم درم
مرصافی کوفته و بیخته و بروغن مذکور چرب ساخته باد و چند آن عسل کف
گرفته معجون نمایند و اسارون و دو قوه و انیسون و فطراسالیون در نوند
از هر یک چهار درم قدر مستعمل از یکدرم تا دو درم و اطفال را بقدر سن
و این معجون استسقا و اکثر امراض سرد جگر و سپرز و گرده و مثانه را
نافع است و کشنده کرم سده و دافع ریاح است باب دوییم
از مقاله سیوم که از فن ثانی است در امراض ذکر و این باب مشتمل
بر هفت فصل است فصل اول در حکه قضیب و آن خارش ذکر بود و سبب
آن اکثر خلط حاد و مالح باشد یا غلیان خون یا حدت منی علاجش آنست
که تنقیه بدن از خلط موجب نمایند بفصد و مسهل و اصلاح مزاج منی
کنند بادویه مطفی و باقی جمله تدبیرات که در حکه خصیه‌ها گفته شده
بجا آرند و اگر حکه در اصل قضیب بود و متعذر باشد لحصاة مثانه
و علاجش جمله علاج سنگ مثانه باشد چنانچه در امراض مثانه ذکر شده
فصل دوییم از باب دوییم مقاله سیوم که از فن ثانی است در ورم قضیب
دلبهران

و سبب آن جمله اسباب ورم خصیه باشد و علاجش بعینه ورم علاج خصیه کنند اما
اگر ورم بواسطه کثرت جماع یا طلا ز حاد حادث شود علاجش آنست که شیر
گرم بشویند و روغن گل بمالند فصل سیوم از باب دوییم مقاله سیوم که از فن
ثانی است در قرح قضیب و آن ریش ذکر بود و علاج او مثل علاج قرح خصیه باشد
و جمیع تدبیرات و این مرهم نیز نافع است سفیداب و موم کافوری یکمثقال
و نیم و هفت مثقال روغن گل یکدارند و چهار مثقال حب الرمان شکسته بریان
نموده و چهار مثقال مرتک مبرود و اسحق بلیغ نموده با موم و روغن یکجا
نموده مرهم سازند و بعضی بجای مرتک مرداسنگ داخل کنند اما اگر
قرح قضیب از حدوث آتشک بود و تدبیر آتشک که در محل خود گفته شود
بکنند و این مرهم استعمال نمایند صفت آن توتیا دو درم اقحوان و سفیداب از هر یک
سه درم مرداسنگ دو درم زنگار نیم درم موم سفید پنج درم روغن گل بیست
درم موم و روغن را بر آتش بگدازند و داروها را کوفته و بیخته و روغن را
از آتش فرود آورده داروها در آن داخل نمایند و بدستور مرهم سازند
و اگر قرح قضیب بواسطه کثرت جماع حادث شود روغن گل بر آن بمالند
و مرداسنگ سوده بر آن افشانند فصل چهارم از باب دوییم مقاله
سیوم که از فن ثانی است در تشنج مجرای قضیب اگر بواسطه انعقاد منی
بود علامتش تقدم حبس منی وقت خروج انزال بهنگام جماع و احتلام و وجع
قوی خصوص قریب خصیه‌ها و کشیده شدن خصیتین علاجش آنست که
اول بروغن گل و افیون بمالند تا وجع ساکن شود بعد از آن در حمام گرم
برند تا عرق کنند و مسامات گشاده شوند پس از آن در حمام جماع کنند تا بنوعی
انزال شود و اگر بسبب وجع بر جماع قادر نشود در حمام گرم میان آب گرم نشانند

و طبیخ کرفس و انیسون و حلبه بخورانند و بدست آهسته آهسته بمالند و در
آب گرم نشسته باشند بول نمایند و اگر حمام نبود روغن گل با گنجد یا روغن
گاو هر چه بهم رسد گرم نموده بمالند و طبیخ مذکور خورانند و قضیب و خصیه‌ها را
در آب گرم یا در طبیخ بابونه تخم خطمی و اکلیل الملک که ارنبا ماء ...
که بول بفراغ آید منی همراه بول در همان آب گرم بیرون آید و یا برگ
خطمی و بنفشه یکجا پخته بر عانه و قضیب بندند و طبیخ تا نخواه و انیسون
و چند و اگر بسته بواسطه سنگ مثانه و ریگ مثانه بود و تقدم
علامات آن ظاهر باشند و اکثر حبس بول در بین واقع شود
و علاجش آنچه در سنگ مثانه گفته شده بکنند و مدرات قویه دهند
تا ریگ بیرون آید و اگر سنگ بود گاه شکسته بیرون شود و گاه شکافته
بیرون کنند و اگر سده بواسطه بثره بعد حرقت و عسر البول و گاه خروج
مده رقیق بدان باشد علاجش فصد و مسهل صفرا بود و بعد از تنقیه
شیره بقلة الحمقاء مع نبات فقط دهند یا همراه اقراص کهربا که در مرکبات
ذکر شده بدهند و از اشیاء گرم و حاد احتراز نمایند و اگر بواسطه خلط
غلیظ بود اخراج آن کنند و بعد از تنقیه مدرات حار یا بارد بحسب
مزاج و اخلاط خورانند و اگر سده بواسطه ریاح حادث شود معجون سجزنیا
که در فتق گفته شده یا جوارشن کمونی که در امراض اسنان و معده
گفته شده بخورانند و به کمون و کرویا و نمک سوده مفرد یا مجموع در پارچه
بسته و گرم نموده تکمید نمایند و سداب و کمون و فوذنج جوشانیده
تنطیل سازند و روغن شبت که در مرکبات گفته شده بمالند فصل پنجم
از باب دوییم مقاله سیوم که از فن ثانی است در اعوجاج قضیب و آن کجی
از

از تشنج عضلات است که قضیب را حادث شود و آن اکثر از یبوست
باشد و علامتش آنست که قضیب کشیده بماند و حرکت رعشه بکند
یا کج گردد و بطرفی مایل شود و علاجش آنست که پیه بط یا پیه دنبه بمالند و در
شیر گرم نگاه دارند و در شبانه روز چهار نوبت عمل کنند و مداومت
نمایند و از ریاضت و اشیاء مجففه احتراز کنند و باقی جمله تدبیرات که در
تشنج یبسی ذکر شده بجا آرند و غذاء لطیف جید الکیموس مثل بیضه نیم برشت
و نخود آب جوجه مرغ یا حلوا آن همراه روغن بادام خورانند یا حسو بادام
یا حسو نخاله همراه روغن بادام دهند و از حموضات و فواکه و بقول دور باشند
فصل ششم از باب دوییم مقاله سیوم که از فن ثانی است در استرخاء قضیب و علاج آن
اگر بسبب استرخاء ضعف کرده باشد معالجات که در ضعف گرده گفته شده
بکار برند و روغن قسط بر قضیب بمالند و از جماع احتراز کنند و اگر استرخاء بواسطه
کثرت رطوبات بدنی باشد ریاضت فرمایند و تقلیل آب نمایند و غذاها
لطیف قلیل الرطوبت مانند کباب گنجشک و نان میده و حلوای حب الصنوبر
بخورانند و روغن‌ها که برای استرخاء در مرکبات گفته شده بر ذکر بمالند و بر این
معجون مداومت سازند صفته تخم شلغم تخم کندر تخم ترب زنجبیل از هر یک دو درم
بهمن سرخ بهمن سفید ثعلب مصری بسباسه از هر یک چهار درم سعد کوفی مغز حب
القلقل دارچینی و قرفه و تخم الاجی خورد از هر یک یکمثقال مغز بادام مقشر
نارجیل مقشر مغز جلغوزه مغز پسته مغز فندق از هر یک شش درم عسل هشتاد
درم بدستور معجون نمایند قدر مستعمل از چهار درم تا شش درم باشد
و اگر استرخاء مادرزاد باشد یا جنین بود که در آب قضیب کشیده نشود
لا علاج باشد و گویند که اگر خصیه خفاش را تا هفت روز مدام طلا سازند نفع کند

ببرد و اگر مغز کنجشک را طلا سازند نیز همین منفعت دارد اما علت ایرا
جز طلا علاج نباشد و قریب العهد علاج پذیر باشد و بعید العهد عسر البرء
باشد و روغن طلا درین باب به ازین در تجربه این مولف نیامده
صفت آن خراطین مجفف سم اسپ تخم جوز ماثل حب ابیض پوست بیخ خربزه
سفید قسط تلخ دارچینی مغز پنبه دانه هریک شش درم پسته سه درم کنجد سیاه
بیست درم برگ یاسمین سفید درم همه را جوکوب نمایند و بعد از آن
بشیر میش نم کنند و شب بگذارند و صباح همراه دو درم مغز کنجشک و دو درم
مغز ماهی و دو درم مغز خفاش و دو درم جند بیدستر و پنج درم شحم اسد
و پنج درم شحم تمساح مخلوط ساخته در شیشه مدور گردن دراز که بگل حکمت
استوار کرده باشند پر کنند و دهن او را از موم محکم سازند و سوی گلی
را از پایین سوراخ کنند و بالا سه پایه نهند و گردن شیشه را از سوراخ
بگذرانند چنانچه قدری از زبان بلند ماند و زیر او پیاله چینی گذارند و بالای شیشه
در سوی آتش کنند و روغن که از شیشه در پیاله چینی بچکد از انگیزند و پانزده
روز نگاه دارند و بعد از پانزده روز در عمل آرند قدری بگذرد در اس قضیب
و در قضیب را که نشسته بمالند چندانکه گرم شود پس از برگ تانبول تمام
شب بسته نگاه دارند و صباح بشیر میش بشویند و تمام روز کرده نگاه دارند
باز شب همان طور کنند همچنین تا دو هفته عمل نمایند و از جماع اجتناب کنند
هرچند که انعاظ هم شود و از شستن آب و خوردن حموضات دور
باشند و معجون که در اسقر خاکذشته مداومت نمایند و البته بجز
بمو اثره فصل هفتم از باب دویم مقاله سیوم که از فن ثانی است در صغر ذکر
باید دانست که بزرگ شدن قضیب نه بعضی باشم حصه اصلی

دان بزرگ

ونزد بعضی پس از دهم حصه اصلی جسم بود و اما که درین علاج اکثر حکما گفته اند
آنست که خراطین زنده را بگیرد و شبانه روز در شیر نگاه دارد تا همه گل از
شکم انها برآید پس بشویند و قیمه کنند و در روغن گاو بریان کنند تا خوب
بریان شود پس روغن را جدا کرده نگاه دارند و هر صبح و شام قضیب را
بخرقه بمالند چندانکه سرخ شود و بعد از آن روغن مذکور بر آن مالند و بعد
هر شبانه روز شیر میش را نیم گرم ساخته بشویند و اگر پیه مار ماهی را
بعد مالش دو وقت مالند همین خاصیت دارد و اگر علق را بخفاش
بچسپانند و خون او را بگیرند و رفاده را بدان تر ساخته نگاه دارند و بر شام
قضیب را بدستور مالیده و رفاده را بشیر میش تر ساخته بربندند و تمام شب
نگاه دارند و صباح گرم ده بشیر میش بشویند و دو هفته مداومت نمایند
عظیم شود ذکر و انعاظ پدید آید و همچنین اگر قضیب را در روزی ده بار
از دست یا از خرقه بمالند چندانکه سرخ شود و آب گرم یا به شیر میش
نیم گرم تطلیل کنند نیز عظیم به بار آرد و همچنین اگر در شبانه روز ده نوبت
به دستور قضیب را بمالند و رفاده از زفت که اخته بر آن گذارند و چنین
رفاده را بر دارند شیر میش بمالند نیز همین عمل کنند و بقراط در جامع خود
گفته که هرچند این عضو را دلک نمایند تر باشد عظیم تر گردد و بر تناسب طبیعی
و هرچند از دلک بازمانند قصیر تر شود و بر تناسب طبیعی و صبی درین عمل کنند
باید که از رسانیدن آب سرد احتراز نمایند باب سیوم
از مقاله سیوم که از فن ثانی است در باه و این باب مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در نقصان باه باید دانست که باه سی طبیعت است بجمع منی
وحصول لذت بدفع آن پس لابد از خلاصه جوهر فضلهای هضم رابع منی را

در نقصان باه
وارو دیه باجیه

ازتمام اجزاء اعضا جدا نماید و باثنیان آورد و نضج دهد و چون نضج یافته جمع
شود طبیعت در اخراج آن کوشش نماید تا مکان را خالی سازد و لذت
حاصل کند پس از قوت مدبره خود ارسال ریاح و جذب خون بسوی
اعصاب قضیب کند تا انتفاخ و انعاظ پدید آید و خواهش جماع شود اگر جماع
کرد هم منی زاید خلاص شده و هم لذت یافت و اگر نکرد طبیعت او را
تحلیل دهد و آنچه از تحلیل باقی ماند در احتلام بخیال لذت برآورد و این
سبب است که انعاظ بعد خواب زیاده شود بواسطه کمال هضم و
قضیب در انعاظ سرخ و فربه شود بواسطه ریزش ریح و دم پس معلوم شد
که امر باه موقوف بر غذا و دم و منی و ریح و تقویه طبیعت و تقویت
اعضاء رئیسه است اگر درین چیزها کثرت بود باه بر مزید باشد و اگر
درین چیزها بوجهی فتور پدید آید نقصان باه ظاهر گردد و علاج آن باصلاح
عضو ماوف و به تدبیر باهیه از اغذیه و ادویه نمایند و غذاها که مقوی
باه باشند هریسه و کله پاچه و گوشت حلوان و گوشت جوجه مرغ و کنجشک
و کبوتر بچه و حلوای بادام و نان میده و شیربرنج و زردی بیضه نیم رشت
و ماهی تازه و نخود و کندر و از فواکه انگور شیرین و انجیر و خرما تر و بطیخ
و سیب و آنچه از ادویه مقوی است مفردات چنانچه بهمن و تودری
و شقاقل و ماهی ستر و قضیب گاو و سقنقور و عاقرقرحا و خولنجان و بوزیدان
و سورنجان و ثعلب و لبلاب و دارچینی و کبابه و بسباسه و تخم گذر
و تخم شلغم و جرجیر و کنجد سیاه و السنة العصافیر و عسل و بصل و بلبوس
و خشک و بادام و فندق و نارجیل و پسته و مویز و حب الصنوبر و مغز
جوز و مغز کنجشک و حلتیت و مغز پنبه دانه و مغز حب القلقل و حب الزلم

بلغم

به پسته مستعمل حکما اند و عطریات و جمیع مقویات قلب را درین باب دخلی عظیم است
و مرکبات چنانچه لبوب کبیر و صغیر و فنید اوفیقون و جوارش زرعیونی و معجون
ماده الحیواة و دوار البصل و دوار الخلک و دوار الترنجبین و دوار المسک حلو
و مربا گزر عسلی و مربای زنجبیل و یاقوتیات و مفرحات حاره و بارده
بحسب مزاج و موضعیه روغن قسط و روغن نرگس و روغن پسته و بیخ
نرگس و زهره گاو و بیخ خر زهره سفید و مغز خفاش و مغز ماهی و پیه شیر و پیه
نهنگ و مغز کنجشک و پیه غوک خشک معمول است اما نقصان باه
اما نقصان باه که از ضعف دماغ حادث شود علامت آن تقدم علامات
ضعف دماغ و لذت نایافتن از جماع علاج پس آنست که اگر بسبب ضعف
دماغ ماده باشد اول اخراج آن ماده کنند و بعد از آن تقویت دماغ بحسب
مزاج که در ضعف دماغ گفته شده نمایند مع اختلاط ادویه باهیه و اگر مادی
نبود به تنقیه حاجت نباشد و شراب ابریشم درین صورت بغایت
مفید افتد و همچنین روایح مقویه بحسب مزاج و غذا دماغ حلوان و ماء اللحم
و حریره بادام و حریره مغز تخم کدو نیک باشد و خوردن معجون شرودیطوس
و معجون فلاسفه و معجون ابریشم و قرص مروارید مع شراب ابریشم
فایده مند است صنعه معجون شرودیطوس و فلاسفه در امراض دماغی
ذکر شده صنعه معجون ابریشم اینست مروارید ناسفته شش درم طباشیر
چهار درم گلسرخ شش درم مغز تخم کدو شانزده درم بهمن سفید سرخ دو
درم مشک نیم درم عنبر نیم درم ابریشم خام بیست درم گلاب دو من
ابریشم را در گلاب بخته لعاب گشند چنین نیم من گلاب بماند فرو
آورده و صاف نموده بیک رطل شراب سیب قوام داده دارو ها را

نقصان باه

معجون ابریشم در دماغ

کوفته و بیخته با ان معجون نمایند قدر مستعمل از چهار درم تا هفت درم باشد

صفت قرص مروارید مروارید ناسفته دو مثقال طباشیر چهار درم صندل سفید ولک شسته و عود و صمغ عربی و زعفران هر یک دو مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک شش درم همه را سوده بگلاب اقراص نمایند قدر مستعمل از مثقالی تا دو درم باشد **و ضعف باه که از سبب ضعف نخاع و عصب باشد** علامتش تقدم آفات اعصاب و نخاع و اندک وجع پشت و مانند آن بعد جماع علاجش بعینه مثل علاج نقصان باه دماغی باشد بحسب مزاج مع تدهین اندام و سعوط بروغن بادام و خوردن سفوف کندری الغایت مفید افتد **صفت سفوف کندری** کندر ده درم مصطکی ده درم بهمن سفید سی درم ماهی مقشر سی درم دارچینی یازده درم زنجبیل هفت و نیم درم شکر سفید برابر همه قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم همراه شیر و شکر و خرما دران جوشانیده باشند **و نقصان باه از راه ضعف دل باشد** علامتش تقدم آفت قلب و خفقان و غشی خصوصاً بعد جماع علاجش مثل علاج خفقان کنند بحسب مزاج چنانچه در امراض قلب گفته شده مع ازدیاد دادویه باهیه و یاقوتیات حار و یا بارد و دواء المسک حلو بحسب مزاج موافق باشند و غذا از لبان حلوان و مرغ و گنجشک و بیضه نیم برشت و حلوای کدو و خربزه و مغز تخم کدو مناسب باشد و مربای سیب و به و آمله و کدو و رب انار نیز همراه برنج نیز بحسب مزاج موافق بود **و نقصان باه از واسطه ضعف جگر باشد** علامتش تقدم آفت جگر و عدم نضج کیلوس و قلت رسیدن غذا به بدن علاجش آنست که شراب غوره و سفرجلی و ماء الاصول حار و بارد بحسب مزاج دهند اگر مادی بود بعد تنقیه و الابلا تنقیه

و بعد از اصلاح جگر این معجون دهند **صفت آن** بهمن سفید شقاقل هر یک ده درم ساذج سنبل الطیب سعد کوفی طباشیر صندل سفید هر یک دو درم ابریشم مقرض و زعفران هر یک یک مثقال رب سیب و رب بهی هر یک نیم رطل بدستور معجون نمایند قدر مستعمل از دو درم تا چهار درم باشد و در میان روز اگر حرارت جگر دانند شیره خرفه و شراب صندل مناسب باشد و غذا قلیه کدو و برنج و زرشک کنند و مربای آمله و سیب و بهی نیز موافق بود **و اگر نقصان باه بواسطه فتور معده باشد** در اصلاح آن کوشند بحسب مزاج چنانچه در امراض معده ذکر شده و قید او بقول که بالا در امراض مقاله اول فن ثانی در باب امراض کبد ذکر شده مناسب باشد **و اگر نقصان از واسطه لطافت و ضعف دماغ** تدبیر تا تحلیل کنند و تلطیف غذا الکار برند **و اگر از واسطه ضعف گرده باشد** علامتش عدم نضج بول و تقدم آفت گرده و درد کمر بعد جماع علاجش آنچه در ضعف گرده گفته شده بحسب مزاج بکار دارند و لبوب کبیر و صغیر که در فصل مرکبات گفته شد مناسب بود و اگر ترنجبین را ده درم گرفته در یک من شیر گاو حل کنند و شیر برنج پخته و شب نم گذارند و صباح بخورند صاحب مزاج حار را بغایت مفید بود و خوردن شیر و خرما و مغز بادام و مغز تخم کدو و حلغوزه و پسته و شکر نیز بحسب مزاج موافق بود و ماهیدان روغن پسته و ضماد الخبیر بر موضع کرده مفید افتد و غذا از زرده خایه و حسو بادام و حسو نخاله و حلوای پسته و کزر مربا و زنجبیل مربا و کدو مربا مناسب باشد بحسب مزاج **و اگر نقصان باه بواسطه قلت منی باشد** علامتش بطوء انزال و قلت خروج منی بعد جماع اگر حرارت مزاج مثل

مع رقت و حدت و صفرت و اگر برودت باشد برخلاف این بود علاجش اگر قلت منی مع حرارت مزاج بود شیر برنج ترنجبین که او را دواء الترنجبین گویند چنانچه در همین باب گفته شده یا دواء الخشک همراه شیر گاو بدهند **صفت دواء الخشک** خشک خشک را هر قدری که خواهند بسایند و در هنگامی که موسم خشک تر بود هر روز خشک را از بیخ و برگ بیارند و بکوبند و عصیر او را بگیرند و خشک خشک سوده را بدان تر سازند و خشک کنند و همچنین چهل و یک نوبت از عصیر تازه تر کنند و خشک سازند چون چهل و یک نوبت تمام شود خشک سوده را باز سحق نمایند و با هم چند نبات مخلوط ساخته سفوف کنند هر روز چهار درم همراه شیر بکار دارند و غذا شیر برنج و قلیه کدو و مربای کدو و حلوای کدو و حسو مغز تخم کدو و نان و شیر و خربزه و شیر و خرما و انگور شیرین و ماهی تازه و گوشت حلوان مفید بود و اگر قلت منی از سوء المزاج بارد بود علاجش آنست که دواء البصل بدادومت نمایند **صفت دواء البصل** پیاز غلیظ شود دیگر رطلی بگیرند آب پیاز بکشند همراه یک من شیر گاو بپزند چون بیک غلیظ شود یک رطل عسل صاف بران ریزند تا چند جوش دیگر آید و قوام غلیظ تر شود و بس نگاه دارند و قدر بیست درم هر روز بخورند یا مثلث شرعی که در فصل مرکبات گفته شده استعمال نمایند و غذا از گوشت کبوتر بچه و جوجه مرغ و گنجشک و حلوای بادام و کزر مربا و زنجبیل مربا و نان تازه همراه شیر و عسل خورند **آنچه** که از کثرت رطوبات مزاج باشد که باعث استرخا و دفع تیزی منی گردد علامتش رقت منی بی‌تغیر حدت و سرعت انزال

و کثرت خروج منی بعد جماع علاجش آنست که معجون فلاسفه که در امراض سر ذکر شده بخورانند یا جوارشش زرعونی و جوارش سقنقور دهند **صفت جوارش زرعونی** تخم کرفس و تخم گزر تخم شلغم تانخواه و رازیانه مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنج بیخ کرفس از هر یک پنج مثقال عاقرقرحا قرفه زعفران مصطکی عود خام از هر یک پنج درم بسباسه قرنفل کبابه فلفل موبه از هر یک سه درم مشک عنبر اشهب از هر یک یک مثقال عسل سه وزن ادویه عسل و عنبر را یکجا بگدازند و جمله ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند قدر مستعمل از دو مثقال تا سه مثقال باشد **زرعونی دیگر** تخم کرفس تخم شلغم تخم گزر تخم شبت تخم پیاز تخم خربزه تخم بادرنج بیخ کرفس پنج کاسنی مغز حب القلقل مغز حب الزلم زنجبیل مقشر مغز حلغوزه از هر یک پنج مثقال بسباسه قرنفل فلفل موبه عاقرقرحا کبابه زنجبیل تخم اسپست تخم جرجیر و حب الرشاد و تخم گندنا تخم انجره خولنجان و جوزبوا کل خرفه دار فلفل از هر یک سه درم قرفه و زعفران و کندر و مصطکی و عود از هر یک چهار درم تخم بلبون و بوزیدان و بهمن سرخ و بهمن سفید و شقاقل و لسان العصافیر از هر یک پنج درم عنصل مشوی یک درم خصیه الثعلب قضیب گاو سوده مغز کنجشک خشک مربا و خرما زرشته نیز کرده از هر یک ده مثقال عنبر اشهب و مشک از هر یک دو مثقال قند بوزن ادویه علی الرسم معجون نمایند و بعد از دو ماه استعمال کنند گرم مزاج دو درم هر صباح بخورد و عقب ان یک کاسه از شیر تازه گاو بخورد و سرد مزاج پنج درم بخورد و عقب آن یکی سه بار العسل بخورد **صفت جوارش سقنقور** بلبون تخم پیاز تخم گندنا تخم شلغم تخم اسپست تخم جرجیر حب الرشاد تخم انجره مغز تخم کنگر مغز حب الخضرا لسان العصافیر کنجد مقشر تخم ترب مغز حلغوزه

از هر یک پنج درم دارچینی وجوز بوا از هر یک سه درم زنجبیل وشقاقل مصری
وخولنجان ودار فلفل وبهمنین از هر یک دو درم ناف سقنقور پنج درم
خصیة الثعلب ده درم قضیب گاو کوهی خشک کرده وسوده دو درم
عسل سه چند ادویه جمله ادویه کوفته وبیخته بدان معجون نمایند قدر مستعمل
از دو درم تا چهار درم باشد بماء العنب یا بماء العسل یا بشیر وشکر
که قوام نموده باشند بحسب حرارت وبرودت مزاج وغذا کباب حلوان
وخشکه برنج وبیضه مشوی وبادام وپسته مملح واز مرطبات احتراز کنند
ودانچه که از یبوست مزاج باشد علامتش قلت خروج منی بعد فراغ
وبطور انزال اگر مع الحرارت بود بحدت بود واگر مع البرودت
بود بلا حدت علاجش اگر کم مع الحرارت باشد دوا الترنجبین ودوار الخشک
مذکوره دهند وکدو وشیر برنج وفالوده وحسو تخم کدو ومربای آمله ومربای کدو
وشیر تازه ومخیض بقر تازه وسیب وانار شیرین خورانند وروغن
تخم کدو وروغن بنفشه بر قضیب وعانه بمالند ودر احلیل چکانند واز
شیر تازه میش یا گاو قضیب را بشویند واگر یبوست مع البرودت باشد
لبوب که در مرکبات گفته شده بخورانند وغذا ماش مقشر وبرنج
وگوشت مرغ وکبوتر بچه وحلوان وکله وپاچه وحسو بادام وحلوای بادام
ومربای گزر ونان میده وشیر وخرما ورب عنب دهند واین حقنه بکار
برند **صفت آن** کله حلوان یکعد وتخم جرجیر وتخم گزر هر یک شش درم
سیب وگزر ریزه نموده هر یک ده درم بادام مقشر وکنجد مقشر
نموده هر یک هفت درم همه را در سه من آب بجوشانند چون
یک رطل بماند صاف نموده وهفت درم روغن کنجد یا روغن بادام وده

درم عسل دران افزوده حقنه نمایند وروغن بادام وپسته بر ذکر بمالند ودر احلیل
چکانند **وانچه** واقع از سبب قلت تغذیه بود تدبیر او مثل تدبیر ناقهین
نمایند بغذاهای لطیف وطعامهای کثیر التغذیه مانند ماء اللحم وبیضه نیمبرشت
واسفیدباج وبرنج واز ریاضت واشیاء محلله اجتناب لازم دارند
انچه از قلت ریاح باشد علامتش انتعاظ ضعیف وانخفاض عروق باشد
علاجش آنست که هر صباح نیم مثقال حلتیت خورانند اگر مزاج بارد بود
واگر مزاج حار بود آرد باقلی وارد نخود اسود وتخم کدو سوده مساوی نگاه دارند
وقدر دو از ده درم همراه یکمن شیر وده درم شکر بخته هر روز دهند
وشیر ماده بان اسب اگر مدام خورند درین امر بغایت نافع باشد
وخوردن گزر بریان نیز همچنین واگر بهمن وشقاقل ونخود وشیر بر ورده ومغز چلغوزه
وخصیة الثعلب را مساوی نموده ودو چند شکر وشیر بخته معجون نمایند
وده درم همراه شیر تازه مدام بخورند نیز درین امر نافع بود وغذا گزر
وحمصه وقرعیه کنند ولحم بط وکنجشک خورانند وفواکه رطبه ونخود بریان تنقل
سازند مع شراب غلیظ واز اشیاء محلله اجتناب نمایند **انچه** که از
سبب کثرت جماع باشد علامتش تقدم وقوع آن جماع است بر سبیل
کثرت علاجش آنست که از جماع باز مانند وطعامهای لطیف کثیر التغذیه
مثل هریسه وکباب وقلایا وحلویات ولبنیات بکار دارند ولبوب
مذکوره استعمال کنند وبر شقاقل مربا وزنجبیل مربا مداومت سازند وبر بادام
مقشر ومغز چلغوزه تنقل نمایند واز کثرت ریاضت وکثرت آب خوردن
دور باشند **وانچه** از سبب کثرت حیا وکثرت غم وفکر حادث شود ازاله
آن کنند بملهیات ومنشطات که تحذیر کم داشته باشد مثل شراب ومعجون

ازالة البکر وتفریح قلب سازند بدیدن آب وسبزه وبوییدن معطرات
ودلبری طبیعت کنند بدفع ترس از تدبیرات مناسبه وبهوش ساختن
آن **صنعة معجون ازالة البکر** بهمن سفید شقاقل مغز حب القلقل ثعلب مصری
هر یک ده درم قضیب گاو خشک نموده وبروغن بادام بریان ساخته
شش درم مغز چلغوزه لسان العصافیر وجوز الطیب وزنجبیل هر یک چهار درم
دارچینی وزعفران وجندبیدستر هر یک دو درم مشک یکدرم قند
کشمیری برابر کل ادویه قند سه وزن ادویه قند را در دو من آب
وکمی گلاب تر کرده نگاه دارند وصباح بجوشانند حین ثلث طبخ بماند
صاف نموده همراه قند قوام نمایند حین قابل معجون شود فرود آورده وسرد
نموده اول مغز چلغوزه سوده دران حل سازند بعد ازان دیگر ادویه کوفته
وبیخته غیر از مشک وزعفران داخل کنند ومشک وزعفران بعد از بهم
در اندک قوام غیر مخلوط سوده داخل سازند وبعد دو هفته استعمال
نمایند قدر مستعمل دو مثقال برای مدام واگر وقت برای حجاب خورند
پس باید که بقدر برداشت طبیعت خورند القدر که متغیر احوال نشود **وانچه**
بواسطه نسیان طبیعت منی یعنی بسبب ترک جماع بسیار طبیعت خیال لذت
فراموش کرده باشد علامتش عدم دیگر آفات مع ترک جماع مدت طویل
علاجش آنست که حکایات ترغیب جماع کنند وصور مجسنه نمایند وتدبیرات
که محرک شهوت نفسانی باشند مثل شراب وغنا بجا آرند واشیاء که
نعوظ آور باشند مثل حب اسماعیلی بخورانند وحلتیت را در سوراخ
ذکر نهند ودارچینی بر ذکر بمالند وبهایم را وقت خلوت که همراه عورت
نشسته باشد در پیش گذارند تا بهایم جماع نمایند خصوصا دیدن جماع اسپ

وخر زیاده ترمهیج شهوت است هر مرکبی را که از نسیان طبیعت ضعف
باه بهم رسانیده باشد **صنعة حب اسماعیلی در انعاظ** جندبیدستر وقرنفل
وحلتیت ومشک وعنبر اشهب مساوی سوده همراه عصیر پیاز وعسل
قدر یکدرم حب سازند وقت حاجت یک حب همراه زردی بیضه نیمبرشت
فرو برند **وانچه** بسبب استرخاء اعصاب بود مقویات اعصاب مثل
حلوای دارچینی خورانند وطلاها روغنها مقوی مثل روغن پسته وروغن
نرگس وروغن زنبق بر ذکر بمالند وروغن که برای استرخاء در مرکبات
گفته شده وروغن که در استرخاء ذکر گفته شده عظیم النفع است واگر
بیخ نرگس ومویز منقی وتخم گاو را یکجا سوده بر قضیب طلا سازند نیز
نافع بود ودماغ کنجشک ودماغ خفاش همچنین وغذا کله وپاچه کنند **صنعة حلوای
دارچینی** دارچینی چهار درم نبات بیست درم ثعلب مصری دو درم نبات
را قوام نمایند حین قابل معجون گردد هر دو دوا را دران ریزند ومخلوط سازند
وشش درم روغن چلغوزه اضافه کنند تا مثل حلوا شود فرود آورده
سرد نموده بخورند جمله یک خوراک است وهر روز جدید همچنین کنند
وقال صاحب جامع الفواید دوای مشترک لجمیع اصناف ضعف الباه عصارة
الجرجیر اذا طبخ مع اللبن خلط حب بنلط ویاکل غدوة وعشیة مثل
البیضة فیهیج شهوة الباه وقال القرشی اذا اکل لحم العصافیر مع الغذار
وشرب اللبن محلل الار فیهیج الباه ویغلظ انعاظا کثیرا فی اللذ والانعار
فصل سیوم از باب سیوم مقاله سیوم که از فن ثانی است **در کثرت باه**
واین بر دو گونه باشد صادق وکاذب اما صادق آنست که انعاظ از
کثرت منی وتقویه قوت شهوت بود علامتش عدم ضرر از جماع وسکون

نغوظ بعد از ان وکاذب آنست که انعاظ او بلا قوت شهوتی
از ریح و نفخ زایده بود و علاجش ضرر از جماع و بقای نغوظ بعد از ان نیز
و این اخر باشد اما کثرت باه صادق پس آن مطلوب تمام و
خاص ست تا ضرور نباشد در دفع آن نکوشند و چنین ضرور افتد
مثلا چنانچه مرضی را ضعف دماغ یا ضعف قلب یا دیگر مرضی لاحق است
که جماع او را باعث ضرر میشود یا مانع دیگر در پیش ست مثل سفر و تفاوت
و ماندن میشود لابد در دفع آن کوشش نمایند بعلاجات و علاج جمالی
مستعمل درین باب آنست که اول فصد باسلیق کنند و بعد از ان مسهلات
قویه بکار دارند و ریاضت قوی مثل قلت طعام و شراب فرمایند
و غذا ء المحذر و قلیل التغذیه مثل بقلة الخس و حلوای خشخاش
کمتر خورند و از حکایات ملذذه و دیدن صور حسنه احتراز نمایند
و کثرت باه کاذب که از سبب نفخ و ریح بود علاجش آنست که
تدبیر سابقه مع اشیاء مکسر ریاح بکار دارند و سفوفی از کمونی و کرویا
و سداب و فودنج خورانند و همچنین چیزها ء جوشانیده عانه را
تنطیل نمایند و حقنه از طبیخ کشنیز و کلنار و نیلوفر و سداب و برگ کاهو
سازند و قال صاحب الاسباب العلامات من اکل کل غدوة و عشیة
کف من بذر الخس فیقطع الباه البتة کذا و قال صاحب القانون بذر الخس
غایة فی قطع الباه و قال دیسقوریدوس من اکل بذر الخس
عشرة دراهم و الخشخاش مثله و بذر البنج و الافیون مثل شونیزه
فیقطع الباه و قال نجیب الدین سمرقندی سفوف یقلل الجماع و المنی
و یسمی لقابة علة قاطع النسل بذر الفقد عشرة دراهم بذر الفرنجمشک

و السداب و الملح من کل واحد خمسة دراهم کمون و سعد و جلنار من کل و م
در همان سحق و یستف منه غدوة و عشیة درهما و صاحب ذخیره گفته که اگر
سفوفی سازند از تخم کاهو و تخم خرفه هر یک ده درم تخم کشنیز سه درم گلنار
و نیلوفر و گلسرخ از هر یک دو درم کافور دو دانگ و با هم چند اسغول
درست بیامیزند و سه درم صبح و سه درم شام همراه آب سماق خورند
جمیع اصناف باه را دافع بود خصوصا محرورین را فصل سیوم از باب
سیوم از مقاله سیوم که از فن ثانی ست در تدبیرات که دافع ضرر جماع باشند
بباید دانست که منی فضله ء هضم رابع و افضل فضلات ست لابد از
اخراج این خصوصا در جماع که مع دیگر محللات مثل لذت و حرکت باشد
ضعیفی در بدن حادث میشود پس لاجرم اگر حاجت افتد تا از
حدوث ضعف ایمن باشد و این رائد تدبیرات دافع ضرر جماع کرده اند
و بیشتر استعمال این در کثرت جماع کنند بواسطه آنکه جماع معتدل
چنانچه در فصل جماع گفته شد هیچ ضرر ندارد بلکه نافع میباشد کما قال الرازی
الجماع المعتدل موافق لا ضرر فیها و تدبیرات که دافع ضرر باشند این اند
باید که بعد از جماع فارغ شد فی الوقت از عورت جدا شوند تا بجای
بدن عورت در بدن مرد اثر نکنند و استراحت نمایند تا حرارت
غریزی که بواسطه لذت و حرکت در جوشش آمده باشد فرو نشیند بعد از ان
اگر مزاج گرم بود شیر و خرما و نبات یا حسو تخم کدو و رب سیب و رب
عنب بخورند و اگر مزاج سرد باشد حسو بادام و حلوای بادام و مربا
کذر خورند تا تدارک اخراج منی نماید و تن را به روغن گل یا بروغن بنفشه
بمالند تا اثر ماندگی بر طرف گردد و اگر توانند بحمام معتدل روند بعد از ان

در رفع ضرر جماع

مفرحات و یا قوتیات معتدله موافق مزاج خورند تا بتقویت قلب و دماغ
اعانت دهند و غذا لطیف بکار دارند تا زود جزو بدن شود و بدل ما یتحلل
گردد مثل بیضه نیمبرشت و جوجه مرغ و گوشت حلوان و اگر برای ازدیاد
منی اغذیه مثل کله پاچه و هریسه خورند نیز جایز باشد و ضعفا و مبرودین
اگر بعد جماع شراب صرف همراه ماء اللحم خورند مناسب باشد
و باید که کثیر الجماع خود را از خوردن و نشستن آب سرد و خوردن ترش
خصوصا بعد جماع باز دارد و از ریاضت و فکر و غم و احتراز نماید و آمیزش
کم کنند و الباقی فی المطولات باب چهارم از مقاله سیوم
که از فن ثانی ست در امراض متفرقه و آنچه از ضعف ماسکه پدید آید
و این باب مشتمل بر دوازده فصل ست فصل اول ازین باب در ابنه
و آن مرضی باشد که مرد مثل زن محتاج بجماع مرد دیگر شود و این را در
فارسی علت مشایخ گویند و بیشی نیز گویند و این مرض بر سه نوع باشد
یکی آنکه نامرد بود صاحب آنکه جماع نکند صاحب انبه بر عورت قدرت
جماع نیابد و دوم آنکه بر جماع قدرت باید لیکن لذت نیابد سیوم
آنکه تا این کار نشود حکه مقعد فرو ننشیند چنانچه حکه فرج که جز بمنی فرو
نشود و سبب هر دو قسم اول آنست که از ابتداء طبیعت عادت
و لذت بدین امر گرفته باشد تا این بظهور نیاید از کثرت خیال
این دیگر لذات را فراموش کند و علاجش جز تنبیه و تادیب
و ملامت و ترک این فعل بتدریج و لزوم کثرت بانسا
دیگر نباشد و اما قسم سیوم یا سبب آن مثل این سبب باشد یا خلط
شور بود که در اجزاء مقعد متمکن شده باشد علاجش آنست که تنگر از

تفرق کند

در ابنه

تنقیه کنند از حب ایارج که مکررات ذکر شده یا غاریقون مع اطریفل صغیر
دهند و چنین تنقیه کامل شود لعاب اسغول همراه روغن گل صبح و شام
بمقعد مالند و کافور قیصوری همراه عصاره کشنیز نیز نافع باشد و با وجود
این معالجات تدبیرات سابقه مع قلت غذا و ریاضت کثیر لازم دارند
فصل دویم از باب چهارم مقاله سیوم که از مقاله فن ثانی ست در غدیوط
و آن مرضی باشد که در جماع وقت انزال غایط نیز دفع شود و سبب آن
سستی عضلات مقعد بود که بواسطه رطوبت مرخیه پدید آید علاجش آنست
که بالجمله تنقیه از اخلاط رطب کنند بقی که در امراض بلغمیه ذکر شده
و بعد از ان حقنها ء قابض از جوشیده مازو و ثمر الطرفا و ورق رمان
بکار دارند یا شیافی از مازو سوده و آب حب الآس بسازند و بردارند
خصوصا وقت جماع و غذا ء قابض مثل آش سماق و غوره یا آب انار دانه
و برنج بریان همراه آب انار و رب به و کباب طیور بری دهند و از مرطبات
و مرخیات و دسومات کثیره و مزلقات و کثرت شرب ماء احتراز کنند
و قدری از قلوبات و برشتها که در امراض خاصه عضوی ذکر شده بخورند خصوصا عند
الجماع فصل سیوم از باب چهارم مقاله سیوم که از فن ثانی ست در رقت منی
و علامتش زود ریزی منی باشد یعنی بسیار ریختن منی در وقت فراغ جماع و عدم
سختی پارچه و نا یافتن داغ بعد خشک و سبب آن حرارت باشد
و گاه زود ریزی منی از ضعف قوت ماسکه بود و این بلا رقت باشد
علاجش آنچه از حرارت بود آنست که اصلاح مزاج منی کنند بمبردات و مغلظات
مثل شراب خشخاش و حسو خشخاش و سفوف کزبره و از اشیاء حار و حاد
و مرققات منی و کثرت شرب آب احتراز کنند و اگر زود ریزی منی از ضعف

در غدیوط

در رقت منی

قوت ماسکه بود بلا رقت سفوفات که الضه حار و بارد بحسب مزاج
و عوارض باعشه دهند و آنچه از رطوبات مرخیه باشد چنانچه در طوبین و صفار را
حادث شود فلونیا و برشعثا دهند و تدبیراتی که در سلس بول و بول الفراش
ذکر شده بکار دارند و از رطوبات و مرخیات و مزلقات و مجوفات
برهیز نمایند **نسخه سفوف کزبره** کشنیز نیم بریان مقشر ده درم تخم خرفه چهار درم
جفت بلوط کلنار اقاقیا طباشیر هر یک دو درم همه را سوده سفوف
سازند و برابر آن اسفغول درست در آن آمیزند و سه درم صبح و
دو درم شام با آب خالص یا شراب خشخاش بخورند **صفة سفوف
حار قابض** کندر شش درم زعفران بذر البنج بسباسه هر یک دو مثقال جفت بلوط
مصطکی دارچینی هر یک دو درم افیون نیم مثقال سوده سفوف سازند
و برابر آن نبات داخل کنند و دو مثقال هر صبح بکار دارند **نسخه سفوف
بارد قابض** طباشیر خشخاش سفید کلنار اقاقیا گل ارمنی تخم خرفه تخم کشنیز
هر یک دو درم صندل سفید جفت بلوط کرد سماق زرور گل سرخ هر یک
یک مثقال افیون بذر البنج صمغ عربی نشاسته هر یک نیم درم کافور
دانگی نبات برابر همه ادویه سوده سفوف سازند و بقدر دو مثقال هر روز
بکار دارند با آب ساده یا شراب خشخاش **فصل چهارم** از باب
چهارم مقاله سیوم که از فن ثانی است **در خروج منی و مذی بلا اراده**
و سبب آن یا سستی مجاری منی بود یا رقت منی اما آنچه از رقت منی باشد
معالجات رقت منی بکار دارند و آنچه از سستی مجاری منی باشد
تقویت آن نمایند بمعجون مشرودیطوس که در امراض دماغی ذکر شده
و اگر غلبه خلط دانند اخراج آن کنند بفصد و مسهل حسب مزاج بعد از آن عمل

در خروج منی و مذی بلا اراده

بتقو

بتقویة الآلات منی نمایند و اگر مزاج گرم بود خشخاش کهنه که زیاده از صد سال باشد
سوده چهار درم با همچند نبات همراه آب سرد بخورند یا تخم اراک سوده دو درم
همراه مساوی الوزن نبات بخورند و فلونیا و معجون فریادرس نیز مبرودین
بغایت نافع است و معتدلین را ایرج سفوف نافع ترین اشیا باشد
صفة سفوف مذکور نخود بریان خشخاش سفید کاشنی هر یک ده جزو مصطکی
بسباسه کنجد مقشر طباشیر هر یک پنج جزو بذر البنج افیون هر یک دانگی سوده
سفوف سازند قدر دو درم با آب سرد استعمال نمایند و از مرطبات و مزلقات
احتراز کنند **فصل پنجم** از باب چهارم مقاله سیوم که از فن ثانی است
در خروج ودی وقت انتشار اگر این حالت بنوعی باشد که باعث نقصان انتشار
نشود حاجت بعلاج نبود و بواسطه الکه طبیعت برای تدبیر بدن وقت
انتشار تلیین مجاری میکند تا وقت انزال مجاری بسبب حدت
منی مجروح نگردد اما این حالت اگر بنوعی بود که باعث انتقاص و فقدان
انتشار گردد در دفع آن کوشش نمایند بفلونیا و برشعثا و مشرودیطوس
و فلاسفه و فلنجمشک مبرودین را و بسفوف کزبره و سفوف بارد که بعضی
در رقت منی گفته شده محرورین را و بدواء المسک بارد و فلونیا
مرکب ساخته معتدلین را و از کثرت مرطبات و مزلقات
و کثرت شرب ماء و سور بجات اجتناب نمایند و از اشیاء حامض
قوی نیز و بر اشیاء یابس قابض اقتصار کنند و اگر غلبه خلط متشخص
کرده مقدم از همه در اخراج آن کوشش نمایند **فصل ششم** از باب
چهارم مقاله سیوم که از فن ثانی است **در سرعت و حرقت انزال** اما
سرعت انزال آن باشد که وقت جماع زود تر بدون طبیعی انزال شود

در سرعت و حرقت انزال

وسبب این اکثر کثرت منی وعدم وقوع جماع بود بعلاج دیگر حاجت باشد
جز کثرت جماع واگر سبب این رقت منی بود انچه در رقت منی گفته شد
بحسب مزاج بکار دارند واگر از کثرت رطوبت مرخیه ومزلقه باشد
اخراج آن نمایند بفصد ومسهل بعد از ان تدبیرات یابس کنند از
ادویه مثل معجون فلافلی ودرس وحب جدوار وسفوف کزبره وشراب
صندل واغذیه مثل کباب وخشکه دهند واز جمله مرخیات ومرطبات
ومزلقات اجتناب نمایند واگر از کثرت صفرا حاد باشد نخست
اخراج آن کنند بعد از ان قرص طباشیر که در فصل مرکبات گفته
شده همراه شراب صندل دهند یا سفوفی از سماق وطباشیر
وکشنیز همراه سکنجبین غوره خورانند وغذا اسفاناخیه وحصرمیه بقدر حاجت
کم روغن وکم شوربا واز اشیاء حار وحاد اجتناب نمایند واگر بواسطه
ضعف قوت ماسکه بود نخست در علاج آن کوشند باستفراغ خلط
موجب ومقویات قابضه حسب مزاج پس از ان شربت خشخاش
مع شراب صندل وفلونیا مع دوا المسک بارد بدهند وغذا اغذیه یابس
قابض که بمرات معلوم شده مناسب تر بود واگر بواسطه ضربه وسقطه
بود تدبیر آن کنند چنانچه گفته شود ان شاء الله تعالی واگر بواسطه ضعف
گرده بود وعلامت آن یابند تدبیرات ضعف گرده که در فصل خود
گفته شده بجا آرند واگر از خلع مثانه بود تدبیرات آن کنند چنانچه
در امراض مثانه ذکر شده واگر از سبب توسعه مجری بود عسر البرء
باشد بلکه لا علاج اما بضرورت حکما دوا ها ی یابس قابض ومبدل بحسب
مزاج میدهند وغذا خشک لازم میکنند **وحرقة الانزال** ان باشد

وقت انزال منی نهایت سوزان برآید وسبب این گرمی مزاج باشد
ساذج یا مادی اگر ساذج باشد اصلاح مزاج نمایند بشیره خرفه وشربت
خشخاش یا بشیره تخم خیارین وشراب بنفشه یا بشیره خشخاش
وشربت سیب یا بلعاب بهدانه وشراب صندل وغذا اقرعیه وعنابیه
وخیاریه واش جو وحسو خشخاش بهتر باشد واگر مادی بود نخست اخراج ماده
نمایند بفصد ومسهل صفرا بعد از ان تدبیرات مذکوره بجا آرند **فصل هشتم**
از باب چهارم مقاله سیوم که از فن ثانی است **در کثرت احتلام**
وسبب ان یا کثرت منی وترک جماع وکثرت خیال بود یا رقت منی بود
یا حدت منی اما انچه از اسباب سابقه باشد علامتش عدم آفت در منی
وفرحت بعد احتلام باشد علاجش لزوم جماع بود واگر مقدور نباشد فصد کنند
وتقلیل غذا نمایند واز کثرت شرب ما احتراز کنند خصوصا بشب
ودوا ها ی مجفف منی که در مرض کثرت باه ذکر شده بکار دارند وانچه
از رقت منی باشد اگر علامات ماده صفراوی یابند اخراج آن کنند پس
از ان سفوفی از طباشیر وسماق وکشنیز وخرفه وتخم کاهو که مساوی الوزن
باشند ساخته دو درم هر شب همراه شراب خشخاش دهند وغذا
مغلظات منی مثل حریره خشخاش لازم دارند واگر علامات ماده رطب
یابند اگر مع الحرارت بود فصد کنند بعد از ان تدبیرات صفراوی
بکار برند وجو ارش سماق وشراب غوره نیز مفید افتد واگر رطوبت
مع البرودت یابند اصلاح مزاج کنند بمعجون مثرودیطوس وفلافلی وسفوف
که در امراض سرد ذکر شده بعد اخراج بلغم وسوء المزاج ساذج
را فقط اصلاح مزاج بلا تنقیه باشیاء حاره یا بارده مثل فلونیا وبرشعثا

سفوف کزبره وشراب خشخاش کفایت کند وانچه از حدت منی باشد
بعد اصلاح خلط موجب تحدید منی والدت آن کنند بتخم کاهو و
بذر البنج وکافور مفرد یا مجموع وباقی جمله تدبیرات سابقه بکار دارند وغذا ها
خشک مثل بقلة الحمقاء وحسو خشخاش وکباب وخشکه لازم دارند **فصل نهم**
از باب چهارم مقاله سیوم که از فن ثانی است **در عدم لذت جماع**
وسبب آن ضعف قوت دماغی وعصبی باشد که در حس آن نقصان
پدید آرد واگر بواسطه کثرت جماع بهم رسد ترک آن کنند واگر از سوء المزاج
مادی بود تنقیه خلط موجبه کنند واگر بسبب امراض قویه بود تدارک آن
بتدبیر ناقهین نمایند وبعد این جمله قانون تقویه دماغ واعصاب نمایند
بحب جدوار ومعجون احمدی ویاقوتیات مقوی دماغ بحسب مزاج که
هم اینها در فصل مرکبات ذکر کرده شده وروغن گل بر سر مالند وقرنفل
سوده بر آن افشانند ودر حالت برودت مزاج روغن کدو وخسته بادام
بر سر مالند ودر گوش وبینی چکانند ودر حرارت مزاج وشراب صرف
ومعجون مثرودیطوس ضعفا را اقبابت نافع باشد وغذا اغذیه لطیف
مثل قلیه حلوان وحسو بادام وبیضه نیمبرشت بحسب مزاج بهتر باشد **فصل**
دهم از باب چهارم مقاله سیوم که از فن ثانی است **در غشی عند الجماع**
وسبب آن ضعف قلب باشد یا ضعف قوت کل بدن اما انچه
سبب آن ضعف قلب باشد علامتش ظهور خفقان بود وعلاجش
بعینه علاج خفقان کنند که بموقع خود ذکر شده بحسب مزاج وانچه از ضعف
قوت کل بدن باشد در تقویه بدن کوشند بغذا های لطیف وجمله تدبیر
ناقهین بجا آرند بعد استفراغ یسیر خلط موجبه **فصل دهم** از باب چهارم

مقاله سیوم که از فن ثانی است **در ملذذات** واین دوا ها باشند که از
جودت خود در مسامات نفوذ کنند وقوت لامسه را در تحریک آرند برای
حس لذع لطیف وکسانی که از جماع لذت کمتر یابند انها را این دوا ها
حاجت ضرور باشد واین دوا ها بر دو قسم باشند یکی آنکه چون بکار دارند
مرد وعورت را لذت بخشد چنین کبابه وقرنفل ودوم آنکه چون استعمال
نماید مرد را لذت بخشد وعورت را نه مثل کافور ودر سوراخ ذکر کذاشتن
واین عمل هر دو را مفرد بود یا بهم واز مرکب اما واز **اگر** قرنفل را با آب
سوده بر ذکر طلا کنند وچون خشک شود جماع نماید مرد وعورت هر دو
لذت یابند **واگر** دار چینی با کبابه در دهن جاویده لعاب آن بر ذکر بمالند
وبعد خشک شدن جماع نمایند هر دو را لذت پدید آید **واگر** عسل و
زنجبیل را بر ذکر طلا کنند وجماع نمایند همین عمل کند **واگر** عاقرقرحا با آب
سوده بر ذکر طلا سازند وبعد خشک شدن جماع هر دو را لذت بخشد
ومحرک انعاظ گردد **واگر** کافور قیصوری را در سوراخ ذکر نهند مرد را
فرط لذت عظیم بخشد **واگر** سقمونیا را همراه شراب سوده بر ذکر
طلا سازند مرد وعورت را لذت بخشد ومانع حمل شود اما دوا های مرکب
اگر موبزج وعاقرقرحا مساوی سوده همراه عسل زنجبیل مربی یا همراه شراب
بر ذکر طلا کنند جماع را قدرت دهد وهر دو را لذت بخشد ویحیی بن خالد
نوشته که **اگر** سفیدی خشک نجاله کبوتر وموبزج ونمک هندی ودار فلفل
وعاقرقرحا مساوی گرفته وسوده بزهره کاو بر ذکر طلا نمایند وبعد خشک شدن
جماع کنند هر دو را لذت تمام بخشد ودر تقویم هندی گوید که **اگر** بیک دانگ کافور
ویک دانگ تنکار سوده همراه برگ تانبول وقت جماع بعورت خورانند

لذت قوی یابد و فی الوقت انزال کند **فصل یازدهم** از باب چهارم مقاله
سیوم که از فن ثانی ست **در انعقاد منی اندر مجرای قضیب یا در اصل قضیب**
و این مرضی باشد که منی در سوراخ ذکر یا در بیخ ذکر بسته شود و سببش بیشتر آن بود
که وقت انزال خواه در جماع خواه در احتلام منی را از خروج باز دارد
و بموقع خود باز رسیدن نتواند و بسته گردد و علاجش تقدم اسباب حبس
و بستگی بول و وجع عانه و اصل ذکر علاجش الخ در بستگی بول گفته چه نافع
باشد و انفع ترین تدبیر درین مرض آنست که در حمام برند و در آب گرم
نشانند تا منی سیلان پذیرد و توسعه مجاری و مسامات پدید آید و استرخاء
بدن و اعصاب ظاهر گردد و پس ازان در همان جا جماع کنند تا طبیعت منی را
دفع کند و بعد ازان شراب هیون بخورانند و روغن قسط بموضع بمالند
و اگر حمام مقدور نباشد روغن قسط مالند و طبیخ کرفس و بنه در آب گرم تطیل
نمایند و بکاء و کرفس تکمید سازند و در موضع گرم جماع کنند و بعد از برء
دو سه روز غذا از لطیف و سم مفتح مثل شوربا جو جوجه مرغ مع
ابازیر مدر مانند انیسون و کرفس و دارچینی خورانند و از مجمدات و
مغلظات احتراز نمایند **فصل دوازدهم** از باب چهارم مقاله سیوم
که از فن ثانی ست **در ممسکات منی** و این کسی را انزال او است
در فی الوقت در جماع انزال کند و بهترین ممسکات آنست که بدتبریزی
نبود او اوسط درجه ممسکات آنست که چه دوا و غیره ماکول بود و ادونی
آنست که بدوا ماکول باشد بواسطه تحذیر و جفاف منی اما ممسکات
که بتدبیر باشد کم خوردن آبست خصوصا بعد اکل و بعد خواب و وقت
شبها و احتراز از اشیاء رطب و مزلق و شاپور هندی گوید که اگر

علل زاد الاحتباس که از او در هندی افرنی نجرنی گویند استعمال کنند قوی
ترین الممسکات و این مولف نیز تجربه آورده داور احاجب ترکیب نیست
عمل معروف و مشهور است اما ممسکات که باشیاء غیر ماکول باشد آنست
که اگر تخم حنظل رطب را دو پاره کنند و پاره بکف پای راست و یک پاره دیگر
بکف پای چپ بمالند چند المرتبه که تلخی آن بر ذائقه زبان محسوس شود بگذارند
و جماع کنند امساک منی بنهایت کند و اگر بیخ خر زهره سفید بگلاب سوده
بر ذکر طلا کنند و چون خشک شود جماع کنند نیز همین عمل کند و ابو القاسم
فرشته گوید که اگر روغن جوز ماثل که این مولف نیز در مرکبات
گفته بهر دو کف پای مالند چند المرة در جلد نفوذ کند و بعد ازان جماع
نماید همین عمل کند و بعضی از حکما گفته که تحقیق درین اگر کافور قیصوری
در سرکه و روغن یا شیره طلا کنند و افیون و کافور بهر دو کف پا مالند نیز همین عمل کند
اما ممسکات که باشیاء ماکول باشد جز بضرورت نشاید کرد و آنچه که
بدانست این مولف از دیگر اعمال قلیل الضررست آنست که فلونیا و
دواء المسک بارد مساوی الوزن مخلوط ساخته بقدر بر داشت
دو ساعت قبل از جماع بخورند ممسک بود و معجون فرنیا درس که در تسکین
درد ها گفته شده نیز همین عمل کند و شربت ممسک که در مرکبات ذکر
کرده شده جید العمل است و همچنین اترج حب جدوار و حب مصطکی
افیونی که نیز در مرکبات ذکر شده درین عمل بنهایت قوی است و الله
اعلم بحقیقة الاشیاء **مقاله چهارم** از فن ثانی است در امراضی
که خاص بزنان حادث شوند و این مقاله مشتمل بر پنج باب است **باب اول**
در امراض ثدیین و این باب مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول** در معالجات

شلغم درین نوع نیز نافع باشد و چون ماده قریب نضج آید در هر چهار نوع دست از تلیین باز دارند
بواسطه آنکه طبیعت بدفع ماده متوجه شود و در نضج کوتاهی نماید و زود ورم پخته شود **فصل چهارم**
از باب اول مقاله چهارم از فن ثانی است **در قلت لبن** یعنی کمی شیر و این بلا
اگر از سبب تقدیم امراض محلله و عوارض مضعفه مثل فصد و مسهل باشد یا از سبب نقاهت بود
علاجش آنست که تقویت بدن کنند بماکول و شراب لطیف و غذاها جید الکیموس کثیر التغذیه
خفیف گرم و تر دهند و جمله تدبیرات ناقهین که در خاتمه گفته شود بجا آرند و اگر از سبب غم
و فکر باشد دفع سبب موجبه کنند و بعد آن تقویت قلب با قوتات مفرح حار و بارد
مزاج کنند و غذاها لطیف موافق مزاج خورانند و اگر از سبب کثرت میلان جماع بود
در دفع آن کوشند باشیاء مضعفه که در اختناق رحم گفته شود ان شاء الله تعالی و اگر
از سبب میلان ماده بسوی دیگر بود مثل اسهال و ادرار و طمث مفرط باید که در دفع آن کوشند
بموجب نسخه هر مرض و اگر از سبب حرارت و یبوست مزاج باشد اطفاء حرارت و
ترطیب یبوست کنند بدواها سرد و تر مثل مربا آمله و آش جو و حریره تخم کدو و شیر و نبات
بخته و حلوای کدو دهند و از فواکه بطیخ و انار و خیار مناسب بیشتر و اگر از برودت و
یبوست باشد حریره بادام و بیضه نیمبرشت و ماء اللحم حلوان و شوربا ماهی تازه دهند
و از فواکه قصب السکر و انجیر و انگور شیرین موافق بود و غذاها جمله تر مثل پلاو و شوله و تخفاب
بحسب مزاج موافق باشند و تودری را اگر در شیر پخته دهند در ازدیاد شیر بالخاصیت عمل
عجیب دارد و همچنین اگر تخم سفید و تودری و تخم کدو و مقشر را در شیر پخته و حریره نموده و
به ترنجبین شیرین ساخته هر صباح خورانند نیز در ازدیاد شیر بالخاصیت عجیب الفعل است
و باید از مرضعه از فصد و مسهل و عوارض محلل بدن و نفسانی و اشیاء یابس دور باشند
تا از قلت لبن آفت نه بینند **فصل پنجم** از باب اول مقاله چهارم از فن ثانی است
در کثرت لبن و آن زیاده شدن شیر است از دستور طبیعی و اسباب آن نزد حکماء

اسباب قلت لبن است و جمیع تدبیرات مخالف تدبیرات قلت لبن نافع افتد و صوم
و بیداری و ریاضت و قلت غذا و شراب را در کم ساختن شیر زنان عملی عجیب است
و ترک اشیاء رطب و کثیر التغذیه نیز عملی عجیب دارد و اگر با وجود این تدبیرات قلت نپذیرد
فصد باسلیق نمایند و اشیاء مجففه مثل گل ارمنی و صندل سرخ و سرمه و گلنار و گل ماخ
طلا نمایند **صفة ضماد در کمی شیر کند** و وج محرق گل ارمنی سفیده کاشغری مساوی بسرکه
سوده طلا نمایند **آخر** حفض گل کلنار مساوی بگلاب و حفظ ضماد سازند و بر ثدیین بندند **باب**
دوم از مقاله چهارم از فن ثانی است **در طمث** و این باب مشتمل بر سه فصل است
فصل اول در قلت طمث و آن کم آمدن خون حیض باشد از سبب طبیعی مطلقا و
سبب آن یا میلان ماده باشد بسوی دیگر از راه احاله چنانچه در وقت حمل و ارضاع و ان
علاج مناسب نباشد یا سبب آن میلان بسوی دیگر بلا احاله چنانچه نفث الدم و ذرب و غیره
علاجش نیست که در دفع آن کوشند یا سبب آن کثرت امراض تو به و نقاهت بود
علاجش آنست که در دفع آن سبب کوشند و تدبیر ناقهین نمایند و اصلاح غذا سازند
یا سبب آن غلظت دم بود علامتش علامات بلغم و سودا ظاهر باشند علاجش آنست
که اخراج اخلاط بر جه نمایند بمسهل مناسبه که در مدرات دانسته شد مثل حب ایارج
مرکب در مرکبات گفته شده یا با ایارج لوغاذیا و بعد از تنقیه تدبیر ترقیق دم نمایند
با دویه های لطیف مثل تریاق اربعه که در مقاله اول این فن گفته شده یا هر صباح
مرضاقی بمقدار درم خورانند و اغذیه لطیفه مع دارچینی و کرفس ذکر و با دهند و از مغلظات
دور باشند و یا سبب آن منقود الجرم باشد که ماده را بسوی اعلی کند و علامتش
آفات اعضاء علوی باشد علاجش آنست که اطفاء بخار نمایند بخوراندن سکنجبین
بذوری حار یا بارد بحسب مزاج قبل از طعام و اطریفل صغیر یا هلیله مربا بگلاب شسته
بشب دهند که از سبب تلیین رفع صعود بخار نماید و ماده را با سفل متوجه کند از ادرار

استرخاء پستان

استرخاء ثدیین و آن نرم شدن و افتادن پستان باشد و سبب آن
رطوبت مرخیه بود که در جرم پستان ریزش نماید علاج خشک آنست در ابتداء ظهور
تنقیه بدن از رطوبات کنند بحب ایارج مرکب که در مرکبات ذکر شده و باشیاء
قابض و مخشف ضماد سازند و اگر از ابتداء بلوغ استرخاء ثدیین ظاهر شود باید که
در هر ماه تنقیه بدستوری که یاد شد بکنند و در هر ماه سه روز این ضماد بکار دارند و تقلیل غذا
و آب نمایند صفت ضماد مذکور آرد جو و دوغ محرق مساوی با سرکه سرشته ضماد کنند
ضماد دیگر که پستان را از استرخاء نگاه دارد ضماد آرد جو پوست انار عفص کزمازج مساوی کوفته بیخته
همراه سرکه ضماد سازند روغن که پستان را سخت کند حب الآس گلنار کزمازج هر یک ده درم
مساوی کوفته و نیکو ساخته در سه رطل آب بپزند چون یک رطل آب بماند نیم رطل
روغن کنجد در ان اضافه نموده باز بپزند تا که آب برود و داروها در روغن بماند
بعد از ان روغن را صاف نموده بکار برند و هر شب بر پستان مالیده سینه بند
محکم سازند فصل دویم از باب اول مقاله چهارم که از فن ثانی است در حکه پستان

در حکه پستان

و سبب آن خلط شور بود که به جرم پستان ریزد یا کثرت لبن باشد و اگر از خلط
شور بود تنقیه بدن از ان خلط کنند بمسهل مناسب و صندل با سرکه طلا سازند و اگر
از کثرت لبن بود فصد اکحل نمایند و تقلیل غذا کنند و تدبیرات که در کثرت لبن
گفته شود بکار دارند فصل سیوم از باب اول مقاله چهارم که از فن ثانی است

در اورام پستان

در اورام پستان اگر ان ورم از دم و صفرا بود علامات او مثل حرقت و صفرت
رنگ و [illegible] موضع ظاهر باشند نخست فصد باسلیق از دست طرف مخالف
موافق نمایند و اگر در هر دو پستان باشد از هر دو دست فصد کنند
پس از ان تلیین طبیعت نمایند بطبیخ فواکه و نقوع هلیله بغیر تمر هندی که بارها
ذکر شده و بعد از تنقیه اصلاح مزاج بشراب عناب و [illegible] کنند در ابتدا ضمادات

بارد مثل صندل سرخ و گل ارمنی و مردار سنگ و شیاف مامیثا با آب برگ عنب الثعلب
بکار دارند یا لعاب اسبغول یا گلاب کشیده و آب گشنیز تر درم بدرم طلا سازند و اگر
تر نباشد گشنیز خشک سوده همراه لعاب اسبغول سرشته استعمال نمایند یا گل ارمنی گلاب
اسبغول و سرکه یکجا سرشته طلا نمایند و اگر از این عمل انطفا نیابد در انتها مثل تخم خطمی آرد
یا ضماد آرد جو و تخم خطمی و آرد باقلی و سرگین کبوتر همراه سرکه نمایند یا بنفشه و برگ خطمی و برگ
کدو و اکلیل الملک بابونه پخته با آب آن تحلیل کنند و بثفل آن ضماد سازند و چون ماده مجتمع گشته
و رو بنضج آرد اشیاء منضج مثل الخبز و خمیر و حنطه ممضوغ و کنجد مطبوخ در شیر به بندند تا زود
پخته گردد و بعد از نضج و تفجر خواه از خود و خواه از دوا یا از حدید باشد مرهم ها مثل [illegible]
[illegible] مردار سنگ توتیا و دم الاخوین و سفیده کاشغری و کافور و سرکه داشته باشند استعمال
نمایند و برای دفع عفونت [illegible] اگر آثار آن دریابند گرد مورد با سرکه و گل ارمنی طلا سازند
و از تناول [illegible] حار و حامض و غلیظ [illegible] در فصل اغذیه گفته شده احتراز نمایند و باقی
جمله تدبیرات [illegible] ورم پستان مثل هر نوع اورام که در باب اورام گفته شد بکار دارند و
در حالت هیجان و غلیان ماده حجامت مثلثه و حجامت ساقین که در فصل حجامت گفته
شده نیز نافع باشد و اگر ورم بلغمی باشد تنقیه بحب ایارج نمایند و در ابتدا اجدوار سوده طلا سازند
و در انتها بابونه و خطمی و اکلیل الملک و شبت پخته بدستور ببندند و مرهم داخلیون
که در امراض مقعد ذکر شده نیز اگر طلا سازند نافع بود و اگر رو بنضج آرد حلبه و بذر کتان
و تخم مرو پخته بر بندند و بعد از نضج و انفجار همان تدبیر سابق بکار آرند و اگر ورم سوداوی بود
تنقیه بایارج لوغاذیا نمایند مرة بعد اخری و بعد از تنقیه در ابتدا موم و پیه بز و تخم خطمی ضماد
سازند و در اخر آرد جو و عنب الثعلب و برگ [illegible] و تخم خطمی و صبر بهم و مقل ازرق با آب گشنیز
ضماد سازند و چون نضج یابد و منفجر گردد همان تدبیر بکار آرند و در اورام بلغمی و سوداوی
از اشیاء بلغمی و سوداوی احتراز نمایند و اگر ماده سودا متمکن شده باشد اخراج دم بحجامت

براي مدر کرسنه فرکس بندو حجامت ساقین کنند و ماء الاصول خورانند و اغذیه
لطیف و خفیف دهند و یا سبب آن کثرت بلغم و فربهي بود و بواسطه احتباس
مسامات و عدم حدت دم قلت طمث پدید آید علامتش انست که تنقیه بدن
از بلغم کنند بحب قوقایا که در امراض راس ذکر شده و بعد از تنقیه بدیگر تدبیري
فرمایند و از اشیاء مغلظه و سدده احتراز نمایند و تدبیر دفع سمن مفرط که بهمان
خود گفته آید بکار آرند و گلقند سکري یا عسلي بحسب مزاج همراه طبیخ بادیان و
انیسون و کرفس مغز و یا مجموع خورانند و یا سبب آن سده رباحي باشد علامتش
قراقر بطن و تهیج وجه و اطراف مع سلامت دیگر اعضا بود علاجش انست
از معجون منزود یطوس یا معجون فلافلي که هر دو در مقاله اول این فن ذکر شده بمزاج
دهند و شبیها طبیخ سداب و فوتنج و کرفس و گلقند استعمال کنند و از اشیاء نفاخه
احتراز نمایند و یا سبب آن سده مطلق بود که در مجراي طمث حادث گردد علامت
آن ترقیق دم و وجع کمر و سره و عانه باشد علاجش انست از مدرات و مفتحات
حار یا بارد بحسب مزاج مانند بذور و نیها ساده و یا حامض و ماء الاصول
حار یا بارد بحسب مزاج استعمال سازند و فتیله از بخور مریم و مرمکي بخته بر
بردارند یا دود شحم حنظل ستانند و ترمس کوفته همراه عسل بر عانه ضماد کنند
و یا سبب آن یبوست مزاج باشد علامات آن هزال بدن و صفرت لون
دم و سوزش در وقت دخول و فرج مطلق و در اصابع قلت موي عانه نیز و در علامات
سودا یا صفرا نیز علاجش انست از مفتحات مرطب دهند اما صاحب مزاج گرم را
نقوع حنا و نقوع حسک و مانند آن مناسب باشد و صاحب مزاج سرد را
جوشیده از شکاعي و انیسون و بذر الکتان و ریشه خطمي و خسک مع گلقند و روغن
بادام تلخ موافق بود یا این طبیخ لوبیا سرخ و نخود سیاه و ریشه خطمي

هر یک سه درم تخم انیسون حب الرشاد و حلبه هر یک دو درم علي الرسم جوشانیده
و با ده درم گلقند و دو مثقال روغن بادام تلخ دهند اگر مادي بود بعد تنقیه
و در سادج بغیر تنقیه نافع باشد و اغذیه لطیف مرطب خورانند مثل حریره بادام
و حلواي بادام و آش جو و نخودات و ماء اللحم و شوربا و فراریج بحسب مزاج و از
فواکه انجیر و بطیخ جایز باشد و ثقل روغن بادام تلخ کوفته بر ناف و عانه طلا کنند
و فتیله از مرمکي و روغن بادام ساخته تر دارند و از اشیاء یابس و قلیل الغذا احتراز
نمایند اما حبس طمث و آن بند شدن خون حیض مطلق بود و اسباب آن جمله اسباب
قلت طمث باشند لیکن اقوي تر از اسباب قلت طمث علاجش انست از تدبیرات
جمله مثل تدبیرات قلت طمث نمایند اما قوي تر از انها در کمیت یا در کیفیت بحسب حالت
و مزاج فصل دویم از باب دویم مقاله چهارم از فن ثاني است در کثرت طمث
بسیار آمدن خون حیض بیش از معتاد و شبیها اکثر مخالف شبیها احتباس طمث
باشند علاجش نیز اکثر مخالف آن بود اما اگر سبب کثرت طمث بسیاري خون بود و
جوشش آن علامتش جمله علامات دموي ظاهر باشند علاجش انست از تقلیل غذا
نمایند و آب کمتر دهند و شراب عناب و غوره و سماق استعمال نمایند و غذا اسفاناخیه
حصرمیه و عدسیه خورانند و عدس و سماق و مازو و گلنار و قشر الرمان جوشانیده
و نشیب کنانیده و آب آن حل ساخته تا بکمر در ان بنشانند و اگر بسیار غلبه داشته اخراج
دم کنند از باسلیقین و شیافها و در بواسیر و امراض مقعد ذکر شده بکار دارند
و اگر سبب آن میلان ماده دموي بسوي اسفل بود علامتش انتفاخ عروق بدن
اسفل و خارش انها علاجش انست جر اماله ماده از اسفل یا علاج نمایند از استفراغ
قي و فصد ابطي و حجامت قفا و باقي تدبیرات مذکوره که گفته شده بکار آرند
و اگر سبب آن حدت و رقت دم بود علامتش رقت و صفرت و حرقت دم

علاجش انست که تنقیه بدن نمایند از صفرا بمسهلات مناسب مثل نقوع اهلیله یا طبیخ فواکه
یا قرص بنفشه که مرات ذکر شده و بعد از ان قرص طباشیر که در مرکبات ذکر شده
همراه شراب خشخاش یا شراب انجبار یا شراب عناب یا شراب غوره که بارها ذکر
شده اند بحسب حالت و مزاج دهند و اگر حرارت مزاج قوي تر بود حلیب تخم خرفه و تخم
کاهو نیز دهند و باقي جمله تدبیرات حمول و جلوس مثل تدبیرات سابقه بکار آرند و
حجامت کمرگاه نیز نافع بود و اگر سبب آن انفتاح فوهات عروق بود علامتش سیلان
دوام بي تفاوت باشد علاجش انست از اول اطفاء حرارت و حدت مزاج نمایند
به تدبیرات مبرد و مطفي صفرا که ذکر شده و بعد از ان حابسات و قابضات مثل
قرص کهربا و قرص بسد و قرص گلنار و قرص طباشیر همراه شراب صندل و شراب انجبار
و شراب خشخاش و بقلة الحمقا خورانند و گوگنار و گزمازج جوشانیده در آب آن
نشانند و در تدبیرات اماله ماده کوشش بلیغ نمایند و شیاف از شب و گلنار و
دم الاخوین و عفص ساخته استعمال نمایند و اگر امر قوي بود و ادویه مکولات
مذکوره قدري افیون و کافور افزایند کذا قال الشیخ و لکن الامر عظیم فربما
شیئ من المخدرات مثل الکافور و بذر البنج و الافیون و گاه اگر حرارت ضعیفه بود
خورانیدن فلونیا و برشعثا بعد تنقیه نیز نافع بود و طبیخ سداب نیز از جمله مجربات است
و نیز اگر برگ بادنجان بریان که خورند نافع بود و جوشیده لک نیز مجرب و نقوع
خشت صد ساله همراه شکر کهنه نیز مجرب و صاحب منهاج نوشته که اگر حنظل را
با حنا بر شند و بر دست و پا بندند بالخاصیت حیض را باز دارد و خون حیض
کمتر رانند تخم هندي کوبیده دو مثقال و نیم سلیخه اول جلوي و هره دارچیني گرفته
باشند کوفته هر صباح بشکر کهنه خورند نافع بود و اگر شاخ گاو محرق و مغسول
باریک کوفته دو درم هر صباح با آب خورند نیز نافع بود و شریف گوید که اگر حنظل را

کوفته و با حنا آمیخته بر دست و پا بندند خون حیض باز دارد و اگر سبب آن ضربه و سقطه
بود معالجات ضربه و سقطه که در فصل خود گفته شود بکنند و بعد از ان تدبیرات حابس طمث
بکار دارند و حجامت عانه و کمرگاه و بسته داغ بصورت مثلث بر بند کمرگاه نفع تمام
بخشد و شیافي از افیون و اقاقیا و کندر و مازو نیز نافع باشد و ضمادي از زرده
مرغ و افیون و اقاقیا و کندر و زرورد و طراثیث بر عانه و کمرگاه نمودن نیز کثرت
طمث ضربه و سقطه را نافع بود فصل سیوم از باب دویم مقاله چهارم از فن ثاني است
در وجع الطمث و غلظ الطمث اما وجع الطمث مرضي است که هر گاه حیض آید درد عانه
و کمر و زهار پدید آید و سبب آن یا سده باشد در فم رحم علاجش مفتحات باشند مثل ماء
الاصول و طبیخ حسک و امثال آن و غراغر مفتحه یا سبب آن کج شدن رحم باشد علاجش
استفراغ و تعلیق و حجامت قابله ما وانند اما غلظ الطمث آن مرضي است که خون حیض
غلیظ تر از حد طبیعي باشد بدان سبب الم قلت طمث و الم ان گردد و سبب آن
اکثر امتلاء بلغم باشد یا خون علاجش انست که تنقیه بدن کنند بایارج لوغاذیا و بعد از
تنقیه مفتحات و مرققات مثل ماء الاصول حار و طبیخ انیسون و عرق دارچیني و نانخواه
مداومت نمایند و غذا نخود آب باب سیوم از مقاله چهارم از فن ثاني است
در امراض عنق رحم و این باب مشتمل بر ده فصل است فصل اول در بیان رجا و آن
مرضي باشد که شکم عورت مشابه شکم حامله گردد و سبب آن بلغم و ریاح بسیار در رحم
گرد آید و ریاح اجزاء بلغم را متحلل نماید و شکم را کلان گرداند و حرکه ریاحي مثل
جنین پدید آید و گاه بسبب کثرت بلغم رحم خونیکه در رحم رسد مستحیل برنگ شیر شود و در
پستان آید و بریزد و فرق در میان حمل و رجا دان نمایند از حرکه جنین بر مدت
خود که اقل ان سه ماه است پدید آید و کم از هفتاد روز نباشد و حرکت این
قبل ازین نیز باشد و گاه تا پنج ماه حرکه نه نماید و دیگر آثار حمل که در حمل علامات

دردحبس طمث

در کثرت طمث

وجع طمث

غلظ طمث

رجا

درد حي؛ شکم عورت مشابه شکم حامله گردد ۱۲

حمل کفته شود نباشد علاجش آنست که تنقیه بلغم کنند با ایارج فیقرا و لوغاذیا و بحب صبر
حب قوقایا و بعد از تنقیه تمام ماء الاصول و شراب بزوری که در امراض بطن
ذکر شده استعمال نمایند و گلقند همراه طبیخ بادیان و افسنتین نیز نافع باشد
و گاه این علت بواسطه احتباس حیض یا نفاس پیدا آید و شکم مشابه شکم مستسقی
گردد و فرق بدان نمایند که صاحب استسقا را تقدیم آفت کبدی و قلت بول
مع کثرت عطش ظاهر باشند و درین علت تقدم احتباس حیض یا احتباس نفاس
مع عدم علامات استسقا ظاهر باشند و مدت نفاس اقل بیست و پنج روز
و اکثر چهل روز باشند اگر قبل ازین مدت بسته گردد حکم احتباس باشد علاجش
در هر دو قسم آنست که مدرات قوی مثل شراب بزوری و ماء الاصول دهند و
تدبیرا در ادرار طمث که در حبس طمث گفته شده جمله جاری دارند و گاه این علت
بسبب ثولول و گوشت زایده که در فم رحم پدید آید و تحبس گردد و بسبب احتباس
حیض شود از علامات مذکوره هیچ ظاهر نباشند علاجش جز عمل ید و قطع آن نباشد
و گاه این علت بسبب پرده فم رحم یا پرده لبهای فرج که از ابتدا التحام پدید آید
و این تا ابتداء ایام بلوغ نباشد و چون به بلوغ رسد دم حیض بواسطه آن پرده
محتبس گردد و شکم کلان شود و جالینوس گوید که در اکثر گشته بود علاجش آنست
که راه فرج مسدود باشد علاجش آنست که در اول فصد ابطی نمایند و در التقاق
آن پرده سعی کنند و طریق التقاق آنست که اگر پرده رقیق بود از انگشت بشگافند
و اگر صلب باشد بعمل حدید بشگافند بعد از آن مرهم های مدمل قروح بکار دارند
و گاه بجای پرده غضروف خلقی باشد علاج آن دشوار بود بل لاعلاج **فصل دوم**
از باب سیوم مقاله چهارم که از فن ثانیه است **در عقر و عسر حبل** اما عقر آنست که
حمل نه پذیرد و عسر الحبل آنست که بزاید و بدیر و دشواری حمل پذیرد و هر گاه بزاید

در عقر و عسر حبل

همچنین شود و اسباب عقر از سوی مرد باشد یا از سوی زن اما آنچه از سوی مرد باشد
یا از نقصان آلت بود یا از فتور منی باشد و آنچه از نقصان آلت بود اگر بواسطه
قصور مقدار ذکر بود که منی بدان سبب تا فم رحم نرسد علاجش آنست که عورت
از جماع آن لذت نیابد و علامات لذت مثل تغیر رنگ و تغیر عینین ظاهر نشوند
علاجش جز به تبدیل مرد نباشد و اگر سبب عقر ضعف قوت عصب ذکر باشد
که بواسطه آن منی ششق تمام نه نماید و در رحم نرسد علاجش نرمی ذکر وقت جماع
علاجش آنست که روغن پسته یا روغن قسط یا روغن نرگس مدام بر ذکر مالند و غذا
نان میده و کله پاچه و حلوا کنند و سبب عقر اگر بواسطه ضعف ذکر باشد که بدان
سبب در نضج منی فتور افتد و قابل حمل نشود و علامات ضعف کرده ظاهر باشند
علاجش آنست که تقویت گرده کنند به تدبیرات مناسبه که در ضعف گرده ذکر
شده و غذا نان حریت و شیر برنج دهند و آنچه از فتور منی باشد اگر بواسطه حدت منی
بود که بدان سبب در رحم انعقاد نه پذیرد علاجش رقت منی و سوزش آن وقت
خروج باشد علاجش آنست که تنقیه بدان کنند از فصد قلیل رگ باسلیق و مسهل
صفراوی دهند مثل قرص بنفشه و هلیله زرد مع آب انار و بعد از تنقیه در تخدیر و
تغلیظ منی کوشند بخورانیدن شراب بنفشه همراه شیره خرفه یا شراب خشخاش همراه
شیره تخم کاهو و اگر در مزاج دمویت غالب بود شربت عناب و رب انارین همراه
شیره تخم کدو دهند و غذا هریسه کنند و حسو خشخاش و اگر بواسطه غلظت و برودت
منی مرد باشد که بدان سبب همراه منی عورت اختلاط نه پذیرد علامتش غلظت
منی و دیر انزال و قلت منی وقت خروج و قلت انتشار و عدم احساس
حرارت منی علاجش آنست که بر فلافلی و مرود یطوس مداومت نمایند و اما تلطیف
و ترقیق منی کنند و غذا قلیه خشکه و مزعفر زرده سازند و حمام لازم نمایند و شراب

صاف وقت جماع خورند و اگر سبب عقر نقصان قوه عاقده منی بود باشد علامتش آنست
که هر خلطی که غالب و آنند که هیچیکی ازین علامات مذکوره ظاهر نباشند و در جمیع
اعضا در بیشتر با الجمله ضعف یابند علاجش آنست که هر خلطی که غالب دانند و موجب
ضعف قوه شده باشد و علامات او بسیاری زردی یابند در تنقیه آن کوشند
و بعد از تنقیه مقویات مناسبه مثل دواء المسک حار یا بارد یا معتدل یا شراب
و یا شراب ابریشم که مقدم در مقاله اول فن ثانی ذکر شده اند بحسب مزاج دهند
و غذا گوشت حلوان و برنج خورانند و از جمیع اشیا و افعال محلله احتراز نمایند و
اسباب عقر آنچه از سوی زن باشند نیز یا از سوی آلات زن باشند یا از فتور منی اما
آنچه از سوی نقصان آلات بود اگر بواسطه سمن مفرط بود که بدان سبب منفذ
رحم مسدود شده باشد و دیگر هیچ فتور نیابند علاجش آنست که تقلیل غذا نمایند
و ریاضت قویه فرمایند و تدبیرات که در سمن مفرط ذکر خواهد آمد جاری دارند
و اگر بواسطه سده فم رحم باشد علامتش عدم طمث یا قلت آن بود مع عدم
علامات حبس طمث یعنی علاجش آنست که اگر سده دموی باشد فصد صافن کنند
و بر لبهای فرج علق چسپانند و اگر سده بلغمی و سوداوی دانند تنقیه آن اخلاط
موجبه کنند با ایارج فیقرا یا با ایارج لوغاذیا و بعد از تنقیه دمناسبه مفتحات و مدرات
مناسبه بحسب مزاج مثل ماء الاصول حار و بارد و شراب بزوری حار و بارد
که در امراض بطن ذکر شده بخورانند تا زمان ظهور انفتاح سده یا تا زمان
ظهور حمل پس از آن جمله مفتحات باز دارند و اگر فی الوقت علامات حمل
یابند با وجود ترک مفتحات اشیاء حافظ حمل باشند دواء المسک و فلونیا اند
مدام بحسب مزاج خورانند بواسطه آنکه مفتحات و مدرات و مسهلات جمله در حمل
مضر اند و اگر عقر بواسطه صلابت رحم یا فم رحم بود علامتش احساس آن صلابت

بانگشت و وجع وقت جماع علاجش آنست که تنقیه سودا کنند و روغن بنفشه یا بادام
یا روغن بطیسان بر فم رحم مالند و در آب گرم که روغن زیت در آن مخلوط
ساخته باشند نشانند و اگر بواسطه انقلاب فم رحم باشد علامتش آنست که از حس
انگشت معلوم نمایند که سر رحم از مکان طبیعی خود کج شده باشد که بدان سبب منی
در فم آن نمیتواند رسید علاجش آنست که در آب گرم نشانند و بروغن بمالند و
بلایم شود و دایه باید که بدستکاری راست کنند و اگر عقر بواسطه ریاح رحم باشد علامت
آن انتفاخ رحم و قراقر علاجش آنست که تنقیه بدن کنند از بلغم باشیاء مسهل بلغم
بعد از تنقیه گلقند عسلی همه شراب بنفشه دهند یا گلقند ساده همراه شراب لسان الثور
یا افتیمون بود و مع گلجبین یا گلقند با عرق رازیانه خورانند و از اشیاء ریاحی مثل فلفل
دلو بیا و تخم بقلا اجتناب نمایند و فرج را از حمولات دافع ریاح مثل کمون و سداب
و سنبل گرم دارند و اگر عقر بواسطه عدم یا نقصان قوت جاذبه یا ماسکه و منعقد
بود در اصلاح مزاج کوشند بحسب مقویات و ممسکات بحسب مزاج مثل فلونیا
و شراب صندل و شراب خشخاش و رب انارین و رب بهی و با قوتیات بارده
و حاره بود تنقیه بدن از خلط موجبه و غذاها لطیف بکار دارند و از اشیاء نفخ
و مدر و مرطوب اجتناب نمایند و اگر عقر بواسطه فتور منی زن باشد علاجش مثل
علاج فتور منی مرد باشد بحسب مزاج و ظهور علامات و دلالات که بالا ذکر شده
و اسباب عسر الحبل مثل اسباب عقر بود و لیکن اسباب عقر بیش از توالد و تناسل حادث
شوند و اسباب عسر الحبل بعد از توالد علاجش مثل علاج اسباب عقر کنند و در هر دو صورت
یعنی عقر و عسر الحبل بعد تدبیرات مذکوره و دواها مثل کرل و فرازجها که بالخاصیت
معین حمل باشند سه روز قبل از جماع عند طهر بکار دارند بعد از آن جماع بر شکل
یا بر شکل مذکوره که در فصل جماع گفته شده بکنند و چون فارغ شوند لمحه بر آن شکل بمانند

عسر الحبل

و چون جدا شوند باید که عورت هر دو ران بهم آورده بچسباند تا نیم ساعت یا ران بالای ران ساکن باشد و بهم محکم برآورده تا منی که در رحم افتاده غلطیده ماند بعد از آن آهسته برخیزد و اگر منی در فرج نماند از برای وقت آن شی قابض و مقوی مثل ورد و امسک حار یا بارد همراه فلونیا مخلوط ساخته شراب حب الآس بخورد و چون منی در رحم قرار گیرد و آثار و علامات حمل پیدا آید تدابیر حافظ حمل که در فصل هشتم خاتمه این کتاب در تدبیر حبالی ذکر شده بعمل آرند و از اشیاء موجبه اسقاط حمل مثل غم و ترس و غضب و فرح قوی و صبر بر اشتهاء از جماع و اواز ترسناک و جستن و دویدن و حمام و چیزهای مزلق و مدر و مفتح اجتناب نمایند و فصد و قی و مسهل بکار نبرند مگر بضرورت و شهوه ردیه اگر پدید آید بعلاج مناسب شهوه ردیه که در امراض معده ذکر شده دفع نمایند و آنچه طبیعت بخواهد اگرچه مضر هم باشد قلیل المقدار فی الوقت دهند تا موجب اسقاط نشود فرزجه که بالخاصیت معین حبالی باشد صفحه پنیر مایه خرگوش و سرگین او و کرد سماق و مرمکی و زعفران و عود مساوی کوفته بعسل سرشته بعد از طهر به پشم آلوده بردارند پس از چهار ساعت برآرند و شب نزدیک مرد روند و چند نوبت همین طور کنند فرزجه دیگر مقل ازرق چهار درم روغن بلسان دو درم جاوشیر یک درم بیخ نرگس یک درم عسل سه درم باهم بسایند و به پاره صوف آلوده بر طریق مذکور بردارند فرزجه دیگر مایه خرگوش و سرگین خرگوش مساوی کوفته و بعسل گرم کف گرفته بسرشند و به پشم پاره بر طریق بردارند و شیخ الرئیس گوید که اگر بول فیل شانزده درم بعد تدبیرات مناسبه پس از طهر هفت روز بعورت هر صباح دهند بالخاصیت معین حمل باشند و بقراط گوید که اگر یک مثقال تراشه عاج بدستور بعد طهر تا هفت روز همراه ده درم بول فیل یا همراه ده درم شراب ریحانی هر صباح بخورانند نیز بالخاصیت معین حمل باشد و جالینوس گوید که اگر پنیر مایه خرگوش با بول فیل سرشته بدستور بردارند نیز معین حمل باشند اما علامات که بدان ثبوت حمل توان نمود

علامات ثبوت حمل

بعضی حبالی باشند که فی الوقت مرد و عورت معلوم نمایند مثلا اگر بعد جماع آلت خشک برآید و منی در فرج نماند و نه برآید و عورت لذت کثیر یابد و از جماع کاره نشود بدانند که عورت حمل پذیرفت و بعضی حبالی باشند که حکیم بدانند مثلا اگر بول عورت ازرق ببینند و در میان آن مانند قطن منقوش رسوب یابند دال باشد بر حمل و بعضی از علامات حبالی باشند که جمله خلایق بدانند مثلا احتباس طمث بلا عوارض دیگر و سیاه شدن سر پستان و شهوت ردیه و غثیان و گردش سر و کلانی شکم و حرکت جنین و ظهور شیر جمله دلالت کنند بر حمل و افلاطون گوید که عسل خام شش درم همراه آب باران حل ساخته شب هنگام بعورت که ظن حمل داشته باشد بخوراند اگر در شکم درد خیزد بدانند که حامله است و دیسقوریدوس گوید که اگر بخورات قوی الرائحه مثل عود و کندر و مصطکی بعد خلاء معده یکشبانه روز زیر عورت دود کنند و تمامی اطراف بپوشند اگر احساس بوی آن در دماغ عورت پدید آید بدانند که حامله است و اگر پدید نیاید حامله نباشد و صاحب کامل گوید که در وقت خفتن بعد خلاء معده سیر را از پوست پاک کرده بفم رحم عورت نهند اگر احساس مزه آن در دهن یابد حامله نباشد و اگر نیابد حامله باشد و تغیر رنگ چهره و ثقل طبیعت و براقیت رنگ در ابتدا کلان شدن پستان راست و حرکت سریع و ابتدا حرکت جنین بقدم راست و ثقل حمل بسوی یمین جمله دلالت کنند بر حمل پسر و برخلاف این جمله دلالت کنند بر حمل دختر و مشترک دلالت کنند بر حمل خنثی و میل ثقل بسوی اسفل و کشادن فم رحم و ظهور رطوبات از رحم و درد ولادت بعد تکمیل ایام حمل و بلا اسقاط جمله دلالت کنند بر قرب ولادت و تسکین درد ولادت کنند بر سرعت ولادت و اگر درد ولادت تا سه روز متصل نماند و بعد از آن ساکن شود و شکم سرد گردد بدانند که جنین در شکم مرده است باید که

در تدبیر اخراج جنین میت کوشند چنانچه در فصل نهم گفته شود انشاء الله تعالی فصل سیوم از باب سیوم مقاله چهارم از فن ثانی ذات در کثرت شهوه منی و آن خواهش بسیار جماع باشد و اگر این مرض بواسطه کثرت غذا و کثرت تقویه بدن بود علاجش آنست که فصد کنند تا آنکه ضعف بدن حاصل شود و صوم و بیداری و قلت غذا و ریاضت لازم گیرند و اگر درین حالت حدت منی دانند تدبیر آن بمضعفات منی و مبردات مثل کشنیز و سداب و بزر البنج و لفاح و تخم خشخاش و اگر کثرت منی نیز باشد در ادرار منی کوشند بمدرات قویه و اگر بواسطه خارش فرج و فم رحم باشد تنقیه کنند از خلط شور بلغمی صفراوی بحب ایارج و بعد از تنقیه لعاب اسغول و روغن گل در فرج و فم رحم بمالند و چند گاه بران مداومت نمایند و اگر حرارت و حدت مزاج رحم قوی دانند اندک کافور و افیون در آن افزایند و آنچه درین باب تجربه افتاده است اگر یکدرم تنکار از روغن شسته و پاک کرده باشند همراه یکدرم کافور نیز کوفته هر صباح بخورانند در دو هفته شهوه عورت قطع نماید و گویند یکدرم کافور تنها هر صباح دادن نیز همین عمل کند و خورانیدن دو درم آلت نر گاو و نمک حبشی از خشک نموده باشند همراه آب سرد نیز همین عمل کند فصل چهارم از باب سیوم مقاله چهارم از فن ثانی ذات در کثرت اسقاط و اکثر سبب کثرت افتادن جنین ضعف قوه ماسکه رحم باشد که بواسطه رطوبت مزلقه مزمنه حادث شود علاجش آنست که پیش از حمل بعد تنقیه بدن کنند به ایارج فیقرا و حب قوقایا که در امراض راس ذکر شده و بعد از تنقیه در تقویه مزاج رحم کوشند بخورانیدن یاقوتیات حار یا بارد و دوا یا بارد و شراب گاو زبان بحسب مزاج و اما اگر بواسطه نایافتن اشتهاء مرغوبه آثار اسقاط ظاهر شوند علاجش آنست که فی الوقت آن شی بخورانند یا از قابضات خفیفه مثل رب انار و بهی دهند و اگر بواسطه خوردن فواکه رطبه لینه مثل عناب

در کثرت شهوه نسا

در کثرت اسقاط

و آلو یا از خوردن دواء مزلقه و مفتح و مدر و مسهل قوی مثل اسغول و کرفس و تخم خیارین و شحم حنظل آثار اسقاط ظاهر شوند فی الوقت قی کنانند و بعد از قی قابضات قوی مثل فلونیا و برشعثا دهند و مثل عفص و گلنار و سرمه مفرد یا مجموع کوفته بر ناف و پستان ضماد نمایند و اگر بواسطه حرکت عنیفه و ترس آثار اسقاط ظاهر شوند تدارک بیاقوتیات و مفرحات نمایند و معجون فلاسفه بواسطه تسکین وجع در مقاله اول این فن ذکر شده بخورانند و ضمادات قابض مثل افیون و کرفس و زعفران بر عانه و گرد ناف طلا نمایند و قی کنانیدن و شیافه قوی القبض نیز نافع و کسی را که بکثرت اسقاط عادت باشد بعد تدبیرات مناسبه چون علامات حمل ظاهر شوند بمقویات و قابضات مذکوره مثل فلونیا و برشعثا و معجون فلاسفه و حب جدوار که در مرکبات ذکر شده استعمال نمایند و از اشیاء مسقط الحمل که بتجربه یافته احتراز نمایند بلکه جمیع حبالی را این تدبیر لازم است و بعد ظهور علامات اسقاط حمل استعمال قابضات واجب و علامات اسقاط درد شکم و درد عانه و سرخ شدن پستان باشد فصل پنجم از باب سیوم مقاله چهارم از فن ثانی ذات در کثرت نفاس نفاس خونی است که بعد از ولادت مثل خون حیض بواسطه بقیه ماده از رحم سیلان نماید و اقل مدت او سه روز است و اکثر مدت او چهل روز و آنچه ازین زیاده شود مرض کثرت نفاس گویند و سبب آن عدم احتباس فوهات عروق رحم باشد که بواسطه حدت ماده بعد ولادت التصاق نپذیرد علاجش مثل علاج درور طمث نمایند و از اشیاء حاد و حار پرهیز کنند و گویند یکدرم دم الاخوین سوده همراه شراب خشخاش هر صباح خورانیدن نافع باشد و قرص کهربا و قرص گلنار همراه شراب الخبار همین عمل کند و شراب گلنار همراه لعاب بارتنگ نیز همین عمل کند و اگر گلنار و دم الاخوین و سرمه مساوی کوفته

در کثرت نفاس

وپارچه صوف بلعاب بارتنگ تر کرده و بادویه مذکوره آلوده نموده هر صبح و شام حمول کنند
نافع بود و اگر رگ انار رومانی و دوکر مازج و طراثیث مساوی از هر یک ده درم کوفته
و نیمکوب ساخته در سی من آب بجوشانند و چون ده من آب بماند صاف نموده و یک من قطران
شب دو درم سرمه و دو درم دم الاخوین نموده در آن بیامیزند و در نیم گرم آن
میان تغار هر صبح و شام تا یکهفته بنشینند نافع بود و اگر قوت قوی بود تنقیه عام
بود و تنقیه بدن از خلط مرخیه کنند و بعد از آن تدبیرات مذکوره بجا آرند و اگر برای
تقویت اعضاء تناسل شراب بنفشه تازه دهند صاحب این مرض را در حالت قبض
البته نافع بود و همچنین فلونیا جواهردار در حالت تلیین و نسخه های اقراص فلونیا
و شراب بنفشه و الخیار در مقاله اول این فن ذکر شده و نسخه شراب کلنار این است
کلنار کلنار بیست درم الخیار طراثیث حب الآس هر یک ده درم بذر البنج ... دو نیم
مثقال همه را نیمکوب ساخته در سه من آب بجوشانند صباح جوش داده چون ربع
بماند صاف نموده یک رطل نبات و نیم رطل رب ... در آن حل ساخته بقوام آرند قدر
مستعمل از ده درم تا شانزده درم **فصل ششم** از باب سیوم مقاله چهارم از فن
ثانی است **در جمود ولادت** و آن را در هندی برلوت گویند و این مرض بعد ولادت
و یا بعد اسقاط مر نسا را عارض شود بواسطه احتباس بقیه ماده فاسده یا بواسطه
سوء امزاج عارضه از سبب ضعف اعضا و اعصاب مستولی شده یا بواسطه بلغم یا بواسطه
کثرت خلاء و جفاف بسبب کثرت استفراغ و علامت آن مرض استرخاء اعضا و اختلاط
عقل و سکونت و غشی متواتر و برد اطراف و کثرت عرق و لستی کله و شخوص عینین
باشد علاجش آن است که ماء الاصول حار یا بارد بحسب مزاج که در امراض رحم ذکر شده
همراه شراب گاوزبان یا همراه شراب نیلوفری حار و بارد که در جای در مقاله اول فن
ثانی گفته شده بدهند و اگر مزاج بارد و فصل بارد بود خورانیدن مثرودیطوس

در جمود ولادت

ابانی

ق کبیر و طبیخ چوب چینی بغایت نافع بود و اگر در هنگام اعتدال حق دو مثقال فلفل
الموز را سوده نیمکوب ساخته در یک رطل گلاب بجوشانند چون ثلث بماند همراه
نبات ... ساخته مثل قهوه بخورانند نافع بود و اگر افاقت ملیح نباشد بازیهم
در شراب سوده میان حلق چکانند بغایت نافع بود و فی الوقت افاقت بخشد
و اگر در مرض حبس نفاس مطلق افتد روا باشد که فصد الباسلیق و صافن نمایند و بعد از آن
تدبیرات مذکوره مناسبه بکار دارند و در حالتی که حرارت مزاج قوی بود مثل
خفقان که در مرکبات ذکر شده همراه عرق گاوزبان نافع افتد و دواء المسک
حار و معتدل نیز همچنین **فصل هفتم** از باب سیوم مقاله چهارم که از فن ثانی است **در کثرت
قبول حمل** و آن بسیاری ماندن حمل باشد و کسانی را که از تولد صورت ضرر در تن
باشد مثل صغیره و ضعیف البدن یا کسانی را که از کثرت ماندن حمل کراهت باشد
لابد منع آن حاجت افتد و منع آن بر دو وجه است یکی آنکه تدبیری کنند که منع حمل کند
دیگر ... نباشد و دیگر آنکه تدبیری نمایند که عقر مطلق شود اما آنکه موثر بر دوام
نباشد آن است که هر گاه مرد با عورت جماع کند باید که فی الوقت فراغ منی بیرون
فرج کند و اگر بسبب کثرت لذت اندرون فرج منی خارج شود باید که فی الوقت عورت را
بگویند تا بسیار برجه برجهد تا منی در اوعیه منی قرار نگیرد و اگر اثر قرار ظاهر شود
منی خارج نگردد و نمک طعام در آتش تفته در فم رحم گذارد زود منی بسوی خارج
جذب کند و ارسطو در رساله خلاصة المعالجات نوشته که اگر قطران را
بر ذکر طلا کنند و با عورت جماع نمایند مانع حمل باشد و بقراط گوید که
اگر سقمونیا را در آب سوده بر ذکر طلا نمایند و با عورت جماع کنند مانع
حمل باشد و لذت بخشد و هر واحد که عقر مطلق کنند آن است که اگر سرگین
فیل تازه را افشرده شانزده درم آب آن را بگیرند و همراه هم جند بیدستر

در کثرت قبول حمل

[illegible]

ممزوج ساخته از ابتداء طهر هر روز همین قدر تا دو هفته ناهار
بخورانند عقر مطلق نماید و اگر یک درم سرمه سوده هر صباح تا دو هفته
بعد طهر بعورت خورانند همراه آب همین عمل نماید اما گویند که ... شد
در مجرای رحم پیدا سازد و ظلمت بند کند **فصل هشتم** از باب سیوم
مقاله چهارم از فن ثانی است **در عسر الولادت** و آن دشواری
زادن باشد اگر پیش از اوقات معینه انسانی بود و حیله تدبیر حفظ
اسقاط بکار دارند و اگر بر صورت طبیعی بود و زادن دشوار شود و
درد قوی باشد باید که در ابتدا حقنه مثل قشور خیار چنبر دوازده
درم جوشانیده با طبیخ بخور مریم شش درم همراه شکر ... دهند
یا مزلقات قویه مثل لعاب حلبه و لعاب ... خطمی جوشانیده
همراه روغن بادام دهند و روغن گل در فم رحم مالند و در ...
الاشباه نوشته که اگر سنگ مقناطیس ... بر ران چپ عورت
به بندند و در دست چپ عورت دهند تا ... زادن آسان
شود و اگر زعفران را بر ران چپ عورت ببندند ...
نیز همین عمل کند و اگر بخور مریم را وقت زادن زیر کمر عورت
نهند نیز همین عمل کند و حکیم هندی نوشته که اگر وقت زادن
موی سر آدمی را زیر عورت دود کنند زادن آسان شود
و اگر به همه تدبیر سه روز بگذرد و درد زادن تا سه شبانه روز نماند
جنین در شکم مرده باشد باید که در تدبیر جنین میت کوشش
نمایند چنانچه گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل نهم** از باب
سیوم مقاله چهارم از فن ثانی است **در احتباس مشیمه و جنین میت**

در عسر الولادت

در احتباس مشیمه و جنین میت

مشیمه که آن را در هندی آنول گویند بالف ممدوده و ضم
نون و فتح واو و سکون لام آخره اگر بعد تولد جنین در شکم بماند
معالجات که در عسر الولادت گفته شده بکار دارند و آهسته
بدستکاری بیرون آرند و اگر ... خود شکسته در شکم بماند باید
که دواء الحلتیت که در حمیات گفته شده یک مثقال همراه طبیخ
... دهند و دستکاری نیز بکار برند و گویند که دو درم ...
و دو درم شحم حنظل اگر بدستور بعورت دهند اخراج مشیمه و جنین میت
کند و گویند اگر مرغ دشت را همه پر و با و احشا جوشانند و بعورت
دهند اخراج جنین میت آسان شود و حافظ از اثر سم آن باشد لیکن
چون تشخیص شود که جنین در شکم مرده است باید که تریاق اربعه
همراه طبیخ ... دهند تا از اثر سم عورت ایمن ماند بعد از آن
دیگر معالجات بکار برند اما اگر جنین میت در شکم منتفخ شود بر آمدن
آن ... ممکن نباشد باید که از دستکاری اندک فم رحم چاک
کنند و جنین را قطع نموده پاره پاره بیرون آرند و بعد فراغ آن
اخراج مشیمه و جنین میت کند و گویند اگر مرغ دشت را همه پر و با
و احشا جوشانند و بعورت دهند اخراج جنین آسان شود و حافظ
اثر سم آن باشد لیکن چون تشخیص شود که جنین در شکم مرده است
باید که تریاق کبیر یا اربعه همراه شراب دهند تا از اثر سم آن
عورت ایمن ماند بعد از آن دیگر معالجات بکار دارند اما اگر جنین
میت در شکم منتفخ شود بر آمدن آن بدوا ممکن نباشد باید که
از دستکاری اندک فم رحم چاک کنند و جنین را قطع نموده پاره پاره

دوای مدملات بکار دارند **فصل دهم** از باب سیوم مقاله

چهارم که از فن ثانی است **در ساقط نمودن حمل** اگر بواسطه عارضه

از عوارض مثل سن صغر و ضعف بنیان باسقاط حمل حاجت

افتد اسلم طریق آنست که دواهای مدر قوی حار یا بارد قوی

بحسب مزاج مثل تخم خیارین و خسک و حلبون و حلبه و تخم کرفس و بیخ

و ریشه خطمی و بذر شبت و بذر بصل و حب الرشاد و حب السودا

و قشر خطمی القطن مجموع یا مفرد جوشانیده تا دو هفته همراه شکر

احمر خورند بعد از آن دو سه روز دواء الحلتیت همراه طبیخ ابهل

خورند و دود شحم حنظل بکیرند و پر مرغ را بصبر یا مر یکی یا قطران

آلوده ساخته در فم رحم گذارند زود تا ساعتی حمل ساقط

شود و اگر شاخ گاو مقدار چهار انگشت مضموم تراشیده و با جوزه

مخلوط ساخته در رحم گذارند زود تا ساعتی حمل ساقط

کرداند و فرزجه که در مرکبات بواسطه اسقاط گفته شده مجرب و

سریع العمل است و تخم حرمل ماه مرتا بعد اخری و الله اعلم بالصواب

فرزجه دیگر از حیض براند **صفت آن** مرمکی فوده نه از هر یک چهار درم ابهل ده درم

شراب ده درم مویز منقی بیست درم کوفته و بیخته بزهره گاو سرشته باشد و فرزجه سازند

باب چهارم از مقاله چهارم از فن ثانی است

در امراض رحم و این باب مشتمل بر ده فصل است

فصل اول در ورم رحم اگر ورم رحم از دم و صفرا بود علامت

آن طول و عظم نبض و سرعت و انصباغ بول بحمرت و صفرت

و شدت وجع و قال الشیخ الرئیس قد یحتبس البول لانضغاط

المجری و قد یعظم البطن کالاستسقا بغیر زبد اصفر فی البول و اکثر در ورم گرم

رحم تب قوی لازم بود و سبب هیجان این گاه امر داخلی بود مثل احتباس

حیض و اکل اشیاء حار و حاد و گاه امر خارجی مثل ضربه و سقطه و کثرت جماع علاج

در جمیع انواع حاره آنست که ابتدا افصد باسلیقین کنند بس صافین خصوصا

وقتی که احتباس حیض سبب آن باشد بعد از آن تلیین طبیعت کنند بمطبوخ و اگر و بعد از منقیه تمام

شراب بنفشه و نیلوفر خورانند و اگر ورم بر فم رحم یا بر لوزتین فم رحم محسوس بود

قیروطی از لعاب اسفغول و خطمی و موم و روغن گل بسازند و بمالند و تنطیل

بطبیخ تخم خطمی و بنفشه و بابونه و ذرور و اکلیل الملک نمایند و اگر ورم و فم رحم باشد

همین چیزها را اکثر المقعد از جوشانند و تغاری پر از آب کنند و در میان آن

تا ناف بنشانند و قریب الحلل و ما فالبقات را دور کشند و بر طینات منضجات

صرف اقتصار کنند خصوصا در حالتی که علامات نضج باشد و حتی ورم نضج یابد

در و ساکن شود و همین منظر کرد و صدید و قیح ظاهر گردد و بس آن وقت مدرات

خفیفه مثل لبن گاو تازه که مغز تخم خربزه و خیارین در آن حلیب کرده باشند

تا نضج رود و بیند و بعد از سه روز برای غسل فرجه ماء العسل خورانند و در ورم داخلی

و ماء العسل بنجور ورم خارجی بعد از آن مدملات قروح اکلا و ضماد آن مثل

طلا و دم الاخوین و کندر و فرزجه ابیض بکار دارند و گاه اگر ورم صلب گردد

بعد نضج بواسطه انفجار مثل تین و خردل اکلا و ضمادا بکار باید داشت و غذا

در ورم حاره اولی آنست که در ابتدا بجو و آش جو مبرد کرده بشراب بنفشه مخلوط

باشد اقتصار نمایند و بعد از آن اسفناج و ماش مقشر و برنج و کدو و بقلة الحمقا و خطمی

و خبازی و مندبا پرداخته از روغن و از حموضات و دسومات و حلویات و لحوم و اشیاء

حار و حاد و تیز و شور احتراز نمایند و بهی و دو عشر اختیار کنند و از ریاضت باز ایستند

واگر ورم بلغمی بود علامات آن ضد علامات ورم گرم باشد و تب خفیف و ثقل
زاید بود وگاه سیلان رطوبت رحم نیز باشد علاجش آنست که تنقیه
بدن بایارج فیقرا و لوغاذیا نمایند و بعد از تنقیه در ابتدا روغن بابونه
و روغن قسط بکار دارند و اگر مستعد به نضج بود ماکولات و نطولات
و آب زن که اشیاء گرم مثل حلبه و جعده و تخم شبت و بذر کتان
در آن داخل باشد بکار برند و بعد انفجار مدرات مثل ماء کرفس
و ماء العسل بکار برده مرهمات مذکوره استعمال نمایند و در ابتدا
بر ماء حمص و عسل اقتصار کنند و بعد از نضج ماش مقشر و لب قرطم
و برنج پخته دهند به روغن و اگر ورم سوداوی بود علامات آن مثل علامات
ورم بلغمی بود مع ازدیاد صلابت و یبوست علاجش آنست که در ابتدا
تنقیه بدن کنند بطبیخ افتیمون یا حب افتیمون که در امراض راس
ذکر شده و بعد از تنقیه روغن حنا و روغن زنبق و روغن زیت
همراه موم و پیه بط نافع بود و در ورم خارج و در ورم قعر عمل بطبیخ
مذکوره بلیغ نمایند مع ازدیاد عنب الثعلب و بادرنجبویه و بعد
انفجار همان تدبیر سابقه بکار برند و غذا حسو با بادام و رشتا
همراه روغن بادام و برگ عنب الثعلب به روغن بادام مزورها
نخود و ماش مقشر و برنج و گویند که اگر برگ عنب الثعلب را پخته
نطول کنند و ثفل آن را بر عانه بندند و بر فم رحم گذارند ورم سوداوی را
نافع باشد و سمرقندی گوید که طلا نمودن مرهم رسل ورم صلب
سوداوی را که محسوس بر فم رحم باشد نافع تر بود و مرهم دیاخلیون
که در امراض مقعد ذکر شده اگر به روغن گل حل ساخته در رحم چکانند

نیز اورام داخلی و خارجی را نافع باشد **صنعت مرهم رسل** موم و راتیانج مقل ازرق
مر و اسنک هر یک چهار درم جاوشیر زنجار زفته هر یک ده درم اشق هشت
درم زراوند طویل میعه هر یک شش درم کوفتنی کوفته و گداختنی را در شصت درم
روغن زیت گداخته مرهم نمایند و این مرهم دیگر اورام صلبه و خنازیر و
سرطان و امثال آن نیز مفید بود **فصل دویم** از باب چهارم مقاله چهارم
که از فن ثانی است **در سرطان رحم** و آن صلابتی باشد شبیه بگوشت
برخواسته و سبب آن تحجر مواد باشد و اکثر بعد اورام رحم حادث
گردد بواسطه بقیه ماده که متحجر شود و با او وجع قوی بود اگر بر فم رحم باشد
بانگشت احساس آن توان نمود و اگر در قعر رحم باشد نیز آن را دید لیکن
وجع او مع ثقل بود و مانند طعم قدید احساس خلیدن در رحم پیدا باشد
بلا علامات بواسیر که آن اجرای دم سبب علاجش آنست که تنقیه بدن کنند
مواد موجبه نمایند موافق ظهور علامات بفصد و مسهل مع ادویه بهای مرخیه
و ملینه مثل تخم خطمی و ریشه خطمی و بعد از تنقیه موم و پیه بط و روغن بنفشه
و با روغن زیت و زنبق و بابونه بحسب مزاج بر آن مالند و در طبیخهای محلله
عنب الثعلب و خطمی و اکلیل الملک داشته باشند نشانند و طلا نمودن
مرهم رسل و مرهم دیاخلیون اثر عظیم دارد و اگر در قعر رحم باشد
رحم را بطبیخ مذکوره حقنه کنند و مرهمهای مذکوره در یکی از روغنهای مذکوره
بحسب مزاج حل ساخته در رحم چکانند و بر شربت بنفشه و بنیلوفر و با
عناب مداومت کنند و غذا برنج و ماش مقشر و اسفاناخ و خطمی و خبازی
و ملوخیه و اشباه آن روغن بادام سازند و از اغذیه ردی الجوهر و لحومات
و حاد اجتناب ورزند و اگر از سرطان رطوبت مثل غساله گوشت با قیح جاری شود

بعد تنقیه کامل حقنه رحم نمایند بطبیخ بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و عنب الثعلب و بابونه
که غسل دران حل نموده باشند و چنین رحم پاک و شسته شود و اثر وجع نماند
مرهم داخلیون دادر روغن کل و لعاب بارتنگ نیم گرم نموده باشند حل ساخته
رحم را حقنه کنند و شربت عناب و بنفشه و نیلوفر دا انجار کجا ساخته و در لعاب
بارتنگ حل نموده همراه یکدرم دم الاخوین یا همراه یکمثقال سرف مدمل که
در امراض قروح مجرای بول ذکر شده بخورانند و تدبیر غذا اینستور جاری
دارند و حسو نشاسته و نخاله و حسو بادام و فالوده نیز مناسب باشد و ریاضت
و حمام از اشیاء ضاره است **فصل سیوم** از باب چهارم که از باب
چهارم فن ثانی است **در قروح و بثور رحم** اگر بواسطه خلط صفراوی باشند
علامتش احتراق موضع و اگر از خلط دموی باشند علامتش حمره لبهای فرج
و ورم و عروق مجاور و اگر سوداوی باشند علامتش وجع قلیل مع حکه و بعضی
بر حسیل نمودت واقع شوند و علامات قروح سیلان ریم و آب بعد
از بثور بود علاجش آنست که اول تنقیه خلط موجب نمایند بفصد الباسلیق و مسهلات
مناسبه و بعد از تنقیه شربت بنفشه و نیلوفر و شراب ورد و شربت اسطوخودوس
و شربت گاوزبان و شربت عناب یکی از انها موافق خلط و حسب مزاج لازم
دارند و اگر بثور متقرح شده باشند یکی از انها همراه شراب حب الاس دهند
و سفوف مدمل که در قروح مثانه و ذکر گفته شده استعمال کنند و ادویه صحیحه
قبل از متقرح شدن روغن گل و لعاب بهدانه یا لعاب اسبغول بطریق
تقطیر بکار برند و بعد از قرص مرهم ابیض در روغن گل حل ساخته استعمال
نمایند و بالجمله انچه در قروح و بثور مقعد ذکر شده نافع باشد و باید که از طعام
و اشیاء حاده و حار و ردی الجوهر مثل بادنجان و سیر و حموضات و اشیاء

شور اجتناب نمایند و بر آش جو و اگر و اسفاناخ و کدو و ماش و برنج و بیضه نیمبرشت
و حلوای نشاسته اقتصار کنند **فصل چهارم** از باب چهارم که از مقاله
چهارم فن ثانی است **در شقاق رحم** گاه اگر بر سر رحم باشد بحس بصری
توان دید و اگر در قعر رحم باشد احساس نتوان نمود از الم شقاقی توان یافت
و از اوله قویه آلتنگ چنین مرد مجامعت کند را اس ذکر بخون آلوده شود مع حکاک
فم رحم و اگر شقاق قوی بود تب نیز همراه باشد و ظهور رطوبت غسالی
نیز علاجش آنست که تنقیه خلط موجب نمایند و بعد از تنقیه انچه در شقاق مقعد
ذکر شده جاری دارند و اگر به بط روغن گل و موم هر یک ده درم زفت
و قیر هر یک دو درم با یکدیگر بگدازند و یکمثقال سفیده و یکمثقال مرداسنگ
سوده دران حل ساخته مرهم سازند و بر پشم پاره برداشته نافع بود و ماکولات
مثل ماکولات که در بثور رحم ذکر شده لازم دارند **فصل پنجم** از باب
چهارم مقاله چهارم که از فن ثانی است **در بواسیر رحم** و اقسام آن مثل
اقسام بواسیر مقعد بود و علاجش بعینه در تنقیه و ماکول و مشروب مانند
معالجات بواسیر مقعد است الا انکه عمل حدید و دوا اکال جاری نتوان کرد که
بواسطه عدم احساس بصری و اگر مقل را در روغن بیضه یا در روغن خسته زردالو
حل کرده در رحم چکانند نافع باشد و در حالت سیلان دم کثیر اگر بلعاب
بارتنگ مقل دران حل ساخته باشند رحم را حقنه کنند نافع بود **فصل ششم**
از باب چهارم مقاله چهارم که از فن ثانی است **در حکه رحم** و اسباب و معالجات
این مثل اسباب و معالجات حکه مقعد است الا انکه اگر حکه بواسطه کثرت منی
و طول مدت بر فقد ان جماع حادث شود علاجش جماع کثیر است و اگر ممکن نبود معالجات
که در باب کثرت شهوت نسا گفته شده موافق افتد و روغن بادام همراه لعاب

بدان حل کرده اگر در رحم چکانند نافع باشد در جمیع اقسام مادی بعد تنقیه و از اشیاء
شور و حلو و لحوم و ردی الجوهر احتراز کنند **فصل هفتم** از باب چهارم مقاله چهارم
که از فن ثانی است **در نفخ رحم** و سبب آن ریح غلیظ باشد که در رحم همراه
خون مخلوط شده متمکن گردد و علامات آن وجع تمددی و نفخ عانه بود و اگر
آثار دمویت یابند اول فصد کنند و اگر آثار بلغمیت یابند منقیه بحب ایارج
نمایند و بعد این تدبیرات بجوارشن کمونی که در امراض معده ذکر
شده مداومت سازند و بطبیخ شبت و اکلیل الملک و بابونه حقنه
رحم کنند یا کموی کرمانی و انیسون و اکلیل الملک و سداب جوشانیده
در طبیخ آن نشینند و روغن بابونه و یا روغن شبت بر عانه مالند و از اشیاء
نفاخ مثل لحم بقر و باقلا و لوبیا و کرنب و امثال این احتراز نمایند **فصل
هشتم** از باب چهارم مقاله چهارم که از فن ثانی است **در نتوء رحم**
و آن استرخا و پس آمدن رحم باشد و سببش رطوبت مرخیه بود علاجش
آنست اگر آثار دمویت یابند مقدم فصد صافنین نمایند و تنقیه بحب ایارج
و ایارج لوغاذیا کنند مرة بعد اخری و بعد تنقیه کامل هر روز قی کنانند
و غالیه در هر روز و شب سه بار در فرج بر کنند و بر لبهای فرج ضماد کنند از زیر
تا غالیه بیرون نرود **صفت غالیه** عنبر اشهب ده درم مشک و قند هر یک پنج درم
روغن پسته و یا روغن نیلوفر چهل درم عنبر را در روغن بگدازند و مشک و قند را
صلایه نموده در آن حل سازند **صفت روغن پسته** مثل روغن بادام است
که در امراض راس ذکر شده **صفت روغن نیلوفر** مثل روغن گل بود و اگر
فی الوقت موجود نبود دو مشت برگ گل نیلوفر تازه یا نیم مشت نیلوفر خشک
همراه یک رطل آب بجوشانند چون ثلث آب بماند صاف نموده همراه بیست

درم روغن کنجد بجوشانند چندانکه آب برود و روغن بماند اثر آن بکار برند
و علی الدین بن حسین گوید که اگر گلنار و شب و طراثیث و اقاقیا برابر
کنند مساوی سوده و در پارچه بسته بعد تنقیه فرزجه کنند و بر آن مداومت نمایند
نافع بود و در طبیخ حب الآس و قشر الرمان نشستن نیز نافع باشد و حجامت
بند کمر در هر هفته اگر چند نوبت کنند نافع بود و اگر رحم چندان استرخا پذیرد
که سر رحم از فرج بیرون افتد علاجش مثل جراحی قطع و داغ نمودن جزوی باشد
و در این مرض از حرکات و اشیاء مرطوب و غلیظ الجوهر احتراز کنند مناسب باشد
فصل نهم از باب چهارم مقاله چهارم که از فن ثانی است **در اختناق رحم** و آن مرضی
بود که حالت زن مثل حالت مصروع شود مع احساس حرکت بخاری از رحم بسوی دماغ
و گاه باشد که در عانه و زیر ناف درد خیزد و در صرع عقل بکلی زایل شود و در این
بکلی زایل نشود و این مرض اکثر زنان جوان و فربه و ناکتخدا و قلیل الجماع را حادث
شود و سبب این کثرت منی بود که در اوعیه جمع شود و فاسد گردد و بخارات ردی
تولد کند و آن بخارات بسوی دماغ صعود کنند و باعث بطلان حواس شوند
تدبیرش فی الوقت آنست که بازوها برببندند و اطراف بمالند و اشیاء حاد قوی
الرائحه بویانند و عطسه آرند و علاجش که در دفع این مرض نافع باشد آنست که فصد
صافنین و حجامت ساقین کنند و تنقیه بحب ایارج و قوقایا و ایارج لوغاذیا
و ایارج روفس نمایند و تقلیل غذا و شراب کنند و از عشرت مانع آیند
و ریاضت فرمایند و تدبیر کنند که همیشه در اندوه و فکر باشد و بعد تنقیه اصلاح
قلب و رحم و دماغ بشراب اسطوخودوس و معجون خشرودیطوس و دواء المسک
که در امراض راس و قلب ذکر شده بکنند و بالجمله مخففات منی که در فصل
کثرت شهوة نساء ذکر شده نافع باشند و اگر ممکن شود بهتر از جماع شوهر قوی علاج نباشد

فصل دهم از باب چهارم مقاله چهارم که از فن ثانی است در سیلان رطوبت از رحم و سبب آن
ضعف قوت ماسکه و کثرت رطوبات رقیقه مزلقه باشد اگر آثار دموی باشد
اول فصد رگ الرجلی نمایند بعد از آن تنقیه بدن بقرص منقیه نمایند و اگر آثار
دموی نباشد تنقیه بدن از بلغم و رطوبات کنند بحبوبات و ایارجات
مع رعایت خلطی که رنگ آن خلط در سیلان نمودار باشد و بعد از
تنقیه تمام برود الملک با رب و قلونیا مداومت نمایند و در طبیخ نوفل و طراثیث
و عفص و قشر الرمان هر صبح و شام نشینند و فرزجه از قشر الرمان و اسارون
سوده مدام بکار دارند و از اشیاء مرطوب بلغمی و کثرت آب اجتناب فرمایند
و جمیع فواکه و بقولات ترک کنند و بر کباب و خشکه و برنج و ماش و نان و پنیر
اقتصار نمایند و اگر بجای رطوبات منی خارج شود علاجش مثل علاج درد و رمی که در
امراض ذکور مذکور شده بکنند و جمله مبردات مثل بزر مبردات و روغنی نمایند

باب پنجم از مقاله چهارم که از فن ثانی است در امراض فرج

بر پنجم

و این باب مشتمل بر چهار فصل است فصل اول از این باب در بوی بد فرج
و سبب آن تعفن خلط شور یا تعفن منی بود اگر از تعفن منی بود علاجش
در تنقیه مثل اختناق رحم باشد و اگر از تعفن خلط شور بود تنقیه با ایارج فیقرا
و شراب ورد و تکرار کنند و بعد از تنقیه در هر دو قسم بطبیخ برگ مورد و نمک
هر روز بشویند و فرزجه از سعد و سنبل و ذرور سوده چند نوبت مدام نمایند
و دواء المسک معتدل همراه شراب ریحانی مدام بخورانند و از اشیاء
سریع العفن و مرطوب پرهیز نمایند و اگر بواسطه ناشستن و کثرت وسخ
باشد مدام با العسل و بوره ارمنی که بهم نرم کرده باشند بشویند و فرزجه مذکور بکار برند
و اگر بعد از مبردات مذکوره بخور در فرج حادث شوند روغن گل و مرداسنگ سوده

استعمال نمایند

استعمال نمایند فصل دوم از باب پنجم مقاله چهارم که از فن ثانی است در دفع رطوبت فرج
و خشک ساختن آن بباید دانست که چون عورت را شهوت پدید آید رطوبت مثل
رطوبت مذی که مرد را در وقت شهوت میچکد او را نیز از کثرت لذت از جرم فرج
ظاهر گردد مثل رطوبت که از جرم بان ظاهر شود و سبب تری و گشادی شود
و این اکثر در حالت جماع پدید آید علاجش آنست که قبل از جماع مجففات و قابضات
را استعمال نمایند تا باعث شود خشکی و تنگی فرج را الذراره قبض و حبس مسام
جرم فرج و از مجربات آنست که عفص و قشر الرمان را برابر سوده در پارچه کهنه
و لکته بسته قبل از جماع بردارند و بعد از یک ساعت بر آرند و نزدیک شوهر
روند و اگر پوست بیخ انار را بجوشانند و پارچه کهنه باریک را آغشته نوبت
در آن رنگ نمایند و بعد پس خشک کنند و نگاه دارند قبل از جماع دو ساعت
بقدر حاجت بردارند چون تر شود بر آورده نزدیک شوهر روند و اگر سبب
تری رطوبت فرج باشد معالجات که در رطوبت فرجی گفته شده بجای
دارند و وقت مجامعت این عمل نموده باشند فصل سیوم از باب پنجم
مقاله چهارم که از فن ثانی است در دفع برودت فرج و سبب آن برودت
عضلات فرج بود که بدان واسطه باعث سردی فرج او و مرد در جماع لذت کمتر
یابد علاجش آنست که تنقیه بدن از بلغم نمایند با ایارج لوغاذیا و بعد از تنقیه برجون
فلاسفه و مثرودیطوس مداومت نمایند و دارچینی سوده در پارچه بسته بردارند
و از اشیاء بارد و فواکه اجتناب نمایند فصل چهارم از باب پنجم مقاله چهارم
که از فن ثانی است در تضییق ساختن فرج اگر سبب گشادگی فرج استرخاء عضلات
فرج بود که بواسطه حرکت عنیفه یا بواسطه کثرت ولادت پدید آمده باشد
علاجش تقدم اسباب بود علاجش آنست که حجامت تدکیر نمایند و سه داغ

بشکل مثلث بر بندد کمر کشته و مقابل کند و به زردی بیضه مرغ سرشته بر عانه
و فرج ضماد سازند و پارچه کهنه بزردی بیضه بسرشته ملوس نموده و بلکه را ذغال
سوده آلوده کرده در هر روز و شب سه نوبت فرزجه سازند و اگر رطوبت
فرجی بار رحم باشد یا بواسطه کثرت حس حادث شود الخ تدبیرات که در دفع رطوبت
گفته شده بکار دارند و فرزجه از شب سوخته و جوز الطیب مساوی الوزن
سوده درین عمل نافع باشد و گویند که اگر طحال سگ که بچه بود بکشند و زبان
او را بگیرند و در ظرف گلی آب نارسیده کنند و ده درم شب یمانی و ده
درم کرمازج سوده تر و بالای آن نهند و ده روز زیر زمین دفن کنند تا
که اخته شود بعد از آن برآورده ظرف مذکور را مع ادویه در تنور
نهند تا زبان و ادویه سوخته خاکستر شود سوده نگاه دارند عند الجماع اندک
از انگشت در فرج مالند نفع تمام بخشد والله الحقایق الاشیاء **مقاله پنجم**
از فن ثانی در امراض که مخصوص باعضای معینه نباشند و این مقاله مشتمل بر
بر سه باب است **باب اول در اورام و بثور و قروح** و این باب مشتمل بر هشت
و شش فصل است **فصل اول** ازین باب در بیان کیفیه و اسباب
اورام و بثور و قروح باید دانست که ورم تفرق اجزای اعضا بود بواسطه
تمکن ماده در خلل اجزا که بدان سبب آن عضو در کل اقطار یا بعض اقطار
زاید گردد از نسبت اصلی و بثور ورمی باشد کمتر از اورام مذکوره که اجزاء
قلیل سطح را تفرق حادث شود و صدید و ریم بهم رسد و قرح تفرق اجزا سطح
ظاهر با انفجار ریم باید که قروح گویند و اگر از عمل حدید یا بواسطه ضربه و سقط تفرق
سطح بهم رسد آن را جراحت خوانند و سبب این اورام و بثور و قروح اکثر
مادی باشد چون دم و صفرا و بلغم و سودا و رطوبت مائی و انتفاخ ریاحی

[illegible]

وگاه

وگاه باشد که بواسطه اسباب مادی غیر حادث شود مثل گزیدن هوام و کوفته شدن
و ضغطه و احراق بنار و دوای اکال و غیر آن و علاج هر یکی بموقع خود گفته آید ان شاء الله تعالی
اما ورم و بثور که از دم حادث شوند علامتش سرخی لون موضع مع ثقل و وجع
تمددی و ضربانی و اگر در تمام بدن غلبه خون باشد دیگر علامات دمویت
که در براوت گفته شده همراه باشند و ورم و بثور و قروح که از صفرا باشند علامتش
سرخی موضع مایل بزردی و وجع ناخس و سوختن موضع بود و اگر غلبه در تمام بدن
باشد دیگر علامات صفراوی بار باشند و اگر سبب بلغم بود لون موضع برنگ
خویشتن بود اندک مایل بسرخی و وجع کمتر و ثقل بیشتر باشد و اگر از سبب
سودا بود رنگ موضع مایل بکمودت و خضرت باشد و وجع خفیف مع قلت
ثقل و اگر ریاحی بود مشابه ببلغمیه باشد لیکن اگر انگشت بران نهند و
افشار نهند فرو رود و چون بردارند باز بجای خویش آید و چنان معلوم شود
که چیزی خالیست که دم داده اند و اگر مائی باشند صورت آن مثل صفراوی
بود لیکن وجع و احراق نباشد و غلبه خلط کل بدن و دیگر علامات مشهوره
نیز مشترک باشند **فصل دوم** از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است علاج ورمها
در علاج اورام بر سبیل اشتراک چون ابتدا اورام ظاهر شوند و ورم بهم آید
باید که اول اخراج ماده موجبه نمایند و اگر دموی باشد فصد و حجامت جهت تخالف
نمایند و از آن مسهل طبیخ فواکه که در امراض راس ذکر شده بدهند
و بعد تنقیه شراب عناب و عرق شاهتره مداومت نمایند و غذا را
که در امراض دموی جا بجا ذکر شده لازم دارند و از ما سوای آن اجتناب
نمایند و گاه باشد که اخراج دم از نفس عضو نیز نفع بخشد اگر ماده قلیل باشد
و گاه باشد که بترک تنقیه نفع بخشد در حالتی که ماده قلیل باشد و در نضج نهاده باشند

بواسطه اگر در این وقت تنقیه کرده شده در نضج جمیع اورام توقف افتد و در غیر
دموی تنقیه بمسهلات مناسبه کرده بود چه اگر فصد کنند و بعد تنقیه غذای
خفیف که صاحب مزاج آن خلط را مناسب باشد بکار دارند و از
غیر آن اجتناب کنند و از غذای ردی الجوهر و لحوم و اشیای
حاد در جمیع اورام و مجرد اجتناب لازم باشد و او وبر موضعه
در ابتدا از ادعات مانند ریوند و جدوار و شیاف مامیثا و صندل
و مقل استعمال نمایند و در غیر اورام مفرغات و مجاور اعضای رئیس
بواسطه ردع ماده بسوی شریف در رئیس و اگر ماده قلیل بود و صاحب
بر ردع ضرور باشد همراه آن بط و مرغ و امثال این دیگر مرخیات استعمال
نمایند تا حدت ماده بشکند و بعد از ادعات اگر خفت نیذیرد و روز
منضجات و محللات مرکب مثل ریوند و مقل با قیروطی از تخم خطمی
و بسبط بابونه نرکس اسمان کونی تازه با مرهم دیاخلیون که در امراض متقدم
ذکر شده استعمال نمایند اگر رو بتحلیل آورد در اخلاط محلل فقط مثل
جند و زفت و اکلیل الملک همراه بعضی مرخیات بکار برند و در وجع شدید
اندک بلع مخدرات اگر برای ضرور مخلوط سازند مثل افیون جایز باشد
لکن حتی المقدور مخدرات استعمال نباید کرد بجهت خوف تحجر ماده و اگر
رو بنضج آورد محللات را ترک دهند و بر منضجات فقط مثل نوطلا
در شیر پخته یا بابونه در آتش پخته یا پیخ نرگس کوفته اقتصار کنند و چون
نضج یابد و منفجر شود دو سه روز دیگر همان دوا را استعمال نمایند تا موضع را
از مده پاک کند بعد از آن مراهم مدمله و اشیای مجففه بکار برند
و اگر خود منفجر نشود و نضج تام یافته باشد و حاجت بتفجیر ضرور و لابد از الات آهن

جالینوس

چاک کنند

بو اگر خوف قطع عروق و شرائین بود دوای اکال و مفرح مثل شنجار و مرهم زنجار
و انزروت همراه عسل بر آن گذارند تا قرص کند و از مده پاک نماید یا زنجار
فقط سوده همراه عسل بکار برند **صنعت مرهم زنجار** زنجار یک درم انزروت
نیم درم اسفیداج ملک العظم هر یک دانگی همراه سوده همراه دو درم موم و
چهار درم روغن گل که در خمره و مصرد و نموده حل ساخته مرهم سازند و اما در
نضج آنست که درد و سوزش دفع گردد و ورم نرم شود و اگر پوست نرم گردد
و مانده و در قعر باشد رنگ ریم تیره بر روی خلاف بر گردد **فصل سیوم**
از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است **در فلغمونیا** و آن ورم دموی باشد
علامتش سرخی رنگ موضع و اگر در کل موضع غلبه بود غظم نبض و حمره عینین
نیز باشد و ضربان و وجع مطرقی موضع ورم علاجش آنست که در ابتدا ابیجان فصد
و حجامت از جنب مخالف نمایند و بعد از آن تنقیه کنند به طبیخ فواکه و بعد از
تنقیه اصلاح مزاج دم نمایند بنقوع عناب و شاهتره و زرشک و اگر تلیین
طبیعت باشد سماق و کشنیز نیز داخل نمایند و صندل سرخ و طین ارمنی با طین
احمر سوده طلا سازند و اگر از نضج یابند بذر مرو باجاورس بکوبند در شیر
پخته بر آن بندند تا پخته شود و بعد پخته شدن تدبیرات که در فصل دوم این
باب گفته شده جاری دارند و از لحوم و اشیاء گرم و تیز و شور و کثیر الغذا
اجتناب کنند و بر برنج و کدو و زرشک و سماقیه و زرشکیه و بقولات بارده
اقتصار کنند و نوعی از فلغمونیا است که او را **سفاقلوس** گویند و او آنست
که نه منحط شود و نه مجتمع گردد و نه انضاج پذیرد و از فساد جوهر عضو پدید
علاجش آنست که اگر فساد تمام شد عضو را قطع کنند و بعد از آن معالجات
جراحت که در موقع خود گفته آید بکار دارند و اگر فساد تمام نباشد بعد تنقیه حجامت

نفس عضو نمایند و نشتر یا عمیق زنند تا ماده بیرون آید **فصل چهارم** از باب اول
مقاله پنجم که از فن ثانی است **در حمره** و آن ورم دموی صفراوی بود و در فارسی
سرخ باد گویند علامتش سرخی موضع مایل بزردی و سوزش و وجع تا حدی که چون
انگشت بران افشارند سرخی برطرف گردد و زرد شود و چون انگشت بردارند
باز برنگ سرخی آید و تب نیز همراه باشد و اگر غلبه صفرا در کل بدن باشد دیگر علامات
صفراوی مثل عطش و درازی نبض نیز باشند علاجش تخلیه بدن از صفرا به
نقوع هلیله و اقراص بنفشه و صبر به تنقیه بر شیره خرفه و شراب بنفشه
و نیلوفر مداومت نمایند و اگر صفرا بسیار غالب بود و مسهل نباشد
نقوع آلو و تمر هندی همراه شراب بنفشه نیز جایز است و غذا ایشان جو و اکرا
و کدو و بقلة الحمقا همراه برنج خورند و در ابتدا سرکه و صندل و گلاب طلا سازند
یا سرکه و لعاب اسفغول یا صندل سرخ و مرداسنگ و گل ارمنی همراه
آب گشنیز تر طلا نمایند اگر در مغرفات نباشد و اگر در مغرفات بود
سرکه و روغن گل و لعاب اسفغول بجای سرکه طلا سازند و چون ازین تدبیرات
دفع نشود و رو بر نضج آرد یا بسیار منضج مذکوره نضج دهند و تدبیرات مذکوره
جاری نمایند و اگر رو بر تحلیل آرد محللات مثل آرد جو و گشنیز تر بربندند و
و جمله تدبیرات فلغمونیا نیز نافع باشند مگر آنکه در فلغمونیا تخفیف زیادتر از
تبرید باشد و در حمره تبرید زیادتر از تخفیف لهذا **فصل پنجم** از باب اول
مقاله پنجم که از فن ثانی است **در اورام مرکب دموی و صفراوی** و آن ورمی است
مرکب از اخلاط صفرا و دم اگر صفرا غالب است **حمره فلغمونیا گویند** و اگر دم غالب باشد
علامتش مرکب بعلامات هر دو بود علاجش نیز مرکب از علاج هر دو است
مع رعایت خلط غالب و اصلاح آنکه در دوا و غذا تدبیرات

مرکبه
حمره گوید

مشتر

مشترکه صفراوی و دموی مساوی بجا آرند و از اغذیه پر حار و حاد و شور و تند و لحوم
پرهیز نمایند **فصل ششم** از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است **در ورم رخو بلغمی**
و سبب آن اجتماع بلغم بود در خلل اجزای عضو نافذ و آنرا **بیونانی اوذیما گویند**
و علامتش نرمی ورم و رنگ عضو مشابه برنگ بدن مایل بسپیدی و وجع قلیل
و اگر انگشت بران افشارند فرو رود و چون انگشت بردارند زمانی قلیل
همچنان ماند باز برابر شود و سوزش نبود و اگر غلبه بلغم در کل بدن باشد
دیگر علامات بلغم نیز همراه باشند مثل عرض نبض و بیاض بول و بی‌مزگی دهن
و عدم عطش علاجش آنست که در ابتدا طبیخهای منضج بلغم که در فن
اول ذکر شده بدهند و بعد از نضج تام تنقیه بحب ایارج مرکب که در فصل
مرکبات ذکر شده بکنند یا با ایارج لوغاذیا یا بحب قوقایا یا بحب اسطمیخون
یا به ایارج روفس و بعد تنقیه بمعجون مشرودیطوس یا اطریفل کبیر مداومت
نمایند و فلوس ماهی همراه سرکه سوده در ابتدا طلا سازند اگر در مغرفات
نباشد و اگر در مغرفات بود زفت و موم و پیه ماکیان بکار ساخته
استعمال نمایند و عند الانحطاط و تحلیل مقل و بیخ حنظل بکار سوده ضماد سازند
یا اشق و بیخ حنظل و ابهل بکار سوده ضماد نمایند تا تحلیل رود و اگر آثار
تحلیل نیابند نضج دهند بضماد انجیر و خردل یا به پیاز مشوی یا بیخ نرگس کوفته
و گرم مخوص بربندند و بعد نضج تدبیرات مذکوره جاری دارند و غذا
برنج و ماش و فرطم و نان خشکار همراه عسل و شکر و گویند که اگر حی العالم
بر ورم بلغمی سوده ضماد کنند نافع است و بعضی گویند اگر بابونه و اکلیل الملک و حلبه
کوفته و در آب بکار ساخته و گرم مخوص ضماد سازند نیز نافع است و گویند
که اگر برگ خطمی را بروغن بابونه یا بروغن سوسن تر کرده و گرم مخوص بر ورم

بیونانی اوذیما گویند

اگر بابونه و اکلیل الملک و حلبه در آب بکار ... خار

بلغمی که در مغرغات باشد بر بندند نفع کلی بخشد فصل هفتم از باب اول مقاله

پنجم که از فن ثانی است در ورم صلب سوداوی و سبب حدوث این اکثر

از سودا باشد و گاه از بلغمی غلیظا سوخته حادث گردد و گاه باشد که از ورم حار

انتقال نموده ورم صلب شود و بواسطه کثرت استعمال مبردات

و مخدرات دران و متحجر شدن ماده و این بر سه نوع است اسقیروس

گویند علامات آن صلابت موضع و عدم وجع و لون مشابه بلون بدن

و اگر از سودا ابی مایل بکمودت است علاج جنس آلتست تنقیه از سودا و بلغم

نمایند برات و بعد تنقیه تام محللات قویه مع مرخیات مثل زفت و مقل

واشق و روغن بابونه و روغن خیری و مغز ساق گاو مفرد یا مجموع بکار دارند

یا بذر کتان و حلبه و آرد جو مساوی ضماد کنند و همچنین نرم پذیر و بذر کتان و

بذر المرو و حب القطن نیم کوفته و در شیره گاو پخته یا در بول طفل پخته بر بندند

تا نضج پذیرد و بعد از نضج تدبیرات انفجار و اندمال بکار دارند و گویند

که مرهم دیاخلیون که در امراض مفعد ذکر شده و مرهم باسلیقون که در

امراض رحم گفته شده اگر بر اورام صلب گذارند نافع باشد و باید که

از اغذیه غلیظ و یابس اجتناب نمایند مثل گوشت گاو و لحم قدید و بادنجان

و پنیر و عدس و بقولات غلیظ مثل کرنب و شبت و غذا از خفیف

جرب مثل ماش و برنج و اگر اوشوربا مزعفر و مزعفر پلاو و حلوا بادام و فالوده

ملازم دارند و از گوشتها گاه گاهی اگر شوربای طیور بری یا شوربای

حلوان اندک همراه برنج خورند نافع است برای دفع ضعف حادث

فصل هشتم از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است در اورام مغرغات

و این مغرغات پس گوش و بغل و بن ران است پس گوش مغرغ دماغ است

و بغل مغرغ قلب است و بن ران مغرغ جگر است و چون در این مواضع ورم پدید آید

او را اورام مغرغات گویند بواسطه دفع ماده از اعضا رئیسه کوره علاج جنس آلتست

که در ابتدا تنقیه اعضا مستفرغه نمایند بفصد و حجامت و اسهال مناسبه اگر پس

گوش ورم بود در حالت امتلا دم فصد قیفال و حجامت ثلاثه قفا

نمایند و تلیین طبیعت با قراص بنفشه نمایند و در حالت امتلا صفرا تلیین طبیعت

بمطبوخ هلیله نمایند و بعد تنقیه اصلاح مزاج دماغ کنند بشراب بنفشه و در حالت

امتلا بلغم و سودا تنقیه دماغ نمایند بایارج لوغاذیا و حب ایارج و بعد از

تنقیه اصلاح مزاج دماغ بشراب اسطوخودوس و معجون مشرودیطوس نمایند

و اگر زیر بغل ورم حادث شود در حالت دم و صفرا اول فصد اکحل کنند

و بعد از فصد تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تمر هندی نمایند و بعد تنقیه اصلاح

اصلاح مزاج قلب بمعجون خفقانی و مفرح احمدی که در مرکبات ذکر شده بکنند

و بعد تنقیه بر شراب گاوزبان و دواء المسک معتدل که در امراض قلب مذکور

شده مداومت نمایند برای اصلاح مزاج قلب و اگر ورم در بن ران

حادث شود در حالت امتلا دم و صفرا فصد باسلیق و حجامت ثلاثه

بند کمر نمایند و بعد از فصد تلیین طبیعت بماء الاصول بادورد نمایند که در امراض

کبدی ذکر شده و بعد از تنقیه بر خمیره گل کاسنی و شراب بزوری بارد

مداومت نمایند و اگر قبض طبیعت است شراب دیناری همراه عرق کاسنی

یا همراه عصیر برگ کاسنی دهند سفوف بزوری و دیناری در امراض کس

و کبد ذکر شده صفت خمیره کاسنی آنست که برگ گل کاسنی بگیر و قند سوده

سه جز بگیرند و بدستور گلقند درست نمایند و در حالت امتلا بلغم و سودا

تنقیه بلغم و سودا نمایند بمطبوخ بلغمی و سوداوی که در مرکبات ذکر شده یا

و در حالت بلغم و سودا تنقیه بایارج که مرکب که در مرکبات ذکر شده بکنند

باباج لوغاذیا یا حب افتیمون که در امراض راس ذکر شده و بعد تنقیه تام
بر اقراص زرشک حار و بذوری حار که هر دو در امراض کبد و طحال ذکر شده مداومت
نمایند برای اصلاح کبد و غذاهای لطیف و خفیف حار یا بارد بحسب مزاج
مثل ماش و برنج و اکراه که در بیضه نیم برشت و شوربای کم روغن و یا گوشت و اسفاناخ
و خبازی لازم دارند و از دیگر اغذیه خصوصاً مغلظات اجتناب نمایند و ادویه
موضعیه در ابتدا اقبیر و طلی از موم و روغن گل و لعاب تخم خطمی بسازند و
استعمال نمایند در حالت حارین همراه آب برگ کشنیز یا همراه قلیل کافور
و در حالت باردین همراه مرکی یا صبر و در ایام اواسط حارین برگ خطمی
و یا برگ عنب الثعلب بروغن گل تر ساخته و گرم نموده بربندند و در ایام
اواسط باردین قطعهٔ از شحم صبر پوست دور کرده و اندک زرچوبه سوده
و بدان آلوده ساخته و گرم نموده بربندند یا یتوع خار دار که در هندی ننگوهر
گویند بضم تا مثناة فوقانی و اشمام ها هوز و سکون واو و فتح ها هوز
و سکون را مهمله اخیره از او برگ گرفته و گرم نموده و بجوش کارچوب
ساخته بربندند و در اواخر ایام مرهم دیاخلیون و اگر میل نضج آرد منضجات
مذکوره بکار دارند و تدبیر انفجار کنند و بعد از انفجار مندملات بکار برند
فصل نهم از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است در سرطان و آن
ورم سوداوی باشد سخت و ذی شعب و اکثر در پستان و پهلو حادث
شود و او را در هندی آدنبتر گویند بهمزه مفتوحه و کسر دال هندی و سکون یاء
مثناة تحتانی و وقف تای فوقانی هندی و اشمام ها هوز و سبب حدوث
این علت کثرت سودا و بلغم غلیظ سوخته باشد که بواسطه رداءت غذا
و ترک استفراغات جمع شود و در پستان آید و علامتش آنست که اول موضع

ماؤف

۳۸۱

ماؤف بخار و صلابت پیدا کند و بعد از آن ورم حادث شود مع قلیل وجع و رنگ آن
مایل بکمودت و حمرت باشد و در رگهای سرخ یا سبز بکمودت و دست و پای
سرطان نمودار باشند و حیثیت بکمال رسد آکله پدیدار و اهل هند گویند که مادهٔ
بلغم که در آن ورم باشد بعد از مرور ایام قابل قبول ریح شود و صورت
دو و مثل صورت و زغن پدید آید و گوشت را الجوزد تا لبسینه احتیاج رسد
بموافق هر دو قول این مرض قلیل البرء و کشنده است اما آنچه حکما بدان جاری
داشته اند علاجش آنست که در ابتدا احساس حدوث فصد باسلیق جانب
نمایند و تنقیه تام از بلغم و سودا کنند با یارجات و حب افتیمون و افتیمون
مع ماء الجبن مرتا بعد اخری و محللات مثل مرهم دیاخلیون بر آن گذارند و چون
ازین تدبیرات فرو ننشود حجامت موضع نمایند و چون ازین تدبیر هم فرو نشود
بنکال فند و ماده را از آلات آهنی تراشیده دور کنند و اگر بقیه از ماده بود از
خوف قطع شرایین و عروق باقی ماند دوا اکال مثل دیکت و دیگر قبول
که در آکله ذکر شده بکار برند تا نیک از ماده پاک شود و بعد از پاک شدن
لاتام العسل و نمک شستو شویند و دوا از عدمل و لحم مثل مرهم ابیض و مرهم صابون
که در مرکبات ذکر شده استعمال نمایند و در ایام برء طبیعت را با طریفل صغیر
و غاریقون و طبیخ افتیمون نرم دارند و از مجربات این مولف آنست
که بعد پاک شدن بجای مدملات عروق اصفر دشتی که آن را ارتلد گویند
همراه آب سوده و جنبه بدان آلوده ساختن صبح و شام در زخم سرطان
نهند و هر روز زخم را از وسخ پاک کنند نافع تر است و چون زخم اندمال پذیرد
و بعد از آن صلابت باقی ماند سرطان نهری را بستور سوخته و خاکستر آن را بروغن
تخم کتان چند روز بمالند نافع باشد و گویند که اگر در ابتدای حدوث بعد تنقیه تام

مثقال پیه خوک که آخته بران بار نمایند یا ضمادی از آرد جو و باقلی و رازیانج و حمل کوکنار بر آن کذارند یا پنبه از شیر درخت جبیز کرا اکو لر کوبند تر ساخته هر صبح و شام بران کذارند و اکر تحلیل نرود از مرهم زنکار که در فصل دویم این باب ذکر شده عمل نمایند تا قطع شود یا شکافته ماده بیرون آرند و بعد پاک شدن تدبیر اندمال قرحه کنند و تا زمان برو دست از تنقیه و تلیین باز ندارند و بعد از بر کر بر اطریفل غددی مداومت نمایند یا شاخ بز را بشکافند و مغز او را جمع نموده در سفال آب نارسیده بسفور لسوزند چنین اثر دو و نماند و سیاه شود سرد ساخته و سوده هر صباح یک درم با آب تازه بخورند تا باز عود نکند و از ابتدا او حدوث تا ایام بر نام از اغذیه غلیظ مثل بادنجان و کرنب و پنیر و لبنیات و هریسه و لحوم خصوصا لحم قدید و لحم بقر و از حموضات و از مفرط یابس و از مفرط رطب اجتناب نمایند و بر ماش مقشر و برنج و اکر اقتصار کنند و از جماع و از غسل آب سرد محترز باشند **صفت اطریفل غددی** هلیله سیاه پانزده درم افتیمون ده درم بسفایج فستقی الطوخودوس سنا مکی از هر یک هفت درم پوست هلیله آمله تربد سفید مقشر بروغن بادام چرب ساخته و غدد که در کردن بز و کوسفندی باشند خشک کرده از هر یک پنج درم شیطرج زرنباد غاریقون نوشادر از هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی الاچی خورد قرنفل جوزبوا سنبل الطیب قرفه از هر یک دو درم کوفته و بیخته بسه چندان عسل کف کرفته معجون نمایند قدر مستعمل سه درم شیخ و روفس کوید که در ابتدا احساس خنازیر تنقیه مبتغ نخود و کشنیز خشک را فقط با آب سوده طلا سازند و بران مداومت کنند دافع خنازیر است و جالینوس کوید که اکر بعد تنقیه استخوان پلنک را با آب سوده طلا کنند و بران مداومت نمایند تحلیل دهند و تمیم هندی کوید که اکر تخم سلطان الاشجار که آنرا مرس کوبند مقشر

استخوان سر آدمی را با آب سوده بر موضع ماوف طلا نمایند نافع است و اکر در حالت معالجه الکله پدید آید سرکه و کل ارمنی در صحرای زخم هر روز طلا سازند و اکر قوی بود کرد زخم فراخ کنند تا از تاکل باز ماند و تا ایام بر از لحوم و بقول و اشیاء ردی الجوهر و حموضات و اشیاء غلیظ اجتناب نمایند و بر ماش و برنج و اکرا اقتصار کنند **فصل دویم** از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است در خنازیر و آن ورمی باشد مشابه بسلعه لیکن سلعه کلان تر بود و اکثر در فقاد مثل کیسه بود و با کوشت آمیخته نباشد و این با کوشت آمیخته بود و غلافی نباشد و اکثر در کردن و بن ران حادث شود و متعدد باشند و سبب این اجتماع خلط بلغمی و سوداوی بود که با هم ترکیب یافته باشند بواسطه اجتماع غدد اندر ردی الجوهر و غلیظ و علامت حدوث او آنست که اول موضع بخارد و ورم قلیل مانند کرنچ پدید آید لیکن صلب بود و اندک سوزش با وی نیز باشد و روز بروز در کیفیت و کمیت زاید شود و کاه یکی عدد باشد و کاه متعدد شوند لیکن متعدد اسلم باشند و واحد ازو بد بود بواسطه اجتماع ماده کثیر در مکان واحد و عسر تحلیل **علاج خنازیر** آنست اکر در کردن باشد اول فصد قیفال و حجامت متلثه قفا نمایند و اکر در بن ران باشد فصد باسلیق و حجامت متلثه بند کمر نمایند و بعد از اخراج دم تنقیه بدن از خلط بلغم و سودا نمایند بایارج لوغاذیا و روفس مع مطبوخ افتیمون یا باطریفل صغیر و غاریقون منقوی بطبیخ افتیمون مرتا بعد اخری بعد حصول نضج تام بمنضجات بلغم و سوداوی که در مرکبات ذکر شده و مرهم دیاخیلون بران کذارند یا ضمادی از دو مثقال فلفل و یک مثقال کل خطمی و ده مثقال زفت کداخته لسازند و بران کذارند و اکر اجزای ضماد سخت بمانند چ

تغار

علاج خنازیر

و بعد از تنقیه از سهلات

ساخته و سوده بوزن نیم دانگ حب ها سازند و بعد تنقیه هر صبح و شام یک حب خورند
و زرنیخ با آب سوده طلا سازند و بران مداومت کنند نافع باشد و نوعی از
خنازیر است که بر بالای پوست خشک ظاهر باشد و این بدترین اصناف
بود علاجش جز قطع نباید کرد مع حفظ عروق و شرائین و اگر بعد قطع بقیه ماند
دواء اکال مثل قلقدیس و مرهم زنگار که ذکر شده بران گذارند تا نیک
پاک شود و باقی تدبیرات مذکوره بکار دارند **فصل پنجم** از باب اول
مقاله پنجم که از فن ثانی است **در غده و سلعه** اما **غده** ورم سخت مثل غدد
گردن گوسفند باشد که در زیر جلد پیدا آید و با گوشت آمیخته نباشد و کوچکتر
از سلعه باشد با غلاف و گاه سخت تر مثل غضروف بود و اگر از انگشت
بفشارند از زیر انگشت بغلطد و از جائی بجائی حرکت کند و سبب آن
بلغم غلیظ بود که بواسطه احتراق سوداوی منعقد گردد علاجش آنکه تنقیه
از بلغم و سودا نمایند بایارجات و حب قوقایا و حب ایارج بعد نضج تام بعلی
منضج بلغم که در مرکبات ذکر شده و بعد تنقیه تام اگر کلان باشد محللات
قویه مثل مرهم دیاخلیون و ابرسا همراه مقل یا مقل همراه بیخ حنظل استعمال
نمایند و اگر بتحلیل نرود شگافته بیرون آرند و معالجات جراحت کنند و اگر
خورد باشد از دست بفشارند و قطعه اسرب بران بر بندند یا مقل تنها کوفته
در هر ساعت طلا سازند و از اغذیه غلیظ احتراز نمایند و **سلعه** مثل غده بزرگ
لیکن کلان تر از وی باشد و با گوشت آمیخته باشد و در غلاف بود و از
خرد بر نرم تر بود و سبب آن نیز اجتماع بلغم بود علاجش در ابتدا حدوث
مثل علاج غده بود و چون بتحلیل نرود بیرون شگافته بدر آرند مع احتراز
از عروق و شرائین با برنج در دوغ آب بجوشند هر صبح و شام خورند تا موجب

نضج دهد و چون پخته شود مرهم زنگار بکار دارند تا ماده خارج گردد و با جاورس نیکوب ساخته
در بول گاو پخته تا جبلی شود بر بندند بعده از ان انزروت و عسل بکار
برند تا ماده انقطاع نماید و بعد قطع ماده معالجات اندمال قرص بکار دارند
و غسل اعضای لطیف [illegible] کنند **فصل دوازدهم** از باب اول مقاله پنجم که از
فن ثانی است در داء الفیل و دوالی و خراجات **اما داء الفیل** جمع دوالی است و داء الفیل
ورم بود اکثر در ران و ساق [illegible] و سبب آن خون فاسد بود که صفرا و بلغم
در آن آمیخته گردد و بواسطه کثرت جماع یا جماع بعد اکل یا بواسطه عدم ریاضت
یا بواسطه حرکت بعد اکل یا بواسطه اکل غذاهای ردی و غلیظ تغلیظ پذیرد و یا
خام بعروق و اعضا در آید و عضو بواسطه کثرت ماده یا بواسطه عدم استعداد
خون از تحلیل عاجز آید طبیعت [illegible] بر طریق داء الفیل دفع کند و هر چه
از [illegible] کلان بود اسلم باشد و هر چه پشت و غایر و ملتهب بود
اردی باشد و علاجش [illegible] موضع او و جمع و ضربان و سوزش و اگر داء الفیل
کلان و قوی بود تب سخت همراه باشد علاجش اگر داء الفیل قوی نباشد و گاهی
اتفاق افتاده باشد دوائی منضج مثل مقل و حب الغار سوده بهر روز دو سه بار
بران طلا کنند همراه [illegible] اگر دوالی بسیار باشند یا اگر عادت
وارثه یا داء الفیل قوی باشند علاجش آنکه در ابتدا اسفغول و سرکه بران
طلا سازند و چون حادث شود نخست فصد از موضع مناسبه نمایند و تلین
طبیعت بطبیخ [illegible] و ارند و گندم جاویده بران بر بندند یا ضمادی از انجیر
و خردل بکار دارند یا انجیر و خمیره یا نانخواه و نمک جاویده بران گذارند
یا بجای کوفته بران بندند تا نیک نضج یابد و بعد از نضج اگر خون شگافته شود بهتر
و اگر از خون شگافته نشود اندک [illegible] و آهک یکجا کرده بهر طرف از [illegible]

ودبلت نرم بود بگذارند یا عسل و انزروت یا مرهم زنگار که در فصل دوم
این باب ذکر شده استعمال نمایند تا قرحه کنند و منفجر گردد و بعد تفجیر چون
نیک پاک شود مدملات بکار دارند و اگر قرب النضج نبود بذر کتان و بزر
مرو در شیر پخته در هر روز و شب سه چهار نوبت نیم گرم بران بربندند و اگر
عسر النضج بود بیخ نرگس کوفته و گرم نموده بربندند که منفتح نضج دهد
و لذا قال القرشي اصل نرجس ینضج کل صعب و اگر با وجود تنقیه تام
و این تدبیرات عاقبت دفع نشود یا ماده منجر گردد جهت موضع نمایند
برای تنقیه نفس عضو و موضع و نامیل ماها باید که گرم دارند تا در نضج فتور
نشود و از لحوم و حلویات و حموضات و دسومات زائده و کثرت
غذا و کثرت جماع و حرکت بعد الاکل و اغذیه ردیه ردی الکیفیه
احتراز نمایند و قال الشیخ کثرة الدمامیل منذر بالدبیلة و الخراجات
و کمیة الخراجات منذر بالطاعون و الحق آن است و در تجربه آمده
اگر در ابتدا از حدوث آن تمام بطلوع با بره بر موضع دماکل زنند دیگر
حدوث باز ماند **دبیله** در آن ورم که دمامیل بود و رنگ او مشابه رنگ دمامیل بود
و پوست او اندک از طرف سطح خارج مایل بود و صلابت بیشتر و از دمامیل
ورم نرم بود مثل نرمی جنس و سبب او آن بود که در مواد غریبه و حبشیه جمع
شده باشند **و خراج** مثل دبیله بود و فرق در میان هر دو آنست که در
دبیله مواد غریبه مثل شحم و مثل غدد و مثل شیء جمع شوند و در خراج مدة جمع
شود و باعث حدوث این رداءة دم بود که بواسطه رداءت غذا
یا رداءت تدبیرات بهم آید علاجش مثل علاج دمامیل نمایند در اخراج
دم و در تنقیه بدن از رطوبات فضلیه لکن در تنقیه این ها زیاده از تنقیه دمامیل

کوشند و هر ادویه موضعیه جمله تدبیرات دمامیل بکار دارند مگر آنکه اگر مواد
خبیثه بود صدید باز دیا دجر احت نماید و اکله پدید آید و گرد بر گرد زخم داغ نمایند و دوا
اکال یا مرهم توتیا بر زخم ریزند تا گوشت فاسد را بخورد و بعد از آن دواها بکار دارند
و پرهیز نیز مثل پرهیز که در دمامیل گفته شده بجا آرند مگر بعد قطع ماده و تنقیه
تام اگر خوف ضعف بود جوجه با دام قلیل الجلادة یا مرغ نیم برشت یا شوربا
بود شر همراه برنج دهند **فصل سیزدهم** از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است در طاعون
و آن ورم سمی باشد که در اعضاء غددی مثل گردن و ران و بغل و
پستان پدید آید و سبب آن غلیان و فساد و تعفن دم باشد که
بواسطه رداءت و سمیت هوا یا بواسطه رداءت مسکن و غذا و تدبیرات
حادث گردد و علاماتش تپ محرق و عطش مفرط و هذیان و غشی و
لون ورم مایل بحمرت و صفرت و خضرت و کمودت و حرقت موضع اما مایل
بحمرت و صفرت در غالب سالم باشند و مایل بخضرت و کمودت در غالب قاتل
بوند و این اورام بجهة مختلف می شوند اگر در سبیل ندرت نضج یابد و تفجیر برد
اکثر امید نجات باشد علاجش پس از آنکه حادث گردد چون رداءت
هوا ابتدا شود و وبائی و طاعون در بلد شروع شود و کیفیت فصل برخلاف
طبیعت آن فصل بود و حشرات زیر زمین بروی زمین آیند و حیوان ذکی
الحس مثل پرنده بپرند و حیوان بطی الحس مثل فاره بمیرند باید که از آن بلد
به بلد دیگر انتقال نمایند و اصلاح مزاج کنند بتنقیه تامه و اگر انتقال ممکن نبود
یا بواسطه حفظ دین بر جای ماند باید که تدبیرات صالحه بکار دارد و خصوصا بجهة اخراج
دم بفصد و تنقیه بدن از اخلاط صفراوی محرق و بعد تنقیه به وده عت اختیار
کنند و غذا از قلیل خفیف مثل برنج و ماش و کدو و اسفاناخ و عدسیه

در شکمبه و حصرمیه و سماقیه و اجاصیه و رمانیه و خلیه لازم کنند و از گرمی روز
و سردی شبانه احتراز نمایند و از گرمی بسردی و از سردی بگرمی یکبارگی منتقل
نشوند و از فواکه رطب کمتر میل کنند مگر تخم بادرنگ و آب بطیخ هندی
اگر حرارت قوی و ضعیف بود مسکن را از آب و گلاب و سرکه
تر دارند و ورق بید و سیب را فرش کنند و سیب و بهی و که و چهار
و بادرنگ و امرود و سرکه در مسکن دارند تا مسکن بصلاحیت پذیرد
و کافور و صندل و مشک و عنبر بحسب اختلاف مزاج فصل بو نهند و کتان
بجوشند و دار المسک بارد یا معتدل اندک هر روز بخورند تا طبیعت قوت
گیرد و روح اصلاح پذیرد و مصطکی و عود و سکر و عنبر و لاذن مفرد یا مجموع
بالبعض همراه بعض در تمام خانه چه مسکن و چه غیر مسکن هر زمان بسوزند
و آب پاشی بر سطح دیوار و بر سطح زمین مدام نمایند و از آنجا خس و اخشار
از خانه دور دارند تا تعفن نه پذیرد و اگر ممکن باشد مسکن بروی آب بود
یا در حویلی حوض و فواره نمایند و در وقتهای معتدل که هوا باعتدال بود درهای
مسکن را بگشایند تا ابخره متعفنه محتبسه خارج شوند و در وقتهای غیر
معتدل که باد بغایت گرم و یا سرد بود درهای مسکن بند سازند تا هوای
مسکن اختلاف کمتر پذیرد و گویند که اگر ماهی درسب بر هر چهار طرف
دیوار خانه بیاویزند بالخاصیت جمله بخارات ردیه را بخود جذب کند
و گویند که اگر در فصل وبا پنج دخ را هر صبح و شام ده تا خورند از وبا و طاعون
ایمن مانند و گویند که اگر بعد تنقیه در روزها و با گل ارمنی را صبح و شام
شش درم بگلاب حل کرده بنوشند از وبا و طاعون محفوظ مانند
اما علاج حبس بعد از آنکه حادث شود آنست که بتنقیه کوشند بواسطه آنکه

طبیعت

طبیعت بدفع ماده مشغول شود و از اصلاح بدن و حفظ روح از سمیت باز ماند و زود
آثار سمیت این ورم قوی شوند بلکه مناسب آنست که دست از تنقیه
باز دارند و اشیاء دافع سم مثل نارجیل بحری یا جدوار خاصه همراه گلاب
یا گل ارمنی و گل مختوم همراه سرکه یا حب کافور و گل ارمنی که در مرکبات ذکر
شده هر صبح و شام خورانند و صندل و کافور و گلاب بر سینه و روی
و اطراف طلا نمایند و تدبیرات هوا و مسکن بدستوری که گفته شده بجا
آرند و اگر ورم را شگافته ماده که در و مثل غده منجمد شده باشد برآشیده
دور کنند مع جمله تدبیرات ادویه باکوله و غیره بسبب زود او محله بکار دارند نافع تر
باشد و مؤلف گوید که اگر گل احمر و زرچوبه و قند سیاه هر سه مساوی کوفته
عملوله بندند و بر ورم طاعون نهاده محکم ببسته نمایند اکثر آنست که بعد سه روز
تحلیل نماید اگر دیگر تدبیرات نیز موافق افتاده باشند الله نجات بود و
بلی ناس گوید که اگر تخم و گل و برگ و بیخ سلطان الاشجار را در سایه خشک
نموده و سوده مساوی بگیرند و بر آب برگ یا بیخ درخت مذکور مثل نخود حب
ساخته نگاه دارند و وقت حاجت بشیره درخت مذکور سوده سعوط نمایند
صاحب طاعون و مارگزیده و عقرب گزیده و سم خورده را نافع بود مع
اصلاح دیگر معالجات و تدبیرات که بالا ذکر شده **فصل چهارم** از باب
اول مقاله پنجم که از فن ثانی است در تهبیج وجه و اطراف و ورم اصابع و
داء الحس و علاج **اما تهبیج** ورم بخاری بود گاهی حادث شود و گاهی ناپدید گردد
چنانچه بعد خواب کثیر موسم سرما پدید می آید پس اگر این تهبیج اخر دق
و اسهال بود لا دوا باشد و اگر بواسطه سوء القنیه یا استسقا بهم رسد
معالجات سوء القنیه و استسقا بجا آرند مع اصلاح بخارات کبدی

بر برودات مناسبه و اگر بغیر این امراض تهبج وجه و اطراف بهم رسد تنقیه
بدن از اخلاط موجبه نمایند مع رعایت مفتحات و غذاء لطیف دهند و از
اشیاء غلیظ و ساده احتراز کنند اما ورم اصابع الخ بواسطه کثرت برودت
بیشتر گفته شود و الخ بغیر این بشم اگر ترقید که نداشته باشد تنقیه بدن از دم
کنند عند الحرارت و به تنقیه بلغم کنند عند البرودت و حبس الجزء کنند اه کوشند
با طریفل کشنیزی که در امراض دماغی ذکر شده و اگر ترقید که داشته باشد
اول فصد باسلیق نمایند بعد از ان تنقیه بدن از خلط سوداوی نمایند
مرة بعد اخری بطبیخ افتیمون یا حب افتیمون که در امراض سر گفته شده
و بعد تنقیه تمام اصلاح مزاج کنند بمعجون مثرودیطوس که نیز در امراض
راس ذکر شده و بیه ماکیان با مبادلة همراه دفت و موم و روغن بادام
و ارد جو بر اصابع طلا سازند و از اشیاء رودی الجوهر سوداء انگیز
احتراز کنند و به اسفناج و ماش و برنج و بیضه نیم برشت و صو نخاله جو با دام
اقتصار نمایند و جمله تدبیرات جز ام که پیشتر گفته شوند نافع باشند
داء الحس و آن مرضی بیشتر که بن ناخن ورم کند و بدرد آید علاج حس آنست
که در ابتداء حدوث پارچه تر بندند و دم بدم تر نگاه دارند تا حرارت
ساکن شود و اگر ماده قوی بود در رو نضج آرد خمیر ترش و نمک بر بندند
یا گندم جاویده تا پخته شود و منفجر گردد و اگر ماده کثیر و قوی تر و وجع زائد بود
یا این مرض اکثر حادث شود فصد باسلیق کنند و تنقیه بطبیخ هلیله و شاهتره
نمایند مرات و بعد از تنقیه اصلاح مزاج بشراب شاهتره و عناب کنند
و از لحوم احتراز نمایند و تدبیرات ضمادات که گفته شده همان بکار دارند
و بعد بره اگر جفاف اظفار یا مرض اظفار بهم رسد تا بن بر روغن گل کنند

و طلا نمودن افیون
و سرکه نیز نافع است

ناخن

تا ناخن تمام تر خارج شود و ناخن جدید بر آید و اگر این هر دو مرض بغیر حدوث
داء الحس باشند معالجات ورم اصابع سوداوی که بالا گفته شده بکار
دارند و دم بدم ناخن را بروغن بنفشه بادام که صفتش گفته شده تر کنند و ضماد
ضمادی از حلبه و روغن گل نیز نافع بود و بعد اماله ماده و تنقیه تمام
اگر ذهن اصابع ارسال علق کنند نافع بود نفخه و آن ورم ریاحی باشد
که در عضو پدید آید و چون بفشارند فرو رود و چون انگشت بردارند باز بلند گردد
و موجع نبود و گویند که ورم ریاحی است اما غیر از وجه و اطراف نباشد و فرق در
میان تهبج و نفخه آنست که تهبج زمانی باشد و زمانی فانی گردد و نفخه بر یک حالت بود
و اسباب نفخه و تهبج مشترک باشند اما تهبج مقدمه نفخه بود چنانچه سوء القنیه
مقدمه استسقا علاج حس آنست که تدبیرات تهبج وجه و اطراف که مقدم
گفته شده بجای آرند و بر مار الاصول حار و بارد بحسب مزاج مداومت کنند و از
اغذیه نفخ و کثرت غذا اجتناب نمایند و از اکل لیل و نوم نهار دور باشند
و ترک جماع و قلت شرب ما لازم دارند فصل پانزدهم از باب اول مقاله پنجم
از فن ثانی است در علاج بثور و قروح بر سبیل اشتراک هرگاه بثور پدید آیند تنقیه بدن
از اخلاط موجبه نمایند به فصد و حجامت و اسهال و بعد تنقیه اول اشیاء
محلل و رادع بکار دارند و در اواخر مجففات و محللات استعمال کنند و اگر
متقرح شوند نیز در تنقیه بدن کوشند مرة بعد اخری به تدبیرات مناسبه و در ابتدا
طلاء هرجایی و غسال مثل عسل و نزلکار یا صابون تازه بکار دارند و در التهام مراهم
مدملة و ذرورات مدملة مثل مرهم ابیض و ذرور مجفف بکار دارند صفت ذرور مجفف
مرکب صبر و علک و عدس مقشر و قشر بیضه محرق مساوی سوده بر قروح پاک شده افشانند
صفت مرهم ابیض در امراض اذن ذکر شده و اگر قروح خبیثه و اکال و ساعیه باشند

و ضماد از حلبه و تخم کتان
بعسل نافع است

باید که تنقیه قوی تر کنند و گرد قروح بجل و گل ارمنی طلا سازند و بعد تنقیه مرهم زنگار
که در امراض چشم در فصل غرب گفته شده یا قلدفیون که در اکله دماغ
ذکر شده بکار برند تا گوشت ضایع شده را بخورد و بعد از آن مدملات
مذکوره بکار برند **فصل شانزدهم** از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است **در جمره و نمله**
اما جمره بجیم بثور سرخ باشند که بسبب اخلاط سوداوی و صفراوی و دم رقیق حادث
شوند و سرخ رنگ باشند و اندک در جلد غایر باشند و سوزش و الم کثیر داشته
باشند و چون بشکند الم و اثر سیاهی و داغ مدت چند باقی ماند و گاه مع تب
صعب متعفنه حادث شوند و بکشند بواسطه سمیت ماده و گاه بسیار کم بخورد
پدید نمایند و آن موضع بسوزد و بخار و سرخ شود علاج حبس آنست که تنقیه بدن به برشوند
اخراج دم کنند و مسهل صفرا مع رعایت سودا دهند مثل طبیخ هلیله با افتیمون یا
غاریقون همراه طبیخ فواکه که در امراض راس ذکر شده و بعد از تنقیه بر معجون
الموشلیشا بمعجون الملکی که در مرکبات ذکر شده مداومت نمایند و عفص
با خل سوده طلا نمایند با لسان الحمل و عدس همراه خل سوده طلا سازند
یا انار ترش در خل بپزند تا که اخته شود و لیس سوده طلا کنند و بعد از این طلا
چون حالت شود و سرخ رنگ برآید مرهم ابیض که در امراض الف و اذن
ذکر شده بکار دارند و اگر غایر و خبیث بسیار باشند بر موضع ملک های
عمیق زنند و حجامت کنند بعد تنقیه تا جذب ماده جلد کنند و صاحب
کلیات میگوید که بر طلاهای کثیر التبرید جراحت ننمایند خصوصا در ماده
سمیه بواسطه آنکه ماده به اصل رجوع کند و هلاک نماید بلکه در ماکولات به تبرید
باردو مفارد دم کوشند مثل شربت عناب و بنفشه و نیلوفر مع ماء الشاهتره
و خاکشیر و سمر قندی گوید که این احتراز طلاهای بارده قبل از تنقیه است

اما بعد تنقیه اگر صندل سرخ یا سفید و گل ارمنی و مرداسنگ و اسفیداج و نشاسته با حنا
و فوفل مجموع یا بعضی از اینها با آب کشنیز طلا کنند نافع و صاحب دستور گوید که در
حالت احساس کثرت حرارت اگر کافور داخل کنند نیز سزاوار است
و صاحب کامل گوید که در حالت شدت الم اگر قشر بیخ یبروج و افیون داخل
کنند سزاوار است و محمد ذکریا گوید که طلا نمودن بگل سرشوی مع قلیل کافور مخصوص
بجمرت و تا ایام بر از لحوم و حلویات و اشیاء حریف و مالح احتراز نمایند
و بر ماس و برنج و کدو و اسفاناخ اقتصار کنند **اما نمله** بثوری خورد باشد که پدید
آیند و بتدریج پهن شوند و بکدیگر اتصال پذیرند و سبب آن اختلاط صفرا بود
با خون اگر صفرا سوخته بود نمله اکال ساعیه گویند و اگر صفرا رقیق با خون رقیق
آمیخته شود نمله ساعیه گویند و درین هر دو صورت سوزش و الم و خارش
عظیم بود و فرق در میان هر دو به تاکل نمایند و اگر صفرا سوخته با دم غلیظ
بیامیزد و متعفن گردد نمله خبیثه گویند و او در تاکل سریع تر بود و نوعی از نمله است
که آنرا جاورسیه گویند و سر آن سفید بود و بن آن سرخ مثل و در ماده
از خلط بلغم شور غلیظ نیز آمیخته بود علاج حبس آنست که تنقیه بدن کنند با خراج دم
و بعد از آن مسهل های صفراوی دهند مع رعایت اخراج سودا در نمله اکال
خبیثه و مع رعایت اشیاء بلغمی در جاورسیه و بعد تنقیه تام بر شربت عناب
و نیلوفر که در امراض راس ذکر شده مداومت نمایند همراه عرق شاهتره
و در ابتدا عنب الثعلب و صندل و اقاقیا و حضض و عدس با آب کاسنی
یا با آب کشنیز تر سوده طلا سازند یا گل ارمنی همراه لعاب لسان الحمل طلا
نمایند و چون متقرح شود و آثار ریمی در یابند حوالی قروح را به گل ارمنی و خل طلا نمایند
تا مانع سعی شود و مرهم ابیض بر قروح گذارند و اگر خبیثه بود و متقرح گردد و متمادی شود

زنگار همراه عسل بر قروح کذارند یا مرهم زنگار که در فصل غریب کفته شده یا
فلدفیون که در اکله دهان ذکر شده استعمال نمایند یا قرص اندرخون و باریک
بر دیک بکار برند بعد طلا بر کل ارمنی و خل بر حوالی قروح و حشفه و امثال
مذکوره کوشت فاسد را بخورند و قروح از ماده مثاکله پاک شوند مرهم مازو
بکار دارند و پرهیز مثل جذره نمایند و بالجمله جمیع ادویه جذره نیز نافع باشند صفت
قرص اندرخون عفص و مر مکی و کندر و شب یمانی هر یک سه مثقال زراوند مدحرج
ده مثقال فلفد پس کمثقال همه را سوده بشراب اقراص سازند
و خشک کرده نگاه دارند وقت حاجت بگلاب سوده طلا نمایند صفت
دیگر بر دیک زرنیخ سرخ و زرد هر یک شش جز بریکی ده جز آهک آب نارسیده
پانزده جز زنگار رنج همه را سوده بسیر که کهنه اقراص سازند و خشک کرده
نگاه دارند وقت حاجت بکار برند صفت مرهم مازو مازوی سبز مرداسنگ
زرجو بر قنبیل زراوند طویل کلنار و شب یمانی مساوی بکوبند و با هیچند موم و چهار چند
روغن گل آمیخته مرهم نمایند و بکار دارند فصل هفدهم از باب اول مقاله
پنجم که از فن ثانی است در علاج مرض آتشک که آن را آبله فرنگ و نار فارسیه نیز گویند
و سبب آن ماده سوداوی است با تعفن دم و ظهور آن بواسطه کوید که مرضی موثری است
از یکی بدیگری میرسد بواسطه قرب بدن و حدوث ماده که چون بدن
یکی بدیگری برسد یا بار چه بدن یکی بدیگری برسد اثر آن ماده از راه مسامات
بواسطه حدت خویش در بدن غیر نفوذ کند و کیفیت صلاحیت ماده را فاسد
گرداند و ظهور این مرض کند و اکثر آتشک از مرد بعورت و از عورت
بمرد منتشر رسد بواسطه کثرت فعل و انفعال در حالت جماع مثل
جذب رحم و خروج منی متعفن و جذب بخارات فاسده رحم وقت انقطاع

علاج مرض آتشک
دانه فرنگ و نار فارسی

منی مرد و در حالت انزال و کویند که ظهور آن در اسطنبول که نزد قدما ظهور این مرض
نبود و در عصر کیان جالنوس برهم بر شخص تجاب نمود و اثر آن ماده را افاسد کرد
و این مرض ظهور آمد و از و بدیگران رسید و پیدا شد و او را انواع بسیار است
و در بعضی مثل اماسهای سوخته و در بعضی مثل سعفه و در بعضی مثل جرب رطب
و در بعضی مثل جرب یابس و در بعضی مثل جذره و نمله در غایت احتراق
و در بعضی مثل غددهای جذام پدید آیند پس ساعیه و اکال شوند و اعضا را
بخورند و این از رده اصناف باشند و علامتش تقدم صحبت مذکوره و
حرقت مجرد است و افتادن مویهای بعد ظهور تمام و ظهور بثورات اکثر
با سفل بواسطه احتراق مواد و میل طبیعی آن با سفل و اول ظهور اکثر بر
قضیب و انثیین باشد در قسمی که بواسطه تعفن منی یا از سبب جماع زن بدکار
این مرض واشته باشد پیدا شود و علاج آتشک در تنقیه بدن مبالغه
تمام نمایند مر بعد اخری از راه فصد و قی و اسهال بلغم و سودا با یارج فیقرا
و لوغاذیا و حب ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون که جمله در امراض
راس و دماغ ذکر شده بحسب قوت و مزاج و بعد از تنقیه تمام اگر
آثار قروح و بثور باقی مانند بر حب بلیله مداومت نمایند یا سفوف سیماب
خورند یا بخور سیماب بعمل آرند یا بخور شنگرف بعمل آرند و برای اندمال قروح
مرهم آتشک یا مرهم سیماب نافع بود و بعد از برء تمام بواسطه دفع کوفتگی
و شکستگی اعضا چوب چینی را اگر سن و مزاج مقتضی باشد بخورند نهایت
نافع بود و طریقه آن در مفردات ذکر شده و طریق حب بلیله آتشک بگیرند
بلیله سیاه یک جزو و تبار اخضر یک جزو و بعضی بلیله دو جز و بعضی بلیله چهار جز
لیکن مختار مولف مساوی یکجا بگیرند و سوده بیست و هشت پس متصل در آب لیمو

سحق کنند و بعد از آن مقدار نخود حب بندند یکی صبح و یکی شام بعد تنقیه تام بآب لیمو بخورند و از هیچ چیز پرهیز نکنند و جمیع اشیاء را کوکرم و غیر مرم بخورند و چیزی که از ماکولات در حالت استعمال این حدوث نخورده باشند بعد از فراغ تا یکسال نباید خورد طریقه سفوف سیماب بلیلجات ثلثه بلیله فلفل از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته همراه هفت مثقال سیماب کف مال کنند تا سیماب کشته شود و پس شانزده مثقال شکر آمیزند و چهار ده بخش کنند یک بخش صبح و یک بخش شام بعد تنقیه تام هر روز بخورند و بالای آن ده مثقال گلاب نوشند و تا زمان صحت خود را باعتدال بجوشند غذا شیر برنج بی نمک همراه قند و نبات متصل الایام یا نان خمیری بی نمک متصل الایام طریقه بخور سیماب دو مثقال سیماب را بگیرند و در مغز آهن اندازند و بر آتش نهند و در زیر دامن گرفته دود را بر تمام بدن رسانند و پس از دو روز دیگر از آنجا برد و پس کمپد کرم دود بیرون بسوی چشمها نبر آید که مضر بصر است و تا زمان صحت خود را باعتدال بپوشند غذا بدستور سفوف سیماب طریقه بخور شنگرف شنگرف را عاقرقرحا و کنار نازک خورد و شنگرف مساوی سوده در چلم تو پر کرده و در حقه قو آب نارسیده و در نی تو مثل تنباکو بی آب آهسته هر صباح بکشند و دود را بر بدن خود بگذارند و سه یکم روز متواتر همچنین کنند و تا ده کندم بی نمک خورند و روز چهارم کلم نیز خورد و اکر دهان جوشش کند باب آله و کشنیز مضمضه و غرغره نمایند باز چون جوشش برود همین عمل بدستور کنند تا زمانی که دهان از جوشش باز ماند از زمان پس کنند هم جوشش دهان بعد این بخور علامت صحت است صفت مرهم آتشک سفیداب تو تیا

طریقه بخور شنگرف دعا فرقها دکر نازک خورد و شنگرف ساوی شده در چلم تو پر کند

دم الاخوین از هر یک شش جزء مردار سنگ چهار جزء زنگار یک جزء همه را سوده همراه ده جزء موم سفید و چهل جزء روغن کنجد بدستور مرهم سازند و بر قروح مذکوره چسبانند و مرهم که در قروح حضیض ذکر شده نیز نافع بود مرهم سیماب موم هفت مثقال در شش مثقال روغن گاو و پنج مثقال روغن سیر گرم کرده بعد از آن گرم آب شسته باشند حل سازند و شش مثقال سیماب را همراه چهار مثقال حنای سوده کف مال کنند تا سیماب کشته شود بعد از آن همراه روغن مسطور بیامیزند و سه بخش کنند هر روز یک بخش بر اندام بدن بمالند و پس آن کرکش در زیر بغل دکش دهان برسانند و خود را باعتدال بپوشند و تا زمان صحت غذا بدستور سفوف سیماب خورند و اگر جوشش و دهان پدید آید برای تسکین درد بطبیخ خطمی و خبازی و بنفشه مفرد یا مجموع دم بدم بتکرار مضمضه و غرغره نمایند و چنین قرص و لعاب رفتن دهان کمتر شود جهت دفع جوشش بطبیخ عنق الریان مضمضه و غرغره کنند یا خرفه و طباشیر و کبد سماق مساوی سوده بر جوشش پاشند و اگر قروح ابن فرمن و متعفن شده باشند مرهم نوره نافع بود صفت مرهم نوره آهک را بسه آب شسته و خشک کرده باشند دوازده مثقال کتیرا یک مثقال هر دو را سوده همراه دو مثقال موم زرد یا سفید کرده ده مثقال روغن گل یا روغن کنجد که تازه باشند حل نمایند و کار برند و این مرهم دیگر جراحات زخم و سوختگی آتش را نیز نافع بود و گویند که نار فارسیه عبارت از مرضی است که بسبب خوردن باشند که در اوایل حدوث اینها خلطهای سرخ و ظاهر مثل زبانه آتش در بدن و کاه شود پدید آیند و در تحلیل چو بهار رقیق بود که باین شود چنین و خارش پارید و چنین آب خشک شود و بتحلیل رود زود خشک دارد کرده و سبب آن غلیان دم رقیق صفرا آمیز است علاج آن آتشک

که تنقیه بدن از دم و صفرا نمایند بفصد و مسهل از نقوع هلیله یا از طبیخ فواکه
که در امراض حاده ذکر شده و از لحوم و حلویات و نمک کشیده و فواکه
و از اشیاء حریف اجتناب نمایند و بر ماش و برنج و کدو اقتصار
کنند و عدس همراه خل سوده طلا نمایند و طلا نمودن حضض همراه لعاب
اسفغول نیز نافع بود و عفص و گل قبل(?) همراه خل نیز نافع بود و اگر متقرح و مزمن
شوند مرهم ابیض استعمال نمایند **فصل هژدهم** از باب اول مقاله پنجم
از فن ثانی است در شری و حصف **اما شری** و آن جوشهایی پهن
باشند که دفعةً حادث شوند و سبب اینها غلیان دم باشد
مع اختلاط صفراء رقیق یا بلغم شور بود و حکه بسیار در اینها باشد
و آنچه از غلیان دم باشند سرخ رنگ باشند و برودت اشتداد اینها
از شب بود و آنچه از بلغم شور باشند حمره در آن کمتر بود و به شب اشتداد
اینها زیاده از روز بود و گاه باشد که همراه شری تپ و تشنگی و قلق
نیز باشد علاج شری آنچه از دم بود فصد کنند و بعد فصد تنقیه بدن بمغلی
منضج صفراوی که در فصل حرکیات(?) ذکر شد و به نقوع هلیله و مطبوخ
فواکه کنند و بعد تنقیه شراب عناب و آلو همراه عرق شاهتره مقرر
سازند و تمر هندی و صندل سرخ و آب کشنیز تر و سرکه مفرد یا مجموع
طلا نمایند و اگر قوت قوی نبود و اشتداد بسیار نباشد نقوع تمر هندی
خورانند و سرکه و گلاب طلا نمایند و از لحوم و حلویات و دسومات
و اشیاء تیز و شور احتراز کنند و ماش و برنج و کدو و آش غوره و فروه(?)
حب الرمان و تمر هندی بجهت قبض و اجابت دهند و اگر سعال باشد
بعد از شراب نیلوفر و بنفشه و عناب چیزی نباشد و غذا اکثر [illegible]

و در هندی [illegible] گویند و بفارسی [illegible]
[illegible] نوشته [illegible]
[illegible] ۱۲

همراه شراب نیلوفر و از فواکه خیار و طبیخ هندی و از بقولات خس و ملوحیه
و اسفاناخ و آنچه از بلغم شور بود ترک فصد کنند و تنقیه بایارج فیقرا و امثال
این نمایند و بدن را با آرد گندم و فلفل سوده خشک مالند و در حمام روند
یا به آب جوشیده سبوس گندم و نمک بدن را بشویند و غذا آماش(?)
مقشر و برنج و اسفاناخ و توره(?) خورند **حصف** و آن بثور را خورد و حکاک باشند
و اندک نخس در اینها بود و اکثر در صیف پدید آیند و در فارسی گرمی دانه
گویند و سبب اینها انحدار صفراوی بود که ماده حاد لطیف را همراه عرق از
مسامات دفع کند علاج حصف آنست که مرداسنگ و خل و ماورد و صندل
سرخ و گل ارمنی مفرد یا مجموع طلا نمایند و حمام لازم کنند و از اشیاء حاد
و حریف و لحوم و حلویات احتراز نمایند و اگر [illegible] باشند تلیین خفیف
از مثل نقوع تمر هندی و آلو کنند یا به طبیخ هندی همراه ترنجبین دهند و
بعد از تلیین(?) شربت عناب همراه عرق شاهتره در حالت قبض و حلیب
خرفه همراه سکنجبین در حالت اجابت مناسب بود **فصل نوزدهم**
از باب اول مقاله پنجم از فن ثانی است در جرب و حکه [illegible]
اما جرب و آن مرض سوداوی است که بثور را سوداوی با خارش پدید آید
و اول ظهور اینها در اصل اصابع و مابین [illegible] و او را در فارسی گر و در
هندی کهاج گویند بفتح کاف عربی و اشمام ها و واو و الف ساکن و در آخر جیم
عربی و آن تر بود و خشک و سبب جرب یابس دم سوخته بود که با آن خلط
سودا یا صفرا سوخته آمیخته بود و سبب جرب رطب دم سوخته بود که با آن اندک
بلغم مائی شور آمیخته باشد و اکثر این مرض از اکل اشیاء شور و سوداوی و
غلیظ الجوهر پدید آید و حکه مثل جرب [illegible] اکثر [illegible] نباشند علاج آنچه رطب بود

[illegible]

تنقیه بدن از خلط بلغمی نمایند با ایارج فیقرا و بعد تنقیه تمام بمعجون شاهتره مداومت
نمایند و کبریت و زرنیخ مساوی سوده تا ناز چون گشته شود همراه روغن گاو
شسته بر موضع مالند و یک ساعت در آفتاب نشیند و بعد یکساعت
بحمام روند و مدت چند روز همین طور کنند و روغن تلخ که برگ خربزه در آن
بریان کرده باشند نیز مفید **صفت معجون شاهتره** پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه
و سنا و تربد هر یک یک جزو شاهتره دو جزو مساوی سوده همراه سه چند قند شش
بکوبند تا آمیخته شود و هر روز مقدار جوزی با آب گرم بخورند و این معجون جذام
و قوبا و سعفه را نیز نافع بود و اکثر بالس بدن علاج جنس الشی‌ء کرا اگر امتلاء عروق
یابند و قوت و سن و فصل مقتضی بود اول فصد بالغ نمایند و بعد از
فصد تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه که در امراض راس ذکر شده با نقوع
هلیله زرد و سیاه یا بحب افتیمون که نیز در امراض راس و دماغ ذکر شده
و بعد از تنقیه بر شربت عناب و شربت شاهتره مداومت نمایند و
اگر صفرا قوی دانند عناب و آلو در عرق شاهتره خیسانده مداومت نمایند
و بر موضع کبریت و نوشادر یکی از اینها همراه دو چند مرتک در روغن گل
یا روغن بنفشه آمیخته بر بدن طلا نمایند هر شب و صباح بحمام روند و از ادویه
قویه جمله اقسام جرب و حکه را آن است که در هر هفته چهار روز مطبوخ فواکه
بطریق منضج خورند و بعد آن سه روز متصل هر صباح یکدرم صبر سقوطری
خورند باز منضج خورند بهمین دستور سه هفته استعمال نمایند و بعد سه هفته کبریت را
در شیر گاو جوشانیده حبوبات نمایند و از آن حبوبات زبد گداخته و بارود
در آن آمیخته بر موضع مالند و بعد از چهار پاس بدن را از آب سرد بشویند
و اگر حکه بشور زود بعد تنقیه مالیدن روغن گل همراه سرکه و گلاب با همراه

آب لیمو

آب لیمو نافع بود و در جمیع انواع حکه و جرب از لحوم و اشیاء حار و حریف
و مالح و کثیر الدسم و غلیظ الجوهر مثل بادنجان و کلات و جبن احتراز
کنند و بر ماش و برنج و کدو و اسفاناخ اقتصار نمایند **جذام** و آن مرض
سوداوی بود و سری باشد و او را داء الاسد نیز گویند و آن سرطان
کل بدن باشد که در جمیع بدن کره‌ها مثل غدد پدید آیند و متقرح شوند و صدید
جاری شود و اکال و ساعی بوند و در آخر انف و اطراف تقشیح پذیرد
و علامات حدوث این مرض حمره رو و چشم مع کدورت و غلظ شفتین
و سرخی حلق و نتن عرق و باریکی موی و افتادن آنها و بحت الصوت و انتفاخ
اوداجین و صلابت جلد و تشقق اطراف بود و سبب فاعلی آن دم
سوداوی بود که بواسطه حرارت کبد احتراق پذیرد و غلیظ شود یا بواسطه
فساد طحال سودا را جذب نه نماید و با خون بیامیزد و خون بدن از آن فاسد
گردد و بواسطه کثرت فساد هر جزو غذا که بدان مستحیل شود مثل او گردد
و باعث امراض شود برو شهای مختلف کذا قال القرشی اذا انتشر
السوداء فی البدن کله فان عفنت اوجبت حمی الربع و ان اندفعت اوجبت
برقان الاسود و ان ترا کمت اوجبت الجذام و سبب مادی آن کثرت
اکل اشیاء سوداوی بود و تخمه و ترک ریاضت و این مرض را در هندی
رکت پلی گویند بفتح را مهمله و فتح کاف و سکون تا و فتح ثا مثلثه فوقانی
و کسر با موحده تحتانی و فتح کاف بالف ساکن و وقف را مهمله اخیر
و این مرض اکثر مهلک بود و دیر کمتر پذیرد کذا قال صاحب الکامل الجذام
اذا استحکمت فلا رجاء علی البرء و غیر المستحکم منه فعسر برءه و کذا قال
الشیخ لا علاج للقدیم المستحکم و غیره عسر البرء و قبل الا فلاح بس الجم قدیم

و مستحکم بود علاج پذیر کمتر باشد و در ابتدا علاج بس آن است که فصد اکحلین بالغ
نمایند بمرات بحسب سن و قوت و غلبه دم و فصد ودجین کنند و این قول
اکثر حکما انفع باشد و بعد از آن نضج ماده بمطبوخ منضج سوداوی که در مرکبات ذکر شده
و بعد از نضج اخراج ماده سودا نمایند بمسهلات قویه سوداوی مثل ایارج
لوغاذیا مع طبیخ افتیمون یا ایارج فیقرا مع حجر لاجورد و شحم حنظل و ما بعد اخوی (?)
و حب منقیه کامل تنقیه بر معجون شاهتره که در جرب کفته شده یا بماء الجبن
و افتیمون مداومت نمایند و بعد از دو هفته باز بر تدبیرات گذشته
اعاده کنند بمرات و چون ازین تدبیرات بری نپذیرد و متقرح شود
در هر هفته دو بار قی کنانند بمواد ای معنی سودا و بلغم مثل رب عنصل و کنکزد
و بر مرقه افاعی مداومت نمایند و در هر ماه منقیه و مسهل جاری دارند و
ریاضت معرقه و حمام حار و رطب لازم دارند و بعد حمام روغن
بنفشه و کدو بر بدن مالند و روغن گاو گرم نمایند و در خم پر کنند و در آن
نشیند نافع باشد و بدن را از طبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک بشویند
یا بشیر بز سیاه گرم نموده بشویند نافع باشد و گاه باشد که بمعطوسات
تنقیه مثل کندش و جند و سعوطات مرطبه مثل روغن بابونه و بنفشه بادام
و کدو حاجت افتد اگر ماده دماغی و بوست دماغی قوی باشد صنعة
مرقة افاعی چهار ند مار کوهی و سر و دم او را جبر ند و شکم را چاک نموده
از آلایش پاک کنند و همراه زیت و نمک شبت و آب بپزند بر چاج (?)
یک قدح از تازه آن ناشتا بدهند و اگر ممکن بود این معجون بیش بکار دارند
که قائم مقام مرقه افعی است صنعة معجون بیش بلیله زرد و شیطرج هندی
از هر یک ده درم دار فلفل پنج درم بیش ابیض مدبر دو نیم درم

همه را سوده و بروغن گاو چرب ساخته بسه چندان عسل معجون نمایند و یک
مثقال همراه یک مثقال دوا از المسک حار یا بارد که در امراض قلب ذکر شده
بحسب مزاج بدهند صنعة مدبر نمودن بیش ده درم بیش را در پنج من شیر بز
یا شیر گرم بز بپزند تا یک شبانه روز پس از آن بر آورده در شیر دیگر بپزند
تا سه نوبت بعد از آن خشک نموده نگاه دارند و وقت حاجت هر قدر
خواهند بکار دارند و او را موضعیه مالیدن به پیه بط و خوک و موم همراه روغن
زیت نافع باشد و اگر تآکل قوی و سعی ظاهر بسیار بیستید این طلا بکار دارند
قسط تلخ و کبریت هر یک یک جزو ورق صنوبر و حب الغار هر یک دو جزو سوده با آب
برگ جوز طلا سازند عفص محرق هلیله سیاه محرق و بلیله و موبز مساوی
سوده همراه سرکه طلا کنند و غذا در حالت منقیه نخود آب گوشت بز و خشکه و شوله
و در غیر منقیه برنج و شیر بز و ماش و برنج و شوله و زعفر و حلوا و میده و نشاسته
و حسو بادام و نخاله و قلیه کدو و اسفاناخ و کاهو خورند و از اشیاء سوداوی
مثل بادنجان و گوشت گاو و کمات و جبن و عدس و حجرات و ماهی
و لحم قدید و از اشیاء کثیر الملح و حریف و عفص احتراض کنند و از کارها
مجفف مثل غم و فکر و خفتن بسیار و جماع اجتناب نمایند و مسکن گرم و تر
لازم سازند و بعد از هر چند گاه بر تریاق اربعه و تریاق کبیر و مثرودیطوس
مداومت نمایند و علامت بری آن باشد که قروح خشک شوند و سبوس
و قشور از جلد بر آیند و علامت کل وقت حدوث شده باشد بیخ از آن
نمانند عرق مدینی و آن بثره باشد که شکافته شود و بعد از آنجا رگی سفید
از آن بر آید و سبب آن بلغم بود که در عروق متعفن شود و طبیعت از این
طریق دفع نماید و گاه دودی حرکت مثل حرکت دودی بود بواسطه انعطاف ماده

موذی و نزد بعضی آنست که آن خود کرم است بواسطه آنکه چون بلغم
تعفن پذیرد قابل قبول روح گردد و آن مادهٔ متعفنه عروقی که ذی روح شود لابد
صورت رشته سفید از دو و طبیعت با این طریق بیرون آید و این این علت
در ملک مدینه و جاهائی که آب بسته خورده شود بیشتر حادث میشود علاج پیش
قبل از حدوث آنست که بدن را از ماده تنقیه پاک دارند تا بلغم کم باشد
و بعد از حدوث در ابتدا آنست که اول فصد باسلیق و صافن کنند
بعد از آن تنقیه بدن بحب ایارج و قوقایا و مطبوخ افتیمون نمایند و صندل
و حبر و کافور طلا نمایند و چون رشته بیرون آید و سر کشد پیاز تازه چهار
مثقال و سیر سبز یا خشک یکمثقال جداجدا کوفته و یکجا ساخته بر وی نهند
و موضع مجروح را اکثر اوقات از روغن نرگس و روغن بابونه اکثر بمالند تا رشته
که از آن بیرون آید بسهولت بر آید و اگر حرارت قوی بود همراه روغنها
لعاب اسفغول و تخم خطمی ساخته بمالند و باید که رشته مخرج را القطعه القطعه بر سرب
بپیچند باحتیاط تمام که شکسته نشود و دراز بار زرد و بیرون آید و هر قدر که
بیرون آید پیچیده باشند که تمام شود و بیرون آید و بعد از خروج تمام
مراهم مدمله بکار دارند و اشیاء قاطع بلغم لازم دارند مثل گلقند ساده و عسلی
و بادیان و انیسون و از ماکولات بارد و غلیظ احتراز نمایند و بر ماش مقشر
و برنج اقتصار کنند و آب دریا که سه روز نگاه داشته باشند تا اجزاء ارضیه
ته نشین شوند بخورانند و اگر رشته شکسته شود باید که بعمل حدید
بشکافند و آنچه باقی مانده باشد بیرون آرند و گویند که اگر بجای روغن نرگس
روغن گاو در سیر یا پیاز پخته باشند بکار دارند مناسب تر باشد
فصل بیستم از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است در ثؤلول و بنات اللیل

و نفاطات

و نفاطات و سعفه و بثور الشباب **اما ثؤلول** که در فارسی زخ و در هندی
مسه گویند بثور سوداوی صلب باشند که بواسطه خلط سوخته غلیظ پدید آیند
بلا وجع و لذع و بعضی ها اصلی باشند متعدد و چند که از شکم مادر پدید
آیند علاج پیش آنست که از صغر باشند از اشیاء مقرح مثل پیاز و
عنصل و شب یمانی و ملح اندرانی بخراشند تا خون از آنها بر آید پس
بگذارند تا خشک و ریشه شوند و صاف گردند و اگر کبار باشند باید که اول
بهمین طریق بدستور هر یکی را بخراشند و بعد از خراشیدن دوای
اکال مثل دیک بردیک و قلقدیون که در سرطان و اکله دهن ذکر
شد بر آن نهند یا شنجار را بکف آب نارسیده بر آن کنند تا
تنک صاف کند و برابر جلد شود بعد از آن تدبیرات اندمال قرح کنند
اول مرهم زنگار تا جائی که از اشیاء کاوی سوخته است نرم شود و ریم کند
بعد از آن مرهم ابیض که در امراض اذن و انف ذکر شده
و امثال آن مخففات دیگر بکار دارند و اگر حدوث آنها کثیر بیشتر تا
بعد اخری باید که تنقیه بدن از خلط سوداوی نمایند باشیاء معلومه
در ثؤلول موجوده و تدبیرات سابقه جاری دارند و از اشیاء سوداوی
مثل عدس و بادنجان و جاورس و جبن و لحم قدید و لحم بقر و کلات و کرات
احتراز نمایند **بنات اللیل** و آن بثورها خورد باشند که در شب پدید آیند
و با خارش باشند و سبب آن صفرا یا غلیظ یا بلغم شور رقیق باشد که شبها
از ثقل سفر برود احتباس مسامات اشتداد کنند و روئیدن بواسطه
حرارت شمس و توسعه مسام همراه بخارات حل و دفع گردد و علاج آنست
که شبها اشیاء جالی و محلل خفیف مثل آب ورد و خل و آرد باقلی و آرد جو بر

مالند و هر صباح بحمام روند و از اشیاء غلیظ و ثقیل احتراز نمایند نُفّاطات و آن بثرهایی
باشند مثل آبله سوخته و اگر کلان شود مثل حباب گردد چون بشکافند از وی آبی رقیق
مایل بسرخی باندکی زردی بیرون آید و سبب آن غلیان دم صفراوی بود که از حرارت
صفراوی همراه بخارات متصاعد شده زیر جلد محتبس گردد و یا رطوبتی بود
و همراه بخارات صفراوی زیر جلد محتبس گردد و درین صورت آب از مقدار
آبله کمتر آید و اکثر انفاطات گویند و اکثر در کف دست و پا و بن انگشتان
ظاهر شوند و در بعضی دیگر جا نیز علاجش آنست که بحسب قوت و مزاج تنقیه
بدن بفصد و مسهل صفرا کنند و بعد از تنقیه تمام اصلاح دم نمایند بشراب
عناب و آلو و شاهتره یا بمنقوع عناب در عرق شاهتره و آبلهها را اشگافند
تا آنچه در آنها باشد بیرون برآید و بعد از شگافتن انزروت یا مرداسنگ
بران پاشند یا مرهم ابیض استعمال نمایند و از اغذیه صفراوی و لحوم احتراز
نمایند و بر عدسیه و سماقیه اقتصار کنند سعفه و آن بثورها باشند که اکثر بر
سر حادث شوند و بر روی نیز و در ابتدا جدا جدا باشند پس بهم یکجا
شوند و اکثر بر سر اطفال بهم رسانند و سبب آن رطوبت بود که همراه بخارات
متصاعد گشته با اجزاء سوداوی باشند که در زیر جلد محتبس شوند و آن سعفه
انواع بسیار دارد سعفه رطبه علاجش آنست رگ یافوخ کشایند و حجامت
مثلثه نیز کنند و بعد ازین مسهل صفراوی مثل اقراص بنفشه که در امراض
راس ذکر شده یا منقوع بمیله دهند و بعد از تنقیه توتیای سبز یکدرم
سوخته یا سفیداب همراه دو درم مرداسنگ و دو درم قنبیل و دو درم آهک
سوخته و یکدرم مقل و بیست درم روغن حرف ابیض مرهم ساخته طلا
نمایند یا دو درم زاج سیاه و پنجدرم اشنان در خل خمر سوده طلا نمایند

سعفه

سعفه خشک علاجش آنست که در تنقیه آن رعایت اخراج سودا نمایند باشیاء مخرج
سودا و بعد از تنقیه روغن بنفشه یا روغن کدو بر موضع مالند یا خطمی سوده و قنبیل
هر یک ده درم توتیای سبز محرق نیم درم جمله را از روغن گاو که بستهاب شسته
باشند یکجا نموده استعمال کنند سعفه شیرینج و آن سعفه باشد که از آن
صدید غلیظ لزج برآید علاجش مثل علاج سعفه تر بود و لیکن بعد هر سه روز باید
از آب گرم و صابون بشویند سعفه شهدیه و آن سعفه باشند که باهم یکجا
شده بهم بسیار بعد انمایند و در و سوراخها مثل زنبورخانه باشند
که در ان مثل عسل چیزی نماید علاجش آنست که بعد تنقیه تمام عسل
و زنجار طلا نمایند سعفه صلب علاجش آنست که بعد تنقیه از استره بخراشند
تا خون بسیار جاری شود یا علق بران بچسبانند تا خون موضع بکشد
بعد از ان دواء اکال مثل بلادر یا فیون بران گذارند تا بخورد و بعد از ان
مرهم مدمل مثل مرهم ابیض یا مرهم خاکستر آمله و کوکنار مساوی در روغن
گاو شسته استعمال کنند یا ذروری از مرمکی و مرداسنگ و صبر مساوی
بسایند و روغن گل بر موضع مالیده بران پاشند سعفه غسالی و آن
سعفه باشد که از ان مثل غسالهٔ گوشت چیزی برآید علاجش آنست
که بعد از تنقیه تمام محجمه بر آنها گذارند تا رطوبات از ان خارج شود
بعد از ان اشیاء مجفف مثل گلنار و گل ارمنی و مرداسنگ و اقاقیا
مفرد یا مجموع همراه روغن گل و خل خمر طلا نمایند سعفه خبیثه و آن سعفه بود که
نهایت سرخ رنگ مایل بسیاهی و کبودی باشند علاجش آنست که
بعد تنقیه تمام زراوند طویل و کبریت و انزروت برابر سوده همراه
سرکه طلا نمایند و سعفه که بر روی حادث شوند علاجش آنست بعد تنقیه تمام

اشیاء مسکن صفرا مثل صندل سرخ و مرداسنگ و شیاف مامیثا و گل ارمنی
و کافور مفرد یا مجموع همراه گلاب و سرکه طلا نمایند و در جمیع انواع سعفه از
لحوم و حلویات و اشیاء شور و تیز و حریف احتراز کنند و برگ کدو و
اسفاناخ و بقلة الحمقاء و ماش مقشر و برنج اقتصار نمایند **بثور الشباب** و انرا
روی خاره نیز گویند و در هندی مهاسه خوانند بضم میم و فتح ها هوز مهمله
و الف ساکن و فتح سین مهمله و سکون ها هوز اخیره و آن بثور یا [illegible] است
که در ابتداء سن جوانی بواسطه غلیان دم و کثرت بخارات بر چهره
پدید آیند علاج پس الکنت از اشیاء مبخر و کثیر الغذا مثل لحوم و حلویات
احتراز نمایند و حجامت نقره و حجامت زیر زنخ کنند و در بوند و ودع
همراه خل سوده شبها بر روی مالند و صباح بآب تخاله گندم و [illegible]
باشند بشویند یا حجر السود او در خل بریزند تا مهرا شود پس حل نموده
بر روی مالند و صباح بآب گرم بشویند یا زرچوبه و زهره بز هر دو شبانه روز
تر کنند و خشک نموده نگاه دارند و شبها بآب سوده بر روی مالند ۱۲

فصل بیست و یکم از باب اول مقاله پنجم از فن ثانی سعت در قوبا و [illegible]
و کلف و خشکریشه **قوبا** بثرتی خشن پهن دایره بود که بر سطح جلد پدید آید و از ان [illegible]
قرره و در هندی داد گویند بفتح دال مهمله و الف ساکن و وقف دال
مهمله اخیر و سبب آن دم سوداوی بود که بواسطه اکل اشیاء
غلیظ ردی الجوهر پدید آید و آن سرخ بود و سیاه آنچه سیاه بود اجزای
سوداوی در ان غالب باشند علاج پس اگر اندک و ضعیف بود پس الکنت
نمک ناشتا بخایند و بر ان مالند یا چرک دندان حمام بر ان مالند یا
روغن گندم بر ان مالند **صفت روغن گندم** تا بهر الکرم نمایند چنانچه سرخ نخود

واگر بیخ ترب با کوفته و آب انرا
شبها بر روی مالند یا در روز
سه چهار مرتبه مالیده بشویند
روی غازه را دفع سازد

بعد ازان

بعد ازان گندم را بر ان بنهند و از پشت طبق مس سرد از بالا بفشارند روغن
قطره قطره که ازان بچکد نگاه دارند و اگر بسیار و قوی باشند علاج پس الکنت
اول تنقیه بدن کنند بفصد و مسهل سوداوی که در جرب ذکر شده
و بعد از تنقیه تام بر معجون شاهتره مداومت نمایند و تخم ترب و کبریت
و صندل سفید مساوی بسرکه یا آب لیمو سوده بر ان مالند یا [illegible] زرد و صبر
و صمغ الم مساوی سوده بسرکه طلا نمایند یا شیر حیوع خاردار طلا نمایند یا
حلتیت با سرکه سوده طلا نمایند یا روغن پوست نارجیل طلا نمایند **صفت روغن**
نارجیل بگیرند پوست نارجیل نکوب ساخته هفت روز در آب خیسانند
و روز هشتم در شیشه گل حکمت پر نموده مثل جوزه بچکانند و نگاه دارند
و اگر سیاه و غایر و مزمن باشد علاج پس الکنت بعد تنقیه تام موضع قوبا
از آهن بخراشند یا علق بر ان بچسبانند تا خون موضع برآید بعد ازان
سیر و قند سیاه بر ان مالند یا شیطرج و [illegible] و کتیرا و مغز تخم بطیخ
مساوی سوده با سرکه طلا نمایند و از اشیاء غلیظ و ردی الجوهر و سوداوی
احتراز نمایند **توثه** عبارت است که اول ارتفاعی بر سطح عضو پدید آید و هر روز
زاید گردد و مثل قطعه لحم زاید شود و اکثر در سطح داخلی اعضا و جز مثل سوراخ
گوش و بینی و سطح داخلی اجفان و لثه و زبان پدید آید و آنرا در هندی [illegible]
[illegible] گویند بفتح میم و الف ساکن و وقف سین مهمله و کسر با
موحده تحتانی و سکون زا مهمله و وقف دال مهمله و اشمام ها مهمله
اخیر و سبب آن اکل غذاء غلیظ [illegible] و جمیع فضول و عدم قوت محلله
عضو ماوف باشد علاج پس الکنت تنقیه بدن کنند بفصد و مسهل بلغم [illegible]
مثل اطریفل صغیر مع غاریقون یا ایارج لوغاذیا و بعد از تنقیه تام اگر

اندک بود به پارچه نمک بخراشند و بالای آن هر روز نمک و شب سوده می‌پاشند
و اگر کلان باشد قطع سازند و بالای آن همین عمل کنند یا زنجار و عسل بران
نهند چون لحم زاید جلد بر طرف شود دیدور است و مراهم دمله که تدبیرات
ذکر شده بحسب موضع استعمال نمایند و از کثرت اغذیه و اشیاء غلیظ
ردی الجوهر احتراز نمایند **ثلجیه** و آن بثره باشد صلب و سرخ رنگ مایل
بسیاهی اول مثل نخود گردد یکی پیشه ظاهر شود و هر روز زیاده گردد تا مقدار
کف دست یا کمتر از آن بکمال خود رسد بعد از ان خشک و ریشه شود
و از بالا قشور خورد و همچنان نخاله پس ریزیدن گیرد و هر روز خورد تر گردد
و همین طور بزرد ره طبیعیه در شش ماه یا یکسال یا هژده ماه ناپدید شود و علاج
درین کمتر موافق افتد هر چند ضماد داشت و مراهم بکار دارند زیاده تر گردد
و اکثر عدد آن تا هفت بود و از هفت عدد زیاده بر بدن انسان
بر سبیل ندرت پیدا آید و سبب آن دم سوداوی باشد
علاجش در ابتداء ظهور آنست که تنقیه بدن بفصد و مسهل از سوداوی
و بلغم کنند مرتا بعد اخری و بعد تنقیه تام مرداسنگ و حضض همراه
سرکه طلا کنند یا صبر و اشق همراه سرکه طلا کنند یا بیخ حنظل و حضض و گل
ارمنی همراه سرکه طلا نمایند یا شنجار در اهل آب تا رسیده بران گذارند
تا بسوزاند بعد از ان مرهم زنجار که در فصل غرب چشم ذکر شده
استعمال نمایند تا گوشت فاسد بخورد و بعد از ان تدبیرات
اندمال قرحه کنند بمرهم ابیض که در امراض انف ذکر شده یا مرهمی
از صبر و مرداسنگ و گلنار و حضض مساوی ساخته بران پاشند
اما بعد نشو تام بر تنقیه بدن اکتفا سازند و دست از ادویه موضعیه

بازدارند

باز دارند و از اغذیه ردی الجوهر چنانچه تدبیرات معلوم شده و از کثرت اکل احتراز
نمایند **خشک ریشه** و آن خشونتی است مثل بثور شری بی مایه و سیاه شود و از
بالای آن قشر رقیق مانند قشر پوست ماهی کنده شود و از زیر ان سرخ
بر آید و خشک شود و قشر جدا گردد و دیگر از همین طور جاری بود و اکثر این در
حالبین و پس گوش و بر پای جبینی پدید آید و در دیگر بدن کمتر واقع شود و اگر
بر تمام بدن یا اکثر بدن بر سبیل کثرت ظاهر شود منذر بجذام باشد
و سبب ان دم سوداوی بود که در زیر جلد منتشر گردد و علاجش آنست تنقیه
بدن کنند از اخلاط سوداوی بایارج لوغاذیا مع طبیخ افتیمون مرتا بعد اخری و اگر
امتلاء دم یابند و سن و فصل مقتضی بود نخست فصد نیز کنند و بعد تنقیه تام
روغن بنفشه بادام بر موضع بمالند یا زفت و به لعاب که آخر بر موضع مالند و روغن
گل و روغن بابونه و روغن بذر کتان همراه موم که آخته نیز نافع بود و از اغذیه
سوداوی که معلوم شده احتراز نمایند و تدبیرات مرطبه بکار برند
فصل بیست و دوم از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است **در جدری و حصبه**
جدری را در فارسی آبله کلان گویند و حصبه را سرخچه گویند و هر دو قسم
چیچک است جدری چیچک کلان بود و حصبه چیچک خورد و سبب آن
بقای دم حیض مادر بود که در بدن طفل باقی ماند و همراه دیگر دم بدن امتزاج
تعفن پذیرد و سبب تب ایجاد گردد و ازین است که در سن طفولیت بیشتر
بر آید پس از ان در شباب و در سن پیری بر سبیل ندرت باشد و اکثر
ظهور این در فصل ربیع بود بواسطه لطافت اخلاط و سرعت قبول تعفن آن
از اندک ماده فاسده و اسلم جدری آن بود که سفید و دانه کلان و کم عدد
بر آید و بر موضع قلیل حیکر و در میان چشم و حلق کمتر بود و اضطراب و قلق

و بیهوشی و هذیان و ران قلیل بود و نفس سالم باشد و افعال طبیعی مشوش شده
و ورای این چند اقسام ردی باشند و اردء اصناف آبله سیاه و سبز و متصل
باشند مع اضطراب نفس و قلق و هذیان و حرارت و بیهوشی و نقصان
افعال طبیعی پس از آن آبله سرخ پس از آن آبله زرد و اسلم حصبه آن باشد
که ورم و علامات ردیه مذکوره نباشند و بعد بر آمدن سیاه نگردد و باز در جلد نرود
و علامات ظهور این تپ دموی باشد که در آن بوی دهن و قلق و
اضطراب و خارش اعضا خصوصا گوش و بینی همراه بود و تپ متصل باشد
علاج جشن که فی الجمله اگر خوف بر آمدن باشد باید که در ابتداء هر فصل ربیع اخراج
دم نمایند و غذا از مسکن دم مثل قرعیه و عدسیه و سماقیه و زرشکیه
دهند تا کمتر و سالم تر بر آید اما چون آثار ظهور این جدید و تپ به بر آید باید
مقدم فصد کنند یا حجامت یا علق بکار دارند در جدری بر سبیل جواز
اگر امتلاء دم یابند و در حصبه بر سبیل وجوب و بعد از این تدبیرات
شربت عناب همراه عرق بادیان دهند در فصل و بلاد حاره و طبیخ عناب
و کاسنی و بادیان و کرفس و انیسون دهند در فصل و بلاد بارده سه روز
متصل تا از قوت تفتیح تمام از بدن بیرون بر آید و باقی نماند بعد از آن
چون روز چهاردهم بگذرد شراب عناب دهند و چون هفت و یک روز
بگذرد شراب نیلوفر همراه لعاب اسغول و لعاب به دانه دهند برای
تسکین بقیه حرارت و اگر متعاقب این اسهال شود طباشیر یا قرص
طباشیر همراه شیره خرفه بریان دهند و اگر در علاج ظهور مرض اسهال واقع
شود طباشیر و انیسون بریان همراه شراب عناب دهند و اگر بعد
جفاف آبله خارش بود رب انار دهند تا تسکین بخشد ماده صفراوی نماید

و اسلم علاج او آنست که [illegible] را کلیاس
خوب [illegible] کرده [illegible]
آن [illegible] تا از جمیع آفات
[illegible]
[illegible]
و قبل از بر آمدن [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۲

از موضع

از موضع ثقوب خانه کرده است از راه جسد بخار صفراوی سوی جلد و باید که غذا از
مجدور و محصوب آش برنج و نخود و جو مقشر و عدس و شکر بود و از
دیگر اغذیه چون لحوم و البان و فواکه و حموضات و اشیاء تیز و شور احتراز نمایند
خصوصا استعمال حموضات در حصبه اکثر آنست که کشنده بود و از امتلاء
معده اجتناب نمایند حتی در نقاهت هم تا از تپ و بقیه ایمن باشند
فصل بیست سیوم از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است در قروح حادثه
و شقاق برد **اما قروح حادثه** اگر بواسطه انفجار ورم و بثور رود مامیل و دبیله
و خراج باشند تدبیرات امراض مذکوره که بموقع گفته شده بکار دارند
و بعد پاک شدن مده مدملات قروح مثل مرهم ابیض و ذرور مجفف در تدبیر
جفاف بثورات ذکر شده استعمال نمایند یا خاکستر موی سوخته انسان
بر آن افشانند نافع بود اما اگر قروح بعد بر چیچک پیدا آیند حضض و مردار سنگ
و گل ارمنی مساوی با آب سوده طلا نمایند و اگر متمکن شوند مرهم نوره که در آبله فرنگ
ذکر شده بکار برند **شقاق برد** و سبب آن تکاثف مسامات جلد بود بواسطه
برد که اخلاط حاد محتبس گردد و جلد خشن شود لابد برای خروج بخارات حاده
شقاق عارض شود و اکثر بر پشت و پاشنه و پشت دست و بر شفتین و وجه
پدید آید بواسطه کثرت استعمال آب و اتصال برودت علاج جشن آنست که
مواضع شقاق را از برد محفوظ دارند و از طبیخ شلغم بشویند هر صباح و وقت
خفتن قیروطی از موم و پیه کرده بز و روغن گل و قیر مساوی الوزن کرده
بر شقاق استعمال نمایند و احتیاط کنند که گرد نرسد **فصل بیست چهارم**
از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی است در قروح عتیقه و قروح منتنه خبیثه
قروح عتیقه یعنی ریش کهنه را علاج جشن آنست که بعد تنقیه اخلاط موجبه روغن گاو کهنه

که از چهل سال زیاده بود گذشته باشند بجای مرهم بکار دارند نفع عظیم بخشد
و از مده پاک سازد و اندمال نماید **در قروح خبیثه** علاج مثل نملهٔ خبیثه ساعیه نمایند
و اگر تعفن وسعی قوی داشته باشد بداغ کردن گرد بر گرد مناسب بود و
در جمیع قروح از اشیاء سوداوی و ردی الجوهر و اشیاء حاده احتراز نمایند
فصل بیستم از باب اول مقاله پنجم که از فن ثانی ست **در ناصور**
و آن قرحه کهنه باشد که منفذ خروج مده آن تنگتر از اندرون قرحه بود که بدان سبب
اندمال نپذیرد و همیشه جاری بود و گاه باشد که خشک شود بواسطه ضیق مجرا
و باز سیراب شود و مده خارج گردد بواسطه توسع سطح داخلی قرحه و جمع شدن
ماده در او علاجش بعد تنقیه تمام خلط موجب آنست فتیله از مرهم زنگار
که در غرب چشم گفته شده آلوده ساخته بکار دارند تا منفذ گشاده شود
و از مده پاک گردد و چون نیک صاف شود مرهم کبیر صابونی که در فصل
مرکبات مراهم گفته شده یا دیگر مراهم مدمله استعمال نمایند و اگر جائی که کثرت
عروق و عصبه و شرائین نباشد چاک کنند تا از ماده پاک شود بعد از آن
تدبیر جراحت نمایند کما یعمله الجراحون **فصل بیست و یکم** از باب اول
مقاله پنجم که از فن ثانی ست **در حرق** یعنی سوختگی خواه از آتش بود
خواه از دیگر اشیا مثل آب و شیر و شوربا و قهوه و روغن گرم و شیئی
مذاب مثل فلزات و لک و موم و قند سیاه خواه از انجره دیگ و آبک
آب نارسیده علاجش در جمیع اقسام آنست که در ابتدا سوختگی سفیدی
بیضه ماکیان طلا نمایند تا تسکین سوزش کند بعد از آن که روز دوم
شود مرهم نوره که در آخر قرابادین ذکر شده استعمال کنند و تا ایام برء
از حموضات و اشیاء شور احتراز نمایند و گویند که اگر فی الوقت بجای سفیدی بیضه

خون تازه بز یا مرغ یا خون آدم گرم بر موضع سوختگی طلا کنند کار همان سفیدی بیضه
نماید و از داغ سفید که بعد برء پدید آید امن مانند و مالیدن آب نمک
بر سوختگی که قلیل باشد نیز نافع بود **باب دویم** از باب مقاله پنجم که از فن
ثانی ست در قطع و جرح و کسر و خلع و دق و ضربه و سقطه و کوفتگی و فشردگی
و انتار دم سببت و تدبیرات خلیدن خار و پیکان و سنان در اندام و خراشیده
شدن جلد و این باب مشتمل بر سه فصل ست **فصل اول** از باب دویم
مقاله پنجم که از فن ثانی ست در قطع و جرح و کسر **اما قطع** آنکه بریده شود
و از بدن جدا گردد و این بر دو روش باشد یکی آنکه عضوی تمام از بدن
جدا گردد دوم آنکه گوشتی از عضو جدا گردد و اول نیز دو قسم است
یکی آنکه عضو رئیس مثل سر یا حایل شانه جدا شود و این لاعلاج بود و
دیگر آنکه عضوی از اعضای آلی مثل انگشت و پنجه و بازو و پای و ساق جدا شود
و علاجش آنست که فی الوقت در روغن سر عضو بریده را بریان کنند و اگر روغن
موجود نبود که آن تمام داغ کنند تا حبس دم شود و از تعفن امن مانند چنانچه
جراحان بهتر دانند و بعد از این عمل جابی در روغن پخته سه روز متصل
بران بندند تا پختگی پذیرد و بعد روز سیوم مرهم صابون که در فصل مراهم
در فن اول این کتاب گفته شده استعمال نمایند یا این مرهم مدمل بکار برند
صنعت مرهم مدمل سفیده و دم الاخوین و مرداسنگ هر یک چهار جزء قنبیل دو جزء
صبر و مر هر یک یک جزء انزروت نصف جزء همه را سوده همراه دو چندان
موم و چهار چندان روغن گل بدستور مرهم سازند و بعضی دو جزء از کندر
نیز اضافه نمایند و اگر وجع نیز بود ربع جزء از افیون نیز داخل کنند و استعمال نمایند
و ایام برء از حموضات دور باشند و اگر گوشتی از اعضا جدا شود حاجت

به بریان نمودن نباشد مگر آنکه اگر خون بند نشود رگ آن داغ نمایند و زاج اصفر سوده
بران پاشند تا حبس دم نماید و باقی جمله تدبیرات مذکوره بجا آرند **جرح** و آن
زخمی باشد که بر بدن رسد لیکن عضو جدا نشود و این نیز بر اقسام باشد
الخ اگر بسینه و شکم از سر تا پائین و از کمر بالا برسد اگر از اعضای رئیسه و احشا
بریده باشد لاعلاج بود و اگر نه بریده بدستور جراحان بدوزند و اگر زخم بر گوشت
و سوای بطن رسیده باشد اگر تازه بود بدوزند و اگر زمانی بران گذشته
باشد باید که از گرد و غبار و خس و خاشاک و موی پاک نمایند و از شراب بشویند
بعد ازان بدوزند و اگر استخوان نیز بریده باشد ریزهای استخوان را از زخم
جمله بر آرند بعد ازان بدوزند و اگر بر شریان واقع شود بدوزند رگ
آن داغ کنند تا حبس دم شود و باقی جمله تدبیرات که در قطع گفته شده بکار
دارند و غذاهای قوی مولد دم مثل جوجه مرغ و ماء اللحم و بیضه نیم برشت و کله
حلوان و هریسه و حسو بادام خورانند و از حرکت قویه و ریاضت و کثرت جماع
و کثرت برد و اشیاء حامض احتناب کنند **کسر** و آن شکستن عضو است
اگر استخوان شکسته از گوشت بیرون آمده باشد الخ برجای نهادن او
ممکن نباشد و ریزه گردد او را جدا نمایند بعد ازان تدبیر جبر و جراحت
نمایند چنانچه گفته شود و اگر ریزه شده و از گوشت نبر آمده باشد باید که
او را برجای نهند و عضو را بر شکل اصلی آرند و به عصابه که بروغن گل تر
کرده گو باشد بر شکل اصلی عضو بر بندند و اگر امتلا باشد از جهت مخالف
فصد نمایند و بعد از آنکه شکل عضو بر صورت اصلی قایم شود ضمادی از
ماش و مغاث و کندر و اقاقیا و مصطکی و زرده بیضه ماکیان بر آن گذارند و
واگر حرارت قوی باشد ضمادی از گل ارمنی و بنفشه و تخم گل و عدس و اقاقیا

و مامیران بکار دارند و اگر زیر جبیره حکه نماید عصابه را سست بندند و بماء حار تنطیل
نمایند و جرح گوشت را اندمال که در قطع و جرح گفته شده استعمال نمایند
و غذا حسو نخاله و بادام و ماش و برنج سازند و اگر خوف ضعف بود
هریسه الکارع و زردی بیضه نیم برشت و شوربای جوجه مرغ جایز بود و از
حموضات و شراب و لحوم اجتناب واجب **فصل دویم** از باب دویم
مقاله پنجم که از فن ثانی است در خلع و وثی و ضربه و سقطه و کوفتگی و فسخ و تکه
دانا دم میت **خلع** و آن چنان باشد که عضو بیجا شود و حرکت طبیعی از وی فوت
گردد علاجش آنست که در وقت بجا آرند و بر شکل طبیعی نمایند و عمل جبیره بندی
که در کسر گفته شده بجا آرند و جمله تدبیرات سوای اندمال جراح بکار برند
در دوا و غذا و اگر وجع قوی باشد مخدرات مثل افیون و زعفران
در ضمادات مذکوره داخل کنند و بسرکه و ماورد تنطیل سازند و در حالت امتلاء
دم فصد از جهت مخالف نافع تر باشد **وثی** و آن نیز مثل خلع است در نقصان
حرکت لیکن عضو بر شکل طبیعی بود علاجش در جمیع وجوه مثل خلع است و گاه
بالیدن بروغن و گل و لیمو و لبستن تر بند نیز نافع باشد اگر وثی خفیف بود
ضربه و آن چنان باشد که ضرب چیزی بر بدن واقع شود مثل سنگ و چوب
علاجش آنست که اگر ورم نشده باشد و جراحت نکرده باشد ضمادی
از ماش و مغاث و اقاقیا و کندر و مقل همراه زرده بیضه بران نهند
صاحب مزاج سرد را و اگر حرارت مزاج باشد فوفل و حب الآس
و ورد همراه سفیده بیضه بر آن نهند و استفراغ نبیدرم مومیا همراه
بیضه نیم برشت و فصد و حجامت طرف مخالف در جمیع ضربه و سقطه نافع است
اما اگر دل شکسته باشد و خون بسیار ازان رفته باشد باخراج دم حاجت نبود

بلکه تلیین طبیعت بحقنه یا بخورانیدن ایونه و خیارشنبر مناسب بود و اگر ضربه بر سر
واقع شود فصد قیفال و ضماد ادویه مذکوره مع ازدیاد بنفشه بکار دارند و روغن گل
و سرکه بمالند برای تسکین وجع و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از ان نزف
دم غیر حاصل شود ورق مورد و گل سرخ و عدس و ماش مساوی جوشانیده
نطول نمایند و قرص کهربا یکدرم همراه لعاب بارتنگ و شراب حب الآس
دهند یا یکدرم سفوف از کندر و گل سرخ و اقاقیا و حب الآس و دم الاخوین
مساوی ساخته همراه شراب سیب و به دهند جهت نزف دم بند شود
استعمال مومیائی نمایند و اگر بر عضله و عصب ضربه واقع شود مالیدن روغن
زنبق و خطمی و روغن بابونه نافع بود مع خورانیدن مومیائی و اگر از ان
التوای عصب پدید آید داخلیون که در ضماد زیر گفته شده بکار دارند
و غیره بدستوری که در کسر مذکور لازم نمایند **سقط** و آن چنان باشد
که خود از جائی جفتد و از ان آسیبی بعضوی رسد و علاج و تدبیر او
بعینه مثل ضربه باشد و اگر از ضربه و سقط خلع و کسر و وثی پدید آید معالجات
هر یک گفته شد بکار برند **کوفتگی** چنان بود که عضوی از چیزی کوفته شود
و از ان الم و آسیب پدید آید علاجش بعینه مثل علاج ضربه بود اگر بسیار بود
اما اگر کوفتگی قلیل بود مثل انگشت بستن تر بند کفایت کند **فشردگی** و آن چنان
بود که در زیر دیوار یا بار گران فشرده شود و از ان سبب آسیب رسد
علاجش اگر شامل کل بدن بود فصد اکحل نمایند و تلیین طبیعت بدستوری که در ضربه
گفته شده لازم گیرند و از آب گرم که صابون در ان حل کرده باشند
نطول سازند یا از حلوای میده و زردچوبه و روغن بذر کتان تکمید نمایند
و باقی جمله تدبیرات ضربه و سقط بکار برند و اگر شامل کل بدن نباشد

بتکمید

بتکمید فقط اکتفا کند **آثار دم میت** و آن چنان باشد که داغ کبود بعد ضربه
و سقط و کوفتگی و فشردگی بر جلد بماند بواسطه انجماد خون مرده در زیر جلد علاجش
آنست که بعد بروز اشیاء محلل و ذوابه و مصفی دم مثل زردچوبه و تخم ترب
همراه روغن گل طلا سازند و مغز تخم خربزه و گندم بریان و بذر کتان بریان
با آب سوده مساوی الوزن طلا کنند نافع بود و اگر قوی و غایر بود بر موضع
مأوف حجامت نمایند **فصل سیوم** از باب دویم مقاله پنجم از فن ثانی است
در تدبیرات خلیدن خار و پیکان سنان و آبگینه و اسرب بندوق و خراشیده
شدن جلد **خلیدن خار و پیکان و سنان و آبگینه و اسرب بندوق** اگر خاری در بدن
رسد باید که تخت او برآرند بعد از ان اگر جراحت قوی بود پارچه از
آب تر نموده بر بندند و اگر جراحت قوی بود پارچه از روغن گل تر کرده بر ان
ببندند **و اگر آبگینه** بود نیز همین عمل کنند لیکن در حالتی که برآوردن متعذر بود باید
جوشش زنده را از میان چاک نمایند و همان طور گرم بر موضع خار و آبگینه بر بندند
تا بسان بیرون آید یا آتش و کندر و بیخ نی و زراوند مفرد یا مجموع سوده همراه
عسل بر موضع طلا نمایند تا بسان بیرون آید **و اگر تیر و پیکان کمان**
به بدن رسد اگر از طرفی بطرفی نگذشته باشد همان طور که رسیده بود برفق بر کشند
و بیخ نه نهند بواسطه تغیر شدن مدخل و مخرج که از قطع نمودن بجای آهن پدید آمد
و اگر در استخوان بند شده باشد یا زخم سرد شده باشد باید که از حلوای تر
کنر زردچوبه و جوب کندر ان داخل کرده باشند که داد نمایند تا موضع نرم شود
پس بدستور کشیده بیرون آرند و اگر از طرفی بطرفی گذشته باشد باید
سنان و پیکان را از طرف مخرج کشیده بر آرند و جوب تیر و نیزه را از طرف
مدخل بواسطه سهولت خروج بدستوری که گفته شده بعینه تکمید و پس از اخراج



مثل کندش و شیطرج و تخم ترب و زرجو به مفرد یا مجموع همراه آب سوده بمالند
یا تنکار همراه آب لیمو سازند یا تخم خربزه یا تخم ترب یکجا سوده طلا نمایند
یا کوکرد همراه آب لیمو طلا سازند یا تیزآب بمالند و بر اطریفل کبیر که در
امراض سر و دماغ ذکر شده مداومت نمایند و از اشیاء بلغمی و سوداوی
بجهت خلط احتراز نمایند و از کثرت اکل و شرب اجتناب کنند صفت
تیزآب شب یمانی دو جز شوره یکجز هر را در قرع انبیق بر نموده بدستوری
که کیمیاگران میکنند و معروف و مشهور است بر آتش نرم بر آرند
و اگر خرمهره کو زرد رنگ باشد سبز که سوده تا چهل روز
بر بهق و برص حدیث طلا نمایند قریب است که نجات یابد
بهر دو را انفع مکی تجربه شده برص و این عبارت از سفیدی
یا سیاه باشد لیکن غایر بود چنانچه سطح جلد
داغ از دیگر سطح جلد اندک پست تر بود نو ماده این مثل
ماده بهق باشد لیکن قوی تر از ان بود و در زیر جلد تا
گوشت تا باستخوان نفوذ کند و اگر سوزن زنند بجای
خون آب مایل بسفیدی یا به کبودی بایم لزوجه بر اید چنانچه سیاه نیست
داغ و اکثر ابتدا از ظهور این مرض بر لبها و از انگشتان دست بیشتر
و این مرض ابتدا ظهور در اکثر عسر البرء بود و در بعضی عدیم البرء چنین
بکمال رسد عدیم البرء مطلق بود و علاجش بالفرض و التقدیر مثل علاج
بهق ابیض و اسود باشد لیکن اقوی و اکثر از ان باید نمود و اگر دعا
موافقت نکند مدام از صبغ که در مرکبات این کتاب گفته شده
بکنند و تنقیه مذکوره و تدبیرات مذکوره و پرهیزات مذکوره که در بهق گفته

شده

شده مسکرده باشند تا از وباد نه پذیرد و باعث هلاکت نشود و با این
صبغ بکار برند صفت صبغ تخم ترب و شیطرج و فوه و کندش و خردل برابر سوده
بسرکه کهنه در آفتاب بمالند صبغ دیگر شوره و مرو شیث و فوه مساوی کوفته و بیخته
بشراب انگوری سرشته و هر ماهی سه روز متواتر بمالند صبغ دیگر برص اسود
برنگ بدن کند تخم ترب یکدرم کندش و قسط از هر یک دو درم بسرکه کهنه
بمالند صبغ که داغ سفید حرق نار و زخم آلو و جای داغ نماید مرداسنک سوخته
نخ کهنه ارد نخود و آرد برنج و استخوان پوسیده و مغز تخم خربوزه و حب البان
و قسط تلخ مساوی کوفته و بیخته بلعاب حلبه و بذر کتان بیهدانه بمالند و صباح بطبیخ
سبوس گندم بشویند فصل دویم از باب سیوم مقاله پنجم که از فن ثانی است
در ضنان و کثرت عرق و نتن عرق و قمل و قمقام بدن الصنان و آن نتن
بغل است و سبب آن تعفن ماده قلبیه بود بواسطه آنکه بغل مفرغ قلب است
چون طبیعت از دیاد مواد متعفنه باید بسوی بغل از راه مسامات دفع کند
علاجش آنست که تنقیه اخلاط متعفنه نمایند از فصد و مسهلات مناسبه
که اخراج بلغم شود نمایند مع ادویه مقویات قلب مثل تریاق مع شراب ورد
مکرر و عرق گاوزبان و بعد از تنقیه تمام شب یمانی و سفیده و مرداسنک
و توتیا مفرد یا مجموع بگلاب سوده بمالند و فلفل و زنجبیل هندی گویند که اگر زیر بغل
ارسا سب حلق کنند ضنان را دافع بود و از اغذیه سریع التعفن و کثرت
غذا احتراز نمایند نتن عرق و آن بدبوئی عرق کل بدن باشد
و سبب آن تعفن مواد کل بدن باشد علاجش تنقیه بدن کنند با خراج
دم و بلغم و بعد از تنقیه دواء المسک معتدل یا بارد استعمال نمایند و برگ
مورد بگلاب سوده بر بدن مالیده باشند و از اشیاء سریع التعفن و کثرت

علاج برص و بهق سیاه

امتلا اجتناب نمایند **کثرت عرق** اگر بواسطه توسعه مسام و تقویت قوت دافعه بود و اصلی نیست در دفع آن نباید کوشید بواسطه آنکه چون حبس عرق کنند و تغییر عادت کرده امراض دیگر مثل گزاز و بثورات پدید آیند و اگر بواسطه کثرت مواد بود نیز حبس نباید ساخت مگر آنکه اول تنقیه بدن از اخلاط موجبه بکلی نمایند بعد از آن در تدبیر حبس سعی کنند بدواهای حابس گ کلفته شود اما آنچه بواسطه ضعف قوت ماسکه عارض شود و هیچ یکی از اسباب مذکوره نباشد علاج حبس آن است که تقویه قوی نمایند به باقوی نماید قابضه بحسب مزاج و دواهای حابس عرق مثل برگ مورد و حب الآس و صندل و سفیده و مرداسنگ و بذر البنج ابیض و بلوط مفرد یا مجموع بگلاب سوده بر بدن طلا سازند و از اغذیه قابضه مثل سماقیه و رمانیه و عدسیه و زرشکیه و بقلة الحمقا لازم کنند و منتهم هندی گوید که اگر کاغذ سوخته و قسط و نخود بریان مساوی الوزن سوده بر بدن مالیده باشند حبس عرق کنند **قلت قبل عقام بودن** اما قلت عرق بسبب آن باشد که حرکت مشی او را حاصل بود و قمقام سببش آنکه او را حرکت مشی نبود و سبب آن کثرت اکل اشیاء غیر منهضم مثل شراب یا اکل اشیاء سریع التعفن مثل آنچه باشد که بدان واسطه بلغم رقیق متعفن در بدن جمع شود و طبیعت آن را از راه مسامات دفع نماید پس آنچه رقیق محض است همراه عرق دفع کرده و آنچه از آن غلیظ است مثل تخم کک در میان منفذ منجمد گردد و باذن خالق و قوت قابله قبول روح حیوانی نماید علاج حبس آن است که تنقیه بدن از بلغم نمایند با یارجات مذکوره و بعد از تنقیه بر گلقند و سکنجبین عنصلی مداومت کنند و از مثل اغذیه مذکوره اجتناب کنند و مثل قسط و کندش و گوگرد و نوره بر بدن

اما کثرت عرق از خامی در الغبیا و دست بهم علاج حبس است از بر آهک آب تا رسیده هر روز سه بار آب به یا بسند و عضو در عرق ما در بخاران دارند

طلا سازند

۳۰۳

طلا سازند و مداومت استحمام نمایند و شابور هندی گوید که اگر سیماب را در آب لیمو یا در آب برگ شراب حل کنند چنانچه کشته شود پس ریسمان را بدان تر ساخته و خشک نموده در کمر یا در گلو نگاه دارند از سبب ایمن باشند

فصل سیوم از باب سیوم مقاله پنجم که از فن ثانی است در فساد اطراف و خدر اطراف از برد و اسقاط اصابع و اورام اصابع و آکله و حکه بدن و انف و اطراف و اصابع از برد عارض شود **فساد اطراف و خدر آن** که از کثرت برد عارض شود بواسطه احتباس حرارت و بخارات در تحت جلد بسبب احتباس افواه مسامات از برد پس چنین برد کثیر واقع شود چنانکه اطراف را خدر پدید آید اگر ورم نکرده باشند از سرما بپوشند و در پوستین پیچند و امثال آن بجهت دفع بود و اگر ورم کرده باشند در طبیخ بابونه و گندم و شلغم و بزر کتان و اکلیل الملک و کرنب و مرزنجوش مفرد یا مجموع بنهند و سر به بخار آن فرود آرند تا عارضه چشم و بینی را ایمن نافع باشد و اگر با وجود ورم تغییر لون بسوی سیاهی یا سبزی شده باشد باید که ملک های عمیق زنند و در آب گرم نهند تا خون فاسد بر آید بعد از آن گل ارمنی بسرکه و گلاب طلا سازند و بعد از هر شب و روز با آب گرم و نمک و سرکه بشویند و از سرما محفوظ دارند تا از اسقاط ایمن باشند اما اگر تعفن کامل پذیرفته باشد و نزدیک باسقاط اصابع رسیده باشد ساق چغندر و کرنب در روغن زیت بجوشانند و بر آن بندند تا آنچه تعفن پذیرفته است بیفتد آنگاه تدبیر اسقاط اصابع نمایند **اسقاط اصابع** که بسبب کثرت برد عارض شود علاج حبس آن است که عنب الثعلب و ورق خطمی و خبازی در روغن زیت با بنفشه بپزند و بر آن بر بندند تا آنچه شود ورم کند بعد از آن بعلاج قرحه بمراهم مدمله که در قروح جوح

کفته شده مشغول شوند وانتفاخ واورام اصابع که از برد عارض شود در
جمیع تدبیرات حکم فساد اطراف وخدر اطراف دارد اما اگر
بلا تغیر لون متمکن شود کلقند عسلی یا الاصول حار یا سکنجبین بذوری
گرم مرصاح تناول کنند وانجیر در شراب پخته ضماد نمایند وازین حفظ کنند
وغذا جوجه مرغ وبیضه نیمبرشت وماش وبرنج وآب سرد وبرف
دور دارند وحمام گرم لازم سازند در جمیع عوارض برد وحکم انف واطراف
بدن که از برد عارض شود حکم ابتدا از فساد اطراف وخدر اطراف
دارد ومالیدن روغن زنبق وسوسن نیز نافع بود اما بوسیدن انگشتان پای
که بواسطه رطوبت فاسده خارجی یا بواسطه مشی زمین نمناک بهم رسد
علاجش آنست که هر روز بآب گرم ونمک بشویند وپاک نموده وخشک
ساخته بروغن گاو یا بروغن زیت یا بروغن کنجد یکی از اینها همراه
ربع سوده بمالند واز رطوبات ماهی احتراز کنند واگر مابین انگشتان
پا جراحت افتد مردگنده رو اندروت بروپاشند وبر بالای آن
بول کنند وبخرقه ببندند ومالیدن نیل نیز فایده دارد وآن تعفنی وفسادی اکلة البدن ٣
بود که بواسطه حبس بخارات ردیه یا بواسطه عدم انحلال اخلاط
حاد سوخته وضعف قوت محلله آن عضو یا بواسطه سده یا بواسطه سموم
متعفنه مثل زرنیخ یا بواسطه ماده سمی اکثر اعضا یا بعضی اعضا بدن سیاه
بهم آید علاجش در ابتدا تنقیه بدن بفصد ومسهل سوداوی نمایند وآب
برگ عنب الثعلب سبز که ممزوج ساخته طلا نمایند یا گل ارمنی ودرد
وصندلین واقاقیا وشیاف امیثا وفوفل مفرد یا مجموع سبز کرده طلا
سازند ودر سرما جای گرم ودر گرما جای سرد مسکن نمایند وحبن از بی بگیرند

دهن بدن

وتغیر لون ظاهر شود وعضو سستری گردد دوای اکال مثل مرهم زنگار وقلقدیون که
در فصول ماضیه ذکر شده بران بندند تا گوشت فاسد بخورد وگل ارمنی سبز که وگل
ارمنی طلا کنند تا تعفن زاید نشود بعد از ان هرگاه گوشت فاسد زایل گردد مرهم
منبت اللحم که در جراحت گفته شده بکار دارند واگر تعفن هر روز در تزاید بود
که قصد داغ نمایند واگر آن عضو قابل قطع باشد قطع نمایند تا دیگر اعضا سلامت
مانند وبعد تنقیه از ادویه ماکوله مثل مثرودیطوس ومعجون سابتره تا ایام
بره بحسب مزاج لازم کنند وغذا ماش وبرنج وحوتخاله وحوتناه وحوبادام
لازم سازند واز لحوم والبان وفواکه وبقولات واشیاء شور وتیز وترش
وکثیر الحلاوت اجتناب نمایند فصل چهارم از باب سیوم مقاله پنجم
که از فن ثانی ست در سمن مفرط وهزال مفرط وتشنج جلد راس
وتقشر جلد سمن مفرط وآن فربهی زاید المقدار است اگر بواسطه
کثرت اکل وکثرت غذا بود علاجش آنست که در دفع اشتها کوشش
نمایند بملطفات ومضعفات معده مثل بذر قطونا وحلیب خرفه وتقلیل
غذا نمایند بصوم وطعام قلیل الغذا مثل بقولات بارده
استعمال کنند واگر بواسطه کثرت رطوبات ورياح بدن باشد نیز
گرسنگی وبیداری وریاضت قوی وقلت شرب ما اختیار کنند
وتنقیه بدن باخراج دم نمایند ومسهلات قویه بلغمیه مثل ایارجات و
حب ایارج مرة بعد اخری اختیار کنند واشیاء مجفف از ادویه ماکوله
مثل کرفس وکمون وانیسون ونانخواه وسداب وفودنج وبوره بکار برند
سفوف مهزل نانخواه وکمون وتخم رازیانه وسداب از هر یک یکجز
عصیده ان الملک دو جز بوره ارمنی ومرزنگوش هر یک چهار جز کوفته

دنجبه سفوف سازند و هر صباح تناول کنند قدر مستعمل از یکمثقال تا دو
مثقال لحبت حبیم و مزلج وسن و فضل دیگر اقوی منه کک مغسول و
سند روس از هر یک سه درم مرزنگوس نیم درم زراج سفید و زرآوند مدحرج
و جنطیانا از هر یک ربع درم کوفته و بیخته سفوف سازند و هر صباح تناول
کنند قدر مستعمل از دو دانگ تا مثقال قال الحبیب الدین سمرقندی
اعتمدت فی ذلک السفوف علی ادرار البول و الاحتمال علی العطشین
هزال مفرط و آن لاغری زاید بود و اگر بواسطه تقلیل غذا و تحلیل رطوبات
بود احتیاج تا فحین و مناضین را ابد بد آید علاجش از دیاد غذا از صالح جید
الکیموس مثل نیمبرشت و گوشت حلوان و دراج دهند و باده و دعت
اختیار نمایند و اگر بواسطه کثرت جماع بود از جماع حفظ نمایند و غذاهای
غلیظ مثل هریسه و عصیده و کله حلوان استعمال نمایند و اگر بواسطه اکل
طین بود معالجه اکل طین که در محل خود گفته شده بکار دارند و اگر بواسطه
کثرت غم بود یا فکر یا وهم علاجش انتقال بضد آن است و اگر بواسطه یبوست
مزاج است علاجش آن است که تدبیر بدن نمایند بحلواهای مسمن و مالیدن روغنها
و حمام رطب و اغذیه رطبه و فواکه رطبه مثل انگور و انجیر و خربزه و باده
و دعت اختیار نمایند حلوای مسمن معتدل عناب ولایتی صد دانه آلو بخارائی
صد دانه در شش من آب بپزند چون بکمن آب بماند مغز تخم خیار و مغز بادام
مقشر و خشخاش ابیض و مغز تخم کدو و صمغ عربی هر یک پانزده درم بریان
نموده و سوده داخل آن آب نمایند و بپزند تا غلیظ شود بعد از ان
سی درم روغن بنفشه و سی درم شحم گداخته ماکیان فربه بران
ریزند و بپزند تا مثل حلوا شود بعد ازان گلاب بران پاشند و کفچه زنند

تا روغن

تا روغن جدا شود آن روغن را هر صبح و شام در بدن مالند و دوازده درم
حلوا صبح و شام بخورند و اگر هر صباح تازه بپزند و بخورند انفع باشد مسمن دیگر
لوز مقشر و خشخاش ابیض و بندق مقشر و حب السمنه و حب الخضرا هر یک ده درم
سمن بقر بیست درم شکر تیغ یا سفید سه چندان همه را معجون نمایند ده درم
هر صبح و شام همراه شیر تازه بخورند و از جمیع ترشیها پرهیز نمایند و اگر خرما
در شیر پخته مدام خورند نیز همین عمل نماید و تحسین لون نیز کند مسمن دیگر
برنج شسته و نخود کابلی شبانه روز در شیر گاو خیسانند و در سایه خشک نموده
هر یک سی درم خشخاش سفید و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو و نشاسته
هر یک بیست درم مغز بادام مقشر کعک خشک چهل درم شکر ابیض و ترنجبین
هر یک شصت درم شیر گاو تازه شش من همه را سوده و در شیره گاو و شکر
و ترنجبین حل ساخته و صاف نموده دواهای مذکوره را در ان داخل ساخته
بدستور بپزند و کفچه زنند تا رطوبات فانی شود بعد ازان گلاب بران
پاشند تا روغن جدا شود بدستور حلوای اول همراه شیر تازه بخورند و روغن
آن بر بدن مالند و اگر معده تاقت بر هضم نداشته باشد و اماله کور نیز از
ترنجبین و شیر و روغن سفوف نموده سه درم صبح و سه درم شام همراه
نیم رطل شیر گاو تازه بخورند و خوردن حسو بادام و خوردن نان میده و مویز
همراه شیر نیز فربه نماید و حقنه از شوربای کله پاچه که جبة الخضرا و کنجد در ان
پخته باشند نیز مسمن است تشنج جلد راسی و آن مرضی است که در پوست سر
بلندیها و جوبها پدید آید و سبب آن در اکثر یبوست دماغی بود اگر
اصلی باشد علاج نپذیرد و اگر عارضی بود علاجش آن است که روغن بنفشه
و روغن کدو مدام بر سر مالند و در گوش و بینی چکانند و غذاهای سرد و تر

چون غلیظ شود یک رطل
روغن گاو تازه بر سر
آن ریزند

با گرم وتر بحسب حرارت و برودت مزاج بکار دارند و اگر خارش و حمرة
و امتلاء عروق یابند اول فصد قیفال و حجامت قفا نمودة تنقیه دماغ بحب ایارج
نمایند و در هر هفته یکبار و در ایام با این شراب بنفشه و شراب اسطوخودوس
بحسب مزاج استعمال کنند و تدبیر سابقه درینجا هم [illegible] بکار برند **تقشر جلد**
و آن مرضی است که از پوست بدن قشرها رقیق مثل خرا از جدا شوند و سبب
آن یبوست مزاج باشد و با استطاع افشار رطوبات چنانچه مسهلات و امراض
قوی علاجش آنست که اصلاح غذا نمایند بخوردن اشیاء جید الکیموس
و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند و یا قیروطی از موم و بیه بز و زفت و روغن گل
متساوی الوزن ساخته استعمال کنند یا سبب تنگی آن مائیت محترق
سوداوی بود در اجزاء جلد علاجش آنست تنقیه اخلاط سوداوی نمایند
بمسهلاتی که در جرب گفته شده و بعد تنقیه تمام تدبیرات
مذکوره بکار دارند **مقاله ششم**
از فن ثانی در امراض زینت و این مقاله مشتمل بر دو باب است
باب اول در امراضی که تعلق بموی ناخن دارند و این باب مشتمل بر سه
فصل است **فصل اول** در داء الثعلب و داء الحیه و صلع و تشقق شعر داء الثعلب
و سبوس سر و ریزیدن موی بکم قوتی و سرعت شیب و از آن در فارسی
موی خوره گویند و آن مرضی باشد که موی سر و ریش بعد حدوث مرضی دیگر
که بعلل قوی باشد بریزند و از زیر آن پوست صاف بلا خشونت بر آید
داء الحیه نیز مثل داء الثعلب بود لیکن فرق آنست که در داء الحیه
قشرها رقیق مثل خرا از موضعی که موی بریزد جدا شوند و جلد نیز اندک
خشن بود و سبب این هر دو مرض احتباس اخلاط بود در منافذ شعر که

باعث انسداد غذا از شعر شود و تشخیص خلط برنگ موضع ماوف نمایند
خصوصاً بعد دلک اگر سرخ باشد دم و اگر زرد باشد صفرا و اگر سفید بود بلغم
و اگر مایل بتیره کی بود سودا باشد و سوای این ادلات عشره نیز
اگر ملاحظه نمایند بظهور اغراض دیگر و متفاوت حالت اصلی که قبل از مرض
باشد تشخیص خلط معلوم گردد علاجش آنست که تنقیه خلط موجب نمایند
بفصد قیفال و حجامت مثلثه و حجامت نقره و حجامت زیر زنخ و مسهلات
مناسب بحسب اخلاط مثل اقراص بنفشه و طبیخ فواکه و حب ایارج و حب
قوقایا و حب افتیمون و طبیخ افتیمون که بمرات ذکر شده و بعد تنقیه
تمام دواهاء مقرح مثل عنصل و سیر و خردل و ثافسیا بر موضع بمالند تا بخور نماید
و ماده نفس عضو را باقی مانده بیرون بر آید بعد از آن منبتات شعر مثل رماد
فرفرس و حافر حمار و رماد شونیز و رماد برگ آسف و لاذن و حضض و رماد
قیصوم بروغن زیت و زنبق و گل طلا نمایند و بیبرگ و آسد و خرس
ملبد آن بهمراه سرکه مناسب باشد و اگر قروح بسیار پدید آیند مرهم ابیض
علاج کنند و باز به تدبیرات معاودت نمایند و علامت حصول برء بدان
معلوم نمایند که موضع را بپارچه درشت بمالند اگر زود سرخ شود
زود بهتر شود و اگر موضع دیر سرخ گردد دیر به شود اگر سرخ نشود عدیم البرء
باشد **تساقط شعر** و آن ریزیدن موی باشد بکم قوتی یعنی
با اندک حرکت و مالش موی از موضع جدا گردد و این مرض را انتشار شعر
نیز گویند و سبب این اکثر رطوبت مرضیه بود که در بیخ موی زیر جلد متمکن
شود و بواسطه انسداد منافذ مسام بند گرداند و موی را از غذا
باز دارد و علامت آن رفتن و سرعت انتشار بود علاجش تنقیه

رطوبات دماغی بود با یارج لوغاذیا و فیقرا و عطوس بکندش و غرغره با یارج فیقرا
و آب گرم و بزر خردل و ماء العسل گرم و بعد این تدبیرات کثرت استحمام
و دلک بخرقه خشن و مالیدن روغن بنی در بادشیح ولوز مرو بر تخا سف بر هر کاه
مفرد یا مجموع مفید بود مع احتراز از اشیاء مرطبه و لبنیات و کثرت ماء
یا سبب این ضیق مسام بود بواسطه کثافت و یبوست جلد یا بواسطه
تمکن خلط یابس تحت جلد و علامت آن جعودت و یبوست شعر بود
علاجش کثرت حمام مرطب و مالیدن روغن کدو و روغن بنفشه و روغن گل
باشد در مادی بعد تنقیه خلط یابس و در غیر مادی بلا تنقیه و از اشیاء
یابس مثل عدس و جاورس و بادنجان احتراز نمایند و تدبیر ها مرطبه و غذاها
تر مثل حسوها و قلایا و البان لازم نمایند **یا سبب** تخلخل و سعت مسام باشد
چنانچه بجا رگه ماده شعر سست تراکنده شود و غذا شعر کم بود و علاجش
در تقدم قلت نمو شعر باشد علاجش آنست که روغن آمله مالند
یا برگ مورد و برگ عف مساوی در گلاب شبانه نهند و بیرون کنند
و از آن گلاب و روغن یاسمین مرات مالیده باشند و غذاها
غلیظ مثل هریسه و هو حنطه تخس استعمال نمایند **صنعت روغن آمله**
آمله منقی و ورق الآس هر یک دوازده مثقال هلیله سیاه و عفص
هر یک شش مثقال شیرا و زاق همه را نیکوب ساخته در شش
رطل آب بجوشانند چندان که بثلث آید یک رطل روغن گل در آن
داخل کنند و باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن که باقی ماند صاف
نموده نگاه دارند و عند الحاجت بمرات کثیره استعمال نمایند **یا سبب سقوط**
کثرت تحلل بود مثل کثرت مرض و کثرت جماع علاجش تدارک آن باشد

بخته ادا

علته الارجیه الکمرس و احتراز از اسباب محلله مثل غم و فکر و ریاضت و لذات
مفرطه و جماع و حمام قلیل الرطوبت و مالیدن اشیاء مقوی شعر مثل روغن آمله مذکور
شده و طلاء که شیخ نجیب الدین سمرقندی در معالجات خود گفته عجیب النفع است
تساقط شعر را از راه تقویت و تحلیل مواد موجبه **صنعت طلاء نجیب حافظ سقوط موی**
لاذن سه درم مرکی و قردمانا هر یک دو درم مصطکی یک نیم درم عفص
و کندر هر یک یک درم روغن گل بیست درم لاذن و مصطکی و کندر را در
روغن بگدازند و باقی ادویه سوده در آن بیامیزند و بر بیخ موی طلا نمایند **صلع**
و آن مرضی باشد که راس عدیم الشعر بود اگر اصلی بود یا در سن شیخوخت بهم رسد
علاج پذیر نباشد و اگر غیر این بود تدبیرات و معالجات آن مثل سقوط
شعر بود بعد تشخیص خلط و اسباب موجبه **تشقق شعر** و سبب آن
یبوست باشد علاجش آنست که اگر اندک بود لعاب خطمی در روغن گل
بمالند و روغن بنفشه در گوش و بینی چکانند و اگر بسیار بود تنقیه سودا نمایند
بمسهلات سوداوی که جا ها ذکر شده بعد از آن تدهین بدستور مذکور کنند
و غذاهای لطیف و چرب مثل حسوها دام و نخاله و شوربا ها چرب
لازم دارند **سبوس سر** و آن را در عربی حزاز و نخالة الراس و نخالة الشعر
گویند و آن مرضی باشد که از زیر موی بها قشرها جلد از بیخ موها بر آید و مانند
نخاله رقیق و ریزه جدا شوند و سبب آن خشکی جلد بود علاجش آنست
که اگر اندک بود با آب سلق یا بروغن گل و آب لیمو یا آب برگ کنجد
مالیده شب بخوابند و صباح با آب گرم بشویند و اگر بسیار بود متمکن شود تنقیه
سودا نمایند بمسهلات سوداوی مذکوره و بعد از تنقیه تام بلعابات مثل
لعاب خطمی و بزر کتان و لعاب حلبه بشویند و روغن بنفشه بمالند و در گوش

و بعضی حکایت کنند و غذا اثی جرب و لطیف جید الکیموس لازم کنند و از یبوسات
احتراز نمایند **فصل دویم** از باب اول مقاله ششم که از فن ثانی است
در جعودت شعر و مطولات و منقات و قلت و عدم شعر و شیب غیر طبیعی
و خضاب نمودن و مرققات و جالیات و محرکات **جعودت شعر**
و سبب آن حرارت مزاج اصلی یا عرضی الخ اصلی بود چنانچه موی زنگیان
علاج پذیر نباشد و آنچه عرضی بود اگر بواسطه غلبه خلط یابس بود اخراج
خلط موجب نمایند و اگر بواسطه تحلیل رطوبات باشد چنانچه بعد
امراض قویه تدبیر ناقهین و غذا اثی تر و جید الکیموس لازم نمایند
و بعد از این هر دو طریق هر دو قسم موی ها را بروغن بنفشه و یا روغن کل
و لعاب اسفغول یکجا کرده باشند بشویند هر شب بمالند و صباح آبی که
حلبه در آن پخته باشد بشویند **اما اگر** کسی خواهد که موی جعد شوند اشیاء
عفص و یابس طلا نمایند مثل عفص و جوز السرو و کزمازج و ورق السرو
مفرد یا مجموع همراه حلبه و شب نگاه دارند و صباح بشویند و هر هفته چنان کنند
مطولات شعر اگر کسی خواهد که موی دراز شود باید که بروغن کنجد همیشه تر دارند
و هر هفته بلعاب برگ کنجد و آب برگ شبت طلا ساخته صباح باب گرم
بشویند باز تا شش روز بروغن کنجد تر دارند باز همان قسم بشویند و بر همین
تدبیر مداومت کنند یا هر شب شیر میش در موی اندازند و صباح بجزات
میش و آب گرم بشویند **منقات شعر** اگر خواهند که موی بی استره
دور شوند استعمال طلاء نوره کنند **طلاء نوره** آهک سفید آب نادیده
شش جز زرنیخ یکجز سوده باب طلا سازند و زمان زمان موی را
بانگشت به بینند هر گاه کنده شود بپذیرد جهت اکنند جمله موی زایل شود

یا قرص احمر که از اقراص قرنیز
کوبیده در آب بجوشانند و
چون نفث آب تمام رود علی هذا
ریزند و بپزند تا روغن بماند
بعد از آن صاف کرده نگاه دارند
و در سر اندازند

و نباید از این نگاه دارند زیرا که جلد را بسوزد و قرحه نماید و اگر دیر بماند و احراق
جلد پدید آید مرداسنگ که در سرکه شب پرورده باشند همراه روغن گل
و سفیده بیضه ماکیان طلا سازند و اگر قرحه کند مرهم ابیض که معلوم شده
استعمال نمایند **آخر طلاء نوره** کلس زبد البحر ده ده جز زرنیخ یکجز
سوده همراه آب برگ موز طلا سازند بدستور سابق و باید که قبل
و بعد طلا نمودن جمیع منقات روغن گل بمالند تا از قرحه و خشونت
موضع ایمن باشد و بعد فراغ نتف موی اگر از لعاب خطمی و روغن گل
بشویند دافع خشونت باشد و اگر از جغرات بشویند نیز همین عمل کند
و مالیدن ورق خوخ سوده بر موضع نوره بوی نوره را دافع است و همچنین
اگر فراغ نوره موضع را الحناء و گلاب بمالند و بشویند نیز دافع بوی نوره گردد
قلت و عدم موی ریش و ابرو آنچه طبیعی بود مثل ترک و قلماق علاج
پذیر نباشد و آنچه غیر طبیعی بود علاجش مانند علاج داء الثعلب و حیه و صلع
در جمیع تدبیرات بعد تشخیص اسباب و طلا نمودن پیه خرس و رگ
و مغز سر اسپ و مغز ساق آهو بالخاصیت منبت شعر اند و مالیدن روغن
بیضه در حق انبات شعر قوی العمل است **صنعت روغن بیضه** زرده بیضه
ماکیان را بر کرغان نهند هر قدر که خواهند و بر آتش گذارند چون از یکطرف
پخته شود بگردانند و چون طرف دویم پخته شود اندک اندک از بالا
بآلت آهن افشارند تا هنگامی که سوخته شود قطره قطره که روغن از آن
جدا شود جمع کرده نگاه دارند و هر صباح و شام بر موضع مطلوب بمالند **طلاء دیگر**
بجای انبات شعر ف سه عاج سوخته یکجز حضض یکجز سوده در شیر میش اقراص
ساخته نگاه دارند و در شبانه روز چهار نوبت همراه شیر میش یا همراه آب سوده



طلا سازند شیب غیر طبیعی اگر بواسطه کثرت بلغم بود و علامات بلغم خصوصا
سمن مفرط ظاهر باشد در تنقیه آن کوشند و اگر از کثرت یبوست مزاج باشد
تدبیرات مرطبه و نحو رانیدن فواکه مرطبه نافع بود و از ادویه اطریفل بالخاصیت
شیب را نافع است بکار دارند مثل مداومت بر خوردن هلیله سیاه
غیر سوده همراه عسل با مداومت مربی هلیله کابلی عسلی با مداومت معجون
الشباب و شاپور رهندی گوید که زهره زاغ سیاه را قبل از ظهور موی سفید
در هر دو گوش چکانند موی سفید بر نیاید و جریناه کذالک و گویند که اگر
زهره خطاف را با نشادر هر دو سوراخ بینی یک یک قطره چکانند
حکم علاج سابق دارد صفت معجون شباب [illegible] هلیله سیاه ده درم هلیله
و کندر و طباشیر هر یک پنج درم صندل سفید و تخم کاسنی هر یک سه درم
فلفل دو نیم درم زرنباد و زنجبیل و وج هر یک یک نیم درم همه را سوده در سه
چند آن عسل مربی هلیله کابلی عسلی معجون نمایند قدر مستعمل سه درم
و قال نجیب الدین سمرقندی ان هذا المعجون یقطع البیاض و یحفظ السواد
علی الشعر اما اگر اتفاق این تدبیرات نیفتد و موبها سفید شوند تسوید شعر بخضاب
عجیب تر است خضابی را که موی سیاه کند آمله سبز و ثمره ابهر که سبز و
خورد مقدار نخود باشد هر یک پنج جزء براده آهن دو جزء روغن کنجد سیاه
بیست و پنج جزء جمله یکجا نموده و در ظرف آهن انداخته جای گرم دفن کنند
و بعد از چهل و دو روز برآورده صاف نموده در شیشه نگاه دارند
هر شب بر موی مالند صباح بشویند و بقولی هر صبح بر موی مالند و بعد از دو
ساعت بشویند خضاب دیگر مازوی سبز یک رطل روغن کنجد [illegible] سوخته
و شب یمانی و خبث الحدید هر یک پنج درم ملح اندرانی و نوشادر هر یک دو درم

مازو را در روغن زیت بریان کنند تا خشک شوند پس کوفته در پارچه خشن
بمالند بمرات کثیر چندانکه روغن جمله در پارچه جذب شود بعد از آن دیگر
ادویه کوفته و بر مازو آمیخته باریک بسایند و به آب گرم خمیر نموده چهار
ساعت در آفتاب گذارند تا خمیر خوب شود بعد از آن بر موی مالند و شش
ساعت نگاه دارند بعد از آن به آب نیم گرم بشویند و بقولی الشیخ که اگر از
همان خمیر اقراص ساخته و خشک نموده نگاه دارند و وقت حاجت به آب گرم
سوده بر موی مالند نیز موی سیاه نماید خضاب دیگر پوست جوز تر یمانی
پوست انار مس سوخته لاذن مساوی کوفته و بیخته بسرکه [illegible] بشیند و بر موی
مالند و بعد از چهار ساعت به آب نیم گرم بشویند خضاب دیگر که موی را
سیاه کند عفص غیر مثقوب شش درم سنگ راسخ ده حبه نوشادر شش
حبه عفص را در ریگ گلخن یا رماد گرم بریان نمایند چندانکه شکافته شود و
سوخته نگردد بعد از آن هر سه ادویه را باریک سوده در ظرف آهن کنند
و [illegible] از آب طبیخ آمله دو ساعت سحق نموده بر موی بندند و بعد از
دو ساعت از آب آمله و سماق بشویند و بالای آن روغن آمله بمالند و بعضی
مقدار نوشادر شب یمانی نیز داخل کنند و بعضی بجای سنگ راسخ
و نوشادر ربع مثقال توتیای سبز و ربع مثقال بوره یا نمک داخل کنند و بکار
دارند و اگر از همین ادویه مذکوره در آب آمله و هلیله سیاه اقراص سازند
و وقت حاجت به آب گرم استعمال نمایند همان عمل کند خضاب دیگر
وسمه چهل درم حنا پنج درم بروغن گل چرب نموده و به آب گرم سرشته شب
خضاب نمایند و صباح به آب نیم گرم بشویند و باید که بعد شستن موی خضاب
موی [illegible] روغن آمله یا روغن مورد یا بروغن گل بمالند تا خشونت زایل شود

ورنگ جلا گیرد **خضابی که موی اشقر کند** نرگس ده درم شوره ده درم خشک
نموده و بریان ساخته هر یک سه درم همه را بسایند و خطمی ده درم
شب در آب بگذارند و صباح صاف نموده از همان آب موی را بشویند و از همان
آب دارو خمیر ساخته بر موی بمالند و بعد از چهار ساعت دور کنند و بر آن
این عمل نمایند و خوب اگر اشقر نشوند باید که اول مرتبه را به تنها خضاب
کنند بعد از آن این عمل نمایند **خضابی دیگر که موی سیاه را سفید کند**
راسن خشک و ماش و گل نسرین [illegible] خشک و تخم ترب و تخم نسرین
مساوی بزهره گاو و سرکه انگوری سرشته و سر بهار انگور
تخمیر نمایند و بعد تخمیر بهوای مذکور طلا کنند و چون خشک شود تر کنند
و باز تخمیر نمایند در روزی سه مرات بر تخمیر و ترتیب معاودت کنند و وقت
شام بشویند و بروغن یاسمین بمالند و روزی چند همین عمل کنند تا سفید
شوند **مرققات شعر** اگر خواهند که موی باریک شوند شیر گاو کم کنجد
مقشر سوده باید طبخ سوده یا آرد جو یا آرد باقلی در آن داخل کرده
باشند شب طلا کنند و صباح بجزات یا بفروت بشویند **جالبات شعر**
اگر خواهند که موی چرب و جلادار نمایند هر روز بآب دریا که نخالهٔ گندم
و نمک در آن جوش کرده باشند بشویند و بروغن آمله و مورد که بالای معلوم
مالیده باشند و اگر استطاعت باشند بقی عادت کنند و بر بلیله مربی و اطریفل کبیر
مداومت نمایند **محرقات شعر** اگر خواهند که موی دور کنند چنانچه سوخته
سوخته شوند و باز بر نیایند باید که از موی چینه بکشند و مخدرات مثل تخم
بنج و افیون همراه سرکه طلا سازند یا آب کاهو مالند یا فلوس ماهی در
سرکه سوده طلا کنند یا بیضهٔ مورچه بر موضع کنند تا موی بمالند

ناخون

[illegible]

یا خون قراد سگ که در فارسی کنه گویند بمالند و مکرر این عمل نمایند تا کرچله
سوخته شوند **طلائی که موی کنده را دیر بر آورد اگر مکرر عمل کند** فیمولیا و اسفیداج
رصاص هر یک پنج شب یمانی و افیون هر یک نصف جز سوده بآب بنج تر
یا به سرکه که تخم بنج در آن پخته باشند بر موضعی که نتف موی نمایند طلا سازند
فصل سیوم از باب اول مقاله ششم که از فن ثانی است در زینت اظفار **سماجه**
و آن مرضی باشد که نقطهٔ سیاه بر ناخن پدید آید و چون زیاده شود سطح
پست و بلند نماید و چون بکمال رسد تمام ناخن را پوسیده گرداند و سبب
آن خلط بلغم متعفن با خلط سودائی بود که در جرم ناخن متمکن شود علاجش آنست
که تنقیه خلط موجب نمایند بحقن ادرارات و بعد از تنقیه بیه گرده بز و زفت
گداخته مدام مالیده باشند و اگر سماجه قوی بود ضمادات منضجه که در دو ما میل گفته
شده بکار برند تا ناخن را نرم نموده دور کنند بعد از آن اشیاء و جالی بکار
دارند مثل عسل و موم تا ناخن دیگر بروید و گاه نقطهٔ سیاه بر ناخن بسبب نمود دم
میت ظاهر شود که بواسطه کوفتگی در زیر ناخن بسته شده باشد طلا نمودن تخم
جرجیر و سرکه نافع بود و ضماد ارد و زفت همچنین و شستن بمثلث برات کثیر بعد
ضماد زرنیخ سرخ نیز همچنین علاجند و اگر نقطهٔ زرد بر ناخن پدید آید طلا نمودن تخم جرجیر همراه
سرکه نافع بود و اگر نقطهٔ سفید بر ناخن پدید آید که اثر ابرص اظفار خوانند طلا نمودن
کبریت و عسل و زرنیخ زرد با زفت و مغز بادام یا طلا نمودن ترمس و جوز السرو
و زرانج بروغن گل و ثفل خل و طلا نمودن زفت فقط نافع بود **تقشر ناخن**
و آن مرضی باشد که جرم ناخن متقشر گردد و از و قشرهای رقیق جدا شوند
و سبب آن یبوست قلیل بود که در جرم ناخن متمکن شود علاجش آنست که
نمک و سرکه بمالند و با عنصل و روغن کنجد طلا کنند در جدیه پا تنقیه و در قدیم تنقیه

سوداوی غیره اثار جرب و لطیف اکاره دارند تشقق اظفار وآن پاره شدن ناخن است وسبب این مثل سبب تقشر اظفار است علاجش تدهین و ترطیب بدن نمایند بدستور سابق وموم و روغن گل گداخته بر ناخن طلا کنند با لعاب ریشه خطمی و روغن گل وشیر زنان بجای گل ساخته مالیده باشند تا ناخن نرم شود سیم واگر ناخن فاسد شود وحاجت بقلع آن افتد مرهم دیاخلیون که صفتش معلوم شد طلا سازند تا نیک نرم شود بعد از ان بکبریت و زرنیخ و زفت و زیت طلا نمایند یا بجاوشیر و زرنیخ و دهن لوز مر طلا نمایند تا ناخن بر کنده شود

باب دویم

از مقاله ششم که از فن ثانی است در امراض زینت الجلد که تعلق برنگ دارند واین نیز مشتمل بر دو فصل است فصل اول در کلف وبرش ونمش وخیلان وآثار قروح وجدری وحرق ووشم اما کلف وآن مرضی باشد که نشانهای تیره بر روی پدید آید وبرش مرضیست که قطعهٔ سیاه یا سفید بر روی وگلو واعضای علوی پدید آید لیکن رنگ این خفیف از رنگ بهق است وقطعهای این زیاده از قطعهای بهق بهن‌تر باشند ونمش مثل کلف بود لیکن داغهای این سرخ باشند وخیلان داغهای خورد سیاه باشند که سطح اینها اندک از سطح جلد بلند باشد وسبب این جمله امراض کشاده شدن فوهات عروق باشند که از ان طرف خون در جرم جلد جمع شود و هر خلط که در خون غالب بود رنگ آن بر جلد ظاهر کند وچون این امراض قدیم و متمکن شوند عسر البرء باشند بواسطه بعد جلد برای تنقیه اما جدید را علاج آنست که تنقیه بدن از اخلاط موجبه نمایند بفصد عروق مناسبه وحجامت زیر زنخ وحجامت قفا ومسهل، قویه سوداوی وبلغمی دهند

مثل

مثل ایارجات وحب افتیمون وطبیخ افتیمون که معلوم شده مرتا بعد اخری وپس از تنقیه تمام اشیاء جالی که تحسین لون نمایند مثل ریوند وتخم ترب وودع وتخم خربزه وباقلی وتخم کدو وپوست بیضه محرق وصدف محرق وارد جو وبرنج وبراده عاج وبوره ارمنی وتنکار وپوست نارنج واستخوان پوسیده وسفیده ومرتک واشنان ولوز ونشا وکل فرد مفرد یا مجموع طلا سازند واشیایی که مفسد لون اند مثل اکل اشیاء سوداوی وکثرت غم وکثرت جماع وفکر قوی وجوع مفرط وخوردن طین وآب بسته احتراز نمایند طلای که کلف را ببرد ریوند وصندلین وتخم ترب وودع ومرداسنگ مساوی سوده همراه سرکه طلا سازند طلاء دیگر ریوند همراه خل سوده طلا نمایند طلاء که برش کلف را نافع بود انقش سرکه طلا سازند دیگر صابون طلا سازند وچون لذع نماید بشویند وروغن گل بران مالند وبهمان طریق مداومت کنند دیگر کف دریا وموم وروغن گل گداخته بمالند طلاء نمش را نافع بود بادام تلخ مقشر وبوره ارمنی وتخم ترب مساوی سوده بلعاب حلبه بعد تنقیه آب گرم یا بعد حمام طلا سازند طلاء دیگر که کلف وبرش ونمش وخیلان را شاید مغز تخم خیار ومغز تخم خربزه ولوز مقشر وقشر بیضه محرق وصدف محرق وتخم ترب وباقلی ومرداسنگ جمله مساوی الوزن سوده بآب کشک جو طلا سازند وبر صباح بحمام روند وبر خوردن بلیله مربا مداومت نمایند وغذا ماش مقشر وبرنج وجوجه مرغ جوان وزردی بیضه نیمبرشت وحصرم وخاگینه وقند وبادام کنند اما نشان سیاه نیلی دیگر که بواسطه آثار ضربه وسقطه ودم میت پدید آید طلا نمودن مرتک وزرنیخ نافع بود طلاء که ضربه وسقطه ودم میت را ببرد زرنیخ اصفر واشق مساوی سوده طلا سازند دیگر کرنب را سوده ضماد نمایند دیگر آب ترب مرتا بعد اخری

طلا نمایند **دیگر** از آب فودنج طلا سازند **آثار قروح و جدری و حرق و وشم**
آثار قروح آن باشد که بعد به شدن قرحه باقی ماند و آثار جدری را اعتماد
چیچک را گویند که بعد بر آن باقی مانده و آثار حرق آنست که بعد بر موضع سوختگی
داغ سفید باقی ماند و وشم آنست که زنان دیر بسوزن و نیل یا بسواد یا چیزی
سوختهٔ بر بدن نقش کنند و علاج همه این جز اطلیه خارج بدن نباشد **طلا دیگر آثار قروح**
و جدری و داغ مردار سنگ شبانه روز در سرکه خیسانده و خشک نموده و پنج
نی دارد نخود و استخوان بوسیده و آرد برنج و مغز تخم خربزه و حب البان
و قسط مساوی الوزن بلعاب حلبه یا بلعاب بزرکتان سوده شب بر آثار
طلا نمایند و صبح بحمام روند و برین عمل مداومت کنند **طلاء دیگر** دقیق باقلی
پنج درم تخم جرجیر و مردار سنگ پرورده هر یک دو نیم درم خزف جدید قسط تلخ
هر یک دو درم سوده با آب کشک جو طلا بر طلای نموده باشند بعد یکدیگر
با آب گرم یا بعد بر آمدن حمام و بعد شبانه روزی بحمام روند و به آبی که قشور بطیخ
و بنفشه خشک و نخاله و نخود در آن جوشانیده باشند بشویند و سخت
بمالند و باز مکرر این عمل نمایند و در شبانه روز ده بار طلا سازند **طلا اگر داغ**
سفید حرق مانده باشد تخم ترب و فوه و شیطرج مساوی سوده با آب طلا سازند
طلا اگر وشم را زائل نماید باقلی و خرء کلب و صابون مساوی سوده بر وشم
طلا نمایند بعد دلک با آب گرم و نمک نطرون و در شبانه روز ده نوبت
بکنند و مکرر این عمل نموده باشند **دیگر** اکهه آب نامده ده زرنیخ ۴۳
دو درم یکجا سوده بر موضع وشم طلا نمایند تا قرحه شود بعد از آن مرهم
زنگار که معلوم شده دو روز بر آن گذارند و بعد از آن تدبیر قرحه نمایند
بمرهم ابیض که گفته شده **فصل دویم** از باب دویم مقاله ششم که از فن ثانی است

درصفای

در صفای لون و حفظ رنگ بشره و تغییر از رنگی برنگی بباید دانست که صفای لون
چند چیز واجب بود اول اشیاء که تحریک دم بسوی خارج نمایند و تصفیه
دم کنند و دم کثیر پیدا آرند مثل خوردن بیضه نیم برشت و شیر گاو و نبات و
زعفران و گوشت حلوان و اختیار نمودن دعه و فرح و اختیار کثرت
کثرت حمام معتدل و سماع غنا و دیدن حسن و شراب معتدل و سیر
آب و سبزه زار دویم احتراز از مفسدات لون چنانچه در فصل کلف
گفته شده سیوم احتراز از آزدیاد و آفتاب و امثال این که رنگ را
بالفعل فاسد اند مانند استعمال کحل داخل و خارج و سکر قوی بردوام چهارم
اختیار غسول با اشیاء جالی که مذکور در فصل کلف گفته شده **فساد لون**
اگر بواسطه غلبه خلطی بود یا بواسطه فساد عضوی باشد مثل طحال و مراره
چنانچه در یرقان اسود و اصفر علاجش آنست تنقیه بدن از خلط موجب
نمایند بفصد و مسهل مناسبه و اصلاح عضو ماؤف کنند و بعد از آن تدبیرات
صفاء لون که بر طریق اربعه ذکر شده بجا آرند و اگر بواسطه سده
باشد چنانچه در حالت اکل طین یا بواسطه احتراق دم چنانچه در نقاهت و
حالت کثرت جماع یا بواسطه اسباب خارجی نفسانی بود مثل غم و فکر و دیگر
چیزها که گفته شده علاجش آنست که از اشیاء موجبه احتراز کنند و دفع
ضرر حاصله نمایند بتدارک آن مثل اختیار مفتحات در حالت سده و غذاهای
لطیف جید الکیموس در حالت نقاهت و کثرت جماع و علی هذا القیاس
دعه در حالت ریاضت و نشاط در حالت غم و بعد از تدارک تدبیرات
صفاء لون بطلاء اشیاء جالی که گفته شده بکار برند **طلاء که تصفیه لون نماید**
دقیق شعیر و حمص و باقلی و نشاسته و کتیرا و تخم ترب مساوی سوده شب

همراه شیر گاو بمالند وصباح بآب گرم که بنفشه وتخاله در ان پخته باشند بشویند
دیگر عمل همین کند بادام مقشر وکتیرا ونشاسته مساوی سوده باب طلا
نمایند شب نگاه دارند وصباح بطبیخ بنفشه وبابونه بشویند دیگر بادام مقشر و
کتیرا وارد نخود وباقلی مساوی الوزن بماء الشعیر شب طلا نمایند وصباح بطبیخ
تخاله بشویند طلا که حفظ لون بشره نماید از آفتاب کتیرا ونشاسته وصمغ عربی مساوی
سوده همراه لعاب اسفغول یا لعاب به دانه همراه سفیدی بیضه شب
بر روی مالند وصباح بآب سرد بشویند شحوب رنگ را نافع بود وحفظ رنگ بشره
نماید واگر مسافر باشند وقت مشی طلا سازند ووقت راحت بشویند ومالند
بقله الحمقا وسفیدی بیضه نیز همین عمل کند طلا که رنگ سرخ کند خردل ابیض
وزرنیخ احمر مساوی سوده همراه شیر تازه شبها طلا نمایند وصباح بطبیخ برگ لیمو
یا بطبیخ برگ ترنج بشویند در یک هفته رنگ سرخ گرداند دیگر رنگ سرخ نماید
زعفران وفوه الصبغ وکندس ومر مکی ومصطکی مساوی الوزن سوده همراه
آب به یا زشب بر روی مالند وصباح بآب گرم بشویند ودو درم سفوف لحم لون
هر صباح خورند ونخود وانجیر وانار وشراب سیب وزردی بیضه به
نمک وحلتیت وگوشت بره ومرغ همراه نان خشکار رغذا کنند ودوام حمام
بآب گرم شیرین لازم نمایند صفت سفوف محمر که رنگ سرخ گرداند زوفای
یابس ده درم زعفران سه درم شکر سفید سیزده درم سوده سفوف
سازند قدر مستعمل سه درم بآب یا به شراب احمر غلیظ طلا که رنگ
زرد کند کمون را در آب کند سوده شب بر روی مالند وصباح بطبیخ کمون
بشویند ودر طعام کمون کثیر خورند ودوام کمون را بو کنند طلا که رنگ سیاه نماید
آهک شسته ومردارسنگ برابر سوده بآب خالص طلا نمایند دیگر از همین عمل نمایند
تا لکه سیاه

تا که سیاه شود واگر تجوز کند روغن گل قبل از طلا وبعد از طلا بمالند واگر
خواهند که باز رنگ بحال خود آید اشنان اخضر را در سرکه پخته روی بدان بشویند
ومداومت نمایند تا که سیاهی برود یا بصل روی را مالند یا حماض اترج بر
روی مالند یا ارد نخود همراه سرکه طلا نمایند وسبوس که نخود در ان جوشانیده
باشند بشویند تا که تمام سیاهی برود ورنگ اصلی پیدا شود مقاله
هفتم از فن ثانی است در سمیات واین مقاله مشتمل بر دو
باب است باب اول در سمیات ماکوله واین باب مشتمل بر سه فصل
است فصل اول در اسامی سموم باید دانست که سم زهر را گویند و
مراد معالجات از زهر چیزی باشد که مضرت او قابل هلاک باشد
خواه بکیفیت مفرط خواه بخواصیت واین سمیات بر سه قسم باشند
کانی ونباتی وحیوانی اما کانی الخ مشهور اند الماس وزیبق وزاج وزنجار
وزرنیخ وزنجفر وزنگار ومردارسنگ واسفیداج وآهک ومرتک وبراده آهن
وبراده رصاص وشب یمانی ونباتی الخ اکثر مستعمل اند بیش وقرون
السنبل ویتوعات ومازریون وسقمونیا وفرفیون وافیون ودفلی و
مویزج وبلادر وخربق سیاه وتربد سیاه وغاریقون سیاه وجوز ماثل ومیزج
وبیخ وشوکران وپوست بیخ ومغز ارکه ارفته وکندش وکبریت واسفغول
کوفته وعصاره کشنیز تر وعنب الثعلب اسود وبیضه حرباء وحیوانی
الخ رایج الوقت اند زراریح وزغن وضفدع وارنب بحری وطرف دم
ایل ومراره پلنگ ومراره سگ بحری ومراره افعی وبیضه حرباء وماهی سرد
وگوشت دم بچه وخون بسته ولبن جامد وجندبیدستر سیاه وموی بروت
شیر وعلاج هر یکی بمحل خود گفته آید انشاالله تعالی فصل دویم

از باب اول مقاله هفتم که از فن ثانی است در تدبیر احتراز از سموم و معالجات
آن بر سبیل اجمال بباید دانست که هر انسان ذی العقل را واجب است که از
مضرات اجتناب نماید پس چون سموم از جمله مضرات اند احتراز از آنها
واجب باشد و طریق احتراز آن است که روئیدگیهای زمین هرچه نشناسد
باشد نخورد و از طعام و از شراب که تغیر بو و شکلش بهم رسد اجتناب نماید
و آبی که از میان جبال جاری بود و متغیر رنگ گرده باشد نباید خورد و باید که زیر
درختان انبوه و زمین سوراخ دار نخوابند تا از نهش هوام ایمن باشند
و اگر کسی از کسی ترسان باشد که مبادا زهر در کار کند باید که تریاق کبیر
و مثرودیطوس و جدوار نزد خود داشته باشد و هر صباح صباح بیست درم
روغن گاو تازه تناول نماید و در حالت گرسنگی و تشنگی طعام و شراب
بی تکلف بسیار نخورد که درین وقت تمیز کمتر بود و اثر سم بیشتر و اکثر
اشیائی که قابل امتزاج سم باشند مثل اشربه شیرین و طعام خوشبو و تیز و
حموضها چرب و شیرین فهمیده و کمتر باید خورد و با وجود این اگر توهم حالت
و سکر و غشی با دیگر اعراض پدید آید فی الوقت بآب گرم قی باید کرد و فلفل
سیاه و روغن گاو باید خورد و اما اگر تعین دانسته زهر در کار شود و نداند
که کدام زهر است باید که فی الوقت قی نماید و بدوای مسهل کند اگر سم
مسهل نبود و بر عوارض نظر کنند اگر عوارض سم حار باشند مثل عظم
نبض و خشکی دهن و سرخی رنگ تدارک باشیاء بارده مثل شراب
انار و تخم لیمو و دوغ آب و گل مختوم نمایند و اگر عوارض سم بارد باشد
مثل سبات و غشی و سقوط نبض تدارک باشیاء حاره مثل نخود آب
چرب و روغن گاو و طبیخ نودنه کنند و اگر احساس سده داند مفتحات

مخالی

۳۱۴

دافع سم

مثل کرفس و شراب پخته استعمال نمایند و مقاومت باشیاء دافع سم کنند
از مرکبات یا از مفردات در جمیع انواع سموم و سم خورده را نگذارند که
بخواب رود و **مرکبات** که مقاومت سم کنند معجون مثرودیطوس و تریاق کبیر
و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه و تریاق گل مختوم است و **مفردات** که با سم
مقاومت نمایند فادزهر حجری و نارجیل بحری و حب مخلصه و جدوار و بنفشه
و تخم لیمو و گل مختوم و حب الغار و کرفس جبلی و تخم شلغم و پوست
بیخ کبر و زراوند و دماغ و گوشت ابن عرس و دماغ خرگوش و شکوفه باقلی
و سرگین خرگوش و خبازی و پرسیاوشان و ابهل و دارچینی و گل ارمنی
و برنجاسف و آب ورق سیب است و تریاق کبیر جز بعد از ... ساختن
محال بود و صفت تریاق اربعه و ثمانیه در امراض سر ذکر شد و صفت
تریاق گل مختوم این است گل مختوم و حب الغار و ابرسا مساوی سوده
بروغن گاو چرب کرده بعسل معجون نمایند قدر مستعمل از یکدرم تا دو درم
صفت تریاق دیگر دفع ضرر سموم نماید انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب
سبز بیست درم بوره ارمنی یا نمک سنگ یکی ازین
هر دو که باشد ده درم همه همراه انجیر کوفته معجون نمایند بغیر عسل وقت
حاجت سه درم استعمال نمایند تا خبر زیان بعد از قی **فصل سیوم**
از باب اول مقاله هفتم که از فن ثانی است در معالجات سموم ماکوله
معدنیات از الجمله **الماس است** از خوردن آن خراش معده و اسهال
دموی پدید آید علاجش آنست که چون بز تازه خورانند و قی نمایند و بالای
آن روغن گاو و شیر تازه دهند تا حافظ معده از تقرح گردد و براز لادق
مدد کند و بلعاب ریشه خطمی و روغن گاو و طبیخ بنفشه حقنه نمایند هرگاه

درد و پیچش و ورم معده زایل شود نشان اخراج آن مثل پس در ان حال
رب سفرجل و لعاب بارتنگ یکجا ساخته همراه طباشیر و گل ارمنی سوده
دهند تا ریشهای باطن اندمال پذیرند و خمیر باز ماند **زیبق** اگر مصعد باشد
قاتل بود از خوردن آن درد معده و شکم و ذوسنطاریا و ثقل اللسان
حادث شود علاجش قی نمودن بماء العسل و طبیخ شبت و بزر الفجل مثل
شکر و عسل و اگر تشنج اعراض حادث شوند تدبیرات که در تشنج گفته شده
بجا آرند و لبن مصطکی الحدید اقوی باشد و زیبق غیر کشته قاتل نباشد
لیکن اگر در گوش رود باعث درد سر و اختلال عقل حادث گردد
و علاجش آنست که نی باریک در گوش نهند و از بالا مکند یا روغن گل
گرم نموده در گوش چکانند و جنبش بند نموده عطسه آرند یا میلی از اسرب
ساخته در سوراخ گوش گردانند از ان چسپیده بیرون آید **زنجفر**
که نوعی از سم الفار است و او را مرگ موش نیز گویند اعراض خوردن
آن و اعراض خوردن سم الفار مثل اعراض خوردن زیبق بود و علاجش
نیز همان باشد اما بعد از قی تریاق اربعه یا تریاقی که در مرکبات این
کتاب گفته شده بدهند **زاج** از خوردن زاجات سحج قولنج
حادث شود علاج آن خوردن شوربا، چرب و صمغ های چرب و لعابات
و شیر و زبد باشد **زرنیخ** از اکل آن تعفن و تبثر باطن پدید آید
زنگار از خوردن آن قی و قروح باطن پدید آید **آهک** از کثرت اکل
آن درد شکم و یبوست حلق و عسر بول و اسهال دموی و خناق و غشی
پدید آید و سردی دست و پا و بیرون آمدن آهک همراه بول حادث
گردد علاجش آنست که بطبیخ بذر کتان و بذر جرجیر و بذر خیار زی

مرتک م

که عسل در آن آمیخته باشند خورانیده قی دهند و بعد از ان لعاب خطمی
و بذر المرو بذر کتان همراه شیر گرم کرده بخورانند و غذا شوربا، چرب
و خبازی دهند **مرداسنگ** خوردن آن باعث قولنج و عسر البول شود علاجش
آنست که بطبیخ اشیاء مفتح مثل کرفس و انیسون و تخم شبت که عسل و بوره در ان
حل کرده باشند قی مکرر دهند و برای رفع قبض حقنه ها که در قولنج گفته شده
بکار برند و زنجبیل مربا بخورانند **اسفیداج** که ان را قشیشی گویند **اسفیداج** که ان را
سفیده گویند خوردن این هر دو موجب فواق و تنگی نفس گردد علاجش
آنست که بطبیخ مفتحات مذکوره و عسل و روغن کنجد تازه قی کنند و حقنه نمایند
و قدری از سقمونیا همراه ماء العسل حار تناول نمایند **براده آهن و ارزیز** از
خوردن آن درد شکم پدید آید و گاه باشد که در براز خون ظاهر گردد علاجش
آنست که فی الوقت قی نمایند و شوربا، چرب دهند و اگر مدت طویل گذشته باشد
حقنه کنند و خورانیدن سنگ مقناطیس قبل از مسهل آهن خورده را مفید بود
و بعد از ان مسهل خورند **شب یمانی** در اعراض و علاج مثل زاجات باشد
و بعد از تدبیرات مذکوره خورانیدن یاقوتیات و مفرحات در هر نوع
سم برای تقویت نافع تر است **نباتات** و از جمله آن **بیش** و آن
بدترین انواع سموم نباتی است و او را اصناف بسیار است اصفر و اسود
و ابیض و قرنی و دهنی و قوی ترین انها اصفر بود پس اسود پس دیگر
و اصفر ان یک دانگ کشنده بود و جمیع اصناف آن سریع الاثر باشند
در دو ساعت بکشند و از خوردن آن پیچش و خشکی زبان و ورم لبها
و قلق و التهاب پدید آید علاجش آنست که فی الوقت بروغن و شیر
گرم قی نمایند و بملینات مثل بنفشه و تخم شلغم و پرسیاوشان و سنا مکی

حقنه کنند و بعد از اخراج ماده بدان تریاقات مرکبه مثل معجون مثرودیطوس
و تریاق کبیر و اربعه یا ادویه تریاقی مفرده مثل کوشت راسو و جدوار نفس
و یا حب مخلصه همراه شراب دهند و معالجات که در قوانین علاج مجمل
سم نوشته شده بکار دارند و اکثر حکما بر آنند که پوست بیخ کبر تریاق
بیش است **قرون السنبل** و آن مثل بیش است در اعراض و بطبیخ تخم شلغم
و عسل قی کنانیدن و بعد از آن تریاق مذکوره دادن نافع باشد
یتوعات اشجار حاد باشند که از آن شیر سفید بیرون آید مثل شبرم
و زقوم و برکک و لبن جمیع اقسام یتوعات کثیر المقدار خورنده بود
تقلبق و التهاب و اسهال مراری و زنجاری و دموی علاجش آنست
فی الوقت قی نمایند و شیر تازه دهند و اگر بیش از دو ساعت گذشته باشد
و اسهال جاری شده باشد لبن مطفی الحدید دهند و دوغ آب خورانند
و آب سرد بر سر و بدن ریزند و دست و پا با آب سرد بشویند بعد از آن
که اسهال ساکن شود تریاق گل مختوم یا اقراص طباشیر همراه لعاب
اسفغول و بارتنگ و رب به دهند **سقمونیا** نیز از جمله لبن یتوعات است
و اورا المحموده نیز گویند دو درم از و خورنده بود اول قبض کند بعد از آن
اسهال مفرط آرد علاجش قبل از اسهال قی کنانیدن و بعد از اسهال
لبن آهن تاب و دوغ آب و رب بهی و رب سیب همراه آب برک
سیب باشد و اگر تجش قوی تاب از بذور ربای فرلقه مثل بارتنگ و تخم ریحان
بریان نموده همراه رب سیب دهند **مازریون** نیز از جمله یتوعات
است دو درم از اوراق عبیر مبراو کشنده بود با اسهال قوی و قلق
و اضطراب و التهاب و خشکی زبان و معالجات او مثل یتوعات مذکوره

و سقمونیا بود **فرفیون** دو درم از و کشنده بود از خوردن آن جفاف لسان
و التهاب بدن و قلق و اضطراب پدید آید و گاه اسهال قوی نیز واقع
شود علاجش آنست که بطبیخ کرفس جبلی و پوست بیخ کبر و برسیاوشان
قی کنانند بعد از آن مسکه بر دست و پا مالند و شیر تازه و شوربا چرب
دهند و دست و پا با آب سرد بشویند و اگر غشی عارض گردد فادزهر یا
تریاق کبیر یا مثرودیطوس خورانند **افیون** دو مثقال از آن غیر
معتاد را کشنده بود بخدر و نفخ و قبض قوی و سبات و غشی و برد اطراف
پدید آید علاجش آنست که فی الوقت شیر گرم خورانند و قی نمایند مرات و حقنه
بملینات مذکوره کنند و حبس بدن از آن صاف شود جدوار نفس و انکی
تا دو دانک بخورانند و بعد از قی تریاق کبیر و اربعه نیز نافع بود و اگر
جند و ابهل و حلتیت و الجدان مساوی سوده دو درم بخورانند نیز نافع بود و
بجای آب آب انار ترش دهند و نکذارند که بخواب رود **دفلی** دار آن را
در فارسی خرزهره گویند کثرت اکل آن موجب لهیب و کرب و غشی و نفخ
بطن باشد علاجش آنست که فی الوقت قی کنانند و بعد از قی لعاب اسفغول
و به دانه همراه روغن گل تناول نمایند و حسوی از لعاب حلبه و طبیخ فنجکشت
و زیره نافع بود و خورانیدن شیر نهار چربی نیز مفید افتد **ذراریح** از خوردن
آن بول الدم پدید آید و علاجش فی الوقت قی نمایند و بعد از مرور ایام لعابات
و معالجات قروح مثانه بکار دارند و شیر آهن تاب مفید افتد **بلادر** دوای
مقرح است از خوردن آن بثور و قرح در معده پدید آیند و اگر روغن او بر بدن رسد
قروح و بثور و ورم بدن پدید آید علاجش فی الوقت با آب گرم و روغن
کنجد قی نمایند و اگر ایام کثیر گذشته باشد تنقیه بدن بفصد و مسهل کنند و بعد از آن

آب جو شیره بادام و روغن بادام دهند و آب انار مز خورانند و کنجد و مغز جوز
بر قروح بدن مالند و روغن بنفشه در گوش و بینی چکانند و غذا ماش و اسفاناخ
بروغن بادام **خربق سیاه و خربق سیاه و غاریقون سیاه** از خوردن اینها اسهال
مفرط و لهیب و خناق و تشنج و عرق سرد پدید آید علاجش مثل معالجات
یتوعات باشد **مغز کندوی تلخ** اعراض و معالجات او مثل شوکران باشد
جوزماثل و بنج و یبروح و قنب جمله حکم افیون دارند به بوره و آب گرم
بالطبخ شبت و روغن کنجد قی کنانیدن و بعد از آن روغن بنفشه و نار دین
بر بدن مالیدن و سرکه و روغن گل بر سر مالیدن نافع بود و جمله تدبیرات
افیون خورده مناسب باشد **فلوس ماهی** در جمیع تدبیرات حکم
افیون خورده دارد **شوکران** از خوردن آن خناق و برد اطراف
و تاریکی چشم و ثقل بدن پدید آید علاجش با آب گرم و نمک قی کنانند
و فلفل و سعتر و الجدوار و قردمانا با شراب مفید بود و افسنتین بروغن
گاو مفید بود **پوست ترنج** از خوردن آن درد شکم پدید آید علاجش
فی الوقت قی نمایند و مرقات خورانند و شوربای چرب دهند تا از سحج
ایمن مانند **لبوب منعقده** مثل فندق و جوز و بادام و پسته از کثرت
اکل آن ثقل بطن و غثیان و غشی حادث گردد علاجش به نمک و آب
گرم قی کردن و بعد از آن سکنجبین با آب انار ترش خوردن مناسب
و نافع باشد **کندش** اعراض خوردن آن مثل خربق سیاه و خربق باشد
و همان معالجات نافع بود **کمات** الجمه به بوتی و طاوسی ...ش از خوردن
آن خناق و ضیق النفس و قولنج و غشی و عرق بارد پدید آید که علاجش آنست
که فی الوقت بطبیخ فودنه و نمک و سکنجبین قی نمایند بعد از آن الجدوار

(margin:) دوزن ها لام

وابهل

وابهل و فلفل و الجبر مساوی کوفته دو درم از مجموع آن همراه شراب
صرف دهند یا تریاق اربعه و معجون مثرودیطوس خورانند **خوره کنجد**
از اکنجاره گویند چون نبایت افسرده باشد از خوردن آن ثقل معده
و بعضی پدید آید علاجش قی و تنقیه معده و معالجات بعضی **بزر قطونا کوفته**
و عصاره کشنیز از خوردن اینها سقوط نبض و برودت بدن و ضیق النفس
و خدر و غشی حادث گردد و صاحب عصاره کشنیز خورده را اسدر
و دوار و اختلال عقل و بحة الصوت و غثیان و سکر نیز واقع شود
علاجش آنست که بطبیخ شبت و تخم زرب و عسل و بوره ارمنی قی نمایند
و بعد از آن شراب و معجون مثرودیطوس خورانند و غذا زرده بیضه
نیمبرشت به فلفل و نمک یا شوربای مرغ به از بیرخاره بدهند و دارچینی و کرفس حلیل
و فلفل و افسنتین همراه شراب نیز مفید بود **عنب الثعلب سیاه** الجمه بنج و برگ
او نیز سیاه باشند کشنده بود از خوردن آن کمودت لون و خدر و فواق
و قی الدم و سحج حادث گردد علاجش قی نمودن به نمک و اکرب و آب
گرم باشد بعد از آن شیر تازه با عسل خورند و نخود آب همراه شیره
بادام تلخ نافع بود **بزر الجزر و عفص و فلفل بری** از خوردن اینها مغص و تخور
معده و قروح امعاء پدید آید که علاجش آن قی کنند و بعد از آن لعاب بهدانه
و اسفغول همراه شراب بنفشه و شراب خشخاش دهند و شراب خشخاش
همراه شیر آهن تاب مفید بود **سموم حیوانی** از الجمله **ذراریح** ست و آن
حیوانی مثل مگس عسل بود و از آن کلان تر بود و سرخ بود و بالای آن نقطه‌ها
سیاه باشند و یک زرنیخ او کشنده بود و هر که یک حیوان از آن
بخورد ورم مثانه و قضیب پدید آید و حبس بول کرده و اگر بول کند بول الدم

وگاه بود که غشی و هذیان نیز حادث کرد و علاجش آنست که بروغن کنجد
و آب گرم قی کنانند و بعد از آن لعاب خطمی و اسغول به دانه دهند
و شیر تازه و مسکه و شوربای مرغ و جوز بادام و روغن بادام و بط
و عسل و زردی بیضه نیز مفید افتد و روغن گل همراه بیاض بیضه ما کیان
در احلیل چکانیدن و شیر زنان در احلیل چکانیدن نافع بود وزغه حربا
از اکل آن قی و درد دل حادث کرد و علاجش قی مکرر بطبیخ شبت و روغن
گل باشد و بعد از آن خورانیدن یاقوتیات و معالجات ذراریح نافع
باشد ضفادع از اکل آن کمودت لون و خناق و تاریکی چشم
و فتور عقل و غشی پدید آید علاجش قی به نمک و آب گرم و روغن زیت
باشد و بعد از آن مثرودیطوس دهند و بحمام روند و عرق کنند و بروغن
قسط و ناردین تدهین بدن نمایند ارنب بحری اکل آن در اعراض و معالجات
حکم ضفادع دارد بیضهٔ حربا حکم اکل حربا دارد طرف دم ایل
سر دنبال گاو کوهی از خوردن آن غشی و کرب حادث کرد و بجنبد
علاج قی کنند از آب گرم و نمک و بعد از آن مغز فندق و فستق
خورانیدن نافع بود مرارهٔ پلنگ سم قاتل است از خوردن آن اسهال
مراری و تلخی دهان پدید آید و گاه بجای اسهال مراری قی کراثی واقع شود
و بوی صبر از دهن و بینی خورنده ظاهر بود و قبل از سه ساعت رجا
نباشد لیکن چون سه ساعت برو بگذرد امید نجات باشد علاجش
آنست که در قی کنانیدن مبالغه بسیار نمایند و قی متواتر دهند و بعد از آن
تریاق گل مختوم و اربعه همراه طبیخ سداب دهند و پلنگ را دو دماغ
باشد یکی سفید و یکی زرد و گویند که چون مگس بران زهر نشیند بمیرد

و خورانیدن ... همراه طبیخ تخم شلغم ... نافع ...

و حکم اکل آن در اعراض و معالجات حکم مرارهٔ پلنگ دارد
مرارهٔ سگ بحری مقدار عدسی کشنده باشد مرارهٔ افعی نیز قاتل قوی است و معالجات
کمتر مفید افتد اما قی متواتر کنانیدن و بعد از آن تریاق کبیر و اربعه و معجون
مثرودیطوس و فاذزهر خورانیدن یا حب مخلصه همراه شراب دادن
و بعد ازین تریاقات و اکل یاقوتیات و دواء المسک نافع باشند و خوردن
دارچینی و حنظل با ناردین و حب الغار و پنیرمایه خرگوش هر یک درمی سوده
همراه روغن گاو نیز مفید افتد و شش درم لحم قدید ابن عرس سوده همراه
شراب و همراه طبیخ حب مخلصه یا همراه طبیخ تخم شلغم یا همراه شیر
یا همراه آب نیز مفید افتد سواد مغموم گوشتی که بدم نخته باشند و سر دیگ
بسته باشند بد بود از خوردن آن هیضه و سباتی پدید آید علاجش قی باشد
بآب گرم و سکنجبین و بعد از معالجات هیضه بجا آرند سمک بائد یعنی
ماهی سرد خصوصاً که در جای نمناک نهاده باشند خوردن آن موجب غشی
و عرق سرد و قولنج و ضیق النفس کرد و علاج آن قی کنند و بعد از آن تریاق
اربعه و کمونی و دواء المسک ملح و شراب صرف نافع بود خون تازه ...
از خوردن آن خناق و غثیان و محل پدید آید معالجات آن باسهال
مأکول و حقنه و فتل ملینه نمایند و قی در آن موافق نیفتد و لیکن تمام اسهال
او و پیرمداب مثل انجیر خام و شیر آن و خاکستر چوب آن و فلفل و حلتیت
و اصل الجدار مفرد یا مجموع خورانیدن نافع باشد و گویند پنیرمایه خرگوش
با سرکه نیز مفید افتد و تخم کرنب و بوره ارمنی همراه شراب یا آب گرم
نیز مفید بود و شیر خوردن نیز نافع باشد لبن فاسد شیری که متغیر الکیفیه شده
از خوردن آن هیضه و درد شکم حادث شود علاجش آن قی باشد چنانکه

تمامی از معده خارج شود بعد از آن مقویات معده مثل فلافلی و کمونی بخورند
و روغن مصطکی و ناردین گرم نموده بر معده مالند و اگر شیر در معده بسته شود
غشی و عرق سرد و نافض نیز باشد مع هر دو علامات سابقه و درین
صورت معالجات شیر خورده بجا آرند و طبیخ سداب و فودنه و حرف
ابیض همراه سرکه نیز نافع باشد **عرق دواب** خصوصاً اسپ از خوردن
آن ورم و کبودت روی و زبان و سیلان عرق بد بو از بغل حادث
گردد علاج آن قی باشد بآب گرم و روغن کنجد و بعد از قی خورانیدن
تریاق کبیر و اربعه و تریاق گل مختوم و مثرودیطوس نافع بود و اگر جدوار
بنفش همراه شراب سوده بخورانند نیز نافع باشد **جند بید ستر** که سیاه
و کهنه و متعفن شود کشنده باشد از خوردن آن اعراض سرسام پدید آیند
علاج پس آنست که فی الوقت قی نمایند و اگر زمان کثیر گذشته باشد
حقنه نمایند و بعد ازین تدبیرات حموضات مثل آب انار ترش و نارنج
و لیمو و سرکه و سماق دهند یا دوغ آب کاو برف پرورده خورانند و بعد
ازین اگر امتلاء عروق و جوشش خون و حمرهٔ عینین باشد فصد قیفال نیز نمایند
موی بریده شیر و آن مثل الماس است از خوردن آن اسهال دم و قرحه
معده و درد شکم پدید آید علاج پس آنست که قطعه از گوشت خوک خام
بریسمان ابریشم که قوی باشد بسته از حلق فرو برند و ساعتی بگذارند
که در شکم باشد بعد از آن ریسمان را در کشند موی همراه آن قطعه خواهد
برآمد یا گوشت خوک را قیمه نموده خام بخورانند چندانکه شکم سیر شود
و بعد از نیم ساعت قی کنانند موی همراه گوشت خواهد بر آمد و بعد از
قی تمام رب بهی بنوشند و معالجات قروح معده و سحج امعا بکار دارند

باب دویم از مقاله هفتم که از فن ثانی است در لدغ حیوان و طیور
و این باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در لدغ حیوانات و
هوام و آدمی و دواب چارپایه اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که کدام
از حشرات و حیوانات است باید که موضع لسعه را از بالا محکم بر بندند
و بر موضع حلک زنند و از محجم بکشند و اگر محل محجمه نباشد مثل انگشت از
دندان بمکنند و فرو ریزند بمرات کثیره و هر مرتبه بسرکه و روغن گل مضمضه
نمایند چندانکه خون بسیار از آن بر آید بعد از آن تریاق کبیر یا تریاق
اربعه یا تریاق سمانیه یا تریاق گل مختوم بخورانند یا جدوار در شراب
سوده یا حب مخلصه در شراب جوشانده فادزهر همراه گلاب
سوده بدهند و اشیاء دافع سم و مسکن وجع مثل حلتیت و سیر
دشتی بر آن موضع گذارند و فودنه صحرائی و رماد حطب تین و بوره
و ملح و کبریت و سرگین باز و کبوتر مفرد یا مجموع همراه بول آدمی یا همراه
سرکه بر موضع لسعه گذارند و اگر گزنده معلوم شود و استدلال باید علاجی که
خاص بآن باشد بکار دارند **لدغ حیات** یعنی گزیدن مار باید دانست
که مار را انواع بسیار است و بدترین جمله اصناف تاریخی است در
بلاد ترکستان پیدا شود و چشمهاء او سرخ باشد و اگر ببوی جاندار که گند
جاندار بمیرد و در دشتی که آن مار بود کاه نروید پس از آن مار افعی است
و آن قدر یک ذراع بود مایل بزردی و چون مشی کند تمامی خود را گره
زند و سر خود را بالا دارد و هیچ گاه از تحریک باز نداند و مشی او بعقب
بود پس از آن اسود است و هر گاه خواهد سر خود را پهن کند و هر گاه خواهد
جمع آرد و این اکثر در بلاد هندوستان بود و از لدغ اینها خلاص محال بود

وباقی جمله امثال خفیف السم باشند اکثر آنست که خورانیدن تریاقات
کفایت نماید و علامت کسی که او را مار گزیده باشد آنست که از آن موضع
خون آید و خدر رسد اعضا را و اگر قوی السم باشد غشی و کبودی
لون و سقوط نبض نیز بود و علاج آنکس اگر جائی قطع بود مثل انگشت
و دست و پای و گوش و بینی فی الوقت ببرند که بدیگر اعضا سم نرسد
و اگر محل قطع نباشد نشترها عمیق بران زنند و محجمه چسبانند و خون
بسیار از آن بیرون آرند و مثل سیر و شبت با حلتیت همراه سرکه
بران گذارند و تریاق کبیر یا تریاق اربعه بخورانند و جدوار همراه شراب
سوده یکمثقال نیز نافع بود و طبیخ دو درم حب مخلصه کرده در شراب
کرده باشند نیز نافع بود و اگر زهر بمال مار گزنده فی الوقت بر موضع
مالیدن مالند نافع بود و اگر یکمثقال فلفل همراه نیم آثار روغن گاو
فی الوقت بخورانند نیز نافع بود و قدید گوشت را سونک زده
شش درم نیز نافع بود و گویند که اگر هنگام لدغ فی الوقت کور موش
زنده بشکافند و بر موضع لسعه بندند سودمند باشد و اگر مرغ بریان کنند و نیم
گرم بعد حجامت بر موضع لدغ بندند نافع بود و اگر موش یا غوک
ابی دو پاره کنند و فی الوقت بر موضع لدغ بندند نیز نافع بود و اگر
مهره مار را بر لدغ چسبانند جذب تمام زهر نماید والله اعلم
لدغ عقرب دارد انیز اصناف بسیار است زرد و سبز و کبود و
سیاه و بدترین همه سیاه است پس از آن کبود پس از آن
سبز پس از آن زرد و این چهار قسم کشنده نباشند و علامت
خون بر نیاید و سوزش بسیار کند و عروق و عضلات را تشنج و گداز

پدید آید علی قدر تفاوت مراتب اصناف علاج آنست که کلک زنند
و محجمه چسبانند و اگر محل محجمه نباشد نشتر زنند و از دندان بمکند و فرود نیزند و بر سر
از سرکه مضمضه نمایند و بعد از آن پیاز بران کوفته بربندند و مثقالی تریاق
اربعه بخورانند و گویند که اگر فی الوقت مگس را بر موضع لسعه عقرب مالند
نافع بود و اگر بمان عقرب لداغ را سوده بر موضع لدغ بندند نیز نافع بود و
نوعی از عقارب است که غوره باشد و دم غوره او وقت رفتن بر زمین
دارد و بالا نکند و آن را زده اصناف باشد هرگاه نیش زند فی الوقت
بکشد و دیگر مثل همین است که زهر او بعد دیر زمانی اثر کند و او نیز غوره بود
و دنبال نیش بر زمین دارد و از لدغ آن هر دو خلاص محال بود علاج نیش فی الوقت
جز قطع نباشد و گویند که اگر فی الوقت نشترها عمیق زنند و محجمه چسبانند و تریاق
کبیر دهند شاید که الله تعالی نجات بخشد و در لدغ عقارب از منفعات
مثل کرفس اجتناب نمایند که ممد سم است علی الخصوص خوردن کرفس
نزد بعضی در حالت لدغ عقرب کشنده باشد [illegible] کری بود سیاه
و او را دو نیش خورد باشند که وقت مشی بالا دارد و چنین گویند اندک نیش
بهم دارد و علاج آنست که سرگین گاو بران مالند یا پیاز کوفته بران گذارند
[illegible] ازار و فارسی چهل وچار پا گویند و در هندی کنکهجوره
خوانند بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و اشمام ها و واو مهمله و ضم جیم
و سکون واو و فتح راء مهمله و سکون ها و هو نوع اخر و آن حیوانی بود
لیث و در از پشت سیاه و از شکم زرد و او را چهل پا باشد مثل نیش
بعد و پهلو باشند و دو نیش سرخ خورد در فم باشند و دو نیش از همه نیشها
کلان تر طرف دم باشند و چنین بر بدان رسد از همه نیشها بچسبد و هر دو نیش

اخیره را از دیگر نیشها عمیق تر زنند و اگر در ان حالت گسسته بود جدا
نمودن او مشکل باشد موزنی گرم کشند و بر پشت او کذلک زنند جدا شود
و از چسبیدن آن الم و سوزش و ورم پدید آید علاج این آنست که جدوار
سوده بر ان مالند یا زریچو بر سوده بر ان مالند یا پیاز بر ان بندند یا همان گزنده
سوده بر موضع ماوف طلا نمایند و نوعی از ان است که چون بچسبد جدا شود
هر دو نیش را بگذارد و سم آن کشنده بود علاج این آنست که ان نیشها را
برآرند و کلک زنند و محجمه چسپانند و خون بسیار برآرند و طلاهای مذکوره که
در معالجات مشتبه گزلدغ گفته شده بکار دارند و تریاقات مذکوره بخورانند
لدغ دوغه و حربا و ضفدع جمله ضار باشند خصوصا ضفدع بحری از
لدغ ان حمرة عنین و هزیان و خفقان پدید آید علاج همه اینها حجامت باشد
و قی نمودن بطبیخ کرفس جبلی و بیخ کبر و سکنجبین اشبع نافع بود و خورانیدن
تریاق گل مختوم و تریاق سمانیه نافع بود و جدوار و فاذزهر نیز مفید افتد
لدغ رتیلا رتیلا نوعی از عنکبوت است و نیز دیک دهن او دو شاخ است
و بر و نقطهای سیاه باشند و او را انواع بسیار است و نهش جمیع اقسام
ازان نیشتر زدن و مکیدن و حمام گرم و آب گرم بران ریختن نافع بود
و موضع را به بول یا به سرکه و نمک بشویند و از اشیاء طلاهای که در
شروع فصل ذکر شده بکار دارند و طبیخ بیخ کبر و تخم کرفس و شونیز
دهند لدغ عنکبوت و او را انواع بسیار است از گزیدن او بعضی ریاح
و قراقر شکم و قشعریره و برودت و انتشار قضیب حادث شود
علاج این آنست که تریاق اربعه دهند و شراب صرف خورانند و به نمک
و آب گرم بشویند و با به حمام گرم روند و طبیخ سداب و شونیز و بیخ کبر نیز نافع

بود و نوعی از عنکبوت است که او را اغشدل گویند و او بیشتر در منزلها باشد
و زهر او حار بود و رنگ سیاه مایل به سبزی و پای کوتاه بود و از گزیدن آن و
از شاشش آن حکه و سیاهی موضع و تب گرم حادث شود علاج این آنست
که موضع نیش بمکند و جدوار و سرکه طلا نمایند و معالجات تب مثل تبرید یا
همراه نبات و آب قرع و خیار همراه سکنجبین بخورانند و تلیین طبیعت بحقنه
و فتیله لینه و مطبوخ فواکه نمایند و اگر قی شود علاج قرص کشند و اگر غشی شود
از این جمله اگتند و معالجات الکله بجا آرند و نوعی از عنکبوت است
که او را ابنه گویند سفید بود و بر و نقطهای سیاه باشند و دست و پای
او بغایت خورد باشند و مگس گیرد از گزیدن آن حکاک پدید آید حصص
بروغن گل طلا نمایند و افسون بسرکه نیز نافع بود و خورانیدن طبیخ کرفس
و بیخ کرفس که در سرکه ساخته باشند همراه بوره ارمنی نافع بود و
نوعی از عنکبوت است که پای او بسیار دراز باشند و بر زمین رفتن
نتواند بر نارها تسبیح خود مشی کند از لدغ آن قرحه و درد شکم و عسر البول
حادث شود علاج آن مثل لدغ رتیلا باشد و نوعی ازان است
که گرد و پشت مقدار کف دست بود و نسج او سفید مانند کاغذ باشد
از لدغ آن خبز حکاک پدید آید علاج آن مثل فهد باشد و جبن بریان
مالیده شود بخور پدید آید گل ارمنی و مرداسنگ و صندل سرخ مفرد
یا مجموع بسرکه طلا سازند و مالیدن مرهمی و جدوار و صبر همراه گلاب
نیز نافع بود و نوعی از ان است که سر او سیاه بود و شکم او زرد یا
کبود یا سبز گلدان مقدار کنار و لیمو بود لدغ آن حکم لدغ فهد
دارد لکن چون اب شکم او بر بدن رسد بثور پدید آید و شقاق و حرقت

حادث نشود و کشنده باشد علاجش آنست که فی الوقت بدن را
بسرکه و برو بوره ارمنی بشویند و جدوار و کل ارمنی و گلاب طلا سازند
و بای زهر و جدوار و کل ارمنی مفرد یا مجموع همراه گلاب بسوده فی الوقت
بخورانند و اگر تشنه او اعراض باشد فصد کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه نمایند و بر شراب عناب و شاهتره مداومت کنند لدغ
قملة النسر هم السیت مثل قرادی خورد لدغ آن موجب
بول الدم و نفث الدم و رعاف باشد علاج آن آب کاهو و صندل
سرخ و کل ارمنی و فادزهر مالیدن باشد و بعد از ان خورانیدن شیره
خرفه و آب کاهو و کاسنی و خیار و کدو و رب سیب تناول نمایند
به برف پرورده و خوردن طین مختوم و فادزهر همراه شیر تازه
نیز مفید بود قملة الشعیر و ان را در هندی جوه گویند بفتح جیم عربی
و فتح واو و سکون هاء هوز مهمله از لدغ ان حکاک و ورم و
غشیان پدید آید علاجش آنست که موضع را به نمک و آب گرم
بشویند و سرکین گاو ضماد نمایند و کل ارمنی و سرکه مالیدن نیز نافع
بود و مالیدن پیاز نیز نافع بود لدغ زنبور و نحل زنبور را در هندی
بر گویند بفتح بای موحده تحتانی و رای مهمله مشدد مفتوحه و نحل
بنون و حاء حطی مگس عسل است و زنبور را انواع بسیار است
سرکین گاو بر موضع لسعه طلا نمودن کفایت نماید اما زنبور بزرگ
سبز او سیاه بود و زنبور جماری بود اراده اضافه اند هرگاه
بگزند ورم و حرقت شدید و وجع ناخوش پدید آید علاجش آنست
که گشنیز زنند و بکنند بعد از ان طلا نمودن آب برگ عنب الثعلب

با آب

با آب کنجد یا سرکین گاو یا جدوار بسرکه مفید افتد و تجربه شراب غوره و
ترنج و ریباس و آب انارین و آب خیار و کدو نافع بود و خورانیدن تریاق
اربعه و تریاق کل مختوم و تریاق دافع سموم که در معالجات مسکره که سموم ذکر
شده نیز نافع باشد و خورانیدن جدوار نیز نافع بود و چون مگس عسل
بگزد و بعضی از ان باشد که نیش را بگذارد اگر نیش معلوم شود برآرند
و باقی جمله تدبیر است زنبور گزیده گفته شد تریاقی که از لدغ رتیلا و زنبور و نحل
و عقارب را نافع بود صفته فلفل و زراوند طویل و ایرسا و ناردین و عاقرقرحا
و جو و قوه و زیره کرمانی و بوره ارمنی و پنیرمایه خرگوش و دارچینی و میعه و حب بلسان
و سرطان نهری سوخته مساوی بکوبند و به آب کبر و عسل معجون نمایند قدر
مستعمل چهار درم یا در آب کبر اقراص ساخته نگاه دارند قدر مستعمل
عند الحاجت دو درم همراه عسل لدغ ذباب و ان را به فارسی
کرپاسو گویند چون بگزد دندانها را خورد و باریک و سیاه شود مانند پوست
برنج موضع لسعه بگذارد علاجش آنست که دندانها را بیرون آرند بوی چینه
یاقوت و ابریشم بر ان مالند و دندان همراه آن بیرون آیند سام ابرص قوی
از وزغ و شتی است اگر در خوراک افتد و کوچکتر از وزغ دشتی بود و
بر و نقطها سیاه باشند او نیز همین بگزد و دندانها را بگذارد دندان را
همان است که دندانها بیرون آرند و بر آرند بلعاب اسفغول و صمغ عربی
ضماد نمایند و بعد از شبانه روزی آهسته بر دارند دندان بیرون آیند
و بعد از بر آمدن دندان در معالجات تبرد و تریاق اربعه و تریاق
کبیر و تریاق لدغ رتیلا خورانند و موضع لسعه را حجامت نمایند یا نشتر
زده به دندان مص کنند و در حمام گرم روند و آب گرم بر ان بسیار ریزند

وبعد ازان حلتیت یا جدوار یا دیگر اشیاء تریاقی طلا کنند بر موضع طلا نمایند
هامة الجمر هامه الیست مانند چهاربا لیکن چهار پای دارد و نصف او
سیاه و سفید امیز بود و نصف از دنبال سرخ روشن بود از لدغ
آن ورم و حکه و قرحه پدید آید و کاه باشد که قلق و غشی ظاهر
شود و کزیدن آن نیز بر سبیل ندرت بود علاج همان الیست که پیش
طریق خون از موضع بر آرند خواه بحجامت خواه بمص دندان و بعد ازان
تدبیرات سام ابرص بکار دارند هامه الیست **شبه الامندرا** هامه الیست
شبیه بعصا بر چهار پای دارد و دنبالش کوتاه بود و چون دراکش
بفتند مطفی آتش بود و در آتش نسوزد و از لدغ آن حرقت و التهاب
و ورم کلو و ورم زبان پدید آید علاجش آنست که موضع لسعه را بحجم مکرر
مص کنند و لعاب اسفغول همراه شیر تازه دهند یا قرص کافور همراه لعاب
بهدانه دهند یا شیره خرفه همراه روغن بنفشه دهند و شهد و ترنج نیز
مفید بود و سکنجبین و مرقها رجب خوردن نافع بود و اگر کوشت
صفدع را کرم فی الوقت نکوفته بر موضع لسعه بندند نافع تر باشد **موش**
اگر بگزد زرچوبه با نمک بران مالند نافع بود **موش خرما** اگر بگزد نمک
و آب کرم بشویند و پارچه در بول آدمی تر نموده بران بندند و اگر متقرح
شود مرهم ابرص استعمال نمایند **ابن عرس** که بفارسی راسو گویند
چون بگزد وجع و سوزش حادث شود خوردن سیر و پیاز و ضماد
ازان درد ساکن کند و اگر پوست راسو بکنند و فی الوقت کرم
بر موضع لدغ بندند درد دفع شود و خوردن انجیر و سداب و کرسنه
هر یک درمی با شراب صرف نافع بود و ضماد کردن ازین اشیاء نیز
باجی نیز

چنین بشر **گزیدن آدمی** خصوصا که محرور المزاج بود و کرسنه باشد ازان
ورم و وجع پدید آید علاجش آنست که آرد جو و باقلی همراه سرکه طلا سازند
یا ازبیت و سرکه بران بندند یا بوره ارمنی و کل ارمنی با سرکه طلا سازند یا زاج
جوب الجبن با سرکه طلا سازند **عضه بوزنه** سداب یا مسکطرامشیع
با کرفس جبلی در سرکه جوشانیده بنوشانند و موضع ماوف را ببول
آدمی بشویند و با سرکه و مرداسنگ ضماد نمایند و اگر جرح کرده باشد آدمی
و بوزنه متقرح شود مرهمی از مرداسنگ و قنه و روغن زیت و بط
و موم مساوی الوزن ساخته استعمال کنند **عضه سنبیر و پلنگ**
جراحت کزیدکاه و جراحت ناخن این هر دو را اول ببول آدمی بشویند
بعد ازان ازرنج آرند و جرح و پوست بیخ کبر و اپرسا و عسل
هر روز طلا نمایند و هر روز با سرکه بشویند روز سیوم مرهم زنگار را استعمال
نمایند چون کوشت مردار هم بخورد مرهم مدمل که در فصل جراحت
ذکر شده بکار دارند **عضه کربه و سگ و خرگوش و کفتار** موضع جراحت
هر چه باشد را ببول آدمی یا شراب یا سرکه بشویند و بعد ازان بوره با سرکه
طلا سازند یا اپرسا با سرکه طلا سازند یا ورق کدو یا ورق انگور در سرکه
تر کرده ضماد کنند یا فودنه و نمک با سرکه بران نهند یا نمک همراه انگلم بران
گذارند یا بلوط مرو نمک و سداب و بصل و باقلی همراه عسل طلا سازند
و اگر متقرح شود حوالی جراحت را بکل ارمنی و جدوار و سرکه طلا سازند
و مرهم ابیض که بمرداسنگ و سرکه ساخته استعمال نمایند و اگر جراحت
قوی نشده باشد و ورم نماید موضع را حجامت نمایند و خون بسیار
بیرون آرند و معجون مثرودیطوس خورانند **عضه سنور** یعنی کربه اگر از

گزنده کی آن وجع حادث شود طلا نمودن ملح بسرکه و طلا نمودن زرجوبه و ابصل و حل و غیره نیز و فوودنج نافع باشند **عرض تشنج و شکر بری دیوانه** موضع جراحت جمله را بسرکه و نمک بشویند و بعسل و بوره ارمنی طلا سازند و چون پاک شود و حرکت برود مرهم که از پیه کرده بزه و پیه ماکیان و برادیل و مرداسنگ و سفیده معمولی ساخته استعمال نمایند و استعمال تنها به تسماح نافع تر باشد و باقی جمله تدبیرات گزیدن سگ و گرگ نافع باشند **عرض کلب الکلب** یعنی گزنده یا سگ دیوانه و آن اکثر در خریف و ربیع دیوانه شود و علامت سگ دیوانه آنست که از طعام و شراب باز ماند و تشنگی و گرسنگی قبول کند و چشمهای او سرخ باشند و گوشها افتاده و دم در میان دو ران انداخته و مانند مستان براه رود و از آب بگریزد و چون کسی را ببیند حمله کند و آواز او بسته شود و سگان از و بگریزند و چون کسی را سگ بگزد تحقیق نمایند که سگ دیوانه است یا غیر دیوانه تا در معالجات خطا نیفتد و اگر نیست گزیده است علامت سگ دیوانه که بدان توان شناخت آنست که پارچه نان را در خونی که از موضع جراحت عرض برآید تر کرده پیش سگان اندازند اگر بخورند سگ گزنده دیوانه نباشد و اگر نخورند سگ گزنده دیوانه باشد یا شاه بلوط کوفته یا مغز جوز کوفته شب بر موضع جراحت بندند و صباح پیش مرغان اندازند اگر نخورند یا خورده بمیرند دانند که گزنده دیوانه بوده است و گزیده را همچنین سگ گزنده باشد از گزیدن آن دیوانه و فکر فاسده و زوال عقل و سکوت و ترس و جهیدن یا دیگر حادث گردد و فواق و تشنج و سبوست فم و منخرین و حمرة عینین و بستگی

گزیدن

وبستگی آواز و ترس از آب و تقوح وجه و آواز سگ شبیه آید و چون آدم را بر بینند برای گزیدن مستعد شود و هر گاه سگ دیوانه گزیده بشر اگر انکس کفچه را بگزد و یا کسی از پس خورده او بخورد و او نیز علامات مذکوره پدید آید و این علامات چون ذکر شده بعضی بعد از شش روز از گزیدن سگ دیوانه پدید آیند و بعضی تا آنکه بعد از شش ماه ظاهر شود علاج پیش از آنکه در الوقت موضع را حجامت کنند و خون بسیار برآرند و بعد از آن سیر و زنگار جوشیده الکحول در سرکه بر آن مالند یا شبحا و نمکسنگ و ملتیت کوفته همراه سکبینه بر آن گذارند یا زفت شش جز و حل نیم جز و جاوشیر یکجز و پودینه نصف جز صمغ را در سرکه حل کنند و زفت گداخته بدان ممزوج ساخته مثل مرهم سازند و بر آن گذارند تا جراحت اندمال نپذیرد و تا مدت یکماه یم و اب را از جراحت جاری دارند و نگذارند که خشک شود و بر تریاق کبیر و تریاق اربعه و دواء السرطان و دواء الذراریح مداومت نمایند و اگر هر روز ربع مثقال مشک تا یکماه ناشتا خورانند نافع بود و اگر نیم و انگشت فلوس یا نی مقشر سودان نموده هر صباح یکبار و یکدو ر استعمال نمایند نیز نافع باشد **صفة دواء السرطان** که بند سرطان نهری مقطوعة الرأس و الرجل و منقی البطن در ظرف گلی انداخته در تنور بسوزند چنانکه قابل سحق شود و خاکستر نکردد ده جز جنطیانا پنج جز کند ر یکجز باریک سوده دو درم صبح و دو درم شام با آب سرد تا چهل روز بخورانند و قول بعضی آنست که رماد سرطان ده جز کندر و جنطیانا هر یک پنج جز سوده بعسل معجون نمایند و قول بعضی آنست که رماد سرطان و جنطیانا هر یک ده جز کندر پنج جز سوده اقراص سازند دو درم صبح و دو درم شام بخورانند **صفة دواء الذراریح** زراریح فربه کلان مقطوعة الرأس

واگر بوره ارمنی با بول انسان بسایند و بر گزیدگی سگ دیوانه بندند نافع بود و دیگر انواع هوام را نیز

والقوایم والاجهه خشک نخود و عدس مقشر از هر یک شش جز زعفران و سنبل
الطیب و قرنفل و فلفل و دارچینی از هر یک یک جزء همه را باریک سوده همراه آب
خالص اقراص سازند و هر صباح یک دانک با آب گرم بخورند تا سه ماه
و اگر در مثانه افتد باید حسو لوز و زیره بخورند و هر روز بعد خوردن دو را
بحمام روند و نشینند دو را ادرار بول نمایند و تخور با حب از جوجه مرغ
فربه خورانند و سعی نمایند صاحب عرض کلب الکلب را که آب بخورانند
و الا بیم هلاک باشد اما آب آهن تاب اولی بود خصوصا که
در پوست سگ یا کفتار خورانند یا در ظرف طلا که بر پوست کفتار
پوشیده باشند بخورانند بهتر بود و اگر سطو کفه اگر همان سگ دیوانه
گزنده را فی الوقت بکشند و جگر او را بریان نموده صاحب گزیده را بخورانند
و بر جراحت نیز بندند نافع بود و تمیمی هندی گوید که باقی اعضاء سگ
دیوانه او را حسب در طرف گلی انداخته و سر محکم نموده در زمین دفن
کنند بطریقی که آب باران نرسد بواسطه آنکه اگر او اصح الست
تا اعضاء سگ دیوانه او را آب تر نشود اثر سم بر کسی که گزیده ظاهر
نشود و این جمله تدبیرات مذکوره فی الوقت اند اما چون بعد از روز ایام
که زخم گزیدن به شده پیش علامات مهلکه مذکوره پدید آید موضع که دران
سگ گزیده پیش حجامت نمایند و باز آن موضع را المجروح ساخته
قرحه جاری کنند و فصد که مناسب آن عضو بود نیز نمایند و تنقیه طبیعت
بمار الجبن و افتیمون نمایند با حب افتیمون و حب ایارج مرکب حب
لاجورد که این هم معلوم شده تنقیه کامل نمایند و بعد از آن تدبیرات مذکوره
بکار دارند فصل دویم از باب دویم مقاله ششم که از فن ثانی است در طرد حیوانات

ازدود

ازدود و سم ها ... و از لاف و قرون و حلتیت و مقل و کوکرد و زرنیخ هوام
و حشرات و حیوانات بگریزند و از کاه اشنان فرو بنه و بجشک گ
تازه بود و انار باشد نیز بگریزند و در خانه که راسو و گربه و طاوس باشد
آن خانه از مار و کژدم ایمن باشد و اگر قطره از ابیرون چهار دیوار خانه
بچکانند هیچ گزنده نزدیک آن خانه نیاید و اگر که جای خراب به آن الوده نماید
نیز از گزندگان ایمن باشند طرد شیر شیر از آتش سوزان بگریزد و اگر کسی
از شیر امان خواهد او را ازند و کفشیر جایی که عنصل باشد نیاید و حلتیت خانه از
اگر گیاه است اگر بخورد بمیرد از سرپنجه بگریزد و سگ اگر بر شخصی حمله کند
چون شخص سگ فی الوقت بنشیند از زخم سگ ایمن شود مار ازدود شاخ
ایل و ازدود پوست مار و ازدود و حبوب قطران و ازدود سکبینج و ازدود
موی آدمی بگریزد و اگر خانه را بآبی که نوشادر و خردل در آن سوده
باشند ترشح نمایند مار در آن خانه نیاید عقارب از ترب و بازروج
بگریزد و هر جا آب ترب با آب حلتیت ریزند عقرب نیاید و اگر ترب بر سوراخ
عقرب نهند با کوکرد و زرنیخ بر سوراخ عقرب دود کنند از سوراخ برناید
و دود کردن عقرب و سم خر عقارب بگریزانند وزغه هر جا که زعفران
بود وزغه و حیوانات سام ابرص آنجا نیاید خل و چاریا هر جا که از روغن
گاو تر کنند آنجا نیاید و اگر روغن گاو بر آن ریزند فی الوقت بمیرد موش
الرسم الفار و بصل الفار و بنج الفار و زرنیخ که بخورد بمیرد
و زعفران و مرگ موش و خبث آهن و خربق نیز همین حکم دارد و اگر موش
سلخ کنند یا دم بریده و گوش بریده بگذارند جمله موشان بروند و خصی
نمودن موش نیز همین حکم دارد راسو در خانه که سداب باشد بگریزد و نیاید

جمیع هیاکل را و برق از اد درخت و ورق خربزه کشنده بود و اگر کرک زنبور
و خوک خربق اسود بخورند بمیرند و اگر سگ فلوس ماهی و جزبی بخورد
بمیرد و هرگاه عنکبوت از خوردن گیاهی که خانق النمر گویند بمیرد و پلنگ اگر بادام
تلخ بخورد بمیرد و زنبور از دود سیر و بلادر و کبریت بگریزد و اگر بدان
بروغن زیت و لعابات مثل لعاب خطمی و خبازی الوده نمایند زنبور
بران نه نشینند و شمیره از دود برها و از دود گشنیز خشک و فودنه
بگریزد خنافس از دود بواق و خیار خشک ذکور و کبر بگریزد و ششین از بوی
زیبق بمیرد و اگر افستین و فودنه و پوست ترنج هر کدام از اینها که باشد
در جامه نگاه دارند سوس نیفتد مگس از زرنیخ بگریزد و اگر یخ سوسن
و شکر سوده بر پارچه گذارند هر مگس که بران نشیند نابود شود و اگر
زرنیخ در شیر حل نموده بگذارند چندین مگس ان بخورند بمیرند مورچه اگر
قطران و زهره گاو در سوراخ مورچگان ریزند مورچگان بگریزند و مغناطیس
و زفت و کبریت و حلتیت نیز همین حکم دارد و براغیث که ان را
کیک گویند از بوی کبریت و خربزه بگریزد و اگر آب حنظل و سداب
یا طبیخ حنظل و سداب در خانه باشند کیک بمیرد و اگر طبیخ حسک در خانه
باشند نیز دافع کیک است و طشت پر از روغن نمایند و نگاه دارند
جمله کیک بران جمع شوند و آدم از ان ایمن بماند و اگر چوبها از سبب
خار پشت الوده نموده نگاه دارند همین حکم دارد از دود سرگین
و جرجیل و کرنب بگریزند و از بوی ریحان تر نیز ریشه بگریزند و در خانه گر
پوست شیر باشد نیز ریشه نیاید و اگر افستین و جرجیل و شونیز جوشانند
و در خانه پاشند نیز همین حکم دارد و اگر بدان بروغن ترب مالند نشینند

زنبور

دشمیره

بران نه نشینند والله اعلم

و آن مشتمل بر دوازده فصل اول در تدبیر اصحا باید دانست که اصحا را اعتدال
در سته ضروری واجب است چه مثلا در هوای و مسکن گرم و فصل گرم و بلد گرم
اختیار اطعمه و اشربه و البسه و مکان بارد و ترک حرارت لازم است یا بر ضد این
و همچنین حکم در رطوبت و یبوست و اصحا را لازم است که چندان ریاضت
لازم نگیرند که اگر ترک آن در پیش آید باعث مرض شود و چندان عدیم الریاضت
نگردند که اگر ریاضت پیش آید باعث ملال گردد و اصحا را باید از اشیاء مستعمله
حذر نظر و رو بتغیر حالات نه پرهیزد و بر شی معین عادت ننمایند که وقت تغیر
آن تصدیع کشند و بالجمله مفصلی انچه در فن اول در هر محل گفته شده بجا آرند
فصل دوم از خاتمه این کتاب در تدبیر مرضی مریض را لازم آنست که در ابتدا
مرض دست بعلاج نکشد و بر طبیعت گذارند مگر در امراض مهلکه و در حالت کثرت
ماده عمل باخراج ماده نمایند و در حالت قلت ماده اگر حار بود عمل بإطفی نمایند
و اگر بارد بود عمل به تحلیل و علاج سوء المزاج ساذج اخف از مادی تواند
کرد و رعایت اعضای رئیسه نمایند در جذب و دفع و اما کثرت ماده و رعایت
حالات و درجات مرض و کیفیات اربعه در تدبیر مریض ضروری است
مثلا حرارت که در حق مرض بارد و ضعیف فراح در فصل بارد و بلد بارد دلکار
دارند زیاده تر از مرض بارد و همچنین صفراوی مزاج حبس که در فصل و بلد حار
واقع شود یا بر ضد این و علی هذا القیاس و رعایت اشتراک عضو در مرض
نیز ضروری است چنانچه مفصل در هر محل بقدر ضروری گفته شده فصل
سیوم از خاتمه این کتاب در تدبیر ناقهین چون آدم از مرض خلاص یابد
در حالت نقاهت پس باید که اشیائی که در حالت مرض اجتناب میکرد فی الحال

بر انبار ارتکاب ننماید بلکه در ترک پرهیز نماید و در حالت نقاحت از اشیاء مفرط
الکیفیه دور باید بود و از افراط کیفیات اربعه که حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست باشد احتراز باید نمود که بواسطه قوی بر کیفیه
قویه سریع الاثر بیش و موجب حدوث مرض دیگر گردد و از افراط طعام
و شراب و امتلاء از شب محترز باشند بواسطه خوف ضعف هضم و وقوع
هیضه و باید که در حالت نقاحت بر غذا از لطیف و سریع الانحدار جید الکیموس
قلیل المقدار کثیر الغذا اختیار بار و بحسب حالت مثل زردی بیضه نیمبرشت
و حسو بادام و نخاله و نشا و نخوداب و جوجه مرغ و دراج و ماء اللحم گوشت
حلوان و کدو و ماش و برنج التزام گیرند و مقویات مثل انوشدارو
و دواء المسک و یاقوتیات حاره و بارده بحسب مزاج معتاد سازند
و تقویت طبیعت و معده به اشربه که مناسب مرض گذشته باشند مثل
سکنجبین لیمو و ریشک و سکنجبین ساده و بزوری و مربای آمله و بهی و شربت
تمر هندی نمایند و طبیعت را در جمیع حالات خصوصاً در حالت قبض و اجابت
باعتدال دارند و مفصل تدبیر هر مرض بمحل خود گفته شده فصل چهارم از
خاتمه کتاب در تدبیر میت اگر خواهند که میت را از جائی بجائی برند و از خبث شعفن
ایمن مانند که بعصیر شحم حنظل و بورق احمر بالطبیخ شحم حنظل و بورق احمر
سر نگون ساخته حقنه نمایند و حرکتها ارقومی گشته و در است بنشانند
و شکم را انفشار دهند و همچنین براست کیسه مکرر عمل کنند چند انکه دوا
صاف برآید اثر فضله و بوی آن فضله نماند بعد از ان صبر و مر و اقاقیا
و رامک و کافور مساوی گرفته و سوده و در گلاب حل کرده بدان حقنه
نمایند و از همان ادویه پنبه آلوده ساخته مقعد را بند کنند و روغن زنبق

خالص که مع دواهای مذکوره حل ساخته باشند در گوش و بینی ریزند و گوش و بینی
و جمیع منافذ را نیز به پنبه مذکور بسته استوار بندند و در روغن زنبق که این ادویه
در ان حل ساخته باشند غوطه دهند و هر جا که خواهند روانه نمایند و اگر
بجای روغن زنبق قطران بر بدن مالند نیز همان عمل کند فصل پنجم
از خاتمه این کتاب در تدبیر مسافر هرگاه اراده سفر نماید باید که چیزها
که در سفر پیش می آید مثل گرسنگی و تشنگی و حرکات و گرمی و سردی
و بیداری آن چیزها استعمال کند و مراقب هر فصل قبل از سفر تنقیه بدن
کنند بفصد و مسهل وقتی موافق حالت علی الخصوص اگر سفر دریا پیش مسهل صفرا
باید گرفت خصوصاً کسی که از سفر دریا غیر معتاد باشند و در سفر از کثرت
اکل و شرب و امتلاء اجتناب نمایند و در موسم گرم غذاها بارد بالفعل
و بالکیفیه اختیار نمایند و در موسم سرد غذا حار بالفعل و بالکیفیه اختیار
نمایند و در هوای گرم صور ابا جامه های کثیر بپوشند تا عرق کنند و بدن سرد بماند
و دو گشت مشی قرص کافور یا آمله یا تمر هندی در دهن نگاه دارند تا از تشنگی
و امتلاء آب محفوظ مانند و هرگاه تشنگی غالب آید یک یک آب بسیار
نخورند که بیم هلاک هست بلکه بر تشنگی صبر نمایند و آهسته آهسته تجرع کنند
و چون بمنزل رسند فی الوقت بدل عرق کشیده را با دگرم ندهند و فی الوقت
آب نخورند زمانی ساکن شده بر تعیین که عرق خشک شود خود را ادا کنند و
دست و پا و روی را با آب سرد نشویند بعد از ان از اشربه حافظ
مطفی صفرا مثل سکنجبین و شربت لیمو و تمر هندی بنوشند و در هوای سرد
خود را از نمد و پنبه و صمور بپوشند و دست و پای و روی را از هوای
سرد محفوظ دارند تا از شقاق پا و دهکه و فالج و اکمن مانند و چنین

بمنزل رسند دست و پا و روی را با آب گرم بشویند و اگر حکه ظاهر شود
یا تغیر بول باید که بطبیخ سبوس یا کزنب یا به نمک آب گرم بشویند
و دو جبه با پشم بپوشند و از آتش گرم کنند و از خوردن آب سرد
و برف احتراز نمایند و مثل مثرودیطوس و تریاق لازم نمایند
و وقت قطع راه در هوای گرم چهره را با مص برهنی یا لعاب اسفغول
آلوده نمایند و سینه را به برگ بقله الحمقا ضماد سازند از آفت
حرارت ایمن مانند و اگر شیره خرفه همراه سکنجبین وقت صبح
بنوشند از تشنگی ایمن مانند و در هوای سرد وقت قطع راه اگر دست
و پا و روی را بروغن زنبق و بابونه و بلسان بمالند از مضرت برودت
ایمن مانند و اگر خوف آب گردش بیشتر خوردن تخم کاهو در هوای
گرم و خوردن پیاز در هوای سرد آب گردش را نافع بود و نگاه
داشتن پیاز در بغل و خوردن پیاز باد سموم را دافع مضرت بود و مسافر را
از ضرر سموم محفوظ دارد و اگر از جائی که روانه شده خاک آنجا را بمقداری
همراه خود بگیرد و در هر منزل که فرود آید مشتی از آن خاک در آب
آنجا انداخته بجوشانند و صاف نموده سرد کرده همان آب بخورد و
بمقدار همان یک مشت دیگر از خاک پاک المنزل داخل خاک
همراه کند و در هر منزل همین طور عمل نموده آب بخورد و هر روز یک
مشت خاک جمع کند و یک مشت خاک جدید از آن منزل داخل
نماید از ضرر آب گردش محفوظ ماند **فصل ششم** از خاتمه این کتاب **در**
تدبیر اعیا انسان را چون بواسطه ریاضت و مشی ماندگی پدید آید
باید که فی الوقت بسیار نخوابد و از امتلا اجتناب نماید و دلک و حمام

لعیار

لعیار انفع عظیم بخشد و خوردن شراب صرف در موسم سرما اعیا را نفع
عظیم بخشد و مالیدن روغن خاصه جمیع اعیا را نافع بود و شیخ نجیب الدین
سمرقندی گفته که اگر انسان از مشی مانده شود ناخن های پا و دست
را روغن زیت بمالد ماندگی دفع شود و نیز نوشته که اگر از مشی مانده
شود و هنگام سرما بود پای خود را تا زانو در آب گرم نگاه دارد یا از آب
گرم بشوید و اگر هنگام گرما باشد با آب سرد همین عمل کند ماندگی را
ببرد **فصل هفتم** از خاتمه این کتاب **در تدبیر اطفال** حکم
مزاج اطفال اکثر شیرخواره باشند بر مزاج مادر و یا دایه او نماید یا بر مزاج
فصل یا بر مزاج شیر دایه بواسطه قلت ادراک حواس بر بعضی
انها بسبب کثرت رطوبت و صغیر منفذ ار و تدبیر اطفال باید که چنان
نمایند که باعث فساد رطوبت نشود و سبب نقصان نشو نگردد و
دایه اطفال را باید که تدبیرهای صالح معتدل نماید تا طفل از امراض
کثیر ایمن ماند و طفل را شیر دایه که ضد مزاج طفل باشد دهند مثلا
طفل صفراوی مزاج را شیر صفراوی ندهند و احساس مزاج بطول
آن نمایند مثلا شیر سفید غلیظ دال باشد بر بلغمیت و شیر زردی مایل
دال باشد بر صفراویت و مایل بحمرت دال باشد بر دمویت
و مایل بکمودت دال باشد بر سوداویت و تدبیر هر قسم در فصل
تدبیر مرضعه گفته آید ان شاء الله تعالی اما معالجات اطفال که شیرخواره باشند
و گویائی نبود بحسب احساس بصر کنند و اکثر امراض مخصوصه که لاحق اطفال
شود تب و زحیر و رمد و جریان گوش و نفخ شکم و ام الصبیان و قلاع
و سعفه باشد **تب اطفال** که از رای باشد و بسبب تعفن بود و بلغم خوب دادن کلان

نافع باشد و طبخ عناب و افیون و کاسنی و بادیان نیز نافع باشد
و اگر سعال همراه بود سپستان و بردانه نیز افزایند و اگر قبض و نفخ
شکم باشد بنفشه افزایند و اگر جریان شکم باشد صمغ بریان
و طباشیر همراه آب انار دهند **زحیر اطفال** را لعاب بهدانه
و فلوس خیارچنبر نافع بود و حبس شکم ساکن شود صمغ عربی و بادیان
بریان لعاب کشیده دهند نافع باشد **ورم اطفال** را چکانیدن
شیر مادر در چشم نافع باشد و حضض و شیاف مامیثا طلا
نمودن نیز نافع بود **وجریان گوش اطفال** را شهد و افیون و زعفران
در گوش چکانیدن نافع بود و رماد خرمهره در گوش انداختن و بالای
آن آب لیمو چکانیدن نیز نافع باشد و تنکار بریان سوده در گوش
اطفال ریختن و بالای آن روغن گاو نیمگرم چکانیدن نافع بود و اگر
گوش خشک درد کند حضض و مرزنگوش در آب سوده و قرص
ساخته در روغن بریان کنند و قطره از آن روغن در گوش
چکانند نافع باشد و اگر آب مرزنگوش تر نیمگرم ساخته همراه
اندک افیون در گوش چکانیدن نافع باشد **نفخ و قبض
و درد شکم اطفال** را خیارچنبر بطبیخ بادیان و منقی ... نافع باشد و طبیخ
بادیان و سنا همراه گلقند نیز نافع باشد و اگر قبض و وجع قوی
باشد چنانچه احتمال قولنج بود شیافی از بوره و بنفشه و عسل
خیارچنبر و شکر معقود ساخته بردارند نافع باشد **ام الصبیان**
که صرع اطفال باشد تلقین قی و انجیر رطب نافع بود و اگر فاد انجدان
با سوده در بینی دمند نیز نافع باشد و مالیدن چند بیدستر با شیرها

و بر سینه نیز نافع باشد و تلیین طبیعت نیز نافع بود بر آمدن دندان
اطفال را اگر بار چه صدف در گلو بندند دندانها آسانی بر آیند **قلاع
صبیان** را اگر گاوزبان سوخته و سوده افشانند نافع بود و اگر جو سوخته
و شیح که عصاره بلادر ... سوده مساوی الوزن بر قلاع افشانند
نافع بود و اگر بلیله سیاه و عصاره بلادر مساوی سوده بر قلاع افشانند
نیز نافع باشد **سعفه اطفال** آنچه در موسم گرمی پدید آید خورانیدن
شربت و نقوع شاهتره و عناب و طلا نمودن صندل سرخ و
مردارسنگ و گل ارمنی و ارسال علق نافع باشد و آنچه در غیر
گرمی حادث شود طلا نمودن این دوا نافع بود **صنعت آن** بلیله سیاه
و قنبیل و عصاره بلادر هر یک یکجز توتیا و سبز ربع جز سوده همراه
روغن تلخ طلا سازند و اگر حرارت کند یکجز حنا نیز داخل نمایند
و طلا نمودن آمله و کوکنار سوخته و شیح و قنبیل و حنا هر یک یکجز فلفل
و توتیا و سبز هر یک ربع جز همراه روغن تلخ نیز نافع بود و **تدبیر شباب**
آنست که چیزها که مهیج حرارت و یبوست باشند از فصل و صناعت
و ماکول و مشروب و افعال و اوضاع از آن اجتناب نمایند و اگر
خطا واقع شود تدارک ضد آن کنند و **تدبیر شیخ** بر خلاف این
باشد چه از برودت و رطوبت در جمیع امور اجتناب نمایند
و چون شیخ فانی شود و رطوبات اصلی از آن زایل شوند باید که
در جمیع امور از برودت و یبوست اجتناب کنند **فصل هشتم**
از خاتمه کتاب **در تدبیر حبالی** باید که از خوف و غم و آواز مهیب و آواز
ترسناک مثل آواز شیر و فیل و رعد و برق اجتناب نمایند و از

و اگر پوست ... بر ... پیل
بندند ترس از وی زایل شود ۴۲۹
هر سال بابد پوست ... بر
بندند تا سال تمام از صرع ایمن باشد



تشنگی و گرسنگی سخت محترز باشند و از برودت و حرارت قویه
و حرکات متعبه دور باشند و از مزلقات و مفتحات و مسهلات
و مدرات و فصد و قی احتراز کنند و اگر خطا در تدبیر واقع شود و اتفاق
تدارک آن نمایند و گاه گاهی مقویات مثل دواء المسک و یاقوتی
که مایل بقبض باشند لازم دارد و چیزی را که دل بخوردن آن میل
کند صبر ننماید هرچند که خوردن آن مضر هم بود قلیل از آن بخورد
و چون وقت زادن شود مزلقات مثل زبد و دهن کنجد بخورد
تا بسهولت اخراج جنین شود و بعد از تولد بر مفتحات
و مدرات معتدله که دستکاران این فن میدانند التزام
نماید تا بقیه خون در رحم نماند و باعث فساد بدن نگردد و خون ...
و طفل را از هوای مفرط الکیفیه محفوظ دارد تا از ضرر سخونت
و جمود الولادت ایمن گردد **فصل نهم** از خاتمه این کتاب
در تدبیر مرضعه باید که مرضعه از امراض صحیح و سالم باشد
تا شیر آن باعث فساد و مرض طفل نشود و باید که دایه بسیار قوی
الاشتها نبود که باعث تخمه طفل شود و دایه کم اشتها باعث
ضعف جسم طفل باشد و همان مرضعه که بوی تن و بوی
شیر او کریه و متعفن بود باعث امراض متعفنه طفل باشد
در حالت شیرخوارگی و باعث بدبوئی بدن بود در
حالت شباب و باید که مرضعه از جماع دور باشد که باعث
فساد جوهر شیر و کمی شیر است و همان دایه که شیر او سفید
و غلیظ بود باعث ثقل و سده طفل باشد خصوصاً طفل بلغمی مزاج

بس نشاید که از مرتبه خیر بطرف شر گراید والله الموفق لی و لکم و لسایر العقلاء
من الناس اجمعین خاصة المومنین و المسلمین بحق محمد خاتم النبیین
و سلم تسلیماً کثیراً علیه و علی آله و اصحابه و تابعیه و تبع التابعین الی
یوم الدین ختمت هذا الکتاب بعون الملک الوهاب فی بلده
الشریفه شاه جهان آباد بزمان السلطنت الخاقان ابن الخاقان
ابن الخاقان ابی الظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازی
بن صاحب قران ثانی شاه جهان مد ظله العالی علی العساکر و الرعایا
و المسلمین و الناس اجمعین

اما بعد حمد الله تعالی والصلوة علی رسوله محمد و آله واصحابه اجمعین بدانکه اگر خو
نیک وبد وخیر وشر وکون ومکون کار خود الیس خواهد سه بار درود بر
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ویکبار سوره فاتحه وسه بار سوره اخ
آیت الکرسی ویکبار این آیه کریمه وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْ
هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْ
وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي
مُبِينٍ بخواند وصلوات فرستد ونیت کند بر حرفی انگشت نهد بعد
شمرده طرح دهد وحرف نهم را فته جمع کند بکرم الله تعالی در مصرع حرف

ي	ول.	ا	أ	ل	ى	ف	ل	ف	و	ا	و	ل
ى	ى	ى	ص	ف	ل	ص	س	ر	ه	س	ه	ل
د	ف	ج	خ	ف	خ	ا	ت	ز	ق	ى	م	ص
ل	ع	ا	ت	ه	ن	و	ه	ر	ى	ج	ل	و
ل	ذ	ا	م	ل	ا	ا	ا	ل	ا	ه	ث	ر
ل	ل	م	ل	ا	و	ا	ى	ر	ا	ا	ا	م
د	ه	ع	ح	م	ت	ر	ن	ش	ه	ذ	س	ر
ا	ى	ا	و	ا	ى	ا	ص	ل	د	ت	ر	م
ن	و	ح	و	م	ت	ط	ا	و	ى	ا	ز	ا
ل	م	ع	ح	ب	ن	ل	ف	و	و	ر	ا	ص
ع	ع	ص	ب	ا#	ق	ك	ت	لى	ز	ت	و	ه
ا	ر	ى	ه	و	ل	ع	ص	ث	ل	ك	ا	ا
ن	ب	ى	م	ه	ل	ل	ا	س	ق	ر	س	ر
ه	م	ر	ر	خ	ى	ا	ح	ر	و	ص	و	ى



